

# ایران

## بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی

# ایران بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی



نشر مرکز

# ایران بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی

یرواند آبراهامیان

مترجمان

کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری

دکتر محسن مدیرشانه‌چی



نشر مرکز

IRAN

Between two Revolutions

Ervand Abrahamian

A Persian translation by

K. Firoozmand, H. Shamsāvarie

M. Mo'fir Shanehshie

۱۵۵

آبرو امپراتور، بیرون

۱۰۷۵

الف ۱۳۹ - بیرون بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی / نویسنده بیرون - آبرو امپراتور - ترجمه کاظم فیروزمان، حسن شمس آوری، محسن مدیرتانه‌چی - تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.

شماره: ۵۷۶ ص. (نشر مرکز) شماره: ۳۸۶

IRAN Between two Revolutions

عنوان اصلی:

جانب دوم ۱۳۷۸

۱. بیرون - تاریخ - انقلاب مشروطه. ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. ۲. بیرون - تاریخ -

بهاری. ۱۳۲۰-۱۳۲۷ ق. ۳. بیرون - تاریخ - انقلاب اسلامی. ۱۳۵۷ - ۱۳۶۰.

فیروزمان، کاظم، مترجم. ب. شمس آوری. حسن. ترجمه. چ. مدیرتانه‌چی.

مجله، ۱۳۳۹ - مترجم. د. عنوان.



ایران بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی

نویسنده: بیرون، آبرو امپراتور

ترجمه: کاظم فیروزمان، حسن شمس آوری، دکتر محسن مدیرتانه‌چی

ترجمه: حسن شمس آوری، محسن مدیرتانه‌چی

حروفچینی و صفحه‌رانی: مهناز حکیم‌خواهی

چاپ اول: ۱۳۷۷، شماره نشر: ۳۸۶

چاپ دوم: ۱۳۷۸، ۲۰۰۰ نسخه

چاپ ویژه: صحافی علی

کتاب حقوق برای نشر مرکز محفوظ است

نشر مرکز، تهران، صندوق پستی ۵۵۱۱ ۱۴۱۵۵

شابک: X-386-302-9640 ISBN: 964-306-386-X

مقدمه ناشر	۴
اشاره مترجمان	۱۰
پیشگفتار	۱
مقدمه	۴

### بخش یک: زمینه تاریخی

۱۰	۱	ساختار اجتماعی
۱۷		سازمانهای گروهی
۲۳		برخوردهای گروهی
۳۰		برخوردهای گروهی و آگاهی طبقاتی
۳۳		سلسله قاجار
۴۶	۲	انقلاب مشروطه
۴۶		تأثیر غرب
۵۳		طبقه متوسط سستی
۵۶		روشنفکران
۶۴		از اعتراض تا انقلاب (۱۱۸۰۱-۱۲۸۵)
۷۴		انقلاب (خرداد ۱۲۸۴ - مرداد ۱۲۸۵)
۷۸		مبارزه برای مشروطیت (مرداد ۱۲۸۵ - خرداد ۱۲۸۷)
۸۴		جنگ داخلی (خرداد ۱۲۸۷ - تیر ۱۲۸۸)
۹۲	۳	رضاشاه
۹۲		دوره تجزیه (۱۲۸۸-۱۲۹۹)
۱۰۷		ظهور رضاشاه (۱۲۹۹-۱۳۰۴)

۱۲۴	سلطنت رضاشاه (۱۳۰۵ - ۱۳۲۰)
۱۳۲	دولت رضاشاه و جامعه ایران

### بخش دو: سیاستِ برخورد‌های اجتماعی

۱۵۲	۴	نظام سیاسی مستقر: از سلطنت نظامی تا سلطنت در حال تنازع
۱۵۲		سرآغازهای نو
۱۵۸		مجلس سیزدهم (آبان ۱۳۲۰ - آبان ۱۳۲۲)
۱۶۷		انتخابات مجلس چهاردهم (آبان ۱۳۲۲ - بهمن ۱۳۲۲)
۱۷۹		گشایش مجلس چهاردهم (بهمن - اسفند ۱۳۲۲)
۱۸۳		مجلس چهاردهم (فروردین ۱۳۲۳ - فروردین ۱۳۲۵)
۲۰۳	۵	نظام سیاسی مستقر: از سلطنت در حال تنازع تا سلطنت نظامی
۲۰۳		نخست‌وزیری قوام (بهمن ۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۶)
۲۱۷		انتخابات مجلس پانزدهم (آذر ۱۳۲۵ - خرداد ۱۳۲۶)
۲۱۸		مجلس پانزدهم (خرداد ۱۳۲۶ - خرداد ۱۳۲۸)
۲۲۶		انتخابات مجلس شانزدهم (تیر ۱۳۲۸ - بهمن ۱۳۲۸)
۲۳۵		مجلس شانزدهم (بهمن ۱۳۲۸ - اردیبهشت ۱۳۳۰)
۲۴۰		نخست‌وزیری مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ - مرداد ۱۳۳۲)
۲۵۳	۶	حزب توده
۲۵۳		تشکیل (مهر ۱۳۲۰ - آبان ۱۳۲۱)
۲۶۱		گسترش در شمال (آبان ۱۳۲۱ - مرداد ۱۳۲۳)
۲۷۰		گسترش در جنوب (مرداد ۱۳۲۳ - مهر ۱۳۲۵)
۲۷۵		سرکوب (مهر ۱۳۲۵ - بهمن ۱۳۲۸)
۲۸۷		احیا (بهمن ۱۳۲۸ - مرداد ۱۳۳۲)
۲۹۵	۷	پایگاه‌های طبقاتی حزب توده
۲۹۵		برش طبقاتی
۲۹۷		طبقه متوسط حقوق‌بگیر
۳۱۵		طبقه کارگر شهری

۳۳۷	.....	طبقه متوسط مالک
۳۴۱	.....	توده های روستایی
۳۴۹	.....	۸ پایگاههای قومی حزب توده
۳۴۹	.....	برش قومی
۳۵۱	.....	مسیحیان
۳۵۴	.....	آذربای

### بخش سه: ایران معاصر

۳۸۲	.....	۹ سیاست توسعه ناموزون
۳۸۲	.....	ثبیت قدرت (۱۳۳۲-۱۳۴۲)
۳۸۹	.....	توسعه اجتماعی - اقتصادی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)
۳۹۸	.....	توسعه نیافتگی سیاسی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)
۴۰۹	.....	ایران در لبه انقلاب
۴۱۳	.....	۱۰ مخالفان
۴۱۳	.....	احزاب سیاسی (۱۳۳۲-۱۳۵۶)
۴۳۶	.....	روحانیت مخالف (۱۳۴۲-۱۳۵۷)
۴۴۲	.....	سازمانهای چریکی (۱۳۴۹-۱۳۵۶)
۴۵۸	.....	۱۱ انقلاب اسلامی
۴۵۸	.....	تظاهرات طبقه متوسط (اردیبهشت ۱۳۵۶ - خرداد ۱۳۵۷)
۴۷۱	.....	اعتراض طبقه متوسط و کارگر (خرداد ۱۳۵۷ - آذر ۱۳۵۷)
۴۸۵	.....	سقوط شاه (دی - بهمن ۱۳۵۷)
۴۸۹	.....	فرجام
۴۹۸	.....	یادداشتها
۵۴۷	.....	کتابنامه
۵۵۵	.....	نمایه





## مقدمه ناشر

برای تفسیر و تحلیل رویدادهای تاریخی و ارزیابی نقش نیروها و شخصیت‌های گوناگون سازنده‌ی تاریخ، بهتر است مورخ و جامعه‌شناس تا اندازه‌ای از آن رویدادها دور شوند و فاصله بگیرند تا از جهنگ‌ریها و علائق شخصی هر چه بیشتر آزاد شده و صرفاً بر مبنای واقعیتها و مبنای نظری مشخص قضاوت کنند. اما برای ثبت و ضبط رویدادها و واقعیتها، هر چه این فاصله‌ی زمانی نزدیک‌تر باشد بهتر است، تا مشاهده‌ها و خاطره‌ها پیش از آن که غبار فراموشی بر آنها بنشیند و جزئیات را محو و دقت را کم کند، بر صفحه‌ی کاغذ بیایند، ثبت و ضبط شوند و به حافظه‌ی تاریخ سپرده شوند. ما برای تفسیر و تحلیل رویدادهای دوران پرنظام نزدیک به خود هنوز فرصت داریم اما در ثبت آنها زود نجهیده‌ایم و اهمیت کتاب حاضر بیشتر در همین است که با تلاشی پژوهشگرانه و سامانمند و دقیق، و روشی علمی و آکادمیک، بسیاری از واقعیتها و اطلاعات و وقایع دورانی حساس را از منابع و اسناد و مراجع گوناگونی که یافتن و دسترسی به بسیاری از آنها چندان آسان نیست گردآوری و تدوین و جمع‌بندی کرده و در اختیار معاصران و آیندگان نهاده است. در این زمینه پیش از این نیز کارهایی انجام شده است که میان آنها آثار ارزشمند کم نیست اما از آنجا که حتماً در زمینه‌ی گردآوری اطلاعات و واقعیتها هم گرایشهای سیاسی نویسنده و پژوهشگر خالی از تاثیر نیست و گذشته از این، حتماً منابع و اسنادی هم که او از آنها بهره میجوید از گرایشها و جانبداریهای خاص عاری و بری نیستند، پس تنها راه نزدیکتر شدن به حقایق، تعدد و کثرت اینگونه آثار است که هر یک از دیدگاهی و نقطه‌نظری متفاوت و معین به صحنه‌ی تاریخی بنگرند. در این میان آنچه به اثر حاضر امتیاز و ویژگی میبخشد بهره‌جویی آن از منابعی است که پیش از این به اندازه کافی بدانها توجه و از آنها بهره‌برداری نشده بود و میتوانند بر بسیاری از گوشه‌های تاریک تاریخ معاصر روشنی بیشتری بینکنند. گذشته از آن، مؤلف با دید یک مورخ جامعه‌شناس به تاریخ نگاه کرده و در نقل رویدادها، اطلاعاتی را گردآورده که از دید جامعه‌شناختی ارزش تحلیلی و تفسیری داشته باشند و به شناخت و درک جامعه‌شناسی سیاسی

ایران در این دوران کمک کنند. بی تردید نمیتوان انتظار داشت این اثر همه‌ی نادانسته‌ها یا ابهامها یا اختلاف نظرها در این زمینه را بزداید و چه بسا در برخی موارد بتوان در آن کمبود یا سهوی یافت چرا که هنوز منابع و مدارک و اسناد فراوان دیگری نیز درباره‌ی این دوره از تاریخ ایران هست که باید بررسی و کاوش شوند. به ویژه باید توجه داشت که چون کتاب حاضر در آغاز به قصد تألیف اثری درباره‌ی پایگاههای اجتماعی حزب توده طرح شده و سپس دامنه‌ی بررسی آن توسعه یافته، ممکن است تأکیدی نامتناسب نصیب آن حزب شده و به گوشه‌های دیگر به اندازه‌ای که سزاوارند توجه نشده باشد. اما اینها هیچیک از اهمیت و منزلت کتاب به عنوان پژوهشی عالمانه و دقیق در زمینه‌ی تاریخ سیاسی ایران نمیکاهد.

## اشاره مترجمان

کتاب حاضر در میان کتاب‌های متعددی که بویژه در سالهای اخیر در باب تاریخ معاصر ایران به فارسی نوشته یا ترجمه شده است دست‌کم از سه لحاظ — جامعیت، روش، و وسعت اطلاعات و منابع — بی‌نظیر و منحصر به فرد است.

به باور مترجمان، در میان انبوه منابعی که در خصوص تحولات شگرف سده اخیر از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی در دست است، تقریباً هیچ یک از جامعیت لازم و پوشش کامل این مقطع از تاریخ معاصر برخوردار نیست. مثلاً تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجار اثر علی اصغر شمیم که در این زمینه شهرت دارد، به پایان سلطنت این سلسله ختم می‌شود. آغاز این مقطع را نیز در کتاب‌های متعددی که صرفاً در باب انقلاب مشروطه به قلم ایرانیان و بیگانگان نگاشته شده است می‌توان مطالعه کرد، اما طبعاً همه این آثار از اواخر عصر قاجار فراتر نمی‌روند. کتاب مشهور و هشت جلدی تاریخ بیست ساله ایران به قلم حسین مکی که به دنباله تحولات این دوره می‌پردازد، چنان که از نامش پیداست، به شرح و تفصیل دو دهه حکومت و سلطنت رضاشاه محدود می‌شود.

از میان آثار معروفی که در این خصوص به فارسی ترجمه شده است، اثر سه جلدی پتراوری به نام تاریخ معاصر ایران که زمان نسبتاً وسیع‌تری را فرا می‌گیرد باز به دو دهه نخست سلطنت محمدرضا شاه محدود می‌شود و در آغاز دهه چهل شمسی به پایان می‌رسد. کتاب گذشته چراغ راه آینده است تاریخ ایران را در فاصله دو کودتا — ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ — می‌پوشاند و دوران پیش و پس از آن را در بر نمی‌گیرد. کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران اثر غلامرضا نجاتی نیز که دنباله این مقطع را — از کودتای ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ — شامل می‌شود، باز آن‌طور که از نامش پیداست، تنها به ربع آخر این سده تاریخی می‌پردازد.

به همین قرار، زندگینامه‌ها و خاطرات سیاسی یا آثاری که صرفاً به بررسی یک رویداد یا تحول خاص یا حزب یا جمعیت یا پدیده و دوره‌ای بخصوص از تاریخ معاصر ایران

پرداخته‌اند، جامعیت لازم را نداشته‌اند. از این رو، علاقه‌مندان، برای شناخت اجمالی ناچار بوده‌اند به منابع پراکنده مراجعه کنند و لاجرم نتیجه حاصل همواره گسیخته و نامنجم بوده است.

این امر بویژه برای دانشجویان رشته‌های علوم انسانی، از جمله تاریخ و علوم سیاسی و البته برای استادان و مدرسان مباحث مربوط به این رشته‌ها مشکلی اساسی ایجاد کرده است. تاکنون برای دروس متعدد این دوره در مقاطع مختلف تحصیلی که غالباً با عنوان تحولات سیاسی - اجتماعی ایران و عمدتاً از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی ارائه می‌شود، منبع مشخصی که پوشش درسی را در این زمینه فراهم آورد وجود نداشت و به ناچار به بخشهایی از چند کتاب موجود مراجعه می‌شد. امید می‌رود که انتشار این اثر بتواند برای دانشجویان این درس نیز مفید افتد و آن خلأ محسوس و مهم را پرشاند.

آبراهامیان در این اثر علاوه بر منابع مختلف انگلیسی که در کشورهای مختلف انتشار یافته است، تقریباً از همه منابع فارسی جدید و قدیم که به شکلی با ابعاد گوناگون بحث مرتبط بوده استفاده کرده است؛ به گونه‌ای که دسترسی به همه آنها برای بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان بسیار دشوار می‌نماید. این امر در عین آن که از امتیازها و نقاط قوت کتاب حاضر به شمار می‌رود، در کار ترجمه اثر دشواریها و کندیهایی را در جریان ترجمه باعث شد و کار را از لحاظی به ترجمه و تحقیق توأمان بدل کرد. بسیاری از این منابع فارسی که نویسنده به آنها استناد و مستقیم و غیرمستقیم از آنها نقل کرده است، متونی از دوران قاجار و دهه‌های گذشته است که طبعاً ضرورت داشت به جای ترجمه، عیناً قید شود. مترجمان، پس از آماده کردن کل ترجمه کتاب، از طریق مکاتبه و تماسهای مکرر با نویسنده در پی آن بودند تا بلکه از طریق ایشان هر چه سریع‌تر به نحوی به این منابع دست یابند و پس از آن که این امر ممکن نشد، خود دست به کار شدند و با پی‌جویی در کتابخانه‌های مختلف از جمله کتابخانه ملی ایران و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و برخی مجموعه‌های شخصی به بسیاری از این منابع فارسی دست یافتند. در همین جا از همه مسؤولان و کارکنان این کتابخانه‌ها و دوستان و محققانی که مجموعه‌های خود را برای این مهم در اختیارمان نهادند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم.

متأسفانه دستیابی به منابع مذکور همه دشواریها را سرعت رفع نکرد. در بسیاری از موارد یافتن محل استناد در کتاب با نشریه مورد نظر مشکل‌دیگری بود. نویسنده در چندین مورد نقل به مضمون کرده و محتوای مطلب را به صور گسیخته از صفحات مختلف تشخیص و ذکر کرده بود که لازم می‌آمد با مطالعه و جستجوی صفحات متعدد و مقابله دقیق با متن انگلیسی،

شماره دقیق همه صفحات مورد ارجاع ذکر شود. در موارد دیگر نیز شماره صفحات مورد ارجاع نویسنده اساساً درست نبود و مطلب مورد نظر در صفحات دیگر پیدا می شد. همچنین در موارد زیادی در ضبط اسامی و اعلام متن به لحاظ آوانگاری سامحه شده بود که صورت درست آن ذکر شد. در مواردی که ضبط اسامی ناقص یا نادرست بود، شکل صحیح یا کامل تر آن داخل ا [قید شد. همچنین در ثبت روز و ماه و سال هر جانشکان یا تقصاتی وجود داشت، صورت درست آن به همان ترتیب ذکر شده است. روز یا ماه برخی از رویدادهای تاریخی نسبتاً مهم نیز که در متن به آن اشاره شده بود، استخراج و به متن افزوده شد.

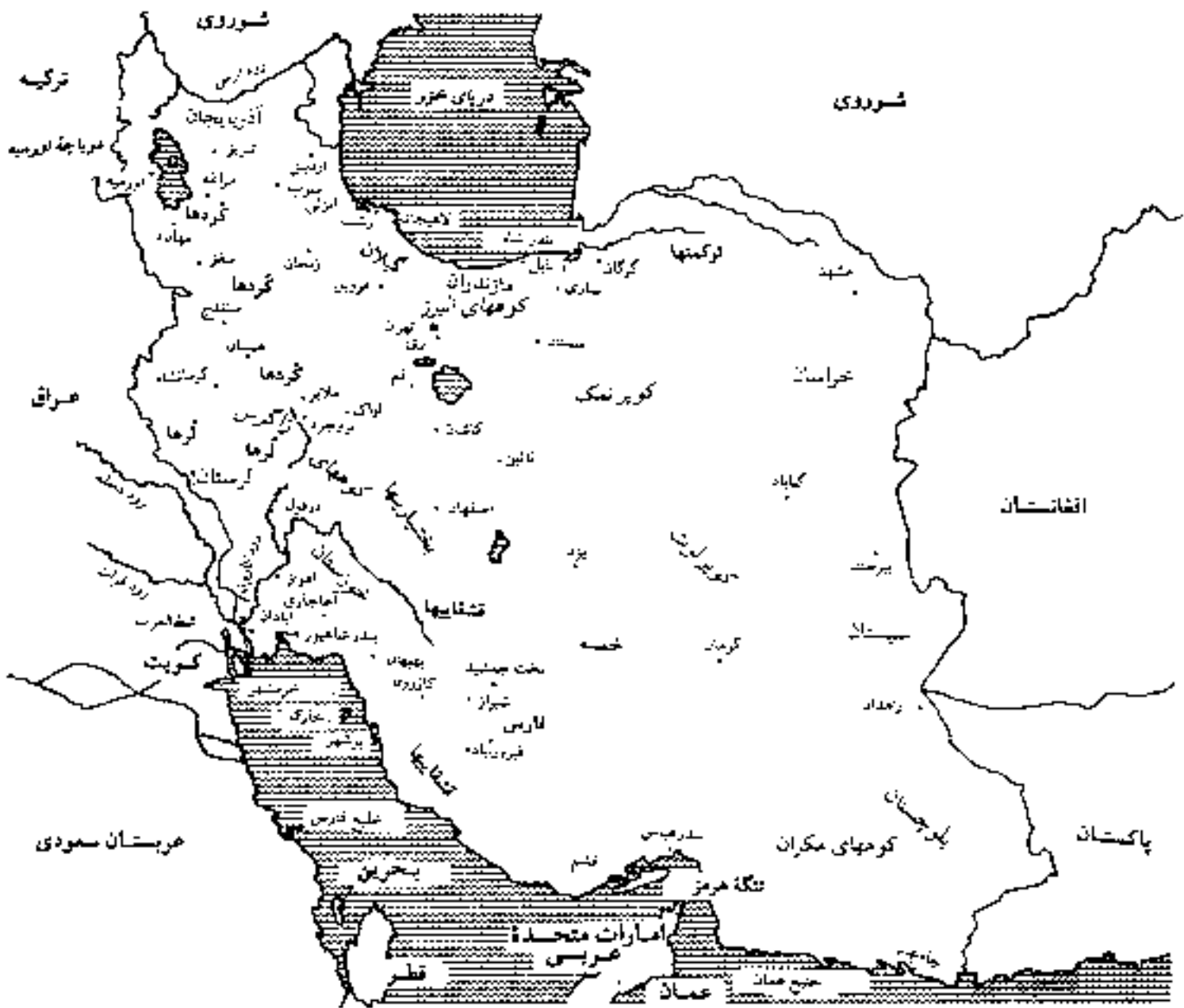
ورود به تاریخ ایران و عرصه تاریخ نگاری معاصر، سنجها و شیوهها و رویکردهای متنوعی داشته است. بسیاری از منابع موجود در این خصوص، با افراط و تفریط، حب و بغض، جزمیت و یکسویگری، و بالأخره گرایشهای پیدا و نهان عقیدتی و حزبی و جناحی همراه بوده و بر نگیزه های شخص غیر علمی و غیر آکادمیک به قصد تحریف یا تصفیه حساب شخص یا سیاسی صورت گرفته است. در این میان، آثاری که با دیدی منصفانه و بیطرفانه، از توصیف و شرح رویداد فراتر رود و به تفسیر و تحلیل پرد زده، بسیار اندک است.

آنچه در ترجمه متن حاضر پیش از هر چیز مورد نظر بوده است، معرفی روش و رویکرد محققانه و بیطرفانه در نگارش تاریخ دورنی متلاطم و حساس از تاریخ ایران و تفسیر و نتیجه گیری مستند و انتقادی است. شاید در مواردی چنین به نظر رسد که نویسنده در تحلیل و نتیجه گیری خود متأثر از برخی رویکردها و گرایشهای خاص سیاسی است. لیکن مترجمان بر این اعتقادند که چنین شائبه ای در نگارش تاریخ از آنجائش می شود که نویسنده بحق، همه رویداد یا جنبش و صرفاً از دیدگاه دامر واقع و سندیت تاریخی آن و نه لزوماً از جنبه ارزشی و عقیدتی آن بررسی کرده است و بسببی است که چون هسته اصلی این اثر پژوهشی مربوط به حزب توده و کل جنبش چپ در ایران بوده است، چربش و گرایش آن به جریان چپ ایران بیشتر باشد. مترجمان از سویی با عنایت و احترام به روشنی بینی و حس تشخیص خوانندگان و اصولاً بلوغ سیاسی و اعتقادی جامعه، و از سوی دیگر لزوم مانت در ترجمه اثر نیازی به حذف و اضافه یا توضیح و پاسخگویی نیافته اند. در عین حال در مواردی که نویسنده در ذکر بعضی حوادث با تفسیر و جمع بندی آنها احیاناً دچار خطای فاحشی شده بود یا در مواردی که توضیح یا تکمیل سخن نویسنده لازم می نمود، تصحیح و توضیح ضروری در نوشتن متن به علامت : قید گردیده است.

تنها اجری که مترجمان در این کار می توانند برای خود تصور کنند، آن است که انتشار این کتاب بتواند نمونه رویکرد به تاریخ و بررسی تحلیلی و تعلیمی حوادث تاریخی باشد و باین نو

در این عرصه بگشایند که موجب تدقیق و تأمل و پیگیری و پی جویی بیطرفانه و خونسردانه و آموزنده در این زمینه باشد و برخوردار آرا و تعاضی افکار را برتنگبزد و به شناخت و نگارش تحقیقی تاریخ کشور ما باری دهد.

هیچ تاریخی همه حقیقت را برای همیشه نمی گوید و نمی تواند نیز بگوید. هر قومی و هر نسلی با رشد و توسعه اجتماعی و سیاسی و جهان بینی اکتسای اش، می تواند و باید تاریخ گذشته اش را بنویسد، باز بنویسد و به آیندگان بپارد. این قرائتهای مجدد همچون روندی بی پایان ادامه خواهد داشت؛ زیرا تاریخ امری مجرد و یکبار برای همیشه نیست و در اندیشه و حافظه جمعی مردم نوشته و باز نوشته خواهد شد.



ایران



# ایران بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی

چاپ دوم

یرواند آبراهامیان

ترجمه

کاظم فیروزمند

حسن شمس آوری

محسن مدیر شانه چی





## پیشگفتار

این اثر در سال ۱۳۴۳ به منظور تحقیق در پایگاههای اجتماعی حزب توده، سازمان عمده کمونیستی در ایران، شروع شد. متن اولیه که ناظر بر دوره کوتاهی بین تشکیل حزب در ۱۳۲۰ و سرکوب شدید آن در ۱۳۳۲ بود، میخواست به این پرسش پاسخ دهد که چرا سازمانی آشکارا غیرمذهبی، رادیکال و مارکستی در کشوری شیعه‌مذهب با سلطنتی و حس ملیت شدید توانست به صورت نهضتی توده‌ای درآید. اما چون دریافتیم که بدون مراجعه مرتب به شکستهای بسیاری از احزاب ملی معاصر از یک سو، و پیشگامان عقیدتی آن بویژه سوسیال دموکراتهای ۱۲۸۸-۱۲۹۸، سوسیالیستهای دهه ۱۳۰۰ و کمونیستهای دهه ۱۳۱۰، از سوی دیگر، نمی‌توان به راز توفیق حزب توده کاملاً پی برد، این تحقیق بتدریج گسترش یافت. با وقوع انقلاب ۱۳۵۷، بر افتادن رژیم پهلوی و به صحنه آمدن نه فقط حزب توده بلکه روحانیت، تحقیق بازهم وسیع‌تر شد. بنابراین اثر حاضر به تحلیل مبانی اجتماعی سیاست در ایران با تأکید بر چگونگی تحول تدریجی شکل آن به واسطه توسعه اجتماعی - اقتصادی، از اوان انقلاب مشروطه در اواخر قرن سیزدهم تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ پرداخته است.

کتاب به سه بخش تقسیم می‌شود. بخش اول زمینه‌ای تاریخی برای درک ایران نو، بررسی قرن نوزدهم میلادی، انقلاب مشروطه و حکومت رضاشاه به دست می‌دهد. بخش دوم، مبانی اجتماعی سیاست در دوران بین سقوط استبداد رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و ظهور استبداد محمدرضاشاه در شهریور ۱۳۳۲ را تحلیل می‌کند. این سیزده سال تنها دوره عمده در عصر جدید است که مورخ طی آن می‌تواند در زیر لایه سیاسی به زیرساخت سیاست ایران بنگرد و از این رهگذر، ریشه‌های قومی و نیز طبقاتی جنبشهای مختلف سیاسی را عمیقاً بررسی کند. به خوانندگانی که به کارکرد درونی جنبش کمونیستی در این دوره علاقه‌ای ندارند، توصیه می‌شود فصلهای ۷ و ۸، بررسی مفصل مبانی طبقاتی و قومی حزب توده را نخوانده بگذرند.

بخش سوم، بررسی ایران معاصر است و برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی محمدرشاه، و خیم تر شدن تنشهای اجتماعی به واسطه آن، و سرانجام بروز انقلاب اسلامی اخیر را تشریح می‌کند.

در گذر از هزار توی پیچیده سیاست ایران تا حد ممکن به سه منبع مهم زیر که جامعه‌شناسان دیگر غالباً نادیده گرفته‌اند، متکی بوده‌ام: گنجینه اطلاعات دفتر هند و دفتر امور خارجه بریتانیا در لندن - بویژه گزارشهای هفتگی، ماهانه، سالانه و مشروحی که مأموران کنسولگری در استانها و نیز وزرای مختار، سفیران و وابسته‌های ویژه در تهران، بین سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۳۲۸ از ایران فرستاده‌اند؛ مطالب ارزشمند موجود در مذاکرات مجلس بخصوص از مجلس اول در ۱۲۸۵ تا مجلس هفدهم در ۱۳۳۲ که با عنوان مذاکرات مجلس شورای ملی منتشر شده است؛ و اطلاعات باارزش دیگری در انبوه روزنامه‌ها، مجلات و نشریات فارسی‌زبان که از ۱۲۸۴ تا ۱۳۵۹ در داخل و خارج ایران انتشار یافته‌اند. از خاطرات، تاریخچه‌ها و مقالاتی هم که فعالان سیاسی، سیاستمداران بازنشسته و تبعیدیان مقیم خارج پس از ۱۳۳۲ نوشته‌اند، تا حد لزوم سود برده‌ام. همه این منابع البته گرایشهای خاص خود را دارند. اما باز پژوهشگران علوم اجتماعی می‌توانند با منظور داشتن آنها، اطلاعات به دست آمده را با دیگر مطالب اصلی مجدداً واریسی کنند، از بیشترین منابع همسنگ موجود بهره گیرند و تصویری کاملاً عینی از سیاست ایران به دست آورند. باید امیدوار بود که مورخان آینده بتوانند این یافته‌ها را با دستیابی به منبع عمده‌ای که نادیده مانده است، یعنی آرشیوهای اتحاد شوروی درباره ایران، بیازمایند.

لازم می‌دانم از کسانی که مرا در نگارش این کتاب یاری دادند، سپاسگزاری کنم: پروفیسور دونالد زاگوریا، برای مطالعه تک‌نگاری اولیه؛ فعالان سیاسی که خواسته‌اند ناشناس بمانند، به خاطر گفتگوهای بردبارانه، اسناد کمیاب و خاطرات باارزش‌شان؛ نیکی کدی، جوزف آپتون، شی. پی. الول ساتن، بزرگ علوی، هرمز شهدادی و مرحوم تی. سی. کویلریانگ برای اظهارنظر درباره پیش‌نویس فصلهای مختلف؛ و شهین آبراهامیان و مارگارت کیس، به خاطر ویرایش دقیق متن.

همچنین از مؤسسات زیر برای کمک مالی سپاسگزارم: مؤسسه پژوهش در تحولات بین‌المللی وابسته به دانشگاه کلمبیا، برای کمک هزینه پژوهشی از ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸؛ دانشگاه نیویورک، به خاطر بورس سفر تابستانی در سالهای ۱۳۵۱، ۱۳۵۳، ۱۳۵۵ و ۱۳۵۸؛ شورای تحقیقات اجتماعی، برنی بورس فوق‌دکتر در ۱۳۵۶؛ و کالج باروخ در دانشگاه نیویورک، به خاطر بورس ایام تعطیل برای اتمام کتاب، و سرانجام از مقام سرپرستی دفتر علیاحضرت

ملکه در بریتانیا برای اجازه نقل مطلب از استاد منتشر نشده دفتر امور خارجه موجود در بایگانی کل و دفتر هند در لندن. بدیهی است هیچ یک از مؤسسات و افراد مذکور مسؤول خطاها یا نظرات سیاسی مندرج در کتاب نیستند.

برای صرفه جویی در حجم کتاب در پانوشتها فقط به ذکر مأخذ نقل قولها به منظور مستند ساختن موارد حساس و بحث‌انگیز، و ارجاع به منابع اولیه بسیار مهم بسنده شده است. آثار دست دوم و نو برجسته، و نیز منابع مهم دیگر، به کتابنامه پایانی موکول گردیده است.

## مقدمه

جامعه‌شناسان که ماشین زمان را متوقف کرده و به زحمت بسیار موتورش را دیده‌اند، می‌گویند که نتوانسته‌اند طبقه را در هیچ جایی قرار دهند و طبقه‌بندی کنند. آنها فقط می‌توانند انبوه مردم، و مشاغل، عواید و سلسله مراتب مختلف و جز آن را بیابند. البته حق با آنهاست؛ زیرا طبقه نه جزئی از فلان قسمت ماشین، بلکه نحوه کار ماشین است در هنگامی که به حرکت افتاده باشد - نه فلان منفعت، بلکه اصطکاک منافع است، شور است، خروش رعدآساست... خود طبقه چیز نیست، رویداد است.

ئی. پی. تامپسن، ساخت طبقه کارگر انگلیس (لندن، ۱۹۶۸)، ص ۹۳۹

در دو دهه اخیر پژوهشگران علوم اجتماعی که درباره کشورهای غربی تحقیق می‌کنند، رشته جدیدی موسوم به جامعه‌شناسی سیاسی به وجود آورده‌اند. آنان بی‌توجه به این فرض قرن نوزدهم که دولت و جامعه دو چیز جدا و متناقض‌اند، چشم‌اندازی نه چندان عظیم، اما بسیار دقیق ایجاد کرده‌اند که دولت و جامعه را در پیوند تنگاتنگ و سیاست دولتی را، هم با سازمانهای سیاسی و هم با نیروهای اجتماعی در رابطه نزدیک می‌بیند. محققان علوم اجتماعی معاصر، مجهز به این چشم‌انداز سه بعدی، نه فقط چارچوبهای ادراکی نظری در جامعه‌شناسی سیاسی پدید آورده‌اند، بلکه بسیاری مطالعات موردی معتبر تجربی نیز درباره جوامع غربی همراه با تحلیل مبانی اجتماعی سیاست، و رابطه پیچیده سیاست دولت، سازمانهای سیاسی و ساختهای اجتماعی انجام داده‌اند.<sup>(۱)</sup>

در حالی که پژوهشگرانی که به تحلیل دولتهای غربی می‌پردازند چشم‌انداز سه بعدی جامعه‌شناسی سیاسی را به کار می‌گیرند، پژوهشگرانی که به تحقیق در دولتهای غیرغربی اشتغال دارند نگرش دو بعدی قرن نوزدهمی را همچنان حفظ کرده‌اند. برخی، بویژه

دانشمندان علوم سیاسی متعلق به مکتب ساختاری - کارکردی به دولت توجه کرده‌اند: آنان گفته‌اند که دولت چگونگی جامعه را نوسازی می‌کند، با بحرانهای مشروعیت پنجه در پنجه می‌افکند و نهادهای جدیدی چون بوروکراسیها، ارتشها، و نظامهای تک‌حزبی را تشکیل می‌دهد. دیگران، بخصوص مردم‌شناسان و سیاست‌شناسان مکتب رفتاری به جامعه می‌پردازند: از این جمله‌اند مردم‌شناسان متخصص در جماعات کوچک و دانشمندان علوم سیاسی ناظر بر فرهنگهای سیاسی ملل در حال توسعه. به این ترتیب، پژوهشگران علوم اجتماعی در این خصوص که نظام سیاسی چگونه نظام اجتماعی را متحول می‌کند و نظام اجتماعی به نوبه خود - از طریق خشونت، شورش، و از خودیگانگی - نظام سیاسی را از هم می‌پاشد، بسیار نوشته‌اند. اما درباره این که چگونه مبارزه اجتماعی به برخورد سیاسی شکل می‌دهد و به چه ترتیب نیروهای اجتماعی که با سازمانهای سیاسی در تعامل هستند، در روند توسعه در کشورهای غیرغربی اثر می‌گذارند، چندان کاری انجام نداده‌اند.<sup>(۲)</sup>

به همین ترتیب، پژوهشگران معدودی مبانی اجتماعی سیاست ایران را بررسی کرده‌اند. در عین حال که ایرانشناسان پیشین بیشتر مایل به تألیف بررسیهای مبسوط تاریخی بودند - که غالباً بر تأثیر رویدادهای بین‌المللی بر حوادث داخلی تأکید داشت - ایرانشناسان معاصر، بر وجوه خاصی از نظام سیاسی یا نظام اجتماعی انگشت می‌گذارند. بعضیها به جنبه‌هایی از حوزه سیاسی چون ناسیونالیسم، ساختمان دولت، اصلاحات ارضی، و بحرانهای مشروعیت می‌پردازند. دیگران، خرده‌پژوهشهایی درباره جماعات کوچک و آثاری قطور درباره فرهنگ سیاسی، کل جامعه می‌نگارند. گروه اخیر بر آن است که فرهنگ ملی عدم امنیت فردی، بی‌اعتمادی، بدگمانی، عصیانگری، انزوای عصبی، و از خودیگانگی روانی، توضیح‌دهنده سیاست - بخصوص بی‌ثباتی سیاسی - در ایران قرن بیستم است. بسیاری سیاست یا جامعه ایران معاصر را تحلیل می‌کنند؛ معدودی، جامعه‌شناسی سیاسی ایران نو را مورد مطالعه قرار می‌دهند.<sup>(۳)</sup>

کتاب حاضر درصدد بررسی سیاست در ایران نو از طریق تحلیل کنش متقابل سازمانهای سیاسی و نیروهای اجتماعی است. این نیروها را به طور کلی می‌توان به گروههای قومی و طبقات اجتماعی رده‌بندی کرد. در این کتاب، عبارت «گروه قومی» در توصیف گروه‌بندی عمودی افراد با علقه‌های مشترک زبان، تبار قبیله‌ای، دین، یا همولایتی‌گری به کار رفته است. اصطلاح «طبقه اجتماعی» به معنی اقشار وسیع اقصی متشکل از افرادی دارای ارتباط مشترک با وسایل تولید، رفتار متقابل مشترک با شیوه مدیریت - و در محیطهای توسعه یافته - رویکرد مشترک به نوسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خواهد بود.

هرچند مفهوم طبقه اجتماعی را، با اندک تفاوتی در شکل، مراجع ناهمگونی چون مارکس و دوتوکویل، ماکیاولی و تاوینی، وبر و دارندورف، ایدئولوژیهای قرون وسطی و الهیون مسلمان، میزان رومی و جزوه‌های فدرالیستی امریکایی به کارگرفته‌اند. جامعه‌شناسان مختلفی بر آن تاخته‌اند. وابستگان مکتب ساختاری - کارکردی می‌گویند جوامع نه به چند طبقه اصلی بلکه به اقشار متعدد شغلی تقسیم می‌شوند. این اقشار بنا به تأکید آنان، به سبب تقسیم کار به همدیگر وابسته‌اند اما به واسطه درجات متفاوت حیثیت، حرمت و درآمد از هم متمایزند. (۴) رفتارگرایان ادعا می‌کنند که افراد در کشورهای در حال توسعه غالباً به ایدئولوژیها وابسته‌اند تا به اعضای طبقه اجتماعی - اقتصادی خود. به گفته آنان نیروهای سیاسی را آرای متقابل به وجود می‌آورند، نه طبقات متنازع. اگر مارکس با این حکم که خود آگاهی انسان با هستی اجتماعی وی تعیین می‌شود هگل را و کله‌پاه کرد، رفتارگرایان معاصر با تأکید بر این که هستی اجتماعی انسان - دست‌کم در جهان سوم - با خود آگاهی وی تعیین می‌گردد مارکس را وارونه کرده‌اند. (۵) در این بین، پژوهندگان نخبگان سیاسی با راندن همه مردمان دیگر به پسمانده بی‌شکلی به نام «توده‌ها»، مفهوم طبقه اجتماعی را متروک ساخته‌اند. (۶) در عین حال جامعه‌شناسان ناظر بر سیاستهای غیر غربی، با این استدلال که برخورد های اصلی در جهان سوم حول تقسیمات قومی قبیله، نژاد، کاست، دین، و خاستگاههای منطقه‌ای روی می‌دهد، کارآیی مفهومی طبقه را نیز مورد تردید قرار داده‌اند. (۷) آنها نتیجه می‌گیرند که طبقات، در اروپا و امریکا وجود دارند نه در آسیا و آفریقا. سرانجام بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی در جهان سوم - همراه با برخی هواداران جهان سوم در غرب - بر تفاوت های ظاهری خود با کشورهای صنعتی تأکید می‌ورزند و بر اختلافات اجتماعی باطنی شان سرپوش می‌گذارند. آنان اصرار دارند که مبارزات ملی، همه مبارزات اجتماعی از جمله مبارزات طبقاتی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. (۸)

این اثر مدعی نیست که یکبار برای همیشه مسائل مهم نظری طبقه در برابر نخبه، طبقه در برابر قشر، مسائل اجتماعی در برابر مسائل ملی، گروههای افقی در برابر تقسیمات عمودی، و تحلیل توافق در برابر تحلیل تنازع را حل کرده است؛ اما بر آن است که مبانی سیاست در ایران را با بررسی برخورد های اصلی طبقاتی و قومی یکصد سال اخیر، رابطه بین نوسازی اجتماعی - اقتصادی و توسعه سیاسی، ظهور طبقات جدید و نیز زوال جماعات قدیم، و ترکیب اجتماعی و نگرش اعتقادی احزاب عمده سیاسی را تحلیل کند. این کتاب با ارائه مطالعه‌ای موردی در مبانی اجتماعی سیاست، امیدوار است هم بر مسائل عمده در توسعه سیاسی - بویژه نقش ستیزهای قومی در کشورهای در حال ظهور - و هم بر مسائل نظری در

جامعه‌شناسی سیاسی - بخصوص مزایا و نیز معایب تحلیل طبقاتی - پرتوی افکننده باشد. فرض اساسی در سراسر این کتاب رویکرد نو مارکسیستی نمی‌باشد. نامپسن است که پدیده طبقة را نباید صرفاً بر حسب ارتباط آن با شیوه تولید (آن گونه که مارکسیست‌های آیینی غالب معتقدند) بلکه برعکس در متن زمان تاریخی و اصطکاک اجتماعی آن با دیگر طبقات معاصر درک کرد.





# بخش یک زمینه تاریخی

## ساختار اجتماعی

آر. اچ. تاونی زمانی نوشت: «گذشته چیزی را برای زمان حال قاش می‌کند که زمان حال می‌تواند آن را ببیند.»<sup>(۱)</sup> هر چند این سخن دربارهٔ تفسیرهای متغیر تاریخ اروپا گفته شده است، بویژه برای درک ایران قرن سیزدهم (هجری) در قرن چهاردهم مناسب است. نسل اوین روشنفکران قرن چهاردهم در نگاه به عقب از منشور باریک انقلاب مشروطه، در گذشته بلافصل چیزی نمی‌دید جز «دولتی» که بر «ملت» ستم می‌کرد.<sup>(۲)</sup> نسل دوم، در مبارزه با محافظه کاری مذهبی، عصر گذشته را دوران شرم آور جزمی‌گری، تعصب و سلطهٔ کهنه‌پرستی یافت.<sup>(۳)</sup> نسل سوم، تحت تأثیر مارکسیسم، همان عصر را به عنوان دوران فرودالیزم رو به زوال که مشی زمیندار فاسد، طبقات فرودست روستایی را استثمار می‌کرد، مردود دانست.<sup>(۴)</sup> فقط در زمان نسل معاصر بود که روشنفکران کشف کردند قرن سیزدهم نه صرفاً پیش‌درآمدی مشوش بر انقلاب بلکه عصر جالبی است که به خاطر خودش شایستهٔ پژوهش است. این تغییر موضع از انکار کلی تا بررسی تحلیلی، بخشی به دلیل نگرشی وسیع‌تر که به مرور زمان ایجاد شد، بخشی به علت حسرت عصری سپری شده و بخشی نیز به خاطر این آگاهی تدریجی که ایران قرن سیزدهم به‌رغم واپس ماندگی اقتصادی، سرزمین تنوع بیکران، پیچیدگی اجتماعی و تفاوت منطقه‌ای است، صورت گرفته است. بنا به یک نوشتهٔ اخیر، ایران شبیه «موزاییکی رنگارنگ و شهر فرنگی غریب» است.<sup>(۵)</sup>

جغرافیای طبیعی این سرزمین زمینهٔ یک موزائیک اجتماعی است. فقدان دریاچه‌ها و رودهای قابل کشتیرانی، کمبود شدید باران — در نصف ۱۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت فعلی آن، سالیانه کمتر از ۲۳ سانتیمتر باران می‌بارد — بیابان وسیع مرکزی در میان چهار رشته کوه عظیم — زاگرس، البرز، مکران، و نواحی مرتفع — جمعیت را در روستاهای تک‌افتاده،

شهرهای پراکنده و قبایل کوچنده متفرق ساخته است. روستاییان که بیش از ۵۵٪ کل جمعیت قریب به ۱۰ میلیونی دهه ۱۲۳۰ را تشکیل می‌دادند، در ۱۰۰۰۰ آبادی می‌زیستند: حتی یک قرن بعد که ۱۰ میلیون تقریباً دو برابر شده بود، متوسط ساکنان یک روستا هنوز بیش از ۲۵۰ نفر نبود (بنگرید به جدول ۱، توضیح ب). جمعیت شهری که کمتر از ۲۰٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌داد، تقریباً در هشتاد شهر سکونت داشت. از این تعداد فقط این یازده شهر هر کدام بیش از ۲۵۰۰۰ نفر سکنه داشت: تبریز، تهران، اصفهان، مشهد، یزد، کرمان، همدان، ارمیه، کرمانشاه، شیراز و قزوین. و سرانجام، عشایر که بیش از ۲۵٪ جمعیت را شامل می‌شد، دارای شانزده گروه قبیله‌ای بود و هر گروه به نوبه خود به قبیله‌ها و چادرهای متعدد تقسیم می‌شد. بسیاری از این روستاها، قبیله‌ها و شهرها در انزوای کامل و خودمداری اقتصادی به سر می‌بردند و بیشتر صنایع دستی و نیز کالاهای کشاورزی خود را تولید و مصرف می‌کردند.<sup>(۶)</sup> هر چند مردم‌شناسان معدودی مدعی‌اند که در سراسر تاریخ ایران روستاها و شهرها استقلال داخلی نمایانی داشته‌اند<sup>(۷)</sup>، اکثر مورخان و سیاحان برآنند که تا رشد سریع تجارت در نیمه دوم قرن سیزدهم، اغلب روستاها و قبایل در واقع خودمدار، در عمل خوداتکا، از لحاظ اقتصادی خودگردان، و غالباً خودفرمان بوده‌اند.<sup>(۸)</sup> جیمز فریزر انگلیسی که در دهه ۱۲۰۰ به خراسان سفر کرده است، می‌گوید که حتی روستاهای بزرگ درخت توت و پنبه برای تولید مایحتاج ابریشمی و نخی را خود پرورش می‌دهند. هنری پاتینگر سیاح دیگر انگلیسی اشاره می‌کند که زنان بلوچ «به کارهای خانه، دوشیدن شیر، تولید کره، پسر و روغن، قالیافی، و بافت البسه زمخت سفید، می‌پردازند. رابرت بینینگ، انگلیسی دیگر دیده است که حتی روستاییان پولدار در نزدیکی شهرهای عمده بیشتر مایحتاج‌شان را خود تولید می‌کنند و از بازارهای محلی فقط مقدار کمی نمک، فلل، توتون و لوازم ضروری خانه را می‌خرند. همین‌طور آرتور کونولی از کمپانی هند شرقی در دهه ۱۲۱۰ دیده است که قبایل ترکمن‌گورگان: خود پوشاک تولید می‌کنند و فقط معدودی کالای تجملی مثل ادویه، قند و شکر و توتون می‌خرند.<sup>(۹)</sup>

خوداتکایی محلی در قتر ارتباطات انعکاس داشت و با آن تقویت می‌شد. از آنجا که جماعات روستایی نیازهای خود را تأمین می‌کردند و شهرهای عمده غذای خود را از نواحی کشاورزی اطراف شهر به دست می‌آوردند، تجارت که در اساس شامل کالاهای تجملی بود یا به‌طور مستقیم از شهری به شهر دیگر، یا به‌طور عبوری از ایران به اروپا انجام می‌شد. ادوارد استاک از کارمندان هند بریتانیا می‌گوید مسافر در راهها حتی در جاده تهران - بوشهر چندان نادر بود که دیدارشان دیگران را به هراس می‌افکند. اگوستوس مونس، دیپلمات بریتانیایی

## جدول ۱ ساختار قومی ایران

جمع	۱۳۳۵*	%	۱۳۳۰**	%
ایرانی	۱۲,۷۷۰,۰۰۰	۶۷	۶,۳۷۵,۰۰۰	۶۳
فارس	۸,۲۰۰,۰۰۰		۳,۰۰۰,۰۰۰	
کرد	۲,۰۰۰,۰۰۰		۸۰۰,۰۰۰	
بلوچ	۵۰۰,۰۰۰		۲۶۴,۰۰۰	
مازندرانی	۵۰۰,۰۰۰		۲۰۰,۰۰۰	
گیلک	۵۰۰,۰۰۰		۲۰۰,۰۰۰	
بختیاری	۳۰۰,۰۰۰		۲۵۰,۰۰۰	
لر	۳۰۰,۰۰۰		۲۱۰,۰۰۰	
طالشی	۲۵۰,۰۰۰		۵۰,۰۰۰	
هزله	۱۰,۰۰۰		۵,۰۰۰	
اقیان	۱۰,۰۰۰		۵,۰۰۰	
سایر	۱۲۵,۰۰۰		۱۲۶,۰۰۰	
توک زبانی	۵,۱۲۰,۰۰۰	۲۷	۲,۹۰۰,۰۰۰	۲۹
آذری	۲,۰۰۰,۰۰۰		۲,۱۱۰,۰۰۰	
قشقایی	۵۰۰,۰۰۰		۲۴۳,۰۰۰	
شاهسون	۱۴۰,۰۰۰		۹۰,۰۰۰	
ترکمن	۲۰۰,۰۰۰		۱۰۰,۰۰۰	
فیموری	۳۰,۰۰۰		۲۰,۰۰۰	
افشاری	۲۰۰,۰۰۰		۱۵۰,۰۰۰	
جشدی	۳۰,۰۰۰		۳۰,۰۰۰	
سایر: قاجاره بیات و...	۳۰,۰۰۰		۱۲۶,۰۰۰	
عرب	۶۶۷,۰۰۰	۳	۲۰۰,۰۰۰	۳
غیر مسلمان	۱۲۸,۰۰۰	۳	۲۰۰,۰۰۰	۳
اسوری	۲۰,۰۰۰		۱۲۸,۰۰۰	
ارمنی	۱۹۰,۰۰۰		۱۱۰,۰۰۰	
یهودی	۶۰,۰۰۰		۲۲,۰۰۰	
زرتشتی	۱۶,۰۰۰		۲۰,۰۰۰	
بهائی	۱۹۲,۰۰۰		—	

و از آنجا که سرشماری سالهای ۱۳۲۵، ۱۳۳۵ و ۱۳۵۵ - تنها سرشماره‌های سراسری بودند که در ایران انجام شدند - تحقیق قومی جمعیت را به دست نمی‌دهند و بنابراین ارقام مربوط به سال ۱۳۵۵ صرفاً جنبه تخمینی دارد که عمدتاً از «حدسیات آگاهانه» زیر به دست آمده است:

American university, *Area Handbook of Iran* (Washington, D.C., 1963); Foreign Office, "Handbook on Persian Minorities", *fa.371 / Eastern 1944 / persia 189-20219*; S.Brak, "The Ethnic Composition of Iran", *Central Asian Review*, 8:4 (1960), 417-20; S. Aliyev, "The Problem of Nationalities in Iran", *Central Asian Review*, 14:1 (1966), 62-70; M. Ivanov, H. Field, *Contributions to the Anthropology of Iran* (Chicago, 1939), pp. 601-51;

«مسئله ملیتها در ایران»، دنیا، ۱۲ (بهار ۱۳۵۰)، ۲۸-۷۷.

\* ایران در قرن سیزدهم از لحاظ آماری در دوران بی‌خبری است. داده‌های آماری وجود ندارند، عواید مالیاتی به هیچ‌وجه قابل اتکا نیست و اظهارات سیاحتی بسیار متفاوت است. جمعیت کل ۱۰ میلیونی برای دهه ۱۳۲۰ کاملاً تخمینی است و به قیاس ارقام سال ۱۳۳۵ و منظور داشتن خشکسالیها ویدی محمول در سالهای ۱۳۲۲، ۱۳۲۶، ۱۳۲۹، ۱۳۳۵، ۱۳۵۱ و ۱۳۷۱ به دست آمده است. برای مطالعه تازه‌تری درباره جمعیت در قرن سیزدهم بنگرید به:

B. Gilbar, "Demographic Developments in Late Qajar Persia, 1870-1906". *Asian and African Studies*, 2 (1976-1977), 125-56.

بر آوردهای مربوط به گروههای قومی در دهه ۱۳۳۰، از محاسبات جنسی قرن سیزدهم و مبنای قرار دادن حسابات مربوط به سال ۱۳۳۵ به دست آمده است. در مقایسه کلان‌مقیاسی، مهاجرت و همچنین جذب شدن مجامع کوچکتر در جماعات بزرگتر - بویژه جمعیتهای فارس و آذری در نظر گرفته شده است.

که در دهه ۱۲۴۰ نواحی شمالی ایران را سیاحت کرده است؛ در جاده اصلی بین تهران و رشت فقط یک عابر سواره دید و متوجه شد که بسیاری از روستاییان با دیدن این سوار فرار می‌کنند. آرنولد از سوداگران انگلیسی، ضمن تحقیق در باب احداث راه آهن متوجه شد که حجم تجارت آن قدر ناچیز است که اجرای چنین پروژه‌هایی را توجیه نمی‌کند.<sup>(۱۰)</sup>

تجارت مختصری نیز که وجود داشت، بر اثر راههای بد، زمین ناهموار، فواصل طولانی، فقدان رودخانه‌های قابل کشتیرانی، و بلوهای مکرر قبیله‌ای، به دشواری انجام می‌گرفت. سرجان ملک، نخستین فرستاده انگلستان در قرن نوزدهم، شاهد بوده است که قاطرچیها رغبتی نداشتند که حتی در زمان امنیت نسبی، از کوه‌های شرقی عبور کنند. سرهارفورد جونز بریجز، فرستاده دیگر انگلستان شکایت می‌کرد که یک هفته تمام برای طی سیصد و سی کیلومتر مسافت بین اصفهان و تهران وقت صرف کرده است. بارون دوبود، سیاح روسی، سرعت سفر را به سریع‌ترین حد ممکن، روزانه به طور متوسط ۴۰ کیلومتر، گزارش می‌کند. حتی در پایان قرن، پیمودن راه مهم بین بندر جنوبی محصره (خرمشهر) و تهران به حدی کند صورت می‌گرفت که سفر دریایی از خلیج فارس تا دریای سیاه، سفر زمینی از ارزروم به دریای خزر، و از باکو به انزلی باز از راه دریا و بالأخره از انزلی به تهران از راه زمین، سریع‌تر از سفر از تهران به بندر خرمشهر بود. فقدان ارتباط حمل و نقل بحرانهایی ادواری را سبب می‌شد؛ به این صورت که در منطقه‌ای تحت و گرسنگی شوع می‌یافت در حالی که در منطقه مجاور محصول کافی عمل آمده بود.<sup>(۱۱)</sup>

شگفت این که بهبود حمل و نقل لزوماً ارتباطات اجتماعی را آسان‌تر نساخت. دوبود اشاره می‌کند که استقرار امنیت در شاهراه تهران - تبریز به جمع‌آوری مالیات یاری رسانده و به این ترتیب روستاییان محلی را واداشته بود که در مناطق دورافتاده‌تر سکنی‌گزینند. او می‌گوید در ایران غنی‌ترین روستاها اغلب در کنج دره‌های متروک در میان کوهستانها یا بسیار دورتر از راههای اصلی قرار دارند. سایکس نیز به همین پدیده اشاره دارد: روستاییان از راههای اصلی گریزانند؛ زیرا مأموران دولتی غالباً بی‌آن که پولی بپردازند، مایحتاج خود را تأمین می‌کنند. همین‌طور بنا به گزارش یکی از مأموران وزارت امور خارجه انگلستان: زمینهای بزرگ و حاصلخیز معطل مانده‌اند فقط به این علت که در نزدیکی راههای اصلی قرار دارند؛ چون روستاهایی که در این نقاط کشت و زرع می‌کنند، از حداقل امنیت در برابر مزاحمت مأموران دولتی، دستبرد دزدان و تاراج قبایل مختلف برخوردار نیستند.<sup>(۱۲)</sup>

دشواریهای جغرافیایی با تفاوت‌های قومی درمی‌آمیخت؛ زیرا ایران، چون امروز، سرزمین اقلیتهای زبانی بود. در فلات مرکزی، جمعیت شهری به زبان فارسی صحبت می‌کرد.

روستاییان به فارسی، بختیاری، لری یا ارمنی؛ عشایر به بختیاری، قشقایی، بلوچی، عربی یا ممسنی سخن می‌گفتند. در استانهای کناره خزر روستاییان به گیلکی، طالش یا مازندرانی. شهرنشینان به فارسی و ترکی آذری؛ عشایر به کردی یا ترکی ترکمنی حرف می‌زدند. ساکنان آذربایجان عموماً به آذری تکلم می‌کردند اما در بعضی مناطق سکنه تات و ارمنی و عشایر کرده، شاهسون، ترکمن، افشار، و قره‌داغی نیز وجود داشتند. استانهای غربی غالباً شامل قباایل کرد، لر، عرب بود و در بعضی نقاط نیز قباایل افشار، آذری، فارس، بیات، گورانی و آسوری سکونت داشتند. علاوه بر آن سکنه بسیاری از دره‌های کردنشین؛ گویش کردی خاص خود را به کار می‌بردند. استانهای جنوب شرقی شامل قباایل بلوچ، عرب، افغان، افشار، کرد و نوشیروانی بود. بالأخره در مناطق شمال شرقی، فارسها، آذربها، ترکمنها، کردها، اعراب، شاهسونها، افشارها، جمشیدیها، تاجیکها، افغانها، قاجارها، هزاره‌ها، بیانها و بلوچها می‌زیستند.

موزایک قومی با تفاوت‌های مذهبی باز هم پیچیده‌تر می‌شد. در برخی نقاط، تفاوت‌های مذهبی شکافهای موجود را تشدید می‌کرد و در جاهای دیگر شکافهای جدیدی به وجود می‌آورد. تفاوت‌های مذهبی زمانی آشکار بود و زمانی دیگر چندان جنبه عینی نداشت. کل جمعیت به سه بخش عمده تقسیم می‌شد. نخست، آشکارا به اکثریت مسلمان و اقلیت غیرمسلمان تقسیم می‌شد. اقلیت شامل ۱۱۰۰۰۰ ارمنی ساکن اصفهان و اطراف آن، تهران، تبریز، همدان و اراک؛ ۱۳۸۰۰۰ آسوری اعم از نسطوری و کاتولیک، متمرکز در آذربایجان غربی؛ ۳۲۰۰۰ یهودی ساکن بسیاری از شهرهای عمده؛ و ۲۰۰۰۰ زرتشتی از باقیماندگان دین باستانی ایران، منیم کرمان، یزد و تهران بود. دوم، جمعیت مسلمان باز هم آشکارا، به اکثریت شیعی و اقلیت سنی تقسیم می‌شد. سنیها شامل قباایل پراکنده بویژه در میان کردها و ترکمنها، اعراب، بلوچها و هزاره‌ها بودند.

سوم، خود اکثریت شیعی، نه چندان آشکارا، به شاخه رسمی اصلی که گهگاه اثنی عشری مجتهدی نامیده می‌شد، و فرقه‌ها، مکاتب، و شاخه‌های غیررسمی مشرق در سراسر کشور تقسیم می‌شد. اثنی عشریه مجتهدی، به عنوان شیعه، معتقد بود که وارث مشروع پیامبر، نه خلفای سنی بلکه پسرعم وی امام علی (ع) است و پس از او وراثت از طریق فرزند شهیدش امام حسین (ع) تا امام دوازدهم، امام غایب، ادامه می‌یابد. امام غایب، حضرت مهدی، زمانی که ستم و بیدادگری همه جا را فراگیرد، برای برقراری عدل و داد ظهور خواهد کرد. آنان به عنوان مجتهدی، اعتقاد داشتند که امام غایب وظیفه تفسیر شریعت را به مراجع مذهبی (علماء) به طور اعم و به بالاترین مراجع مذهبی (مجتهدان) به طور اخص، تفویض کرده است. به این

ترتیب اینان، گرایش به تفرقه در خود نهان داشتند؛ زیرا نه فقط تشکیلات مذهبی مستقر را مردود می‌شمردند، بلکه حق تفسیر و تفسیر دوباره احکام شرع را نیز برای هر کدام از مجتهدان قائل بودند.

در طول قرن سیزدهم، دو شاخه از تشیع منشعب شد: بایبگری و شیخگری. شیخگری در دهه ۱۱۹۰ توسط واعظی عرب به نام شیخ احمد احسائی بنیان گذاشته شد. او که قبلاً سنی بود، نه تنها این اعتقاد مکتبی شیعه را که دوازده امام را جانشینان راستین پیامبر می‌دانست، بلکه آموزه غیرمکتبی ملاصدرا، عارف قرن یازدهم را نیز که معتقد بود امامان برگزیدگان الهی‌اند و مؤمنان حقیقی می‌توانند مستقیماً با امام غایب تماس گیرند، از جان و دل پذیرفت.

شیخ، علاوه بر این مفاهیم صوفیانه، نظر تازه‌ای مطرح کرد به این مفهوم که شیعه پیوسته به سوی اصلاح و بهبود در حرکت است و خداوند در هر نسل یک شیعه کامل به وجود می‌آورد که «باب» نام دارد و با امام غایب مربوط است و راه درست را نشان می‌دهد.<sup>(۱۳)</sup> هرچند مجتهدان این افکار را ارتداد خواندند و مردود دانستند، شیخ و جانشین بلافصل او سید کاظم رشتی در شهرهای عمده بویژه در کرمان، یزد و تبریز پیروان فراوانی به سوی خود جلب کردند. اما پس از مرگ رشتی در سال ۱۲۲۲، پیروان آنها به سه گروه رقیب تقسیم شدند.<sup>(۱۴)</sup> گروه اول عمدتاً متشکل از تجار و صنعتگران در تبریز خود را «شیخ» نامیدند و در عین ترک نظریه «باب»، عقیده پیشرفت اجتماعی را حفظ کردند. گروه دوم به رهبری حاکم کرمان، «حاج کریم خان»، هر دو نظریه پیشرفت و باب را رد کردند، سخت محافظه کار شدند، به دولت روی آوردند و هرگونه اصلاحات از جمله مدارس جدید را به عنوان بدعت‌های خطرناک مردود دانستند. این گروه بعداً به «کریم‌خانی» موسوم گشت و بر شهر کرمان تسلط یافت. گروه سوم به زعامت ملاحسین بشرویه‌ای به آموزه‌های اصلی شیخ وفادار ماند. از پیشرفت و اصلاحات جانبداری کرد و ظهور قریب‌الوقوع شیعه کامل را نوید داد.

موجود مزبور در سال ۱۲۲۳ در هیأت تاجر جوانی به نام سید علیمحمد که به الهیات روی آورده بود، ظهور کرد. علیمحمد پس از سالها شاگردی در محضر الهیون شیخی در کرمان، خود را باب خواند و بسیاری از پیروان پیشین [شیخ احمد] احسائی را گرد خود جمع کرد و از نیاز به اصلاحات اجتماعی بویژه ریشه کن کردن فساد در طبقات بالای اجتماع، پاکسازی روحانیون ناصالح، حمایت قانونی از تجار، قانونی شدن استقراض پول، و بهبود وضع زنان سخن راند. جای تعجب نیست که پیام وی، هم خصومت دستگاه حاکم و هم حمایت ناراضیانی از میان کسبه و پیشه‌وران، روحانیان جزء، و حتی روستاییان را جلب کرد. حکومت در سال ۱۲۲۹ هراسان از رشد سریع جنبش - بویژه در کناره خزر - باب را اعدام

کرد و به تصفیه خونین باینها پرداخت. هر چند کشتار نتوانست جنبش بایی را نابود کند، اما آن را به دو شاخه رقیب موسوم به بهائیت و ازلیت تقسیم کرد. بهائیت به سرکردگی جانشین برگزیده باب موسوم به بهاء الله بتدریج علاقه به اصلاحات اساسی را ترک گفت و عملاً تبدیل به مذهب غیرسیاسی جدیدی خارج از حوزه اسلام شد. ازلیت به ریاست برادر بهاء الله موسوم به «صبح ازل» به اصول رادیکال خود وفادار ماند و به صورت سازمان مخفی تحت تعقیب درآمد.

علاوه بر این جماعات نوین، در ایران قرن سیزدهم فرقه‌های قدیم شیعی بسیاری وجود داشت. مثلاً روستاهای پراکنده اطراف یزد، کرمان، محلات، نیشابور، قائن و بیرجند هوادار فرقه اسماعیلی بودند. آنان اعتقاد داشتند که امامت شیعی می‌بایست از طریق فرزند کوچکتر امام هفتم ادامه یابد. علاوه بر این، بعضی روستاهای غربی کشور که علی‌الطبی بودند، مسجد را رد می‌کردند، با تعدد زوجات مخالف بودند، به پاکی و نجسی اعتقاد نداشتند، خوردن گوشت خوک و شراب را مجاز می‌دانستند، و مهمتر از همه، برای امام علی (ع) جنبه الوهی قائل بودند و او را تجسم خداوند می‌شمردند. همچنین تقریباً همه شهرهای عمده به دو دسته رقیب «نعنی» و «حیدری» تقسیم می‌شدند. نعمت‌ها نام خود را از امیر نورالدین نعمت‌الله، [شاه نعمت‌الله ولی] عارفی صوفی از فرزندان امام پنجم گرفته بودند. حیدریها به نام سلطان [قطب] الدین حیدر، صوفی دیگری از نیاکان سلسله صفوی که ایران را به صورت کشوری شیعی درآورد، خوانده می‌شدند. جاستین شیل، وزیر مختار انگلستان در ایران در سالیان ۱۲۱۵ تا ۱۲۳۲ در توضیح چگونگی تقیبات حیدری - نعنی می‌گوید: «جای تعجب است که حتی مردمان بسیار مطلع هم هیچ توضیح درستی در خصوص علت اصلی این فرقه‌بازها نمی‌توانند بدهند.»<sup>(۱۵)</sup>

مرزهای مذهبی در شهرها آشکارتر بود؛ زیرا هر فرقه‌ای در محله خاص خود می‌زیست. مثلاً در کرمان با ۴۹۰۰۰ نفر سکنه، محلات جداگانه‌ای برای اثنی‌عشریه مجتهدی، کریمخانیها، شیخیها، صوفیها، یهودیان و زرتشتیها وجود داشت. شیراز از پنج محله شرقی برای حیدریها، پنج محله غربی برای نعمتیها، و یک کوی حومه شهر برای یهودیها تشکیل می‌شد. شوشتر با ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت متشکل از چهار محله شمالی برای حیدریها و هشت محله جنوبی برای نعمتیها بود. تبریز با ۱۰۰۰۰۰ نفر سکنه سیزده محله داشت: یک حومه اعیان‌نشین، یک محله ارمنی، شش بخش مزروعی برای مجتهدیهای دوازده امامی یا اثنی‌عشری که این شیعیان مکتبی در محل به «متشرع» موسوم بودند؛ سه محله مرفه در مرکز شهر - خیابان، نویر و امیرخیز - که تجار، کسبه و صنعتگران شیخی در آن



سکونت داشتند؛ و دو محله شمالی - دوهچی و سرخاب - متشکل از قاطرچیها، کارگران، باربران، رنگرزان و قالیافان مشرع.

به این ترتیب، ساختار قومی ایران به موزاییک پیچیده‌ای شبیه بود که در آن هر تکه‌ای شکل و اندازه و رنگ متفاوتی داشت. اگر عبارت واحدی بتواند این وضع را توصیف کند، بی‌تردید «تنوع گروهی» است؛ زیرا در میان دهقانان، عشایر و شهریان تنوع عظیم شیوه زیست وجود داشت. باورهای مذهبی متنوعی، بویژه در بین سنی و شیعه، مسلمان و غیرمسلمان، مجتهدیهای اثنی‌عشری و شیعیان دیگر دیده می‌شد. علاوه بر این، در زبانها و گویشها بویژه بین فارس، آذری، ترکمن، کرد، گیلک، بلوچ و مازندرانی نیز تنوع وجود داشت.

### سازمانهای گروهی

سازمانهای گروهی بازتابی از ساختار اجتماعی بود. هر گروه، اعم از عشیره‌ای، دهقانی یا شهری دارای شبکه محلی و جداگانه‌ای بود. این شبکه‌ها که مانند هرمهای کوچکی بودند، به هم شباهت داشتند. قاعده هرم را مردم عادی یعنی ایلیاتیها، دهقانان و شهریان تشکیل می‌دادند. در رأس هرم بزرگان محلی یعنی خانها، اعیان، تیولداران، مالکان، علمای بزرگ و تجار عمده جای داشتند. در بین این دو بخش، سرکردگان بومی قرار داشتند که مهمترین آنها در بیشتر نقاط کشور، سران عشایر، روستاها و کدخدایان محلات شهرها بودند.

نخستین واحد اجتماعی عشیره‌ای، چادر یا اردوگاه کوچ‌نشین بود. اندازه این واحدها که معمولاً از خانواده‌های یک تیره تشکیل می‌شد، متناسب با اوضاع جغرافیایی از ده تا یکصد خانواده نوسان داشت. سرکرده هر تیره یا رسماً کدخدا یا به طور غیررسمی، ریش سفید واحد بود. ریش سفید، عضو ارشد خانوار متشخص تر و کدخدا، برگزیده ریش سفیدان بود که سپس به تأیید رسمی رئیس قبیله می‌رسید. این سرکردگان، اعم از رسمی و غیررسمی، دو وظیفه اساسی داشتند: از منافع خارجی تیره خود بخصوص در مورد اختلاف بر سر آب و زمین که بین افراد خودی و تیره‌های هم‌قبیله بروز می‌کرد، دفاع می‌کردند. از این رو آنان نماینده گروه خود بودند. در داخل نیز صلح و آرامش را بخصوص در منازعاتی که به خاطر اختصاص موقتی آب و زمین به خانوار خاصی در می‌گرفت، برقرار می‌کردند. بدین سان وظیفه حکمت و داوری را انجام می‌دادند و برای انجام کارشان به وساطت، ترغیب و نظرخواهی متوسل می‌شدند؛ زیرا هرچند زوری در کار نبود، افرادشان می‌توانستند با پاهایشان رأی دهند و به تیره‌های دیگر پیوندند. فردریک بارت در پژوهش کلاسیک خود

درباره ایل باصری می‌نویسد: «بدین سان نگهداری این گروهها به عنوان یک واحد اجتماعی مستلزم توافق کلی همه اعضای گروه در خصوص حیاتی‌ترین مسائل اقتصادی به طور یومیه است.»<sup>(۱۶)</sup> کدخداهای و ریش سفیدان بنابراین بیشتر اقتدار داشتند تا زور، و ترکیبی که از ثروت محلی و وفاداری گروهی در آنها وجود داشت، حاکی از جامعه «مرتب‌های» بود تا جامعه «ساده» برابر یا پیچیده قشرندی شده.<sup>(۱۷)</sup>

خرده قبیله (طایفه)، دومین پله از نردبان سازمانهای عشایری بود.<sup>(۱۸)</sup> طایفه از چند تیره (تعداد آن بستگی به بزرگی قبیله داشت) تشکیل می‌شد و خان یا کلانتر سرکرده آن بود. خان به سرکرده تیره‌های عمده اطلاق می‌شد؛ کلانتر را معمولاً رئیس اصلی پس از مشورت با خانهای محلی، به ریاست تیره اصلی می‌گماشت. نقش خان و کلانتر همانند وظایف کدخداهای و ریش سفیدان بود؛ طایفه خود را در برابر سایر طوایفی که در درون قبیله وجود داشت، محافظت و در اختلافات بین تیره‌های مختلف طایفه نیز وساطت می‌کردند.

قبیله (ایل) به سرکردگی خان اصلی سومین پله نردبان سازمانهای عشایری را تشکیل می‌داد. تعداد قبیله‌ها در درون جماعات اصلی عشیره‌ای فرق می‌کرد. مثلاً بختیاربها به پنجاه و پنج؛ قشقایبها به سی؛ ممسنیها به چهار؛ بویراحمدی‌ها، جماعتی متکلم به لری در جنوب، به دوازدهای لرستان به شش؛ بلوچها به دوازده؛ و اعراب جنوب غرب به سی ایل جداگانه تقسیم می‌شدند.<sup>(۱۹)</sup> نقش خان اصلی در ایل همانند نقش کلانترها در طایفه و کدخداهای در گروههای کوچک‌نشین، اما در مقیاسی بزرگتر بود. اگرچه خان در مهمترین طایفه ایل زاده شده بود، به سبب نیافتنش، از سوی دیگر خانها به این مقام برگزیده می‌شد. او در برابر دنیای خارج، اعم از روستاییان محل، مالیات بگیران حکومتی یا سایر ایلهای، حامی ایل بود. در هنگام جنگ می‌بایست فرماندهی جنگندگان ایل را به عهده بگیرد و در زمان صلح، مثل یک دیپلمات، حافظ منافع قوم خود باشد. علاوه بر این بر ایل حکومت داشت، زمین می‌داد، کوچهای نیساله را هدایت می‌کرد و مهتر از همه، در خونخواهیهای طایفه‌ای، و در صورت لزوم، گروهی، خانوازی و حتی فردی، داوری می‌کرد. بدین ترتیب مقام قاضی اعظم را داشت که نه بر مبنای قوانین مدنی و شرعی، بلکه طبق ضرورت حفظ وحدت ایل، عمل می‌کرد و چادرش، که دربار نامیده می‌شد، جایگاه عالی سلطنت و قضاوت بود. اگر در وظایف خود کوتاهی می‌کرد، خویشاوندان همراز دیر یا زود خانهای ناراضی را گرد می‌آوردند و او را از مقام خان بزرگ عزل می‌کردند.

اما در بین قاجارها، قشقایبها و بختیاربها تشکیلات دیگری نیز وجود داشت. هر یک از این سه گروه همچون سایر گروههای ایلی دارای گویش و نسب‌نامه‌ای — هرچند افسانه‌ای —

بود و از جوامع همجوار خود نفرت داشت اما برخلاف گروههای دیگر، هر یک دارای یک اینلخان نیز بود که اقتدار مرکزی داشت. به این ترتیب، این سه، کشدراسیون ایلی محسوب می شدند. اینلخان در مقام خان خانهای کشدراسیون برخی از مسؤولیتهای داخلی را به دستبازی موسوم به ایل بیگک تفویض می کرد. اگرچه اینلخان و ایل بیگک را رسماً حکومت مرکزی برمیگزیدند. ملکم به درستی آنها را «نجبای موروثی» نامیده است؛ زیرا آنان را نخست خود خانها انتخاب می کردند و سپس صلاحیت ریاستشان تأیید می شد.<sup>(۳۰)</sup>

سازمانهای روستایی با سازمانهای عشایری قابل مقایسه بود. برخی روستاها بویژه در نواحی کرهها، کردها و بلوچها، سکونتگاه چادرنشینان سابق بود که مدتها پس از ترک شیوه زندگی چادرنشینی مناسبات قبیله‌ای خود را حفظ کرده بودند. سایر روستاها، مجامعی بودند که مناسباتی مستقل تحت ریاست کدخدا داشتند. کدخدایان روستاها را که غالباً خرده مالک بودند، اهل روستا برمیگزیدند و وظایفی همانند وظایف همتایان خود در ایلات چادرنشین بر عهده داشتند. در سکونتگاههای بزرگتر، کدخدا را ریش سفیدان و مأموران محلی یاری می دادند؛ پای کار، مأمور اجرای تصمیمهای کدخدا بود، ملا به کار مسجد می پرداخت؛ دشتبان مسؤل حراست از مزارع، محصول، ربه و استحکامات روستا بود؛ و میراب و ضیفه لایروبی و پاکسازی قناتها را به عهده داشت. شیوه غیررسمی انتخاب کدخدایان روستاها را نخستین بار ادوارد برچس انگلیسی که کوتاه زمانی در دهه ۱۲۱۰ از طرف حکومت ناصر املاک دولتی در غرب ایران بود، شرح داده است؛ اگر اکثریت تصمیم به عزل کدخدا بگیرند، نه من نه حتی شازده و نه خود شاه نمی تواند مانع آن شوند... من این کار را انتخابات دوره‌ای می نامم؛ زیرا نام دیگری برای آن به نظر نمی رسد اما مردم جمع نمی شوند تا رأی دهند. مسأله را بین خودشان فیصله می دهند، بین خودشان بحث می کنند و وقتی اکثریت خواهان کسی شد، هیچ کس نمی تواند مخالف آن باشد وگرنه در برابرش می ایستند و از دادن مالیات خودداری می کنند. اگر حاکم، مستبد باشد، ممکن است دوسه نفر از سرکرده هاشان را بگیرد و مجازات کند که نمونه هایش هم کم نیست اما از کار خود سودی نمی برد و همه آدمهای خردمند بهتر می بینند که بگذارند روستا به شیوه خود عمل کند.<sup>(۳۱)</sup>

در بعضی نواحی انجام جمعی روستا را گروههای شخم موسوم به بینه تأمین می کرد.<sup>(۳۲)</sup> اعضای این واحدهای تولید شامل نیروی کار، صاحبان گاو، بذر، آب و گاهی زمین بودند. آنها منابع خود را برای کشت مزارع به کار می گرفتند، محصول سالانه را تقسیم می کردند و حقوق آهنگر، مسگر، سلمانی، نجار و حمامدار و همچنین مأموران مختلف ده را به صورت جنسی یا هم می پرداختند. هر عضو سهمی متناسب با مشارکتش در کار، گاو، بذر، آب و زمین

می‌برد. در روستاهایی که یک یا چند تا از چهار عامل اخیر به مالکی تعلق داشت که مقیم روستا نبود، یک مباشر سهم مالک را می‌گرفت و ارتباط کشاورز را با چند بازار شهری موجود برقرار می‌کرد. پیش از رشد شدید جمعیت در نیمه دوم قرن بیستم، اقامت مستمر، روستایی را به عضویت بنه درمی‌آورد و عضویت بنه به نوبه خود روستایی را از مشارکت در محصول و دسترسی به مراتع، درختان و چاههای روستا برخوردار می‌ساخت.

همبستگی جمعی در مناطق عشایری را شبکه‌های طایفه‌ای متحکم‌تر می‌کرد. مثلاً قبایل اسکان یافته‌گرد در آذربایجان غربی به پانزده قبیله، هفتاد و پنج خرده قبیله و نهصد طایفه تقسیم می‌شدند. بسیاری از ضوابط، ده یا دره سکونتگاه خود را داشتند و به سرکردگی کدخدا یا ریش سفیدان‌شان زندگی می‌کردند.<sup>(۲۳)</sup> بدین سان سکونتگاه‌شان همانند چادرهای عشایری بود و زمینهای ده هنوز اسماً اراضی مشرک قبیله‌ای محسوب می‌شد.

روستاها به رغم همبستگی جمعی، خوداتکایی اقتصادی و خودگردانی اداری، گهگاه از آن مالکان دیگری چون خوالین عشایری، تیولدارها، زمینداران بزرگ، بنیادهای مذهبی (اوقاف)، دولت، یا خانواده سلطنتی بودند. آن ثبت در اثر مهم خود، مالک و زارع در ایران، نشان داده است که این طبقه بیرونی طی قرن سوم هجری بر مجامع روستایی تحمیل شد.<sup>(۲۴)</sup> زمینداران غایب در عوض مشارکت در محصول کمکهای گوناگونی به کشاورزان می‌کردند؛ مثل تأمین بذر مورد نیاز در مواقعی که محصول استثنائاً بد بود؛ کمک مالی برای تعمیر و نگهداری قناتها؛ و مهمتر از همه، حمایت سیاسی در برابر چادرنشینان محلی، روستاهای رقیب و تهدید مأموران مالیاتی.

سازمانهای اجتماعی در شهرها پیچیده‌تر بود. کدخدایان محلات را مثل مناطق روستایی، ریش سفیدان بانفوذتر تعیین می‌کردند و مسؤولیت اصلی‌شان وساطت در اختلافات داخلی و نمایندگی محله در تماسهای خارجی بود. اما اقتدار کدخدایان اغلب با حضور والی، امام جمعه، شیخ‌الاسلام، کلانتر (سرپرست کدخدایان شهر) میراب، مباشر، داروغه (مأمور انتظامات بازار) و مخرب (ناظر قیمتها، اوزان و مقادیر) بغرنج‌تر می‌شد. اقتدار کدخدا را همچنین حضور ساکنان مهمی چون رؤسای قبایل، تجار توانگر و مجتهدان بانفوذ در محلات و نیز وجود اماکن عمومی چون مسجد، قهوه‌خانه، حمام، تکیه و زورخانه پیچیده‌تر می‌کرد. گروههای کشتی‌گیر-بندباز که به لوطی موسوم بودند، با زورخانه‌ها ارتباط بسیار نزدیکی داشتند. لوطیان بجز اداره ورزشخانه‌ها اغلب در بازار دادوستد می‌کردند. در ماههای محرم دسته‌های عزاداری راه می‌انداختند، خیابانها و محلات را حراست می‌کردند و نگهبان دروازه‌های محله خود بودند. آنان برای تقویت گروه بسیار همبسته خودشان از

نشانه‌های خاصی چون دستمال ابریشمی کاشان و زنجیر دنداندار یزدی استفاده می‌کردند، به سلسله‌های محلی صوفی می‌پیوستند و در مراسم فتوت و رادمردی شرکت می‌جستند. مضمون اصلی این مراسم آن بود که لوطی عهد می‌کرد مرام لوطیان را در زندگی پیشه‌کند یعنی درستکار باشد؛ شرافت شغلی خود را با پرهیز از عملگی، حلاجی، و چاه‌کنی حفظ کند؛ جوانمردانه از ضعیفان در برابر زورمندان دفاع کند؛ سخاوتمندانه تهیدستان و یتیمان را یاری دهد و مهمتر از همه، شجاعانه از محله‌اش در برابر غریبه‌ها دفاع کند. اما چون مرز بین این خادمان خود خواسته محله‌ها و اوباش بسیار باریک شد، لوطیان کم‌کم دارودسته‌هایی تشکیل دادند و در محله خود ایجاد وحشت کردند، به آزار و اذیت رهگذران پرداختند و به محلات مجاور حمله بردند. در اواخر قرن واژه لوطی به هر دو معنی اوباش و قهرمان جوانمرد به کار می‌رفت.

سازمانهای گروهی در شهرها به دلیل وجود اصناف، بویژه در بین پیشه‌وران ماهر و مرفه، بغرنج‌تر گشت. این صنوف برای خود کدخدا داشتند که اغلب از سوی ریش‌سفید صنف انتخاب می‌شد و شیوه‌های ماهرانه‌ای برای عمیق‌تر ساختن اختلافات خارجی بین خود و صنوف دیگر و در عین حال کاهش دادن اختلافات داخلی بین استادان و شاگردان و کارگران روزمزد صنف خود، به کار می‌بستند. فقط از خانواده‌های خودشان شاگرد می‌پذیرفتند؛ اختلافات را در محاکم حل اختلاف خودشان فیصله می‌دادند؛ موازین حرفه‌ای و صنفی خاصی بین خود به کار می‌بستند؛ از قهوه‌خانه و حمام و بازار و مسجد و زورخانه و تکیه و حتی گورستان خاص خود استفاده می‌کردند و مراسم، نشانه‌ها و در بعضی موارد قواعدی سری برای پنهان داشتن راز حرفه خود داشتند. این صنوف، در یک کلام، گروههای بسته‌ای بودند.

کثرت محله، روستا و سازمانهای عشیره‌ای را در منطقه اصفهان می‌توان مشاهده کرد. (۳۵) خود شهر با ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت دوازده محله داشت که هر یک دارای کدخدا، ریش‌سفیدان، و منش‌گروهی متمایزی بودند. هشت محله غربی چهارسوق، عباس‌آباد، شمس‌آباد، نوبان، جوزبان، بیدآباد، شش‌بیدآباد و درب‌کوش به جامعه حیدری تعلق داشتند. چهار محله شرقی شهبان، یزدآباد، خوجه و میدان‌میر جزو جامعه رقیب نعمتی بودند. چهارسوق منطقه مسکونی و مرکز فعالیت صرافان شیراز بود. عباس‌آباد محل سکونت خانواده‌های آذری بود که در آغاز قرن یازدهم هنگامی که سلسله صفویه اصفهان را پایتخت خود قرار داد، به آنجا مهاجرت کرده بودند. در محله درب‌کوش قبیله ترک کوچکی اقامت داشتند که پس از چندی در تولید شیر و گوشت گوسفند و ماست مهارت یافته بودند. کلیانیها، قبیله فارسی‌زبانی از

جنوب که در سابق به خرده‌فروشی اشغال داشتند اما بعداً در عین حفظ محله اصلی و گویش خاص خود تجارت پر سود شهر یا استانبول را در دست گرفته بودند؛ در محله شش بیدآباد سکونت داشتند. نَبان، جوزیان و بیدآباد اقامتگاه مهاجران بختیاری بود که از راه کارگری موسمی، دستروشی بین بازار اصلی و قبایل زادگاه خود در بیرون شهر و نیز به عنوان محافظ مزدور گذران زندگی می‌کردند. بجز این محله‌ها دو منطقه جویاره و جلفای نو به غیر مسلمانان اختصاص داشت که در اولی یهودیان اقامت داشتند و اغلب به صنعت ابریشم مشغول بودند و دومی که برای خود شورایی از بزرگان داشت، خاص اقلیت ارمنی بود. صفویان چندین هزار نفر از ارمنیان جلفای قدیم در شمال\* را به جلفای نو در اصفهان انتقال داده بودند تا صنایع جدید را در پایتخت نوپای خود رونق دهند. بسیاری از حرفه‌ها در بازار مرکزی اصفهان سازمان صنفی جداگانه داشتند. مأمور وصول مالیاتهای شهر در گزارش مشروحی به سال ۱۲۵۶ نزدیک به دویست حرفه مختلف را نام می‌برد.<sup>(۳۶)</sup> بعضی‌ها، بویژه صنعتگران ماهری چون گراورسازان، میناتورسازان، مگران، زرگران، نقره‌کاران، تفنگ‌سازان، صحافان، سراجان و نجاران، صنفی منظم و سابقه‌دار داشتند. بقیه، بویژه پیشه‌وران متوسط‌الحالی چون بقالان، قنادان، یوزان، غله‌فروشان، توتونچیان، تریاک‌فروشان، خرازان و صرافان مجامع صنفی نه چندان منظم اما دایر و جانفاده‌ای داشتند. باز تعدادی دیگر، بخصوص شاغلان غیرماهر و خرده‌پا — حمالان، عمله، دستفروشان، کیسه‌کشهای حمام و آبکشها — دارای هویتی بی‌سازمان اما به آسانی قابل تشخیص بودند.

سازمانهای اجتماعی روستاهای مناطق همجوار یعنی چهارمحان، فریدن، پشتکود، کاروان و سه ناحیه از این هم بیشتر بود. جمعیت روستایی این منطقه نه تنها در قریب پانصد روستای جداگانه بلکه همچنین در گروههای زبانی و دینی متعددی پراکنده بود. علاوه بر سکونتگاههای متعددی که سکنه آن به گویشهای گوناگون فارسی تکلم می‌کردند و شیعه مذهب بودند، جمع کثیری نیز به آذری سخن می‌گفتند و سی و شش ناحیه ارمنی‌نشین، چهارده ناحیه گرجی‌نشین، و یک ناحیه بهائی‌نشین وجود داشت. اگر چه آذریها، ارمنیها، و گرجیها را صفویه دویست سال پیش به آنجا انتقال داده بودند — عمدتاً برای آن که گذرگاههای کوهستانی را حفاظت کنند و به کشاورزی بپردازند — اما آنان هنوز هویت فرهنگی خود را حفظ کرده بودند. سیاحی در اواسط قرن چهاردهم از این ناحیه گزارش می‌دهد که گرجیها با وجود آن که به اسلام درآمده‌اند، سخت به زبان، آداب و سازمانهای روستایی خود گرایش

\* منظور، جلفای آذربایجان است - م.

دارند و مسافری در اواخر قرن نوزدهم شاهد بوده است که هرچند روستای مرفه بهائی نشین نجف آباد دیگر آن شهرت انقلابی سابق را ندارد، در نظر همسایگان خود همچنان بدنام است. (۲۷)

از سوی دیگر، جمعیت عشایری منطقه اصفهان غالباً بختیاری بودند؛ جمعی از قشایبها، اعراب، لرهای کهگیلویه و بویراحمدیها نیز در نواحی متعادل جنوب زندگی می‌کردند. بختیاریها هرچند زیر فرمان یک ایلخان مجتمع بودند، به دو شاخه موسوم به هفت لنگ و چهار لنگ تقسیم می‌شدند. ایلیاتیها این تقسیم‌بندی را مثل همهٔ همتایانشان مربوط به تبار و نسب قبیله می‌دانستند و از مبارزهای باستانی و شاید اساطیری بر سر ریاست قبیله بین دو مدعی یاد می‌کردند که یکی هفت پر و دیگری چهار پر داشته است. اما شهریان معتقد بودند که این تقسیم‌بندی مربوط به سهم مالیاتی است که در گذشته از قبایل فقیرتر یک هفتم و از قبایل غنی‌تر یک چهارم وصول می‌شد. این دو شاخه روی هم پنجاه و پنج قبیله بود که هر یک طایفه و خان حاکم برای خود داشت. این قبیله‌ها از لحاظ تعداد، ثروت، اهمیت و گاه حتی زبان تفاوت بارزی با هم داشتند. قبیلهٔ کیان‌ارثی چهار لنگ، مثلاً، به علت بروز اختلافات داخلی در طایفهٔ حاکم، مهاجرت به اصفهان، و درگیر شدن با عشایر کهگیلویه، از موقعیت مهم دههٔ ۱۲۲۰ به زوال دههٔ ۱۲۴۰ نزول کرد. در این میان قبیلهٔ زراسوند هفت لنگ تفوق یافت، بهترین مراتع ایل بختیاری را در اختیار گرفت، بسیاری از روستاهای غیربختیاری را صاحب شد و حتی بر خرده قبیله‌ای ترک تسلط یافت. این پنجاه و پنج قبیله به یکصد و سی خرده قبیله تقسیم می‌شد که بسیاری از آنها برای خود خان و کلانتر داشتند. این خرده قبیله‌ها به نوبهٔ خود به طوایف متعدد تقسیم می‌شدند که هر یک کدخدای و ریش سفیدانی خاص خود داشت. اگرچه اغلب طوایف در واحدهای کوچنده می‌زیستند، برخی - بویژه در میان قبیلهٔ جانیکی سردیر هفت لنگ و قبیلهٔ محمود صالح چهار لنگ - در مناطق چهارمحال، فریدن، و سه ناحیه، سکونت دائم داشتند. اینان با آن که دیگر به شیوهٔ ایلی نمی‌زیستند، مناسبات ایلی خود را حفظ کرده بودند. به این ترتیب، این طوایف سازمانهای ایلی را در منطقه‌ای روستایی که پیش از آن سازمانهای روستایی کوچک متعددی را در خود داشت، ایجاد می‌کردند.

## برخوردهای گروهی

نگرندهٔ امروزی در برخورد با مسائل معاصر، شاید وسوسه شود که ایران سستی را جامعه‌ای روستایی قلمداد کند. ترس از مشکل شدن که در جهان کنونی وجود عینی دارد، در محیطی

با آن تنوع قبیله‌ای، زبانی و دینی قابل تصور نبود. مشکل ناهنجاری که در جوامع صنعتی بسیار متداول است، در کشوری با طوایف، روستاها، صنوف، محلات و جوامع دینی سخت هبت بندرت دیده می‌شد. امر برخوردهای طبقاتی که برای بعضی ثروت آور است، مناسبات شخصی بسیار نزدیک بین رؤسای قبیله و افراد قبیله، بزرگان روستا و روستاییان، اولیای صنف و اعضای صنف، و رهبران روحانی و مجامع دینی را به بندرت به هم می‌زد. همچنان که سیاحی از کشور صنعتی انگلستان می‌نویسد، در ایران شهر بزرگ وجود ندارد، حلبی آبادهای بزرگ هم همین‌طور. از صنایع نیروی بخار خبری نیست و بنابراین استیلای مکانیکی نیز که با تکرار و یکنواختی مغز را فلج، دل را افسرده و روح و جسم را خسته می‌کند، وجود ندارد. از برق و گاز خبری نیست، اما آیا شعله چراغ نفتی دل‌انگیزتر نیست؟ (۲۸)

اما این تصویر خوشایند روستایی، یک مشخصه مهم ایران قرن سیزدهم را کم دارد که برخورد گروهی است. سه نیروی مرتبط غالباً دگرگونی گروهی را به رقابت گروهی تبدیل می‌کرد. نخست، کشمکش بر سر منابع کمیاب بویژه اراضی حاصلخیز، مراتع سرسبز و قناتهای آبیاری، می‌توانست گروهی را در برابر گروهی دیگر قرار دهد. یشاب، در سفر به نواحی عشایری دیده است که بسیاری کین جویها از نزاع بر سر مراتع به وجود می‌آید. فوربس-لیت، افسر انگلیسی و مباشر افتخاری یکی از زمینداران شمال، بر این نظر بود که تقریباً همه برخوردهای عمده‌ای که طی دورهٔ مأموریتش دیده بود، دقیقاً به اختلاف بر سر مسألهٔ آب و آبیاری مربوط می‌شد. (۲۹) دوم، این تصور رایج که اقتصاد نمی‌تواند رشد مداوم داشته باشد، این اعتقاد را ایجاد کرده بود که فقط با فدا کردن دیگری می‌توان به نوایی رسید. سود یک گروه مستلزم زیان گروه دیگر است و زیان یک گروه به معنی سود گروه دیگر. زندگی مثل بازی با حاصل جمع صفر است. سوم، رقابت برای کسب مقامهای اداری در محل، اغلب عده‌ای را بر ضد عده‌ای دیگر برمی‌انگیخت. این امر بویژه در شهرها وجود داشت؛ زیرا حکومت مرکزی پیش از تعیین مأموران مهمی چون میراب، مباشر، محتسب، داروغه، کلانتر، شیخ الاسلام و امام جمعه، معمولاً با گروههای محلی مشورت می‌کرد. این مأموران نه تنها به ادارهٔ امور جاری باری می‌رساندند، بلکه تصمیمهای خطیری نیز می‌گرفتند که می‌توانست سرنوشت هر گروه را تعیین کند؛ مثل مقدار سهمیهٔ آب هر گروه، نحوهٔ برخورد با او در محاکم شرعی و قانونی، تعداد نفراتی که باید به قشون می‌داد و مقدار مالیاتی که به والی می‌پرداخت. به این ترتیب، تنوع گروهی به سهولت به انشعاب گروهی می‌انجامید: وحدت محلی به تفرقهٔ ملی، و اشتراک گروهی به تنگ نظری منطقه‌ای و تشتت سیاسی بدل می‌شد.



همان طور که لمبتن اشاره کرده است، ستیزه‌جویی گروهی، به نحوی از انحاء، تا روزگار معاصر همچنان یکی از مشخصه‌های حیات ایرانیان است.<sup>(۳۰)</sup> سیاحان اروپایی که در قرن نوزدهم از ایران دیدار کرده‌اند، همگی شاهد سه نوع تفرقه‌جویی در میان ایرانیها بوده‌اند: کشاکش مذهبی آشکار بین مسلمان و غیرمسلمان، و سنی و شیعه؛ عداوت دیرین بین چادرنشینان و روستاییان - بین صحراه و مزرعه؛ و اختلاف زبانی بین مردمان ایرانی و غیرایرانی. مورد اخیر را اروپاییان که تحت تأثیر نظریه‌های نژادی معاصر بوده‌اند، مورد تأکید قرار دادند. مثلاً گنت گوینو پس از سه سال اقامت در تهران به عنوان نماینده فرانسه، در اثر مشهورش: *تابرابری نژادهای بشر* نوشت که ایران از شش گروه ملی: فارس، ترک، عرب، کرد، یهودی و زرتشتی تشکیل می‌شود. ادوارد براون مؤلف اثری به یاد ماندنی در ادبیات فارسی، تاریخ ایران را از اعصار افسانه‌ای تا زمان خودش مبارزه‌ای دائم بین ترکان شمالی و فارسهای جنوب قلمداد کرد. نفرت قدیم هنوز نیز پابرجاست و اگر کسی به جستجوی آن برخیزد، خواهد دید که روستایی جنوب درباره‌ی شمالیها چه فکر می‌کند و شمالیها درباره‌ی مهد عظمت ایران باستان چه نظری دارند. حتی ولادیمیر مینورسکی، مورخ قرن بیستم، مشخصه‌ی اساسی گذشته‌ی ایران را کشمکش مداوم بین ترکان صحراگرد و فارسهای ساکن می‌داند و نتیجه می‌گیرد که این دو «چون آب و روغن، درهم نمی‌آمیزند.»<sup>(۳۱)</sup>

اما این تعمیمها بایستی توجهی به تقسیمات چندگانه بین هر گروه بزرگ: تقسیمات قبیله‌ای، منطقه‌ای و مذهبی در درون یک نژاد، واحد؛ اختلاف بین جوامع همجوار در میان جمعیت‌های عشیره‌ای، روستایی و شهری؛ رقابت بین فرقه‌ها، نحله‌ها و مسلکهای متعدد در درون تشیع، معضلی ستیزه‌جویی گروهی را بیش از حد ساده می‌کنند. تاریخ ایران قرن سیزدهم بسیار پیچیده‌تر از مبارزه‌ای ساده بین چند گروه عمده بود. این تاریخ، شاهد کشاکشهای چندگانه بین مجامع کوچک بیشمار، طایفه بر ضد طایفه، ایل بر ضد ایل، ایل بر ضد روستا، ایل بر ضد شهر، شهر بر ضد روستا، روستا بر ضد روستا، روستا بر ضد محله شهر، و محله شهر بر ضد محله شهر بوده است.

ستیز در کلیه سطوح سازمانهای قبیله‌ای، از خانوارهای واحد چادرنشین گرفته تا خاندان خانهای حاکم، وجود داشت. بعضی از مردم‌شناسان حتی معتقدند که قبیله فقط در مواقع نزاع به عنوان یک سازمان اجتماعی موجودیت می‌یابد؛ اعم از نزاع به هنگام خطر خارجی که برای دفاع از خود بسیج می‌شود، یا هنگام کین‌جوییهای داخلی که هر قشری بین واحدهای تابعه خود وساطت می‌کند و بدین ترتیب مانع از آن می‌شود که اختلافات جزئی از حیطة علائق خویشاوندی بگذرد و به صورت اختلافات بزرگی درآید و کل ایل را به خطر اندازد.<sup>(۳۲)</sup> مثلاً

نزاع بین دو خانوار در یک واحد چادر نشین به سهولت ممکن است پای خویشاوندان دیگر را به میان کشد و به این ترتیب همه اردوگاه را در دست کند. در چنین موقعی سرکرده واحد مجبور است برای حفاظت آن خود وساطت کند. همین طور، نزاع بین دو خانوار از دو واحد چادر نشین مختلف ممکن است بی درنگ به صورت رویارویی این دو واحد درآید و موجودیت همه طایفه را به خطر اندازد. در این موقع، سرکرده طایفه پادرمیانی می کند و برای نجات طایفه خود به حکمیت می پردازد. همچنین برخورد بین خانوارهایی از طوایف مختلف ممکن است به صورت رویارویی بزرگی بین همه طوایف درآید و بنابراین دخالت خان بزرگ را ضروری سازد. از اینها گذشته، در مواردی که اختلاف بین افراد ایل و جوامع دیگر به صورت بحرانهای مخاطره آمیز، ما، بر ضد آنها درمی آید. خان بزرگ نقش اصلی را ایفا می کند. دانشوران علوم اجتماعی غربی اصطلاح سیاست اجزاء را برای توصیف این ستیزه های بحران زا ابداع کرده اند.<sup>(۳۳)</sup> اما عشایر خاورمیانه برای همین پدیده مفهومی دارند که می گویند: من بر ضد برادرم. من و برادرم بر ضد پسرعمویم. من و پسرعمویم بر ضد ایل. من و ایل بر ضد دنیا.

وقایع عشیره ای را در نیروهای مسلح و کنتراسیون ایل بختیاری بهتر می توان دید. نیروهای مسلح در بیشتر ایام این قرن از محافظان شاه، تفنگچیان، نیروی عشایری، و قشون امروزی موقتی موسوم به نظام جدید تشکیل می شد. نیروی محافظ، که فرماندهی آن را اشراف قاجار به عهده داشتند، شامل ۴۰۰۰ غلام گرجی بود. نیروی تفنگچی، که رسماً حدود ۱۵۰۰۰ نفر بود، به نیروهای منطقه ای تقسیم می شد. این نیرو از جمعیت شیعه هر محل نفر می گرفت، هزینه اش از مالیات محلی تأمین می شد و فرماندهانش منحصراً محلی بودند. ملکم که به عنوان نماینده در دوره جنگ توجه خاصی به مسائل نظامی داشت، گزارش می دهد که این سربازان پاره وقت، انضباط دیگری جز اطاعت از فرماندهان خود، نمی شناختند و فقط کسانی از بین خودشان را که برتر می دانستند، به فرماندهی قبول داشتند. نیروی عشایری که رزمنده اصلی کشور با ۸۰۰۰۰ نفر سرباز بود، از نیروهای امدادی ایلی تشکیل می شد و هر نیروی امدادی فرمانده ایل یا ایلداتی خاص خود را داشت. ملکم گزارش می دهد که نیروهای عشایری از خدمت سربازی سخت اکراه داشتند مگر آن که غنائمی در کار باشد یا فرمانده خودشان به فرماندهی کل قشون منصوب گردد.<sup>(۳۴)</sup> جیمز موریه از سیاحان معاصر آن زمان شاهد بوده است که نیروهای عشایری حتی در اردوی سلطنتی هوبت جداگانه شان را حفظ می کردند. «از آنجا که قشون اغلب از نیروهای عشایری تشکیل شده بود، هر قبیله ای برای خود فوجهای جداگانه ای داشت.»<sup>(۳۵)</sup> نظام جدید اگر چه در آغاز می خواست با قبیله گرایی قشون

ستی مبارزه کند، مآلاً به سبب شیوهٔ سربازگیری اش به همان راه کشیده شد. پیاده نظام آن در پایتخت، که به لقب جانباز مفتخر بود، اغلب از ایل قاجار و بعضی طوایف کوهستانهای مازندران تشکیل می‌شد. پیاده نظام آذربایجان، موسوم به سرباز، از قبایل مختلف محلی انتخاب می‌شد. ملوک گزارش می‌دهد که «هنگاهای مختلف حاضرند از افسران اروپایی فرمان ببرند اما از ایرانیان یک قبیلهٔ دیگر اطاعت نکنند» و مورخ پس از صحبت با تعدادی از این افسران خارجی می‌گوید که «سربازان عموماً از قبایل سیار آذربایجان انتخاب می‌شوند که با هم پیوند طایفه‌ای دارند و در موارد بسیاری اهمیت همواره آمادهٔ حمایت از یکدیگرند. این امر همواره به امکان بروز انفجار می‌تجمد»<sup>(۳۶)</sup>

بختیارها در سراسر این قرن، نه تنها به دلیل اینکه هر قبیله‌ای متعصبانه حافظ و نگهبان مسیر کوچ قبیلهٔ خود بود و هر خانی بدون استثنا از خان بزرگتر نفرت داشت، بلکه همچنین به سبب آنکه کنتدراسیون به دو شاخهٔ چهار لنگ در برابر هفت لنگ تقسیم می‌شد و وظیفهٔ حاکم پس از دههٔ ۱۲۵۰ به دو خانوادهٔ ایلخانی و حاجی ایلخانی قسمت شد، در نشست و تشریف به سر می‌برد.<sup>(۳۷)</sup> در دههٔ ۱۲۲۰ رئیس قبیلهٔ کیان ارشی، محمدتقی خان، خصومت قدیم بین این دو شاخه را با متحد ساختن چهار لنگ، شکست دادن هفت لنگ و ادعای لقب ایلخانی احیا کرد اما توفیق او چندان نپایید: حکومت با دسیسه دستگیرش کرد و جعفرقلی خان، رئیس قبیلهٔ زرآسونید هفت لنگ، خانوادهٔ وی را قلع و قمع کرد. جعفرقلی خان با از میان بردن سیزده رقیب، شاخهٔ هفت لنگ را بر چهار لنگ چیره ساخت و قدرتش را به پسر خود حسینقلی خان وا گذاشت. حسینقلی خان در طول سی سال ریاست خود بر تری هفت لنگ را با مصادرهٔ اراضی چهار لنگ، تبعید طوایفی از کیان ارشی و تحکیم قدرت و لقب ایلخانی تثبیت کرد. در دههٔ ۱۲۶۰ سیزده هفت لنگ - چهار لنگ به صورت مسألهٔ سیاسی حادّی در آمده بود.

اما قتل حسینقلی خان در سال ۱۲۶۱ به دست حکومت، کیزجویی خونینی بین خویشاوندان خود وی پدید آورد. دسته‌ای از خاندان به سرکردگی حاج امامقلی خان - برادر وی - لقب ایلخان را برگرفت و از این دو به دستهٔ حاج ایلخانی موسوم شد. در عین حال، دستهٔ دیگر خاندان، به سرکردگی پسر ارشدش، اسفندیارخان - که هنگام کشته شدن پسرش دستگیر شده بود - حاج امامقلی خان را غاصب نامید و به دستهٔ ایلخانی مشهور شد. سرنوشت این دو دسته طی شش سال بعد دگرگون شد: اسفندیارخان، پس از آزادی از زندان، با کمک نظامی حکومت مرکزی به اراضی بختیاری تاخت، پارتاش را سازمان داد، و جنگ داخلی بزرگی در درون کنتدراسیون به راه انداخت. پس از سی سال کشمکش، دو دسته با ترس از اضمحلال ایل و از دست دادن انحصار خانوادگی بر ریاست ایل بختیاری، توافق کردند که دو

مقام مهم ایلخان و ایل بیگ را به تناوب بین خود تقسیم کنند. جنگ آشکار به پایان آمده بود اما کینه خانوادگی تا قرن چهاردهم نیز ادامه یافت.

درگیری در مناسبات بین روستاهای همسایه — بین روستاهای عشایری و غیرعشایری — نیز مشخصه‌ای مشترک بود. اعتمادالسلطنه، وقایع نگار دریاری، همه نواحی جنوب شرقی را که بر اثر نفاق شوم محلی خانی از سکه شده بود، نام می‌برد. جهانگیر میرزا، وقایع نگار دیگر، ذکر می‌کند که چطور در درّه‌ای دورافتاده در جنوب دودستگی شد و هر دسته‌ای به سرکردگی خانواده‌های فرودست مذهبی می‌خواست فرد مورد نظر خود را والی محل سازد و با موشکافیها و سخت‌گیریهای مذهبی، اهداف سیاسی خود را پنهان کند. احمد کسروی، مورخ بزرگ معاصر، در یکی از نخستین آثارش، تاریخ پانصد ساله خوزستان، شرح می‌دهد که چگونه بسیاری از مناطق روستایی جنوب شرقی دستخوش نفاق بین سنی و شیعه، حیدری و نعمتی و دیگر نفرتهای فرقه‌ای بودند. وی همچنین در مقاله‌ای در شرح حال خود در وزارت دادگستری اظهار می‌دارد که قضات مناطق روستایی حتی در قرن بیستم بیشتر وقت خود را صرف حل و فصل اختلافات ارضی بین روستاهای همجوار می‌کنند؛ گروهی از روستایان مدعی تکه زمینی می‌شوند، گروهی دیگر همان ادعا را می‌کند و کار همیشه به برخوردی خونین می‌انجامد.<sup>(۳۸)</sup> دیوار روستاها، بویژه در فلات مرکزی، و برجهای دیده‌بانی، که در خراسان به برج ترکمن معروف است، یادگارهای دائمی این رقابتهای گروهی‌اند.

شهرها نیز شاهد درگیریهای گروهی بود. ملکم در طول سفرهای فراوانش دریافت که تقسیم شهرهای بزرگ به محله‌هایی با نام حیدری و نعمتی، که نویسنده‌ای به شاه عباس صنوی نسبت داده است، هنوز وجود دارد و مثل گذشته خصومت‌انگیز است. همیشه بین این گروهها تعصبی وجود دارد و در سه روز آخر ماه محرم با خشونت به یکدیگر حمله می‌کنند. اگر یک گروه مسجدی را می‌آزاید، گروه دیگر اگر بتواند مانع‌اش می‌شود و علم و کتل‌شان را خراب می‌کند. اگر رقبایشان را از خانه‌هایشان بیرون کنند، به نشانه پیروزی با تبر علامتی روی هر در می‌گذارند. این دعواها اغلب بسیار جدی است و قربانیان زیادی می‌گیرد.<sup>(۳۹)</sup>

مأمور مالیات اصفهان شرح می‌دهد که چطور هر سان در روز عید قربان هزاران نفر حیدری و نعمتی که در میدان اصلی نزاع می‌کنند، اغلب تلفات زیادی می‌دهند. حسن فانی، وقایع نگار شیرازی می‌گوید که طرفین این دعواها در شهر زادگاه وی تلفات را، صدقه، برای خداوند می‌دانند. شیل، هنگام دیدار از سراب شاهد بوده است که حیدریها به سرکردگی شهردار محل برای تقویت نظاهرات محرم خود در برابر نعمتیها، از روستاهای مجاور نیروی

کمکی می آوردند. استاک، دیده است که خشکالی در شهر کوچک خوانسار نزدیک گلپایگان جنگ حیدری - نعمتی را چنان تشدید کرده بود که اهالی محل به صورت دو دسته متخاصم درآمده بودند. کسروی در کتابش دربارهٔ خوزستان نتیجه می‌گیرد که شوشتر، مرکز استان، در بیشتر دورهٔ قرن نوزدهم دستخوش کینه‌توزی بین چهار محلهٔ حیدری و هشت محلهٔ نعمتی بوده است. هر دو طرف بر سر اشغال مقامات اداری محل با هم رقابت می‌کردند، برای وسعت دادن منطقهٔ خود می‌جنگیدند و در روستاهای اطراف به دنبال جلب هم‌پیمان و هوادار برای خود بودند. حیدریها با افشارها و نعمتیها با اعراب متحد شده بودند. سرانجام، علی‌اصغر [شمیم]، مورخ متأخر قرن سیزدهم شرح می‌دهد که چگونه در زادگاهش همدان، مراسم زنجیرزنی ماه محرم همیشه به دعوای خیابانی بین حیدریها و نعمتیها منتهی می‌شد. (۴۰)

در شهرهایی که از رقابت حیدری و نعمتی خیری نبود، همواره اشکان دیگری از اختلافات گروهی وجود داشت. مثلاً تبریز و کرمان به دو دستهٔ متشرع و شیخی تقسیم می‌شد. این دو گروه به گفتهٔ کسروی در 'یام محرم نزاع' می‌کردند، برای اشغال مقامات اداری در رقابت بودند، با هم وصلت نمی‌کردند و کسی از منطقهٔ خود پا بیرون نمی‌گذاشت، و از خانه، قهوه‌خانه، حمام، بازار و دکان، تکیه، زورخانه و حتی مساجد یکدیگر حذر می‌کردند. (۴۱)

مهاباد و میاندوآب هر دو محلات سنی‌نشین و شیعه‌نشین جداگانه داشتند. بیشاپ شاهد بوده است که در مهاباد درگیریهای مذهبی همیشه وجود داشت، و در میاندوآب کردهای سنی به سبب تسلیم کردن شهر به عثمانیها در سال ۱۲۶۰، طرد شده بودند. (۴۲) و در تهران، هوبت گروهی نه فقط در محلات بلکه در مراسم عزاداری ماه محرم و در برنامه‌های تکیه‌ها نیز حفظ می‌شد. همان‌طور که اعتمادالسلطنه در خاطراتش می‌نویسد، بیش از یکصد تکیه در شهر وجود داشت و گروههای بسیار کوچک - اعم از گروههای صحنی چون دباغان و نجاران، یا مهاجران عشایری چون افشارها و اعراب و یا گروههای قومی چون ساکنان پیشین کرمان، تبریز و خلیج فارس - با غرور و افتخار حامی و حافظ حیثیت و تکیهٔ خود بودند. (۴۳)

این برخوردهای گروهی با وجود آن که محلی بود، پیامدهای پرحادثه‌ای داشت. از یک سو پیوندهای عمودی بین اعضای یک گروه واحد را تقویت می‌کرد. بنا به یک ضرب‌المثل قدیمی ایرانی، 'آدم بی‌کس مثل سگی است که در بیابان زوزه می‌کشد'، از سوی دیگر، همین برخوردها موانع جغرافیایی ایجاد می‌کرد و بدین ترتیب بروز هبستگیهای افقی بین اعضای همان طبقه - بین تجار یک شهر و شهر دیگر، بین عشایر یک ایل و ایل دیگر، بین کارگران مزدبگیر یک ناحیه و ناحیهٔ دیگر، بین دهقانان یک روستا و روستای دیگر - را به تعویق

می‌انداخت. همان طور که جامعه‌شناس معاصر در باب برخورد های اجتماعی گفته است، تش های گروهی موجب تقویت هبستگی گروهی و رهبری گروهی می‌شود و همراه با آن هویت طبقاتی و آگاهی طبقاتی را تضعیف می‌کند.<sup>(۴۴)</sup>

### برخورد های گروهی و آگاهی طبقاتی

اصطلاح طبقه را دانشندان علوم اجتماعی دست‌کم به دو معنی به کار برده‌اند: نخست به عنوان یک مقوله ساده جامعه‌شناختی برای رده‌بندی افرادی با منبع درآمد مشابه، مقدار عایدات مشابه، میزان نفوذ همسان و شیوه زندگی همانند؛ دوم به عنوان یک اصطلاح پیچیده روان‌شناختی اجتماعی برای طبقه‌بندی افرادی که نه تنها در سلسله مراتب اجتماعی جایگاه های برابر دارند، بلکه نگرش های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشابهی نیز بروز می‌دهند. مارکس به درستی وجه نخست را طبقه در خود، اما نه هنوز برای خود، و دومی را طبقه برای خود و همچنین در خود، توصیف کرده است.<sup>(۴۵)</sup> همین طور جامعه‌شناسان بین طبقات اجتماعی-اقتصادی، مکتوم و عینی در یک سو، و طبقات اجتماعی-سیاسی، بارز و ذهنی در سوی دیگر، تمایز قطعی قائل شده‌اند.<sup>(۴۶)</sup> بدیهی است همه جوامع به درجات مختلف به طبقات جامعه‌شناختی مکتوم، اجتماعی-اقتصادی و عینی لایه‌بندی می‌شوند اما همه جوامع به طبقات روان‌شناختی اجتماعی بارز، اجتماعی-سیاسی و ذهنی تشبیه نمی‌شوند.

در ایران اوایل قرن سیزدهم طبقات به معنی نخست این اصطلاح وجود داشت نه به معنی دوم آن. کل جمعیت را می‌توان در چهار طبقه عمده جا داد. نخست طبقه بالای زمیندار (طبقه منوک نظوائف) متشکل از نخبگان مرکزی و بسیاری نخبگان محلی. نخبگان مرکزی شامل سلسله قاجار، شاهزادگان، درباریان متنفذ، نیولداران بزرگ، ذبحسابان دولتی موروئی (مستوفیان)، وزراء، شازده های والی (فرمانفرماها)، و مقامات صاحب لقب - السطنه‌ها، الدوله‌ها، الملکها و الممالکها - بودند. نخبگان محلی شامل سران عمده (عیان)، آریستوکراتهای شهرستانی (اشراف)، رؤسای قبایل یا ایلات (خانها)، و دیوانیان شهری موروئی، صاحب لقب، و همواره توانگر (میرزاها) بودند. معدودی مقامات مذهبی منصوب دولت - امام جمعه‌ها، شیخ‌السلام‌ها، و قاضیان که بر محاکم بدوی عمده ریاست می‌کردند - با طبقات بالا پیوند نزدیک داشتند. این نخبگان مرکزی و محلی بعدها به آریستوکراسی بزرگان، هیأت حاکمه و طبقات حاکمه مشهور شدند.

طبقه عمده دوم، طبقه متوسط مالدار بود. این طبقه را تجار شهری و همچنین انبوه

دکانداران و پیشه‌وران تشکیل می‌داد. از آنجا که بسیاری از این سوداگران، که و صنعتگران، هزینه مساجد بازار، مکتب‌خانه‌ها، مدرسه‌های علوم دینی، تکیه‌ها و دیگر بنیادهای خیریه (موقوفات) را تأمین می‌کردند، طبقه متوسط تجاری با روحانیت - واعظان، مدرسان قرآن، (آخوندها)، طلاب، روحانیون رده پایین (ملایان) و حتی قتهای رده بالا (مجته‌ها) - ارتباط تنگاتنگ داشت. این ارتباط اغلب با ازدواج محکمی می‌شد چنان‌که اغلب سیدها، ملاها، حجة الاسلام‌ها (روحانیون رده متوسط) و حتی آبت‌الله‌ها (روحانیان طراز اول) با تجار بازار رابطه خویشاوندی داشتند.

طبقه سوم، از مزدبگیران شهری، بخصوص صنعتگران مزدبگیر، شاگرد مغازه‌ها، دوره‌گردها، نوکرها، حملان، عمله و فعله تشکیل می‌شد. سرانجام، چهارمین طبقه عمده شامل اکثریت عظیم روستائینان یعنی رعیت - توده‌های عشایر (ایللیات) و همچنین دهقانان بی‌زمین و تقریباً بی‌زمین بود.

هرچند ایران در اوایل قرن سیزدهم طبقات مکتوم، عینی و اجتماعی - اقتصادی داشت؛ سلطه علائق قومی، تشکیل طبقات بارز، ذهنی و اجتماعی - سیاسی را به تعویق افکنده بود. حقیقت داشت که قدرت و ثروت به طور نابرابر بین طبقات تقسیم شده بود و بسیاری افراد از گهواره تا گور به طبقه واحدی محدود می‌شدند. درست بود که خطیان دربار موعظه می‌کردند که این تقسیمات اجتماعی را خدا مقرر داشته و وظیفه حفظ محدوده طبقات را از طریق تعیین لباس و پوشش سر، مجازات کسانی که به بزرگان بی‌حرمتی کنند، و تعیین امر در رده‌های گوناگون، به شاه محول کرده است.<sup>(۴۷)</sup> راست بود که اختلافات طبقاتی همواره در رفتار اجتماعی عامه هویدا بود و حتی سیاحان دوره ویکتوریا مثل موریه را به حیرت می‌انداخت که نوشت: «توصیف آداب معاشرت در ایران جزئیات و ریزه کاری مفصل دارد اما هر کسی چند و چون آن را می‌داند و از ابتدای جوانی چنان به سهولت رعایت می‌کند و در واقع چنان در مدارج اجتماعی هویدا است که هیچ فردی حتی در بدترین شرایط، از موقعیت دقیق و مناسب خود و آداب و اصول مربوط به آن بی‌خبر نیست.»<sup>(۴۸)</sup>

همچنین حقیقت داشت که تفاوت‌های اجتماعی گهگاه خصوصتهای طبقاتی را برمی‌انگیخت. شمیم می‌نویسد که بچه‌های بازاریان در خیابان بچه‌های ثروتمندان را به خاطر آن که جلف لباس پوشیده‌اند، بیرحمانه کتک می‌زدند. ارفع‌الدوله از بزرگان اشرافی در شرح حال خود تعریف می‌کند که خانواده‌های اشرافی تجارت را چنان خوار می‌شمردند که حتی فکر پرداختن به تجارت را به پسران کوچک ممنوع کرده بودند. لندور، گزارش می‌دهد که دکانداران بازار سعی می‌کردند از اجحاف به تهیدستان پرهیزند اما از اجحاف به اغنیایایی

نداشتند.<sup>(۴۹)</sup> علاوه بر این معاصرانی چون ارفع و اعتمادالسلطنه گهگاه از روستاهایی نام می‌برند که در برابر استثمار و فشار بار مالیات شورش کرده‌اند. جاسین پریکتز، میونر پروتستان که در آذربایجان غربی فعالیت داشت، از نفرت دهقانان از زمیندار شرح جانبداری می‌دهد:

یک بار به اجبار عمق این نفرت را در تشیع جنازهٔ خان سالخورده‌ای که مثل اقران خویش به رعایای خود ستم بسیار می‌کرد، دوباره مشاهده کردم. روستاییان که همه نسطوری (آسوری) بودند، طبق معمول به شهر آمده و برای عزاداری و عرض تسلیم به خانواده جلو در خانهٔ خان متوفی گرده آمده بودند. یکی از یاران همسایهٔ ما که از آنجا می‌گذشت، به من گفت که روستاییان با گریه می‌گویند: «ستمگر لعنتی مُرد و ما از این بابت خوشحالیم، او کیفر پیدادگریهایش را دید و بزودی خانواده‌اش هم به سرنوشت او دچار می‌شود.» خانوادهٔ داغدار مسلمان زبان روستاییان را نمی‌فهمیدند و فکر می‌کردند که آنها مشغول عزاداری‌اند، در صادقانه بودن آن نیز هیچ شکمی نمی‌توانستند بکنند؛ زیرا روستاییان همراه با این سخنان به سر و سینهٔ خود می‌کوفتند و می‌گریستند و نوحه می‌کردند.<sup>(۵۰)</sup>

به رغم این تنشها بین طبقات، واقعیت این بود که تفرقهٔ ناشی از رقابتهای گروهی مانع از تأثیر نهادن این کشمکشها می‌شد. اگرچه اشراف زمیندار از توسل به خشونت دریغ نداشتند، نتوانستند منافع مشترک خود را در برابر حکومت مرکزی محافظت کنند. بنابراین در ایران سستی، درست برخلاف اروپای دوران فتودالی، از قیامهای اربابی، منشور بزرگ (ماگنا کارتا)، املاک قانونی و در نتیجه نهادهای نمایندهٔ مردم، خبری نبود. هرچند شهرها اغلب اسلحه به دست می‌گرفتند، اما نه با اشراف بلکه با همدیگر - و همیشه با محلهٔ مجاور - می‌جنگیدند. هرچند ایلیاتیها همواره پشت سر یک خان در برابر خان دیگر گرد می‌آمدند، در سرتاسر تاریخ قرن سیزدهم یک بار نیز بر ضد نهاد خانخانی قیام نکردند. همچنانکه بارت دربارهٔ ایل باصری نوشته است، عشایر برای خان خود احترام قائل بودند چون در مواجههٔ روزانه با همسایگان مهیب، آشوبگر و مهاجم، به آنان وابستگی داشتند: «آنان به صراحت می‌دانستند که بدون ارباب‌شان در مواقع سربازگیری بی‌یار و یاور خواهند ماند.»<sup>(۵۱)</sup> و بالأخره، هرچند دهقانان همواره استثمار می‌شدند، بندرت شورش می‌کردند و چون شورش می‌کردند، شورش‌شان نه شکل قیام توده‌ای بلکه گریز توده‌ای از زیر سلطهٔ یک ارباب به «قید حمایت» اربابی دیگر، به خود می‌گرفت. به قول فریزر، «کشاندن دهقانان از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر همواره باعث جنگهای و خیمه‌ی بین اربابان همجوار می‌شد.»<sup>(۵۲)</sup> همان‌طور که لمبن گفته است، زمینداران و دهقانان به رغم سوءظن فیما بین، به هم وابسته بودند؛ زیرا اولی به کار



دومی نیاز داشت و دومی برای از میان برداشتن دشواریهای جدید به اولی متکی بود. (۱۵۳)  
 برای بسیاری از دهقانان استعمار ارباب بارگرانی بود اما در قیاس با خطرهای بزرگتری که از ناحیهٔ عشایر مسلح، مأموران سیری ناپذیر مالیات و حتی روستاهای گرسنهٔ همسایه در کمین بود، می‌شد آن را تحمل کرد. در یک کلام، زندگی گروهی، آگاهی طبقاتی را مسکوت گذاشته بود.

این علائق گروهی - بویژه علائقی مبتنی بر تبارهای عشیره‌ای، فرقه‌های دینی، سازمانهای منطقه‌ای، و عواطف پدرسالارانه - از مرزهای بین طبقات اقلی می‌گذشت، پیوندهای عمودی گروهی را تقویت می‌کرد و از این رهگذر مانع از آن می‌شد که منافع اقتصادی مکتوم به صورت نیروهای سیاسی آشکار درآید. تا جایی که افراد بیشتری در ایران اوایل قرن سیزدهم شیوه‌های زندگی مشترک، جایگاه مشابه در شیوهٔ تولید و روابط مشابه با ابزارهای اجرایی داشتند، طبقات اجتماعی - اقتصادی ایجاد کردند اما تا آنجا که این افراد پابند علائق گروهی بودند، نتوانستند بر موانع محلی فائق آیند، منافع ملی خود را به صراحت دریابند و از این رو از ایجاد طبقات اجتماعی - سیاسی درماندند. همین نبود طبقات مؤثر، پیامدهای دامنه‌دار سیاسی داشت؛ زیرا مادام که حکومت مرکزی با نیروهایی فراگیر در سطح کشور مواجه نبود، سلسلهٔ قاجار می‌توانست با همان شیوهٔ استبداد شرقی، به اصطلاح خود آن عصر، بر جامعه مسلط باشد.

### سلسلهٔ قاجار

قاجارها مثل همهٔ قبایل ترک در طول قرن هشتم هجری از آسیای مرکزی به خاورمیانه مهاجرت کردند اما تا آغاز قرن دهم در عرصهٔ سیاسی ایران ظاهر نشدند. قاجارها، متحد با شش قبیله ترک و شیعی دیگر مشهور به قزلباش، به جلوس خاندان صفوی بر تخت سلطنت ایران کمک کردند. صفویه گرچه سرکردگان مهم قاجار را به دربار سلطنتی اصفهان خواندند، محض احتیاط قبایل آنان را متفرق نگه‌داشتند: برخی را برای حفاظت از مرز شمالی به گرجستان؛ بعضی را برای مقابله با تاتارها به خراسان؛ و تعدادی را برای دفاع از استرآباد در برابر ترکمانان محلی به مازندران فرستادند. طی قرن یازدهم، گروه نخستین با افشارهای شمالی در آمیخت؛ دومی از عرصهٔ تاریخ ناپدید شد؛ و سومی هرچند به دو گروه مشخص یوخاری‌باش (بالاسر) و اشاغه‌باش (پایین‌سر) تقسیم شد، اما چندان پایید که در اوایل قرن دوازدهم بلافاصله پس از انقراض سلسلهٔ صفویه از نو ظاهر شود.

با یورش افغانها در ۱۱۰۶ [هجری شمسی] و متعاقب آن انقراض دولت صفوی، ایران

دستخوش هرج و مرج سیاسی و اجتماعی طولانی شد، در همان حال که قشقاییها، افشارها و طایفه زند - از قبایل لر - بر سر مناطق مرکزی می‌جنگیدند، سرکردگان عرب و کرد در غرب برای خودشان شیخ‌نشینها و امیرنشینهای کوچکی تشکیل دادند. ترکمنها و شاهسونها به خاطر شمال خراسان با هم درافتادند و قاجار یوخاری‌باش بر سر مازندران با قاجار اشاغه‌باش به نزاع برخاستند. دوران هرج و مرج تا پایان قرن هجدهم که آغامحمدخان رئیس طایفه نیرومند قویونلو از قاجار اشاغه‌باش توانست بر تخت طاووس دست یابد، به طول انجامید. آغامحمدخان با فرار از دربار زند در شیراز، رقبای خانوادگی را در مازندران از بین برد، اختلافات قدیمی با طایفه دَوَلُو، سرکرده قاجار یوخاری‌باش را سامان داد و نه تنها با ترکمنان و اکراد همجوار بلکه با بختیاربها و افشارها در مناطق مرکزی و حاج ابراهیم کلانتر در شیراز از سوی خاندان زند نیز پیمان بست. آغامحمدخان با کمک فرد اخیر شیراز را تصرف کرد، بر خاندان زند چیره شد و با تسلط بر غالب مناطق جنوب، برادرزاده اش فتحعلی خان را حاکم ولایات جنوبی قرار داد. آغامحمدخان به این سبب که هنوز بر سراسر ایران فرمانروا نشده بود، از قبول تاج و تخت سرباز زد و متوجه شمال شد؛ پایتخت را به تهران، قصبه‌ای گمنام در نزدیکی املاک قاجاری، انتقال داد و سپس برای تصرف ولایات شمال شرقی لشکر کشید. او هنگامی که با همین لشکر به گرجستان آمد، به دست دو تن از نوکران خود به قتل رسید.

پس از منازعه مختصری بر سر جانشینی بین قاجارهای رفیق، فرماندهان لشکر مستقر در گرجستان، و مدعیان دیگری از خاندانهای صفوی و افشار؛ فتحعلی خان که ولیعهد بود به پشتیبانی طوایف قویونلو و دَوَلُو تاج و تخت را تصاحب کرد و بر حاکم تهران که از قاجار بود چیره گشت و ظفر مندانه وارد پایتخت شد. تا پیروزی او غالب اقوام کوشیدند خود را از بنوا دور نگهدارند. مثلاً، چون یکی از مدعیان سلطنت به دروازه‌های قزوین نزدیک شد، بزرگان شهر دروازه‌ها را بستند و اعلام کردند: «ما اسم و رسم تو را نمی‌شناسیم. به تهران برو، پایتخت را خود تصرف کن و آنگاه دروازه‌های قزوین به روی شاه باز خواهد بود.»<sup>۱۵۴</sup>

گرچه سلسله قاجار پایدار ماند، ولی نحوه حکومت سخت تغییر یافت. آغا محمدخان نخستین و مهمترین سرکرده قبیله بود. از طریق شبکه‌های قبیله‌ای، رقابت‌های قومی، و پیمانهای عشیره‌ای قدرت را جسته، به دست آورده و متمرکز کرده بود. او چه در فرمان دادن به افرادش در میدان جنگ و چه در کنارشان بر سر سفره طعام در چادرها، احساس خودمانی بودن و صمیمیت می‌کرد. در اواخر عمر ملوک از زندگی درباری، از پایتخت دور شد، تشریفات درباری را به حداقل رساند، از گذاشتن تاج جواهر نشان ابا کرد، و به منشیانش دستور داد به جای اصطلاحات عجیب و غریب سستی که فقط خود کاتبان از آن سر در می‌آوردند، به

دزبانی ساده و روشن، مکاتبه کنند. (۵۵) علاوه بر آن، چون کار وزیر جنگ، مالیه، عدلیه و امور خارجه را خود انجام می‌داد، فقط سه کارگزار بلند پایه دیوانی از دربار سابق زند به خدمت گرفته بود: یک مستوفی [ذیحساب کشوری]، یک لشکری نویس [ذیحساب لشکری] و یک وزیر دربار که همان حاج ابراهیم کلانتر بود.

اما جانشینان او - فتحعلشاه (۱۱۷۹)، محمدشاه (۱۲۱۳-۱۲۲۷)، و ناصرالدین شاه (۱۲۲۷-۱۲۷۵) - شیوه قبیله‌ای را کنار گذاردند و ستهای قدیم سلطنت شاهنشاهی را پیش کردند. کوشیدند با ایجاد بوروکراسی دولتی قدرت خود را عادی و جاری سازند؛ با پدید آوردن ارتش دائمی کار آمد، موقعیت خود را تثبیت کنند؛ و با تقلید از رسوم درباری شاهنشاهان قدیم به سلسله خود مشروعیت بخشند.

تلاش برای ایجاد بوروکراسی دولتی به شکست انجامید. قاجارها اصطلاحات نامفهوم کاتبان فارسی‌گوی خویش را فرا گرفتند؛ اقوام خود را در امور حکومتی به کار گماردند؛ (۵۶) دویست کارمند در بلده تهران استخدام کردند؛ برای هر ایالت حاکم (فرمانفرما) با یک وزیر و دو مستوفی گماشتند؛ و هیأت دولت سه نفره «خیمه گاهی» را به صورت هیأت دولت ده نفره‌ای با یک نخست‌وزیر (صدر اعظم) و یک وزیر مالیه (مستوفی العمالک) در آوردند. همچنین توانستند دربار بزرگ مرکزی را به چندین قست ویژه خزانه سلطنتی، ضرابخانه، زرادخانه، انبارها، چاه‌خانه‌ها، اصطبل‌خانه‌ها، قراولخانه‌ها، و کارگاهها تقسیم کنند. اما به رغم این موفقیتها، برای ایجاد نظام اداری وسیع و کارآمد نتوانستند بر مشکلات مالی آن فائق آیند. بسیاری از وزرای هیأت دولت درست تا آخر قرن سیزدهم فاقد وزارتخانه، ادارات و حتی کارمندان دائمی بودند. علاوه بر این، اغلب والیها خارج از حوزه فرمانروایی خود هیچ قدرتی نداشتند. این امر در حادثه‌ای که پرکینز شرح می‌دهد، مشهود است:

شاه دستوراتی برای والی اورمیه صادر کرده بود که کم او را نگران نمی‌کرد. یک هزار سرباز مستقر در آن ولایت، چهار ماه پیش قشون شاه را ترک کرده و به خانه برگشته بودند. حال، «علیحضرت به والی دستور می‌دهد از هر سرباز فراری سی تومان وصول کند، نقش شاه را بر پیشانی‌اش بزند و خانه‌اش را به آتش کشد. فرمان به خط خود شاه است. قدرت والی کمتر از آن است که بتواند فرمان ملوکانه را اجرا کند و نمی‌داند چه باید کرد. در ایران، چه فرمانروایان چه مردم، راحتی و آسایشی ندارند. به حکام محلی غالباً فرمانهایی داده می‌شود که نمی‌توانند اجرا کنند. (۵۷)

ناکامی در ایجاد بوروکراسی متمرکز بدین معنی بود که اقوام محلی از لحاظ اداری خودمختارند. لرد کرزن در اثر دائرةالمعارف وارث درباره ایران، بر آن است که نظام سنتی

خودگردانی را به آسانی ممکن است با روش نوین نمایندگی سیاسی اشتباه کرد. (۵۸) همین طور سرجان ملکم تأکید دارد که هرچند شاه رسماً مسؤولانی تعیین می‌کند، در عمل رأی مردم، تعیین‌کننده سرکردگان قوم است:

صحیح است، این بزرگان همیشه قادر نیستند مردم را از عرصه قدرت دور نگهدارند و غالباً مجبور می‌شوند واسطه مخالفان قرار گیرند؛ حتی محبوبیت‌شان در میان مردم که موجب ترقی آنان شده است، همچنان قدرت آنها محسوب می‌شود و عموماً در انجام وظایف خود، به راحتی، خوشی، و منافع آنان توجه دارند. علاوه بر این، در هر شهر و آبادی، در مورد هر امری، تجار و صنعتگران هر کدام سرکرده یا بهتر بگوییم نماینده‌ای دارند که موظف به حفظ منافع خاص صنف خود است و همه نظرات و خواسته‌های موجود را با حاکم شهر حل و فصل می‌کند. او منتخب قوم و صنف خود است و شاه او را متصدی امر قرار می‌دهد. بندرت معزول می‌شود مگر با شکایت جماعتی که نمایندگی‌شان را پذیرفته است. (۵۹)

قاجارها، باز به همان علل مالی، نتوانستند قشون دائمی کارآمدی سازمان دهند. قاجارها که در آغاز قرن سیزدهم از پشتیبانی هم‌قبیله‌های قهارشان برخوردار بودند، در پایان قرن جنگاوران صحرائین خود را در میان جمعیت شهرنشین تهران - طی دوره خاص «انحطاطیه» قبیله‌ای که ابن خلدون بخوبی آن را نشان داده است - از دست دادند و در عوض چندان چیزی به دست نداشتند، زیرا که نیروهای جنگاور، تحت فرمان خانهای مستقل قبیله بودند. همان طور که مونس اشاره می‌کند، هر گروه جنگاور تحت فرمان رئیس قبیله است و افراد آن از یک قبیله انتخاب می‌شوند. در نتیجه، فرمانده قلباً بیشتر به فکر منافع طایفه خود است تا منافع شاه یا قشون. نیروهای جنگاور همچنان از سرداران محلی فرمان می‌بردند. یک گزارش انگلیسی در ۱۲۸۶ افراد این نیروها را روستاییان آموزش ندیده‌ای می‌نامد که چندان بیش از دیگران ادعای سرباز بودن ندارند. توپخانه لاف پنج هزار خدمه را می‌زد اما بیش از چهار عراده توپ نداشت. سرانجام این که، فوج قزاق، تنها یگان موجود که نشانی از انضباط نظامی داشت، در ۱۲۵۸ تشکیل شده بود اما در ۱۲۸۵ کمتر از دویست نفر بود. علاوه بر آن، در عین حال که حکومت نتوانسته بود قشونی فراهم آورد، قاجاق سلاحهای انگلیسی پس از دهه ۱۲۵۰ بر قدرت نسبی قبایل افزوده بود. بنا به رؤیت [سرپرسی] اسپکس، قبایل جنوبی سلاحهای مدرن داشتند، از نیروهای حکومتی مجهزتر بودند و در نتیجه خطر آن وجود داشت که منطقه را به اختیار خود گیرند. ناصرالدین شاه وقتی به صدراعظم‌اش شکوه می‌کند که «من نه قشون درستی دارم و نه مهماتی که قشونی درست را مجهز کنم»، (۶۰) در موقعیت متزلزل خود افراتق نمی‌کند.

قاجارها در بازیابی همه شکوه شاهنشاهان باستان نیز ناکام ماندند. آنان بزودی سادگی زندگی چادر نشینی را کنار گذاشتند، مراسم مذهبی را به دقت بجا آوردند؛ برای اماکن مقدسه پول خرج کردند، از امام جمعه‌ها و شیخ‌الاسلامهای منتخب دولت حمایت کردند، ششیر صفوی، مظهر شیعیگری، به کمر، بر تخت طاووس جلوس کردند و به شهادت عینی [جیزا] موریه، دم و دستگاه عریض و طویل شاهنشاهان باستانی، را به راه انداختند.<sup>(۶۱)</sup> اما قاجارها با وجود شکوه و تجمل درباری، نتوانستند حرمت الهی کسب کنند؛ زیرا بسیاری از مجتهدها علناً اظهار می‌داشتند که امام غائب مسؤولیت ارشاد عامه را نه به فرمانروایان زمان بلکه به خادمان مذهب سپرده است. هر چند برخی از علماء، بویژه امام جمعه‌ها و شیخ‌الاسلامها که از دولت مواجب می‌گرفتند میل به شناسایی مقام سلطنت داشتند، مجتهدان بزرگ همچنان دور از دربار بودند و بر اساس متون اولیه تشیع، دولت را در بدترین تعبیر، ذاتاً نامشروع و در بهترین وجه، شری لازم برای جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی می‌دانستند. همین‌طور که حامد الگار در کتابش دین و دولت در ایران به ایجاز اشاره کرده است، بسیاری از مجتهدان، دولت شیعی را نوعی تناقض محسوب می‌کردند. همین‌طور، ساموئل بنجامین، نخستین سفیر دائمی ایالات متحده، در سال ۱۲۶۶ اشاره می‌کند که بسیاری از مجتهدان به جبروت ظاهری توجهی ندارند و عزل شاهان و نیز شاهزادگان و حکام را، در صورت تخطی‌شان از قوانین شرع اسلام، حق خود می‌دانند.<sup>(۶۲)</sup>

بدین‌سان، قاجارها ظل‌اللهایی بودند که حیطة قدرت‌شان اغلب از پایتخت فراتر نمی‌رفت؛ پادشاهانی که خود را نمایندگان خدا در زمین می‌دانستند اما به دیده رهبران مذهبی غاصبان قدرت الهی بودند؛ فرمانروایانی که پایه‌های تخت‌شان را مقدس می‌دانستند اما برای اجرا و تفیذ اراده خود وسیله‌ای نداشتند؛ شاهنشاهانی که نه تنها، برخلاف ادعایشان، به شاهان دیگر فرمان نمی‌راندند بلکه توسط شاهان کوچک، مانند رؤسای قبایل، زعمای قوم، و رهبران مذهبی، و بنابراین با خوشایند آنان، حکومت می‌کردند. شاهان در حرف قادر مطلق بودند اما در عمل توان سیاسی نداشتند.

قاجارها که عاری از امنیت نظامی، فاقد ثبات اداری، و دارای اندک مشروعیت اعتقادی بودند، با تاسی قاعده‌مند به دو خط مشی متفان بر سر قدرت ماندند: عقب‌نشینی در هنگام مواجهه با مخالفت خطرناک؛ و مهمتر از آن، برانگیختن بسیاری درگیریهای قومی در جامعه مشتت خود. سلسله قاجار نه با زور و نه با تدبیر، بلکه با عقب‌نشینیهای سنجیده و انواع دیسه‌های ممکن در شبکه پیچیده رقابتهای گروهی، بر ایران قرن سیزدهم حکومت کردند. رویه عقب‌نشینی زمانی اتخاذ می‌شد که مخالفت شدیدی روی می‌داد. هنگامی که مجتهد

مشهوری در کاشان خواستار برکناری حاکم نامطلوب شهر شد و تهدید به شورش عامه بر ضد حکومت «غالیه» کرد، فتحعلی شاه چاره‌ای جز قبول نداشت.<sup>(۶۳)</sup> وقتی علمای تهران در اعتراض به ساختن مجسمه ناصرالدین شاه تظاهراتی کردند، حکومت بلافاصله مجسمه را برداشت و پذیرفت که چنین یادبودهایی مغایر با دستور شرعی مبنی بر حرمت نمایش سه بعدی صورت انسان است.<sup>(۶۴)</sup> و هر وقت که محصول خوب نبود، دولت همواره از طغیان و شورش شهریان به هراس می‌انداخت. ویلیام اوزلی، سیاحی ناشناس، گزارش می‌دهد که جماعت «متأصل» در شیراز شیخ‌الاسلام محل را مجبور کردند مثله کردن گرانفروشان را نادیده گیرد و به این ترتیب قیمت نان را پایین آوردند. ادوارد ایست ویک، دیپلمات انگلیسی گزارش می‌دهد که به عینه شاهد بوده است که جماعت خشمگین در تهران نانوائیها را غارت کردند و در حالی که امام جمعه و الامقام از فرط ازدحام نزدیک بود «قالب تهی» کند، جنازه کلانتر شهر را در کوچه و خیابان روی زمین کشیدند و از حلقه نگهبانان مسلح عبور کرده، به ارگ سلطنتی وارد شدند: «ناصرالدین شاه دستور داد فوراً قیمتها را پایین بیاورند و بدین ترتیب تهران را از انقلابی قریب‌الوقوع نجات داد.» یک مقام ایرانی در این خصوص در خاطراتش می‌نویسد که ناصرالدین شاه، سالها بعد، هنگام برگماشتن فرزند محبوبش به حکومت تهران، به او هشدار داد که مؤولیت ترقی بهای ارزاق با اوست؛ و پسر، اگر یک روز به گوشت برسد که نان و گوشت کم و یا گران شده است، بدان آن روز تو را به سخت‌ترین طرزی مجازات خواهم نمود... تا عموم مردم از زن و مرد بدانند در مقابل آسایش عمومی از هیچ چیز نخواهم گذشت، حتی فرزندم.<sup>(۶۵)</sup> به این ترتیب، برخلاف ادعای اروپاییان لیبرال قرن نوزدهم، دخالت قاجار در اقتصاد بازار، بویژه از طریق مهار قیمتها و انبارهای غله، نه نشانه استبداد آنان بلکه نتیجه مستقیم ناتوانی آنها در مقابله با مشکلات و مسائل مردم بود.

خط مشی دسیسه‌گری، آشکال متفاوتی داشت. غالب اوقات، قاجارها قومی را با قومی دیگر، جمعی را با جمعی دیگر، و یک منطقه شورش را با منطقه رقیب آن رودرو می‌کردند. دشمنان سنتی یک قوم متمرّد بی‌تردید دوستان مطیع و وفادار شاه می‌شدند، و شاه با آن همه «دوست»، برای اعمال قدرت سلطنت، نه به بوروکراسی نیاز داشت و نه به تشون دائم. در دیگر اوقات، قاجاریان، بر تفرقه داخلی دامن می‌زدند تا حریفی بالقوه را از میدان به در کنند. بدین سان، از رقابتهای درون قومی نیز چون رقابتهای بین اقوام سود می‌بردند و در موارد نادری که نه رقابت داخلی وجود داشت و نه متفق توانای محلی با یکپارچه کردن گروههای کوچک پراکنده به صورت یک حریف بزرگتر و متحدتر چنین متفقی را پدید

می آوردند. بدین صورت حتی در مناطقی که تعادلی برقرار نبود، تعادل و موازنه ایجاد می کردند.

به نوشته یک سیاح انگلیسی، «قاجارها با حفظ توازن ظریف و تحریک ماهرانه تعصبات قومی، امنیت خود را تأمین می کنند.»<sup>(۶۶)</sup> آنان با میدان دادن به دسته بندیهای محلی - بین حیدری و نعمتی در شوشتر، اصفهان، قزوین، شیراز، شیخی و متشع در تبریز، کریمخانی و متشع در کرمان، شاهسون، افشار، کرد، ترکمن و فارس در شمال شرق، لر، افشار، بختیاری، فارس و عرب در جنوب غرب، حضور خود را در مناطق دورافتاده حفظ می کردند و شاهزاده های خود را به حکومت ایالات می گماشتند. ملکم با تیزی شهادت داده که شهرهای ایران، برخلاف شهرهای اروپایی در قرون وسطا، آنچنان در تفرقه و رقابت داخلی به سر می بردند که در صد کب امتیازات مشترک از حکومت مرکزی نبودند<sup>(۶۷)</sup> و موریه کشف کرده است که در جنوب غرب، به محض استیلای سلسله جدید بر منطقه،

نوجه خاصی که این تغییر اوضاع باید بین عامه برانگیخته باشد، تحت اشعاع این مسأله است که اربابان جدید، فارس هستند و حکومت عربها به سر آمده است. این احساسی است که طبیعتاً هیچ قوم عرب را با جانشین شیخ آنان سازگار نمی کند. این ناراحتی عمومی حتی در وجود عرب پیری که در ساحل مشغول ماهیگیری بود، مشاهده می شد. [می گفت] «چه حاکمی داریم! چند روز پیش تاجر بازار بود، دیروز در غل و زنجیر توی زندان بود و امروز حاکم ماست، حالا چه حرمتی می تواند داشته باشد؟ این که می خواهد حاکم ما بشود، چند سال پیش کاتب بیچاره ای بود و بدتر این که فارس هم است. معلوم است ما عربها بد وضعی پیدا می کنیم تا فارسها قدرت راست کنند و قدرت بگیرند.»<sup>(۶۸)</sup>

این سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، در نحوه برخورد فتحعلی شاه با شورش سال ۱۱۹۳ نمایان است. در آن سال، یکی از شاهزاده های قاجار با استفاده از موقعیت اش به عنوان حاکم استرآباد، با ترکمنهای محلی پیمان بست، قلعه شهر را مسلح کرد و علناً دعوی تاج و تخت نمود. فتحعلی شاه که نیروی اندکی زیر فرمان داشت، به جای اعزام قشون، سه مکتوب فرستاد: نخست به شازده، به این مضمون که اگر اسلحه را زمین بگذارد، مورد عفو قرار می گیرد؛ دومی به رهبران مذهبی شهر با وعده پاداش و این یادآوری که همان شازده اخیراً بعضی از علما را زندانی کرده بود؛ و سومی به اهالی استرآباد بخصوص به کدخدایان، که هشدار می داد حضور ترکمنها خطر بزرگی برای بازار است و اعلام می کرد که در سابق مالیات سنگینی از آنان وصول شده است. به نوشته موریه، در نامه آخر تأثیر مورد نظر را به جا گذاشت.<sup>(۶۹)</sup> با وخیم تر شدن اوضاع، جماعتی عظیم از مردمان شهر، به سرکردگی ملایان و

کدخدایان، دروازه‌های شهر را به روی ترکمنها بستند، شازده باغی را دستگیر کردند، و فوراً به شاه تحویلش دادند. به شهر پادشاه در خور داده شد، ترکمنها به منطقه خود بازگردانده شدند و شازده چشماش را از دست داد.

علاوه بر این، قاجارها پیوسته در زنده نگه داشتن و، در صورت لزوم، ایجاد رقابتهای قومی می‌کوشیدند. برجس، شرح می‌دهد که چه‌طور حکومت مرکزی این شیوه ننگین را برای حفظ شمایی از قدرت در کوهستانهای غربی به کار می‌بندند: «بیک رئیس قبیله را به توطئه بر ضد دیگری وامی‌دارد، شاید حتی دو سرکردهٔ رقیب را حاکم یک ناحیهٔ واحد قرار می‌دهد و چون آنان پس از صرف نیسی از دارایی خود به عنوان هدیه و رشوه، سرانجام افرادشان را به جنگ وامی‌دارند، هر دو را به این بهانه که نتوانسته‌اند آرامش را برقرار کنند، جریمه می‌کند و بارها، فرد سومی را به حکومت می‌گمارد. ج. گک، لوریسر در اثر مفصل خود، فرهنگ آبادیهای خلیج فارس، می‌نویسد که حکومت مرکزی در جنوب غرب سربازان اندکی داشت اما از سویی بختیاریها، لرها و کردها را بر ضد عربها و از سوی دیگر، اعراب قبیلهٔ بنی‌کعب فلاحیه را بر ضد قبیلهٔ شحین محتره برمی‌انگیخت. سابکس، کونوئی، لندن و سرگرد لاوت - افسر انگلیسی که در دههٔ ۱۲۵۰ از ایران دیدار کرد - همگی نوشته‌اند که قاجارها هرچند در جنوب شرق محبوبیتی نداشتند، توانستند از اعراب، اکراد، افاغنه و لرها بر ضد بلوچها و از بلوچهای براهویی بر ضد بلوچهای نارویی استفاده کنند. همین‌طور، پرکینز می‌نویسد که حکومت مرکزی با اتکا به خصومت قدیم کرد - آسوری در منطقه اورمیه نفوذی در منطقه کسب کرد.<sup>(۷۰)</sup>

همچنین قاجارها سعی داشتند با تضعیف منظم دشمنان بالقوه، از پیدایش اوضاع خطرناک جلوگیری کنند. ملکم متوجه شد که حکومت مرکزی از طریق دامن زدن به ناراضایی در بین طایفهٔ اصلی یک ایل مهم کرد، نبات و مقاصد آن ایل را زیر نظر داشت. دوبرود اشاره می‌کند که مقامات تهران، امنیت اصفهان را نه چندان با نیروهای خود بلکه از طریق جنگهای داخلی ایل بختیاری بر سر مراتع و «عطش سیری ناپذیر» شان به خونخواهی، تأمین کردند.<sup>(۷۱)</sup> محمدشاه با زندانی کردن محمدتقی خان کیان‌ارثی ایل چهارلنگ را تضعیف و با ایلخان شناختن جعفرقلی خان زراسوند ایل هفت‌لنگ را تقویت کرد. ناصرالدین شاه نخست با بخشیدن اراضی کیان‌ارثی به زراسوندها به عنوان «تیول»، آنان را یاری داد اما سپس، با احساس خطر، کین جوئی قدیم بین خاندان ایلخانی و حاجی ایلخانی را دامن زد؛ در سال ۱۲۶۹ اسفندیارخان از طایفهٔ ایلخانی را زندانی کرد و امامقلی خان از طایفهٔ حاجی ایلخانی را ایلخان شناخت؛ در سال ۱۲۶۷ به اسفندیارخان کمک کرد تا امامقلی خان را براندازد؛ و دو



سال بعد به برکناری اسفندیارخان و بازگشت امامقلی خان یاری داد. همچنان که آن لبتن به درستی می‌گوید، قاجارها از ناتوانی ذاتی، خاندانهای عشایری در اتحاد و یکپارچگی منظمأ بهره‌برداری می‌کردند و دائمی کردن کین جوییهای قبیله‌ای را وسیله اجرای سیاست خود قرار می‌دادند. (۷۲)

قاجارها در اغلب مناطق می‌توانستند با ایجاد تفرقه داخلی یا برانگیختن رقبای موجود، حریف خطرناک را سرکوب کنند اما در موارد نادری که هیچ‌یک از این وسایل حاصل نبود، در صدد ایجاد حریفی مناسب برمی‌آمدند. تشکیل اتحادیه قبیله‌ای دهمه، در سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ نمونه‌ای از این موارد است. در نیمه اول قرن، ایل قشقایی فارس با چند ایلخان پُر اقتدار متحد شد و با پیوستن قبایل کوچکتری که زنده‌ها را حمایت کرده بودند، قدرت یافت و به صورت نیروی قهاری با ۱۲۰۰۰۰ سوار مسلح درآمد. (۷۳) قاجاریه نخست کوشید با اتکا به بختیاریه‌های محل، بویراحمدیه‌ها، و خاندان قدرتمند حاجی ابراهیم - همان خاندانی که در سقوط فجیع خاندان زند نقش مهمی بازی کرده بود - آنان را مهار سازد. دو بود، پس از سفری به منطقه در دهه ۱۲۲۰، موازنه قدرت در منطقه را این‌طور وصف می‌کند:

دیدم که شیراز به دو اردوی مخالف تقسیم شده است: یکی به سرکردگی ایل بیگن که برادر بزرگترش ایلخان ساکن تهران است و دیگری به سرکردگی کلانتر، حاج میرزا علی اکبر، پسر حاجی ابراهیم معروف... قدرت کلانتر در محدوده شهر بیشتر است و دشمن‌اش در میان عشایر نفوذ بیشتری دارد. شازده حاکم فارس و وزیرش ابدوار بودند با تحریک خصوصت بین دو گروه مخالف، سلطه خود را حفظ کنند و از این نظر صرفاً از رویه‌ای پیروی می‌کردند که در سرتاسر کشور رایج است و به نظر می‌رسد از قدیم‌الایام در ایران شیوه حکومت بوده است. هنوز بسیار اتفاق می‌افتد که شازده‌ای که رسماً حاکم ایالتی است، طرفدار گروه خاصی است، حال آن‌که وزیرش از طرف دیگر جانبداری می‌کند. (۷۴)

اما این موازنه، در دهه ۱۲۳۰ به هم خورد. پنج محله نعمتی در شیراز بر ضد خاندان حاجی ابراهیم که قدرتش از پنج محله حیدری تأمین می‌شد، برخاستند، و با ایل قشقایی متحد شدند. در همان حال، بختیاریه‌ها و بویراحمدیه‌ها که دستخوش کین جوییهای داخلی بودند، از تهاجم به قشقایها دست برداشتند. قاجاریه ناگزیر به تدبیر دیگری متوسل شد. به علیمحمدخان، نوه حاجی ابراهیم، لقب قوام‌الملک دادند؛ حکومت فارس را به او بخشیدند؛ اقوام وی را در سرتاسر ولایات جنوبی به مناصب حساس گماردند؛ و وادارش کردند که با پنج قبیله کوچک - ایل فارسی زبان باصری، گروه کوچکی که در محل به «عربها» شهرت داشت، و ایلات ترک نقر، بهارلو و اینانلو - که همه به تنهایی به خاطر توسعه ایل قشقایی در خطر

بودند - متحد شود. قاجارها این اتحادیه را «خمسه» نامیدند و قوام‌الملک را نخستین ایلخان آن شناختند. به این ترتیب، «خمسه» یک ساختهٔ مصلحتی بود، از پنج قبیلهٔ نامتجانس به سرکردگی یک اعیان زادهٔ شهری که بندرت در بین عشیره‌اش ظاهر می‌شد و به خود می‌بالید که ارتباط نسبی با آنان ندارد و برخی حتی مدعی بودند که جد اعلایش تاجری یهودی بوده است.<sup>(۷۵)</sup> با این همه، این اتحادیه که برای قاجار، حریف قدرتمندی در برابر ایل قشقایی محسوب می‌شد، همچنان تحت فرمان خاندان قوام‌الملک ماند و حتی سالها بعد در جنگ جهانی دوم به حکومت مرکزی در جنگ با قشقاییها که هوادار آلانها بودند، با اعزام نفرات کمک شایانی کرد. دستگاه سلطنت تعادل قومی را ایجاد کرده بود.

قاجارها در اجرای نقش دسیسه‌چین اعظم، از جمع‌آوری مالیات معمول، تحمیل مجازاتها و جریمه‌های فوق‌العاده، و برقراری پادشاهی ادواری کمک می‌گرفتند. حکومت، بیشتر عواید خود را از مالیات اراضی، رهن، دکاکین، و مستغلات تأمین می‌کرد. هر جمعی به قدر استطاعت مفروضه خود مالیات می‌پرداخت. شاه و مستوفی‌الممالک وی تعیین می‌کرد که هر ولایت و مجتمع قبیله‌ای چقدر می‌تواند پردازد. والیان و ایلخانان به همراه مستوفیان ایالتی مبلغی را که هر ناحیه و قبیله باید می‌پرداخت، برآورد می‌کردند. کلاتران ناحیه و خانهای قبیله وجهی را که هر کدخدا باید تهیه می‌کرد، اعلام می‌داشتند. کدخدایان ده، عشیره، محله و صنف نیز مالیات هر خانوار را معین می‌کردند. کل این شیوه در معرض سوءاستفاده‌های آشکار بود. جای شگفتی نیست که مالیات بعضی افراد بسیار سنگین برآورد می‌شد و بعضی دیگر، به قول لرد کورزن به طور مضحکی کمتر از حد معمول مالیات می‌پرداختند.<sup>(۷۶)</sup> این، وصول مالیات به صورت گروهی و بر اساس تبعیض گروهی بود. همین امر در خصوص مالیاتهای فوق‌العاده نیز صادق بود. مثلاً در پایان قرن، شهر بروجرد مالیات خاصی می‌پرداخت؛ زیرا در آغاز قرن مؤول مرگی اسب محبوب شاه تشخیص داده شده بود. و لرعا هنوز بار غرامت سالیانه‌ای را بر دوش داشتند که سابقه‌اش به سال ۱۲۵۱ می‌رسید؛ در آن زمان ناصرالدین شاه با تکرر خاطر از آنان، دستور داده بود که خاطرات سفرهایش به اروپا را خریداری کنند. به نظر کورزن دبا وضع این غرامت، همزمان رعایا با جبروت شاه خود، و شاه با منابع مالی رعایایش آشنا می‌شد.<sup>(۷۷)</sup> واضح است که باغیان غرامت سنگین‌تری می‌پرداختند. به گفتهٔ یک وقایع‌نویس درباری، چون «اهالی ناسپاس» نیشابور شورش کردند، شاه قبایل محلی را واداشت که شهر را تار و مار کنند. در مقابله با حاکم سرکش اما محبوب نیز شهر را به غنیمت به قبایل وفادار واگذار کرد. همان وقایع‌نویس به خود می‌بالد که «ثروتی که اهالی شهر طی سالیان سال اندوخته بودند، در یک لحظه به تاراج رفت.»<sup>(۷۸)</sup>

فاجارها با تحریک بخشی از جامعه بر ضد بخش دیگر، می توانستند با القایی چنان گراف و در عین حال با معنی، چون شاهنشاه، سلطان، ظل الله، رعیت پناه، مائک الرقاب و قبله عالم بر کل جامعه فرمان رانند. ملکم در دیدار از دربار در اوایل قرن، نتیجه گرفت که سلطنت در ایران رها از قید و بند قانون و تشکیلات، و ضوابط نظارت و موازنه است و بنابراین ویکی از مستبدانه ترین سلطنتهای عالمه محسوب می شود. زمانی که وی در صدد برآمد محدودینهای قانونی شاه بریتانیا را توضیح دهد، شاه جواب داد: «پس این شاه تو بیش از یک قاضی القضاات نیست. چنین اختیارات محدودی شاید دوام یابد اما هیچ لطفی ندارد اما من می توانم همه این اعیان و اشراف را که دور و برم می بینی به اوج ببرم یا به مذلت افکنم!»<sup>(۷۹)</sup> سلسله فاجار در نظر اروپاییان قرن نوزدهم مظهر استبداد قدیم شرقی بودند؛ در واقع فاجاریه تقلید ناموقتی از این استبداد بود. در نظر سیاحان اروپایی حکومت فاجار بدان سبب بر جامعه تسلط داشت که از قدرت مطلق برخوردار بود؛ در واقع امر، تسلط حکومت فاجاریه بر جامعه نه چندان مرهون قدرت خود آنان بلکه ناشی از ضعف شدید جامعه بود.

فرمانروای فاجار به مثابه شاهنشاه، رعیت پناه و سلطان، در برابر خطرهای خارجی از کشور دفاع می کرد و در کشمکشهای داخلی وساطت داشت؛ غالباً درست همان گونه که سرکردگان قوم با مردم خود ارتباط داشتند. بنابر یک اعلامیه سلطنتی، اقتدار بر اساس سلسله مراتب بنا شده بوده زیرا جامعه نیز از روستاها، قبایل و محلات شهری ساخته شده بود که هر کدام سرکرده ای داشت تا مانع هرج و مرج گردد؛ و این سرکردگان در روستاها و محلات، کدخدای نامیده می شوند اما سرکرده همه کشور، پادشاه نام دارد.<sup>(۸۰)</sup> برای دفاع از کشور در برابر تهدیدهای خارجی، فقط شاهان می توانستند سیاست خارجی را تعیین، قشون را احضار، در جنگها بر افراد آن، دست کم اسماً، فرماندهی، و در صورت پیروزی، غنائم را بین رزمندگان تقسیم کنند. مادام که شاهان می توانستند از کشور دفاع کنند، سرکردگان محلی ملزم به تبعیت از آنان بودند. اما اگر در این کار توفیق نمی یافتند، اینان اخلاقاً آزاد بودند که سرپرست دیگری بیابند. در خصوص حل و فصل اختلافات داخلی، شاه این اقتدار را داشت که نه تنها بین زعمای دو گروه متخاصم، بلکه در صورت لزوم، بین محلات درگیر و لوطیان بزنبهادر آنها نیز قضاوت کند. در نتیجه، دربار نقش دیوان عالی را نیز داشت: احکامی نه بر مبنای قوانین شرع بلکه بنا بر مصالح سیاسی صادر می کرد و به صورت مرکز قدرتی در آمد که سرکردگان قوم هر یک در صدد بودند نماینده رسمی (وکیل) یا چشم و گوش، غیررسمی خود را در آن بگمارند. فتحعلی شاه خود با ۱۹۲ بار ازدواج؛ و وصلت ۱۷۰ دختر و پسرش با خانواده های طراز اول کشور؛ شق دوم را میر ساخت. هر گروهی که از طریق دالانهای

قدرت، به دربار شاهی دسترسی نداشت، بی‌چون و چرا اسیر دست گروههای رقیب بود که از این مزیت برخوردار بودند. به قول یکی از معاصران، ترکمنها بارها به اسلحه متوسل می‌شدند؛ زیرا کسی را در دربار نداشتند و رقیبانشان به نفع جیب خود به آسانی می‌توانستند نظر شاه را نسبت به آنان تغییر دهند.<sup>(۸۱)</sup>

شاهان قاجار همچنین به عنوان ظل الله، مالک الرقاب و رعیت پناه، سلطه عظیمی بر جان و مال و ناموس مردم داشتند. آنان مالکیت کل اراضی را از آن خود می‌دانستند. در اعطای مزایا و واگذاری امتیازات و انحصارات اختیار مطلق داشتند. با تنظیم تولید و قیمت در مواقع مختلف، و خرید، فروش و انبار کردن ارزاق به کرات، در اقتصاد دخالت می‌کردند. حرف خود را مادام که علناً با شرع اسلام مغایرتی نداشت، قانون می‌دانستند. به گفته یک وقایع‌نویس، «عقلاً می‌دانند که اگر کسی مخالف نظر شاه نظر دهد، خوش هدر است.»<sup>(۸۲)</sup> علاوه بر این، صاحب‌منصبان را برمی‌کشیدند و برمی‌انداختند: حاجی‌ابراهیم مشهور را در روغن جوشان افکندند، وزیر دیگری خفه شد، یکی دیگر را رنگ زدند، تعدادی را کور کردند، و اموال بسیاری کسان مصادره شد. مصادره اموال وزرای معزول چنان رایج بود که چون در یک مورد چنین نشد، وقایع‌نویس دربار با شگفتی نوشت: «تاکنون هرگز ندیده و نشنیده‌ام که شاه وزیری را معزول سازد و اموالش را مصادره نکند.»<sup>(۸۳)</sup> اعتمادالسلطنه هنگام تأیید تصمیم ناصرالدین شاه در دادن مقام سرایدارباشی متوفی به پسر بی‌اصل و نصب وی، رابطه شاه و زبردستان را چنین بیان می‌کند: «من به شاه عرض کردم قدرت‌نمایی می‌فرمایید. به جهت این که تمام ماها نوکر شما هستیم. از صدر تا ذیل هیچ قابلیت نداریم. تقویت شما یکی را امیر و یکی را وزیر می‌کند. وقتی که این توجه نباشد، همه از گه سگ کمتر هستیم.»<sup>(۸۴)</sup>

و سرانجام این که، شاهان قاجار به عنوان قبیله عالم، مدعی بودند که خصوصیات مهارناپذیر قومی را به دربار تشریفاتی هدایت می‌کنند و با این ترتیب به صورت گروههای فشار مهار شدنی درمی‌آورند. همچنانکه پیوسته تکرار می‌کردند، فقط آنها بودند که بین کشمکشهای قومی و هرج و مرج عام اجتماعی حائل می‌شدند. یکی از وقایع‌نویسان دربار ضمن تأکید بر اینکه قاجار مشروعیت خود را از «میادای الهی» و «حق تملک آسمانی» کسب کرده‌اند، مدام این مضمون را ساز می‌کند که این سلسله جدید با پایان دادن به جنگهای داخلی، با وساطت بین فرقی متخاصم، و با هدایت درگیریهای سیاسی از میدان جنگ به جو صلح آمیز دربار سلطنتی، «عصر آرامش» را پدید آورده است. قاجاریه با شکست دادن مخالفان، گویا شهرها را از تاراجهای قبایل رها کرده بود. بازگشت آذربایجان به دوره طولانی فقر پایان داده،

«دروازه‌های امنیت را گشوده»، و دوران آسایش و آرامش را به ارمغان آورده بود. استقرار قانون و نظم، نفوس مملکت را از اکراد دشروره، اعراب «وحشی»، و افاغنه، شیطان‌صفت، حفظ کرده بود. برقراری نظم نوین دوران تابناکی بود که در آن مردم می‌توانستند در آسایش کامل به سربرند.<sup>(۸۵)</sup> این نوشته‌های پر آب و تاب نمی‌بایست کسان زیادی را مجاب کرده باشد اما حتی برای یک ناظر ناباور نیز توجه حکومت مطلقه بود. ملکم که به هیچ وجه دوستدار استبداد نبود، با این حال، وقتی از یکی از خوانین شنید که قبیله‌اش دیگر مثل سابق با قبیله رقیب بر سر جنگ نیست و به جای آن منافع خود را از طریق دربار تأمین و حفظ می‌کند، تحت تأثیر قرار گرفت. ملکم دو چندان متأثر شد وقتی که روستایی پیری گفت اگر سلسله قاجار کاری به نفع ما انجام نداده‌اند، لااقل، خدا را شکر که از درگیربهای قبیله‌ای راحتمان کرده‌اند،<sup>(۸۶)</sup> و حتی جیمز فریزر که سفرنامه‌اش ادعائاً ویکتوریایی مفصلی علیه استبداد شرقی است، در پایان سفر، توجه‌ها بر او را در مورد این لویاتان ایرانی به کار می‌گیرد، ایران، برای در امان ماندن از دشمنان داخلی و خارجی، به سلطانی جنگجو و مصمم نیازمند است. شاهی ضعیف و آرامش‌طلب، هرچند هم سلیم‌النفس باشد، موجب استیصال و ویرانی کشور خواهد بود. او باید همواره شمشیری آخته برای حراست و مجازات آماده در دست داشته باشد.<sup>(۸۷)</sup> اکثر معاصران، اعم از اروپایی و ایرانی، تا پیدایش نهضت مشروطه در پایان قرن سیزدهم، با این نتیجه‌گیری فریزر موافقت داشتند.

## انقلاب مشروطه

اخطار. اعلیحضرت ظاهراً فراموش کرده است که... تاج و نگین پادشاهی را نه از شکم مادر با خود آورده است و نه حکم فرمانروایی مطلق از جهنم ناپیدای ارواح در دست دارد. او باید به یاد داشته باشد که سطننتشاش فقط موقوف به قبول یا رد مردم است. مردمی که او را انتخاب کرده، قادر است کس دیگری را به جای او بنشانند.

از یک بیانیة انقلابی، به نقل از ادوارد براون، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۶۹

### تأثیر غرب

تأثیر غرب طی نیمه دوم قرن سیزدهم از دو طریق، جداگانه به رابطه سست دولت قاجار و جامعه ایران خلل وارد آورد. نخست؛ نفوذ غرب؛ بویژه نفوذ اقتصادی اش بازار را تهدید کرد و از این رهگذر بتدریج علائق تجاری مناطق پراکنده را واداشت تا در یک طبقه متوسط فرامنطقه‌ای که برای نخستین بار به نارضایتی مشترک خویش آگاه بود، فراهم آیند. این طبقه متوسط معمول؛ به سبب وابستگی هایش به اقتصاد سنی و اعتقاد شیعی سنی، در سالهای بعد به طبقه متوسط سنی موسوم شد. دوم؛ تماس با غرب؛ بویژه تماس عقیدتی از طریق نهادهای نوین آموزشی، مفاهیم جدید، آرزوهای جدید؛ مشاغل جدید، و مآلاً طبقه متوسط شغلی جدیدی موسوم به روشنفکران پدید آورد. جهان بینی این روشنفکران دارای تحصیلات نوین با جهان بینی روشنفکران سابق درباری تفاوت اساسی داشت. آنان، نه به حق انهی پادشاهان که به حقوق سلب ناشدنی انسان معتقد بودند، نه از مزایای استبداد سلطنتی و محافظه کاری سیاسی، بلکه از اصول لیبرالیسم، ناسیونالیسم و حتی سوسیالیسم دفاع می‌کردند. نه حرمتگذار ظل الله فی الارض، که پاسدار برابری، آزادی و برادری بودند. علاوه بر آن، نه فقط تعداد

زیادی واژه غربی مثل دسپوت، فنودال، پارلمان، سوسیال، دموکرات و آریستوکرات را وارد واژگان زبان معاصر کردند، بلکه بر بسیاری واژه‌های قدیم معانی نئی تزریق کردند. برای مثال، معنی استبداد از «سلطنت» به «سلطنت مطلقه»؛ ملت از «جماعت مذهبی» به «ملت غیر مذهبی»؛ و مردم از معنایی عاری از هر مفهوم ضمنی سیاسی به معنایی دموکراتیک و میهن‌پرستانه، تغییر یافت. این مفاهیم را در یک‌کالِ طبقه جدید تحصیل کرده همراه با عقاید شیعی ضد دولتی طبقه متوسط سستی بود که به پیروزی آتی انقلاب مشروطه در سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ یاری رسانید.

تأثیر غرب از نخستین سالهای قرن سیزدهم آغاز شد و در شکل فشار نظامی، نخست از سوی روسها و سپس از سوی انگلیسها خود را نشان داد. روسها، مجهز به سلاحهای جدید، از آسیای مرکزی و قفقاز سرازیر شدند و قشون عشایری ایران را که دچار دست‌بندی شده بودند، به آسانی شکست دادند و عهدنامه‌های حقارت‌بار گلستان (۱۱۹۲) و ترکمن‌چای (۱۲۰۷) را به فتحعلی‌شاه تحمیل کردند.<sup>(۱)</sup> همینطور، انگلیس، به منظور مقابله با پیروزیهای روسیه و برای آنکه افغانستان را هم در برابر تزارها و هم قاجارها، منطقه حائلی هند قرار دهد، به جنوب ایران دست انداخت و عهدنامه ۱۸۵۷ (۱۲۳۶) پاریس را به شاه تحمیل کرد. در نتیجه این عهدنامه‌ها، سلسله قاجار، تبریز و جنوب ایران را پس گرفت و به عنوان حکمران مشروع ایران در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته شد؛ اما گرجستان، ارمنستان و ناوگان دریای خزر را از دست داد، هر ادعایی بر افغانستان را از خود سلب کرد، مبلغ سه میلیون پوند به تزار غرامت پرداخت، و مهمتر از همه، یک سلسله کاپیتولاسیون تجاری به روسیه و انگلستان اعطا کرد. این کاپیتولاسیونها دو قدرت یاد شده را قادر ساخت تا هر جا که می‌خواهند کنسولگری و نمایندگی تجاری دایر کنند و بازرگانان خود را نه تنها از حقوق گمرکی هنگفت واردات، بلکه از عوارض داخلی، محدودیتهای مسافرتی محلی و رویه قضایی محاکم شرعی معاف دارند. این عهدنامه‌های دیپلماتیک، همچنان که غرض اصلی‌شان نیز بود، موجبات نفوذ اقتصادی در ایران را فراهم آوردند. طی این قرن، کل حجم تجارت خارجی ایران در واقع تا هشت برابر افزایش یافت.<sup>(۲)</sup> واردات - بویژه تولیدات انبوه منسوجات، سخت ابزار، شیشه، همچنین شکر، چای و ادویه - از ۲۰۰۰۰۰۰ پوند در سال ۱۲۰۹ به بیش از ۵۰۰۰۰۰۰ پوند در سال ۱۲۷۹ رسید. صادرات - عمدتاً پنبه خام: ابریشم، گندم، برنج، توتون، پوست و فرش - در همان دوره از ۲۰۰۰۰۰۰ پوند به حدود ۳۸۰۰۰۰۰ پوند رسید. در حالی که در آغاز قرن ایران نسبت به اقتصاد جهانی در انزوای بود، در پایان قرن به سوی ادغام در شبکه اروپایی تجارت بین‌المللی حرکت کرد.

شکستهای نظامی به اعطای امتیازهای دیپلماتیک انجامید؛ امتیازهای دیپلماتیک کاپیتولاسیونهای تجاری به بار آورد؛ کاپیتولاسیونهای تجاری را هموار کرد؛ و نفوذ اقتصادی، با متزلزل کردن صنایع بومی، اختلالات اجتماعی شدیدی پدید آورد. سنله قاجار این تهاجم را به دو شیوه کاملاً متفاوت پاسخ داد. در نیمه نخست این قرن کوشید دو برنامه بلندپروازانه برای نوسازی سریع، تدافعی و دولتی آغاز کند اما چون ناکام ماند، در نیمه دوم قرن به اصلاحات جزئی پرداخت. در این اصلاحات بیش از آن که با غرب مقابله کند، همکاری کرد؛ دولت را در برابر جامعه تقویت کرد، نه جامعه را در برابر دول خارجی؛ و به جای تغییرات کلی در سطح دولت، اندک تغییراتی در دربار صورت داد.

نخستین حرکت نوسازی را عباس میرزا انجام داد. هنگامی که وی ولیعهد و بنابراین حاکم آذربایجان بود، در طول جنگ اول ایران و روس کشف کرد که نیروی عشایری - که او با تحقیر آنها را «اوباش» می نامید<sup>(۳)</sup> و رد می کرد - در برابر توپخانه سوار کارساز نیست. از این رو به اصلاح طلب معاصر خود در امپراتوری عثمانی، سلطان سلیم سوم، تأسی کرد و «نظام جدید» عثمانی را به سبک خویش در آذربایجان پیاده کرد. شش هزار سرباز، هشتاد و سه نفر از این نظام بود؛ آنان مجهز به توپخانه سوار و سلاحهای جدید بودند، از دولت حقوق مرتب می گرفتند، لباس متحدالشکل داشتند، در سربازخانه ساکن بودند و مشق می کردند، و توسط افسران اروپایی آموزش می دیدند. عباس میرزا برای تجهیز قشون جدید، یک کارخانه توپ سازی، یک کارگاه تولید تفنگ سرپر، و دارانترجمه ای برای کتب راهنمای نظامی و مهندسی در تبریز بنهاد. برای حفظ آن، نخستین میسیونهای دائمی ایران در خارج را، در پاریس و لندن، دایر کرد. برای تأمین آتیه این تأسیسات، نخستین گروه دانشجویان ایرانی را به اروپا اعزام کرد؛ آنان ملزم به تحصیل دروس عملی چون علوم نظامی، مهندسی، اسلحه سازی، طب، نقشه برداری، و زبانهای جدید بودند.<sup>(۴)</sup> برای تأمین هزینه اقدامات خود، حقوقهای دربار، مسترپها و ولخرجیها را موقوف کرد؛ همچنین از طریق تعرفه های حمایتی و فرمان خودداری از مصرف پوشاک خارجی، عواید را افزایش داد. برای جلوگیری از تکرار قیام مذهبی که سلطان سلیم سوم را ساقط کرده بود، فتوای روحانیت را در موافقت با نظام جدید به دست آورد. دوستش، شیخ الاسلام تبریز اعلام داشت که بازسازی قشون کاملاً با اسلام مطابقت دارد، مگر نه آن که قرآن می فرماید خداوند کسانی را که در صفوفی استوار در راه او می جنگند، دوست می دارد؟ وقایع نگار دربار عباس میرزا نیز می نویسد که وی با ذهن وقاد خود از طریق اروپاییان تدابیر جنگی را که پیامبر اختراع کرده بود، مجدداً کشف کرد؛ اروپاییان این تدابیر را آموخته بودند و به کار می بردند؛ حال آن که پیروان پیامبر قربانی جهل



و سستی و غرور و تعصب، و «خطوط رزمی نامنظم» اند.<sup>(۵)</sup> به این ترتیب، قشون جدید، وارث غیر مستقیم اما مشروع پیامبر اسلام بود.

این نظرها شاید نظام جدید را از اعتراض عموم مصون داشته باشد اما نتوانست جلوی توطئه‌های سیاسی را بگیرد. اقدامات صرفه‌جویانه، خصومت درباریان و مستمری‌بگیران و مالیات‌چپها را برانگیخت. تعرفه‌های جدید، اعتراض غریبان را در پی داشت: وابسته تجاری انگلیس شکایت کرد که «حکم، حمایتی، ناقض قوانین طبیعی تجارت آزاد است.»<sup>(۶)</sup> قشون جدید، هراس خوانین محلی را برانگیخت. برای رفع این هراس، طرح‌های اولیه آن قدر جرح و تعدیل شد که سرانجام هر هنگ به صورت فوجی عشایری به فرماندهی رئیس همان عشیره درآمد. علاوه بر آن، قشون جدید، با تقویت عباس میرزا، خصومت برادران تنی و ناتنی متعدد وی را برانگیخت. بعضی از این شاهزاده‌ها، که ولاعهدی عباس میرزا را قبول نداشتند، شایع کردند که ولیعهد خطرناک، بدعتگر و حتی «مخفیانه بیدین» است.<sup>(۷)</sup> همچنین، شکستهایی که در جنگ دوم ایران و روس بر قشون جدید وارد آمد، فقط این نظر فتحعلی شاه را تأیید کرد که بهترین سلاح هنوز هم همان «نیزه آبا و اجدادی» است.<sup>(۸)</sup> در نتیجه، عباس میرزا مدتها پیش از مرگ طبیعی‌اش در ۱۲۱۲، مرگ تدریجی «نظام جدید» خود را به چشم دید.

دومین حرکت نوسازی را میرزا محمد تقی خان فراهانی، مشهور به امیرکبیر، صورت داد. او در تبریز، که پدرش در آنجا آشپز وزیر عباس میرزا بود، بزرگ شد و نظر عباس میرزا را جلب کرد. بعدها منشی مخصوص قشون شد و به تحسین نظام جدید پرداخت. هنگامی که مقام فرستاده ویژه در امپراتوری عثمانی را یافت، به اصلاحات موسوم به «تنظیمات» سخت علاقه مند شد و در بازگشت کم‌کم اعتماد ولیعهد، ناصرالدین شاه آینده، را جلب کرد. به محض اینکه شاهزاده جوان در سال ۱۲۲۷ به تخت سلطنت جلوس کرد، امیرکبیر لقب امیرنظام و صدراعظم یافت و مشوق انجام اصلاحات وسیعی شد. قشون دائمی را مجدداً احیا کرد و برای تجهیز آن و قطع واردات از خارج، پانزده کارخانه بنا کرد: کارخانه توپ‌سازی، تولید اسلحه سبک، لباس متحدالشکل، سردوشی و نشان، منوجات پشمی، البه، چلوار، درشکه، سماور، کاغذ، چدن، سرب، مس و شکر. نخستین روزنامه رسمی کشور را به نام روزنامه وقایع‌اتفاقیه انتشار داد و مهتر از همه، نخستین مدرسه غیرمذهبی کشور، دارالفنون، را تأسیس کرد. دارالفنون برای محصلان خود که اغلب از فرزندان اشراف و اعیان بودند، کلاسهای زبانهای خارجی، علوم سیاسی، مهندسی، کشاورزی، معدن، طب، دامپزشکی، علوم نظامی، و موسیقی گروهی ترتیب داد. امیرکبیر برای تأمین هزینه این طرحها

از هزینه‌های دیگر، بویژه هزینه‌های دربار، کاست و از طریق افزایش عوارض واردات، مهتی برای فروش تجارخانه‌ها، بررسی صلاحیت مالیات‌نهیها، و مالیات جدید بر تیوندارانی که دیگر نیروی مسلح برای دفاع از کشور نمی‌فرستادند، درآمد دولت را بالا برد.

این اقدامات، واکنشی فوری برانگیخت. تیونداران، مالیات جدید را نه وجهی مشروع برای موارد مرسوم بلکه اجحاف نامطلوبی به منظور تقویت حکومت به هزینه ایالات تلقی کردند. نمایندگان انگلستان و روسیه نه تنها از تعرفه‌های حمایتی بلکه از تصمیم مهتی بر دریافت کمک فنی از فرانسه و امپراتوری اتریش - هنگری ناراحت بودند. مفکة مادر از نفوذ خود بر شاه به سود درباریانی که از قطع وجوهات سخت مستأصل بودند، استفاده کرد. ضربه نهایی را شورش بابیان وارد آورد که با این اصلاحات مصادف بود و جوی ثباتی سیاسی را بر سراسر کشور حاکم کرد. امیرکبیر در ۱۲۳۰ معزول گشت، به خارج از پایتخت تبعید گردید، و کمی بعد در همانجا کشته شد؛ نقشه‌های وی برای آینده متروک ماند، و کارخانجات صنعتی اش، به رغم سرمایه‌گذاری هنگفت به حال خود رها شد و از میان رفت. تلاش برای نوسازی سریع، تدافعی و دولتی در قرن سیزدهم چنین پایان گرفت.

اگرچه ناصرالدین شاه با کشتن امیرکبیر به برنامه‌نوسازی نطمه زد، اما به هیچ وجه کل روند نوسازی را نابود نکرد. در واقع، ناصرالدین شاه و وزیرایش، خود نوآوریهای زیادی در طول سلطنتی دراز که تا سال ۱۲۷۵ طول کشید، انجام دادند.<sup>(۹)</sup> اما این نوآوریها به جای آن که به تغییر سریع منجر شوند، حرکتی بطئی به سوی تغییر برانگیختند؛ به جای آن که کشور را در برابر دشمنان خارجی حفظ کنند، حامی دربار در برابر مدعیان داخلی بودند؛ و به جای حمایت از اقتصاد، توجه غریبان را به اقتصاد ایران جلب می‌کردند. علاوه بر آن، قصد جلب تجارت بیگانگان با دو جریان خارجی مصادف گشت: فشار روس و انگلیس برای بهبود ارتباطات بین‌المللی، و جستجوی اروپا، بخصوص انگلستان، در پی بازارهایی در ماورای بحار برای آنکه بتوانند سرمایه اضافی خود را در آن به کار اندازند. سرمایه‌گذاران خارجی جستجو برای یافتن امتیازاتی در آن سوی دریاها را تقریباً در همان زمانی آغاز کردند که ناصرالدین شاه جستجو برای جلب سرمایه‌گذاران خارجی را شروع کرد.

دوران شکار امتیازات در سال ۱۲۵۱ با آنچه که کُرُزُن به درستی «شگفتی قرن» نامید، شروع شد. بارون جولبوس دو رویترا، اهل انگلستان، در قبال ۴۰۰۰۰ پوند و ۶۰ درصد منافع از امتیاز گمرکات، انحصار تأسیس بانک دولتی، اجاره دادن کل گمرکات، استخراج همه معادن (به استثنای طلا، نقره و سنگهای قیمتی)، احداث راه آهن و تراموا تا هفتاد سال، و احداث کانال، تأسیسات آبیاری، راهها، خطوط تلگراف و کارخانجات صنعتی در آتیه را به

دست آورد. کرزن توضیح می‌دهد: «این قرارداد، کامل‌ترین واگذاری همه منابع یک کشور به بیگانگان است که در تاریخ بشر به انجام که هیچ، به فکر کسی رسیده است.»<sup>(۱۰)</sup> این قرارداد در ایران و روسیه چنان مخالفتی برانگیخت که باید به فسخ می‌انجامید.

اگرچه امتیاز روپتر لغو شد، واگذاری امتیازات همچنان ادامه یافت. روپتر امتیاز استخراج معدن و تأسیس بانک را مجدداً کسب کرد که بعدها به صورت بانک شاهنشاهی ایران درآمد. اداره تلگراف هند و اروپایی انگلیس، همراه با شرکت انگلیسی تلگراف هند و اروپایی، قراردادهایی برای توسعه ارتباطات تلگرافی از اروپا به هندوستان از طریق ایران به دست آورد. برادران لینگ، شرکت دیگر انگلیسی، رود کارون را تا شوشتر برای قایق‌رانی آماده کرد و راه شوشتر تا اصفهان را مرمت نمود. بانک شاهنشاهی انگلیس، انحصار چاپ اسکناس، اجازه تأسیس شعبات در ایالات و حق اخذ عوارض در بسیاری از راه‌های جنوب کشور را به دست آورد. در این میان، روسها نیز امتیازاتی دریافت کردند. دولت روسیه امتیاز توسعه و اداره خطوط تلگراف از مرز خود تا تهران را کسب کرد. سی‌دولاروت، یک شرکت خصوصی روسی قرارداد لایروبی بندر انزلی و سنگفرش جاده انزلی تا قزوین، قزوین تا تهران، قزوین تا همدان، و از مرز شمالی تا تبریز را به دست آورد. این سالها را دوره سنگفرش جاده‌ها، در ایران نامیده‌اند.<sup>(۱۱)</sup> یک شرکت دیگر روسی، انحصار ماهیگیری در دریای خزر و باز علاوه بر آن انحصار بیمه حمل و نقل در ایالات شمالی را اخذ کرد. بعلاوه، روسها از طریق سهام خود در شرکت بلژیکی در ساختن حدود ۱۴/۵ کیلومتر خط آهن بین تهران و شاه‌عبدالعظیم مشارکت کردند. به این ترتیب سرمایه‌گذاری خارجی طی نیمه دوم قرن سیزدهم از تقریباً صفر به ۱۲۰۰۰۰۰۰ پوند رسید. دروازه‌های ایران به روی سرمایه اروپایی همانند تجارت اروپایی باز بود.

درآمدهای حاصل از وامها و اعطای امتیازها در راههای گوناگونی خرج می‌شد. همان‌طور که مستفاد دربار معمولاً اشاره می‌کردند، مقداری از آن صرف تجمعات درباری می‌شد و امتیاز حیرت‌انگیز روپتر نیز صرف مسافرت بزرگ ناصرالدین شاه به اروپا شد اما بیشتر عایدات به مصرف تأمین هزینه سنگین تورم و همچنین هزینه هنگفت طرحهای نوسازی می‌رسید. افزایش قیمتها، که بین سالهای ۱۲۳۰ و ۱۲۸۰ به حدود ۶۰۰ درصد می‌رسید، تا حدودی به علت تنزل بهای مسکوکات توسط دولت، اما عمدتاً به واسطه سقوط فاحش ارزش نقره در بازار جهانی بود که فلز اصلی در مسکوکات ایرانی محسوب می‌شد.<sup>(۱۲)</sup> علاوه بر بالا رفتن ارزش کالاهای وارداتی، تنزل قیمت نقره اعتماد به وجه رایج مملکتی را متزلزل ساخت و بدین وسیله تورم را تشدید کرد.

تورم، آثار وخیمی در کشور داشت. اگرچه مخارج دولت، بویژه بابت حقوقها، ذخیره غلات، و ابزار نظامی افزایش یافت، عواید دولت، بخصوص از مالیات ثبوتی و مالیاتهای معوق، کساد بود. برای مثال، به رغم ترقی شدید قیمتها، عایدات حاصل از مالیات اراضی در گیلان فقط از ۱۷۹۱۳۹ تومان در سال ۱۲۴۵ به ۲۰۲۱۰۰ تومان در سال ۱۲۷۱ رسید.<sup>(۱۳)</sup> ناصرالدین شاه، گرفتار بین هزینه‌های متزايد و عواید کساد، و بین نیاز به کسب عایدات اضافی و خطرات سیاسی وضع مالیاتهای جدید، بیش از پیش به فروش القاب و عناوین، حق بهره‌برداری، امتیازات، مزایا، انحصارات، اراضی، تیول، و زیانبارتر از همه، مقامات عالی - قضاوت، سفارت، حکومت، و حتی وزارت - متوسل شد. آن‌طور که یکی از مورخان معاصر گفته است، در دربار بندرت روزی بدون فروش چیزی، به کسی، به قیمتی، سپری می‌شد.<sup>(۱۴)</sup> هرچند غالب عایدات حاصل از این فروشها به مصارف دربار می‌رسید، مقداری از آن نیز خرج طرحهای جدید می‌شد. شبکه تلگراف که حدود ۱۴۵۰۰ کیلومتر را در سال ۱۲۸۰ زیر پوشش می‌گرفت، نه تنها لندن را به هند، بلکه تهران را نیز به ولایات وصل می‌کرد و به این ترتیب، شاه را با کارگزارانش در ولایات مربوط می‌ساخت. فوج قزاق، که در ۱۲۷۵ به حدود دو هزار نفر می‌رسید، گارد درباری کوچک اما منضبط شاه را تأمین می‌کرد. در عین حال، پایتخت دارای نیروی پلیس مرتب، خدمات شهرداری، گروه رفتگران، یک درمانگاه، یک ضرابخانه مرکزی جایگزین ضرابخانه‌های متعدد ایالات، و شبکه‌ای از خیابانهای سنگفرش شده، چراغهای گاز و تراموای اسبی بود. تجدد، یا دست‌کم شکل ظاهری‌اش، سرانجام به تهران رسیده بود.

ناصرالدین شاه همچنین علاقه ادواری ولی پیگیر به اصلاحات اجتماعی، آموزشی و حتی اداری داشت. تجارت برده را ممنوع کرد و قول داد مالکیت خصوصی را محترم شمارد. کشت محصولات جدید، بویژه شکرچه، زنده به گور کردن، و قطع دست و پای مجرمان، زندانهای مجازاتهای سستی، بویژه شکنجه، زنده به گور کردن، و قطع دست و پای مجرمان، زندانهای ساخت. یک انجمن مشورتی، هرچند کوتاه مدت، به نام مجلس مصلحت‌خانه و یک مجلس تجار در تهران و در شهرهای اصلی ایالات تشکیل داد. به حکام ایالات توصیه کرد علما را در سیاست دخالت ندهند و در حوزه دعا و نماز، درس گفتن، امور شرعی و ربط با خدا، محدودشان کنند.<sup>(۱۵)</sup> به میونرهای کاتولیک و پروتستان اجازه داد که در بین یهودیان، آسوری‌ها و ارمنه فعالیت کنند و در تبریز، ارومیه، تهران، اصفهان و همدان مدرسه، درمانگاه و چاپخانه بسازند. علاوه بر این، دارالفنون را توسعه داد و چهل نفر از نخستین فارغ‌التحصیلان آن را به فرانسه فرستاد.<sup>(۱۶)</sup>

سرانجام این که ناصرالدین شاه دو مدرسه نظام، دو روزنامه رسمی — یکی درباره مسائل نظامی و دیگری علمی — بک دارالترجمه و یک چاپخانه دولتی جدید تأسیس کرد. این چاپخانه همراه با دارالفنون و چاپخانه دیگری در تبریز در طول این قرن بیش از ۱۶۰ عنوان کتاب انتشار داد. این عناوین شامل ۸۸ درسنامه نظامی، خودآموز زبان، و مبانی طب؛ ۴ عنوان زندگینامه مشاهیر اسلام؛ ۱۰ سفرنامه به غرب، از جمله سفرنامه خود ناصرالدین شاه به اروپا؛ ۱۰ ترجمه آثار کلاسیک اروپایی از جمله رابینسون کروزوئه از [دانیل] دیفو، نمایشنامه‌های مولیر، سه تفنگدار [آلکساندر] دوما، دور دنیا در هشتاد روز [ژول] ورن و طنز مشهور [جیمز] موریه درباره ایران، ماجراهای حاجی بابا؛ ۱۰ عنوان تاریخ ایران از جمله تاریخ ایران سرجان ملکم و تاریخ مختصر ایران مارکام — به این ترتیب ایرانیان شروع به نظاره گذشته خود از دید اروپاییان معاصر کردند — و بالاخره ۲۰ ترجمه از آثار اروپاییان درباره تاریخ غرب: زندگینامه‌های ناپلئون، نیکلای اول، فردریک کبیر، ویلهلم اول و لئوئی پانزدهم؛ تاریخ مختصر ژم، آتن، فرانسه، روسیه و آلمان؛ و مقالات و نثر درباره پترکبیر، اسکندر کبیر و شارل کبیر امپراتور سوئد بود. شاه ترجمه بسیاری از این کتابها را برای تجلیل از سلطنت سفارش داد اما همین ترجمه‌ها، ناخواسته، با ترسیم تفاوت فاحش بین شاهان ایران و پادشاهان نامدار اروپا، و بین فقر ایران و ثروت اروپا به خوانندگان ایرانی، کم‌کم سلطنت قاجار را تضعیف می‌کرد.

### طبقه متوسط سنتی

بازارها جای دادوستد، کارگاه و دکان، صرافی و بانک، مراکز صنعتی، انبار، مراکز تجاری، و مراکز مذهبی ایران قدیم بود. فروش کالا، تولید محصولات، بنای مساجد، موعظه علمای دین، ذخیره‌سازی غله دولت، پرداخت وام، تأمین وام برای اعیان و اشراف و نیز بعضی از شاهان، در آنجا انجام می‌گرفت. اما در عین حال که بازار نقش اقتصادی و اجتماعی مهمی ایفا می‌کرد، نفوذ سیاسی طبقه متوسط بازاری تحت‌الشعاع اختلافات گروهی بود. موقعیت جغرافیایی، شهری را از شهری دیگر بیگانه می‌ساخت و در خود هر شهر نیز رقابتهای فرقه‌ای، صنعتی، و زبانی، بخشی از بازار را از بخش دیگر جدا می‌کرد. بدین ترتیب، طبقه متوسط سنتی، هویتی اجتماعی-اقتصادی داشت اما نیروی سیاسی فراگیری به حساب نمی‌آمد.

همه این وضع با نفوذ غرب و پاسخ قاجار به آن — یا بهتر بگوییم فقدان پاسخی منسجم — تغییر اساسی یافت. در سال ۱۱۸۰ [ابتدای قرن نوزدهم میلادی] طبقه متوسط دقیقاً به گروههای کوچک محلی تقسیم می‌شد؛ در سال ۱۲۸۰ [ابتدای قرن بیستم میلادی] به صورت

نیروی گسترده و فراگیری درآمد که برای نخستین بار به شخصیت مشترک سیاسی خود گاهی داشت. راه‌اندازی خطوط تلگراف، ترمیم راههای قدیم، احداث جاده‌های جدید، انتشار روزنامه‌ها، و راه‌اندازی شبکه پستی در دهه ۱۲۵۰ همه ارتباط را آسانتر ساخت و بنابراین فاصله بین مراکز شهری را کاهش داد. پیوستن ایران به اقتصاد جهانی موجب ادغام بازارهای محلی در اقتصاد ایران گشت؛ واردات کالاهای ساخته شده، تجارت داخلی را افزایش داد؛ صادرات محصولات کشاورزی — بویژه پنبه، برنج، توتون و پوست — خوداتکایی گروههای محلی را از میان برد، تجاری شدن کشاورزی را به ارمغان آورد، و برخورد بین شهر و روستا، بین صادرکنندگان و روستاییان، و بین نرولخواوران و کشاورزان را شدت داد. اتخاذ تصمیمات مهم اقتصادی در تهران، بخصوص واگذاری امتیازات و تشکیل یک ضربخانه مرکزی در ۱۲۵۶، توجه اغلب شهرهای ایالات را به پایتخت جلب کرد. سرازیر شدن انبوه کالاهای ساخته شده، بویژه منسوجات، صنایع دستی را متزلزل ساخت، و مآلاً برای بسیاری از بازارها دشمن مشترکی پدید آورد که نامش «خارجی» بود. به گفته ذیحساب مالیاتی اصفهان در گزارشی مربوط به صنف بافندگان،

در گذشته منسوجات مرغوب در اصفهان تولید می‌شده؛ زیرا همه از بالا تا پایین اجناس داخلی مصرف می‌کردند. اما در چند سال اخیر مردم ایران تیفته اجناس رنگین و ارزان قیمت اروپایی شده‌اند. به این ترتیب، بیش از آن که تصور می‌کردند، متحمل زیان شدند. بافندگان محلی که سعی می‌کنند از پارچه‌های وارداتی تقلید کنند، کیفیت تولیدشان را پایین آورده‌اند؛ روستاها دیگر منسوجات ایرانی را نمی‌خرند و مشاغل زیادی از این طریق سخت صدمه دیده‌اند. دست‌کم یک دهم اصناف این شهر بافنده بودند که حتی نه دهم آنها هم باقی نمانده است. حدود یک بیستم بیوه‌زنان نیازمند اصفهان بچه‌هایشان را با عایدات حاصل از نخریسی برای بافندگان تأمین می‌کردند؛ آنان در حال حاضر منبع امر و معاش خود را از دست داده‌اند. همین طور، دیگر اصناف مهم، همچون رنگرزان، نخ‌بازان، و پشم‌شویان هم آسیب دیده‌اند. مشاغل دیگر نیز از زیان مصون نمانده‌اند؛ مثلاً کشاورزان دیگر نمی‌توانند محصول پنبه خود را به قیمت بالا بفروشند.<sup>(۱۷)</sup>

امتناع دولت از وضع تعرفه‌های حمایتی، خصوصاً تولیدکنندگان محلی را شدت داد. یک گزارش انگلیسی به صراحت می‌گوید که هرچند تجارت آزاد اغلب شاخه‌های صنعت بومی را منهدم می‌کند، دولت همه درخواستهای افزایش عوارض واردات را نادیده می‌گیرد.<sup>(۱۸)</sup> امتیازات اعطایی به بازرگانان خارجی نه تنها به تولیدکنندگان محلی بلکه به تجار داخلی نیز صدمه زد. مثلاً یک واردکننده اروپایی نسبتاً نخی در مرز ۵ درصد عوارض می‌پرداخت ما

واردکننده ایرانی همان کالا مجبور بود ۷ تا ۸٪ به عنوان عوارض اضافی، عوارض بازاری، مالیات محلی و عوارض راه بپردازد. وابسته تجاری انگلیس هشدار می‌دهد که این اجحافها تجار بومی را ناگزیر می‌کرد یا دست از کار بکشند یا به تابعیت خارجی درآیند.<sup>(۱۹۱)</sup>

تورم نیز موقعیت رقابتی تجار بومی را در برابر بازرگانان اروپایی تضعیف کرد. کاهش جهانی قیمت محصولات کشاورزی که در ۱۲۵۰ آغاز شد و تا ۱۲۸۰ [پایان قرن نوزدهم] دوام یافت، موجب ناامنی برای بسیاری از صادرکنندگان ایرانی گشت؛ چون قیمت بک بوشل [معادل ۳۶/۴ لیتر] گندم از ۱/۵۰ دلار به ۰/۲۳ دلار در ۱۲۷۳ کاهش یافت. حجم صادرات گندم از بوشل ۸۰٪ بیشتر شد اما ارزش حاصل از آن چندان بالا نرفت. سرانجام، ظهور سرمایه اروپایی و امتیازات اعطایی به سوداگران اروپا، بورژوازی کمپرادور را در خارج از بازار به وجود آورد. اگرچه شهرت داشت که این گروه جدید مسلمان نیستند، اما یک منبع انگلیسی نشان می‌دهد که چنین نبود؛ از پنجاه و سه نفر ثروتمندترین بازرگانان فعان در آخر قرن گذشته بک نفر زرتشتی، پنج تن ارمنی، اما چهل و هفت نفر مسلمان بودند.<sup>(۱۹۰)</sup>

بنابراین، در نیمه دوم قرن نوزدهم شاهد تقسیم طبقه متوسط متمول به دو بخش متمایز هستیم. در یک سو، رشد تجارت خارجی سبب ظهور بورژوازی کمپرادور کوچک اما ثروتمند شد. در سوی دیگر، سرانجام شدن کالا، سرمایه، و بازرگانان خارجی موجبات زوال بورژوازی بومی را فراهم آورد. این زوال — که به همه، از حیدری و نعمتی، مشرّف و شیخی، شیعه و بهائی، تهرانی و تبریزی و اصفهانی و شیرازی و کرمانی و مشهدی، به یکسان لطمه زد — همراه با بهبود ارتباطات، در سرتاسر بازارهای کشور احساس نارضایی مشابهی ایجاد کرد.<sup>(۱۹۱)</sup>

بسیاری از مسائل پیش روی بورژوازی بومی را در گزارشی مکتوب به ناصرالدین شاه از جانب یک مقام دولتی که در سال ۱۲۶۱ از بوشهر بازدید کرده بود، می‌توان دید. نویسنده گزارش با ذکر این که بوشهر طی دهه اخیر به صورت بندری عمده درآمد است و می‌تواند بعضی دیگری شود، دلایلی ذکر می‌کند مبنی بر این که چرا این شکوفایی موجب رفاه ایرانیان نگشته است. نخست، دول خارجی، برخلاف دولت ایران، بازرگانان خود را تشویق می‌کردند؛ مثلاً سوداگران انگلیسی، از آژانسهای دیپلماتیک و تجاری خود در خلیج فارس کمک می‌گیرند؛ این آژانسها نیز به نوبه خود از پارلمان انگلیس در لندن کمک می‌گیرند؛ و پارلمان پیوسته در سیر منافع انگلستان عمل می‌کند؛ دوم، تجار محلی که از قایقهای قدیمی استفاده می‌کردند، مجبور بودند با کمپانیهای اروپایی که کشتیهای مدرن داشتند، به رقابت بپردازند. سوم، دولت ایران نتوانسته بود امکانات ذخیره‌سازی برای اتباع خود ایجاد کند؛ حال آن که

دولت انگلیس برای بازرگانان خود نه تنها انبارهای ذخیره کالا بلکه یک بیمارستان و یک پادگان نظامی نیز تدارک دیده بود. چهارم، تجار ایرانی، مشمول مالیاتها، تعرفه‌ها، و عوارض داخلی هنگفت بودند: «تاجران بوشهر غالباً شکایت دارند که اروپاییها فقط ۵٪ عوارض واردات می‌دهند ولی آنها مجبورند عوارض اضافی در شیراز، اصفهان و در هر شهر دیگری که فروش دارند، پردازند. گزارش با این هشدار به پایان می‌رسد که تجار ایرانی مجبور خواهند شد که حمایت انگلیسیان را کسب کنند و به این ترتیب به تبعیت انگلیس درآیند تا بتوانند به کسب خود ادامه دهند: یکی از بزرگترین تجار بوشهر اخیراً به تابعیت امپراتوری بریتانیا درآمد. این امر سبب کاهش میزان مالیاتها می‌شود. همچنین بیم آن می‌رود که دیگران نیز به این عمل وادار شوند. دولت باید جلو این جریان را بگیرد.» ناصرائدین شاه در پشت این گزارش، تجار را «خودخواه» خواند و گزارش را «بسیار جالب» دانست و ستود اما هیچ دستور مشخصی برای حل مسأله نداد. (۳۳)

## روشنفکران

در حالی که تأثیر غرب بازار را به صورت طبقه مشمول یکپارچه ساخت، ارتباط با غرب از طریق سفر، ترجمه و مؤسسات آموزشی - آرای نو، آرزوهای نو، ارزشهای نو، و از این طریق، اندیشمندان نو پدید آورد. گرچه این روشنفکران طی قرن چهاردهم به صورت طبقه متوسط حقوق بگیر درآمدند، در قرن سیزدهم صرفاً یک قشر را تشکیل می‌دادند؛ زیرا اکثر و نامتجانس تر از آن بودند که بتوانند یک طبقه اجتماعی تشکیل دهند: بعضی اشرافی، حتی شاهزادگان، بقیه افراد لشکری و کشوری، و باز بعضی دیگر کارمند و تاجر بودند اما به رغم تفاوت‌های شغلی و اجتماعی، قشر خاصی را تشکیل دادند؛ زیرا در شوق به تغییر اساسی اقتصادی، سیاسی و عقیدتی با هم اشتراک داشتند.

اندیشمندان، با ساختن واژه‌های نورالفکر و روشنفکر در توصیف خویش، چیزهای زیادی را درباره خود فاش کردند. آرای غربی، بویژه روشنگری فرانسوی، به آنان آموخت که تاریخ نه آن‌طور که روحانیون معتقد بودند نمایش اراده خداوند، و نه آن‌طور که وقایع‌نگاران دربار لاینقطع اظهار می‌کردند ظهور و سقوط سلسله‌ها، بلکه بیشتر سیر مداوم پیشرفت بشر است. تاریخ غرب افناع‌شان کرد که پیشرفت انسان نه فقط ممکن و لازم است، بلکه قابل حصول نیز هست؛ به شرطی که سه زنجیر استبداد سلطنتی، تعصب روحانیت، و امپریالیسم بیگانه را بگسلند. آنان اولی را دشمن ناگزیر آزادی، برابری، و برادری؛ دومی را مخالف طبیعی تفکر علمی و عقلانی؛ و سومی را استثمارکننده سیری‌ناپذیر کشورهای



کوچکی چون ایران می‌دانستند و از آن نفرت داشتند. علاوه بر این، آموزش غربی به آنها آموخت که شناخت حقیقی از تعقل و علوم نوین حاصل می‌شود، نه از کشف و شهود و آموزش مذهبی. آنان بدین‌گونه، نه از لحاظ تحصیلات کمتی، زیرا با سوادان قدیم به تحصیلات مکتبی مفضل می‌بالیدند، بلکه از نظر دانش کیفی برای ساختن جامعه‌ای نوین، ادعای «روشن‌شدگی» داشتند.

روشنفکران بدین‌سان مشروطیت، دنیویت و ناسیونالیسم را سه وسیله حیاتی برای توفیق در ایجاد ایرانی نوین، نیرومند و پیشرفته می‌دانستند. آنان می‌گفتند که اولی قدرت ارتجاعی سلطنت را از بین می‌برد؛ دومی نفوذ سستی روحانیت را زایل می‌سازد؛ و سومی چنگالهای استثمارگر امپریالیستها را قطع می‌کند. اما این سه نهضت اگرچه همه متوجه یک هدف بود، غالباً تغییری موقت در تاکتیکهای فوری ایجاد می‌کرد؛ چرا که روشنفکران گاهی با شاه بر ضد روحانیت، گاهی با روحانیت بر ضد شاه، زمانی، با شاه بر ضد قدرتهای استعماری، و گاه، مثلاً در انقلاب مشروطه، با روحانیت، هم بر ضد شاه و هم قدرتهای استعماری متحد می‌شدند. این سازگاری تاکتیکی را همراه با سازگاری کلی، می‌توان در زندگی و آثار دو عضو بسیار مهم روشنفکران قرن نوزدهم — سید جمال‌الدین «افغانی» و میرزا ملکم‌خان — مشاهده کرد.

سید جمال‌الدین در اواخر دهه ۱۲۱۰ در یک خانواده زمیندار خرده پا در روستایی آذری‌زبان در اطراف همدان به دنیا آمد. گرچه پدرش تنگدست بود، به واسطه پیوندهای خانوادگی توانست تحصیلات دینی خود را به پایان رساند. درس را از قزوین آغاز و در حوزه معتبر نجف دنبال کرد. اما طی این تربیت سستی، ذهن کنجکاو جمال‌الدین او را به زمینه‌های غیرسستی — نخست به شیخگری، سپس به بایگری، و سرانجام به هندوستان در جستجوی علوم جدید — کشاند. بعدها اظهار داشت که در پی تحصیلات جدید برآمد؛ زیرا از تحصیلات قدیم چیزی عایدش نشده بود. چون در سال ۱۲۳۶ به بمبئی رسید، سخت تحت تأثیر قیام هند قرار گرفت. از یک طرف، توفیق اولیه قیام در بسیج کردن مسلمانان هند بر ضد انگلیس او را به پژوهش در رابطه بین مذهب رایج و اقدام سیاسی واداشت. از طرف دیگر، شکست آتمی قیام، او را در برابر فن‌آوری نوین مبهوت ساخت و از این رو اشتیاق وی را به علوم جدید تشدید کرد. تفکر وی به سه نتیجه اساسی انجامید: این که امپریالیسم با تصرف هند اکنون خاورمیانه را تهدید می‌کند؛ این که شرق از جمله خاورمیانه فقط با اقتباس فوری فن‌آوری غرب می‌تواند در برابر یورش غرب ایستادگی کند؛ و این که اسلام، به رغم سنت‌گرایی اش، مذهبی مؤثر در بسیج کردن مردم بر ضد امپریالیستهاست. جمال‌الدین هرچند

بارها به مقتضای حال نظراتی نه چندان اساسی را اتخاذ و رها کرد، این عقاید اصولی را در سراسر دوران دراز مبارزه حفظ کرد.

سیدجمال پس از ترک هند، از راه عربستان و خلیج فارس به افغانستان رفت. از آنجا که مهمان دربار محافظه کار افغان بود، آرای اصلاح طلبانه اش را مخفی نگه داشت و در عوض کوشید شاه را به اتحاد با روسیه در برابر تهدید خارجی خطرناک تر، یعنی انگلستان، وادارد. چون به محیط پیشرفته تر استانبول رسید، خود را «افغانی» نامید تا شیعه بودنش را پنهان دارد و با اعلام علنی این که مسلمانان اگر علاوه بر شهود الهی، از راه تعقل بشری به دنبال کسب دانش باشند، می توانند شکوه و عظمت از دست رفته خود را بازیابند، جنجالی عظیمی برانگیخت. این امر تحسین شدید اصلاح طلبان و مخالفت همزمان محافظه کاران مذهبی را برایش به ارمغان آورد. با تبعید به مصر، سید به فراموشی آن منطقه پیوست و برای نجات کشور از دست خدیو مصر، همدست اصلی انگلیسیها، خواهان اصلاحات سیاسی شد. با تبعید مجدد، سید جمال سالهای بین ۱۲۵۸ و ۱۲۶۵ را در حال سفری طولانی در هند و اروپا گذراند.

سیدجمال الدین در هند، هم با مسلمانان مذهبی و هم ضد مذهبی به جر و بحث پرداخت؛ مذهبها را به خاطر اکراهشان از پیوستن به هندوها در مبارزات ملی مورد حمله قرار داد و از ضد مذهبها به دلیل درک نکردن این نکته که مذهب رایج حربه ای مؤثر در نبرد با امپریالیسم است، انتقاد کرد. اثر مشهور وی رساله «نیچریه»<sup>۴</sup> - که شگفتا شهرت دفترمان اسلام، را برایش به ارمغان آورد - نه به ابعاد اجتماعی، بلکه به جنبه های معنوی و روحی مذهب تأکید می نهد و معتقد است که مذهب در گرد آوردن افراد که طبیعتاً تنبل، حریص و ریاکارند، در اجتماعی قادر به ایستادگی در برابر غرب، نقش ارزنده ای دارد.

او در اروپا یا خاورشناسانی که ذهنیت غیر علمی، اعراب را سبب زوال اسلام می دانستند، مباحثاتی کرد. او اظهار داشت که علت رانه در نژاد که در تعصب مذهبی باید جست:

جا دارد از خود پرسیم که چرا تمدن عرب پس از آن فروغ نابناکی که بر جهان افکند، ناگهان زوال یافت، چرا این مشعل هرگز دوباره روشن نشد، و چرا جهان عرب همچنان در ظلمت عمیقی فرو رفته است. در اینجا مسؤولیت مذهب مسلمانان بسیار سنگین می نماید. واضح است که چون این مذهب مستقر شد، کوشید علوم را سرکوب کند و به واسطه استبداد سیاسی در این امر سخت توفیق یافت. سیوطی می گوید که خلیفه الهادی ۵۰۰۰ فیلسوف را در بغداد کشت تا علوم را در کشورهای اسلامی قلع و قمع کنند... من در سوابق دین مسیح نیز می توانم

\* نام کامل این کتابچه، رساله ای درباره حقیقت مذهب نیچری و حال نیچریان است - م.

چنین حوادثی پیدا کنیم. ادیان، هر اسمی که داشته باشند، به یکدیگر شباهت دارند. هیچ توافقی و هیچ سازشی بین ادیان و فلسفه ممکن نیست. مذهب، ایمان و اعتقاد خود را بر انسان تحمیل می‌کند؛ حال آن که فلسفه او را، کلاً یا جزئاً، از آن رها می‌سازد.<sup>(۱۳۳)</sup>

سیدجمال‌الدین در سال ۱۲۶۵ اروپا را ترک کرد و چهار سال آتی را بیشتر در وطنش ایران گذراند. او نخست کوشید ناصرالدین شاه را به مقابله با انگلیسیها ترغیب کند. با ناکامی در این راه، به روحانیان محافظه کار و روشنفکران اصلاح طلب رو کرد. روحانیون را به مبارزه با غرب کافر خواند و به روشنفکران تأکید کرد که اصلاحات، بویژه اصلاحات سیاسی و آموزشی، کشور را در برابر غرب امپریالیست قدرتمند می‌سازد. این سخنان، شنوندگان فراوان و پرشور یافت و به این ترتیب حساسیت ناصرالدین شاه را برانگیخت. سیدجمال که در حرم شاه عبدالعظیم بست نشسته بود، دستگیر شد و با غل و زنجیر به امپراتوری عثمانی تبعید گشت. او گرچه نتوانسته بود انگلیس را بیرون براند و اصلاحات را رواج دهد، پشت سر خود در ایران پیروانی فراوان، بویژه در میان روحانیان و فارغ‌التحصیلان دارالفنون به جا نهاده بود.

جمال‌الدین شش سال آخر عمرش را در امپراتوری عثمانی گذراند. در استانبول چون موضوع اصلاحات سیاسی را امری بسیار خطرناک یافت، نیروی خود را در فعالیتهای کم‌خطرتر صرف کرد. سلطان را ترغیب کرد که نهضتی اسلامی در برابر روسها که اکنون خطرناکتر از انگلیسیها به نظر می‌رسیدند، به راه اندازد. دعوت به اصلاحات در اسلام را همچنان پی گرفت و بویژه سازگاری اصول قرآنی با کشفیات علوم جدید، و ترویج دانش نوین اروپای معاصر به جای دانش سنتی قدیم را مطرح کرد. علاوه بر این، در جنگ تبلیغاتی اش با شاه ایران همچنان به استدلالهای مذهبی و غیرمذهبی ادامه داد:

... شخصیت شاه ضعیف شده، و فهمش نقصان گرفته و ذهنش تباہ شده. قادر به حکومت و اداره مردم نیست امور مملکتی را به آدم بدکاری سپرده که منکر انبیا و بی‌اعتنا به شرع است. پس از بازگشت از فرنگ می‌گساری و با لامذهبها معاشرت می‌کند... این از امور شخصی اوست اما به‌زبان مسلمانان هم کارها کرده کشور را به دشمنان فروخته از جمله معادن، راهها، کار و اسرا، تنباکو، انگور، صابون و شکر و... بانک. و چه می‌دانی بانک چیست. بانک عبارت از این است که زمام ملت را یکجا به دست دشمن اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها نموده و سطنت و آقایی کفار را بر آنها بپذیرند...<sup>(۱۳۴)</sup> ... شاه پس از هر سفر خود به اروپا جاربت خود را بر مردم خویش فرونی بخشیده است. نتیجه این شده است که مردمان ایران با مشاهده این که شاه پس از هر بار سیاحت اروپایی تحمل تر و مستبدتر می‌شود، طبعاً و غفلاً فزونی آلام خود را به تأثیر اروپا نسبت می‌دهند و از این قرار نفرت و انزجار آنان از اروپاییان شدیدتر می‌گردد...<sup>(۱۳۵)</sup>

سید جمال‌الدین به هنگام مرگ در ۱۲۶۷، هم شادی و هم تأسف خود را به دوستی ابراز کرد. شادی از این بابت که جو بیار تجدید که از غرب به سوی شرق جاری است، لاجرم روزی بنیان استبداد را برمی‌کند. تأسف، زیرا که افکار گرانبهای خود را در زمین بایره دربارهای سلطنتی به هدر داده بود؛ «باید بذر اندیشه‌هایم را در خاک حاصلخیز افکار مردم می‌کاشتم»<sup>(۲۶)</sup> ملک‌خان در سال ۱۲۱۲ از پدر و مادری ارمنی در بخش میخی‌شین جلغای اصفهان به دنیا آمد. پدرش فارغ‌التحصیل مدرسه‌ای انگلیسی در هندوستان، نخست در اصفهان و سپس در دربار سلطنتی در تهران انگلیسی و فرانسه درس می‌داد. او به دلیل علاقه زیادی که به تمدن غربی داشت، ملک‌خان را به مدرسه کاتولیکهای فرانسوی در اصفهان و سپس با استفاده از بورس دولتی برای تحصیل مهندسی به فرانسه فرستاد. ملک‌خان در پاریس به فراماسونری و فلسفه سیاسی معاصر، بخصوص مکتب مهندسی اجتماعی سن‌سیمون و مذهب انسانیت اگوست کنت که بحث زیادی برانگیخته بود، علاقه شدیدی یافت. ملک‌خان پس از مراجعت به ایران در مدرسه دارالفنون که تازه تأسیس شده بود، به کار پرداخت و با آزمایشهای علمی نظر ناصرالدین شاه را جلب کرد. وی به اسلام گروید - شاید برای تسهیل فعالیت‌های اجتماعی‌اش - و انجمنی سری به نام فراموشخانه، با الهام از فراماسونهای اروپایی اما نه وابسته به آنها، تشکیل داد.

ملک‌خان با جلب نظر شاه، برای دربار دفتر تنظیمات تهیه کرد. این دفتر که آشکارا ملهم از جنبش «تنظیمات» معاصر در امپراتوری عثمانی بود، یکی از نخستین پیشنهاد‌های نظام یافته برای اصلاحات است که در قرن نوزدهم به نگارش درآمده است. این طرح با این هشدار می‌آغازد که کشور بزودی به کام قدرتهای بیگانه فرو خواهد رفت مگر آن که شاه فوراً دستور آغاز اصلاحات را صادر کند. ملک‌خان برای این اصلاحات و ضوابط، واژه قانون را وضع کرد تا آنها را هم از احکام مذهبی (شریعت) و هم از مقررات قدیم دولتی (عرف) متمایز سازد. ملک‌خان تأکید کرد که این قوانین جدید باید استوار بر دو اصل بنیادی باشند: بهبود رفاه عمومی، و برابری همهٔ آحاد جامعه. دفتر، با فهرستی از سفارشهای خاص به پایان می‌رسید: تقسیم حکومت به شورای قانونگذاری و قوه اجرایی، که هر دو را شاه باید تعیین و منصوب می‌کرد؛ توجه به آرای عمومی؛ تدوین قوانین پیشین؛ تشکیل قشون حرفه‌ای؛ ایجاد ادارهٔ مستقل مالیات؛ تدوین نظام جامع آموزشی؛ احداث شاهراههای جدید بین شهرهای اصلی؛ و تأسیس بانک دولتی به منظور کمک به توسعه اقتصادی.

ناصرالدین شاه نخست به پیشنهادها توجه کرد و حتی به قبول سمت استاد اعظم در فراموشخانه تمایل نشان داد. اما به محض این که مقامات مذهبی در تهران مفهوم قانون را

«بدعت» دانستند و فراموشخانه را به داشتن ارتباط با فراماسونهای «جمهوریخواه یدین» اروپایی متهم کردند، ناصرالدین شاه انجمن را ممنوع ساخت، دفتر تنظیمات را کنار گذاشت، و ملکم خان را به امپراتوری عثمانی تبعید کرد.<sup>(۲۷)</sup>

شاید در همین دوره تبعید بود که ملکم خان اثر هجایی اش را درباره تحصیلکردگان سستی با عنوان خاطرات یک سیاح نوشت. در این اثر، از یک سو روشنفکران، مشایخ و شاعران درباری را به خاطر زبان مبهم، عبارت‌پردازی بیهوده، ابدال، و چاپلوسی در برابر قدرتمندان، و از سوی دیگر، مقامات مذهبی را به دلیل نفع‌طلبی، جهل، تعصب، بی‌اعتمادی به علوم جدید، استفاده از عربی نامفهوم، توسل به اوراد و غرایب؛ دامن زدن به احساسات فرقه‌ای، و بهره‌برداری مالی آنان از مؤمنان، به سخره گرفت. خاطرات یک سیاح، علاوه بر آن که یکی از نخستین هجویه‌های ضد روحانیت است که در ایران منتشر شده، یکی از نخستین آثار ادبی به نثر فارسی سره و عاری از آرایشهای لفظی رایج است.

ملکم خان به هنگام تبعید در استانبول، با میرزا حسین خان (سپهسالار)، سفیر آزادمنش ایران در آن دیار، ارتباط دوستانه برقرار کرد و از طریق او سرکنول قاهره شد. به هر حال، در سال ۱۲۵۰ که ناصرالدین شاه دوباره به بازی اصلاحات تمایل یافت، میرزا حسین خان را صدراعظم کرد و ملکم خان را مشاور مخصوص خود قرار داد و نظام‌الملک نامید، سالهای تبعید به سر رسید. اما دیری نگذشت که حکومت جدید بودجه دربار را قطع کرد، نظام اداری را به دستگاه اجرایی و شورای مقنن مشورتی تقسیم کرد، و با فروش امتیاز به رویتر که با واکنش اشراف و روحانیون روبرو شد، بر مقدار موجودی افزود. ملکم خان به سفارت لندن منصوب گشت و پس از مدت کوتاهی، میرزا حسین خان از صدارت عزل شد.

ملکم خان در سفارت لندن همچنان در ترغیب شاه به انجام اصلاحات کوشید، با سید جمال که در تبعید به سر می‌برد ارتباط برقرار کرد، و از همقطاران او در تهران خواست که اصلاحات اداری را پیگیری کنند. اما پس از سال ۱۲۶۸، ملکم خان که به دلیل خودداری از تسهیم عواید فروش انحصار قمار که وجود خارجی نداشت و او به گروهی از طالبان انگلیسی امتیازات فروخته بود، از سفارت عزل شد و دیدگاهی رادیکال تر یافت. این امر او را از یک اصلاح‌طلب داخلی به یک خارجی مدافع انقلاب، از لیبرالی میانه‌رو و خواهان حمایت از شاه در برابر روحانیون به مبارزی آشکارا رادیکال و همدست روحانیون بر ضد شاه، و بالأخره از کارگزاری درباری با پیشنهادهایی معین به روزنامه‌نگاری رادیکال و مروج آرا و افکار جدید اروپایی، بویژه پوزیتیویسم سن‌سیمون و مذهب انسانیت اگوست کنت، به نحوی قابل انطباق با جامعه سستی ایران، تبدیل کرد. ملکم خان در یک سخنرانی

عمومی درباره تمدن ایران که پس از عزل خود، در لندن ایراد کرد، پذیرفت که قصد اصلی وی بیان فلسفه سیاسی غرب به کلام مقدس قرآن، حدیث و امامان شیعه بود.<sup>(۲۱)</sup> در خصوص علل عقب ماندگی ایران نظریه معمول اروپاییان را که مبتنی بر نژاد و دین بود، رد کرد و در عوض به استبداد سیاسی و کوتاه بینی فرهنگی تاخت. برای غلبه بر استبداد سیاسی، قانون را توصیه کرد که پشتیبان جان و مال و آزادی است؛ زیرا بدون این سه، امنیتی وجود نمی تواند داشت و بدون امنیت، پیشرفت میسر نخواهد بود. برای غلبه بر کوتاه بینی فرهنگی نیز، بیان و ترویج مفاهیم جدید به زبانی موافق با اسلام سستی را پیشنهاد داد.

ما دریافته ایم که آن دسته از افکار که هنگام ورود از طریق عوامل شما در اروپا، به هیچ وجه پذیرفتنی نبود، زمانی که ثابت می شد در ذات اسلام وجود دارد، به یکبارده با کمال میل پذیرفته می شد. می توانم به شما اطمینان دهم که اندک پیشرفتی را که در ایران و عثمانی خصوصاً در ایران می بینید، به واسطه این حقیقت است که بعضی از مردم، اصول اروپایی شما را گرفته و به جای آن که بگویند این اصول از انگلیس، فرانسه یا آلمان آمده، گفته اند ما هیچ کاری با اروپاییان نداریم اما اینها اصول حقیقی دین ماست (و در واقع، این امر کاملاً درست است) که اروپاییان آنها را اخذ کرده اند؛ این امر اثر حیرت انگیزی داشته است.

ملکم خان برای ابلاغ افکار خود از لندن به ایران، روزنامه مشهور قانون را تأسیس کرد. این روزنامه هر چند کار متفرقه تک نفره ای بود، در تهران توجه زیادی برانگیخت؛ به طوری که سرانجام ممنوع شد و نگهداری آن اقدام بر ضد مصالح کشور قلمداد گردید و بعدها از عوامل عمده وقوع انقلاب مشروطه به شمار آمد. نخستین شماره آن که در ۱۲۶۹ منتشر شد، فحوائی چهل شماره بعدی را که در عرض هشت سال آتی انتشار یافت، تعیین می کرد. قانون با شعار اتحاد، عدالت، ترقی، بر سر لوحه خود با حدیثی به زبان عربی شروع می شد و سرمقاله طویلی به زبان فارسی داشت که بر نیاز به قوانین عقلانی تأکید می ورزید:

ایران مملو از نعمات خداداد است. چیزی که همه این نعمات را باطل گذاشته بودن قانون است. هیچکس در ایران مالک هیچ چیز نیست زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین می کنیم بدون قانون، سرتیپ معزول می کنیم بدون قانون، حقوق دولت را می فروشیم بدون قانون. بندگان خدا را حبس می کنیم بدون قانون. خزانه می بخشیم بدون قانون. شکم پاره می کنیم بدون قانون. در هند در پاریس در تفلیس در مصر در اسلامبول حتی در میان ترکمن هر کس می داند که حقوق و وظایف او چیست. در ایران احدی نیست که بداند تقصیر چیست و خدمت کدام. فلان مجتهد را به چه قانون اخراج کردند. مواجب فلان سرتیپ را به چه قانون قطع نمودند. فلان وزیر به کدام قانون مفضوب شد. فلان سفیر به چه قانون خلعت پوشید.

هیچ امیر و هیچ شاهزاده‌ای نیست که از شرط زندگی خود به قدر غلامان سفرای خارجه اطمینان داشته باشد. حتی برادران و پسرهای پادشاه نمی‌دانند فردا صبح به عراق عرب مخفی خواهند شد یا به ملک روس فرار خواهند کرد. (۲۹)

شماره‌های بعدی قانون نوع قوانینی را که امنیت را برقرار می‌ساخت و بدین ترتیب پیشرفت اجتماعی را برمی‌انگیخت، توضیح می‌داد. قانون همچنین مبلغ بیان آزاد همه مسائل مربوط به رفاہ عام، اتحاد نزدیک با روحانیت، خاتمه کشمکشهای فرقه‌ای بویژه بین سنی و شیعه، و شیخی و متشرع، توقف واگذاری امتیازات به «استثمارگران» بیگانه، تشکیل انجمنهای هوادار اصول «آدمیت» - اصول «اتحاد، عدالت و ترقی»، و ایجاد مجلس شورای ملی - یکی از نخستین نشانه‌های درخواست حکومت پارلمانی در ایران - بود. بسیاری از این مسائل در نوشته کوتاهی در شماره ششم قانون خلاصه شده است:

یکی از تجار قزوین می‌نویسد - کسی نیست از این جوان نجیب پرسد این حقوق و این امتیازات دولت ما را به چه قانون به او باش خارجه می‌فروشید. این معاملات تجارنی موافق شرع اسلام و موافق قانون هر دولت حق و مان خلق این ملک است. این معاملات وسایل و سرمایه گذران ما هستند. شما این وسایل گذران مسلمین را به چه جسارت به کفار می‌فروشید. مگر خلق ایران واقعا مرده‌اند که ترکه آنها را این طور هراج [حراج] می‌کنید - سرکار تاجر اینها خیلی حق دارند که ما را بکلی مرده بدانند... می‌گوییم وقت است که مجتهدین اسلام و عقلای این ملک به حکم دین یا به اقتضای وظایف زندگی یا اقلاً از روی ترحم به این بیچاره خلق ایران یک راه نجات و اقلاً یک شعاع تسلی بنمایند... می‌پرسید راه کدام و چاره چیست. جواب ما و جواب دنیا منحصر است به این دو کلمه. قانون و قانون. بسیار خوب. اما حرف در این است که ما این قانون را از کجا تحصیل بکنیم و چه طور مجرا بداریم... باید اقلاً صد نفر از مجتهدین بزرگ و فضیلائی نامی و عقلای معروف ایران را در پای تخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرد و به آنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند. (۳۰)

اگرچه ملک‌خان یکی از اولین منادیان حکومت مشروطه بود، ناتوانیهای سالخورده‌گی مانع شد تا فعالانه در خود انقلاب مشروطه شرکت جوید. بدین ترتیب در حالی که انقلابیون تهران او را چون گوینده خود پاس می‌داشتند، آثارش را انتشار می‌دادند، و با او مشورت می‌کردند، ملک‌خان چند روز پس از شروع جنگ داخلی در سال ۱۲۸۷ در تبعید اروپا درگذشت.

## از اعتراض تا انقلاب (۱۱۸۰-۱۲۸۵)

تماس با غرب، غیر از پدید آوردن روشنفکران جدید و طبقه متوسط سستی، ناراضایی اجتماعی وسیعی نیز ایجاد کرد. روشنفکران، نگران پیشرفت سریع، ناراضایی فزاینده خود را از حرکت بطنی نوسازی و رشد فراوان فساد دربار اظهار می‌داشتند. طبقه متوسط سستی، بی دفاع در برابر رقبای بیگانه، کم‌کم دریافته‌اند که قاجارها بیشتر در صدد تقویت دولت در برابر جامعه‌اند تا حمایت جامعه در برابر قدرتهای سلطه‌جو. در این میان، سطح زندگی عامه مردم بویژه پشه‌وران شهری و توده دهقانان، از سویی بر اثر رقابت غرب، از طرفی در نتیجه واگذاری هر چه بیشتر امتیازات، و از جانبی به دلیل آن که تولید ناخالص ملی با رشد تدریجی جمعیت کاستی گرفت، پایین آمد. در نظر مجدالاسلام کرمانی، نمونه روشنفکران اواخر قرن سیزدهم، سلسله فاسد قاجار، به کمک مقامات غرب و با فروختن اراضی، واگذاری امتیازات و مزایا، و حتی فروختن دهقانان به بردگی برای ترکمنها - «خلاصه همه مملکت» - و بر باد دادن عواید آن در دربار، تجملات، مستمریها، هدایا و مسافرت‌های خارج، کشور را تاراج کرد.<sup>(۳۱)</sup>

درباره اقتصاد تقریباً اطلاعات و یافته‌هایی در دست نیست اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد متوسط سطح زندگی مردم در طول قرن سیزدهم رو به کاهش گذاشت. در عین آن که ناظران اوایل قرن چهاردهم متفقاً زندگی روستاییان را سخت فلاکت‌بار و به طور مدهشی ناامن وصف می‌کنند، سیاحان اوایل قرن سیزدهم آنان را اغلب در وضع خوبی یافته بودند. مثلاً شیل در روستاها و آثار چشمگیری از رفاه و آسایش که برای کشور خودم آرزو می‌کنم، یافت. «در کشور کم جمعیتی چون ایران زمیندار می‌خواهد که دهقانانش را راضی نگهدارد تا در املاک او سکونت دائم داشته باشند. بنابراین با دهقانان خوش رفتاری می‌کنند. همین طور بنجامین دریافت که کارگران می‌توانستند دنبال دستمزد بیشتر باشند؛ زیرا هم سیار و هم کمیاب بودند. در عایای شاه فقیر نیستند؛ اندک اثری از فقر شدید در کشور می‌توان دید. استیک نیز نشان می‌دهد که کمبود نیروی کار، موضع شغلی کشاورز را مستحکم کرده بود. «به طور کلی به نظر می‌رسد که رعیت ایرانی مادام که حق مالکانه را پردازد، از امنیت تصرف بر ملک و کشت بر خوردار است.»<sup>(۳۲)</sup> سرانجام، فریزر زندگی روستایی را به نحوی توصیف می‌کند که یک قرن پس از آن ممکن نبود توصیف شود:

کشاورزان... زیرا بار جور ارباب خود قرار دارند. با این حال خانه‌هاشان تمیز و راحت است و بندرت از نان مرغوب گندم و ماست و پنیر محروم می‌مانند. میوه اغلب در دسترس است و



گهگاه گوشت نیز همراه با آش یا به صورت خورشت با پلو فراهم می‌شود. زن‌ها و بچه‌هاشان، مثل خودشان لباس کافی هرچند زمخت، به تن دارند و اگر مهمانی سر برسد، به زحمت می‌توان کسی را یافت که برای پذیرایی از او نتواند نمدی توی اتافی زیر پایش پهن کند. در واقع بالا بودن دستمزد نشان می‌دهد که کشاورزی سود زیادی دارد. در عین حال، غذا ارزان است و می‌توان پذیرفت که به رغم آز و حرص ناشی از رنج و زحمت، کشاورز چیزی برای خود کنار نمی‌گذارد. جور و اجحاف مثل چیزهای دیگر پس از حدی معین بی‌اثر می‌شود و قدرتش را از دست می‌دهد؛ اما هرگز دروغ و فریب به وجود نمی‌آورد. با وجود شرایط نامطلوب، روستاییان فعال و هوشیارند و مهمان‌نوازی حتی برای فرودستان نیز هرگز مشکل نیست. (۳۳)

همچنین شواهد آماری اندکی دربارهٔ شدت نارضایتی اجتماعی وجود دارد اما مطالب مستند کافی در دست است که نشان می‌دهد خصومت مردم بخصوص مردم شهرها، با غرب، قاجار و گروه‌های مرتبط با غرب در نیمهٔ دوم قرن فزونی یافت. در نیمهٔ اول قرن، اروپاییانی چون اوزلی، موریه و شیل آزادانه در نماز مساجد، تعزیه، و حتی دسته‌های عزادارای حضور داشتند. (۳۴) علاوه بر این، اقلیتهای مسیحی آزادانه مدارس، چاپخانه‌ها و کلیساهای خود را بدون برخورد با چندان مخالفتی از سوی حکومت یا مردم مسلمان تأسیس می‌کردند، رهبران مذهبی حتی از یک میسیونر مذهبی به سبب فتح باب مناظرهٔ دینی بین اسلام و مسیحیت تشکر کردند. سیاحان غربی تقریباً با خصومتی از سوی مردم مواجه نشدند. کونولی پس از اقامت در شهر مقدس مشهد می‌نویسد که هیچ رفتار سوئی ندیدم. هر روز تمام نشاط شهر را زیر پا می‌گذاشتم و هرگز کوچکترین تعرضی به من نشد. شیل در سراسر کشور شاهد بی‌اعتقادی، خداپرستی، و آزادی بیان مذهبی بود. سیر تانکوا این دیپلمات فرانسوی گزارش می‌دهد که «هرگز حتی از پایین‌ترین رده‌ها سخنی در حمله به دین خودمان نشنیده‌ام». (۳۵)

اما این قضا در نتیجهٔ جنگ با بیگانگان و بخصوص پس از معاهدهٔ حقارت‌بار ترکمن‌چای بتدریج عوض شد. تزار بلافاصله پس از انعقاد معاهده، گریبایدوف، نمایندهٔ نوپسی را که در تحقیر همهٔ آسیایها بخصوص ایرانیان انگشت‌نما بود، برای اجرای مواد مربوط به تجزیهٔ خاک ایران فرستاد. (۳۶) گریبایدوف پس از رسیدن به تهران به فراقهای محافظ خود اجازه داد که در خیابانها تظاهرات مستانه کنند؛ با خودداری از درآوردن چکمه‌هایش، به دربار اهانت کرد؛ و به افرادش دستور داد برای «رها ساختن» مسیحیان سابق که اکنون برده‌های مسلمانان بودند، وارد خانه‌های مردم شوند. نتیجهٔ این اعمال، تعجب آور نبود. در حالی که مجتهدی اعلام داشت مسلمانان موظف‌اند از برده‌های مسلمان محافظت کنند، جماعت عظیمی از بازار

راه افتاد و در جلو اقامتگاه هیأت نمایندگی روسیه گرد آمد. قزاقها هراسان از اجتماع مردم آتش کردند و از این رو خشم مردم به تهاجمی خشونت‌بار تبدیل شد که به غارت اقامتگاه هیأت و کشته شدن هشتاد تن از افراد آن انجامید.

اگرچه خشونتی که در ماجرای گریبایدوف صورت گرفت تکرار نشد، احساسات نهفته در این خشونت در سالهای آتی قرن همچنان بر جای ماند. اروپاییان دیگر جرأت نداشتند در اماکن مقدس، مراسم تعزیه و دسته‌های عزاداری ماه محرم حضور یابند. ادوین ویکس از سیاحان دهه ۱۲۷۰ مجبور بود با تغییر قیافه وارد مسجد شود. اوستاش دولوری فرانسوی تماشای دسته‌های ماه محرم را برای مسیحیان بسیار خطرناک یافت. میونرهای غربی آزادی پیشین خود را از دست دادند؛ آنان دیگر حق نداشتند در میان مسلمانان تبلیغ کنند؛ مدارس، کلیساها، و نشریات آنها سخت محدود گشت؛ و دیگر هیچ میونری صلاح نمی‌دید که به مباحثه با روحانیون مسلمان پردازد. بنجامین می‌نویسد که شرکت در مراسم مذهبی برای مسیحیان بخصوص میونرها سخت خطرناک بود. مردم تبریز سخت متعصب‌اند. پارسال در ایام عزاداری و شور مذهبی، خارجی‌ها در خطر قتل عام قرار داشتند. در سال ۱۲۶۴ میونرها به دلیل ترس از قتل عام مجبور شدند موقتاً در داخل شهر حبس شوند. به گفته لندور، غربیان دزد و ماجراجو پنداشته می‌شدند. «غربیها را دوست نمی‌دارند بلکه تحمل می‌کنند. کافی است که در کوچه و خیابان قدم بزنی تا این واقعیت به عیان معلوم شود.» تکنیسینهای اروپایی اکنون با بی‌مهری روزانروز عامه رودررو بودند. هنگامی که بازرگانی ایرانی مهندسان بیگانه را برای احداث راه آهن انزلی - رشت استخدام کرد، قاطرچیهای محلی در کل عملیات شروع به کارشکنی کردند. جان ویسهارد، مدیر بیمارستان پرسیتری در تهران، اعتقاد داشت که این قاطرچیها به تحریک و عاظ متعصب، نگران از دست دادن وسیله معاش خود بودند. همین‌طور هنگامی که ناصرالدین شاه برای احداث راه آهن تهران به حضرت عبدالعظیم با شرکتی بلژیکی قرارداد بست، گاریچیهای ترسیده از رقابت کمرشکن، ملایان مخالف با نفوذ خارجی، و زوار برانگیخته از مرگ زائری در زیر موتور بخار، دست به دست هم دادند تا راه آهن را خراب کنند. براون اظهار می‌کند که «این نوآوریها، اگر اصلاً منبع ثروتی باشد، برای شاه و وزرایش از یک سو و برای شرکای اروپایی این طرحها از سوی دیگر، است، نه برای مردم ایران»<sup>(۳۸)</sup> در اواخر قرن، سیاحان غربی بیگانه‌هراسی و تعصب مذهبی را از عناصر مشکله فرهنگ عمومی در ایران می‌دانستند. در واقع این عوامل در ایران غالباً از فرورده‌های فرعی تماس با غرب بود.

نارضایی فزاینده عمومی در بحران تنباکو در سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ به صورت توده‌ای

در آمد. این بحران به سبب آن که ناصرالدین شاه امتیاز دیگری - و این بار به یک انگلیسی به نام سرگرد تالبوت - واگذار کرد، پدید آمد. تالبوت در برابر ۲۵۰۰۰ پوند پیشکشی به شخص شاه، ۱۵۰۰۰ پوند اجاره سالانه به دولت، و ۲۵٪ سود برای ایران، انحصار پنجاه ساله توزیع و صادرات تنباکو را به دست آورد. اختر روزنامه آزادیخواه ایرانی چاپ استانبول، نظر تجار ایرانی را چنین بیان می‌کند:

بخوبی روشن است که گیرنده امتیاز با سرمایه کمی کار را شروع خواهد کرد و تنباکو را به قیمت نازل از کشاورزان خواهد خرید و به قیمت‌های زیاد به تاجران و نوتون‌سازان خواهد فروخت و همه سود به جیب انگلیسیها خواهد رفت. از آنجا که تاجران ایرانی حق ندارند تنباکو صادر کنند، کسانی که در سابق این کاره بودند مجبور خواهند شد کارشان را رها کرده، کسب دیگری پیدا کنند. امتیازگیرنده توجهی ندارد که چند نفر تاجری که قبلاً در این کار بودند، بیکار خواهند شد و برای پیدا کردن شغل دیگری متحمل زیان و ضرر خواهند شد. (۳۶)

با ورود مأموران شرکت در فروردین ۱۲۷۰؛ بازار شیراز، منطقه اصلی کشت نوتون، تعطیل شد. بیشتر به موهبت شبکه جدید تلگراف، تعطیلی بازار شیراز سرعت تبدیل به اعتصاب عمومی بازارهای عمده بخصوص تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، قزوین، یزد و کرمانشاه شد. اعتصاب عمومی، به حمایت فتوای مذهبی تحریم استعمال تنباکو، فراتر رفت و به صورت تحریم تنباکو از سوی مصرف‌کنندگان در سراسر کشور درآمد. تحریم مصرف‌کنندگان مورد پشتیبانی روسیه، مجتهدان کربلا، سید جمال‌الدین در استانبول، ملک‌خان در لندن، تظاهرکنندگان تهدیدگر در خیابانهای تهران، و حتی افراد حرمخانه شاهی قرار گرفت که ناصرالدین شاه را مجبور به لغو امتیاز کردند. این بحران نمایانگر تغییرات اساسی در ایران قرن نوزدهم بود و ثابت کرد که طغیانهای محلی اکنون می‌توانست به صورت شورشهای سراسری درآید؛ روشنفکران و طبقه متوسط سنتی می‌توانستند همکاری کنند؛ و شاه برخلاف ادعایش، پهلوان پنهانی بیش نبود. جنبش تنباکو در واقع تمرینی برای انقلاب مشروطه آینده بود.

در سالهای پس از نهضت تنباکو، ناصرالدین شاه به سرکوب سیاسی بیشتر روی آورد و نوآوریهای خطرناک را کنار گذاشت. تقریباً امتیازی واگذار نکرد؛ به توسعه دارالمنون خاتمه داد، تأسیس مدارس جدید را ممنوع ساخت، و هنگامی که جماعت متعصب مذهبی مدرسه جدیدی را در تبریز به آتش کشیدند، چشم بر هم نهاد؛ اختر و قانون را غیرقانونی اعلام کرد؛ از ورود انتشارات مربوط به دنیای خارج ممانعت کرد؛ اعزام محصل به خارج را محدود ساخت؛ مسافرت مردم از جمله خویشان خود را به اروپا ممنوع کرد؛ گفت وزرایی می‌خواهد

که ندانند بروکسل شهر است یا برگ چغندر؛ و در بیم از شایعات ضدحکومتی، بی آن که توفیقی بیابد کوشید بسیاری از قهوه‌خانه‌های تهران را به این بهانه که نقالها و درویشها عوام را به بطالت و سایر زشتیها سوق می‌دهند،<sup>(۳۹)</sup> تعطیل کند. علاوه بر این، ناصرالدین شاه بیش از پیش به برانگیختن رقابتهای قومی و گروهی روی آورد و باینها را سپر بلای خود کرد. همان طور که مهدی ملکزاده؛ فرزند یکی از شهیدان بزرگ انقلاب مشروطه، در تاریخ چند جلدی خود دربارهٔ انقراض سلسله قاجار شکوه می‌کند، «اگر شاه وطن پرست بود، برای مهار رقابتهای گروهی بخصوص خصومت‌های عشیره‌ای، نهادهای متمرکزی به وجود می‌آورد. اما چون وطن پرست نبود، بابدجنی آنها راه جان هم می‌انداخت و بدین سان کشتی کشور را در دریای آشوب اجتماعی فرو می‌برد.»<sup>(۴۰)</sup>

این آمیزهٔ سرکوب، انزوا، و دسپه - مشخصه‌های عصر ناصرالدین شاه - در سال ۱۲۷۵ ناگهان به سر آمد. ناصرالدین شاه، در تدارک جشنهای پنجاهمین سال سلطنتش در حضرت عبدالعظیم به دست پیشه‌ور ورشکسته‌ای از پیروان جمال‌الدین افغانی هدف تیر قرار گرفت و کشته شد. گلولهٔ وی نه تنها عصر ناصرالدین شاه را به پایان آورد، بلکه آغازی برای پایان سلسله قاجار بود.

شاه جدید، مظفرالدین شاه (۱۲۷۵-۱۲۸۵) با پیش گرفتن سیاستهای اقتصادی نامطلوب انقراض رژیم را ناخواسته جلو انداخت. برای تجار بومی تعرفهٔ تجاری زیادتری وضع کرد، مناطق مالیاتی را از مسؤولان سابق پس گرفت، و سخن از افزایش مالیات اراضی، کاهش مستمریهای دربار بخصوص برای روحانیون، و اعمال نظارت بر املاک موقوفه را مطرح کرد. مهمتر از این‌ها؛ دروازه‌های کشور را به روی سوداگران بیگانه گشود و دوباره در صدد استقراض از خارج برآمد. وی انحصار استخراج نفت در سواست ایالات مرکزی و شمالی کشور را به یک انگلیسی به نام داری و گذار کرد؛ اخذ عوارض جدید راهها را به بانک شاهی (امپریال بانک) بریتانیا وا گذاشت؛ و مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰ پوند از شرکتی فرانسوی به منظور خرید اسلحه، و ۳۰۰۰۰۰۰ پوند دیگر از دولت روسیه برای بازپرداخت قروض سابق، و باز ۳۰۰۰۰۰۰ پوند دیگر از دولت انگلیس برای تأمین هزینهٔ «معالجه» در لندن، وام گرفت. در عین حال، با شرکتهای اروپایی قراردادی جهت احداث یک کارخانهٔ جدید آجرپزی، یک واحد نساجی، یک شبکهٔ تلفن برای تهران، و نصب چراغ برق در خیابانهای اصلی تهران، تبریز، رشت و مشهد منعقد کرد و برای تضمین این وامها و سرمایه‌گذارها، مسیو نوز بلژیکی را به مدیریت کل گمرکات برگماشت.

مظفرالدین شاه حتی در عین پیش گرفتن این خط مشیهای نامطلوب، شدت عمل مأموران

نظمیه را تخفیف داد؛ تا آنجا که تعدادی از محافظه کاران افراطی گمان شیخیگری بر او بردند.<sup>(۴۱)</sup> وی ورود روزنامه‌های آزادیخواهی چون *حبل‌المتین* از کلکته و پرورش از قاهره را آزاد کرد. همچنین ممنوعیت سفر را لغو کرد، ملک‌خان را به سفارت رم گماشت، و مهمتر از همه، تشکیل مجامع تجاری، فرهنگی و آموزشی را تشویق کرد.

در اصفهان، گروهی از تجار با تشکیل شرکت اسلامی، نخستین شرکت سهامی سرتاسری را پدید آوردند. هدف آنان حفاظت از استقلال کشور با تقویت صنایع جدید مانند نساجی و حمایت از صنایع دستی سنتی بخصوص میناتورسازی<sup>(۴۲)</sup> بود. در تبریز محفلی از روشنفکران جوان که به دلیل دانش ترکی می‌توانستند جریانهای فرهنگی قفقاز و امپراتوری عثمانی را تعقیب کنند، روزنامه فارسی زبان بانفوذی با عنوان *گنجینه فنون* انتشار دادند.<sup>(۴۳)</sup> دو مرد در کانون این محفل وجود داشتند که نقشهای مهمی در انقلاب آینده ایفا کردند: میرزا محمد علی خان تربیت صاحب کتابفروشی متحدی که مبعادگاه اعضای این گروه بود، و سید حسن تقی‌زاده که از محیط روحانیت محافظه کار خود قطع رابطه کرده بود تا شوق سوزانش به شیخیگری را دنبال کند و سپس با کشف غرب به زبانهای اروپایی و علوم جدید فیزیک، طب و شیمی عملی روی آورده بود.<sup>(۴۴)</sup>

گروه مشابهی از روشنفکران در تهران «انجمن معارف» را برپا کردند و کتابهایشان را روی هم گذاشتند تا نخستین کتابخانه ملی کشور را به وجود آورند. انجمن معارف با پشتیبانی دربار در برابر روحانیت محافظه کار افراطی توانست در دوره کوتاهی از بدو تشکیل تا زمان انقلاب [مشروطه] پنجاه و پنج مدرسه متوسطه خصوصی در تهران تأسیس کند. شخصیت پیشگام هر دو نهاد کتابخانه و انجمن واعظ مشهور حاج میرزا نصرالله ملک‌التکلمین بود. ملک‌التکلمین به رغم محبوبیت خود و شهرت به شیعیگری، مخفیانه در زمره ازلیها، یار سابق سید جمال و از مبلغان پرشور تمدن جدید محسوب می‌شد. ملک‌التکلمین در هنگام گشایش یکی از این مدارس جدید، احساسات همکاران فرهنگی خود را این گونه بیان کرد:

فوق میان انسان و حیوانات به علم و دانش است زیرا در پرتو علم است که انسان به رموز طبیعت راه یافت و به مقام توحید و خداشناسی نائل گشت. به واسطه علم و دانش فرزندان انسان که چون حیوانات در مفارقه‌ها زیست می‌کردند، به این مقام رفیع و موقع منبع انسانیت نائل شده و قوای طبیعت را در اختیار خود درآورد و به منافع عمومی به کار انداخت. از پرتو علم است که ملت گنگام ژاپن که هزارها سال در ظلمت و تاریکی می‌زیست، امروز به این مقام بلند از تمدن و بزرگواری نائل شده. از پرتو علم است که قوه کهربایی و برق جای چراغ پیه‌سوز و روغن کرچک را گرفت و ماشینهای بخاری و خطوط آهن که هر ساعت چندین

فرسنگ راه می‌پیمایند و صدها مسافر را حمل می‌کنند، جای خر لنگ و اشغال کرد. پس شما ای فرزندان من که برای تحصیل علم و شرکت در این دبستان یا کارخانه آدم‌سازی راه یافته‌اید، بدانید که خیر دنیا و آخرت شما و ملیت شما فقط و فقط در زیر پرچم علم و دانش است. (۴۵)

مظفرالدین‌شاه امیدوار بود روئیه آزادمثلی وی مخالفان سیاسی را راضی سازد اما لیبرالسم همزمان با نفوذ شدید غرب صرفاً مخالفان را به تشکیل سازمانهای نیمه مخفی ترغیب کرد. از این سازمانها پنج نمونه زیر در انقلابی که در راه بود، نقشهای مهمی ایفا کردند: مرکز غیبی؛ حزب اجتماعیون عامیون؛ جامع آدمیت؛ کمیته انقلابی؛ و انجمن مخفی. مرکز غیبی را دوازده تن رادیکال جوان وابسته به روزنامه گنجینه فنون در تبریز تشکیل دادند. رئیس گروه تاجری شیخی به نام علی کریمایی بود که به علت علاقه‌اش به ادبیات فرانسه و فلسفه سیاسی فرانسوی به «میوه شهرت» داشت. یارانش عبارت بودند از برادر کوچکتر تربیت؛ سه تاجر که به دلیل کارشان مرتب به باکو سفر می‌کردند؛ دو دباغ، یک کارمند؛ و یک زبان‌دان جوان که زبانهای روسی، آلمانی، انگلیسی و نیز فرانسه را در مدرسه میسیونرهای فرانسوی محل، تحصیل کرده بود. (۴۶)

حزب اجتماعیون عامیون (سوسیال دموکراتیک) ایران را در اواخر سال ۱۲۸۳ در شهر باکو جمعی از مهاجران که مدتی در حزب سوسیال دموکراتیک روسیه فعال بودند، تشکیل دادند. حزب با تأسیس باشگاهی به نام همت، فعالیتهايش را در میان حدود یک صد هزار نفر کارگر مهاجر ایرانی - اغلب از آذربایجان ایران - شاغل در تأسیسات نفتی باکو متمرکز کرد. رئیس حزب، نریمان نریمانف، معلمی آذربایجانی بود که بعدها رئیس جمهور شوروی سوسیالیستی آذربایجان شد. تقریباً همه دیگر بنیانگذاران حزب، روشنفکران آذربایجان ایران بودند. برنامه آنان که اصولاً اقتباس خواسته‌های اقتصادی سوسیال دموکراتهای روسیه بود، مطالبه حق تشکیلات و اعتصاب برای کارگران؛ روزی هشت ساعت کار؛ مشمری ایام پیری؛ مالیات بر درآمد عادلانه؛ تقسیم زمین بین کسانی که روی آن کار می‌کنند؛ مسکن برای همه افراد بی‌مسکن؛ آموزش رایگان؛ کاهش مالیات مصرف‌کنندگان؛ آزادی بیان و اجتماعات؛ و مدارا با کلیه مذاهب مورد قبول شریعت؛ بود. (۴۷) مرکز غیبی که بزودی روابط نزدیکی با اجتماعیون عامیون برقرار کرده، برنامه حزب را در داخل ایران اشاعه داد.

در عین آن که این دو سازمان متأثر از سوسیالیسم انقلابی مارکسیم روسی بودند، جامع آدمیت در تهران از پوزیتیویسم رادیکال سن‌سیمون و اومانیم لیبرال انگوست کنت الهام

می‌گرفت. بنیانگذار جامعه، میرزا عباسقلی خان قزوینی که بعدها شهرت آدمیت را نیز بر نامش افزود، دوست نزدیک ملک‌خان و از کارمندان عالی‌رتبه وزارت دادگسری بود. پدرش فریدون آدمیت، مورخ مشهور نهضت مشروطه می‌نویسد که جامعه سه هدف اصلی داشت: انجام مهندسی اجتماعی برای نیل به توسعه ملی؛ حصول آزادی فردی به منظور شکوفایی خرید انسانی؛ و کسب مساوات قانونی برای همگان بی‌توجه به دین و نژاد به خاطر تضمین منزلت کلیهٔ آحاد جامعه.<sup>(۴۸)</sup> سوگندنامهٔ مخفی عضویت جامعه اعلام می‌کرد که «مساوات در حقوق و وظایف تنها بنیاد راستین مناسبات بشری است. مساوات به تنهایی می‌تواند علائق محکم وحدت ملی را فراهم آورد. مساوات به تنهایی می‌تواند حقوق و تعهدات راستین فرد را تضمین کند. جامعه اعضای خود را عمدتاً از بین رده‌های بالا، اما نه درباری حکومت مرکزی انتخاب می‌کرد؛ چرا که درخواست مساوات قانونی برای کارمندان منزجر از مزایای موروثی، گیرا بود؛ مفهوم مهندسی اجتماعی، نقش حیاتی برای آنان در روند توسعهٔ ملی وعده می‌داد؛ امید آزادی، مشوق آنان به مصونیت فردی از تصیبات مستبدانه بود؛ و مخفی بودن مراسم که از فراماسونهای اروپایی اقتباس شده بود، آنان را از مقامهای محافظه‌کار و عوام متعصب مصون می‌داشت.

جامع آدمیت در فعالیتهای روزانه‌اش احتیاط می‌کرد اما کمیتهٔ انقلابی، هم در تاکتیک و هم در استراتژی رادیکال بود. به گفتهٔ ملکزاده که پدرش ملک‌التکلمین رئیس این گروه بود، کمیته از پنجاد و هفت روشنفکر رادیکال، که از مراجعان کتابخانهٔ ملی\* بودند، تشکیل شده بود.<sup>(۴۹)</sup> این عده در جلسه‌ای مخفی در اطراف تهران در اردیبهشت ۱۲۸۳ طرحی برای دسرنگونی استبداد و برقراری حکومت عدل و قانون، تهیه کردند. این طرح خواستار بهره‌برداری از حسادت شخصی و نیز رقابت سیاسی بین درباریان، وزراء، و رهبران مذهبی، و حمایت از محافظه‌کاران معتدل در برابر محافظه‌کاران افراطی بود. طرح همچنین خواهان برقراری ارتباط با رهبران مذهبی و منوال‌فکره؛ اجتناب از هر نوع فعالیت غیراسلامی برای رفع سوءظن روحانیون، حتی اگرچه کسبه اصل مدارای مذهبی را یکی از اهداف اصلی خود می‌شمرد؛ و استفاده از موعظه، سخنرانی، روزنامه، انتشارات و ترجمه به منظور اشاعهٔ مفاهیم دموکراسی مشروطه در میان توده‌های ایرانی بود. ملکزاده سالها بعد اظهار داشت که این رادیکالهای غیرمذهبی ناگزیر از جلب کمک رهبران مذهبی بودند؛ زیرا «طبقهٔ پایین» هنوز

\* در متن مورد نظر چنین نیست بلکه اعضای کمیته بین خود قرار گذاشته بودند در صورت دخالت پلیس اظهار کنند که برای تکمیل کتابخانهٔ ملی دور هم جمع شده‌اند - م.

تحت نفوذ طبقه حاکمه، شاهزادگان، خوانین عشایری، سرکردگان محلی، و اربابان زمیندار بود. (۵۰)

ترکیب کمیته انقلابی، هم بازتاب سنخیت عقیدتی و هم منعکس کننده تباين جامعه شناختی روشنفکران اولیه بود. این کمیته مرکب از پنجاه و هفت تن شامل پانزده کارمند، هشت معلم، چهار مترجم و نویسنده، یک طبیب، چهارده روحانی که اطلاعی از علوم جدید داشتند، یک خان عشایری، سه تاجر و چهار صنعتگر بود. (۵۱) همه اینان با تمدن غربی از طریق دارالفنون یا تحصیل یک زبان اروپایی، یا خواندن ترجمه‌های جدید، یا تأثیر سیدجمال و ملک‌خان آشنایی داشتند. بسیاری از این پنجاه و هفت نفر، چهل و چند یا پنجاه و چند ساله بودند. سه تن از اشراف قاجار، بیست و یک تن از خانواده روحانی، هفت تن از خانواده کارمندان کشوری، و هشت تن از خانواده‌های بازاری بودند. دو تن زرتشتی، یک نفر جزو نعمتیها، دست‌کم پنج تن جزو ازلیهای مخفی و چند نفر دیگر نیز از نظر روحانیون محافظه‌کار، مشکوک به «آزاداندیشی» بودند. از میان چهل تنی که زادگاه‌شان دانسته است، سی و پنج نفر متولد شهرهای فارسی زبان تهران، اصفهان، شیراز و کرمان بودند.

کمیته انقلابی علاوه بر ملک‌المتکلمین شامل پنج چهره مهم در انقلاب آینده نیز بود: سیدجمال‌الدین اصفهانی و اعظم چیره‌دستی که طرفداری پرشورش از عقاید غیر مذهبی سبب تبعیدش از شهر اصفهان شده بود؛ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی که او نیز از تبعیدیان اصفهان بود و از ازلیهای مخفی و رهبر مهمی در نهضت ایجاد تحصیلات جدید به شمار می‌رفت؛ علیقلی خان سردار اسعد بختیاری، بزرگ خاندان ایلخانی، که در مدت حبس پس از اعدام پدرش در ۱۲۶۱ مجموعه سفرنامه‌های انگلیسی مربوط به قرن هفدهم میلادی را ترجمه کرده و پس از آزادی در ۱۲۷۵ مدرسه جدیدی در اصفهان تأسیس کرده بود تا خانهای دیگر به قول خودش بتوانند «محسّنات و مشروطیت و معایب استبداد» را دریابند. (۵۲) دو برادر از خانواده اشرافی، اما فرهنگی اسکندری نیز در کمیته فعالیت داشتند. نیای آنها، از فرزندان فتحعلی‌شاه، نویسنده اثر مشهور تاریخ نو بود، پدر بزرگشان بسیاری از رمانهای محبوب الکساندر دوما را مترجم کرده بود؛ عمویشان نظریات اجتماعی دراماتیک اوژن سو موسوم به اسرار مردم را ترجمه کرده بود. برادر بزرگتر، یحیی میرزا که یکی از نخستین شهیدان انقلاب شد، از مقامات عالی‌رتبه اداری و در جامع آدمیت نیز فعال بود. برادر کوچکتر، سلیمان میرزا، از تحسین‌کنندگان پرشور روس، سن سیمون و آگوست کنت بود. او در دوران تحصیل در دارالفنون در سازمان دادن نخستین اعتصاب دانشجویی مدرسه شرکت داشت و به عنوان شاهزاده‌ای رادیکال که از شرکت در جشن سالانه اعضای خانواده سلطنتی امتناع کرده بود،



در عهد ناصرالدین شاه مدتی زندانی شده بود. دوران فعالیت وی سه نسل از رادیکالیسم در ایران را در بر می‌گیرد. او در حیات خود پس از انقلاب [مشروطه]، در حزب دموکرات سالهای ۱۲۸۸ و ۱۲۹۸ شرکت جست، حزب سوسیالیست سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۵ را رهبری کرد و در سال ۱۳۲۱ [۱۳۲۰] ریاست حزب توده را عهده‌دار شد. (۵۳)

در حالی که کمیته انقلابی، جامع آدمیت، حزب اجتماعیهون عامیون، و مرکز غیبی را روشنفکران متجدد تشکیل داده بودند، انجمن مخفی اعضای خود را عمدتاً از طبقه متوسطی برگزید. ناظم‌الاسلام کرمانی، عضو مؤسس آن، تشکیل انجمن را در یادداشت‌های مشروحه‌ای که با عنوان تاریخ بیداری ایرانیان منتشر شده، بیان کرده است؛ (۵۴) انجمن طی نشستی در بهمن ۱۲۸۴ مقرراتی برای طرز رفتار و فهرستی از خواسته‌ها تدوین کرد. این اصول که عهد با قرآن کریم محسوب می‌شد، گویای نهانکاری، ضدیت با ششگران، احترام به روحانیان، برگزاری نماز در پایان هر جلسه، و پذیرفتن [حضرت] مهدی به عنوان آخرین و تنها حافظ راستین امت بود. فهرست خواسته‌ها شامل قواعد ملی عدالت و یک عدالتخانه، بررسی‌های لازم برای ثبت املاک، ساختار مالیاتی عادلانه، اصلاحات نظامی، معیاری برای عزل و نصب حکام، تقویت تجارت داخلی، احداث مدارس، بازسازی گمرکات، محدودیت اختیارات دولتمردان، رسیدگی به حقوق و مزایای حکومتی، و اجرای قوانین شرع مقدس می‌شد. برنامه با این ادعا پایان می‌یافت که اگر حکومت این پیشنهادها را پذیرد، ایران در عرض یک نسل حتی دستاوردهای ژاپن را نیز پشت سر خواهد گذاشت.

انجمن مخفی پس از تدوین برنامه با دو مجتهد از سه مجتهد مهم پایتخت یعنی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی تماس گرفت. بهبهانی که با حمایت از امتیاز مفتضح تنباکو شهرت ناپسند هواداری از انگلیس را کسب کرده بود، اکنون از سویی به سبب خصومت شخصی با وزرا و از طرفی به دلیل نفوذ روزافزون روسیه در اداره گمرکات، با دربار مخالف بود. اما طباطبایی از شهرت یک اصلاح طلب معتدل برخوردار بود؛ زیرا با سیدجمال سابقه همکاری نزدیکی داشت، یکی از نخستین مدارس جدید را در تهران تأسیس کرده، و پسرش محمدصادق طباطبایی را برای تحصیل زبانهای اروپایی به استانبول فرستاده بود. محمدصادق طباطبایی بعداً واسطه اصلی بین انجمن مخفی، بازار و روحانیون عمده در تهران شد.

بدین‌سان ایران در سال ۱۲۸۴ بسرعت به سوی انقلاب سیاسی در حرکت بود. طبقه متوسط سستی، به صورت طبقه‌ای سرتاسری درآمده، اکنون از لحاظ اقتصادی، عقیدتی و

سیاسی از سلسله حاکم جدا شده بود. روشنفکران متجدد با الهام از مشروطیت، ناسیونالیسم و دنیانگاری، گذشته را رد می‌کردند. حال را با اعتراض می‌نگریستند، و نگاهی تازه به آینده داشتند. علاوه بر این، هم طبقه متوسط سستی و هم روشنفکران متجدد، به رغم تفاوت‌هایشان، حملات خود را متوجه یک هدف کرده بودند: حکومت مرکزی. هر دو، سازمانها، نجسها و احزاب سیاسی و نیمه مخفی خود را تشکیل می‌دادند. هر دو آگاه بودند که سلسله فاجار نه تنها از لحاظ مالی ورشکسته که همچنین از نظر اخلاقی بی‌اعتبار، به لحاظ اداری بی‌کفایت، و مهمتر از همه از لحاظ نظامی نیز ناتوان است. کشور منتظر آخرین تکان بود تا وارد انقلاب شود.

### انقلاب (خرداد ۱۲۸۴ — مرداد ۱۲۸۵)

آخرین تکان را بحران اقتصادی اواخر سال ۱۲۸۳ وارد آورد. بد بودن محصول در سراسر کشور و رکود ناگهانی تجارت شمال ناشی از شیوع وباء، جنگ روسیه و ژاپن، و انقلاب متعاقب آن در روسیه، سبب گرانی یا افزایش سریع قیمت‌های مواد غذایی در داخل ایران شد. طی سه ماهه آخر سال ۱۲۸۳ قیمت قند و شکر تا ۳۳٪ و قیمت گندم تا ۹۰٪ در تهران، تبریز، رشت و مشهد افزایش یافت.<sup>(۵۵)</sup> در همان زمان، دولت با ملاحظه کاهش درآمد گمرکات، افزایش قیمت مواد غذایی، و رد شدن درخواست‌های برای اخذ وام خارجی جدید، عوارض بیشتری برای تجار بومی وضع کرد و بازپرداخت اقساط وام بستانکاران محلی را به تعویق انداخت.<sup>(۵۶)</sup> این بحران اقتصادی فوراً سه اعتراض عمومی برانگیخت که هر یک از قبلی شدیدتر بود و به انقلاب مرداد ۱۲۸۵ انجامید.

اعتراض نخستین به صورت تظاهرات آرامی در مراسم عزاداری ماه محرم رخ داد. حدود دویست دکاندار و صراف، فروتنانه از حکومت درخواست کردند که مسیو نوز مدیر بنریکی گمرکات را معزول سازد و فروضی را که از آنان گرفته بود، تأدیہ کند. شاکیان چون پاسخی نگرفتند، مغاره‌های خود را تعطیل کردند، با پخش کردن عکس نوز در لباس ملایان در مجلس رقص، احساسات مذهبی را برانگیختند، و به سرکردگی شال فروش معتبری، به سوی حرم حضرت عبدالعظیم به راه افتادند. سخنگوی گروه در صحبت با خبرنگار حبل‌المتین شکایت اصلی را چنین خلاصه کرد: دولت باید رویه فعلی حمایت از روسیه به زبان تجار، صرافان و صنعتگران ایرانی را تغییر دهد. باید از کب و کار ما حمایت کند؛ حتی اگر چه تولیدات ما به خوبی شرکت‌های خارجی نباشد. اگر رویه فعلی ادامه یابد، همه کشور ویران خواهد شد.<sup>(۵۷)</sup> پس از دو هفته مذاکره، مظفرالدین شاه، در شرف مسافرت به اروپا و

بیمناک از اعلامیه‌های آتشین، قون داد که در بازگشت نوز را معزول سازد، دیون را تأدیه کند. و کمیته تجار را در وزارت تجارت تشکیل دهد. اما این وعده‌ها هرگز عملی نشد. کمیته فقط جنبه مشورتی یافت؛ دیون همچنان تأدیه نشده ماند؛ و روسها تهدید کردند که اگر گمرکات از دست افراد مطمئن خارج شود، به اقدامات لازم دست می‌زنند. (۵۸)

اعتراض دوم در آذرماه هنگامی روی داد که حاکم تهران برای پایین آوردن قیمت قند و شکر دستور داد دو تن از تجار عمده قند و شکر را چوب بزنند. یکی از قربانیان: تاجر هفتاد و نه ساله بسیار محترمی بود که به تعمیر بازار مرکزی و بنای سه مسجد در تهران کمک کرده بود. او یهوده اعتراض می‌کرد که گرانی نه معلول احتکار بلکه ناشی از اوضاع مغشوش روسیه است. به شهادت یک ناظر عینی، خیر این بیحرشی مثل صاعقه‌ای در سراسر بازار پیچید. (۵۹) دکاکین و مغازه‌ها تعطیل شد؛ مردم در مسجد جامع گرد آمدند؛ و دو هزار نفر از تجار و طلاب علوم دینی به پیشگامی طباطبائی و بهبهانی در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشستند. آنان از همانجا چهار درخواست اصلی برای حکومت فرستادند: تعویض حاکم تهران؛ عزل نوز؛ اجرای احکام شرع؛ و تأسیس عدالتخانه. آخرین تقاضا در خصوص مذاکرات آتی عمداً مبهم نگه داشته شد. حکومت، نخست ایراد گرفت که چنین تشکیلاتی همه مراتب و مدارج را - حتی میان پسر پادشاه با یک نفر بقا - به هم می‌ریزد و به معترضان گفت اگر ایران را نمی‌پسندند، می‌توانند به آلمان «دموکراتیک» مهاجرت کنند؛ (۶۰) اما پس از یک ماه تلاش برای درهم شکستن اعتصاب عمومی تهران، چون نتیجه‌ای نگرفت تسلیم شد. معترضان پیروز در بازگشت به شهر مورد استقبال جماعتی قرار گرفتند که فریادهای «زنده باد ملت ایران» سر داده بودند. ناظم‌الاسلام کرمانی در یادداشت‌هایش می‌نویسد که عبارت «ملت ایران» قبلاً هرگز در خیابانهای تهران به گوش نخورده بود. (۶۱)

سومین اعتراض در ماه محرم طی تابستان ۱۲۸۵ روی داد. مسبب آن عمداً کوتاهی شاه در تأسیس عدالتخانه و عزل نوز، و از سوی اقدام نسنجیده نظمی برای دستگیری یک واعظ به دلیل متهم ساختن علنی حکومت بود. این اتهام، موارد عمده نارضایی را با فصاحت بیان کرده است:

ای ایرانیان! ای برادران سرزمین محبوبم! تا کی این مستی خائنه شما را دستخوش خواب غفلت خواهد کرد؟ دیگر مستی بس است. سر بلند کنید. چشم باز کنید. به دوروبرتان بنگرید و ببینید دنیا چقدر تمدن شده است. وحشیان افریقا و سیاهان زنگبار به سوی تمدن، علم، کار و کوشش و ثروت پیش می‌روند. به همسایه‌هایتان (روسها) نگاه کنید که دوپست سال پیش وضع‌شان بدتر از ما بود. ببینید که حالا چطور همه چیز دارند. ما در گذشته همه چیز داشتیم و

حالا همه از دست رفته است. دیگران در گذشته چون ملت‌ی بزرگ به ما نگاه می‌کردند. حالا به وضعی افتاده‌ایم که همسایگانمان در شمال و جنوب همه چیز ما را مال خود می‌دانند و کشورمان را هر وقت که بخواهند بین خود تقسیم می‌کنند... ما اسلحه نداریم، قشون نداریم، پول مطمئن نداریم، حکومت درست نداریم، فواین تجاری نداریم. در سراسر ایران یک کارخانه نداریم که مال خودمان باشد؛ زیرا حکومتان انگل است... علت همه این عقب‌ماندگیها، استبداد و ظلم و فقدان قانون است. روحانیون شما هم اشتباه می‌کنند چون موعظه می‌کنند که زندگی فانی است و ظواهر دنیوی ارزشی ندارد. این موعظه‌ها شما را از دنیا منفک می‌سازد و به تسلیم و بندگی و غفلت می‌رانند. در عین حال، سلاطین، با نسطلی که بر اموال شما، آزادی شما و حقوق‌تان دارند، شما را غارت می‌کنند. و با وجود همه اینها خارجیها سر می‌رسند و پولتان را می‌گیرند و به جایش پارچه‌های الوان سبز و آبی و قرمز، شیشه آلات پر زرق و برق و اشیاء تجملی بارتان می‌کنند. علت فلاکت شما و شکوه و تجمل شاهان، بعضی روحانیون و خارجیان همین است. (۶۲)

دستگیری واعظ و دیگر مخالفان سرشناس سبب شد که انجمنهای مخفی اعلامیه‌های خشاگینی انتشار دهند و جماعت برانگیخته‌ای از طلاب به سوی مقر مأموران انتظامی به حرکت درآیند. در زد و خوردی که صورت گرفت، نظمیة چیها یکی از طلاب را که اتفاقاً سید بود کشتند. صبح روز بعد، هزاران نفر از طلاب، معازره‌داران و اصناف - اغلب به نشانه آمادگی برای مرگ در جهاد، کفن پوشیده - جنازه سید را بر سر دست گرفتند و از مرکز بازار برای تشییع به سوی مسجد جامع به راه افتادند. اما بیرون مسجد قزاقها جلو جمعیت را سد کردند. درگیری، کوتاه لکن خونین بود: بیست و دو نفر جان باختند و بیش از یکصد تن زخمی شدند. (۶۳) اکنون، جوی خون، دربار و مردم را از هم جدا می‌کرد. از آن زمان به بعد بعضی از روحانیون علناً قاجار را با یزید، امیر رسوایی که امام حسین شهید شیعیان را به قتل رسانده بود، مقایسه می‌کردند.

مخالفان با ترتیب دادن دو نظاهرات عظیم به واکنش خشونت‌بار پرداختند. طباطبایی، بهبهانی و دیگر زعمای دینی - به استثنای امام جمعه که منصوب حکومت بود - پیشاپیش خانواده و اطرافیان خود و دو هزار طلبه به شهر مقدس قم در ۱۴۵ کیلومتری جنوب تهران به راه افتادند. حتی مجتهد سخت محافظه کار اما بسیار مورد احترام، شیخ فضل‌الله نوری نیز به معترضان پیوست. رهبران مذهبی از قم اعلام داشتند که پایتخت دیگر رهبری معنوی نخواهد داشت - و بدین جهت امور شرعی و عقد معاملات را کد خواهد ماند - مگر آن که شاه به وعده‌های قبلی‌اش عمل کند. به این ترتیب، روحانیت اعتصاب کرده بود.

در این بین، دو تن از نجار که یکی از آنها عضو اتحمن مخفی بود، با دیپلماتهای انگلیس در سفارت تابستانی آنان در روستای قلپک در چند کیلومتری شمال تهران تماس گرفتند. سفارت انگلیس در یادداشتی به لندن ماجرا را شرح می دهد:

پس از تیراندازیها به نظر می رسید که حکومت برنده باشد. شهر در تصرف قوای نظامی بود. رهبران مردم شهر را ترک کرده بودند. بازار در اشغال سربازان بود و به نظر می رسید که جایی برای پناه جشن نیست. در این شرایط مردم به اقدامی متوسل شده اند که از دیرباز و در واقع از زمانهای ناشناخته قداست. یافته است و به آن «بست نشینی» می گویند. مردم پس از نوبت از همه اقدامات خود تصمیم گرفتند که بست بنشینند... دو نفر در قلپک در تصرف ما تماس گرفتند و جویا شدند که اگر مردم در سفارت انگلیس بست بنشینند، آیا کاردار سفارت برای بیرون راندن شان به قوای نظامی متوسل خواهد شد یا نه. مسرر گراقت داف گفت که امبدواریم آنان چنین کاری نکنند اما اشاره کرد که وی قدرت آن را ندارد که با توجه به متداول بودن بست نشینی در ایران به زور متوسل شود... شب همان روز پنجاه تن از نجار و ملایان به سفارت آمدند و خود را برای اقامت شبانه آماده کردند. تعدادشان کم کم افزایش یافت و بزودی ۱۴۰۰۰ نفر باغ سفارت را پر کرد. (۶۴)

جماعت را که عمدتاً اهل بازار بودند، کمیته سران اصناف سازمان می داد. این کمیته برای صنوف گوناگون جای داد. ناظری گزارش می دهد که بیش از پانصد چادر مشاهده کرده است؛ زیرا همه اصناف حتی پینه دوزها، گرد و فروشها و چینی بندزنها هر کدام یک چادر داشتند. (۶۵) کمیته برای حفاظت از اموال، نظم را برقرار می کرد؛ سفارت بعدها گزارش داد که تقریباً چیزی صدمه ندیده بوده اگر چه دیگر اثری از باغچه ها نبود و آیات مقدس کنده شده بر تنه درختان هنوز به چشم می خورد. (۶۶) کمیته، تظاهرات زنان را در بیرون کاخ شاه و سفارت ترتیب داد. همچنین بر ورود تازه واردها به باغ سفارت مراقبت می کرد و پس از هفته اونی فقط محصلان و معلمان دارالفنون و مدارس کشاورزی و علوم سیاسی را می پذیرفت. به گفته ناظم الاسلام کرمانی این تازه واردها با سخنرانی درباره نظامهای مشروطه اروپایی و بیان مطالبی که قبلاً اظهارش در ایران بسیار خطرناک بود، سفارت را به «مدرسه علوم سیاسی بزرگی در فضای آزاده بدل کردند. (۶۷) به گفته شاهد عینی دیگری. تعدادی از محصلان دارالفنون حتی درباره مزایای حکومت جمهوری سخنرانی کردند. (۶۸) علاوه بر این، کمیته از باب احتیاط با جمع آوری پول از نجار توانگر به کارگزاران فقیری که نمی توانستند عتصاب طولانی را تاب آورند، کمک می کرد. یکی از حاضران در خاطراتش نوشت:

روزی به شعبه تبلیغ خبر دادند که از طرف مرتجعین و مخالفین در بین جوانان نجار و اردکش

اعمال غرض شده و جوانان نجار از این که نمی‌دانند چه می‌خواهند و برای چه اینجا آمده‌اند و از کار بی‌کار شده‌اند، ناراضی و عصبانی شده و با توفیق زیاد خیال تفرقه دارند. اگر موجبات تفرقه پیش آید، نظمه و شکست بزرگ به بهشت آزادبخواهی وارد خواهد شد. از همه بدتر آن که جوانان از هکش عوامند و حرف حساب به خرجشان نمی‌روند و نمی‌دانیم با آنان چگونه باید رفتار کرد. اگر این دسته زبان نفهم از سفارت بیرون بروند، طبیعی است شکست در قطار فدا و در بین که و اصناف نقاضت خواهد افتاد و کار متخصصین بلا نتیجه و زار خواهد شد. (۶۶)

سرانجام کمیته به توصیه یارانی که تحصیلات جدید داشتند، نه فقط عدالتخانه بلکه مجلس منی مؤسسان را از دربار خواستار شد.

دربار ابتدا معترضان را «گروهی خائنی مزدور انگلیس» خواند. (۷۱) نکی با اعتصاب عمومی در تهران و سیل تنگنارم از ایالات در پشتیبانی از معترضان رویرو شد و مجلس اسلامی، را که کمتر دموکراتیک می‌نمود، پیشنهاد کرد. اما دربار که دوباره با درخواست مذاکره ناپذیر «مجلس منی»، با تنگنارمهای واصل از باکو و نطیس که تهدید می‌کردند و طلبان مسلح می‌فرستند؛ با شکاف فزاینده بین محافظه کاران و میانه‌روهای حکومت، و با بین و خبر مرگبار، که حتی قزاقها آماده رفتن می‌شوند، مواجه شده بود، سرانجام عقب نشست. (۷۲) در ۱۴ مرداد سه هفته پس از آن که نخستین اعتراض کنندگان در سفارت متحصن شدند - مظفرالدین شاه، مشیرالدوله، یکی از مقامات ارشد و لیبرال‌منش را صدراعظم خود فرار داد (۷۳) و فرمان گشایش مجلس منی مؤسسان را امضا کرد، انقلاب به پایان رسید اما مبارزه برای مشروطیت تازه آغاز شده بود.

### مبارزه برای مشروطیت (مرداد ۱۲۸۵ - خرداد ۱۲۸۷)

مجلس مؤسسان بری تدوین قانون انتخابات مجلس منی آینده با عجله در تهران گشایش یافت. نمایندگان عمدتاً تجار، روحانیون، و رؤسای اصناف بازار تهران بودند. جای تعجب نیست که قانون انتخابات بازناب زمینه‌های اجتماعی و منطقه‌ای آنان بود. (۷۴) انتخاب‌شوندگان به شش «طبقه» ریز تقسیم شد: شاهرزگان و قاجارها؛ روحانیان و طلاب؛ اعیان و اشراف؛ تجار دارای «تجارخانه معین»؛ مالکان با حداقل ۱۰۰۰ تومان دارایی؛ و صنعتگران و پیشه‌وران از اصوب شناخته شده و دارای مغازه‌ای که اجاره‌اش دست‌کم معادل متوسط اجاره بهای محل باشد. تقسیمات جرمی‌تر انتخاب‌شوندگان، شامل ۱۵۶ نماینده بوده تهران ۶۰ کرسی و ایالات روی هم فقط ۹۶ کرسی را صاحب شدند. حتی

آذربایجان با جمعیت زیادش فقط ۱۲ کرسی کسب کرد. علاوه بر این، نامزدهای پارلمانی می‌بایست خواندن، نوشتن و تکلم به فارسی را بلد باشند. انتخابات ایالتی در دو مرحله انجام می‌شد: هر «طبقه» در هر ناحیه می‌بایست نماینده‌ای به مرکز ایالت می‌فرستاد؛ این نمایندگان به نوبه خود می‌بایست نمایندگان ایالتی را برای مجلس ملی برگزینند. از سوی دیگر انتخابات در تهران در یک مرحله انجام می‌شد: قاجارها و شاهزادگان چهار نماینده؛ مائکان ده نماینده؛ روحانیون و طلاب چهار نماینده؛ تجار ده نماینده؛ و اصناف سی و دو نماینده می‌فرستادند. قبل از انتخابات رؤسای اصناف می‌بایست ۱۰۳ صنف «شناخته شده» در تهران را در سی و دو شغل ذی‌ربط گرد آورند و به هر یک از سی و دو گروه یک کرسی اختصاص دهند. صاحبان بعضی مشاغل کم‌درآمد مانند حملان و شتریان از انتخاب مستثنی بودند. (۷۴)

حوادث تابستان - گشایش مجلس مؤسسان و اکنون انتخابات مجلس ملی - زمینه‌ساز پیدایش سازمانهای سیاسی و روزنامه‌های رادیکال در سراسر کشور بود. در مراکز ایالات مردم محل به سرکردگی بازاریان دست به کار تشکیل انجمنهایی مستقل از حکام ایالات و عموماً مخالف با آنان شدند. در پایتخت بیش از سی انجمن مشروطه‌خواه در صحنه سیاسی ظهور کرد. بعضی از این انجمنها مانند انجمن اصناف، انجمن مستوفیان، و انجمن طلاب، انجمنهای صنفی بودند. بقیه، مانند انجمن آذربایجانیها، انجمن آرامنه، انجمن کلیمیان، انجمن زرتشتیان، و انجمن ایرانیان جنوب؛ باشگاههای قومی محسوب می‌شدند. (۷۵) از بین این انجمنها فعالتر و بزرگتر از همه انجمن آذربایجانیها بود که سه هزار عضو داشت. این انجمن را تجار تبریزی و مهندس جوانی در رشته برق از قفقاز به نام حیدرخان عمو اوغلی تشکیل دادند. حیدرخان متولد خانواده‌ای طبابت‌پیشه در آذربایجان ایران، در آذربایجان روسیه درس خوانده و وارد حزب سوسیال دموکرات روسیه شده و با برادر بزرگش و نربمان نویمانف حزب سوسیال دموکرات ایران را در باکو تشکیل داده بود. حیدرخان هنگام مدیریت کوتاه مدت کارخانه برق در مشهد سعی بی‌نتیجه‌ای کرده بود که شاخه حزب سوسیال دموکرات را در آنجا ایجاد کند. وی چنانکه در خاطراتش می‌نویسد، نتوانست در محیط «نامساعد» مشهد عضوی پیدا کند. (۷۶) علاوه بر این، وقتی روحانیون محل، به سبب خصومت با صاحب کارخانه برق، مردم متعصب را تحریک کردند که کارخانه را به عنوان «بدعت» به آتش بکشند، حیدرخان به تهران رفت، به سازماندهی انجمن آذربایجانیها کمک کرد، در درون آن نخستین کانون حزب سوسیال دموکرات را در داخل ایران تشکیل داد. (۷۷)

مطبوعات نیز به همین گونه فعال بودند. تعداد روزنامه‌ها و نشریاتی که در داخل ایران منتشر می‌شد، از شش فقره در آستانه انقلاب به بیش از یکصد فقره در عرض ده ماه پس از

مجلس مؤسسان ترقی کرد. بسیاری از نشریات عناوین خوش بینانه، ناسیونالیستی و رادیکالی چون ترقی، بیداری، وطن، آدمیت، اتحاد، امید و عصر نو داشتند. برجسته ترین و مشهورترین نشریه ها را اعضای انجمنهای مخفی می نوشتند. میرزا رضا تربیت و سید محمد شبستری اعضای مرکز غیبی در تبریز روزنامه های آزاد و مجاهد را در می آوردند. ناظم الاسلام کرمانی از انجمن مخفی در تهران باندای وطن ظهور کرد. پنج عضو کمیته انقلابی از جمله سلیمان اسکندری روزنامه های مشهور حقوق، صوراسرافیل، مساوات و روح القدس را منتشر کردند. به نظر می رسد که روشنگران پس از سالها سکوت اجباری اکنون به چاپخانه ها هجوم می آوردند تا آرای سیاسی نویافته خود را بیرون بریزند.

در میانه این جنب و جوش شدید بود که مجلس ملی در مهرماه گشایش یافت. همان طور که انتظار می رفت نقش مهم طبقه متوسط سستی در ترکیب اجتماعی مجلس انعکاس یافته بود: ۲۶٪ نمایندگان رؤسای اصناف، ۲۰٪ روحانیون و ۱۵٪ از تجار بودند. (۷۸) سیمای سیاسی مجلس نیز چنانچه انتظار می رفت در سه مسلك، وسیع اما مشخص که بتدریج به وجود آمد، یعنی سلطنت طلبان (مستبدها)، میانه روها (معتدلها) و لیبرالها (آزادخواهها)، نمایان بود. مستبدها که تعدادشان کم بود و محبوبیتی در مجلس نداشتند، مایل نبودند در مذاکرات شرکت جویند و اغلب از میان شاهزادگان، اعیان و ملاکان انتخاب می شدند. معتدلها که اکثریت مجلس را تشکیل می دادند، تحت رهبری دو تاجر متمول بودند، محمدعلی شافروش، پشاهنگ راه پیمایی آرام به حضرت عبدالعظیم در خرداد ۱۲۸۴، و امین الضرب اجارهدار سابق ضرابخانه سلطنتی و تأمین کننده اصلی هزینه بست نشینی در سفارت انگلیس، که با وجود اخاذیهای فاحش ناصرالدین شاه هنوز یکی از ثروتمندترین ایرانیان بود. معتدلها همچنین از حمایت ارزشمند طباطبایی و بهبهانی که هرچند عملاً نماینده نبودند اما اغلب در مذاکرات مجلس حضور می یافتند، برخوردار بودند.

در حالی که معتدلها عمدتاً از جانب طبقه متوسط متمول حمایت می شدند، آزادخواهان غالباً روشنگران را نمایندگی می کردند. آنان به رهبری تقی زاده از تبریز و یحیی اسکندری از تهران مدافع اصلاحات وسیع اجتماعی و اقتصادی پایه پای اصلاحات سیاسی بودند. اغلب بیست و یک نماینده آنان به کمیته انقلابی، جامع آدمیت، یا گنجینه فنون تعلق داشتند. برخی توسط شیخیه های تبریز، بعضی از سوی اصناف تهران، و شماری توسط خود مجلس برای پر کردن جای خالی نمایندگان متوفی یا مستعفی انتخاب شده بودند. آزادخواهان، کمبود کمی خود را با کیفیت جبران می کردند؛ زیرا اعزم شان در تدوین مشروطیتی مکتوب و اطلاعشان از نظامهای پارلمانی غرب، به قول ادوارد براون آنان را «چاشنی» مجلس کرده بود. (۷۹) اگرچه



آزادبخواهان به اصلاحات وسیع، حتی اصلاحات غیر مذهبی، امید داشتند، با این حال در رادیکالیسم خود ملایمت به خرج می دادند و در صورت لزوم می خواستند با اعتدالیون در تدوین قانون اساسی رضایت بخشی همکاری کنند.

نمایندگان برای تدوین قانون اساسی مشروطه، نخست به تصمیم نقش مجلس توجه کردند. در سندی که بعدها به قانون اساسی مشهور می شد، مجلس ملی به عنوان نماینده قاطبه مردم، از اختیارات وسیعی برخوردار گشت. مجلس می توانست در همه مسائل اقدامی را که در جهت رفاه دولت و ملت باشد، انجام دهد. تصویب نهایی کلیه قوانین، فرمانها، بودجه، معاهدات، قروض، انحصارات و امتیازات با مجلس بود. مجلس به مدت دو سال دایر می شد و در این مدت اعضا مصون از تعرض و دستگیری بودند مگر با مجوز خود مجلس. امتیاز دربار این بود که به شاه اختیار داده شد سی نفر سناتور برای مجلس سنا متشکل از شصت سناتور برگزیند اما این حق برای مجلس شورای ملی محفوظ ماند که در آینده نقش دقیق سنا را تعیین کند. نمایندگان با تأیید این سند به اتفاق آراء، آن را به شاه که در بستر مرگ بود، عرضه کردند. شاه به ترغیب مشاوران معنوی خود و وزرای میانه رو تر خویش، قانون اساسی را در ۹ دی، فقط پنج روز قبل از مرگش، امضا کرد.

محمد علی شاه پس از جلوس به سلطنت تصمیم گرفت نه چندان ماند پدرش مظفرالدین شاه و بیشتر چون پدر بزرگش ناصرالدین شاه حکومت کند. با دعوت نکردن نمایندگان به مراسم تاجگذاری خود، به آنان بی اعتنائی کرد. بهبوده کوشید نوز را ابقا و برای وام جدیدی با انگلستان و روسیه مذاکره کند. به وزرایش سفارش کرد مجلس ملی را نادیده بگیرند و به والیان خود دستور داد به انجمنهای ایالتی بی توجه باشند. به جای مشیرالدوله، صدراعظم میانه رو، امین السلطان صدراعظم محافظه کار سابق را گماشت که در این زمان در نتیجه دیدار اخیرش از ژاپن معتقد بود نمی توان بدون حکومت مرکزی قدرتمند و در صورت لزوم مستبد، اصلاحات را انجام داد. محمد علی شاه همچنین کوشید با تحریک مجدد اختلافات گروهی - بخصوص بین شیخیه و مشرغان در تبریز، کریمخانها و مشرغان در کرمان، ملسمانان و زرتشتیها در یزد، فارسها و آذربها در تهران، حیدریها و نعمتیها در قزوین، شوشتر، شیراز و اردبیل، مخالفان را تضعیف کند.

اما مبارزه اصلی بین شاه و مجلس ملی، حول ساختار آینده حکومت شکل گرفت. نمایندگان بر اساس ترجمه ای از قانون اساسی بلژیک، یک نظام حکومتی پارلمانی تدوین کردند. سند نهایی موسوم به متمم قانون اساسی، دو بخش اصلی داشت. بخش نخست منشور حقوق، مساوات هر یک از افراد جامعه در برابر قانون، امنیت جانی، مالی و ناموسی،

مصونیت از بازداشت خودسرانه، آزادی انتشار روزنامه‌ها و تشکیل انجمنها را تضمین می‌کرد. بخش دوم در عین تأیید اصولی تفکیک قوا، قدرت را به قوه مقننه در برابر قوه مجریه تفویض می‌کرد. اکنون، قوه تقنینیه علاوه بر اختیاراتی که قبلاً به او تفویض شده بود، می‌توانست رئیس‌الوزراء و وزراء و کابینه‌ها را منصوب، بازجویی و معزول کند، در مورد «فصلیه وزیران حکم بدهد، و هر سال کلیه هزینه‌های قشون را تصویب نماید.

قوه مجریه، از طرف دیگر، «متعلق به شاه اعلام شد اما وزیران آن را اداره می‌کردند. شاه می‌بایست در برابر نمایندگان سوگند یاد کند و بودجه دربارش به تصویب مجلس برسد. ورود پسران، برادران و عموهای شاه به کابینه ممنوع بود. به خود وی فرماندهی اسمی نیروهای مسلح تفویض شد. سلطنت او ودیعه‌ای، نه از سوی خداوند، بلکه از جانب مردم اعلام شده بود. سلطنت، ودیعه‌ای است که از سوی مردم (به عنوان موهبتی الهی) به شخص شاه سپرده شده است. وزیران او فقط در برابر مجلس مسؤول بودند و نمی‌توانستند با عنوان کردن دستور شناهی یا کتبی پادشاه، خود را از مسؤولیت میرا سازند. و اگر مجلس ملی به اتفاق آرا نسبت به کابینه یا هر یک از وزراء اعلام عدم اعتماد کند، از کابینه یا آن وزیر سبب صلاحیت می‌شود. برای شاه در واقع فقط یک منبع مهم قدرت، یعنی اختیار تعیین نصف نمایندگان ستا، باقی ماند. اما معلوم شد که حتی این یک نیز مزیتی توخالی بوده است؛ تا چهل و سه سال دیگر مجلس سنایی تشکیل نشد.

نمایندگان یا اقتباس قانون اساسی بلژیک، برای انطباق آن با شرایط بومی دو جرح و تعدیل عمده در آن انجام دادند. با تفویض اختیار «اعمال نظارت آزاد بر کلیه اصلاحات مربوط به منافع عمومی به شرط رعایت حدود مندرج در قانون» به انجمنهای ایالتی، موجودیت آن را به رسمیت شناختند و نیز در بعضی از مواد قانون، بر اهمیت مذهب به طور کلی و روحانیون به طور اخص، تأکید نهادند. قوه قضائیه به دادگاههای مدنی و محاکم شرعی دارای صلاحیت وسیع در قوانین شرع، تقسیم شد. مذهب شیعه اثنی عشری مذهب رسمی ایران اعلام شد. فقط مسلمانان می‌توانستند وزیر کابینه شوند. وظیفه ممنوع ساختن سازمانها و نشریات دملحده به قوه مجریه محول شد و دشورای عائی، مجتهدین هر لایحه‌ای را که به مجلس تقدیم می‌شد، از لحاظ عدم مغایرت با قوانین شرع مورد مذاقه قرار می‌داد. این شورا که حداقل از پنج مجتهد تشکیل می‌شد؛ توسط نمایندگان از میان بیست نفری که روحانیون پیشنهاد می‌کردند، انتخاب می‌شد. شورا می‌بایست تا زمان دظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه اشرف، دایر باشد. مذهب سنی تشیع در ساختار حکومتی مدرنی برگرفته از متسکیو مشارکت کرده بود. روح جامعه، به قول متسکیو، به تدوین قانون اساسی پاری داده بود.

شاه که می دید همه اقتدار شاهی زایل شده است، از تأیید متمم قانون اساسی، امتناع کرد و در عوض چهار تن از رهبران اپوزیسیون - ملک المتکلمین، جمال الدین [صفهائی]، میرزا جهانگیرخان از روزنامه صوراسرافیل، و محمدرضا شیرازی از روزنامه مساوات را - و بایه های ملحد، و توطئه گران جمهوریخواه نامید. او اعلام داشت که به عنوان مسلمان حقیقی، لفظ اسلامی مشروع را می پذیرد اما اصطلاح بیگانه مشروطه را نمی تواند بپذیرد.<sup>(۸۰)</sup> وی به همین سیاق به قانون اساسی آلمان علاقه نشان داد و پیشنهاد کرد که رئیس کشور همه وزرا از جمله وزیر جنگ را منصوب کند، فرماندهی اسبی و رسمی نیروهای مسلح را بر عهده گیرد، و برده هزار محافظ خود نظارت شخصی داشته باشد.

این پیشنهادهای متقابل، اعتراض مردم را در شهرهای عمده بخصوص تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد، انزلی، کرمانشاه، کرمان و رشت برانگیخت. مثلاً در کرمانشاه کنسول انگلیس گزارش داد که کلیه کسبه و پیشه‌وران بازار تا بارها در تلگرافخانه بست نشندند.<sup>(۸۱)</sup> در تبریز جماعتی ۲۰۰۰۰ نفری تصمیم به اعتصاب گرفتند و حتی تهدید کردند که آذربایجان را از بقیه کشور جدا کنند مگر آن که قانون اساسی بیدرنگ تأیید شود. بعضی از تلگرامهای ارسالی از تبریز به شاه امضای تهدید آمیز «ملت آذربایجان» را داشت.<sup>(۸۲)</sup> در تهران انجمنها و باشگاههای گوناگون، یک «انجمن مرکزی» تشکیل دادند، اعتصابی عمومی در بازار و اداره‌های دولتی به راه انداختند، یک میتینگ عمومی ۵۰۰۰۰ نفری ترتیب دادند، و ۳۰۰۰ داوطلب مسلح (اغلب از انجمن آذربایجانها) برای دفاع از مجلس ملی بسیج کردند. در این ضمن، صرافان تبریزی که احتمالاً با قانون حزبی سوسیال دموکرات حیدر عمواوغلی ارتباط داشت، امین السلطان صدراعظم را ترور کرد و بیدرنگ در جلوسای مجلس خودش را کشت. به شهادت یک انگلیسی، حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر عزادار برای ادای احترام به ضارب مرده گرد آمدند و از انقلاب اعلام پشتیبانی کردند.<sup>(۸۳)</sup>

شاه هراسان از ترور و راه پیمایی عمومی، عقب نشست. همان شاهد عینی گزارش می دهد که «شاه با سربازان بی سلاح، بی مواجب، زنده پوش و گرسنه اش، در برابر تهدید اعتصاب عمومی و شورش مردم چه کار دیگری می توانست بکند؟»<sup>(۸۴)</sup> شاه، شاهزاده‌ها را به مجلس فرستاد تا سوگند وفاداری به قانون اساسی یاد کنند و ناصرالملک، تحصیل کرده آکسفورد و اشرافی آزادمنش را صدراعظم قرار داد. خودش نیز فروتنانه در مجلس ملی حضور یافت، عهد کرد به قانون اساسی احترام گذارد، و مهر سلطتی را به متمم قانون اساسی زد. وی برای اثبات صداقتش، برای خود و اطرافیان درباری از جامع آدمیت تقاضای عضویت کرد که پذیرفته شد. در اواخر سال ۱۲۸۶، درباریان، شاهزاده‌ها، و مقامات عالی‌رتبه بیش از نصف

۳۱۴ نفر اعضای جامع آدمیت را تشکیل می‌دادند.<sup>(۸۵)</sup> شاه، که در صدد بود نظام استبدادی سلسله قاجار را همیشگی سازد، سوگند خورده بود که مفاهیم برابری، برادری، قانونی و تجدید آگوست کنت را بپذیرد. به این ترتیب، عجالتاً مشروطیت تأمین یافته بود.

### جنگ داخلی (خرداد ۱۲۸۷ - تیر ۱۲۸۸)

«رژیم سابق»، بی آن که ندایی به طرفداری از آن برخیزد، درهم شکسته بود. تجار متمول و دستفروشها، عمده‌فروشان و دکانداران جزء، طلاب و فارغ‌التحصیلان دارالفنون، روحانیان و کارمندان، شرکتهای تجاری نوظهور و اصناف صنعتگر رو به افول، مسلمان و غیرمسلمان، فارس و غیرفارس، حیدری و نعمتی، شیخی و مشرع، سنی و شیعه، بازاریان پایتخت و بازاریان ایالات، همه دست به دست هم داده بودند تا این بنای اقتدار سستی را درهم ریزند. گروه معتدل در مجلس، با انتخاب کمیته‌ای از روشنفکران تحصیلکرده غرب برای اقتباس قانون اساسی بلژیکی، به دین طبقه متوسط سستی به روشنفکران متجدد اقرار کرد. ملکزاده از کمیته انقلابی به نوبه خود، وقتی در تاریخ انقلاب خود نوشت که بدون مشارکت بازار، براندازی نظام کهن قابل تصور نبود، دین روشنفکران متجدد به طبقه متوسط سستی را بازشناخت. یک نویسنده مارکسیست نیز سالها بعد هنگام بحث از نظریه آنارشیتی شورش، اشاره کرد که انقلاب [مشروطه] ایران با استفاده توفیق‌آمیز از راه‌پیماییهای صلح‌آمیز، میبنگهای مردمی و اعتصابهای عمومی در تاریخ انقلابهای بورژوازی یگانه است. اگر کسانی وجود داشتند که طرفدار دربار باشند، این را نه به زبان و نه در عمل نشان نمی‌دادند. حتی خانهای سالخورده و محافظه‌کار قبیله قاجار و خامت اوضاع را قبول داشتند و در مهر ۱۲۸۶ به شاه توصیه کردند که بر مشروطیت صحت بگذارد.<sup>(۸۶)</sup>

اما موقعیت سلطنت‌طلبان، هنگامی که آزادیخواهان سرمت از پیروزی در صدد اصلاحات بیشتری - بخصوص برای موازنه بودجه و نظام انتخاباتی عادلانه‌تر - برآمدند، بتدریج بهبود یافت. پیشنهادهای آزادیخواهان در مورد بودجه، که مورد حمایت اعتدالیها و بدین‌سان مورد تصویب مجلس ملی قرار گرفت، هزینه‌های دربار را قطع کرد، مستمری و حقوق شاهی را کاهش داد، بیاری از تیولها را حذف کرد، و تعمیر راه را که به مالکان اجازه می‌داد مالیات متعلقه خود را نه نقد که به طور جنسی - اما با نرخ تبدیلی پیش از افزایش شدید قینها - بپردازند، لغو کرد.<sup>(۸۷)</sup> لایحه آزادیخواهان برای اصلاح قانون انتخابات که با مخالفت اعتدالیها روبرو شد و از این رو به صورت قانون درنیامد، خواهان کاهش میزان داریایی، تجدیدنظر در تعداد نمایندگان به نفع ولایات، و ایجاد نمایندگی برای اقلیتهای

مذهبی بود. (۸۸) نماینده‌ای هشدار داد که حق رأی کلیه افراد بالغ ذکور در جامعه‌ای که اکثریت عظیم آن بیسواد و فقیر است، می‌تواند خطرناک باشد. دیگری اعتراض کرد که نمایندگی مخصوص برای اقلیتهای مذهبی خلاف شرع خواهد بود. باز یکی دیگر لایحه را نقشه الحادی توطئه گران بیگانه خواند: «ما که هزار سال است با اقلیتهای خود این قدر خوب رفتار کرده‌ایم، دیگر نمی‌فهم پشت این تقاضای گستاخانه چه کسی می‌تواند باشد.»

در این ضمن، رادیکالها در خارج از مجلس نهضتی به منظور اصلاحات غیر مذهبی به راه انداختند. روزنامه صور اسرافیل با این پیشنهاد که روحانیون نباید در سیاست دخالت کنند و با هجو کردن ملایان با عنوان «مال اندوزانی» که منافع مبتذل خود را در لفافه موعظه‌های معنوی پنهان می‌کنند، جنجال عظیمی برانگیخت. (۸۹) این نخستین مقاله ضد روحانیت بود که در ایران انتشار می‌یافت اما آخرین آنها نبود. حبل‌المتین با تمسخر نوشت که تدوین‌کنندگان قانون اساسی یک شورای عالی برای حکم در مشروعیت کلیه لوایح مطروحه در مجلس ملی ایجاد کرده‌اند؛ «این همانقدر بی‌معنی است که یک شورای عالی مشکل از پنج تاجر اعتبار تجاری کلیه قوانینی را که نمایندگان مردم تدوین می‌کنند، بررسی کند.» همان روزنامه، وقتی کتل مسؤولیت عقب ماندگی خاورمیانه را به جهل، خرافات، کوتاه‌فکری، تاریک‌اندیشی، و جرم‌گیری روحانیون و مداخله مصرانه‌شان در سیاست نسبت داد، غوغای دیگری به پا کرد. (۹۰) در این بین خانواده اسکندری با تأسیس مدرسه‌ای دخترانه و انجمنی برای زنان جنجالی راه انداخت. نمایندگان محافظه کار، از جمله بعضی از اعتدالیها، این گونه سازمانها را الحادی، بدعتگر و ضداسلامی خواندند. (۹۱) آزادیخواهان محتاط ندا دادند که سازمانهای زنان را نمی‌توان ضداسلامی دانست؛ زیرا در سراسر تاریخ اسلام وجود داشته‌اند. آزادیخواهان جسورتر اظهار داشتند که قوانین باید جدا از شریعت باشد.

علاوه بر این، روشنفکران با ارائه بودجه‌ای سختگیرانه، تعداد زیادی از کارکنان دربار را از دست دادند. آنان نه فقط تجملات معدودی درباری، بلکه معیشت هزاران کارمند دربار سلطنتی را که شامل اصطبلها، مطبخها، انبارها، اسلحه‌خانه‌ها، کارگاهها و باغهای وسیع بود، به خطر انداختند. یک روز پس از تصویب بودجه، خزانه‌داری حرم که برخلاف خزانه‌داری کشور مشهور بود که به تعهدات خود سخت پایبند است، به کارکنان کاخ اطلاع داد که دیگر نمی‌تواند حقوق و مواجب معمول‌شان را بپردازد. (۹۲)

بدتر این که، این اقدامات مقارن با بدی محصول و افزایش قیمت مواد غذایی رخ داد. (۹۳) نمایندگان، که به دلیل تصمیم به متوازن کردن بودجه نمی‌خواستند مالیاتها را کاهش دهند و در عین حال به سبب تمایلشان به اقتصاد آزاد راضی به مهار قیمتها نبودند، آماج نارضایتی طبقه

تهدیدست قرار گرفتند. به گزارش کاردار انگلیس در مهر ۱۲۸۶، مجلس از چند طرف هدف حمله است. همه دربار بر ضد آن است و مردم شهر ناراضی اند؛ زیرا آنان همچنان گران است. یک ماه بعد همان کاردار اشاره کرد که «مرتجعان» سرعت طرفدارانی از طبقات تهدیدست شهر را گرد می آورند.<sup>(۹۴)</sup> دربار سرانجام از انزوای سیاسی رسته بود.

سلطنت طلبان در اوایل دی ماه، با جلب حمایت شیخ فضل الله نوری، مجتهد بسیار مورد احترام اما سخت محافظه کار که در اعتراضات سال ۱۲۸۵ با بهبهانی و طباطبائی همراهی کرده بود، در خیابانها ظاهر شدند. شیخ فضل الله نوری که اکنون از رادیکانهای غیر مذهبی به هراس افتاده بود، به امام جمعه سلطنت طلب تهران در تشکیل سازمانی محافظه کار موسوم به «انجمن محمد» کمک کرد و از همه مسلمانان مؤمن خواست که در میدان توپخانه برای دفاع از «شریعت» در برابر مشروطه خواهان «کافر» گرد آیند. چنان جمعیت انبوهی این دعوت را اجابت کردند که به گفته یک شاهد مخالف، «راه عبور و مرور یکلی مسدود و حتی جا برای توقف هم نبود».<sup>(۹۵)</sup> جمعیت از گروههای گوناگون تشکیل شده بود: ملایان و ضلاب، بویژه از مدرسه شیخ فضل الله؛ درباریان و ملازمان، بخصوص انواع مطح؛ دهقانان املاک سلطنتی در ورامین نزدیک تهران؛ کارگران غیر ماهر و مفلوکترین فقیران بازار تهران؛ و هزاران صنعتگر، قاطرچی، نوکر، عمله و پادو که در «خرده اقتصاد» دربار سلطنتی کار می کردند.<sup>(۹۶)</sup> ملکزاده می نویسد که این نوکران ریزه خوار دربار چنان مرتجعان متعصبی بودند که «ذهنیت مهتری» و «شعور پادو» به صورت فحش درآمد.<sup>(۹۷)</sup> شیخ فضل الله در این اجتماع مفهوم مساوات را ارتداد اجنبی دانست، مسائل روز چون بی ثباتی، بد اخلاقی و ناامنی عقیدتی را به نفوذ توطئه آمیز «ملکم ارمنی ملحد» نسبت داد، و اعلام داشت که آزادیخواهان مجلس همچون «اکوئهای فرانسه» راه را برای سوسیالیسم، آنارشیزم و نیهیلیسم هموار می کنند.<sup>(۹۸)</sup> جماعت برانگیخته از این سخنان به هر رهگذری که کلاه کوتاه به سبک اروپایی به سر داشت، به عنوان «مشروطه خواه ملحد» حمله کردند و در صدد راه پیمایی به سوی مجلس ملی برآمدند.<sup>(۹۹)</sup>

اما راه پیمایی، در برابر حمایت عمومی گسترده ای که از مجلس ملی به عمل آمد، لغو شد. هنگامی که «جامعه اصناف» اعتصابی عمومی در بازار به پشتیبانی از مشروطه و قانون اساسی ترتیب داد، ۱۰۰۰۰۰ نفر از جمله حدود ۷۰۰۰ داوطلب مسلح از انجمن آذربایجانها؛ و جامعه فارغ التحصیلان کالج؛ برای دفاع از مجلس ملی بسیج شدند. یک ناظر انگلیسی صحنه را برای ادوارد براون چنین شرح می دهد:

... لحظه و صحنه ای بس تماشایی بود، چه نقطه اجتماع، خانه یزدان و آشیانه آرمان (کعبه

آمال، بندگان در کنار یکدیگر قرار داشتند. درون و بیرون این ساختمان از شگفت آورترین توده‌ای که دیده روزگار کهن، در برابر نیروی ستم اهریمن تیره گون، تاکنون ندیده، پر بود. اروپارفتگان با یخه سفید آهاردار - آخوندان با عمامه سفید - میدان با عمامه سبز و سیاه که نشانی از نیاکانشان است، کله نمیدان، دهقانان و کارگران - عباپوشان بازاری همه در هم آمیخته - در دلشان آتشی مقدس فروزان و در جنگی به سود آزادی به میدان فداکاری گام نهاده‌اند. کی است آنکه از روی غریزه، بخش آتشین اثر کارلیل (Carlyle) درباره روز فتح باستیل را به یاد نیاورد؟<sup>(۱۰۰)</sup>

شاه بلافاصله عقب‌نشینی کرد. او از حامیانش خواست که مشرق شوند، پذیرفت که بریگاد (فوج) قزاق به وزارت جنگ ملحق گردد، قول داد شرکت لوطیها و درباریان را در تظاهرات قدغن کند، و دوباره سوگند خورد که به قانون اساسی وفادار باشد. او نتوانسته بود انقلاب را براندازد اما موفق شده بود حامیانی را بر ضد آن گرد آورد.

عواملی چند موقعیت سلطنت‌طلبان را در اوایل سال ۱۲۸۷ بهبود بیشتری بخشید. معاهده ۱۹۰۷ (۱۲۸۶) انگلیس و روسیه با تقسیم ضعیف ایران به مناطق نفوذ آن دو کشور، ناگزیر روحیه بسیاری از مشروطه‌خواهان را تضعیف کرد. یکی از مسئولان که از بودجه جدید زیان می‌دید، مبلغ ۱۰۰۰۰ پوند به شاه پیشکش کرد؛ مقدار زیادی از این وام به عنوان پاداش مخصوص بیدرتنگ بین قزاق‌ها تقسیم شد. رحیم‌خان، رئیس ایل شاهسون در آذربایجان با شاه اعلام همبستگی کرد و امیر مفتح، سرکرده بختیاریه‌های حاجی ایلخانی و شوهر یکی از شاهزاده‌خانهای قاجار نیز از شاه اعلام حمایت کرد و با افراد ایل خود به تهران آمد. شاه اکنون، هم از نیروی مسلح و هم حمایت مردمی برخوردار بود.

شاه در خرداد ماه به حمله پرداخت. بریگاد قزاق به فرماندهی لیاخوف سرهنگ روس، داوطلبان سبک اسلحه را به آتش بست و پس از خونریزی بسیار، مقاومت آنان را درهم شکست؛ به تخمین انگلیسیها بیش از ۲۵۰ نفر در نبرد کشته شدند.<sup>(۱۰۱)</sup> در این بین، افراد عشایری تلگرافخانه را اشغال کردند و جماعتی عظیم، همتای تظاهرات میدان توپخانه، مجلس ملی، دفاتر انجمنهای مختلف، و خانه‌های مشروطه‌خواهان مهم را غارت کردند. ناظم‌الاسلام کرمانی در یادداشت‌هایش می‌نویسد که عوام، در حین نبرد به دربار مایل بودند. ملکزاده با اکراه می‌پذیرد که شیخ فضل‌الله نوری نفوذ بسیاری بر مردم عامی داشت، و ملک‌الشعراى بهار، شاعر مشهور و از شرکت‌کنندگان در انقلاب، سالها بعد نوشت: «در جریان آشوبها طبقه اعیان و طبقات پایین‌تر حامی استبداد بودند. فقط طبقه متوسط به مشروطیت وفادار ماند.»<sup>(۱۰۲)</sup>

شاه که توانسته بود کودتایی موفق انجام دهد، حکومت نظامی اعلام نمود، کلنل لیاخوف را فرماندار نظامی تهران کرد، کلیه انجمنها و اجتماعات عمومی، از جمله تعزیه و عزاداری را ممنوع ساخت، مجلس ملی را منحل کرد، و سی و نه نفر از مخالفان خود را که موفق به فرار یا تحصن در سفارت عثمانی نشده بودند، دستگیر کرد. با این زندانیان که شامل بعضی از چهره‌های پیشگام نهضت مشروطه بودند، به گونه‌های مختلف رفتار شد: ملک‌المشکین و جهانگیرخان نویسندهٔ *صویر اسرافیل* بالای دار رفتند؛ قاضی قزوینی، قاضی آزادیخواه دیوان عالی، و سلطان‌العلماء، نویسندهٔ *روح‌القدس*، مسموم شدند؛ سید حاج ابراهیم آقا، وکیل آزادیخواه تبریز، در حین فرار کشته شد؛ یحیی میرزا اسکندری در زیر شکنجه جان سپرد؛ جمال‌الدین اصفهانی به همدان تبعید شد و آنجا در شرایط مشکوکی درگذشت؛ و بهبهانی و طباطبایی در خانه‌هایشان تحت بازداشت قرار گرفتند. در ضمن نوزده نفر دیگر به حبس محکوم شدند. اینان شامل چهار تاجر، یک توتونچی، یک خیاط، دو افسر سابق قشون، یک سارده، دو روزنامه‌نویس، شش کارمند، و دو تن از نوکران یکی از اعیان زندانی بودند. (۱۰۳)

سلطنت‌طلبان تهران را به تصرف درآورده بودند؛ اما تهران همهٔ ایران نبود. این عمل که در گذشته می‌توانست تعیین‌کننده باشد، اکنون معلوم شد که فقط فریب‌دهنده است. سه تن از پنج مجتهد بزرگ در کربلا و نجف بیدرنگ به حمایت از قانون اساسی پرداختند و شاه را به صراحت محکوم کردند: «الله سلاطین ستمگر را لعنت کرده است. تو ممکن است چندی پیروز باشی اما همیشه چنین نخواهی بود.» (۱۰۴) داوطلبان مسلح نخست در تبریز، سپس در اصفهان و رشت و سرانجام در بسیاری از شهرهای دیگر از جمله تهران، به دفاع از انقلاب برخاستند. در گذشته، سیر حوادث ایالتها را پایتخت تعیین می‌کرد و اکنون، ایالتها بودند که سیر حوادث پایتخت را تعیین می‌کردند.

قضایای مهیج جنگ داخلی بیشتر در تبریز رخ داد. انجمن ایالتی با دریافت خبر کودتا بیدرنگ اعضای مردد را اخراج کرد و در غیاب مجلس ملی خود را حکومت ایالتی آذربایجان خواند. جامعهٔ اصناف، اعتصاب عمومی دیگری در بازار اصلی ترتیب داد. شیخ الاسلام که بنابر رسوم محلی از شیخیه محسوب می‌شد، خواستار گشایش فوری مجلس شد. مرکز غیبی با ادغام با گروهی از روشنفکران ارمنی رأی به برپایی سازمانی پرولتاریایی جدا از جنبش دموکراتیک داد؛ ارتباطش را با سوسیال دموکراتهای باکو رسمی کرد، و حدود یکصد داوطلب مسلح از قفقاز کمک گرفت. (۱۰۵) داوطلبهای خود شهر نیز که به گفتهٔ یک شاهد عینی اغلب از طبقات تحصیل‌کردهٔ محلات شیخی بودند، پشت سر دو قهرمان محلی — ستارخان و باقرخان — گرد آمدند. (۱۰۶) ستارخان، لوطی و اسب‌فروش سابق،



کدخدای امیرخیز محله اصلی شیخی بود. (۱۰۷) باقرخان، استاد بنا و لوطی سابق، کدخدایی محله شیخی مجاور یعنی خیابان را به عهده داشت.

در حالی که مشروطه خواهان، محلات شیخی و ارمنی طبقات متوسط یعنی امیرخیز، خیابان و مارالان را در دست داشتند، سلطنت طلبان به سرکردگی امام جمعه محل و با پشتیبانی ایلات شاهسون، در محلات متشرع طبقات پایین تر یعنی سرخاب و دوه چی سنگر گرفتند. اسماعیل امیرخیزی یکی از رزمندگان مسلح در خاطراتش می نویسد که ملایان محافظه کار، آزادبخواهان را در نظر عوام بیدینها، مرتدین و ملحدین خطرناک قلمداد کرده بودند. (۱۰۸) کسروی از شاهدان عینی جنگ داخلی در تبریز، معتقد بود:

این پشامد می رسانید که چنانکه در شورش فرانسه در پاریس رخ داد، گروه بی چیزان و پابرهنگان پیش آمده اند و کم کم چیره می گردند و خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و اینست «خاصیت» خود را بیرون می آورد. این «خاصیت» شورش است که یک توده نخست دست به هم داده خود را از زیر دست خودکامگان و درباریان بیرون آورند و سپس گروه بی چیزان و سختی کشان پیش آمده به کینه جویی از توانگران و خوش زیندگان پردازند. در پاریس، دانتون و روسپیر و هر به جلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که به یک رشته کارهای هراس انگیز تاریخی برخاستند. در تبریز کسانی مانند دانتون و روسپیر نبودند و گرنه در اینجا نیز هراس و فرمانروا توانستی گردید. (۱۰۹)

کنسول انگلیس در همان زمان گزارش داد که انجمن ایالتی که نمی توانست از تورم سخنرانیهای ارتجاعی جلوگیری کند، نگران شورش عمومی بود. یکی از اعضای انجمن به یارانش هشدار داد که جماعت به اشخاص واقعی نخواهد گذاشت. محلات پست، جایگاه ارتجاع، و منطقه های طبقات متوسط، دژ انقلاب شده بود. (۱۱۰)

در مبارزه ای که متعاقباً در گرفت، مشروطه خواهان با استفاده از نارنجکهای دستی که از قفقاز وارد شده بود، خطوط دشمن را درهم شکستند، سنگرهایشان را فرو گرفتند و پس از دادن تلفات سنگینی رهبران و نیروهایشان را تار و مار کردند. اما پس از آزاد ساختن شهر، خود را در محاصره ایلات مسلح شاهسون و دهقانان متخاصم یافتند. امیر خیزی دریافت که روستایان، همچون تهدستان شهری، او و یارانش را کافر می دانند. کسروی هم در خاطراتش اشاره می کند که روستایان روستای زادگاه وی در چند کیلومتری شمال تبریز طرفدار روحانیت ارتجاعی هستند. (۱۱۱)

جنگ داخلی در مناطق دیگر، در آن حد تأثیر انگیز نبود اما تعیین کننده تر بود. در رشت، چهار روشنفکر مسلمان و سه رادیکال ارمنی به سرکردگی آجرسازی به نام پیرم خان، کمیته

مخفی ستاره را تشکیل دادند و با سوسیال دموکراتها، سوسیال رولوسیونرها، و دانشا کپهای ارمنی در قفقاز تماس گرفتند.<sup>(۱۱۳)</sup> (دانشا کها، سوسیالیستها و در همین حال ناسیونالیستهای بودند که از استقلال ارمنستان و انقلاب اجتماعی در خاورمیانه پشتیبانی می کردند). پیرم خان به کمک سی و پنج نفر گرجی و بیست نفر ارمنی اعزامی از باکو، رشت را گرفت و سپس پرچم سرخ خود را در تالار شهر انزلی نصب کرد. پیرم خان با پشتیبانی محمد ونی [خان] سپهدار سرکرده اصلی زمیندار در ایالات کناره خزر با نیروهای خود مشکل از چریکهای قفقازی و دهقانان مازندرانی به سوی تهران به حرکت درآمد. یک شاهد عینی انگلیسی، این چریکها را «بزرادخانه های متحرک»<sup>(۱۱۳)</sup> توصیف می کند.

در این بین، در اصفهان مصمص السلطنه از طایفه ایلخانی که به تازگی مقام ایلخانی را به امیر متخّم وابسته به دربار از طایفه حاجی ایلخانی باخته بود، افراد قبیله اش را گرد آورد، با سردار اسعد بختیاری از کمیته انقلابی تهران متحد شد، اختلافات ارضی قدیم بین خاندان خود و قبایل عرب مجاور را حل و فصل کرد، و پس از تصرف اصفهان، با افراد قبیله اش و داوطلبان اصفهانی به مقصد تهران رو به شمان نهاد.

این حوادث، به شورشهای دیگر دامن زد.<sup>(۱۱۴)</sup> در بوشهر و بندرعباس انجمنهای محلی زمام امور را به دست گرفتند. در کرمانشاه مشروطه خواهان سلطنت طلبان را بیرون کردند و وانی دیگری برگزیدند. در مشهد اصناف بازار دست به اعتصاب زدند و وانی سلطنت طلب را دستگیر کردند و در همین حال گروهی از رادیکالهای آذری زبان جمعیت مجاهدین، را تشکیل دادند. این جمعیت که به سوسیال دموکراتهای باکو وابسته بود، اعلامیه ای عمومی صادر کرد. این بیانیه که نخستین برنامه سوسیالیستی بود که در ایران منتشر می شد، خواهان دفاع مسلحانه از مشروطیت؛ استفاده از پارلمان برای نیل به عدالت اجتماعی، و مساوات غایی؛ شمول حق رأی برای کلیه آحاد ملت بدون توجه به طبقه و مذهب؛ تقسیم مجدد کرسیهای مجلس طبق تعداد جمعیت هر منطقه؛ تضمین حق انتشار، بیان، سازمان، انجمن و اعتصاب؛ مدارس رایگان برای همه کودکان؛ بیمارستانها و درمانگاههای رایگان برای فقرا؛ شهری؛ فروش روستاهای سلطنتی و املاک اضافی، به دهقانان بی زمین؛ اخذ مالیات از عواید و دارایی؛ نه از خانوار؛ هشت ساعت کار در روز؛ و دو سال خدمت نظامی اجباری برای کلیه افراد ذکور بالغ؛ بود.<sup>(۱۱۵)</sup>

با شورش ایالات و حرکت دو قشون شورشی، موضع سلطنت طلبان در تهران به سرعت متزلزل شد. بانکهای خارج، از پذیرفتن اعتبار برای پرداخت حقوق قزاقها و نیروهای عشایری خودداری کردند.<sup>(۱۱۶)</sup> سران دربار، که عوایدشان محدود شده بود، نتوانستند منابع

تازدهای بیابند. سیصد تاجر که برای کمک به دربار فراخوانده شده بودند، بیدرنگ به سفارت عثمانی پناهنده شدند. رؤسای اصناف، اعتصاب جدیدی در بازار ترتیب دادند. تعدادی از رهبران مخالفان نیز که از بازداشت مصون مانده بودند، به سازمان دادن طرفداران خود پرداختند. در نتیجه، هنگامی که در ۲۲ تیر پیرم خان و صمصام السلطنه به تهران رسیدند، داوطلبان مسلح در داخل شهر با گشودن دروازه‌های اصلی، پیروزی سریع را میسر ساختند. در عین حال که سلطنت‌طلبان در عین استیصال می‌گریختند، شاه در سفارت روسیه متحصن شد. بدین سان جنگ داخلی به پایان رسید.

پانصد نماینده از میان مجلس منحل، نیروهای چریکی و بختیاری، بازار، و آزادیخواهان دربار، بیدرنگ در تهران گرد آمدند و خود را مجلس اعلا خواندند. مجلس مزبور با ایفای نقش هیأت موسسان، محمدعلی شاه را عزل کرد، پسر دوازده ساله‌اش احمد را به سلطنت برگزید، و عضدالملک، ایلیخان پیر اما آزادیخواه قاجار را به عنوان نایب‌السلطنه انتخاب کرد. او پستهای کابینه را بین اعیانی که از نهضت مشروطه حمایت کرده بودند، تقسیم کرد. سپهدار به مقام صدراعظمی و وزارت جنگ، و سردار اسعد به وزارت داخله منصوب شد. سپس محکمه ویژه‌ای برای محاکمه سلطنت‌طلبان اصلی ترتیب داد؛ پنج مخالف برجسته مشروطیت از جمله شیخ فضل‌الله نوری به دار آویخته شدند. سرانجام مجلس اعلا قانون جدید انتخابات را تصویب کرد که به طور ضمنی تقدیری بود از نیروهای اجتماعی که در طوفان جنگ داخلی از مجلس پشتیبانی کرده بودند. این قانون، شرط مقدار ثروت را از ۱۰۰۰ تومان به ۲۵۰ تومان کاهش داد؛ نمایندگی بر مبنای طبقه و شغل را لغو کرد؛ تعداد کرسیهای نمایندگی تهران را از ۶۰ به ۱۵ کرسی رسانید، کرسیهای نمایندگان ایالات را از ۹۶ به ۱۰۱ کرسی افزایش داد؛ و چهار کرسی برای اقلیتهای مذهبی شناخته شده - ۱ کرسی برای کلیمیان، ۱ کرسی برای زرتشتیان، و ۲ کرسی برای میحیان آسوری و ارمنی - اختصاص داد. در ۱۴ مرداد ۱۲۸۸، درست چهار سال پس از آن که مظفرالدین شاه با تشکیل مجلس موسسان موافقت کرد، کابینه فرمان‌گشایش دومین مجلس شورای ملی را صادر کرد. انقلاب، سرانجام امنیت قانون اساسی مشروطه را فراهم ساخته بود.

## رضاشاه

سرباز وطن پرستی که ملتش را از رویای افتخارات باستانی بیدار کرد و به دنیای قرن بیستم راند.

د ویلبر، رضاشاه پهلوی، ص یک

او روی هم رفته مملکت را پاک دوشید، روستاییان، عشایر، و زحمتکشانش را مفلوک کرد و از زمینداران باجیهای هنگفت گرفت. در عین آن که اقداماتش طبقه جدید سرمایه داران، - تجار، انحصارگران، پیمانکاران، و مقربین سیاسی - را غنی ساخت، تورم، مالیاتهای سنگین، و دیگر عوامل، سطح زندگی مردم را کاهش داد.

۱. میاسو، امریکاییان در ایران، ص ۳۴

### دوره تجزیه (۱۲۸۸-۱۲۹۹)

عصر جدید، با انتظارات بزرگ آغاز شد. مجلس ملی دوم در آبان ۱۲۸۸ در میان تحسین و وسیع عامه گشایش یافت. بلافاصله رأی اعتماد شایانی به حکومت سپهدار و سردار اسعد داد، و سپس بر آن شد که شاه سابق را به اروپا بفرستند؛ از رزمندگان داوطلب داخلی و خارجی سپاسگزاری کنند، و پیرم خان را که اکنون به گاریبالدی ایران شهرت داشت، رئیس نظمیته تهران قرار دهد. در عرض چند ماه آتی حکومت توانست در خصوص عقب نشینی تقریباً همه نیروهای روسی که در دوره جنگ داخلی وارد ایالات شمالی شده بودند، مذاکره کند و وامی به مبلغ ۱۲۵۰۰۰۰ پوند از بانک شاهی برای بازسازی ساختار اداری وصول نماید. علاوه بر این، با تأیید مشتاقانه مجلس، یازده افسر سوئدی برای ایجاد نیروی پلیس روستایی که به ژاندارمری مشهور شد، و شانزده متخصص مانی امریکایی - به ریاست مورگان شوستر -

برای سازماندهی مجدد نظام مالیاتی، استخدام کرد. عصر اصلاحات سرانجام فرا رسیده بود.

شاید هم، چنین به نظر می‌رسید. به هر حال چندان طولی نکشید که انتظارات بزرگ در حرارت کشمکشهای داخلی و فشارهای خارجی پژمرد. در اوایل سال ۱۲۸۹ مجلس ملی به دو گروه رقیب تقسیم شد که حامیان مسلح‌شان خیابانهای تهران را به صورت میدان جنگی خونین درآوردند. در اوایل سال ۱۲۹۰ ایالات دستخوش جنگهای عشیره‌ای بود و بنابراین حکومت مرکزی بیشتر تضعیف شد. در اواخر سال ۱۲۹۰ نیروهای انگلیس و روسیه وارد شهرهای اصلی شمال و جنوب می‌شدند. در ۱۲۹۴ نیروهای عثمانی به مناطق غربی یورش برده بودند و عوامل آلمانی به عشایر جنوب اسلحه می‌رساندند. به گفته وزیرمختار انگلیس، حکومت مرکزی در خارج از پایتخت وجود نداشت.<sup>(۱)</sup> زوال، کم‌کم پا می‌گرفت. در ۱۲۹۹ حکومتهای خودمختار در آذربایجان و گیلان ایجاد شده بود؛ خانهای عشایر بیشتر کردستان، عربستان [خوزستان] و بلوچستان را در تصرف داشتند؛ انگلیسیها در صدد بودند که برخی «قسمتهای سالم‌تر» جنوب را «نجات» دهند؛ شاه جواهرات سلطنتی‌اش را جمع کرده بود تا به اصفهان بگریزد؛ و خاندانهای توانگر با مشاهدهٔ بیرق بلشویسم، نه به مجلس بلکه به مردی که سوار بود امید بسته بودند.<sup>(۲)</sup> در اواخر سال ۱۲۹۹ این سوار نجات‌بخش در هیأت رضاخان ظاهر شد که سرهنگ قشون قزاق بود و بزودی شاه ایران شد. در حالی که انقلاب ۱۲۸۴-۱۲۸۸ مشروطیتی لبرال را جایگزین استبداد فاجار کرده بود، کودتای ۱۲۹۹ راه را برای انهدام ساختارهای پارلمانی و استقرار خودکامگی پهلوی هموار می‌کرد.

چند دستگی در مجلس ملی دوم از همان سال ۱۲۸۹ ظهور کرد. در حالی که بیست و هفت اصلاح‌طلب «فرقهٔ دموکرات» را تشکیل می‌دادند، پنجاه و سه محافظه‌کار در «فرقهٔ اعتدال» ائتلاف کردند.<sup>(۳)</sup> پیشگام دموکراتها بازماندگان انجمنهای رادیکال پیش از ۱۲۸۵ بودند: تقی‌زاده و محمد تربیت از گنجینهٔ فنون در تبریز؛ سلیمان اسکندری و محمدرضا مساوات از کمیتهٔ انقلابی در تهران؛ و حسیقلی‌خان نواب از یاران سابق ملک‌خان در لندن و احتمالاً عضو مخفی جامع آدمیت در تهران تقریباً همهٔ بیست و هفت دموکرات از نواحی شمال بودند. سیزده نفر از آذربایجان، دو تن از شمال خراسان و هفت نفر از تهران. این گروه از هشت کارمند اداره، پنج روزنامه‌نویس، پنج روحانی، یک زمیندار و یک طبیب تشکیل می‌شد؛ از پنج روحانی، سه تن شیخی و یک نفر در نهان ازلی بود.

در خارج از پارلمان، حزب دموکرات را در اصل حیدرخان و محمدامین رسول‌زاده رهبری می‌کردند. حیدرخان که بعدها دبیر اول حزب کمونیست ایران شد، به عنوان دبیر

اجرائی سازمان، دموکراتهای تهران را با سوسیال دموکراتهای باکو پیوند داد، داوطلبان مسلحی ترتیب داد، و به تشکیل اتحادیه کارگران چاپخانه و تلگراف کمک کرد. حیدرخان چون نمی توانست فارسی را سلیس صحبت کند، توانست وکیل مجلس شود. رسولزاده که پس از انقلاب روسیه یکی از رهبران مشویک در باکو شد، از قفقاز برای شرکت در جنگ داخلی آمده بود. او روزنامه‌ای با عنوان ایران نو به راه انداخت که ارگان حزب بود و بزودی بیشترین تیراژ را در بین مطبوعات تهران به دست آورد. ایران نو که اغلب به قلم رسولزاده نوشته می شد، نه تنها شامل مباحثی در خصوص اصلاحات اجتماعی بلکه چکیده‌ای از تاریخ سوسیالیسم اروپایی نیز بود و برای نخستین بار اصول مارکسیسم را در ایران اشاعه می داد. (۴)

دموکراتها در تدوین برنامه‌شان از بیانیه‌های سوسیال دموکراتهای پیشین بسیار وام گرفتند. ملکزاده، عضو مؤسس حزب جدید، سالها بعد پذیرفت که هرچند واژه «سوسیالیستی» به خاطر «عامه محافظه کار» به شکل متفاوتی مطرح شد، خود برنامه کمایش همان برنامه حزب سابق بود. (۵) برنامه در آغاز اعلام می داشت که اروپا مرحله گزار از فئودالیسم به کاپیتالیسم را پشت سر گذارده و اکنون هم استقلال سیاسی و هم ساختارهای اجتماعی کهن آسیا را تهدید می کند. «قرن بیستم برای شرق همان است که قرن هفدهم برای غرب بود - یعنی مرحله گذار از فئودالیسم به کاپیتالیسم». (۶) سپس اخطار می کرد که «فئودالیسم» پوسیده در ایران، همچون دیگر نقاط آسیا، از حفظ استقلال ملی و انجام اصلاحات اجتماعی ناتوان است. برنامه چنین نتیجه می گرفت که بنابراین نیروهای مترقی، مانند دموکراتها، باید از طریق مبارزه با کاپیتالیسم پیگانه و فئودالیسم داخلی، کشور را «به کاروان پیشرفت بشری» برسانند. برنامه خواهان یک مجلس شورای ملی نیرومند و تأخیر در گشایش مجلس سنا؛ حق رأی برای کلیه افراد بالغ ذکور؛ انتخابات آزاد، مستقیم و با رأی مخفی؛ برابری همه آحاد جامعه از هر دین و طبقه؛ جدایی دین از سیاست؛ نظارت دولت بر نهادهای مذهبی برای استفاده عموم؛ آموزش رایگان برای عموم با تأکید بر آموزش زنان؛ دو سال خدمت سربازی برای همه مردان؛ انقاع کاپیتولاسیون؛ صنعتی کردن کشور؛ نظام مالیاتی مستقیم و مترقی؛ محدود کردن کار به کمتر از ده ساعت در روز؛ ممنوعیت کار کودکان؛ و تقسیم اراضی بین کشت کنندگان آن بود.

نویسندگان ایران نو به تبیین رهوس برنامه حزب پرداختند. آنان بر اهمیت مبارزه با خودکامگی سنی و اشرافیت معاصر - که اولی را «استبداد شرقی» و دومی را «ملوک الطوائفی» می نامیدند. - تأکید کردند و نیز خطری را که از ناحیه امپریالیسم غربی ناشی می شد، بخصوص معاهده ۱۹۰۷ (۱۲۸۶) انگلیس و روسیه که اصفهان و ایالات شمالی را حوزه نفوذ روسیه، و سیستان و بلوچستان را قلمرو انگلیس، و نواحی جنوب را منطقه

بیطرف قلمداد می‌کرد؛ یادآور شدند. مقاله‌های این روزنامه علاوه بر این به بیان مزایای احداث راه آهن، نظام وظیفه اجباری، مذهب زدایی یا دنیانگری، تقسیم اراضی، و تسریع در صنعتی کردن کشور - با دادن اطمینان به صنعتگران و پیشه‌وران که کارخانجات جدید نه تنها مشاغل را از بین نمی‌برد، بلکه ایجاد اشتغال بیشتر می‌کند - پرداختند. آنان همچنین از تمرکز سیاسی، وحدت گروهی و یگانگی ملی جانبداری می‌کردند. سرمقاله‌ای با عنوان «ما یک ملتیم» اظهار می‌داشت که ناسیونالیسم تنها حفاظ مطمئن در برابر تجدید حیات گروه‌گرایی و استبداد سلطنتی است. نهضت مشروطه بسیاری از گروه‌ها را متحد ساخت و رژیم استبدادی را ساقط کرد. برای اطمینان از این که چنین رژیم ظهور نخواهد کرد، ایران باید همه مردم - مسلمان و کیمی، مسیحی و زرتشتی، فارس و ترک - را برابر و آزاد و کاملاً ایرانی بداند.<sup>(۸)</sup>

این برنامه بزودی دیگر عناصر رادیکال را به خود جلب کرد. حزب داشناک آرامه با اذعان به اینکه دموکرات‌ها نیروی شرقی‌اند، با آنان در برابر «فئودالیسم ارتجاعی» ائتلاف کرد. سوسیال دموکرات‌های باکو به اعضای خود توصیه کردند که شاخه‌های خود را در ایران متحل کنند و به سازمان جدید بپیوندند. اما سوسیال دموکرات‌های ایرانی در قفتاز به همکاری با سوسیال دموکرات‌های روسی، بخصوص بلشویک‌ها، ادامه دادند.<sup>(۹)</sup>

در همان حال که فرقه دموکرات از سوی روشنفکران سخن می‌گفت، فرقه اعتدال جانبدار اشراف زمیندار و طبقه متوسط سستی بود. پنجاه و سه نماینده وابسته به آن شامل سیزده تن روحانی، ده زمیندار، نه تاجر، ده کارمند و سه خان می‌شد. ترکیب رهبری فرقه نیز همانند بود: بهبهانی و طباطبایی، دو مجتهد بزرگ؛ سپهدار سرکرده خطه شمال؛ و شازده عبدالحمین میرزا، بزرگ خانان اشرافی فرمانفرما و داماد مظفرالدین شاه و تحصیلکرده اروپا که در دوران حکومت کرمان در سالهای ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ کمک‌های مهمی به نهضت مشروطه کرده بود. کاردار انگلیس معتقد بود که فرقه بیشتر در بین روحانیون، تجار، و پیشه‌وران قدرت دارد. ه‌این طبقات، حضور اعتدالیون، بخصوص سپهدار، در کابینه را برای حفظ نظم و قانون ضروری می‌دانند. ملکزاده می‌پذیرد که معدودی فارغ‌التحصیلان مدارس جدید حامی دموکرات‌ها بودند اما بسیاری از بازاریان به تأسی از روحانیون سستی از اعتدالیون پیروی می‌کردند. روحانیت که برای مخالفت با اصلاحات دلیل قطعی داشت، به عوام بخصوص پیشه‌وران و اصناف چنین تلقین می‌کرد که دموکرات‌ها دشمنان قسم‌خورده اسلام‌اند.<sup>(۹)</sup>

برنامه فرقه اعتدال، چنانکه انتظار می‌رفت، خواهان تقویت سلطنت مشروطه؛ تشکیل مجلس اعلا؛ صیانت مذهب - بهترین سد در برابر ظلم و بیاداری؛ حمایت از زندگی

خانوادگی، مالکیت خصوصی، و حقوق اساسی؛ تلقین و نگرش تعاونی، به عامه از طریق آموزش مذهبی؛ اعطای کمکهای مالی به «طبقه متوسط»، بویژه سرمایه‌داران خرده‌پای بازار؛ تنفیذ شریعت؛ و دفاع از جامعه در برابر «تروریسم» آنارشیتها، «الحاد» دموکراتها، و «ماتریالیسم» مارکسیستها بود.<sup>(۱۰)</sup>

برخورد ناگزیر بین اعتدالیون و دموکراتها در مذاکرات پارلمانی بر سر موضوع اصلاحات غیرمذهبی آغاز شد و در جریان انتخاب صدراعظم شدت یافت. اعتدالیون همچنان خواستار سپهدار بودند و دموکراتها به انتخاب میرزا حسن مستوفی الممالک، از مقامات ثروتمند اما دارای گرایشهای آزادیخواهانه و دوستار اصلاحات غیرمذهبی، اشتیاق داشتند. بامرگ نایب‌السلطنه و لزوم تعیین جانشین برای او، این برخورد شدت بیشتری گرفت. اعتدالیون، به کمک بختیارها، مستوفی الممالک را رد کردند و به جای او ناصرالملک را برگزیدند که در سابق آزادیخواه بود و اکنون محتاط‌تر گشته و به تجدیدنظرطلبان اعتمادی نشان نمی‌داد و خود را «محافظة کار واقع بین» می‌نامید.<sup>(۱۱)</sup> سرانجام وقتی چهار تن از افراد مسلح دار و دسته حیدرخان، بهبهانی را که سخت مورد احترام بود کشتند، برخورد به نقطه انفجار رسید. اعتدالیون بیدرنگ دموکراتها را به توطئه قتل متهم کردند. روحانیون اعتدالی، تقی‌زاده را به عنوان مرتد به تبعید فرستادند. اصناف اعتدالی در تهران اعتصابی در بازار ترتیب دادند و در مسجد جامع اجتماع کردند و خواستار دستگیری فوری همه دست‌اندرکاران سوء قصد شدند. در این بین، افراد مسلح‌شان حیدرخان را به اختفا راندند و حمیدخان تربیت، قهرمان سوسیال دموکراتهای تبریز، برادر کوچکتر تربیت مشهور و برادرزن تقی‌زاده را کشتند. به نظر می‌رسید که از تصفیه حساب نهایی گریزی نیست.

دموکراتها و بختیارها همراه با گروهی از وکلای جنوب که در چنین مواجهه‌ای درگیر بودند، مستوفی الممالک را جانشین سپهدار ساختند. صدراعظم جدید به پشتیبانی بیروم‌خان بیدرنگ فرمان داد که همه غیرنظامیان باید سلاحهای خود را تحویل نظمی دهند. تقریباً همه طرفداران دموکراتها پذیرفتند اما یکصد هوادار اعتدالیون به رهبری ستارخان و باقرخان از تبریز از دستور سرپیچیدند و در مرکز تهران سنگر گرفتند. نیروی بیشتری مشکل از عشایر بختیاری و مأموران بیروم‌خان سرعت باغ [طوطی] را محاصره کردند، حمله بردند و سرانجام یاران پیشین خود را خلع سلاح کردند. انقلاب ایران، برخلاف انقلابهای دیگر، فرزندان را نخورد اما مانند انقلابهای دیگر عاقبت بسیاری از آنان را خلع سلاح کرد.

در عین حال که پایتخت دستخوش آشوب سیاسی بود، تنشهای عشیره‌ای ایالات را از هم می‌گسست. ترکمنها در شمال خراسان، شاهونها در آذربایجان، و کردها در لرستان با



استفاده از اوضاع تهران از دادن مالیات سر باز زدند، روستاهای اطراف را غارت کردند، خطوط ارتباطی را گسستند، و چون شاه سابق در تیر ماه ۱۲۹۰ برای باز پس گرفتن سلطنت دوباره در ایران ظاهر شد، از او حمایت کردند. در این میان، قشقایها، بویراحمدیها، عربها، بلوچها، و ایلات خمسه و کهگیلویه در مقابله با قدرت گرفتن ایل بختیاری با هم ائتلاف کردند؛ چرا که در اوایل سال ۱۲۹۰ خوانین بختیاری مقامات مهمی را در دست داشتند: صمصام‌السلطنه؛ ایلخان بزرگ، در تهران ریاست کابینه را داشت؛ سردار اسعد، برادر کوچکترش؛ همچنان مورد اعتماد دموکراتها بود؛ برادر دیگرش، ریاست محافظان کاخ را داشت؛ بزرگی خاندان حاجی ایلخانی، وزارت جنگ را عهده‌دار بود؛ و خویشاوندان دیگر، حاکم اصفهان، عربستان [خوزستان]، یزد، کرمان، بروجرد، بهبهان و سلطان آباد بودند. گذشته از این، شش خان بزرگ خاندان ایلخانی و حاجی ایلخانی توافق کرده بودند تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس را در قبال مشارکت در ۳٪ از سود شرکت حفاظت کنند. تعجبی نیست که بسیاری از قبایل دیگر کم‌کم شروطیت را پوششی برای تسلط ایل بختیاری تلقی کردند و در صدد یافتن چاره برآمدند. بنا به گزارش وزیر مختار انگلیس به لندن، قبیله عرب بنی کعب به سرکردگی شیخ خزعل در صدد پیشروی به محقره، بلوچها به کرمان، بویراحمدیها به بوشهر، و قشقایها همراه ایلات خمسه به شیراز، بودند.<sup>(۱۲)</sup> هنگامی که شازده ظل‌السلطان - که در دوران حکومت اصفهان در زمان ناصرالدین شاه پدر صمصام‌السلطنه را کشته بود - در سال ۱۲۹۰ املاک خود را تحت حمایت روسها قرار داد و با روحانیون محل بر ضد بختیاریها متحد شد، این پیمان هرچه بیشتر تقویت شد. به گفته کنسول انگلیس، ظل‌السلطان و روحانیون با استفاده از ناراضی‌بانی مردم به مناسبت بدی محصول و گرانی مواد غذایی، حاکم بختیاری را برکنار کردند، مردم را بر ضد زرتشتیان محل شوراندند، و معجزه‌ای ترتیب دادند تا «نهضت احیاء دینی را بین عوام» دامن زنند.<sup>(۱۳)</sup>

با این حال، رقابت قبیله‌ای بین شورشیان، حکومت مرکزی و بختیاریها را نجات داد. تهاجم بلوچها در میان کین‌جوییهای طایفه‌ای در هم شکست. کنفدراسیون شیخ خزعل انسجام خود را از دست داد. ایلات بویراحمدی و کهگیلویه روستاها را در دست گرفتند اما نتوانستند حملات خود را هماهنگ سازند و از این رو هیچ شهری را به تصرف در نیاوردند. مهمتر از همه، ایلات خمسه و قشقای با ورود به شیراز رودرروی هم ایستادند: ایلات خمسه قسمتی از شهر را اشغال کردند و از سوی دیگر قشقایها قوام‌الملک ایلخان خمسه را مجبور ساختند به کنونگری انگلیس پناهنده شود، برادرش را کشتند، خانه‌اش را غارت کردند، و محله کلیعیها را که طی قرن گذشته تحت حمایت خاندان وی بود، تاراج کردند. به گفته وزیر مختار

انگلیس، این بلواها، راههای مرکزی و جنوبی را بست، تجار شیراز را به وحشت انداخت، و بدین ترتیب ورود فوری نیروهای انگلیسی را ضروری ساخت.<sup>(۱۴)</sup> در مهر ۱۲۹۰ قوای انگلیس در یوشهر پیاده شد و با شتاب به سوی شیراز و اصفهان حرکت کرد. قبیله گرایی علاوه بر آن که بختبارها را نجات داده بود، پای انگلیسیها را به جنوب ایران بازگشود.

درگیریهای داخلی با تهدیدهای خارجی روسیه همزمان بود. روسها از سوی برای حفاظت بازارهای خود، از سویی برای اجرای معاهده ۱۹۰۷ (۱۲۸۶)، و از سوی دیگر برای نفعی مأموریت شوستر که به تصویب اکثریت عظیم مجلس ملی، به ریاست خزانه داری منصوب شده بود و بی مهابا اعمال قدرت می کرد؛ ایران را مورد تهدید قرار داده بودند. شوستر مأموران بلژیکی گمرکات را که از حمایت روسیه برخوردار بودند، بازجویی کرد؛ نیروی ویژه ای یا برای جمع آوری مالیات در سراسر کشور، حتی در ایالات شمالی، ترتیب داد؛ و امون شاهزاده ای را که حکومت مرکزی خانش می دانست اما خود وی مدعی تابعیت روسیه بود، مصادره کرد. این عمل، به گفته کاردار انگلیس، «کاملاً خشم تزار را نیز برآورد».<sup>(۱۵)</sup> روسها با تصرف انزلی و رشت در آبان ۱۲۹۰ اوتیساتومی سه ماده ای به ایران دادند: نفع مأموریت شوستر؛ خودداری از استخدام مشاوران خارجی در آینده بدون موافقت انگلیس و روسیه؛ و پرداخت غرامت بابت پیاده کردن نیرو در انزلی و رشت. روسیه تهدید کرد که اگر در عرض چهل و هشت ساعت این خواسته ها برآورده نشود، بدون اطلاع قبلی تهران را تصرف خواهد کرد.

اوتیساتوم، همچون بمبی بر سر تهران فرود آمد، بلافاصله ارتباط بین وکلا و وزرا را قطع کرد؛ و سرانجام مجلس ملی دوم را از بین برد. دموکراتها و اعتدالیون، به ترغیب داشناکها، با اکثریت زیادی به رد اوتیساتوم و تمدید دوره دو ساله وکالت شان تا پایان بحران جاری، رأی دادند. تنها یک صدا به مجلس یادآور شد که گرامول دپارلمان درازمدت، را به منظور تمدید دوره خود منحل کرده بود. در این بین، یکصد زن با تپانچه هایی در زیر چادرهاشان در اماکن عمومی راه افتادند و تهدید کردند هر وکیل را که به اوتیساتوم روسها تسلیم شود، هدف قرار خواهند داد. تظاهرکنندگان خشمگین به تراموای شهر که قسمتی از آن در مالکیت روسیه بود، حمله کردند و جماعتی عظیم، که به گفته یک شاهد عینی «تا آن زمان بزرگترین جمع در تاریخ ایران» بود، در برابر مجلس گرد آمدند و فریاد «یا مرگ یا استیصال» سر دادند.<sup>(۱۶)</sup> اما صدراعظم مصمصام السلطنه، نایب السلطنه، کابینه و پیرم خان با نیروهای قفقازی اش تصمیم گرفتند برای جلوگیری از تصرف پایتخت توسط روسها، اوتیساتوم را بپذیرند. چون صدراعظم درخواستهای روسیه را پذیرفت و نایب السلطنه وکلا را به اقدام غیرقانونی متهم

کرد پیرم خان درهای مجلس را بست. در حالی که ارتجاع داخلی مجلس ملی اول را تعطیل کرده بود، فشارهای خارجی موجب انحلال مجلس منی دوم گشت.

اشغال کشور از سوی انگلیس و روس، اعتراض عموم را برانگیخت. روحانیان نجف و کربلا خواهان تحریم عمومی کالاهای روسی شدند. تظاهرکنندگان در تهران شیشه مغازه‌ها را شکستند و اجناس روسی را بیرون ریختند، از فروش چای روسی جلوگیری کردند؛ و ضاربان ناشناس یکی از تاجران بزرگ را که نماینده منافع روس بود، کشتند. در شیراز، کسبه به سوی بانک شاهی سرازیر شدند و نیز از فروش مواد غذایی به نیروهای انگلیس خودداری کردند. در تبریز، زد و خوردی بین سربازان روس و مأموران محلی به خودکشی نایب والی و اعداء چهل و چهار تن از باوران انقلاب مشروطه انجامید. قوای روس با ضبط مواد غذایی در انزلی و رشت، درگیریهای خونینی را باعث شدند که ضمن آن چهل و سه نفر کشته و پنجاه تن دیگر زخمی شدند. در مشهد، روسها به دلیل کشته شدن یکی از افسران شان به جماعتی اتبوه که در حرم امام رضا (ع) متحصن شده بودند، حمله کردند. حرم را به آتش بستند، به تاراج مسجد [گوهرشاد] پرداختند، و بیش از پنجاه تظاهرکننده را زخمی کردند. به توپ بستن حرم امام رضا (ع) اثر عمیقی در تاریخ ملی ایران معاصر به جای نهاد.

به هر حال، این تظاهرات بتدریج فروکش کرد. مقاومت به شهادت منجر می شد اما پیروزی در پی نداشت. تظاهرکنندگان غیرنظامی هم‌اورد سربازان تعلیم دیده نبودند. قتلها و سوءقصدها شاید دیپلماتهای خارجی را تحت تأثیر قرار داده بود، اما تصمیم دولت‌های خارجی را تغییر نداد. تحریمها و اعتصابها به بازار داخلی بیشتر آسیب زد تا به مقامات لندن و سن پترزبورگ. علاوه بر این، نیروهای اشغالگر با خرید کالاهای محلی، مهار غارنهای روستایی، محدود ساختن هرج و مرج عسیره‌ای، و باز کردن راههای اصلی تجارتمی، منافع تجاری را رونقی بخشیدند. مقاومت ملی در برابر دخالت بیگانگان، از ایستادگی آشکار به بغض نهان تبدیل شد.

در سال ۱۲۹۳ ایران به آینده‌ای بی امید از اشغال بیگانه و رکود داخلی تن در داده بود. مقامهای انگلیسی و روسی با رؤسای قبایل مرادیه مستقیم داشتند. بر راههای اصلی مراقبت می کردند، و در شهرهای شمالی و جنوبی سربازخانه داشتند. بلژیکیها نه تنها اداره گمرکات را دوباره به دست گرفتند، بلکه مقام ریاست خزانه داری شوش را به ارث بردند. بزرگان محلی توانستند تعداد افراد ژاندارمری را به کمتر از شش هزار تن محدود سازند. نمایندگان انگلستان و روسیه پروژه‌های یکدیگر را در خصوص راه آهن سرتاسری ایران و نمو می کردند. سپهدار که با روسها همکاری نزدیک داشت، بیشتر مناطق حاشیه خزر را تیول شخص خود ساخت.

بختاریها که بیشتر با انگلیسیها ارتباط داشتند، با وزارتخانه‌های مرکز چون غنائم قبيله‌ای رفتار می‌کردند. به قول کاردار انگلیس، «خانها [ای بختاری] رسم مشارکت در اموال قبیله را در حکومت مرکزی هم متداول کرده‌اند. تصمیمات مهم در شوراهاى خانوادگی اتخاذ می‌شود. همچنین وقتی یکی از اعضای خاندان ایلخانی صاحب مقامی می‌شود، عضوی از خاندان حاجی ایلخانی در نهران با او همدست است تا در غنیمت وزارتخانه با هم شریک باشند و بالعکس»<sup>(۱۷)</sup>

در این بین، رادیکالها روحیه باخته و بی‌رهبر بودند. تقی‌زاده، حیدرخان و رسول‌زاده در تبعید به سر می‌بردند. سلیمان اسکندری، مساوات و بسیاری دیگر به ایالات مرکزی گریخته بودند. پیرم‌خان در حین نبرد با باقیمانده نیروهای شاه سابق کشته شده بود. از گروههای رادیکالی که در انقلاب جنگیده بودند، فقط داشناکها و داوطلبان ارمنی در نظمیة حالت سازمان‌یافته داشتند. بیشتر به خاطر همین نقرات باقیمانده بود که نهضت مشروطیت زنده ماند؛ زیرا پس از آن که بحران اولتیماتوم فروکش کرد، آنان همراه با تعدادی از اصناف تهدید کردند که دست به اعتصاب خواهند زد مگر آن که حکومت طبق قانون مشروطه به تعهدات خود در برگزاری انتخابات عمومی برای مجلس ملی جدید عمل کند.<sup>(۱۸)</sup>

مجلس سوم بزودی پس از آغاز جنگ جهانی اول تشکیل شد. نمایندگان، دنگرم از شکستهای اولیه روسها، از اعلان جنگ به نیروهای محور، امتناع کردند. مأموران بلژیکی گسرک را کنار نهادند، و رهبران احزاب دموکرات و اعتدالی را به عنوان کمیته مقاومت ملی برگزیدند. ریاست کمیته را چهار رهبر حزبی به عهده داشتند: سلیمان اسکندری؛ مساوات؛ سید حسن مدرس؛ سخنگوی اصلی اعتدالیون و روحانی پرجاذبه اصفهانی و نماینده روحانیون نجف و کربلا در مجلس ملی؛ و میرزا محمدصادق طباطبایی، پسر مجتهد مشهور و فارغ‌التحصیل زبانهای جدید از استانبول و عضو فعال انجمن مخفی پیش از انقلاب که مجله‌ای پارلمانی را از سوی اکثریت اعتدالی منتشر می‌کرد. کمیته نخست در شهر مقدس قم اقامت گزید اما چون روسها شهر را به تصرف درآوردند، به کرمانشاه گریخت که کردهای هوادار عثمانی در آنجا با انگلیسیها می‌جنگیدند. کمیته در کرمانشاه، حکومت دفاع ملی را تشکیل داد، با افسران سوئدی طرفدار آلمان در ژاندارمری تماس گرفت، و با عشایر قشقایی و بلوچ که سلاحهای آلمانی دریافت می‌داشتند، متحد شد. انگلیس برای مقابله با این اقدامات، در میان ایلات خسه، بختاریها، و اعراب به سرکردگی شیخ خزعل، اسلحه توزیع کرد و یک نیروی پلیس محلی به فرماندهی انگلیسیها، موسوم به «تفنگداران جنوب ایران»

تشکیل داد. انگلستان تا سال ۱۲۹۵ کرمانشاه را گرفت، حکومت دفاع ملی را از بین برد، بعضی از اعضای آن را تبعید کرد، و بعضی دیگر چون سلیمان اسکندری را در هند به زندان فرستاد.

در این بین، روسها در گیلان با نیرویی چریکی به نام «کمیته اتحاد اسلام» مشهور به جنگلیها درگیر بودند. این نهضت، اعضای اولیه خود را عمدتاً از کشاورزان خرده مالک گیلان برگرفته بود. رهبری این جنبش با میرزا کوچک خان، واعظ پُر تکاپوی اهل رشت بود که در جنگ داخلی شرکت داشت و در مجلس ملی دوم به اعتدالیون پیوسته بود. و بالأخره، نقی زاده و گروهی از دانشجویان ایرانی در آلمان مجله‌ای پرنفوذ به نام کاوه منتشر می‌کردند. مجله کاوه که نام خود را از آهنگری افسانه‌ای برمی‌گرفت که شاه بیدادگری را از تخت برانداخته بود، مقالاتی درباره سید جمال، تاریخ نهضت مشروطه در ایران، و رواج سوسیالیسم در اروپا، از جمله اشاعه مارکسیسم و دین‌الملل دوم، چاپ می‌کرد اما توجه اساسی اش معطوف نیاز به استقلال ملی و اصلاحات داخلی بویژه اصلاحات غیرمذهبی و آموزشی بود. به نوشته یکی از سرمقاله‌های معمول مجله، تنها راه برای این که ایران «ظلمت قرون وسطی» را پشت سر گذارد، پیروی از تجربه غرب در جدایی دین از سیاست و ترویج شناخت عقلانی علمی در آموزش عمومی بود. (۱۹)

جنبش ناسیونالیستی، از انقلاب مارس ۱۹۱۷ نیرو گرفت. با سقوط امپراتوری تزاری و هزیمت سپاهیان در آذربایجان، سازمانهای سیاسی در سراسر ایران دوباره پا گرفت. در تهران، به گفته وزیرمختار انگلیس، دموکراتها بار دیگر اعلام وجود کردند. «نخستین اثر انقلاب این بود که سبب شد حزب دموکرات افراطی در تهران بیشتر قدرت پیشین خود را بازیابد. حزب حدس می‌زد که روسیه انقلابی نگرش دیگری در خصوص ایران خواهد داشت و انگلستان می‌باید به تنهایی به فکر چاره باشد.» (۲۰) در گیلان داوطلبان جدیدی به رهبری خالو قربان و احسان‌الله خان به جنگلیها پیوستند. خالو قربان سرکرده گروه کوچکی از کارگران کیرسازی و کردهای کرمانشاه بود و احسان‌الله خان، روشنفکری آذری که در هنگام تحصیل در پاریس با آنارشیم آشنا شده بود و دسته‌ای از دموکراتها را از تهران با خود آورد. (۲۱) در اواخر سال ۱۲۹۶ جنگلیها قدرت بزرگی در شمال بودند. آنان بیشتر نقاط گیلان را در دست داشتند، یک اسیر جنگی انگلیسی را با سلیمان اسکندری معاوضه کردند، به زور از اغیا گرفتند و به فقرا دادند، و به گفته یک شاهد عینی انگلیسی، به «رایین هود خطه شمال» شهرت یافتند. (۲۲) نشریه آنها به نام جنگل که بیش از جناح غیرمذهبی-رادیکال، به جناح مذهبی-زمیندار نهضت تعلق داشت، خواستار کمک مالی به کشاورزان خرده‌پا،

خودمختاری اداری برای گیلان، حفظ اسلام، انقاي کلیه معاهده‌های نابرابر، و خروج نیروهای انگلیس از ایران بود.

در این میان، شیخ محمد خیابانی، دموکرات پیشگام آذربایجان، کنفرانس شاخه ایالتی فرقه دموکرات را در تبریز تشکیل داد. خیابانی که از روحانیون محبوب محله شیخی خیابان بود، به هنگام تحصیل در قفقاز آرای رادیکال کسب کرده، به عنوان عضو رزمنده‌ای از صنف خرازان در انقلاب جنگیده، و در مجلس ملی دوم به عنوان دموکراتی برجسته شهرت یافته بود.<sup>(۲۳)</sup> چهارصد و پنجاه نماینده حاضر در کنفرانس، که از اغلب شهرهای آذربایجان آمده بودند، روزنامه دو زبانه آذری - فارسی تجدد را راه انداختند، نام شاخه فرقه دموکرات در آذربایجان را به فرقه دموکرات آذربایجان تغییر دادند، و چهار درخواست عمده از حکومت مرکزی اعلام کردند: آغاز اصلاحات دموکراتیک مانند تقسیم اراضی؛ تعیین وائی مورد اعتماد مردم برای آذربایجان؛ بازگشایی فوری مجلس ملی در تهران؛ و تشکیل انجمنهای ایالتی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده اما تا آخرین روزهای جنگ داخلی تحقق نیافته بود. خیابانی در سخنرانی اختتامیه گله کرد که آذربایجان با وجود فداکاریهایش در انقلاب مشروطه نه تعداد نمایندگان در مجلس منصفانه است و نه سهم عادلانه‌ای از بودجه را از حکومت مرکزی دریافت می‌دارد.<sup>(۲۴)</sup> چند روز پس از کنفرانس، فرقه دموکرات یک گروه اقلیت به ریاست کسروی تاریخنگار را به علت مخالفت با درخواستهای مذکور و تغییر اسم، اخراج کرد.<sup>(۲۵)</sup> برای نخستین بار مسائل منطقه‌ای درون جنبش رادیکال شکاف ایجاد می‌کرد. تا آن زمان، محافظه کاران بخصوص خانهای عشایر بشدت از خودمختاری محلی دفاع می‌کردند؛ در حالی که اصلاح طلبان پشاهنگ استقرار یک حکومت مرکزی کارآمد بودند. اما از سال ۱۲۹۶ به بعد، محاسن و معایب تمرکز و عدم تمرکز هر دو مایه اشتغال خاطر بسیاری از اصلاح طلبان می‌شد.

در همین حال که دموکراتها در تبریز سرگرم برگزاری کنفرانس ایالتی خود بودند. سوسیال دموکراتهای قدیمی هوادار بلشویکهای روس در باکو گرد آمدند و تشکیل فرقه عدالت را اعلام کردند. فرقه ضمن راه‌اندازی روزنامه دو زبانه آذری - فارسی با نام حریت، هیأتی به ششمین کنگره بلشویکی که در پتروگراد برپا می‌شد، اعزام داشت و تشکیل اتحادیه‌های کارگران ایرانی شاغل در تأسیسات نفتی باکو را آغاز کرد. تقریباً همه رهبران حزب جدید، روشنفکران آذربایجان ایران بودند که از سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵) با بلشویکهای روس همکاری نزدیک داشتند. اسدالله خان غفارزاده، دیر اول فرقه، اهل اردبیل و فارغ‌التحصیل مدرسه مشهور دارالفنون بود. این انقلابی کهنه کار، در جنگ داخلی شرکت

داشت و در عبور دادن قاجاقی ایسکرا، نشریهٔ نئین، از اروپا به ایران تا قفقاز همکاری کرده بود. میر جعفر جوادزاده، سردبیر حریت، زادهٔ شهر کوچک خلخان در آذربایجان ایران بود اما سأل‌های اخیر را با تدریس در دبیرستانی در باکو گذرانده بود. احمد سلطانزاده (آتویس میکائیلیان)، نظریه‌پرداز اصلی فرقه و چهرهٔ مهمی در بین‌الملل سوم، از خانواده‌ای ارمنی در آذربایجان ایران برخاسته و بیشتر دوران نوجوانی را در فعالیتهای زیرزمینی بلشویکی در آذربایجان روسیه سپری کرده بود.

با گروه‌بندی مجدد احزاب ناسیونالیست و کمونیست، مخالفت با حکومت مرکزی در تهران بر اثر انتشار معاهدهٔ جنجالی ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) ایران و انگلیس اوج تازه‌ای یافت. در این پیمان‌نامه، انگلستان متعهد می‌شد که مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰ پوند به ایران وام دهد و در احداث راه‌آهن، تجدیدنظر در تعرفه‌ها، و جمع‌آوری عوارض جنگ از طرفهای ثالث کمک کند. ایران در عوض انحصار تأمین سلاح، آموزش نظامی، و مشاوران کشوری را به انگلستان واگذار می‌کرد. به نظر لرد کرزن، تنظیم‌کنندهٔ عهدنامه، این توافقنامه ایران را - با موقعیت سوق‌الجیشی، مخازن وسیع نفت، و چشم‌انداز سرمایه‌گذاری اش - از ورشکستگی نمایان، مخصمهٔ مالی، و بدتر از همه، توطئهٔ بلشویکی، نجات می‌داد.<sup>(۲۶)</sup> همین‌طور به نظر صدراعظم ایران، میرزا حسن وثوق‌الدوله، و مشاوران اشرافی‌اش، بخصوص سپه‌دار، شاهزاده فرمانفرما، و خوانین بختیاری، این توافقنامه هزینهٔ اصلاحات کشوری را تأمین، انقلاب اجتماعی را دفع، و سلطهٔ بریتانیا را پس از جنگ در سراسر خاورمیانه مسلط می‌کرد. اما به نظر مخالفان و بسیاری از ناظران خارجی، این معاهده طرح امپریالیستی نمونه‌واری بود که ایران را به صورت دولت تابعهٔ امپراتوری بریتانیا درمی‌آورد. همان‌طور که خبرنگاری امریکایی از ورسای گزارش داد، «توافقنامه کسی را نفریخته است. به محض این که مواد آن انتشار یافت، همگان آن را عملاً تحت‌الحمايه شدن ایران و در نتیجه توسعهٔ باز هم بیشتر امپراتوری بریتانیا دانستند.»<sup>(۲۷)</sup>

حکومت شوروی بیدرنگ توافقنامه را محکوم کرد و اقدام اخیر خود در الغای کلیه امتیازات تزاری در ایران را با ادامه دادن انگلستان به انباشت انحصارات در خاورمیانه متباین دانست. نه ماه بعد، ارتش سرخ مختصر نیرویی در انزلی پیاده کرد تا هم فشار انگلیس را که به قفقاز اسلحه می‌فرستاد، سد کند و هم جنگلیها را در برابر حکومت انگلیسی تهران تقویت نماید. مجتهدان بزرگ در کوبلا بر ضد انگلستان فتوا دادند. طبق گزارش پلیس در بایگانی ادارهٔ امور هندوستان، دو مجتهد حتی به نفع بلشویکها سخن گفتند.<sup>(۲۸)</sup> دموکراتهای آذربایجان - با پشتیبانی تجار محل که توافقنامه را طرحی فریبکارانه برای منحرف کردن

راههای تجاری به بغداد می‌دانستند - تهران را به فروش ایران متهم ساختند، درخواست تشکیل مجلس ملی و انجمنهای ایالتی را تجدید کردند؛ استقرار جمهوری را خواستار شدند، و با تغییر نام «ایالت آذربایجان» به «مملکت آزادستان» به انفصال از ایران روی آوردند.<sup>(۲۹)</sup> از بخت خوش حکومت مرکزی، شاهسونهای آذربایجان راههای اصلی را بستند؛ قبیله کُردی شکاک به سرکردگی سمیتقوی بدنام، توجه خود را از قتل عام آسوریها به آزار و اذیت دموکراتها معطوف کردند؛ و افراد قزاق در تبریز که انتظامات شهر را برعهده داشتند و با مسلح کردن اعضای فرقه مخالف بودند، شورش کردند و در شهریور ۱۲۹۹ خیابانی را کشتند. در این ضمن فرقه عدالت سرگرم ایجاد شعبه در بین ایرانیان تاشکند، جمع آوری داوطلب برای ارتش سرخ، و تشکیل اتحادی با جنگلیها بود. در خرداد ۱۲۹۹ فرقه نخستین کنگره بزرگ خود را در انزلی تشکیل دادند. چهل و هشت تن به نمایندگی از سوی حدود شصت عضو در قفقاز، آسیای مرکزی، گیلان و آذربایجان در این اجلاس حضور یافتند. تقریباً همه نمایندگان، بجز چند ارمنی، آذری بودند.<sup>(۳۰)</sup> طبق برآورد فرقه، اغلب اعضا از طبقه کارگر - ۶۰٪ کارگر و شاگرد، ۳۰٪ کارمند دفتری، ۱۷٪ پیشه‌ور و صنعتگر، و ۳٪ روشنفکر و سرباز - بودند.<sup>(۳۱)</sup> کنگره، نام «فرقه کمونیست ایران» را برگزید و سلطان‌زاده را دبیر اول حزب قرار داد (غفارزاده چند ماه پیش به قتل رسیده بود).<sup>(۳۲)</sup>

کنگره همچنین در مورد دو تر مخالف که به عنوان برنامه حزب ارائه شده بود، به بحث پرداخت. نخستین تر، که سلطان‌زاده ارائه داده بود، اظهار می‌داشت که ایران انقلاب بورژوازی را پشت سر نهاده و اکنون آماده یک انقلاب کارگری-دهقانی است. این سند با اعتقاد به فراهم بودن انقلاب سوسیالیستی، خواستار تقسیم دوباره اراضی، برپایی اتحادیه‌های کارگری مبارز، و براندازی ملحقانه بورژوازی و حامیان روحانی آن و همین طور سلطنت، اشراف فتودال و امپریالیتهای انگلیسی بود. تر دوم، که تدوین کننده‌اش حیدرخان، سوسیال دموکرات مشهوری بود که تازه به حزب کمونیست پیوسته بود، متقابلاً اعلام می‌کرد که ایران نه به سوی انقلاب سوسیالیستی بلکه به سوی انقلابی ملی در حرکت است. سند اعتقاد داشت که اقتصاد همچنان ماقبل سرمایه‌داری است، دولت همچنان زیر سلطه فتودالهاست، پرولتاریا بیشتر لپن است تا صنعتی، دهقانان اسیر خرافات مذهبی‌اند، انبوه عشایر هنوز تسایل دارند در راه خانهای مرتجع خود بجنگند، و خرده بورژوازی از جمله روحانیون یا تهاجم امپریالیسم انگلیس احساس خطر می‌کنند. بدین‌سان، تر دوم نتیجه می‌گرفت که وظیفه فوری حزب کمونیست، رهبری همه طبقات ناراضی، بویژه دهقانان، خرده بورژوازی و پرولتاریای لپن بر ضد امپریالیسم بیگانه و دست‌نشانندگان داخلی آن



است. پس از بحث فراوان، کنگره تز رادیکال سلطان زاده را پذیرفت و یک برنامه جداگانه تصویب کرد که بر اصلاحات ارضی، اتحادیه‌های کارگری مبارز، تشکیل انجمنهای ایالتی، حق خود تصمیم‌گیری برای اقلیت‌های ملی، و عضوگیری از مزدبگیران، دهقانان، پزشکان، آموزگاران، کارمندان، صنعتگران و پشه‌وران، شاگردها، نوکرها و همه آنهاست که کار یاری می‌کنند، تأکید داشت. حزب به صراحت روحانیون، زمینداران، تجار، نژول‌خواران، و دیگر کسانی را که استثمارکننده طبقات زحمتکش‌انده، از خود راند.

علاوه بر این، حزب کمونیست در پایان کنگره اعلام کرد که با جنگلیهای گیلان جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران را تشکیل داده است. این همبستگی حساس بین کمونیستهای شمال و چریکهای مذهبی-زمیندار محلی، در شهریور ۱۲۹۹ با ۵ کنفرانس خلقهای شرق، که در باکو انعقاد یافت، تا حدودی تقویت شد. در این کنفرانس، بین‌المللی کمونیستی نظرات فراچپ سلطان‌زاده را رد کرد و تصمیمات معتدل‌تری مشابه آنچه حیدرخان ارائه داده بود، اتخاذ نمود. یک ماه بعد، اجلاس عمومی فرقه کمونیست ایران حیدرخان را به جای سلطان‌زاده برگزید و اعلام داشت که تز حیدرخان همبستگی همه نیروهای ملی شرقی را تحکیم خواهد بخشید؛ زیرا هم بر اهمیت بورژوازی محلی و هم بر نفوذ روحانیون در میان دهقانان توجه دارد.<sup>(۳۳)</sup> در اواخر سال ۱۲۹۹ جمهوری شوروی سوسیالیستی در رشت - با پشتیبانی ارتش سرخ - آماده می‌شد تا با حدود ۱۵۰۰ نفر نیروی چریکی اش متشکل از جنگلیها، کردها، ارمنه و آذربایجانیها به سوی تهران حرکت کند.<sup>(۳۴)</sup>

خطر قریب‌الوقوع گیلان، آشوبهای آذربایجان، جنگهای دائم بین قبیله‌ها، حضور ارتش سرخ در شمال و ارتش انگلیس در جنوب، وقوع شورشهایی در نیروی ژاندارمری و قشون فزاق، و ناتوانی حکومت از تشکیل مجلسی که توافقنامه نامطلوب ایران و انگلیس را تأیید کند، همه به ایجاد بحران سیاسی حادی در پایتخت کمک کرد. وزیر مختار انگلیس به وزارت امور خارجه این کشور تلگراف زد که شش کابینه متوالی در عرض نوزده ماه متعاقب انتشار توافقنامه نتوانسته است مردم را به انجام وظیفه در هیأت‌های انتخاباتی وادارد؛ اروپایان مقیم تهران برای امنیت به جنوب می‌گریزند؛ معدود سیاستمداران هوادار انگلستان که هنوز باقی مانده‌اند، در ظاهر توافقنامه را محکوم می‌کنند و در خفا از سفارت انگلیس درخواست الغای آن را دارند؛ شاه‌واز امنیت شخصی خودش چنان نگران است که دیگر عقل و منطق را کنار گذاشته؛ و اغناییماناک از این که هم بلشویکی سرعت در میان عامه کارگر می‌شود، امنیت خود را در فرار یا چاره‌جوییهای جدی می‌بینند.<sup>(۳۵)</sup> این اوضاع وخیم را فرمانده نیروهای انگلیسی در تهران این‌طور خلاصه کرد:

به نظر نمی‌رسد در وطن درک کنند که عهدنامه در ایران چقدر نامطلوب و ناخوشایند بود و مردم با کابینه وثوق بیش از آن که ساقط شود، چه خصومتی نشان می‌دادند. مردم معتقدند که معاهده یوآقع در صدد محو استقلال ملی است و صدراعظم کشور را به بریتانیا فروخته است. پنهانکاری در انعقاد معاهده، در جریان قرار نگرفتن مجلس و کوشش فراوان در قالب کردن آن با شیوه‌های نادرست... همه این باور را تقویت کرد که بریتانیای کبیر در واقع از روسیه، دشمن دیرینه، بهتر نیست. این احساس بروز کرد که بریتانیای کبیر به هر قیمتی که شده باید ریشه کن شود. شورش در ایالات آذربایجان و کناره خزر از همین احساس نشأت می‌گرفت و تبلیغات بلشویکی نیز در این میان مؤثر بود؛ زیرا گمان می‌شد که بلشویسم نه تنها بدتر نیست که شاید، اگر در ادعای تأمین عدالت برای پایمال شدگان صادق باشد، بهتر هم هست. (۳۶)

در میانه بحران، کلنل (سرهنگ) رضاخان، افسر چهل و دو ساله‌ای از یک خانواده گمنام نظامی و ترک زبان در مازندران که مدارج نظامی را طی کرده و به فرماندهی بریگاد قزاق در قزوین رسیده بود، نیروی تقریباً سه هزار نفره خود را به سوی تهران حرکت داد. پیش از حرکت احتمالاً با افسران انگلیسی در قزوین مشورت کرد و از آنان برای افرادش مهمات، آذوقه و مواجب گرفت. در اطراف تهران مخفیانه با افسران پایین رتبه ژاندارمری و روزنامه‌نویسی به نام سید ضیا طباطبایی ملاقات کرد. سید ضیا از سویی مورد اعتماد میسیون نظامی انگلستان بود زیرا روزنامه‌اش وعده در سراسر دوران جنگ از انگلیس حمایت کرده بود و از سوی دیگر به عنوان اصلاح‌طلبی مستقل شهرت داشت. او طی انقلاب با پدر روحانی سلطنت طلب خود قطع رابطه کرده و در شیراز روزنامه هوادار مشروطه به نام اسلام را انتشار داده و در سالهای آتی مجدانه هوادار براندازی اشراف زمیندار بود. (۳۷) رضاخان با کسب حمایت افسران ژاندارمری و مشاوران نظامی انگلیسی، در شب سوم اسفند وارد تهران شد؛ شصت تنی از رجال طراز اول را دستگیر کرد، به شاه اطمینان داد که کودتا برای نجات سلطنت از خطر انقلاب انجام می‌گیرد؛ و درخواست کرد که سید ضیا به نخست‌وزیری منصوب شود. شاه بیدرننگ پذیرفت، مقام سردار سپه را برای رضاخان ایجاد کرد و برای سید ضیا لقبی اشرافی پیشنهاد کرد که با مقام تازه وی مناسب باشد. سید ضیا بلافاصله مقام را پذیرفت اما لقب را قبول نکرد و بدین ترتیب نخستین نخست‌وزیری لقب ایران شد. سید ضیا و رضاخان در اعلان تشکیل حکومت خود اظهار داشتند که با پایان دادن به تجزیه داخلی، انجام دگرگونیهای اجتماعی و نجات کشور از اشغال بیگانگان، عصر احیای ملی را آغاز می‌کنند. آنان بیدرننگ با اتحاد شوروی پیمان موثرت بستند و توافقنامه ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) با انگلستان را فسخ کردند. عهدنامه ایران و شوروی دیون ایران به رژیم تزاری را لغو کرد؛ تقریباً همه

امتیازات واگذار شده به روسیه در قرن گذشته را باطن ساخت، و با تضمین این که خاک ایران بار دیگر برای حمله به اتحاد شوروی مورد استفاده قرار نگیرد، راه را برای تخلیه ارتش سرخ از گیلان هموار کرد. آنان با فسخ توافقنامه ایران و انگلیس، از مشاوران انگلیسی درخواست کردند که برای کمک به بازسازی ارتش و امور کشوری در پشت صحنه بمانند. سید ضیا در نهران به وزیر مختار انگلیس اطلاع داد که برای به اشتباه افکندن بلشویکها و ناراضیان داخلی، و فراهم آوردن امکان تشکیل یک حکومت مرکزی آینده‌نگر و کارآمد، توافقنامه باید فسخ می‌شد.<sup>(۳۱)</sup> به نظر می‌رسید که کودتا به دوران تجزیه پایان داده و امیدهای دیرین به نجات ملی را زنده کرده باشد.

### ظهور رضاشاه (۱۲۹۹-۱۳۰۴)

تبدیل رضاخان به رضاشاه آهسته آهسته اما بی‌وقفه صورت گرفت. او در اسفند ۱۲۹۹ با لقب جدید سردار سپه وارد کابینه شد. در اردیبهشت ۱۳۰۰ سید ضیا را کنار گذاشت و وزارت جنگ را به دست گرفت. طی نه ماه بعد تسلط خود را بر ارتش تثبیت کرد؛ ژاندارمری را از وزارت داخله (کشور) به وزارت جنگ انتقال داد؛ بارانش را در قشون قزاق جانشین افسران سوئدی و انگلیسی ساخت، و شورشهای ژاندارمری در تبریز و مشهد را فرونشاند. در تبریز، مازور (سرگرد) لاهوتی، فرمانده ژاندارمری محل و از شرکت‌کنندگان کفرانس خفتهای شرق در باکو به سرپرستی کمونیستها، نیروهای خود را همراه با بازماندگان قیام خیابانی، برای رویارویی با حکومت مرکزی بسیج کرده بود اما قزاقها با تسلیحات بهتر بزودی مجبورش کردند که به اتحاد شوروی بگریزد و او در آنجا دوره طولانی و درخشانی را به عنوان شاعر انقلابی ایرانی-تاجیک گذراند.<sup>(۳۲)</sup> در مشهد، کلنل محمدتقی خان پسیان، فرمانده تبریزی ژاندارمری محل، به کمک دموکراتهای آنجا - اغلب از همشهریان آذری وی - کمیته‌ای انقلابی تشکیل داد و حکومت ایالتی خراسان را که برای خود هوای ملی، جداگانه‌ای داشت، برپا کرد اما در درگیری با قبایل کرد در استرآباد\* به قتل رسید و قزاقها اندکی بعد مشهد را بازپس گرفتند.<sup>(۳۳)</sup>

رضاخان همچنین با شکست دادن نهضت جنگل موقعیت نظامی خود را محکم‌تر کرد. غلبه وی بر شورشیان، از سویی با حفظ روابط دوستانه با اتحاد شوروی و بنابراین توفیق در تخلیه ارتش سرخ از سوی دیگر با بسیج نیروی نظامی سنگین؛ و از طرف دیگر با برقراری

تماس با جناح غیر مذهبی-رادیکال نهضت شورشی، حاصل شد. چریکهای مذهبی به محض این که دریافتند شوروی اکنون طرفدار حکومت مرکزی است و شایعاتی به گوششان خورد که رادیکالها قصد کشتن میرزا کوچکخان را دارند، واکنش شدیدی نشان دادند. آنان حیدرخان را کشتند، حزب کمونیست را غیر قانونی اعلام کردند، احسان الله خان را به ترک ارتش سرخ واداشتند، و با تلاش برای کشتن خالوقربان، رزمندگان کرد را به صلح با حکومت مرکزی ترغیب کردند. در آذر ۱۳۰۱، افراد خالوقربان قشون قزاق را در جنگ با سیتقو یاغی کرد در آذربایجان کمک می کردند. یاران حیدرخان از گیلان گریخته بودند، و سر میرزا کوچکخان در تهران به نمایش گذاشته شده بود تا به همگان ثابت کند که نهضت جنگل برای همیشه محو شده است.<sup>(۳۱)</sup>

در چهار سال بعد تثبیت موقعیت نظامی و سیاسی رضاخان همچنان ادامه یافت. او ۷۰۰۰ قزاق و ۱۲۰۰۰ ژاندارم را در ارتش ۴۱۰۰۰ نفره جدیدی با پنج قشون (لشکر) ادغام کرد. برای تأمین هزینه این تعداد وسیع، اداره عواید حکومت از اراضی دولتی و مالیات غیرمستقیم را به دست گرفت. با این ارتش جدید یک سلسله عملیات نظامی موفقیت آمیز بر ضد قبایل شورشی انجام داد؛ در ۱۳۰۱ بر ضد کردهای آذربایجان غربی، شاهسونهای شمال آذربایجان و عشایر کهگیلویه فارس؛ در ۱۳۰۲ بر ضد کردهای سنجایی کرمانشاه؛ در ۱۳۰۳ بر ضد قبایل بلوچ جنوب شرق و ایلات لر جنوب غرب؛ در ۱۳۰۴ بر ضد ترکمنهای مازندران، کردهای شمال خراسان و اعراب حامی شیخ خزعل در محقره. وی در تهران نیز فعال بود و با تشکیل و انحلال چندین کابینه، سرانجام در مهر ۱۳۰۲ نخست وزیری را به دست گرفت. او در اواخر سال ۱۳۰۳ چنان قدرتمند بود که عنوان قانونی فرمانده کل قوای ملحق را از مجلس کسب کرد. سرانجام در آبان ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان را تشکیل داد تا سلسله قاجار را خلع کند و تخت سلطنت را به او، رضاخان، واگذارد. در فروردین ماه سال بعد رضاخان با لباس نظامی و جواهرات سلطنتی تاجگذاری کرد و خود را - به شیوه سرمشق خود، ناپلئون - شاهنشاه ایران خواند.

هرچند رضاخان قدرت خود را در اصل بر ارتش استوار ساخت، جلوسش بر تخت سلطنت بدون پشتیبانی چشمگیر مردم کشور چندان صلح آمیز و قانونی نبود. وی بدون این حمایت مردمی، شاید می توانست کودتای نظامی دیگری صورت دهد اما نمی توانست تغییر سلسله سلطنتی را قانونی سازد؛ شاید به تصرف پایتخت توفیق می یافت اما نمی توانست سواسر کشور را فقط با ۴۰۰۰۰ نفر به چنگ آورد؛ و شاید می توانست آنقدر انتخابات ساختگی ترتیب دهد که حزبی مطیع برای خود دست و پا کند اما نمی توانست از اکثریت

پارلمانی واقعی برخوردار شود. راه رضاخان به سوی سلطنت، در یک کلام، نه صرفاً با خشونت، نیروی مسلح، ترس، و توطئه‌های نظامی، بلکه با همدستی علنی با گروه‌های مختلف در درون و بیرون مجالس ملی چهارم و پنجم هموار شد. این گروه‌ها از چهار حزب سیاسی تشکیل می‌شدند: محافظه‌کاران از حزبی با اسم بی‌مستطی (حزب اصلاح‌طلبان)؛ اصلاح‌طلبان از «حزب تجده»؛ رادیکالها از «حزب سوسیالیست»؛ و انقلابیون از «حزب کمونیست».

حزب اصلاح‌طلبان وارث فرقه اعتدال پیشین بود و برنامه‌های محافظه‌کارانه مشابهی ارائه می‌داد. رهبران آن، روحانیون بزرگ، تجار توانگر، و اشراف زمیندار بودند. مدرس، روحانی برجسته که پیوسته می‌گفت نمی‌تواند اعتقادات مذهبی خود را از تصمیمات سیاسی‌اش جدا نگه دارد<sup>(۲۲)</sup> شاهزاده فیروز فرمانفرما که با عزول سید ضیا از زندان مستقیماً به مجلس ملی تازه گشوده آمده بود؛ احمد قوام‌السلطنه برادر کوچکتر وثوق‌الدوله و از مزرعه‌داران بزرگ گیلان که در دربار مظفرالدین شاه به عنوان جوانی تحصیلکرده اروپا از تقاضاهای مشروطه‌خواهان جانبداری کرده بود — در واقع موافقت شاه با مشروطه با خوشنویسی ماهرانه قوام نوشته شده بود؛ مرتضی قلی‌خان بیات سهام‌السلطان از بزرگان زمیندار مرکز ایران؛ سید احمد بهبهانی پسر مجتهد مشهوری که در سال ۱۲۸۸ کشته شده بود؛ سید مهدی فاطمی [عماد]السلطنه زمیندار ثروتمند اصفهانی و داماد ظل‌السلطنه قدرتمند؛ و علی‌کازرونی صدرالاسلام تاجر توانگر بوشهری.

این محافظه‌کاران توانستند — شگفتا — به سبب قانون انتخاباتی که اصلاح‌طلبان در روزهای پر آشوب مجلس ملی سوم گذرانده بودند، اکثریت را در مجلس ملی چهارم به دست آورند. قانون جدید با گسترش حق رأی به کلیه افراد بالغ ذکور، توده‌های روستایی را نیز وارد صحنه انتخابات کرد و به این ترتیب در عمل نه آنان بلکه نخبگان روستایی را قدرت بخشید. همان طور که بهار شاعر مشهور و دموکرات کهنه کار سال‌ها بعد در اثر کلاسیک خود تاریخ احزاب سیاسی در ایران نوشت،

قانون انتخابات مخفی و مستقیم و یکدرجه که هنوز هم مبتلای آن می‌باشیم از بدترین قوانین و مضرترین آنهاست و می‌توان گفت این قانون از روی تقلید صرف و بدون یک ذره فکر و اندیشه از طرف حزب دموکرات داخل مرام آنها شده و در دوره دوم پیشنهاد و پذیرفته گردیده بود. این قانون بود که در انتخابات دوره سوم تا دوره کنونی چهاردهم قانونگذاری امتیاز فضلی را در مورد انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده از میان برد و اختیار انتخابات را همه جا چه در مرکز و چه در ولایات از دست آزادیخواهان و احزاب و اهل فضل گرفته به دست

ملاکان یا دلان روستایی و عوام بی‌فصلیت سپرد که در مقابل پول یا روز [زور] یا نوصیهٔ ارباب نفوذ زودتر از صاحبان سواد و تربیت‌شدگان تسلیم می‌شوند! (۴۳)

حزب تجدد که با کمک رضاخان اکثریت را در مجلس ملی پنجم کسب کرد، از اصلاح‌طلبان جوان تحصیلکردهٔ غرب تشکیل شده بود که در سابق حامی دموکراتها بودند. اما به چند دلیل از بروجب دموکرات اجتناب می‌ورزیدند. نخست، نفوذ محافظه‌کارانهٔ مذهب عامه آنها را متقاعد کرده بود که اصلاحات را نه با توسل به توده‌ها بلکه با رو کردن به نخبگان قدرت — ترجیحاً به مرد قدرتمندی چون رضاخان — انجام دهند. دوم، تلفظ دموکرات را هرچند که در گذشته به مبارزه با اشغال‌یگانگان ارتباط داشت، اکنون بی‌اری از گروه‌های محافظه‌کار محلی به کار می‌بردند. مثلاً در طول سالهای ۱۲۹۸-۱۳۰۳ ایل قشقایی حزب دموکرات واقعی، ایلات خمه حزب دموکرات حقیقی، تجار شیراز حزب دموکرات شرقی، زمینداران شهری حزب دموکرات غربی، و جامعهٔ بهائیان آباده حزب دموکرات مستقل درست کردند. (۴۴) و بالأخره، توافقتنامهٔ ایران و انگلیس و شورهای ایالتی ۱۲۹۸-۱۳۰۰ دموکراتها را به دو دستهٔ رقیب تقسیم کرده بود: تشکیلی‌ها، که با هراس از تفرقهٔ ملی پشت سر حکومت مرکزی گرد آمده بودند؛ و ضدتشکیلی‌ها، که در مخالفت با توافقتنامهٔ هم‌دین شورشیان ایالتی بودند. بهار دلایل خود را در پیوستن به دستهٔ نخست چنین بیان می‌کنند: «آن روز دریافتیم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی [حتی وثوق‌الدوله] کمک کرد و هوچیگری و ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید، به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی برای آتیهٔ مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور زهری کشنده است!... برحسب همین عقیده بود که من با تمام سرکشان و نهضت‌کنندگان اطراف و با هر قسم فحاشی و دشمن‌ماجرایی نسبت به حکومت مرکزی به حکم تجربهٔ مخالف بوده‌ام — نه به جنگلیها عقیده داشته‌ام نه با خیابانی همراه و هم‌سلیقه بوده‌ام و نه با قیام‌کنان محمدتقی خان (به آن طریق) موافقت داشته‌ام، تمام این حرکات را حرکاتی خلاف مصالح کنیهٔ ملک و ملت و به حال مردم این کشور و خود قیام‌کنندگان زیان‌بخش می‌دانستم. لکن نسبت به آنان عداوت و کینه‌ورزی هم نداشته‌ام.» (۴۵)

حزب تجدد را اساساً علی‌اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش و سید محمد تدین بوجود آوردند. داور فرزند یکی از کارکنان دوزپایه و کارمند سابق وزارت عدلیه، در ژنو حقوق خوانده و پس از بازگشت در سال ۱۳۱۰ با روزنامه‌اش، صد آزاد، برای اصلاحات قانونی فعالیت کرده بود. تیمورتاش، فرزند زمینداری در خراسان، تحصیلکردهٔ آکادمی نظامی

سن پترزبورگ و مدیری مجرب در وزارتخانه‌های عدلیه و داخله بود. او در واپسین دوران قیام جنگل، وائی گیلان بود. تدین، خراسانی دیگر و معلم سابق که در انقلاب [مشروطه] شرکت داشت و در تحولات دهه ۱۲۹۰ در حزب دموکرات اعتباری یافته بود. بسیاری از دیگر مبارزان نهضت مشروطه نیز با حزب تجدد ارتباط داشتند: نقی‌زاده؛ بهار؛ مستوفی‌الممالک؛ محمدعلی ذکاءالملک (که بعداً به فروغی شهرت یافت)؛ معلم سابق دربار و وزیر عدلیه، همکار ملک‌خان، استاد حقوق در دارالتنون، عضو کمیته انقلابی در ۱۲۸۴ و یکی از بنیانگذاران نخستین نژرسمی فراماسونری در سال ۱۲۸۸ در تهران؛ شاهرخ ارباب کیخسرو نماینده جامعه زرشتیان، فارغ‌التحصیل مدرسه آمریکایی در تهران، مدیر شرکت نفتن و همچنین یکی از اعضای مؤسس همان نژ فراماسونری؛ و ابراهیم حکیم‌الملک (بعدها مشهور به حکیمی) فرزند یکی از مقامات دوباره، یکی از نخستین فارغ‌التحصیلان دارالتنون که ناصرالدین شاه او را به اروپا اعزام کرد، پزشک شخصی مظفرالدین‌شاه، حامی فعال انقلاب مشروطه، دموکراتی برجسته در مجلس دوم، و از سال ۱۲۸۸ یک فراماسون مخفی. برنامه حزب تجدد خواستار جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منضبط و بوروکراسی کارآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی، صنعتی کردن کشور، جایگزین کردن سرمایه داخلی به جای سرمایه خارجی، تبدیل کردن چادرنشینان به کشاورز، نظام مترقی مالیات بر درآمد، ایجاد تسهیلات آموزشی برای همگان از جمله زنان، ایجاد امکانات برای شکوفایی استعدادها، و ترویج زبان فارسی به جای زبانهای محلی در سراسر کشور بود.

سه روزنامه بانفوذ؛ آرمانهای کلی اصلاح‌طلبان را تبلیغ می‌کرد: ایرانشهر که حسین کاظم‌زاده دیپلمات سابق سفارت ایران در لندن، حامی ادوارد براون، و برادر دموکراتی برجسته که خیابانی از تبریز تبعیدش کرده بود، از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ در برلین انتشار می‌داد؛ فرنگستان که مشفق کاظمی عضو جوان هیأت دینماتیک از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ در آلمان منتشر می‌کرد؛ و آینده که دکتر محمود افشار استاد علوم سیاسی و تحصیلکرده اروپا در سال ۱۳۰۴ در تهران بنیاد گذاشت.

ایرانشهر گرچه در برلین انتشار می‌یافت، تقریباً در چهل شهر ایران پخش می‌شد. موضع مجله در تراز موضوعاتی که مطرح می‌کرد، آشکار بود: از مجموع ۲۶۳ مقاله منتشر شده در مجله، ۷۳ مقاله بیانگر اهمیت آموزش عمومی و غیرمذهبی، ۴۵ مقاله مبنی ضرورت بهبود بخشیدن به منزلت زنان، ۳۰ مقاله در توصیف تأییدآمیز ایران پیش از اسلام، و ۴۰ مقاله در بررسی جوانب فن آوری جدید و فلسفه غربی، بخصوص ضدروحانی‌گری ولتر، نژادپرستی گوینو، و آثار گوستاو لوبون درباره «جماعت‌های غیرعقلایی» بود. پیامدهای زبان‌بار

قوم‌گرایی، مضمون همیشگی مجله محبوب می‌شد. همان طور که مقاله‌ای در باره «مذهب و ملت» بیان می‌داشت، «مسئله قومیت چنان جدی است که هرگاه از یک ایرانی که به خارج سفر کرده باشد، ملیش را پرسند به جای نام پرافتخار کشورش از زادگاهش نام می‌بزد. ما باید فرقه‌های محلی، گویشهای محلی، لباس محلی، آداب محلی، و حساسیتهای محلی را از میان برداریم. مضمون همیشگی دیگر، این نظریه بود که عقب‌ماندگی فعلی ایران ناشی از حمله اعراب در قرن هفتم (میلادی) است. مقاله‌ای با نقل این سخن مارکس که مذهب «فیون توده‌ها» است، اظهار می‌داشت که ایران به پیشرفت نایل نخواهد شد مگر آن که خود را از قید روحانیت خرافاتی و مرتجع رها سازد. مقاله‌ای دیگر اعلام می‌داشت که ایران باید انقلاب فرانسه را سرمشق قرار دهد و «توده‌های عامی» را از زیر سلطه روحانیون رها سازد. باز مقاله دیگری معتقد بود که چاره کلی، تعطیل مکتبخانه‌های مذهبی و احداث مدارس دولتی غیرمذهبی است. مقاله دیگر می‌گفت که جزمیت مذهبی، استبداد سیاسی و امپریالیسم خارجی، بویژه امپریالیسم عرب «تواناییهای خلاق مردم هوشمند آریایی» را راکد گذاشته است.<sup>(۴۶)</sup> چنین مقاله‌ای همراه با تصویری که اعراب «وحشی» مسلمان را در حان غارت، هتک حشمت و قتل عام زرنشتیان «متمدن» ایران باستان نشان می‌داد، به چاپ می‌رسید. جای شگفتی نیست که ایرانشهر به رغم تیراژ وسیعش در میان روشنفکران ایران، همچنان در خارج از کشور چاپ می‌شد.

مقاله‌های تورنگستان نیز همان گونه بود. از حدود هفتاد مقاله منتشر شده در مجله، پانزده مقاله به آموزش جدید، هشت مقاله به وضع زنان، ده مقاله به تکنولوژی صنعتی، نه مقاله به فلسفه سیاسی غرب از جمله نژادپرستی گوینو، سوسیالیسم آاناتول فرانس، و نظرات ضد استعماری مارکس، سه مقاله به ایران پیش از اسلام، سه مقاله به آذربایجان، دو مقاله به جنبش غیرمذهبی در ترکیه، چهار مقاله به روابط بین‌الملل، و شانزده مقاله به ادبیات فارسی اختصاص داشت. نخستین سرمقاله مجله اعلام می‌داشت که ایران خود را از استبداد سلطنتی رها نکرده است اما اکنون به «دیکتاتور انقلابی» نیاز دارد که توده‌های ناآگاه را به زور از چنگ روحانیت خرافاتی برهاند: «در کشوری که ۹۹٪ مردم آن رأی خود را با نظر ملایان مرتجع به صندوقها می‌ریزند، تنها امید ما فردی چون موسولینی است که بتواند نفوذ مقامات سستی را از میان بردارد و بدین سان نگرشی نوین، مردمی متجدد، و ملتی متجدد به وجود آورد.» سردبیر در مقاله بعدی اظهار می‌کرد که هرچند مطبوعات ایران خواستار انواع اصلاحات اند. مهمترین اصلاح بیرون راندن روحانیت از صحنه و امحای خرافات عمومی است. «اما فقط یک دیکتاتور می‌تواند این نوزایی را میسر سازد.»<sup>(۴۷)</sup>



محتوای ماهنامهٔ آینده نیز چنین بود اما بیشتر به ضرورت ایجاد دولتی مرکزی و هویت ملی یکپارچه تأکید داشت. مؤسس و نگارنده، مجله را با مقاله‌ای تحت عنوان «مطلوب ما: وحدت ملی ایران» آغاز می‌کرد:

«ایده آل» یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران است... ایده آل وحدت ملی بود که باعث تشکیل امپراطوری و ملت بزرگ آلمان گردید، این مطلوب بود که سبب تأسیس سلطنت جدید ایتالیا شد، این ایده آل بود که سرستان کوچک را به نام یوگوسلاوی (اسلاو جنوبی) مملکتی بزرگ نمود، این مطلوب ملی بود که لهستان تقسیم شده میان سه دولت معظم را باز مملکتی واحد و مستقل ساخت، به واسطهٔ این ایده آل بود که دولت رومانتان در آتش جنگ داخل گردید و کامیاب بیرون آمد. خلاصه این قوهٔ بزرگ معنوی و اخلاقی بود که به ترکهای شکست خورده روحی تازه دید و آنها را به فتوحات و افتخاراتی که همه شنیده‌اند رهبری کرد... مقصود ما از وحدت ملی ایران وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد، اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، و ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود. کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند... به عقیدهٔ ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد. اگر ما توانیم همهٔ نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنی دارند یک نواخت کنیم، یعنی همه را به تمام معنی ایرانی نماییم، آیندهٔ تاریکی در جلو ماست. آنها که به تاریخ ایران علاقه دارند، آنها که به زبان فارسی و ادبیات آن تعلق خاطر دارند، آنها که به مذهب شیعه علاقه‌مند هستند باید بدانند که اگر رشت و وحدت این مملکت از هم گسیخته شود هیچ باقی نخواهد ماند. پس همه باید یکدل و یک صدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و بتدریج جای زبانهای بیگانه را بگیرد. این کار میسر نمی‌شود مگر به وسیلهٔ تأسیس مدارس ابتدایی در همه جا، وضع قانون تعلیم عمومی اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسایل اجرای آن، تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت چارهٔ اصلی و قطعی است ولی بعضی طرق دیگر هم که در درجهٔ دوم اهمیت هستند به خاطر ما می‌رسد و در شماره‌های آینده شرح خواهیم داد. مثلاً باید به وسیلهٔ ساختن راههای آهن روابط سریع و ارزان میان نقاط مختلف مملکت دائر نمود تا مردم شمال و جنوب، شرق و مغرب بیشتر به

هم آمیخته شوند، باید هزارها کتاب و رسالهٔ دل‌نشین کم‌بها به زبان فارسی در تمام مملکت بخصوص آذربایجان و خوزستان منتشر نمود. باید کم‌کم وسیله انتشار روزنامه‌های کوچک ارزان‌قیمت محلی به زبان ملی در نقاط دوردست مملکت فراهم آورد. تمام اینها محتاج به کمک دولت است و باید از روی نقشهٔ منظمی باشد. می‌توان بعضی ایلات فارسی زبان را به نواحی بیگانه زبان فرستاد و در آنجا ده‌نشین کرد و در عوض ایلات بیگانه زبان آن نقاط را به جای آنها به نواحی فارسی زبان کوچ داد و ساکن نمود. اسامی جغرافیایی را که به زبانهای خارجی و یادگار تاخت و تاز چنگیز و تیمور است باید به اسامی فارسی تبدیل کرد. (۴۸)

افشار در شماره‌های آتی نیز به همین مضمون پرداخت. وی با این هشدار که کشور را خطرهای زیادی - اعم از خطر سرخ (شوروی)، آبی (انگلیس) زرد (ترکیه)، سبز (اعراب) و سیاه (روحانیت) - تهدید می‌کند، اعلام می‌داشت که وظایف اساسی، ایجاد یک دولت قدرتمند مرکزی، اشاعهٔ زبان فارسی در میان جوامع غیرفارسی، و انتظام دادن قبایل عرب و ترک از نقاط مرزی به مناطق داخلی است. (۴۹)

کسروی مورخ نیز در مقالات متعددی در ماهنامهٔ آینده و در آثار فراوان خود که دربارهٔ زبانها، قبایل، مذاهب و نام جایهای ایران می‌نوشت، به همین مسألهٔ وحدت ملی توجه داشت. او نخستین اثر مهم خود، آذری، یا زبان باستان آذربایجان را متعاقب قیام خیابانی نوشت تا ثابت کند که آذری، زبان اصیل آریایی زادگاه وی را یورشهای ترکان از بین برده است. او نتیجه می‌گرفت که گویش ترکی فعلی که از خارج تحمیل شده است، اکنون باید جای خود را به فارسی، زبان رسمی کشور بدهد. کسروی در دومین کتاب مهم خود، تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان می‌گوید پیامدهای زبانبار و کشمکشهای قبیله‌ای و مذهبی را در نواحی جنوب غربی نشان دهد. او اثر یادمانی خود، تاریخ مشروطهٔ ایران را وقف تبیین سه مورد اساسی یعنی نتیجهٔ زبانبار اختلاف زبان، نقش مهم آذربایجان در توسعهٔ ایران، و درهم‌شکستگی فاجعه‌بار نهضت مشروطه در برخورد با صخره‌های تفرقهٔ قبیله‌ای، زبانی و فرقه‌ای، کرد. (۵۰)

کسروی تا زمانی که به دست گروهی از اصول‌گرایان شیعی در سال ۱۳۲۵ به قتل رسید، به همین مضامین پرداخت:

همه ایرانیان با اندک بهره‌ای از آگاهی، از پشرفت‌نکردگی کشور خود - بویژه فروافتادگی ایران از یک امپراتوری بزرگ و توانمند به دوئی کوچک و ناتوان - اندوهناک‌اند. سرچشمهٔ این فروافتادگی دردناک چیست؟ در آغاز این سده، اصلاحگران می‌توانستند ندا دهند که بیشترین گناه بر خودکامگانی است که از نگهداری مردمان خویش در نادانی و تاریک‌اندیشی، بهره‌ای گسترده می‌برند اما پس از بیست سال از خیزش مشروطه. با

نهادی پاک نمی‌توان همان پاسخ را داد. اکنون می‌دانیم که نه حکومت‌کنندگان بلکه حکومت‌شوندگان سزاوار بیشترین سرزنش‌راند. آری، ریشهٔ پیشرفت‌نیافتگی ایران، و شاید بیشتر کشورهای خاور، پراکندگی در میان توده‌هاست. (۵۱)

بزرگترین عیب بک مردم دو تیرگی و پراکندگی است که میانهٔ آنان باشد. گروهی که در سرزمینی گرد آمده‌اند و باید با هم زیست نمایند و هرگاه دشمنی رو نمود گرد یکدرفش گرد آمده بجلوگیری برخیزند بر چنین گروهی پرگزندترین آسیب داشتن اندیشه‌های پراکنده و گوناگون است... ایران این سرزمین کهن امروز بیمناکترین آسیب آن پراکندگی اندیشه‌ها می‌باشد... (۵۲)

نام‌آورترین قهرمانان ایران نو سامیرکیر، سهدالار، ملک‌خان، طباطبایی، شیخ‌الاسلام... همه و همه، در رسیدن به اصلاحات پایدار ناکام ماندند؛ زیرا آنان نتوانستند این حقیقت بنیادی را به دست آورند: مردمان را تیره‌های رقیب درهم می‌شکند. (۵۳)

چند تیرگی یکی از بدترین بیماری‌هایی است که گریبان ایران را گرفته است. چند تیرگی از گروه‌گرایی مذهبی برمی‌خیزد؛ من می‌توانم چهارده گروه جداگانه برشمارم که هر یکی آماجها، سوداها و پیشوایان ویژهٔ خود را دارد. هر یکی به راستی دولتی درون یک دولت است. چند تیرگی از دوگانگی‌های قبیله‌ای و زبانی برمی‌خیزد؛ قبیله‌های یشار و دست‌کم هشت گروه زبانی بزرگ وجود دارد. و چند تیرگی از دوگانگی‌های اجتماعی گسترده برمی‌خیزد - بین شهر و روستا، پیر و برنا، برگزیده‌های نو آموخته و نوده‌های کهنه‌اندیش. (۵۴)

ما نیز اگر بخواهیم سیاستمدارانه، یک کوششی کنیم و توده را نیرومند گردانیده از زیردستی و لگدمالی بیرون آوریم باید بکوشیم و از ایرانیان چنان نیرویی پدید آوریم. باید بکوشیم که ایرانیان به کشور خود دلسته باشند، آبادی آنرا بخواهند، بزرگی را آرزو کنند، و برای نگه‌داری آن آمادهٔ جانفشانی باشند، از آنسوی اندیشه‌هاشان یکی باشد و همگی دست بهم داده یکدسته شمرده شوند؛ که اگر روزی نیاز افتاد همگی بادلخواه و آرزو از شافتن به میدان جنگ و از هیچگونه جانبازی خودداری ننمایند. باید برای این کوشیم. (۵۵)

در حالی که حزب تجدد را گروهی از دموکرات‌های سابق که اعتمادشان را به توده‌ها از دست داده بودند رهبری می‌کردند، حزب سوسیالیست را آن دسته از دموکرات‌های سابق تشکیل دادند که هنوز امیدوار بودند طبقات متوسط و پایین‌تر را بسیج کنند. بهار در انتقادی غیرمستقیم از حزب سوسیالیست نوشت که آقایان... مسلک سوسیالیسم را با وجود عدم تناسب با معیشت امروزی ایرانیان اتخاذ کردند... آن روز هنوز یک کارخانه در ایران راه

نیفتاده بود و سرمایه‌داران ما عبارت بودند از چند تاجر که ثروت آنها ملک مزروعی بود و پول نداشتند و یکی دو صراف عادی و چند تن از اعیان ملکدار مانند سپهسالار و سپهدار و فرمانفرما و مانند ایشان که غالباً صد هزار تومان پول نقد نداشتند و هرچه عایدشان می‌شد با مردم و اجزای شخصی خود می‌خوردند و کارگر به معنی حقیقی خود وجود نداشت.<sup>(۵۶)</sup> در مقاله‌ای در آینده عنوان شد که احزاب سوسیالیستی در ایران ریشه نمی‌گیرند؛ زیرا طبقه کارگر شهری وجود ندارد، طبقه متوسط متخصص محدود است، و طبقه اعیان زمیندار همچنان بر طبقات فرودست روستایی تسلط دارد.<sup>(۵۷)</sup> نویسنده نتیجه می‌گرفت که احزاب سوسیالیستی تا زمانی که صنعتی شدن کشور، ساختار اجتماعی-اقتصادی «فئودالی» را دگرگون نکرده است، همچنان زود هنگام خواهند بود. نویسنده‌ای اصلاح طلب و علاقه‌مند به سوسیالیسم در جزوه‌ای با عنوان «ایران و بلشویکیها» به همین مضمون رو کرد.<sup>(۵۸)</sup> او با بیان این که جمعیت روستایی ایران معاصر شیبه «سبزه‌مینهای» مورد نظر مارکس در مبارزه طبقاتی در فرانسه‌اند، اعلام داشت مادام که طبقه کارگر صنعتی به عنوان یک نیروی اجتماعی مؤثر به وجود نیامده است، سوسیالیسم در ایران جایی نخواهد داشت. او به خوانندگانش، بویژه اعضای حزب سوسیالیست سفارش کرد که تا آن زمان باید شعارهای غیرواقعی انقلابی را به سود اهداف اصلاح طلبانه عینی کنار نهاد و با عناصر آزادیخواه طبقه اعیان پیوند ایجاد کرد. حزب سوسیالیست را سلیمان اسکندری، مساوات و قاسم خان صور مدیر مجله رادیکال صور اسرافیل و برادرزاده صور اسرافیل مشهور که در سال ۱۲۸۵ کشته شده بود، رهبری می‌کردند. حزب سوسیالیست برای جلوگیری از حمله روحانیون، محمدصادق طباطبایی پسر بسیار مورد احترام اما آزادیخواه مجتهد مشهوری را که از رهبران انقلاب مشروطه بود، به عضویت گروه پارلمانی خود درآورد. سوسیالیستها در هوای آن که از یک گروه پارلمانی، حزبی فراگیر پدید آرند، در تعدادی از شهرها بویژه تهران، رشت، قزوین، انزلی، تبریز، مشهد، کرمان و کرمانشاه شعبه‌هایی تأسیس کردند. گروهی از روشنفکران محل در رشت به رهبری معلمی به نام حسین جودت «انجمن فرهنگی» تشکیل دادند.<sup>(۵۹)</sup> گروه مشابهی در قزوین، باز به رهبری یک معلم، «انجمن تربیتی» برپا کردند.<sup>(۶۰)</sup> هر دو انجمن، نشریات ادبی انتشار دادند و به تشکیل کلاسهای سوادآموزی، تئاتر نوین، و سازمانهای زنان یاری رساندند. با این حال، حزب فعالیت خود را در تهران متمرکز کرد. نه تنها چهار روزنامه از جمله نشریه محبوب توفان را انتشار داد، بلکه همچنین جامعه متأجران، اتحادیه کارکنان وزارت پست و تلگراف، و جامعه زنان میهن پرست را برپا کرد. مدیر توفان، محمد فرخی شاعر نامدار یزدی بود که قشقایها لبانش را واقعاً دوخته بودند.<sup>(۶۱)</sup> ریاست انجمن نوان و طنخواه

را محترم اسکندری همسر سلیمان اسکندری و مدیر یکی از معدود مدارس دخترانه کشور به عهده داشت. این انجمن در راه قوانینی برای حمایت از زنان مبارزه کرد، کلاسهای سوادآموزی تشکیل داد، نشریه‌ای منتشر کرد، و نمایشهایی برای افزایش آگاهی عموم به صحنه آورد. <sup>(۶۲)</sup> به گفته وابسته نظامی انگلیس، حزب سوسیالیست در تهران نزدیک به ۲۵۰۰ نفر عضو گرفت که اغلبشان «اشخاص تحصیلکرده» بودند. <sup>(۶۳)</sup>

برنامه حزب سوسیالیست خواستار ایجاد جامعه‌ای برابر در آتیه ملی کردن ابزار تولید از جمله کشاورزی؛ طرحهای آبیاری برای کمک به کشاورزان؛ تقویت حکومت مرکزی و تشکیل انجمنهای ایالتی با تأمین عدالت برای کلیه مردم بدون توجه به نژاد و ملیت؛ آزادی بیان، اندیشه، نشر و اجتماع، و حق راه انداختن اتحادیه و اعتصاب؛ انتخابات آزاد، عمومی، مخفی و مستقیم؛ آموزش اجباری همه کودکان در سن دبستان؛ استفاده از زبان مادری؛ در دبستانها؛ آموزش زنان؛ ممنوعیت کار کودکان؛ هشت ساعت کار روزانه؛ پرداخت حقوق برای روزهای جمعه؛ و طرحهای دولتی برای از بین بردن بیکاری در شهر و روستا بود. <sup>(۶۴)</sup>

حزب کمونیست با سوسیالیستها پیوند نزدیکی داشت. در واقع دو حزب چنان همکاری نزدیکی داشتند و کمونیتهای چنان زیادی عضو حزب سوسیالیست نیز بودند، که وابسته نظامی انگلیس همواره این دو سازمان را با هم اشتباه می‌گرفت. <sup>(۶۵)</sup> پس از برافتادن جمهوری شوروی سوسیالیستی در گیلان، حزب کمونیست سخت دگرگون شده و کانون فعالیتهاش را از شمال به نواحی داخلی، بخصوص تهران انتقال داده بود. این حزب، دیگر به جای ترغیب قیامهای ایالتی، دولت را تشویق به تقویت حکومت مرکزی می‌کرد. <sup>(۶۶)</sup> حزب کمونیست با ترک دعوت به قیام مسلحانه، و اقتباس برنامه حداقلی حیدرخان، می‌کوشید «بورژوازی را دموکراتیزه کند»؛ کشور را در برابر امپریالیسم انگلیس وحدت بخشد، سازمان حزبی را یکپارچه سازد، و اتحادیه‌های کارگری کارآمد در سراسر کشور به وجود آورد. <sup>(۶۷)</sup> در سال ۱۳۰۴ کمونیستها شعبه‌هایی در تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، انزلی و کرمانشاه، و کانونهایی مخفی در بسیاری از شهرهای جنوب ایجاد کرده بودند. <sup>(۶۸)</sup> آنان به طور متناوب شش روزنامه انتشار می‌دادند: حقیقت در تهران؛ پیکار در رشت؛ نصیحت در قزوین؛ صدای شرق در مشهد؛ فریاد کارگران آذربایجان در تبریز؛ و بان‌نور (کارگر) به زبان ارمنی در تهران، در درون حزب بخش ویژه‌ای برای زنان، ارابه و جوانان — بخصوص محصلان دارالفنون — ایجاد کرده بودند. و مهتر از همه، به کمک سوسیالیستها شورای متحده اتحادیه‌های کارگران را تشکیل دادند. <sup>(۶۹)</sup>

شورای متحده در سال ۱۳۰۰ فقط با ۹ اتحادیه وابسته آغاز به کار کرد: اتحادیه‌های

کارگران چاپخانه، داروسازان، کفاشان، کارگران حمام، نانویان، کارگران ساختمانی، کارکنان بنده (شهرداری)، خیاطان، و کارگران نساجی تنها کارخانه جدید در تهران، در سه سال بعد، شورای متحده دزای بیش از ۸۰۰۰ عضو در سراسر ایران شد.<sup>(۱۱)</sup> شورا مراسم روز اول ماه مه را برگزار کرد که در تهران ۲۰۰۰ نفر در آن شرکت کردند. شورای متحده، اتحادیه معلمان و نیز اتحادیه کارکنان پست و تلگراف را جذب کرد. این شورا اعتصابات در بین کارگران چاپخانه علیه سانسور مضبوطات، و در بین معلمان، کارکنان پست، کارگران نانویی و کارگران نساجی برای افزایش حقوق ترتیب داد. شورا علاوه بر این، به تشکیل یست و یک اتحادیه جدید در نواحی مختلف کشور کمک کرد. این تعداد شامل اتحادیه کارگران باوندز انزلی، قالیبافان کرمان، کارگران نساجی اصفهان، کارگران تأسیسات نفتی جنوب غرب، معلمان، بازرگان، توتون‌سازان، برنجکویان رشت، معلمان، خیاطان، کفاشان، کارمندان، قالیبافان، قنادان و تنگرافچیهای مشهد و نیز آشپزها، مستخدمها، قالیبافان، درشکه‌چها، نجاران و توتون‌سازان تهران بود. بدین‌سان، جنبش اولیه کارگری نشان‌دهنده خصصت عقب‌مانده اقتصاد بود. از سی و دو اتحادیه موجود در سال ۱۳۰۴، فقط شش اتحادیه نماینده کارگران صنایع جدید بودند.

حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری این حزب، اعضای خود را عمدتاً از آذربایجانیها و ارومته تأمین می‌کرد. مثلاً در تهران، بسیاری از کارگران چاپخانه، کارگران نساجی، توتون‌سازان، کارگران ساختمانی و کارگران حمام از مهاجران آذربایجان و بیاری از داروسازان، تلگرافچیها، کفاشان و قنادان از ارومته بودند. در مشهد، تقریباً همه خیاطان، تلگرافچیها، قالیبافان و قنادان آذربایجایی بودند که از قیام ناموفق محمدنقی خان پیمان حمایت کرده بودند. جای توجه است که حزب کمونیست نتوانست به میان دهقانان راه یابد.<sup>(۱۲)</sup> به گزارش یک کنسول انگلیس، حزب به رغم توفیق‌هایی در میان کارگران شهری، در میان توده‌های روستایی کاملاً ناکام ماند؛ زیرا ایشان مستگراں محلی را همچنان «آریایان طبیعی» خود می‌دانستند.<sup>(۱۳)</sup>

اگرچه کمونیستها کوششی هماهنگ برای بنای پایگاهی کارگری در سراسر ایران به عمل آوردند، رهبری حزب همانند رهبری احزاب پیشین عدالت و سوسیال دموکرات، همچنان اغلب روشنفکر و غیرفارس بودند (بنگرید به جدول ۲). برای مثال، کریم نیک‌بین که پس از به قتل رسیدن حیدرخان، دیر اول حزب شد. روزنامه‌نگاری تحصیلکرده دانشگاه مسکو بود. او در سال ۱۲۷۲ در خانواده تاجری خرده‌پادر تبریز به دنیا آمد، در فقار بزرگ شد و برای تحصیل علم تجارت به مسکو رفت. نیک‌بین در بحبوحه انقلاب روسیه به بشویکها پیوست و

چون به ایران بازگشت، در گیلان جنگید و سپس رهبری سازمان حزب در تهران را به دست گرفت. حسین شرقی، جانشین نیک‌بین، در سال ۱۲۸۲ در آسیای مرکزی که پدر تبریزی‌اش در آنجا به حرفه خیاطی اشتغال داشت؛ به دنیا آمد. شرقی پس از تحصیل در مدارس ایرانی و روسی محلی، وارد دانشگاه زحمتکشان شرق در مکو شد که کادرهای حزبی برای آسیا و خاورمیانه تربیت می‌کرد. و بالأخره اردشیر اوانیان، رئیس سازمان جوانان حزب، از خانواده‌ای ارمنی در آذربایجان ایران بود اما در نزد خویشاوندان نزدیکش در رشت بزرگ شد. وی به دلیل مضیقه مالی مجبور شد مدرسه میون ارامنه در رشت را رها کند. اوانیان به داروسازی پرداخت، به نهضت جنگل پیوست، و به اتحاد شوروی گریخت و در آنجا در دانشگاه زحمتکشان شرق در مکو، زبانهای جدید - بخصوص فرانسه، آلمانی، انگلیسی و روسی - خواند.

رضاخان صعود به قدرت را با همدستی با حزب محافظه کار و اصلاح طلبان، در مجلس ملی چهارم آغاز کرد. این همدستی برای محافظه کاران در عمل امتیازاتی به بار آورد. رضاخان، اشرافی را که سید ضیا به زندان انداخته بود آزاد کرد؛ به انتخاب قیام‌السلطنه کمک کرد تا سید ضیا را از نخت‌وزیری عزل کند؛ منزلت والای سپه‌دار را در ایالات شمالی به او بازگرداند؛ از روحانیون شیعه که پس از قیامی ناموفق در برابر انگلیسیها از عراق گریخته بودند، استقبال کرد؛ و برای معلق ساختن سه روزنامه رادیکال - حقیقت، توفان و ستاره سرخ - از حکومت نظامی استفاده کرد. رضاخان همچنین در تدوین سیاست خارجی با محافظه کاران همراهی کرد. ضمن شتاب دادن به عزیمت نیروهای انگلیسی از ایران، با پیشنهاد امتیاز شمال به شرکت استاندارد اوپل نیویورک و نیز انتصاب دکتر آرتور میلو شاعل وزارت کشور به خزانه‌داری کل ایران، از ایالات متحده درخواست کمک کرد. در سال ۱۳۰۱ حدود دویست تن از تجار در نامه سرگشاده‌ای مراتب سپاسگزاری خود را از رضاخان اعلام داشتند: «چون در موقعی که پریشانی و خرابی مملکت اسلامی ایران به درجه قصوری رسیده و رشته امور گسیخته و آبروی مملکت بر خاک ریخته و از دوایر کشوری و لشکری جز اسمی نبوده... آقای رضاخان سردار سپه وزیر جنگ و فرمانده کل قوای ایران... با یک حرکت رشیدانه و با یک جنبش شجاعانه بساط نالایقان را بر هم زده و زمام امور لشکری را در کف با کفایت خود گرفتند و با توجهات امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه در ظرف قلیل مدتی نظام ایران را که جز اسمی از آن باقی نمانده بود حیات نوین بخشیده با سرعت قابل توصیفی به سمت ترقی و تعالی سوق دادند و ثابت فرمودند ایرانی اسبق از دیگران است...» (۸۳)

## جدول ۲ شخصیت‌های اصلی جنبش کمونیستی نخستین

نام	شغل	تحصیلات	محل تولد	تاریخ تولد	منشأ طبقاتی	منشأ قومی	فعالیت‌های
غفرزاده اسدالله	روزنامه‌نگار	دراالفنون	آذربایجان ایران	۱۲۵۵	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در گیلان
سلطان‌زاده احمد	روزنامه‌نگار	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۶۸	طبقه متوسط شهری	ارمنی	مقتول در تصفیه‌های استالین
حیدر خان‌میر [عمو] اوغلو	مهندس	مدرسه مهندسی	آذربایجان ایران	۱۲۵۹	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در گیلان
پیشه‌پوری جعفر	معلم	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۷۲	طبقه متوسط شهری	آذری	رهبری فرقه دموکرات آذربایجان
نیک‌بین کریم	روزنامه‌نگار	دانشگاه مسکو	آذربایجان ایران	۱۲۷۲	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در تصفیه‌های استالین
شرفی حسین	روزنامه‌نگار	دانشگاه مسکو	آسیای مرکزی	۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در تصفیه‌های استالین
لوانسیان اردشیر	داروساز	دانشگاه مسکو	آذربایجان ایران	۱۲۸۲	طبقه متوسط روستایی	ارمنی	از رهبران حزب توده
یوسف‌زاده آقابابا	معلم	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۶۵	طبقه متوسط شهری	آذری	مقتول در تصفیه‌های استالین
آخوندزاده محمد	معلم	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۶۲	طبقه متوسط شهری	آذری	قصاصت در روسیه
دهقان محمد	نویسنده-مترجم	دبیرستان	کاشان	۲	طبقه متوسط شهری	فارس	کناره‌گیری از سیاست در ۱۳۰۷
جاوید سلام‌الله	پزشک	مدرسه طب	آذربایجان ایران	۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	آذری	رهبری فرقه دموکرات آذربایجان
سرتیپ‌زاده علی	روزنامه‌نگار	دبیرستان	آذربایجان ایران	۱۲۷۶	طبقه متوسط شهری	آذری	سیاستمدار ضدتودهای در ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲
حجازی محمد	خروفچین	دبیرستان	تهران	۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	فارس	مقتول در زندان تهران در ۱۳۰۹
علیزاده ایراهیم	کارمند	فالفنون	آذربایجان ایران	۵	طبقه متوسط شهری	آذری	عضو حزب دموکرات آذربایجان



نمایندگان محافظه کار با ابقای رضاخان در وزارت جنگ، افزایش بودجه نظامی برای سرکوب شورشهای عشایری؛ و دادن اجازه جمع آوری عواید حکومتی از املاک دولتی و مالیات غیرمستقیم به او، به جبران پرداختند. آنان همچنین در بسیاری از نواحی عشایری حکومت نظامی برقرار کردند، هزینه اعزام سالیانه شصت افسر برای تحصیل در آکادمیهای نظامی فرانسه را تصویب کردند، و هنگامی که احمدشاه بر مقام سلطنتی خود به عنوان فرماندهی کل قوا اصرار ورزید، جانب رضاخان را گرفتند.

با این حال این همدستی، در واپسین روزهای مجلس ملی چهارم، وقتی رضاخان لایحه خدمت نظام وظیفه را تقدیم کرد، یکباره به سر آمد. لایحه مبنی بر آن بود که همه مردان باید دو سال تمام در نیروهای مسلح خدمت کنند. به نظر رضاخان خدمت وظیفه عمومی، ارتش حرفه‌ای را به صورت ارتش ملی حقیقی درمی آورد. به نظر بسیاری از ملاکان بزرگ، این امر اقتدار اربابان آنها را زایل می‌کرد و نیروی کار اصلی را از روستاها برمی‌گرفت. به نظر روحانیون بویژه مدرس دو سال آموزش دیدن در نهادهای غیر مذهبی زیر نظر افسران ضد روحانی، در اخلاق عمومی و دیانت مردم خلل ایجاد می‌کرد. همانطور که بعضی از مجتهدان در فتوای جداگانه‌ای اعلام داشتند، خدمت نظام به اصول تشیع و ارکان اسلام لطمه می‌زد.<sup>(۷۴)</sup>

از این رو رضاخان با استفاده از مدت زمان بین مجالس چهارم و پنجم با آن دست از اصلاح طلبان غیر مذهبی که از سال ۱۲۸۵ پیشگام طرح خدمت وظیفه عمومی بودند، همدست شد. رضاخان با استفاده از ارتش برای دستکاری در انتخابات در بسیاری از حوزه‌های انتخابیه عشایری توانست اکثریت مؤثری برای احزاب سوسیالیست و تجدد در مجلس جدید فراهم آورد. این اکثریت، بیدرنگ اصلاحات وسیعی را آغاز کرد. رضاخان را به نخست‌وزیری، فروغی از حزب تجدد را به وزارت امور خارجه و سلیمان اسکندری را به وزارت معارف برگزید. اکثریت مجلس، لایحه نظام وظیفه اجباری را تصویب کرد؛ بودجه دربار را قطع کرد؛ انقباض اشرافی چون الدوله، السلطنه، و الممالک را لغو کرد؛ و کلیه مردم را ملزم ساخت شناسنامه بگیرند و نام خانوادگی اختیار کنند. رضاخان برای خانواده خود نام ایرانی باستانی پهلوی را انتخاب کرد. این اکثریت، همچنین به مذاکره با شرکت استاندارد اوپل پایان داد؛ به چای، قند و شکر، و درآمد، مالیات بست تا هزینه طرح مورد نظر برای راه آهن سراسری را تأمین کند؛ مقیاس واحدی برای وزن و اندازه در کشور تعیین کرد؛ تقویم ایرانی جدیدی به جای تقویم اسلامی قرار داد؛<sup>(۷۵)</sup> به پاس توفیق رضاخان در شکست دادن

\* منظور، رسمیت بخشیدن به تقویم هجری شمسی به جای تقویم هجری قمری است - م.

شیخ خزعل، عنوان فرمانده کل قوا را که طبق قانون اساسی در صلاحیت شاه بود، به او اعطا کرد؛ و شگفت‌انگیزتر از همه، لایحه انقراض سلطنت دو هزار ساله را تقدیم کرد. روزنامه ایران‌شهر نظریات اکثریت پارلمانی را در سرمقاله‌ای با عنوان «جمهوریت و انقلاب اجتماعی» چنین خلاصه کرد:

امروز اغلب ممالک اروپا و حتی روسیه بزرگ نیز جمهوری شده است... در این هیچ شک نیست که جمهوریت آخرین و بهترین شکل تکامل کرده انواع حکومتهاست که تا امروز در روی زمین تشکیل شده است... ما نیز از ته دل این جمهوریت را سلام خواهیم کرد و منت ایران را بدین نعمت بزرگ تبریک خواهیم گفت ولی نه از این راه که اعلام جمهوریت را به تنهایی مایه نجات و سعادت می‌دانیم بلکه از این رو که این جمهوریت مقدمه‌ای خواهد بود برای اصلاحات اساسی وسیله‌ای خواهد بود برای تهیه یک انقلابی حقیقی اجتماعی... دستگاه سلطنت و حوزه روحانیت ایران و به عبارت دیگر دربار شاه و درگاه شیخ ما، یگانه مسبب خرابی ایران و زبونی و گرسنگی ایرانی گردیده است و تا این دو مرکز اصلاح نشود از اعلان جمهوریت نیز، امید نجات نمی‌توان داشت... (۷۶)

نمایندگان محافظه کار در برابر چنین حمله‌ای و با مشاهده انقراض سلطنت پیش از برچیده شدن خلافت در ترکیه معاصر، مسأله را علنی کردند. همگام با اظهار این مطلب از سوی مدرس، که حمله به سلطنت حمله به شرع مقدس است، اولیای اصناف، اعتصابی همگانی در بازار تهران و یک راه‌پیمایی عمومی از مسجد جامع به سوی ساختمان مجلس ترتیب دادند. شعار اصلی اعتراض‌کنندگان این بود: «ما تابع قرآنیم، جمهوری نمی‌خواهیم» (۷۷) در این حال، احزاب تجدد و سوسیالیست به همپستی شورای متحده، در طرف دیگر ساختمان مجلس تظاهراتی متقابل راه انداختند. شاهدان مخالف مدعی شدند که جمع جمهوریبخواه بیش از یکصد نفر را به خود جلب نکرد و همه شرکت‌کنندگان آن کارمندان، تلگرافچیها، و کارگران پستخانه بودند که یک روز تعطیلی با حقوق به آنها داده شده بود. (۷۸)

رضاخان با مشاهده عدم تعادل بین دو تظاهرات و خطر ناآرامی عمومی، بیدرنگ سازش کرد. پس از گفتگوهایی پشت درهای بسته، رضاخان از اکثریت خواست که لایحه را پس بگیرد، حدود دو‌یست نفر تظاهرکننده زندانی را آزاد کرد، و اعلام داشت که برای زیارت به قم می‌رود. اقلیت مجلس در همان حال قول داد مسأله احمدشاه و سلسله قاجار را مطرح نکند. الزامات این سازش بزودی روشن شد. از یک سو رضاخان علناً قبول کرد که ایدئولوژی جمهوری، اغتشاش اجتماعی را باعث شده است؛ «نه تن فعالان کمونیست را که همگی از منی

بودند، دستگیر کرد، و اعلام داشت که «انهاد سلطنت مشروطه، بهترین دژ در برابر بلشویسم است». از سوی دیگر نمایندگان محافظه کار این شایعه را رواج دادند که دربار قاجار به طور محرمانه با شیخ خزعل بر ضد حکومت مرکزی گفتگو می کرده است. روحانیون عکسی از احمدشاه را در پاریس با کلاه حصیری در کنار زنان فرانسوی متشر کردند و اولیای اصناف در تبریز به ترغیب فرمانده ارتش تظاهراتی در بازار ترتیب دادند و با مخابره تنگراسی به تهران تهدید کردند که آذربایجان از ایران جدا می شود؛ مگر آن که مجلس رضا پهلوی را جایگزین احمدشاه سازد.<sup>(۱۷۹)</sup>

این همدستی جدید بین رضاخان و نمایندگان محافظه کار در پاییز ۱۳۰۴ به اوج خود رسید. حزب تجدد، به پشتیبانی تقریباً همه نمایندگان حزب اصلاح طلبان، لایحه انقراض قاجاریه و تفویض کشور به رضا پهلوی تا گشایش مجلس مؤسسان را تقدیم مجلس شورا کرد. هشتاد نماینده به این پیشنهاد رأی موافق، سی نفر رأی ممتنع، و پنج نفر رأی مخالف دادند. سخنگوی اصلی مخالفت با لایحه، دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه سابق): اشرافزاده‌ای تحصیلکرده اروپا بود که اخیراً در مقام وزیر عدلیه، مالیه و امور خارجه و نیز والی فارس و آذربایجان خدمت کرده بود. مصدق در سخنرانی مفصلی اظهار داشت که رضا پهلوی نخست وزیر و فرمانده نظامی ممتازی است اما هرگونه سمت جدیدی او را به صورت تهدیدی برای مشروطه نوپا درمی آورد.<sup>(۱۸۰)</sup> به محض اینکه نمایندگان لایحه را از تصویب گذرانند، رضاخان فروش مشروبات الکلی را ممنوع ساخت، قیمت نان را کاهش داد، قمار را غیرقانونی کرد، به زنان سفارش کرد که «شرافت ملی» را حفظ کنند، و قول داد که موازین اخلاقی را ترویج دهد، وی همچنین اعلام کرد که دو هدف زندگیش تأمین آرامش مردم و اجرای قوانین شرع مقدس است.<sup>(۱۸۱)</sup> یک روز پس از تصویب لایحه، ولیعهد تهران را ترک گفت تا در پاریس به احمدشاه بپیوندد. وزیر مختار انگلیس نوشت که «کوچکترین اثری از تأسف برای انقراض سنسله قاجار ندیده است».<sup>(۱۸۲)</sup>

رضاخان با تصدی وزارتخانه‌های جنگ و داخله، مجلس مؤسسان را از هوادارانش از حزب تجدد و اصلاح طلبان پُر کرد. جای تعجب نیست که اکثریت بزرگ مجلس مؤسسان رأی به تفویض سلطنت به خاندان پهلوی داد. از ۲۶۰ نماینده، فقط سلیمان اسکندری و دو سوسیالیست دیگر رأی ممتنع دادند. اسکندری اظهار داشت که هرچند حزیش مشتاقانه حامی اصلاحاتی است که به دست رضاخان انجام گرفته، ولی اصول سوسیالیستی - جمهوریخواهی این حزب مانع از تأیید تشکیل یک سلطنت جدید است.<sup>(۱۸۳)</sup> وزیر مختار انگلیس خاطر نشان کرد که چپها از رضاخان سرخورده بودند اما رستها به این توهم رسیده بودند که رضاخان

اکنون به چرخهای ارابه آنان بسته است. او می‌افزاید که برعکس، رضاخان راستها را به چرخهای ارابه آنان بسته بود. (۸۴)

### سلطنت رضاشاه (۱۳۰۵-۱۳۲۰)

سلطنت رضاشاه، شاهد ایجاد «نظم نوین» بود. او پس از تاجگذاری در سال ۱۳۰۵ با بنا کردن و تقویت تکیه‌گاه خویش بر سه رکن ارتش جدید، بوروکراسی دولتی و حمایت دربار، به تثبیت قدرت خود پرداخت. برای نخستین بار پس از عصر صفوی دولت توانست با ابزارهای گسترده مدیریت، نظم و سنطه، جامعه را اداره کند و رضاشاه نیز با تثبیت قدرتش قادر بود برنامه بلندپروازانه اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را آغاز نماید. او توفیق یافت که بسیاری از نوآوری‌هایی را که اصلاح‌طلبانی چون شاهزاده عباس میرزا، امیرکبیر، سپهسالار، منکم‌خان و دموکرات‌های انقلاب مشروطه پیشنهاد کرده بودند و سرانجامی نیافته بود، به انجام رساند. رضاشاه تا سال ۱۳۲۰ «نظم نوینی» برقرار کرده بود و تنها مهاجم انگلستان و شوروی به کشور بود که راه را برای کناره‌گیری اجباری او هموار ساخت.

رضاشاه، ارتش نوین را رکن اصلی نظم نوین خود قرار داد. با بیش از پنج برابر افزایش بودجه سالانه دفاعی از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰، امکان سربازگیری از مردم کشور به واسطه قانون نظام وظیفه - نخست از روستاها، سپس از شهرها و سرانجام از عشایر - نیروهای مسلح از پنج لشکر با ۴۰۰۰۰ نفر به هجده لشکر با ۱۲۷۰۰۰ نفر رسید. (۸۵) نیروی هوایی کوچک و هنگ مکانیزه‌ای با ۱۰۰ تانک و چند ناوچه در خلیج فارس نیز بدان ضمیمه شد. علاوه بر این، رضاشاه نخبگان نظامی را به طور منظم با رژیم خود پیوند داد. او در همه مراسم عمومی لباس نظامی به تن کرد، سطح زندگی افسران ارتش را بالاتر از سایر حقوق‌بگیران قرار داد، اراضی دولتی را با قیمت ارزان به آنها فروخت، برایشان باشگاهی تماشایی در تهران ساخت، و فارغ‌التحصیلان ممتاز دانشکده افسری را به سن سیر فرانسه فرستاد. رضاشاه هم‌ردیفان وفادار خود را در لشکر قدیم فزاق به فرماندهی لشکرها ارتش نوین ارتقا داد، با کوچکترین نافرمانی سخت برخورد کرد، و سلسله مراتب فرماندهی کارآمدی از دفتر نظامی خود در دربار سلطنتی از طریق رؤسای ستاد تا فرماندهان ارتش ترتیب داد. و بالأخره پسرانش، بویژه ولیعهد خود محمدرضا را نخست و پیش از هر چیز افسرانی فعال در نیروهای مسلح بار آورد. رضاشاه، ولیعهد خود را بیشتر در مؤسسات نظامی به تحصیل واداشت - به استثنای مدتی کوتاه در مدرسه لاروزی در سویس - و در سال ۱۳۱۹ او را بازرسی ویژه نیروهای مسلح قرار داد.

رضاشاه همچنین با بوروکراسی مدرن دولتی نظم نوین را تقویت کرد. بتدریج مجموعه غیررسمی مستوفیان قدیم، میرزاهای موروثی و وزیران مرکز نشین فاقد اداره در استانها را به صورت ۹۰۰۰۰ کارمند تمام وقت دولتی در ده وزارتخانه کشور، امور خارجه، دادگستری، دارایی، فرهنگ، بازرگانی، پست و تلگراف، کشاورزی، راه، و صنایع درآورد.<sup>(۸۶)</sup> وزارت کشور که شهربانی، امور اجرایی داخلی، خدمات بهداشتی، انتخابات، و نظام وظیفه را زیر نظر داشت، بکسر بازسازی شد. تقسیمات قدیم مناطق بزرگ (ایالات) و مناطق کوچک (شمار ولایات) از بین رفت و به جای آن کشور به یازده استان، چهل و نه شهرستان و بخشها و دهستانهای متعدد تقسیم شد. اداره استان به استاندار، شهرستان به فرماندار، بخش به بخشدار و بعضی دهستانها به انجمنهای رسمی که وزارت کشور منصوب می کرد، سپرده شد. برای اولین بار در عصر جدید، دولت می توانست از پایتخت به استانها و شهرستانها و بخشها و حتی روستاهای بزرگ دسترسی داشته باشد.

حمایت دربار به عنوان رکن سوم نظم نوین عمل می کرد. رضاشاه، پسریک خرده مالک، و سرهنگ سابق که با حقوق محدودی در سال ۱۲۹۹ سر می کرد، در طول سلطتش چنان ثروتی اندوخت که توانگرترین فرد ایران شد. زندگینامه ای جانبدارانه که اخیراً در غرب انتشار یافت، اقرار می کند که رضاشاه به هنگام کناره گیری، حسابی بانکی با ۳۰۰۰۰۰۰۰ پوند نقدینه و املاکی بالغ بر ۳۰۰۰۰۰۰۰ هکتار برای وارث خود به جا گذاشت.<sup>(۸۷)</sup> این املاک که در استان حاصلخیز مازندران قرار داشت، بخشی با مصادره مستقیم، بخشی با فروش اجباری، و بخشی با ادعای مشکوک خالصه جات سلطتی که در قرن گذشته متروک شده بود، حاصل آمد. بنا به گزارش سفارت انگلیس، شاه با «علاقه ناپاک» خود به مال و دارایی، املاک آن زمیندار بزرگ را به دلیل توطئه بر ضد دولت از چنگش درمی آورد، دهات این یکی را به علت بی توجهی به منابع ملی مصادره می کرد، و با منحرف ساختن مسیر آب تعدادی از روستاییان را بخاک سیاه می نشاند.<sup>(۸۸)</sup> این دارایی، هزینه بنای هتلها، کازینوها، کاخها، شرکتهای سازمانهای خیریه و بنیادهای سلطتی را تأمین و مناصب، مواجب، مسترپها و مقرریهای درباری را هنگفت تر می کرد. بدین ترتیب دربار به صورت مجتمع بلکی-نظامی ثروتمندی درآمد که برای خادمان سلسله پهلوی مقامها، پادشاهها، و آتی پر سودی عرضه می کرد.

رضاشاه مجهز به ارتش، بوروکراسی و حمایت دربار، می توانست سیطره مطلق بر نظام سیاسی اعمال کند. در بیست سال پیش از آن، از مجلس ملی اول تا پنجم، سیاستمداران مستقل در شهرها فعالیت می کردند و در روستاها اربابان رعایای خود را به پای صندوق رأی

می‌راندند. اما در شانزده سائ بعد، از مجلس ملی ششم تا سیزدهم، نتیجه هر انتخابات و به این ترتیب ترکیب هر مجلس را شاه تعیین می‌کرد. روال کار او این بود که به کمک رئیس شهربانی فهرستی از کاندیداهای نمایندگی مجلس را تهیه و به وزیر کشور ابلاغ کند. وزیر کشور همین نامها را به استانداران استانها ارسال می‌کرد. استاندار نیز فهرست را به انجمنهای نظارت بر انتخابات که پُر از کارمندان وزارت کشور بود و به کار رأی‌گیری نظارت می‌کرد، تحویل می‌داد. مجلس، دیگر نهادی بی‌محتوا بود و به صورت لُغافی تزئینی برای پوشاندن صراحت حاکمیت نظامی درآمده بود. همان طور که یکی از نخست‌وزیران رضاشاه سالها بعد اقرار کرد: «چون شاه اصرار داشت که همه اقدامات اجرایی به تصویب قوه مقننه برسد، مجلس وظیفه تشریفاتی خود را حفظ کرد»<sup>(۸۹)</sup> نمایندگان مجلس وظایف خود را چنان خوب انجام می‌دادند که شاه لازم ندید سنا را که مدتها فراموش شده بود، تشکیل دهد یا به اصلاح قانون اساسی پردازد. وزیر مختار انگلیس در همان سال ۱۳۰۵ گزارش داد که «مجلس ایران را نمی‌توان جدی گرفت. نمایندگان آزاد نیستند، همچنانکه انتخابات مجلس آزاد نیست. وقتی شاه بخواهد چیزی تصویب شود، تصویب می‌شود. اگر مخالف باشد، رد می‌شود و اگر بی‌نظر باشد، مذاکراتی مفصل و بی‌هدف صورت می‌گیرد»<sup>(۹۰)</sup>

حاز که مجلس به مهوری لاشیکی تنزل یافته بود، شاه می‌توانست وزیران کابینه را دستچین کند. با آن که شاهان گذشته فقط پس از مشاوره‌های مفصل با سیاستمداران طراز اول کابینه را تشکیل می‌دادند، رضاشاه این روتنه جدید را باب کرد که اوز نخست‌وزیر و همه وزرایش را تعیین می‌کرد و سپس به مجلس می‌فرستاد تا رأی اعتماد لازم اما معمول را بگیرند. همه کابینه‌های این دوره از تصویب مجلس گذشتند و همه سرکار ماندند تا وقتی که نه اعتماد مجلس بلکه اعتماد شاه از آنان سلب شود.

رضاشاه برای تضمین قدرت مطلق خود، روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت پارلمانی را از نمایندگان سلب کرد و باز مهمتر از آن، احزاب سیاسی را از بین برد. به محض آن که مدرس و همکاران روحانی‌اش کرسیهایشان را در مجلس از دست دادند، حزب اصلاح‌طلبان تعطیل شد. حزب تجدد که صادقانه از رضاشاه حمایت کرده بود، نخست‌جای خود را به حزب ایران نو و بعد حزب ترقی — سازمانی به تقلید از حزب فاشیست موسولینی و حزب جمهوریخواه مصطفی کمال [آتانورک] — داد. اما حتی همین حزب ترقی نیز بزودی به تصور این که «نیات خطرناک جمهوریخواهانه» در سر دارد، برچیده شد.<sup>(۹۱)</sup> همین‌طور حزب سوسیالیست باکناره‌گیری اجباری سلیمان اسکندری منحل و دفاتر آن به دست اوباش سازمان یافته به آتش کشیده شد. برای مثال در انزلی پلیس گروهی مذهبی را ترغیب کرد که به

تأثیری سوسیالیستی به این بهانه که در اجرایی از تارتوف مولیر بازیگر زنی به صحنه رفته است، حمله کند و در تهران، پلیس ناظر بود که گروهی متعصب، انجمن نسوان و ضحوا را سنگباران کرد و نشریات انجمن را آتش زد.

اما این حزب کمونیست بود که از سرکوب پلیسی سخت نظمه دید. کنگره دوم حزب کمونیست ایران که در اواخر سال ۱۳۰۵ در اورمیه برپا شده بود، چرخش تنیدی به سوی چپ افراطی آغاز کرد که ده ماه بعد کنگره ششم بین‌المللی سوم در مسکو آن را کامل می‌کرد. کنگره، کودتای ۱۲۹۹ را توطئه انگلیس نامید و رضاشاه را آلت دست امپریالیسم دانست، او را با چیان‌کایچک که تازه کمونیستهای چین را در شانگهای قتل‌عام کرده بود، مقایسه کرد و خواستار انقلاب «دهقانان، کارگران و سرمایه‌داران ملی» بر ضد رژیم پهلوی متشکل از «فئودالها، نیمه استعمارگران و سرمایه‌داران کمپرادوره» شد.<sup>(۹۲)</sup> کنگره، با زدن برچسب «خرده بورژوا» به اصلاح‌طلبان مدعی شد که سوسیالیستها مرده و دفن شده‌اند و خواهان تشکیل جمهوری فدرال برای حمایت از «ملتهای» ایران — از جمله عربها، ترکها، ترکمنها و کردها — شد. کنگره همچنین سلطان‌زاده را که قبلاً به عنوان ماورای چپ کنار زده شده بود، به عضویت کمیته مرکزی درآورد و دو تن از رهبران را که همچنان رضاشاه را نماینده بورژوازی ملی می‌دانستند که با فئودالهای داخلی و امپریالیستهای خارجی در نبرد است، از حزب اخراج کرد.

حکومت، متقابلاً همه اتحادیه‌های کارگری بویژه شورای متحده، را ممنوع ساخت و در سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۱، ۱۵۰ نفر از فعالان جنبش کارگری را دستگیر کرد. در آبادان ۴۰ نفر، در مشهد ۳۰ نفر، در اصفهان ۱۰ نفر، در تبریز ۲۰ نفر، در تهران ۳۲ نفر، و از انجمن تربیتی قزوین ۲۴ نفر گرفتار شدند. بسیاری از این افراد به شهرهایی دور از محل زندگی خود تبعید شدند. علاوه بر این، ۵ تن از فعالان حزبی در نتیجه بدرفتاری در زندان مردند و بقیه از جمله پیشه‌وری و اوئسیان تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند. در واقع تنها رهبران حزب که از حبس جان به در بردند، آنهایی بودند که از پیش به اتحاد شوروی تبعید شده بودند. اما بسیاری از آنان مثل سلطان‌زاده، نیک‌بین و شرقی در دوره تصفیه‌های استالین از بین رفتند.<sup>(۹۳)</sup> به این ترتیب استالین به طور غیرمستقیم به رضاشاه کمک کرد تا حزب کمونیست ایران را مضمحل کند.

رضاشاه با کسب قدرت بلامنازع، اصلاحاتی اجتماعی را آغاز کرد. با آن که رضاشاه هرگز طرح قاعده‌مندی برای نوسازی یا مدرنیزاسیون کشور ارائه نداد، تز عمده‌ای نوشت، سخنرانیهای مهمی ایراد نکرد، و وصیتی از خود به جا نهد — اما اصلاحاتی انجام داد که

هرچند قاعده‌مند نبود، ولی نشان می‌دهد که وی خواهان ایرانی بود که از یکسو رها از نفوذ روحانیون، دسیهٔ بیگانگان، شورش عشایر، و اختلافات قومی، و از سوی دیگر دارای مؤسسات آموزشی به سبک اروپا، زنان متجدد و شاغل در خارج از خانه، ساختار اقتصادی نوین با کارخانجات دولتی، شبکه‌های ارتباطی، بانکهای سرمایه‌گذار، و فروشگاههای زنجیره‌ای باشد. هدف بلندمدت او بازسازی ایران طبق تصویر غرب - یا به هر حال تصویر او از غرب - بود. وسیلهٔ وی برای نیل به این هدف نهایی، مذهب‌زدایی یا دنیانگری، برانداختن قبیله‌گرایی، ناسیونالیسم، توسعهٔ آموزشی و سرمایه‌داری دولتی بود.

جنگ مذهب‌زدایانه در جبهه‌های زیادی جریان داشت. وظیفهٔ دشوار بازسازی کامل وزارت دادگستری به داور، قانوندان تحصیلکردهٔ سویس محول شد. او حقوقدانان دارای تحصیلات جدید را جانشین قضاتی کرد که تعلیمات سنتی داشتند؛ متون اصلاح‌شدهٔ قانون مدنی فرانسه و قانون جزایی ایتالیا را، حتی با آن که در مواردی با احکام قرآن تضاد داشتند، تهیه کرد؛ و مقررات شرعی را مدون ساخت تا به حل و فصل مسائل شخصی چون ازدواج، طلاق، و نگهداری اطفال پردازد. داور همچنین امتیاز پرسود ثبت اسناد رسمی را از روحانیون گرفت و به دفاتر و محاضر غیر مذهبی سپرد؛ سلسله‌مراتبی از دادگاههای کشوری به شکل دادگاه شهرستان، دادگاه منطقه‌ای، دادگاه استان، و دیوان عالی کشور ایجاد کرد و بنیادی تر از همه، اختیار تصمیم‌گیری در این خصوص را که کدام موارد باید در محاکم شرع و کدام در دادگاههای مدنی رسیدگی شود، به حقوقدانان جدید تفویض کرد. در این میان رضاشاه از حضور روحانیون در مجلس ملی بشدت کاست؛ تعداد آنان از بیست و چهار نفر در مجلس پنجم به شش نفر در مجلس دهم کاهش یافت.<sup>(۹۲)</sup> وی رسم دیرین بست‌نشینی در اماکن مقدس را کنار گذاشت؛ تظاهرات عمومی در عید قربان و مراسم زنجیرزنی و قمه‌زنی در ماه محرم را ممنوع و شبه‌خوانی و تعزیه‌داری در سوگ شهادت امام حسین (ع) را محدود کرد. علاوه بر این درهای مساجد بزرگ اصفهان را به روی گردشگران خارجی گشود؛ صدور روایید برای متقاضیان زیارت مکه، مدینه، نجف و کربلا را متوقف کرد؛ دستور داد حرمت شرعی کالبدشکافی را در دانشکده پزشکی نادیده بگیرند، مجسمه‌های خود را در میادین اصلی شهرها برپا کرد؛ و نمایان‌تر از همه، در سال ۱۳۱۸ فرمان تصرف کلیهٔ موقوفات مذهبی را صادر کرد. در نتیجه، روحانیون نفوذ خود را نه تنها در سیاست بلکه در امور حقوقی، اجتماعی و اقتصادی از دست دادند. وزیر مختار انگلیس نگرانی شدید خود را از پیامدهای این اصلاحات غیر مذهبی اظهار داشت: «شاه با از بین بردن قدرت روحانیون این اندرز ناپلئون را فراموش کرده است که غرض اصلی مذهب این است که نگذارد فقیر غنی



را بکشند. حالا چیزی که جایگزین مذهب شود وجود ندارد مگر ناسیونالیسمی تصنعی که با خود شاه از بین خواهد رفت و پشت سر خود هرج و مرج به جا خواهد گذاشت. (۹۵)

خط مشی در خصوص قبایل، ادامه عملیات نظامی پیشین بود. رضاشاه که قبایل بزرگ را شکست داده بود، با گسترش دادن پاسگاههای نظامی در مناطق آنان خلع سلاح رزمندگان عشایر، به سربازی بردن جوانان آنها، تحریک اختلافات داخلی آنان، مصادره اراضی آنها، تضعیف سران قبایل، محدود کردن کوچ سالانه، و گاه انتقال اجباری آنها به اروستاهاى نمونه، خواهان اطمینان از انقیاد دائم آنان بود. در نظر رضاشاه، همچنان که در نظر بسیاری از شهرنشینان خاورمیانه، قبیله‌ها وحشیانی ناخوشایند، غیرمولد، سرکش و بیسوادند که در طبیعت بدوی همچنان باقی مانده‌اند.

سیاست عشایری رضاشاه از نحوه رفتار او با ایل بختیاری نمایان است. حکومت مرکزی در طول سالهای ۱۳۰۳-۱۳۰۶ که ارتش به کمک ایل بختیاری برای جنگ با عربها، لرها، بلوچها و قشایها نیاز داشت وزارت جنگ و حکومت خراسان را به جعفر قلی خان سردار اسعد از اعضای مهم خاندان ایلخانی و پسر سردار اسعد مشهور انقلاب مشروطه واگذار کرد. حکومت همچنین مقام ایل بیگی را برای امیر جنگ، برادر کوچکتر سردار اسعد، و مقام ایلخانی را برای سردار محتشم، سرکرده خاندان حاجی ایلخانی مورد تأیید قرار داد. طی سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۸ وقتی که ارتش دیگر نیازی به افراد بختیاری نداشت، رضاشاه رو در روی یاران پیشین خود ایستاد. بدقت کینه‌های نهفته بین دو خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی و نیز بین دو شاخه هفت لنگ و چهار لنگ را برانگیخت. بار مالیات را بر دوش هفت لنگ نهاد، مراتع را دوباره به ثبت رساند، و قلمرو جدیدی را با ایلخان مربوطه برای چهار لنگ پدید آورد. در نتیجه، چون هفت لنگ در ۱۳۰۸ شورش کرد، چهار لنگ به حمایت از حکومت مرکزی پرداخت. پس از شورش، رضاشاه هفت لنگ را خلع سلاح کرد؛ بعضی از آنها را اسکان داد، سرکرده‌هایشان را به فروش اراضی به تجار محلی واداشت، سهم نفت آنان را مصادره کرد، و هفده نفر از جوانین شان از جمله سردار اسعد، امیر جنگ و سردار محتشم را به زندان انداخت. رضاشاه چون از کار هفت لنگ فارغ شد، آنگاه در برابر چهار لنگ ایستاد. آنها را نیز خلع سلاح کرد و تحت نظر ارتش قرار داد. منطقه بختیار در استانهای مجاور محور شد و مناصب ایلخانی و ایل بیگی در سال ۱۳۱۰ با الغای عام همه القاب قبیله‌ای از بین رفت. با این حال، سازمانهای ایلی در سطوح پایین‌تر دست نخورده ماند؛ زیرا همان طور که کنسول انگلیس در اصفهان اشاره می‌کند، خلأ سازمانی در سطح محلی خطر بروز درادیکالیسم مخاطره آمیزه را به همراه داشت:

خوانین حاکم بختیاری که زندگی ایلی را حدود سی تا چهل سال پیش ترک کردند، علائق و مسؤولیتهایی جدا از قبایل خود یافته‌اند. در این بین، عشایر همچنان در بافت ناستوار کنفدراسیون قبیله‌ای به سرکردگی خانهای محلی روزگار می‌گذرانند. آنان هنوز سهم اربابی می‌دهند، در شوراهای قبیله‌ای برای حل و فصل امور شرکت می‌کنند، و هنوز به طور مستقیم با حکومت سروکاری ندارند... معدودی از خانهای زمیندار با رعایای کشاورز خود مشکلاتی داشته‌اند. آنها شورش کرده‌اند و مدعی‌اند که زمین و آب مال خداست و کار آنان روی زمین به خودشان تعلق دارد. در یک روستا، کمیته‌ای متشکل از رعایای سابق که خان منحل‌اش کرده بود، پس از دیدار از تهران و اصفهان برنامه‌ای ارائه داد که قحویبی کاملاً بلشویکی داشت. آنان در میان روستاییان مفاهیم جدیدی چون آزادی و برابری را تبلیغ می‌کنند. بنابراین، حکومت به ارتش اجازه داده است که برای واداشتن روستاییان به پرداخت حقوق خانها، در صورت لزوم به زور متوسل شود. حکومت همچنین اقداماتی برای سرکوب این تمایلات بلشویکی در صورت گسترش آن، انجام می‌دهد؛ علی‌الخصوص که افراد زیادی از ایل بختیاری در مناطق نفتی کار می‌کنند. (۹۶)

سیاستی که در برابر عشایر اتخاذ شد، با هدف بلندمدت تبدیل امپراتوری کثیرانمله به دولتی یکپارچه با مردمان واحد، ملت واحد، زبان واحد، فرهنگ واحد، و اقتدار سیاسی واحد ارتباط نزدیک داشت. سواد فارسی با توسعه مدارس دولتی، بوروکراسی دولتی، دانشگاههای مدنی، و ارتباطات جمعی، توسط حکومت افزایش یافت. برعکس، آموزش زبانهای غیر فارسی - بویژه آذری، عربی و ارمنی - با تعطیل معدود مدارس و نشریات چاپی اقلیتها کاهش یافت. اگرچه فرهنگستان ایران ناگزیر در وظیفه خود در دبالاتش، زبان از کفیه واژه‌های بیگانه توفیق نیافت - واژه‌های عربی و ترکی نزدیک به ۴۰٪ فارسی کنونی را تشکیل می‌دهد - توانست بسیاری واژه‌های فارسی بسازد. مثلاً در ارتش، اصطلاحات جدید جایگزین عناوین قدیم عربی و ترکی شد و کلمه روششکر واژه عربی منورالفکر را منسوخ کرد.

همین طور، در سال ۱۳۰۷ مجلس لباس قدیم اقوام ایرانی را غیرقانونی و همه مردان را به استثنای روحانیون ثبت نام شده، مجبور به پوشیدن لباس غربی و گذاشتن کلاه پهلوی کرد. هشت سال بعد این کلاه جای خود را به کلاه نهد در اروپایی، کلاه شاپوی «بین‌المللی» داد. رضاشاه این کلاه را نه فقط برای زدودن هویتهای قومی، بلکه همچنین برای تضعیف امتیازات اجتماعی، بقیه عناوین افتخاری مانند میرزا، خان، بیگ، امیر، شیخ و سردار را منسوخ

کرد. «انجمن پرورش افکار» را به سرمنش از ماشینهای تبلیغاتی ایتالیایی فاشیت و آلمان نازی برای تفهیم آگاهی ملی به مردم از طریق مجله، جزوه، روزنامه، کتاب درسی و برنامه‌های رادیویی؛ تشکیل داد. در سازمان اداری شهرها به نحوی تجدیدنظر کرد که کلانتر، کدخدایان و سایر نشانه‌های نظام محلات قدیم از میان رفت. علاوه بر این نام بسیاری از شهرها را تغییر داد مثلاً عربستان به خوزستان، انزلی به پهنوی، لرستان به کرمانشاه، کردستان به آذربایجان غربی، اورمیه به رضائیه، استرآباد به گرگان، علی‌آباد به شاهی، سلطانیه به اراک، و محتره به خرمشهر تغییر یافت. از این گذشته، شاه در سال ۱۳۱۳ به ترغیب سفارت خود در برلین فرمان داد که از این پس نام «ایران» جایگزین «پارس» (Persia) شود. بخشنامه دولتی توضیح می‌داد که نام پیشین یادآور انحطاط دوران قاجار بود و فقط به استان فارس اشاره داشت؛ در حالی که نام فعلی یادآور شکوه و عظمت باستان است و به زادگاه نژاد آریایی دلالت دارد. (۹۵)

مبارزه با نفوذ خارجی نیز بشدت جریان داشت. رضاشاه: کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) قرن سیزدهم را که اروپاییان را خارج از حوزه قضایی کشور قرار می‌داد؛ ملغی ساخت. میلپو را از سمت خزانه‌داری کل عزل کرد و گفت «در این کشور دو شاه ممکن نیست و شاه منم.» (۹۶) امتیاز چاپ اسکناس را از بانک شاهی که در مالکیت انگلیس بود، به بانک ملی ایران که جدیداً تأسیس کرده بود، انتقال داد. همچنین اداره شبکه تلگراف را از کمپانی تلگراف هند و اروپا و اخذ حقوق گمرکی را از مأموران باقیمانده بلژیکی بازپس گرفت. علاوه بر این، اداره مدارس، مالکیت زمین، یا سفر به شهرستانها بدون اجازه شهربانی را برای بیگانگان؛ بویژه میسیونرها، ممنوع ساخت. با این حال، او در یک زمینه مهم، یعنی کاستن از نفوذ شدید شرکت نفت ایران و انگلیس موفق نیافت. اگرچه وی در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) ناگهان امتیاز نامطلوب داری را لغو کرد، یک سال بعد عقب نشست و برای جلوگیری از مصادره دارایی‌های خارجی ایران، قراردادی همانقدر نامطلوب را امضا کرد. (۹۷) طبق قرارداد جدید، شرکت نفت می‌بایست بیش از یک میلیون کیلومتر مربع زمین را (غالباً زمینهایی که مورد نیاز نبود) مسترد می‌داشت؛ ایرانیها را برای سمتهای اداری داری مسئولیت تربیت می‌کرد، و سهم ایران از سود سالانه را از ۱۶٪ به مقدار ناچیز ۲۰٪ افزایش می‌داد. در مقابل، ایران بایستی امتیاز بهره‌برداری را سی و دو سال دیگر، از ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۳ (۱۳۴۰ تا ۱۳۷۲) تمدید می‌کرد. قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) به روابط ایران و انگلیس تا دو دهه بعد سخت آسیب زد.

حرکت برای ترفیع موقعیت زنان در سال ۱۳۱۳ بلافاصله پس از دیدار رضاشاه از ترکیه

که مصطفی کمال در آنجا به مبارزه‌های مشابه مشغول بود، آغاز شد. مؤسسات آموزش بویژه دانشگاه تهران درهای خود را به روی مرد و زن گشودند. اما کن عمومی چون سینماها، کافه‌ها و هتلها در صورتی که بعضی در خصوص زنان قائل می‌شدند، باید جراثمی سنگین می‌پرداختند. سازمانهای فرهنگی که اغلب جایگزین انجمن نسوان وطنخواه حزب سوسیالیست بودند، دوباره به کار افتادند. مهتر از همه این که، رضاشاه حجاب بویژه چادرستی را که از فرق سر تا نوک پا را می‌پوشاند، ممنوع کرد. پس از سال ۱۳۱۴ مقامات عابریته با خطر برکناری روبرو بودند مگر آن که زنان خود را بدون حجاب به جشنهای اداری می‌بردند و کارمندان رده پایینی مثل رفتگرها جریمه می‌شدند مگر آن که زنان آنها بی حجاب از خیابانهای اصلی رژه می‌رفتند. جای تعجب نیست که بسیاری این را نه آزادی زنان که سرکوب پلیسی دانستند. در هر صورت، قانون همچنان مردها را در چندین مورد مهم برتر می‌شمرد. مردان از حق اسلامی تعدد زوجات تا چهار همسر در آن واحد و حق طلاق برخوردار بودند. آنان هنوز سرپرست قانونی خانواده شناخته می‌شدند و حق ارث مطلوب تری داشتند. علاوه بر این، زنان همچنان از حق رأی دادن و انتخاب شدن در انتخابات عمومی محروم بودند.

اصلاحات آموزشی، مؤثرترین اصلاحات مدنی آن زمان بود. بین سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۲۰ ظرفیت آموزشی به طور عینی تا دوازده برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۰۴ کودکانی که در مدارس ابتدایی جدید با مدیریت دولتی، شبانه‌روزیهای خصوصی، انجمنهای مذهبی یا میونریهای مذهبی ثبت نام کرده بودند، بیش از ۵۵۹۶۰ نفر نبود.<sup>(۱۰۱)</sup> در سال ۱۳۲۰ بیش از ۲۸۷۲۴۵ کودک در ۲۳۳۶ مدرسه ابتدایی جدید که تقریباً همگی تحت پوشش وزارت فرهنگ بود، درس می‌خواندند. در این بین، ثبت نام در مکتبخانه‌های سستی افزایشی خفیف از ۲۸۹۴۹ نفر به ۳۷۲۸۶ داشت. در سال ۱۳۰۴، ۱۴۴۸۸ نفر در ۷۴ دبیرستان جدید تحصیل می‌کردند که ۱۶ واحد آن میونری بود. در سال ۱۳۲۰، ۲۸۱۹۴ نفر در ۱۱۰ دبیرستان خصوصی [ملی] و ۲۴۱ دبیرستان دولتی با سرمشق از نظام لیسه فرانسوی تحصیل می‌کردند. در همین دوره تعداد محصلان الهیات [طلاب] در مدارس سستی بشدت کاهش یافت و از ۵۹۸۴ به ۸۷۵ نفر رسید.

تحصیلات عالی نیز ترقی کرد. در سال ۱۳۰۴ کمتر از ۶۰۰ دانشجو در شش مؤسسه تحصیلات عالی جدید: دانشکده‌های طب، کشاورزی، تربیت معلم، حقوق، ادبیات، و علوم سیاسی وجود داشت. در سال ۱۳۱۳ این شش دانشکده یکجا دانشگاه تهران را تشکیل دادند. در اواخر دهه ۱۳۱۰ پنج دانشکده جدید: دندانپزشکی، داروسازی، دامپزشکی، هنرهای

زیبا، و علم و صنعت، بدان افزوده شد. در سال ۱۳۲۰ بالغ بر ۳۳۰۰ دانشجو در یازده دانشکده دانشگاه تهران مشغول تحصیل بودند. تعداد فارغ التحصیلان دانشگاههای خارج نیز چشمگیر بود. اگرچه از اواسط قرن سیزدهم خود اشخاص و گهگاه وزارتخانه‌ها دانشجویانی به خارج فرستاده بودند، تعداد آنها تا سال ۱۳۰۸ نازل ماند، تا آن که دولت تصمیم گرفت سالانه یکصد بورس تحصیلی برای تحصیل در اروپا اعطا کند. در سال ۱۳۱۹ بالغ بر ۵۰۰ نفر از این فارغ التحصیلان به کشور بازگشته و ۴۵۰ دانشجو مشغول تمام تحصیلات خود بودند. علاوه بر این در سال ۱۳۲۰ وزارتخانه‌ها نزدیک به ۳۲۰۰ کارمند را در هنرستانها آموزش می‌دادند و وزارت فرهنگ تعداد ۱۷۳۹۰۷ نفر بزرگسال را در کلاسهای سوادآموزی اکابر به آموزش واداشته بود. به رغم این بهبود، بیش از ۹۰٪ جمعیت روستایی همچنان بی‌سواد بود. اکثریت قاطع فارغ التحصیلان دبیرستانها و دانشگاه به عنوان کارمند، تکنسین ماهر، مدیر عمومی، معلم، قاضی، پزشک یا استاد دانشگاه وارد خدمات دولتی شدند. به این ترتیب جمع روشنفکران با توسعه بوروکراسی دولتی و تسهیلات آموزشی، توسعه یافت. پیش از رضاشاه، روشنفکران قشر کوچکی بودند که حرفه، موقعیت خانوادگی، میزان درآمد، سابقه تحصیل و شیوه زندگی مختلف داشتند اما در عهد سلطنت رضاشاه همین قشر تا نزدیک به ۷ درصد نیروی کار کشور توسعه یافت و به صورت طبقه متوسط جدید و با اهمیتی درآمد که افرادش نه تنها نگرش مشترک به نوسازی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشت، بلکه دارای زمینه تحصیلی، تخصصی و اقتصادی مشابهی نیز بود. بنابراین روشنفکران از یک قشر، به یک طبقه اجتماعی تبدیل شدند که با شیوه تولید، وسیله مدیریت، و روند نوسازی ارتباطی مشابه داشت. این امر بعدها در دوران برخورد آشکار پس از برکناری رضاشاه خود را عیان می‌ساخت.

توسعه اقتصادی با بهبود ارتباطات آغاز شد. رضاشاه با تثبیت قدرت خود در سال ۱۳۰۴، یی‌درنگ پروژه راه آهن سراسری را که دیری مورد بحث بود، آغاز کرد. در ۱۳۰۸ بندر شاه در کنار دریای خزر به ساری در مرکز مازندران، و بندر شاهرور در کنار خلیج فارس به دزفون در شمال خوزستان وصل شده بود. در ۱۳۱۰ نخستین قطار خط بندر شاه از طریق تهران تا بندر شاهرور را طی کرد. در ۱۳۲۰ تهران، هم به سنان بر سر راه مشهد و هم به زنجان در مسیر تبریز پیوست. این خط آهن که از ۱۶۰۰ کیلومتر صعب‌العبورترین اراضی در جهان می‌گذشت، به دست مهندسان آلمانی، انگلیسی، امریکایی، اسکانندیناویایی، ایتالیایی، بلژیکی، سوئیسی و چک‌لواکیایی ساخته شد. تکنی‌های خارجی در ساختن راههای جدید نیز کمک کردند. در ۱۳۰۴ کشور بیش از ۳۲۰۰ کیلومتر بزرگراه نداشت که بیشتر آن نیز

خراب بود. در ۱۳۲۰ وزارتخانه تازه تأسیس راه بیش از ۲۰۰۰۰ کیلومتر بزرگراه را در وضع نسبتاً خوبی نگهداری می‌کرد؛ گرچه این راهها اساساً برای مقاصد نظامی احداث شده بودند، زیربنای توسعه اقتصادی، بویژه صنعتی، را تشکیل می‌دادند.

توسعه صنعتی طی دهه ۱۹۳۰ (۱۳۱۰) که «رکود بزرگ» قیمت کالاهای سرمایه‌ای را بشدت کاهش داد، به طور جدی شروع شد. دولت با ایجاد حصارهای بلند تعرفه‌ای، اعمال انحصارات دولتی، احداث کارخانه‌های جدید توسط وزارت صنایع، و تأمین وام با بهره کم برای صاحبان آینده کارخانجات از طریق بانک ملی، وسيله صنعتی کردن کشور را فراهم ساخت. تعداد واحدهای جدید صنعتی بدون محاسبه تأسیسات نفتی، در دوره سلطنت رضاشاه تا هفده برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۰۴ کمتر از ۲۰ واحد جدید صنعتی وجود داشت. از این تعداد فقط ۵ واحد، بزرگ و هر یک دارای بیش از پنجاه کارگر بودند: قورخانه‌ای در تهران، یک کارخانه قند در خارج از تهران [کهریزک]، یک کارخانه کبریت‌سازی در خوی، و دو کارخانه نساجی در تبریز. بقیه، واحدهای کوچک جدید بودند: چاپخانه، آبجوسازی، و واحدهای انکتریکتی در تهران، تبریز، رشت و مشهد. اما در سال ۱۳۲۰ تعداد کارخانجات جدید به ۳۴۶ واحد رسیده بود.<sup>(۱۱)</sup> از این تعداد ۲۰۰ واحد تأسیسات کوچک - کارگاه تعمیر اتومبیل، سیلو، کارگاه تقطیر، دباغخانه، و نیروگاه برق در همه مراکز شهری - بودند اما ۱۴۶ واحد دیگر شامل تأسیساتی بزرگ چون ۳۷ واحد نساجی، ۸ کارخانه قند، ۱۹ کارخانه کبریت‌سازی، ۸ کارخانه مواد شیمیایی. دو واحد شیشه‌گری جدید و همچنین یک واحد توتون پاک‌کنی و ۵ کارخانه چای بودند. در نتیجه، تعداد کارگران شاغل در کارخانه‌های بزرگ جدید از کمتر از ۱۰۰۰ نفر در ۱۳۰۴ به بیش از ۵۱۰۰۰ نفر در ۱۳۲۰ افزایش یافت.

طی همین دوره، نیروی کار در صنعت نفت از ۲۰۰۰۰ نفر به نزدیک ۳۱۰۰۰ نفر رسید. علاوه بر این در طول دهه ۱۳۱۰ بسیاری از کارگاههای کوچک بویژه کتاشی، نجاری و خیاطی گرد هم آمدند و کارگاههای بزرگی به وجود آوردند که هر کدام اغلب بیش از ۳۰ کارگر داشت. به این ترتیب کارگران نفت و کارخانه‌های بزرگ جدید همراه با حدود ۱۰۰۰۰ نفر در کارخانه‌های کوچک جدید، ۲۵۰۰ نفر در شیلات شمال، ۹۰۰۰ نفر در راه آهن، ۴۰۰۰ نفر در معادن زغال‌سنگ، ۴۰۰۰ نفر دیگر در اسکله‌ها و تعدادی قابل توجه اما فصلی در کارهای ساختمانی، با هم جمع کارگران را به بیش از ۱۷۰۰۰۰ نفر می‌رسانیدند. بدین سان، طبقه کارگر جدیدی زاده شده بود.

اگرچه این طبقه کارگر جدید کمتر از ۴٪ کل نیروی کار را تشکیل می‌داد، در چند شهر

بزرگ به موازات طبقه کارگر سنتی سخت متراکم بود. بیش از ۷۵٪ کارخانه‌های بزرگ در تهران، تبریز، اصفهان، گیلان و مازندران قرار داشتند. تهران ۶۴۰۰۰ کارگر را در ۶۲ واحد تولیدی و بسیاری کارگاههای صنایع دستی خود در استخدام داشت.<sup>(۱۰۲)</sup> تبریز ۱۸ کارخانه تولیدی داشت. اصفهان، منچستر ایران، ۱۱۰۰۰ نفر را فقط در ۹ کارخانه نساجی خود به کار مشغول کرده بود. علاوه بر این شرکت نفت ۱۶۰۰۰ کارگر در پالایشگاه آبادان و ۴۸۰۰ نفر دیگر در حفاری چاههای نفت در خوزستان در اختیار داشت.

این نسل اول کارگران صنعتی از مناطق روستایی مختلفی جذب شده بود. طبق نخستین سرشماری ملی که در سال ۱۳۳۵ انجام گرفت، ۱۴٪ مهاجران در تهران از روستاهای اطراف، ۲۳٪ از آذربایجان، ۱۹٪ درصد از گیلان، ۱۰٪ از مازندران، ۱۰٪ از کرمانشاه، ۹٪ از اصفهان، ۶٪ درصد از خراسان، ۴٪ از خوزستان و ۲٪ از فارس بودند.<sup>(۱۰۳)</sup> در شاهی - مرکز صنعتی مازندران - ۵۲٪ مهاجران از نواحی روستایی اطراف، ۲۰٪ از تهران، ۱۶٪ از آذربایجان، ۹٪ از گیلان و ۲٪ از خراسان آمده بودند. در آبادان ۳۶٪ مهاجران اهل اصفهان و یزد، ۲۳٪ اهل خوزستان، ۲۲٪ اهل فارس، ۳٪ اهل کرمان، ۲٪ اهل گیلان و ۲٪ اهل آذربایجان بودند.

این رشد سریع در صنعت و مدیریت دولتی، مراکزی شهری را دگرگون کرد. از یک سو، آنچه را که از محلات گروهی قدیم مانده بود، از بین برد. تا سال ۱۳۲۰، در بیشتر شهرها محله‌های نعمتی، حیدری، کریمخانی، شیخی و مشرع به تاریخ پیوسته بود. از سوی دیگر، نواحی جدید صنعتی، تجاری، اداری و مسکونی ایجاد کرد. مثلاً تهران با افزایش جمعیت خود از ۱۹۶۲۵۵ نفر در ۱۳۰۱ به نزدیک ۷۱۰۰۰۰ نفر در ۱۳۲۰؛ پنج ناحیه متمایز یافت: بازار مرکزی سنتی؛ ناحیه اداری در شمال میدان توپخانه قدیم؛ حومه طبقه متوسط جدید در منتهی‌الیه شمال، منطقه صنعتی در جنوب غربی؛ و یک زاغه‌نشین در جاده جنوب شرقی به گورستان شهر.

پروژه‌های بلندپروازانه، بویژه پادگانهای ارتش جدید، وزارتخانه‌ها، کارخانه‌های صنعتی، و مؤسسات جدید آموزشی، بودجه دولت را تا هشت برابر، از کمتر از ۲۴۵ میلیون ریال در ۱۳۰۴ به بیش از ۴/۳ میلیارد ریال در ۱۳۲۰ افزایش داد.<sup>(۱۰۴)</sup> هزینه این افزایش نمایان به چند شیوه تأمین می‌شد. نخست، تولید نفت افزایش یافت و حق امتیاز را از یک میلیون پوند به تقریباً چهار میلیون پوند بالا برد. بیشتر حق امتیاز در بودجه‌ای ویژه منظور می‌شد و به مصرف خرید سلاحهای مدرن و ماشین‌آلات صنعتی می‌رسید. دوم، تعرفه‌های بالا و بهبود تجارت پس از ناپسامانیهای جنگ جهانی اول، درآمد گمرکات را از ۹۱ میلیون

ریال به ۴۲۱ میلیون ریال افزایش داد. سوم، مالیات بر درآمد که ناچیز بود و در ۱۳۰۴ عوارض محلی قدیم وضع شده بود، با دسترسی حکومت مرکزی به شهرستانها افزایش یافت. در ۱۳۲۰ مالیات بر درآمد به مبلغ ۲۸۰ میلیون ریال رسید. چهارم، وقتی حکومت مرکزی انحصار کالاهای مصرفی چون قند و شکر، چای، توتون و سوخت را وضع کرد، عواید حاصل از محل انحصارات از تقریباً صفر به بیش از ۱/۲ میلیارد ریال سالانه ارتقا یافت. سرانجام، رژیم از سال ۱۳۱۶ به تأمین کسر بودجه شومل شد و بدین ترتیب حجم اسکناس در گردش را از ۱۶ میلیون ریال در ۱۳۱۱ به بیش از ۱/۷۴ میلیارد ریال در ۱۳۲۰ افزایش داد. این اقدام با دوبار بدی محصول مصادف شد و شاخص هزینه زندگی را از مبنای ۱۰۰ در سال ۱۳۱۵ به ۲۱۸ در تابستان ۱۳۲۰ رسانید. به قول یک مورخ، با کسی اغراق، «نظم نوین» رضاشاه «خانه‌ای بنا شده بر تورم» بود. (۱۰۵)

بدین سان رضاشاه از بسیاری جهات همانند معاصر مشهورتر خود مصطفی کمال در ترکیه بود. هر دو بر آن بودند که جوامع چندین گروهی ستی خود را به صورت ملت-دولتهای مدرن در آورند. هر دو، نوسازی را با غربی کردن؛ گذشته را با بی کفایتی اداری، هرج و مرج قبیله‌ای، اقتدار روحانیت، و ناهمگنی اجتماعی؛ و آینده را با همسانی فرهنگی، سازگاری سیاسی، و همگنی قومی ملازم می‌دانستند. هر دو امیدوار بودند تا کشورهای قوی فارغ از نفوذ بیگانگان به وجود آورند. هر دو تلاش داشتند تا زنان را از خانه‌هایشان به زندگی اجتماعی سوق دهند و می‌کوشیدند کشورهایشان را بویژه در بخشهای شهری، با تأمین درآمد از منابع داخلی - بخصوص از توده‌های روستایی - توسعه دهند. هر دو اساساً به کمک ارتش به قدرت رسیدند و اعتقاد داشتند که اصلاحات اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی بدون استبداد سیاسی ممکن نیست. با این حال، این دو از یک جنبه مهم با هم تفاوت داشتند. مصطفی کمال آگاهانه پشتیبانی پر شور روشنفکران را به سوی حزب جمهوریخواه سوق داد؛ در حالی که رضاشاه بتدریج حامیان غیر نظامی خود را از دست داد و چون نتوانست برای نهادهای خود پایگاههای اجتماعی به دست آورد، بدون کمک یک حزب سیاسی سازمان یافته حکومت کرد. به این ترتیب در حالی که اقتدار مصطفی کمال سخت متکی به روشنفکران ترکیه بود، دولت رضاشاه، بدون پایگاههای طبقاتی، به گونه‌ای کم و بیش ناپایدار بر جامعه ایران سیطره می‌ورزید.

## دولت رضاشاه و جامعه ایران

ساختار سیاسی ایجاد شده از سوی رضاشاه با ساختهای سیاسی ایران ستی بویژه ساختارهای سلسله پیشین سخت تضاد داشت؛ زیرا نه بر ریگهای نیروی عشائری و دخالت‌ورزیهای



فرقه‌ای، بلکه بر سه ستون خورای ارتش دائمی، بوروکراسی نوین و حمایت وسیع دربار استوار بود. اما این ساختار در مقایسه با ساختهای سیاسی جهان نو بویژه غرب، ثبات نداشت؛ چراکه رژیم جدید، به رغم نهادهای مؤثر، فاقد پایگاههای طبقاتی کارآمد و تکیه گاههای اجتماعی مطمئن و بنابراین بنیانهای مدنی بود. در یک کلام، دولت پهلوی، قوی بود؛ زیرا وسایل نیرومند استبداد را در اختیار داشت. اما ضعیف بود؛ چون نتوانست نهادهای استبدادش را بر ساختار طبقاتی استوار سازد.

سیاست رضاشاه، تفکیک خانواده‌های طبقه اعیان، جذب بعضی و دفع بقیه بود. او با انباشتن ثروت و انتخاب زنی اعیان از دودمان قاجار به عنوان همسر سوم، خود را در طبقه اعیان جا داد. همچنین بزرگترین دخترش، اشرف\*، را با خانواده قوام‌الملک و ولیعهدش را با شاهزاده فوزیه از خاندان سلطنتی مصر، وصلت داد. در عین حال، از طبقه زمیندار حمایت کرد، به بحث اصلاحات ارضی پایان داد، مالیات کشاورزی را از دوش مالکان برداشت و بر کشاورزان روستایی بار کرد، و از طریق اداره ثبت املاک، بزرگان محلی را ترغیب کرد تا املاک روستایی را به نام خود کنند. به همین منوال، فرمان داد که از آن پس، کدخدایان را نه مردم محل بلکه مالکان تعیین کنند. او بدین ترتیب، با یک حرکت قلم، حفاظ اصلی جوامع روستایی را درهم ریخت. سرانجام، با در اختیار نهادن مقامات عالی در مجلس، کابینه، هیأت‌های دیپلماتیک و شرکتهای جدیدالتأسیس دولتی به اشراف قابل اعتماد پاداش داد. مثلاً مالکان که ۸٪ مجلس اول و ۱۲٪ مجلس چهارم را تشکیل می‌دادند، در مجلس دوازدهم به ۲۶٪ افزایش یافتند.<sup>(۱۰۶)</sup> آنان همراه با کارمندان عالی‌رتبه و بازرگانان غیربازاری، بالغ بر ۸۴٪ همه نمایندگان رضاشاه را تشکیل می‌دادند. علاوه بر آن، از پنجاه وزیری که ۹۸ مقام کابینه را از دی ۱۳۰۴ تا مرداد ۱۳۲۰ در ۱۰ کابینه اشغال کرده بودند، ۳۷ نفر از خانواده‌های اسم و رسم دار بوروکرات و اشرافی برخاسته بودند.<sup>(۱۰۷)</sup>

رضاشاه در عین حال که برخی خانواده‌های اشرافی را به خود جلب می‌کرد، آنان را هم از مقام زعامت محلی — موقعیتی که در سراسر قرن سیزدهم داشتند — و هم از نقشی که به عنوان طبقه حاکمه کشور از اواخر انقلاب مشروطه برعهده داشتند، عزل کرد. بسیاری را خلع ید، بعضی را مجبور به فروش زمینها به قیمت ناچیز و بقیه را نه فقط از قدرت و اموالشان محروم کرد، بلکه آزادی، حیثیت و حتی جان‌شان را نیز گرفت. سپهدار به ترس از حسابرسی مالیاتی، خودکشی کرد. احمد قوام، متهم به توطئه علیه شاه، به اروپا گریخت. مصدق پس از حبسی

\* بزرگترین دختر رضاشاه، شمس، و اشرف دومین دختر او بود. م.

کوتاه مدت به املاکش در نزدیکی تهران رفت. شیخ خزعل، سیتشو، و آخرین ایلخان قشقایی، در حالی که در خانه شان بازداشت بودند، به طور مشکوکی درگذشتند. هشت تن از عمده ترین رؤسای قبیله ها اعدام و پانزده تن دیگر به زندانهای طولی المدت محکوم شدند و دو تن نتوانستند دوران زندان را به سر آرند. برای طبقه اعیان قدیم زندگی مسلماً سخت نبود اما به آسانی ممکن بود نامطبوع، بیرحم و کوتاه گردد.

میزان مرگ و میر در بین اعیانی که اعتماد شاه را جلب کردند اما بعد آن را از دست دادند، از این هم بیشتر بود. [عبدالحمین] تیمورتاش، ملاک جوان ترقیخواهی که از ۱۳۰۲ پشیمان رضاشاه و از ۱۳۰۵ وزیر دربارش بود، ناگهان در سال ۱۳۱۲ به جرم رشوه خواری، اختلاس و اخاذی، به پنج سال زندان محکوم شد و پنج ماه بعد گویا بر اثر بحمله قلبی، درگذشت.<sup>(۱۰۸)</sup> فیروز فرمانفرما، شاهزاده قاجار که از ۱۳۰۲ دست راست رضاشاه بود، در سال ۱۳۰۹ به جرم اختلاس اموال دولتی از کار برکنار شد و هشت سال بعد در حالی که هنوز در خانه اش بازداشت بود، خنکاش کردند. سردار اسعد که با نیروهای بختیاری از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۷ کمکهای باارزشی به حکومت کرده بود، در ۱۳۰۸ از وزارت جنگ برکنار. بدون محاکمه زندانی، و یزودی در سلولش کشته شد. همین طور عبدالحسن دیبا (ثقة الدولة) مالک ثروتمند و عمومی فرح دیبا شهبانوی آینده، از معاونت وزیر دارایی برکنار و در انتظار محاکمه، کشته شد. از زمان سقوط ناصرالدین شاه تا آن زمان با دوئمردان چنین خودسرانه رفتار نشده بود. اگرچه رضاشاه توانست بخشی از طبقه اعیان قدیم را جلب کند، موفق نشد حمایت مؤثری از طبقه متوسط سستی به دست آورد. پیدایش شرکتهای دولتی و انحصارات حکومتی تعدادی صادرکننده و واردکننده تورچشمی و صاحبان صنایع وابسته به دربار به وجود آورد اما در میان بازاریان سستی نیز نارضایی وسیعی ایجاد کرد. همچنان که کنسولهای انگلیس اغلب می گفتند، سیطره دولت بر تجارت خارجی به تجارت خصوصی لطمه زد و حتی موجب ورشکستگی آن شد؛ مالیات بر درآمد و کالاهای مصرفی تجار را واداشت که محرمانه شکایت کنند که تشکیل ارتش جدید و پروژه های راه آهن بسیار گران تمام شده است؛ کارخانجات نساجی مدرن، بسیاری از کالاهای صنایع دستی را نابود کرد؛<sup>(۱۰۹)</sup> و تمرکز اقتصادی به ناگزیر خصوصیت بازاریان شهرستانی را برانگیخت:

تکمیل یکت پیکره سازمند با اقتصادهای محلی مختلف و محدودی مستقل، همچون اقتصاد آذربایجان. ثروت های این ناحیه را با ثروت نواحی دیگر به طور تصنعی پیوند می دهد. این بدان معنی است که اگر بلایی رخ دهد، نه محلی بلکه عمومی خواهد بود. منظره ای که با وعده ثروت عمومی بزرگتری تعدیل نمی شود. همچنین آذربایجان معتقد است که اگر

تهایش بگذارند، بخوبی می‌تواند برای خود ثروت بیندوزد. شمال نیز بر آن است که جنوب با آموزه‌های فریبده از دست رفته است و بلایش دامنگیر شمال نیز خواهد شد. شاه البته مسؤول پیوند شمال و جنوب است و به همین سبب مورد تنفر است و حتی از آن بیشتر. از او نفرت دارند؛ زیرا در همهٔ بحرانهایی که به وجود آورده است، ترتیبی داده که بیشترین ثروت را خود به دست آورد.<sup>(۱۱۰)</sup>

شگفت این که رضاشاه با لغو مالیات ۲۶۶ صنف، خصومت بازاریان طبقهٔ متوسط را هرچه بیشتر برانگیخت؛ زیرا لغو مالیات، این قدرت را از بزرگان اصناف سلب کرد که مقدار مالیات پرداختی هر صنف را محاسبه و تعیین کنند و بدین ترتیب راه را برای تضعیف سازمانهای بازار هموار ساخت.<sup>(۱۱۱)</sup> همان طور که یکی از سخنگویان بازار بعدها پذیرفت، الغای مالیات اصناف تبر خلاصی بود که نشود نوبیای کب و پشه‌وران را بر شاگردان آنها، صنعتگران، بازاریابها و مزدبگیران ست کرد.<sup>(۱۱۲)</sup> علاوه بر آن، اصلاحات غیرمذهبی بخصوص بازمینی نظام قضایی، رواج دادن «کلاه پهلوی» و کشف حجاب اجباری زنان، نارضایی عمیقی در بین علما که رهبران اعتقادی طبقهٔ متوسط سستی بودند، ایجاد کرد.

مخالفت این طبقهٔ متوسط با رژیم در ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و دوباره در ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ علنی شد. اعتراضات ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ با اعمال قوانین غیرمذهبی داور و خدمت نظام جوانان شهری پدید آمد. در همان حال که علمای تهران در قم متحصن شده بودند، اصناف در تهران، قم، قزوین، اصفهان، شیراز و کرمان اعتصابهای عمومی ترتیب دادند. حکومت با وعدهٔ خودداری از به خدمت بردن جوانان شهری و گماردن نمایندگان روحانیت در شورای فقها، به اعتراض پایان داد اما این شورا در عرض دو سال منحل شد و وعدهٔ محدودیت خدمت نظام وظیفه در عرض شش سال فسخ گردید. ناآرامیهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ با کشف حجاب اجباری زنان و ترویج «کلاه پهلوی»، جرقه زد. در ۱۹ تیر ۱۳۱۴، سالگرد بمباران حرم امام رضا توسط روسها در سال ۱۲۹۰، خطیب اصلی حرم [شیخ محمدتقی پهلول] با استفاده از شور و هیجان مردم، از «کلاه پهلوی»، مالیاتهای سنگین برای مصرف‌کنندگان، و رواج فساد در طبقات حاکمه انتقاد کرد. روز بعد، «نبوه عظیمی از بازار و روستاهای مجاور» در مسجد [گوهرشاد] گرد آمدند و فریاد «یا امام حسین»، از سر این شاه ظالم حفظ‌مان کن، سر دادند. مقامات محلی به دلیل خودداری پلیس و نظامیان خراسان از تعدی به حرم امام رضا در روز تمام نتوانستند اقدامی صورت دهند. کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که این مقامات وقتی به تلگرافخانه می‌شتافتند، کلاههای اروپایی خود را زیر لباس مخفی می‌کردند و فقط وقتی در بین راه به یکدیگر برخورد می‌کردند، خود را می‌شناساندند.<sup>(۱۱۳)</sup> به هر حال در روز سوم با

رسیدن نیروی کمکی از آذربایجان و ورود بلافاصله آنها به حرم و متفرق کردن مردم، اوضاع کاملاً عوض شد. در مقابله‌ای که پیش آمد، حدود دو بیست نفر به سختی زخمی شدند و بیش از یکصد نفر از جمله بسیاری از زنان و کودکان جان باختند. چند ماه پس از آن، تونیت آستان قدس [اسدی] اعدام شد؛ مدرس که از سال ۱۳۰۶ در بازنشستگی اجباری به سر می‌برد، به طور مشکوکی درگذشت\*؛ و سه سرباز وظیفه که از تیراندازی به سوی مردم بیدفاع خودداری کرده بودند، تیرباران شدند. کنسول انگلستان اظهار کرد که هر چند نمایش نیروی نظامی مسلماً مخالفان را مرعوب ساخت، اما خونریزی حاصل شکاف بین شاه و مردم را بیشتر کرد.

کشاور مشهد به این زودیه‌ها فراموش نخواهد شد و در عین آن که این تارضایی بی‌شک به واسطه سرکوب شدید جنبه پنهانی خواهد یافت، در لحظه مناسب دوباره سر بر خواهد کشید که مرگ شاه از آن جمله است. علاوه بر این مصائب که به مردم روا می‌شود، گمان می‌کنم که بین طبقات حاکم، اعم از لشگری و کشوری، این نگرانی وجود دارد که رویت شاه اصولاً نادرست بوده باشد. (۱۱۴)

اگرچه رفتار شاه نفرت شدیدی در بین طبقه متوسط سستی برانگیخت، در میان طبقه متوسط جدید احساسات مبهمی ایجاد کرد. از یک سو، در بین روشنفکران نسل جوانتر مخالفت انفعالی را باعث شد و از سوی دیگر، حمایت پر شور نسل سن‌تر روشنفکران را نخست جلب کرد و سپس از دست داد. این کارکشته‌های جنگ داخلی، که نتوانسته بودند در دوره تجزیه داخلی مردم را به حرکت درآورند، در آغاز، از برقراری نظم جدید سه‌بویزه مهار کردن قبایل، غیرمذهبی ساختن جامعه، و ایجاد تمرکز دولتی - حمایت کردند اما در اوایل دهه ۱۳۱۰ که شاه موافقتنامه نامطلوب نفی را امضا کرد، در انباشتن ثروت خریص‌تر شد، با هزینه‌های نظامی‌اش تورم را گسترش داد، و با ممنوع ساختن همه احزاب سیاسی، از جمله احزاب اصلاح طلب، قدرت را شخصاً قبضه کرد، شور و شوقشان به یأس گرایید. تا سال ۱۳۱۶، فقط معدودی از اصلاح‌طلبان قدیم هنوز در عرصه اجتماعی حضور داشتند. [علی اکبر] داور، وزیر دادگستری، احتمالاً با پیش‌بینی آنکه مغضوب یا کشته شود، خودکشی کرد. [سید حسن] تقی‌زاده، مقام سفارت خود در پاریس را از دست داد و از بازگشت به ایران عذر خواست. سلیمان اسکندری پس از کوتاه زمانی حکومت کرمان، در سال ۱۳۰۶ بازنشسته شد. [محمد] فرخی، شاعر بزرگ حزب سوسیالیست، در بیمارستان زندان

\* سید حسن مدرس، به دستور رضاشاه و به دست عمال وی که بعداً به اقدام خود اعتراف کردند، در تبعیدگاه خودکاشمیر به شهادت رسید - م.

درگذشت. [سید محمد] تدین که در حزب تجدد و مبارزه برای جمهوری نقش مهمی ایفا کرده بود، چون شکایت کرد که بودجه کمی به وزارت فرهنگ او و بودجه بیشتری به وزارت جنگ اختصاص داده شده است، از کابینه اخراج و زندانی شد. علی دشتی نویسنده معروف که روزنامه‌اش شفق سرخ، از سال ۱۳۰۱ حامی رضاشاه بود، خود را از مصونیت پارلمانی محروم دید و در یک آسایشگاه دولتی بازداشت شد. [سید احمد] کسروی نیز به فاصله کمی پس از صدور رأی به نفع تعدادی زمیندار خرده‌پا که شاه املاکشان را تصرف کرده بود، از حق قضاوت محروم گشت.

کسروی در رشته مقالاتی که در سال ۱۳۲۱ منتشر شد، نگرش دو سویه نسل خود به رضاشاه را جمع‌بندی کرد. شاه معزول را بابت ایجاد دولت متمرکز، آرام ساختن عشایر، سخت گرفتن بر روحانیون، کشف حجاب زنان، حذف القاب اشرافی، برقراری خدمت نظام وظیفه، متزلزل ساختن قدرت خوانین، کوشش در متحدالشکل ساختن مردم، و ایجاد مدارس، شهرها و صنایع جدید سخت ستود. در عین حال وی را به سبب نقض قانون اساسی، ترجیح دادن مقامات نظامی بر مسؤولان کشوری، انباشتن ثروت شخصی، غصب اموال دیگران، کشتن روشنفکران مرفعی، و بیشتر کردن شکاف بین دارا و ندار، نکوهش کرد.<sup>(۱۱۵)</sup> اما نسل جوانتر، رضاشاه را چندان قابل تحسین نمی‌یافت. این نسل او را نه وطن پرست، که فزاینده‌تر می‌دید تربیت شده و وسع‌های تزاری و به قدرت رسیده توسط انگلستان؛ نه منجی ملت؛ بلکه بنیانگذار سلسله‌ای جدید برای خود؛ و نه یک اصلاحگر اصیل در برابر نیروهای سنتی. بلکه خودکامه‌ای تقویت‌کننده طبقات زمیندار محافظه‌کار. به قول کسروی در سال ۱۳۲۱. هنگامی که وظیفه ناخوشایند دفاع از گروهی افسر پلیس متهم به کشتار زندانیان سیاسی را بر عهده گرفت، و روشنفکران جوان احتمالاً نمی‌توانند حکومت رضاشاه را درک نمایند و بنابراین احتمالاً نمی‌توانند قضاوت کنند. نمی‌توانند؛ زیرا جوانتر از آنند که اوضاع پر آشوب و وخیمی را که خودکامه‌ای به نام رضاشاه از آن برخاست، به یاد آورند.<sup>(۱۱۶)</sup>

مخالفت در میان روشنفکران جوانتر بتدریج در طول دهه ۱۳۱۰ شکل یافت. در سال ۱۳۱۰ گروهی از دانشجویان مخالف در اروپا کنگره ویزدای در کلن تشکیل دادند و خواستار آزادی کلیه زندانیان سیاسی و تشکیل جمهوری شدند و رضاشاه را به عنوان «آلت دست امپریالیسم انگلیس» محکوم کردند.<sup>(۱۱۷)</sup> سال بعد، گروهی از دانشجویان در مونیخ با یازماندگان، حزب کمونیست ایران از نزدیک همکاری کردند و نشریه جدیدی موسوم به پیکار انتشار دادند.

رضاشاه برای مقابله با این اقدامات، حکومت آلمان را وادار به تعطیل پیکار کرد و به

مجلس دستور داد برای حفظ امنیت ملی قانونی وضع کند.<sup>(۱۱۹)</sup> این قانون<sup>۳</sup>، برای اعضای سازمانهایی که به «سلطنت مشروطه» لطمه می‌زد یا مبلغ «مرام اشتراکی» بود، تا ده سال زندان تعیین می‌کرد. کلمه «عربی مبهم» و «کهن اشتراکی» به کار گرفته شد تا علاوه بر کمونیسم و آنارشیزم شامل سوسیالیسم نیز باشد. با این حال قوه قانونگذاری نتوانست مخالفان را بازدارد. اعتراضهای دانشجویی در اروپا ادامه یافت. گروههای کوچک روشنگران به کرات در تهران، تبریز، رشت، اصفهان و قزوین کشف و برچیده شد. دانشکده پزشکی در سال ۱۳۱۳ اعتصابی موفق برای برکنار ساختن رئیس تحصیبات دانشگاه به راه انداخت. در سال ۱۳۱۵ سیصد دانشجوی بورسیه دولتی در دانشسرای تربیت معلم، در مخالفت با تصمیم دولت که آنان را منزوم می‌ساخت پس از فراغت از تحصیل با حقوقی ثابت بر مبنای نرخ ایام پیش از تورم اخیر در مدارس دولتی تدریس کنند، دست به اعتصابی توفیق آمیز زدند. دانشجویان دانشکده حقوق در سال ۱۳۱۶ در اعتراض به مبالغ هنگفتی که صرف آماده ساختن دانشگاه برای بازدید و پیعهد می‌شد، کلاسها را تعطیل کردند. آنان می‌گفتند در حالی که اکثر روستاها هنوز از امکانات آموزشی محروم‌اند، بیش از ۱۲۰۰۰۰ ریال صرف معطر ساختن راهروهای دانشگاه با اذکدن شده است.<sup>(۱۲۰)</sup> در همان سال بیست تن فارغ التحصیل دانشگاه — که اغلب آنان افسر و ضیفه بودند — به دلیل فعالیت «فاشیستی» و توطئه علیه شاه دستگیر شدند. رهبر گروه، حقوقدانی بیست و شش ساله با درجه ستوان دومی، مخفیانه اعدام شد.<sup>(۱۲۱)</sup>

مهمترین بازداشتها در اردیبهشت ۱۳۱۶ رخ داد که شهربانی پنجاه و سه نفر را دستگیر و آنان را متهم به تشکیل سازمان اشتراکی مخفی، انتشار بیانیه اول ماه مه [روز کارگر]، راه انداختن اعتصاب در دانشکده فنی و بک کارخانه نساجی در اصفهان، و ترجمه رسانه‌های الحادی، مثل کاپیتال مارکس و مانیفست کمونیست کرد. اگرچه پنج تن از بازداشت شدگان زود آزاد شدند، گروه به پنجاه و سه نفر مشهور شد و چند سال بعد هسته حزب نوید را تشکیل داد. از چهل و هشت نفری که در آبان ۱۳۱۷ محاکمه شدند، اکثریت زیاد آن از روشنفکران جوان فارسی زبان متیم تهران بودند.<sup>(۱۲۲)</sup> فقط ۹ نفر، از افراد طبقه پایین و تنها ۵ نفر، زاده آذربایجان بودند (نگاه کنید به جدول ۳). برای نخستین بار در ایران اعضای یک گروه مارکستی از روشنگران غیر آذری و غیرارمنی تشکیل می‌شد.

در هنگام محاکمه، وکلای مدافع پذیرفتند که موکلان شان یک محفل خصوصی برای

بحث دربارهٔ سوسیالیسم تشکیل داده بودند، منکر آن شدند که گروه دارای ارتباطاتی بین‌المللی بوده است، و اظهار داشتند که روشنفکران تحصیلکرده و فرزندان نجار، کارمندان و روحانیان «محترم» چگونه ممکن است عقاید الحادی را تبلیغ کنند. در پایان محاکمه، سه نفر تبرئه اما به شهرستانها تبعید؛ ده نفر به زندانهای مختلف از دو تا چهار سال، هفده نفر به پنج سال زندان؛ هشت نفر به شش تا هشت سال زندان؛ و ده نفر به اشد مجازات ممکن، ده سال زندان، محکوم شدند. وزیر مختار انگلیس گزارش داد که چنین مجازات شدیدی برای شرکت در چیزی که بیش از یک محفل مباحثهٔ دانشجویی نیست، نشاندهندهٔ «عدم محبوبیت عمومی رژیم» است و هدفش «اخطار به همهٔ دیگر کسانی است که گرایشهای چپي مشابه دارند» (۱۲۶۱).

چهرهٔ اصلی در میان، پنجاه و سه نفره استاد فیزیک سی و شش ساله‌ای به نام نسی ارانی بود. ارانی فرزند کارمند سادهٔ وزارت دارایی، در تبریز به دنیا آمد اما در تهران بزرگ شد. از دارالتنون و دانشکدهٔ پزشکی با رتبهٔ اول فارغ‌التحصیل شد و جایزه گرفت و در سال ۱۳۰۱ برندهٔ یک بورس دولتی به آلمان شد. هنگام تحصیل در دورهٔ دکترای شیمی در دانشگاه برلین ارانی در همان دانشگاه عربی تدریس کرد، سه رساله در فرهنگ ایران - دربارهٔ عمر خیام، سعدی و ناصر خسرو - نوشت؛ یک محفل بحث با همکلاسان دورهٔ تهران تشکیل داد و کم‌کم علائق سیاسی خود را از ناسیونالیسم ایرانی به سوسیالیسم نوین تغییر داد. همان طور که شرح حال نویسی کمونیست اقرار کرده است، «ارانی هنگام تحصیل در تهران در دورهٔ مبارزهٔ ناسیونالیستی با توافقنامهٔ انگلیس و ایران، افکار شونویستی داشت. او چون بسیاری از معاصرانش معتقد بود که ایران با پالودن زبان از واژه‌های بیگانه، احیای دین باستانی زرتشت و بازسازی دولت متمرکز ساسانیان، از عقب‌ماندگی و امپریالیسم نجات خواهد یافت» (۱۲۶۲).

ارانی در نخستین سالهای تحصیل در آلمان به انتشار این گونه افکار ادامه می‌داد. در مقاله‌ای دربارهٔ «قهرمانان بزرگ ایران» که در ایرانشهر منتشر شد، زرتشت، ابن سینا، خیام، فردوسی، داریوش و کوروش کبیر را نام برد و اصلاحگران قرن سیزدهم و مزدک، انقلابی مشهور پیش از اسلام را نادیده گرفت. در مقاله‌ای دیگر دربارهٔ «آذربایجان: مسألهٔ مرگ و زندگی برای ایران» که در فرنگستان انتشار یافت، خواستار حذف زبان آذری از جامعهٔ زادگاهش شد و استدلال کرد که مهاجران مغول گویش ترکی خود را به مرده آریایی محل تحمیل کرده‌اند؛ همهٔ ایرانیان میهن پرست بخصوص مسؤولان وزارت فرهنگ باید منتهای سعی خود را برای جایگزین ساختن فارسی به جای ترکی انجام دهند. ما باید تشریفات فارسی - روزنامه‌های فارسی، کتابهای فارسی و معلمان فارسی به آذربایجان بفرستیم - آذربایجانی که سخن زرتشت و آریاییهاست» (۱۲۶۱).

نام	شغل	تحصیلات عالی	محل سکونت	محل و تاریخ تولد	منشأ طبقاتی	منشأ قومی	سابقه سیاسی	آئینه سیاسی
اراسی، نفی کامبخش، عبدالصمد	استاد مهندس هواشناسی و مدیر باشکده نظام	دانشگاه برلین دانشگاه مسکو	تهران تهران	تهران ۱۲۸۱ قزوین ۱۲۸۳	متوسط شهری اشراف قاجار	آذری قاجار	ندارد احزاب کمونیست و سوسیالیست	سرمایه دار و ملتان، ۱۳۱۹ رهبر حزب توده
بهرمنی، محمد شهرشیان، محمد صاباقپور، علی بقرطالی، محمود	پزشک مکانیک مکانیک مدیر دبیرستان	دانشگاه برلین ندارد ندارد دولت‌العلوم	تهران تهران تهران تهران	تهران ۱۲۷۷ گیلان ۱۲۶۳ قزوین ۱۲۸۲ وشک ۱۲۸۳	متوسط شهری پایین متوسط شهری متوسط شهری	فارس فارس فارس فارس	ندارد احزاب کمونیست و سوسیالیست حزب کمونیست احزاب کمونیست و سوسیالیست	رهبر حزب توده سازمان دهنده حزب توده ندارد رهبر حزب توده
بزه، محمد الموتی، ضیا سکندری، ایرج حامد، لور	دانشجوی مهندسی کارمند حقوقدان دانشجوی تربیت معلم	دانشگاه تهران ندارد دانشگاه گرانوبل دانشگاه تهران	تهران تهران تهران تهران	قزوین ۱۲۸۵ الموت ۱۲۹۲ تهران ۱۲۷۷ تهران ۱۳۰۶	متوسط شهری متوسط شهری اشراف قاجار متوسط شهری	فارس فارس قاجار فارس	حزب کمونیست حزب سوسیالیست ندارد ندارد	سازمان دهنده حزب توده رهبر حزب توده رهبر حزب توده سازمان دهنده حزب توده
علوی، پرک پردی، موقضی فرحانی، محمد	نویسنده استاد و پزشک کارمند	دانشگاه برلین دانشگاه برلین ندارد	تهران تهران تهران	تهران ۱۲۸۳ یزد ۱۲۸۶ تهران ۱۲۸۲	متوسط شهری متوسط شهری متوسط شهری	فارس فارس فارس (پهلوی)	ندارد قیام جنگل ندارد	رهبر حزب توده رهبر حزب توده سازمان دهنده حزب توده
جهانشاهلو، نصرت‌الله آذری، عباس اموزی، نصرت‌الله افشارفتولی، اکبر	دانشجوی طب کفلش سپس کارگر راه آهن کارمند حرفه‌چی	دانشگاه تهران ندارد تهران تهران	تهران تهران تهران تهران	تهران ۱۲۹۱ تهران ۱۲۷۹ تهران ۱۲۸۰ تهران ۱۳۸۸	متوسط شهری پایین متوسط شهری پایین	آذری آذری فارس ؟	ندارد ندارد ندارد ندارد	سازمان دهنده حزب توده سازمان دهنده حزب توده سازمان دهنده حزب توده ندارد
ملکی، خلیل سکی، نژاد تقی شادروسی، علی	دبیر دبیرستان دانشجوی مهندسی حیاط	دانشگاه برلین دانشگاه تهران تهران	تهران تهران تهران	تهران ۱۳۸۹ اراک ۱۳۹۲ تهران ۱۲۹۶	متوسط شهری متوسط شهری پایین	آذری فارس فارس	ندارد ندارد ندارد	رهبر حزب توده سازمان دهنده حزب توده سازمان دهنده حزب توده
قدود محمد رافعنش، رضا سجادی، موقضی رسایی، مهدی نالیبی، جلال	دانشجوی تربیت معلم استاد و پزشک پزشک کارمند کارمند	دانشگاه تهران دانشگاه پاریس دانشگاه تهران ؟ ؟	تهران تهران تهران تهران قزوین	اراک ۱۲۹۱ لاهیجان ۱۲۸۵ لرک ۱۲۹۱ قزوین ۱۳۷۷ قزوین ؟	متوسط شهری اعیان زمیندار متوسط شهری متوسط شهری متوسط شهری	فارس فارس فارس فارس فارس	ندارد قیام جنگل ندارد ندارد ندارد	سازمان دهنده حزب توده سازمان دهنده حزب توده سازمان دهنده حزب توده سازمان دهنده حزب توده ندارد



رضوی، مرتضی	کارمند	تبارد	گرگان	قزوین ۱۲۹۳	متوسط شهری	فارس	تبارد	سازمان دهکده حزب توده
سیاح، سیدالله	کارگر نساجی	ندارد	اصفهان	اصفهان ۱۳۳۱	پایین	فارس	تبارد	ندارد
حکمی، علینقی	دانشجوی حقوق	دانشگاه تهران	تهران	تهران ۱۲۹۱	متوسط شهری	فارس	تبارد	ندارد
لشتری، ابوالقاسم	کارمند	ندارد	تهران	تهران ۱۲۹۳	متوسط شهری	فارس	تبارد	ندارد
طبری، احسان	دانشجوی حقوق	دانشگاه تهران	تهران	ساری ۱۳۹۶	اعیان زمیندار	فارس	تبارد	رهبر حزب توده
گرگانی، فضل‌الله	دانشجوی تربیت معلم	دانشگاه تهران	تهران	تهران ۱۲۹۷	اعیان زمیندار	فارس	تبارد	هوادار حزب توده
خواجوی، ولی	دهقان	تبارد، بسواد	الموت	الموت ۱۳۳۲	پایین	فارس	تبارد	سازمان دهکده حزب توده
تفلی، یوسف	کارمند	تبارد	تهران	قزوین ۱۲۹۲	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
عتیقه‌چی، عزت‌الله	دانشجوی مهندسی	دانشگاه تهران	تهران	تهران ۱۲۹۶	متوسط شهری	فارس	تبارد	سازمان دهکده حزب توده
الموتی، رحیم	کارمند	تبارد	تهران	الموت ۱۳۷۸	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
زمانی، شعبان	کفاحی	تبارد	تهران	بابل ۱۳۹۵	پایین	؟	تبارد	تبارد
تربسته حسین	مدیر دبیرستان	دانشگاه تهران	آبادان	آبادان ۱۳۸۷	متوسط شهری	فارس	تبارد	سازمان دهکده حزب توده
نسیمی، رجایی	کارمند	تبارد	تهران	تبریز ۱۲۹۶	متوسط شهری	آذری	تبارد	تبارد
شمالی، بهمن	مکانیک و کارگر کارخانه	ندارد	قزوین	خلخال ۱۳۸۳	پایین	آذری	تبارد	تبارد
لاکه، مهدی	بازرگان	دانشگاه تهران	تهران	تهران ۱۳۸۰	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
الموتی، میرحصاد	کارمند	ندارد	قزوین	الموت ۱۲۹۰	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
سجادی، حسن	پزشک	دانشگاه تهران	اصفهان	لرک ۱۳۸۹	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
سجادی، مجتبی	دانشجو	دانشگاه تهران	تهران	لرک ۱۳۹۲	متوسط شهری	فارس	تبارد	هوادار حزب توده
شاهین، تقی	کارمند	تبارد	تهران	تبریز ۱۳۸۳	متوسط شهری	آذری	حزب کمونیست	سازمان دهکده حزب توده
نزلقی، عباس	دانشجوی حقوق	دانشگاه تهران	تهران	کاشان ۱۳۸۳	متوسط شهری	فارس	تبارد	حزب هم‌اغان
دانشور، مهدی	دانشجو	دانشگاه تهران	تهران	شیراز ۱۳۸۳	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
حبیبی، حسن	دانشجو	دانشگاه تهران	تهران	کرمانشاه ۱۳۸۵	متوسط شهری	فارس	تبارد	تبارد
ترکمن، آنا [قلیچ]	حقوق‌دان	؟	گرگان	گرگان ۱۳۷۷	؟	ترکمن	تبارد	تبارد

اما ارانی در سالهای آخر اقامت در آلمان غرق مطالعه آثار مارکس، انگلس، کائوتسکی و لنین شد، علاقه‌ای شدید به جنبشهای چپ اروپایی یافت، و به انتشار نشریه پیکار کمک کرد. وقتی در سان ۱۳۰۹ به ایران بازگشت، مارکسیستی مطلع و سوسیالیستی مصمم بود؛ هرچند احتمالاً عضو حزب کمونیست نبود. هنگام تدریس در دانشگاه تهران یک محفل بحث دانشجویی تشکیل داد و با دوستان دوران تحصیلش در اروپا نشریه‌ای کاملاً تئوریک به نام دنیا منتشر کرد. اگرچه دنیا مقالات متعددی درباره ماتریالیسم تاریخی انتشار داد و نام خود را از لوموند به سردبیری هانری باربوس نویسنده کمونیست فرانسوی اقتباس کرد، ظاهر غیرسیاسی و محتوای دانشگاهی آن مأموران سانسور را متقاعد کرد که ثقیل تر و سربسته تر از آن است که خطرناک باشد.<sup>(۱۲۵)</sup> ارانی در سلسله مقالاتی به عنوان «ماتریالیسم تاریخی»، «عرفان و اصول مادی»، «مفهوم ماتریالیستی انسانیت»، «زنان و ماتریالیسم»، و «مبنای ماتریالیستی حیات و تفکر»، برای نخستین بار رویکرد آکادمیک مارکسیستی به مسائل معاصر علوم اجتماعی را به خواننده فارسی توضیح داد. او همچنین در جزوه‌هایی با عناوین اصول شیمی، اصول زیست‌شناسی، اصول فیزیک، و اصول ماده، مارکسیسم را در علوم طبیعی نیز به کار گرفت. ارانی در مفهوم ماتریالیستی انسانیت، صریح‌ترین اثر سیاسی‌اش، چکیده منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت اثر انگلس را ارائه داد و تأکید کرد که ساختار اقتصادی جامعه، رویای نهادی، عقیدتی، فرهنگی و سیاسی آن را تعیین می‌کند. او مقاله را با سه نقد عمده بر نظریه پردازان نژادی معاصر پایان داد: نخست، این که توضیحشان در خصوص تضاد شرق و غرب مراحل اقتصادی توسعه تاریخی را نادیده می‌گیرد؛ دوم، شواهد زیست‌شناختی مبنی بر این که اغلب جوامع از نژادهای مختلف اما برابر تشکیل شده‌اند، فرض اصلی شان را بی اعتبار می‌کند؛ سوم، آرمانی کردن دولت و ملت این واقعیت مبرم را پنهان سازد که دولت دیکتاتورانه اجرائی طبقه حاکم است و ملت به طبقات ستیزنده با منافع، عقاید، مجامع و احزاب سیاسی متضاد تقسیم می‌شود. کسروی که به هیچ وجه نژادپرست نبود، در اثر مشهورش آیین اظهار داشت که مفهوم غربی ماتریالیسم تاریخی بسیار خطرناک است؛ زیرا نظریه مبارزه طبقاتی را در کشوری مطرح می‌کند که تقسیمات و انشعابات اجتماعی متعدد آن را منتبت کرده است.<sup>(۱۲۶)</sup>

در سان ۱۳۱۶ به محض این که گروه ارانی بیانیه اول ماه مه (روز کارگر) را در صحن دانشگاه توزیع کرد و پیوندهایی با چند تن از فعالان اتحادیه‌های کارگری قدیم برقرار نمود، پلیس به این مباحثه‌های نظری ناگهان پایان داد. ارانی در جلسه محاکمه، دادگاه را با دادگاههای نازیها مقایسه کرد، پلیس را به استفاده از شکنجه متهم ساخت، اعلام داشت که

قانون سال ۱۳۱۰ مغایر با آزادی بیان در قانون اساسی است، و گفت که هیچ مقننه‌ای ممکن نیست بتواند از اشاعه نظریه‌های غربی از قبیل سوسیالیسم و کمونیسم جلوگیری کند؛ اگر می‌خواهید لباس غربی، مد غربی، نهادهای غربی، تکنولوژی غربی و شیوه زندگی غربی را اقتباس کنید، باید فلسفه‌های سیاسی غربی را نیز اقتباس کنید.<sup>(۱۲۹)</sup> ایرانی به اشد مجازات یعنی ده سال زندان انفرادی محکوم شد اما شانزده ماه بعد در بیمارستان زندان درگذشت. پارانژ مظنون بودند که پلیس او را کشته است و پلیس (شهربانی) اعلام کرد که بیماری تیفوس او را از پا در آورده است. سفارت انگلستان گزارش داد که او احتمالاً از فرصت بد رفتاری در زندان از پا در آمده است.<sup>(۱۳۰)</sup> به هر حال، ایرانی بنیانگذار معنوی حزب توده گشت.

عهد رضاشاه شاهد ظهور طبقه کارگر صنعتی ناراضی نیز بود. دستمزد نازن، ساعات کار زیاد، مالیاتهای سنگین، انتقال اجباری کارگران به منطقه مازار یا خیز مازندران و شرایط کار که به گفته یک سیاح اروپایی «عملاً به بردگی شباهت داشت»<sup>(۱۳۱)</sup>، همه موجب نارضایتی وسیع در بخش صنعت شده بود. از آنجا که اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۳۰۵ ممنوع شده بود، نارضایتی به شکل کانونهای زیرزمینی و اعتصابهای بی‌پشتوتی درآمد. در روز نول ماه مه ۱۳۰۸ یازده هزار نفر کارگر در صنعت نفت برای دستمزد بیشتر، هشت ساعت کار، مرخصی سالانه با استفاده از حقوق، خانه سازمانی، و رسمیت اتحادیه اعتصاب کردند. اگرچه شرکت نفت درخواست افزایش دستمزد را برآورده نیروی دریایی انگلستان ناوچه توپداری به بصره فرستاد و مقامات ایرانی بیش از پانصد کارگر را دستگیر کردند. وزیر امور خارجه انگلستان به سبب «حل و فصل سریع و مؤثر امر»<sup>(۱۳۲)</sup> رسماً از شاد تشکر کرد. پنج تن از رهبران اعتصاب تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند. پانصد تن کارمند کارخانه نساجی وطن در اصفهان برای افزایش دستمزد، هشت ساعت کار در روز، و هفته‌ای یک روز مرخصی با حقوق، دست از کار کشیدند. اگرچه سازمان دهندگان اعتصاب زندانی شدند، برای کارگران ۲۰٪ افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار روزانه از ده به نه ساعت فراهم گشت.<sup>(۱۳۳)</sup> در اواخر سال ۱۳۱۰، فقط دو سال پس از تکمیل راه آهن سرتاسری ایران، هشتصد کارگر راه آهن اعتصاب هشت روزه توفیق آمیزی برای افزایش دستمزد راه انداختند. سازمان دهندگان اعتصاب در سال ۱۳۲۰ هنوز در زندان بودند.<sup>(۱۳۴)</sup> کنسول انگلیس در تبریز وضعیت کلی کار را این طور خلاصه می‌کند: «ما در مرحله گذار از کهنه به نو هستیم. کارگر ارتباط شخصی اش را با کارفرمایش و بسیاری از احساس غرور خود برای تولید تمام شده را از دست می‌دهد. هنوز پیش‌بینیهای متناسبی برای آسیب دیدگی در هنگام کار و یا بیکاری وجود ندارد تا جایگزین مسؤلیت اخلاقی کارفرمای نوع قدیم شود. حکومت ساختاری را برانداخته است بی آنکه

چیزی به جایش بنا کند... رضاشاه، احتمالاً به نحو خطرناکی، الله را از عرصه اقتصاد حذف کرده و به جای آن خود را در اصول اخلاقی صنعت گذاشته است.<sup>(۱۳۳)</sup>

در این بین، اقدام رضاشاه برای یکان‌سازی ملی رنجشهای بیشتری بین اقلیتهای دینی و زبانی ایجاد کرد. در سال ۱۳۱۳، مدارس بهائیه با بیش از ۱۵۰۰ شاگرد فقط در تهران، به این دلیل که سالگرد شهادت باب را برگزار کرده‌اند، اجازه تدریس را از دست دادند. نماینده یهودیان در مجلس، ساموئل حیم، در سال ۱۳۱۰ به دلایل ناگفته ناگهان اعدام شد. نماینده زرتشتیان، شاهرخ ارباب کبخسرو که از سال ۱۳۰۰ صدقانه از رضاشاه حمایت کرده بود، در سال ۱۳۱۹ به دست شهرتانی هدف گلوله قرار گرفت؛ زیرا پسرش در آلمان به رغم میل پدر یک سلسله سخنرانی در حمایت از نازیها ایراد کرده بود. مدارس جامعه آرامه نخست کلاس زبانهای اروپایی و سپس در ۱۳۱۷ اجازه تدریس را از دست دادند. در همان سال، اطلاعات روزنامه نیمه دولتی بومیه، با درج سلسله مقالاتی در صفحه اول خود درباره «مجرمان خطرناک»، همه به وضوح با نامهای ارمنی و آسوری، مبارزه‌ای را با اقلیت میخی آغاز کرد. سفارت انگلستان گزارش داد که این حمله‌ها یادآور رادیکالیسم نازی است و برای جلب شوینتهای متعصب و ملایان بسیار مرتجع طراحی شده‌اند.<sup>(۱۳۴)</sup> اما رویه تعطیل مدارس و چاپخانه‌های اقلیتها بویژه به آذربایجان سخت ضربه زد. آذربایجان که شهری تر از کردها، عربها، بلوچها و ترکمنها بودند، روشنفکران بومی داشتند. در نتیجه وقتی مدارس، روزنامه‌ها و چاپخانه‌های فارسی در آذربایجان جایگزین مدارس، روزنامه‌ها و چاپخانه‌های ترکی شدند، رنجش فرهنگی فزونی گرفت. نوسازی (مدرنیزاسیون)، نوع جدیدی از گروه‌گرایی را برانگیخته بود - نوعی نه مبتنی بر روستاها، قبایل و محلات شهری منطقه، بلکه بر اقلیتهای زبانی و فرهنگی خرده دولت.

دولت برای مقابله با مخالفت طبقاتی و قومی، هرچه بیشتر به خشونت متوسل شد تا آنجا که در سال ۱۳۲۰ علاوه بر ایرانیان، بسیاری از اروپاییان فکر می‌کردند یا سرکوب همچنان ادامه می‌یابد، یا افسران ارشد رژیم را برمی‌اندازند، و یا تنشهای اجتماعی دیر یا زود به انقلابی خونین منجر می‌شود. اما این فکرها با اشغال ایران توسط انگلستان و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ به پایان رسید. متفقین نه تنها به دلیل ظاهری گشودن راهرو تازه‌ای به روسیه، حذف مأموران آلمان، و حفاظت تأسیسات نفتی، بلکه به دلیل ناآشکارتر پیشدستی بر افسران هوادار محور که احتمالاً می‌خواستند شاه نامحبوب را کنار گذارند و رؤیای هوادار آلمان روی کار آورند، کشور را اشغال کردند.<sup>(۱۳۵)</sup> همان طور که سفیر انگلیس در اردیبهشت ۱۳۲۰ به وزارت خارجه هشدار داد، «نارضایی عمومی در ایران زمینه دسیسه خوبی برای آلمان

ایجاد کرده است. شاه تقریباً مورد نفرت عموم است و نمی تواند از حمایت کامل ارتش خود مطمئن باشد. حرکت برای عزل شاه یا حتی سلسله وی عمومی خواهد بود. اغلب مردم در ایران به هر انقلابی تن در خواهند داد. همین طور، وابسته مطبوعاتی انگلستان در تهران گزارش داد: «اکثریت بزرگ مردم از شاه نفرت دارند و به هر تغییری گردن می نهند... در نظر این مردم حتی گسترش جنگ به ایران بهتر از ادامه رژیم فعلی است. نظر کلی این است که صرف نظر از ضعف ظاهری ایران در مقابله با آلمانیها یا روسها، مردم دلیلی برای جنگیدن ندارند: آنها از شاه متنفرند و بنابراین می پرسند چرا باید برای ابقای این حکومت بجنگند.» (۱۳۶)

اشغال کشور، بیدرنگ سرنوشت رضاشاه را رقم زد. در عرض سه روز پس از اشغال، ارتش که توسط هواپیمای انگلیس و شوروی بمباران شده بود، سریع تر از آن که حتی فرمانده عالی متفقین انتظار داشت عقب نشست. در عرض چهار روز، فروغی، قاضی متقل اندیشی که مجبور به کناره گیری شده بود، به نخست وزیر منصوب شد تا با متفقین مذاکره کند. (۱۳۷) در عرض یک هفته، نخست وزیر جدید درخواست صلح می کرد و در نهان از متفقین می خواست که رضاشاه را کنار بگذارند و طی ده روز، انگلستان که می خواست حمایت عموم را جلب کند، به سوء مدیریت، حرص، و قساوت رضاشاه آشکارا حمله می کرد. (۱۳۸) در عرض دو هفته، نمایندگان دستچین شده شاه را به سبب اندوختن ثروت هنگفت، کشتن افراد بیگناه، و سوء استفاده از عناوین فرمانده ارتش و فرمانده کل آشکارا سرزنش می کردند. (۱۳۹) و طی سه هفته، شاه بدون مشورت با متفقین، به نفع ولیعهد کناره گرفت و کشور را شتابان ترک کرد به این امید که سلسله اش را نجات دهد. سفیر انگلیس نوشت که اشغال بیش از آن که رنجش عموم را از اشغالگران سبب شود، امید بهبود اجتماعی و بنابراین احساس دوستی با متفقین را برانگیخت. سفیر امریکا به همین نتیجه رسید: «یک مستبد بیرحم، آزمند و اصلاح ناپذیر در اواخر عمرش، برکناریش از قدرت و سپس مرگش در تبعید، تأسف کسی را برنیا نگیخت.» (۱۴۰) سقوط رضاشاه به سیاست سیطره دولتی پایان داد و نیز سیاست کشکهای اجتماعی را آغاز کرده بود.



# **بخش دو**

## **سیاستِ برخورد‌های اجتماعی**

## نظام سیاسی مستقر: از سلطنت نظامی تا سلطنت در حال تنازع

دو نفر ایرانی مدت زیادی نمی‌توانند با هم کار کنند، حتی اگر برای درآوردن پول از شخص ثالث باشد.

کنسول انگلیس در اصفهان، ۲۶ فروردین ۱۳۲۴،

دفتر امور خارجه ۳۷۱/ایران/۱۹۴۵-۳۴/۴۵۴۷۶

نمایندگان ما - بخصوص در مجالس چهاردهم و پانزدهم که من در آنها حضور داشتم - چنان رفتار می‌کردند که گویی دشمنان شمشیرکشیده و زارینند. آنان طوری عمل می‌کردند که گویا قوه مقننه خصم قوه مجریه است... من کاملاً با ناظران غربی موافقم که ایران را ملتی از افراد آنارشویست توصیف می‌کنند. در کشور ما، هر کس خود را رهبر می‌شمارد، اهداف خود را طرح می‌کند، راه خود را می‌رود، و بدون پشیمانی دیگران را پایمال می‌سازد. به دلیل این روانشناسی فردی است که صدها حزب قطعه قطعه شده و تفرقه افکن، صحنه سیاسی ما را آشفته کرده است. از سال ۱۳۲۰ احزاب سیاسی درون و بیرون مجلس به همان سادگی و فراوانی که ظاهر شده‌اند، ناپدید گشته‌اند.

رضازاده شفیق، خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟ ص ۳-۴

### سرآغازهای نو

اشغال ایران توسط انگلستان و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ با از بین بردن استبداد، نارضاییهای اجتماعی سرکوب شده شانزده سال گذشته را از بند رها کرد. با فرار افسران به پایتخت و سربازان وظیفه به روستاهای خود، رؤسای قبایل نیز که بسیاری از آنان امید به روزهای بهتر را



از دست داده بودند، از حکومت پلیسی در تهران گریخته، به افراد ایل خود پیوستند. سیاستمداران وطن پرست که در طول دوران کناره گیری اجباری زخم هاشان را التیام می دادند، دوباره به صحنه بازگشتند. رهبران مذهبی از کنج مدرسه ها و حوزه ها به در آمده، دوباره برای تشجیع مردم بر منبر رفتند. روشنفکران که اغلب جوانتر از آن بودند که مشکلات سالهای ۱۲۸۶-۱۳۰۴ را به یاد آورند، با اشتیاق به سیاست رو کردند، روزنامه انتشار دادند، اعلامیه نوشتند، و برای ساختن ایرانی جدید احزاب سیاسی تشکیل دادند. حتی نمایندگان متملق و کارمندان چاپلوس ناگهان جرأت اظهار وجود در عرصه سیاست و انکار ارباب پیشین را یافتند. با همه نمایندگان پرشور، روزنامه نگاران سرزنده، رهبران حزبی برجسته، و تظاهرکنندگان ناراضی، دوران سکوت به سر رسید.

در طول شانزده سال پیش از آن، قدرت انحصاراً حول یک فرد واحد متمرکز شده بود. اما در عرض سیزده سال بعدی، از سقوط سلطنت نظامی رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا ظهور سلطنت نظامی محمدرضا شاه در مرداد ۱۳۳۲، قدرت بین پنج قطب جدا از هم یعنی دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه های خارجی، و عامه مردم، دست به دست می شد. علاوه بر این، هر کدام از این مراکز قدرت نیز درگیریهایی داخلی اش را داشت. مشاوران کشوری دربار به دنبال یک دموکراسی اصیل مشروطه بودند همچنان که افسران ارتش فکر بازسازی یک حکومت مقتدر فردی را در سر داشتند. مجلس به جناحهای محافظه کار، لیبرال و رادیکال و همین طور طرفدار انگلیس، هوادار امریکا و هواخواه روسیه تقسیم می شد. وزرای کابینه مقام خود را یا مدیون دربار، یا یکی از جناحهای متعدد مجلس، یا قدرتهای خارجی بودند. خود قدرتهای خارجی نیز با آغاز جنگ سرد و ضدیت متفقین جنگ جهانی دوم، با هم به خصومت برخاستند. و بالأخره، به محض آن که احزاب سیاسی فرصت یافتند تا الهام بخش، برانگیزنده و نماینده منافع گروهی مختلف باشند، عامه مردم فوراً به صورت نیروهای اجتماعی رقیب درآمدند.

این مراکز قدرت، بسیاری از درگیریهای خود را درون کابینه صورت دادند و باعث بی ثباتی دائم در سطح وزارتخانه ها شدند. در شانزده سال قبل از آن فقط ۸ نخست وزیر، ۱۰ کابینه، و ۵۰ وزیر متصدی ۱۹۸ پست کابینه بود اما در سیزده سال بعدی ۱۲ نخست وزیر، ۳۱ کابینه و ۱۴۸ وزیر متصدی ۴۰۰ پست کابینه شد. به طور متوسط، نخست وزیران هشت ماه و کابینه ها کمتر از پنج ماه پاییدند. با این حال، این واژگونی سریع به معنی ایجاد تحرک اجتماعی در ایران و ورود طبقات متوسط به دالانهای قدرت نبود. برعکس، از ۱۲ نخست وزیر، ۹ تن از خانواده های متشخص قرن نوزدهم، ۲ تن از تشکیلات اداری رضاشاه،

و یک نفر از امرای ارتش او بودند. همین طور، از ۱۴۸ وزیر کابینه، ۸۱ نفر جزو خانواده‌های متشخص و متمول، ۱۳ نفر صاحبان صنایع وابسته به دربار، ۱۱ نفر افسر ارتش، و ۸ نفر بازرگان عمده غیربازاری بودند.<sup>(۱)</sup>

بی‌ثباتی سیاسی منحصر به کابینه نبود. در سراسر شانزده سال قبل، عرصه سیاسی - بویژه خیابانها - آرام بود. بعضیها معتقدند که این ثبات موجب شد تا دوره‌های پارلمانی مرتب، روزنامه‌های مسؤل، اجتماعات منظم، و حتی راه‌آهن دقیق و سُرقت به وجود آید. اما در نظر بسیاری دیگر این وضع به سکوت سپاهجان شباهت داشت. به هر حال، طی سیزده سال بعدی، کشور از تلاطمی اجتماعی به تلاطم دیگر، از بحرانی سیاسی به بحران دیگر، و از این تنش دیپلماتیک به آن یک گذر می‌کرد. این بی‌ثباتی به نظر بعضیها پرورندهٔ هرج و مرج اجتماعی و تجزیه ملی بود و به نظر دیگران نتیجهٔ طبیعی اما دردناک دموکراسی سیاسی و مشارکت عمومی محسوب می‌شد. در حکومت پیشین، دولت بر گروههای ذینفوذ نظارت داشته، کشمکشهای داخلی را مخفی ساخته، جامعه را در قالب جدیدی ریخته، و خلاصه، بر ساختار اجتماعی تسلط یافته بود. در سیزده سال آتی، ساختار اجتماعی کشمکشهای ریشه‌داری را عیان می‌ساخت، این کشمکشها را به عرصه سیاسی منتقل می‌ساخت، و از این رهگذر نظام سیاسی را بازسازی می‌کرد. این سیزده سال، بنابراین، روزنه‌ای نادر و ارزشمند بود که دانشمندان علوم اجتماعی از آن می‌توانست کشمکشهای ریشه‌دار داخلی را که همواره در کشورهای در حال توسعه به واسطهٔ نظامهای تک حزبی، سانسورهای پلیسی، بوروکراتهای جاخوش کرده و تیمسارهای سلطه‌جو مخفی می‌ماند، نظاره کند.

ظهور انبوه احزاب، گروههای پارلمانی، و مجامع صنفی در سائهای پس از شهریور ۲۰، بسیاری از ناظران و دست‌اندرکاران، اعم از ایرانی و غیرایرانی، را مجاب کرد که دیش ملی ایرانی به واسطهٔ ناامنی فردی، بی‌اعتمادی، حسادت، دشمن‌انگاری، سرپیچی هرج و مرج طلبانه، بدگمانی شدید، تکروری آشکار، و تفرقه‌جویی اجباری، مخدوش گشته است.<sup>(۲)</sup> به قول یکی از نمایندگان انگلیسی پس از ناکامی در فراهم آوردن یک بلوک ضدشوروی مؤثر در مجلس، «ایرانیها در چنین بیماری پیشرفته‌ای که بحران سیاسی است، شادی کودکانه‌ای احساس می‌کنند. تکررهایی بدون صداقت، انضباط و همبستگی که حاضر نیستند اختلافاتشان را کنار بگذارند، یک خط‌مشی واحد پیش گیرند، و برای اجرای این خط‌مشی رهبرانی انتخاب کنند.»<sup>(۳)</sup> همین‌طور، یکی از پژوهشگران علوم اجتماعی اهل آمریکا گفته است که تفرقه‌جویی در ایران ریشه در سیاست بی‌اعتمادی دارد: «موازنه

متزلزل و همواره به هم خورنده افراد و دسته‌هایی که برای مردم منکر قدرت اقدام مؤثر برای حکومت و همین طور منکر قدرت اقدام مؤثر برای مخالفت بوده‌اند.<sup>(۴)</sup>

اما نکته این است که هزارنوی غامض احزاب سیاسی و گروههای پارلمانی نه بازتاب مشکلات روانشناختی بلکه اختلافات سیاسی، نه بازتاب آثار خود بزرگ‌بینی - هرچند بی‌تردید آفاری از آن در بعضیها وجود داشت - بلکه مسائل سیاسی فی‌مابین گروههای اجتماعی درگیر؛ و نه بازتاب ناامنی فردی و خصومت‌های غیرعقلانی بلکه اختلاف‌نظر عقلانی، هرچند همانقدر شدید، بر سر مسائل پیچیده منی و بین‌المللی بود.

گسیختن ساختار سیاسی در شهریور ۱۲۰۱، بیدرننگ وجود دو نوع کشمکش عمده در ساختار سیاسی را نمایان ساخت: سبزه‌های طبقاتی: بویژه در شهرها؛ و رقابتهای قومی، بخصوص بین قبایل همسایه، فرقه‌های مذهبی، و گروههای زبانی، در روستاها. در سالهای بلافاصله پس از برکناری رضاشاه، نمایندگان انگلستان و امریکا همواره هشدار می‌دادند که ناسازگاری بین دارا و نادر امنیت ملی را در شهرها به خطر انداخته و وضعی انفجار آمیز پدید آورده است؛ که اضطراب شدید در بین توده‌ها، در آمیخته با توانگر شدن مداوم تجار و زمینداران، کل بافت اجتماعی را تهدید می‌کند؛ و این که، ناراضی طبقات پایین، به واسطه کمبود مهیپ خوراک، پوشاک، و آموزش ممکن است به شورش لجام‌گسیخته بر ضد طبقه حاکم فعلی بینجامد. آنان همچنین هشدار می‌دادند که عقب‌نشینی زودهنگام نیروهای متفقین ممکن است موجب بروز ناآرامی عمومی به شکل انقلاب گردد که بیانگر ناراضی گسترده مردم از حکومت و نظام اجتماعی فعلی است. یک کنسول انگلیس حتی وضعیت را با اوضاع انگلستان در اوایل قرن نوزدهم مقایسه کرد: «اوضاع شبیه انگلستان پیش از ۱۸۳۲ است. طبقات زمیندار تحت سیطره همه مقامات محلی و عملاً زیر نفوذ پارلمان و کابینه‌اند و کشور دو طبقه دارد - یکی غرق در ثروت و دیگری سخت مفلس و بینوا».<sup>(۵)</sup>

مطبوعات ایران نیز دستخوش کشمکش طبقاتی بود. از سی و شش روزنامه‌ای که طی چهار سال پس از تغییر سلطنت مرتب منتشر می‌شدند، تقریباً همه؛ از جمله روزنامه‌های وابسته به مالکان توانگر، ایران را مجموعه‌ای از طبقات متعارض می‌دانستند. بعضی معتقد بودند که توده مردم زیر سرکوب سیاسی طبقه حاکم کوچکی قرار دارند که از مالکان فئودال، درباریان متنفذ، افسران ارتش، و مقامات بلند پایه دولتی تشکیل شده است.<sup>(۶)</sup> نشریات دیگر مدعی بودند که توده‌های زحمتکش زیر استعمار اقتصادی طبقات بالا قرار دارند که از عمده مالکان، سرمایه‌داران کم‌رادور (وابسته)، کارمندان ثروتمند، و صاحبان صنایع نوکیسه تشکیل می‌شود.<sup>(۷)</sup> باز گروهی دیگر نگران طبقه متوسط سختکوش کوچکی بودند که بین

طبقه بالای غارتگر و طبقه پایین بیسواد عقب مانده ای گرفتار بود.<sup>(۸)</sup> برخی جامعه‌شان را دارای دو قطب می‌دانستند؛ در یک سو اشراف قدیم و جدید، بورژوازی صنعتی و کمپرادور، و در سوی دیگر، روشنفکران، بورژوازی بازار، طبقه کارگر شهری، عشایر صحرائین، و روستایان بی‌زمین قرار داشتند.<sup>(۹)</sup> حتی اطلاعاتی که به دستور رضاشاه سالها از به کار بردن واژه تفرقه‌انگیز «طبقه» جداً اجتناب کرده بود، اکنون هشدار می‌داد که کشمکشهای طبقاتی همه موجودیت ایران را به خطر انداخته است.<sup>(۱۰)</sup>

در حالی که روزنامه‌های تهران متوجه تخصصات طبقاتی بودند، کنوله‌های انگلیس در شهرستانها مراقب رقابتهای قومی، بویژه بین قبایل، بین مسلمانان و غیرمسلمانان، و بین اقلیتهای عمده زبانی و دولت تحت سلطه فارسها بودند. کنول انگلیس در شیراز، در وصف قشایبها، بویراحمدها، و لرها وضعیت قبایل در اکثر نقاط کشور را چنین خلاصه می‌کند.

با سقوط رضاشاه پیاده نظام و قشون پرغرور وی روحیه خود را باخت و در برابر عشایر تسلیم شد. عشایر با باز یافتن آزادی جان تازه گرفتند، سلاحهای مدفون شده دوباره رنگ روشنایی دید و گرد و خاکشان پاک شد. سلاحهای تازه‌ای خریداری و تهیه شد که بعضی را افراد قشون یا قاچاقچیان اسلحه فروخته بودند و بقیه با شیخون به پاسگاههای نظامی فراهم آمده بود. علاوه بر این، انبوه سلاحهای فراریان قشون نیز وجود داشت؛ فراریانی که برخی سربازان و وظیفه‌ای از بین عشایر بودند و اکنون سرعت به قبیله خود برمی‌گشتند. مسابقه تسلیحاتی آغاز شده بود. آن دسته از خوانین سابق که سالها در تبعید یا در حبس مانده بودند، به نزد قبیله خود بازگشتند و در صدد برآمدن تا اموال از دست رفته خود را بازیابند و زمینهای مصادره شده‌شان را بازپس گیرند. خوانین بعدی منتظر تأمین کامل‌اند و دست کم یک جنگ خونین با حکومت راه انداخته‌اند. در حالی که خوانین سابق همیشه آسوده نبودند؛ زیرا اگرچه مورد قبول غالب رعایای قدیم و خویشاوندان ضعیف‌تر خود بودند که همچون آنان از رضاشاه ستم دیده بودند و اجازه داده شده بود در قبیله بمانند، اما در میان خوانین بعدی کم نبودند کسانی که به یمن صعب‌الوصول بودن مراتع یا وسیله شدن برای حکومت، از سرکوب شدیدی‌تر در امان مانده و از گرفتاری همسایگان‌شان سود برده بودند و اکنون بازگشت به نظم مطلق را که قبیله میلی به آن ندارد و از آن سرمی‌پیچد و می‌گریزد، ناخوش می‌یافتند.<sup>(۱۱)</sup>

نظر کاردار انگلستان در تهران این بود که حکومت مرکزی فقط از طریق «خط مشی دیرین تحریک زیرکانه قبیله‌ای بر ضد قبیله دیگر و دامن زدن به درگیریهای قومی» می‌تواند نفوذ خود را در مناطق عشایری حفظ کند: «کاملاً درست است که رویه تحریک یک قبیله بر

ضد قبیله دیگر منجر به صلح پایدار نخواهد شد اما حفظ توازن قوا در بعضی نواحی در حال حاضر تنها راه ممکن برای تأمین صلح موقت است که پیش پای حکومت قرار دارد.<sup>(۱۲)</sup>

خصوصیتهای مذهبی غالباً در شهرستانها وجود داشت. مثلاً در تبریز، دعوی ارمنی-مسلمان به جایی رسید که کنسول انگلیس هشدار داد به محض عقب‌نشینی متفقین از ایران، خون به راه خواهد افتاد. در اورمیه اولیای کلیسای آسوری نظر مشابهی داشتند و در صورت پایان جنگ در آینده نزدیک، خواهان حمایت انگلستان بودند. در مشهد نیروهای شوروی مجبور شدند در مراسم ماه محرم در سال ۱۳۲۳ برای دفاع از محله یهودیان مداخله کنند. در اهواز هشتصد نفر مسلمان خشمگین، تحت تأثیر شایعه ریوده شدن کودکی مسلمان به دست یهودیان، کوشیدند کنبه محل را به آتش کشند. در کرمان جماعتی برانگیخته به سرکردگی ملایی متعصب به محله زرتشتیان حمله بردند، دو تن را کشند و خانه‌های زیادی را غارت کردند. در شاهرود نیز جماعتی مشابه به معبد بهائیان حمله آوردند، سه تن را زجرکش و پنجاه مغازه را غارت کردند.<sup>(۱۳)</sup> جالب است که دعوی قدیم حیدری-نعمتی و شیخی-کریمخانی-مشرع این بار در معنای واقعی خود بروز نیافت. در واقع، در این دوره «حیدری-نعمتی» به دعوای یهودیه و قدیمی اطلاق می‌شد.

مسأله زبان در مناطق عربی، کردی و آذری سخت آشکار بود. شیخ جاسب پسر ارشد شیخ خزعل متوفی، در ۱۳۲۹ به ایران بازگشت و فوراً همایشی از سران عرب ترتیب داد. همایش، با اعلام این که «امیرنشین عربستان» تا قرن بیستم کاملاً منقل بوده است، حکومت مرکزی را به سلب آزادی مردم عرب و برنامه‌ریزی برای از بین بردن زبان ملی آنان متهم کرد. همایش همچنین پیامی برای دول انگلیس و امریکا فرستاد با این مضمون که «ما اعراب عربستان... بالغ بر یک میلیون نفر، معتقدیم که روز رهایی مان از دست ستمگران ایرانی بزودی فرامی‌رسد.»<sup>(۱۴)</sup> اما این جنبش از حرکت افتاد؛ زیرا از سوی انگلستان تجزیه‌طلبان را منصرف ساخت و از طرف دیگر بنی‌طرف، بزرگترین قبیله عرب، از پیوستن به شیخ جاسب امتناع کرد. وضع در نواحی کردنشین نیز به همین گونه بود. به شهادت مکرر سیاحان انگلیسی از استانهای غربی، مقامات ایرانی برای جلوگیری از تشکیل جمهوریهای مستقل کوچک که از شهریور ۱۳۲۰ به این سو پدید آمده بود، می‌بایست بیراهه‌های درازی را می‌پیمودند.<sup>(۱۵)</sup> آن لجن در سفر کردستان از سوی سفارت انگلیس، در سال ۱۳۲۳ گزارش می‌دهد: «از تبریز تا مهاباد، شهرها و روستاها پر از اکراد کاملاً مسلح بود. اثری از افراد شهربانی یا ژاندارمری ایران ندیدم. با چند تنی از کردها که صحبت کردم، همگی با شور و شوق از

استقلال کردها سخن می‌گفتند.<sup>(۱۶)</sup> اما در این سالها، متفقین، از جمله شوروی، از کمک نظامی به ناسیونالیستهای کرد خودداری می‌کردند.

مسأله زبان در آذربایجان حتی به نقطه انفجار رسید. اشغالگری شوروی و فرار مقامات ایران در پی آن، در تبریز خلأ قدرتی پدید آورد. این خلأ را بلافاصله جمعی از سران محلی که حکومت مرکزی را قبول نداشتند، پر کردند و خواستار حق استفاده از زبان آذری در مدارس دولتی شدند و یک نیروی شبه نظامی داوطلب از مهاجرین ۲ - حدود ۵۰۰۰ نفر ایرانی ترک زبان که در دهه ۱۳۱۰ از اتحاد شوروی بازگشته اما در یافتن شغل و جذب شدن در محیط جدید با مشکل مواجه بودند - تشکیل دادند.<sup>(۱۷)</sup> یک دیپلمات امریکایی که برای مشاهده اوضاع به تبریز فرستاده شده بود، به واشینگتن گزارش داد که نیروهای شوروی پس از مراددای کوتاه مدت با تجزیه طلبان محلی، تیت اصلی جنبش عمومی دامنه داری را که خود مختاری آذربایجان بود، مسکوت گذارده است.<sup>(۱۸)</sup> هر چند حکومت مرکزی، به کمک شوروی، قدرت را در تبریز دوباره به دست گرفت، سازمانها و روزنامه‌های محلی به اعلام و تقای رنجش آذربایجانیان از تهران ادامه دادند. به گزارش یک سیاح امریکایی، روسها می‌توانستند در صورتی که بخواهند، با استفاده از نارضایتی عام، یک شبه در آذربایجان حکومت شورایی تشکیل دهند.<sup>(۱۹)</sup> آن‌طور که آذربایجان روزنامه عمده تبریز اغلب در سرمقاله‌هایش می‌نوشت: سبب بدبختی آذربایجان چیست؟ علت اصلی، فقدان وحدت بین ملت آذری است. دیگران توانسته‌اند به خاطر تفرقه داخلی بخصوص بین سنی و شیعه، ارمنی و مسلمان، دهانی و ایلیاتی، کرد و آذری ما را استثمار کنند و آلت دست قرار دهند. تنها زمانی خواهیم توانست حقوق خود را تأمین کنیم که این اختلافات را کنار گذاریم و در برابر استثمارگران تهران متحد شویم. هدف اصلی ما چیست؟ روزنامه ما را در تهران قلعین کرده‌اند، می‌گویند ما خواستار جدایی آذربایجان از ایرانیم. هدف اصلی ما اما حمایت از حقوق دموکراتیک مردم در استفاده از زبان مادری است. وقت آن است که دولت قبول کند که آذربایجانی فارسی زبان نیست و هرگز نبوده است. زبان رسمی و مادری ما آذربایجانی است. ما هر چه در توان داریم، برای ترویج زبان مادری خود در مدارس و ادارات دولتی انجام خواهیم داد. آلهایی که سعی می‌کنند زبان ما را نابود کنند، باید نظر خود را عوض کنند.<sup>(۲۰)</sup>

### مجلس سیزدهم (آبان ۱۳۲۰ - آبان ۱۳۲۲)

در عین حال که کشمکشهای طبقاتی و قومی مضمون اساسی سیاست در سیزده سال بعد بود، مسأله فوری کشور در سال ۱۳۲۰ بقای سلطنت محسوب می‌شد. شاه جدید چون به تخت

نشست، کوشید برای تحکیم موقعیت خود تا جایی که ممکن است دوست پیدا کنند. برای جذب اعتماد متفقین قول همکاری کامل داد و حتی داوطلبانی برای جنگ در اروپا پیشنهاد کرد و هنگام دستگیری حدود پنجاه نفر افسر هوادار آلمان، ساکت ماند.<sup>(۳۶)</sup> در عوض، انگلستان و اتحاد شوروی پیمان اتحاد با ایران امضا کردند، برای سلطنت سلسله پهلوی ضمانت صریح دادند و وعده قطعی کردند که کشور را در عرض شش ماه پس از جنگ تخلیه کنند. شاه جدید برای آن که مردم را مطمئن سازد که دیکتاتوری دوباره برقرار نخواهد شد، همه زندانیان سیاسی را بخشید و بیش از ۱۲۵۰ نفر مخالف را در چند ماه پس از آن آزاد کرد.<sup>(۳۷)</sup> از حمایت دو تن از هواداران پدرش که متهم به قتل زندانیان سیاسی بودند، سر باز زد و فرمان استرداد املاک موقوفه به نهادهای مذهبی را صادر کرد. وی همچنین دانشکده الهیات را در دانشگاه تهران تأسیس کرد؛ بسیاری از املاک خائنه را به دولت انتقال داد تا سپس به صاحبان سابق آن مسترد گردد؛ و با دقت فراوان، خود را در انتظار عموم جوانی غیرسیاسی نشان داد که در کشور دموکراتیک سوئیس تحصیل کرده و در دربار استبدادی پدرش همیشه ناراحت بوده است. علاوه بر این، برای جلب علاقه طبقه اعیان، شاه مراسم سوگند را در برابر نمایندگان مجلس برگزار کرد؛ مصونیت پارلمانی برای نمایندگان مجلس را دوباره معتبر دانست، اسناده از القاب اشرافی قدیم را در تشریفات دربار متداول ساخت، ژاندارمری را به وزارت کشور منتقل کرد، و بالاتر از همه، از مجلس دعوت کرد دوباره در روند تشکیل کابینه‌ها مشارکت کند. رضاشاه عادت داشت نخست وزیر انتصابی اش را با فرمان منطقی برای گرفتن رأی اعتماد برای کابینه به مجلس بفرستد. اما در این زمان، نخست نمایندگان نخست وزیر را انتخاب می‌کردند؛ برای گرفتن فرمان به حضور شاه می‌فرستادند، و سپس، هم به برنامه و هم به کابینه اش رأی اعتماد می‌دادند.

شاه در حفظ سلطنت خود با بک خوش اقبالی روبرو شد؛ زیرا اشغال کشور از سوی متفقین درست زمانی صورت گرفت که رضاشاه انتخابات مجلس سیزدهم را تمام و کمال انجام داده بود. بنابراین، شاه جدید وارث مجلسی شد که خواهان حصول توافقی بود که بر اساس آن وی در مسائل سیاسی حاکم مطلق نباشد و فقط کنترل ارتش را به دست گیرد. در نتیجه، زنجیره سابق فرماندهی ارتش دست نخورده ماند. دستورها همچنان از دفتر نظامی درباره از طریق رئیس ستاد کل مستقیماً به فرماندهان ارتش ابلاغ می‌شد و وزیر جنگ از آن بی‌اطلاع می‌ماند. به منظور تسهیل ارتباط بین شاه و فرماندهان ارتش، سلطنت طلبان وزارت جنگ را انباشتند. وزارتخانه صرفاً به صورت اداره تدارکات نظامی، و وزیر به صورت رئیس افتخاری آن درآمد.

شاه که ارتش را ذخیره‌ای سلطنتی می‌دید، مجدداً اما در نهان درصدد جلب وفاداری افسران ارتش برآمد. او علاقه شخصی‌اش به ارتش را حفظ کرد، مانورهای نظامی برگزار می‌کرد، سفرهای بازرسی انجام می‌داد، ترفیعات بالاتر از درجه سرگردی را، بویژه در تپ زرهی، شخصاً زیر نظر داشت، و در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشکده‌های نظامی حضور می‌یافت. در این مراسم فرصت پیدا می‌کرد تا به افسران یادآوری کند که ارتش هستی خود را به سلسله پهلوی مدیون است. همچنان که افسری جوان با کمی پوزش به روشنفکری ضد دربار اعتراف کرد؛ و شاید درست باشد که پیرمرد با شما غیرنظامیها مهربان نبود اما باید یادتان باشد که یک عده لات و لوت را به صورت ارتشی نوین درآورد. بدون وجود او ما ارتش واقعی نداشتیم.<sup>(۲۳)</sup> شاه جدید همچنین فرماندهانی را که در شهریور ۲۰ ترک پست کرده بودند، از بازجویی علنی مصون نگه داشت؛ مزایای فراوان نثار افسران کرد، در عرض بیست ماه، دو برابر پدرش درجه سرهنگی و سرتیپی داد؛ و موافقت‌نامه‌ای با ایالات متحده برای تجدید سازمان، بازآموزی، و تجهیز هرچه بیشتر نیروهای مسلح امضا کرد. علاوه بر این، شاه در تسهیل مقدمات برای تأمین بودجه دفاعی موفق شد، حقوق افسران را افزایش داد، و حتی تعداد نیروهای مسلح را بالا برد. ارتش که نفرات آن از ۱۲۴۰۰۰ نفر در هنگام اشغال متفقین، به کمتر از ۶۵۰۰۰ نفر پس از فرارهای گروهی کاهش یافته بود، در اوایل سال ۱۳۲۲ بتدریج به ۸۰۰۰۰ نفر رسید.<sup>(۲۴)</sup> سر ریدر بولارد، وزیر مختار انگلیسی، گزارش داد که شاه و مشکوک از وفاداری مردم به خاندان خود، پیوندهایش را با افسران تحکیم بخشید. و نظارت شخصی خود بر ارتش را بشدت حفظ کرد؛ و بدین ترتیب هم اقتدار واقعی و هم عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح را به دست آورد. او می‌افزاید که شاه سپس بر آن شد تا ارتشی چند میلیونی پدید آرد؛ آنچه شاه را ناراحت می‌کند، حالت اخلاقی مردم اوست. می‌گوید آنها ایده‌آل ندارند و او می‌خواهد با ارتشی عظیم به آنان ایده‌آل بدهد.<sup>(۲۵)</sup> مورخان بعدها گفتند که این خاندان به سبب احساس عرفانی و ایرانی نسبت به سلطنت به جا ماند. اگر چنین احساسی در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ وجود داشت، شاه از آن بی‌خبر بود. برعکس، از نیاز فوری به اعمال نظارت فعال بر ارتش بیشتر خبر داشت.

بدین ترتیب، اشغال ایران دو رکن از سه رکنی که رژیم رضاشاه بر آن استوار بود، یعنی بوروکراسی و حمایت دربار را از میان برد. اداره کشور در دست وزیران بود که در برابر مجلس مسؤول بودند و املاک سلطنتی نیز به دولت واگذار شده بود. اما محمدرضا شاه که با تکه پاره‌های موجود، بقایای رکن اصلی یعنی ارتش را ترمیم کرد. درست است که ارتش تحلیل رفته بود، روحیه ضعیفی داشت، و انضباط آن متزلزل شده بود، ولی این نیز درست



است که همین ارتش بزرگترین نهاد کشور، وسیله اصلی خشونت مشروع، و سازمان یافته ترین نهاد دولتی بود. این رکن تا آن هنگام که مجلس بر مصالحه خود با شاه پایبند بود، می توانست پشتیبان سلطنت باشد.

با این حال در طول دوره مجلس سیزدهم چون مجموعه بی شکل نمایندگان بتدریج در چهار گروه سیاق و متغیر اما مشخص یعنی فراکسیون اتحاد ملی؛ فراکسیون میهن؛ فراکسیون آذربایجان؛ و فراکسیون عدالت (فراکسیون از واژه آلمانی "Fraction" به معنی گروه پارلمانی گرفته شده بود) ادغام شد، این نیروی حیاتی ضعیف تر گشت.<sup>(۲۶)</sup> این چهار گروه نه تنها در مسائل داخلی، بویژه این مسأله قانونی که چه کسی باید ارتش را اداره کند، بلکه در مسائل خارجی، بخصوص مسأله حیاتی نحوه حفظ استقلال ملی در زمان اشغال بیگانگان، نیز اختلاف نظر داشتند.

اتحاد ملی که گروه بزرگتر بود اما اکثریت نداشت، عناصری از اشراف را نمایندگی می کرد که توانسته بود در رژیم رضاشاه جا بیفتد. علاوه بر این، بسیاری از اعضای آن از حوزه های انتخابیه خارج از مناطق تحت اشغال و بی داخل مناطق پر آشوب عشایری استانهای مرکزی و غربی که تحت حکومت نظامی ایران قرار داشت، بودند. آنان بر مبنای مشروطه خواهی خواستار ادامه سازش با شاه بودند. در مناسبات خارجی — مانند شاه — هم از انگلیس و هم از اتحاد شوروی هراس داشتند و بنابراین در برابر این دو دشمن دیرین خواهان نزدیکی به ایالات متحده بودند. رهبر گروه، مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطان) زمیندار بزرگی بود که به کمک بانک ملی به تازگی معدن زغال سنگی در املاک خانوادگی خود در غرب ایران دایر کرده بود. بیات، عضو سابق حزب اعتدالیون قدیم، در ۹ دوره اخیر مجلس نمایندگی اراک را داشت. حسن اسفندیاری (محتشم الطاهر)، سیاستمدار پیشکسوت گروه با چهل سال تجربه مداوم در امور کشوری، رئیس مجلس سیزدهم بود. حسن اسفندیاری در سالهای اخیر مبالغ قابل توجهی در صنعت ابریشم در گیلان سرمایه گذاری کرده بود و امتیاز دولتی برای صدور پیله کرم ابریشم را داشت. و بالأخره سید احمد بهبهانی، پسر مجتهد مشهور انقلاب مشروطه، سعی داشت سختگویی گروه در بازار باشد. اگرچه پدرش به عنوان یک پیشوای روحانی راستین، از هرگونه وابستگی مالی و اداری به دولت خودداری کرده بود، احمد بهبهانی از سوی رضاشاه مقرر شد و در شش دوره متوالی مجلس صاحب کرسی بود.

اگر اتحاد ملی با حزب «توری» [محافظه کار] در انگلستان قرن هفدهم قابل مقایسه باشد، فراکسیون میهن را نیز می توان حزب «ویگ» [آزادیخواه یا لیبرال] دانست. گروه میهن که از

تشکیلات قانونگذاری راضی نبود، از زمینداران و تجار مناطق جنوبی و جنوب غربی تحت اشغال انگلستان تشکیل می‌شد. هاشم ملک مدنی، سخنگوی اصلی گروه، مانک-تاجر ثروتمندی بود که نمایندگی زادگاهش ملایر را در هشت دوره متوالی مجلس به عهده داشت. مدنی می‌بایست در چهار مجلس بعدی سیاستمداران هوادار انگلیس را رهبری می‌کرد. مهدی نمازی، ثروتمندترین عضو گروه، بزرگترین واردکننده کالای انگلیسی در کشور بود. او در چهار دوره مجلس شورای ملی، نمایندگی شهر زادگاهش شیراز را داشت. دکتر هادی طاهری دیگر عضو مهم گروه، تاجر میلیونر ابریشم از یزد بود که از سال ۱۳۰۵ نمایندگی شهر زادگاهش را داشت. خانواده طاهری، همچون بسیاری از اعیان شهرستانی، زمام امور مهم محل را در دست داشت. مثلاً در سال ۱۳۲۴، یکی از برادران وی رئیس یک شرکت خشکبار و نیز سرپرست حوزه علمیه اصلی یزد بود؛ برادر دیگر مدیریت کارخانه نخریسی محل را داشت؛ یکی از برادرزاده‌ها، صاحب امتیاز فروش پوست و جزو رؤسای انجمن فرهنگی شهر بود؛ برادرزاده دیگر مدیر دبیرستان دولتی بود؛ خویشاوند دیگر ریاست اداره بهداشتی را داشت؛ و باز خویشاوند دیگر رئیس اداره ثبت اسناد بود. (۲۸)

گروه مین اگرچه تا همان اواخر چاکران گوش به فرمان شاه بودند، هدف فعلی شان به قدرت رساندن سید ضیاء طباطبایی، انگلوفیل مشهور و نخست‌وزیر پس از کودتای ۱۲۹۹ بود که همقطارش رضاشاه برکنارش کرده بود. سید ضیا که مدت بیست سال، اغلب در فلسطین انگلیس، در تبعید بود، در شهریور ۱۳۲۲ به وطن بازگشت و به گفته سفارت انگلستان، ترس مهبی بین شاهدوستها و سوءظن شدیدی بین مقامات شوروی ایجاد کرد. وزیرمختار امریکا گزارش داد که انگلیس برای واداشتن شاه به صدور اجازه بازگشت سید ضیا باید سخت کوشیده باشد. وی همچنین افزود که سید ضیا نامزد مناسبی برای نخست‌وزیری نخواهد بود؛ زیرا به عنوان «مهره انگلیس»، شوروی ستیز افراطی، و توطئه‌گر بی‌وجدان در کودتای ۱۲۹۹، سخت بدنام است. (۲۹)

در حالی که فراکسیون مین هوادار انگلیس بود، فراکسیون آذربایجان را اشراف قاجار رهبری می‌کردند که با مخالفت با شاه و انگلیس می‌خواستند تا آن‌گاه که اتحاد شوروی خواهان انقلاب اجتماعی در ایران نیست، با او همکاری نزدیک داشته باشند. رهبری گروه را، که شامل بیش از چند تن نماینده نبود، محمدولی فرمانفرما برادر شاهزاده «نصرت‌الدوله» فیروز مشهور که به دست رضاشاه به قتل رسیده بود، به عهده داشت. فرمانفرما با پایان دادن به کناره‌گیری اجباری‌اش در سال ۱۳۲۰، در انتخابات دیروقت در سراب که تحت اشغال شوروی بود و خانواده وی صاحب روستاهایی در آنجا بود، برنده شد. امیر نصرت

اسکندری، دیگر عضو مهم گروه، از اعتاب مستقیم فتحعلی شاه و وارث ثروتمندترین مالک سراسر آذربایجان بود. این نمایندگان آذربایجان، امیدوار بودند که احمد قوام (قوام‌السلطنه)، سیاستمدار کهنه کار را به قدرت برسانند که رئیس چهار کابینه بود تا آن گاه که رضاشاه، نخست به پاریس و سپس به املاک چای او در گیلان تبعیدش کرد. بولارد معتقد است که هرچند قوام نه صریح و نه انگلوفیل بود، فعال‌ترین، سرکش‌ترین، ماهرترین، شجاع‌ترین، جاه‌طلب‌ترین و مقتدرترین سیاستمدار قدیمی ضد دربار محسوب می‌شد.<sup>(۲۹)</sup> یک ناظر ایرانی می‌نویسد که قوام در سال ۱۳۲۰ به گونه‌ای به سیاست بازگشت که آشکارا برای خاندان سلطنتی دندان تیز کرده بود و تهدید می‌کرد که پیوند آنها را با ارتش قطع کند. ناظر دیگری ادعا داشت که قوام می‌خواست نظام جمهوری برقرار کند و ریاست جمهوری را خود بر عهده گیرد. شاه در گفتگویی با کاردار انگلیس، قوام را توطئه گر خطرناکی توصیف کرد که با «دار دسته چاقو کش» خود منتظر روسها بود تا ضرب شست شدیدی نشان دهد.<sup>(۳۰)</sup>

در حالی که این سه گروه شامل عناصر ناهمگنی از طبقه اعیان زمیندار بود، فراکیون عدالت نمایندگی نسل قدیم روشنفکران را داشت. اعضای این گروه متشکل از کارمندان عالی‌رتبه، تکنوکراتها، و روشنفکران قدیم، نخست طرفدار رضاشاه بودند اما بتدریج از شیوه‌های مستبدانه وی به هراس افتاده بودند. از این رو آنان، در امور داخلی می‌خواستند ارتش را تحت نظارت غیر نظامیان درآورند و در امور خارجی امیدوار بودند به ایالات متحده به عنوان نیروی سومی در برابر دو قدرت عمده نزدیک شوند. بدین سان، این فراکیون با اتحاد ملی در مسائل خارجی تقارن، اما در نحوه اداره کشور تباعد داشتند. سخنگوی اصلی گروه عدالت، علی دشتی نویسنده مشهور بود که پس از سالها حمایت از رضاشاه، به ناگهان خود را در آسایشگاهی در «بازداشت» دید. دشتی عفو شد و به مجلس بازگردانده شد و پس از اشغال، منتقد اصلی دربار در مجلس گردید و همواره به شاه جوان هشدار می‌داد که «اگر در سیاست مداخله کند، تاج و تخت‌اش را از دست خواهد داد.»<sup>(۳۱)</sup> نامزد عمده گروه برای نخست‌وزیری، علی سهیلی کارمند عالی‌رتبه تحصیل کرده غرب و از خانواده‌ای غیر اشرافی بود. سهیلی که مقامات مهمی را در تهران به عهده گرفته بود، به دلایل نامعنومی در سال ۱۳۱۷ کنار گذاشته شده و برای تصدی سفارت به کابل فرستاده شده بود. موضع ضعیف فراکیون سلطنت طلب اتحاد ملی در اسفند ۱۳۲۱ هنگامی آشکار شد که فراکیونهای میهن، آذربایجان و عدالت برای برکنار ساختن فروغی، که از شهریور ۱۳۲۰ ریاست سه کابینه طرفدار دربار را به عهده داشت، با هم متحد شدند. در مانورهای بعدی برای انتخاب نخست‌وزیر جدید، گروه میهن با حمایت سفارت انگلیس از سید ضیا جانبداری کرد.

در این ضمن، گروه آذربایجان به کمک سفارت شوروی، قوام را پیشنهاد کرد. اما از آنجا که هر گروه، با پشتیبانی سفارت امریکا، خواسته دیگری را تو می کرد، گروه عدالت توانست برای نامزد خود، سهیلی، رأی کافی به دست آورد. سهیلی که وزرایش را با مشورت فراکیونها برمیگزید و حتی یکی از امرای ارتش را به وزارت جنگ منصوب کرد، برای حکومت خود اکثریت پارلمانی زیادی به دست آورد. اما این اکثریت در طول پنج ماه بعد که سهیلی می کوشید منافع متضاد را تأمین کند، از بین رفت. وی برای حفظ حمایت نمایندگان که می ترسیدند متفقین با وارد کردن پول هنگفت به کشور اقتصاد را دچار تورم تصاعدی سازند، لایحه اجازة چاپ ۳۰۰ میلیون ریال اسکناس توسط بانک ملی برای نیروهای اشغالگر را به تأخیر انداخت. این کار طبعاً متفقین را که برای پرداخت حقوق کارمندان محلی خود به اسکناس نیاز مبرم داشتند، خشمگین کرد. وی در حمایت از حدود یکصد نفر همکار تکنوکرات که انگلیس کشف کردند با آلمانیها ارتباط داشتند، با معذرتخواهی دستگیری آنها را معوق گذاشت. این امر مآلاً کاسه صبر انگلیسیها را لبریز ساخت. سهیلی برای جلب رضایت متفقین که می گفتند خطوط ارتباطی شان امن نخواهد بود مگر آن که حکومت مرکزی با قبایل یاغی به سازش برسد، اعلام داشت که دولت اجازة کوچ سالانه می دهد، کارمندان نادرست را مجازت می کند، غفلتهای گذشته را جبران می نماید، برای امور عشایر یک کمیسیون دائمی تشکیل می دهد، و زمینهایی را که رضاشاه مصادره کرده بود، مسترد می دارد. اما این کار نه فقط خصومت صاحبان جدید زمینها بلکه فرماندهان ارتش را نیز برانگیخت. در نتیجه، وقتی در چندین شهرستان شورشهایی برای مواد غذایی در گرفت، سرفرماندهی ارتش از مداخله امتناع کرد. بولارد اظهار داشت که این ناآرامیها و برخورد متضی ارتش، «بین ثروتمندان هراس زیادی ایجاد کرد»<sup>(۳۲)</sup> سهیلی با از دست دادن اکثریت پارلمانی، در تیر ماه استعفا داد.

قوام که مایل بود هم اسکناس مورد نیاز را چاپ کند و هم مقامات هوادار آلمان را دستگیر کند، اکنون بهترین نامزد به نظر می رسید. او با تشکیل حکومتی با رضایت فراکیونهای آذربایجان، میهن و عدالت، وزارت جنگ را نیز خود برعهده گرفت و به نمایندگان اطلاع داد که در آینده رئیس ستاد تابع وزارت جنگ خواهد بود.<sup>(۳۳)</sup> برای نخستین بار از ۱۲۹۹ به این سو، غیرنظامیان سلطه ارتش را مورد تهدید قرار دادند. قوام در چهار ماه بعدی پیوندش را با متفقین محکمتر ساخت و کوشید شاه را بیش از پیش تضعیف کند. وی بیش از ۱۵۰ مقام طرفدار آلمان، از جمله فرماندار نظامی فارس را دستگیر کرد و کمیسیونی اضطراری برای چاپ اسکناس به مقداری که مورد نیاز مقامات اشغالگر بود، تشکیل داد.

علاوه بر آن، لایحه‌ای ویژه از مجلس گذراند که اداره امور مالی کشور را به دکتر میلسپی، اقتصاددان آمریکایی که در اوایل دهه ۱۳۰۰ در ایران خدمت کرده بود، واگذار می‌کرد. از اینها گذشته، شاهدوستها را از وزارت جنگ بیرون راند و اعضای کابینه را واداشت تا فقط از طریق دفتر نخست‌وزیر با شاه تماس بگیرند.

درگیری بین قوام و شاه به خیابانهای تهران کشید. آشوب با تظاهرات آرامی در ۱۷ آذر در جلو مجلس شروع شد که بازاریان در اعتراض به گرانی قیمت مواد غذایی، مسأله چاپ اسکناس، و لایحه اخیر مالیات بر درآمد که میلسپی تقدیم داشته بود، ترتیب داده بودند اما چون او باش مزدور (چاقوکشان) و افسران ارتش گفتند که شاه هرگز به ارتش اجازه نمی‌دهد به روی دولت عزیزش، آتش بگشاید، تظاهرات آرام به هجوم خشونت آمیز به ساختمان مجلس تبدیل شد.<sup>(۳۴)</sup> در همان حال که ارتش از دخالت شهربانی معانعت می‌کرد، تظاهرکنندگان دو نماینده مجلس را کتک زدند، نانوائیها را درهم ریختند، مغازه‌های لوکس فروشی را غارت کردند، خانه قوام را چاپیدند، و محله اعیان‌نشین شهر را مورد تهدید قرار دادند. برای بازگرداندن نظم نیروهای انگلیسی مجبور به دخالت شدند. اگرچه متفقین از قوام پشتیبانی کردند، ولی این دخالت، انگلستان و ایالات متحده را مجاب کرد که رقابت بین نخست‌وزیر و شاه باعث خواهد شد منابع نظامی محدود آنها از مؤویات حیاتی انتقال مصالح جنگی به وظیفه بی‌اجر حفظ قانون و نظم در ایران منحرف گردد. آنان در انتخاب بین قوام و شاه، دومی را برگزیدند. همان طور که وابسته نظامی انگلیس اظهار داشت، ارتش تنها نیروی مؤثر در کشور بوده و به طوری که وایل مائر، مورخ ارتش ایالات متحده در خصوص فعالیت امریکا در ایران، نشان داده است، وزارت جنگ در واشینگتن بر مشاوران نظامی امریکا در تهران غالب آمد و از شاه در برابر نخست‌وزیر پشتیبانی کرد.<sup>(۳۵)</sup> به هر حال، این شورش، نمایندگان مجلس، بخصوص فراکسیونهای میهن و عدالت را به این صرافت انداخت که اخلاص در نظم ارتش در واقع دعوت عمومی به بی‌نظمی اجتماعی است. در گشایش دوباره مجلس در بهمن ۱۳۲۲ قوام چاره‌ای جز استعفا نداشت. شاه جوان توانسته بود نخستین تعرض از تعرضهای متعدد به مقام نظامی خود را دفع کند. بولارد غیر منصفانه نظر داد که نمایندگان چون افرادی متزلزل بودند و از هیچ اصلی پیروی نمی‌کردند، قوام را تنها گذاردند.<sup>(۳۶)</sup>

پس از برکناری قوام، فراکسیونهای عدالت و میهن برای بازگرداندن سهیلی با فراکسیون اتحاد ملی ائتلاف کردند. سهیلی که اکثریت قاطع کسب کرده بود، با تحیب تشکیلات مذهبی موقعیت خود را تحکیم بخشید. او یک حاکم شرع سابق را به وزارت دادگستری گماشت؛ رسماً دستور داد که پلیس دیگر ممنوعیت حجاب را اجرا نکند؛ نظارت دولتی بر

مکتب‌خانه‌ها و مدرسه‌های دینی را از میان برداشت؛ قوۀ داد‌کلاسه‌های مختلط را در مدارس دولتی تعطیل کند؛ و کلاسه‌های تعلیمات دینی را جزو برنامهٔ درسی مدارس دولتی قرار داد. وی همچنین با ساختن پل‌های جدیدی برای ایالات متحده موقعیت خود را محکم‌تر کرد. او پیشنهاد دیدار از واشینگتن برای مذاکره پیرامون پیمان تجاری را دادهٔ مخفیانه امتیاز واگذاری بخش اعظم جنوب غرب ایران به شرکت استاندارد و اکیوم اویل را مطرح کرده و به میسپو اختیارات بیشتری برای مجازات محتکران مواد غذایی و مهار قیمت‌ها و توزیع و واردات مقداری کالای غیرغذایی تفویض کرد. در عین حال برای آن که بولارد را مطمئن سازد هواداری آشکارش از امریکا به منافع انگلستان صدمه نخواهد زد، در نهان پیشنهاد مذاکره جهت واگذاری امتیاز به شرکت انگلیسی رویال داچ شل را ارائه داد. اگرچه سپس جنگ سرد سایر رقابت‌های بین‌المللی را تحت‌الشعاع قرار داد، رقابت انگلیس و امریکا در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ بر سر مزایای اقتصادی اغلب سوءظن شدیدی در ایران برانگیخت. همچنان که سفارت امریکا بارها گله کرده بود، مقامات انگلیسی در ایران از طبقهٔ اعیان مرتجع، حمایت می‌کردند، در امور محلی دخالت بیجا می‌ورزیدند، و حتی با تهدید به احتکار کالاهای اساسی عام‌المصرف، در کار نخست‌وزیران اخلال می‌کردند. ستخدم شخصی پرزیدنت روزولت می‌افزاید که انگلیسی‌ها در سال ۱۳۲۲ چنان مورد تشر بودند که اگر ایرانی‌ها مجبور می‌شدند بین آنها و روسها یکی را انتخاب کنند، بی‌چون و چرادر دومی را انتخاب می‌کردند. (۳۷)

هرچند سهیلی اکثریت پارلمانی‌اش را تا ۱۳۲۲ نگه داشت، روابط او با شاه دچار سه بحران شدید شد. بحران اول بر سر امتناع وی از سرکوب روزنامه‌هایی که مطالب ناخوشایندی را در خصوص اعضای خانوادهٔ سلطنتی افشا کرده بودند، پیش آمد. (۳۸) دومی بر سر بودجهٔ سالیانه ایجاد شد. سهیلی به ترغیب میسپو قصد داشت با کاهش شدید نثرات ارتش از ۶۵۰۰۰ نفر به ۳۰۰۰۰ تن، موازنهٔ بودجه را تأمین کند. شاه در مخالفت اعلام داشت که ارتش باید به ۱۰۸۰۰۰ نفر افزایش یابد. مآلاً رئیس میسیون نظامی امریکا، ژنرال رابندنی، رقم ۸۶۰۰۰ را تعیین کرد. کاردار امریکا اظهار داشت که شاه مخالف طرح میسپو مبنی بر کاهش بودجهٔ نظامی است؛ زیرا این امر به سیطرهٔ وی بر ارتش که شاه بنای سلطنت خود را به آن امیدوار است، آسیب می‌زند. (۳۹)

بحران سوم با نزدیک شدن انتخابات مجلس چهاردهم، در خصوص وزارت کشور پیش آمد. از آنجا که وزارت کشور نه تنها استانداران و فرمانداران بلکه، از طریق آنها، وانجمنهای نظارت بر انتخابات، را نیز منصوب می‌کرد، سهیلی، شاه، و فراکیون میهن بر سر این

وزارتخانه مهم به کشمکش پرداختند. آنان در عرض ۹ ماه سه وزیر کشور مختلف و ده استاندار جدید معرفی کردند. در یک مورد، سهیلی نهانی به کاردار امریکا اطلاع داد و اگر از این که شاه و نظامیان با استفاده از فرصت، دیکتاتوری نظامی برقرار کنند نمی ترسید، مجلس را منحل و انتخابات جدیدی برگزار می کرد. (۴۰) شاه به نوبه خود، با افزایش علاقه اش به نتایج انتخابات به متفقین پیشنهاد کرد که دوره مجلس فعلی تا پایان جنگ تمدید شود اما متفقین جواب دادند که انتخابات سوپاپ اطمینان خوبی است و مردم، مجلس جدید راه تضمین آزادیهای خود، تلقی می کنند. سپس شاه موضوع تشکیل مجلس سنا را که در قانون اساسی پیش بینی شده بود، پیش کشید اما بولارد به این عنوان که یک مجلس دیگر صرفاً اختلال پارلمانی را تشدید می کند، آن را رد کرد. شاه با و خیم دیدن وضع خود ۵۰۰۰۰۰ دلار از نیویورک برداشت کرد تا در هدیه های سیاسی برای انتخابات ناگزیر خرج کند. بولارد می گوید و شاه که از ترکیب مجلس جدید قطعاً در هراس است، می خواهد همه احتیاطهای ممکن را صورت دهد. (۴۱)

### انتخابات مجلس چهاردهم (آبان ۱۳۲۲ - بهمن ۱۳۲۲)

انتخابات مجلس چهاردهم بسیار طولانی و بسیار رقابتی و بنابراین بسیار با معنی تر از همه انتخابات ایران معاصر بود. مبارزات انتخاباتی، که از خرداد ۱۳۲۲، شش ماه پیش از اختتام مجلس سیزدهم، شروع شده بود، در بعضی از حوزه های انتخاباتی تا فروردین ۲۳، سه ماه پس از افتتاح مجلس چهاردهم، به طول انجامید. تعداد ۸۰۰ کاندیدا بر سر ۱۳۶ کرسی مجلس با هم به رقابت برخاستند. علاوه بر این، نتایج را نه دولت، که قدرتهای از یک سو وابسته به نیروهای اجتماعی رقیب و از سوی دیگر به گروههای مشکل، بخصوص احزاب سیاسی، فراکیونهای پارلمانی، و حامیان خارجی شان در متن بوروکراسی حکومتی، تعیین کرد. مدتی طول کشید تا شاه توانست ترتیب بازگشت نمایندگان وفادارش را بدهد. در عوض کشور شاهد انتخاباتی پر شور اما سخت غامض، بین کاندیداهای رقیب شد که دارای نظرات متضاد و علائق متفاوت بودند و به نیروهای اجتماعی متخاصم رو می کردند.

این وضع در بوروکراسی حکومتی، در هر منطقه با منطقه دیگر بسیار فرق داشت. بعضی حکام ایالات با متفقین همکاری نزدیک داشتند؛ برخی وابستگی نزدیک با شاه را حفظ می کردند؛ بعضی دیگر از نخست وزیر فرمان می بردند، و تعدادی دیگر به سران محلی، گروههای ذینفوذ منطقه ای و احزاب سیاسی ملی وابسته بودند، آنچه اوضاع را مغشوش تر می کرد وزارتخانه تازه تأسیس خواربار بود که می توانست در انتخابات اعمال نفوذ کند؛ زیرا

کسی نمی‌توانست بدون ارائه کارت جیره‌بندی‌اش رأی دهد. در نتیجه نخست‌وزیر هم‌راهِ با وزرای کشور و خواربار، در تهران و مازندران، دو استان اصلی خارج از محدوده حکومت نظامی و نواحی تحت اشغال بیگانه، بشدت اعمال نفوذ می‌کرد. از سوی دیگر، شاه به حوزه‌های انتخابیه نواحی تحت حکومت نظامی، بخصوص مناطق ناآرام اصفهان، فارس، کرمان و کردستان، بیشتر اهمیت می‌داد. متفقین البته در نواحی تحت اشغال خود: انگلیس در خوزستان، کرمانشاه و بخشهایی از استان تهران، و شوروی در آذربایجان، گیلان و شمال کردستان دست بالا را داشتند.

اما هیچ‌یک از این قدرتها بر انتخابات تسلط مطلق نداشتند. آنها نمی‌توانستند آرای را که به صندوقها ریخته می‌شد، دقیقاً تعیین کنند و فقط قادر بودند آرای را که از آن بیرون می‌آمد، تغییر دهند و چون نمی‌توانستند نتیجه انتخابات را دیکته کنند، بدون استثنا به این بنده می‌کردند که از نامزدهایی پشتیبانی کنند که در منطقه آنان اعتباری داشتند. اگرچه در آغاز انتخابات، سفارت انگلیس به کنسولهای خود در شهرستانها توصیه کرد که «از بهترین عناصر حمایت کنند»<sup>(۴۲)</sup>، نتایج نشان داد که تعداد اندکی از کاندیداها کرسی خود را در مجلس مدیون دخالت خارجیان بودند. همان‌طور که وزارت امور خارجه انگلیس در پایان انتخابات اعلام کرد؛ «جالب است که به رغم همه پیش‌بینیها و پیشگوییهای امریکاییان، شرکت نفت ایران و انگلیس، و بسیاری دیگر، روسها اعمال نفوذ اندکی در انتخابات منطقه تحت اشغال خود صورت داده‌اند»<sup>(۴۳)</sup>

قدرت نسبی نیروهای اجتماعی گوناگون، به ساختار اجتماعی هر حوزه انتخابیه بستگی داشت. در مناطق روستایی، رؤسای قبایل و زمینداران بزرگ با تسلط بر عشایر و رعایای خود به نتایج مطلق بودند. آن‌طور که یک کنسول انگلیسی به درستی پیش‌بینی کرد؛ «مالکان بحق مطمئنند که به رغم رادیکالیسم در شهرها، اکثر دهقانان در روز انتخابات از آنها اطاعت خواهند کرد»<sup>(۴۴)</sup> به هر حال در شهرهای کوچک، رهبران مذهبی و تجار توانگر برای همراه ساختن طبقه متوسط متنی، به اصناف بازار و مساجد محل متوسل شدند. از سوی دیگر در شهرهای جدیدتر، رهبران مذهبی و تجار متمول در برابر روشنفکران رادیکال که دارای مجامع صنفی، مطبوعات انقلابی، و مهمتر از همه، احزاب سیاسی بودند، گروههای سیاسی تشکیل دادند. سفارت انگلستان در تلاش برای درک معنایی از این تصویر مغشوش و غامض، شانزده حزب سیاسی را نام می‌برد که در انتخابات شرکت کرده بودند: «در عین حال که بیگانه‌ها سیاسی ایرانی - کم و بیش همچون تمایل به بعضی از متفقین یا نفرت از بعضی دیگر - در فضای انتخاباتی حضور دارد، صف آرای و وسیعی که اکنون به چشم می‌خورد، بین منافعی که



عموماً ارتجاعی نامیده می‌شود و منافع متمایل به چپ است. یا بین دارا و ندارا، همان منبع در پایان انتخابات گزارش داد که شاتزده حزب سیاسی به چپ و دو حزب افزایش یافته است.<sup>(۴۵)</sup> به قول یک روشنفکر ایرانی، «در حالی که در زمان رضاشاه به زبان آوردن کلمه «حزب» خطر زندان را در بر داشت، اکنون هر سیاست‌پیشه‌ای با آرزوهای عظیم دارودسته‌ای دور خودش جمع می‌کند و تشکیل حزب سیاسی جدیدی را به جهانیان اعلام می‌دارد. این چند سال را باید «عصر حزب بازی (پارتی‌بازی)» نامید.»<sup>(۴۶)</sup>

بسیاری از این احزاب سیاسی یا در دو سال بعدی ناپدید شدند یا فعالیت خود را به منطقه خاصی محدود کردند اما شش حزب ذیل در سالهای آتی همچنان فعال ماندند و کوشیدند سازمانی سرتاسری به وجود آورند: حزب توده که به رهبری مارکسیستهای «پنجاه و سه نفر» و زندانی دوران رضاشاه، اغلب به روشنفکران و طبقه کارگر شهری گرایش داشت؛ حزب همراهان؛ حزب ایران؛ حزب عدالت؛ حزب اتحاد ملی؛ و حزب وطن.

حزب همراهان را محفل کوچکی از روشنفکران رادیکال که از همکاران نزدیک حزب توده بودند اما وابستگی شدید آن را به اتحاد شوروی خوش نمی‌داشتند، در آبان ۱۳۲۱ تشکیل دادند. مصطفی فاتح؛ چهره اصلی حزب، اقتصاددانی تحصیلکرده انگلستان و یکی از بلندپایه‌ترین ایرانیهای شرکت نفت ایران و انگلیس بود. فاتح که در دوره کوتاه شکل‌گیری جبهه متحد موسوم به جمعیت مبارزه با فاشیسم، روزنامه مردم را با همکاری رهبران حزب توده انتشار داده بود، پس از جدایی از آنان روزنامه خود موسوم به امروز و فردا را تأسیس کرد. او در سالهای بعد، تحقیق ارزشمندی با عنوان پنجاه سال نفت ایران درباره شرکت نفت نوشت. عباس نراقی، دیگر رهبر مؤسس حزب، حقوقدان جوانی بود که به عنوان عضو جوان و فریب‌خورده پنجاه و سه نفر به جسی کوتاه مدت محکوم شده بود. خانواده نراقی در کاشان شهرت داشت و پدرش از وعاظ مشروطه‌خواهی بود که در دوره جنگهای داخلی به شهادت رسیده بود. حزب همراهان دو هدف وسیع را تعقیب می‌کرد: «تأمین مساوات سیاسی برای همگان» و ملی کردن ابزار اصلی تولید تا «هرکس به مقدار کارش» کسب کند.<sup>(۴۷)</sup> در ضمن انتخابات، حزب نیروی خود را در منطقه تحت اشغال انگلیس صرف کرد و از ده نفر کاندیدا حمایت نمود که همگی متخصصان و کارمندان تحصیلکرده غرب بودند.<sup>(۴۸)</sup>

حزب ایران که بزودی سازمان عمده غیرمذهبی و ناسیونالیست کشور شد، از کانون مهندسين که در مهرماه ۱۳۲۰ تشکیل شده بود، به وجود آمد. مهدی بازرگان عضو مؤسس هر دو تشکیلات، بعدها تعریف می‌کرد که «هنگام تحصیل در اروپا در دهه ۱۳۱۰ از

مشاهده انجمنهای آزاد دانشجویی، مجامع آزاد مذهبی و احزاب آزاد سیاسی سخت تعجب می‌کردیم. رژیم در ایران همه گروههای مستقل را از بین برده بود. در نتیجه به محض اینکه در سال ۱۳۲۰ فرصتی پیش آمد، ماکائون مهندسين را تشکیل دادیم.<sup>(۱۶۹)</sup> به هر حال، کانون در شرف انتخابات مجلس چهاردهم دو پاره شد. اعضای رادیکال‌تر، به جنبش کارگری هوادار حزب توده پیوستند و اعضای معتدل‌تر، حزب ایران را تشکیل دادند و به متخصصهای هم‌نکر دیگر - بخصوص حقوق‌دانان، پزشکان و استادان دانشگاه - پیوستند تا به نفع دکتر مصدق که سخت مورد احترام بود و همچنین رهبران خود حزب مبارزه کنند.

مصدق که نظراتش اغلب با دیدگاههای حزب ایران منطبق بود، در سال ۱۳۲۰ دوباره وارد سیاست شده اما از وابستگی حزبی خودداری کرده بود؛ زیرا افتخار می‌کرد که کاملاً مستقل است. مصدق با حمایت رؤسای اصناف تهران و نیز انجمنهای صنفی مبارزه انتخاباتی خود را در سه زمینه اصلی آغاز کرد: نخست، اعلام کرد که ایران فقط زمانی به استقلال ملی نائل می‌شود که سیاست خارجی غلطی را که در گذشته داشته است و خود وی آن را «موازنه مثبت» می‌نامید، رها کند و خط‌مشی بیطرفانه آینده‌نگری پیش گیرد که او «موازنه منفی» اش می‌نامید.<sup>(۱۷۰)</sup> به نظر مصدق رهبران ایران در گذشته بارها روسیه، «همسایه شمالی» را در برابر انگلستان، «همسایه جنوبی» علم کرده بودند؛ بارها امتیازاتی به ضرر روسیه به انگلستان داده بودند؛ و بارها دنبال نیروی سومی، چون آلمان، فرانسه یا آمریکا گشته بودند تا در برابر دو «همسایه» بزرگ قرار دهند. رهبران قدیم در تعقیب این خط‌مشی «بازو» امتیازاتی به چپ و راست واگذار نکرده، اشتهای قدرتهای بیگانه را تحریک ساخته و از این رهگذر ایران را به پاتوق عمومی تبدیل کرده بودند. مصدق نتیجه گرفت که تنها راه پایان دادن به این وضعیت خطرناک، قطع امتیازات بزرگ و مطمئن ساختن قدرتهای بزرگ، بخصوص انگلیس و روسیه است از این که ایران مسیر بیطرفانه‌ای را طی خواهد کرد.

دومین وجه مبارزه مصدق مربوط به شاه بود. او با اعلام این که استبداد رضاشاهی بر بنیانهای نظامی استوار بود، تأکید داشت که دموکراسی نوظهور دیری نخواهد پاید مگر آن که نیروهای مسلح از اختیار دوبار خارج شود و تحت نظارت غیرنظامی و پارلمانی درآید. سومین دیدگاه وی مربوط به لزوم تغییر نظام انتخاباتی بود. او با تأکید بر این که اصلاحات اجتماعی تا وقتی خاندانهای زمیندار، مجلس را قبضه کرده‌اند، غیرممکن است، دو برابر شدن نمایندگان تهران، جلوگیری از رأی دادن بی‌وادان - و بدین ترتیب سلب حق رأی از

توده‌های روستایی که سهولت آلت دست می‌شدند - و جایگزین ساختن کمیته‌های مستقل کشوری به ریاست استادان دانشگاه، معلمان، و دیگر شهروندان تحصیلکرده، را به جای شوراهای نظارت بر انتخابات پیشنهاد کرد.<sup>۱۵۱</sup> هرچند بزودی در غرب تصویر بک شرافتی بیگانه‌گریز، قدیمی و تنگ‌نظر از مصدق ساخته شد، سیاست خارجی وی بر این اصل استوار بود که صرفاً تعلیق اعطای امتیازات، قدرتهای بیگانه را راضی خواهد ساخت و باعث خواهد شد که ایران را ترک کنند. در سیاست داخلی نیز، بخصوص در تأکید بر ضد نظام‌بگری، مشروطیت، و آزادیخواهی سیاسی، بیشتر به طبقات متوسط رو کرد تا به خاندانهای زمیندار قدیم.

حزب ایران نه تنها به انتخاب مصدق بلکه شش تن از رهبران حزب نیز کمک کرد که عبارت بودند از دکتر اصادق‌ارضا زاده شفق، دکتر غلامعلی فرپور، دکتر عبدالحمید زنگنه، دکتر حسین معاون و دکتر عبدالله معظمی. این پنج نفر مثل اغلب رهبران دیگر حزب ایران، از نسل جوان روشنفکران تحصیلکرده غرب ساکن تهران بودند (جدول ۴ را ببینید) اما برخلاف دیگر رهبران حزب قادر به کسب کرسیهای مجلس بودند عمدتاً بدان سبب که خانواده‌هاشان در حوزه انتخابیه آنان نفوذ چشمگیری داشتند. مثلاً، زنگنه اگرچه حقوق‌دانی رادیکال بود که بیشتر عمرش را در تهران و پاریس گذرانده بود، از کرمانشاه انتخاب شد به این دلیل عمده که پدرش رئیس بک ایل بزرگ کرد در خارج از آن شهر بود.

حزب ایران علاوه بر حمایت از سیاستهای کلمی مصدق، نوع دقیقی از سوسیالیسم فرانسوی را تبلیغ می‌کرد. این حزب خواهان انقلاب ملی بر ضد مالکان قنودان به منظور تکمیل اصلاحاتی بود که با نهضت مشروطه آغاز شده بود. حزب معتقد بود که کشاکش اجتماعی اصلی در ایران بین مردمان ستمدیده و حاکمان ستمگر، جریان دارد، نه بین طبقات متوسط و پایین. حزب ایران دولت را ترغیب می‌کرد که برنامه‌ای برای صنعتی کردن سریع کشور تهیه کند و مدعی بود که کشورهای کشاورزی و توسری خور، کشورهای پیشرفته‌اند و نمی‌توانند به استقلال واقعی دست یابند. دولت باید همه صنایع بزرگ را به دست گیرد؛ زیرا سرمایه‌داری اقتصاد آزاد، قدرت اقتصادی و سیاسی را به دست چند غارتگر بیسواد داده است که نه تنها توده‌ها را استثمار می‌کنند، بلکه برای نیروهای متخصص و ماهر و تکنینها نیز حرمتی قائل نیستند.<sup>۱۵۲</sup> حزب، علاوه بر این مبارزه‌ای تبلیغاتی بر ضد خاندانهای متهول قدیم و جدید راه انداخت. یکی از جزوهای حزبی درباره اشرافیت در ایران می‌گوید: «منازع اصلی بر سر راه پیشرفت ملی، طبقه اعیان است.»

## جدول ۴ نخستین رهبران حزب ایران

نام	شغل	تحصیلات عالی	محل سکونت	تاریخ تولد	محل تولد	منشأ طبقاتی	منشأ قومی	سابقه سیاسی	اتبه سیاسی
فریور، غلامعلی	مهندس	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۵	انزلی	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
رضازاده شفق، [صاتی]	استاد ادبیات	دانشگاه برلین	تهران	۱۲۷۶	تهران	طبقه متوسط	آذری	حزب دموکرات	ترک حزب ایران در ۱۳۲۴
زنگنه، عبدالحمید	حقوقدان	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۲	کرمانشاه	خان	کرد	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
معاون، حسین	پزشک	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۵	کرمانشاه	اعیان	فارسی	زندانی در ۱۳۱۹	جبهه ملی دکتر مصدق
معظمی، عبدالله	استاد حقوق	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۶	گلپایگان	اعیان	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
ستجایی، کریم	استاد حقوق	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۳	کرمانشاه	خان	کرد	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
بازرگان، مهدی	استاد مهندسی	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۶	تهران	طبقه متوسط	آذری	ندارد	ترک حزب ایران در ۱۳۲۵
زیرکزاده احمد	مهندس	دانشگاه ژنو	تهران	۱۲۸۷	اصفهان	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
صالح، الهیار	کارمند	مدرسه جیسونرها	تهران	۱۲۷۵	کاشان	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
امیرعلایی، شمس‌الدین	حقوقدان	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۷۴	تهران	اشراف قاجار	قاجار فارس	ندارد	ترک حزب ایران در ۱۳۲۴
حق شناس، جهانگیر	مهندس	دانشگاه تهران	تهران	۱۲۸۶	تهران	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
حسینی، کاظم	مهندس	دانشگاه پاریس	تهران	۱۲۸۶	تهران	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
پارسا، اصغر	کارمند	دانشگاه تهران	تهران	۱۲۹۴	خوی	طبقه متوسط	آذری	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
رجیب، داود	استاد مهندسی	دانشگاه برلین	تهران	۱۲۹۲	؟	طبقه متوسط	فارسی	ندارد	جبهه ملی دکتر مصدق
شغاری، ذکا	استاد علوم سیاسی	دانشگاه برلین	تهران	۱۲۶۵	تهران	طبقه متوسط	فارسی	زندانی در ۱۳۱۹	ترک حزب ایران در ۱۳۲۴

در دوران پیش از رضاشاه، ایران تحت حاکمیت اشراف سرسختی قرار داشت که با هر نوع اصلاحاتی مخالف بودند؛ زیرا امتیازاتشان با وضع موجود درهم نیندیده شده بود. اما حکومت رضاشاه این اشرافیت را به دو پاره کرد. آنتهایی که نظام جدید را نمی‌پذیرفتند، یا تبعید شدند یا سکوت اختیار کردند و آنتهایی که می‌خواستند از پادشاه جدید حمایت کنند، به رژیم پیوستند. در مفایه این دو گروه باید به یاد داشته باشیم که با وجود کوچکی گروه اول، جرائم آنان در برابر جرائم گروه دوم چندان اهمیتی نداشت. اگر گروه اول هزاران تومان سوءاستفاده کرد و بساط فئودالی را انداخت، گروه دوم صدها هزار تومان غارت کرد و به صورت سرمایه‌دار نوکیسه‌ای درآمد که فئودالی کوته‌فکر نیز محسوب می‌شد. به این ترتیب، حکومت مسئله استثمار طبقاتی را حل نکرد، صرفاً باری بیشتر بر مائیل موجود افزود... این مسئله چنان حالت انفجاری به خود گرفته است که اکنون در لبه انقلابی مهیب قرار داریم که می‌تواند عناصر خطرناکی را پیش آورد، تنها امید ما انتقال قدرت از طریق اصلاحات انتخاباتی به طبقه روشنفکران است. (۵۳)

در حالی که رهبران احزاب ایران و همراهان، روشنفکران جوان دهه ۱۳۱۰ بودند، حزب عدالت را روشنفکران سالخورده تری بنیان گذاشتند که در تحولات سیاسی اوایل دهه ۱۳۰۰ شرکت جسته بودند. حزب عدالت که شاخه‌ای از فراکسیون عدالت در مجلس بود، تحت ریاست علی دشتی نماینده مشهور؛ دادگر، دموکرات قدیمی و از یاوران کودتای ۱۲۹۹ و رئیس مجلس دوران رضاشاه، پیش از فرارش به تبعید در اروپا؛ و ابراهیم خواجه‌نوری؛ روزنامه‌نگار و مدیر مطبوعات و تبلیغات سابق، قرار داشت. نشریات نزدیک به حزب - بهرام، ندای عدالت، مهر ایران و قیام ایران - خواستار کاهش بودجه نظامی، اصلاحات اداری، توسعه نهیلات آموزشی، استخدام مشاوران امریکایی، و هشاری در برابر پلیدیهای سرمایه‌داری و خطر کمونیسم بودند. اما همچنان که دادگر سالها بعد پذیرفت: «ما در سالهای پر آشوب جنگ، حزب عدالت را برای مقابله با کمونیستهای پنج‌جاه و سه نفره که حزب خطرناک توده را بنا گذاشته بودند، تشکیل دادیم.» (۵۴)

حزب اتحاد ملی نیز شاخه‌ای فراکسیون پارلمانی بود. این حزب که از سوی نمایندگان شاه دوست تشکیل شد، همراه با ارگان اصلی‌اش، ندای ملت، مبلغ همان خط مشی فراکسیون اتحاد ملی بود. آنان در سیاست خارجی خواهان کمک امریکا، بویژه کمک نظامی، برای مقابله با نفوذ انگلستان و اتحاد شوروی بودند و در سیاست داخلی از سازش با شاه و اجرای برنامه‌های اجتماعی محافظه کارانه حمایت می‌کردند. آنها در مرداد ۱۳۲۳ برای کسب حمایت عمومی و مقابله با حزب توده نام سازمان خود را به حزب مردم تغییر دادند، روزنامه

ظاهراً رادیکال‌تری موسوم به صدای مردم منتشر کردند، و حتی در کلیات مزایای «سوسیالیسم» سخن گفتند اما فعانیت روزمره‌شان همچنان حاکی از نگرش محافظه‌کارانه-سلطنت‌طلبانه بود.

حزب وطن را سید ضیا در شهریور ۱۳۲۲ بلافاصله پس از بازگشت از تبعید تشکیل داد. سید ضیا با احیای روزنامه سابقش، رعد، یا عنوان جدید رعد امروز، کوشید بازار، روحانیون و عشایر را بر ضد «بقایای خطر دیکتاتوری نظامی»، «کمونیسم الحادی»، حزب توده، و «انگاری فاسد» خاندانهای اعیان زمیندار، بسیج کند. پنج ماه بعد سید ضیا تشکیلات خود را حزب اراده ملی نامید و آن را به صورت سلسله مراتب جامد متمرکزی تجدید سازمان داد. حزب اگرچه هویت انگلیسی داشت، ساختارش بسیاری از ناظران غربی، چون میلبر، را به یاد فاشیسم ایتالیا می‌نهاد. برنامه حزب خواستار الغای کتبه قوانین مخالف با روح مشروطیت؛ تشکیل انجمنهای ایالتی مورد نظر قانون اساسی؛ تشکیل کمیته‌های عشایری در وزارت کشور؛ حمایت از صنایع دستی؛ ترویج مذهب و وطن‌پرستی در مدارس دولتی؛ باشگاههای محلی و مطبوعات کثیرالتشعار؛ متنوعیت مطبوعات ضد مذهبی؛ تقسیم اراضی دولتی بین دهقانان؛ تشکیل ارتش داوطلب؛ تشویق تجارت داخلی؛ و امحای «بقایای استبداد فردی و شالوده‌های انگارشی طبقاتی» بود. (۵۶)

روزنامه حزب، رعد امروز، به مضامین اصلی برنامه پرداخت. رضاشاه را، که همیشه رضاخان می‌نامید، به غارت کشور، تضعیف مذهب، پایمال کردن قانون اساسی، تشدید فقر و طبقاتی، تحمیل مالیات گران بر مردم، اشاعهٔ یوروکراسی سرطانی، و اختصاص منابع کمیاب کشور برای تغذیهٔ ماشین جنگی عظیم به جای رفع نیازهای اساسی کشور متهم کرد. (۵۷) برای جلوگیری از استقرار مجدد دیکتاتوری نظامی، خواستار کاهش نفوذ ارتش به ۵۰۰۰۰ نفر، برچیدن نفوذ دربار بر افسران ارتش، محاکمهٔ علنی همدستان رضاشاه، و مصادرهٔ دولتی کتبهٔ داراییها و همچنین املاک دربار گردید. علاوه بر این، رعد امروز همواره اعلام می‌کرد که «حق مالکیت خصوصی، هم در اسلام و هم در مشروطیت ایران، اصل اولیه است؛ انحصارات دولتی و مالیات بر درآمد، بازگشتی بر دوش اصناف ناتوان می‌باشد؛ اعمال ننگین رضاشاه در مجازات جسمانی گرفتارشان باید متوقف شود؛ و سرانجام این که مادام که قدرت در دست استبدادها، ائدولده‌ها، و انممانک‌ها متمرکز است، کشور همچنان عقب خواهد ماند. علاوه بر این، رعد امروز حملات شدیدی به روشنفکران کرد و آنان را به «سوسیالیسم (خودخواهی) روشنفکرانه، همکاری با خودکامگی رضاشاه، الحاد، به هدر دادن منابع ملی در تحصیلات خارجی، و تقلید کورکورانه از غرب، منهدم ساخت.» (۵۸) سید ضیا به

نشانهٔ صداقت: همواره در استفاده از لقب مذهبی سید اصرار داشت و کلاه پوستی قدیم ایرانی به سر می‌گذاشت.

جای شگفتی نیست که برنامه‌های سید ضیا اصناف خرده‌پای بازار، بویژه دکانداری، و مقامات مذهبی محافظه‌کار، بخصوص واعظ مشهوری به نام خالصی‌زاده را که در ۱۳۰۴ به تشکیل نهضت ضدجمهوری کمک کرده بود، جلب کرد. آن طور که وابستهٔ نظامی انگلیس گزارش داد: بسیاری از تجار، رؤسای صنوف و ملایان، اهراسان از حزب توده؛ دور سید ضیا گرد آمدند. (۵۹) حزب وطن با وجود این موفقیت از حمایت کاندیداهای خود در انتخابات مجلس خودداری کرد. به جای آن خواستار انتخابات مجدد نمایندگان از فراکسیون انگلیسی‌گرای میهن شد. با این حال، سید ضیا به کمک حزبش و نیز با اِعمال نفوذ خانوادهٔ متمول ظاهری، از یزد انتخاب شد.

درگیری بین کاندیداهای متعدد - اعم از حزبی و منفرد - نیروهای اجتماعی گوناگون، و فشارهای ناهمسوی بوروکراسی محلی را در انتخابات اصفهان، شیراز و تبریز بهتر می‌توان دید. انتخابات اصفهان با پنج کاندیدای جدی و بیش از بیست کاندیدای تشریفاتی که بر سر سه کرسی اصفهان رقابت می‌کردند، شروع شد. نامزد قوی‌تر حقوق‌دان جوانی از اعضای حزب توده به نام تقی فداکار بود. حامیان عمدهٔ وی را از طرفی کارگران صنایع نساجی که اخیراً متشکل شده بودند و از سوی دیگر کارگران و پادوهای بازار تشکیل می‌دادند. کنسول انگلیس که وضعیت محل را نمونهٔ کلاسیکی از کشمکش طبقاتی بین سرمایه و کار وصف می‌کند. قدرت فداکار را چنین توضیح می‌دهد:

در عهد رضاشاه، زمینداران و کارخانه‌داران - که بسیار جاهلند و معتقدند که با پول هر کاری می‌شود کرد، تا حدودی از تجامعی‌اند، و فقط و فقط به پول درآوردن فکر می‌کنند - با کمک حکومت مرکزی در اصفهان سلطهٔ کامل یافتند اما با تغییر رژیم در سال ۱۳۲۰ و رفع ممنوعیت تبلیغ کمونیستی، حزب توده تحت حمایت روسها، با رهبری محلی فداکار، با استفاده از مبارزهٔ بین کار و سرمایه شروع به گسترش کرد. در حال حاضر اصفهان به دلیل وجود یک بیکرة اعتقادی آموزش ندیده در میان کارگران نساجی که سازمان ساده‌ای دارد کانون این مبارزه است. (۶۰)

مخالفت اصلی با حزب توده را سیاستمداری محلی به نام سید هاشم‌الدین دولت‌آبادی رهبری می‌کرد. دولت‌آبادی که پسر یکی از روحانیون مهم شهر بود، از حمایت چشمگیر رؤسای صنوف و تجار بازار - بخصوص تجاری که زمینهای مصادره شدهٔ خوانین بختیاری را در زمان رضاشاه تصاحب کرده بودند - برخوردار شد. به قول کنسول انگلیس این تجار

اکنون از سویی از (انتقام) بختیارها و از سوی دیگر از نمایندگان کارگران که برای تبلیغ روستاییان به دهات سرانیز شده بودند؛ هراس داشتند.<sup>(۶۱)</sup> دولت آبادی همچنین از حمایت حزب اتحاد ملی برخوردار شد. بدین ترتیب طبقه متوسط سستی در اصفهان، به ترس از واکنش عشایر و انقلاب روستایی - کارگری، مایل بود سیاستهای ضد مذهبی رضاشاه را برای همکاری با حزب شاه دوست اتحاد ملی فراموش کند.

سومین کاندیدای عمده، تاجر ثروتمندی بود به کسوت صاحبان صنایع درآمدی، به نام حیدرعلی امامی. پشتیبانان اصلی او اینان بودند: یاران میلیونرش؛ خاندانهای قدیم زمیندار؛ اکبر معهود، وارث ظل السلطان شاهزاده مشهور قاجار که مدت سی سال حاکم اصفهان بود؛ افسران شهرستانی که به گفته کنسول انگلیس مستعریهای کلانی دریافت می کردند؛<sup>(۶۲)</sup> و حزب وطن که اتحادیه های صنعتی و کارگری محافظه کار را برای مقابله با جنبش کارگری حزب توده سازمان می داد.

دیگر کاندیدای مهم، سیف پورفاطمی (مصباح السلطان) بود. او که از زمینداران بزرگ و نیز مشاور حقوقی رؤسای ایل بختیاری به شمار می آمد، در خارج از اصفهان، بخصوص در نائین و چهارمحال قدرت داشت. اگرچه مردم فاطمی را کاندیدای انگلیس می دانستند و نشریه خانوادگی اش، باخترا، این تصویر را تقویت می کرد، کنسول انگلیس حمایت اندکی از او به عمل آورد و حتی وی را وسخت فرصت طلب، نامید و از او دوری گزید.<sup>(۶۳)</sup> آخرین کاندیدا احمدقلی خان بختیاری، پسر ارشد مرتضی قلی خان بختیاری بود. مرتضی قلی خان بزرگ خاندان ایلخانی در سال ۱۳۲۰ برای بازپس گرفتن املاک مصادره شده خود، ابزار تضرع اش بر خاندان حاجی ایلخانی، و خارج کردن ایل بختیاری از نظارت نظامی به سیاست بازگشته بود. تا سال ۱۳۲۲ او به اهداف اصلی خود رسید. بر سر تاسر ناحیه بختیاری؛ از دزفول در غرب تا چهارمحال در شرق، و از رامهرمز در جنوب تا فریدن در شمال تسلط یافت. بسیاری از املاک خانوادگی اش را بازپس گرفته و سران حاجی ایلخانی را وادار به قبول سلطه خود کرده بود. از این گذشته، نظامیان و از جمله ژاندارمری را از مناطق بختیاری به عقب نشینی واداشته بود. به گزارش کنسول انگلیس در اصفهان، حکومت به محض این که دریافت نیروهای مسلح بیشتر مایل به هدف قرار دادن افسران خود هستند تا عشایر مسلح، از مناطق بختیاری عقب نشست.<sup>(۶۴)</sup>

با پیشرفت مبارزه انتخاباتی، دو کاندیدای اخیر نامزدی خود را به حوزه های انتخابیه اطراف انتقال دادند. فاطمی با کمک بختیارها از نجف آباد انتخاب شد و احمدقلی خان بختیاری کرسی نمایندگی شهرکرد را که بازار قبایل وی بود، تصاحب کرد. علاوه بر این



پسرعمویش محمد تقی خان اسعد که ده سال در زندان مانده بود، در انتخابات دزفول پیروز شد. با کنار رفتن دو تن اخیر، سه کاندیدای اول، به تشویق کنول انگلیس و اکبر معود که در این زمان رئیس انجمن نظارت بر انتخابات بود، با هم ائتلاف کردند و از هواداران خود خواستند که به هر سه نفر رأی دهند. در شمارش نهایی، فداکار با ۳۰۴۹۹ رأی نفر اول؛ دولت آبادی با ۲۹۴۷۰ رأی نفر دوم؛ و امامی با ۲۷۸۷۰ رأی نفر سوم شد. همچنان که کنول انگلیس نیز تأیید می‌کند، کاندیدای حزب توده نفر اول اعلام شد تا ضرورتاً «سوپاپ اطمینانی» برای ناراضی طبقه کارگر باشد. (۶۵)

از سوی دیگر، انتخابات شیراز مورد دیر کرده‌ای از سیاست سنی دسیه‌گری قبایلی بود. در یک سو ناصرخان قشقایی فرزند ارشد ایلخان قشقایی که به دست رضاشاه به قتل رسیده بود، قرار داشت. او پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۲۰، با مقامات آلمان قراردادی بست، با بویراحمدها هم پیمان شد، و با جنگ سمیرم در تیر ماه ۱۳۲۲ آخرین بقایای حضور نظامی را در مناطق خود از میان برد. او پیش از شروع انتخابات، پیشنهاد کرد که اگر حکومت مرکزی لقب ایلخان را بازشناسد و به انتخاب شش کاندیدای قشقایی کمک کند، به ارتباطات خود با آلمانیها پایان دهد. در سوی دیگر ابراهیم قوام (قوام‌الملک)، وارث ایلخان پیشین خمسه، خویشاوند سببی شاه، و دوست نزدیک انگلیسها قرار داشت. در روزهای پرمخاطره پس از جنگ سمیرم، حکومت مرکزی ابراهیم قوام را حاکم فارس کرد و ۱۰۱۰ قبضه اسلحه در اختیارش گذاشت تا بین ایلات خمسه و لرهای ممسنی که آنان نیز از سوی قشقایها تهدید می‌شدند، بخش کند. با شروع مبارزه انتخاباتی، ابراهیم قوام حامیان خود را وارد انجمن نظارت بر انتخابات کرد، یکی از کاندیداهای حزب توده را از شهر بیرون کرد، و صندوقهای آرا را از نواحی قشقایی و بویراحمده برداشت. نتیجه آن که سه تن از پنج کاندیدای برنده — مهدی قوام، امام جمعه و علی دهقان — کاملاً پشتیبان ابراهیم قوام بودند. کاندیدای چهارم؛ سردار فاخر حکمت (حشمت‌الممالک)، سخت مخالف قشقایها بود؛ زیرا آنها رعایای وی را در ناحیه کیش تحریک می‌کردند که از دادن سهم مالکانه از محصول سالانه به او خودداری کنند. پنجمین کاندیدای پیروز، مهدی نمازی تاجر میلیونری از فراکسیون میهن بود که از ممسنی انتخاب شد. ناصرخان با باختن انتخابات شیراز، نمایندگی آباده در قلب سرزمین قشقایها را برای برادر کوچکترش صولت [الدوله] قشقایی دست و پا کرد.

انتخابات تبریز و مشاجرات آتی پارلمانی بر سر آن، بارها تیر اول روزنامه‌ها شد. پیش از شروع انتخابات کارخانه‌داران عمده شهر از کنسولگری انگلستان استمداد کردند. آنان معتقد بودند که حزب توده مخالف مالکیت خصوصی، دین، حضور اعیان و اشراف در مجلس، و

بهره‌وری اقتصادی است؛ چرا که کارگران بدون نظارت دائمی کارفرمایان خود، کار نمی‌کنند.<sup>(۶۶)</sup> کنسول انگلیس نظر داد که «بین محافظه‌کاران، صاحبان صنایع بیش از همه ناراحت‌اند. آنها می‌ترسند که گروه‌های نسبتاً متشکل کارگری از کمونیست‌ها حمایت کنند. اما مالکان کمتر ناراحتند و کاملاً اطمینان دارند که اکثر روستاییان همچنان از اربابان خود اطاعت خواهند کرد.»<sup>(۶۷)</sup>

صاحبان صنایع با جواب رد انگلیس، نه کرسی شهر را به دوازده کاندیدای زیر واگذار کردند: امیر نصرت اسکندری، مالک متمول قاجار از فراکسیون آذربایجان؛ دکتر عبدالحسین صادقی، پزشک تحصیل‌کرده اروپا و از همکاران نزدیک حزب ایران؛ شیخ‌الاسلام، پسر رهبر مشهور شیخی و مبارز انقلاب مشروطه که در سال ۱۲۹۰ به دست روس‌ها به قتل رسیده بود؛ دکتر یوسف مجتهدی، زمیندار بزرگ، کاندیدای حزب عدالت و خویشاوند یکی از مجتهدان مهم که از سران جماعت محافظه‌کار مشرع در سرآغاز قرن بود؛ ایپکچیان، از تجار محل که با اتحاد شوروی تجارت داشت؛ اصغر پناهی، بازرگان متمول و از زمینداران اطراف تبریز؛ علی سرتیپ‌زاده، از یاران شیخ‌الاسلام و انقلابی کهنه کاری که در انقلاب مشروطه شرکت داشت و تا سال ۱۳۰۶ رئیس شاخه محلی حزب کمونیست بود و به دلیل ادامه پشتیبانی از رضاشاه از حزب اخراج شده بود؛ و بالاخره سه نفر کاندیدا که همگی از سوی حزب توده و اتحادیه‌های کارگری محلی وابسته به آن پشتیبانی می‌شدند. این اتحادیه‌ها نه فقط خواهان اصلاحات اقتصادی بودند، بلکه استفاده از زبان آذری در مدارس و محاکم، حمایت از صنایع محلی، تقسیم املاک رضاشاه بین روستاییان بی‌زمین، و امنیت اقلیت‌های مذهبی را تبلیغ می‌کردند.<sup>(۶۸)</sup> در صدر این سه تن، پیشه‌وری، رهبر کمونیست، قرار داشت که یازده سال در زندان به سر برده بود.

با شروع انتخابات، استاندار آذربایجان، سرلشکر مقدم، مالکان را در انجمن نظارت بر انتخابات متمرکز کرد، همه صندوق‌های رأی را بیرون از مناطق فقیر اطراف قرار داد، و به شهربانی دستور داد حوزه‌های رأی‌گیری را در ساعت ۶ بعد از ظهر - ساعت تعطیل کارخانجات - ببندد. مقامات شوروی مدتی بعد واکنش نشان دادند و مقدم را مجبور به کناره‌گیری کردند و کارگران را با کامیون‌های ارتشی خود بر سر صندوق‌های رأی بردند. وزارت خارجه انگلستان نظر می‌دهد که «کنسول روس در مشهد بموقع دخالت نکرد و هیچ یک از کاندیداهای حزب توده انتخاب نشدند. به نظر می‌رسد که روس‌ها حالا سعی خواهند کرد در آذربایجان جبران مافات کنند. از آنجا که کنسول‌های خود ما در مناطق خود به کاندیداها جواب رد داده‌اند، جای رنجشی نیست. نیز به نظر نمی‌رسد که همه پنج کاندیدای

توده‌ای بدون دلیل خطرناک باشند؛<sup>(۶۹)</sup> در شمارش نهایی، پشه‌وری و یک کاندیدای توده‌ای دیگر در صدر فهرست ۹ نامزد منتخب بودند. با این حال انجمن نظارت بر انتخابات از تأیید اعتبار آنان که برای نمایندگی لازم بود، خودداری کرد و در مقابل کرسیها را به امیر نصرت اسکندری، صادقی، شیخ‌الاسلام، سرتیپ‌زاده، مجتهدی، پناهی و ایپکچیان وا گذاشت. بازتاب این عمل دو سال بعد با شورش آذربایجان متجلی شد.

### گشایش مجلس چهاردهم (بهمن - اسفند ۱۳۲۳)

رسیدن نامزدهای منتخب به تهران در اوایل زمستان ۱۳۲۳ نگرانیهای شاه را تشدید کرد؛ زیرا هرچند افراد معدودی مجلس آینده را مملو از انقلابیون می‌دانستند؛ بسیاری معتقد بودند که بیم آن می‌رود نمایندگان شاه‌دوست تحت سیطره مالکان ضدسلطنت، سران قبایل، روشنفکران، کارمندان، و رهبران مذهبی قرار گیرند. آن‌طور که وابسته نظامی انگلیس پنج هفته پیش از افتتاح مجلس گفت، به نظر می‌رسد که ارتش مآله درجه اول پارلمان جدید باشد؛ هم از لحاظ هزینه‌ای که بر بودجه ملی تحمیل می‌کند بی‌آنکه سود چندانی برای کشور داشته باشد و هم از نظر استفاده شاه از آن در سیاست شخصی خود. یک هفته بعد، همان منبع گزارش داد: «چند روز است که معلوم شده اگر شاه بتواند موفق شود، مجلس افتتاح نخواهد شد. او گزارشهای ناخوشایندی درباره افکار یک گروه قدرتمند مشروطه‌خواه در پارلمان دریافت داشته است که بیم آن می‌رود مانع تحقق خودکامگی وی باشند.»<sup>(۷۰)</sup> شاه در آخرین تلاش برای اجتناب از این وضعیت خطرناک، نخست‌وزیری را به مصدق، نماینده اول تهران، پیشنهاد کرد به شرطی که ابطال انتخابات را اعلام کند و موارد ثقلب و مداخله نابجا را برطرف سازد. اما مصدق پاسخ داد که فقط به این شرط نخست‌وزیری را می‌پذیرد که نظام انتخاباتی فوراً اصلاح شود و انتخابات جدید بدون تأخیر آغاز گردد.<sup>(۷۱)</sup> شاه نپذیرفت و حساب کرد که مواجهه با خطر موجود بهتر از مقابله با خطر بزرگتر چند هفته بعد ناشی از اصلاح قانون انتخابات است.

با افتتاح مجلس در بهمن ماه، ترس دیرین شاه گویی تحقق یافت؛ زیرا اگرچه مجلس جدید از لحاظ ترکیب اجتماعی شبیه گذشته بود، حضور ۶۰ نماینده تازه وارد در مجلسی با ۶۲۶ نماینده، ترکیب سیاسی آن را به طور مؤثر تغییر می‌داد.<sup>(۷۲)</sup> فراقسیون شاه‌دوست اتحاد ملی نه تنها اکثریت را از دست داده بود، بلکه اکنون در بین شش گروه متخاصم قرار داشت؛ فراقیون میهن؛ فراقیون دموکرات، فراقیون آزادی؛ فراقیون مستقل؛ فراقیون توده؛ و فراقیون مشردین.

هم‌پیمانی دائماً متغیر بین این هفت فراکسیون، مجلس چهاردهم را به صورت هزارتوی کاملِ بده‌بستان سیاسی درآورد و در طول دو سال بعد بالغ بر ۷ نخست‌وزیر، ۹ کابینه، و ۱۱۰ وزیر کابینه پدید آورد. در واقع بی‌ثباتی حکومتها چنان حاد و مشاجرات پارلمانی اغلب چنان شدید شد که بسیاری از ناظران خارجی، بخصوص دیپلماتهای غربی، دیگر برای درک مجلس کوششی نکردند و به این نتیجه رسیدند که سیاست ایرانی چیزی جز خشم و هیاهوی ذهنهای توسعه نیافته نیست. با این حال، بررسی دقیق فراکسیونها ثابت می‌کند که رفتار نمایندگان کاملاً با علائق منطقه‌ای، نگرشهای عقیدتی، ارتباطات خارجی، و مهمتر از همه، سوابق اجتماعی آنان سازگار بود.

فراکسیون اتحاد ملی حداکثر سی نماینده گرد آورد. هرچند از مجلس قبلی به بعد زمینه زیادی را از دست داده بود، توانست حمایت این چهار نماینده مهم را کسب کند: عزت‌الله بیات نماینده‌ی خاندان بیات در اراک؛ ناصر قلی اردلان، بزرگ یک خانواده‌ی زمیندار اسم و رسم‌دار در کردستان؛ دولت‌آبادی نماینده‌ی محافظه‌کار اصفهان؛ و سید محمدصادق طباطبایی، رئیس حزب اعتدالیون در دهه ۱۲۹۰ و پسر مجتهد مشهور مشروطه‌خواه. این فراکسیون از بیست مالک، چهار کارمند، سه رهبر مذهبی، دو بازرگان و یک حقوقدان تشکیل می‌شد. همه اینان در عهد رضاشاه کامیاب بودند: سیزده نفرشان مرتباً نماینده مجلس شدند؛ چهارده تن مقامهای والایی در ادارات یافتند؛ و سه تن از طریق طرحهای اقتصادی به پول هنگفتی رسیدند. علاوه بر این، بسیاری از اعضای این گروه نماینده حوزه‌های انتخابیه‌ای بودند که فرماندهان ارتش در آنها اعمال نفوذ کرده بودند.

فراکسیون میهن، از سوی دیگر، بیست و شش نماینده را شامل می‌شد که اغلب نماینده حوزه‌های انتخابیه منطقه تحت اشغال انگلیس بودند. این نمایندگان به زعامت مدنی، نمازی و طاهری - همان رهبران در مجلس پیشین - اکنون از حمایت سه تازه‌وارد یعنی سید ضیا سیاستمدار انگلیسی از یزد؛ امامی کارخانه‌دار از اصفهان؛ و فاطمی نماینده نجف‌آباد برخوردار بودند. گروه آنان از سیزده مالک، پنج بازرگان - که اغلب با انگلستان معامله می‌کردند - سه روزنامه‌نگار، سه کارمند، یک حقوقدان و یک روحانی متنفذ تشکیل می‌شد. نظرات فراکسیون را در بیرون از مجلس نه فقط حزب وطن و جانشین آن، حزب اراده ملی، بلکه تعدادی روزنامه نیز انتشار می‌دادند که مهمترین آنها کوشش را یکی از نمایندگان طرفدار انگلیس از بوشهر منتشر می‌کرد.

فراکسیون میهن با یازده نماینده فراکسیون دموکرات همکاری نزدیک داشت. فراکسیون دموکرات را که بین رقبا به فراکسیون عشایر مشهور بود، دو نماینده بخشنده رهبری می‌کرد:

صولت قشقایی، و عباس قبادیان رئیس قبیله کُرد کلهر در خوزستان که پانزده سال در زندان مانده و بیشتر املاکش را از دست داده بود، و نیز محمد [مهدی] فرخ (معتصم‌الطنه) وزیر سابق که رضاشاه عزلش کرده بود و اکنون با کمک عشایر سیستان به نمایندگی مجلس چهاردهم انتخاب شده بود. این دموکراتها طبعاً دنبال منافع مشترک خود بودند؛ می‌خواستند مزایایی را که ایلات از ۱۳۲۰ به این سو به دست آورده بودند، حفظ کنند؛ املاک از دست رفته را بازپس گیرند؛ حق حمل اسلحه داشته باشند و همچون ایام خوش گذشته کوچهای سالیانه را از سر گیرند؛ حامیان‌شان در اداره ایالات دست داشته باشند؛ و سختیهایی که سیاستهای رضاشاه برای از بین بردن شیوه زندگی عشیره‌ای بر آنان روا داشت، جبران شود. در حالی که بسیاری از حوزه‌های انتخابیه گروههای میهن و دموکرات در منطقه تحت اشغال انگلیس قرار داشت، تقریباً همه نمایندگان گروه آزادی از حوزه‌های انتخابیه منطقه اشغالی شوروی انتخاب شده بودند. رهبری فراکسیون آزادی را که جانشین فراکسیون آذربایجان بود، همان اشراف شمال؛ فرمانفرما، امیر نصرت اسکندری، و بیرون از مجلس، احمد قوام، بر عهده داشتند. ابوالقاسم امینی، عضو جدید فراکسیون، خویشاوند نزدیک آخرین شاه قاجار بود. امینی که در زمان رضاشاه خانه‌نشین شد، از طریق تجارت خصوصی ثروتی اندوخت و با انتشار روزنامه‌ای به نام امید در سال ۱۳۲۰ به عرصه سیاست بازگشت. امید در طول مجلس چهاردهم نقش ارگان غیررسمی فراکسیون آزادی را داشت. از بیست نماینده این فراکسیون، دوازده نفر اشراف زمیندار، دو تن روحانی مورد غضب رضاشاه، و چهار تن از تجار شمال بودند که امید داشتند روابط تجاری با اتحاد شوروی برقرار کنند. به قول یکی از آنان، «از آنجا که کشاورزان و بازرگانان ما سخت نیازمند بازار خارجی اند و چون این بازار در شمال قرار دارد، ما تا جایی که می‌توانیم باید روابط خود را با اتحاد شوروی اصلاح کنیم.»<sup>(۷۳)</sup>

فراکسیون آزادی در مسائل خارجی و تقنینی حمایت فراکسیون حزب توده را پشت سر داشت. هشت نماینده فراکسیون توده همگی از روشنفکران جوان بودند؛ هرچند دو نفر از اینان به خانواده‌های اشراف تعلق داشتند.<sup>(۷۴)</sup> پنج تن از این هشت نفر از جمله دو تن که به خانواده‌های اشرافی وابسته بودند، به سبب تبلیغ مارکسیسم در زمان رضاشاه زندانی شده بودند. همه به جز فداکار نماینده اصفهان، از استانهای شمالی انتخاب شده بودند اما نمایندگی خود را نه چندان به مقامات شوروی که به هواداران اتحادیه‌های کارگری و مالکان طرفدار روسها مانند احمد قوام و ابوالقاسم امینی مدیون بودند. هرچند فراکسیون توده همچون حزب توده نپذیرفت که از سیاست عمومی چشم‌پوشد و تنها به بن‌بست امور پارلمانی بسنده کند، با

این حال از مجلس، هم به عنوان وسیله کسب مشروعیت اجتماعی و هم عرصه تبلیغات استفاده کرد. سه روزنامه اصلی حزبی، مردم، رهبر و رزم که هر سه را اعضای فراکیون منتشر می کردند، رویدادهای روزانه هزارتوی پیچیده مجلس چهاردهم را از نزدیک پیگیری می کرد. علاوه بر این، حزب توده در تیر ۱۳۲۱ پیشقدم شده بود تا سیزده روزنامه نویس را در جبهه آزادی و در برابر ارتجاع طبقاتی، و استبداد سلطنتی، گرد هم آورد. (۷۵) اعضای جبهه آزادی در بهمن ۱۳۲۳ به بیست و هفت صاحب روزنامه از روزنامه های سراسری و محلی افزایش یافته بود.

فراکیون مستقل با نمایندگان حزب توده تفاوت بسیار داشت. پانزده تن اعضای فراکیون مستقل، جانشینان فراکیون عدالت مجلس سیزدهم، عنوان پارلمانی خود را به دو دلیل عمده عوض کردند. کارمندان غیراشرافی گروه به رهبری دشتی بر استقلال خود هم از شاه و هم طبقه اشرافی زمیندار تأکید می ورزیدند. علاوه بر این، آنان از آنجا که نمایندگی خود را مدیون سهیلی طرفدار امریکا بودند، خود را هم از انگلیس و هم اتحاد شوروی مستقل می دانستند. فراکیون با اضافه شدن عباس مسعودی، مدیر روزنامه بانفوذ اطلاعات، تقویت شد. بیرون از مجلس، حزب عدالت و روزنامه های پرتوان کارآمدش، فراکیون مستقل را کمک کردند.

و بالأخره، فراکیون منفردین، ائتلاف آزاد حدود شانزده نماینده بود که معمولاً بخصوص در مسائل خارجی و تمثینی از مصدق پیروی می کردند. پنج نماینده از حزب ایران و دو تن رهبر حزب همراهان به مصدق نزدیکتر بودند. بقیه، نمایندگان غیرحزبی محسوب می شدند که اغلب از حوزه های انتخابیه شمال وکیل شده بودند. در بیرون از مجلس، فراکیون منفردین اغلب از روزنامه های مستقل زیر کمک می گرفت: مظفر، به سردبیری حسین کی استوان نظریه پرداز سیاست موازنه منشی؛ مرد امروز که محمد مسعود منتشر می کرد و بعدها به علت مقالات بی پرده و جنجالی اش ترور شد؛ و کیهان رقیب اصلی اطلاعات به عنوان روزنامه کثیرالانتشار غیرحزبی کشور.

بدین سان، هفت فراکیون پارلمانی و هواداران فراپارلمانی آنها در مسائل مهم خارجی، اجتماعی و تمثینی با هم اختلاف داشتند. در مسائل خارجی، بویژه با شروع جنگ سرد، گروه های میهن و دموکرات با انگلستان، توده و آزادی با اتحاد شوروی، مستقل و اتحاد ملی با امریکا؛ و منفردین با هیچ یک از قدرتهای بزرگ، به توافق رسیدند. در مسائل اجتماعی، بخصوص در مورد نیاز به اصلاحات اساسی، فراکیونهای توده، منفردین، و در مواردی، مستقل، خواهان دگرگونیهای ریشه ای بودند اما میهن و آزادی و اتحاد ملی می خواستند وضع

موجود را حفظ کنند. و در مسائل تقنینی، بویژه در مورد این مآله فوری که چه کسی باید نیروهای مسلح را اداره کند، اتحاد ملی به تنهایی در برابر میهن، دموکرات، آزادی، توده، منفردین و مستقل ایستاد.

### مجلس چهاردهم (فروردین ۱۳۲۳ - فروردین ۱۳۲۵)

افتتاح عادی مجلس، به صورت حمله تند به شاه درآمد. گروههای آزادی، میهنی، دموکرات، مستقل و منفردین همراه با نمایندگان توده‌ای به آسانی گروه اتحاد ملی را منزوی ساختند و فوراً سوگندنامه جدیدی تهیه کردند که بر وظیفه هر نماینده در دفاع از حقوق تقنینی مجلس تأکید داشت. آنان همچنین [سردار] اسعد بختیاری از فراکسیون دموکرات و مدنی از فراکسیون میهن را به ترتیب به عنوان رئیس و نایب رئیس مجلس برگزیدند و علاوه بر این، جایگاههای بسیار مهمی در کمیته‌های حساس پارلمانی که قوانین حیاتی در آنها پدید می‌آمد، اشغال کردند. از سوی دیگر فراکسیون اتحاد ملی فقط پنج کرسی از هجده کرسی کمیته دزایی، دو کرسی از شانزده کرسی کمیته امور خارجه، و دو کرسی از سیزده کرسی کمیته نظامی را به دست آورد. کمیته اخیر که برای شاه در صورتی که می‌خواست تسلط بر ارتش را همچنان در دست داشته باشد اهمیت حیاتی داشت، شامل پنج رئیس ایل بود که در دهه پیش از حملات نظامی لطمه دیده بودند. دشمنان ارتش باید درباره سرنوشت آن تصمیم می‌گرفتند. چون تشریفات معمول به انجام رسید، بلوک ضدسلطنتی با مجبور ساختن سهیلی به کناره گیری به تهاجم خود ادامه داد. اگرچه سهیلی به هیچ وجه درباری نبود، اما با وارد کردن شش سلطنت طلب به آخرین کابینه اش، با دخالت علنی در انتخابات، و موارد سوء استفاده در توزیع مواد غذایی، مخالفت بسیاری از جناحهای ضدسلطنتی را برانگیخته بود. (۷۶) حتی اعتماد بعضی از اعضای فراکسیون مستقل نیز از او سلب شده بود.

بلافاصله پس از سقوط سهیلی نمایندگان گروههای اصلی ضد دربار - فرمانفرما از گروه آزادی، فرخ از گروه دموکرات، ظاهری از گروه میهن، و مصدق از منفردین - ساعتها در اتاقهای فراکسیون جله کردند و سرانجام در مورد محمد اسعد (ساعداوزاره) به عنوان نخست وزیر آینده به توافق رسیدند. اسعد دیپلماتی حرفه‌ای بود که در دوازده سال اخیر در خارج خدمت کرده بود و مستقل از تشکیلات رضاشاه محسوب می‌شد. علاوه بر این، او که دوست نزدیک مدنی و اهل آذربایجان بود و در باکو تحصیل کرده و سفارتخانه ایران در مسکو را اداره کرده بود، هم مورد قبول سیاستمداران هوادار انگلیس و هم مورد پذیرش اشراف طرفدار شوروی بود. وزارت امور خارجه انگلیس معتقد بود که اسعد درستکار، قابل

اعتماد و دوست متفقین است اما فاقد آن قدرت است که در برابر نمایندگان مجلس بایستد. (۷۷) ساعد با کسب اکثریت پارلمانی و فرمان شاه بر آن شد تا ضمن مشورت نزدیک با فراکسیونها و وزرایش را انتخاب کند. با اصرار، وزارت امور خارجه را برای خود نگه داشت اما سه پست وزارتی را به گروه آزادی (نمایندگان شمال)، یک پست را به گروه مستقل، و چهار پست را به گروههای میهن و دموکرات (نمایندگان جنوب) وا گذاشت. سالها بعد ساعد شکایت می کرد که فراکسیونها چنان در تشکیل کابینه دخالت کردند که سرانجام با کسانی همکار شد که قبلاً هرگز ندیده بود. در عین حال، روزنامه‌های سلطنت طلب اعتراض کردند که نمایندگان با شرکت مستقیم در انتخاب وزرا اصل تفکیک قوانین قوای مقننه و مجریه را نقض کرده‌اند. (۷۸) این نخستین مورد از ایرادات قانونی بود که به مجلس چهاردهم وارد آمد.

ساعد با معرفی وزیران و برنامه حکومت به نمایندگان، توانست با اکثریت زیادی رأی اعتماد بگیرد. برنامه دو تغییر مهم را وعده می داد. نخست، بودجه سالانه نیروهای مسلح را به اقساط ماهانه تقسیم کرد و به این ترتیب حیات ارتش را به صورت یومیه در آورد. دوم، اعلام داشت که اولین هدف حکومت جدید اصلاح ارتش و قرار دادن آن در جای قانونی صحیح است. (۷۹) در مناقشات بعدی حمله‌ای تمام عیار به ارتش صورت گرفت. (۸۰) سخنگوی گروه آزادی گفت که ارتش باید کاملاً محدود شود و در جهت حفظ آزادیهای مدنی بازسازی گردد. یکی دیگر از اعضای گروه پیشنهاد کرد که بخش قابل توجهی از بودجه ارتش به شهربانی و ژاندارمری تحت ریاست وزارت کشور اختصاص داده شود. باز عضو دیگری از گروه درخواست کرد که اقدامات مالی و فعالیتهای خائنانه همه افسرانی که از روی میل با رضاشاه همکاری کرده بودند، بررسی شود. سخنگوی گروه مستقل بر فوریت نظارت غیرنظامی بر ارتش تأکید کرد. فترت از طرف دموکراتها فعالیتهای سیاسی رؤسای ستاد، بویژه تشکیل انجمن سرّی افسران محافظه کار را افشا کرد. یکی از منفردین، وزارت جنگ را به دلیل تبلیغات نژادی بر ضد اقلیتهای زبانی، بخصوص ایرانیان عربی زبان خوزستان، نکوهش کرد. منفرد دیگری اعلام داشت که افسران ارشد مفرّهایی در قانون دست و پاگیر نظام وظیفه پیش بینی کرده‌اند تا از دیپلمه‌هایی که به دنبال معافیت از خدمت نظام هستند، اخاذی کنند. مناقشات با حمله مستقیم سید ضیا به شاه پایان یافت: «بیت سال است که ما منابع کمیاب خود را به خاطر ارتشی ناتوان، فاسد، و استبدادی به هدر داده‌ایم. این ارتش، مردم را به وحشت انداخته، شهروندان بیگناه را قربانی کرده، و به ملت خیانت کرده است. وقت آن است که بودجه دفاعی را کاهش دهیم، ارتش را تحت نظارت مجلس در آوریم، و مهمتر از همه ارتباط بین فرماندهان ارتش و شاه را قطع کنیم.»



وابسته نظامی انگلیس گزارش داد که حزب توده با پیشنهاد همکاری بر ضد دربار به سید ضیاء رو کرده است و مجلس مایل است شاه را با «حدود دقیق قانون اساسی» مقید سازد. (۸۱) یکی از متخصصان حقوقی وزارت امور خارجه وظیفه تحلیل این «حدود قانون اساسی» را برعهده گرفت و به این حقیقت تلخ رسید: «شاه فرمانده کل قواست اما معنی آن محل بحث است. از آنجا که تفسیر قانون طبق متمم قانون اساسی در صلاحیت مجلس است، بنابراین مجلس باید بگوید که شاه تا چه حدی می تواند به نیروهای مسلح فرمان دهد.» (۸۲) علاوه بر این، بولارد - که در این زمان سفیر بود - زبرا متفقین نمایندگان خود را در تهران به سفارتخانه ارتقا داده بودند - گزارش داد که شاه طی مصاحبه ای خصوصی از فقدان اقتدار در هیأت مقننه سخت شکوه کرده و ترس خود را از این که بزودی باید در اختیار نمایندگان مجلس قرار گیرد، بیان کرده بود. (۸۳)

بیرون از مجلس، جبهه آزادی و میون مالی امریکا به سرکردگی میلسپو کمکهای مهمی به نمایندگان ضد سلطنت می کردند. جبهه آزادی که اکنون سی و یک روزنامه نگار را شامل می شد، روزنامه های ناهمگنی چون مردم حزب توده، یاختر خانواده فاطمی در اصفهان، ندای عدالت حزب عدالت، و امید امینی از فراکسیون آزادی را در بر داشت. میلسپو که همچنان برنامه خود برای توازن بودجه را در دست داشت، پیشنهاد افزودن بر عواید دولت از طریق تملیک همه داراییهای رضاشاه، و کاستن از هزینه ها با پایان دادن به عملیات نظامی بر ضد عشایر و کاهش خدمت سربازی از بیست و چهار ماه به دوازده ماه را ارائه داد. وابسته نظامی انگلیس متعاقباً نظر داد که کاهش مدت سربازی او تشریح را مضحکه خواهد کرد. بین یک چهارم تا یک سوم سربازان وظیفه فقط ترکی صحبت می کنند. بنابراین چیزی بین شش ماه تا دوازده ماه طول می کشد تا آنقدر فارسی بیاموزند که بتوانند دستورهای نظامی را دریابند. (۸۴)

جنگی درگیر می شد و به نظر می آمد که بحران مشروطیت اجتناب ناپذیر باشد. خلیفه از نمایندگان انتظار داشتند که خود را بر شاه تحمیل کنند و یک دموکراسی اصیل پارلمانی به وجود آورند. معدودی فکر می کردند که شاه برای استقرار مجدد سلطنت نظامی دست به کودتای معهود بزند. اما حوادث نقشی دیگر زد. فقط چند هفته ای پس از افتتاح مجلس، مسائل خارجی و اجتماعی صحنه سیاسی کشور را اشغال و مخالفان را منشعب کرد و از این رهگذر آسایشی برای دربار فراهم ساخت.

معضل اجتماعی به صورت خیزش کارگران در اصفهان جلوه گر شد. بحران زمانی پدید آمد که صاحبان صنایع نساجی محل که در برابر خواسته های جنبش رادیکال کارگری عقب

نشسته بودند، دست به ضدحمله زدند. آنان نخست احزاب وطن، همراهان و عدالت را به تشکیل اتحادیه‌های معتدل‌تر ترغیب کردند؛ سپس فرماندهان ارتش را با تطمیع به اعلام حکومت نظامی واداشتند؛ و سرانجام با تشر و بی‌توجهی به کارگران، شهر را ترک گفتند. به گفته بولارد، کارخانه‌داران عصبانی بودند از این که یک مشت کارگر به آدمهای متشخصی چون آنان بی‌احترامی کنند... همچنین خشمگین بودند که کارگزاران‌شان شعارهای بیگانه‌ای چون «مساوات» بدهند.<sup>(۸۵)</sup> معلق ماندن وضع کارگران نه تنها دستمزد آنها را بلکه معاش روزانه‌شان را نیز به خطر افکند؛ زیرا جیره غذایی آنان از انبارهای کارخانه تأمین می‌شد. کارگران از فرط استیصال از محاصره نظامیان گذشته و انبارها را تصرف کردند. به تخمین بالغ بر پنجاه نفر بشدت زخمی شدند. دیگر اتحادیه‌های وابسته به حزب توده در اصفهان با راه انداختن اعتصاب عمومی در سراسر شهر، با مجروحان اعلام همدردی کردند.

حوادث اصفهان که بعضی آن را «قیام کارگران»<sup>(۸۶)</sup> نامیدند، واکنشهای عمده‌ای در سیاست محلی، ملی، و پارلمانی ایجاد کرد. در سیاست محلی، ناصر قشقایی که از سال ۱۳۲۰ با ارتش و ایلات خمسۀ هوادار انگلیسی در جنگ بود، برای کمک به فرونشاندن «شورش» نیرویی گیل داشت و نهانی با ابراهیم قوام از ایلات خمسۀ مرتضی قلی‌خان از ایل بختیاری و استادان فارس و اصفهان پیمان دوستی امضا کرد. علاوه بر این، ناصر قشقایی به شاه اطلاع داد که هرچند ایل او در رژیم گذشته ستم دیده است؛ با این حال با دوبار مخالفتی ندارد و همچنان «دژ راسخین سلطنت» محسوب می‌شود. وی همچنین به کنسول انگلیس اعلام داشت که برای حفظ نظم هر کاری که ممکن باشد انجام خواهد داد؛ زیرا از روسها به سبب سوءرفتارشان با ترکمنها و نیز محبوبیت روز افزون‌شان در بین بینوایان شهری در ایران هراس دارد. وابسته نظامی انگلیس نظر داد که پیمان دوستی وی که مستقیماً متوجه براندازی حزب توده بود، با پشتیبانی پرشور «ثروتمندان جنوب» روبرو شد. سفارت انگلیس اضافه کرد که رقبای سابق میل داشتند اختلافات گذشته را کنار گذارند و با هم متحد شوند؛ چرا که همچون «همۀ ثروتمندان» امیدوار بودند با ایجاد ثبات گونه‌ای در «جنوب فئودالی» خویش مانع انقلاب اجتماعی شوند.<sup>(۸۷)</sup>

بازتاب تحولات در سیاست ملی نیز عمیق بود. شش روزنامه‌نویس ضد دربار، از جمله فاضلی، از جبهه آزادی‌کنار رفتند و به تحریک سید ضیا یک ائتلاف مطبوعاتی موسوم به جبهه استقلال در برابر حزب توده صورت دادند. در عرض چند ماه اعضای جبهه استقلال به بیست و نه روزنامه و نشریه رسید که از آن جمله بود: «باختر»، «کشور»، «کوشش»، «مرد امروز» و «وظیفه» و «مرد امروز».<sup>(۸۸)</sup> نشریه «مرد امروز» در سرمقاله‌ای با عنوان «شورش در اصفهان» بیم

بیاری از روزنامه‌نویسان محافظه‌کار را منعکس کرد. حزب توده با آیین شیطان‌ی مبارزه طبقاتی‌اش، کارگران ناآگاه را واداشته است که حق مقدس مالکیت خصوصی را زیر پا بگذارند و در مرکز صنعتی کشور هرج و مرج اجتماعی ایجاد کنند. این شورش ثابت می‌کند که حزب توده دشمن مالکیت خصوصی، ایران، و اسلام است. اگر دولت حزب توده را سرکوب نکند، شورش محلی ناگزیر به صورت انقلابی عمومی درخواهد آمد.<sup>(۸۹)</sup> و بعد امروز در سرمقاله‌های دیگر ناصر قشقایی، ابراهیم قوام و مرتضی قلی بختیاری را به عنوان قهرمانان ملی ستایش کرد و توجه خود را از حمله به شاه به محکوم کردن حزب توده معضوف داشت.

حوادث در حزب همراهان نیز شکاف انداخت. یک شاخه به رهبری دو تن از نمایندگان حزب، به مخالفت خصمانه با حزب توده پرداختند و از سران ایلات جنوب حمایت کردند و روزنامه جدیدی به نام شمع انتشار دادند. شاخه دیگر به رهبری نویسندگان امروز و فردا از حزب توده پشتیبانی کردند، به مخالفت با سران ایلات پرداختند، و سازمان جدیدی به نام حزب سوسیالیست تشکیل دادند. برای آخرین بار «خطر کمونیسم» یک حزب سوسیالیستی را به هم می‌ریخت.

این واکنش‌های محلی و ملی در سیاست پارلمانی نیز رخ نمود. به شهادت وابسته نظامی انگلستان، حوادث اصفهان که گویا در تهران بیش از شصت نفر تلفات داشته است، بلافاصله مسأله قانون اساسی را تحت الشعاع قرارداد و بدین وسیله گروه‌های میهن و دموکرات، دو گروه محافظه‌کار جنوبی را از گروه آزادی، اشراف شمالی هوادار شوروی و ضد دربار، جدا کرد.<sup>(۹۰)</sup> گروه‌های میهن و دموکرات با تشکیل دادن یک بلوک جدید اکثریت همراه با گروه درباری اتحاد ملی از فعالیتهای ضد درباری خود کاستند و در عوض سیاست ضد توده‌نی را تشدید کردند. آنها به اصطلاح «قانون کارهی تهیه کردند که به استانداران اجازه می‌داد در کارخانه‌ها حکومت نظامی برقرار کنند. طبق این لایحه، این تدبیر خنثیر از آن رو ضرورت داشت که دو سال جنگ مداوم بین کارفرما و کارگر کشور را به نیه هرج و مرج عمومی رانده بود.<sup>(۹۱)</sup> این گروه‌ها همچنین یک شاه‌دوست شدت ضد کمونیست را به استانداری اصفهان گماشتند و به او توصیه کردند که به هر قیمت که شده، حتی به قیمت مسلح کردن عشایری که خطر بالقوه بودند، نظم و قانون را مجدداً برقرار کند. علاوه بر این، این فراکسیونها کابینه ساعد را تغییر دادند و افراد مورد نظر دربار را به جای وابستگان فراکسیون آزادی گماشتند. در انتخابات دو سالانه هیأت رئیسه مجلس با هم رأی دادند. در کمیته‌های مهم پارلمانی، بویژه در کمیته نظامی، اکثریت زیادی کسب کردند، و محمدصادق طباطبایی از فراکسیون

اتحاد ملی را به ریاست مجلس برگزیدند. بدین سان شاه، چیرگی پارلمانی غیرمستظهره‌ای یافته بود.

فراکسیونهای میهن، دموکرات و اتحاد ملی، همدستی خود را در چند ماه آتی تحکیم بخشیدند. هنگامی که دولت بودجه سالانه را به مجلس تقدیم کرد، فراکسیون آزادی با دریافت این مطلب که بودجه تخصیصی به تهران بیت برابر بودجه سرتاسر آذربایجان غربی است با آن که جمعیت اش سه برابر تهران تخمین زده می‌شد، کمیته‌داری را ترک کرد. نماینده‌ای از تبریز شکوه کرد که «هر وقت مسأله آموزش عمومی مطرح می‌شود، شما اصرار دارید که ترک زبانها فارسی یاد بگیرند اما در عمل، راضی نیستید حتی عواید حاصل از آذربایجان را نیز برای ساختن مدارس در همان استان اختصاص دهید»<sup>(۹۲)</sup> و چون ساعد لایحه فوری اختصاص ۱۵ میلیون تومان دیگر به وزارت کشور را برخلاف توصیه‌های میلسو، تقدیم کرد، نه تنها با پشتیبانی گروه اتحاد ملی بلکه میهن و دموکرات نیز روبرو شد.<sup>(۹۳)</sup> فاطمی از گروه میهن که چند ماه پیش خواستار کاهش شدید بودجه نظامی بود، در این زمان اعلام کرد که «اگر فوراً هزینه یک ارتش کارآمد را تأمین نکنیم، شورشهایی همانند آن که در اصفهان رخ داد، شیوع خواهد یافت و مبنای مالکیت خصوصی را متزلزل خواهد کرد». همین طور نماینده‌ای از گروه دموکرات که سخنگویش از مستقدان مشهور سران ستاد بود، اظهار داشت «اکنون که آتش در خانه ما افتاده است، همه اتحاد ملت باید پشتیبان ارتشی نیرومند باشند. بدون ارتش نیرومند، ایران طعمه آتش خواهد شد».

مخالفان که قادر نبودند مانع تصویب لایحه فوری شوند، بحث را به محکومیت عمومی تشکیلات نظامی معطوف کردند. یک نماینده توده‌ای با پیشنهادی ناموفق برای بررسی موارد فساد در ارتش، از روی کنایه سؤال کرد: «من که ده سال است پزشک هستم، نمی‌توانم یک خانه محقر اجاره کنم. ممکن است دوستان نماینده به من توضیح دهند که چطور افسران ارتش با چند سال سابقه خدمت می‌توانند نه فقط خانه که خیابانها را هم بخرند؟» نماینده توده‌ای دیگری پیشنهاد کرد کتبه‌ای برای تحقیق در مورد افسران ارشدی که در شهریور ۱۳۲۰ ترک خدمت کرده بودند، تشکیل شود. یکی از اعضای فراکسیون منفردین کوشش ناموفقی کرد که طرح سابق میلسو مبنی بر کاهش خدمت نظام از دو سال به یک سال مجدداً مطرح شود. نماینده منفرد دیگری اظهار داشت که طبق قانون مشروطه کلیه امور مهم از جمله امور نظامی باید تحت نظارت غیرنظامیان باشد. معاون وزیر جنگ که برای دفاع از لایحه فوری حضور داشت، پاسخ داد که اگرچه به طور کلی حق با سخنران است، با وجود این قانون اساسی فرماندهی کل نیروهای مسلح را به شخص شاه تفویض کرده است. در اینجا بود که مصدق

پشت تریبون قرار گرفت و تاریخچه کوتاهی از جنبش مشروطه ارائه داد و دربار را به طور سر بسته تهدید کرد؛ شاه حق ندارد در سیاست ملی دخالت کند؛ زیرا طبق قانون اساسی نه شاه بلکه وزرا در برابر مجلس مسؤولیت دارند. اگر شاه می خواهد دخالت کند، باید مسؤولیت را هم بپذیرد. اگر مسؤولیت دارد، پس بسیاری از نمایندگان نتیجه می گیریم که شاهها را نیز می توان مثل عوض کردن وزرا، عزل کرده، مصدق همچنین نخست وزیر را به سبب این رفتار که آگویی ایران محدود به یزد، کرمان، و سایر نقاط جنوب است، مورد انتقاد قرار داد.

به رغم مباحثات مفصل، ساعد لایحه فوری را با پشتیبانی گروههای دموکرات، میهن و اتحاد ملی به تصویب رساند. نمایندگان ضد دربار اهل جنوب، هراسان از حوادث اصفهان، تصمیم گرفته بودند تهاجم به شاه را مسکوت بگذارند. هدف اصلی آنان دیگر نه نابود کردن بنیادهای نظامی استبداد سلطنتی بلکه تقویت کلیه مواضع قانونی در برابر خطر اجتماعی بود؛ تکرار این فرمول قدیمی که: ارتش نباشد، شاه نیست و شاه نباشد، مالکیت خصوصی نیست. بدین ترتیب کارگران صنعتی، جدیدترین طبقه ایران نوین، ناخواسته گشایش تازه ای در زندگی شاه، این قدیم ترین نهاد ایران کهن، ایجاد کرده بودند.

اتحاد بین سلطنت طلبان و محافظه کاران جنوب متعاقباً در مهر ۱۳۲۳ با بروز مسأله ای در سیاست خارجی به شکل یک بحران نفتی مستحکم تر شد. در اواسط مرداد یکی از اعضای فراکسیون منفردین این خبر انفجار آمیز را علنی کرد که ساعد پنهانی می خواهد امتیاز نفت جنوب را به شرکتهای امریکایی و انگلیسی واگذار کند.<sup>(۹۴)</sup> همچنین شایع شد که امتیاز دیگری نیز در شمال به محض عقب نشینی نیروهای شوروی به شرکت استاندارد و اکوم واگذار خواهد شد.<sup>(۹۵)</sup> شورویها دو ماه بعد، آهسته آهسته به طور غیر متظره، با درخواست امتیاز شمال برای خود، واکنش نشان دادند. سرکر موت اسکرین، کنسول انگلیس در مشهد، بعدها در خاطرات خود توضیح داد: «دخالت قدرتمندانه امریکا، هیأت های مالی، نظامی و ژاندارمری، تمایل آشکار ایالات متحده برای تصرف بازار ایران، و فراتر از همه، کوششهای استاندارد و اکوم و شل برای حفظ حقوق سرشار نفتی بود که روسها را در ایران از متفقین جنگ گرم به صورت رقبای جنگ سرد در آورد.»<sup>(۹۶)</sup> همین طور جرج کتان کاردار امریکا در مسکو اشاره کرد که «انگیزه اساسی اقدامات اخیر شوروی در شمال ایران احتمالاً نه نیاز به خود نفت بلکه درک این نکته است که نفوذ بالقوه خارجی در آن ناحیه مسأله ای مربوط به حیثیت خواهد بود. اهمیت نفت شمال ایران نه از آن روست که روسها بدان نیاز مندند، بل از آنجاست که می تواند برای هرکس دیگری که در صدد استخراج آن برآید، خطرناک باشد.»<sup>(۹۷)</sup>

ساعد هراسان از ادعای شوروی، پاسخ داد که کلبه مذاکرات نفتی تا پایان جنگ به تعویق خواهد افتاد. در عین حال به بولارد اطلاع داد که وی این پاسخ «ظفره آمیز» را از آن جهت داده است که صراحتاً «بله» گفتن به منزله دعوت از شوروی برای اشغال بیشتر ایران است حال آن که «نه» گفتن صریح نیز آنان را و خواهد داشت که حرکت‌های جدایی طلبانه را در کردستان و آذربایجان تقویت کنند.<sup>(۹۸)</sup> ساعد به شرکت‌های نفتی نیز گفت که با سرآمدن اشغال کشور، پیشنهادهایشان به جریان خواهد افتاد. با این حال شورویها این پاسخ ظفره آمیز را نپذیرفته؛ بر قراردادی فوری پای فشردند و چون ناکام گشتند، مبارزه تبلیغاتی شدیدی بر ضد «ساعد» در نهان فاشیست، راه انداختند.

این بحران نفتی — که جنگ سرد را بسیار زودتر از آن که در اروپا آغاز شود، در ایران به راه انداخت — با تشدید اختلافاتی که مخالفان پارلمانی شاه در خصوص سیاست خارجی با هم داشتند، موقعیت او را محکمتر کرد. در عین آن که گروه‌های هوادار شوروی — فراکسیون آزادی و نمایندگان توده‌ای — ساعد را «مهره انگلیس» می‌نامیدند؛ گروه‌های هوادار غرب — فراکسیون‌های میهن، دموکرات و مستقل — با گروه درباری اتحاد ملی متحد شدند و از موضع قهرمانانه ساعد پشتیبانی کردند. اما متفردین موضع بیطرف‌شان را نگه داشته، ضمن مخالفت با خواسته‌های شوروی، به انتقاد از ساعد هوادار غرب پرداختند و تأکید ورزیدند که کل بحران نشان‌دهنده این نظریه است که «واگذاری امتیاز به یک طرف، دعوت از طرف دیگر برای درخواست امتیازات مشابه است.»<sup>(۹۹)</sup> بیرون از مجلس، جبهه استقلال، خواستار رد خواسته‌های شوروی، حمایت بیست و نه روزنامه‌نگار را کسب کرد. از سوی دیگر، جبهه آزادی، خواستار برکناری فوری ساعد، از کمک بیست و هفت روزنامه‌نگار برخوردار شد. در این اثنا، حزب توده در خارج از ساختمان مجلس راه‌پیمایی «منظمی» با شرکت ۳۵۰۰۰ نفر ترتیب داد که خواهان واگذاری امتیاز نفت به شوروی و پایان دادن سریع به حکومت ارتجاعی ساعد بود.<sup>(۱۰۰)</sup>

نمایندگان — بخصوص فراکسیون اتحاد ملی — مواجه با تظاهرات عمومی و پیشنهاد شوروی مبنی بر ترک ادعای نفت به شرط زمامداری «شخصی قابل اعتماد توده»، حمایت خود را از ساعد سلب کردند. بولارد که تا آخرین دم از ساعد پشتیبانی کرد، اظهار داشت که نمایندگان از روابط شوروی با جدایی طلبان شمال می‌ترسیدند و به همین سبب نمی‌توانستند به جنگ تبلیغاتی ادامه دهند. وابسته نظامی انگلیس رفتار مجلس را نوعاً نه با ترس عاقلانه بلکه خصیصه ملی غیر عقلایی، کودکانه، نامنضبط، غیر اصولی و نامعقول توضیح می‌داد.<sup>(۱۰۱)</sup>

با سقوط ساعد دو هفته جستجوی پیگیر و اغلب در جلسات غیر علنی پارلمانی برای یافتن

جانشینی مناسب شروع شد. آشکار بود که هیچ نامزد غرب‌گرایی مورد قبول شوروی واقع نخواهد شد. این هم معلوم بود که نامزد هوادار شوروی را غرب قبول نخواهد کرد. در نتیجه بخت با منفردین بیطرف یا اعضای اتحاد ملی در بازی یار بود. منفردین، برخوردار از حمایت فراکیونهای توده و آزادی، و پشتیبانی ملایم فراکسیون اتحاد ملی، رأی اکثریت را برای کاندیدای خود، مصدق، کسب کردند. اما مصدق، آگاه از ماهیت متزلزل این اکثریت و نگران آن که در صورت از دست دادن نخست‌وزیری کرسی پارلمانی اش را ببازد، معافیت ویژه‌ای را از شمول قانون کناره‌گیری مقامات اجرایی کشور از کلیه مناصب تقنینی، درخواست کرد. نمایندگان، به رهبری فراکسیون اتحاد ملی، درخواست او را رد کردند و اعلام داشتند که این امر مغایر اصل تفکیک قوا خواهد بود.

فراکسیون اتحاد ملی اکنون زمان را مناسب دید تا به فراکسیونهای میهن و دموکرات در مورد مرتضی [قلی] بیات، کاندیدای مورد نظر دربار، رو کند. بیات که محافظه‌کاری افراطی و از مانکنان بزرگ کرمانشاه تحت اشغال انگلیس بود، برای محافظه‌کاران جنوب و هوادار انگلیس قابل قبول به نظر می‌رسید. بیات با کسب اکثریت ناچیز، هفت پست وزارتی را به یاران سلطنت طلب و چهار پست را به سیاستمداران هوادار انگلیس واگذار کرد. بولارد حکومت جدید را «کابینه‌ای خوب» شمرد.<sup>(۱۰۲)</sup> بیات سپس کوشید تا ترس فراکسیونهای آزادی و منفردین را زایل سازد. وی پذیرفت که نخست‌وزیران پیشین با شرکت در مذاکرات سرّی نفت مرتکب خطای فاحش گشته‌اند و به مصدق کمک کرد تا قانون مطاع ممنوعیت مذاکره پنهانی مقامات رسمی کشور در خصوص واگذاری امتیاز به هر شرکت یا حکومت خارجی را به تصویب برساند.

منبع حمایت بیات طی شش ماه بعد تغییر بسیار یافت. او در مهر ۱۳۲۳ با پشتیبانی گروههای میهن، دموکرات و اتحاد ملی بر سر کار آمد و در فروردین ۱۳۲۴ با مقدمه‌چینی گروههای میهن، دموکرات و اکثریت اتحاد ملی ساقط شد اما گروههای آزادی، توده و اقلیت اتحاد ملی از او حمایت می‌کردند. این تغییر منبع حمایت از مسأله نحوه رفتار با میلسپو ناشی می‌شد. بیات با تشکیل حکومت جدید دریافت که این «مشاور» خارجی نه تنها کلیه تصمیمات مهم اقتصادی را در پند اختیار خود دارد بلکه بر طرح خود مبنی بر حذف بودجه نظامی نیز تأکید می‌ورزد و حتی از قدرت خاص خود برای راکد ساختن ۱۵ میلیون تومان کمک اضطراری که حکومت پیشین برای وزارت جنگ گرفته بود، استفاده می‌کند.<sup>(۱۰۳)</sup> بیات در مواجهه با انتخاب افسرانی فاسد یا اخراج زودرس میلسپو، لایحه‌ای برای محدود ساختن اختیارات مفرطی که دو سال پیش به هیأت مالی امریکایی تفویض شده بود، تقدیم مجلس

کرد. این امر بلافاصله مخالفت هواداران پر و پا قرص غرب را برانگیخت که معتقد بودند ایران برای آن که از اتحاد شوروی در امان بماند به پیوندهای خارجی نیاز دارد اما خود بخود بیطرفها و هواداران شوروی را جلب کرد که میلسپو را مرغ طوفانی می دیدند که ایران را به پیمانهای خارجی خطرناکی می کشاند. اگرچه رایزنان غربی، همواره بیطرفها و کمونیستها را به خاطر خلع ید از میلسپو نکوهش کرده اند، ضربه تعیین کننده را سلطنت طلبان که برای مصونیت نیروهای مسلح مبارزه می کردند، وارد آوردند. تغییرات حاصل در منبع حمایت بیات در نگرش قدرتهای بزرگ نیز بازتاب یافت. سفارت شوروی که نخست وزیر پیشین را متزلزل کرده بود، اکنون سیاست عدم مداخله پیش گرفته بود. از سوی دیگر، سفیر انگلیس که قبلاً کابینه بیات را مجموعه‌ای از مردان بزرگ، نامیده بود، اکنون گزارش می داد که اعتمادش را به آن کابینه از دست داده است. یک سال بعد وی بیات را یکی از ابله ترین مردان ایران، قلمداد می کرد. (۱۰۴)

بیات که با مخالفت دوستان اولیه اش روبرو شده بود، سرعت درصدد یافتن دوستان جدیدی برآمد. او به آنان کمک کرد تا کمیته‌ای پارلمانی برای رسیدگی به معاملات سید ضیا که در ماجرای جنجالی مربوط به فروش غیرقانونی مجوزهای وارداتی درگیر بود، تشکیل دهند. همچنین به جای استاندار شدت ضدکمونیست اصفهان فرد معتدل تری را گماشت که تقسیم اسلحه بین عشایر را متوقف کرد و محدودیتهای شدیدی را که بر اتحادیه‌های کارگری تحمیل شده بود، کاهش داد. هواداران انگلیس اعلام داشتند که بیم آن می رود این تغییرات دوباره شهر را دچار هرج و مرج سازد. (۱۰۵) بیات در صدور اجازه به حزب توده برای راه انداختن راه پیماییهای مکرر در تهران سخاوتمندتر از نخست وزیر پیشین بود. در عوض در مقابله با ضدکمونیستها حکومت نظامی برقرار کرد، فعالیت حزب آزاده ملی سید ضیا را محدود ساخت، و ده روزنامه وابسته به جبهه استقلال را ممنوع کرد. طرفداران انگلیس این را استفاده غیرقانونی از حکومت نظامی برای امحای حق قانونی آزادی بیان اعلام کردند. (۱۰۶) وی علاوه بر این، لایحه انتخابات را تقدیم مجلس کرد که نمایندگان اصفهان را از سه به شش نفر، تهران را از دوازده به پانزده نفر، و آذربایجان را از پانزده به بیست نفر افزایش می داد. از آن گذشته، نخستین قانون کار جامع کشور را تدوین کرد که ساعات کار را کاهش می داد، شرایط کارخانه‌ها را تنظیم می کرد، مرخصیهای با استفاده از حقوق برقرار می ساخت، اشتغال کودکان را ممنوع می شمرد، و حقوق مربوط به اتحادیه‌ها، از جمله حق اعتصاب را تضمین می کرد. نشریه محافظه کار رعد امروز که از انتخاب بیات استقبال کرده بود، اکنون در می یافت که وی کابینه اش را با «خویشاوندان فتودال» اش انباشته است. (۱۰۷) در همین بین، رهبر،



نشریه رادیکالی که در آغاز بیات را به عنوان نمونه‌ای از فتودالیته‌ها محکوم کرده بود، اکنون اظهار می‌داشت که با وجود دشمنانی چون سید ضیاء و مرتجع، دوستی همه نیروهای شرقی برای وی لازم و معتنم است. (۱۰۸)

هرچند بیات به درستی حدس زد که آرای هواداران شوروی و بیطرفها تقریباً با آرای هواداران انگلیس مساوی خواهد بود، با این حال نگرانی یاران سلطنت طلب خود را سخت دست کم گرفت. وی در اجرای راهبرد ابتکاری خود به توصیه شاه، متوجه نشد که بسیاری از سلطنت‌طلبان محافظه کار سیاستهای وی را نه مناسب که سخت نامناسب، نه جسورانه بلکه بسیار خطرناک، و نه مصلحتی بلکه «خوشایند کمونیستهای متعصب» می‌دانند. (۱۰۹) این نگرانیها که در دی ماه با انتصاب استاندار جدید اصفهان شروع شد و در بهمن ماه با لایحه جدید کار سرعت رشد کرد، در اسفند ماه پس از تظاهرات خشونت آمیز دانشجویی در مقابل مجلس بر ضد سیاستمداران فاسد، صورت علنی یافت. روزنامه‌های محافظه کار با سرزنش ملایمت حکومت در قبال تظاهرات، اظهار داشتند که دانشجویان «شورشانی بدون دلیل واقعی» بودند که می‌خواستند «دیکتاتوری روشنفکران» را برپا سازند. (۱۱۰) علاوه بر آن، آنها تأکید کردند که این دیکتاتوری برقرار خواهد شد مگر آن که بیات به مباحثات با حزب توده پایان دهد.

این بحران، فراکیون خود بیات یعنی اتحاد ملی را دو پاره کرد. یک قسمت به رهبری عزت‌الله بیات و با شرکت سیزده نماینده که تقریباً همه از استانهای غربی بودند، به نخست‌وزیر وفادار ماند اما قسمت دیگر به سرکردگی دولت آبادی و متشکل از شانزده نماینده، همه از استانهای مرکزی و جنوبی، کنار کشیدند و فراکیون ملی را برای خود تشکیل دادند. به این ترتیب آنان هم به رغم توصیه شاه حکومت را ماقط کردند و هم ثابت کردند که صرفاً مهره‌های دربار نیستند بلکه اشرافی هستند دارای استقلال رأی که نظراتشان معمولاً، نه همیشه، با نظرات پادشاهشان تطبیق می‌کند.

سقوط بیات، بحرانی شش هفته‌ای پدید آورد که در ضمن آن فراکیونهای اصلی برای قبولاندن افراد مورد نظر خود کوشیدند اما چون هیچ یک نتوانستند اکثریتی کسب کنند، در مورد یک نفر، ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، سازش کردند. حکیمی، پزشک سابق دربار که در انقلاب مشروطه و حزب دموکرات شرکت کرده بود، پشتیبانی البته ملایم سلطنت‌طلبان و نیز مخالفان سلطنت را پشت سر داشت. حکیمی که اهل آذربایجان بود و پیوندهای سیاسی دیرینی با فارس داشت، برای شمالیها و جنوبیها هر دو مطلوب می‌نمود. او سیاستمداری محترم بدون ارتباطهای نزدیک خارجی و مورد حمایت ضمنی همه گروهها بود. حتی

بولارد به او تمایل داشت؛ هرچند او را آدم بی‌اهمیت، بی‌ضرر، منگ و بی‌تجربه‌ای می‌دانست. (۱۱۱)

حکیمی با کسب اکثریت ضعیف سعی کرد یک «حکومت ملی فارغ از سیاستهای فرقه‌ای» تشکیل دهد. وی با انتخاب وزرایی بدون وابستگی نزدیک با فراکسیونهای پارلمانی، می‌خواست همه گروهها را همچنان نیم‌راضی نگه دارد اما سرانجام اغلب گروهها را ناراضی ساخت. به گزارش بولارد؛ هنگامی که نخست‌وزیر برای کسب رأی اعتماد برای حکومت خود به مجلس رو کرد، خود را با ناراضایی عمومی مواجه دید. (۱۱۲) گروه آزادی با او مخالف بود و می‌گفت که شمال در کابینه نماینده‌ای ندارد. منفردین حمایت خود را پس گرفتند و اظهار می‌داشتند که سیاستمداری بی‌طرفه را باید برای آماده ساختن وزارت کشور برای انتخابات مجلس پانزدهم آینده پیدا کرد. (۱۱۳) علاوه بر این، گروههای میهن و دموکرات از شرکت در رأی‌گیری خودداری کردند و اعتراض داشتند که به هیچ یک از سخنگویانشان پست وزارت داده نشده است. (۱۱۴) به این ترتیب حکومت حکیمی حتی پیش از آن که رسماً شروع به کار کند، به پایان رسید. سفير امریکا گزارش داد که شاه در گفتگوی محرمانه‌ای بلافاصله پس از سقوط حکیمی شکوه کنان گفت که چهل سال دیگر لازم است تا ایرانیها به دموکراسی عادت کنند و افسوس می‌خورد که اختیار قانونی ندارد تا پارلمانهای مخل را منحل کند. سفير نظر داد که «شاه سعی می‌کرد سخنان تأییدآمیزی از من درآورد تا به اتکای آن بدون توجه به موانع پارلمانی به حکومت فردی متوسل شود.» (۱۱۵)

شکت حکیمی، سلطنت‌طلبان وفادار را واداشت که احتیاط را کنار گذارند. گروه اتحاد ملی با پیوستن به سلطنت‌طلبان منشعب، با گروههای میهن و دموکرات برای حمایت از محسن صدر (صدرالاشراف)، قاضی کهنه محافظه کار هشتاد ساله‌ای که رضاشاه به مراقبت روحانیت قم گمارده بود و سرکوب روشنفکران آزادیخواه در انقلاب مشروطه را سرپرستی می‌کرد، متحد شد. هرچند بولارد دو ماه قبل صدر را «ملای سابق بشدت مرتجع» (۱۱۶) نامیده بود، اکنون نامزدی وی را تأیید کرد. هنگام رأی‌گیری برای نخست‌وزیری او، فقط سه سلطنت‌طلب به هشدار شاه که این انتخاب افراطی می‌تواند «واکنشهای شدید مخالفان را برانگیزد»، واقعی نهادند. صدرالاشراف پس از انتخاب شدن، وزارت کشور را خود برعهده گرفت و چهار وزارتخانه را به سلطنت‌طلبان و پنج پست دیگر وزارت - از جمله وزارت امور خارجه - را به هواداران انگلیس واگذار کرد. سفير امریکا شکوه می‌کرد که وزیر جدید امور خارجه بیش از حد طرفدار انگلیس است. (۱۱۷)

انتخاب وزراء فراکسیونهای آزادی، منفردین، توده، و مستقلهای منشعب را چنان به خشم

آورد که سه ماه تمام، از اواخر خرداد تا اواخر شهریور، مجلس را تحریم کردند. هر زمان که صدرالاشراف برای گرفتن رأی اعتماد کابینه‌اش را به مجلس معرفی می‌کرد، مخالفان مجلس را ترک می‌گفتند تا حد نصاب لازم برای رأی‌گیری حاصل نشود و به این ترتیب مانع کار مجلس می‌شدند. در این بحران پارلمانی، مخالفان با اعلام این که کابینه‌ها مادام که به تأیید مجلس نرسیده‌اند قانونی نیستند، پشاهندگان حقوق مجلس گشتند اما حامیان حکومت با اشاره به این که کابینه‌ها از آن دم که فرمان ملوکانه به دست نخست‌وزیر رسید قانونی‌اند، به اختیارات سلطنتی متوسل شدند.<sup>(۱۱۸)</sup> به نظر مخالفان، رأی مجلس امر اساسی بود و صدور فرمان جنبه تشریفاتی داشت و به نظر سلطنت‌طلبان، فرمان اهمیت داشت و رأی مجلس فرع بر آن بود. یکی از اعضای کابینه و از یاران سید ضیاء که در آن اواخر خواستار محدودیت نفوذ دربار شده بود، اکنون در تفسیر قانون اساسی نتیجه می‌گرفت که شاه در عزل و نصب وزیران اختیار تام و نامحدود دارد.<sup>(۱۱۹)</sup> حامیان حکومت با درک وضع متزلزل خود از لحاظ قانونی، بحث را به اینجا کشاندند که کار اقلیت در ایجاد مانع بر سر راه اکثریت، از نظر اخلاقی درست نیست اما مخالفان پاسخ دادند اقلیت موظف است مانع از آن شود که اکثریتی غیر دموکراتیک و غیرقانونی کشور را به فلاکت داخلی و خارجی دچار سازد. البته، بولارد بحران پارلمانی و برآشفتنگی قانونی متعاقب آن را گواه دیگری بر فقدان بلوغ روحی ایرانیان تلقی کرد.<sup>(۱۲۰)</sup>

هنگامی که صدرالاشراف سیاستهای شاق خود را به اجرا گذاشت، نگرانی مخالفان شدت یافت. او لوایح اصلاحی بیات را بازپس گرفت، محدودیتی را که بر اعضای جبهه استقلال اعمال شده بود از میان برداشت، و کمیته پارلمانی مأمور رسیدگی به فساد در فروش مجوزهای وارداتی را منحل کرد. وی محافظه‌کاری انگلوفیل، سرلشکر ارفع، را به ریاست ستاد مشترک گماشت و به او سفارش کرد که عشایر ضدتوده‌ای را مسلح سازد و افسران «دست‌چپی» را از نیروهای مسلح تصفیه کند. علاوه بر این، صدر یا امضای موافقت‌نامه مانی جدیدی با بانک شاهنشاهی ایران که در مالکیت انگلیس بود، ایران را به قمر و استرلینگ وارد کرد.<sup>(۱۲۱)</sup> انگلیسها در عوض: و برای آن که شورویها را پیش از انتخابات آتی به ترک ایران وادارند، اعلام داشتند که نیروهایشان تا پیش از شش ماه پس از جنگ که مهلت تعیین شده بود، کشور را تخلیه خواهند کرد. بعلاوه، صدرالاشراف برای برجیدن تجمعهای عمومی، در نهران حکومت نظامی برقرار کرد. حدود چهل و هشت نشریه و روزنامه وابسته به جبهه آزادی را ممنوع ساخت، و دفاتر حزب توده را اشغال و بیش از یکصد نفر از کادرهای حزب را بازداشت کرد. او بعدها اظهار تأسف کرد که مصونیت پارلمانی، مانع از آن بود تا هشت نماینده توده‌ای را توقیف کند. سفیر امریکا با قطعیت گمان برد که حکومت ایران در صدد

متحل کردن حزب توده است.<sup>(۱۲۲)</sup> در این شرایط، مخالفان چاره‌ای نمی‌دیدند جز آن که همچنان به تحریم مجلس ادامه دهند.

آشوب پارلمانی تا آخر تابستان طول کشید تا آن که سرانجام آشوب حادثی در بیرون از مجلس آن را تحت‌الشعاع خود قرار داد. در اواسط شهریور ماه، پیشه‌وری که مجلس اعتبارنامه‌اش را رد کرده بود، به تبریز بازگشت و همراه با یارانش از اعضای حزب کمونیست قدیم و بازماندگان قیام ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ خیابانی، تشکیل سازمان جدیدی به نام «فرقه دموکرات آذربایجان» را اعلام کرد. رهبران حزب که عمده‌اً نام تشکیلات خیابانی را اقتباس کرده بودند، اظهار داشتند که مایلند جزو ایران باشند اما خواستار سه تجدیدنظر عمده برای آذربایجان شدند که عبارت بود از: استفاده از زبان آذری در مدارس و ادارات دولتی؛ تخصیص عواید مالیاتی به توسعه و عمران منطقه؛ و تشکیل مجانس ایالتی مندرج در قانون اساسی. بدتر از همه اینکه سیاستمداران تهران را به نادیده گرفتن مسائل و مشکلات استان متهم کردند و اظهار داشتند که زبان، تاریخ و فرهنگ‌شان «هویت ملی خاصی» به مردم آذربایجان بخشیده است. فرقه دموکرات آذربایجان که شاخه ایالتی حزب توده نیز بلافاصله به آن پیوست، آماده شورش مسلحانه گشت؛ در حالی که نیروهای شوروی مانع از ورود نیروهای کمکی ارتش ایران به داخل استان شدند. در این ضمن، در مهاباد نایب‌نالیست‌های کرد به تشویق شورویها حزب دموکرات کردستان را تشکیل دادند و حقوق مشابهی برای منطقه خود خواستار شدند. نگرانیهایی که طی چهار سال پیش از آن نهفته بود، اکنون واقعیت می‌یافت. کنسول آمریکا در تبریز پیش‌بینی کرد که این جنبشهای جدایی طلب احتمالاً بدون حمایت شوروی از میان خواهد رفت اما با وجود این تأکید ورزید که همین جنبشها از حمایت چشمگیر مردمی برخوردارند و بیانگر نارضایتی واقعی از حکومت مرکزی اند.<sup>(۱۲۳)</sup> کنسول انگلیس در تبریز نیز پس از سیاحت مفصلی در شمال غرب گزارش داد:

در عین حال که البته قابل تصور نیست جنبش بدون حمایت روسها بتواند پایدار بماند و در عین حال که روسها مسلماً به خاطر اهداف خود از جنبش حمایت می‌کنند، نمی‌توانم این حقیقت را نادیده انگارم که در میان کارگران و دهقانان این استان چیزی هست که همواره رنجش اصلی مردم از بی‌کفایتی و فساد حکومت ایران به نظرم آمده است؛ فلاکتها و بیدادگریهایی عینی وجود دارد که در هر کشور دیگری کافی بود تا به خودی خود شورشی ایجاد کند. باور نمی‌کنم که روسها کل این جنبش را از پیش تدارک دیده باشند؛ بیشتر چنین به نظرم می‌رسد که آنان از وضعیت انقلابی اصلی بهره‌برداری می‌کنند؛ آنها دهقانان را با «مهاجران» یکپارچه ساخته‌اند اما خود دهقانان از روی اراده اقدام کرده‌اند... اگر بخشی از

ایران به ناچار باید تحت حکومت ابلهان و فرومایگان باشد، مردم آذربایجان یقین کرده‌اند که برگزیدگان بومی خودشان این کار را مانند هم‌تایان تهرانی‌شان می‌توانند انجام دهند. (۱۱۴)

حوادث آذربایجان و کردستان، خشم مفرطی در تهران ایجاد کرد. کسروی که مدت یک دهه بر اهمیت وحدت ملی تأکید کرده بود، شورشیان را به سبب آن که آذربایجان را ملت دیگری دانسته بودند و تقاضاهایی می‌کردند که به بقای ایران لطمه می‌زد مورد سرزنش قرار داد: «اگر سایر اقلینهای زبانی — بخصوص ارمنیها، آسوریها، اعراب، گیلانیها و مازندرانیها — نیز تقاضاهای مشابهی مطرح کنند، از ایران چیزی باقی نخواهد ماند. افشار، نگارندهٔ آینده که مقالاتش دربارهٔ مائو مئی طی بیست و پنج سال گذشته اکنون مورد حملهٔ شدید روزنامهٔ آذربایجان قرار داشت، گفتهٔ سابق خود در خصوص محور زبانهای اقلیت را تکرار کرد و افزود که اساس ملیت فقط زبان نیست. «اساس ملیت ایران باید استوار بر تاریخ، ترکیب نژادی، و بالاتر از همه، خصوصیات مردمانش باشد. روزنامهٔ اطلاعات در سرمقاله‌ای با عنوان «آذربایجان کانون وطن پرستی ایران است»، اعلام کرد که ترکی زبان بومی آذربایجان نیست بلکه گویشی بیگانه است که مهاجمان مغول و تاتار بر این منطقه تحمیل کرده‌اند. در عین حال که به خاطر ترکی، این داغ تنگ حقارت‌هایی که ایران در ضمن تهاجمات وحشیانه دیده است شرمنده‌ایم، به فارسی این زبان نغز و غنی خود که به تمدن بشری خدمات شایانی کرده است، افتخار می‌کنیم.» با همان روزنامه در سلسله مقالاتی عنوان «زبان ترکی در آذربایجان» به قلم یکی از ادبای مشهور، اشاره کرد که تاریخ مشترک، دین مشترک، ریشهٔ نژادی مشترک، و فرهنگ مشترک، آذربایجان را جزء لاینفک ایران ساخته است. سلسله مقالات با این پرسش خطابی به پایان رسید: «چه کسی آثار ادبی غنی و جهانگیر فردوسی، سعدی، مولوی، و حافظ را با وراجی مهجور و ناهنجار غارتگران ترک عوض می‌کند؟» و بالأخره روزنامهٔ کوشش که به حزب ارادهٔ ملی سید ضیا وابسته بود، تأکید کرد که فارسی باید، همچنان تنها زبان درسی در کلیهٔ مدارس دولتی باشد؛ زیرا ترکی صرفاً «یادگار شومی» است از «مغولان وحشی» که به ایران هجوم آوردند و سراسر خاورمیانه را عرصهٔ غارت و تاخت و تاز خود قرار دادند و تارومار کردند. (۱۱۵)

در این میان، غائلهٔ تبریز در مجلس، چهار بازتاب آنی داشت. نخست، نمایندگان یکی پس از دیگری برخاستند تا بگویند که ایران از یک ملت تشکیل شده است، نه از ملت‌های متعدد جداگانه؛ زیرا مردم ایران دارای تاریخ، فرهنگ، دین و منشأ نژادی یکسان هستند. (۱۱۶) بعضیها حتی سویس را مثال آوردند که دارای چهار زبان رسمی است تا نشان دهند که زبان به خودی خود لزوماً هویت ملی جداگانه‌ای پدید نمی‌آورد اما افراد بسیار معدودی مایل بودند از لحاظ

به رسمیت شناختن زبانهای اقلیت از نمونه سوئیس پیروی کنند. دوم، فراکسیون اتحاد ملی نظرشاه را یادآور شد که اقدامات صدرالاشراف ممکن است واکنش شوم مخالفان را موجب شود. سوم، بسیاری از نمایندگان شمالی ضد دربار که قبلاً مخالف شاه و ارتش بودند، در این زمان انتقاد را کنار گذاشتند و خواهان تقویت نیروهای مسلح شدند. یکی از اعضای برجسته گروه آزادی که از مخالفان پروپاقرص ارتش بود، اکنون اظهار می‌داشت: «هیچ کس غیر از سربازان ما نمی‌تواند کشور را از دست این تجزیه‌طلبان نجات دهد.»<sup>(۱۲۸)</sup> بحران شمال در نظر بسیاری از اعضای فراکسیون آزادی‌همانی بود که شورش پیشین در اصفهان برای فراکسیونهای میهن و دموکرات بود. چهارم، تعدادی از نمایندگان شمالی که پیشتر به دلیل عدم تحریک جدایی‌طلبان انقلابی ایران از سوی شوروی هوادار این کشور بودند، شروع به تجدیدنظر در سیاست خارجی خود کردند. شش نماینده با ترک فراکسیون آزادی به بلوک جنوبی پیوستند تا فرقه دموکرات آذربایجان را به سبب «اخلال در امنیت ایران» محکوم سازند.<sup>(۱۲۸)</sup> یکی از همین نمایندگان گفت: «این به اصطلاح فرقه دموکرات آذربایجان بین مردم صلح‌طلب ایجاد وحشت می‌کند و این پندار دروغین را شایع می‌کند که فارسی زبان مادری همه ایرانیان نیست. وقت آن است که به کارشکنیهای پارلمانی خود پایان دهیم و شروع به ساختن دولتی با ثبات کنیم که جلو هرگونه تجزیه ملی را بگیرد.»<sup>(۱۲۹)</sup>

هواداران و مخالفان کابینه صدرالاشراف تحت تأثیر این تحولات به سازش رسیدند. هواداران، بخصوص فراکسیون اتحاد ملی، قول دادند که به حکیمی فرصت دیگری بدهند. مخالفان، بویژه فراکسیون آزادی و مشردین، توافق کردند که تصویب دو لایحه مهم را میسر سازند. نخستین لایحه، انتخابات مجلس آتی را تا زمانی که نیروهای اشغالگر خاک کشور را کاملاً تخلیه کنند به تعویق انداخت. اما مصدق بی آن که توفیقی بیابد بر ضد لایحه سخن گفت و اظهار داشت که به تعویق انداختن انتخابات ضامن انتخابات آزاد نخواهد بود بلکه وقفه‌ای طولانی ایجاد می‌کند که در ضمن آن کشور فاقد پارلمان است. «مدت بیست و پنج سال ما در خاک خود قشون بیگانه نداشتیم اما از انتخابات آزاد هم خبری نبود. چیزی که ما نیاز داریم تعویق انتخابات نیست، اصلاح انتخابات است.»<sup>(۱۳۰)</sup> دومین لایحه، بودجه نظامی را شدیداً افزایش داد، نفقات ارتش را از ۹۰۰۰۰ به ۲۲۰۰۰۰ نفر رساند، امکان ایجاد دو سربازخانه را در شمال فراهم ساخت، و وجوهی برای پرسنل تخصیص داد تا امکان ترمیم حقوق افسران و مزایایی چون مسکن رایگان، اضافه حقوق سالانه، حق اولاد، و مجامعهای تعاونی فراهم شود. تنها نمایندگان توده‌ای اظهارات وزیر جنگ را نپذیرفتند که ارتش «تنها سازمانی است که می‌تواند ایران را از هرج و مرج عمومی نجات دهد.»<sup>(۱۳۱)</sup> منطبق نظامی نه فقط مورد قبول

محافظه کاران جنوبی هوادار انگلیس، که کارمندان هوادار امریکا و اشراف شمالی ضد دربار هوادار شوروی نیز واقع شده بود.

با تصویب این دو لایحه در مهر ماه، صدرا لاشراف به نفع حکیمی کنار رفت. نخست وزیر جدید با برنامه پیچیده‌ای که نگرش «ملایمه بیات» نسبت به اتحاد شوروی را با برخورد «شدید» صدرا لاشراف با حزب توده در هم آمیخته بود، بر سر کار آمد. بخش اول برنامه معطوف به جلب نظر فراکسیون آزادی و مفردین بود و در عین حال شورویها را تشویق به تخلیه ایران و سلب حمایت خود از جنبشهای جدایی طلب می کرد و بخش دوم متوجه تسکین نگرانیهای نمایندگان محافظه کار، بویژه فراکسیونهای میهن، دموکرات و اتحاد ملی بود.

حکیمی برای اجرای بخش نخست، سه وزارتخانه را به شمالیهای هوادار شوروی، یک وزارتخانه را به یک بیطرف و شش پست وزارتی را به شاه دوستان واگذار کرد اما به جنوبیهای طرفدار انگلیس منصبی نداد. علاوه بر این مرتضی بیات را به استانداری آذربایجان منصوب کرد؛ قوام را برای مجمع جدید التأسیس مشاوران ارشد نخست وزیر در نظر گرفت؛ و به توصیه مصدق، به مسکو رفت تا مستقیماً با استالین مذاکره کند. جای تعجب نیست که فراکسیونهای آزادی، مفردین، استقلال و اتحاد ملی از کابینه جدید پشتیبانی کردند اما فراکسیونهای میهن و دموکرات در رأی گیری شرکت نکردند و اعلام داشتند که فقط به این علت بر ضد حکومت رأی نداده اند که «وضع وخیم» را درک می کردند. (۱۳۳)

حکیمی برای اجرای دومین بخش برنامه تظاهرات خیابانی را ممنوع کرد، به اشغال نظامی دفاتر حزب توده ادامه داد، و از غیرقانونی ساختن یکباره حزب سخن به میان آورد. علاوه بر این او از مذاکره با آشوب طلبانی، که فرقه دموکرات آذربایجان را رهبری می کردند سر باز زد، اعلام داشت که شکایات کردها اصالتی ندارد زیرا آنان از نژاد ایرانی اند، و باز تکرار کرد که ترکی گویشی بیگانه است که «مغولان وحشی» بر آذربایجان تحمیل کرده اند. (۱۳۳)

اگرچه برنامه حکیمی توانست اکثریت پارلمانی کسب کند، نتوانست خصومت شوروی را کاهش دهد. برعکس، شورویها اعلام کردند که «ترجیح می دادند در مسکو به نخست وزیر قوام خوشامد بگویند تا به نخست وزیر حکیمی». (۱۳۴) آنها همچنین خواستار رفع محدودیت از حزب توده شدند؛ از تعیین زمان دقیق تخلیه کامل قوای خود سر باز زدند؛ حمل محصولات کشاورزی از آذربایجان به جنوب ایران را متوقف کردند، و مهتر از همه، به مسانعت از ورود نیروهای دولتی به داخل استانهای شمالی ادامه دادند. در نتیجه فرقه دموکرات آذربایجان دست به شورش مسلحانه زد، شهرهای عمده استان را تصرف کرد؛ «دکتر گره ملی» تشکیل داد، و در آذرماه تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام کرد. در این بین،

حزب دموکرات کردستان فراتر رفت و تشکیل جمهوری مستقل کردستان را اعلام داشت؛ و شورشیان مسلح در استانهای شمال برای احیای شورش سال ۱۳۰۰ که جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران را در گیلان تشکیل داده بود، حزب جنگلی [جنگل] را ایجاد کردند. حکیمی نه تنها در مورد شورویها ناکام ماند، بلکه خصومت انگلیس را نیز برانگیخت. بولارد که از آغاز به سیامت و تسکین و اعتمادی نداشت، اکنون اظهار می‌داشت که «تمرکز شدید، علت واقعی تجزیه فعلی است» و با این پیشنهاد که همه استانها، بخصوص استانهای جنوبی، باید از حق خودگردانی برخوردار باشند، شروع به حفظ منافع انگلیس کرد.<sup>(۱۳۵)</sup> علاوه بر این، بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا (بی‌بی‌سی) در اواسط دی ماه اعلام کرد که انگلستان، امریکا و اتحاد شوروی کمیسیون سه جانبه‌ای برای حل مسائل داخلی ایران تشکیل می‌دهند. به گفته سفیر امریکا، خبر بی‌بی‌سی تهران را به وحشت انداخت؛ زیرا ناسیونالیستها فقط یک نگرانی داشتند که از مشاهده جنگ ابرقدرتها در ایران بزرگتر بود: ترس از اجلاس ابرقدرتها، مانند زمان انعقاد معاهده ۱۹۰۷ بین انگلیس و روس برای خاتمه جنگ و در جریان آن تقسیم ایران به حوزه‌های نفوذ بیگانه.<sup>(۱۳۶)</sup> شاید فقط یک راه‌گریز مانده بود: قوام می‌توانست پیش از تشکیل کمیسیون سه جانبه مستقیماً با شورویها مذاکره کند. همان‌طور که مصدق در مجلس اظهار داشت، «اگر مستقیماً با همایه شمالی خود صحبت نکنیم، کارمان تمام است؛ زیرا اگر کمیسیون سه جانبه تشکیل شود، ایران مانند سال ۱۹۰۷ تجزیه خواهد شد. چاره‌ای نداریم جز این که نخست‌وزیری را جانشین حکیمی کنیم که خوشایند مسکو باشد.»<sup>(۱۳۷)</sup> این راه‌حل نه تنها مورد قبول منفردین، توده‌ایها و فراکسیون آزادی، بلکه مشعین گروه آزادی که به فراکسیون خود بازگشته بودند و حتی خرده‌گیران عمده دیگر فراکسیونها مانند مدنی از فراکسیون میهن و محمدصادق طباطبایی از فراکسیون اتحاد ملی نیز واقع شد. البته وابسته نظامی انگلیس محبوبیت این راه‌حل را نه ناشی از نگرانی موجه که ناشی از «خصوصیات ملی» می‌دانست:

ایرانیها هرچند می‌توانند هر دم به اعمال متهورانه دست زنند، به داشتن خصلت پایدار شجاعت که موجب ایستادگی مداوم در سختیها می‌شود، شهره نیستند. آنان از این که تقاضای اخیرشان از اتحاد شوروی بلافاصله پاسخ مساعدی نیافت، سخت متأصل بودند. اینجاست که شجاعت ته می‌کشد. چهل و پنج نفر نماینده مجلس متنی را به حمایت از قوام امضا کرده‌اند. او مانند اغلب ایرانیان خود را زرنگ می‌داند و معتقد است که می‌تواند با روسها راه بیاید. کمتر کسی غیر از هموطنان خود وی این عقیده را دارد.<sup>(۱۳۸)</sup>

در اوایل بهمن تعداد نمایندگان که از فراکسیونهای سلطنت‌طلب و هوادار غرب کنار



کشیده بودند، به حدی رسید که قوام بتواند با یک رأی تعیین کننده اکثریت را به دست آورد. این اکثریت ضعیفی بود اما تنها اکثریتی محبوب می شد که یک نخست وزیر ضد دربار هوادار شوروی در مجلس چهاردهم کسب کرد. قوام، نامطمئن از وضعیت پارلمانی خود اما مطمئن از تقویم پارلمانی، که ۲۱ اسفند را پایان مجلس چهاردهم تعیین کرده بود، روئنه دفع الوقت آگاهانه را در پیش گرفت. سه هفته تمام بر سر ترکیب کابینه جدید با شاه چانه زد. نتیجه این شد که وزارتخانه های حساس کشور و امور خارجه را خود به عهده گرفت؛ پنج منصب کابینه را به یاران نزدیک خود واگذار کرد؛ دو پست دیگر را به افراد درباری داد؛ و وزارت جنگ را به سپهد امیر احمدی از افراد هنگ قزاق و یار رضاشاه در جنگهای عشایری سپرد که جاه طلبیها و استقلال رأی وی غالباً شاه جوان را نگران می ساخت.

قوام فقط بیست ساعت پیش از برنامه پروازش به مسکو، این کابینه را به مجلس معرفی کرد و به کمک رئیس مجلس، پارلمان را واداشت که بحث در خصوص رأی اعتماد را تا پایان مأموریت فوری وی به تعویق اندازد. وی در مسکو دیدار کوتاهش را به مذاکرات دراز و مفصلی کشاند و امتیاز نفت شمال و حل مسأله آذربایجان را به طرف مذاکره پیشنهاد کرد به این شرط که شورویها در عوض نیروهایشان را تا اواسط اردیبهشت بیرون برند. او یکبار حتی مذاکرات را متوقف کرد تا به سیاحتی تفریحی در شهر کیف پردازد. در این ضمن یاراتش در وطن مجلس را بایکوت کردند تا حد نصاب لازم برای تشکیل آن حاصل نشود و حزب توده برای جلوگیری از ورود دیگران به مجلس، در جلو پارلمان تظاهرات عمومی ترتیب داد. نمایندگان مخالف که نمی توانستند جلسات رسمی داشته باشند، آخرین روزها را به انتقاد از یکدیگر پرداختند. انگلیسیها شاه دوستها را به سبب تصمیم سرنوشت ساز معوق ماندن انتخابات مجلس بعدی سرزنش می کردند و شاه درستها انگلیسیها را به علت به قدرت رساندن صدرا لاشراف مؤول اصلی بروز این وضع وخیم می دانستند. قوام پس از مدتی طولانی، یک روز پیش از آخرین جلسه مجلس به تهران بازگشت و روز بعد، فقط یک ساعت پس از اختتام آخرین جلسه، در برابر نمایندگان حاضر شد. او با طنزی کنایه دار اظهار تأسف کرد که نبودن وقت و حد نصاب قانونی مانع از آن شد که آقایان و کلا مذاکرات شایسته ای درباره کابینه او و مذاکرات خارجی اش داشته باشند. (۱۳۹)

به این ترتیب مجلس چهاردهم با افشای تئستهای عمده اجتماعی کشور اما بدون حل سه مسأله عمده سیاسی خاتمه یافت. مسأله قانون اساسی هرچند بزودی اهمیت خود را برای بسیاری از محافظه کاران جنوبی از دست داد، برای اشراف شمالی به ریاست نخست وزیر قوام، برای طبقات متوسط به رهبری مصدق، و برای جنبش کارگری که حزب توده بسیج کرده

بود، همچنان در دستور روز قرار داشت. شاه در تلاش برای قبضه کردن ارتش پس از توفیق در چندین کشمکش اکنون می‌دید که فرد مورد تنفوش، قوام، در رأس حکومت است و باز هم مبارزه دیگری را با دربار طرح می‌ریزد. همچنین مسأله سیاست خارجی، بویژه مبارزه برای حفظ استقلال ملی، مادام که کشور در اشغال ابرقدرتها بود، شور و بهای خواستار امتیازات اقتصادی بودند، و شرکت نفت تحت مالکیت انگلیس منبع اصلی درآمد کشور را در سیطره خود داشت، نمی‌توانست فوریت خود را از دست دهد. برعکس، مسأله سیاست خارجی با ورود ابرقدرتها به جنگ سرد، تقسیم جهان به دو اردوگاه رقیب، و در نتیجه، بیم تقسیم ایران به مناطق نفوذ آنان، فوریت می‌یافت. سرانجام، مسأله اجتماعی، خصوصاً نیاز به اصلاحات داخلی، همچنان مبرم بود و برخی گروههای قومی را با دولت تحت سلطه فارسها و طبقات متوسط و پایین‌تر را با طبقات زمیندار و اعیان درگیر می‌کرد. این سه مسأله در هفت سال بعدی همچنان موضوع اصلی سیاست ایران بود.

## نظام سیاسی مستقر: از سلطنت در حال تنازع تا سلطنت نظامی

نظام مشروطه بدون حزب منضبط مثل بنای بدون سقف است.

احمد قوام در نکاتی از خاطرات قوام،

خواندنیها، ۶ مهر - ۱۱ آبان ۱۳۳۴

ایران با اقوام مختلف خود نیاز به حزبی منضبط با برنامه دقیق ندارد. برعکس، ایران نیازمند ائتلاف گسترده سازمانها در یک جبهه ملی با یک برنامه کلی و وسیع است. برای همین است که نمی‌خواهم یک حزب سیاسی دیگر درست کنم.

محمد مصدق، به نقل از احمد ملک، «جبهه ملی چگونه تشکیل شد».

خواندنیها، ۱۴ بهمن - ۱۲ اسفند ۱۳۳۵

### نخست‌وزیری قوام (بهمن ۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۶)

احمد قوام در بین سیاستمداران قدیم یک معاست. خردش می‌خواست رهبری مصمم و مسلط به اوضاع جلوه کند اما در عین حال همواره از سوی راست - شاه، ارتش، و سران عشایر - و چپ - حزب توده، فرقه دموکرات آذربایجان، و حزب دموکرات کردستان - زیر فشار بود. او خود را سیاستمداری جهانی همتای استالین، چرچیل و ترومن نشان می‌داد؛ اگرچه در واقع نماینده کشوری ضعیف و توسعه‌نیافته بود که هر یک از ابرقدرتها می‌توانست یکسبه از هستی ساقطاش کند. وی می‌کوشید یارانش را مطمئن سازد که به دنبال طرحی سزی برای بقای ملی است؛ اما بندرت بر اوضاع مسلط بود، با حل و فصل امور به طور روزبه‌روز، گرفتار بحرانهای پی‌درپی می‌شد، دسیسه‌های سیاسی می‌چید، و بیش از آن که فرصت ایجاد

کند، از فرصتها بهره‌برداری می‌کرد. او اطمینان می‌داد که مسائل سرانجام خوشی خواهد یافت؛ با وجود این واقع‌گرای خونسردی بود که سیاست را هنرِ ممکنات می‌دانست و آنگاه بود که اوضاع پر مخاطره سیاسی ممکن است برای خود او و کشور نیز بدترین نتیجه ممکن را در بر داشته باشد. این اختلاف بین ظاهر و واقعیت وی، بین بیمها و امیدهایش، و بین خواسته‌ها و تواناییهایش، وادارش می‌ساخت که اهداف حقیقی‌اش را پنهان دارد. وی بی آنکه خود را به اقدامات خاصی مقید سازد به درون بحرانها می‌رفت. با عَلم کردن جناحی در برابر جناح دیگر و گفتن آنچه شنوندگان دوست داشتند بشنوند به جای آنچه باید می‌گفت، آنها را از سر می‌گذراند و با ادعای این که نتیجه را از قبل پیش‌بینی کرده است، با مذاکرات مخفی غیر قابل رسیدگی؛ و درهای باز به روی رقبای هوشمند - زیرا می‌دانست که مخالفان امروز به آسانی ممکن است یاران فردا باشند - از بحرانها نجات می‌یافت.

بدین صورت، قوام برای هر کسی در هر زمانی چیز دیگری بود. ائتلافهای متغیر وی گواه روشن این امر است. شاه در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ مخالف او بود و او را دشمن کینه‌توز سلسله پهلوی می‌دانست؛ در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ وی را به عنوان دژی در برابر کمونیسم یاری داد؛ در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ مجدداً به عنوان دشمن خاندان خود مجبور به ترک کشورش کرده و در ۱۳۳۱ به عنوان هم‌پیمانی در برابر مصدق یک بار دیگر به او رو کرد. برعکس، حزب توده در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ به او به عنوان مشروطه‌طلبی در جدال با یک میلیتاریست اعتماد کرده؛ در ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ وی را نماینده اشرف زمیندار دانست و رو در رویش ایستاد؛ در ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ برای جلوگیری از قدرت فزاینده سلطنت دور او را گرفت؛ و در ۱۳۳۱ به او به عنوان نوکر شاه، انگلیس و طبقه حاکم، حمله کرد. انگلستان در سال ۱۳۲۱ به عنوان نخست‌وزیری با اراده و دوست متفقین یاریش داد؛ در ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵ به عنوان دوست شوروی با او به مخالفت برخاست؛ در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ به دلیل انجام مذاکرات تخلیه قوای شوروی وی را تحسین کرده؛ در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ به خاطر به خطر افکندن منافع انگلیس در خوزستان و بحرین مجدداً با او به مخالفت برخاست؛ و در ۱۳۳۱ او را به عنوان جانشین مصدق تأیید کرد. همین‌طور مصدق در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ او را به علت اتخاذ سیاست خارجی موازنه مثبت، مورد انتقاد قرار داد؛ در ۱۳۲۴ به عنوان تنها سیاستمدار قادر به مذاکره با روسها به او رأی داد؛ در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ وی را به تضعیف مجلس متهم ساخت؛ در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ در برابر شاه از او حمایت کرد؛ و در ۱۳۳۱ او را آلت دست امپریالیسم انگلیس نامید.

اما در پشت این معامها، عدم صمیمیت، و عدم ثبات آشکار، مردی قرار دارد سرسپرده

سه هدف بزرگند. قوام در مقام سیاستمداری کهنه کار که حامی انقلاب مشروطه بود و پیش از آن که رضاشاه تبعیدش کند تصدی پنج وزارتخانه - از جمله وزارت جنگ - و ریاست چهار کابینه را به عهده داشت، در صدد تضعیف سلطنت و اعمال سلطه غیر نظامی بر ارتش بود. وی به عنوان زمینداری ثروتمند، نوه وزیر دربار، پسر شاهزاده خانم قاجار، و شوهر اعیان زاده ای ثروتمند، طبعاً ترجیح می داد وضع موجود را حفظ کند تا این که خطر انقلابی اجتماعی را بپذیرد؛ با وجود این مایل بود تا جایی که موقعیت خودش به خطر نیفتد، از انقلابیون بر ضد شاه استفاده کند. سرانجام، او به عنوان فارغ التحصیل مدرسه ستی سیاست خارجی که بر آموزه موازنه مثبت، تأکید داشت، می خواست روسیه را در برابر انگلستان قرار دهد و در صورت امکان از ایالات متحده برای حفظ این موازنه استمداد کند.

قوام دوره نخست وزیری را از بهمن ۱۳۲۴ با چهار امتیاز عمده آغاز کرد. نخست این که مجلس پیش از برگزیدن وی به نخست وزیری، قانونی را مبنی بر معوق ماندن انتخابات مجلس آینده تا تخلیه قوای بیگانه از ایران تصویب کرده بود. در این فاصله شاه بدون ایجاد آشوبی در قوه مقننه نمی توانست او را عزل کند. دوم: شورویها به او اعتماد نشان می دادند و تأکید داشتند که با هیچ کس دیگری در مورد عقب نشینی نیروها مذاکره نخواهند کرد. شگفت این که وی در وزارت کشور ایالات متحده نیز که او را توانا ترین سیاستمدار ایرانی برای طرف شدن با روسها می دانست، طرف توجه بود. سوم، او هم از حمایت یاران اشرافی خود در شمال و هم حزب توده و در حکومت خود مختار در تبریز و مهاباد برخوردار بود.

چهارم این که قوام و حامیانش بسیاری از وزارتخانه های مهم را در دست داشتند. قوام وزارت امور خارجه و وزارت کشور را خود بر عهده گرفته بود. نزدیکترین مشاورش، مظفر فیروز، معاون نخست وزیر بود. مظفر فیروز، فرزند شاهزاده فرمانفرمای مشهور که به دست رضاشاه به قتل رسیده بود، در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ با سید ضیا همکاری داشت تا آن گاه که سید ضیا تهدید سرخ را مهمتر از خطر پهلوی تشخیص داد. وابسته نظامی انگلستان اظهار می کند که مظفر فیروز هشیار است و می تواند خوب بنویسد اما احتمالاً حاضر است هر چیزی را برای ساقط کردن شاه فدا کند، همه فعالیت های سیاسی او متوجه یک هدف است - مخالفت با شاه فعلی، و می خواهد او را به انتقام خون پدرش از تخت سلطنت براندازد.<sup>۱۱</sup> وزیر راه، سرلشکر فیروز فرمانفرما [محمد حسین فیروز]، عموی مظفر فیروز و برادر محمد ولی فرمانفرما بود که در مجلس چهاردهم ریاست فراکسیون آزادی را بر عهده داشت. سرلشکر فرمانفرما، فارغ التحصیل آکادمیهای نظامی فرانسوی و تزاری، مقامهای مهمی را عهده دار بود تا آن که رضاشاه به باز نشستگی پیشرس مجبورش کرده بود. سفارت انگلیس ادعا می کرد

که املاک وسیع خانوادگی وی در آذربایجان او را به این نتیجه رساند که، گرایش به روسیه تنها روتبه عملی است.<sup>(۱۲)</sup> وزیر فرهنگ، ملک الشعرا بهار شاعر مشهور کشور و از اعضای قدیم حزب دموکرات بود که بر اثر فعالیت‌های مشروطه خواهی، رضاشاه از تهران تبعیدش کرده بود. وزیر کشاورزی، شمس‌الدین امیرعلایی، حقوقدانی جوان و تحصیلکرده فرانسه از خاندان قاجار بود. امیرعلایی برای تشکیل حزب ایران به همکلاسیهایش در پاریس پیوسته اما در سال ۱۳۲۴ برای ورود به محفل سیاسی قوام از آن کناره گرفته بود. علاوه بر این، وزیر جنگ، سپهد [احمد] امیراحمدی هرچند به هیچ‌وجه از افراد قوام نبود. مهره دربار نیز محسوب نمی‌شد. به قول سفیر انگلیس، شاه به او مشکوک و بی‌اعتماد بود و فکر می‌کرد که «آرزوهای سیاسی خود را»<sup>(۱۳)</sup> در سر می‌پروراند.

قوام مجهز به این امتیازات، تصمیم گرفت نخست مهار مسائل خارجی را به دست گیرد و مسأله قانون اساسی را به وقت مناسبتری موکول کند. وی پس از بازگشت از مسکو در اسفند ماه به مذاکره با شورویها ادامه داد و در فروردین ماه با آنان به تفاهم کلی رسید. این تفاهم چهار محور داشت: شورویها همه نیروهایشان را تا اواخر اردیبهشت عقب می‌کشیدند؛ ایرانیها شکایتی را که نخست‌وزیر قبلی به سازمان ملل تسلیم کرده بود، پس می‌گرفتند؛ حکومت مرکزی اختلافاتش را با حکومت ایالتی آذربایجان، به طور مسالمت آمیزه و با توجه به اصلاحات لازم و نیز قانون اساسی حل و فصل می‌کرد؛ و قوام تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی را به مدت پنجاه سال در ایالات شمالی با مشارکت مساوی طرفین در سود حاصل، به مجلس پانزدهم پیشنهاد می‌کرد. توفیق قوام قابل توجه بود و باعث شد که روسها بی آنکه بی‌اعتبار شوند، خاک ایران را ترک کنند. این امر بدون مداخله عینی غرب حاصل شده بود.<sup>(۱۴)</sup> به این ترتیب، در برابر شرکت نفت انگلیس در جنوب، امتیاز شوروی در شمال، موازنه‌ای برقرار می‌کرد و به طور ضمنی خواسته قوام یعنی عقب‌نشینی شوروی را با خواسته ظاهراً مصرانه‌تر شورویها یعنی موافقتنامه نفتی، پیوند زد. زیرا بدون عقب‌نشینی قوای شوروی، انتخاباتی صورت نمی‌گرفت؛ بدون انتخابات، مجلسی در کار نبود؛ و بدون مجلس، موافقتنامه نفت وجود نمی‌داشت. با بیرون رفتن آخرین قوای شوروی در اواسط اردیبهشت از ایران، شاه مجبور شد لقب (جناب اشرف) به قوام اعطا کند.

قوام هنگام پیشنهاد امتیاز نفت به شورویها، سعی کرد امریکاییها را با پیشنهاد امتیاز مشابهی در جنوب شرقی و با تجدید مهلت حضور هیأت نظامی ایالات متحده عظمی سازد. سفیر امریکا گزارش می‌دهد که قوام به طور خصوصی به او گفته است امتیاز شمال و اجتناب ناپذیر و بسیار دیرتر از موعد است؛ زیرا ایران در گذشته به ضرر روسیه تبعیض

قائل شده بود: «قوم افکارش را ناتمام گذاشت و گفت اگر چیزی در خصوص نفت شمال با روسیه امضا شود، مراقب خواهد بود که حقوقی در بلوچستان برای امریکاییها منظور گردد. وقتی تذکر دادم که انگلستان به دنبال امتیازی در بلوچستان است، وی پاسخ داد که انگلیس همه آنچه را که از امتیاز نفت می‌توانست در ایران به دست آورد، کسب کرده است. این نشان‌دهندهٔ علاقهٔ دیرین او به معامله با امریکاست.»<sup>(۵)</sup>

در عین حال، قوام به چپ نیز دست دوستی دراز کرد. وی با کاستن از محدودیت‌هایی که حکومت‌های پیشین بر حزب نموده روا داشته بودند، به ارتش دستور داد دفاتر حزب را تخلیه کند، اعضای حزب را از زندان آزاد کرد، به حکومت نظامی در تهران پایان داد، اجتماعات عمومی را آزاد کرد، و حزب را تشویق کرد باشگاه‌هایی را که در شهرهای جنوب به هنگام تهاجم جناح راست وابسته به صدرالاشرف آتش زده شده بود، بازگشاید. قوام سید ضیا، طاهری سیاستمدار هوادار انگلیس، قبادیان رئیس ایل کردی کنهر در خوزستان، دولت آبادی نمایندهٔ سلطنت طلب اصفهان، دشتی رهبر حزب عدالت، و سه تاجر تأمین‌کنندهٔ هزینهٔ حزب ارادهٔ ملی را دستگیر کرد. سفارت انگلستان گزارش داد که آن تعداد از بازرگانان انگلوفیل که محتاط‌تر بودند، تهران را به قصد تعطیلات در جنوب، زیارت در عراق، و معالجات ضویل پزشکی در فلسطین ترک کردند.<sup>(۶)</sup> قوام همچنین ده روزنامهٔ راست‌گرا را تعطیل کرد. اختطاری دسربسته؛ اما دشیده خطاب به شاه انتشار داد که در سیاست مداخله نکند؛<sup>(۷)</sup> و احزاب عدالت و ارادهٔ ملی را با مصادرهٔ دارایی‌شان به آسانی منحل کرد. علاوه بر این، سرلشکر ارفع، رئیس ستاد مشترک را به سبب مسلح کردن ایل ضد تبریزی شاهسون دستگیر کرد و سرلشکر حاج‌علی رزم‌آرا را به جای او به ریاست ستاد مشترک گماشت. ارفع و رزم‌آرا نه تنها شخصاً دشمنان قسم خوردهٔ یکدیگر بودند، بلکه از لحاظ سیاسی نیز با هم ضدیت داشتند. ارفع بنا به گفتهٔ وابستهٔ نظامی انگلیس، اشرافی محافظه کار بود که صمیمانه از انگلیس حمایت می‌کرد، به بیماری شکار جاسوسان مبتلا بود و بنابراین هر روز نوشته‌ای دست‌چپی بر ضد شاه کشف می‌کرد.<sup>(۸)</sup> رزم‌آرا از یک خانوادهٔ متوسط پایین برخاسته بود، به انگلستان سخت بی‌اعتماد بود و از این رو با روسیه و افسران جوان چپ‌گرا هم‌دستی داشت. سپهبد امیر احمدی، وزیر جنگ، بدین عنوان که رزم‌آرا با مظفر فیروز بیش از حد دوست است و درجه‌دزان را ناراضی خواهد ساخت، کوشید از انتصاب او جلوگیری کند.<sup>(۹)</sup> شاه به نوبهٔ خود به سفارت انگلیس اطلاع داد که رزم‌آرا خائنی است که باید منکوب شود و او بی‌صداقت، نادرست، و کمی بهتر از یک مأمور روس است.<sup>(۱۰)</sup>

از اینها گذشته، قوام در خرداد ماه به توافقی موقت با فرقهٔ دموکرات آذربایجان دست

یافت. طبق این توافق، حکومت مرکزی، حکومت ملی آذربایجان، را به عنوان انجمن ایالتی آذربایجان، و مجلس ملی، را به عنوان مجلس ایالتی، و فدائیان مسلح را که اقدام به شورش کرده بودند به عنوان نیروهای امنیتی محلی به رسمیت شناخت. (۱۱) حکومت مرکزی همچنین توافق کرد در آینده استانداران را از میان فهرستی که مجلس ایالتی تهیه می‌کند، برگزیند؛ انجمن ایالتی را به تعیین رؤسای ادارات دولتی محل مجاز بداند؛ ۷۵٪ مالیات حاصل از آذربایجان را در منطقه خرج کند؛ زبان آذری را در مدارس ابتدایی و زبان آذری و فارسی را با هم در محاکم عدلیه و ادارات دولتی به کار ببرد؛ تقسیم زمینهای دولتی بین روستاییان توسط انجمن ایالتی را رسماً تأیید کند؛ در اسرع وقت راه آهن سرتاسری را تا تبریز امتداد دهد؛ لایحه حق رأی زنان و افزایش نمایندگان آذربایجان را به نسبت جمعیت آن به مجلس بپانزدهم تسلیم کند؛ و به پاس قربانیانی که مردم آذربایجان در انقلاب مشروطه داده‌اند، به احداث دانشگاه تبریز کمک مالی کند. با این حال، موافقت‌نامه تصمیم‌گیری در مورد دو مسأله حساس را به تعویق انداخت. قول داد کمیونی برای استماع شکایات مالکاتی که به دلیل مخالفت فعال با فرقه دموکرات املاکشان را از دست داده بودند، تشکیل شود و کمیسیون مشترکی هم برای حل مشکلات نظامی، بخصوص روال قانونی نظام وظیفه، نقش ارتش مرکزی در استان، و وضع افسران ایرانی که به آذربایجان فرار کرده بودند، تشکیل داد. موافقت‌نامه در تهران نه تنها با استقبال حزب توده بلکه بسیاری از روزنامه‌های مستقل روپرو شد. امید که متعلق به ابوالقاسم امینی اشرافی بود، به هر دو طرف به علت تمایزشان به سازش تبریک گفت. مظفر به سردبیری کمی استوان، یار مصدق، همه مواد آن را بجز آنهایی که استفاده از زبان آذری را مجاز می‌داشت، مطلوب دانست؛ ه‌زبان مشترک بهترین شالوده برای بناکردن وحدت ملی است. به همین دلیل باید تا جایی که می‌توانیم زبان فارسی — زبان فردوسی، سعدی، نظامی و مولوی — را در تمام نقاط ایران، بخصوص آذربایجان، گسترش دهیم. (۱۲) و جبهه ارگان حزب ایران، فرقه دموکرات را به سبب اجرای اصلاحات وسیع در آذربایجان و تقویت نیروهای مرفقی در سراسر ایران، ستود.

وقتی جنبش در آذربایجان شروع شد، بسیاری از افراد کوتاه‌بین به وحشت افتادند و فریاد کشیدند که موجودیت ایران در خطر است ولی ما وضعیت را با واقع‌بینی ارزیابی کردیم. می‌دانستیم که آذربایجان قصد ندارد از ایران جدا شود و جنبش آذربایجان جزء لاینفکی از جنبش مرفقی در ایران است. خوش‌بینی ما اکنون تحقق یافته است. حکومت آذربایجان نه تنها سازشی درست را پذیرفته، بلکه مدارس، جاده‌ها، درمانگاه‌ها و یک دانشگاه نیز ساخته، مالیات مصرف‌کنندگان را کاهش داده، بین دهقانان زمین تقسیم کرده، و برای بالا بردن سطح زندگی بسیار کوشیده است. (۱۳)



قوام، دستی به پشتیبانی چپ و دستی به پس زدن راست، در اواخر خرداد برای احتیاط سازمان خود را با نام «حزب دموکرات»<sup>\*</sup> تشکیل داد. او برای تشکیل یک سازمان جدید دو دلیل ضمنی و ظاهراً متناقض داشت. از یک طرف می‌خواست این حزب را همراه با وزارت کشور برای شکستن نامزدهای سلطنت‌طلب و هوادار انگلیس در انتخابات آینده، و از این رهگذر قبضه کردن مجلس پانزدهم، به کار گیرد. او می‌خواست از ماشین سیاست نوین برای پیگیری مبارزهٔ دیرینش با سلطهٔ پهلوی سود جوید. بعضیها گمان داشتند که وی در صدد است دولتی تک حزبی ایجاد کند. از طرف دیگر، امیدوار بود آن را برای بیج کردن اصلاح‌طلبان غیرکمونیست به کار برد، برگ برنده را از دست چپها بگیرد، و بدین ترتیب وزنهٔ تعادلی در برابر حزب توده ایجاد کند. عنوان حزب می‌خواست این سازمان را، هم وارث حزب دموکرات قدیم و هم رقیب فرقهٔ دموکرات آذربایجان جلوه گر سازد. همان طور که یکی از مشاوران قوام بعدها اقرار کرد، «اوضاع ما را واداشت که برای رقابت با انقلابیون، ظاهری رادیکال به خود بگیریم»<sup>(۱۴)</sup> بدین سان، حزب دموکرات شمشیر دودمی بود که به سوی چپ و راست، هر دو، نشانه رفته بود.

کمیتهٔ مرکزی حزب از اشراف ضدانگلیسی شمالی و روشنفکران رادیکال غیرتوده‌ای تشکیل می‌شد (جدول ۵ را ببینید). گروه اول شامل قوام رئیس حزب، مظفر فیروز، محمدولی فرمانفرما، ابوالقاسم امینی، و سردار فخر حکمت نمایندهٔ سابق شیراز بود. وی اگرچه از مالکان بزرگ فارس محسوب می‌شد، در مجلس چهاردهم با اشراف ضددربار شمالی همکاری نزدیک داشت؛ زیرا از طرفی از رضاشاه لطمه دیده بود و از طرفی خانواده‌اش از دیرباز با قبایل خمه که حامی انگلیس بودند، ضدیت داشت. گروه دوم شامل بهار وزیر فرهنگ، محمود محمود از دیگر یاوران حزب دموکرات قدیم و مؤلف کتابی افشاگر دربارهٔ دسایس انگلیس در ایران<sup>\*\*</sup> و حسن ارسنجانی حقوقدان جوانی بود که در دههٔ ۱۳۴۰ به دلیل اجرای اصلاحات ارضی شهرت یافت. ارسنجانی فرزند روحانی ساده‌ای از هواداران انقلاب مشروطه، تحصیلکردهٔ دانشگاه تهران و مترجم متکیو بود و در سال ۱۳۲۳ نشریهٔ چپ‌گرای مستقلی به نام *داریا* منتشر کرد که سلطنت‌طلبها آن را به طور خطرناکی جمهوریخواه، انگلیسیها به طور فاحشی، مارکسیستی، و روسها «ذاتاً فاشیست» دانستند.<sup>(۱۵)</sup>

\* نام کامل این حزب، «حزب دموکرات ایران» بود و تشکلهایی که پیش و پس از آن تشکیل شد، صرفاً «حزب دموکرات» نام داشت - م.  
 \*\* کتاب ۸ جلدی تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی - م.

## جدول ۵ رهبران حزب دموکرات

نام	شغل	محل تحصیلات عالی	تاریخ و محل تولد	منشأ طبقاتی	منشأ قومی	سابقه سیاسی
قوام احمد	زمیندار	فرانسه	بهران، ۱۲۵۷	اشراف قاجار	قاجار - فارس	نعمتدی رضاشاه
فیروزه مظفر	زمیندار	انگلستان	تهران، ۱۲۸۵	اشراف قاجار	قاجار - فارس	همکاری با سید ضیا
فرمانفرما، محمد [ولی]	زمیندار	نژرد	تبریز، ۱۲۶۹	اشراف قاجار	قاجار - فارس	رهبر فراکسیون آزادی
امین، ابوالقاسم	زمیندار	فرانسه	رشت، ۱۲۸۵	اشراف قاجار	قاجار - فارس	رهبر فراکسیون آزادی
حکمت، سردار فاخر	زمیندار	فرانسه	شیراز، ۱۲۶۹	اعیان زمیندار	فارس	رهبر فراکسیون آزادی
ملک الشعرا بهار، [محمدتقی]	شاعر	نژرد	مشهد، ۱۲۶۵	پدر، شاعر دربار*	فارس	حزب دموکرات
محمود، محمود	نویسنده و کارمند	ایران	تبریز، ۱۲۶۱	طبقه متوسط شهری	فارس	احزاب دموکرات و سوسیالیست
ارمنجان، حسین	حقوقدان و روزنامه‌نگار	ایران	ارمنجان، ۱۳۰۱	طبقه متوسط روستایی	فارس	کار با قوام ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵
صادق، عبدالحسین	پزشک	فرانسه	تبریز، ۱۲۷۹	اعیان زمیندار	آذربایجان	حزب ایران
عمیدی نوری، ابوالحسن	روزنامه‌نگار و حقوقدان	ایران	بابل، ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	فارس	کار با قوام ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵
وکیلی، هاشم	حقوقدان	ایران	قم، ۱۲۵۵	طبقه متوسط شهری	فارس	نبارد
فروزش، زین [العابدین]	حقوقدان	ایران	تهران، ۱۲۹۹	طبقه متوسط شهری	فارس	حزب همراهان
نراقی، عباس	حقوقدان	ایران	کاشان، ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	فارس	رهبر حزب همراهان

\* محمدکاظم ملک الشعرا صبری کاشانی پدر بهار، شاعر دربار یا درباری تبریز بلکه محمود خود بهار ملک الشعرا ایستاد قدس رضوی بود.

برنامه حزب دموکرات خواستار اصلاحات وسیع اقتصادی، اجتماعی و اداری بود.<sup>(۱۶)</sup> این حزب وعده تجدیدنظر اساسی در نیروهای امنیتی کشور - یعنی ارتش، پلیس و ژاندارمری، - را داد. همچنین تقسیم اراضی دولتی، حق رأی زنان، انجمنهای ایالتی پیش‌بینی شده در قانون اساسی، ریشه کن ساختن بیکاری، برگزاری مجدد انتخابات کدخدایان روستاها، و ساختن درمانگاهها، مدارس و طرحهای آبیاری در روستاها را مطرح کرد. حزب برای ابلاغ نظراتش به مردم چهار روزنامه عمده راه انداخت: دموکرات ایران، یومیه حزب، فرمان، روزنامه عصر حزب، دیپلمات، ارگان کمیته مرکزی که به مسائل بین‌المللی می‌پرداخت؛ و بهرام که برای جذب دانشجویان طرح شده بود. علاوه بر این، حزب در صد برآمد شاخه‌های ایالتی، منطقه‌ای، و محلی؛ سازمانهای جوانان، زنان، و پارلمانی؛ کنگره‌های دو سالانه برای انتخاب کمیته مرکزی، رئیس، و نامزدهای مجلس؛ و یک فراکسیون منظم پارلمانی که اعضایش می‌بایست تابع دستورات حزب باشند و از خط مشی رئیس حزب پیروی کنند،<sup>(۱۷)</sup> ترتیب دهد. با این حال، حزب دموکرات عمداً جنبش کارگری را کنار گذاشت تا مقابله حزب توده را بر نیانگیزد. به طوری که قوام به مطبوعات گفت، «چون نمی‌خواهیم بین کارگران تفرقه بیندازیم، لذا از فعالیت در زمینه اتحادیه‌های کارگری پرهیز خواهیم کرد.» مظفر فیروز نیز اعلام داشت: «مادام که حزب توده دهقانان را به حزب دموکرات وا گذاشته است، حزب دموکرات نیز طبقه کارگر را به حزب توده واگذار خواهد کرد.»<sup>(۱۸)</sup>

قوام با تشکیل حزب دموکرات همچنان به چپ‌گرایی او در اواخر خردادماه شورای عالی اقتصاد را تشکیل داد تا برنامه تقسیم املاک سلطنتی، کمک به دهقانان، ممنوعیت کشت خشخاش، تعیین حداقل دستمزد، تدوین برنامه پنجساله، و حمایت از صنایع داخلی را تهیه کند.<sup>(۱۹)</sup> وی در اوایل تیرماه روزنامه مذهبی پرچم اسلام را به جرم تحریک تظاهراتی در اعتراض به کشف حجاب تعطیل و آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی مجتهد سیاسی مشهور را به جرم سازمان دادن اعتراض بازاریان به حکومت دستگیر کرد.<sup>(۲۰)</sup> قوام در تیرماه به ارتش دستور داد تحویل اسلحه به عناصر ضدتوده‌ای در گیلان و مازندران را متوقف سازد؛ عباس اسکندری سیاستمداری هوادار شوروی را شهردار تهران کرد؛ سیاستمدار دیگری از هواداران حزب توده را به استانداری اصفهان گماشت؛ قاضی رادیکالی را به ریاست دادگاه ویژه‌ی مأمور محاکمه مقامات اداری متهم به فساد سیاسی منصوب کرد؛ و مظفر فیروز را برای واداشتن شرکت نفت به کنار آمدن با اعتصاب عمومی بزرگی که ۶۰۰۰۰ کارگر شرکت در آن شرکت داشتند، به خوزستان فرستاد. در اوایل مردادماه مقامات انگلیس گزارش

می‌دادند که حزب توده نه تنها تسلط بر شهر اصفهان بلکه بیشتر نقاط گیلان، مازندران و خوزستان را در دست دارد.<sup>(۲۱)</sup>

چرخش به چپ زمانی شدت گرفت که قوام - بدون مشورت با شاه - کابینه‌ای ائتلافی با احزاب دموکرات، توده و ایران تشکیل داد. قوام که مجدداً وزارت کشور و وزارت امور خارجه را خود بر عهده گرفته بود، وزارتخانه‌ای به نام کار و تبلیغات برای مظفر فیروز درست کرد، وزارتخانه‌های جنگ، راه و کشاورزی را به ترتیب به امیر احمدی، فیروز فرمانفرما و امیرعلایی سپرد؛ وزارتخانه‌های دارایی و پست و تلگراف را به دو سلطنت طلب\*؛ وزارت دادگستری را به الهیار صالح قاضی جوانی از حزب ایران؛ وزارتخانه‌های بهداری، فرهنگ، و پسته و هنر و بازرگانی را به نمایندگان حزب توده\* داد؛ و پست وزیر مشاور را به فرقه دموکرات آذربایجان وا گذاشت. سرجان هیلو روژنل سفیر جدید انگلستان، مدعی شد که هشت تن از یازده وزیر کمونیست‌اند یا «هم‌مشرک» کمونیستها.<sup>(۲۲)</sup> قوام به پشتگرمی اکثریت کابینه، قانون کار جامعی مقرر کرد؛ وزرای توده‌ای را به تجدید ساختار اساسی وزارتخانه‌هاشان واداشت؛ قول داد اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده را به عنوان تنها نمایندگان طبقه کارگر به رسمیت بشناسد؛ و شورای عالی کار تشکیل داد تا در مورد بیمه بیکاری، میزان دستمزد، و کمیته‌های رابط بین کارگر و کارفرما اقدامات لازم را انجام دهد. چرخش به چپ در شهریور ماه زمانی به اوج خود رسید که قوام خطاب به جمعی در مقر حزب توده اعلام داشت که دموکراتها برای مجلس آینده ائتلافی انتخاباتی نه فقط با احزاب توده و ایران که همچنین با احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان تشکیل خواهند داد. اغلب ناظران احتمال دادند که چنین ائتلافی اکثریت قاطع را در مجلس پانزدهم تضمین کند و سپس مسأله انفجار آمیز قانون اساسی را در برابر شاه مطرح سازد.<sup>(۲۳)</sup>

اما نقشه‌های قوام در مهر ماه بر اثر یورش جناح راست به هم خورد: شورش عشایر که به اشاره خوانین جنوب سر بر آورده بودند؛ ناآرامی در ارتش به تحریک شاه؛ و فشار قدرتهای غربی، بخصوص انگلستان. دخالت عشایر به شکل شورش در آمد که سرعت گشایش می‌یافت. غائله را ناصر قشقایی آغاز کرد که از قدرت حزب توده بی‌سناک بود و ایل خود را بسیج کرد با این مدعا که کمونیم، الحاد، و هرج و مرج، دموکراسی، ایران و اسلام را به خطر انداخته است.<sup>(۲۴)</sup> ایل قشقایی که بلافاصله مورد حمایت ایل بختیاری قرار گرفت، امتیازاتی

\* عبدالحسین هژیر و دکتر منوچهر اقبال - م.

\*\* دکتر مرتضی یزدی، دکتر فریدون کشاورز و ایرج اسکندری - م.

مشابه آنچه به آذربایجان اعطا شده بود، برای فارس و اصفهان درخواست کرد: انجمنهای ایالتی، نصب مقامات محلی توسط همان انجمنها، صرف ۶۶ درصد از مالیات حاصل از منطقه در آن دو استان، و امتداد راه آهن سرتاسری تا اصفهان، شیراز و بوشهر.<sup>(۲۵)</sup> عشایر شورش به همپسای ایلات خمسه، بویراحمدی، داودی و ممسنی فارس و نیز تنگستانیهای حاشیه خلیج فارس، با تصرف بوشهر و کازرون، افراد پادگانهای هر دو شهر را قتل عام کردند. حدود پانزده هزار جنگاور مسلح رو به سوی شیراز نهادند. شورشیان که به تشویق اعراب خوزستان، شاهونهای اردبیل، افشارهای اردلان و کردهای کلهر کرمانشاه جری تر شده بودند، انحلال کابینه ائتلافی، کنار گذاشتن حزب توده از کابینه‌های آینده، ممنوعیت سازمانهای حزب توده در جنوب، و انتصاب دو وزیر مشاور برای نمایندگی نهضت جنوب، را به خواسته‌هایشان افزودند.<sup>(۲۶)</sup>

مخالفت افسران تازگی نداشت. هنگامی که قوام سرگرم مذاکرات مربوط به عقب‌نشینی شوروی بود، وزیر جنگ، مشکوک به این تماسهای سزوی، به مطبوعات گفت که روسها قوای خود را در آذربایجان به جای کاهش دادن تقویت می‌کنند.<sup>(۲۷)</sup> هنگامی که قوام با تبریز تقریباً به توافق کامل رسیده بود، فرماندهان ارتش در مرزها حوادثی ایجاد کردند و نمایندگان نظامی در کمیسیون مشترک از شناسایی فداییان و متواریان ارتشی به عنوان اعضای قانونی نیروهای مسلح اکیداً سرباز زدند.<sup>(۲۸)</sup> وقتی که قوام در جریان اعتصاب عمومی خوزستان در برابر شرکت نفت جانب حزب توده را گرفته بود، فرمانده نظامی آبادان سران اتحادیه کارگری را دستگیر کرده، بین قبایل عرب اسلحه تقسیم کرده، تحریکشان کرده بود که به دفاتر حزب توده حمله کنند، و پس از مشاجره شدیدی با مظفر فیروز، به روی او اسلحه کشیده بود. همین طور، زمانی که قوام خواسته بود فرمانده نظامی آبادان را دستگیر کند، رئیس ستاد مشترک پادرمیانی کرده و تهدید کرده بود که اگر یک افسر ارتش در دادگاه عمومی تحقیر شود، استعفا خواهد داد.<sup>(۲۹)</sup> اکنون با وقوع شورش عشایری، «مخالف نظامی و عناصر جناح راست در تهران» درباره مصلحت بودن کودتا با سفارت انگلیس مشورت می‌کردند و در همین حال فرمانده نظامی فارس ضمن معطل گذاشتن توانایی ارتش، تصویر اغراق آمیزی از قدرت شورشیان می‌داد و حکومت را ترغیب می‌کرد که تسلیم خواسته‌های آنان شود.<sup>(۳۰)</sup> کنسول انگلیس در شیراز مشکوک به این بود که فرمانده نظامی مخفیانه سرگرم متحد ساختن خانها بر ضد دست چپهاست.<sup>(۳۱)</sup> در این ضمن، وزیران توده‌ای به قوام اصرار کردند که توصیه‌های ارتش را نادیده بگیرد و اعضای اتحادیه‌های کارگری را بر ضد عشایر مسلح سازد.

با نزدیکتر شدن قوام به حزب توده و اتحاد شوروی، مخالفت قدرتهای غربی شدت یافت. بولارد در اسفند ماه ملاحظاتی در خصوص حکمت مأموریت قوام در مسکو اظهار داشت: «جای تأسف است اما واقعیت دارد که ایرانیها طعمه ایده آلی برای استالین هستند. آنها بی صداقت، اهل بدگویی، بی انضباط، ناتوان از اتحاد، و بی برنامه اند. نظام شوروی مجهز به طرح تئوریک کاملی برای همه چیز از خدا گرفته تا خرما است.» در فروردین ماه وزارت امور خارجه انگلستان طرحهای احتمالی را در صورتی که قوام همچنان «موضع آلت دست روسها بودن را حفظ کند»، پیش کشید. این طرحها به ایجاد فشار از طریق شرکت نفت، حمایت از جنبشهای خودمختاری در جنوب و در مرحله نهایی، اشغال نظامی خوزستان مربوط می شد. در اردیبهشت ماه، وابسته نظامی انگلیس چنین گفت: «این که قوام کشورش را به روسها فروخته یا فروخته، نظری است که هنوز قابل اثبات نیست اما این که کابینه وی پذیرای فشار حزب توده است، واقعیت دارد.» در خرداد ماه لوروزنل جانشین بولارد چنین هشدار داد: «اگر قوام از اقدام بر ضد حزب توده به دلیل قدرت فزاینده آن سازمان است. اگر در برابر آن شدت عمل به خرج دهد، توده ایها تقریباً به طور حتم تلافی می کنند؛ او را ساقط می کنند و کمونیست تمام عباری جایش می گذارند.» در تیر ماه انگلیسیها پایگاه خود در بصره را تقویت کردند؛ دوناو جنگی را در نزدیک آبادان مستقر ساختند؛ و آماده پیاده کردن نیرو در خوزستان شدند.<sup>(۳۲)</sup> در مرداد ماه دولت کنسون انگلیس در اصفهان را متهم کرد که ایل بختیاری را تحریک به شورش می کند. سفارت انگلیس اظهار داشت: «اکنون همه ایرانیان وطن پرست یقین کرده اند که قوام قطعاً کشورش را به روسها فروخته است.» و در شهریور ماه، هنگامی که قوام در برابر انگلستان و شاه از امریکا استمداد کرد، سفیر ایالات متحده به او توصیه کرد که مظفر فیروز و وزرای توده ای را برکنار کند؛ مسأله آذربایجان را مجدداً به جریان اندازد، مخالفتش را دیگر «فاشیستهای مرتجع» نخواند؛ و لحن «اظهارات آتشین دوستی با اتحاد شوروی» را پایین آورد.<sup>(۳۳)</sup>

به این ترتیب در مهر ماه قوام خود را در محاصره خطرناکی دید. او می توانست به حرکت خود به چپ ادامه دهد؛ اتحادیه های کارگری را مسلح کند؛ و از روسها کمک نظامی بخواهد؛ اما این کار اگر جنگ داخلی خونینی ایجاد نمی کرد، آتش انقلاب را برمی افروخت. همچنین وی می توانست چرخش تندى به راست بکند، به اتحاد با حزب توده پایان دهد، با عشایر و افسران سازش کند؛ اما این کار مبارزه با شاه بر سر قانون اساسی را معوق می گذاشت. قوام شوق اخیر را انتخاب کرد. مظفر فیروز را به سفارت مسکو گماشت؛ وزرای توده ای و وابسته به حزب ایران را کنار گذاشت؛ مصوبات بلندپروازانه را که در آنها وعده اصلاحات رضی و

تدوین قانون کار داده شده بود، بایگانی کرده، مخالفان سابق مانند سید ضیا، ارفع، طاهری و کاشانی را آزاد ساخت؛ چپ‌گراها را از مشاغل دولتی و شورای عالی نظارت که قرار بود ناظر انتخابات آینده باشد تصفیه کرد؛ و ضدکمونیستهای سختگیری را به استانداری اصفهان، خوزستان، گیلان و مازندران گماشت. این استانداران با برقراری حکومت نظامی دوازده روزنامه دست‌چپی را بستند، دفاتر حزب توده را اشغال کردند، و ۳۴۰ فعال حزبی را دستگیر کردند. ارگان حزب ایران اظهار داشت: «برای نخستین بار پس از زمان رضاشاه ارتش کانون قدرت است و علناً در مسائل سیاسی دخالت می‌کند.»<sup>(۳۴)</sup>

قوام حزب دموکرات را نیز به راست سوق داد. وی خوانین بختیاری و قشقایی، قبادیان از ایل کلهر، ناصر ذوالفقاری از ملاکین زنجان که حکومت تبریز املاکش را مصادره کرده بود، مسعودی سردبیر روزنامه اطلاعات، امامی، کارخانه‌دار و نماینده سابق اصفهان، نمازی بازرگان میلیونری که نماینده شیراز در مجلس پیشین بود، علی و کیلی رئیس اتاق بازرگانی تهران، عزیز [اعزاز] نیکویی زمیندار ثروتمند اصفهانی، و محمد هراتی صاحب صنایع نساجی در یزد را در رأس این حزب قرار داد. یکی از یاران قوام اظهار داشت که «حزب دموکرات پناهگاه کسانی شد که از توده‌ایها می‌ترسیدند. گویی آخرین دژ در برابر کمونیسم بود.»<sup>(۳۵)</sup>

گام بعدی قوام تشکیل اتحادیه سندیکاهای کارگران و کشاورزان ایران (اسکی) بود. همان طور که بعدها رئیس این سازمان اقرار کرد، «حزب دموکرات، اسکی را برای متزلزل کردن قدرت سازمان یافته‌ای که در اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده متراکم شده بود، ایجاد کرد.»<sup>(۳۶)</sup> وظیفه تشکیل اسکی به عهده خسرو هدایت رئیس راه آهن و حبیب نفیسی مدیر کارخانجات دولتی گذاشته شد. اولی مهندسی تحصیل‌کرده بلژیک، برادر یک سرلشکر مشهور شاه‌دوست، فرزند یکی از اشراف متشخص، و برادرزاده یکی از نخست‌وزیران رضاشاه بود. دومی، مهندسی تحصیل‌کرده آلمان، فرزند معلمی در دربار رضاشاه و نوه طبیبی در دربار قاجار بود. اسکی به کمک مهندسان تحت استخدام دولت و به هزینه وزارت کار و تبلیغات، روزنامه‌ای به نام کارگران ایران راه انداخت و شعباتی در تأسیسات دولتی — بخصوص در کارخانجات توتون‌سازی، زرادخانه‌ها، و نواحی راه آهن — دایر کرد.<sup>(۳۷)</sup> تشکیل اسکی، حمله شدید حزب توده را برانگیخت. این حزب، اسکی را «اتحادیه زوده امید و بوروکراتهای دولتی را متهم کرد که با زور و رشوه و تهدید به بیکاری، در میان طبقه کارگر تفرقه می‌افکنند.»<sup>(۳۸)</sup> حزب توده راه پیماییهای بزرگی برای دفاع از باشگاههای حزب در برابر سازمان شبه‌نظامی حزب دموکرات راه انداخت و در ۲۱ آبان اعتصاب عمومی

بیست و چهار ساعته‌ای در اعتراض به قتل یک کارگر راه آهن به دست چاقوکشانی که ظاهراً اجیر شده امکی بودند، اعلام کرد.

گذشته از این، قوام روابط خود را با تبریز و مهاباد سردتر کرد و متعاقباً در آذرماه اجازه داد که ارتش به آذربایجان و کردستان هجوم آورد. حوادثی که به تهاجم منجر شد، در هاله‌ای از حقایق ناقص و اشارات گمراه کننده قرار دارد. بعدها قوام کل ماجرا را به حساب خود گذاشت و گفت که از همان آغاز به دنبال همین نتیجه بوده است.<sup>(۴۹)</sup> با این حال وی پیش از حمله با احتیاط زیاد اقدام کرد و به تبریز چنین فهماند که در برابر خواسته‌های نامعقول شاه از آنها دفاع می‌کند.<sup>(۴۰)</sup> احتیاط او از طرفی از ترس از دخالت شوروی؛ از طرف دیگر از بی‌اعتمادی به توان رزمی ارتش؛ از طرفی از علم به اینکه در مجلس آتی می‌توانست بیست و پنج نماینده منتخب دموکراتهای آذربایجان و کردستان را در برابر شاه به کار گیرد؛ و از طرف دیگر از این تردید ناشی می‌شد که مقامات ارتشی با تصرف منطقه نمایندگان شاه دوست را وارد مجلس کنند و بدین طریق موقعیت او را در مجلس پانزدهم به خطر افکنند.

قوام به رغم این نگرانیها خود را مجبور به عمل دید. ارتش در اواسط آبان مخالفان مسلح حکومت تبریز - بویژه مزدوران ذوالفقاری و نیز ایلات افشار و شاهسون - را گرد آورد و در اوایل آذر زنجان را که شهری آذری زبان در مرز گیلان است، تصرف کرد. وابسته نظامی انگلیس گزارش داد که قوام چندین ماه درخواست وزیر جنگ مبنی بر اجازه تصرف زنجان را پیوسته رد کرده بود.<sup>(۴۱)</sup> روز بعد از تصرف زنجان، فرماندار نظامی تهران با استفاده از اختیارات فوق‌العاده‌اش در حکومت نظامی روزنامه بهرام، ارگان جوانان حزب دموکرات را به جرم ستایش از نخست‌وزیر به دلیل عملیات پیروزمندانه توقیف کرد.<sup>(۴۲)</sup> سرانجام در ۱۹ آذر قوام فرمانی را امضا کرد که به ارتش دستور می‌داد برای حفظ قانون و امنیت طی انتخابات مجلس، وارد آذربایجان و کردستان شود. پس از دو روز نبرد، دو حکومت خودمختار - احتمالاً تحت فشار روسها - تقاضای صلح کردند و نیروهای داوطلب‌شان که فقط مسلح به سلاح سبک بودند، یا تسلیم شدند و یا از مرز گذشتند و به اتحاد شوروی گریختند. شاه در مصاحبه‌ای با وزیر مختار انگلیس برای قوام هیچ سهمی بابت روال مطلوب اوضاع، قائل نشد. از طرف دیگر، قوام به طور خصوصی گفت که اعتبار وی در مکتوب باعث شد که شورویها در ماجرا دخالت نکنند و علناً اظهار داشت که اگر ارتش برای چنین کاری آمادگی داشت، دستور حمله را خیلی زودتر صادر می‌کرد.<sup>(۴۳)</sup> اکنون حکومت‌های خودمختار ساقط شده بود؛ اما نبرد بین شاه و نخست‌وزیر تازه داشت آغاز می‌شد.



## انتخابات مجلس پانزدهم (آذر ۱۳۲۵ - خرداد ۱۳۲۶)

تصرف مجدد آذربایجان و کردستان انتخابات مجلس را عقب انداخت. خود انتخابات مجلس، مبارزه قدرت بین قوام و شاه را علنی کرد اما مبارزه در موقعیتی کاملاً متفاوت با آنچه قوام در نظر داشت، انجام گرفت؛ زیرا سه مورد از چهار امتیازی را که در آغاز سال داشت، از دست داده بود. ائتلافش با حزب توده بهم خورده و یارانش در تبریز و مهاباد برافنده بودند. روسیه، حامی اصلی خارجی اش، دیگر شمال کشور را در اشغال خود نداشت و با حمله به آذربایجان، از حمایت خود کاسته و منتظر سرنوشت توافق آزمایشی بر سر نفت بود. و بالأخره، سلطه اش بر ماشین انتخاباتی در بسیاری از نقاط مورد مقابله افسران ارتش، سرکردگان مستقل محلی، یا حکام ایالتی هوادار انگلیس قرار داشت. بدین ترتیب، انتخابات به صورت مبارزه‌ای سه طرفه بین قوام، شاه، و سیاستمداران محافظه کار طرفدار انگلستان درآمد.

قوام در تهران، خراسان، اصفهان و مازندران قدرت داشت. او از چنان تسلطی بر انجمن نظارت بر انتخابات تهران برخوردار بود که بیست و سه نامزد عمده با نظریات سیاسی بیار تفاوت دور هم آمدند تا برای اعتراضی علنی در دربار تحصن کنند. رهبر اعتراض، مصدق بود که بی‌اعتمادی اش به ارتش اکنون تحت الشعاع نارضایی اش از رویه قوام در امتیازات نفت و نگرانی اش از تصمیم احتمالی قوام به تشکیل دولتی تک‌حزبی، قرار داشت. معترضان دیگر عبارت بودند از محمدصادق طباطبایی رئیس مجلس چهاردهم، فرخ سخنگوی گروه عشایری در مجلس پیشین، اردلان زمیندار شاه‌دوست از کردستان که به فراکیون اتحاد ملی پیوسته بود، دکتر حسن امامی امام جمعه تهران و متولی بزرگترین بنیاد مذهبی که به رغم محافظه کاری مذهبی دیرین خانواده اش، حامی مطیع اصلاحات غیرمذهبی رضاشاه بود، و دکتر احمد متین‌دفتری حقوقدانی تحصیلکرده آلمان از خانواده‌ای اشرافی که تبارش به سلسله زند می‌رسید و در سالهای ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۸ [۱۳۱۸] نخست‌وزیر شده و به علت ارتباط با آلمان به زندان متفقین افتاده بود. در ضمن تحصن اینان در دوباره، دوپست نفر از کسبه و ششصد نفر دانشجو به خیابانها ریختند. کسبه نه تنها به انتخابات ناعادلانه که به رویه حکومت به نفع دست‌اندرکاران ثروتمند صادرات و واردات در اتاق بازرگانی به زیان کسبه بازار معترض بودند.<sup>(۲۴)</sup> در همین حال دانشجویان شکایت داشتند که روشنفکران مترقی در حزب دموکرات از سوی خوانین، مرتجعین و اوباش وادار به سکوت شده‌اند.<sup>(۲۵)</sup> قوام برای پایان دادن به اعتراض قول داد انتخابات آزاد برگزار کند. با این حال در انتخابات تغلب شد و

دموکراتها همه دوازده کرسی تهران را اشغال کردند؛ ضمن آن که فقط ۳۰ درصد رأی دهندگان تهرانی به پای صندوقهای رأی رفتند.<sup>(۴۶)</sup>

از سوی دیگر قدرت سلطنت طلبها در مناطق تحت حکومت نظامی، بخصوص آذربایجان، کردستان، و نواحی ناآرام هشایری اطراف کرمانشاه زیاد بود. برای نمونه فرمانده نیروهای اعزامی به آذربایجان استاندار مورد نظر نخست وزیر را قبول نکرده کابینه را تحت فشار گذاشت تا شاه دوست دو آتشهای را به عنوان استاندار تعیین کند و به دموکراتهای قوام اجازه نداد در تبریز شاخه حزبی تأسیس کنند. جای تعجب نیست که قوام نمی خواست در استانهای شمالی به ارتش دستور دهد.

در این بین خوزستان که مقامات محل نمی توانستند بدون همکاری نزدیک با شرکت نفت ایران و انگلیس وظایف روزانه شان را در آنجا انجام دهند، کاملاً زیر نفوذ انگلستان بود. استاندار محل مصباح فاطمی (عمادالطنه) با حمایت کامل سفارت انگلیس منصوب شده بود. مصباح فاطمی که از زمینداران بزرگ اصفهان و داماد شاهزاده مشهور ظل السلطان بود، پیش از آن که مورد بی مهری شاه قرار گیرد و سپس حمایت انگلستان را کسب کند، در کابینه های رضاشاه خدمت کرده بود. او با کمک شرکت نفت توانست برادرش مهدی فاطمی را استاندار فارس کند و بسیاری از کرسیهای خوزستان را به خوانین و ملاکین هوادار انگلیس بسپارد.

در حوزه های انتخابیه دیگر، سران محلی نقش تعیین کننده ای بازی کردند. مثلاً نتایج انتخابات را بختیاریها در شهرکرد، قشایها در فیروزآباد، سران ایلات خمسه در فسا، خاندان بیات در اراک، خاندان ذوالفقاری در زنجان، خاندان امینی در رشت، و خاندان حکمت در شیراز که در آنجا املاک وسیعی داشتند، و بوشهر، که یکی از اعضای این خاندان حاکم آنجا بود، و مهمتر از همه، در استان کرمان که سردار فاخر حکمت اسماً به عنوان استاندار منصوب قوام ولی عملاً در مقام قدرتی مستقل حاکم آنجا بود، تعیین کردند.

### مجلس پانزدهم (خرداد ۱۳۲۶ - خرداد ۱۳۲۸)

به محض این که مجلس پانزدهم گشایش یافت، چنانکه انتظار می رفت به سه فراکسیون اصلی تقسیم شد. حزب دموکرات با هشتاد کرسی در تهران، گیلان، مازندران، خراسان و کرمان اکثریت را در دست داشت. رهبری گروه را حکمت، سخنگوی جناح زمینداران محافظه کار حزب، و بهار شاعر، پیشگام جناح روشنفکران رادیکال حزب به عهده داشتند. گروه شامل دموکراتهای مهمی چون ارسنجانی، محمود محمود، صادقی، سعودی، نمازی، ابوانقاسم

امینی و برادر کوچکترش علی امینی و دو خان بزرگ قشغایی بود. بیش از یک سوم این هشتاد نفر زمانی توسط رضاشاه زندانی شده بودند.

سلطنت‌طلبان با همان نام اتحاد ملی دومین گروه عمده را تشکیل می‌دادند و سی و پنج رأی داشتند. رهبران آنها عزت‌الله بیات از ارواک، اردلان از کردستان، و متین‌دفتری از شهر کوچکی در آذربایجان که خودش اقرار می‌کرد هرگز ندیده است؛ بودند. بسیاری از افراد فراکسیون، مالکان آذربایجانی بودند که مقامات شوروی از ورودشان به مجلس چهاردهم جلوگیری کرده بودند و حکومت تبریز املاکشان را مصادره کرده بود. متین‌دفتری بعدها نوشت که در جلسات فراکسیون احساس ناراحتی می‌کرد؛ زیرا تقریباً همه به زبان آذری صحبت می‌کردند. (۴۷)

گروه هوادار انگلستان به تعداد بیست و پنج نفر سومین فراکسیون بزرگ بود. این گروه را که فراکسیون ملی نام داشت، دو سیاستمدار سرشناس از مجلس پیشین، مدنی و ظاهری، رهبری می‌کردند. بسیاری از اعضای گروه نمایندگان حوزه‌های انتخابیه خوزستان، فارس، و سواحل خلیج فارس [بودند]. آنان در رأی‌گیریهای خطیر و مذاکرات غیرعلنی، رک و راست از انگلیس طرفداری می‌کردند اما در سخنرانیهای عمومی و جلسات علنی ترجیح می‌دادند از «توسعه‌طلبی کمونیستی، اتحاد شوروی و ازواطلبی ایالات متحده در گذشته سخن گویند تا از علائق استوار دوستی بین ایران و انگلستان.

بدین‌سان مجلس پانزدهم با اکثریت قابل توجه، اگر نه ثابت قوام شروع شد. قوام در کابینه دست برد و دو نفر دیگر از دموکراتها را وزیر مشاور خود کرد. به حکمت یاری داد رئیس مجلس شود. مزایای کلیه وزارتخانه‌ها بجز وزارت جنگ را افزایش داد و به لایحه مذاکره برای خرید ۱۰ میلیون دلار سلاح از ایالات متحده کمک کرد و درخواست خانواده سلطنتی را برای انتقال جنازه رضاشاه به منظور تشییع جنازه رسمی و تو کرد. جلسه بحث کابینه در خصوص این درخواست، زمانی که امیراحمدی امیرعلایی را خائن خواند، با مشت و لگد به پایان رسید. متین‌دفتری شکوه می‌کرد که اوضاع ناامیدکننده است: «ما ضعیف هستیم. این مرد، قوام، دو سال این بازی را ادامه خواهد داد و در پایان دو سال در وضعی خواهد بود که در انتخابات بعدی ثقلب کند. یگانه امید ما ایجاد شکاف در حزب دموکرات است.» (۴۸)

این امید زودتر از آن که اغلب سلطنت‌طلبهای خیلی خوش‌بین می‌توانستند توقع داشته باشند، واقعیت یافت؛ زیرا قوام به سبب شایبی که برای کوبیدن حزب توده و شاه داشت، ابوهی از عناصر متضاد را از اشراف زمینداری مانند حکمت، امینی و فرمانفرما گرفته تا روشنفکران رادیکالی چون بهار، ارسنجانی، و محمود محمود؛ از کارخانه‌داران پولداری

همچون نیک‌پی، نمازی و هراتی تا اتحادیه‌های کارگری که مشتاق قاپدن رده‌های پایین حزب توده بودند؛ و از خانهای عشایر بویژه آقاخان بختیاری و خسرو قشقایی تا کارگزاران شهری که در لشکرکشیهای رضاشاه علیه عشایر پشتیبان پروپا قرص وی بودند، وارد حزب کرده بود. این ناهمگونی را قیام ایران نشریه وابسته به فراکسیون ملی بخوبی نشان می‌داد: «حزب دموکرات از گرگها و بره‌ها تشکیل شده است. میلیونرها، کارخانه‌دارها و تجار ثروتمندی که با زور و ارعاب برگرده مردم سوارند؛ همین طور کارگران و دهقانان که با رشوه به پای صندوقهای رأی کشانده می‌شوند. نشریه حزب مدعی است که اعزاز نیک‌پی نماینده کارگران است؛ البته درستش این است که او «سلطان غارتگری» است که کارگزارش را استثمار می‌کند. از این گذشته، هراتی، کارخانه‌دار میلیونر یزدی آنقدر گستاخ است که می‌گوید اگر با کادیلاک به مجلس برود، بهتر می‌تواند حامی کارگران باشد.»<sup>(۴۹)</sup>

این تضادها بزودی حزب دموکرات را متفرق کرد. در نخستین اجلاس فراکسیون اکثریت اعضایی اعتنا به دستورهای قوام تصمیم گرفتند به اعتبارنامه هر نماینده نه به عنوان یک گروه بلکه بر طبق تشخیص فردی خود رأی دهند.<sup>(۵۰)</sup> در نتیجه دموکراتهای محافظه کار به نمایندگان سلطنت طلب و هوادار انگلیس پیوستند و اعتبارنامه ارسنجانی را رد کردند. ذوالفقاری مخالفت با ارسنجانی را چنین جمع‌بندی کرد: «این آقا چطور رأی آورده و نماینده مجلس شده؟ قبل از آن که انتخاب شود، نه وکیل بود و نه وزیر، نه فرماندار و نه حتی کارمند اداره. فقط یک روزنامه‌نویس بود. آن هم روزنامه‌نویسی با سابق سیاسی مشکوک.»<sup>(۵۱)</sup> با وقوع اعتصاب کارگران در کوره‌پزخانه‌ای بیرون تهران برای افزایش دستمزد، اسکی از درخواست آنان حمایت کرد اما حکومت با اعزام نیروی انتظامی اعتصاب را به هم زد و چاپخانه اسکی را اشغال کرد. هنگامی که قوام با برگزاری کنگره دو سالانه برای حذف ماده مربوط به حق رأی زنان مخالفت کرد، سه نماینده مرتبط با بازار از حزب کناره‌گیری کردند و زمانی که دموکرات ایران در محکوم کردن شکاف وسیع بین فقیر و غنی اصرار کرد، نمایندگان توانگری چون آقاخان بختیاری اعتراض کردند که «حزب به تبلیغات نفاق افکنانه دست می‌زند و بدین وسیله طبقات جامعه را به جان هم می‌اندازد.»<sup>(۵۲)</sup> در این ضمن، سلطنت‌طلبان نیز معتقد بودند که دموکراتها با استفاده از روشهای تروریستی، خصومت اجتماعی را برمی‌انگیزند و طبقه زمیندار را متزلزل می‌کنند.<sup>(۵۳)</sup>

این اختلافات به ناگزیر اکثریت قوام را زایل ساخت. در اوایل تیرماه پنج عضو دیگر حزب انضباط حزبی را رعایت نکردند و اعلام داشتند که به سعی خود و بدون کمک حکومت انتخاب شده‌اند. در اواسط همین ماه پنج نفر دیگر با پیشنهاد قوام مبنی بر این که

اختلافات داخلی باید در درون فراکسیون حزب حل و فصل شود نه در صحن مجلس. مخالفت کردند. یکی از اعضا اعتراف کرد که «به بعضی از به اصطلاح رهبران حزب چندان احترامی قائل نیستم» و دیگری گفت «من که پیشه‌وری زحمتکش‌ام، چطور می‌توانم از میلیونرهای فاسد بیکاره پشتیبانی کنم»<sup>(۵۶)</sup> در مهرماه چون قوام پس از تأخیر فراوان سرانجام پیشنهاد های نفتی ایران و شوروی را به مجلس تقدیم کرد، اکثریت وسیع دموکراتها به مخالفتان پیوستند و پیشنهاد را رد کردند اما قوام برای بی‌اثر کردن آن ماهرانه «دو تاکیک را به کار بست. نخست، از پشتیبانی علنی موافقت‌نامه سر باز زد و به این وسیله از این خطر اجتناب کرد که رد آن به عنوان رأی عدم اعتماد به حکومت تلقی شود. دوه، به دنبال رد آن، به حمله به انگلستان پرداخت و بنابراین خط‌مشی «موازنه مثبت» را حفظ کرد. او از مجلس اجازه کسب کرد که در خصوص قرارداد «ناعادلانه» ۱۳۱۲ با شرکت نفت ایران و انگلیس مذاکره کند و مطبوعات را ترغیب کرد که خواستار بازگشت بحرین شوند با این عنوان که «امپریالیسم ناو جنگی» بحرین را از ایران گرفته است و از طریق رادبو مردم و اتحاد شوروی را مطمئن ساخت که به روئیه «موازنه مثبت» خود ادامه خواهد داد.

اگرچه قوام مسأله نفت را از سر گذراند، دو هفته بعد با کناره‌گیری حکمت از حزب دموکرات، سقوط کرد. علل کناره‌گیری هنوز مبهم است. در عین آن که یاران قوام مدعی بودند حکمت را با تطبیع به کناره‌گیری واداشته‌اند، حامیان حکمت می‌گفتند که قوام «بارد کردن پیشنهاد برگزاری کنگره دو سالانه حزب و انجام اصلاحات اجتماعی» به اصول حزب خیانت کرده است. خود حکمت بعدها نوشت که یارانش او را وادار به قطع رابطه با همکار دیرینش قوام کرده‌اند.<sup>(۵۷)</sup> دلایل هر چه باشند، حکمت با کناره‌گیری خود، حدود بیست نماینده را که به کمک وی از حوزه‌های انتخابیه کرمان و فارس وکیل شده بودند، با خود از حزب بیرون برد. مخالفان بی‌درنگ موضعی تهاجمی گرفتند و با اجتماع در مجلس خواستار گرفتن رأی اعتماد حکومت از مجلس شدند. از ۱۱۲ نماینده حاضر، ۳۶ نفر رأی منفی، ۴۵ نفر - کمتر از نصف حاضران - رأی مثبت، و ۳۱ نفر - تقریباً همه دموکراتهای سابق - رأی مستعجاب دادند. درست به محض این که قوام استعفا داد و برای «معالجات پزشکی» به پاریس پرواز کرد، شاه‌نقب و جناب اشرف را از او پس گرفت و سلطنت‌طلبها درخواست تعقیب وی را به سبب فروش مجوزهای وارداتی برای انباشتن صندوق حزب دموکرات به مجلس دادند.

با رفتن قوام، شکاف بین دموکراتها بیشتر شد. هنگامی که سازمان جوانان استقلال خود را از «مالکان محافظه‌کار» در کمیته مرکزی اعلام کرد، این کمیته سازمان جوانان را به علت

«تحرفات فوق چچی» متفصل کرد و نشریه سازمان موسوم به بهرام را به دلیل چاپ مقاله‌ای «جنجال برانگیزه با عنوان دثروتمندان غارتگر» محکوم ساخت. کمیته مرکزی، اسکی را نیز اخراج کرد که ضمن آن اعضای اسکی دفتر کمیته مرکزی را اشغال کردند تا اموال حزب را صاحب شوند. دموکراتهایی که هنوز به قوام وفادار بودند، بیهوده اعتراض کردند که داین را در سراسر دنیا قبول دارند که اگر اتحادیه‌ای در سیاست دخالت کند، دیگر اتحادیه حقیقی محسوب نمی‌شود. طبقه کارگر که تا قبل از آن که سیاستهای مدیران قوام آرامشی به آن دهد طبقه بسیار ناراحتی بود، اکنون دوباره به اقدامات آشوبگرانه وادار شده است. متأسفانه محرکان فعلی، اعضای سابق حزب خود ما هستند.<sup>(۵۶)</sup> بدین سان، نقشه بلندپروازانه قوام برای ایجاد یک سازمان سیاسی منضبط و شاید حتی دولتی تک حزبی پایان یافت.

در دو سال متعاقب خروج قوام، شاهد ورود شاه به کانون عرصه سیاسی هستیم. شاه تا سال ۱۳۲۶ تصویر پادشاهی مشروطه را از خود ارائه داده بود که سلطنت می‌کرد نه حکومت؛ هرچند که در پشت صحنه اداره ارتش را به دست داشت و پیوسته با تقویت یا تضعیف بعضی وزرا دخالت می‌کرد. اما در سال ۱۳۲۷ وی علناً در امور جاری دخالت داشت و نه تنها وزرا بلکه نخست وزیران را نیز عزل و نصب می‌کرد. و در سال ۱۳۲۸ آنقدر قدرت داشت که برای افزایش چشمگیر اختیارات قانونی‌اش به دست خود پارلمان، مجلس مؤسسان برگزار کند. شاه جوان که با مبارزه مرگ و زندگی با مخالفان، سلطنت خود را آغاز کرده بود، اکنون نه تنها از آشوب سیاسی جان به در برده، بلکه به صورت نهاد اصلی کشور نیز درآمده بود.<sup>(۵۷)</sup>

به صحنه آمدن شاه را دو عامل توجیه می‌کنند: توسعه مداوم نیروهای مسلح، و تعادل نیروها در مجلس. نیروهای مسلح که از ۶۵۱۰۰ نفر در ۱۳۲۰ به ۱۰۲۰۰۰ نفر در ۱۳۲۵ رسیده بود، به افزایش خود — به یاری امریکا — تا رقم ۱۲۰۰۰۰ نفر در ۱۳۲۸ ادامه داد. روحیه ارتش نیز، عمدتاً بر اثر «پیروزیهای دلاورانه» بر شورشیان کرد و آذربایجانی، بالا رفته بود. در سال ۱۳۲۷ یکی از معدود نمایندگان که هنوز جرأت انتقاد از دربار را داشت، هشدار داد: «قانون کلی این است که هر کس بر ارتش کشور تسلط دارد، امور کشور را نیز به دست داشته باشد. چه دلیلی دارد که اعلیحضرت، فرمانده کل قوا، با بازسازی نیروهای مسلح تهدیدی فزاینده برای آزادیهای قانونی کشور فراهم می‌سازد؟» در همان حال رئیس ستاد لازم دید کشور را علناً مطمئن سازد که «ارتش میهن پرست» فقط با ۱۲۰۰۰۰ نفر قوا نمی‌تواند پانزده میلیون نفر «هموطن عاشق آزادی» را احتمالاً تهدید کند.<sup>(۵۸)</sup>

تعادل نیروها در مجلس پانزدهم نیز، همانند مجلس پیشین به شاه کمک کرد. در طرفی چهل و پنج دموکرات هنوز وفادار به قوام اصرار داشتند که مذاکرات توافق نفتی سال

۱۳۱۲ تجدید شود و اکنون در برابر انگلستان در صدد جنب حمایت امریکا بودند. گرایش سابق به اتحاد شوروی از سویی به دلیل ناکام ماندن مذاکرات نفتی قوام و از سویی به سبب آن که پس از ۱۳۲۶ استالین توجه فعال به ایران را متوقف کرده بود؛ دیگر وجود نداشت. در طرف دیگر بیست و پنج محافظه کار هوادار انگلیس در فراکسیون ملی قرار داشتند. آنان اگرچه علناً از توافق نفتی ۱۳۱۲ حمایت نمی کردند، با هر روئیه ای که مخفی روابط ایران و انگلیس باشد، مخالف بودند. در بین این دو گروه، سی و پنج نفر سلطنت طلب و حدود سی تن نماینده مستقل وجود داشتند. سلطنت طلبان در قالب فراکسیون اتحاد ملی، در امور خارجی و مسائل داخلی هر دو، پیرو شاه بودند. نمایندگان مستقل بی آن که به فراکسیون وابسته باشند، از چهار حامی مصدق، دو تن هوادار شوروی، و بیست دموکرات سابق که همراه حکمت از حزب کناره گیری کرده بودند، تشکیل می شدند. بدین ترتیب سلطنت طلبها در موقعیتی بودند که با پشتیبانی از فراکسیون ملی یا حزب دموکرات می توانستند نقش تعیین کننده ای ایفا کنند و تنها نگرانی شان این بود که این دو گروه با یکدیگر و با نمایندگان مستقل متحد شوند.

فراکسیون اتحاد ملی، پس از سقوط قوام به فراکسیون ملی کریسپین و تعدادی از نمایندگان مستقل پیوست و حکیمی سلف قوام در ۱۳۲۵ را به نخست وزیری برگزید. در این بین دموکراتها و بسیاری از مستقلها به مصدق رأی دادند که فقط یک رأی کمتر از آرای حکیمی به دست آورد. نخست وزیر جدید چهار وزارتخانه را به هواداران انگلیس، پنج پست را به سلطنت طلبان، و یکی را به سهیلی - نخست وزیر هوادار امریکا در ۱۳۲۲ - برای اطمینان دادن به ایالات متحده، واگذار کرد. حکومت حکیمی در شش ماه آتی روئیه موافق دربار و انگلیس در پیش گرفت؛ همه کوششها را برای تجدید مذاکرات توافق نفتی ۱۳۱۲ عظیم گذاشت؛ لایحه ای برای ایجاد مجلس سنا که در قانون اساسی سال ۱۲۸۵ پیش بینی شده بود، تقدیم مجلس کرد؛ به تهیه لایحه بازخواست قوام به سبب سوء استفاده از وجود دولتی یاری داد؛ اعتبار لازم برای خرید ۲۰ میلیون دلار اسلحه را تأمین کرد؛ و با بستن باشگاههای دیگری از حزب توده، زندانی کردن ۱۲۰۰ کارگر هوادار آن حزب، و دستگیری آخرین استاندار رژیم خودمختار آذربایجان که قوام او را تحت حمایت خود گرفته بود، مبارزه با جناح چپ را شدت بخشید.

با این حال، ائتلاف حکیمی بتدریج به هم خورد. فراکسیون ملی حمایت خود را سست تر کرد؛ زیرا از طرفی ارتش اصرار به خلع سلاح عشایر جنوب داشت و از طرفی پلیس در تحقیقات مربوط به ترور مرموز محمد معبود سردبیر نشریه جنجالی مرد امروز، که اطلاعات

نامطلوبی را دربارهٔ اعضای خاندان سلطنتی فاش کرده بود، مسامحه می‌کرد. (۵۹) پس از قتل محمد مسعود، نمایندگان هوادار انگلیس همراه با دموکراتها به کاستن از بودجهٔ ارتش از ۲۰ میلیون دلار به ۱۰ میلیون دلار رأی دادند و روزنامه‌های طرفدار انگلستان برای تشکیل جبههٔ مطبوعاتی در برابر استبداد، به دموکراتها و حزب توده پیوستند. در این میان، سلطنت‌طلبها به این نتیجه رسیدند که حکومت مصمم‌تری هوادار امریکا - نه انگلیس - می‌تواند ۲۵۰ میلیون دلار هزینهٔ مورد نیاز برنامهٔ بزرگ هفت ساله را تأمین کند. هنگامی که رهبران فراکیون به دربار رفتند تا به شاه اطلاع دهند که کایه دیگر از اعتماد مجلس برخوردار نیست، حکیمی کناره‌گیری کرد.

فراکیون اتحاد ملی اکنون به دشمنان سابق خود، دموکراتها، پیوست تا عبدالحمین هژیر را به نخست‌وزیری برگزیند. نخست‌وزیر جدید یکی از مقامات بلندپایهٔ اداری بود که هم با قوام و هم با شاه مناسبات خوبی داشت. هژیر حمایت قوام را بدان جهت پشت سر داشت که علناً مدافع ارتباط نزدیکتر با امریکا بود و در همهٔ کابینه‌های اخیر وی صادقانه خدمت کرده بود. او همچنین مورد توجه دربار بود؛ زیرا از تشکیل ارتش انتقاد نمی‌کرد و در یوروکراسی دولتی دورهٔ رضاشاه کار کرده بود. هژیر، فرزند یکی از مجاهدان مسلح انقلاب مشروطه، از پایین‌ترین رده‌های اداری به مقام بازرس بانک ملی صعود کرده بود. اگرچه در طول خدمت ثروتی اندوخته بود، پس از سهیلی اولین نخست‌وزیری بود که به خانواده‌های اعیان وابستگی نداشت.

هژیر هنگام تشکیل کابینه، پنج وزارتخانه به سلطنت‌طلبان و چهار وزارتخانه به یاران قوام واگذار کرد و علاوه بر این قول داد لایحهٔ بازخواست قوام را بازپس گیرد و مذاکرات محرمانه‌ای را برای تجدیدنظر کامل، در توافق نفتی ۱۳۱۲ آغاز کرد. (۶۰) در عوض، دموکراتها حکومت را برای افزایش لایحهٔ بودجهٔ ارتش از ۱۰ میلیون دلار به ۱۶ میلیون دلار، و امضای قراردادهایی با شرکتهای امریکایی برای ساختن فرودگاههای نظامی در اهواز و نیروزآباد کمک کردند. مخالفان بشدت واکنش نشان دادند. مخالفان مذهبی به زعامت کاشانی اعتصاب عمومی یک روزه‌ای در بازار و تظاهرات عظیمی در مقابل مجلس در اعتراض به انتخاب مردمی که مدت بیست سال با کمال میل ابزار دست دیکتاتوری نظامی بوده، به راه انداختند. (۶۱) یک نفر تظاهرکننده کشته و بیش از هفتاد تن زخمی شد. در این میان، فراکیون ملی هوادار انگلیس و تعدادی از نمایندگان مستقل حکومت را در تنگنا گذاشت، از مزایای اعطایی به ارتش انتقاد کرد، کوششهای انجام شده برای لغو بازخواست از قوام را عقیم ساخت، و مهتر از همه، به بودجهٔ سالانه رأی نداد. (۶۲) مجلس در گرداب



مناقشه، نهمت زنی و نشست و برخاست در غلتید. سرانجام، پس از چهار ماه کارشکنی، هژیر تسلیم شد و کناره گرفت.

فراکسیونها در هفته دیگر در بن بست تعیین جانشین گیر کردند. شاه، عصبانی از این تأخیر با پیش گذاشت و از ساعد، نخست وزیر سال ۱۳۲۳ خواست تا کابینه جدید را تشکیل دهد. این امر آشوبی پارلمانی ایجاد کرد. در حالی که سلطنت طلب‌ها می‌گفتند شاه اختیار قانونی برای تعیین وزرا - بشرطی که مورد تأیید مجلس باشند - دارد، دموکراتها متقابلاً اظهار می‌داشتند که فقط مجلس حق تعیین کابینه را دارد و نقض این حق می‌تواند ایران را به روزهای سیاه استبداد قاجار بازگرداند.<sup>(۶۳)</sup> دموکراتهای قوام با جلب تعدادی کافی از نمایندگان مستقل، کارشکنی مؤثری را بر ضد نخست وزیر آغاز کردند و اعلام داشتند که به این شیوه‌های خطرناک متوسل می‌شوند تا به ملت نشان دهند که «درباریان مرتجع» حضور شاه جوانه را به تمسخر قانون اساسی ایران وا داشته‌اند. روشن بود که قوام گرچه در ایران نبود، چندان قدرت یافته بود که در کار شاه اختلال کند. در دی ۱۳۲۷ وزارت کشور امریکا این شایعه را شنید که شاه جویای فرصتی است تا مسأله اصلاح قانون اساسی را مطرح سازد و از این طریق موقعیت خود را در برابر مجلس تقویت کند.<sup>(۶۴)</sup>

این فرصت در [۱۵] بهمن دست داد؛ یعنی زمانی که شاه هنگام بازدید از دانشگاه تهران توسط عکاس جوانی هدف گلوله قرار گرفت و زخمی شد. با آن که ضارب بدون کشف ارتباط احتمالی سیاسی‌اش در جا کشته شد، مدارک هویتش نشان می‌داد که برای نشریه مذهبی پرچم اسلام کار می‌کرده و وجهی به اتحادیه روزنامه‌نگاران وابسته به جنبش کارگری هوادار حزب توده پرداخته است.<sup>(۶۵)</sup> شاه با استفاده از همدردی مردم و با این ادعا که ضارب مرتبط با توطئه کمونیستی-مذهبی بود، بی‌درنگ به سرکوب کلیه مخالفان پرداخت. وی در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام کرد؛ همه روزنامه‌های عمده مخالف دربار را برچید، حزب توده را غیرقانونی اعلام نمود، کاشانی را به بیروت تبعید کرد؛ مصدق را به املاکش فرستاد، و کوشید که حتی قوام را در توطئه دخیل نشان دهد. او همچنین فوراً مجلس مؤسسان را تشکیل داد. مجلس که در اثنای حکومت نظامی انتخاب شده بود، به اتفاق آرا به تشکیل مجلس سنا که نصف اعضایش را شاه انتخاب می‌کرد - رأی داد و به شاه اختیار داد که هر زمان بخواهد، مجلس را منحل کند؛ به شرطی که همزمان با آن فرمان انتخابات جدید را صادر نماید و در عرض سه ماه مجلس جدید را تشکیل دهد.

شاه در چند ماه آخر مجلس پانزدهم به کسب امتیازات ادامه داد. حکومت ساعد، به حمایت اکثریت نمایندگان، قول داد نیروهای مسلح را تقویت کند؛ حقوق نظامیان را افزایش

دهد، و هرگونه تبلیغاتی را که افانون و نظم عمومی را مختل سازده، قدغن کند. (۶۶) قانون مطبوعات برای هرکس که به انتقاد از حکومت و اعضای خاندان سلطنت می پرداخت، مجازاتهای سخت تری پیش بینی کرد. به رضاشاه لقب «کبیر» اعطا شد و جدش برای تشیع رسمی به تهران انتقال یافت. املاک سلطنتی که در سال ۱۳۲۰ به دولت داده شده بود، به شاه بازپس داده شد. یکی از نمایندگان شاه دوست هنگام صحبت از انتقال املاک گفت: «اعلیحضرت باید همه این املاک را صاحب شوند؛ زیرا سلطنت ما که یکی از قدیم ترین نظامهای پادشاهی در جهان است باید به صورتی قابل مقایسه با ثروتمندترین دربار اروپا به حیات خود ادامه دهد.» (۶۷) بالاخره دکتر منوچهر اقبال شاه دوست در آتشهای از یک خانواده اعیان زمیندار، وزیر کشور شد تا ماشین انتخاباتی را برای مجلس شانزدهم آتی آماده کند. مصدق و دیگر مخالفان اعتراض کردند که شاه حادثه سوء قصد را محملی برای کودتای سلطنتی کرده است.

### انتخابات مجلس شانزدهم (تیر ۱۳۲۸ - بهمن ۱۳۲۸)

نخستین بخش از عمر مجلس شانزدهم، صرف مبارزه قدرت بین قوام و شاه، و مسأله امتیاز نفت شوروی شده بود و افتتاح مجلس شانزدهم، وقف مبارزه قانون اساسی بین مصدق و شاه، و بحران مربوط به شرکت نفت ایران و انگلیس می شد. شاه بر آن اشرافی ماکیاولی صفت چیره گشته بود فقط برای آن که خود را گرفتار مردم گرای فسادناپذیری بیند که مصمم بود تا حکومت مشروطه اصیلی ایجاد کند و منابع طبیعی کشور را به زیر نظارت ملی درآورد. کشمکشهای قدیم قانون اساسی دوباره، اما به شکل جدید و با حربه های دیگر، از سر گرفته می شد.

با آغاز انتخابات مجلس شانزدهم و نخستین مجلس سنا، موقعیت شاه مستحکم می نمود. قانون اساسی اصلاح شده بود تا اختیارات رئیس کشور را کامل کند. نیروهای مسلح همچنان تحت نظر شخصی فرمانده کل قوا قرار داشت. تملک اراضی به دربار باز پس داده شده بود و سازمان اداری، بخصوص دستگاه انتخاباتی، در دست شاه و دستها مطمئن می نمود. به نظر می رسید که سلطنت تقریباً از همان قدرت دوران پیش از شهریور ۱۳۲۰ برخوردار است.

اما این ظواهر فریبنده بود؛ زیرا شاه ضعفهای جدی داشت. نخست این که در اواخر سال ۱۳۲۸ بتدریج محبوبیت خود را از دست داد؛ چرا که از طرفی در مورد مسأله نفت با انگلستان مقابله نکرد و از سویی ظهورش در عرصه سیاست، کشور را به یاد پدر مستبدش انداخت. دوم این که وی نه تنها در مورد مشاوران نظامی و سخت افزار بلکه برای کمکهای اقتصادی به منظور آغاز برنامه هشت ساله نیز که مدتها مورد بحث بود، به امریکا وابسته بود. اما امریکا، که هنوز داغ سقوط کومین تانگ را به تن داشت، به آسانی چیزی نمی داد. کنگره، به

گزارش نیویورک تایمز، یاد گرفته بود که پول را توی سوراخ موش نریزه، و در نتیجه پیش از بررسی کمک دیگری به ایران، خواستار اصلاحات اجتماعی و محو فساد بود.<sup>(۶۸)</sup> در این میان، وزارت کشور احساس کرد که شاه مشاوران نظامی را نادیده گرفته، قانون اساسی را با عجله تغییر داده و نگران تانکهاست و با توهّم در رویای ۵۰۰ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۵۰۰ میلیون دلار کمک نظامی برای درست کردن ارتشی ۳۰۰،۰۰۰ نفره است. سنّیر امریکا حتی یک نیشتر در مانی آرامه برای شاه پیشنهاد کرد.<sup>(۶۹)</sup>

این ضعفها در مهر ۱۳۲۸ که شاه در صدد بود برای درخواست کمک به امریکا برود و وزیر کشور شروع به انباشتن مجلس شانزدهم کرد، آشکار شد. چند روز پیش از عزیمت، مصدق با گروهی از سیاسیون، دانشجویان دانشگاه و اصناف بازار برای اعتراض به آزاد نبودن انتخابات به دربار رفت. این اجرای تکراری اعتراض ۱۳۲۶ بود با این فرق که این بار هدف خود شاه بود. در محوطه دربار اعتراض کنندگان کمیته بیست نفره‌ای به ریاست مصدق برای مذاکره با هژبر وزیر دربار انتخاب کردند. این کمیته که بزودی هسته اولیه جبهه ملی مصدق گردید، دارای سه هسته بود (جدول ۶ را ببینید). نخست شامل سیاسیون مهم ضد درباری بود؛ کسانی چون امیرعلایی، حقوقدانی اشرافی که در کابینه قوام خدمت کرده بود؛ محمود نریمان، مقام اداری مستقلى که اونیز با قوام کار کرده بود؛ و مشارعظم، دوست قدیمی مصدق و سیاستمداری که ره کار که رضاشاه از صحنه بیرونش رانده بود. دومین عنصر، سیاسیونی وابسته بازار بودند؛ چون سید ابوالحسن [ابوالحسن] حائری زاده، یار نزدیک کاشانی از دوره نهضت ضد جمهوری سال ۱۳۰۴؛ مظفر بقایی، حقوقدانی تحصیل کرده اروپا که پایگاه سیاسی وی به بازار محافظه کار کرمان برمی گشت؛ و حسین مکی، کارمند جوانی از خانواده‌های بازاری یزد و مؤلف کتاب مشهوری با گرایش هواداری از روحانیت و ضدیت با پهلوی به نام تاریخ بیست ساله ایران. مکی و نیز بقایی و حائری زاده به عنوان حامیان قوام وارد مجلس پانزدهم شده اما بزودی حزب دموکرات را ترک گفته بودند تا تظاهرات بازار را بر ضد حکومت سازمان دهند. سومین و مهمترین عنصر در این کمیته تعدادی از رادیکالهای جوان و تحصیل کرده غرب از میان روشنفکران برجسته فارسی زبان بودند که از آن جمله اند دکتر کریم سنجایی و احمد زیرک زاده، دوره‌بر حزب ایران؛ دکتر علی شایگان، رئیس دانشکده حقوق و وزیر فرهنگ قوام در سال ۱۳۲۵؛ حسین فاطمی، روزنامه نویس تحصیل کرده فرانسه از خانواده فاطمی در اصفهان که بعدها شهید اصلی جبهه ملی شد؛ و احمد رضوی، مهندس تحصیل کرده فرانسه که به رغم امکانات مالی (پدرش ریاست شیخیه‌های کرمان را داشت) از حزب توده و جناح رادیکال حزب دموکرات حمایت کرده بود.

نام	شغل	محل تحصیلات عالی	محل اقامت	محل و تاریخ تولد	منشأ طبقه‌ای	منشأ قومی	وابستگی سیاسی	سابقه سیاسی	اتیه سیاسی
مصطفی محمد	ژمندار	سوئیس و فرانسه	تهران	تهران ۱۲۵۸	اعیان زمیندار	فارس	نژاد	مخالف رضاشاه	رئیس جبهه ملی
فاطمی، حسین	روزنامه‌نگار	فرانسه	تهران	تهران ۱۳۹۶	اعیان زمیندار	فارس	سرمدبیر یاختر امروز	هوادار حزب توده (۱۳۲۰-۱۳۲۲)	کابینه مصدق
سنجاس، کریم	استاد حقوق	فرانسه	تهران	کرمانشاه ۱۲۸۲	خان	کرد	حزب ایران	حزب ایران	کابینه مصدق
زیرگرداده، احمد	مهندس	سوئیس	تهران	اصفهان ۱۲۸۷	طبقه متوسط شهری	فارس	حزب ایران	حزب ایران	کابینه مصدق
شایگان، علی	استاد حقوق	فرانسه	تهران	شیراز ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	فارس	جامعه حقوقدانان	حزب دموکرات قوام	کابینه مصدق
رضوی، احمد	مهندس	فرانسه	تهران	کرمان ۱۲۸۵	اعیان زمیندار	فارس	ندارد	حزب دموکرات قوام	کابینه مصدق
امیرعلایی، شمس‌الدین	حقوقدان	فرانسه	تهران	تهران ۱۲۷۴	اشراق قاجار	قاجار، فارس	جامعه حقوقدانان	حزب ایران (۱۳۲۳ و ۱۳۲۴)	کابینه مصدق
نریمان، محمود	مقام کشوری	سوئیس	تهران	تهران ۱۳۷۲	طبقه متوسط شهری	فارس	ندارد	حزب ایران (۱۳۲۳ و ۱۳۲۴)	کابینه مصدق
مشار، اندام	مقام کشوری	ایران	تهران	تهران ۱۲۶۷	طبقه متوسط شهری	فارس	ندارد	مخالف رضاشاه	کابینه مصدق
کاویانی، رضا	حقوقدان	فرانسه	تهران	تهران ۱۲۹۲	طبقه متوسط شهری	فارس	جامعه حقوقدانان	ندارد	کابینه مصدق
مکی، حسین	مقام کشوری	ایران	تهران	یزد ۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	فارس	بازار تهران و یزد	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۱
بفاج، مظفر	حقوقدان	فرانسه	تهران	کرمان ۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	فارس	بازار تهران و کرمان	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۱
حائری زاده، ابوالحسن	روحانی	ایران	تهران	یزد ۱۲۶۸	طبقه متوسط شهری	فارس	بازار تهران و یزد	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۱
آیت‌الله غروی	روحانی	عراق (بغداد)	تهران	لاهیجان؟	طبقه متوسط شهری	فارس	بازار تهران و گیلان	ندارد	ترک جبهه ملی ۱۳۳۱
عمیدی، بهری، ابوالحسن	حقوقدان	ایران	تهران	بابل ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر داد	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۰
ملکی، احمد	روزنامه‌نگار	ایران	تهران	تهران ۱۲۸۴	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر سناره	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۰
جلال نائینی، (محمد رضا)	حقوقدان	ایران	تهران	تهران ۱۲۹۳	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر کتور	هوادار سید ضیا (۱۳۲۰-۱۳۲۴)	ترک جبهه ملی ۱۳۲۹
آزاد، عبدالقدیر	مقام کشوری	ندارد	تهران	سیزوار ۱۳۷۲	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر آزاد	مخالف رضاشاه	ترک جبهه ملی ۱۳۲۹
حائلی، عباس	روزنامه‌نگار و مؤلف	ندارد	تهران	تهران ۱۲۷۴	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر افنام	هوادار سید ضیا (۱۳۲۰-۱۳۲۴)	ترک جبهه ملی ۱۳۲۹
حلقوری، ارسلان	حقوقدان	فرانسه	تهران	بابل ۱۲۸۲	اعیان زمیندار	فارس	ندارد	حزب ایران (۱۳۲۳ و ۱۳۲۴)	ترک جبهه ملی ۱۳۲۹

تحصن در دربار چندان نگرانی ایجاد کرد که دربار قول داد به بی قانونی در انتخابات پایان دهد. کمیته بیست نفره، با قول گرفتن از دربار، یارانشان را متفرق کرده، به خانه دکتر مصدق رفتند و پس از گفتگوی فراوان این تصمیم تاریخی را گرفتند که ائتلاف وسیعی به نام جبهه ملی تشکیل دهند. جبهه ملی در نخستین بیانیه عمومی اش سه درخواست خاص را عرضه کرد: انتخابات عادلانه، لغو حکومت نظامی، و آزادی مطبوعات.<sup>(۷۱)</sup> همان طور که یکی از دست‌اندرکاران نوشت، مسأله نفت در جلسه بنیانگذاری مطرح نشد؛ زیرا رهبران در آن زمان مجذوب انتخابات بودند، نه شرکت نفت ایران و انگلیس.<sup>(۷۲)</sup> جلسه همچنین مصدق را به ریاست جبهه برگزید و کمیته‌ای را مأمور تدوین برنامه و اساسنامه (مشور) کرد. برنامه که چند ماه بعد منتشر شد، خواهان استقرار عدالت اجتماعی و اجرای قانون اساسی، انتخابات آزاد و آزادی بیان عقاید سیاسی، و بهبود وضع اقتصادی بود.<sup>(۷۳)</sup> طبق اساسنامه یک شورای مرکزی تشکیل شد و از سازمانهایی مانند هیأت مدیره روزنامه‌ها، اتحادیه‌های دانشجویی، تشکلهای صنفی و احزاب سیاسی، ولی نه از افراد، خواسته شد که به جبهه ملی بپیوندند. مصدق، هم پیش و هم پس از تشکیل جبهه تأکید داشت که ایران بیشتر نیازمند ائتلاف آزاد سازمانها در جهت یک هدف عام است تا حزب سیاسی سازمان‌یافته‌ای با اعضای منضبط و برنامه دقیق. او همچنین تأکید می‌کرد که می‌خواهد نه از جانب فلان حزب بلکه برای عموم ملت سخن بگوید.<sup>(۷۴)</sup> در ماههای پیش رو، این چهار سازمان به جبهه ملی پیوستند و حمایت سازمان‌یافته اصلی را پشت سر مصدق به وجود آوردند: حزب ایران، حزب زحمتکشان، حزب ملت ایران، و جامعه مجاهدین اسلام [مجمع مسلمانات مجاهد]. حزب ایران، اگرچه در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ از هواداری حزب توده به هواداری مصدق تغییر موضع داده بود، رهبران اولیه خود، آرمان سوسیالیستی‌اش، و پایگاه خود را در طبقه متوسط شاغل - بخصوص در بین مهندسان که بنیانگذاران حزب بودند، در بین فارغ‌التحصیلان دانشگاه که کارمندان دولت بودند، خصوصاً در وزارت اقتصاد و سازمان ثبت اسناد و املاک، در بین زنان دارای تحصیلات جدید که برایشان سازمان زنان تشکیل داد؛ و در بین دانشجویان که برایشان سازمان جوانان را با نشریه هفتگی جوانان سوسیالیست به وجود آورد - همچنان حفظ کرد. اعضای حزب منحصرأ از مسلمانان بودند؛ زیرا در اوراق پذیرش، عضویت افراد غیرمسلمان ممنوع شده بود.<sup>(۷۵)</sup>

نشریه حزب به نام جبهه آزادی خواستار تقویت سلطنت مشروطه، تأمین استقلال ملی، فرد اشرافیت زمیندار، و ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی بود. منظور از تقویت سلطنت مشروطه، گسستن پیوند بین دربار و افسران ارتش، الغای مصوبات مجلس مؤسسان، و تبدیل شاه به

رئیس تشریفاتی کشور بود. این نشریه در مقاله‌ای با عنوان «ملت باید حکومت کند، شاه باید سلطنت کند»، از روح‌القوانین مستکیو نقل قول کرد تا بگوید که تمرکز قدرت در دست شاه جامعه‌ای ضعیف و مردمانی فاسد پدید می‌آورد. مقصود از تأمین استقلال ملی، پیش گرفتن سیاستی کاملاً بیطرفانه در امور خارجی؛ مبارزه با امپریالیسم، اخراج مشاوران نظامی امریکایی، ملی کردن شرکت انگلیسی نفت و شیلات تحت نظر شوروی، و مبارزه عقیدتی با «تحسین غیرانتقادی کمونیسم بیگانه» توسط حزب توده بود. منظور از طرد اشرافیت زمیندار، بهره‌گیری از طرق مسالمت‌آمیز چون اصلاحات ارضی، قوانین مبارزه با فساد، و مجازات جبهه‌گیری در ارتش، برای سلب قدرت «خانواده‌های فئودال» بود. و منظور از جامعه سوسیالیستی، مساوات کامل بین کلیهٔ آحاد ملت از جمله زنان، و مالکیت عمومی ابزار اصلی تولید بود. حزب اعتقاد داشت که فقط سوسیالیسم قادر است کشور را بسرعت صنعتی کند؛ دموکراسی حقیقی - حکومت اکثریت با تضمین توجه به نظرات اقلیت - به وجود آورد؛ جنگ طبقاتی بین «توانگران استثمارگر» و «تهیدستان استثمارشونده» را از بین ببرد، و برخلاف «کمونیسم بین‌المللی انحادی» حقوق مشروع هویت مذهبی و ملی را محترم شمارد. (۷۵)

حزب زحمتکشان را بقایی، دموکرات سابق، و خلیل ملکی، روشنفکر مارکسیست که حزب توده را به دلیل اختلافات سیاسی با رهبران حزب ترک کرده بود، تشکیل دادند. خواسته‌های اصلی برنامهٔ حزب زحمتکشان، استقرار سلطنت اصیل مشروطه، لغو امتیازات اشرافی، تقویت صنایع کوچک، استقلال ملی از «همهٔ آشکال امپریالیسم از جمله امپریالیسم روس»، و «رفع تنش طبقاتی بین کارگر و کارفرما» بود. (۷۶) حزب نظرات خود را از طریق نشریهٔ شاهد، و در زمانی که توقیف بود، از طریق جانشین آن عطار ابلاغ می‌کرد. اعضای حزب که حدود ۵۰۰ نفر بودند، عمدتاً از سه منبع تشکیل می‌شد: دانشگاه تهران، که در آنجا نشریهٔ جوانان حزب به نام نیروی سوم و نشریهٔ روشنفکرانهٔ علم و زندگی تیراژ وسیعی داشت؛ کرمان، زادگاه بقایی؛ و کسبهٔ کرمانی بویژه عطاران در بازار تهران. نخستین بیانیهٔ حزب نه فقط با پشتیبانی مصدق، که کاشانی و کلی - دو حامی بازار - نیز روبرو شد. (۷۷)

علاوه بر این، حزب زحمتکشان حمایت رئیس دارودسته‌های خیابانی، شعبان‌بی‌مخ، را جلب کرد. شعبان‌بی‌مخ ورزشکاری در محلهٔ بدنام تهران بود که مخالفانش او را چاقوکش بزنج بهادری می‌دانستند اما حامیانش به عنوان چهره‌ای مردمی در سنت لوطیگری تحسینش می‌کردند.

در عین حال که ارگان مرکزی حزب، شاهد، عمدتاً به بازار توجه داشت، نشریهٔ

روشنفکرانه نیروی سوم و مجله علم و زندگی مبلغ بیطرفی و سوسیالیسم و همچنین مشروطیت بود. خلیل ملکی در سلسله مقالاتی به عنوان نیروی سوم چیست؟ اظهار می‌داشت: «ما، هم از امپریالیسم غربی و هم امپریالیسم اتحاد شوروی، هم از حزب توده و هم طبقه حاکم، هم از میلیتاریسم داخلی و هم کمونیسم بین‌المللی مستقل هستیم. با مردم افریقا، آسیا و امریکای لاتین، با جنبشهای دموکراتیک اروپا، و با اعضای عادی حزب توده که از رهبران هوادار روسیه و غیر دموکراتیک خودشان ناراضی‌اند، یکی هستیم. ما در جناح چپ جبهه ملی قرار داریم و بورژوازی ملی در جناح راست آن جای دارد.»<sup>(۷۸)</sup> او همچنین اعلام داشت که حزب زحمتکشان بسیاری از نظرات مارکس را درباره اقتصاد، سیاست، تاریخ و جامعه قبول دارد اما تحلیل ماتریالیستی‌اش از مذهب را رد می‌کند: «ما اسلام را محترم می‌داریم؛ زیرا دین مردم و کشور ماست. علاوه بر این، آخرین دین بزرگی است که برای اعتلای شعور اجتماعی نوع بشر به وجود آمده است.»<sup>(۷۹)</sup> علم و زندگی به فلسفه سیاسی غربی، به‌ویژه سوسیالیسم دموکراتیک، توجه داشت و مقالاتی درباره جنبش چارتیت، حزب کارگر بریتانیا، سازمانهای سوسیالیستی فرانسوی، بین‌الملل دوم، کنترل کارگره یوگسلاوی، و اهمیت مانیفست کمونیست مارکس انتشار داد. همچنین گزینه‌هایی از سوسیالیسم توین مندرس فرانس، من کمونیست بودم ریچارد رایت، خدایی که ساقط شد آندره ژید، بلشویسم برتراند راسل، و گزارش سرخوردگی هوارد فاست از کمونیسم را ترجمه کرد. به این ترتیب، حزب زحمتکشان ترکیب غربی بود از کبه خرده‌پای بازار و روشنفکران سوسیالیست دانشگاه تهران، این تضاد در سالهای آتی حزب را درهم شکافت.

حزب ملت ایران را داریوش فروهر، دانشجوی جوان حقوق که تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۶-۱۳۵۸ همچنان نقشی در جبهه ملی ایفا کرد، بنیان نهاد. فروهر، فرزند یک افسر ارتش در ۱۳۰۸ در اصفهان متولد شد اما در اورمیه و تهران رشد کرد. فعالیت‌های سیاسی‌اش را در ۱۳۲۲، به محض دستگیری پدرش به دست انگلیسها به دلیل ظنین بودن به ارتباطش با آلمان، آغاز کرد. داریوش فروهر، از نخستین دوستانان دکتر مصدق، از همان سال ۱۳۲۳ تظاهرات دیرستانی در حمایت از مصدق راه انداخته و در بازداشت‌های جمعی ۱۳۲۸ به علت فعالیت‌هایش در دانشگاه تهران دستگیر شده بود. وی هنگام تحصیل در دانشگاه همراه با همکلاسی‌اش محسن پزشکپور یک سازمان ناسیونالیستی افراطی به نام حزب پان‌ایرانیست ایران تشکیل داده بود اما چون در علاقه همکاریش به مصدق تردید کرد، فوراً حزب پان‌ایرانیست را ترک گفت و خودش حزب ملت ایران را تشکیل داد. حزب ملت ایران که راه

خود را به ستوان جهانسوز، افسری که در سال ۱۳۱۶ به سبب دتوطئه فاشیستی، بر ضد رضاشاه اعدام شده بود نسبت می داد، بشدت ضد دربار، ضد کمونیست، ضد سرمایه داری، ضد سوسی [ضد عرب]؛ و حتی ضد روحانیت بود. این حزب می خواست با بازپس گرفتن سرزمینهای از دست رفته بحرین، افغانستان، و قفقاز، ایران را باز سازد و مدعی بود که «نژاد خالص ایرانی» را نه تنها کمونیسم شوروی و سرمایه داری انگلستان، که توسعه طلبی عربها و ترکها نیز تهدید می کند. علاوه بر این، اعتقاد داشت که «ملایان مرتجع»، «زمینداران استثمارگر»، قدرتهای بیگانه، و اقلیتهای مذهبی، بویژه یهودیان و بهائیهها، مسبب واپس ماندگی ایران هستند. حزب ملت ایران، با چند صد نفر عضو، اغلب از دانش آموزان دبیرستانهای تهران، در رهبری جبهه ملی چندان وزنی نداشت.

جامعه مجاهدین اسلام را آیت الله کاشانی، خاندان او، سه تاجر ثروتمند بازار، و واعظی به نام شمس الدین قنات آبادی رهبری می کردند. این جامعه که ساختاری سست داشت، عمدتاً از سوی بازار، بخصوص رؤسای اصناف، طلاب، و کسبه خرده پا، پشتیبانی می شد و اگرچه سخت مذهبی بود، بنیادگرایی جزمی نداشت. قصد اصلی جامعه تقویت موضع سیاسی کاشانی بود و سبیل بیانیه ها و اعلامیه هایش به بازار خطاب می کرد و خواستار اجرای احکام شرع، انقاع قوانین غیر مذهبی رضاشاه، برقراری مجدد حجاب، حمایت از صنایع ملی، و اتحاد مسلمانان در برابر غرب بود.

سازمان مسلح کوچکی موسوم به فدائیان اسلام ارتباط نزدیکی با کاشانی داشت اما رسماً عضو جبهه ملی محسوب نمی شد. این سازمان در سال ۱۳۲۵ توسط طلبه بیست و دو ساله ای در تهران [سید مجتبی میرلوحی] که نام نواب صفوی را به یاد بنیانگذاران دولت شیعی در ایران بر خود گذاشته بود، ایجاد شد. فدائیان اسلام برای مبارزه با هر نوع لامذهبی، در نخستین اقدام خود، کمروزی نویسنده نامدار غیر مذهبی و مورخ و پاکدین را ترور کرد.<sup>(۸۰)</sup> قاتلان در دادگاه نظامی تبرئه شدند؛ زیرا از سویی رهبران دینی به نفع آنان پادرمیانی کردند و از طرفی مقامات حکومتی امیدوار بودند از آنان بر ضد حزب توده استفاده کنند.<sup>(۸۱)</sup> اما فدائیان اسلام به جای همکاری با مقامات با کاشانی همکاری کردند و در راه انداختن اعتصاب در بازار بر ضد قوام، میتینگهای عمومی در طرفداری از اعراب فلسطین، و تظاهرات خشونت آمیز سال ۱۳۲۷ بر ضد هژیر نخست وزیر، پاریش دادند. در سال ۱۳۲۸ اغلب به اشتباه کاشانی را رهبر فدائیان اسلام می دانستند.

با این حال، فدائیان اسلام و گروه کاشانی، هم در ترکیب اجتماعی و هم در التزام عقیدتی با هم تفاوت داشتند. در حالی که دومی از پشتیبانی چشمگیر رده های بالای طبقه متوسط



ستی در سراسر کشور بر خوردار بود، اولی اعضای معدود خود را عمدتاً از میان جوانان شاغل در رده‌های پایین بازار تهران برمی‌گزیدند.<sup>(۸۲)</sup>

علاوه بر این؛ در حالی که کاشانی از لحاظ سیاسی مصنعت‌گرا محسوب می‌شد، فدائیان اسلام به طور جزئی متعهد به اسلام بنیادی بودند. برنامه فدائیان اسلام از کلیات شرعی فراتر می‌رفت و تقاضاهای خاصی چون ممنوعیت مشروبات الکلی، توتون، تریاک، سینما و قمار؛ بریدن دست مجرمان و اعدام خلافکاران اصلاح‌ناپذیر؛ ممنوعیت هر نوع پوشاک بیگانه؛ مجازات رشوه‌گیر و رشوه‌دهنده؛ مجازات روحانیانی که از مقام مذهبی خود سوءاستفاده کرده باشند؛ حذف دروس غیراسلامی چون موسیقی از برنامه درسی مدارس؛ و حجاب زنان به منظور بازگشت به وظیفه سستی و مقدس خودشان در خانه<sup>(۸۳)</sup> را مطرح می‌کرد.

به این ترتیب، جبهه ملی نماینده دو نیروی مختلف بود: طبقه متوسط سستی - بازار - متشکل از بازرگانان کوچک، روحانیان، رؤسای اصناف؛ و طبقه متوسط جدید - روشنفکران - متشکل از متخصصان، کارمندان، و دانشوران دارای تحصیلات جدید. گروه اول، با الهام از معلمان مکتب‌خانه‌ها و وعاظ مساجد، اسلام را شیوه‌ای برای زندگی، شرع را مبنای اصلی قوانین راستین، و روحانیان را محافظان راستین تشیع می‌دانستند. گروه دوم، فارغ‌التحصیلان مدارس دولتی جدید، مذهب را امری شخصی، قوانین ناپلئونی را مبنای مناسبی برای قانون مدنی، و روشنفکران تحصیلکرده غرب را شایسته‌ترین سازندگان و نوسازان جامعه تلقی می‌کردند. اولی با پیشه‌وران بازار ارتباط داشت، به سود حاصل از کسب و تجارت وابسته بود، طرفدار تجارت آزاد بود و با مداخله دولت در اقتصاد بازار مخالفت می‌کرد. دومی که از محل حقوق ماهانه امرار معاش می‌کرد، به دادوستد تجاری اعتماد نداشت، از تورم - که از سال ۱۳۱۶ شتاب گرفته بود - می‌هراسید، و دولت را به عنوان پیشگام نوسازی سریع می‌ستود. سلیقه این دو حتی در مورد خوراکی، پوشاک، تفریح، و زبان نیز تفاوت داشت. طبقه متوسط سستی همیشه به قهوه‌خانه می‌رفت، بندرت کراوات می‌زد، و در محاوره اصطلاحات عربی برگرفته از متون مقدس به کار می‌برد؛ در حالی که طبقه متوسط جدید در رستورانهای به شیوه اروپایی غذا می‌خورد، لباس کاملاً غربی به تن می‌کرد، و فارسی را با عبارات فرانسوی که یادگار تحصیلات جدید غیرمذهبی و نشریات آوانگارد بود، درمی‌آمیخت. خلاصه آن که یکی محافظه‌کار، مذهبی، تئوکرات، و تجارت‌پیشه؛ و دیگری نوگرا، دنیوی، تکنوکرات، و جامعه‌گرا بود.

این نیروهای ناهمو با سه علقه مشترک در جبهه ملی گرد هم آمدند: مبارزه دوش به

دوش با مجموعه دربار-ارثش؛ مبارزه با شرکت انگلیسی نفت؛ و اصول سیاسی و شخصیت پرجاذبه مصدق. مصدق به عنوان وزیر دارایی و استاندار سابق که به خویشاوندان و دوستان در محیط کار اعتنایی نداشت، به فسادناپذیری شهره بود و این خصلت در محیطی که فساد حکومتی آن را مفتضح کرده بود، بندرت به دست می‌آمد. او به عنوان شخصیت پارلمانی برجسته‌ای که با کودتای ۱۲۹۹، دیکتاتوری نظامی رضاشاه، و نفوذ پانشارنده خانان سلطنتی مخالفت کرده بود، تجسم اصول والا و آرمانهای تحقق‌نا یافته انقلاب مشروطه بود. وی به عنوان سیاستمداری کهنه کار که مخالف اعطای امتیازات به بیگانگان بود، به وطن‌پرستی راستین و عاری از وابستگیهای خارجی شهرت داشت و به عنوان اشراف‌زاده‌ای استثنایی که در روستای متعلق به خود می‌زیست، با روستاییان خوش رفتار بود، با مصرف تجملی مخالفت داشت، اندک مدتی به تجارت پرداخت، مجلس چهاردهم را «دزدخانه» می‌نامید، و از مالیات بر مصرف‌کنندگان و صنوف انتقاد می‌کرد، از طبقه اعیان بود اما با طبقات متوسط و به نفع آنان سخن می‌گفت.

جبهه ملی با ترتیب دادن این ائتلاف، مقتدرانه وارد انتخابات مجلس شد. در شهرهای اصلی، بویژه تهران، اصفهان، یزد، شیراز، کاشان و کرمان نامزد تعیین کرد. مجلس مؤسسان را غیرقانونی خواند و بر نیاز به انتخابات عادلانه تأکید فراوان نهاد. به اصناف در ترتیب دادن اعتصاب در اعتراض به قصد حکومت برای افزایش مالیات پشه‌وران و صنعتگران کمک کرد. همچنین به ناوایان در بیج اجتماعات معترض به بی‌کفایتی حکومت در تأمین گندم، یاری داد. یک سلسله میتینگهای عمومی در دانشگاه و بازار به راه انداخت که به اجتماعی ۱۲۰۰۰ نفری در برابر ساختمان مجلس منجر شد. و دربار را متهم به پافشاری در نقشه‌هایش برای تقلب در نتایج انتخابات ساخت. مبارزه هنگامی به اوج رسید که یکی از اعضای فدائیان اسلام [سید حسین امامی] - همان کسی که کمروزی را در سال ۱۳۲۵ کشته بود - هزیر را ترور کرد. ساعد نخست‌وزیر فوراً انتخابات را متوقف کرد و دستور داد رأی‌گیری در تهران تجدید شود. در انتخابات بعدی، مصدق، حائری‌زاده، مکی، نریمان و شایگان از تهران، آزاد از سبزوار، بقایی از کرمان، و صالح از کاشان انتخاب شدند.<sup>(۸۴)</sup> جمعی فقط هشت نفره از نمایندگان در مجلسی با یکصد و سی نماینده، بی‌اهمیت به نظر می‌رسید اما چنان که در ماههای آتی ثابت شد، این هشت نفر، با حمایت طبقات متوسط، نه تنها توانست مجلس را بلکه خود شاه و همه کشور را نیز به لرزه درآورد. به قول ریچارد کاتم نویسنده کتاب ناسیونالیسم در ایران، شاه «می‌تواند صدور اجازه انتخابات آزاد در تهران را بزرگترین اشتباه دوران سلطنت خود بداند».<sup>(۸۵)</sup>

## مجلس شانزدهم (بهمن ۱۳۲۸ - اردیبهشت ۱۳۳۰)

مجلس شانزدهم، به لحاظ اجتماعی و از این نظر که عمدتاً از افراد طبقه اعیان تشکیل می‌شد، با مجالس گذشته فرقی نداشت. از ۱۳۹ نماینده، ۸۳٪ از زمینداران، تجار ثروتمند، یا کارمندان عالی‌رتبه بودند.<sup>(۸۶)</sup> این مجلس به لحاظ سیاسی به چهار گروه تقسیم می‌شد: هیأت نمایندگی کوچک، جبهه ملی؛ فواکسیون انگلیسی سرکردگان محافظه کار جنوبی؛ حدود چهل تن از زعمای مستقل، مانند ابوالقاسم امینی؛ خسرو قشقایی و ناصر ذوالفقاری؛ و اکثریت بزرگ نمایندگان شاه‌دوست. این اکثریت، علاوه بر این، متکی به سنا بود که از شاه‌دوستان کهنه کاری چون اسفندیاری و متین‌دفتری، و سیاستمداران مهمی که به رغم اختلافات پیشین خود با شاه اکنون پشتیبان وی بودند، مانند تقی‌زاده، حکیمی، ملکزاده، فرخ و عباس سعودی، انباشته بود.

چون در بهمن ۱۳۲۸ مجلس گشایش یافت، اکثریت سلطنت طلب ساعد را که کابینه‌اش شامل سه وزیر هوادار انگلیس بود، عزل کرد و نخست‌وزیری را به علی منصور (منصورالملک) سپرد که در زمان رضاشاه نخست‌وزیر و پس از تصرف مجدد تبریز استاندار آذربایجان شده بود. چنانکه انتظار می‌رفت، منصور کابینه خود را از شاه‌دوستان دوآتشه انباشت. برای نخستین بار پس از سال ۱۳۲۰، دربار در صدد بود همه گروه‌های دیگر را از حکومت محروم سازد.

جبهه ملی بی‌آنکه مرعوب شود، همچنان دربار را زیر فشار قرار داد و اعلام داشت: «هرچند نفرتش کم است، اما صدایش رسا و بلند خواهد بود؛ زیرا نماینده همه ملت است.»<sup>(۸۷)</sup> مصدق گفت که حکومت جدید گواه افزایش بیش از حد قدرت سلطنت است. به نظر او چون هیچ قدرت خارجی کشور را تهدید نمی‌کرد، بودجه نظامی می‌بایست تا حد زیادی کاهش می‌یافت.<sup>(۸۸)</sup> مصدق در حمله دیگری مضامین اساسی فلسفه سیاسی خود را به شرح زیر خلاصه کرد:

مجلس مؤسسان، ساختگی و غیرقانونی بود. ساختگی بوده زیرا نماینده مردم نبود. غیرقانونی بوده زیرا قانون اساسی را تحریف کرد. با این سخن مدعی آن نیستم که قانون مقدس و ماورای هرگونه تجدیدنظر و اصلاح است اما ادعا می‌کنم که هر تغییری در آن فقط توسط نمایندگان حقیقی مردم باید صورت گیرد... می‌خواهم با استفاده از این فرصت توصیه‌ای را که در شهریور ۲۰ هنگام رهایی از بازداشت سیاسی‌ام به شاه جوان کردم، به اطلاع عموم برسانم. به او توصیه کردم همان راهی را که پدرش رفته بود، نرود؛ چون پدرش دشمنان

زیادی برای خود تراشیده بود، به او توصیه کردم که از مشروطه انگلیس سرمشق بگیرد. شاه انگلستان بسیار مورد احترام است؛ زیرا دور از سیاست است و از مشغله کثیف عمل و نصب وزراء و کلا و استانداران اجتناب می‌کند. علاوه بر این بریتانیا عظمت خود را مدیون نظام سیاسی خویش است که سیاستمداران با کفایت و نیز مردم وطن پرست، فداکار و با وجدان را پرورش می‌دهد. کشوری که سیاستمداران با کفایت و مردمان وطن پرست نداشته باشد، هیچ چیز ندارد. به این دلیل اصلی است که من با دیکتاتوری فردی مخالفم. کشور متعلق به مردم است و مردم حق انکار ناپذیر جهت انتخاب نمایندگان خود دارند. اگر آنان این حق را اعمال نکنند، اقلیت کوچکی می‌تواند زمام امور را به دست گیرد و نه در جهت منافع اکثریت؛ بلکه برای نفع شخصی خود بکوشد. شاه باید قوا را از سیاست باشد اما با نیازها و تمنیات مردم در ارتباط باشد. اگر مردم بخواهند قانون را تغییر دهند، حق این کار را دارند - هرچه که باشد قانون متعلق به آنهاست اما تغییرات جدید در قانون اساسی، غیرقانونی است؛ زیرا با خواسته‌های حقیقی مردم مغایرت دارد. (۹۹)

در این ضمن، آزاد حکومت را متهم به سانسور ارگان اصناف تهران کرد. صالح به حمایت از کارمندان دولت که برای افزایش حقوق اعتصاب کرده بودند، سخن گفت. حائری زاده اظهار داشت که عدم اجرای عدالت راستین، مساوات اجتماعی، و قوانین اسلامی، طبقات اجتماعی - کارگران و صاحبان صنایع، دهقانان و زمینداران، روشنفکران و رهبران مذهبی - را به جان هم انداخته است. او افزود که حکومت با دخالت اداری در تمام امور کشور، بخصوص در بازار، مشکلات مضاعفی ایجاد کرده است. (۹۰) مکی پیشنهاد کرد برای رسیدگی به ترور محمد مسعود کمیته‌ای پارلمانی تشکیل گردد؛ پلیس را به دخالت در انتخابات اصناف متهم کرد؛ اغنیا را سرزنش کرد که با هدر دادن پول در سفرهای اروپا کمونیسم را ترویج می‌کنند؛ محدودیت واردات منسوجات ارزان قیمت را توصیه کرد؛ و اظهار داشت که حکومت اصناف خرده پا را برای مهار قیمت به شلاق می‌بندد اما به تجار عمده که مینونها سود می‌برند، کاری ندارد. (۹۱) و کاشانی پیامی در اعتراض به ادامه تبعیدش در بیروت به مجلس فرستاد و هشدار داد: «مثنی که برای کسب مشروطه خون خود را داده است، هرگز به زور مستبدان و دیکتاتورها تن در نخواهد داد». (۹۲)

با این حال جبهه ملی در خرداد ۱۳۲۹، پس از آن که حکومت به دنبال سالها مذاکره پنهانی با شرکت نفت ایران و انگلیس سرانجام پیشنهادهایی برای تجدیدنظر در قرارداد ۱۳۱۲ تقدیم مجلس کرد، توجه خود را از امور داخلی به امور خارجی معطوف داشت. جبهه ملی پیشنهادها را فروش مفت تلقی کرد - و با همصدایی حزب توده که اکنون نیم‌مخفی بود

— خواستار ملی کردن شرکت نفت شد. جبهه ملی، شرکت نفت را به پرداخت حق الامتیاز ناچیز، نادیده گرفتن مالیاتهای محلی، خودداری از آموزش دادن کارکنان ایرانی، تهدید به توسل به زور جهت انعقاد قرارداد ۱۳۱۲، دخالت در سیاست ملی، و بدینوسیله نقض حاکمیت کشور متهم کرد. منصوره، متزلزل از حمایت عمومی نسبت به ملی شدن نفت، در به وای گذاشتن پیشنهادها در مجلس به تردید افتاد و پس از آن که یک نماینده هوادار انگلیس ترور شد، به جای تقدیم پیشنهادها استعفاي خود را تقدیم کرد.

شاه، نگران حل مسأله نفت، رزم آرا را که رئیس ستاد کل ارتش بود، به عنوان نخست وزیر جدید معرفی کرد. هرچند بین آن دو اندک کدورتی وجود داشت، این انتخاب از بسیاری جهات زیرکانه بود. رزم آرا، سپهبدی بحق بلندپرواز، مصمم بود حتی به قیمت زندگی خود، پیشنهادهای نفتی را از مجلس بگذراند. انتظار می رفت که این افسر سرسخت اما دارای استقلال فکر، خصومت عمومی را از دربار به سوی خود و کابینه اش منحرف سازد. او که سابقاً از دربار انتقاد می کرده، در سالهای اخیر به سبب همکاری با شاه برای حمایت از ارتش در برابر قوام و کب تلیحات جدید از امریکا، به شاه نزدیکتر شده بود. این مرد خود ساخته که با خواهر یک نویسنده نامدار دست چپی (صادق هدایت) ازدواج کرده بود، قصد داشت توانگران را آشکارا مورد انتقاد قرار دهد، از روشنفکران رادیکال دلجویی کند، و بسین وسيله شکاف بین حزب توده و جبهه ملی را عمیق تر سازد. امید می رفت که این مدافع اصلاحات اجتماعی و اداری بتواند اعتماد ایالات متحده را جلب کند و از این رهگذر، کمک اقتصادی مورد نیاز برای برنامه هفت ساله را به دست آورد. بنا به گزارش نیویورک تایمز، رزم آرا تنها کسی بود که می توانست ایران را از بی ثباتی سیاسی و ورشکستگی مالی برهاند. (۱۹۳)

همان طور که انتظار می رفت، رزم آرا کارهای زیادی انجام داد. دوازده چهره جدید وارد کابینه کرد، مجدداً دستور افزایش مالیات توانگران را داد، و کمیته ویژه ای را مأمور رسیدگی به سوءاستفاده های مقامات بالا کرد. رزم آرا طرح قرارداد جدید نفتی را شخصاً زیر نظر گرفت. وی دو لایحه عمده نیز برای اصلاحات تقدیم کرد: یکی در خصوص تقسیم اراضی دولتی بین روستاییان، و دیگری برای تشکیل انجمنهای ایالتی که در قانون اساسی وعده شده بود. رزم آرا به منظور تحریک بیشتر جناح چپ، از اعزام نیرو به جنگ کوه امتناع کرد، معاهده بازرگانی با اتحاد شوروی امضا کرد، و محدودیتهای حزب توده را بتدریج کاهش داد. هنگام فرار ده نفر توده ای از زندان شایع شد که رزم آرا با گماردن اسری چپ گرا به نگرانی زندان، عمداً به فرار آنان کمک کرده است. (۱۹۴)

به هر حال معلوم شد که این طرحها بیش از حد لازم زیرکانه بوده است. بهبود روابط با سکو به سردی مناسبات دوستانه با واشینگتن انجامید و متعاقباً دریافت کمک اقتصادی را به مخاطره انداخت. پیشنهاد اصلاحات و ظهور مجدد حزب توده، نمایندگان محافظه کار را به هراس افکند. به گفته یک نماینده، صحبت از اصلاحات ارضی نفرت طبقاتی از هزار فامیل اشرافی را برمی انگیزد. هزار فامیلی که ارکان اصلی ایران و حامیان شاخه شده اسلام اند. نماینده دیگری اعتراض کرد که تعدادی اخلاکگر درس خوانده خارج بین مالکان بی اعتمادی وسیعی ایجاد می کنند. بین همان طبقه ای که همواره آماده بوده اند منافع خود را قربانی مصالح عمومی سازند. باز نماینده ای دیگر اظهار داشت که بحث اصلاحات ارضی نه تنها رقابت طبقاتی را دامن زد، بلکه مسائل نامربوطه دیگری را نیز پیش کشید:

لایحه اصلاحات ارضی شاید برای اروپای دوران قرون وسطی مناسب باشد ولی به هیچ وجه به درد ایران اسلامی نمی خورد. زیرا ایران برخلاف اروپا هرگز شاهد فتودالیسم نبود. روستایان ما همیشه آدمهای آزادی بودند و در کار تولید شرکت داشتند و مالکان ما افرادی مسؤول و رؤوف بودند که مثل بچه های خودشان با دهقانان رفتار می کردند. در نتیجه ارتباط بین مالکان و روستایان، رابطه عشق و احترام بوده است. کسانی که امروز دم از اصلاحات ارضی می زنند، می خواهند فردا به دیکتاتوری پرولتاریا برسند. خدشه دار کردن قوانین، بخصوص حرمت مالکیت خصوصی، به قانون اساسی ما لطمه خواهد زد... دشمنان ما، مثل دوستانمان، اعتراف می کنند که مالک و رعیت در ایران همیشه روابط خوبی با هم داشته اند. اکثریت عظیم مالکین مذهب اسلام را محترم می شمارند، خودشان حداقل ممکن را خرج می کنند و سخاوتمندانه به رعایای خود بذل و بخشش می کنند. ریشه نارضایتی فعلی در نظام مالکیت ارضی نیست؛ بلکه ناشی از مالیات سنگینی است که دولت مرکزی بر مصرف کننده تحمیل کرده است. اگر دولت واقعاً می خواهد اختلافات طبقاتی را تعدیل کند، باید این مالیاتها را کاهش دهد و بودجه کشاورزی را بالاتر ببرد.<sup>(۹۵)</sup>

لایحه انجمنهای ایالتی نیز همان قدر جنجال برانگیز بود. بقایای ادعا کرد که عدم تمرکز، توطئه انگلیسها برای تجزیه ایران است. شایگان گفت که قوام انجمنهای ایالتی را فقط برای نجات آذربایجان قبول کرد (یک نماینده شاه دوست اعتراض کرد که آذربایجان را شاه نجات داده بود، نه قوام و خائن). مکی هشدار داد که عدم تمرکز اداری در کشوری با چنین تنوع زبانی عاقلانه نیست. همیشه این خطر وجود دارد که یکی از سازمانهای منطقه ای اعلام استقلال از مرکز را بکند. کاشانی تلگرافی به مجلس مخابره کرد که می گفت هیچ مسلمان راستینی مایل به تجزیه این کشور هزار ساله نخواهد بود. و مصدق تأکید ورزید که انجمنهای

ایالتی شاید طی انقلاب مشروطه مفید بوده است اما در دوره جنگ سرد سخت خطرناک است؛ کسانی که خواهان تشکیلات منطقه‌ای‌اند، باید تجربه اخیر ما در آذربایجان و جنگ اخیر کرده را به یاد داشته باشند.<sup>(۹۶)</sup> جای شگفتی نیست که در ماههای آتی جبهه ملی در آذربایجان طرفدارانی کمتر از سایر نقاط ایران یافت.<sup>(۹۷)</sup>

در هر حال معلوم شد که لایحه نفت جنجالی‌ترین مشغله رزم آرا است. جبهه ملی اعلام داشت که رزم آرا می‌خواهد دیکتاتور نظامی برقرار کند تا لایحه را به زور به حلق ملت فرو کند. مکی اظهار داشت که اصلاحات داخلی باید تا حل و فصل مسائل خارجی به تعویق افتد؛ مسأله لزوم اصلاحات ارضی در مقایسه با خطری که از ناحیه شرکت نفت انگلیس متوجه ماست، کم‌اهمیت است؛ صالح قطعنامه‌ای را از دانشکده‌ای در دانشگاه تهران ارائه داد که خواهان «اعمال حاکمیت ملی بر صنعت نفت» بود. مصدق خطاب به اجتماعتی ۱۲۰۰۰ نفری در تهران، حکومت را به سبب عدم درخواست مبالغ بیشتری از انگلستان مورد انتقاد قرار داد و تأکید کرد که «مادام که صنعت نفت ملی نشده است، غائله ختم نخواهد شد». کاشانی همه «مسلمانان متدین و مردم وطن‌پرست را به جنگ با دشمنان اسلام و ایران از طریق پیوستن به نهضت ملی کردن نفت» ترغیب کرد.<sup>(۹۸)</sup> و بالاخره، فدائیان اسلام یکی از اعضای خود، درودگری بست و شش ساله، را به انجام «مأموریت مقدس» ترور «آلت دست انگلیس‌ها» یعنی رزم آرا گماشت. مأموریت در [۱۶] اسفند ۱۳۳۰ در مسجد شاه تهران با موفقیت انجام شد.<sup>(۹۹)</sup>

جشن و سرور عمومی که متعاقب مرگ رزم آرا در گرفت، نمایندگان مجلس را از ترس به تأکید بر مصونیت پارلمانی خود واداشت. آنان با توسل به قانون اساسی در انتخاب جانشین حقی برای شاه قائل نشدند و پس از سه هفته جلسه سرّی حسین علا به رأی دادند. انتخاب علا معلول دو عامل بود: او وزیر دربار و اشرافی‌اسم و رسم‌داری بود که مالکان محافظه‌کار به او اعتماد داشتند و نیز به عنوان دیپلمات سابق، مشهور به ضدیت با انگلیس و در نتیجه مورد قبول جبهه ملی بود. علا وزارتش را با مشورت مصدق انتخاب کرد و امیرعلایی از جبهه ملی را به کابینه آورد و به کاشانی اجازه داد به ایران بازگردد. از این گذشته، هنگامی که پیشنهاد ملی کردن نفت از سوی مصدق نخست در یک کمیته ویژه پارلمانی [کمسیون نفت] و سپس در مجلس و سرانجام در ۲۹ اسفند در سنا اکثریت آرا را کسب کرد، علا کاری انجام نداد. یک اقلیت کوچک پارلمانی با پشتیبانی پرشور عامه مردم، نمایندگان شاه‌دوست و هوادار انگلیس را واداشته بود که از روی ترس برخلاف نظرشان رأی دهند.

این ترس در اواسط فروردین که حزب توده قدرت واقعی خود را نشان داد، به وحشت

تبدیل شد. حزب توده در اعتراض به وضع نامطلوب مسکن و دستمزد نازل در صنعت نفت، اعتصابی عمومی در خوزستان راه انداخت و طی اجتماعات عظیمی مسامحه حکومت را در اجرای قانون ملی کردن نفت محکوم کرد. در پی تیراندازی پلیس به سوی تظاهرکنندگان در آبادان و کشتن شش نفر، و اعزام ناوچه‌های توپ‌دار انگلستان به خلیج فارس [برای حفظ جان و مال انگلیسیها]، حزب توده با ترتیب دادن اعتصابات و تظاهرات خیابانی همدردی در تهران، اصفهان، و شهرهای شمالی، فعالیت خود را تشدید کرد. علاوه بر این عنوان که اعتصابات و تظاهرات با تشدید اختلافات طبقاتی به دشمن خارجی کمک می‌کند، حکومت نظامی اعلام کرد. شوقی که اکنون ستاور بود، اظهار داشت که تشهای طبقاتی به چنان نقطه خطرناکی رسیده است که بیم آن می‌رود همه جامعه را از هم بگسلد. هدف تبلیغات خارجی، تحریک جنگ طبقاتی و از این رهگذر ایجاد هرج و مرج در کشور است. متأسفانه شعارهای خوش‌ظاهر بسیاری از هموطنان پیواد و ناآگاه ما را فریب داده است. تنها راه نجات ایران، اتحاد کلیه طبقات در برابر دشمن بیگانه است. شایه در گفتاری رادپویی خصوصتهای طبقاتی را بزرگترین بدبختی ایران شمرد: داین خصوصتهای نگرشهای اجتماعی و حیات سیاسی ما را مسموم می‌کند. بهترین راه رفع آن، توسل به قوانین اسلام است. اگر ما مسلمانان حقیقی باشیم، کشمکش طبقاتی جا به هماهنگی طبقاتی و وحدت ملی خواهد داد. و جمال امامی، از نمایندگان قدیمی، در سخنانی از سوی اکثریت در مجلس، مصدق را برای اجرای قانون ملی کردن نفت به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کرد: «دکتر مصدق طرف اعتماد ماست؛ زیرا وی برخلاف بسیاری از سیاستمداران دیگر، از قدیم‌ترین و مشخص‌ترین خانواده‌های ایران برخاسته است.» با نهایت شگفتی بسیاری از ناظران، مصدق پیشنهاد را پذیرفت. تایمز اوضاع را چنین توصیف کرد: «تنش داخلی جامعه ایران - ناشی از نادانی، حرص و ناسنجیدگی طبقه حاکم - اکنون به حدی رسیده است که فقط با شتاب گرفتن جریان ضد آن بلاگردان بیگانه - انگلستان - رفع شدنی است.»<sup>(۱۰۰)</sup>

### نخست‌وزیری مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ - مرداد ۱۳۳۲)

انتخاب شدن مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ کانون توجه را از مجلس به نخست‌وزیر و خیابانها که منبع اصلی قدرت برای جبهه ملی بود، منتقل کرد. آن طور که روزنامه سلطنت طلب اطلاعات شکوه می‌کرد، مصدق برای وارد آوردن فشار بر مخالفان و از این طریق، «زیر نفوذ آوردن مجلس» پیوسته به تظاهرات خیابانی متوسل می‌شد.<sup>(۱۰۱)</sup> همچنین جمال امامی از تالار مجلس اعتراض می‌کرد که:



سیاستمداری به سیاست خیابانی تبدیل شده است. به نظر می‌رسد که این کشور غیر از راه انداختن میتینگهای خیابانی کار بهتری نمی‌تواند انجام دهد. امروز هر جا را که نگاه می‌کنی میتینگ است. میتینگ به این مناسبت، به آن مناسبت و هر مناسبتی. میتینگ دانشجویان دانشگاه، دانش‌آموزان دبیرستان، بچه‌های هفت ساله، حتی شش ساله. از دست این میتینگهای خیابانی خسته و عاجز شده‌ام.<sup>(۱۰۳)</sup>

آیا نخست‌وزیر ما سیاستمدار است یا رهبر عوام؟ چگونه نخست‌وزیری وقتی با یک مسأله سیاسی روبرو شود، می‌گوید: «من با مردم حرف خواهم زد». من همیشه این مرد را برای مقامات عالی نامناسب می‌دانستم اما حتی در بدترین کابوسهای خود نیز تصور نمی‌کردم که یک پیرمرد هفتاد ساله هوجبگر شود. مردی که همیشه او باش را در اطراف مجلس جمع می‌کند، جز عوام فریب کس دیگری نیست.<sup>(۱۰۴)</sup>

هرچند مصدق پیوسته به مردم رجوع می‌کرد، ترکیب نخستین کابینه‌اش به طور چشمگیری محافظه کارانه بود. هشت پست، از جمله وزارت‌خانه‌های مهم کشور و امور خارجه را به کارمندان عالی‌رتبه هوادار جبهه ملی سپرد اما چهار پست دیگر، از جمله وزارت جنگ را به طرفداران دربار وا گذاشت. این امر فوراً خصومت فدائیان اسلام را برانگیخت و حکومت را به سبب بی‌اعتنایی به شرع و خودداری از آزاد کردن ضارب رزم آرا مورد حمله قرار دادند و کوشیدند حسین فاطمی، معاون ویژه نخست‌وزیر را به قتل برسانند. از سوی دیگر، کاشانی، به رهبران فدائیان اسلام گفت که «مسأله نفت» را باید بر همه مسائل دیگر مقدم دارند و به مردم اعلام کرد مادام که جبهه ملی به مبارزه مقدس و ملی با انگلیس ادامه دهد، از مصدق کاملاً حمایت خواهد کرد.<sup>(۱۰۵)</sup>

همان طور که انتظار می‌رفت، مصدق نخست به مسأله نفت پرداخت. چند روز پس از تصدی، مجلس را واداشت تا چهار نماینده جبهه ملی را به عضویت کمیته پنج نفره مأمور کمک به حکومت در اجرای قانون ملی کردن نفت، انتخاب کند. او در خرداد ماه این کمیته را برای تحویل گرفتن تأسیسات نفتی به خوزستان فرستاد. در تیرماه چون شرکت نفت تهدید کرد که کارکنانش را بیرون می‌بزد و به صاحبان نفتکشها اخطار کرد که نفت خریداری شده از حکومت ایران مورد قبول بازار جهانی نخواهد بود، مصدق مذاکرات را قطع کرد و روشن کرد که حکومت اصل ملی کردن را حتی اگر هم عملاً تحقق نیافته باشد خواهد پذیرفت، در شهریور ماه، شرکت تکنسینهایش را بیرون برد و تأسیسات نفتی را تعطیل کرد. در همین حال حکومت انگلیس به تقویت ناوگان دریایی خود در خلیج فارس پرداخت و از ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد. در مهرماه، مصدق به نمایندگی از طرف ایران در دعوی مطروحه در شورای امنیت، به نیویورک رفت. وی در دریافت کمک مالی از بانک

جهانی توفیق نیافت و با متهم کردن انگلستان به دخالت در سیاست داخلی ایران، همه کنسولگریهای انگلیس را تعطیل کرد. بدین سان در اواخر سال ۱۳۳۰، مصدق درگیر یک بلوای بزرگ دیپلماتیک بود.

با این حال، تدارک انتخابات مجلس هفدهم مصدق را مجبور کرد که توجه خود را به سیاست داخلی معطوف دارد. او برای تضعیف سلطنت‌طلبان و محافظه کاران طرفدار انگلیس، لایحه سال ۱۳۲۳ خود درباره اصلاح انتخابات را با اصلاحاتی تقدیم کرد. لایحه جدید دیگر یسوادان را از رأی دادن محروم نکرد اما برای یسوادان و یسوادان حوزه‌های انتخاباتی جداگانه در نظر گرفت و نمایندگی جمعیت شهرها، بورژوا تهران را به طور چشمگیری افزایش داد. مخالفان برای رد کردن لایحه ائتلاف کردند، با این مدعا که این لایحه در مورد میهن پرستانی که چهل سال بود رأی می‌دادند، به ناحق تبعیض روا خواهد داشت.<sup>(۱۰۵)</sup> جبهه ملی نتوانست لایحه را به تصویب برساند و در حالی وارد مبارزات انتخاباتی شد که رقابیش نه تنها سلطنت‌طلبان و ارتش، بلکه مالکان محافظه کار و خوانین عشایر نیز بودند. در شهرهای عمده، جبهه ملی بسیاری از کرسیها را تصاحب کرد و در تهران که تعداد رأی‌دهندگان دو برابر انتخابات گذشته بود، همه دوازده کرسی را به دست آورد اما در بیشتر حوزه‌های خارج از تهران بخصوص نواحی روستایی، مخالفان پیشی گرفتند. مثلاً طاهری، سیاستمدار عمده طرفدار انگلیس در یزد، همکاریش ملک مدنی در فلاهر، ناصر و محمد ذوالفقاری در زادگاهشان زنجان، و امام جمعه سلطنت‌طلب تهران در اهر واقع در شامان آذربایجان، برنده شدند. مصدق با دریافتن این که مخالفان اکثریت کرسیهای شهرستانها را تصاحب خواهند کرد، به محض انتخاب شدن هفتاد و نه نماینده - که برای تأمین حدنصاب پارلمانی کافی بود - رأی‌گیری را متوقف کرد.

مجلس هفدهم در بهمن ۱۳۳۰ افتتاح شد. از هفتاد و نه نماینده، سی نفر یا عضو یا همراه جبهه ملی بود. این نمایندگان شامل سنجایی و زیرک‌زاده از حزب ایران؛ بقایی از حزب زحمتکشان؛ کاشانی و قنات‌آبادی از جامعه مجاهدین اسلام؛ و هواداران غیرحزبی مصدق، چون شایگان، رضوی، نریسان، مکی، و حائری‌زاده؛ و نیز خسرو و ناصر قشقایی بودند که پس از انتخاب شدن از فارس به آنان پیوستند. بسیاری از این سی تن جزو طبقات متوسط جدید و سستی بودند. این گروه از چهار حقوقدان، چهار مهندس، سه روزنامه‌نگار، سه استاد دانشگاه، یک مورخ، و ده روحانی تشکیل می‌شد. چهل و نه نماینده دیگر که اغلب مالک بودند، به فراکیونهای سلطنت‌طلب و طرفدار انگلیس تقسیم می‌شدند.

سلطنت‌طلبان و محافظه کاران هوادار انگلستان که جرأت مقابله مستقیم با افکار عمومی را

نداشتند، کوشیدند با درگیریهای فرعی حکومت را تضعیف کنند. آنان امام جمعه تهران را به ریاست مجلس انتخاب کردند؛ از اعطای اختیارات ویژه به مصدق برای مقابله با بحران اقتصادی ناشی از کاهش سریع درآمد نفت خودداری کردند؛ و شروع به طرح نارضایتهای شهرستانها از پایتخت کردند. ملک مدنی با تکرار شعارهای که حزب توده در اوایل دهه ۲۰ باب کرده بود، اعلام کرد «ایران فقط تهران نیست؛ شهرستانها نیز جزئی از ایرانند». نماینده‌ای از گیلان مدعی شد که شیلات شمال، ارمینها، آسوریها، آذریها و تهرانیها و فقط معدودی گیلک را استخدام می‌کند. نماینده‌ای از بلوچستان اظهار کرد که «چون ادارات فقط به تهران نظر دارند، شهرستانها ویرانه شده‌اند».<sup>(۱۰۶)</sup> سلطنت طلبی برآورد کرد که شهر تهران دارای ۲۹ بیمارستان، ۲۸۰ داروخانه، ۴۶۸ پزشک و ۸۷ دندانپزشک است؛ حال آن که همه شهرستانها جمعاً بیش از ۷۹ بیمارستان، ۳۸۶ داروخانه، ۴۵۲ پزشک و ۲۸ دندانپزشک ندارند. سلطنت طلب دیگری حکومت را به غفلت از وظیفه ملی‌اش در ساختن مدارس در روستاها متهم کرد؛ «اگرچه ایران از یک ملت تشکیل شده است، گویشهای محلی متعددی دارد. در نتیجه یک فرد سمتمانی نمی‌تواند زبان اهل مازندران، لرستان، آذربایجان یا بلوچستان را به آسانی بفهمد. حکومت باید از طریق مدارس، رادیو و کلاسهای سوادآموزی، زبان فارسی را در سراسر ایران اشاعه دهد».<sup>(۱۰۷)</sup>

جبهه ملی در مقابل، یک جنگ تبلیغاتی بر ضد اعیان زمیندار آغاز کرد. نریمان گفت که «برای نیل به پیشرفت اجتماعی و استقلال ملی کامل، مردم باید قدرت را از طبقات برخوردار بازپس گیرند». زیرک زاده اعلام داشت که «رده‌های بالای تشکیلات اداری را پشت‌میزنشینهای فاسد اشغال کرده‌اند اما رده‌های پایین را کارمندان درستکار و سختکوش تشکیل می‌دهند». سید جواد خلخالی یکی از همکاران کاشانی اظهار کرد که «از زمان انقلاب مشروطه درباره اصلاحات اجتماعی بسیار سخن گفته اما کم عمل شده است. سرانجام، مردم سخنگویی راستین به نام دکتر مصدق یافته‌اند که قادر به انجام اصلاحات، ریشه کن کردن فساد، و کاستن از شکاف گسترده بین فقیر و غنی است».<sup>(۱۰۸)</sup> و علی مدرس، دست‌پرورده شایگان، هشدار داد که کشمکش طبقاتی ملت را به خطر افکنده است:

علت اصلی بدبختی کشور ما وجود دو طبقه مشخص است. یکی انگلی اجتماعی است که در عیاشی، فساد و تبذیر سر می‌کند و دیگری طبقه‌ای است دستخوش گرسنگی، ستم و استعمار. اگر این وضع وخیم را درمان نکنیم، لاجرم تاریخ گریبانمان را خواهد گرفت و کشور ما را نابود خواهد کرد. تاریخ به ما می‌آموزد که سرکوب، استعمار و بیدادگری، دولت‌ها، ملت‌ها و امپراتوریه‌ها را نابود می‌کند.<sup>(۱۰۹)</sup>

پس از پنج ماه مشاجرات پارلمانی، در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ مصدق با توسل ناگهانی به حق قانونی نخست‌وزیر جهت تعیین وزیر جنگ، درگیری را به صورت جنجال منی عظیمی در آورد و چون شاه از پذیرفتن آن امتناع کرد، مصدق استعفا داد و بی آن‌که به نمایندگان مجلس روی آورد، مستقیماً با مردم تماس گرفت:

در جریان حوادث اخیر به این نتیجه رسیده‌ام که به وزیر جنگ قابل اعتمادی نیاز دارم تا مأموریت ملی مرا ادامه دهد. چون اعلیحضرت درخواست مراد کرده است، پس تصمیم به استعفا دارم و هرکسی را که مورد اعتماد مقام سلطنت باشد، برای تشکیل حکومت جدید و انجام خواسته‌های شاهنشاه، تأیید خواهم کرد. در شرایط حاضر نهضتی که مردم ایران شروع کرده‌اند، نمی‌تواند به نتیجه پیروزمندانه‌ای نائل گردد.<sup>(۱۱۱)</sup>

برای نخستین بار، یک‌نخت وزیر از شاه به دلیل نقض قانون اساسی علناً انتقاد نموده، دربار را به سنگ‌اندازی در سر راه نهضت ملی متهم ساخته و جرأت کرده بود مشروطیت و قانون اساسی را مستقیماً در کشور به کار گیرد.

درخواست نخست‌وزیر انعکاس پرشوری یافت. نمایندگان سلطنت‌طلب و طرفدار انگلیس قوام را با این امید واهی که حامیان پیشین خود را از اطراف مصدق جمع کند، به نخست‌وزیری برگزیدند و در همین حال، جبهه ملی - با حمایت حزب توده - مردم را برای اعتراض به اعتصاب و تظاهرات عمومی به طرفداری از مصدق دعوت کرد. کاشانی با نحنی شدیدتر از پیش قوام را دشمن دین، آزادی و استقلال ملی خواند.<sup>(۱۱۲)</sup> شاه نخت کوشید با توسل به ارتش با بحران مقابله کند اما پس از پنج روز تظاهرات عمومی، خونریزی و علائم اختلاف در ارتش، عقب‌نشست و از مصدق خواست حکومت جدیدی تشکیل دهد. مصدق به سهولت پیروز شده بود. این پیروزی به نام قیام ۳۰ تیر در تاریخ ایران ثبت شد.

در شورشهای تیر ماه اعتصابهای عظیمی در همه شهرهای عمده به راه افتاد و بیش از ۲۵۰ تظاهرکننده در تهران، همدان، اهواز، اصفهان و کرمانشاه کشته یا به سختی زخمی شدند. شدیدترین درگیری در تهران رخ داد.<sup>(۱۱۳)</sup> بحران در ۲۵ تیر در تهران به محض این‌که خبر کناره‌گیری مصدق به بازار رسید، آغاز شد. اصناف اصلی بازار با تعطیل مغازه‌ها در مرکز اصلی بازار گرد آمدند و مردم را به تظاهرات روز بعد در برابر مجلس فراخواندند. صبح روز بعد با راه افتادن جماعت عظیمی از بازار به سوی مجلس، کارمندان دولت، کارگران راه آهن و رانندگان اتوبوس دست از کار کشیدند و جبهه ملی سراسر کشور را در ۳۰ تیر به اعتصاب دعوت کرد. چند ساعت بعد، حزب توده نیز در ۳۰ تیر هوادارانش را به اعتصاب عمومی و راه‌پیمایی همگانی فراخواند. روز موعود با سکوت شومی شروع شد؛ در حالی که در سراسر

شهر - حتی شمال اعیان‌نشین - حرکتی نبود. طوفان زمانی آغاز شد که تانکهای ارتشی راه را بر جماعتی که به سوی مجلس روان بودند بست. تا پنج ساعت بعد، شهر دستخوش آشوب بود. یکی از برادران شاه چون راننده‌اش به اشتباه به سوی جماعتی خشمگین راند، نزدیک بود کشته شود و به سوی یکی از نمایندگان هوادار مصدق که سعی کرده بود تظاهرکنندگان تحریک شده را مطمئن سازد که فقیه با مسانمت قابل حل است، سنگ پرتاب شد. هنگامی که مأموران پلیس تهران لباسهای خود را کردند و مخفی شدند، ششصد زندانی که در تظاهرات چهار روز پیش بازداشت شده بودند، از زندان فرار کردند.

پس از پنج ساعت تیراندازی، فرماندهان ارتشی با هراس از طغیان سربازان، دستور بازگشت به پادگانها را صادر کردند و شهر را به تظاهرکنندگان معترض وا گذاشتند. یک کمیته پارلمانی مسؤوون بررسی حوادث ۳۰ تیر نشان داد که خونین‌ترین درگیریها در چهار نقطه جداگانه: در بازار، بویژه راسته بزازان، بقالان و آهنگران، که تظاهرکنندگان «امام حسین» گویان با ارتش درگیر شده بودند؛ در مناطق کارگری شرق تهران، بویژه نزدیک مغازه‌های میدان راه‌آهن و کارخانجات؛ در فاصله دانشگاه تا مجلس؛ و میدان مجلس [بهارستان] که محل سستی برگزاری تظاهرات بود، روی داده است. از بیست و نه نفری که در تهران کشته شدند، شغل نوزده نفر بعداً اعلام شد که شامل چهار کارگر، سه راننده، دو پیشه‌ور، دو شاگرد مغازه، یک دستفروش، یک خیاط، یک دانشجو و یک سلمانی بود.<sup>(۱۳۳)</sup>

مصدق در پی پیروزی اش ضرباتی پشت سر هم، نه فقط به شاه و ارتش، بلکه به اعیان زمیندار و مجلس نیز وارد آورد. سلطنت‌طلبان را از کابینه اخراج کرد و وزارت جنگ را خود عهده‌دار شد. حوادث ۳۰ تیر را «قیام ملی» و قربانیان را «شهدای ملی» خواند. املاک رضاشاه را به تصرف دولت درآورد؛ بودجه دربار را قطع کرد و به وزارت بهداشت اختصاص داد؛ مؤسسات خیریه دربار را تحت نظارت دولت قرار داد؛ ابوالقاسم امینی را وزیر دربار کرد؛ تماس مستقیم شاه با دیپلماتهای بیگانه را ممنوع ساخت؛ اشرف، خواهر توأم شاه را که فعانیت سیاسی داشت، مجبور به ترک کشور کرد؛ و از اقدام علیه نشریات حزب توده که دربار را، مرکز فساد، خیانت و جاسوسی نامیدند، خودداری ورزید.<sup>(۱۳۴)</sup> در واقع، خود وی مالاً دربار را به ادامه دخالت در سیاست متهم ساخت و یک کمیته ویژه پارلمانی را مأمور بررسی مسائل قانونی بین کابینه و شاه کرد. این کمیته گزارش داد که قوانین مشروطه و وظایف نظامی را در صلاحیت حکومت دانسته است، نه شاه. تا اردیبهشت ۱۳۳۲، شاه همه قدرتی را که از شهریور ۲۰ برای آن جنگیده و به چنگ آورده بود، از دست داد.

مصدق به امرای ارتش نیز ضربات سخنی وارد کرد. نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع

تغییر داد؛ بودجه نظامی را تا ۱۵٪ کاهش داد و اعلام داشت که کشور در آینده فقط تجهیزات دفاعی خریداری خواهد کرد. علاوه بر این؛ سرلشکر احمد[ وثوق؛ خویشاوند خود و برادرزاده قوام را به معاونت وزارت دفاع گماشت؛ ۱۵۰۰۰ نفر را از ارتش به ژاندارمری منتقل کرد؛ و بودجه سرویسهای محرمانه را سخت کاهش داد. وی همچنین دو کمیسیون تحقیق تشکیل داد: یکی زیر نظر وزیر دارایی برای رسیدگی به اتهامات فساد در جریان خرید تسلیحات؛ و دیگری زیر نظر کابینه برای بررسی سوابق ترفیعات نظامی. از اینها گذشته، سخن از انقضای کار هیأت نظامی امریکا راند؛ ۱۳۶ افسر، شامل ۱۵ تیمسار را از ارتش تصفیه کرد؛ و باگماشتن چند افسر مورد اعتماد در مقامات بالا، قانون حکومت نظامی را در مورد مخالفان سیاسی اش اعمال کرد. یک وزیر جنگ سابق، که در مجلس سنا متحصن شده بود، قانون حکومت نظامی را «مخالف قانون اساسی» دانست و حکومت را به «ایجاد جنگ طبقاتی» منهدم کرد.<sup>(۱۱۵)</sup>

ضرباتی هم که بر مخالفان غیر نظامی وارد آمد، به همان میزان شدید بود. مصدق تا شش ماه از مجلس اختیارات فوق العاده گرفت تا قوانین لازم نه فقط برای گشایش مالی بلکه برای اصلاحات انتخاباتی، حقوقی و آموزشی را وضع و اجرا کند. وی در پایان شش ماه، موفق شد مجلس را به تمدید اختیارات فوق العاده تا دوازده ماه دیگر وادارد. مصدق با این اختیارات، قانون اصلاحات ارضی را وضع کرد که طی آن در روستاها انجمنهای ده به وجود آمد و سهم کشاورزان از محصول سالانه تا ۱۵ درصد افزایش یافت. همچنین قانون مالیاتی جدیدی تهیه کرد که بار مالیات را از دوش مصرف کنندگان کم در آمد برداشت و نیز به وزیران دادگستری، کشور و فرهنگ دستور داد در ساختار حقوقی، انتخاباتی و آموزشی اصلاحات کلی انجام دهند. چون مجلس سنا به این اصلاحات اعتراض کرد، جبهه ملی سنا را یک «باشگاه اشرافی» نامید که ناقض روح مساوات طلبانه انقلاب مشروطه است<sup>(۱۱۶)</sup> و با گذراندن قانونی از مجلس شورای ملی که مدت نمایندگی سنا را از شش سال به دو سال کاهش داد، آن را منحل کرد. همین طور، چون مخالفان در مجلس شورای ملی کم کم جرأت مقابله یافتند، نمایندگان جبهه ملی یکجا استعفا دادند و پارلمان را از حدنصاب اکثریت ساقط و در نتیجه مجلس هفدهم را منحل کردند. مصدق برای قانونی کردن انحلال مجلس - با حمایت حزب توده - در مرداد ۱۳۳۲ رفراندوم ملی ترتیب داد:

فقط مردم ایران - و نه کس دیگری - حق دارند در این خصوص قضاوت کنند؛ زیرا مردم ایران بودند که قانون اساسی ما، مشروطیت ما، مجلس ما و دولت ما را به وجود آوردند. باید به یاد داشته باشیم که قوانین برای مردم درست شده اند، نه مردم برای قوانین. ملت حق دارد

نظری را بیان کند و اگر بخواهد، قوانینش را تغییر دهد. در یک کشور دموکراتیک و مشروطه، ملت حاکم مطلق است. (۱۱۷)

مصدق، حقوقدان مشروطه که قوانین اساسی بر ضد شاه را دقیقاً نقل کرده بود، اکنون با نادیده گرفتن همان قوانین به نظریه اراده عمومی متوسل می‌شد. ابن اشرافی لیبرال که در گذشته غالباً به طبقه متوسط رو می‌کرد، حال طبقات پایین را برمی‌انگیخت. این اصلاح طلب میانه‌رو که محروم کردن بیسوادان از رأی دادن را پیشنهاد کرده بود، اکنون جویای تحسین توده‌ها شد. برای تضمین پیروزی در رأی‌گیری، در نقاط مختلف صندوقهای رأی مثبت و منفی قرار داده شد. همان طور که انتظار می‌رفت، مصدق با اکثریت زیادی رأی اعتماد کسب کرد و بیش از ۲۰۴۳۳۰۰ رأی از ۲۰۴۴۶۰۰ رأی اخذ شده در سراسر کشور و ۱۰۱۳۹۶ رأی از ۱۰۱۴۶۳ رأی اخذ شده در پایتخت را به دست آورد. (۱۱۸)

به این ترتیب، تا اواخر مرداد ۱۳۳۲، به نظر می‌آمد که مصدق تسلط کامل بر اوضاع را در دست دارد. او طرفدارانش را در کابینه و ادارات گماشته بود. نفوذ نظامی، مالی و سیاسی دربار را از میان برده، شاه را به مقامی تشریفاتی تبدیل کرده، و بدین وسیله در مبارزه قانون اساسی بر ضد شاه که قوام در آن ناکام مانده بود، پیروز شده بود. علاوه بر این با انحلال مجلسین، تدوین قانون اصلاحات ارضی، و مراجعه مستقیم به مردم، به اشراف مخالف ضربه زده بود. از آن گذشته، شرکت نفت ایران و انگلیس را ملی کرده، شیلات شمال را از دست شورویها گرفته، و بدین سان سیاست موازنه منفی را به انجام رسانده بود. به نظر می‌آمد که ایران چون بسیاری از کشورهای دیگر آسیایی، راه جمهوریت، بیطرفی و رادیکالیسم طبقه متوسط را در پیش گرفته است. از سال ۱۳۰۴ به این سو هرگز نخست‌وزیر چنین مقتدر و شاه چنان بی‌قدرت نبود.

با این حال معلوم شد که توهم قدرت مصدق، گمراه کننده بوده است. زیرا وی در عین کسب پیروزیهای جدید، متحدان قدیم خود را از دست داد. در عین آن که وعده اصلاحات اجتماعی وسیع‌تری می‌داد، بین کاهش شدید درآمد نفت، افزایش بیکاری، و ترفی قیمت ارزاق گرفتار بود. و در همان حال که رفراندوم برگزار می‌کرد، پیشاپیش — بی آن که خود بدانند — در معرض شیخون‌گروهی از افسران ارتش بود که یک هفته بعد ناگهان او را ساقط کردند و قدرت را به شاه بازگرداندند. توفیق آسان این کودتا را با دو عامل می‌توان توضیح داد: شکاف وسیع بین طبقه متوسط و سستی در درون جبهه ملی، و بیگانگی فزاینده افسران ارتش از سازمان کشوری.

جبهه ملی به رغم اختلافات داخلی، مادام که انگلستان و شاه خطر تهدیدکننده بودند، در

ظاهر همچنان متحد ماند. علاوه بر این، مصدق تا ۳۰ تیر، برای جلب هر دو جناح سستی و متجدد نهضت ملی سعی زیادی کرد. در نخستین کابینه اش، باقر کاظمی (مهدب‌اندوله)، سیاستمدار بسیار مذهبی با سابقه‌ای را که مورد اعتماد روحانیون بود، وزیر امور خارجه کرد و مهدی بازرگان، مؤسس انجمن اسلامی را به معاونت وزیر فرهنگ گماشت. فروش مشروبات الکلی را ممنوع کرد؛ برای تشویق صنایع دستی، تعرفه‌های گمرکی را افزایش داد، و فعالیت هواداران کسروی را محدود ساخت. همچنین لایحه‌ای انتخاباتی تهیه کرد که زنان را نادیده گرفت و روحانیون را در شوراهای نظارت ابقا کرد؛ و پس از برخورد مختصری با فدائیان اسلام، بیست و هشت تن از اعضای آن، از جمله ضارب رزم آرا را آزاد کرد.

با این حال، هنگامی که مصدق با یقین به این که شاه را شکست داده و از انگلیس خلع ید کرده است تغییرات اساسی اجتماعی را پی گرفت، جناح سستی بتدریج کنار کشید. زمانی که مصدق، وزارت کشور، کشاورزی و راه را به رهبران حزب ایران، حزبی غیرمذهبی، وزارت دادگستری را به عبدالعلی لطفی، قاضی صدروحانی که در بازسازی نظام قضایی به رضاشاه کمک کرده بود، و وزارت فرهنگ را به دکتر مهدی آذر، استاد دانشگاه اهل آذربایجان و هوادار حزب نموده واگذار کرد، قنات آبادی و دیگر رهبران روحانی جبهه ملی ترس محتاطانه خود را از آینده بیان کردند.<sup>(۱۱۹)</sup> چون وزیر راه پیشنهاد ملی کردن شرکت‌های مسافری تهران را مطرح کرد، مکی اخطار کرد که این عمل راه را بر دولت هموار خواهد کرد تا صنوف کوچک، حتی خواربارفروشان را نیز به دست گیرد؛ و آخرش مثل اتحاد شوروی می‌شویم که همه چیز دست دولت است و مردم چیزی ندارند. به هر حال، همه ما می‌دانیم که اداره‌ایهای ما تاجران خوبی نیستند.<sup>(۱۲۰)</sup> وقتی که وزیر اقتصاد سعی کرد قیمت ارزاق را با دایر کردن نانوبیهای جدید پایین آورد، اصناف بازار - به تشویق کاشانی - اعتراض کردند که حکومت حق ندارد در بازار آزاد دخالت کند.<sup>(۱۲۱)</sup> آن‌گاه که وزیر پست و تلگراف و تلفن توصیه کرد که شرکت‌های تلفن کشور ملی شوند، کاشانی از مشترکین خواست که طوماری در مخالفت تهیه کنند و حائری‌زاده اعلام داشت که داسلام حامی مالکیت خصوصی است و مصادره را منع کرده است.<sup>(۱۲۲)</sup> در آن هنگام که فاطمی معترض شد که ممنوعیت فروش مشروبات الکلی، درآمد مالیاتی حکومت را کاهش داده و مصرف الکی خاص را بالا برده است، قنات آبادی جواب داد: چه می‌شویم. معاون نخست وزیر خودش را مسلمان می‌داند و می‌خواهد در کشور اسلامی آنچه را شرع به صراحت حرام کرده است، قانونی کند.<sup>(۱۲۳)</sup> موقعی که مشاوران مصدق پیشنهاد کردند که با توجه به روح قانون مشروطه که همه احاد ملت را برابر می‌داند به زنان حق رأی داده شود، علما با حمایت ضلاب و رؤسای



اصناف اعتراض کردند که قوانین شرع مسلماً رأی را فقط مختص مردان قرار داده است. <sup>(۱۲۴)</sup> کاشانی تأکید کرد که حکومت باید از رأی دادن زنان جلوگیری کند؛ برای این که زنها باید در خانه بمانند و وظیفه حقیقی خود را که بچه بزرگ کردن است، انجام دهند. <sup>(۱۲۵)</sup> یک نماینده روحانی اظهار داشت که قوانین موجود حمایت لازم را از زنان انجام می دهند و هشدار داد که هر تغییری در این خصوص موجب بی ثباتی سیاسی، انحطاط مذهبی، و هرج و مرج اجتماعی <sup>(۱۲۶)</sup> می شود. چون طلاب قم برای اعتراض به اعطای حق رأی به زنان، به خیابانها ریختند، یک نفر از تظاهرکنندگان کشته شد و ده تن بشدت زخمی شدند.

درگیری بین جناحهای متعدد و سستی جبهه ملی با درخواست مصدق از مجلس در مورد دوازده ماه تمدید اختیارات فوق العاده برای خود، به اوج رسید. بسیاری از نمایندگان روحانی ضمن مخالفت با این درخواست، از جبهه ملی کناره گرفتند و خود، «فراکسیون سلام» را تشکیل دادند. کاشانی اختیارات فوق العاده را «دیکتاتوری» نامید؛ به روزنامه نگاران خارجی اطلاع داد که «دموکراسی واقعی در ایران مستلزم اجرای صادقانه شرع اسلام است؛ و به بهبهانی، آیت الله سلطنت طلب گفت که «مشاوران چپ گرئی مصدق امنیت ملی را به خطر می اندازند.» <sup>(۱۲۷)</sup> قنات آبادی اعلام کرد که وزرئی دادگستری و فرهنگ به جای کارمندان مسلمان خوب و ملحدان دست نشانده کرمین، را جایگزین می کنند. او افزود که وی همیشه به حزب ایران به سبب اتحاد آن حزب با حزب توده در سال ۱۳۲۵، مشکوک بوده است و گفت که «روشهای دیکتاتوری حکومت، ایران را به صورت زندان بزرگی درمی آورد.» <sup>(۱۲۸)</sup> نماینده روحانی دیگری ناگهان کشف کرد که رسانه دکترای مصدق که سی و پنج سال پیش در سویس نوشته شده بود، محتوی نگرشهای شدید غیرمذهبی و ضدروحانیت است. <sup>(۱۲۹)</sup> حائری زاده، مصدق را «آن گونه اشرافی که در سال ۱۲۹۹ به علت ارتباطات خود با انگلیسیها والی فارس بوده است»، نامید؛ «در آغاز که جبهه ملی را تشکیل دادیم، کسی فکر نمی کرد به کسی کمک خواهیم کرد که کشور ما را با نزاع طبقاتی نابود می کند. همچنین بقایی، مصدق را با هیتلر مقایسه کرد؛ ارتش را به مثابه «سدی در برابر کمونیسم» ستود و اعلام کرد که هو دار «قیام» ملی است، نه «انقلاب» اجتماعی. <sup>(۱۳۰)</sup> بقایی هنگام جدا شدن از مصدق، خلیل ملکی را نیز از حزب زحمتکشان خود اخراج کرد؛ به این بهانه که مبلغ مارکسیسم است و از «حکومت دیکتاتوری» حمایت می کند. <sup>(۱۳۱)</sup>

خلیل ملکی با اخراج شدن از حزب زحمتکشان، سازمان جدیدی تشکیل داد که به نام روزنامه اش: نیروی سوم نامید و بی درنگ حمایت بخشهای جوانان و زنان حزب زحمتکشان را جلب کرد. نیروی سوم با حمایت کامل از مصدق، بقایی را هم دست «عناصر وطن فروش»

نامید؛ با دخالت دین در سیاست مخالفت کرد؛ و هشدار داد که حزب توده همچنان «کورکورانه مطیع کرملین» است.<sup>(۱۳۳)</sup> نیروی سوم همچنین مارکسیم را به عنوان ابزار مفیدی برای تحلیل جامعه ستود؛ به اعضای حزب توصیه کرد جامعه‌شناسی را از الهیات تفکیک کنند و مارکسیم را با فلسفه اخلاقی درنیامیزند؛ و خواهان «انقلاب دموکراتیک اجتماعی» شد که می‌توانست اصلاحات وسیع، از جمله تقسیم اراضی و حق رأی زنان را میسر سازد.<sup>(۱۳۴)</sup>

حزب ایران نیز طرفدار مصدق بود. این حزب همچنان بر بیطرفی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم تأکید می‌ورزید. حزب ایران معتقد بود که «اسلام دارای چنان قداست مذهبی است که نباید به مسأله آب و نان و سیاست روزمره آلوده شود. همچنین بقایمان را منهدم کرد که جوایز کمک نظامی برای تشکیل دارودسته‌های مسلح و «اتحادیه‌های باجگیر» است و نیز کاشانی را «ملای سیاسی» و جدانشدگان دیگر، بویژه قنات آبادی، مکی و حائری‌زاده را «خودپرست» نامید که بر آن بودند تا وزارتخانه‌ها را از دوستان و خویشان خود پر کنند.<sup>(۱۳۴)</sup>

بدین‌سان تا مرداد ۱۳۳۲ تضاد نهفته بین طبقه متوسط سستی و جدید به صورت علنی درآمد. مصدق با جانبداری از طبقه متوسط متجدد، حمایت سه‌گروه را که نماینده بازار بودند - یعنی جامعه مجاهدین اسلام، حزب زحمتکشان، و فدائیان اسلام - از دست داده، اما پشتیبانی سه سازمان نماینده روشنفکران - حزب ایران، حزب ملت ایران، و نیروی سوم - و نیز مشاوران رادیکالی چون فاطمی، شایگان و رضوی را همچنان حفظ کرده بود. کوتاه سخن آن که جبهه ملی از نهضت دو طبقه متوسط صرفاً به صورت جنبش طبقه متوسط متجدد درآمد. مصدق، کسی که خود را سنت زنده نهضت مشروطیت می‌دید، اینکه به جبر تاریخ ناچار شده بود تجربه انقلاب مشروطه را تکرار کند.

در همان حال که مصدق حامیان سستی‌اش را از دست می‌داد، افسران سلطنت طلب ناخشنود، نهانی طرح کودتایی را می‌ریختند. گروهی از فرماندهان ارتش که مصدق پس از قیام ۳۰ تیر برکنارشان کرده بود و جلسات مرتبی در باشگاه افسران تهران داشتند، تصمیم گرفتند مخفیانه «کمیته نجات وطن» تشکیل دهند. منشور کمیته اعلام می‌کرد که وظیفه میهنی افسران این است که برای سلطنت و نیروهای مسلح بجنگند، با تدریج مبارزه کنند، و کشور را از اضمحلال نجات بخشند.<sup>(۱۳۵)</sup> اعضا اصلی این کمیته، سرلشکر فضل‌الله زاهدی بود؛ کسی که در سال ۱۳۲۲ انگلیسیها به سبب فعالیت‌هایش به هواداری آلمان دستگیرش کرده بودند و در سال ۱۳۲۵ در تضعیف حکومت ائتلافی توام نقش مؤثری داشت. زاهدی، ستوان سابق قزاق که با جنگلیها جنگیده و در زمان رضاشاه به درجه سرهنگی رسیده بود، از رزم آرای «تازه» به دوران رسیده، چنان بیزار بود که پیش از رسیدن به این نتیجه که سلطنت و ارتش یا با هم می‌مانند یا ساقط

می‌شوند، به جبهه ملی نزدیک شده بود. سرلشکر زاهدی با جانبداری از شاه، علناً به مخالفت با مصدق برخاسته اما روابط حسنه‌اش با بقایی، مکی و کاشانی را حفظ کرده بود.

کمیته مخفی شامل بسیاری دیگر از شخصیت‌های ارشد نظامی بود: سرلشکر مقدم، از یک خانواده ثروتمند آذربایجانی و رئیس ژاندارمری در هنگام قیام ۳۰ تیر؛ سرلشکر ارفع، سرکرده باند هوادار انگلیس در ارتش و رئیس ارتجاعی ستاد مشترک در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵؛ سرلشکر حجازی، دوست نزدیک ارفع از دوران بریگاد قزاق؛ و سرلشکر هدایت، افسر اشرافی ستاد که از سال ۱۳۲۰ با شاه همکاری نزدیک داشت. علاوه بر این، کمیته مخفی با سرویس جاسوسی انگلیس ارتباط برقرار کرد. این سرویس، پس از قطع روابط دیپلماتیک با لندن، در تهران زیر نظر رشیدیان، تاجر ثروتمندی که در دهه ۱۳۲۰ به سید ضیاکمک کرده بود و به اجیر کردن او باش در بازار تهران ادامه می‌داد، یک گروه کار به جا گذاشته بود.

هنگامی که مصدق مبارزه با گروه افسران را آغاز کرد، کمیته مخفی شبکه‌اش را گسترش داد و حکومت جدید و اشینگتن به ریاست ژنرال آیزنهاور با تغییر خط‌مشی پیشین تصمیم به پشتیبانی از انگلستان در سراسر ایران گرفت و کرمیت روزولت از سازمان سیا را به تهران فرستاد تا هزینه یک کودتای نظامی را تأمین کند. (۱۳۶) زاهدی و کمیته مخفی‌اش، با کمک روزولت، افرانی را که پستهای حساس داشتند، به خدمت گرفتند: سرهنگ نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی؛ سرتیپ گیلان‌شاه، فرمانده نیروی هوایی؛ سرلشکر تیمور بختیار، عموی ملکه ثریا و فرمانده لشکر زرهی کرمانشاه؛ سرهنگ اردویادی، رئیس ژاندارمری؛ سروان معتضد، رئیس پلیس مخفی؛ سرگرد قره‌نی، فرمانده لشکر موتوریزه رشت؛ و مهمتر از همه، مهره‌های حساسی از قبیل فرماندهان تانک پادگان تهران مثل سرهنگ غلامرضا اویسی و سرهنگ محمد خواجه نوری. (۱۳۷)

افسران سلطنت‌طلب، با گسترش دادن شبکه مخفی، به بی‌ثبات کردن حکومت پرداختند و عشایر یاضی، بویژه شاهشونها، بختیارها، افشارها و ترکمنها را مسلح کردند. آنها نه تنها با روحانیون مهم محافظه‌کاری چون آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله بروجرودی، بلکه با انشعاییون جبهه ملی نیز، بخصوص کاشانی، قنات آبادی، مکی، بقایی، و شعبان بی‌مخ، ارتباط برقرار کردند و او باشی اجیر کردند که با پلاکاردهای حزب توده در دست، مساجد را مورد بی‌حرمتی قرار دهند. همچنین سرتیپ افشارطوس، پشتیبان اصلی مصدق در بین نظامیان را کشتند و جنازه مثله‌شده‌اش را چون هشدار به دیگر افسران هوادار مصدق در بیرون شهر تهران رها کردند.

سپس افسران شاه‌دوست در صدد براندازی مصدق برآمدند. در ۲۵ مرداد، سه روز پس از

آن که شاه برای استراحت پزشکی به شمال رفت، سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی یا فرمان شاه به در خانه نخست وزیر رفت تا برکناری او و انتصاب زاهدی به نخست وزیری را ابلاغ کند اما این اقدام کاملاً به شکست انجامید؛ زیرا فرمانده ارتش که هوادار مصدق بود، با کسب اطلاع نهانی از طریق شبکه نظامی حزب توده، نصیری و گارد شاهنشاهی او را به محض ورود به اقامتگاه نخست وزیر محاصره کرد. روز بعد شاه به بغداد پرواز کرد؛ جبهه ملی برای تعیین سرنوشت سلطنت کمیته ای تشکیل داد، و توده ایها به خیابانها ریختند و مجسمه های شاه را شکستند. در بعضی شهرستانها چون رشت و انزلی، حزب توده ساختمان شهرداری را اشغال کرد. صبح روز بعد، مصدق پس از مصاحبه ای سرنوشت ساز با سفیر آمریکا - که در صورت اعاده نظم و قانون قول کمک داد - به ارتش دستور داد خیابانها را از هرگونه تظاهراتی پاک سازد. جالب این که مصدق می گوید از نظامیان دشمن سابق خویش برای پراکندن مردم، در اصلی خود استفاده کند.<sup>(۱۳۱)</sup>

جای تعجب نیست که نظامیان از این فرصت برای اقدام بر ضد مصدق استفاده کردند در ۲۸ مرداد در حالی که حزب توده در برابر ضربات مصدق عقب می نشست، زاهدی به فرماندهی سی و پنج تانک شرمین، اقامتگاه نخست وزیر را محاصره و پس از ۹ ساعت نبرد، مصدق را بازداشت کرد. سروصدهای حادثه را شعبان بی مخ که تظاهرات پر سروصدایی از محله بدنام شهر به سوی بازار راه انداخت، و ژاندارمری که حدود هشتصد روستایی را از اصطبلهای سلطنتی ورامین به مرکز تهران سرازیر کرد، تدارک دیدند.<sup>(۱۳۲)</sup>

چون شاه به کشور بازگشت، نیروهای مسلح به مضمحل کردن جبهه ملی و حزب توده پرداختند. مصدق، رضوی، شایگان و، پس از سه ماه جستجو، فاطمی را که توسط حزب توده مخفی شده بود، دستگیر کردند. همچنین هشت افسر عالی رتبه که از مصدق حمایت کرده بودند؛ وزیری اصلی کابینه، از جمله یوالتاسم امینی؛ و رهبران حزب ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم بازداشت شدند. بجز فاطمی که اعدام شد، و مثنی و وزیر دادگستری که به قتل رسید، بادیگر رهبران جبهه ملی مدارا شد - اغلب به حبسهای تا پنج سال محکوم شدند. ما با حزب توده سخت تر رفتار شد. چون اعضای مخفی حزب توده در چهار سال بعد کم کم آفتابی شدند، نیروهای امنیتی چهل مقام حزبی را اعدام کردند؛ چهار تن دیگر را زیر شکنجه کشتند. حدود دویست نفر را به زندان ابد محکوم کردند، و بیش از سه هزار نفر از اعضای حزب را دستگیر کردند. رژیم می توانست مطمئن باشد که هم سازمان حزب توده و هم جبهه ملی را، اگر نه جاذبه آنها را، از بین برده است. محمدرضا شاه چون پدرش رضاشاه اکنون می توانست بدون مخالفتی سازمان یافته حکومت کند. تاریخ دور کامل زده بود.

## ۶

## حزب توده

هدف حزب توده، متحد ساختن توده‌ها - کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، صنعتگران و روشنفکران مرفعی - است. آنچه بین طبقات، تفاوت‌های اقتصادی با هم دارند. منلاً کارگران جز نیروی کارشان هیچ ندارند؛ حال آن که صنعتگران دارای ابزار تولیدند و دهقانان یا خود زمین دارند یا می‌خواهند داشته باشند. در ایران معاصر اما این تفاوتها تحت‌الشعاع مبارزه مشترک بر ضد امپریالیسم، زمینداران شهرنشین، سرمایه‌داران استثمارگر و کارخانه‌داران غارتگر قرار دارد. وظیفه ما متحد ساختن طبقات استثمار شده و تشکیل دادن حزب توده‌هاست.

ایرج اسکندری الخطاب به نخستین کنگره حزب،

رهر، ۴ شهریور ۱۳۲۳

## تشکیل (مهر ۱۳۲۰ - آبان ۱۳۲۱)

حزب توده بلافاصله پس از تبعید رضاشاه و آزادی زندانیان سیاسی آنه چندان خطرناک، ظهور کرد. بیست و هفت تن از اعضای جوان‌تر اینجاده و سه نفر، مارکسیست مشهور که در سال ۱۳۱۶ زندانی شده بودند، در ۷ مهر ماه - سیزده روز پس از تبعید رضاشاه - در تهران گرد هم آمدند و تشکیل سازمانی سیاسی با عنوان بنده پروازانه حزب توده ایران را اعلام داشتند.<sup>(۱)</sup> بنیانگذاران برای آغاز کار، سلیمان اسکندری شاهزاده رادیکال و بسیار مورد احترام را که در انقلاب مشروطه مبارزه کرده، به تشکیل حزب دموکرات در مجلس دوم یاری داده، کمیته پایداری ملی را در طول جنگ جهانی اول رهبری کرده، و ریاست حزب سوسیالیست را از ۱۳۰۰ تا انحلال آن در ۱۳۰۵ به عهده گرفته بود، به ریاست انتخاب کردند.<sup>(۲)</sup>

این گروه برای خود چهار هدف فوری تعیین کرد: آزادی بقیهٔ دینجاه و سه نفر؛ رسمیت قانونی دادن به حزب توده؛ انتشار یک روزنامه؛ و تدوین برنامهٔ وسیعی که همچون برنامه‌های غیرمذهبی گذشته با روحانیان به مخالفت پردازد و دموکراتها، سوسیالیستها و کمونیستهای قدیمی و نیز مارکسیستهای جوان و حتی رادیکالهای غیرمارکسیست را جذب کند.

این اهداف طی شش ماه آتی تحقق یافت. بقیهٔ دینجاه و سه نفر، در اواخر مهر ماه به دنبال عضو عمومی زندانیان دورهٔ رضاشاه، آزادی خود را بازیافتند. در اواسط بهمن ماه که شهربانی به این حزب اجازهٔ برگزاری یادبود نخستین سالگرد مرگ ارانی را داد، حزب رسمیت یافت. در اواخر همان ماه نیز چون عباس اسکندری، عضو حزب توده و برادرزادهٔ سلیمان اسکندری، روزنامهٔ خود موسوم به سیاست را که پیش از دورهٔ رضاشاه منتشر می‌شد دوباره احیا کرد، گروه دارای ارگان یومیه شد. گروه در همان زمان با انتشار نشریه‌ای به نام مردم و تشکیل جبههٔ آزادی متشکل از روزنامه‌نگارانی که رضاشاه نشریاتشان را ممنوع کرده بود، به راه‌اندازی جمعیت ضدفاشیست یاری رسانید.

علاوه بر این، حزب توده در اوایل اسفند ماه برنامهٔ موقت خود را منتشر کرد. این برنامه بر لزوم محور بقایای دیکتاتوری رضاشاهی؛ حمایت از قانون اساسی، آزادیهای مدنی و حقوق بشر؛ حفظ حقوق شهروندان، بخصوص تودهٔ مردم؛ و مشارکت در مبارزهٔ جهانی دموکراسی بر ضد توحش و فاشیسم، تأکید داشت.<sup>(۳)</sup> همچنان که یکی از رهبران حزب بعدها اشاره کرد، غرض اصلی برنامهٔ موقت متحد ساختن همهٔ مردم هم در برابر «فاشیسم داخلی» به تحریک دارودستهٔ رضاشاه و هم فاشیسم بین‌المللی به سرکردگی هیتلر و موسولینی بود.<sup>(۴)</sup> حزب توده برای جلوگیری از مخالفت روحانیان خواهشهای مارکستی را در برنامه نگنجانید، سالگرد مرگ ارانی را با مراسم مذهبی برگزار کرد، و به یاد ارانی، مدرس، از مخالفان عمدهٔ مذهبی رضاشاه، و فرخی بزدی، شاعر رادیکال اما بسیار پرشوری که در سال ۱۳۱۸ کشته شده بود، میتینگی عمومی ترتیب داد.

بنیانگذاران حزب توده هرچند مارکست (و آن طور که حوادث آتی نشان داد، حامیان ثابت قدم اتحاد شوروی) بودند، ولی خود را کمونیست نمی‌نامیدند. آنان غیر از ترس از روحانیان، برای این احتیاط دلایلی برمی‌شمردند: قانون ممنوعیت عقاید اشتراکیه سال ۱۳۱۰؛ بیست و پنج سال تبلیغات حکومتی که در آحاد مردم نظری خصمانه نسبت به سوسیالیسم، کمونیسم و اتحاد شوروی ایجاد کرده بود؛ میل به جذب «اصلاح‌طلبان و ترقیخواهان علاوه بر رادیکالها و انقلابیون»؛ و عنایت به این که طبقهٔ کارگر صنعتی هنوز بخش کوچکی از کل مردم را تشکیل می‌داد.<sup>(۵)</sup> همان طور که یکی از دینجاه و سه نفره گفت،

یک کمونیست واقعی همیشه باید مارکسیسم را با محیط بومی تطبیق دهد. اگر کمونیست ایرانی برنامه حزب کمونیست آلمان یا یکی از احزاب کمونیست کشورهای صنعتی را عیناً اقتباس کند، بدون شک در جلب نظر نوده‌های مردم ناکام خواهد ماند. این شخص اصول اولیه منطقی دیالکتیکی و فلسفه مارکسیستی را زیر پا نهاده است. در نتیجه می‌توان او را کمونیست واقعی دانست. برعکس، او را باید محرک سیاسی نامید.<sup>(۶)</sup>

اما اجتناب از نام کمونیستی یک دلیل ناگفته و غامض داشت. در حالی که بنیانگذاران حزب توده خواهان جذب فعالان جوان و اعضای حزب کمونیست سابق بودند، قصد نداشتند خود را تابع و زیردست رهبران قدیم آن سازمان سازند.<sup>(۷)</sup> بنیانگذاران حزب توده غالباً جوان، ساکن تهران و فارسی زبان بودند؛ حال آن که رهبران کمونیست بازمانده، میانسال، آذربایجانی و آذری زبان بودند. در حالی که بنیانگذاران حزب توده روشنفکران دانشگاه دیده‌ای بودند که از طریق جنبشهای دست‌چپی اروپای غربی به مارکسیسم دست یافته بودند. رهبران کمونیست، فعالان و روشنفکران خودآموخته‌ای بودند که از طریق لنینیسم حزب شورویک روسیه به همان مقصد رسیده بودند. در حالی که بنیانگذاران حزب توده، این مارکسیستهای تحصیلکرده اروپا، سیاست را فقط از چشم‌انداز طبقاتی می‌دیدند. رهبران کمونیست، با تجربه کردن کشتارهای قومی قفقاز و قیامهای محلی خیابانی و میرزا کوچک‌خان، جامعه را علاوه بر چشم‌انداز طبقاتی، از منظر قومی نیز می‌نگریستند. این تفاوتها در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ آشکار نبود اما در سالهای بعد عینی شد.

حزب توده با تدوین برنامه موقت، به سازماندهی خود پرداخت و کار را از تهران شروع کرد. حزب در مهر ۱۳۲۱ برای برگزاری نخستین کنفرانس مقدماتی، خود آمادگی یافت. این جلسه با حضور سی و نه ناظر از استانها و هشتاد و هفت نماینده از تهران تشکیل یافت.<sup>(۸)</sup> هر نماینده نشان‌دهنده ده عضو بود. به گفته یکی از رهبران حزب، در سراسر کشور شش هزار تن عضو حزب بودند.<sup>(۹)</sup> همان منبع بیان کرد که یک چهارم اعضا را روشنفکران، و بقیه را غالباً، کارگران، پیشه‌وران، و صنعتگران، تشکیل می‌دادند. کنفرانس در طول یک هفته برنامه مفصلی به جای برنامه موقت تهیه کرده، ساختار کارآمدی بر اساس «مركزیت دموکراتیک، بنا نهاد، و کمیته مرکزی موقتی برای انجام وظایف رهبری تا زمان تشکیل نخستین کنفرانس حزب»، تعیین کرد.

برنامه جدید از جنب نظر عموم برای اتحاد در برابر فاشیسم، فراتر رفت. در عوض، برای جذب توده‌ها - بخصوص، کارگران، دهقانان، زنان، و بخشهایی از طبقه متوسط چون روشنفکران، خرده مالکان، پیشه‌وران، و کارمندان جزء - سه پیشنهادی خاصی ارائه داد.<sup>(۱۰)</sup>

برای کارگران، قانون کار، هشت ساعت کار روزانه، مرخصی با استناد از حقوق، حقوق برای روزهای جمعه، اضافه کاری، بیمه از کار افتادگی، مسکن ارزان قیمت دولتی، بازنشستگی، و ممنوعیت کار کودکان را وعده داد. برای دهقانان، تقسیم مجدد اراضی دولتی و سلطنتی؛ خرید املاک خصوصی بزرگ توسط دولت و فروش آن به دهقانان بی زمین با بهره نازن؛ اختصاص بخش اعظم محصول برای کشاوران؛ انتخاب کدها توسط اهالی روستا؛ لغو مالیات و تعهدات ارباب و رعیتی؛ تشکیل بانک کشاورزی و تعاونیهای روستایی و تأسیس درمانگاهها و مدارس روستایی و طرحهای آبیاری را پیشنهاد کرد. برای زنان، خواستار حقوق سیاسی، کمکهای رفاهی برای مادران بی بضاعت، و حقوق مساوی در قبال کار مساوی شد. برای پیشه‌وران و صنعتگران، تشکیلات صنفی؛ کمک دولت در ایجاد کارگاهها، و حمایت از صنایع داخلی در رقابت خارجی را عرضه کرد و سرانجام، برای طبقه متوسط حقوق بگیر، امنیت شغلی، حقوق مکنفی، کاهش مالیات مصرف کننده، نظارت دولتی بر اجاردها و قیمت ارزاق عمومی، و طرحهای دولتی برای استخدام فارغ التحصیلان دانشگاهها و دبیرستانها را پیش بینی کرد. برنامه همچنین خواستار «رهایی ملی از هر نوع استعمار و امپریالیسم؛ حفاظت آزادیهای مدنی و حقوق بشر؛ رعایت قانون اساسی، بخصوص تفکیک قوای قضائیه و مجریه؛ و یک دیوان عالی برای تعقیب دولتمردان غایبانه‌ای که در سالهای اخیر قانون اساسی را نقض کرده اند» شد.

کنتراست ضمن بحث درباره برنامه، تصمیمات مهمی اتخاذ کرد. سازمانهای خاصی برای زنان و جوانان در نظر گرفت. رهبری را واداشت تا ایجاد جنبش وسیع اتحادیه‌های کارگری را مورد نظر قرار دهد. عباس اسکندری را به سبب همکاری نزدیک با قوام اخراج کرد، روزنامه سیاست را کنار گذاشت، و به جای آن روزنامه رهبر را ارگان مرکزی حزب قرار داد. همچنین شرکت در انتخابات آینده مجلس را تشویق کرد و درباره امکانات و نیز محدودیتهای قانون اساسی در ایجاد دگرگونیهای بزرگ اجتماعی به بحث پرداخت. هیأت تحریریه رهبر، نگرش حزب به قانون اساسی را چنین جمع بندی کرد:

آیا حزب توده کمونیست است؟ دشمنان ما، بخصوص سید ضیاء، با این برچسب می خواهند سرمایه‌داران و تجار را بترسانند. حزب توده به قانون اساسی اعتقاد کاملی دارد. چرا؟ زیرا ما معتقدیم که کمونیسم آرمانی است مناسب آن شرایط اجتماعی که در ایران موجود نیست. یک حزب کمونیست در شرایط کشور ما پایگاه نوده‌ای پیدا نخواهد کرد. ما می‌دانیم که فوری‌ترین وظیفه‌مان متحد ساختن اکثریت در برابر الیگارشی استعمارگر و تقویت نیروهای دموکراسی است. بنابراین از قانون اساسی پشتیبانی می‌کنیم. (۱۱)



یک متفکر حزبی نیز در مقاله‌ای زیر عنوان «چگونه نظام را تغییر دهیم: با انقلاب یا با مجلس؟»، اعلام کرد که تجربه اسپانیا خطرات انقلاب زودرس را به ما نشان داده است. او توضیح داد که ایران، هم به سبب اوضاع بین‌المللی، بخصوص خطر فاشیسم، و هم به دلیل اوضاع داخلی، بویژه فقدان سازمانهای توده‌ای، آماده انقلاب نیست. وی با این نتیجه‌گیری که سخن گفتن از انقلاب غیر مؤثرانه است، اظهار داشت که حزب باید بکوشد تا با «متحد ساختن همه نیروهای مترقی» و «کار در داخل و خارج مجلس»، طبقه حاکم را تضعیف کند.<sup>(۱۲)</sup>

ضوابط و مقررات حزب که به تصویب کنفرانس رسید، بر لزوم «مرکزیت نیرومند» و رفتار دموکراتیک، هر دو، صحت گذارد.<sup>(۱۳)</sup> کنفرانس، سازمان حزب را بر شعبات محلی در مناطق مورد عمل استوار ساخت. کنفرانسهای ایالتی که در آن هر ده عضو یک نماینده داشت، سالی یک بار برای بحث در مسائل حزبی و انتخاب کمیته مرکزی ایالتی و نیز نمایندگانی برای کنگره ملی حزب تشکیل می‌یافت و خود کنگره حزب، که برای هر ۱۵۰ عضو یک نماینده داشت، هر سال برای ارزیابی پیشرفت حزب، تدوین استراتژی آینده، و انتخاب کمیته مرکزی ملی با کمیونهای ویژه مورد لزوم، برگزار می‌شد. کتاب راهنمای حزب توده، اصول تشکیلاتی حزب، توضیح می‌دهد که مفهوم «مرکزیت دموکراتیک» اختیارات و وظایف همه اعضای حزب را تعیین می‌کند.<sup>(۱۴)</sup> هر عضو حق دارد آزادانه اظهارنظر، افراد مورد نظر را انتخاب، و در تدوین خط‌مشی‌های حزب مشارکت کند. همچنین هر عضو موظف است که از افراد منتخب اطاعت نماید و خط‌مشی حزب را - حتی اگر بر ضد فرد منتخب و خط‌مشی مورد نظر رأی داده باشد - مرعی دارد. بدین‌سان، اجرای تصمیمات به طور متمرکز، اما تدوین آن به صورت دموکراتیک انجام می‌گرفت.

کمیته مرکزی موقت، منتخب کنفرانس تهران، از پانزده تن بنیانگذاران و رهبران آینده حزب توده تشکیل می‌شد. علاوه بر سلیمان اسکندری که مجدداً به ریاست انتخاب شد، کمیته مرکب از دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، ایرج اسکندری، نورالدین الموتی، عبدالحسین نوشین، علی گباری، نصرت‌الله اعزازی، ابراهیم محضری، رضا روستا، دکتر فریدون کشاورز، اردشیر اوانیان، دکتر رضا رادمنش، علی امیرخیزی، و ضیاء الموتی بود.<sup>(۱۵)</sup>

بهرامی که پزشک بود، به عنوان عضوی اصلی در «پنج‌جاه» و سه نفره به ده سال زندان محکوم شده بود. او در استان تهران به دنیا آمد و پدرش از اطباء معتبر بود. در تهران بزرگ شد و هنگام تحصیل در برلین با ارانی ملاقات کرد. یزدی، یکی دیگر از اعضای ارشد «پنج‌جاه»

و سه نفره؛ استاد دانشگاه تهران و از مشهورترین جراحان کشور بود. پدرش، از وعاظ برجسته یزد، در سال ۱۲۷۷ به علت مشروطه خواهی به زندان افتاده بود. یزدی در تهران به دنیا آمد، در دارالفنون تحصیل کرد؛ در سال ۱۳۰۰ به جرم توزیع نشریات نهضت جنگل مدت کوتاهی زندانی شد، و در سال ۱۳۰۴ با استفاده از بورس دولتی به برلین اعزام شد. ایرج اسکندری نیز جزو «پنجاه و سه نفر» بود. وی برادرزاده سلیمان اسکندری و پسر یحیی میرزا اسکندری مشهور؛ همان شاهزاده رادیکالی بود که در انقلاب مشروطه به دستور شاه به قتل رسید. ایرج اسکندری، پس از تحصیل در دارالفنون، برنده بورس دولتی جهت تحصیل حقوق در فرانسه شد و در بازگشت به ایران، مجله دنیا را با ارائی انتشار داد. او به هنگام انتخاب شدن به عضویت کمیته مرکزی، نشریه رهبر، ارگان حزب را منتشر کرد. نورالدین المونی؛ از قضات ارشد، یکی از معدود اعضای کمیته بود که عمرش به چهل و پنج سال می رسید. او در ناحیه روستایی الموت در منتهی الیه شمال غربی استان تهران به دنیا آمد، در ۱۲۹۸ به حزب دموکرات پیوست، در ۱۳۰۲ به جرم تحریک روستاییان محل کوتاه مدتی به زندان رفت، و در هنگام اصلاحات مدنی رضاشاه وارد وزارت دادگستری شد. نورالدین المونی همراه با ارائی دستگیر ولی جدا از «پنجاه و سه نفر» محاکمه شده بود.

نوشین، دوست یاران ارائی، کارگردان معتبر تئاتر کشور بود. او در خانواده ای متوسط در مشهد به دنیا آمد، و در ایام نوجوانی در قیام کوتاه مدت کلنل تقی خان شرکت جست، سپس به تهران آمد و وارد دارالفنون شد، و با دریافت بورس دولتی برای تحصیل تئاتر مدرن به فرانسه رفت. نوشین با آن که از نزدیک با «پنجاه و سه نفر» ارتباط داشت، چون هنگام دستگیری گروه به نمایندگی ایران در کنگره جهانی نماینده نویسان شرکت کرده بود، از زندان در امان ماند. کبیری، از بازماندگان جنبش کارگری قدیم، از کارمندان متوسط وزارت پست و تلگراف و تلن بود. در رشت بزرگ شد و در تنها مدرسه جدید شهر تحصیل کرد. در نشریه جنگل مقاله می نوشت، و پس از سرکوب قیام، به تشکیل انجمن فرهنگی و همچنین اتحادیه های معلمان، برنجکوبان و کارگران فوتون در محل یاری داد. اعزازی نیز از کارمندان متوسط دولت بود که پیش از دستگیری به دلیل عضویت در «پنجاه و سه نفر» در جنبش کارگری قدیم در تهران شرکت کرده بود. محضری هم از بازماندگان اتحادیه های کارگری سابق، در کارخانه مهمات سازی ارتش در خارج از تهران کارگر تراشکار بود. پدرش از آزادیخواهان آذربایجانی بود که در انقلاب مشروطه جان باخته و محضری به دنبال کار به گیلان مهاجرت کرده و در طول دهه ۱۳۱۰ به سبب فعالیتهای غیرقانونی سندیکایی چندین بار زندانی شده بود.

روستا مهمترین شخصیت در تاریخ جنبش کارگری ایران، پس یک دهقان گیلانی و فارغ التحصیل هنرستان کشاورزی رشت بود. او در کلاسهای سوادآموزی در انجمن فرهنگی محل تدریس کرده؛ به تشکیل نخستین اتحادیهٔ معلمان کمک رسانده؛ به نخستین حزب سوسیالیست و سپس به بخش جوانان حزب کمونیست پیوسته؛ دو سال در مسکو به سر برده؛ و در سال ۱۳۰۸ برای سازمان دادن اتحادیه‌های کارگری کارخانجات در تهران، اصفهان و بندرعباس، به ایران برگشته بود. روستا در ۱۳۱۰ دستگیر شد و ده سال بعد را در زندان ماند و در آن جا با پنجاه و سه نفر دوست شد.

کشاورز تنها عضو کمیته بود که سابقهٔ سیاسی نداشت. پزشک بود و در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد. پدرش از تجار گیلانی بود که در انقلاب مشروطه شرکت داشت. کشاورز نخست در رشت و سپس در دارالفنون و سرانجام در پاریس با استفاده از بورس دولتی تحصیل کرده بود. وی توسط دوستان سلیمان اسکندری فقط سه ماه پس از تشکیل حزب به عضویت آن درآمد. او انسیان تنها عضو غیرمسلمان در کمیتهٔ مرکزی، همان کسی بود که در اوایل دههٔ ۱۳۱۰ رهبری بخش جوانان حزب کمونیست را به عهده داشت. وی در روستایی ارمنی‌نشین در آذربایجان متولد شده؛ با خانواده‌اش به گیلان مهاجرت کرده؛ در مدرسهٔ میونرهای امریکایی رشت داروسازی خوانده؛ در تهران به تشکیل اتحادیه‌هایاری داده؛ و با عضویت در حزب کمونیست، دو سال در مسکو تحصیل کرده بود. او انسیان در بازگشت به ایران زندانی شد و یازده سال در زندان ماند و در آنجا با پنجاه و سه نفر آشنا شد. او انسیان هرچند فقط سی و هفت سال داشت، در گذشته جزوه‌هایی دربارهٔ مارکسیسم و سازماندهی سیاسی منتشر کرده بود و بدین سان یک نظریه‌پرداز حزبی طراز اول به شمار می‌آمد. یکی از منابع خبری انگلستان مدعی بود که او انسیان «مفکر متشکر حزب توده» و دیگری از دو شخصیت اصلی «در کترانسهای اولیهٔ حزبی بود» (۱۶).

رادمنش، «شخصیت اصلی» دیگر، پزشک و تحصیلکردهٔ فرانسه بود و در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد. با آن که خانواده‌اش از زمینداران گیلان بود، در نوجوانی با جنگلیها ارتباط داشت؛ سپس هنگام تحصیل در دارالفنون به حزب سوسیالیست پیوست؛ در اروپا با ارانی آشنا شده و در بازگشت به وطن در زمرهٔ «پنجاه و سه نفر» به پنج سال زندان محکوم شد. یک منبع خبری گزارش داد که چون رادمنش از سوئی به سبب سردبیری مؤثر نشریهٔ مردم، و مهمتر از آن به دلیل «صداقت و فیربنته سوده شخصی نشدن» از احترام خاصی — حتی از ناحیهٔ بدترین دشمنانش — برخوردار بود، نقش مهمی ایفا کرد. (۱۷) امیر خیزی، دومین عضو مسئول کمیته، سابقهٔ سیاسی مفصلی داشت. برادرش در قیامهای ۱۲۹۶-۱۲۹۸ تبریز روزنامهٔ

شیخ محمد خیابانی را منتشر می‌کرد. خود وی در کنار جنگلیها جنگیده؛ به نخستین حزب سوسیالیست و سپس به حزب کمونیست پیوسته؛ در تشکیل نخستین اتحادیهٔ معلمان در تهران مشارکت کرده؛ و پس از مدت کوتاهی زندان در اواسط دههٔ ۱۳۱۰، مدیر کارخانهٔ مقواسازی کوچکی در شهرستان شده بود. و بالأخره ضیاء الموتی؛ برادر کوچکتر نورالدین الموتی، از کارمندان متوسط وزارت راه در مازندران و از کارگزاران قدیم حزب سوسیالیست بود. او جزو پنججاه و سه نفره به ده سال زندان محکوم شده بود.

بدین ترتیب رهبران نخستین عمدتاً از روشنفکران نسل جوان فارسی زبان و مقیم تهران بودند. صرف نظر از سلیمان اسکندری، متوسط سن اعضای کمیتهٔ مرکزی فقط سی و هفت سال بود. از این پانزده تن، یک نفر کارمند عالی رتبهٔ بازنشسته، یک نفر قاضی، سه نفر استاد دانشگاه، یک نفر پزشک، یک نفر حقوقدان، یک نفر کارگردان تئاتر، دو نفر معلم سابق، سه نفر کارمند عادی، یک نفر داروساز سابق، و یک نفر کارگر کارخانه بود. فقط چهار نفر در زمرهٔ اشراف اسم و رسم دار ردهٔ بالا، زمینداران توانگر، و تجار ثروتمند بودند.<sup>(۱۸)</sup> شش تن در اروپای غربی، دو تن در تهران، و دو تن در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند. هشت نفر در استان تهران، سه نفر در گیلان، سه نفر در آذربایجان، و یک نفر در خراسان متولد شده بودند. از پانزده نفر؛ هشت تن عضو یا همکار نزدیک پنججاه و سه نفره؛ سه تن از فعالان حزبی، بخصوص در احزاب قدیم دموکرات و سوسیالیست و سه تن از اعضای اصلی بخش جوانان حزب کمونیست غیرقانونی بودند.

اگرچه اعضای جوانتر حزب کمونیست در حزب توده فعالیت داشتند، غیبت رهبران مسن تر در حال حیات آن حزب سخت چشمگیر بود. پیشه‌وری از بازماندگان بسیار برجستهٔ آن سالها، همراه با پنججاه و سه نفره در زندان بود اما همکاری با این روشنفکران جوان بی تجربه را رد کرده بود. او پس از رهایی از زندان، نخست کوشید حزب دموکرات را احیا کند و سپس تعدادی از همکاران قدیم را گرد آورد و روزنامهٔ مستقلی به نام آژیر دایر کرد.<sup>(۱۹)</sup> این روزنامه نه تنها مستقل از حزب توده بود، بلکه بارها رهبری حزب را سخت مورد انتقاد قرار داد. به هنگام مرگ رضاشاه، آژیر آگاهی ترحیم همدردانه چاپ کرد و به خانوادهٔ سلطنتی تلیت گفت.<sup>(۲۰)</sup> زمانی که حزب توده کوشید تا زخمهای کهنه‌ای را که بین اصلاح طلبان و رادیکالها وجود داشت مرهم نهد، آژیر خاطرات فرد ناشناسی به نام «کمونیست قدیمی» را چاپ کرد و دموکراتهای ۱۳۰۰-۱۳۰۱ را جناح راست، ارتجاعی و خرده بورژوا قلمداد کرد. وقتی حزب توده اعلام کرد که باید به ایجاد جنبش کارگری همت گماشت، پیشه‌وری در یک رشته مقالات با عنوان «حزب راستین کدام است؟» ادعا کرد که همهٔ سازمانهای موجود

خالی از محتواست و اظهار داشت هر حزبی که می‌خواهد نماینده طبقه کارگر باشد، محکوم به شکست است؛ زیرا، کارگران ما نه پروتاریای واقعی بلکه پیشه‌ور، شاگرد، دوره‌گرد و صنعتگرند.<sup>(۲۱)</sup> و چون بزرگ علوی، از یاران ارانی و نویسنده معاصر، اثر کلاسیک خود «پنجاه و سه نفر» را انتشار داد، منتقد ناشناسی در آئیر از فرصت استفاده کرد تا به رهبران حزب توده زخم زبان زند:

این اثر مدعی تاریخ‌نگاری است. در واقع صرفاً مشاهدات و تجربیات شخصی نویسنده است که خود نمونه‌ای از پنجاه و سه نفر محسوب می‌شود... دکتر ارانی هرچند حتی عضو حزب کمونیست نبوده، مارکسیست آگاهی به شمار می‌رفت. اما این در مورد یاران وی صادق نیست. اینان تجربه سیاسی ندارند. تنها کاری که کرده‌اند خواندن چند کتاب، انتشار یک مجله، و شرکت تصادفی در یک اعتصاب است... علوی اقرار می‌کند که هنگام دستگیری سبگاری خواسته خواننده مسکن است از اینجا به غلط چنین نتیجه بگیرد که همه زندانیان سیاسی چنین واکنش ضعیفی دارند. اگرچه بین ما زندانیان قدیمی کسانی بودند که ضعف نشان دادند، اما همه ما به طور کلی بسی بی‌تر از این پنجاه و سه نفر بودیم. با این حال ترجیح می‌دهم که قصور این زندانیان جوان را فراموش کنم... اما نمی‌فهمم چرا نویسنده در اهمیت یاران خود چنین اغراق می‌کند. این روشنفکران مسکن است آدمهای شریفی باشند اما واضح است که فاقد تجربه و توانایی لازم برای رهبری یک جنبش سیاسی اند.<sup>(۲۲)</sup>

اوانسیان، با اسم مستعار، بی‌درنگ به دفاع از پنجاه و سه نفر پرداخت.<sup>(۲۳)</sup> اوانسیان با اشاره به تجربیات دوران زندان، خود را آشکارا از گروه ارانی دانست و «یک زندانی قدیمی که نامش ذکر نخواهد شد» را به سبب رفتار متکبرانانه با مارکسیستهای جوان، خرابکاری در اعتصاب غذای آنها، و اکنون تهمت زدن به آنان از طریق مقالات مغرضانه‌ای در روزنامه، صراحتاً محکوم کرد. اوانسیان افزود رادیکالهای سابق که از حزب توده انتقاد می‌کنند، در واقع پرووکاتورها (محرکینی) بی‌مسئولیت‌اند که روزی شعار چپ افراطی و روز دیگر شعار راست افراطی سر می‌دهند. بدین ترتیب، حزب توده برخلاف نظر بعضیها وارث بلافصل حزب کمونیست قدیم نبود.

### گسترش در شمال (آبان ۱۳۲۱ - مرداد ۱۳۲۳)

در ماههای پس از نخستین کنفرانس تهران، حزب توده به گسترش نفوذ خود در استانها، بویژه شهرهای شمالی و اصفهان به عنوان مرکز تولید منسوجات کشور پرداخت. در بعضی نواحی، سازمانهای موجود را جذب کرد و در نواحی دیگر سازمانهای جدیدی به وجود آورد. مثلاً

در مشهد با ادغام دو گروه موجود: یکی متشکل از روشنفکران فارسی‌زبانی که روزنامه‌ای برای خود منتشر می‌کردند؛ و دیگری شامل کارگران مهاجر ترک زبان - ابرنیاانی که در دهه ۱۳۱۰ از اتحاد شوروی بازگردانده شده بودند - شعبه‌ای ایجاد کرد. در رشت، چون یکی از دست‌اندرکاران قدیم انجمن فرهنگی که همراه پنجاه و سه نفر، زندانی بود اتحادیه‌های محلی معلمان، برنجکوبان و کارگران توتون را احیا کرد؛ شعبه حزب پا گرفت. در اصفهان که گروهی از روشنفکران رادیکال و فعالان مبارز اتحادیه‌های کارگری - که در سال ۱۳۲۱ سلسله اعتصابهای موفقیت‌آمیزی در کارخانجات نساجی راه‌انداخته بودند - به حزب توده پیوستند، این حزب سازمان حاضر و آماده‌ای را در اختیار گرفت.

در اواسط سال ۱۳۳۲، با شروع انتخابات مجلس چهاردهم، حزب توده بنا به گفته مقامات انگلیس، تنها حزبی بود که خط مشی معین، ساختار منظم، و سازمانی سرشاری داشت.<sup>(۲۴)</sup> در استانهای شمال تهران در همه بیست و یک شهر با جمعیت بالای بیست هزار نفر و در ۹ شهر از هفده شهر با جمعیت بین ده تا بیست هزار نفر، شعبه داشت. در استانهای جنوب تهران نیز شعبه‌ها و همچنین کانونهایی مخفی در شش شهر از بیست و سه شهر با جمعیت بیش از بیست هزار نفر - اصفهان، اراک، قم، همدان، اهواز و کرمانشاه - دایر کرده بود. علاوه بر این، حزب توده شش روزنامه بزرگ به نامهای رهبر، مردم و رزم در تهران، راستی در مشهد، آذربایجان در تبریز، و جودت در اردبیل منتشر می‌کرد. نمایش پر قدرت حزب را در شمال می‌توان ناشی از تاریخچه مبارزاتی گیلان و آذربایجان، کارخانه‌جات جدید واقع در تهران و مازندران، و حمایتی که اتحاد شوروی از آن به عمل می‌آورد، دانست. ضعف نسبی حزب در جنوب به سبب حضور انگلیس و مهمتر از آن اکراه حزب توده از نزدیک شدن به منطقه حیاتی صنعت نفت در عین ادامه جنگ در اروپا بود.

در انتخابات مجلس چهاردهم، حزب توده بیست و سه کاندیدا معرفی کرد که شامل ده عضو از کمیته مرکزی موقت بود. هشت تن از استان تهران، پنج نفر از آذربایجان، دو تن از مازندران، دو نفر از گیلان، دو تن از خراسان، دو نفر از اصفهان و دو تن برای دو کرسی مخصوص اقلیت مسیحی نامزد شده بودند. از جمع کاندیداها، هشت نفر از احزاب قدیم دموکرات و سوسیالیست، شش نفر از پنجاه و سه نفر، چهار نفر از حزب کمونیست، و پنج نفر فاقد وابستگی سیاسی قبلی بودند. سه تن از کاندیداها عضو حزب توده نبودند: دو نفر از دموکراتهای قدیم که در آذربایجان فعالیت داشتند؛ و پیشه‌وری که در آخرین دقایق با حزب توده در تبریز ائتلاف انتخاباتی صورت داد. از میان کاندیداها هشت تن انتخاب شدند: دو نفر از گیلان، دو نفر از خراسان، یک نفر از استان تهران، یک نفر از مازندران، یک نفر از

اصفهان، و یک نفر از حوزه انتخاباتی مسیحیان در شمال. بیست و سه نفر کاندیدا با آوردن نزدیک به ۲۰۰۰۰۰ رأی، با نفع بر ۷۰٪ آرای اخذ شده در حوزه‌های انتخاباتی مربوطه را که بیش از ۱۳٪ کل آرای اخذ شده در سرتاسر کشور بود، به دست آوردند و رقمی دو برابر بیشتر از احزاب سیاسی دیگر را به خود اختصاص دادند.<sup>(۲۵)</sup> برای نخستین بار در تاریخ ایران، یک سازمان رادیکال غیرمذهبی از حمایت عمومی برخوردار می‌شد. به نظر مقامات انگلیس، مبارزه انتخاباتی نشان داده بود که حزب توده با سازمان «جدی» خود می‌توانست به طور مؤثری به نارضایتی طبقات پایین دامن زند و ضرورت اصلاحات اجتماعی را در وسط صحنه قرار دهد.<sup>(۲۶)</sup>

رشد حزب توده پس از انتخابات همچنان ادامه یافت. با درگذشت سلیمان اسکندری، در تشیع جنازه‌اش در اصفهان بیش از بیست و پنج هزار عزادار شرکت کردند که بزرگترین تظاهرات خیابانی در تاریخ آن شهر بود. در بزرگداشت دومین سالگرد حزب توده، سی هزار نفر در تهران گرد آمدند. به نوشته مردم این بزرگترین میتینگ عمومی در تاریخ کشور بود و حتی از اجتماعات مشروطه‌خواهی در سالهای ۱۲۸۵-۱۲۸۸ و تظاهرات ضد روسی سال ۱۲۹۰ نیز فراتر می‌رفت.<sup>(۲۷)</sup> در جشن سالگرد مجله رهبر، بیش از شصت هزار نسخه از آن به فروش رفت و بدین سان فروش اطلاعات، بزرگترین روزنامه کثیرالانتشار کشور را پشت سر گذاشت.

با این حال مهم‌ترین موفقیت حزب توده، در سازماندهی کارگران بود. در روز اول ماه مه ۱۳۲۳ گروهی از سازمان‌دهندگان قدیم جنبش کارگری که با حزب توده ارتباط نزدیک داشتند، ادغام چهار فدراسیون اتحادیه‌ای در «شورای متحد مرکزی اتحادیه‌های کارگری و زحمتکشان ایران» را اعلام کردند. «شورای متحد» با عنوانی مشابه اتحادیه‌های پیش از سال ۱۳۱۴، با شصت اتحادیه وابسته، چند صد هزار عضو، روزنامه‌ای به نام ظفر و با عزم سازمان دادن هر چه سریع‌تر کلیه مزدبگیران شهری بجز افراد شاغل در بخشهای اقتصادی مؤثر در مقاصد جنگی، آغاز به کار کرد. توفیق این شورای سرعت آشکار شد. مثلاً کنسول انگلستان در مشهد گزارش داد که اتحادیه‌های محلی بیش از دو هزار عضو — شامل پانصد نفر زن قالیباف — را جذب کرده‌اند، به کارگران آموخته‌اند که چگونه به طور برای بهبود وضع خود ایستادگی کنند، و بدین وسیله اغنیا را از قیام عمومی به هراس افکنده‌اند. کنسول در تبریز چنین هشدار داد که حزب توده با اتحادیه‌های کارگری خود، حکومت محلی را کاملاً ناتوان ساخته و ممکن است اداره شهر را به دست گیرد. و کنسول در اصفهان شرح داد که حزب توده چگونه با سازماندهی موفقیت‌آمیز اعتصاب هفت روزه در سراسر کارخانجات نساجی، اتحادیه‌های شرکتی را

شکست داده است. مشیر انگلیس در یادداشتی برای وزارت امور خارجه وضعیت کارگری را چنین جمع‌بندی کرد: «یکی از خصوصیات زندگی سیاسی ایران در ماههای اخیر ظهور چندین اتحادیه در سراسر کشور، بویژه در شمان، اصفهان و تهران بوده است... حزب توده که از بسیاری جهات مورد حمایت روسهاست، همچنان تنها حزب مقتدر کشور است.» (۲۸)

در بحبوحه این موفقیت‌های کارگری بود که حزب توده نخستین کنگره حزبی خود را تشکیل داد. کنگره با ۱۶۸ نماینده از جانب بیش از ۲۵۸۰۰ عضو در مرداد ۱۳۲۳ در تهران برگزار شد. (۲۹) از بین نمایندگان کنگره، ۴۴ نفر از استان تهران، ۴۴ نفر از آذربایجان، ۳۸ نفر از مازندران، ۱۱ نفر از گیلان، ۱۰ نفر از خراسان، ۸ نفر از کردستان، و ۱۳ نفر از شهرهای اصفهان، اراک و اهواز شرکت کرده بودند. شغل ۱۰۷ نفر از نمایندگان معلوم است. از این تعداد، ۲۹ نفر مزدبگیر، یک نفر زغال‌فروش، و ۷۷ نفر روشنفکر - ۲۷ نویسنده، روزنامه‌نگار و مترجم، ۱۳ مهندس، ۱۹ استاد دانشگاه، ۹ کارمند عادی، ۷ پزشک، ۶ مدیر دبیرستان، ۳ معلم و ۳ حقوقدان - بودند. از آنجا که بسیاری از نمایندگان شرکت‌کننده از آذربایجان نمی‌توانستند فارسی صحبت کنند، کنگره در جلسه افتتاحیه تصمیم گرفت همه نشستها را به دو زبان فارسی و آذری برگزار کند. برای نخستین بار در تاریخ ایران، یک سازمان سیاسی به پایین‌تر از طبقات متوسط نفوذ کرده و این واقعت محض را دریافته بود که بسیاری از اتباع کشور قادر نیستند به زبان رسمی تکلم کنند.

کنگره در مقام عالی‌ترین مرجع حزب، کار خود را با بررسی دقیق فعالیت کمیته مرکزی موقت آغاز کرد. نماینده‌ای از گیلان شکایت کرد که حزب، توده‌های روستایی را فراموش کرده است. رهبری مآلاً پذیرفت که در حین برگزاری کنگره فقط ۲٪ اعضا روستایی‌اند و حال آن‌که بیش از ۲۳٪ را روشنفکران و کارمندان تشکیل می‌دهند. (۳۰) یکی از روشنفکران حزب اظهار داشت که حزب توده برای جذب دانشجویان دانشگاه و دانش‌آموزان دبیرستانی فعالیت اندکی کرده است و بیش از ۸۰٪ از فعالان سازمان، در سالهای پیش از ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی داشته‌اند. روشنفکر دیگری اعلام کرد که برخی رهبران سازمان به سبب فقدان تعهد ایدئولوژیک، برای کسب کرسیهای مجلس با دشمن همکاری می‌کنند و علائم فرصت‌طلبی پارلمانی از خود بروز می‌دهند و باعث می‌شوند که عناصر نامطلوبی وارد سازمان شود. یکی از سازمان‌دهندگان کارگری اعتراض کرد که خط‌مشی کنارگذاشتن صنایع مربوط به جنگ نه فقط جنبش کارگری را تضعیف می‌کند، بلکه بیم آن می‌رود در آینده به نفع سازمانهای رقیب تمام شود. او این‌طور نتیجه گرفت که «وقت آن است که به جنوب رو کنیم»؛ نماینده‌ای از گمرگان شکایت کرد که رهبران به زبان شهرستانها توجه خود را به پایتخت متمرکز کرده‌اند.



نماینده دیگری از سراب آذربایجان - به زبان آذری - گفت که کمیته مرکزی غالباً نیازهای شهرستانها را دست کم می گیرد و درک نمی کند. آخرین نکته را نماینده ای از گیلان ابراز کرد و شهادت داد که روشنفکری فارسی زبان را که قادر نیست یک کلمه آذری صحبت کند، برای سازمان دادن کارگران و دهقانان زنجان که ناحیه ای آذری زبان است، فرستاده اند.

کنگره سعی کرد برخی از این نارماییها را رفع کند. اتحادیه ای دهقانی در کنار «شورای متحده» ایجاد کرد و رهبری آینده را واداشت تا به توده های روستایی توجه بیشتری نشان دهد. سازمان جوانان حزب را زیر نظر رادمش، استاد دانشگاهی که از شخصیت های برجسته کنفرانس قبلی محسوب می شد، تشکیل داد. همچنین مجله ای هنگی به نام مردم برای جوانان پدید آورد و توصیه کرد که روزنامه رزم به مسائل روشنفکری و دانشگاهی توجه بیشتری معطوف دارد. یک کمیسیون تفتیش (بازرسی) برای تهیه عناصر نامطلوب تعیین شد و شرایط ورود به حزب را سخت تر کرد؛ متقاضیان عضویت بایستی توسط پنج عضو حزب به جای دو عضو سابق معرفی می شدند و معرفی نامه ها می بایست به تأیید شعبه محلی حزب می رسید. در جلسه مخفی تصویب شد که چون جنگ با فاشیسم نزدیک به اتمام است، حزب بایستی به سوی مناطق نئی جنوب پیشروی کند. همچنین تصمیم گرفته شد که مرکزیت توجه بیشتری به استانها معطوف دارد و حزب شکایات آنها را مجدداً پیگیری کند. یک منبع خبری به سفارت انگلیس گزارش داد که کنگره در نشست مخفی درخواستهای استانها را «منطقی» دانست اما «هرگونه گرایش تجزیه طلبانه را که در صدد تضعیف وحدت ایران برآید و هرگونه تبلیغ در جهت تفرقه افکنی بین فارسی زبانان و ترک زبانان را بشدت مردود دانست».<sup>(۳۱)</sup>

کنگره پس از تصویب این موارد، به بحث پرداخت و برنامه جدید حزب را که پیش نویس آن عمدتاً توسط رادمش، اوانیان و ایرج اسکندری تهیه شده بود، تصویب کرد. برنامه جدید مبنی بر برنامه پیشین بود اما دو عبارت مهم هرچند مبهم را بر آن افزود و در یک مورد تغییر مهمی در تأکید قبلی انجام داد.<sup>(۳۲)</sup> برنامه سابق از اقلیتهای زبانی و اقلیتهای مذهبی نامی نبرده بود. برنامه جدید، به عنوان امتیاز فروتنانه ای برای نمایندگان آذربایجان خواستار آزادی کامل برای اقلیتهای در مسائل دینی و فرهنگی و مساوات کامل اجتماعی بین کلیه آحاد ملت ایران بدون توجه به دین و نژاد افراد، شد. برنامه قبلی بر لزوم اتحاد توده ها در برابر فاشیسم، استبداد، و حامیان دیکتاتور ری رضا شاه تکیه کرده بود. برنامه جدید، بر اهمیت بسیج توده های استثمار شده در برابر طبقات استثمارگر ثنودال و سرمایه دار تأکید نهاد. این تغییر ظریف در موارد تأکید، در کتاب راهنمای حزبی که بلافاصله پس از کنگره انتشار یافت، توضیح داده شد:

هدف اصلی حزب نوده، بسیج کارگران، دهقانان، روشنفکران مرفقی، پشه‌وران، و صنعتگران ایران در درون حزب است. در جامعه امروزین ما، دو طبقه عمده وجود دارد: آنهایی که صاحب ابزار اصلی تولیدند و آنهایی که صاحب چندان چیزی نیستند. گروه اخیر شامل کارگران، دهقانان، روشنفکران مرفقی، پشه‌وران و صنعتگران‌اند. اینها کار می‌کنند اما از ثمره کارشان بهره‌مند نمی‌شوند. اینها از الیگارشی ستم می‌بینند. علاوه بر این، با دگرگون شدن اساسی ساختار اجتماعی و نصاحب ابزار اصلی تولید توسط همه مردم، اینان چندان چیزی از دست نخواهند داد اما فراوان به چنگ خواهند آورد... وقتی می‌گوییم که فصل ما مبارزه با استبداد و دیکتاتوری است، به اشخاص خاصی نظر نداریم بلکه به ساختارهای طبقاتی که مستبدها و دیکتاتورها را می‌پرورد، اشاره می‌کنیم. در مرداد ۱۳۲۰ کسان زیادی فکر کردند که عزل رضاشاه نظام دیکتاتوری را بکشی برانداخته است. اکنون بهتر می‌دانیم زیرا به چشمان خود می‌بینیم که ساختار طبقاتی‌ای که رضاشاه را به وجود آورد، هنوز بارجاست. بدتر این که، این ساختار طبقاتی همچنان به پروردن رضاشاههای کوچک - الیگارشیهایی به شکل اربابان فئودال و سرمایه‌داران استثمارگر - مشغول است که با نصاحب ابزار تولید، زمام دولت را در دست دارند. (۳۳)

بدین ترتیب برنامه در محتوا سوسیالیستی بود و در عین حال شکنی مشروطه‌خواه داشت. کنگره پس از تصویب برنامه، کمیته مرکزی نه نفره و کمیسیون بازرسی یازده نفره‌ای برگزید. از یست و یک نفر منتخب، یازده نفر در کمیته مرکزی موقت عضو بودند: نورالدین الموتی، بهرامی، اواسیان، ایرج اسکندری، امیر خیزی، رادمش، کشاورز، یزدی، نوشین، روستا و ضیاء الموتی. تازه‌واردها عبارت بودند از [محمد] پروین گنابادی، احسان طبری، محمود بقرازی، عبدالصمد کامبخش، دکتر حسین جودت، خلیل ملکی، عنی عنوی، احمد قاسمی و دکتر نورالدین کیانوری.

سوابق اجتماعی و سیاسی جدید مشابه اعضای سابق بود. گنابادی، از استادان معتبر ادبیات فارسی و مدیر مدرسه دوشی دخترانه‌ای در مشهد بود. او در خانواده‌ای مذهبی در شهر کوچک گناباد خراسان به دنیا آمده و در مشهد تحصیل کرده بود. در آنجا به حزب دموکرات پیوسته، در تشکیل اتحادیه معلمان شرکت جسته، و در کلاسهای سوادآموزی کارگران تدریس کرده بود. ارتباطهای سیاسی اش حبسهای کوتاه مدتی در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۸ برایش به بار آورده بود. طبری، نظریه پرداز عمده حزب، کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس بود. او از خانواده متعین زمینداری در مازندران برخاسته، در انگلستان و دانشگاه تهران تحصیل کرده و در آنجا با اوانی آشنا شده بود. طبری به جرم عضویت در «پنجاه و سه نفر» به

سه سال حبس محکوم شده بود. بقراطی از اعضای ارشد «پنجاه و سه نفر»؛ مدیر دبیرستانی دوننی در مشهد بود. وی در گیلان زاده شد. پدرش ضعیف بود و خود او در دارالفنون تحصیل کرد. به بخش جوانان حزب کمونیست پیوست و در تشکیل اتحادیهٔ معلمان در تهران شرکت جست. بقراطی یکی از معدود اعضای «پنجاه و سه نفر» بود که سابقهٔ کمونیستی داشت.

کامبخش نیز که بعدها از رهبران مهم حزب توده شد، یکی از معدود اعضای «پنجاه و سه نفر» بود که در بخش جوانان حزب کمونیست تجربه‌ای داشت. او پسر یکی از شاهزادگان قاجار بود. در قزوین به دنیا آمد و بزرگ شد و در سال ۱۲۹۴ برای تحصیل به روسیه فرستاده شد. در روسیه شدت تحت تأثیر انقلاب بلشویکی قرار گرفت و در بازگشت به قزوین به احزاب سوسیالیست و کمونیست پیوست و به تشکیل انجمن آموزشی محل یاری رساند. به رغم گرایشهای سیاسی‌اش، در سال ۱۳۱۶ دولت او را برای تحصیل مهندسی مکانیک به روسیه فرستاد. کامبخش در هنگام دستگیری‌اش در سال ۱۳۱۶، استاد مهندسی در دانشکدهٔ نظام و مدیر مدرسهٔ مکانیک ارتش در خارج از تهران بود. تماسهایی که وی در این سالها برقرار کرد، بعدها وقتی حزب توده تصمیم گرفت در درون ارتش کانونهایی تشکیل دهد، بسیار مفید واقع شد.

جودت، استاد جوان فیزیک، یکی از فعالان عمدهٔ حزب در جنبش کارگری بود. وی در خانواده‌ای متوسط در تبریز به دنیا آمد؛ در آذربایجان بزرگ شد، در دانشکدهٔ علوم در تهران تحصیل کرد؛ و به هزینهٔ دولت برای تحصیل فیزیک به فرانسه اعزام شد. در سال ۱۳۱۷ هنگام بازگشت به ایران، به استخدام دانشگاه تهران درآمد. خلیل ملکی، که در آینده برای حزب توده در دسر شد، روشنفکری تحصیلکردهٔ آلمان و از اعضای جوان «پنجاه و سه نفر» بود. او از خانواده‌ای آذری زبان برخاست، در اراک و تهران بزرگ شد، برندهٔ بورس دولتی برای اعزام به برلین شد و در آنجا با ارتنی ملاقات کرد. ملکی تا دستگیری‌اش در سال ۱۳۱۶ در دبیرستانی در تهران علوم تدریس می‌کرد. خلیل ملکی در کنگرهٔ حزب صریح‌ترین منتقد رهبری پیشین بود و می‌گفت که آنان برای تصاحب کرسیهای مجلس با شبهکاران همکاری کرده؛ از افرادی با سابقهٔ طبقاتی مشکوکی عضو پذیرفته، اهمیت وضوح ایدئولوژیک را فراموش کرده؛ و نتوانسته بودند انضباط حزبی در جنبش کارگری ایجاد کنند؛ و مهمتر از همه، به دنبال راهی پارلمانی به سوسیالیسم بودند که وجود خارجی نداشت. با این حال وی در سالهای آتی اعلام کرد که از زمان تحصیل در برلین به کاتوتسکی، سوسیالیسم دموکراتیک، و سوسیال دموکراتهای آلمان بیش از لنین، کمونیسم مستبدانه، و بلشویکهای روسی گرایش داشته است.

عُلوی، شهید آینده حزب توده، مهندس سابق راه و ساختمان و اکنون سازمان‌دهنده حزب در شهرستانها بود. او در خانواده‌ای آذری زبان که از قفقاز مهاجرت کرده بود، در تهران متولد و بزرگ شد. قاسمی، مؤلف کتابچه راهنمای حزب، حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ از نظریه پردازان عمده حزب بود که برای کار در میان ترکمنها به گرگان فرستاده شده بود. وی در خانواده‌ای مذهبی در اصفهان به دنیا آمد، در اصفهان و تهران بزرگ شد، و پس از تمام کردن دانشکده حقوق، در یزد و کرمانشاه رئیس فرهنگ شد. در اوایل سال ۱۳۲۱ به عضویت حزب توده درآمد و به منظور سازمان دادن شعبه حزب در شرق مازندران، از مقام اداری مهمی صرف نظر کرد. و سرانجام کیانوری، دیگر نظریه پرداز حزب و دبیر اول آینده حزب توده، استاد معماری دانشگاه تهران بود. کیانوری نوه شیخ فضل‌الله نوری چهره مشهور انقلاب شروطه، و پسر اشراف‌زاده‌ای بی ثروت، در تهران به دنیا آمد، در دانشگاه تهران تحصیل کرد، در آنجا با ارنانی آشنا شد، و با استفاده از بورس دولتی، درست پیش از دستگیری پنجاه و سه نفره، به آلمان رفت.

نخستین کنگره حزب، پس از انتخاب کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی، نامزدهای جدید کمیته مرکزی را برای دبیر کلی و کمیسیونهای مالی، تبلیغات و تشکیلات تعیین کرد. مقام دبیرکلی مشترکاً به ایرج اسکندری، بهرامی و نورالدین السوتی واگذار شد. پنج عضو کمیته مرکزی جدید، دو عضو کمیته مرکزی موقت - کباری و اعزازی - و ۹ تازه وارد به گروه رهبری - تقی فداکار، تقی مکی‌نژاد، محمد فرجامی، انور خامه، دکتر غلامحسین فروتن، دکتر علی عثمانلی، خیرخواه، سلیمان محمدزاده و حسین جهانی - نیز کمیسیونها را اشغال کردند.

فداکار، مهم‌ترین تازه وارد و رهبر جنبش کارگری اصفهان، پسر ملایی اصفهانی بود و در شهر زادگاهش به امور حقوقی اشتغال داشت و کارگرانی را که پلیس رضاشاه به اخلاک‌گری متهم کرده بود، از لحاظ قضایی و قانونی راهنمایی می‌کرد. او پس از سال ۱۳۲۰ اتحادیه‌های محلی را تشکیل داده و در انتخابات سال ۱۳۲۲ پیروزی چشمگیری به دست آورده بود. مکی‌نژاد، از دوستان دوران کودکی خلیل ملکی، اهل اراک و مهندسی بود که به جرم عضویت در پنجاه و سه نفره به پنج سال زندان محکوم شده بود. خامه، دیگر عضو جوان پنجاه و سه نفره، نویسنده - مترجم و معلم دبیرستان و از یک خانواده متوسط روحانی در تهران بود. وی در سال ۱۳۱۶ هنگام تحصیل در دانشگاه تهران دستگیر شده بود. فرجامی، عضو ارشد پنجاه و سه نفره با ده سال محکومیت زندان، روشنفکری فعال در صنایع دولتی توتون‌سازی بود. از خانواده‌ای بهائی در گیلان برخاسته، کوتاه مدتی در

روسیه تحصیل کرده بود، و پیش از دستگیری، با روستا و دیگر سازمان دهندگان کارگری همکاری داشت.

فروتن، از روشنفکران فعال در «شورای متحده»، تحصیل کرده اروپا و استاد زیست‌شناسی در دانشگاه تهران بود. در خانواده‌ای متوسط در تهران به دنیا آمد، به محض تشکیل حزب توده بدان پیوست و برای سازمان دادن اتحادیه‌های کارگری کرامانشاه، به آنجا رفت. غفیلی، دیگر استاد دانشگاه، تحصیل کرده فرائسه و حقوق‌دان بود. او نیز که فرزند خانواده مذهبی میانه‌حالی در تهران بود، با تشکیل حزب توده بزودی بدان پیوست. خیرخواه، فرزند تاجری خرده‌پا در تهران، بازیگر مشهور تئاتر کشور بود. در سال ۱۳۱۶ به جرم سرودن اشعار ضد دولتی، دستگیر شد و هرچند جدا از پنج‌جاه و سه نفر، محاکمه شده بود، در زندان با آنها بود. محمدزاده، مهندسی بود متولد مشهد اما در سواحل دریای مازندران کارمند راه‌آهن بود. با این که سابقه سیاسی نداشت، بلافاصله پس از تشکیل حزب توده بدان پیوسته بود. و سرانجام، جهانی، از رهبران عمده «شورای متحده»، درودگری متولد و بزرگ شده تهران بود. فرزند یک درودگر بود و در جوانی به نخستین اتحادیه درودگران و حزب سوسیالیست پیوست.

به این ترتیب، رهبری حزب توده هنوز عمدتاً از بین نسل جوان روشنفکران فارسی‌زبان تهران نشأت می‌گرفت. سی و یک تن عضو کمیته مرکزی و چهار کمیون؛ شامل هفت استاد شاغل و سابق دانشگاه، چهار مهندس، چهار کارمند عادی، چهار معلم شاغل و سابق. دو نویسنده — مترجم، دو حقوق‌دان، دو مدیر دبیرستان، یک قاضی، یک پزشک، یک کارگردان تئاتر، یک بازیگر، یک داروساز سابق و یک درودگر بود. بیست و پنج نفر تحصیلات عالی داشتند: هشت تن از ایران، شش نفر از آلمان، شش نفر دیگر از فرائسه و پنج نفر از اتحاد شوروی. متوسط سن سی و یک نفر پایین‌تر از سی و شش بود. همه بجز دو نفر از خانواده‌های مسلمان بودند. از لحاظ زمینه طبقاتی، بیست و یک نفر در خانواده متوسط و قشر پایین متوسط، و ده نفر در خانواده مهم روحانی، تاجرپیشه، و اسم و رسم‌دار متولد شده بودند. با این حال فقط یک نفر از درآمد مستقل معتاد در سال ۱۳۲۳ برخوردار بود. از لحاظ زمینه جغرافیایی و منطقه‌ای، پانزده نفر متولد استان تهران، پنج نفر گیلان، سه نفر آذربایجان، سه نفر خراسان، دو نفر اصفهان، یک نفر مازندران، و دو نفر شهر اراک بودند. با این حال در سال ۱۳۲۳، بیست و پنج نفر مقیم شهر تهران، و در هر یک از شهرهای اصفهان، مشهد، رشت، گرگان، ساری و کرامانشاه یک نفر مقیم بودند. از نظر زمینه زبان، بیست و دو نفر در خانواده فارسی زبان، شش نفر در خانواده آذری زبان، یک نفر در خانواده ارمنی زبان، و

دو نفر در خانواده‌های قاجاری که به فارسی و ترکی تکلم می‌کردند، بزرگ شده بودند. البته همه سی و یک نفر به زبان فارسی تسلط داشتند. و از لحاظ زمینه سیاسی نیز، شانزده نفر عضو با همکار نزدیک (پنج‌جاه و سه نفر) بودند. شامل دو نفر عضو جوان سابق حزب کمونیست، سه نفر فعال در بخش جوانان حزب کمونیست، سه نفر از فعالان قدیم احزاب دموکرات و سوسیالیست، و نه نفر که پس از عزل رضاشاه وارد سیاست شده بودند.

### گسترش در جنوب (مرداد ۱۳۲۳ - مهر ۱۳۲۵)

در ماه‌های پس از نخستین کنگره حزبی، حزب توده همچنان به گسترش سریع خود ادامه داد که در این زمان عمدتاً استانهای جنوبی را شامل می‌شد. حزب در همه چهل و چهار شهر با جمعیت بیش از ۲۰۰۰۰ نفر و در سی و دو شهر از سی و شش شهر با جمعیت بالای ۱۰۰۰۰ نفر شعبه دایر کرد. در جنوب نه فقط از مراکز عمده شهری مانند یزد، بوشهر، دزفول و زاهدان، بلکه از مناطق صنعتی کوچکی چون آغاچاری، رامهرمز، بندر معشور [ماهشهر] و دشت میشان نیز شروع به عضوگیری کرد. شش روزنامه ایالتی نیز راه انداخت: صورت در رشت، صفا در ساری، گورگان در شرق مازندران، بیستون در کرمانشاه، رهنما در همدان، آهنگر در اصفهان، سروش در شیراز، و دهبو یزد در یزد. رهبر ارگان مرکزی حزب، در سال ۱۳۲۴ می‌توانست اعلام کند تاکنون می‌توانیم بگوییم که یک حزب واقعی در سطح ملی هستیم با شعبات سازمان‌یافته و دایر هم در ایالات شمالی و هم در ایالات جنوبی.<sup>(۳۴)</sup>

علاوه بر این، حزب توده به برگزاری تظاهرات خیابانی هر چه بزرگتر ادامه داد. در مهر ۱۳۲۳، در اعتراض به امتناع حکومت از انعقاد قرارداد نفتی با اتحاد شوروی، میتینگهایی عمومی در بیست و دو شهر ترتیب داد. به گفته سفارت آمریکا، اجتماع در برابر مجلس بیش از ۳۵۰۰۰ نفر تظاهرکننده سازمان‌یافته داشت. نیویورک تایمز گزارش داد که این اجتماع مسبب عمده سقوط حکومت در چند روز بعد بود. به مناسبت بزرگداشت روز مشروطه در ۱۴ مرداد ۱۳۲۴ حزب توده در بیش از بیست شهر راه‌پیمایی عمومی ترتیب داد. به نوشته یک روزنامه غیرتوده‌ای، در راه‌پیمایی تهران نزدیک به ۴۰۰۰۰ نفر شرکت داشتند. به مناسبت روز اول ماه مه در سال ۱۳۲۵، حزب توده و شورای متحده در کلیه مراکز جمعیتی مهم از جمله شهرهای محافظه کار جنوب چون کرمان، نائین و رفسنجان راه‌پیماییهای خیابانی ترتیب دادند. یک روزنامه غیرتوده‌ای نوشت که راه‌پیمایی تهران بیش از ۶۰۰۰۰ نفر را گرد هم آورد.<sup>(۳۵)</sup> حزب توده، هم اسماً و هم واقعاً به صورت حزب توده‌ها درآمده بود.

گزارشگر نیویورک تایمز تحت تأثیر این اجتماعات حدس زد که حزب توده و متحدانش

می‌توانند بیش از ۴۰٪ آرا را در یک انتخابات آزاد کسب کنند. همچنین اظهار نظر کرد که حزب توده «برای نخستین بار توده‌ها را تشویق می‌کند که سیاسی فکر و عمل کنند». سفیر انگلیس در خرداد ۱۳۲۵ تأکید کرد که: «حزب توده تنها نیروی سیاسی منسجم در کشور است و چنان قدرتی دارد که هر مخالفت جدی را آن از میان بردارد؛ زیرا بر مطبوعات و مسائل کارگری در سراسر کشور سلطه تقریباً کامل دارد». همین طور سفیر امریکا در اردیبهشت ۱۳۲۵ گزارش داد که «حزب توده تنها ماشین سیاسی بزرگ، سازمان‌یافته و کارآمد در ایران است. برای همین است که نخست وزیر، قوام، می‌خواهد پیش از انتخابات آینده با حزب توده سازش کند».<sup>(۳۶)</sup>

حزب توده همزمان با گسترش سازمانهای توده‌ای‌اش، ائتلافهای سیاسی خود را نیز تقویت کرد. روزنامه‌نویسان جدیدی را در «جبهه آزادی» جذب کرد؛ به طوری که در اواخر سال ۱۳۲۴ «جبهه» شامل بیش از پنجاه روزنامه‌نویس ضدانگلیسی، از جمله نشریات مستقلی چون داد، داربا و فرمان بود. شعبات شمائی حزب، دفاتر محلی یک سازمان کوچک روشنفکری موسوم به حزب میهن را، هنگامی که رهبری مرکزی آن سازمان به ادغام با حزب ایران رأی داد، در خود جذب کرد؛ همین طور بخش جوانان حزب توده، بخش جوانان حزب آزادی را به محض آن که رهبری حزب اخیر، به ریاست آرسنجانلی، تصمیم گرفت با حزب دموکرات قوام درآمیزد، از آن خود کرد. و مهمتر از همه، حزب توده در خرداد ۱۳۲۵ با حزب ایران ائتلاف کرد و جبهه مؤتلفه احزاب آزادیخواه را تشکیل داد. دو حزب با اعلام این جبهه متحد، احزاب دیگر را نیز دعوت کردند تا در «مبارزه مشترک برای استقلال ملی، پیشرفت اجتماعی و شناسایی شورای متحده» به عنوان یگانه سازمان مشروع طبقه کارگر ایران، به آنها پیوندند.<sup>(۳۷)</sup> حزب ایران افزود که «به رهبران مبارز و وطن‌پرست حزب توده اعتماد کامل دارد».<sup>(۳۸)</sup> این «جبهه متحد» بزودی به حزب سوسیالیست در تهران، حزب جنگلی [جنگل] که اخیراً در گیلان احیا شده بود، و احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان که در استانهای شمال غربی تشکیل یافته بودند، پیوست. سرانجام، قوام در تدارک انتخاباتی قریب‌الوقوع، اعلام داشت که حزب دموکرات وی مایل است با جبهه متحد ائتلاف انتخاباتی صورت دهد.

گسترش سریع حزب توده طی سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ را با رشد چشمگیر سازمانهای منطقه‌ای حزب در تهران، در شهرهای شیراز و یزد که به طور سنتی محافظه کار بودند، و در استان ختخیز خوزستان بهتر می‌توان دریافت. حزب در تهران تعداد باشگاههای نواحی را از پنج به سیزده افزایش داد؛ فیروز رهبر واحد و بربر کرد به طوری که در پنجمین سالگرد نشریه،

تبریز آن به ۱۴۰۰۰۰ رسید؛ و دومین کنفرانس ایالتی تهران را با ۱۹۲ نماینده - ۱۰۵ نفر بیش از هشتاد کنفرانس ایالتی - برگزار کرد. حزب پنجمین سالگرد خود را با ترتیب دادن اجتماع عظیم ۱۰۰۰۰۰ نفری جشن گرفت. رهبر اعلام کرد که در تاریخ خاورمیانه این بزرگترین اجتماع بود که توسط یک سازمان غیردولتی ترتیب می‌یافت. همین منبع تخمین زد که ۷۵٪ تظاهرکنندگان از مزدبگیران و ۲۰٪ روستاییان اطراف بودند.<sup>(۳۹)</sup> سازمان تهران همچنین با اعزام کادرهایی به روستاها، بخصوص به روستاهای اطراف شهر ری، کرج و ورزین به تشکیل اتحادیه روستایی کمک کرد. در تابستان ۱۳۲۵ سفیر انگلیس در گزارش خود هشدار می‌داد که حزب توده با ترغیب روستاییان محلی به خودداری از دادن سهم اربابان و حکومت از محصول جمع‌آوری شده، تأمین آذوقه تهران را به خطر انداخته است.<sup>(۴۰)</sup>

در شیراز، وقتی هیأت تحریریه نشریه روشنفکری اقیانوس رأی بر پیوستن به حزب توده داد، نخستین شعبه حزب در فروردین ۱۳۲۳ در آن شهر دایر شد. بزودی تعدادی از روشنفکران جوان به آن پیوستند: فریدون نوللی، یکی از شاعران مشهور کشور؛ خانم پیرغیبی، شاعره نامدار شیراز؛ ایرج زندپور، مدیر دبیرستان اصلی شهر؛ و عبدالله عقیقی، سردبیر سروش که بزودی به ارگان ایالتی حزب تبدیل شد.

حزب توده با یافتن پایگاهی در میان روشنفکران، در صدد سازمان دادن مردم محلی برآمد. یک بخش جوانان و یک سازمان زنان تشکیل داد. چند اعتصاب موفقیت‌آمیز، بخصوص در دو کارخانه نساجی شهر و کارخانه بزرگ قند مرودشت در نزدیکی تخت‌جمشید، به راه انداخت. تعدادی اتحادیه کارگری، بخصوص برای تاکیرانان، برتکاران، کارکنان نساجی و کارگران کارخانه قند، ترتیب داد. در اواسط سال ۱۳۲۵ شروع به اعزام مأموران به روستاهای اطراف برای تشکیل اتحادیه‌های روستایی و تشویق کشاورزان به خودداری از دادن سهم اربابی از محصولات کشاورزی، کرد. اعیان شیراز برای مقابله با موج توده‌ای، اقدام به توزیع غذا، پوشاک و سوخت رایگان کردند؛ پرورشگاه و درمانگاهی دایر ساختند؛ سازمانی محلی به نام حزب حسینی تشکیل دادند؛ ملایان محل را اجیر کردند تا بر بالای منبر اعلام کنند که حزب توده خواهان نفوذ تعدد زوجات است. و با گرفتن فتوا گروهی را برای آتش زدن باشگاه حزب توده به مرودشت گسیل داشتند. کنسول انگلیس گزارش داد که این اقدامات کاری از پیش نبرد؛ زیرا از طرفی حزب توده حملات خود را ماهرانه متوجه ابراهیم قوام، بزرگ مالک ارتجاعی و فرومایه، کرده بود؛ و از طرفی چون بزرگان محلی، بخصوص قوام، ناصر قشایی و والی فارس هنوز با هم درگیر بودند.<sup>(۴۱)</sup>



حزب توده در یزد نیز چنین راهی رفت. نخستین شعبه‌اش را در اواخر سال ۱۳۲۳، پس از اعتصاب در یکی از چهار کارخانه نساجی شهر، تأسیس کرد. رهبری شعبه با عباس استادان، حقوقدان جوانی تحصیلکرده تهران و دارای وابستگیهای خانوادگی در یزد، بود. سازمان با جذب روشنفکران جوان، هم از میان مسلمانان و هم جامعه محلی زرتشتیان سرعت نصیج گرفت و سلسله اعتصابات موقتی در کارخانجات نساجی به راه انداخت. در نیمه سال ۱۳۲۴ حزب توده تقریباً کلیه کارگران نساجی و بسیاری از کارکنان شهرداری را سازمان داده و شروع به فعالیت در روستاهای مجاور کرده بود. کارخانه‌داران در عوض، اوباشی اجیر کردند که کارگران عضو اتحادیه را مرعوب سازند، استادان را مورد ضرب و شتم قرار دادند، و دفاتر حزب را به آتش کشیدند. کنول انگلیس در کرمان گزارش داد که در یزد در نتیجه فعالیت‌های سازمان‌یافته، دست کم ۷۰٪ جمعیت که کارگرند، تأثیر پذیرفته‌اند. بقیه که کارخانه‌دار، زمیندار و تاجرند، علائم عصبانیت و سردرگمی از خود نشان می‌دهند و بعضی از آنان - بویژه زرتشتیان - پیوسته سؤال می‌کنند که آیا می‌توانند به تبعیت دولت انگلستان در آیند؟ او همچنین گزارش می‌دهد که اقدامات حزب توده در یزد در بین کرمانیها نیز که معمولاً مردمانی انفعالی‌اند، تأثیر گذاشته.<sup>(۲۲)</sup> و رانندگان کامیون، رفتگران شهر، و روشنفکران را به تشکیل شعبه حزب توده تشویق کرده است. در مراسم اول ماه مه سال ۱۳۲۵ بیش از یکهزار نفر از کارگران در کرمان راه‌پیمایی کردند.

با این حال، در خوزستان بود که موفقیت بسیار شایان حزب توده نمایان شد. پس از چهار سال فعالیت محدود مخفی در بین کارگران نفت، حزب توده در سال ۱۳۲۵ با راه‌پیمایی عظیم هشتاد هزار نفری روز اول ماه مه، در آبادان وارد صحنه شد. یکی از نمایندگان حزب کارگر پارلمان انگلستان پس از سفری رسمی به خوزستان اظهار کرد که ادبیات کمونیستی، کارگران کم‌سواد را تحت تأثیر قرار داده است و ۸۱۰۰۰ نفر که مایل به مشارکت جدی‌ترند، یک قدرت کارگری و صنعتی هستند که باید به آنها توجه کرد.<sup>(۲۳)</sup> حزب توده پس از رهبری یک سلسله اعتصاب نفتی در ماههای اردیبهشت و خرداد، قدرت واقعی خود را در تیرماه با ترتیب دادن اعتصابی عمومی با شرکت بیش از شصت و پنج هزار کارگر در سراسر خوزستان به نمایش گذاشت. این بزرگترین اعتصاب صنعتی در تاریخ خاورمیانه بود. پس از سه روز درگیری خیابانی که نوزده کشته و سیصد زخمی به جای گذاشت، قوام، نخست‌وزیر، یک هیأت میانجی فرستاد تا شرکت نفت را به انجام برخی خواسته‌های اعتصابیون وادارد. هیأت، که رهبران حزب توده نیز جزو آن بودند، توانست وظیفه خود را به انجام رساند. هیأتی انگلیسی که مأمور بررسی بحران بود، گزارش داد که جنبش اتحادیه کارگری اصالت دارد و

نظر ما این است که دست‌اندرکاران اتحادیه‌های کارگری حزب توده بر آرمانهای انگلیسی غالب آمده‌اند، یکی از اعضای کابینه انگلستان در لندن گفت «این فکر را نمی‌توانم از خود دور کنم که حزب توده، هرچند مسلماً حزبی انقلابی است، شاید آن حزب آینده باشد که در صدد حفظ منافع کارگران ایران است.»<sup>(۴۴)</sup>

حزب توده در مرداد ۱۳۲۵ آن گاه که قوام سه وزارتخانه کابینه را به کشاورز، یزدی و ایرج اسکندری وا گذاشت، به اوج خود رسید. به دیده ناظران غربی، حزب توده اکنون دارای حدود ۵۰۰۰۰ عضو اصلی و جمعاً ۱۰۰۰۰۰ عضو فعال بود؛ بزرگترین سازمان سیاسی کشور را در اختیار داشت؛ و با سرزندگی، کفایت، قاطعیت، و ابتکار، عمل می‌کرد.<sup>(۴۵)</sup> وزرای وابسته به حزب می‌توانستند اعضای حزب را در سه وزارتخانه بهداشتی، فرهنگ، و پیشه و هنر و بازرگانی در پستهای مهم بگمارند. حزب ایران، متحد حزب، قادر بود همین کار را در وزارت دادگستری انجام دهد. متحدان دیگر حزب: احزاب دموکرات کردستان و آذربایجان، ایالات شمال غربی کشور را در دست داشتند. شوروی متحده؛ مدعی داشتن ۳۵۵۰۰۰ عضو بود و بنا به یک گزارش امریکایی «تسلط مؤثری بر کل مسائل کارگری داشت.»<sup>(۴۶)</sup> اتحادیه روستایی حزب، بویژه در روستاهای اطراف شهرهای اصلی پیشرفت می‌کرد. جبهه آزادی، به گفته وابسته مطبوعاتی انگلستان بر بیاری از ۱۷۲ روزنامه، نشریه و گاهنامه‌ای که در سال ۱۳۲۵ منتشر می‌شد، نفوذ داشت. و مهمتر از همه، شعبات محلی حزب، بارها به کمک شبه‌نظامیان مسلح عملاً اداره شهرهای صنعتی مانند آبادان، اهواز، اصفهان، ساری، رشت و انزلی را در دست گرفته بود. وابسته نظامی انگلیس چنین گزارش می‌دهد:

در ایالات کناره خزر همهٔ مأموران حکومتی زیر نفوذ و نظارت حزب توده‌اند. هیچ مأمور حکومتی مجاز نیست پیام تلگرافی رمزی بفرستد. ژاندارمری نمی‌تواند بدون اجازهٔ قبلی حزب توده دست به نقل و انتقال در محل زند. ادارهٔ راه آهن کاملاً زیر نظر حزب توده است. در واقع، حزب توده می‌تواند هر وقت که خواست زمام امور را در دست گیرد.<sup>(۴۷)</sup>

حکومت انگلستان، برای جلوگیری از به قدرت رسیدن حزب توده در تهران، شروع به اجرای اقدامات احتیاطی کرد. این اقدامات نه تنها شامل تقویت نیروی نظامی در عراق، اعزام کشتیهای جنگی به آبادان، و تحریک یاغیان قبایل به تشکیل حکومتهای خودمختار طرفدار غرب در استانهای جنوبی، بلکه همچنین توصیه‌هایی به سفارت خود در تهران مبنی بر تضعیف حزب توده از طریق افشای مدارک رسواکنندهٔ ارتباط با شوروی و ایجاد شکاف در سازمان حزب بود اما سفیر انگلیس پاسخ داد که یافتن مدارک مشکل است و هر کوششی برای ایجاد شکاف ممکن است نتیجهٔ عکس دهد:

متأسفانه هنوز نتوانسته‌ام مدارکی دال بر وجود ارتباطی بین روسها و هسته محکم حزب توده پیدا کنم ... مگر این واقعیت که نزدیکی آنها آشکار است و فحواى صحبت و تبلیغات حزب توده با خط حزب کمونیست [روسیه] یکسان است. (۴۸)

سازمان و روشهای حزب توده چنان است که نمی‌توان در آن شکاف انداخت. حزب توده در اصل از عناصر چپ‌گرای مترقی بدون وابستگیهای عقیدتی معینی تشکیل شده بود اما اکنون با حزب کمونیست ارتباط نزدیکی دارد. حمله مستقیم به آن، بلافاصله شناسایی، بی‌اثر، و در نظفه خفه خواهد شد. در واقع، مستین حمله شاید خود زبان بیستند. بنابراین حمله بر یکپارچگی حزب توده باید غیرمستقیم و متوجه جدا کردن فرد عضو در فرصت مساعد باشد. (۴۹)

### سرکوب (مهر ۱۳۲۵ - بهمن ۱۳۲۸)

شورشهای عشایری در جنوب، چرخش تند قوام به راست، و بازپس‌گیری استانهای شمالی [شمال‌غربی]، چهار سان سرکوب متناوب حزب توده را باعث شد. در کرمان، فارس و سیستان عشایر مسلح دفاتر حزب را غارت کردند. چاپخانه‌های روزنامه را ویران کردند، سازمان‌دهندگان کارگری را به فرار به شمال واداشتند. در اصفهان، نیروهای نظامی دفاتر اصلی حزب را اشغال کردند و فعالان اتحادیه را به سربازی بردند. در خوزستان، فرماندار نظامی رهبران حزب را تبعید و در عین حال شرکت نفت بیش از ۱۰۰۰ کارگر «ناراحت» را اخراج کرد. در کرمانشاه، پلیس ۱۲ تظاهرکننده توده‌ای را به ضرب گلوله کشت. در تهران که حکومت نظامی برقرار شده بود، هرگونه تظاهرات و اجتماع خیابانی ممنوع اعلام شد. اعتصابی عمومی که به دعوت شورای متحده، ترتیب یافته بود، برهم زده شد، و دستور دستگیری اواسیان، کامبخش، امیر خیزی و ایرج اسکندری به جرم اینکه محرک شورش آذربایجان بوده‌اند، صادر گشت. در استانهای کناره خزر، محاکم نظامی سه فعال حزبی را به جرم طرح‌ریزی شورش مسلحانه به دار آویخت، ۴ نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از ۱۴۰ نفر را به جرم نگهداری اسلحه دستگیر کرد. جای شگفتی نبود که خونین‌ترین تلافیها در آذربایجان و کردستان رخ داد. بنا به تخمین منابع انگلیس، بیش از ۵۰۰ شورشگر در درگیری کشته شدند، ۱۲۰۰ آذربایجانی و ۱۰۰۰۰ کرد به انحاد شوری فرار کردند، و حدود ۳۰۰ تن از رهبران شورش دستگیر شدند. (۵۰) در ماههای بعد، ۴۵ تن از آنان، از جمله ۲۰ نظامی متواری، اعدام شدند.

هرچند حکومت به حزب توده، بخصوص در شعبات ایالتی و اتحادیه‌های وابسته به این

حزب، و در شورشهای مسلحانه ضربه سختی زد، فعالیت حزب را کاملاً ممنوع نکرد. برعکس اجازه داد که سازمان مرکزی جلسات داخلی اش را برگزار کند، نشریاتش را انتشار دهد، و در بین دانشجویان، زنان و روشنفکران فعالیت کند. این خودداری را می توان به دلایل مختلفی نسبت داد. سفارتخانه های غربی می گویند عاقلانه بود که به نارضایتی عمومی یک مفرّ عینی داده شود.<sup>(۵۱)</sup> قوام احتمالاً امیدوار بود که روزی از حزب توده بر ضد شاه استفاده کند. همچنین شاید او نمی خواست با غیرقانونی کردن حزب توده خصومت روسها را برانگیزد. علاوه بر این: احتمالاً حساب می کرد که بر اثر آزادی بیان، مخالفان داخلی حزب توده با رهبران حزب به مقابله برخیزند و آنان را به سبب فجایع اخیر مورد سرزنش قرار دهند. این رودرروییها حزب توده را تضعیف و بطور غیرمستقیم حزب دموکرات مورد حمایت حکومت را تقویت می کرد.<sup>(۵۲)</sup>

همان طور که قوام انتظار داشت، این صدمات بحران عظیمی را در حزب سبب شد. بلافاصله پس از سقوط تبریز، رهبران رده دوم، به رهبری خلیل ملکی، رهبری رده اول را مجبور کرد تا پلنوم اضطراری کمیته مرکزی، کمیون تقشش، و کمیته مرکزی تهران را تشکیل دهد. پلنوم، پست دبیرکل را حذف کرد و به جای کمیته مرکزی و کمیون بازرسی یک کمیته اجرایی موقت برگزید. رهبری جدید عمدتاً شامل اعضای جوان پنججاه و سه نفره و رهبران سابق بود که ارتباط نزدیکی با رويه حمایت از قوام یا دموکراتهای آذربایجان نداشتند. این هفت تن عبارت بودند از: رادمش، استاد دانشگاه و مسؤول سازمان جوانان؛ کشاورز، پزشک جوان مبارز و استاد دانشگاه که در سال ۱۳۲۰ وارد سیاست شده بود؛ یزدی، جراح مشهور و یار نزدیک ارنانی؛ فروتن، استاد زیست شناسی که مقام دانشگاهی اش را بر سر پیوستن به جنبش کارگری از دست داده بود؛ خلیل ملکی، منتقد صریح درکنگره و رهبر انشعاب حزب در تهران؛ طبری، نظریه پرداز مارکسیست و یکی از جوانترین اعضای پنججاه و سه نفره؛ و نوشین، کارگردان مشهور تئاتر و احتمالاً مشهورترین چهره در محافل روشنفکری تهران. از کمیته مرکزی سابق، گنابادی و نورالدین الموتی، دو دموکرات پیشین به علت آن که مارکسیست تمام عیار نبودند، کنار گذاشته شدند. اواسیان، کامبخش، امیر خیزی، ایرج اسکندری، بهرامی و بقراطی نیز به دلیل آن که چهار نفر اول مجبور بودند کشور را ترک کنند و همه شش تن مسؤول لطمات اخیر محسوب می شدند، کنار ماندند.

کمیته اجرایی موقت به جای رهبر که به سردبیری ایرج اسکندری متشور می شد، مردم را که قرار بود با همکاری رادمش و خلیل ملکی انتشار یابد، ارگان مرکزی حزب قرار داد. کلی سازمان حزب در مازندران را به دلیل چپگرایی افراطی منحل کرد و دوازده تن از رهبران

محلی را به علت دعوت به مبارزه مسلحانه اخراج کرد. کمیته، گروههای غیررسمی را که از سال ۱۳۲۳ در درون ارتش تشکیل شده بود، به این سبب که باعث سرکوب پلیسی شده‌اند، به طور پنهانی منحل کرد. علناً حمایت حزب از دموکراسی، مشروطیت، و تغییرات اجتماعی از طریق قانونی و پارلمانی، را مورد تأکید دوباره قرار داد. اعلام داشت که حزب در صدد نیست دولت کارگری تشکیل دهد بلکه برعکس خواهان آن گونه نظام اقتصادی و سیاسی است که در سوئد، سوئیس، بریتانیا، امریکا و فرانسه وجود دارد. همچنین گفت که حزب انتخابات آینده را تحریم خواهد کرد؛ زیرا حزب حکومتی و ارتش مقدمات تقلب در انتخابات را فراهم کرده‌اند. (۵۳)

انتخاب رهبری جدید به انشعابات داخلی پایان نداد. برعکس، شانزده ماه مشاجره، تهمت زنی و دست‌بندی به دنبال آورد. برخی معتقد بودند که علت شکست حزب آن است که از راه مسلحانه به سوسیالیسم غافل مانده، به مبارزه طبقاتی کم بها داده، در امکان مبارزه پارلمانی اغراق کرده و به جای کارگران، روشنفکران را در پشتهای رهبری گماشته است. کوتاه سخن، حزب توده بیشتر چون یک سازمان منشویکی عمل کرده است تا بلشویکی. (۵۴) بعضی دیگر می‌گفتند که علت شکست حزب، دادن شعارهای افراطی، متن دادن به بی‌نظمیهای کودکانه، ممانعت از بحث آزاد، تأکید بر مرکزیت به زیان دموکراسی حزبی بوده است. به طور خلاصه، حزب توده هم بی‌مسئولیت و هم بوروکراتیک شده است. (۵۵) باز دست‌های دیگر عقیده داشتند شکست حزب نه به دلیل اشتباهات خودش بلکه به سبب نیروها و شرایط خارج از قلمرو حزب: اشتباهات دموکراتهای آذربایجان، خط‌مشیهای فریبکارانه قوام، نقش ارتجاعی ارتش، و توطئه‌های ماکیاولیستی انگلیس پیش آمده است. در یک کلام، حزب توده در بدترین موقعیت باز هم به بهترین صورت عمل کرده است. (۵۶)

از میان جزوات کثیری که در حین مباحثات منتشر شد، مهمتر از همه حزب توده ایران، سر دوراهی، و چه باید کرد؟ بود. هر دو مقاله را یک اقتصاددان جوان آسوری‌الاصل به نام ابریم اسحاق [اسحاق ابریم] نوشته بود که کوتاه زمانی پیش از آن از انگلستان مراجعت کرده و در آنجا از شاگردان کینز بود. (۵۷) ابریم از همراهان نزدیک خلیل ملکی، در جزوه نخست بر آن بود که حزب توده در شکستهای اخیر هیچ کس جز خود را نمی‌تواند سرزنش کند، و این شکستها در نتیجه ناتوانی حزب هم در ارائه یک ایدئولوژی منسجم و هم در جلوگیری از ورود عناصر نامطلوب به رده‌های بالاتر و نیز به میان اعضای سازمان پیش آمده‌اند. (۵۸) به نظر او، نقدان نظریه منسجم، در درون حزب نگرشی تحقیرآمیز نسبت به روشنفکران و حالتی قضا و قدری نسبت به آینده ایجاد کرده و در بسیاری از اعضا این احساس را پدید آورده بود

که حزب قربانی ناگزیر اوضاع است و نه کارگزارِ فعالِ تاریخ. او چنین ادامه می‌داد که غفلت از عضوگیری گزینشی باعث شده بود که حزب از فرصت‌طلبان و اعضای مردّد اشباع شود. برای تفوق بر این نارساییها، او دو نوع اصلاحات پیشنهاد کرد: استفاده بیشتر از نظریه. هم در تدوین خط مشی و هم در تربیت کادرها؛ و تفکیک حزب به یک هسته منضبط منحصراً متشکل از اعضای کارکنه و یک جبهه وسیع دربرگیرنده هواداران و حامیان حزب.

اپریم سپس مضمون اخیر را در جزوه‌ای با عنوان چه باید کرد؟ بسط داد. (۵۹) او پس از عنایت به این که حزب توده هزاران روششکر، کارگر و دهقان را که اکثر آنان تا سال ۱۳۲۰ چیزی از دموکراسی و سوسیالیسم نشنیده بودند، به حرکت واداشته است، حزب را مسؤول نقائص سازمانی و ایدئولوژیک خود دانست. اپریم در خصوص مسائل سازمانی اظهار داشت که حزب بیشتر به کمیت اعضا توجه کرده تا کیفیت آنان و در نتیجه خود را علاوه بر رادیکالها و انقلابیون صدیق در میان انبوهی لیبرال و فرصت‌طلب یافته بود. در خصوص ایدئولوژی نیز، اپریم معتقد بود که حزب بین اصلاح‌طلبی و انقلاب، سیاسی‌کاری پارلمانی و ایجاد اغتشاشهای خیابانی، توسل به قانون‌اساسی و مبارزه مسلحانه، اکرنومیم اتحادیه‌های کارگری و صلای عام برای سوسیالیسم رادیکال، نوسان کرده بود. برای حل این مشکلات، وی نظر داد که حزب توده باید به حزب پیشتاز (پیش‌قراول) و جبهه خلق تقسیم شود. حزب پیشتاز متشکل از انقلابیون کارکنه‌ای خواهد بود خبره در نظریه مارکستی، با تعهد محض به اصول مرکزیت دموکراتیک، و آماده مبارزه مسلحانه‌ای که به ناگزیر روی می‌دهد؛ زیرا طبقات حاکم معمولاً قدرت را بدون جنگ و گذار نمی‌کردند. از طرف دیگر، جبهه باید ائتلاف وسیع سازمانهای مترقی چون اتحادیه‌های کارگری، اجتماعات صنفی، و احزاب سیاسی مؤتلف باشد. در جزوه همچنین استدلال شده بود که حزب توده باید ارتباطش را با نیروهای چپ کلبه‌کشورها، بویژه انگلستان و فرانسه، تقویت کند.

هواداران رهبری پیشین معتقد بودند که حزب توده ممکن است مرتکب اشتباهاتی شده و چند سخنگوی ناشایست را ترفیع بخشیده و آموزش تئوریک را دست‌کم گرفته باشد؛ اما نخستین جنبش توده‌ای را نیز در تاریخ ایران صورت داده است. (۶۰) آنان اظهار می‌کردند که تشکیل حزب پیشتاز به نخبه‌گرایی منجر می‌شد و روششکران را از کارگران و دهقانان جدا می‌کرد؛ حزب پیش از این، سازمانهایی برای آزادیخواهان و هواداران حزب به صورت جامعه زنان، اتحادیه‌های کارگری، و مجامع صنفی تشکیل داده بود؛ و شرکت در کابینه و مجلس هر دو قابل توجه است چراکه از این سکوها برای تبلیغ سوسیالیسم استفاده کرده بود و دیگر احزاب انقلابی چون حزب کمونیست فرانسه نیز چنین کرده بودند. آنها اضافه

کردند که سخت‌گیرانی که می‌خواهند دستهای حزب را از سیاست مبرا دارند، انقلابیون راحت‌طلبی هستند که از درک اهمیت مشارکت سیاسی ناتوان‌اند. همچنین می‌گفتند که ادعاهای «مافرق چپ» مردم را از سوسیالیسم می‌هراساند؛ حزب توده نیاست، ناسنجیده، شعارهایی از کشورهای دیگر و قرنهای دیگر - شعارهایی چون دیکتاتوری پرولتاریاد - اتخاذ کند زیرا چنانکه نین گفته است: «لازم نیست همه احزاب از تجربه ما تقلید کنند؛ و حزب توده به عنوان یک سازمان مارکسیستی راستین باید رویه‌ای تدوین کند که مناسب فضای ملی بوده و این اندرز مارکس را مرعی دارد که در جامعه سرمایه‌داری، کارگران برای برانداختن بورژوازی می‌جنگند اما در جامعه فئودال، آنان بورژوازی مرفقی را در سرنگون کردن اشرافیت ارتجاعی یاری می‌دهند. آنان هشدار دادند که کهنه مبارزانی که شرایط جامعه خود را به حساب نمی‌آورند، رفتار عوامل پرووکاتور (اخلالگر) را پیشه کرده‌اند.» (۶۱)

با این حال، در این مشاجرات علنی از دو موضوع بسیار حساس پرهیز شد. موضوع اول مربوط به مشی حمایت نامشروط از اتحاد شوروی بود؛ حتی هنگامی که اهداف مورد نظر شوروی خوشایند حزب توده نبود. مثلاً وقتی اتحاد شوروی برای اولین بار خواستار امتیاز نفت شد؛ چهل و سه عضو ناشناس اما مهم حزب محرمانه به نخست‌وزیر گفتند که در مذاکرات امتناع از واگذاری نفت؛ پشتیبان اویند. (۶۲) آنان همچنین شکایت داشتند که روسها فقط دو روز پس از آن که رادمنش در مجلس از الغای قراردادهای سابق نفتی و امتناع از موافقتنامه‌های آتی دفاع کرده بود؛ خواسته‌شان را مطرح کرده بودند. موضوع دوم به مسائل قومی به طور اعم و طغیان آذربایجان به طور اخص مربوط می‌شد. بعضی از روشنفکران حزب، بخصوص آنان که فارسی‌زبان بودند، مخالف هر تقاضایی بودند که استانها را با فدا کردن دولت مرکزی، زبانهای اقلیت را با فدا کردن زبان رسمی، و مقامات محلی را با قربانی کردن حاکمیت ملی تقویت کند. آنان از ناراضایی قومی که در نخستین کنگره حزبی بروز کرده بود ناراحت بودند؛ از شورشهای مسلحانه‌ای که در تبریز و مهاباد روی داده بود هراس داشتند؛ و در نهان اما به تأکید از ائتلاف حزب توده با احزاب دموکرات کردستان و آذربایجان انتقاد می‌کردند (بنگریند به فصل هشت). این دو مسأله، تا سال ۱۳۳۰ پنهان نگاه داشته شد؛ تا آنکه خلیل ملکی اعلامیه‌ای با عنوان حزب توده چه می‌گوید و چه می‌خواهد انتشار داد. (۶۳) ملکی در بیان این که چرا از حزب کناره گرفته است، رهبران حزب توده را به اطلاع کورکورانه از روسها و اتحاد با دموکراتهای آذربایجان که ۲۰ درصد نجزیه ایران بودند، متهم کرد اما در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ او و انشعابون دیگر برای آن که در مورد

امتیاز نفت یا طغیان آذربایجان از روسها انتقاد نکنند، به دقت از طرح این مسائل حذر کرده بودند.

وقتی در اواخر سال ۱۳۲۵ مشاجره آغاز شد، انشعاییون، که خود را اصلاح‌طلبان حزب می‌نامیدند، در اکثریت بودند. در واقع، در سومین کنفرانس ایالتی تهران که در تیر ۱۳۲۵ برگزار شد، آنان هشت کرسی از یازده کرسی کمیته مرکزی محلی را تصاحب کردند. اما در پایان مشاجرات در اواخر سال ۱۳۲۶، انشعاییون به اقلیتی ناچیز کاهش یافته بودند. مجموعه عواملی باعث دگرگونی این وضع شد. هنگامی که اتحادیه‌های کارگری و شعبات استانها از ضربات قوام رهایی یافتند، رهبران پیشین رأی آوردند. «شورای متحده» بیشتر بدان سبب مخالف انشعاییون بود که روستا، یکی از رهبران اولیه حزب توده که به قول وابسته کارگری انگلستان «محبوبیت‌اش را در میان طبقه کارگر حفظ کرده بود»<sup>(۶۴)</sup> همچنان رهبری آن را به عهده داشت. در همان حال، شبکه استانها به طور کلی به انشعاییون اعتماد نداشت؛ زیرا بعضی شعبه‌ها خواسته‌های منطقه‌ای داشت و بعضی شعبات از طریق بقراطی، یکی دیگر از رهبران اولیه، با تهران مرتبط بود. از این گذشته، بسیاری از اعضای حزب برای رهبران پیشین حزب احترام بیشتری قائل بودند تا برای انشعاییون؛ چرا که اکثر اینان در سیاست تازه‌وارد بودند و حال آن که بیشتر آنان در دوره دیکتاتوری رضاشاه زندانهای درازمدت کشیده بودند.

علاوه بر این، با علنی شدن مشاجره، خود اصلاح‌طلبان حزب به دست‌چپی، میانه‌رو، و دست‌راستی تقسیم شدند. دست‌چپها، به رهبری کمونیست کهنه کاری که ده سال حبس کشیده بود، می‌خواستند حزب توده را به حزب لنینیستی آیین‌مداری تبدیل کنند که حامی دیکتاتوری پروتاریا و مخالف «مشروطیت خرده بورژوازی» و خواهان انقلاب سلحانه و رسماً نمایندۀ جنبش کمونیسم بین‌المللی باشد. دست‌چپها - که دیگران به آنها برچسب پرووکاتور (اخلالگر) زده بودند، کناره گرفتند و «حزب کمونیست» را تشکیل دادند اما این سازمان چند ماه بعد که اتحاد شوروی آنان را به عنوان دست‌نشانندگان پلیس مخفی مردود شناخت، خود را منحل کرد. در همین حال، رهبری میانه‌روها با نظریه پردازان جوانی چون طبری، قاسمی، جودت، فروتن و کیانوری بود. آنان نخست به دست‌راستها به رهبری خلیل ملکی\* پیوستند تا غیر مارکیتهای را از رهبری اخراج و بر آموزش تئوریک کادرهای حزب

\* گرچه در تقسیم‌بندی گرایشها و جناحهای انشعاییون، خلیل ملکی و هواداران او در زمره چپ‌روها نبودند، لکن اطلاق دست‌راستی به آنان و اساساً هریک از جناحهای انشعاییون نادرست می‌نماید. تقسیم‌بندی سپهر ذبیح که خلیل ملکی و پاران او را جناح میانه‌رو انشعاییون خوانده است، به واقعیت نزدیکتر به نظر می‌رسد.



تأکید کنند اما با حاد شدن مسائل، بخصوص دو مسأله حاس، خود را در کنار کمیته مرکزی پیشین یافتند. آنها از حزب می‌خواستند که برخی خواسته‌های معتدل شعبه‌های ایالتی و اقلیتهای زبانی را در نظر گیرد. آنان خواهان قطع رابطه با اتحاد شوروی نبودند؛ زیرا از سوی روسیه را به عنوان نخستین کشور سوسیالیستی می‌ستودند؛ از طرفی به همبستگی بین‌المللی اعتقاد داشتند؛ و از طرف دیگر بر این عقیده بودند که اگر حزب گستاخانه راه منقلى در پیش می‌گرفت، شوروی نیز سازمانی وابسته به خود را به رقابت با حزب توده علم می‌کرد. بنابراین میانه‌روها سرانجام دست‌راست‌ها را به عدم وفاداری به تصمیمات اکثریت و اصول مرکزیت برای ایجاد شکاف در درون حزب، و عدم وفاداری به تصمیمات اکثریت و اصول مرکزیت دموکراتیک متهم کردند.<sup>(۶۵)</sup> طبری در این باره افزود کسانی که صرفاً برای انتقاد کردن انتقاد می‌کنند، در واقع منفی‌بافی، بدگمانی، هرج و مرج، فردگرایی شدید، و دیگر اختلالات شخصیتی را که در جامعه ایران رایج است، بروز می‌دهند.<sup>(۶۶)</sup>

خلیل ملکی و مخالفان ثابت قدم، با پیش‌بینی اخراج خود، از حزب کناره گرفتند. اینان که «جدایی‌طلبان» نامیده می‌شدند، نه تن روش‌فکر عمده بودند که سه نفرشان عضویت کمیته مرکزی استان تهران را داشتند: توللی و پرویزی، دو نویسنده مشهور شیرازی؛ ابراهیم اقتصاددان؛ مکی‌نژاد، دوست دوران کودکی خلیل ملکی و عضو جوان «پنجاه و سه نفره»؛ جلال آل‌احمد، مقاله‌نویس جوانی که بزودی یکی از نویسندگان بزرگ کشور شد؛ ابراهیم گلستان، نویسنده چیره‌دست دیگری که در دهه ۱۳۴۰ فیلم‌ساز مشهوری شد؛ نادر نادرپور، شاعر جوان و مترجم ادبیات فرانسه؛ احمد آرام، مترجم و شاعر مشهور دیگر؛\* و دکتر رحیم عابدی، تحصیلکرده فرانسه و استاد شیمی در دانشگاه تهران. خلیل ملکی و تعدادی از یارانش با کناره‌گیری از حزب توده، «جمعیت سوسیالیست توده» را تشکیل دادند اما این جمعیت، چند هفته بعد چون نتوانست از حزب توده عضوگیری کند و مورد شناسایی اتحاد شوروی قرار گیرد، منحل شد. در سالهای بعد، خلیل ملکی با کمک به تشکیل حزب زحمتکشان به سیاست بازگشت.

حزب توده با رهایی از مسأله مخالفان، در فروردین ۱۳۲۷ دومین کنگره حزب را تشکیل داد. کنگره که در شرایطی نیمه مخفی در تهران برگزار می‌شد، شامل ۱۱۸ نماینده از تمام مناطق کشور بجز استانهای شمال غربی بود که اعضای حزب در آنجا به احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان پیوسته بودند.<sup>(۶۷)</sup> کنگره برای رهبران پیشین و متحدان

\* احمد آرام به عنوان شاعر شهرتی نداشت.

میان‌رو آنان پیروزی کاملی محسوب می‌شد. تصمیم شرکت در کابینه و مجلس مورد تأیید قرار گرفت اما بحث به جایی رسید که رهبران از شرکت در حکومت آینده صرف‌نظر کردند. همچنین تصمیم اتحاد با احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان از این رو که این دو حزب «قانون اساسی را محترم داشته و کوشیده بودند نیروهای مترقی را در دیگر نقاط کشور تقویت کنند» تأیید شد.<sup>۶۸۱</sup> کنگره حقوق استانها بخصوص حق تشکیل انجمنهای ایالتی را تصویب کرد. همبستگی رسمی با جنبش جهانی کمونیستی تقاضا نشد اما حرکاتی در حمایت از مبارزات کمونیستی در یونان، چین و ویتنام صورت گرفت. وفاداری حزب به مشروطیت مجدداً تأیید شد و لزوم مبارزه وسیع با خطر دیکتاتوری جدید مورد تأکید قرار گرفت.<sup>۶۹۱</sup> کنگره همچنین مقررات داخلی جدیدی تصویب کرد که دست رهبران آینده را باز می‌گذاشت. طبق این مقررات جدید، کنگره یک کمیته مرکزی نوزده نفره و یک هیأت مشورتی چهارده نفره برمی‌گزید. کمیته مرکزی به نوبه خود، یک هیأت اجرایی، سه دبیر ویژه، و کمیته‌های مختلفی، شامل کمیون نتیش که قبلاً توسط نمایندگان کنگره انتخاب شده بود، انتخاب می‌کرد.

کنگره با پذیرش مقررات جدید، برای انتخاب کمیته مرکزی و هیأت مشورتی رأی داد. از نوزده نفری که برای کمیته مرکزی برگزیده شدند، شانزده تن از اعضای کمیته‌های مرکزی پیشین و کمیسیونهای ویژه آنها بودند: رادمش، ضری، جودت، روستا، کشاورز، فروتن، کامبخش، بهرامی، یزدی، فاسمی، بفرطی، کیانوری، غلوی، امیرخیزی، نوشین و ایرج اسکندری. کامبخش، امیرخیزی، و اسکندری حتی با آن که در تبعید خارج بودند، انتخاب شدند.<sup>۷۰۱</sup> سه نفر تازه‌وارد عبارت بودند از نادر شرمینی، صمد حکیمی و غلامعنی بابازاده. شرمینی سرپرست جدید سازمان جوانان، مهندس راه و ساختمان و مترجم آثار کلاسیک کمونیستی از زبان روسی بود. وی از خانواده‌ای آذری‌زبان که از قفقاز مهاجرت کرده بود، در تهران متولد و بزرگ شد و در سال ۱۳۲۱ در حین تحصیل در دانشگاه به حزب توده پیوست. او مورد نفرت گروه خلیل ملکی بود زیرا در نوساز دادن سازمان جوانان در پشت سر رهبری پیشین نقش مهمی داشت. حکیمی عضو مهم شورای متحده، از کارگران ماهر راه آهن و پنجاه ساله بود. در خانواده‌ای کارگر به دنیا آمده، به جنبش کارگری اولیه پیوسته و در سال ۱۳۱۶ به سبب سازمان دادن اتحادیه‌هایی برای کارگران راه آهن در شهرستانهای کناره خزر، دستگیر شده بود. بابازاده، دیگر عضو مهم شورای متحده، نیز کارگر راه آهن بود که در جنبش کارگری اولیه فعالیت داشت. از خانواده‌ای فقیر در آذربایجان برخاسته و در جوانی برای کار به تهران و شهرستانهای شمالی رفته بود. کمیته مرکزی جدید، رادمش را به

دبیرکلی، طبری را به دبیری کمیون سیاسی، و کشاورز را به دبیری کمیسیون تبلیغی برگزید.

در حالی که کمیته مرکزی شامل بسیاری از رهبران پیشین بود، هیأت مشورتی چهارده نفره، سیزده چهره جدید یعنی: محضری، بزرگ علوی، علی شاندرمنی، اسماعیل شیرنگ، مرتضی راوندی، امان الله قریشی، علی متقی، مریم فیروز، محمدحسین تمدن، اکبر انصاری، جهانگیر افکاری، میرزا آقا سید اشرفی، ابوالفضل فرعی و حسن اماموردی را به رده‌های بالا ارتقا داد. محضری، تنها عضو رهبری پیشین، همان کارگر چرمساز بود که در سال ۱۳۲۱ در کمیته مرکزی موقت انتخاب شده بود. بزرگ علوی برجسته‌ترین عضو هیأت، نویسنده پنجاه و سه نفر و یکی از مشهورترین نویسندگان ایران بود. او در خانواده‌ای تاجرپیشه که به حمایت از جنبش مشروطه برخاسته و سپس به آلمان مهاجرت کرده بود، به دنیا آمد. و در تهران و برلین بزرگ شد، در برلین ارانی را شناخت و به فلسفه مارکس و نیز روانشناسی فروید سخت علاقه‌مند شد. برادر بزرگترش، مرتضی علوی به (حزب کمونیست ایران) پیوسته و رابط اصلی بین المثل سوم و دانشجویان ایرانی دست‌چپی در آلمان بود. بزرگ علوی در اوایل دهه ۱۳۱۰ با بازگشت به تهران در دانشکده فنی تدریس کرد، مجموعه داستانهای کوتاه چمدان را که بیشتر متأثر از فروید بود تا سوسیال رئالیسم استانیستی انتشار داد. در انتشار مجله دنیا به ارانی کمک کرد، و مآلاً به عنوان عضو اصلی پنجاه و سه نفر، به هفت سال زندان محکوم شد. هرچند وی از اعضای مؤسس حزب توده بود. علائق ادبی وقت کمی برای شرکت در کمیته‌های مرکزی پیشین برایش باقی می‌گذاشت.

شاندرمنی، از دیگر بازماندگان پنجاه و سه نفر، خیاط جوانی اهل انزلی و در این زمان گزارشگر مقیم نشریه مردم در اصفهان بود. شیرنگ از دست‌اندرکاران انجمن فرهنگی رشت و معلم سابق، در سال ۱۳۲۲ به حزب توده پیوسته و اکنون حسابدار اصلی حزب بود. راوندی، حقوقدان جوان، سردبیر آهنگر ارگان حزب توده در اصفهان بود. وی در سالهای بعد، اثر مارکسیستی بزرگی با عنوان تاریخ اجتماعی ایران انتشار داد. قریشی، مترجم و سازمان‌دهنده حزب در جنوب کشور، ستوان سابق ارتش بود که در سال ۱۳۱۶ به علت شرکت در یک «توطئه فاشیستی» بر ضد رضاشاه زندانی شده بود. او در زندان همراه پنجاه و سه نفر، مارکسیست شده و در اوایل سال ۱۳۲۱ به حزب توده پیوسته بود. متقی، دیگر ستوان سابق ارتش که به جرم «فعالتهای فاشیستی» زندانی شده بود، روزنامه‌نگار و سازمان‌دهنده اصلی حزب در شیراز بود. مریم فیروز، رئیس سازمان زنان، از سال ۱۳۲۱ عضو فعال حزب بود. او از خوبان و تدان فرمانفرمای مشهور که به دستور رضاشاه کشته شده

بود، خواهر مظفر فیروز که با قوام همکاری داشت، و همسر دکتر کیانوری عضو کمیته مرکزی حزب بود.

تمدن، روزنامه‌نگار تحصیلکرده فرانسوی، خبرنگار خارجی رهبر و اکنون تحلیلگر امور مجلس حزب بود. وی در سالهای بعد، به سردبیری روزنامه اصلی حزب منصوب شد. انصاری، مهندس شاغل در وزارت کشاورزی، از سال ۱۳۲۲ در حزب توده فعالیت داشت و صاحب نظر اصلی حزب در مسائل روستایی بود. افکاری، روزنامه‌نویس جوان، نویسنده و مترجم آثار فرانسوی درباره ادبیات و فلسفه بود. اشرفی، از فعالان حزبی از سال ۱۳۲۲، روشنفکری آذربایجانی و رابط اصلی با حزب دموکرات آذربایجان بود. فرهی، یکی از معدود اعضای هیأت که بیش از پنجاه سال داشت، از فعالان جنبش کارگری قدیم بود. او از سال ۱۳۲۱ در تشکیل حزب در شمال خراسان فعالیت داشت. و بالأخره، اماموردی، مهندس نساجی، هنگام تحصیل در دانشگاه تهران به سازمان جوانان پیوسته بود و در سال ۱۳۲۷ مدیریت کارخانه دولتی ابریشم در چالوس را به عهده داشت.

ترکیب اجتماعی رهبری حزب، حتی گرچه شانزده چهره جدید به رده بالا راه یافتند، غالباً مثل سابق ماند. در میان سی و سه نفر منتخب برای کمیته مرکزی و هیأت مشورتی، هشت نویسنده، روزنامه‌نگار و مترجم، شش استاد شاغل و سابق، پنج مهندس، چهار معلم شاغل و سابق، دو حقوقدان، دو کارگر راه آهن، یک مدیر مدرسه، یک پزشک، یک کارگردان تئاتر، یک خیاط، یک کارگر چرمسازی و یک کارمند متوسط وجود داشت. بیست و سه نفر تحصیلات عالی داشتند: یازده نفر در اروپای غربی، هشت نفر فقط در ایران، و چهار نفر در اتحاد شوروی. متوسط سن گروه زیر سی و هفت بود. همه سی و سه نفر از خانواده‌های مسلمان بودند. بیست و چهار نفر در خانواده متوسط یا پایین‌تر؛ نه نفر بقیه در خانواده‌های مذهبی، تاجرپیشه، و اشرافی زاده شده بودند اما فقط یک تن از نه نفر در سال ۱۳۲۷ ثروتمند محسوب می‌شد. پانزده تن در استان تهران، شش نفر در گیلان، چهار نفر در آذربایجان، دو نفر در مازندران، دو نفر در اصفهان، دو نفر در فارس و دو نفر در خراسان متولد شده بودند اما در سال ۱۳۲۷ نوزده تن مقیم تهران، سه نفر در تبعید، سه نفر در گیلان، دو نفر در اصفهان، دو نفر در شیراز، یک نفر در مازندران، یک نفر در آذربایجان، یک نفر در خراسان و یک نفر در خوزستان بودند. نه تن از اعضای پنجاه و سه نفر محسوب می‌شدند، یک نفر همکار نزدیک ارانی بود، دو تن فاشیست سابق بودند که با پنجاه و سه نفر زندانی شده بودند، سه نفر در بخش جوانان حزب کمونیست سابق فعالیت داشتند، سه تن از فعالان جنبش کارگری قدیم بودند، و پانزده نفر روشنفکر جوان مارکسیست، پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد

سیاست شده بودند. با این حال، رهبری جدید از یک جنبه مهم با رهبری پیشین فرق داشت. از سی و یک نفری که توسط کنگره اول حزب به پُستهای بالا گمارده شدند، شش نفر از خانواده‌های آذری زبان و دو نفر از خاندان قاجار بودند اما از سی و سه نفری که کنگره دوم حزب برگزید، یازده نفر از خانواده‌های آذری و سه نفر از خاندان قاجار برمی‌خاست. در نتیجه، بیش از ۴۲ درصد رهبری اکنون ترک زبان بود.

در ماههای متعاقب کنگره دوم، رهبران حزب توده، راهبردی دوگانه پشه کردند. از یک سو، کوشیدند اتحاد کلی نیروهای ضدسلطتی را صورت دهند و اجازه تشکیل سازمانهای توده‌ای بخصوص اتحادیه‌های کارگری را به دست آورند. بنابراین به طور کلی از دموکراسی لیبرال و به طور خاص از مشروعیت ایران حمایت کردند. آنان اظهار داشتند که «شورای متحده» سازمانی غیرسیاسی و جدا از حزب است. همچنین از تظاهرات خیابانی، اعتصابات کارگری، و دیگر رویاروییهای مستقیم با دولت اجتناب ورزیدند. از سوی دیگر، به تقویت شعبات ایالتی و تربیت کادرهایی منضبط براساس «مرکزیت دموکراتیک» و آموزش دیده طبق اصول مارکسیسم و لنینیسم همت گماشتند. طبری در جایی خطاب به سازمان‌دهندگان حزب گفت که حزب نمی‌تواند جامعه‌ای نوین پدید آرد مگر آن که کادرهایی منضبط تربیت کند که از مارکسیسم، از استراتژی و تاکتیک حزب، و از تاریخ و مسائل اجتماعی کشور شناخت کامل داشته باشد. قاسمی نیز اعلام داشت که حزب توده در صدد است کادرهایی به وجود آورد که کاملاً متعهد به اهداف حزب، دارای تسلط همه‌جانبه به مارکسیسم، و آمادهٔ جانبازی برای سعادت عموم باشند.<sup>(۷۱)</sup> او از نین نقل قول کرد که حزب انقلابی راستین، فقط سازمانی برای زحمتکشان و خواهان دستمزد بیشتر نیست؛ بلکه ارتشی منضبط است که صرفاً کسانی را که بالاترین آگاهی سیاسی را در جامعه و بیشترین اشتیاق مبارزه برای انقلاب طبقه کارگر را دارند، به خود می‌پذیرد. به این ترتیب، حزب توده هم‌زمان می‌کوشید فعالیت‌هایش را معتدل و اعضایش را رادیکال سازد.

تأکید بر ایدئولوژی رادیکال، در نشریهٔ روشنفکرانهٔ حزب، نامهٔ مردم، انعکاس یافت. پیش از کنگرهٔ دوم، این نشریه مقالات همدلانه‌ای در مورد سوسیالیستهای متفاوتی چون سن‌سیمون، کائوتسکی، پلخانف و ژان پل سارتر نوشته بود. پس از کنگره، نگاه خود را محدودتر کرد و به لنین، استالین، و «سوسیال رئالیسم [رئالیسم سوسیالیستی]» پرداخت. مقالاتی دربارهٔ یک گام به پیش، دو گام به پس اثر لنین، رئالیسم سوسیالیستی در هنر اثر ژدانف؛ مآلهٔ ملیتها، مارکسیسم و زبان‌شناسی، تضادهای درونی حزب، و تاریخ مختصر حزب بلشویک اثر استالین چاپ کرد. همچنین «فلسفهٔ ضد دموکراتیک انگریستانسالیسم»

سارتر را مورد انتقاد قرار داد، تحقیقات شوروی در غنم ژنتیک را ستود، و از نشریات روسی مثالاتی چون «استالین: انسانی با مغز یک فیلسوف، روح انقلابی یک کارگر، و لباس یک سرباز ساده» ترجمه کرد.

راهبرد دوگانه پیش رفت. در اردیبهشت ۱۳۲۷ دفاتر حزب توده در تهران، کلاسهای مرتبی برای کادرها تشکیل می‌داد و سازمان‌دهندگان آموزش دیده‌ای را به یاری شاخه‌های استانی می‌فرستاد. در خرداد ماه، روزنامه‌های حزب، برای تشکیل جبهه‌ای مضبوطی بر ضد دیکتاتوری، به دموکراتهای قوام، یاران سید ضیاء، و دیگر سردیوران ضد دربار پیوستند. سید ضیا حتی اعلام کرد که اگر نخست‌وزیر شود، حزب توده را از فشار پلیس خلاص خواهد کرد؛ زیرا «حزب توده سازمانی مطیع قانون و وطن‌پرست است»<sup>(۷۲)</sup> در مرداد ماه، یزدی و کشاورز ملاقاتی ویژه با عبدالحسین هژیر نخست‌وزیر داشتند و یک برنامه اصلاحات چهار ماده‌ای که خواهان قانون کار جدید؛ ۱۵٪ افزایش فوری سهم زارع از محصول؛ تثبیت بودجه نظامی؛ و لغو حکومت نظامی در خوزستان، مازندران، اصفهان، آذربایجان و شمال خراسان بود، به او ارائه کردند.<sup>(۷۳)</sup> و در بهمن ۱۳۲۷، حزب توده از مقامات انتظامی اجازه یافت که مراسم یادبود ارانی را برگزار کند. این نخستین اجتماع عمومی بود که پس از آذر ۱۳۲۵ توسط حزب برگزار می‌شد. این اجتماع، که بین ۱۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر تخمین زده شد، حکومت را شکست زده کرد. روزنامه‌های غربی که قبلاً آنگهی نرجیم حزب را چاپ کرده بودند، اکنون هشدار دادند که حزب توده روزبه‌روز جا باز می‌کند. لوموند گزارش داد که از هم‌پاشیدگی حزب دموکرات قوام، حزب توده را به صورت تنها حزب مؤثر کشور در آورده است. نیویورک هرالد تریبیون و کریشن ساینس مانیستور، حدسیات دینماتهای خارجی را ذکر کردند که متجاوز از ۳۳٪ مردم و بیش از ۸۰٪ شهرنشینان کشور با حزب توده هم‌دلی دارند.<sup>(۷۴)</sup> سفارت انگلستان نیز در گزارش محرمانه برای وزارت امور خارجه خود، احبای آرام حزب توده را شرح داد:

خطمشی سازمان حزب توده در دوازده ماه گذشته اجتناب از فعالیت علنی و توجه به تحکیم سازمان خود و جذب اعضای قابل اعتماد بوده است. مخفی‌کاری، چنان دقیق بوده که بسیاری از مخالفان حزب، هم در دولت و هم در محافل اتحادیه‌های کارگری مجاب شده‌اند که این سازمان در حال احتضار است و دیگر خطری ندارد. اما در واقع، شواهد نشان می‌دهد که حزب توده فرصت را از دست نداده و شاید از حمایت ضمنی یا علنی حدود ۳۵٪ کارگران برخوردار است. کسب و حفظ این هواداری در عین حال که جنبش از سوی حکومت تحت فشار بود و نمی‌توانست از طریق تظاهرات یا اقدام صریح شور و شوق نشان دهد، دست‌آورد چشمگیری است.<sup>(۷۵)</sup>

اما احیای حزب توده، با سوء قصد مرموزی به جان شاه در روز یادبود ارانی، ناگهان متوقف شد. حکومت، متعاقب سوء قصد، حکومت نظامی اعلام کرد و نه فقط به بازداشت رهبران حزب توده بلکه سیاستمداران عمده‌ای چون مصدق و کاشانی نیز مشمول شد. دو هفته بعد، نخست‌وزیر، حزب توده را طراح اصلی توطئه سوء قصد به شاه اعلام کرد و مدرکی ارائه داد که عامل سوء قصد را هم به نشریه مذهبی پرچم اسلام و هم به اتحادیه روزنامه‌نگاران وابسته به شورای متحده، مربوط می‌ساخت. اگرچه حکومت اتهام سوء قصد را به دلیل فقدان مدارک قاطع مسکوت گذاشت، به قانون سال ۱۳۱۰ برای ممنوع کردن حزب توده به عنوان سازمانی کمونیستی متوسل شد. حکومت همچنین حزب توده را به متزلزل کردن سنضت مشروطه در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵ با ایجاد شورش در آبادان، راه انداختن اعتصاب در خوزستان، منح کردن کارگران در مازندران، و تشویق جدایی‌طلبی در آذربایجان و کردستان، متهم کرد.<sup>(۱۷۶)</sup>

در شدت عملی که به دنبال آمد، پلیس دفاتر حزب را به اشغال خود درآورد، امواش را مصادره کرد، و بیش از دوپست تن از رهبران و سازمان‌دهندگان آن را دستگیر کرد. در ماههای آتی، بسیاری از رهبران در دادگاههای نظامی محاکمه شدند. چهار تنی که در سال ۱۳۲۵ گریخته بودند - اوانیان، کامبخش، امیرخیزی و ایرج اسکندری - غیباً به مرگ محکوم شدند. پنج تن دیگری هم که در بهمن ۱۳۲۷ از دستگیری جان به در بردند، یعنی رادمنش، روستا، کشاورز، بابازاده و ظیری، همین حکم را داشتند. هفت نفر دیگر که دستگیری‌شان ممکن نشد - بهرامی، فروتن، بابازاده، شرمینی، فریسی، بزرگ علوی و مریم فیروز - با آن که حضور نداشتند، محاکمه و به زندانهای درازمدت محکوم شدند. بالآخره، ده تن دستگیر شده - کیانوری، قاسمی، یزدی، جودت، محضری، علوی، بشراطی، نوشین، حکیمی و شاندرمنی - محکوم به ده ماه تا ده سال حبس شدند. بدین‌سان، در نیمه سال ۱۳۲۸، نه نفر از کمیته مرکزی نوزده نفره در زندان بودند و ده تن دیگر یا در تبعید به سر می‌بردند یا با محکومینهای سنگینی بر دوش در خفا می‌زیستند. حکومت، به خود شادباش گویان، حزب توده را منحل اعلام کرد.

### احیا (بهمن ۱۳۲۸ - مرداد ۱۳۳۲)

حکومت، اعلام کرد حزب توده مرده و مدفون شده است. در واقع، شاید که حزب توده مدفون شده بود، اما به هیچ وجه نمرده بود. هیأت مشورتی و بازماندگان کمیته مرکزی با در دست گرفتن رهبری، شاخه‌های حزب را برای تشکیل هسته‌های مخفی پنج تا شش نفره

آموزش دادند. نشریاتی مخفی به راه انداختند و به چاپ مردم، ظفر و رزم ادامه دادند. هواداران درون ارتش را به تشکیل شبکه‌ای سری در نیروهای مسلح ترغیب کردند؛ زیرا حزب دیگر با خشم حکومت ریسک نمی‌کرد. علاوه بر این، صبورانه متظر روزهای بهتری بودند و دیر یا زود انتظار بهبود اوضاع سیاسی را داشتند.

اوضاع سیاسی زودتر از آن که حزب توده می‌توانست انتظار داشته باشد، بهبود یافت. انتخابات جنجالی برای مجلس شانزدهم و تصمیم حکومت به آزاد گذاردن نسبی رأی‌گیری در تهران، به حزب توده فرصت داد تا روزنامه انتشار دهد، نظراتش را اعلام کند، و هرچند نامزدی معرفی نمی‌کرد، مینگهای عمومی راه اندازد. انتصاب رزم‌آرا به نخست‌وزیری، به حزب توده بیشتر کمک کرد؛ زیرا نخست‌وزیر جدید، با وجود زمینه نظامی‌اش، سیطره پلیسی را بر چپها به آرامی کاهش داد؛ به این امید دوگانه که اتحاد شوروی را با خود همراه سازد و جبهه ملی را متزلزل کند. پس از آن که وی افسری با تمایلات چپ را به تصدی زندان اصلی گماشت، تعجبی نداشت که نه رهبر توده‌ای - یزدی، جودت، کیانوری، نوشین، علوی، قاسمی، حکیمی، بقراطی و شاندرمنی - گریختند و مخفی شدند. نخست‌وزیر شدن مصدق به حزب توده کمک بیشتری کرد؛ زیرا نخست‌وزیر جدید به روند آزادسازی سرعت بخشید. اگرچه وی نه قانون ۱۳۱۰ را لغو کرد و نه رسماً ممنوعیت سال ۱۳۲۸ را بلااثر ساخت، با این حال معتقد بود که سیطره پلیس، نافی آزادیهای مدنی و قانون اساسی است. مصدق اعلام کرد که سلطنت‌طلبان برجسب کمونیست به اصلاحگران اجتماعی می‌زنند؛ درست همچنان که قاجارها مخالفان خود را «بایبهای ملحد» می‌خواندند.<sup>(۷۷)</sup> او دریافت که برای خلع ید از انگلیس در صنعت نفت و برکنار ساختن شاه از سیاست باید تا آنجا که می‌تواند حمایت مردم را جلب کند.

با کاهش سیطره حکومت، حزب توده و هوادارانش مجموعه‌ای مؤثر از روزنامه و نشریه و سازمانهای پستاز، که هر کدام نشریه‌ای خاص خود داشتند، تشکیل دادند. حزب برای ایجاد نشریه‌ای قانونی، «یومیه مستقل» به سوی آینده راه انداخت و تمدن، عضو هیأت مشورتی را به سردبیری آن گماشت. به جای سازمانهای جوانان و زنان که غیرقانونی شده بودند، انجمن جوانان دموکراتیک و انجمن زنان دموکراتیک را تشکیل داد. برای تداوم بخشیدن به کار اتحادیه دهقانان و شورای متحده، انجمن کمک به دهقانان، انجمن مبارزه با یسواد، انجمن ایران آزاد و ائتلاف سندیکاهای کارگران ایران را سازمان داد. برای شدت بخشیدن به مبارزه ناسیونالیستی بر ضد انگلستان، انجمن ملی روزنامه‌نگاران دموکراتیک، انجمن ایرانی هواداران صلح و انجمن ملی مبارزه با شرکت نفت امپریالیستی را برپا کرد. برای



جلب مردم آذربایجان، انجمن آذربایجان را تشکیل داد و خواستار مجالس ایالتی، توزیع مساوی سرمایه‌گذارها و ریشه کن کردن بیکاری در مناطق شمالی شد.<sup>(۷۸)</sup> و برای حرکت دادن به دانشجویان و طبقه متوسط جدید، سازمان دانش‌آموزان، جامعه حقوق‌دانان دموکراتیک، اتحادیه مشاغل، و مجامع صنفی متعددی چون اتحادیه معلمان، اتحادیه مهندسان و اتحادیه کارمندان دولت را تأسیس کرد. در عین حال، شبکه زیرزمینی به انتشار ارگانهای حزب و انجام وظایف سازماندهی ادامه داد. جالب است که شرایط حزب توده را مجبور ساخته بود فعالیتهای علنی را از فعالیتهای مخفی جدا کند و بدین ترتیب، همان روشهای سازمانی را به کار بندد که سه سال پیش نخبه‌گرایانه و پشیمانانه (آوانگاردیستی) دانسته و رد کرده بود.

با تشکیل این سازمانها، حزب توده مجدداً عمده‌ترین نیروی سیاسی شد. در بهار ۱۳۳۰، در بحبوحه نهضت ملی کردن نفت، حزب توده نخست سلسله اعتصابات در مناطق نفتی ترتیب داد و سپس موفقیت بزرگ سال ۱۳۲۵ را با ترتیب دادن یک اعتصاب عمومی ۶۵۰۰۰ نفری در خوزستان و در صنعت نفت، تجدید کرد. فاتح، رهبر ضدکمونیست حزب همراهان سابق نوشت: «باید پذیرفت که حزب توده بزرگترین نیروی فعال در مبارزه ملی کردن صنعت نفت بود.» در اردیبهشت ۱۳۳۰ که حکومت برای نخستین بار پس از ۱۳۲۵ مراسم روز اول ماه مه را مجاز اعلام کرد، حزب توده در شهرهای اصلی تظاهراتی ترتیب داد و بیش از ۳۵۰۰۰ تظاهرکننده را در تهران به خیابان آورد.<sup>(۷۹)</sup> در تابستان ۱۳۳۰ که مصدق در حال مذاکره با ایالات متحده بود، حزب توده تظاهرات توده‌ای در اعتراض به سفر اورل هریس به راه انداخت. درگیریهای خیابانی ۲۵ کشته و بیش از ۲۵۰ زخمی به جای گذاشت. قدرت گرفتن حزب توده در سال ۱۳۳۱ نیز ادامه یافت. در قیام تاریخی [۳۰] تیر، شرکت اتحادیه‌های هوادار حزب، اعتصاب عمومی را در سراسر کشور به موفقیت رساند. کارگران توده‌ای نقش اصلی را در مراکز صنعتی مثل اصفهان، آبادان و آغا‌جاری به عهده گرفتند و تظاهرکنندگان توده‌ای در تهران به پیروزی جبهه ملی کمک کردند. فاتح نوشت: «هرچند عناصر متعددی در قیام تیر دخیل بود، هر ناظر بیطرفی باید اذعان کند که حزب توده نقش مهمی - و شاید حتی مهمترین نقش را - در آن ایفا کرد.» ارسنجانی، از طرف قوام نوشت که حزب توده در شکست شاه نیروی اصلی بود. کاشانی نیز یک روز پس از قیام، نامه سرگشاده‌ای به سازمانهای هوادار حزب فرستاد و به سبب مشارکت ارزشمندشان در پیروزی ملی از آنان تشکر کرد. سازمان سیا در برآورد قدرت حزب توده در یادداشتی به تاریخ مهر ۱۳۳۱ گزارش داد که توده مردم پیرو سازمانهای پیشگام‌اند و تخمین زد که حزب بیش از

۲۰۰۰۰ عضو اصلی از جمله ۸۰۰۰ نفر در تهران دارد.<sup>(۸۰)</sup> یادداشت می‌افزاید که اعضای عادی حزب غالباً کارگرند؛ سی‌کاندیدای حزب برای مجلس هفدهم نه به دلیل ضعف انتخاباتی بلکه به سبب تقرب در رأی‌گیری شکست خوردند؛ تبلیغات حزب باز همسایه شمائی گهگاه نام می‌برد اما این کار را خیلی آهسته انجام می‌دهد نه این‌که در بوق و کرنا بدمد؛ و سازمان حزب در حفظ اسرار بسیار کارآمد است. یادداشت در پایان می‌پذیرد که «از فعالیتهای داخلی حزب عملاً اطلاعی در دست نیست.» در کشوری که به بی‌انضباطی شهرت دارد؛ اطلاعات به دست آمده در خصوص حزب زیرزمینی توده، فراتر از رده‌های پایین اندک چیزی را فاش می‌کند.

حزب توده در سال ۱۳۳۲ حتی بیشتر قدرت یافت. در اول ماه مه، در همه شهرهای عمده تظاهرات ترتیب داد و در بعضی جاها، مثل آبادان، حتی راه‌پیماییهای عظیم سان ۱۳۲۵ را تحت‌الشعاع قرار داد. در خردادماه، انجمن جوانان دموکراتیک جشنواره‌ای در تهران برگزار کرد که بیش از ۵۰۰۰۰ دانش‌آموز را گرد آورد و در سالگرد قیام [۳۰] تیر، حزب توده مردم را به اجتماع عمومی در برابر مجلس دعوت کرد. بنا به برآوردهای موثق، نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ نفر در این اجتماع شرکت جستند که ده برابر هواداران جبهه ملی بود. فاتح نوشت: «اگر در راه‌پیماییهای پیش از اسفند ۱۳۳۱ یک سوم تظاهرکنندگان توده‌ای و دو سوم آنان عضو جبهه ملی بودند، پس از آن تاریخ این نسبت معکوس شد.»<sup>(۸۱)</sup> در آخرین روزهای حکومت مصدق، ناظران گزارش می‌دادند که حزب توده بیش از ۲۵۰۰۰ عضو، حدود ۳۰۰۰۰۰ هوادار، و با وجود محدودیتهای پلیسی، مؤثرترین سازمان را در کشور داشت. یک خبرنگار خارجی هشدار داد که حزب توده آن قدر طرفدار دارد که «دیر یا زود حتی بی‌آن‌که نیازی به استفاده از زور باشد، کشور را قبضه خواهد کرد.»<sup>(۸۲)</sup>

همچنان که حزب توده طی سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ بتدریج باز به صورت نیروی اصلی درآمد، وهبری حزب با مسائلی ناگزیر مواجه شد: آیا باید از مصدق حمایت کرد یا نباید. جای شگفتی نیست که رهبران بشدت اختلاف نظر داشتند. اعضای باتجربه‌تر کعبه مرکزی، بویژه نمایندگان سابق که در معضل پیچیده مجلس چهاردهم غالباً خود را در موضع مصدق دیده بودند، از اتحاد جانبداری می‌کردند حتی اگر صرفاً ضمنی و غیرمستقیم می‌بود. آنان معتقد بودند که حزب توده باید به جبهه ملی کمک کند؛ زیرا جبهه نماینده بورژوازی منی در مبارزه با امپریالیسم انگلیس است و برای انقلاب دموکراتیک منی تلاش می‌کند و حزب می‌تواند انقلاب دموکراتیک منی را با درخواست، تظاهرات، و دیگر اقدامات توده‌ای به صورت انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر درآورد. همچنان که سرمقاله‌ای در ارگان حزب

اعلام داشت، حزب توده باید با مصدق همکاری کند؛ زیرا جبهه ملی او نمایندهٔ بورژوازی ملی و اشرافیت لیبرال است، به راستی با شرکت نفت انگلیسی مخالفت می‌کند، مدافع اصلاحات ارضی - حتی اگر هم بسیار محتاطانه - است، و می‌خواهد ساختار طبقاتی فئودالی را متزلزل کند.<sup>(۸۳)</sup>

با این حال، اعضای جدیدتر کمیتهٔ مرکزی، نه فقط مخالف چنین اتحادی بودند، بلکه از رویارویی مستقیم با جبههٔ ملی حمایت می‌کردند. آنها مصدق را نه رهبر بورژوازی ملی در حال مبارزه با امپریالیسم انگلیس، بلکه آلت دست بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیسم آمریکا می‌دیدند؛ نه یک مشروطه‌خواه بزرگ لیبرال؛ بلکه قوام دیگری می‌دانستند که ناگزیر به چپ ناز می‌زده و نه یک اصلاح‌طلب مصمم، بلکه یک اشرافی‌مرد می‌یافتند که مآلاً با عوامل ارتجاع، حتی با شاه، کنار می‌آمد.<sup>(۸۴)</sup> آنان نتیجه می‌گرفتند که حزب توده باید جبههٔ ملی را «فشاء» کند، حمایت اجتماعی‌اش را از میان ببرد، و با برانگیختن طبقهٔ متوسط، انقلاب دموکراتیک ملی را هم علاوه بر انقلاب سوسیالیستی طبقهٔ کارگر دست‌تنها پیش برد.<sup>(۸۵)</sup>

این مباحثه به پیروزی ناسازگاران یا سرسختها انجامید. عواملی چند در پیروزی آنان دخیل بود. نخست، بسیاری از رهبران مجرب‌تر در تبعید به سر می‌بردند و به این ترتیب در جریان تصمیمات روزمرهٔ سازمان زیرزمینی نبودند. دوم، تجربهٔ فاجعه‌بار دورهٔ قوام اثر هولناکی بر مدافعان پرشور جبههٔ متحد نهاده بود. حتی اعضای بسیار مطمئن کمیتهٔ مرکزی مشاجرات آتشین و تهمت‌زنیهای عینی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ را به یاد داشتند. سوم، سازمانهای ایالتی اغلب مخالف مصدق بودند؛ زیرا او مصراانه از دادن امتیازاتی به استانها و اقلیتهای زبانی امتناع می‌کرد. چهارم، سازمان‌دهندگان کارگری نه تنها در خصوص دستمزدها، اعتصابات، و تظاهرات بلکه همچنین به دلیل قوانینی که سلطهٔ شدیدی بر اتحادیه‌های کارگری اعمال می‌کرد، همواره رویاروی حکومت بودند. و بالاخره، اتحاد شوروی به احتمال قوی طرفدار سرسختها بود؛ زیرا استالین در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ دنیا را به صورت دو اردوگاه دقیقاً مجزا از هم، متشکل از کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی می‌نگریست و در این میان برای بیطرفانی چون مصدق جایی نبود.

سرسختان با پیروزی در مباحث، خط‌مشی خود را به اجرا گذاشتند. ائتلاف سندیکاهای کارگران برای درخواست افزایش دستمزدها اعتراض به محدودیتهای حکومتی، و شکایت از کمک پنیس به اتحادیه‌های رقیب ساخته و پرداختهٔ حزب زحمتکشان، و سردهندهٔ اوپایش وابسته به این حزب، شعبان بی‌مخ، میثینگ عمومی راه‌انداختند. اتحادیهٔ کارگران راه‌آهن در مقابله با پیشنهاد مصدق دایر بر سلب حق رأی از بیسوادان، تظاهراتی ترتیب داد. «نجم

جوانان دموکراتیک بحثهایی در و افشای توطئه بین شاه و نخست‌وزیرش، به راه انداخت. (۸۶)

انجمن زنان دموکراتیک چهل و پنجین سالگرد انقلاب مشروطه را با درخواست حق رأی و انتقاد از حکومت به علت امتناع از گسترش حق رأی، جشن گرفت. نشریه حزب توده همواره چهره مصدق را چون ارباب فئودال، سیاستمدار نادرست قدیم، و بچه مرشد ایالات متحده نقاشی می‌کرد. انجمن ملی مبارزه با شرکت نفت امپریالیستی نیز گستاخانه از دستور حکومت مبنی بر ممنوعیت تظاهرات خیابانی سرپیچی کرد و تظاهراتی ترتیب داد که پلیس و حزب زحمتکشان آن را با خشونت برهم زدند. (۸۷) حکومت متقابلاً در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و هشتاد و شش فعال توده‌ای را دستگیر کرد. در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱، حزب توده فقط به هنگام قیام ۳۰ تیر، زمانی که خطر شاه جدی شد، جبهه ملی را یاری داد.

در سالهای بعد، رهبران میانه‌روتر، از سرسختان به سبب اتخاذ خط‌مشی مافوق‌چپ، انتقاد کردند. یکی از مورخان اخیر جنبش دانشجویی نوشته است که سازمان جوانان حزب در زمان حکومت مصدق تظاهرات غیرمجاز راه انداخت، مقالات تحریک‌آمیز منتشر کرد، نشانه‌های قهرمان‌بازی رمانتیک از خود نشان داد، و خود را به جای طبقه کارگر، پیشتاز انقلاب سوسیالیستی معرفی کرد. کامبخش نوشت که رهبران بی‌تجربه با مطرح کردن تقاضاهای غیرمسئولانه همچون تشکیل فوری جمهوری دموکراتیک، مصدق را تضعیف کردند. کیانوری؛ هنگام سخنرانی در نشستی درباره بورژوازی ملی اظهار داشت ارزیابی نادرست نقش بورژوازی ملی گهگاه به اشتباهاتی منجر می‌شود... چنین اشتباهات دست‌چپی فرقه‌ای را حزب توده ما، بین سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ به هنگام مبارزات ملی کردن صنعت نفت مرتکب شد. (۸۸) ایرج اسکندری نیز توضیح داد که

در طول نهضت ملی کردن نفت، ما از مصدق که بی‌تردید نماینده منافع بورژوازی ملی بود، حمایت نکردیم. ما معتقد بودیم که مصدق برای ملی کردن نفت ایران مبارزه می‌کند اما امپریالیستهای امریکایی پشتیبان این جنبش‌اند که معنی‌اش این است که آن را رهبری می‌کنند. پس این نتیجه نادرست را گرفتیم که کمونیستها نباید از نهضت ملی کردن نفت پشتیبانی کنند. (۸۹)

همچنین پلنوم (جلسه عمومی) رهبری پس از کودتای سال ۱۳۳۲، پذیرفت که حزب توده در خودداری از پشتیبانی کامل مصدق، در ارزش ندادن به «محتوای ضدامپریالیستی بورژوازی ملی»، و در پیش گرفتن رویه‌های فرقه‌ای مافوق‌چپ، اشتباه فاحشی مرتکب شده است. (۹۰)

با این حال، مباحثات سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ تا حدودی آکادمیک بود؛ زیرا تصمیم

نهایی با مصدق بود، نه با حزب توده، و مصدق نیز با تشکیل جبهه‌ای متحد مخالفت کرد؛ چرا که تشخیص داد اگر با حزب توده متحد شود، ایالات متحده را به خصومت وا خواهد داشت. اگر مصدق با ایالات متحده خصومت می‌کرد، کمک اقتصادی، سیاسی، و بیشتر از همه، دیپلماتیک را از دست می‌داد، و اگر این کمکها را از دست می‌داد، با مشکلات مالی بیشتر، بی‌ثباتی نظامی افزونتر، و انزوای آتی دیپلماتیک در مقابله با انگلستان، مواجه می‌شد. علاوه بر این، دیگر رهبران جبهه ملی در خصوص حزب توده اتفاق نظر نداشتند. در حالی که حزب ایران و سیاستمداران افراطی تر ضد دربار چون فاطمی و رضوی، خواهان اتحاد ضمنی بودند، احزاب پان ایرانیست و زحمتکشان، علاوه بر رهبران مذهبی، بشدت مخالف هر نوع همکاری بودند. فردای قیام [۳۰] تیر ارگان حزب زحمتکشان حزب توده را به عنوان توطئه‌ای خارجی که با مشارکت روسیه و انگلیس طرح شده است، به باد حمله گرفت. خلیل ملکی با استدلالهای پیچیده تر هشدار داد که حزب توده در صدد دست‌اندازی مؤثر به کارخانه‌جات، مدارس، و ادارات دولتی است؛ زیرا مقامات به تبلیغات خود دربارهٔ حزب منحل، مغرورانه اعتقاد دارند و فاقد جسارت لازم برای محدود ساختن فعالیت‌های کمونیسم بین‌المللی‌اند. او افزود که اتحاد با حزب توده برای جبهه ملی فاجعه‌بار خواهد بود.<sup>(۹۱)</sup>

در نتیجه، مصدق رویهٔ متناقضی در مورد حزب توده پیش گرفت. از یک سو نخواست همهٔ تظاهرات را ممنوع سازد، تشکیل سازمانهای پیشگام را غیرقانونی اعلام کند؛ یا در مورد شبکهٔ زیرزمینی نه چندان سزای شدت عمل بخرج دهد. حتی بارها از کمک آن استقبال کرد، سه تن از هواداران آن را به کابینه آورد، و علناً اظهار داشت که حزب توده جزو مهمی از ملت ایران است.<sup>(۹۲)</sup> از سوی دیگر، ممنوعیت ۱۳۲۸ را ابقا کرد، رهبران تبعیدی را همچنان خارج از ایران نگه داشت، و از انجام مذاکرات رسمی برای اتحاد وسیع امتناع ورزید.

سوءظن متقابل بین حزب توده و جبهه ملی نهایتاً به سقوط مصدق کمک کرد. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ چون شاه از کشور گریخت، افراد توده‌ای به خیابانها ریختند، مجسمه‌های شاه را شکستند، خواستار جمهوری شدند، و مصدق را متهم کردند که فاطمیت کافی ندارد. در چند شهر، تظاهرکنندگان توده‌ای ساختمانهای شهرداری را اشغال کردند و پرچمهای سرخ برافراشتند. به نظر می‌رسید که گویی شکست سلطنت‌طلبان، بیشتر پیروزی کمونیستی بوده است تا پیروزی ملی. روز بعد، مصدق، به اصرار سفیر امریکا، به ارتش سفارش کرد خیابانها را از تظاهرکنندگان توده‌ای پاک سازد. علاوه بر این، شعارهای جبهه ملی در نشریهٔ صبح این جبهه این بود که خطر شاه به پایان رسیده اما خطر کمونیستها همچنان وجود دارد و کشور را ساقط خواهد کرد مگر آن که فوراً سرکوب شود. با مستقر شدن ارتش در خیابانها، رهبران

حزب توده تلفنی به مصدق اطلاع دادند که هواداران شان در درون ارتش مدارکی دارند که ثابت می‌کند افسران سلطنت طلب توطئه کرده‌اند که دستور نخست‌وزیر برای اعاده نظم و قانون را پوششی برای سرنگون کردن جبهه ملی قرار دهند. آنها همچنین به مصدق گفتند که اتحاد وسیعی صورت دهد و از طریق رادیو از ملت بخواهد که سلحخانه در برابر کودتای قریب‌الوقوع ایستادگی کنند.<sup>(۹۳)</sup> اما مصدق پاسخ داد که این اقدام به خونریزی عمومی خواهد انجامید.

با جواب ردی که مصدق داد، حزب توده نتوانست در برابر کودتا اقدام کند. اقلیت کوچکی در رهبری پیشنهاد مقاومت سلحخانه و پخش اسلحه از طریق شبکه نظامی حزب کرد اما اکثریت اظهار داشت که این خط‌مشی مادام که جبهه ملی حاضر به اتحاد وسیع نیست و سلطنت‌طلبان تفوق نظامی تعیین‌کننده‌ای دارند، به شکست خواهد انجامید.<sup>(۹۴)</sup> آنان در عوض پیشنهاد کردند که حزب باید صبورانه در انتظار روزهای ماعدتر باشد، اعضای جدیدی بپذیرد، و به فعالیت مخفی اما مألوف‌آمیز خود ادامه دهد.

اما شاد قصد نداشت حتی وجود محدود حزب توده را تحمل کند. طی یک سلسله بازداشت‌های جمعی از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷، رژیم بیش از سه هزار نفر از اعضای حزب را دستگیر کرد. اگرچه بسیاری از اعضای عادی پس از امضای ندامت‌نامه علنی آزاد شدند، رهبران حزب، فعالان مبارز، و اعضای نظامی به اشد مجازات محکوم گشتند. چهل نفر از جمله علوی از کمیته مرکزی اعدام شدند. افراد دیگر این جمع چهل نفره شامل نه تن سازمان‌دهنده حزب، سه ملوان و بیست و هفت افسر ارتش بودند. چهارده نفر دیگر، شامل فراهی از کمیته مشورتی، زیر شکنجه جان سپردند و محکومیت بیش از دو‌بست تن، به رهبری یزدی، بهرامی و شرمینی، از اعدام به حبس ابد تخفیف یافت. در سال ۱۳۳۸ از آن سازمان‌زیرزمینی پرهیبت اثر کمی برجای ماند اما همان‌طور که سفارت امریکا هشدار داد، هرچند حزب توده سازمان‌کارآمدی را از دست داده بود، سابقه ارزشمندی در شهادت و شهادت کسب کرده بود.<sup>(۹۵)</sup>

## پایگاه‌های طبقاتی حزب توده

پس از کناره‌گیری رضاشاه، حزب توده زیرکانه از فرصت استفاده کرد و تبلیغات کمونیستی خود را در بین مردم بخصوص روشنفکران و کارگران گسترش داد. تبلیغات کم‌کم ثمر داد: کارگران کارخانه‌ها به کارفرمایان خود بی‌اعتنا شدند، از دستور اطاعت نکردند، و به اعتصابات پیوستند. نشریات حزب توده با استفاده از شعارهای دروغینی چون «مرتجع»، «طبقه حاکم»، «مردم»، «مبارزه با امپریالیسم»، و ضرورت جلوگیری از پیدایش یک دیکتاتوری دیگر، کارگران ساده‌لوح و بی‌تجربه را به آسانی گمراه کردند.

فرماندار نظامی تهران، سیر کمونیسم در ایران، ص ۸ و ۹

### برش طبقاتی

حزب توده در سال ۱۳۲۰ با توسل کلی به همه مردم صرف‌نظر از طبقه، به منظور اتحاد در جنبشی عمومی بر ضد دیکتاتوری رضاشاه آغاز شد اما در عرض سه سال بعد بتدریج رویکرد خود را محدود کرد؛ به طوری که در پایان نخستین کنگره نه چندان از حقوق کلی مردم که از محرومیت‌های خاص کارگران، دهقانان، روشنفکران، معلمان و صنعتگران سخن گفت و طی چهار سال بعد، بویژه پس از کنگره دوم، رویکرد خود را باز هم محدودتر کرد؛ به طوری که در سال ۱۳۳۲ خود را پیشگام پرولتاریا و دهقانان بی‌زمین عنوان می‌کرد. البته تصویر حزب توده از خود کاملاً با واقعیت سازگار نبود؛ زیرا هر چند مزدبگیران کمک کردند که در سرتاسر سیزده سال بین ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ جنبش پایگاه توده‌ای وسیعی بیابد؛ با این حال طبقه متوسط جدید بود که بخش بزرگی از رده‌های بالایی، میانی و پایینی حزب را تشکیل

می داد. طبقه متوسط جدید همچنین بخش مهمی از اعضای عادی و هواداران حزب را شامل می شد.

رده های بالا، از پانزده نماینده متخـب کـنفرانس ایالتی تهران برای کمیته مرکزی موقت در مهر ۱۳۲۱، سیزده نفر (۸۷٪) متخصصان، روشنفکران، کارمندان حقوق بگیر، و سایر افراد طبقه متوسط جدید بودند. فقط یک نفر (۷٪) کارگر بود. از سی و یک نفری که کنگره اول برای کمیته مرکزی و کمیسیونهای آن انتخاب کرد، سی نفر (۹۷٪) از طبقه متوسط جدید و فقط یک نفر (۳٪) از طبقه کارگر شهری بود. و از سی و سه نفری که کنگره دوم به عضویت کمیته مرکزی و هیأت مشورتی برگزید، بیست و نه نفر (۸۸٪) از طبقه متوسط و چهار نفر (۱۲٪) مزدبگیر بودند.

رده های میانی، در بین شصت و هشت تن رهبران استانی که در سال ۱۳۲۵ به عضویت کمیته مرکزی تهران، فارس، اصفهان، خراسان، خوزستان، گیلان و مازندران درآمدند، پنجاه و دو نفر (۷۶٪) از طبقه متوسط جدید و چهارده نفر (۲۱٪) از طبقه کارگر بودند. در بین ۱۰۷ نماینده کنگره اول که شغل شان معلوم است، هفتاد و هفت نفر (۷۲٪) از طبقه متوسط و بیست و نه نفر (۲۷٪) مزدبگیر شهری بودند. و طبق گفته رهبر شورای متحده، از ۱۹۲ نماینده دومین کنفرانس ایالتی تهران، تقریباً نصف آن را کارگران و نصف دیگر را روشنفکران، متخصصان و کارمندان اداری تشکیل می دادند.<sup>(۱)</sup>

رده های پایین، نقش طبقه متوسط جدید در میان سازمان دهندگان، فعالان و مبارزان حزبی، هرچند کمتر، اما همچنان مهم بود. از بیست و نه مبارزی که در آبان ۱۳۲۵ به جرم داشتن اسلحه در مازندران دستگیر شدند، بیست نفر (۶۹٪) کارگر و هشت نفر (۲۸٪) از طبقه متوسط بودند.<sup>(۲)</sup> این تعداد شامل شش کارگر، چهار سرکارگر، سه تعمیرکار راه آهن، سه بازرس قطار، سه اُپراتور ترمینال، دو لکوموتیوران، دو کارمند دفتری، یک راننده کامیون، یک خط نگهدار راه آهن، یک مدیر واگن، یک بازرس ساختمان، یک قهوه خانه دار و یک سازمان دهنده حزبی تمام وقت بود.

از ۱۸۳ فعال حزبی که در بهمن ۱۳۲۷ هنگام سوء قصد به شاه همراه با رهبران حزب دستگیر شدند، هفتاد و نه نفر (۴۳٪) از طبقه متوسط و نود و هشت نفر (۵۴٪) از مزدبگیران شهری بودند.<sup>(۳)</sup> این تعداد شامل هفتاد و یک کارگر کارخانه، سی و دو کارمند اداره، شانزده دانش آموز دبیرستان، دوازده مکانیک، دوازده مهندس، هفت دانشجو، هفت زن خانه دار، شش کتابفروش و روزنامه فروش، پنج نویسنده، چهار دستفروش، سه معلم، سه قهوه خانه دار، دو دکتر، یک حقوقدان، یک عکاس، یک خیاط و یک دهقان بود.



همین طور، از ۱۶۸ فعال حزبی که به علت راه انداختن تظاهرات در تابستان ۱۳۳۰ دستگیر شدند و شغلشان معلوم است، ۱۰۵ نفر (۶۲٪) از طبقه متوسط جدید و شصت نفر (۳۶٪) از طبقه کارگر شهری بودند.<sup>(۳)</sup> این تعداد شامل شصت و یک دانش آموز، پنجاه و هشت کارگر، هجده کارمند، هفده معلم، چهار روزنامه‌نویس، سه مهندس، دو مزدور کشاورزی، یک دکتر، یک روحانی، یک دستفروش، یک صنعتگر و یک سازمان‌دهنده حزبی تمام وقت بود.

اعضای عادی- ترکیب طبقاتی اعضای عادی در ندامت‌نامه‌های علنی که نزدیک به ۳۰۰۰ نفر عضو سابق، پس از کودتای ۱۳۳۲ نوشتند و از ۱۰ شهریور تا ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۶ در روزنامه اطلاعات منتشر شده، منعکس است. برخی شغل خود را ذکر نکردند و بعضی رهبر، سازمان‌دهنده و فعال سابق حزبی بودند اما از ۲۴۱۹ نفری که اعضای عادی محسوب می‌شدند و شغلشان ذکر شده است، ۱۲۷۶ نفر از طبقه متوسط جدید، ۸۶۱ نفر از طبقه کارگر شهری، ۱۶۹ نفر از طبقه متوسط سستی و ۶۹ نفر از دهقانان بودند (به جدول ۷ بنگرید). بنابراین، روشنفکران که کمتر از ۸٪ نیروی کار کشور بودند، بیش از ۵۳٪ اعضای حزب را تشکیل می‌دادند و مزدبگیران شهری و دستفروشان شهرها، که با هم کمتر از ۱۵٪ نیروی کار بودند، بیش از ۳۶٪ اعضای عادی را تشکیل می‌دادند. برعکس، توده‌های روستایی، که در مجموع ۵۴٪ نیروی کار کشور بودند، فقط ۳٪ اعضای عادی را تأمین می‌کردند. بیشترین مشاغل ذکر شده عبارت بود از کارمندان که بیش از ۱۵٪ اعضای حزب ولی فقط ۲٪ جمعیت بالغ کشور را تشکیل می‌دادند؛ معلمان که نزدیک به ۷٪ اعضا اما کمتر از ۰٫۶٪ جمعیت بالغ کشور را تشکیل می‌دادند؛ دانشجویان که بیش از ۸٪ اعضا اما کمتر از ۷٪ جمعیت بالغ کشور را تأمین می‌کردند؛ و کارگران نفت، راه آهن، ماهر و کارخانه‌های بزرگ که بیش از ۱۵٪ اعضای حزب اما کمتر از ۱٫۷٪ جمعیت بالغ کشور را تشکیل می‌دادند.

### طبقه متوسط حقوق‌بگیر

اگر طبقه متوسط جدید نقش مهمی در حزب توده ایفا کرد، نقش حزب توده در طبقه متوسط جدید اهمیتی کمتر از آن نداشت. این حزب، روشنفکران و کارگران یقه سفید را در دستگاه حزبی گرد هم آورد. روزنامه‌ها، مجلات و نشریاتش را متوجه روشنفکران کرد. انجمنهای حرفه‌ای پدید آورد و در سال ۱۳۲۵ بیست و چهار اتحادیه کارمندی شامل سندیکای مهندسان و تکنیسینها، اتحادیه معلمان و کارکنان آموزشی، کانون وکلا، انجمن پزشکان و دامپزشکان، و اتحادیه کارکنان شرکت نفت را به شورای متحده پیوند داد.

## جدول ۷ زمینه شغلی و منطقه‌ای اعضای حزب توده

جمع	نامشخص	سید بلوچستان	کرمان	خراسان	فارس	اصفهان (۱)	خوزستان	گومناشاه	کردستان	مازندران	گلستان	آذربایجان (۱)	استان تهران	تهران	
۱۲۷۶															طبقه متوسط حقوق بگیر
	۱۶۵	۲۲	۱	۵	۳	۶	۱۰	۲	۶	۶	۱۹	۱۵	۳	۱۲	معلم
	۲۹	۴	۱		۱	۲			۱	۸	۳	۱		۷	پزشک
	۲۲	۱				۱		۱	۱	۳	۴		۱	۱۰	مهندس
	۱۷	۱		۲		۱	۱			۲	۱	۳	۲	۳	دورساز و دندانپزشک
	۷									۳			۲	۲	حقوقدان
	۳۱	۲				۱	۳	۲	۱	۳	۲	۷	۱	۱۹	روشنفکر (۲)
	۳۵			۱	۲	۵	۱	۳	۱	۱	۵	۳	۲	۱۲	پرستار
	۲۸۶	۲۹	۲	۳	۱۶	۵	۱۳	۲۹	۱۷	۶	۵۴	۴۵	۱۹	۱۱۵	کارمند دولت (۳)
	۲۲						۳۰	۲							کارمند شرکت نفت
	۴۲	۳				۲	۳	۲		۳	۴	۴	۴	۱۶	کارمند شرکت خصوصی
	۲۷	۱				۳				۷	۳	۳	۲	۶	کارمند اماکن نامشخص
	۲۰۱	۱۷	۳	۴	۷	۲۰	۷	۷	۳	۳۱	۲۱	۱۶	۱۰	۵۳	دانشجو (۴)
	۳۶۱	۱۵	۱	۱	۲	۶	۳۹	۸	۸	۶۵	۳۷	۱۳	۱۱	۶۳	دانش آموز دبیرستان
	۱۷	۳		۱					۲	۳	۱	۱	۱	۶	دیپلمه
	۳				۱					۱				۲	بیکار
۸۶۰															طبقه کارگر
	۱۲۵	۱۰		۲		۱۰	۷	۳	۳	۱۵	۱۸	۸	۶	۳۳	کارگر ماهر (۵)
	۳۷						۳۷								کارگر شرکت نفت
	۲۸	۶					۳			۳	۳	۳	۳	۶	کارگر راه آهن
	۳۸	۳		۲		۲				۷	۴	۱۲	۲	۱۶	کارگر کارگاه
															کارگر کارخانه
	۸۰	۳				۸				۵۳	۱	۲	۵	۸	نساجی
	۱۰											۵		۵	سینو
	۱۰													۱۰	سیمان
	۱۲													۱۲	مهمات سازی
	۱۷										۷			۱۵	توتون سازی

شماره	نامشخص	سید بلوچستان	کرمان	خراسان	فارس	اصفهان (۱)	خوزستان	کرمانشاه	کردستان	مازندران	گیلان	آذربایجان (۱)	استان تهران	تهران	سایر
۴۵	۱					۲				۴	۲	۱۱	۴	۲۰	
۵۴	۵		۲			۲	۲			۹	۱۱	۵	۳	۱۳	خیاط
۶۰	۵		۱			۹	۲	۲	۱	۲	۸	۱۷	۱	۱۲	کفایت
۳۹	۲					۷	۱		۱	۵	۳	۷	۱	۱۰	درودگر
۶۶	۲		۲	۲		۲	۶	۱	۱	۶	۳	۱۲	۳	۱۴	راننده (۶)
۷						۱	۱					۲	۲	۱	رفتگر
۲۳	۷						۱			۲	۱	۵	۲	۵	عمه (۷)
۲۷	۷					۱	۱			۷	۲	۳		۵	شاگرد (۸)
۳	۵		۱	۲		۱		۱		۳	۲	۱۳	۱	۲	دستفروشی
۱۳۱	۸		۳	۱	۹	۱	۱	۱	۲	۱۶	۱۱	۳۶	۵	۲۹	نامشخص
۱۹	۲					۱		۱		۲	۳		۲	۲	بیکار
<b>طبقه متوسط مشمول</b>															
۱۶۹						۲	۶	۱		۲۲	۲۳	۲۲	۲	۱۵	مغازه‌دار (۹)
۲۵	۳		۳			۲	۱			۲	۱۱	۱		۲	تاجر
۶	۱							۱		۳		۱			حرده مالک
۱								۱							روحانی
۲۴	۲		۴		۲		۱			۵	۲			۷	صنعتگر صاحب کارگاه
۶۳	۵					۶	۱	۱		۲۲	۱۹	۲	۱۳		دهقان
<b>سایر</b>															
۲۵	۵		۱	۱	۳	۱	۱			۸	۷	۵	۳	۹	زن خانه‌دار
<b>جمع کل</b>															
۲۴۱۹															

(۱) شهر آذری زبان زنجن در گیلان، جزو آذربایجان و نواحی فارسی زبان اراکه ملایر، کاشان و محلات جزو اصفه‌ای منظور شده است.

(۲) مقوله روشنفکران شامل نویسندگان، روزنامه‌نگاران، مترجمان، نقاشان، معماران، مجسمه‌سازان و موسیقینان می‌شود.

(۳) کارمندان دولت نه تنها شامل کارمندان وزارتخانه‌ها بلکه همچنین کارمندان یقه سفید شهرداری‌ها، سازمان برنامه، بانک ملی، شبکه رادار، انحصار دخانیات، جنگل‌بانی و گمرکات کشور است.

(۴) دانشجویان در دانشگاه تهران بودند محل تحصیل، مشخص کننده محل تولد آنهاست.

(۵) کارگر ماهر شامل صنعتگران چند مثل مکانیکه برقیکار، لکوموتیوران می‌شود.

(۶) راننده شامل راننده کامیون، درشکه‌چی و راننده تاکسی است.

(۷) عمه شامل عمالان و کارگران ساختمانی است.

(۸) شاگرد شامل یادو و مستخدم مغازه‌ها و محل کسب است.

(۹) مغازه‌دار شامل نانود، کتابفروش، آرایشگر، فصابه، بقال و قهوجی است.

نفوذ حزب توده چنان گسترده بود که معنای «روشنفکر» دوباره تغییر یافت. در دهه‌های ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰، «روشنفکر» اصطلاحی ذهنی در توصیف کسانی بود که خواهان تغییر سریع بودند. در سالهای ۱۳۱۰ به صورت اصطلاحی عینی درآمد به معنی مردمان حقوق‌بگیر و کارمندان تحصیلکرده جدید بویژه معلمان، پزشکان، مهندسان، وکلا و کارمندان ادارات. اما در دهه ۱۳۲۰ دوباره به صورت اصطلاحی ذهنی درآمد به مفهوم طبقه متوسط رادیکالی که خواستار تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. مخالفان علنی حزب توده، چون سید ضیاء، واژه «روشنفکر» را اغلب به صورتی به کار می‌بردند که دست‌راستهای اروپایی در دهه ۱۹۳۰ میلادی (هوادار کمونیست) و «همپالکی» را به کار می‌بردند.

اگرچه حزب توده نفوذ شدیدی در بین طبقه متوسط حقوق‌بگیر داشت، قدرت آن را در بین مهندسان، استادان دانشگاه و دانشجویان، روشنفکران بویژه نویسندگان، زنان دارای تحصیلات جدید، و شگفت‌انگیزتر از همه، افسران ارتش، بهتر می‌توان دید. نفوذ حزب توده در میان مهندسان مربوط به فروردین ۱۳۲۲ می‌شود که تکنی‌های اداره صنایع و معادن وزارت پنبه و هنر و بازرگانی برای افزایش حقوق، امنیت شغلی و داشتن نماینده در هیأت مدیره وزارت اعصاب کردند. هرچند اعتصاب را در آغاز کانون غیرسیاسی مهندسان اداره می‌کرد، حزب توده به سازماندهی یک سلسله اعتصاب برای درخواستهای مشابه و نیز نشان دادن همبستگی با روشنفکران هوادار<sup>(۵)</sup> کمک کرد. پزشکان و دامپزشکان وزارت کشور و استادان علوم و حقوق دانشگاه تهران، همچنین مهندسان شهرداری تهران، انحصار دخانیات، و وزارخانه‌های راه، کشور و کشاورزی نیز به عنوان همراهی دست از کار کشیدند. پس از اعتصاب مؤثری که سه هفته تمام طول کشید، حکومت تسلیم شد، حقوقها را افزایش داد، و اجازه داد که پرسنل ماهر در هیأت مدیره ذیربط نماینده داشته باشند. چند ماهی پس از پیروزی، مهندسان هوادار حزب توده رهبران کانون مهندسان را به سبب همکاری نزدیک با حزب ایران مورد انتقاد قرار داده، از انجمن کناره گرفته، و سندیکای مهندسان و تکنی‌ها را تشکیل دادند. سندیکا در اولین کنگره خود با شورای متحده اعلام همبستگی کرد و تصمیم گرفت که حکومت را برای مبارزه با بیکاری، سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین، اولویت استخدام تکنی‌های داخلی در برابر بیگانگان، و اجرای اصلاحات ارضی در فشار بگذارد.<sup>(۶)</sup> در اواخر سال ۱۳۲۵، تعداد اعضای سندیکای مهندسان و تکنی‌سینها بسی بیشتر از رقیب آن، کانون مهندسان، بود.

حزب توده اگر در میان مهندسان رقیبی داشت، در میان دانشجویان دانشگاه اما از میدان باز و بلامنازعی برخوردار بود. این حزب، فعالیت دانشجویی را در فروردین ۱۳۲۲ شروع

کرد. سازمان جوانان حزب که یک ماه پیشتر تشکیل یافته بود، اتحادیه‌ای دانشجویی ایجاد کرد. در بهمن ۱۳۲۳، این اتحادیه از سوی مقامات دانشگاه به عنوان نماینده رسمی دانشجویان در دانشکده‌های پزشکی، دندانپزشکی و داروسازی شناخته شد. و در آذر ۱۳۲۴ پس از اعتصابی دانشجویی در برابر یک سازمان رقیب که توسط اوئبای دانشگاه تشکیل شده بود، اتحادیه به عنوان تنها نماینده دانشجویان در دانشکده‌های حقوق، فنی، ادبیات و کشاورزی نیز شناخته شد. در اوایل سال ۱۳۲۵ رئیس دانشگاه در گفتگو با سفیر انگلستان پذیرفت که بسیاری از چهار هزار دانشجوی او شدت تحت تأثیر حزب توده‌اند.<sup>(۸)</sup>

به رغم عقب‌نشینی‌های سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و انشعابات داخلی ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷، حزب توده قدرت خود را در دانشگاه تهران حفظ کرد. در شهریور ۱۳۲۶ شاخه تهران سازمان جوانان، کنفرانسی ایالتی برگزار کرد و اعلام داشت که در دو سال اخیر ۲۰٪ رشد کرده و ۴۰٪ اعضای را دانش‌آموزان و دانشجویان تشکیل می‌دهند.<sup>(۹)</sup> در آبان ۱۳۲۷ اتحادیه دانشجویان هوادار حزب توده اعتصاب موفقیت‌آمیزی در سراسر دانشگاه در اعتراض به ممنوعیت فعالیت سیاسی در محیط دانشگاه ترتیب داد. به تخمین حزب توده بیش از نصف دانشجویان یا عضو حزب توده یا هوادار این حزب بودند.<sup>(۹)</sup> هرچند سازمان جوانان و اتحادیه دانشجویان در بهمن ۱۳۲۷ همراه با حزب توده غیرقانونی اعلام شد، اعضای حزب در داخل دانشگاه نخست انجمن جوانان دموکراتیک و سپس سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را تشکیل دادند که به اتحادیه بین‌المللی دانشجویان در پراگ پیوست. در آبان ۱۳۲۸ این سازمانهای جدید اعتصاب موفقیت‌آمیزی برای بهبود وضع زندگی و رسیدگی به وضع خوابگاه دانشجویان ترتیب دادند. در اسفند ۱۳۲۸ دانشکده پزشکی را تعطیل کردند و خواستار فرار دادگویی با اترن‌ها شدند و پس از سه هفته با تهدید دانشکده‌های دیگر به پیوستن به اعتصاب، به خواسته خود رسیدند همچنین در اوایل سال ۱۳۳۰ اعتصابی عمومی در سراسر دانشکده‌ها ترتیب دادند و خواستار اخراج نیروی پلیس از صحن دانشگاه، حمایت از مبارزه با انگلیس، و اعتراض به اخراج هشت گروه سیاسی از دانشگاه شدند. بازرگان، یکی از اعضای مؤسس حزب ایران، وضعیت سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ یعنی زمانی را که رئیس دانشکده فنی بوده، چنین جمع‌بندی کرده است:

در آن ایام بزرگترین دردمرمد مدیریت دانشگاه حزب توده بود. این سازمان توانسته بود فعالیت‌های دانشجویی خود را پس از سال ۱۳۲۶ چنان شدت دهد که در سال ۱۳۳۱ ما در هر طرف - از طرف دانشجویان، استادان، کارمندان و حتی مستخدمین - در محاصره بودیم. دانشجویان کمونیست همه اجنه‌ها و باشگاه‌های دانشگاه را اشغال کرده بودند. حتی در

کلاسها جبهه تشکیل می‌دادند، کارکنان را تحریک به اعتصاب برای افزایش دستمزد می‌کردند، و بدتر از همه، همواره در برنامه‌های درسی بحالت می‌کردند. نفوذ کمونیستها به حدی فراگیر بود که مدیریت دانشگاه در خانه خودش مجال حزب زدن نداشت.<sup>۱۱۰</sup>

نفوذ حزب توده در بین دانشجویان تا سالهای حکومت مصدق دوام آورد. در اواسط سال ۱۳۳۰، تهران مصور، مجله‌ی هفتگی پر فروش، گزارش داد که ۲۵٪ دانشجویان دانشگاه عضو مخفی حزب توده و ۵۰٪ دیگر هوادار آن حزب‌اند؛ سازمان دانشجویان دانشگاه تهران برای کارگران اعتصابی شرکت نفت در خوزستان پون می‌فرستد؛ مبارزان عضو حزب توده پُسنهای اصلی را در همه‌ی تشکلات دانشگاه بویژه در دانشکده‌های پزشکی، دندانپزشکی، داروسازی، ادبیات، فنی و حقوق اشغال کرده‌اند؛ و سرانجام این که حزب ایران و حزب زحمتکشان، تنها رقبای بالقوه‌ی حزب توده، موفقیت محدودی منحصراً در دانشکده‌های کشاورزی، حقوق، و فنی داشته‌اند.<sup>۱۱۱</sup> در اواخر سال ۱۳۳۰ مدیریت دانشگاه هشدار می‌داد که ۷۵٪ دانشجویان تازه‌وارد به سبب اثبات سیاسی دیران خود در دبیرستان کمونیست هستند. و در سال ۱۳۳۲ خیلی سنگی شکوه داشت که حزب توده ۸۰٪ دانشجویان دانشگاه را به علت ناتوانی حکومت در محدود کردن تبلیغات کمونیستی، گمراه کرده است.<sup>۱۱۲</sup>

توبه‌نامه‌های پس از سال ۱۳۳۲ نه تنها اهمیت کل دانشگاه تهران بلکه همین نسبی دانشکده‌های خاص را نیز برای حزب توده نشان داد. از ۱۴۰ دانشجویی که رشته‌ی تخصصی خود را ذکر کردند، ۳۲٪ دانشجوی پزشکی، ۲۹٪ فنی، ۱۳٪ دندانپزشکی، داروسازی و دامپزشکی، ۱۱٪ ادبیات، ۹٪ هنر، و ۶٪ حقوق بودند. توبه‌نامه‌ها همچنین نشان‌دهنده‌ی اهمیت دانشگاه تهران برای رهبران سازمان زیرزمینی جوانان است. از بیست و دو نفر عضو کمیته مرکزی جوانان در اواخر سال ۱۳۳۲، ده نفر دانشجویی فارغ‌التحصیل اخیر دانشگاه، و از شش نفر عضو کمیته مرکزی شاخه تهران سازمان، سه نفر از دانشگاه تهران بودند.

نفوذ حزب توده در بین روشنفکران، بویژه نویسندگان، حتی شدیدتر بود. علاوه بر نویسندگان مهمی چون بزرگ علوی، نوشین، تولنی، پرویزی، تن‌احمد، آرام، و گستان که در سازمان تعاقبت داشتند، بسیاری نویسندگان مشهور دیگر نیز بخصوص در دوره پیش از

۱۱۰. غالب این در همان دهه بیست و حزب توده چه شدند و از این میان حمید آرام به عنوان یکی - جدی از جریان چپ، به جریان سنی - مذهبی پیوست و فعلیهای خود را در مورد علی - فرهنگی متعصب ساخت.

۱۳۲۶ هوادار حزب توده بودند. از آن جمعه بود نسیما یوشیج (عنی استفادیاری)، پدر شعر نو فارسی، بهار، دموکرات و وطن پرست و نماد زنده شعر کهن ایران؛ و صادق هدایت که پیشگاه ادبیات نوین فارسی محسوب می‌شد. نسیما یوشیج که تا زمان مرگش در سال ۱۳۳۶ به حمایت از حزب توده ادامه داد، در سال ۱۳۷۴ در خانواده‌ای کشاورز در مازندران به دنیا آمد مادر نهران در میان خویشاوندان تحصیلکرده بزرگ شد. در دهه ۱۳۰۰ برادر بزرگترش\* که از کمونیستهای فعال بود، به اتحاد شوروی گریخت و بعدها معلوم شد که در آنجا قربانی تصفیه‌های استالینی شده است. نسیما یوشیج در دهه ۱۳۱۰ سبک جدیدی در شعر ابداع کرد اما اغلب آثارش، بخشی به علت محتوی رادیکال مخالف مقامات سیاسی و بخشی به دلیل قالب نوی که برای کهنه گرایان ناخوشایند بود، منتشر نشده ماند. نسیما یوشیج در دهه ۱۳۲۰ توانست به عنوان شاعری مردمی به شهرت برسد و از طریق ماهنامه مردم، نشریه روشنفکرانه حزب توده، و پیام نو، ارگان انجمن ایران و شوروی، به انتشار آثارش در میان مردم توفیق یافت. بهار، منتقد اصلی نسیما یوشیج، هرچند هرگز عضو حزب توده نشده اما اغلب از حامیان نزدیک حزب بود. او در اوایل دهه ۱۳۲۰ به هواداری از حزب توده پرداخت. و گرچه به دموکراتهای قوام پیوست، همواره طرفدار اتحاد با جناح چپ بود. در سال ۱۳۲۹ به ریاست انجمن هواداران صنع رسید و تا مرگش در فروردین ۱۳۳۰ در آن سمت ماند. هدایت یکی از معدود نویسندگان اشرافی تبار هوادار حزب توده، برادرزن رزم آرا و خویشاوند یک تیمسار سلطنت طلب بود. او در اروپا تحصیل کرده و سخت تحت تأثیر کافکا و چخوف بود و آثاری از هر دوی آنان ترجمه کرد و همچون دوست نزدیکش، بزرگ علوی در آثارش مضامین روانشناختی را با تحلیلهای اجتماعی می آمیخت. هرچند خوانندگان غربی او را بیشتر به اثر روانشناختی‌اش بوف کور می‌شناسند. خوانندگان ایرانی در دهه ۱۳۲۰ عمدتاً برای اثر هجایی‌اش حاجی آقا تحسین کردند. هدایت، به رغم بدبینی شدید، تعدادی آثار سیاسی و حوش بیناه در دوران ارتباط با حزب توده نگاشت. او پس از برقراری اختلاف در اواخر سال ۱۳۲۵ ایران را ترک گفت و سه سال بعد در پاریس خودکشی کرد.

حزب توده همدلی بسیاری نویسندگان جوانتر مستعد را نیز همچون روشنفکران مسرتربه چندان مشهور به خود جلب کرد. از این جمعه بودند صادق چوبک، نویسنده مجموعه داستان کوتاه خیمه شب بازی، به آذین (محمود اعتمادزاده)، فرسابق نیروی دریایی، مترجم انطولو ز شکسپیر که رنایس همینگوی را ناقصاً ترجمه می‌نمود، جندعی بانترک در مجموعه داستان کوتاه به سوی

مردم در آمیخته بود؛ سعید نفیسی، استاد نامدار ادبیات فارسی، مترجم زبان فرانسه و مورخ فتوحات اعراب در ایران؛ محمد [علی] افراشته، سردبیر نشریه طنزآمیز مشهوری به نام چلنگر و شاعری چیره دست که به رغم وفاداری به سبک کهن، به مسائل روزمره و آرمانهای انقلابی در اشعارش می پرداخت؛ احمد شاملو (بامداد)، یار اصلی نیما یوشیج؛ محمد معین، استاد ادبیات و نویسنده‌ای پرکار در تاریخ ایران، و گروهی شاعر نو اما مستعد همچون فخرالدین گرجانی\*، نادر نادرپور، نفی میلانی، مهدی اعتماد، محمد [علی] جواهری، محمد [محمود] نفضلی و رهی معیری (زاغچه). بدین سان صورت اسامی نویسندگان طرفدار حزب توده می تواند و شرح رجال، ادبیات نوین ایران باشد. همچنان که تایمز لندن در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) اشاره کرده، حزب توده در اوج خود «مستعدترین و تحصیلکرده‌ترین جوانان ایرانی» را جذب کرد. همین طور، نشریه فرانسوی لويسروواتور در اواسط سال ۱۳۳۱ نظر داد: «دیپلماتهای غربی اقرار می کنند که ۳۰٪ روشنفکران ایران در حزب توده فعالیت دارند و بقیه، به استثنای معدود کسان هوادار انگلستان و آمریکا، هوادار آن حزب اند.»<sup>(۱۳)</sup> در فرهنگی که برای ادبیات، بویژه شعر، ارزش زیادی قائل است، تعجب آور نیست که این نویسندگان نفوذ عظیمی در میان عامه کتابخوان داشته باشند.

فعالیت حزب توده در میان زنان در سال ۱۳۲۲ با تشکیل سازمان زنان برای اعضای حزب و جامعه زنان برای هواداران حزب شروع شد. پس از سال ۱۳۲۸ این دو، جای خود را به جامعه زنان دموکراتیک دادند. چهره‌های اصلی این سازمانها اغلب خویشان رهبران حزب بودند. اما خویشانی که در حرفه خود لیاقت نشان داده بودند یا در جنبش اولیه زنان، بویژه در انجمن نسوان وطنخواه که حزب سوسیالیست تشکیل داده بود، فعالیت داشتند. از آن جمله بودند، زهرا و تاج اسکندری از آن خانواده مشهور رادیکال؛ مریم فیروز از هیأت مشورتی؛ دکتر خدیجه کشاورز، حقوقدان برجسته، مؤلف کتابی درباره حقوق زنان و همسر دکتر کشاورز عضو کمیته مرکزی؛ دکتر اختر کامبخش پزشک مشهور متخصص زنان و مؤلف کتابی در بچه‌داری، که خواهر نورالدین کبانوری و همسر عبدالصمد کامبخش عضو کمیته مرکزی بود؛ بدر میر علوی، خواهر بزرگ علوی؛ عالیه شرمینی، از فعالان جنبش اولیه زنان و مادر شرمینی که در سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ مسؤول سازمان جوانان بود؛ لرتا (وارنوتاریان) بازیگر برجسته تئاتر کشور و عضو شرکت تئاتر عبدالحمین نوین؛ صدیقه امیرخیزی، دیگر

\* احتمالاً منظور فضل‌الله گرجانی یا مجدالدین میرفخرایی (گلچین گیلانی) است که شاید به لحاظ ترادف نفیسی، با فخرالدین احمد گرجانی اشتباه شده است. م.



فعال جنبش اولیه و همسر امیرخیزی عضو کمیته مرکزی؛ و هما هوشمند، دبیر دبیرستان و سردبیر نشریه زنان حزب موسوم به بیداری ما. همان طور که ضمن مقاله‌ای در تهران مصور اشاره شده است، سازمان زنان حزب توده، فعالیت خود را بر دانشجویان، معلمان، و دیگر زنان تحصیلکرده متمرکز کرده بود.<sup>(۱۴)</sup>

اگرچه رهبران حزب، اغلب شکایت داشتند که جنبش نتوانسته است به قدر کفایت زنهارا جذب کند و گرچه زنان بیش از ۳۱٫۴٪ اعضای حزب را تشکیل نمی‌دادند، حزب توده تنها سازمان سیاسی بود که زنان را پیوسته بسیج کرد و با قدرت تمام برای حقوق آنان مبارزه کرد.<sup>(۱۵)</sup> جامعه زنان حزب خواستار گسترش حقوق سیاسی و اجتماعی برای کلیه مردم اعم از زن و مرد، کلاسهای سوادآموزی و باشگاههای آموزشی برای زنان، حقوق مساوی برای کار مساوی، و افزایش مدارس دخترانه به رغم مبارزه مقامات مذهبی برای تعطیل کردن مدارس موجود، بود. نشریات حزب غالباً اظهار می‌داشتند که اصلاحات و ضابطه کار ساز نبود؛ زیرا از فاشیسم سرمنشق می‌گرفت که هدفش نه برابری بلکه رنگ داشتن زنان در خانه به عنوان همسر، مادر، خانه‌دار، و آشپز است. نمایندگان حزب در مجلس چهاردهم با ارائه لایحه جدید انتخاباتی که به زنان بالغ حق رأی اعطا می‌کرد، سروصدایی برانگیختند.<sup>(۱۶)</sup> علاوه بر این، حزب توده با برپایی کنگره زنان، با درخواست برابری کامل بین مرد و زن، با جمع آوری بیش از ۱۰۰،۰۰۰ امضا برای گسترش حق رأی، و با ترغیب زنان به بی‌اعتنایی به قانون و شرکت در فراندوم ۱۳۳۲ بر ضد شاه، بارها حکومت مصدق را به دردسر افکنده بود.

حزب توده حتی در میان افسران ارتش توفیق چشمگیری داشت. این شگفت آور است؛ زیرا پرسنل ارتش به عنوان رکن سلطنت از توجهی ویژه برخوردار بود، شاه دوستی و ضدیت با کمونیسم به او تلقین می‌شد، آموزش و سلاحهای خاصی از غرب دریافت می‌داشت، و مجازات سنگینی در صورت ارتباط با احزاب سیاسی برایش مقدر بود. علاوه بر این، همان طور که ساموئل هانتینگتن در سرباز و دولت تأکید می‌کند، عادات حرفه‌ای افسران خصلت سلسله‌مراتبی دارد و سخت محافظه کارانه است.<sup>(۱۷)</sup> اگرچه حزب توده سازمان نظامی‌اش را تا پس از سال ۱۳۲۸ تشکیل نداد، خود افسران هوادار حزب از سال ۱۳۲۳ گروههایی غیررسمی تشکیل داده بودند.<sup>(۱۸)</sup> این گروهها به چند دلیل به سازمانهای رسمی مبدل نشدند. نخست این که بیست افسر چپ‌گرا مستقر در شمال خراسان در مرداد ۱۳۲۴ شورش کرده و بدون اجازه حزب کوشیده بودند در بین قبایل ترکمن، شورشی برانگیزند. آنان بی آن که موفق به ارتباط با ترکمنها شوند، به دست ژاندارمری تارومار شده بودند. هرچند حزب توده در سالهای بعد افسران شورشی را به عنوان «قهرمانان ملی» ستود، در عین حال

خود را با شورش مرتبط ندانست.<sup>(۱۹)</sup> دوم آن که در پی قیام خراسان، دولت چهل و سه افسر چپ‌گرای دیگر را دستگیر کرد و وامی اضطرابی به مبلغ ۳۵ میلیون ریال برای بهبود بخشیدن به وضع زندگی نیروهای مسلح از تصویب مجلس گذراند. سوم این که شورش در آذربایجان و کردستان حدود سی افسر را به فرار و پیوستن به شورشیان واداشت. بیست نفر از آنان بعداً اعدام شدند. و سرانجام این که، حزب توده، نگران حفظ موقعیت قانونی خود، در اواخر سال ۱۳۲۵ به هوادارانش در نیروهای مسلح دستور داد که گروه‌های غیررسمی خود را منحل کنند.<sup>(۲۰)</sup>

فقط پس از ممنوعیت قانونی سان ۱۳۲۸ بود که حزب توده سازمان نظامی اش را پدید آورد. رهبری سازمان با سرهنگ سیامک و سروان سابق خسرو روزبه بود.<sup>(۲۱)</sup> سیامک، اهل گیلان، از اوایل دهه ۱۳۰۰ به هنگام عضویت در انجمن تربیتی قزوین، با بعضی از رهبران حزب توده، بخصوص کامبخش، دوستی داشت. سیامک این ارتباطها را نهانی حفظ کرد، وارد ژاندارمری شد و در سراسر دوره سلطنت رضاشاه مأموریت‌های مهمی یافت. حتی ارتباط وی با ارتشی نیز کشف نشد. روزبه، پسر یک افسر ارتش، در ملایر زاده و در همدان و کرمانشاه بزرگ شده بود. پس از ورود به ارتش، در دانشکده نظام ترقی کرد و سستی آموزشی در دانشکده افسری به دست آورد و در آنجا نه تنها دانشجویانش بلکه افسر فرماندهش سرلشکر رزم‌آرا را نیز تحت تأثیر قرار داد. پس از برکناری رضاشاه، روزبه به گروه‌های چپ‌گرا در ارتش پیوست و در نتیجه در پی قیام خراسان دستگیر شد. او در مدتی که منتظر محاکمه بود، سه کتاب کوچک درباره شطرنج، جنگ توپخانه، و مارکسیسم نوشت. در محاکمه‌اش به سال ۱۳۲۵ منکر عضویت در حزب توده شد و اظهار داشت در حالی که خود یک انقلابی پرشور است، حزب توده صرفاً حزبی اصلاح طلب محسوب می‌شود که خواهان تغییر تدریجی از طریق قوانین پارلمانی است.<sup>(۲۲)</sup> روزبه به اتهام اشاعه افکار نفاق‌انگیز در ارتش، اخراج و به پانزده سال حبس با اعمال شاقه محکوم شد. او چهار سال بعد، همراه با نه تن رهبران حزب توده از زندان گریخت. روزبه در خفا همچنان با همقطاران خویش در ارتش به همکاری ادامه داد، نخست، کانون‌هایی مخفی مستقل از حزب و سپس سازمان نظامی حزب توده را تشکیل داد.

سازمان نظامی که با کمتر از ۱۰۰ عضو در سان ۱۳۲۹ تشکیل شده بود، در سال ۱۳۳۳ حدود ۵۰۰ عضو داشت. یک گزارش سیا بعدها اعلام کرد که اغلب افسران توده‌ای که از طبقه متوسط پایین بودند، مدت چهار سال با دابراز شایستگی در کار خود، مانع تفتیش شدند. با کشف شدن گروه افسران در سان ۱۳۳۳، تعداد ۴۶۶ نفر پرسنل نظامی در عرض سه سال

بعد به پای میز محاکمه رفتند. این تعداد شامل ۲۲ سرهنگ، ۶۹ سرگرد، ۱۰۰ سروان، ۱۹۳ ستوان، ۱۹ گروهبان و ۶۳ دانشجوی دانشکده افسری بود. روزبه، سیامک و ۲۵ تن دیگر به اعدام؛ ۱۹۴ نفر به حبس ابد، ۱۱۹ نفر به پانزده سال زندان؛ ۷۹ نفر به ده سال زندان؛ و بقیه به زندانهای کوتاه‌تر از هشت سال تا هجده ماه محکوم شدند.<sup>(۲۳)</sup> خبرنگاران غربی که شاهد مراسم اعدام بودند، به سازمان سیا گفتند که افسران جسورانه با سردادن شعارهای حزب توده به سوی مرگ رفتند و فرمانده جوخه آتش مجبور شد کار را با تیر خلاص تمام کند؛ زیرا جوخه چهل نفره به سبب ناراحتی عصبی یا همدردی با قربانیان، حضور نداشت. سیا گزارش داد که گروه‌های زیادی از مردم به دلیل جسارت و شهادتی که محکومان از خود نشان دادند، شدت متأثرند.<sup>(۲۴)</sup>

وسعت و قطعیت شبکه نظامی این پرسش را پیش آورده است که چرا حزب توده نکوشید خود دست به کودتا زند یا کودتای نهایی سلطنت‌طلبان را عقیم گذارد. این امر را نمی‌توان نیمه‌کاره یا اختلافات سیاسی حزب توده و جبهه ملی توضیح داد؛ بلکه باید به موقعیت مکانی و تخصص افسران توده‌ای نگریست. در بین ۴۶۶ نظامی که محاکمه شدند، هیچ‌کس فرمانده یک هنگ موتوریزه در تهران یا نزدیکی آن نبود.<sup>(۲۵)</sup> اکثریت قاطع آنان در آموزشگاه‌های نظامی، ژاندارمری، شهربانی و نیروی هوایی ناچیز، همچنین رسته‌های بهداری، مهندسی، و مخابرات خدمت می‌کردند. در بین سرهنگان و سرگردها فقط پنج تن از سواره‌نظام و از هنگ‌های تانک در تهران هیچ‌کس وجود نداشت. نظارت شخصی شاه باعث شده بود که حزب توده نتواند به بخش‌های حساس دست یابد. حزب توده با پزشکان ارتش، دانشجویان نیروی هوایی و مهندسان پل‌سازی می‌توانست بر افراد کادر اثر بگذارد و حتی بین اعضای حزب اسلحه پخش کند اما احتمالاً نمی‌توانست به کودتایی توفیق‌آمیز دست زند.

در بین طبقه متوسط حقوق‌بگیر وسعت موفقیت حزب توده آشکار بود اما دلایل این توفیق معلوم نبود. این امر خصوصاً شگفت‌آور است؛ زیرا حزب توده به عنوان سازمانی مارکسیستی یادآور مفاهیمی رادیکال چون نابودی بورژوازی و پیروزی پرولتاریا، امحای طبقات و ایجاد مساوات اجتماعی، زنان ناسیونالیسم و ظهور کمونیسم بین‌الملل بود. همان‌طور که یکی از پژوهشگران غربی علوم اجتماعی گفته است، هیچ جنبش آشکارا ضدناسیونالیستی در خاورمیانه امروز بختی ندارد؛ یگانه پرسش این است که بانیان آن اورژندانی می‌شوند یا مثله.<sup>(۲۶)</sup> برای درک این که چرا این امر در ایران رخ نداد، لازم است نیروهای اقتصادی، اجتماعی و عقیدتی را که روشنفکران را به سوی حزب توده راندند، بررسی کنیم.

مسئله اصلی اقتصادی پیش روی طبقه متوسط حقوق‌بگیر، تورم تصاعدی بود. هزینه زندگی در مراکز شهری در واپسین سالهای سلطنت رضاشاه از شاخص ۱۰۰ در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ به ۱۶۲ در سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ افزایش یافته، در زمان جنگ سرعت به نرخ همواره بالای ۱۰۰۳ در ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ رسیده، پس از جنگ کمی تنزل کرده و به ۸۳۲ در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ کاهش یافته، و در زمان بحران نفت دوباره سرعت به اوج تازه ۱۰۴۷ در اواخر سال ۱۳۳۲ رسیده بود.<sup>(۲۷)</sup> به این ترتیب روشنفکران می‌بایست حقوق‌شان را ده برابر بیشتر می‌کردند تا سطح زندگی سال ۱۳۱۵ خود را حفظ کرده باشند. گرچه کارمندان یقه سفید در شرکت‌های خصوصی پر درآمد افزایش حقوق چشمگیری داشتند، کارمندان دولت مجبور بودند برای گذران زندگی همواره مبارزه کنند. در این مبارزه، حزب توده با ایجاد زنجیره‌ای مؤثر از اتحادیه‌های کارمندی و کمک کارساز به آنان برای برخورداری از افزایش حقوق، نقشی حیاتی ایفا می‌کرد. مثلاً در مرداد ۱۳۲۲ که کارمندان وزارت دادگستری بر سر افزایش حقوق اعتصاب کردند، حزب توده با ترتیب دادن اعتصاب‌های همبستگی در وزارتخانه‌های راه، دارایی، و پیشه و هنر و بازرگانی به آنان یاری داد. در اسفند ۱۳۲۵ که معلمان مدارس ابتدایی برای ترمیم حقوق خود دست از کار کشیدند، حزب توده معلمان دبیرستانی را به عمل مشابه واداشت. و در بهمن ۱۳۳۰ که کارمندان چاپ‌گرا، ائتلاف کارمندان دولت را به جای اتحادیه کارمندان دولت که ممنوع شده بود تشکیل دادند، حزب توده اعلام داشت که وابستگان ائتلاف را برای کسب حقوق عادلانه و بهبود شرایط کاره یاری خواهد داد.<sup>(۲۸)</sup>

جاذبه حزب توده برای روشنفکران عمدتاً از ساختار طبقاتی کشور ناشی می‌شد. در نظر روشنفکران، بویژه زمانی که سرخوشی شهریور ۲۰ کاهش یافت، بر افتادن خودکامگی رضاشاه نه منادی دموکراسی واقعی بلکه الیگارشی تبار اربابان فتودال، خانهای ایلات، مالداران غارتگر، درباریان طماع، و نظامیان خطرناک بود. علاوه بر این، نگاه خودپسندانه طبقه اعیان سستی همواره طبقه متوسط جدید را رنج می‌داد. مثلاً رهبر فراکسیون سلطنت‌طلبان در مجلس چهاردهم به یکی از معدود نمایندگان وابسته به روشنفکران، تحقیرکنان چنین می‌گفت:

همه گرفتاری این کشور آن است که آمانورهایی مثل شما سر توی سیاست می‌کنند. مهندس برق و راه و ساختمان به جای آن که اینجا بنشیند و درباره مسائل کشور و سایر اموری که اطلاعی از آن ندارد نظر بدهد، باید وقتش را در خانه‌سازی و پل‌سازی صرف کند. اگر هرکس کاری را که بلد بود می‌کرد، این کشور حالا این وضع فلاکت‌بار را نداشت.<sup>(۲۹)</sup>

کسی که آماج این حمله بود، پاسخ داد که رئیس‌جمهور فرانسه مهندس برق است، نمایندگان حق ندارند به طبقه تحصیلکرده کشور توهین کنند، و مجلس باید از ییوادان و کسانی که تحصیلات جدید ندارند، تصفیه شود.<sup>(۳۰)</sup> از این گذشته، نامهایی که به کرات در کاپته‌ها به چشم می‌خورد، مؤید این نظر طبقه متوسط بود که سیاست، یک جعبه موسیقی است که فقط افراد به اصطلاح «هزار فامیل» آن را می‌نوازند.

حزب توده در مبارزه برای فرو ریختن دیوار امتیازات طبقاتی در خط اول جبهه بود. به گفته یک دموکرات قدیمی که به هیچ‌وجه با حزب توده دوستی نداشت،

کسانی که ایران را خوب می‌شناسند، می‌دانند که کمونیسم چندان مورد توجه نبود. با این حال حزب توده محبوبیت زیادی داشت. چرا؟ زیرا حزب توده تنها جنبشی بود که به مبارزه واقعی با طبقه اعیان پرداخت. مدت پنجاه سال، از همان اوان انقلاب مشروطه، طبقه متوسط می‌خواست از شر الیگارشی راحت شود. این آرزو عملی نشد تا آن که حزب توده تشکیل شد و طبقه متوسط، حزبی سازمان یافته پیدا کرد. طنز اینجاست که الیگارشی باید بهترین یار حزب توده قلمداد شود.<sup>(۳۱)</sup>

در اغلب سالهای این دوره توجه نشریات حزب توده، نمایندگان مجلس، و تظاهرات عمومی به بدکاریه‌های واقعی و خیالی طبقه اعیان معطوف بود. برنامه حزب خواستار تقسیم املاک بزرگ، اخذ مالیات بیشتر از ثروتمندان، و کاهش مالیات بر درآمدهای ثابت و دستمزدها و مایحتاج عمومی بود. دستگاه عظیم تبلیغاتی پیوسته بی‌عدالتیهای اجتماعی حاصل از نابرابری شدید بین فقیر و غنی را مورد حمله قرار می‌داد و روشنفکران حزب آثاری درباره مفهوم مبارزه طبقاتی در نظریه مارکستی و نیز سیاست برخورد طبقاتی در تاریخ ایران معاصر منتشر می‌کردند. اوانیان واژه «طبقه» را در فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی خود تحلیل کرد و مآله برخورد اجتماعی را در مقالاتی متعدد چون «شکافهای طبقاتی»، «کمون پاریس»، و «انقلاب ۱۹۰۵ روسیه» مورد بحث قرار داد.<sup>(۳۲)</sup> کیانوری جزوه مشهوری به نام «مبارزات طبقاتی» نوشت.<sup>(۳۳)</sup> قاسمی با کتابهایی چون «فوتون چیست؟» و «جامعه را بشناسید»، و مقالاتی درباره قیام مزدک، ماهیت الیگارشیک مجلس سنا، و ۱۴۰ ژوئیه: روزی که عصر جدیدی برای بشریت به بار آورد،<sup>(۳۴)</sup> به صحنه آمد. طبری ملاحظاتی در «جهان بینی مارکسیم»، «ارزش اضافی چیست؟»، «درسهای تاریخی»، و «رابطه بین جامعه و جامعه‌شناسی» را انتشار داد.<sup>(۳۵)</sup> سایر روشنفکران حزب جزوه‌هایی با عنوان «لنین و لنینیسم»، «کمونیسم»، «انقلاب ۱۹۰۵»، «مالکیت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک»، «دولت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک»، و «امپریالیسم و میلیتاریسم در دوره حاضر»<sup>(۳۶)</sup> عرضه

کردند. باز تعدادی دیگر مقالاتی در خصوص درآمد و سطح زندگی در ایران، از مینداری در ایران، هزینه زندگی در ایران، قوانین ایران و منافع طبقات رنجبر، «ماتریالیسم و تاریخ فلسفه» و «صدمین سالگرد مانیفست کمونیست»<sup>۱۳۷</sup> نوشتند. به این ترتیب حزب توده و آموزه مارکسیستی اثر با روشنفکران و نفرت آنان از طبقه اعیان هم‌نوا بود.

کنسولهای انگلیس اغلب اشاره می‌کنند که حزب توده در هدایت ستیزه‌های طبقه متوسط با طبقه اعیان به درون تشکیلات خود بسیار موفق بود. مثلاً کنسول مشهد در سال ۱۳۲۴ گزارشی داد که چهل و هفت نفر توده‌ای شهر کوچک و غیرصنعتی بیرجند شامل یازده معلم، ده پیشه‌ور، هشت کارمند، شش حقوق‌دان، سه خرده مالک، سه کارگر، دو کارمند بانک، دو ملا و دو ژاندارم است. وی اظهار داشت که شعبه محلی حزب شامل «بورژوازی ناراضی» است و عامل وحدت اعضای حزب نفرت از مقامات محلی بویژه خانواده معروف غلم است که حزب توده به آن «اعلان جنگ» داده بود. کنسول همدان ذکر کرد که حزب توده روشنفکران، متخصصان و کارمندان محلی را جذب می‌کند؛ زیرا این حزب برای خانواده معروف قراگوزلو تهدید اصلی محسوب می‌شود. کنسول کرمانشاه نیز اعلام داشت که حزب توده بسیاری از روشنفکران و کارمندان حوزه مأموریت وی را جذب می‌کند؛ چرا که همه امکانات محلی خود را برای رویارویی با خاندان نامحبوب قبادیان بسیج کرده است.<sup>۱۳۸</sup>

نگرش سیاسی روشنفکران نیز با ایدئولوژی حزب توده منطبق بود. این نگرش سه بخش عمده داشت: مشروطه‌خواهی، سوسیالیسم و ناسیونالیسم. روشنفکران دهه ۱۳۲۰ مانند روشنفکران سالهای ۱۲۷۰ ولی برخلاف روشنفکران دهه ۱۳۱۰، معتقد بودند که آزادیهای حاصل از مشروطیت هم برای رفاه فردی و هم پیشرفت اجتماعی، نه تنها مطلوب بلکه ضروری است. برای نسلی که شاهد بی‌ثباتی سالهای ۱۲۹۰ بود، مشروطیت دیگر راز و رمزی نداشت؛ در حالی که مفهوم دولت مقتدر (نویاتان) جذابیت یافته بود. اما برای نسلی که استبداد رضاشاهی را تجربه کرده بود، دولت مقتدر جاذبه‌ای نداشت؛ حال آن که مشروطیت راز و رمز پیشین خود را بازیافته بود. از این گذشته، نسل جدید دلبستگی نسل پیشین به نوسازی، مذهب‌زدایی، و صنعتی شدن را همچنان حفظ کرده بود. اما در حالی که نسل قدیم این اصلاحات را با لیبرالیسم و انقلاب فرانسه تداوم می‌کرد، نسل جدید آن را با سوسیالیسم و انقلاب روسیه ملازم می‌دانست. مسلماً سوسیالیسم در نظر روشنفکران ایرانی نه لزوماً به معنی مانکیت عمومی، ابزار تولید بلکه به مفهوم برنامه‌ریزی توانمند دوتی برای صنعتی شدن سریع و اصلاحات اجتماعی دامنه‌دار بویژه تقسیم مجدد اراضی، توسعه آموزش عمومی و امحای طبقه اعیان زمیندار بود. از این گذشته، روشنفکران دهه ۱۳۲۰ نیز همچون پیشینیان خود

ناسیونالیست بودند. اما در حالی که قدیمیها ناسیونالیسم را صرفاً در وجه سیاسی‌اش می‌نگریستند، روشنفکران جدید به این نتیجه رسیده بودند که استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی کاملاً تأمین نمی‌شود.

نظرات سیاسی روشنفکران در مجلهٔ سخن منعکس می‌شد؛ نشریه‌ای پر محتوا که به عنوان 'رگان'، انجمن فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی، در سال ۱۳۲۲ به راه افتاد و پس از سال ۱۳۲۵ به عنوان ماهنامه‌ای مستقل با تخصص در مسائل ادبی، آموزشی، و اجتماعی و موردپسند و توجه روشنفکران، استادان، معلمان، مدیران مدارس و دانشجویان دانشگاهها انتشار یافت. سردبیر مجله دکتر پرویز ناتل خانلری، نویسنده، معلم و منتقد ادبی مشهور بود. بین سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴، سخن مقالات متعددی در اهمیت تأمین حقوق سیاسی و قانونی زنان؛ اصلاحات ارضی به منظور بالا بردن سطح زندگی و از میان بردن قدرت سیاسی اشرافیت فئودال؛ و آموزش عمومی برای ایجاد جامعه‌ای نوین، مردمانی با آگاهی اجتماعی، و شهروندانی با سودمندی اقتصادی، منتشر کرد.<sup>(۳۹)</sup> سخن همچنین نوشته‌هایی موافق دربارهٔ مارکس، انگلس، لینن، [هارولد] لاسکی، برنارد راسل، لویی آراگون و موریس تورز، همین‌طور مقالاتی دربارهٔ گرایشهای سوسیالیستی شخصیت‌های ادبی چون والت ویتمن، آنتوان فرانس، برنارد شاو، اچ. جی. ولز، گورکی، چخوف، آلدوس هاکلی، مائو، ارنبورگ و جک لندن عرضه کرد. نظر مجلهٔ سخن دربارهٔ حزب توده در سرمقاله‌ای با عنوان «هنر و جامعه به قلم خانلری خلاصه شده بود. خانلری با ذکر همانندی‌هایی بین ایران معاصر و سایر وضعیت‌های انقلابی، استدلال می‌کرد که نویسندگان نمی‌توانند بیطرف بمانند؛ به این دو علت که هنر اقدامی برای بیان شخصی و نیز اجتماعی است، و بیطرفی در مبارزهٔ طبقاتی به استثمارگران در برابر استثمارشدگان کمک می‌کند. اما در انتقاد از هواداری اظهار می‌داشت که نویسنده نباید به یک حزب سیاسی وابستگی تام داشته باشد؛ به این دو علت که از گرداب سیاست روزمرد باید حذر کرد، و این که نقش روشنفکر غیر از نقش روزنامه‌نویس است. خانلری با وصیت آنتوان فرانس که به روشنفکران توصیه می‌کرد به «مبارزهٔ طبقاتی برای از بین بردن سرمایه‌داری، ایجاد سوسیالیسم، و هموار کردن راه کامیابی بشر»<sup>(۴۰)</sup> کمک کنند موافق بود.

از سه وجه یاد شده، حزب توده با دو وجه نخست پیوستگی نزدیکی داشت. حزب، اصلاحات اجتماعی را با سوسیالیسم ملازم می‌دانست. همچنین مدافع مشروطیت بود و خود را وارث انقلاب مشروطه می‌دید. رضاشاه را به سبب نقض قانون اساسی محکوم می‌کرد؛ تأکید می‌ورزید که قانون اساسی اجرا نمی‌شود مگر آن که ارتش به زیر نظارت

غیرنظامی درآید؛ راه پیماییهای سالانه به یادبود پیروزی سال ۱۲۸۵ ترتیب می‌داد؛ و نه فقط حیدرخان بلکه ستارخان، باقرخان، ملک‌التکلمین، بهبهانی و سید محمد طباطبایی را به عنوان قهرمانان ملی ستایش می‌کرد. علاوه بر این، از رادیکالهای فوقی چپ که انقلاب مشروطه را صرفاً دسیه دیگری می‌دانستند که انگلستان چیده بود، انتقاد می‌کرد. (۴۱) حزب توده، این انقلاب را به عنوان جنبشی مردمی که به رغم رهبری بورژوازی و خرابکاری نهایی امپریالیستی، توانسته بود با قانون فئودالی سلطنت الهی به مقابله برخیزد و به این ترتیب عصر جدیدی در ایران باب کند، می‌ستود. حزب توده متکررگونه ناسازی بین تلاش برای آینده‌ای سوسیالیستی و در عین حال جانبداری از آرمانهای انقلاب مشروطه بود. حزب استدلال می‌کرد که چون این انقلاب محتوایی مردمی داشت، حتی با وجود شکل بورژوازی آن، بعضی قوانین منسوخ را می‌توان با مسألت تغییر داد تا با روح واقعی انقلاب مشروطه منطبق گردد. حزب توده حتی در خصوص مسأله حساس سلطنت، تا مرداد ۳۲ که رادیکالهایی در جبهه ملی خواستار تشکیل جمهوری شدند، ساکت ماند. (۴۲)

اگرچه نظر حزب توده درباره سوسیالیسم و مشروطیت صراحت داشت، رابطه‌اش با ناسیونالیسم بغرنج تر بود. بسیاری از خارجیان در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۳ پیش‌بینی می‌کردند که روشنفکران حزب توده را به عنوان اسب تروای ساخته دست روسیه، دشمن دیرین ایران، طرد می‌کنند؛ اما معلوم شد که این پیش‌بینیها به چند دلیل بسیار اغراق آمیز بوده است. نخست این که، اکثریت عظیم روشنفکران، انگلیس را بسی خطرناکتر از روسیه می‌دانستند؛ زیرا انگلستان منبع عمده درآمد کشور را در اختیار داشت، دارای پایگاههای نظامی در عراق و خلیج فارس بود، و از سید ضیا، دشمن خودخواسته روشنفکران، حمایت می‌کرد. دوم آن که، ناسیونالیستها در گذشته از همدستی با قدرتی خارجی بر ضد قدرتی دیگر رویگردان نبودند. در جنبش تنباکو در سال ۱۲۷۰، قیام‌کنندگان از روسیه بر ضد انگلیس کمک گرفته بودند و در انقلاب ۱۲۸۴-۱۲۸۸ مشروطه‌خواهان از یاری انگلیس در برابر روسیه سود برده بودند. آزمون یک ناسیونالیست راستین، نه طرد هرگونه کمک خارجی، بلکه این درایت بود که از چه کسی و چه موقع باید کمک گرفت. سوم آن که، بسیاری روشنفکران که تحلیل مارکسیستی از امپریالیسم را پذیرفته بودند، استدلال می‌کردند که انگلستان با اقتصاد سرمایه‌داری‌اش، نیاز به توسعه دارد تا مفتری برای سرمایه‌گذاری بیابد و حال آن که روسیه با ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی، دیگر امپریالیستی نیست. چهارم آن که، اصلاح‌طلبان، اتحاد شوروی را مدافع اصلی تغییرات رادیکال و انگلستان را حامی عمده طبقه اعیان زمیندار بویژه خانهای عشایر جنوب، می‌دانستند. یک ژنرال امریکایی در بازدید از ایران در سال ۱۳۲۲ از سوی



پرزیدنت روزولت، گزارش داد که «اگر ایرانیان مجبور بودند همین امروز بین انگلیس و روسیه یکی را انتخاب کنند، به نظر من بی‌چون و چرا روسها را انتخاب می‌کردند». وزارت امور خارجه انگلستان اظهار کرد که این بسیار خطرناک است که روسها «نسل جوان» را جذب کنند و «مرتجعهای قدیم» برای انگلیس بسازند.<sup>(۴۳)</sup> همین‌طور، وابسته نظامی انگلیس، این مسائل را در گزارشی صریح که در فروردین ۱۳۲۲ فرستاد، تحلیل کرد:

اخیراً تغییر چشمگیری در احساسات مردم ایران نسبت به روسها پیدا شده است. ارتباط نزدیک با روسیه و تجربه شیوه‌های روسی، در اصلاح این تصور رایج در میان توده‌ها که روسیه هیولاست و روسها وحشیانی بیرحم هستند، بسیار مؤثر واقع شده است. انضباط تحسین‌انگیز نیروهای روسی در ایران، خوشرفتاری‌شان با مردم، همدردی نمایان‌شان با فرودستان، دلبستگی پرآوازه‌شان به حکومت کشورشان، روابط خوبی که ظاهراً بین افسران و مردم هست و روحیه عالی مردم روسیه، در تصورات پیشین از نظام شوروی تأثیر بسیار گذاشته است... روسیه برای توده مردم هرچه کمتر ترسناک است، برای طبقات دارا بیشتر هیولا می‌شود. به نظر می‌رسد وضعیتی به وجود آید که توده مردم به روسیه نزدیک‌تر شوند و طبقات دارا بیش از پیش به بریتانیای کبیر منگی‌گردند. در واقع روسیه از همین اکنون به صورت قهرمان مردم ستم‌دیده درمی‌آید و به نظر رهبران ناراضیان، پشیمان احتمالی انقلاب بر ضد طبقه حاکم کنونی محسوب می‌شود.<sup>(۴۴)</sup>

با این حال، محبوبیت شوروی در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵، بخشی به دلیل درخواست امتیاز نفت شمال و بخشی در نتیجه قیامهای آذربایجان و کردستان لطمه دید. آن‌گونه که سفارت انگلیس گزارش داد، حتی برخی از رهبران حزب توده به طور خصوصی از درخواست شوروی انتقاد کرده بودند و همان‌طور که کسروی در جزوه‌ای با عنوان سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ اظهار کرد، حمایت شوروی از شورشیان آذربایجان و کردستان ممکن بود کشور را نابود کند؛ زیرا ناراضیان سایر استانها را نیز وامی‌داشت تا تقاضاهای مشابهی برای خودمختاری محلی و حتی استقلال ملی، پیش کنند.<sup>(۴۵)</sup> اما این بحرانها آنچنان که در نخستین نگاه به نظر می‌رسد، برای حزب توده زیانبار نبود. پیشنهاد نفی شوروی، امید اشتغال هزاران کارگر و تکنسین را پدید آورد و با قید ماده‌ای مبنی بر سود مساوی، بسیار مطلوب‌تر از امتیاز واگذار شده به انگلیس بود.<sup>(۴۶)</sup> علاوه بر این بسیاری از ایرانیان از جمله مصدق معتقد بودند که مقصر اصلی بحران نه اتحاد شوروی بلکه غرب است؛ زیرا شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی بودند که مذاکراتی سرّی برای امتیازات جدید نفی شروع کرده بودند.

ما همیشه سخاوت اتحاد شوروی را ارج نهاده ایم... اگر نخست‌وزیر ما مذاکرات سری با کمپانیهای غربی را شروع نکرده بود و اگر ایالات متحده آنچنان نگران کسب توافقنامه‌ای در پایان جنگ نبود، اتحاد شوروی تقاضای خود را مطرح نمی‌کرد. وقتی کمپانیهای آن طرف دنیا خواستار امتیاز هستند، چرا همسایه دیوار به دیوار ما چنین درخواستی نکند. (۴۷)

همین طور، بحران آذربایجان کمتر از آنچه انتظار می‌رفت، برای حزب توده زیانبار بود. شورشیان با تصرف تبریز تقاضای خودمختاری کردند نه استقلال؛ تقاضایشان را در چهارچوب قانون اساسی مطرح کردند، اصلاحات اجتماعی وسیعی انجام دادند، و تأکید ورزیدند که جزء لاینفکی از جنبش مترقی ایران هستند. در واقع، به اصطلاح، جمهوری آذربایجان، فقط در ذهن رجال محافظه کار در تهران و در آثار نویسندگان غربی که تاریخ ایران را از دیدگاه همان رجال می‌دیدند، وجود داشت. در اواخر سال ۱۳۲۵ بازدیدکنندگان غربی دوباره شکایت داشتند که شورویها باز محیویت کسب می‌کنند و انگلستان هنوز در نظر مردم با اشرافیت فاسد و بیکاره، هموست. (۴۸)

پس از سان ۱۳۲۶ اقدامات شوروی در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ به تاریخ پیوست، حال آن که حضور انگلیس آشکارتر شد. ماکس نورنبرگ، استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد که به تنظیم برنامه هفت‌ساله اول کمک کرده بود، نوشت که انگلیس همواره دسیه می‌چیند که جنو توسعه را بگیرد. «مایلم با این عقیده رایج در میان ایرانیان جدی موافق باشم که خطرناکترین نفوذ خارجی در این کشور، انگلستان است نه شوروی.» (۴۹) در سان ۱۳۳۰ اکثریت بزرگ روشنفکران احساس می‌کردند که فوری‌ترین تهدید برای ایران نه از شمال بلکه از همسایه جنوبی، برمی‌خیزد. در چنین وضعی، برای حزب توده سخت نبود که چهره مبارزی خشکی ناپذیر را که نه فقط با طبقه اعیان بلکه با شرکت نفت انگلیس نیز در نبرد است، باز یابد. جاذبه عقیدتی حزب توده در میان طبقه متوسط حقوق‌بگیر را در آخرین دفاع خسرو روزبه می‌توان دید. او که مدت شش ساعت در برابر دادگاه نظامی سخن می‌گفت، از بزرگ شدن خود در خانواده‌ای از طبقه متوسط پایین که در تنگنای مالی گرفتار بود، سخن به میان آورد و اشاره کرد که چگونه همیشه به دلیل فقر تحقیر می‌شد و آرزوی دانشگاه رفتن و عهده‌ش شدنش تباه شد. با ورود به مدرسه نظام که ارزاتر بود، با رتبه ممتاز درس را تمام کرد، سی و پنج رساله نوشت، و در دانشکده افسری به تدریس پرداخت. اما در سراسر این ایام، نفرت از نظام سرمایه‌داری را همچنان حفظ کرد.

من از سرمایه‌داری بیزارم؛ زیرا همه معاصی بشر امروز و همه معایب جامعه ایران متوجه آن است. من دشمن نظامی‌هنم که همه ثروتها را در دست هزار فامیل انباشته می‌سازد و برای

هجده میلیون انسان دیگر چیزی باقی نمی‌گذارد. در حالی که کودکان روستایی از گرسنگی می‌میرند، بچه‌های اربابان با هواپیما به بیمارستانهای اروپایی فرستاده می‌شوند... نفرت من از نظام موجود بدان معنی نیست که مخالف استقلال ایران هستم. برعکس، من مخالف سرمایه‌داری ام دقیقاً به علت این که ایران را نابود می‌کند. مانع توسعه آن می‌شود، امنیت‌اش را سلب می‌کند، و به رفاه مردم بی‌اعتناست. حتی شدیدترین دشمنان حزب توده هم قبول دارند که حزب توده مهمترین، مصمم‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین حزبی است که در پنجاه سال پس از انقلاب مشروطه ظهور کرده است. همچنین انقلابی‌ترین و راسخ‌ترین جنبش برای پیشرفت آزادی و استقلال ملی است. برای همین است که راه حزب توده را برگزیده‌ام و اکنون آماده‌ام تا پوست و استخوان و خون و جاتم را برای هدف آن فدا کنم. من زنده نخواهم بود تا سوسیالیسم را بین ما باین اعتقاد می‌میرم که پیروزی سوسیالیسم در ایران اجتناب‌ناپذیر است.<sup>۵۱</sup>

### طبقه کارگر شهری

حزب توده مثل کوه یخی بود که سازمان حزبی نوک آشکار آن و جنبش بسیار عظیم‌تر کارگری پیکره نهانی آن محسوب می‌شد. جنبش کارگری بلافاصله پس از ستوط رضا شاه به وجود آمد. در بعضی نواحی، از جمله در معادن زغال‌سنگ شمشک نزدیک تهران و کارخانه‌جات نساجی چالوس و ساری،<sup>۵۲</sup> کارگران خودبخود با استفاده از خلأ قدرت اتحادیه‌های کارگری تشکیل دادند و حتی کارخانه‌جات محلی را تصرف کردند. در نواحی دیگر، بخصوص تهران، اصفهان و تبریز بازماندگان جنبش کارگری اولیه به کارگاهها و کارخانه‌جات بازگشتند تا اتحادیه‌های قدیم را باز سازند. در تابستان ۱۳۲۱ بسیاری از سازمان‌دهندگان کارگری در تهران گرد هم آمدند و شورای کارگران متحد را تشکیل دادند و در تابستان ۱۳۲۲ همان سازمان‌دهندگان نخستین کنفرانس شورای کارگران متحد را برگزار کردند. نمایندگان کنفرانس که بیشتر از تهران، شمال خراسان و شهرستانهای ساحل خزر بودند، بیش از بیست و شش اتحادیه صنعتی، صنفی و کارمندی را نمایندگی می‌کردند.<sup>۵۳</sup>

غالب چهره‌های اصلی شورای کارگران متحد از رده‌های بالای حزب توده و عبارت بودند از روستا، سازمان‌دهنده مجرب اواخر دهه ۱۳۰۰، وانسیان، داروساز ارمنی از حزب کمونیست، قدیم، کبیری، کارمند میان‌رتبه‌ای که در سال ۱۳۲۱ به عضویت کمیته مرکزی ایالتی انتخاب شده بود، محضری، کارگر چرم‌سازی که او نیز عضو کمیته مرکزی ایالتی بود.

\* احتمالاً منظور شاهی (قائم‌شهر کنونی) بوده است - م.

جودت، استاد جوان فیزیک که سازمان‌دهنده کارگری شده بود؛ فرجامی و خامه، دو روشنفکر جوان از میان «پنجاه و سه نفر» که در نخستین کنگره حزب به عضویت کمیونهای درآمدی بودند؛ جهانی، نجار و از فعالان جنبش کارگری قدیم که او نیز در یکی از کمیسیونهای نخستین کنگره حزبی عضویت داشت؛ حکیمی و بابازاده، دو کارگر راه آهن که بعدها به عضویت کمیته مرکزی درآمدند؛ و شاندرمنی، خیاط و عضو «پنجاه و سه نفر» که در کنگره دوم حزب جزو هیأت مشورتی شد.

علاوه بر این، رهبری شورا شامل سه تن دیگر بود که از اعضا امانه از چهره‌های اصلی حزب توده بودند. قازار سیمونیان، سازمان‌دهنده عمده کارمندان، روشنفکری ارمنی از اراک که از کارمندان میان‌پایه در تهران بود. سیمونیان که از یاران نزدیک روستا در دوران جنبش کارگری قدیم محسوب می‌شد، غالب سالهای دهه ۱۳۱۰ را در زندان به سر برده و در آنجا آناکارینینا از تولستوی را ترجمه کرده بود. در انتخابات مجلس چهاردهم، او کرسی اقلیت‌های میخی را در حوزه‌های انتخابیه استانهای مرکزی و جنوبی برای حزب توده کسب کرد. رضا ابراهیم‌زاده، نماینده اصلی اتحادیه راه آهن، خود کارگر راه آهن و اهل تبریز بود و در قیام خیابانی مبارزه کرده بود. وی به مازندران مهاجرت کرده، در آنجا در سال ۱۳۱۰ به سبب ترتیب دادن نخستین اعتصاب راه آهن دستگیر شده، و در زندان با «پنجاه و سه نفر» دوست شده بود. مهدی کیرام، سخنگوی اصلی اتحادیه کفاشان، کفاشی بود که به تشکیل نخستین اتحادیه کفاشان تهران در اوایل دهه ۱۳۰۰ یاری داده بود. او در دهه ۱۳۱۰ مدتی کوتاه به زندان افتاد و در اوایل سال ۱۳۲۱ به حزب توده پیوست.

بدین ترتیب همه چهارده تن رهبران شورای کارگران متحد، اعضای حزب توده بودند. از این چهارده نفر، هفت تن روزمزد، و هفت تن دیگر روشنفکرانی بودند که در جنبش کارگری اولیه شرکت جسته یا در نخستین فرصت پس از شهریور ۱۳۲۰ به جنبش کارگری پیوسته بودند. دوازده تن در زمانی از دوران حکومت رضاشاه به زندان افتاده بودند: سه تن به علت عضویت در «پنجاه و سه نفر» و نه تن به دلیل سازماندهی کارگری یا فعالیت در بخش جوانان «حزب کمونیست». همگی از خانواده‌های طبقه پایین و قشرهای پایین طبقه متوسط بودند. اگرچه با افزایش اتحادیه‌ها دیگران نیز به آنها پیوستند، این چهارده تن همچنان هسته جنبش کارگری هوادار حزب توده محسوب می‌شدند.

نخستین کنفرانس شورای کارگران متحد علاوه بر انتخاب رهبری تصمیماتی نیز اتخاذ کرد. کنفرانس اعلام داشت که شورا «سازمان مستقلی است که به هیچ گروه سیاسی وابسته نیست اما هرگونه کمکی را از سوی احزابی که به طبقه کارگر علاقه‌مندند، می‌پذیرد». شورا تصویب کرد

که اتحادیه‌ها به مسائل اقتصادی و اجتماعی توجه خواهند کرد؛ همه کارگران را بدون توجه به مذهب، زبان و نظرات سیاسی آنان به عضویت خواهند پذیرفت؛ روشنفکرانی را که فداکاریهای گذشته‌شان حاکی از علاقه صمیمانه آنها برای کمک به طبقه کارگر است، به عنوان سازمان دهنده کارگری جذب خواهند کرد اما روشنفکران دیگر را از مقامات سازمانی مستثنی خواهند داشت تا مرتجعان نتوانند ادعا کنند که اتحادیه‌ها آلت دست طبقه متوسط است.<sup>(۵۲)</sup> کنفرانس همچنین برنامه مفصلی برای شورا تصویب کرد. این برنامه خواهان هشت ساعت کار روزانه، حق تشکیل اتحادیه‌ها، معاملات از طریق فروشگاههای تعاونی، و حق اعتصاب در صورت لزوم، جابجایی مجانی به محل کار؛ دریافت حقوق در روزهای جمعه؛ اضافه کاری با دو برابر حقوق؛ دو هفته مرخصی سالیانه با استفاده از حقوق؛ مشری ایام پیری، حقوق استعلاجی، و بیمه بیکاری؛ پرداخت دستمزد برابر به زنان و مردان در قبال انجام کار یکسان؛ تضمین در برابر اخراج خودسرانه؛ ممنوعیت کار کودکان؛ اقدامات امنی در برابر حوادث حین کار؛ و مجازات کارفرمایان و مدیرانی که با کارگران خود بد رفتاری کنند یا آنان را مورد سوء استفاده و اهانت قرار دهند.<sup>(۵۳)</sup> این موارد در سراسر دهه بعدی اهداف اصلی جنبش کارگری را تشکیل داد.

با این حال، کنفرانس از بحث درباره مسأله حساس تشویق به اعتصاب در ضمن ادامه جنگ در اروپا عمداً اجتناب ورزید. در عین حال که اعضا در نتیجه تورم سخت در مضیقه و به ضرر دم افزون خواهان اقدام صلحانه بودند، رهبران اتحادیه که از لحاظ عقیدتی به اتحاد شوروی بستگی داشتند، از اخلال در کار جنگ پروا می‌کردند. شورا برای حل این اختلافات، به توافقی مخفی دست یافت. اعتصاب و سازماندهی کارگری در بخشهایی از اقتصاد که با امور جنگ ارتباط نزدیک داشت، نهی می‌شد اما همان اقدامات در صنایع خدماتی و لوازم مصرفی مورد تشویق و ترغیب قرار می‌گرفت. شورا همو با این خط مشی، در سال ۱۳۲۲ اعتصابات در بین کارگران نساجی در اصفهان، تهران، تبریز و بهشهر؛ رفتگران تهران و بهشهر؛ تلفنچیهای شیراز؛ کارگران چای و توتون پاک‌کنی در لاهیجان و تهران؛ دباغان و کارگران کبریت‌سازی در تبریز؛ و کارمندان وزارت دادگستری در تهران ترتیب داد. در عین حال، شورا از صنعت حیاتی نفت حذر کرد، در خطوط راه آهن سراسری که همان قدر حیاتی بود، رعایت احتیاط را توصیه کرد، و حتی اعتصابهای غیرمجازی را که در سال ۱۳۲۲ در تأسیسات نفت ایران و انگلیس در کرمانشاه، معادن زغال‌سنگ شمشک، کارخانه سیمان تهران، و مهمات‌سازی دولتی نزدیک تهران روی داد، و خرابکاری فاشینی نامید. بعدها یکی از اعضای شورا تأیید کرد که «دشمنان ما از بی میلی ما به ترتیب دادن اعتصاب سوء استفاده می‌کردند و همواره ما را به دوستی با کارخانه داران متهم می‌ساختند. کابخش نیز سالها بعد اعتراف کرد که اگر به سبب

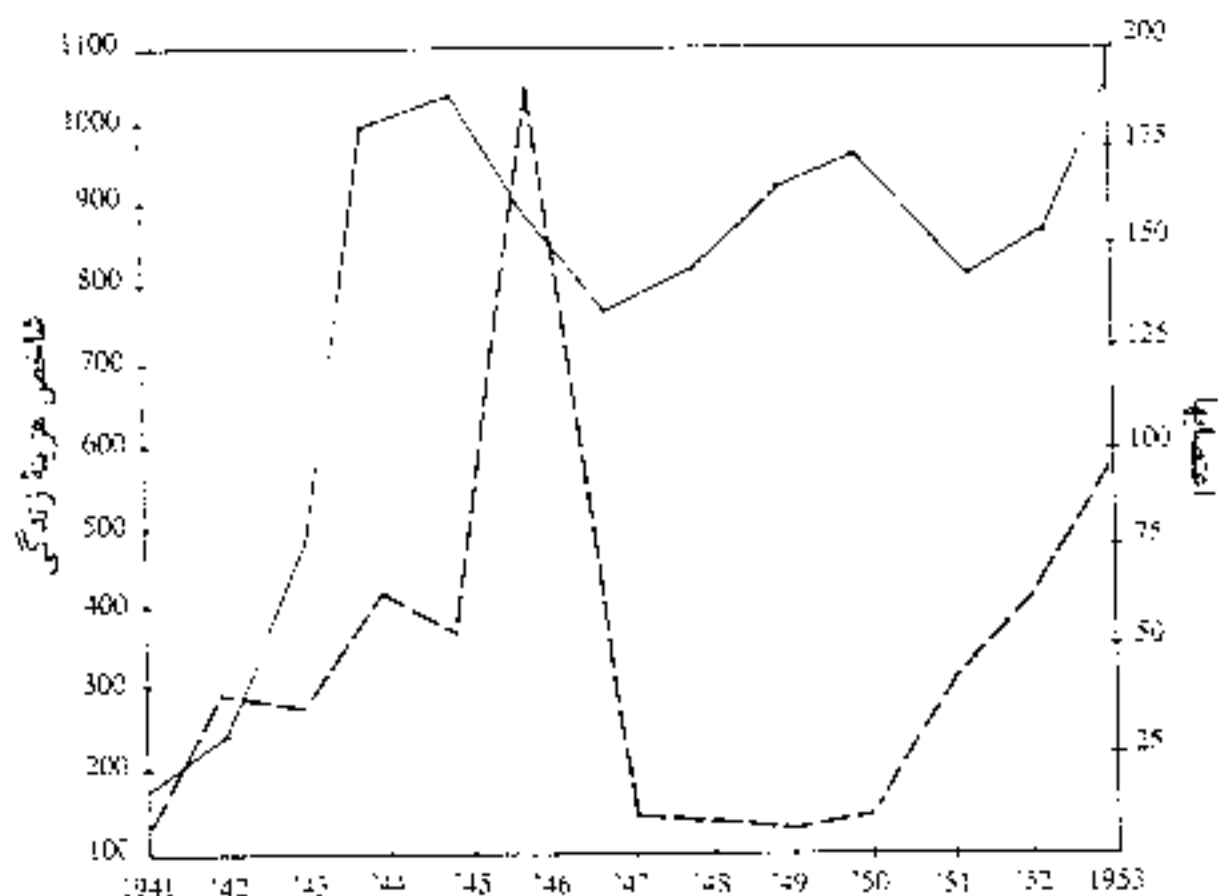
ای میلی حزب به اخلاق در اقتصاد در ضمن نرد مرگ و زندگی متفقین با فاشیسم، نبود. اتحادیه‌ها در سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ پیشرفت بسیار زیادتری می‌کردند.<sup>۱۲۴</sup>

به هر حال در اوایل سال ۱۳۲۳ که در «جبهه شرقی» ورق برگشت، این بی میلی بندریج کاهش یافت. شورا با پیش گرفتن خط مشی تهاجمی، شعبات جدیدی دایر کرد. شعبه‌های موجود را گسترش داد، رقبیان کوچکتر را از میدان به در برد، و ضمن ادغام با سه گروه دیگر در آذربایجان، تهران و کرمانشاه، در روز کارگر سال ۱۳۲۳ تشکیل شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران را اعلام داشت.

شورای متحده در سی ماه آتی، فرصتهای عالی برای سازماندهی کارگری یافت. نخست، حزب توده با نحو ممنوعیت ایام جنگ، ترغیب مبارزه از طریق اتحادیه‌ها را ادامه داد اما صنعت نفت تا تسلیم ژاپن در مرداد ۱۳۲۴ همچنان خارج از این محدوده ماند. دوم، مزدبگیران چاره‌ای جز پیوستن به اتحادیه‌ها و اعتصاب برای افزایش دستمزد نداشتند؛ زیرا شاخص هزینه زندگی از ۴۷۲ در سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ به ۱۰۳۰ در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ افزایش یافت. در واقع در سراسر دوره بین ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ تعداد سالانه اعتصابهای بزرگ (با شرکت پنجاه نفر کارگر یا بیشتر) با میزان تورم مطابقت نزدیک دارد (شکل را ببینید). سوم، متفقین به استخدام تعداد زیادی از کارگران ایرانی ادامه دادند. تعجبی ندارد که این امر کمبود نیروی کار را باعث شد و بدین ترتیب موقعیت بازار کار را تقویت کرد. کنسول انگلیس در بو شهر گزارش داد که رفتگران شهر به سهولت توانستند درخواست افزایش دستمزد را به سرانجام رسانند، زیرا فرودگاه محلی کارخانه مونتاز کامپون بازار کار را خالی کرده است. نماینده‌ای از کنفرانس اتحادیه‌های کارگری نیز اظهار داشت: «از دست دادن شغل فعلی‌ام در کارخانه سیمان برایم مهم نیست، زیرا می‌دانم که همیشه می‌توانم در هر جای دیگر، مخصوصاً در بخش ساختمان، کار پیدا کنم.»<sup>۱۲۵</sup> چهارم، شورای متحده، رقبایی توانا نداشت. رقیب اصلی شورا یعنی اتحادیه کارگران را در سال ۱۳۲۱ یوسف افتخاری یکی از سازمان‌دهندگان کارگری به وجود آورد که هر دو را دیکال اما سخت ضد کمونیست بود و به دنبال نقشی که در اعتصاب نفتی ۱۳۰۸ به عهده داشت، یازده سال در زندان به سر برده بود. افتخاری با آن که از خبرگان اصلی اتحادیه‌های کارگری بود، توانست کارگران زیادی را جذب کند، برخی از حامیان قدیم وی به حزب توده روی کردند و خود او پیش از پیش به سید ضیاگروید که قصد ترغیب ستیزه جویی کارگری را نداشت.\*

\* یوسف افتخاری هیچ‌گاه به سید ضیا ندین طباطبایی روی نیاورد بلکه از اتحادیه کارگران کتبی چون

تورم و اعتصاب‌های عمده



— شاخص هزینه زندگی  
 - - - تعداد اعتصاب‌های صنعتی

توضیح: شاخص هزینه زندگی از بولتن بانک ملی ایران و تعداد اعتصاب‌های صنعتی از نشریات مختلف بویژه اطلاعات، مردم، ظفر، کیهان، به سوی آینده، یاختر امروز و مرد امروز گردآوری شده است.

سرانجام، شورای متحده، یاری مهمی از حزب توده دید. سازمان‌های حزبی به جمع آوری کمک برای کارگران اعتصابی پرداختند. روشنفکران حزبی کلاسهای سوادآموزی تشکیل دادند، ظفر را برای شورای متحده منتشر کردند، و محرومیتها و شکایات کارگران را از طریق شبکه مؤثر روزنامه‌های جناح چپ اشاعه دادند. حقوقدانان حزب به طور قانونی یک انجمن حمایت برای دفاع از اعضای اتحادیه‌های کارگری تشکیل دادند. علاوه بر آن، قضات، مهندسان، و افسران پلیس بارها از نفوذ خود برای حمایت از اعتصابیون و سازمان‌دهندگان حزبی استفاده کردند. مثلاً مهندسان کارخانه قند در تهران وقتی مدیر کارخانه خواست چهار

→ خلیل انقلاب آذر - که بعداً به شورای متحده پیوستند - زمانی به سید ضیاء گرویده بودند - م.

کارگر مبارز را اخراج کند، تهدید کردند که کل کارخانه را تعطیل می‌کنند. کنسول انگلیس گزارش داد که مقامات دولتی یزد در سال ۱۳۲۵ حتی زحمت دستگیری تظاهرکنندگان را به خود ندادند؛ زیرا می‌دانستند که دادگاههای محلی تحت سیطره حزب توده است. کنسول بندرعباس به سال ۱۳۲۵ نوشت که اعتصاب کارخانه نساجی شهر عمدتاً بدان سبب توفیق یافت که مدیر کارخانه هوادار حزب توده بود. کنسول شیراز شرح داد که پلیس اعتصاب کارخانه الکتریکی شهر را با دستگیری همه رهبران اصلی در هم شکست اما دادگاههای محلی با آزاد کردن آنان، اعتصاب را دوباره به راه انداختند. کنسول زاهدان نیز اظهار داشت که حزب توده «اتحادگروه‌های بین کارگران در برابر خانواده علم به وجود آورد؛ زیرا حزب در دادگاهها، پلیس و ژاندارمری محل هوادارانی داشت» (۵۶).

شورای متحده با استفاده کامل از این مزایا وارد عمل شد. در سال ۱۳۲۳ بیش از چهل اعتصاب عمده به راه انداخت، اتحادیه‌های کوچکتر را در اصفهان، فارس و کرمان جذب کرد، و بدین وسیله تعداد اعضای خود را از ۱۰۰۰۰۰ نفر به حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر افزایش داد. (۵۷) همین طور، در سال ۱۳۲۴ به ترتیب دادن چهل اعتصاب بزرگ دیگر کمک کرد، و با تأسیس شعبه‌های جدید می‌توانست ادعا کند که سی و سه اتحادیه وابسته با بیش از ۲۷۵۰۰۰ نفر عضو دارد. (۵۸)

با این حال، اوجگیری شورای متحده در سال بعد بود. در اواسط سال ۱۳۲۵ شورا مدعی ۱۸۶ اتحادیه با جمع کل ۲۳۵۰۰۰ نفر عضو — ۹۰۰۰۰ نفر در خوزستان، ۵۰۰۰۰ نفر در آذربایجان، ۵۰۰۰۰ نفر در تهران، ۴۵۰۰۰ نفر در گیلان و مازندران، ۴۰۰۰۰ نفر در اصفهان، ۲۵۰۰۰ نفر در فارس، ۲۰۰۰۰ نفر در خراسان، و ۱۵۰۰۰ نفر در کرمان — بود. (۵۹)

شورا با تشکیل اتحادیه برای حدود ۷۵٪ نیروی کار صنعتی، شعبه‌هایی تقریباً در همه ۳۴۶ کارخانه مدرن کشور داشت و از سوی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری به عنوان تنها سازمان کارگری اصیل در ایران شناخته می‌شد. (۶۰) علاوه بر این، اعضای ۱۸۶ سازمان وابسته‌اش در مراحل مختلف حیات اجتماعی قرار داشتند و شامل مزدبگیران بخش صنعتی، مانند اتحادیه‌های کارگران نفت، کارگران نساجی، کارگران راه آهن و توتون‌سازان؛ مزدبگیران ماهر جدید، بخصوص اتحادیه‌های چاپگران، مکانیکهای اتومبیل و رانندگان کامیون؛ پیشه‌وران دستی ماهر، مشخصاً اتحادیه‌های قالیبافان؛ مزدبگیران نسبتاً غیرماهر — مثلاً اتحادیه‌های کارگران ساختمانی، رفتگران شهرداری و نقاشان ساختمان؛ شاغلان بخش خدمات، بخصوص اتحادیه‌های پیشخدمتهای رستورانها، لباسشوها، و کنترلرهای سینما؛ مجامع حرفه‌ای و کارمندی، همچون سندیکای مهندسان و تکنیسینها، جامعه حقوقدانان، و



اتحادیه‌های معلمان و کارمندان آموزش و پرورش؛ مزدبگیران کارگاههای بازار، بخصوص اتحادیه خیاطان، درودگران و کفاشان؛ و حتی بعضی مغازه‌داران و به طور مشخص اصناف داروساز، قناد و روزنامه‌فروش بودند.

از این گذشته، شورای متحده طی ۹ ماهه نخست سال ۱۳۲۵ بالغ بر ۱۶۰ اعتصاب موفق برای افزایش دستمزد ترتیب داد. این اعتصابات شامل کارگران نساجی در بوشهر، شیراز و بندرعباس؛ خیاطان در رشت؛ تعمیرکاران کشتی در بوشهر، بندرعباس و بندر شاهپور؛ کارگران راه آهن در قزوین؛ معدنکاران در شمشک؛ چاپگران، توتون‌سازان، شاگرد قصابان، تعمیرکاران راه آهن، رانندگان اتوبوس، لباسشویان، سیم‌کشها، کارگران آبجوسازی در تهران؛ و اعتصابات عمومی در خوزستان، اصفهان، نوشهر و چالوس بود. برای اولین بار پس از سال ۱۳۱۵، دستمزدهای واقعی در بین کارگران ماهر کارخانه‌ها قیمت مواد غذایی را کفاف داد و حتی از آن درگذشت.<sup>(۶۱)</sup> به گفته سیاحی خارجی، «حزب توده در بهبودبخشیدن به وضعیت کارگران کارخانه‌ها توفیق یافت. به دلیل فشارهای حزب توده و با گوشه چشمی به خارج کردن نیروی کار از زیر نفوذ حزب توده بود که احمد قوام در اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشرفته‌ترین قانون کار در خاورمیانه را تصویب کرد.»<sup>(۶۲)</sup> قانون جدید کار وعده داد که حداقل دستمزد را براساس قیمت محلی مواد غذایی تعیین کند؛ استخدام کودکان را ممنوع سازد؛ ساعات کار روزانه را به هشت ساعت برساند؛ پرداخت حقوق روزهای جمعه و شش روز تعطیلی سالانه، از جمله روز کارگر را اجرا کند؛ و به اتحادیه‌ها اجازه تشکیل و مذاکره با مدیریت را بدهد. حزب توده و شورای متحده، دستکم بر روی کاغذ به بسیاری از خواسته‌های اولیه خود رسیده بودند.

دلایل رشد سریع جنبش کارگری بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۶ را در کارخانجات نساجی اصفهان و صنعت نفت خوزستان بهتر می‌توان دید. در اصفهان، حزب توده نخستین سازمان خود را در اسفند ۱۳۲۰ هنگامی تشکیل داد که فداکار، حقوق‌دان جوانی که بعدها به نمایندگی مجلس رسید، شعبه حزب را دایر کرد. دست راست وی، عباس آذری، عضو پنج‌جاه و سه نفر، و کفاشی آذربایجانی بود که هنگام دستگیری‌اش به عنوان کارگر کارخانه در اصفهان استخدام شده بود. در عرض پنج هفته پس از گشایش نخستین شعبه، حزب توده کانونهای حزبی متعددی در دو واحد از ۹ واحد بزرگ نساجی داشت. این کارخانه‌ها زمینه باروری برای حزب توده بود؛ زیرا قیمت‌ها در پنج سال گذشته از شاخص ۱۰۰ به ۲۴۳ افزایش یافته اما دستمزدهای روزانه فقط از ۴ به ۸ ریال رسیده بود. دلایل این امر از این قرار بود: از طرفی جنگ رقابت خارجی را موقوف ساخته و بدین طریق سود بادآورده‌ای عاید توانگران کرده

بوده از ظرف دیگر ساعات کار برای تأمین نیازهای جدید، از ۹ به ۱۰ ساعت افزایش یافته بوده و از سوی دیگر شرایط کار در این واحدها حتی بدتر از اغلب مجامعهای صنعتی بود. کنسول انگلیسی می‌گوید که کارخانه‌داران اصفهان عادت کرده‌اند که به محض مواجهه با مسائلی کارگری به نیروهای نظامی محل تلفن کنند. خود کارگران سخت شکایت دارند که پلیس در سال ۱۳۱۸ یکی از بارانشان را که دست‌اندرکار اتحادیه‌های کارگری بود، کشته است و مدیران لفظ تحقیرآمیز اجیر را به جای کلمه مناسب‌تر کارگر به کار می‌برند و صاحبان کارخانه‌ها سالها گروه گروه کارگران اصفهان را به عنوان هدیه روز تولد به رضاشاه پیشکش می‌کردند تا به کارخانه‌های خصوصی‌اش در منطقه مالاریاخیز مازندران انتقام دهد.<sup>(۶۳)</sup>

نخستین نشانه توفیق حزب توده در مرداد ۱۳۲۱ آشکار شد که کارگران دو کارخانه، اتحادیه کارگران اصفهان را تشکیل دادند و خواستار ۳۰٪ افزایش دستمزد، روزانه هشت ساعت کار، و نرخهای ویژه برای اضافه کاری شدند. صاحبان کارخانه‌ها نخست از مذاکره سر باز زدند، سردهسته‌ها را اخراج کردند، و اتحادیه را به عنوان مشی آشوبگر که قادر نیستند مدت زیادی را با هم کار کنند، مردود دانستند اما صاحبان واحدها وقتی با اعتصاب مصمم در هر دو کارخانه روبرو شدند و نمی‌خواستند بازار را به رقبایشان واگذارند، عقب نشستند و همه خواسته‌های اصلی را تأمین کردند. غیرمنتظره نبود که این امر کارگران هفت واحد دیگر را ترغیب کرد تا به اتحادیه پیوندند و همان خواسته‌ها را مطرح کنند. اتحادیه باز مقابله کرد و اعتصابی عمومی با شرکت ۱۰۵۰۰ کارگری<sup>۶۴</sup> واحد نساجی راه انداخت. صاحبان واحدها برای شکستن اعتصاب، سرلشکر زاهدی، فرمانده پادگان محل را ترغیب و شاید تضمین کردند که رهبران اعتصاب را دستگیر کند و سربازان را در اطراف کارخانه‌ها مستقر سازد.<sup>(۶۴)</sup> اما این تاکتیک شکست خورد؛ زیرا حکومت مرکزی با ترس از درگیریهای خیابانی و وقوع اعتصابهای همدردی در جاهای دیگر به تحریک حزب توده، اقدام به برکناری زاهدی و حصول توافق با صاحبان کارخانه‌ها کرد. توافق نه تنها شامل خواسته‌های مربوط به دستمزد بود، بلکه هشت ساعت کار روزانه، آزمایش پزشکی ماهانه، پارانژ غذایی، سالانه دو دست لباس، ممنوعیت کار کودکان، و یک ماه پاداش به عنوان مشارکت در سودهای بادآورده را نیز دربرمی‌گرفت.<sup>(۶۵)</sup> علاوه بر این، حکومت قول داد قانون کاری تدوین کند که همه کارگران صنعتی را دربرگیرد. سفیر انگلیس می‌گوید: «به علت فعالیت چشمگیر کارگری، حکومت برای تنظیم مناسبات بین مدیریت و نیروی کارگر تحت فشار است.»<sup>(۶۶)</sup>

در ماههای پس از پیروزی بزرگ، اتحادیه کارگران اصفهان سازمان خود را در سه کارخانه یکپارچه ساخت. یک مأمور انگلیسی مقیم اصفهان گزارش می‌دهد که در اواخر سال ۱۳۲۱

کمیته اجرایی اتحادیه قدرت قابل توجهی در شهر داشت<sup>(۶۷)</sup> که شامل نمایندگی همه کارخانه‌ها، حفظ انضباط در محل کار، انتقال شکایات به مدیران، کسب شناسایی از کارخانه‌داران به عنوان سخنگوی راستین کارگران، و حکمیت در هرگونه اختلافی بین کارگران و مدیریت بود زیرا مذاکرات وی همواره موفقیت آمیز بود. مأمور انگلیسی می‌افزاید که هرچند اتحادیه در حرف مستقل از همه احزاب سیاسی بود، در عمل بسیاری از رهبرانش از حزب توده بودند.

اتحادیه در تیر ۱۳۲۲ پیروزی دیگری کسب کرد. جالب این که این پیروزی به دنبال کوشش بی نتیجه کارخانه‌داران برای جبران شکست قبلی حاصل شد. کارخانه‌داران با اظهار این که مالیاتهای سنگین و دستمزدهای فوق العاده، صنایع خصوصی را ورشکست می‌سازد. حالت تهاجمی به خود گرفتند. آنان تهدید کردند که یارانه‌های غذایی را لغو می‌کنند، از سبب ضیا برای تأسیس حزب در اصفهان دعوت کردند، و از رؤسای ایل بختیاری خواستند که برای تصرف شهر آماده شوند.<sup>(۶۸)</sup> یکی از کارخانه‌دارها که مالک روستاهایی در اطراف بود، روستاییان را به شهر آورد تا فداکار را مورد ضرب و شتم قرار دهند. اتحادیه واکنش شدیدی نشان داد، تهدید کرد که نه تنها در کارخانه‌ها تظاهرات و اعتصاب راه می‌اندازد بلکه در سراسر اصفهان اعتصاب عمومی ترتیب می‌دهد. این اوئیساتوم کارگر شده زیر حکومت مرکزی، باز هم با ترس از عواقب خونین، بیدرننگ مداخله کرد و کارخانه‌داران را به عقب‌نشینی واداشت. در توافقنامه جدید که با حضور اسنادار به امضا رسید، کارخانه‌داران پذیرفتند یارانه غذایی را ادامه دهند، فقط با اتحادیه هوادار حزب توده به مذاکره بپردازند، و پیش از کنار گذاشتن هر کارگری رضایت اتحادیه را جلب کنند. در عوض، اتحادیه قول داد حافظ اموال شرکت باشد، انضباط را برقرار کند، و اخراج کارگران مازاد بر نیاز را مجاز بدارد. کنسول انگلیس گزارش داد که صاحبان صنایع این موافقتنامه تحقیرآمیز را با اگره امضا کرده اما دست از دیسه‌چینی برنداشته بودند: «اسنادار با امتناع از سرکوب حزب کارگران در میان صاحبان منافع سخت نامحبوب شده است... توانگران امیدوارند او را از کار برکنار سازند و با تطمیع فرمانده شکر، برای سرکوب هرگونه فعالیت سیاسی در بین کارگران از ارتش استفاده کنند.»<sup>(۶۹)</sup> سفیر انگلیس نیز اوضاع اوایل سال ۱۳۲۳ را در گزارش ویژه‌ای جمع‌بندی کرد:

دو سال پیش اسلما کارگران تقریباً کامل بود. آنان مجبور بودند برای ده ربات روزی ده ساعت کار کنند. هیچ‌گونه تضمینی برای بهداشت و غرامتی برای آسیب دیدن هنگام کار وجود نداشت. در عین حال کارخانه‌داران سود سرشاری عاید می‌کردند. وقتی اولین نشانه‌های

مقاومت بروز کرد، کارخانه‌داران و دولت اهمیت آن را درک نمی‌کردند. آنها از اتحاد شوروی هراس داشتند و نگران آن بودند که کارخانه‌هاشان قربانی افکار ظاهرآ کمونیستی شود که در این زمان در بین کارگران رواج یافته بود. علاوه بر این، خشکین‌اند از این که آدمهای مهمی مثل خودشان، افراد اسماً خیلی پولدار، مورد بی‌حرمتی مستی کارگر باشند، احساس تنگ‌حیثیت می‌کنند. حرص و آز را نیز باید بر اینها افزود. زیرا تنها فکر اینان پول و پول بیشتر است و فکر دادن قسمتی از سود سرشارشان به کارگران برایشان هیچ خوشایند نیست. کل مناقشات مربوط به کارگر و کارگری را نامطبوع می‌دانند و همواره بر این عقیده‌اند که مناقشه کار اخلاک‌گرهاست و کارگران نادان‌تر از آنند که مسؤولیتی به عهده بگیرند... ما در ایران آشکارا در آغاز عصر تازه‌ای هستیم و ظهور جنبش اجتماعی جدیدی را می‌بینیم. مزایایی که کارگران کسب کرده‌اند، قابل توجه است و مسلماً همچنان کارفرمایان را وادار خواهند کرد که قدرت تازه کشف شده آنان را احساس کنند. (۷۰)

به رغم مخالفت صاحبان کارخانه‌ها، حزب توده در سال ۱۳۲۲ همچنان به گسترش خود در اصفهان — بخصوص در میان مزدبگیران بازار، ارامنه و یهودیان، و چهار کارخانه کوچک شهر، ادامه داد. در انتخابات مجلس چهاردهم، فداکار ۳۰۰۰۰ رأی آورد. در مراسم ترحیم سلیمان اسکندری ۲۵۰۰۰ نفر هوادار حزب شرکت کردند و در مراسم بدرقه فداکار به مجلس، همه سیزده کارخانه شهر تعطیل کردند و نزدیک به ۳۰۰۰۰ هوادار در فرودگاه گرد آمدند. کنسول انگلیس گزارش داد که مراسم بدرقه چنان شورانگیز بود که کارگری پیشنهاد کرده به نشانه قدردانی از کوششهای فداکار به نفع کارگران، پسرش را قربانی کند. (۷۱)

در این بین، صاحبان کارخانه‌ها می‌کوشیدند توافقیهای قبلی را خنثی کنند. آنان به حزب وطن، سید ضیاکمک کردند تا اتحادیه دهقانان و کارگران را تشکیل دهد و کارگرانی را که با رضایت اتحادیه توده‌ای، اخراج شده بودند، به عضویت درآورد. آنها بین دو اتحادیه رقیب برخوردهای خشونت‌آمیزی ایجاد کردند و با بستن ناگهانی در کارخانه‌ها و انبارهای غله — تنها منبع تهیه نان کارگران — به روی آنان، در فروردین ۱۳۲۳ بحران بزرگی به وجود آوردند. همان‌طور که انتظار می‌رفت، کارگران گرسنه برای ورود به انبارها با ارتش درگیر شدند و حزب توده اعتصابی عمومی در اصفهان به راه انداخت. شاه‌دان عینی تخمین زدند که در عرض یک هفته بحران، پنجاه نفر مجروح شدند. با این حال روزنامه‌های حزب حادثه را شورش کارگران قلمداد کردند و اعلام داشتند که بیش از پانصد تن زخمی شده‌اند. در توافقی آتی که بین حکومت مرکزی و حزب توده حاصل شد، کارخانه‌داران کارخانه‌ها را دایر کردند

و اتحادیهٔ هوادار حزب توده نیز از ورود اتحادیهٔ رقیب به کارگاهها جلوگیری نکرد. کوتاه مدتی پس از توافق، اتحادیهٔ کارگران اصفهان به «شورای متحده» پیوست.

حزب توده در اوایل سال ۱۳۲۴ مجبور به عقب‌نشینیهای موقت در اصفهان شد. نیاز شوروی به نفت برای مخالفان حربهٔ تبلیغاتی گردید. وابستگی به «شورای متحده» خللی در اتحادیه ایجاد کرد؛ زیرا اصفهانیها به طور سستی از هرگونه سیطرهٔ تهران روگردان بودند. رؤسای بختیاریها، قشقایها و ایلات خمسه، متأثر از این تحولات، ائتلافی در برابر حزب توده تشکیل دادند. حکومت بسیار محافظه کار صدر، نخست‌وزیر، سیاستمداری را که از ضد کمونیستهای افراطی بود، استاندار اصفهان کرد. استاندار جدید کارخانه‌های بزرگ را تحت حکومت نظامی قرار داد، بعضی از رهبران کارگری را دستگیر، و بین عشایر محل اسلحه پخش کرد. اشغال کارخانه‌ها بازاریان را نیز بخصوص بدان سبب که بسیاری از تجار سهامدار شرکتهای نساجی بودند، هراسان ساخت. روزنامهٔ سید ضیا، رعد امروز، اعلام کرد که «حزب توده سرمایه‌داران کوچک را نیز چون سرمایه‌داران بزرگ تهدید می‌کند؛ زیرا هدفش امحای هرگونه مالکیت خصوصی است.»<sup>(۷۲)</sup> دو واعظ بزرگ شهر به مبارزهٔ مذهبی با حزب توده اقدام کردند و این حزب را به عنوان توطئهٔ کمونیستی الحادی محکوم ساختند. به قول کنسول انگلستان، «مزیت مهمی که مخالفان حزب توده دارند، احساسات شدید مذهبی نهفته‌ای است که سهولت برانگیخته می‌شود.»<sup>(۷۳)</sup> علاوه بر این، زمینداران بزرگ با مشاهدهٔ این که حزب توده در روستاها نیز رخنه می‌کند، به صاحبان کارخانه‌ها نزدیکتر شدند. مثلاً، اکبر مسعود، پسر ظل‌السلطان و دولتمرد ارشد شهر، به محض آن که مبلغان توده‌ای را در روستاهای خود کشف کرد، صاحبان صنایع را مورد حمایت قرار داد. دو سال پیشتر، مسعود در برابر همین صاحبان صنایع به عنوان تازه به دوران رسیده‌هایی که لیاقت ادارهٔ کارگران خود را ندارند، ایستاده بود. از این گذشته، کارخانه‌داران از سویی با اخراج ۱۵۰ عضو اتحادیه و از سوی دیگر با کمکهای سخاوتمندانه به «حزب وطن» و منظور داشتن ۱۰٪ افزایش حقوق برای اعضای «اتحادیهٔ دهقانان و کارگران» به متزلزل کردن «اتحادیهٔ کارگران اصفهان» ادامه دادند. در فروردین ۱۳۲۴ که حزب سید ضیا ۱۰۰۰ تن را -اغلب از روستاهای اطراف- برای حمله به دفاتر اتحادیهٔ کارگران اصفهان و غارت آن گرد آورد، حزب توده به ضعیف‌ترین حد خود رسید. پلیس از دخالت خودداری کرد. کنسول انگلیس گزارش داد که صاحبان کارخانه‌ها مطمئن بودند که حزب توده «گوشمالی شده است»، وی همچنین پیش‌بینی کرده که کارخانه‌داران مطمئن دوباره شیوهٔ قدیم خود یعنی دستمزد نازل، ضدیت با هر اتحادیه‌ای، و هرچه بیشتر پول در آوردن را از سر گیرند.<sup>(۷۴)</sup>

در واقع، به محض نخست‌وزیر شدن قوام، حزب توده به ترمیم خود پرداخت. حکومت جدید استانداری را به دولتمرد بیطرف‌تری سپرد، سیدضیا را دستگیر کرد و وجود حزبش را مصادره کرد و به صاحبان صنایع هشدار داد که از کار اتحادیه‌کناره‌بگیرند. در اسفند ۱۳۲۴ اتحادیه کارگران اصفهان چندان قوی بود که بتواند یک اعتصاب عمومی در نه کارخانه بزرگ ترتیب دهد. در ماه فروردین قدرت اتحادیه چنان زیاد بود که کوشش صاحبان کارخانه‌ها را برای انتقال حدود ۵۰۰۰ روستایی به کارخانه‌ها عقیم گذارد. در روز کارگر یک بار دیگر اتحادیه توانست بالغ بر ۴۰۰۰۰ هوادار را به خیابانها بکشانند. در مردادماه کنسول انگلیس گزارش می‌داد که حزب توده مقامات محلی را به تسلیم واداشته بود؛ کارخانه‌داران را چنان ترسانده بود که جرأت نمی‌کردند به کارخانه خود پا بگذارند؛ و علاوه بر واحد های نساجی، اغلب امور محل را قبضه کرده بود. کنسول همچنین هشدار داد که حزب توده «آماده است تا قدرت را در اصفهان به دست گیرد درست همان‌گونه که دموکراتها در تبریز کرده بودند» (۱۵) به نظر کنسول، گسترش حمایت سیاسی از طریق حکومت مرکزی، پشتیبانی اصلی که حزب توده در میان اغلب کارگران کارخانه‌ها از آن برخوردار بود، سرخوردن دیگر کارگران از حزب سید ضیا، و مهمتر از همه، توانایی قابل توجه اتحادیه هوادار حزب توده در انعقاد قراردادهای مطلوب، به این نوزایی کمک می‌کرد. (۱۶) مثلاً ضیق قراردادی که در اردیبهشت ۱۳۲۵ امضا شد، کارگران نساجی روزانه هشت ساعت کار، بالاترین دستمزد در کشور، دریافت مزد برای جمعه‌ها، سالانه دو دست لباس رایگان، و عدم اخراج بدون تأیید اتحادیه را به دست آوردند.

حزب توده در بین کارگران نفت خوزستان نیز همین قدر موفق بود. حزب نخستین بار در اوایل سال ۱۳۲۲ در تأسیسات نفتی ظاهر شد اما پس از دستگیر شدن سازمان‌دهندگان سرعت عقب‌نشست و رهبران تصمیم گرفتند از این صنعت حیاتی کناره‌گیرند. در عوض آنان بر آن شدند که بین کارگران غیرنفتی، چون رفتگران، لایروبان قنات، رانندگان تاکسی، نخریان و شاگرد نانویان، اتحادیه‌های محلی تشکیل دهند. گروهی از روشنفکران رادیکال آبادان، ناراضی از این تصمیم، حدود دویست نفر از کارکنان شرکت نفت ایران و انگلیس را در اتحادیه کارگران ایران آگرد آوردند و در ماه اردیبهشت ۱۳۲۴ به اعتصاب خودجوش هزار و دویست کارگر در پالایشگاه کرمانشاه کمک کردند. اگرچه رهبران حزب اعتصاب را محکوم کردند و شورای متحده، برای پایان دادن به آن دخالت کرد، سفیر انگلستان احساس کرد که کل حادثه را حزب توده کارگردانی کرده است و به شرکت نفت توصیه کرد وضع مسکن و امکانات بهداشتی کارگران را بهبود دهد تا حزب توده از شکایات مشروع محروم

گردد.<sup>(۷۷)</sup> سفارت انگلستان در گزارش جداگانه‌ای درباره شرایط کارگری در حوزه‌های نفتی، هشدار داد که کمبود مسکن و دیگر امکانات رفاهی می‌تواند سرآغازی عالی برای حزب توده باشد؛ اما مؤولان شرکت نفت ایران و انگلیس پاسخ دادند که این انتقادات بجا نیست و نیروی مسنح تنها حامی مناسب در برابر خرابکاری است. با گرچه روستاییان عرب (محلّی) مسلح‌اند، کارآزموده نیستند. تنها حفاظ مناسب در برابر احتمال اغتشاش جدی کارگری به قصد عقب‌نشینی نیروهای خارجی، ایجاد نیروی پلیس قدرتمند است.<sup>(۷۸)</sup>

مسائل صنعت نفت در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ با ناآرامی کارگری بین کارکنان انگلیسی رو شد. کارکنان انگلیسی که بدون اطلاع قبلی ساعات کارشان افزایش یافته و مرخصی‌شان لغو شده بود، اتحادیه کارگران شیفت را تشکیل دادند. تهدید به اعتصاب کردند، و کسوفها و کارمندان شرکت نفت نامیدند.<sup>(۷۹)</sup> حکومت انگلستان بی‌درنگ هیأتی پارلمانی را به ریاست زنی از حزب محافظه کار برای بررسی اوضاع اعزام کرد. وقتی رئیس هیأت ضمن سخنرانی برای کارکنان انگلستان اشاره کرد که آنان خیلی خوشبخت‌اند که در زندان ژاپنیها نیستند، شوندهگان عصبانی پیشنهاد کردند که او را «برای گردش در قبرستان آبادان» ببرند یا «در گوشه تاریکی عیناً به سبک ژاپنیها با او مذاکره کنند».<sup>(۸۰)</sup> وزارت خارجه انگلستان اظهار داشت که کارکنان انگلیسی مادم که جنگ ادامه دارد، مایل به اعتصاب نیستند زیرا بسیاری از آنان کمونیست هستند؛ اما رفتار نامعمولشان ممکن است «تأثیر بدی بر کارگران ایرانی داشته باشد».<sup>(۸۱)</sup>

حزب توده به محض پایان گرفتن جنگ وارد صنعت نفت شد. این حزب با تأسیس شعبه‌های حزبی، اتحادیه کارگران خوزستان را به عنوان بخش ایالتی «شورای متحده» تشکیل داد، اتحادیه‌های مستقل کارگران ایران را جذب کرد، و راه‌پیمایی عظیم و منظم اول ماه مه سال ۱۳۲۵ را ترتیب داد. سخنرانان راه‌پیمایی خواستار افزایش دستمزد، بهبود وضع مسکن، حقوق روزهای جمعه، روزی هشت ساعت کار، و تدوین قانون کار جامع شدند. یک سخنران زن، نفت را مروراید ایران خواند و انگلستان را متهم کرد که برای خوراک سگها بیشتر از مزد کارگران خرج می‌کند و خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس را خواستار شد.<sup>(۸۲)</sup> این احتمالاً اولین باری بود که مردم در آبادان ندای ملی شدن نفت را می‌شنیدند.

حزب توده به دنبال تظاهرات موفقیت آمیز روز کارگر یک سلسله اعتصابات سازمان یافته بر ضد شرکت نفت ترتیب داد. در واقع، همان فردای تظاهرات حدود ۲۵۰ افزارمند و کارگر در قسمت تقطیر دست از کار کشیدند و خواستار افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار شدند.

شرکت یک هفته بعد که کارکنان کارخانه محلی آسفالت‌سازی و مجتمع لکوموتیوسازی به عنوان هبستگی اعلام اعتصاب کردند، خواسته‌های آنان را برآورد. در ۲۰ اردیبهشت همه ۲۵۰۰ نفر نیروی کار منطقه نفتی آغا‌جاری دست از کار کشیدند و خواستار مزایایی شدند مشابه همان که چندی پیش کارگران نساجی اصفهان کسب کرده بودند - بخصوص دستمزد بیشتر، حقوق روزهای جمعه، و اضافه کاری با نرخ بالاتر. شرکت نخست خواسته‌ها را غیرمنطقی خواند و آب را به روی آغا‌جاری بست؛ اما سه هفته بعد که حزب توده تهدید به اعتصاب عمومی در آبادان کرد، کمکهایی برای اعتصابیون آغا‌جاری گرد آورد، و قوام را واداشت تا هیأتی به عنوان میانجی به خوزستان اعزام دارد، با اکراه پشت میز مذاکره نشست. در توافقی که حاصل شد، شرکت نه تنها بسیاری از خواسته‌های اولیه را برآورد، بلکه همچنین حقوق سه هفته اعتصاب را پرداخت و قول داد هر قانون کاری را که حکومت مرکزی تصویب کند، به اجرا درآورد. خبرنگار تایمز لندن، بی‌خبر از شرایط کار در اصفهان، اظهار داشت که «در تاریخ ایران بی سابقه است که بابت شش روز کار، حقوق هفت روز را بدهند». سفارت انگلستان گزارش داد که شرکت نفت ایران و انگلیس هیچ راهی جز مذاکره ندارد؛ زیرا حزب توده در موضعی بسیار قوی قرار دارد و حدود ۷۵٪ کارگران نفت را به عضویت اتحادیه درآورده است. همین طور کنسول انگلیس در خرمشهر نوشت که شرکت نفت این توافق نامطلوب را پذیرفت و حزب توده را نماینده تام کارگران دانست؛ چرا که از گسترش نفوذ کمونیسم اطلاع داشت و می‌ترسید اعتصاب به پالایشگاه آبادان سرایت کند.<sup>(۸۳)</sup>

در اواخر خرداد، سازمان حزب توده در خوزستان، با تشکیلات اداری استان برابری و رقابت می‌کرد و در بسیاری از شهرها آن را تحت الشعاع قرار داده بود. به گفته کنسول اهواز، «اداره عملی استان به دست حزب توده افتاده بود».<sup>(۸۴)</sup> شعبه‌های حزب قیمت مواد غذایی را تعیین می‌کردند، از حمایت واحدهای توپخانه محلی برخوردار بودند، و ارتباطات بویژه حمل و نقل با کامیون بین مراکز عمده شهری را زیر نظر داشتند. اتحادیه‌های وابسته به حزب نماینده مشکلات کارگران در برابر دولت بودند، برای موارد ضروری آتی پول جمع می‌کردند، یک شبکه کارآمد آذوقه‌رسانی به مغازه‌ها درست کردند، و فقط در آبادان چهل و پنج باشگاه به وجود آوردند. علاوه بر این، شبه‌نظامیان حزب در خیابانها نگهبانی می‌دادند، تاسبات نفتی را محافظت می‌کردند، و ناظران خارجی را با انتقال سریع ۲۵۰۰ داوطلب از آبادان به خرمشهر برای ساختن یک سیل‌گیر اضطراری تحت تأثیر قرار دادند. مقامات انگلیس گزارش دادند که در اعلام خطر سیل، شرکت اقرار کرد که نه خود و نه مقامات دولتی نمی‌توانستند کارگران آبادان را به تعدادی که حزب توده سازمان داد، بسیج کنند. این مسلماً



نمایش مؤثری از نفوذ حزب توده در میان کارگران بود. سفیر انگلیس افزود: «در واقع می‌توان گفت که در حال حاضر امنیت پالایشگاه و حوزه‌های نفتی و مصونیت پرسنل انگلیسی به حسن نیت و میل حزب توده بستگی دارد.»<sup>(۸۵)</sup> وابسته نظامی انگلیس نیز در اواخر خرداد گزارش داد:

اوضاع کنونی در آبادان و آغاچاری هرچند در ظاهر آرام است، سخت وخیم است. حزب توده تسلط کامل بر کارگران را در پالایشگاه در دست دارد و در حوزه‌های نفتی نیز جا باز می‌کند. مسؤولان شرکت نفت انگلیس و ایران فقط تحمل می‌کنند. در هر لحظه‌ای، به هر دلیلی، ممکن است اعتصابی روی دهد که تولید را راکد سازد. برای همین، رهبران حزب توده از قدرشان برای حفظ نظم استفاده می‌کنند. اگرچه آنان در حرف به خشونت توصیه می‌کنند، در عمل از آن جلوگیری کرده‌اند. حزب توده خود را به صورت نماینده بالفعل کارگران ایران درآورده است و مدیریت، با توجه به آن موقعیت با حزب درباره سازمان اتحادیه‌های کارگری که بر اساس قانون کار جدید مورد نظر است، مذاکره می‌کند. شرکت بدین وسیله می‌تواند ارتباطی با نمایندگان نیروی کار و تولید در حوزه‌های نفتی داشته باشد اما افراد معدودی باور خواهند کرد که اقداماتی از این دست به چیزی بیش از آسودگی کوتاه‌مدت بینجامد.<sup>(۸۶)</sup>

رو در رویی مورد نظر در ۱۹ تیر رخ داد اما بعد معلوم شد که بیشتر به تحریک مقامات بوده است تا حزب توده. در آن روز، شرکت وعده دستمزد روز جمعه را زیر پا گذاشت. استاندار هوادار انگلیس حکومت نظامی برقرار کرد و فرمانده نظامی آغاچاری رهبران کارگری محلی را که به مذاکره دعوت کرده بود، دستگیر کرد. اعتصابی خودجوش در آغاچاری صورت گرفت و حزب توده و شورایی متحده بی‌درنگ آن را تأیید کردند. علاوه بر این، تمام کارمندان را در سراسر خوزستان به خودداری از رفتن به سرکار در ۲۲ تیر تا برکناری استاندار از سوی حکومت مرکزی، لغو حکومت نظامی، آزادی رهبران کارگری، و تضمین پرداخت دستمزد روزهای جمعه، دعوت کردند. بیش از ۶۵۰۰۰ کارگر به دعوت آنان پاسخ گفتند و بزرگترین اعتصاب صنعتی ایران و یکی از بزرگترین اعتصابات در خاورمیانه را به وجود آوردند. این اعتصاب نه تنها شامل ۵۰۰۰۰ نفر کارگری و کارمند دفتری شرکت نفت بود، بلکه ۲۰۰ هزارمند هندی در پالایشگاه آبادان؛ هزاران آتش‌نشان، راننده کامیون، رفتگر، کارگر راه‌آهن، کارگر نساجی، و دانش‌آموز دبیرستان در سراسر خوزستان؛ صدها مغازه‌دار، صنعتگر و سوداگر نوپای بازار؛ و حتی آشپزها، راننده‌ها، و مستخدمان خانواده‌های اروپایی را نیز در برمی‌گرفت. کنسول انگلیس در اهواز گزارش داد که

«اعتصاب با قدرتی عظیم پا گرفت. کنسول خرمشهر نوشت که اعتصاب در آبادان با راه‌پیمایی منظم در مقابله با مقامات نظامی شروع شد. وابسته نظامی انگلیسی نیز گزارش داد که اعتصاب عمومی با آرامش آغاز شد و بلافاصله اداره کامل مناطق صنعتی خوزستان را به حزب توده سپرد.»<sup>(۱۸۷)</sup>

اگرچه اعتصاب عمومی در آغاز آرام بود، بزودی به رودرویی خشونت‌بار بین کارگران نفت، مقامات نظامی و اعراب بومی مبدل شد. حزب توده با ورود به عرصه‌ای صنعتی که از تنوع قومی برخوردار بود، کوشش خاصی کرده بود تا کارگرانی از مذاهب، مناطق، زبانها و زمینه‌های عشیردای مختلف را به خود جلب کند. حزب در میان کارگران مهاجر ایلات بختیاری، لر، خمسه و قشقایی؛ کارگران غیرماهر اصفهانی، شیرازی، کرمانی و یوشهری؛ و کارگران ماهر بخصوص جوشکار، افزارمند و راننده کامیون از جماعات آذری، ارمنی، و آسوری توفیق چشمگیری داشت اما در میان عربها با شکست مواجه شده بود.

سه عامل: توجه کننده این شکست است. نخست، اعراب برخلاف قشقاییها، ایلات خمسه، و بختیاریها در سرزمینهای خاص خود می‌زیستند. در حالی که دیگران از حوزه نفوذ کدخدای کلانتر و خان خود خارج شده بودند. عربها همچنان زیر نظارت مستقیم سرکردگان قبیله خود زندگی می‌کردند. خلاصه آن که اعراب همچنان در قید علائق خویشاوندی قرار داشتند. دوم، اعراب شاغل در صنعت نفت، نه به عنوان مزدور شخصی بلکه به صورت دسته‌های کارگری به سرپرستی مقاطعه‌کاران خصوصی که بسیاری از آنان رؤسای عشایر عرب بودند، کار می‌کردند. این کارگران، به عنوان کارگر قراردادی، به شیوخ قبیله خود وابسته می‌ماندند، به جای کار روزانه، دستمزد مقطوع دریافت می‌کردند، و از این رو با اکثریت وسیع کارگران نفتی در نگرانیهای مربوط به دستمزد بیشتر، ساعات کار کمتر، و حقوق ایام تعطیل، شریک نبودند. سوم آن که رهبران جامعه عرب، دلایلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای مخالفت با حزب توده داشتند. کنسولهای انگلیسی گزارش می‌دادند که رؤسای عرب به طور مستقیم به انگلستان به چشم حامی خود می‌نگریستند؛ مالکان عرب نگران آن بودند که حزب توده «اذهان بی‌خبر را به طور درمان‌ناپذیری مسموم سازد» و «اقتدار مست آنان را بر دهقانان از بین ببرد»<sup>(۱۸۸)</sup> و جامعه سوداگر عرب بویژه مغازه‌داران و معامله‌گران ذرت در آبادان وقتی که می‌دیدند «پلیسها و گاردهای خیابانی حزب توده بازوبند می‌بندند، در خیابانها مردم را امر و نهی می‌کنند، بر تعداد مسافران اتوبوسها مراقبت دارند، و به ناوها درباره قیمت نان دستور می‌دهند» هراسان می‌شدند.<sup>(۱۸۹)</sup>

مخالفت عربها با حزب توده در واسط تیر که رؤسای عشایر، به اصرار استانداری، اتحادیه

کشاورزان را تشکیل دادند، نمایان شد. آنان بزودی نام این اتحادیه را به این عنوان که «آنان نه گروهی کشاورز، بلکه قومی با هویت هستند» به اتحادیه عرب تغییر دادند.<sup>(۹۰)</sup> حزب ایران با کنایه متذکر شد که اتحادیه عرب همان قدر اتحادیه است که حکومت رضاشاه حکومتی مشروطه بود. حزب توده این اتهام را وارد کرد که به اصطلاح اتحادیه عرب در تدارک تجزیه خوزستان از ایران است و علاوه بر استاندار از شرکت نفت ایران و انگلیس اسحه دریافت می‌کند.<sup>(۹۱)</sup> کنسول انگلیس نوشت که افتتاح مقر اتحادیه عرب در آبادان در میان اعضای حزب توده نگرانی به وجود آورده است؛ چرا که شهریه‌ها از قدیم از حمله عشایر یمناک بود.<sup>(۹۲)</sup>

این نگرانیها در روز دوم اعتصاب عمومی که خیر محاصره آغاچاری از سوی عشایر مسلح عرب و تدارک حمله به آبادان، به این شهر رسید، به ترس و وحشت تبدیل شد. کنسول انگلیسی گزارش داد که او به رهبران عرب توصیه کرده است افراد خود را از آبادان دور نگه دارند اما شایعه‌ای قوی وجود دارد که فرماندار به شیوخ عرب دستور داده است عشایر خود را گرد آورند و دفتر حزب توده را به آتش بکشند. کنسول افزود که استاندار احتمالاً به عربها متوسل شده است؛ زیرا پادگان آبادان تنها ۲۵۰ سرباز دارد.<sup>(۹۳)</sup> با پخش شدن این شایعه، مردم خشمگین در اطراف دفاتر اتحادیه عرب جمع شدند و زمانی که پلیس به اعراب و تیراندازی پرداخت، جماعت خشمگین به دفاتر حمله بردند و به این ترتیب در طول شب دست به شورش زدند که ۱۹ کشته و ۳۳۸ زخمی به جای نهاد. در میان کشته‌شدگان، ۱۲ نفر عرب شامل مقاطعه کاران عمده و ثروتمندترین تجار آنان دیده می‌شد. در تناقض با شواهدی که از سوی کنسولهای انگلیس در اهواز و خرمشهر ارسال می‌شد، وابسته نظامی انگلستان در تهران، به وزارت خارجه و مطبوعات غربی اطلاع داد که کتل بحران ناشی از تحریک ادوایش توده‌ای بوده است.<sup>(۹۴)</sup>

شورشها تا صبح روز بعد که هیأتی اضطراری از تهران به فرودگاه آبادان وارد شد، ادامه یافت. این هیأت شامل مظفر فیروز از حزب دموکرات، رادمنش از حزب توده و جودت از شورایی متحده بود. پس از شش ساعت بحث و گفتگو با شرکت نفت، استاندار، و اتحادیه‌های حزب توده، هیأت اعزامی مصالحه‌ای میان طرفین مخاصمه برقرار کرد. طبق این توافق، حزب توده پذیرفت که به اعتصاب عمومی پایان دهد؛ از درخواست برکناری استاندار بگذرد، و اتهامات و حملات تند خود را به شرکت نفت و اتحادیه عرب متوقف سازد. متقابلاً، مقامات نظامی رهبران اتحادیه را آزاد کردند و شرکت نفت، هم با پرداخت حقوق روزهای تعطیل و هم با افزایش حداقل دستمزد روزانه به ۳۵ ریال موافقت کرد. بدین‌سان،

اتحادیه کارگران نفتی به خواسته‌های اقتصادی اصلی خود رسید. زمانی که کارکنان به سرکار خود بازگشتند، نوئل بیکر، وزیر کشور انگلستان، محرمانه به وزرای همکار خود در کابینه اظهار داشت که کل ناآرامی بر اثر سخت‌گیری شرکت نفت بر سر حقوق ایام تعطیل بروز کرده بود. به همین ترتیب، مقامی ناشناس در شرکت نفت به وزارت خارجه نوشت که در اعتصاب عمومی چهار روزه رهبران سرسخت شرکت نفت مقصر بودند که از درک مشکلات کارگران عاجز بوده، تجربه‌ای در برخورد با نیروی کار سازمان یافته نداشتند و شناخت آنان از اتحادیه‌های کارگری به تکرار شوخیهای کهنه‌ای محدود می‌شود که رنگ باخته است. سرانجام، کنسول انگلیس در اهواز با جمع‌بندی گزارشهای خود از اعتصاب عمومی، اخطار کرد که توفیق اقتصادی، نفوذ کمونیستها را بر کارگران تثبیت کرده است و کارگران همچنان تأکید می‌ورزند که در مذاکرات آنها با شرکت نفت، حزب توده باید نماینده آنان باشد. (۹۵)

با پیروزی اعتصابات عمومی در اصفهان و خوزستان طی تابستان ۱۳۲۵، شورای متحده به اوج موفقیت‌های خود دست یافت اما با چرخش تند قوام به راست در پاییز ۱۳۲۵، دوره‌ای از بحران حاد برای شورا آغاز شد. در خوزستان، مقامات استان ۱۲۰ نفر سازمان‌دهنده کارگری را تبعید کردند و شرکت نفت ۸۱۳ نفر رهبران اعتصاب را اخراج و بیش از ۱۰۰ نفر کارگر را که قبلاً به دلیل فعالیت در اتحادیه دستگیر شده بودند، به علت غیبت بدون مرخصی بیکار کرد. در اصفهان، ارتش دفاتر حزب را اشغال کرد، حدود ۱۰۰ نفر حزبی را دستگیر نمود، و به گفته کنسول انگلیس، شمار زیادی از کارگران را به سربازی گرفت. (۹۶) در فارس و کرمان، عشایر شورشی سازمان‌دهندگان کارگری را به فرار به تهران واداشتند. در استانهای شمالی، مقامات ۱۴۰ نفر فعالان اتحادیه‌ها را دستگیر، سه نفر را اعدام، و بنا به گزارش کنسول انگلیس در رشت، «متهای کوشش خود را کردند که به نفوذ حزب توده در بین کارگران پایان دهند. برنامه راه‌اندازی کل صنایع را شهر به شهر اجرا کنند». (۹۷) و در پایتخت، وقتی شورای متحده در ۲۱ آبان اعتصاب عمومی یکروزه‌ای در اعتراض به دستگیریهای استانها و تشکیل یک سازمان کارگری رقیب - اسکی - ترتیب داد، حزب توده و حکومت علناً درگیر شدند. به گفته حزب توده، اعتصاب ۱۰۰٪ موفق بود؛ زیرا اکثریت عظیم ۵۰۰۰۰ نفر اعضای «شورای متحده» در تهران به سرکار نرفتند. اما به گفته وابسته نظامی انگلیس، اعتصاب فقط ۵۰٪ توفیق داشت؛ زیرا حکومت ۱۵۰ سازمان‌دهنده اتحادیه را دستگیر و دفاتر «شورای متحده» را اشغال کرد، با کامیونهای ارتشی خط نهبانان اعتصاب را شکست، کارگران بیکار را به جای اعتصابیون گماشت، و برای همه آنها بی‌گانه‌گی به سرکار می‌رفتند، یک روز دستمزد فوق‌العاده وعده داد. (۹۸)

اعتصاب عمومی در تهران به فصلی مهم در تاریخ فعالیت شورای متحده پایان داد. این شورا، پس از چهار سال رشد نمایان، چهار سال زوال متناوب را آغاز کرد. این امر سه علت عمده داشت. نخست، سرکوب حکومتی در طول چهار سال بعد گناه و بیگانه همچنان ادامه داشت. در آذر ۱۳۲۵، مقامات نظامی و رهبران اصلی کارگری از جمله روستا را به این بهانه که محرک جنبش تجزیه طلبی در آذربایجان بوده‌اند؛ توقیف کرد. در دی ۱۳۲۵، توأم دارایی‌های شورای متحده را مصادره کرد و مدعی شد که اهداف سازمان بیشتر سیاسی بوده است تا اقتصادی. در بهمن ۱۳۲۷ نیز شاه شورای متحده را همراه با حزب توده غیرقانونی اعلام کرد. دوم، اسکی جنگی تهاجمی برای برانداختن شورا ترتیب داد. اسکی با استفاده از امکانات دولتی، اتحادیه اعراب در خوزستان را با خود همراه کرد، اتحادیه دهقانان و کارگران را در اصفهان دربرگرفت، سازمانهای کارگری جدیدی به وجود آورد، و قون داد از امکانات سیاسی خود برای تأمین رفاه بیشتری برای کلیه مزدبگیران استفاده کند. سوم، جریانهای اقتصادی چهار سال گذشته دگرگون گشت و برای سازمان‌دهندگان کارگری نامساعد شد. از سوی، شاخص هزینه زندگی که از ۴۷۲ در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۲ به ۱۰۳۰ در ۱۳۲۳-۱۳۲۴ رسیده بود، در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۶ به ۷۸۰ و در ۱۳۲۶-۱۳۲۷ به ۸۳۲ نزول کرد. بدین ترتیب، دیگر تورم صعودی وجود نداشت تا کارگران غیرسیاسی را به مبارزه کارگری برانگیزد. از سوی دیگر، با خروج نیروهای متفکران از کشور، موافقت شرکت نفت جهت تطبیق با بازار محدودتر پس از جنگ و مقابله مجدد صاحبان صنایع اروپایی با کارخانه‌داران داخلی، تقاضای کار سخت کاهش یافت. وقتی هزاران نفر در پشت درهای کارخانه‌ها جویای کار بودند، کارگران داخل کارخانه در موقعیتی نبودند که اعتصاب راه اندازند. در نتیجه، سازمان‌دهندگان کارگری بین کاهش قیمت‌ها و افزایش بیکاری گرفتار شدند. جای شگفتی نیست که تعداد اعتصابات بزرگ صنعتی که از ۳ مورد در سال ۱۳۲۰ به رکورد ۱۸۳ مورد در سال ۱۳۲۵ صعود کرده بود، در سالهای ۱۳۲۶ به ۸، ۱۳۲۷ به ۵، و ۱۳۲۸ به ۴ مورد نزول کرد.

اگرچه اتحادیه‌های هوادار حزب توده پس از سال ۱۳۲۶ بیشتر کارایی سازمانی خویش را از دست دادند، حزب بخش عظیمی از جاذبه خود را در بین طبقه کارگر شهری همچنان حفظ کرد. کنوین انگلیس در اصفهان هشدار داد که هسته‌های حزب توده در صنایع نساجی همچنان دست‌نخورده مانده است، و مقامات حکومت که از حزب توده خلاص شده‌اند؛ شرمند دارند که رام‌ترین و مطیع‌ترین سنگ‌نگهبان خود را جایگزین آن ساخته‌اند؛ و حزب توده مادام که رهبران اسکی بازیچه دست حکومت‌اند و کارفرمایان توجهی به وضع کارگران ندارند،

همچنان پرجاذبه خواهد ماند.»<sup>(۹۹)</sup> کنسول اهواز گزارش داد که حزب قوام لازم بود به آبادان وارد شود؛ زیرا صنعت نفت در چنگ حزب توده قرار داشت. وابسته کارگری انگلیس در یادبود اوضاع کارگری در شرکت نفت انگلیس و ایران، اعتراف کرد که اکثریت عظیم کارگران پشتیبان نظام نمایندگی اعضای شعبه‌های محلی در اتحادیه بودند که حزب توده ایجاد کرده بود. او افزود که کارگران امیدوارند رهبران حزب برگردند و کارشان را تکمیل کنند؛ و در انتظار تحقق وعده‌هایی هستند که رهبران تبعیدی داده بودند: «همین صور گزارش کنگره آمریکا در سال ۱۳۲۸ اظهار می‌داشت که مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران حدس می‌زنند که حدود ۹۵٪ کارکنان ایرانی‌شان در آبادان عضو اتحادیه [توده‌ای] اند و مذاام که از افزایش دستمزدها و بهبود وضع مکن و ایاب و ذهاب خودداری کنند، احتمالاً بازگشت حزب توده را باید همواره در نظر داشت.»<sup>(۱۰۰)</sup>

بازگشت مورد نظر در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ روی داد. شورای متحده با استفاده از کاهش فشارهای سیاسی، انحلال اسکی، و بازگشت تورم، بانام «ائتلاف سندیکاهای کارگری» ظاهر شد، وابسته‌های استانی را سازمان داد، و بیدرتنگ به صورت نیروی سیاسی مهمی درآمد. شورای متحده در بهمن ۱۳۲۹ اعتصابی در بین کارگران سیلو و راد آهن ترتیب داده بود، در ماه بعد بارهبری یک سلسله اعتصاب در صنعت نفت، پایه عرصه سیاسی کشور نهاد. بحران جدید در ۲۹ اسفند، شب عید نوروز، هنگامی که شرکت نفت انگلیس و ایران کاهش فوری دستمزدها، هزینه سفر، و کمک هزینه مکن را به دلیل کاهش اجاره‌بها و قیمت مواد غذایی اعلام کرد، شروع شد. روز بعد، کارگران بندر معشور در اعتراض به این تبعیدی اعتصاب کردند و سه روز بعد کارگران خط نونه، کارگاههای تعمیر ماشین آلات در مسجد سنیمان، و حوضه‌های نفتی در آغاچاری و نفت سفید به آن پیوستند. در ۱۶ فروردین بسیاری از ۴۵۰۰۰ نفر کارکنان شرکت نفت در حال اعتصاب بودند، دولت حکومت نظامی اعلام کرده بود، و انگلستان ناوگان خود را در خلیج فارس تقویت می‌کرد. شرکت نفت، متزول از اعتصاب و زیر فشار حکومت مرکزی، در ۲۱ فروردین کاهش مزایا را به تمامی لغو و کارگران را به بازگشت به سر کار دعوت کرد. با این حال، این توافق موقتی بود؛ زیرا یک روز پس از بازگشت کارگران، شرکت اعلام کرد که بابت سه هفته غیبت دستمزدی پرداخت نخواهد شد. اتحادیه‌های توده‌ای بیدرتنگ واکنش نشان دادند، دعوت به اعتصابی عمومی در سراسر خوزستان کردند، و این بار نه فقط پرداخت سه هفته دستمزد معوق بلکه ملی کردن

صنعت نفت را نیز خواستار شدند. خواسته‌های اقتصادی اتحادیه‌ها با خواسته‌های سیاسی حزب توده و جبهه ملی پیوند خورده بود.

دعوت به اعتصاب عمومی مورد استقبال بیش از ۶۵۰۰۰ نفر شامل واندگان کامیون، کارگران راه آهن، رفتگران، مغازه‌داران، پیشه‌وران بازار، و دانش‌آموزان دبیرستانها، و همچنین ۴۵۰۰۰ نفر کارکنان شرکت نفت قرار گرفت. این بار حتی کارگران قراردادی عرب نیز به اعتصاب پیوستند. اگرچه اعتصاب عمومی با راه‌پیماییهای آرام شروع شد، اما چون پیس خواست رهبران اعتصاب را دستگیر کند و در وضعیت متشنج به سوی تظاهرکنندگان آتش گشود و چهار مرد و دوزن را کشت، بزودی به درگیری خشونت‌بار انجامید. در آشوبی که در گرفت، جماعت خشمگین سه اروپایی را به وضعی فجیع کشیدند. با این حال، این بیگانه‌هراسی چندان نپایید و صبح روز بعد خبرنگاران اروپایی توانستند به میان مردم بروند. با کاهش موجودی اتحادیه، وعده حکومت مبنی بر رسیدگی به خواسته‌های اعتصابیون، موافقت شرکت با جبران بخشی از دستمزد معوق، و اختصار رهبران جبهه ملی که سخت‌گیری بیشتر ممکن است به حمله انگلستان منجر شود، اعتصابیون در عرض دو هفته بعد کم‌کم به سر کارهایشان بازگشتند. در ۵ اردیبهشت، اعتصاب عمومی به سر آمد. گزارشگر اطلاعات هفتگی، هفته‌نامه محافظه کار، مدعی شد که کارگران نادان‌تر از آن بودند که علت اعتصاب را درک کنند اما اقرار کرد که حس نیرومند وحدت و یکپارچگی در بین کارگران او را تحت تأثیر قرار داده است.<sup>(۱۱۱)</sup>

بحران بهار ۱۳۳۰ به خوزستان محدود نبود. به محض این که در آنجا آشوب در گرفت، اتحادیه‌های توده‌ای اصفهان در نه کارخانه بزرگ نساجی اعتصاب همبستگی ترتیب دادند. اتحادیه‌های اصفهان بجز پشتیبانی از کارگران نفت، خواستار ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران و پروژه‌های صنعتی برای کاهش بیکاری شدند. اعتصاب بزودی به دیگر کارخانه‌های شهر و حتی به بازار سرایت کرد. اطلاعات هفتگی گزارش داد که اعتصاب ۳۰۰۰۰ کارگر را در بر می‌گیرد و بزرگترین و مؤثرترین مورد تاریخ پرتلاطم اصفهان است.<sup>(۱۱۲)</sup> نیروهای نظامی برای جلوگیری از مبدل شدن اعتصاب به شورش، تانک و مسلسل و زره‌پوش در اطراف کارخانه‌های نساجی و بخش جنوبی شهر که محل سکونت کارگران بود مستقر کردند. به رغم این احتیاطها، هنگامی که ۱۰۰۰۰ نفر تظاهرکننده کوشیدند از کارخانه‌ها بیرون آیند و به میدان مرکز شهر سرازیر شوند، یک پلیس و یک کارگر کشته شد.<sup>(۱۱۳)</sup>

«شورای متحده» به دنبال اعتصابات عمومی اصفهان و خوزستان، کشراند سازمانهای وابسته‌اش را در تهران برگزار کرد. این تجمع با شرکت ۲۰ ناظر از شهرستانها و ۳۵۰ نماینده

از همه کارخانه‌های عمده پایتخت، رهبرانی جدید به جای آنهایی که به خارج گریخته بودند، برگزید و کمیته اجرایی را با پذیرفتن نمایندگان اغلب بخشهای صنعت، وسعت داد. (۱۰۴) پس از کنفرانس، اتحادیه‌های توده‌ای در سراسر کشور مبارزه‌ای تهاجمی برای افزایش دادن دستمزد و به رسمیت شناساندن خود آغاز کردند. این اتحادیه‌ها در تیر ماه راه‌پیمایی‌های بزرگی به یادبود اعتصاب عمومی سال ۱۳۲۵ خوزستان ترتیب دادند. در مهر ماه در مقابل مجلس تظاهرات بزرگی به منظور درخواست ملی شدن شرکت نفت، تخلیه نظامیان از محیط کارخانه‌ها، و پایان دادن به محدودیتهایی که حکومت در خصوص اتحادیه‌های کارگری قائل شده بود، برگزار کردند. سال بعد در گرامیداشت روز اول ماه مه راه‌پیمایی‌های بزرگتری را برگزار کردند. از آن گذشته در اعتصابهای موفقیت‌آمیز رکوردی چشمگیر به دست آوردند. تعداد اعتصابات عمده صنعتی در عرض هشت ماه آخر سال ۱۹۵۱ [حدود ۱۳۳۰] سی و دو مورد؛ در سال ۱۹۵۲ [حدود ۱۳۳۱] پنجاه و پنج مورد؛ بجز اعتصاب عمومی سرتاسری در قیام سی تیر؛ و هشتاد و یک مورد به اضافه اعتصاب ملی به یادبود قیام سی تیر، در هشت ماهه اول سال ۱۹۵۳ [حدود ۱۳۳۲] بود. دشواری متحده، در نظر داشت که پیروزیهای سال ۱۳۲۵ را تکرار کند.

جای شگفتی نیست که احیای شورای متحده ثبات را به هم زد. اطلاعات هفتگی نوشت که «آتش» حزب توده که در سال ۱۳۲۵ ایران را تقریباً فرو بلعیده بود، ناگهان دوباره از کارخانه‌ها پیدا شده است و بیم آن می‌رود که باز سراسر کشور را طعمه خود سازد. تهران مصور، هفته‌نامه عمده دیگر، هشدار داد که اتحادیه‌های کارگری «دسیسه‌گر» به کارخانه‌ها بازگشته‌اند و مسؤولان را سخت مورد اهانت قرار می‌دهند. یکی از سناتورهای اظهار داشت که مزدوران بیگانه، کارگران ما را از راه به در می‌کنند. هر وقت که قراردادی منعقد می‌شود، باز بیشتر مطالبه می‌کنند. نتیجه‌اش هم تظاهرات، درگیری خیابانی، اعتصاب و باز هم اعتصاب است. تا تولید متوقف نشود و کشور در انقلاب لامذهبی فرو نرود؛ اینها راضی نمی‌شوند. و نماینده‌ای محافظه‌کار اظهار داشت که حزب توده هر روز بیشتر در میان کارگران جا باز می‌کند؛ زیرا برای افزایش دستمزد و رفاه آنان مبارزه می‌کند، احزاب دیگر به جنبش کارگری توجهی ندارند، و اسکی با «رهبران فاسد» خویش بی‌کفایتی خود را ثابت کرده است. (۱۰۵)

در این بین، جبهه ملی می‌کوشید با اتحادیه‌های توده‌ای مقابله کند. کاشانی برای برحذر داشتن کارگران از حزب توده به احساسات مذهبی متوسل شد. (۱۰۶) خلیل ملکی اظهار داشت که در مواقع فوریتهای ملی، اعتصابهای اقتصادی به اندازه خرابکاری سیاسی زیانبارند. (۱۰۷)



ظرفداران بقایای نیز کوشیدند اتحادیه‌هایی در برابر شورای متحده<sup>۱۰۸</sup> به وجود آورند. اما این کوششها اساساً به علت خط‌مشیهایی که حکومت مصدق پیش می‌گرفت، ناکام ماند. ناتوانی حکومت در کاهش دادن حقوق کارمندان به محض ته کشیدن درآمدهای نفتی بروز تدریجی دیگر را سبب شد. قیمت‌ها از شاخص ۷۸۹ در سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ به ۹۷۷ در مرداد ۱۳۳۲ ترقی کرد. پیشنهاد حکومت مبنی بر سلب حق رأی از ییوادان نمی‌توانست برای کارگر متوسط خوشایند باشد. علاوه بر این، قانون ثبات اجتماعی که مصدق ارائه داد، کارگران را بیشتر منزوی ساخت؛ زیرا اتحادیه‌های کارگری را محدود می‌کرد، در صدد مهار افزایش دستمزدها بود، و محرکین به اعتصاب را به زندان محکوم می‌کرد.<sup>(۱۰۸)</sup> این قانون که برای تضعیف حزب توده طراحی شده بود، به تقویت آن کمک کرد. در اواخر سال ۱۳۳۶، قنات آبادی و بیاری دیگر اقرار می‌کردند که جبهه ملی در مقابله با طبقه کارگر جنگ را باخته است:

کشور ما با این اعتصابات و تظاهرات و مجادلات کارگری از هم می‌پاشد. در برابر آن چه می‌توانیم بکنیم؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید اوضاع کارخانه‌ها را بررسی کرد. در اغلب کارخانه‌ها سه گروه مشخص وجود دارد: اول کمونیستها که مرتب تبلیغ می‌کنند که پولدارهای کشور ما فاسد و تبهکار و صاحب همه چیزند در حالی که کارگران هیچ ندارند؛ دوم، احزابی که پشتیبان جبهه ملی‌اند؛ سوم، بیطرفها که از سازمانی پشتیبانی خواهند کرد که منافع آنان را در برابر صاحبان کارخانه تأمین کند... باید قبول کنیم که گروه اول ابتکار عمل را در دست دارد. کمونیستها بیطرفها را رهبری می‌کنند و در نتیجه اکثریت عظیم طبقه کارگر شهری را در اختیار دارند.<sup>(۱۰۹)</sup>

### طبقه متوسط مالک

حزب توده به امید برانگیختن نه تنها زحمتکشان و روشنفکران، بلکه همچنین خرده بورژوازی بازار - تجار خرده‌پا، دکانداران، کسبه و پیشه‌وران، صاحبان کارگاهها، صنعتگران مستقل، و روحانیان رده متوسط و پایین آغاز به کار کرد. نخستین هوادارانش اصرار داشتند که بازاریان، چون سایر توده‌های رنجبر، زیر استثمار و ستم دیکتاتوری رضاشاهی‌اند. نشریاتش همواره این مضمون را تکرار می‌کردند که بورژوازی ملی از سویی مورد تهدید امپریالیستهای بیگانه، و از سوی دیگر بورژوازی کمپرادور، اربابان فئودال، کارخانه‌داران ثروتمند، و امرای ارتش شاهنشاهی است. علاوه بر این، برنامه حزب خواهان استقلال برای اصناف تجاری و تولیدی، حمایت تعرفه‌ای برای صنایع دستی، و یارانه دولتی برای

کارگاههای خصوصی بود. رویکرد حزب توده به طبقه متوسط مالک، در جزوه‌ای موسوم به حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ خلاصه شده است:

بین سرمایه‌داران جزء و زحمتکشان تضادهای اساسی وجود ندارد. درست است که سرمایه‌داران جزء برای مزد کار نمی‌کنند، اما آنها نیز مانند زحمتکشان زیر سلطه صاحبان ابزارهای تولید قرار دارند. در نتیجه، آنان در برابر طبقات بالا به حمایت از کارگران می‌پردازند.<sup>۱۱۱۱</sup>

حزب توده به رغم این امیدها و گرایشها، نتوانست افراد زیادی از طبقه متوسط مالک را جذب کند. در رده‌های بالای حزب چهره‌های بازاری مشاهده نشد، در رده‌های میانی اندکی، و در رده‌های پایین تعدادی پراکنده وجود داشت. از ۴۴۱۹ نفر توده‌ای که در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۶ توبه‌نامه نوشتند، فقط ۱۶۹ نفر (۷٪) جزو طبقه متوسط سستی بودند. این تعداد شامل ۱۱۳ نفر کسبه خرده‌پا، ۲۵ تاجر و ۲۴ صنعتگر مستقل بود. شورای متحده، کوشیده بود با ایجاد مجامع جداگانه در سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۲ و جامعه ایران آزاد در سال ۱۳۳۰ به سازمان بازار دست یابد. در واقع، اصناف تجاری و تولیدی معدودی که از حزب توده حمایت می‌کردند، به صنفهایی محدود می‌شد که بخش اعظم آن ارمی و آسوری بود؛ یعنی اصناف قناد، داروساز، روزنامه‌فروش و اغذیه‌فروش. در عین حال که اصناف معدودی پشتیبان حزب توده بود: اکثریت وسیعی، از سیاستمداران ضد توده‌ای - نخست سید ضیاء و سپس مصدق، کاشانی، قنات آبادی، مکی، بقایی و حائری‌زاده - حمایت می‌کردند.

ناکامی حزب توده در میان طبقه متوسط مالک را از سویی می‌توان با درگیریهای اقتصادی بین کارمندان و کارفرمایان؛ و از سویی با اختلافات عقیدتی بین اسلام روحانیت و رادیکالیسم غیر مذهبی مورد نظر حزب مارکسیستی توده توضیح داد.

درگیری اقتصادی در اطراف دستمزد متمرکز بود. حزب توده که خود را پیشاهنگ طبقه کارگر می‌شمرد، در اوایل سال ۱۳۲۶ به تشکیل اتحادیه‌هایی در سطح مغازه‌ها و کارگاههای بازار، بخصوص در میان شاگردمغازه‌ها، دباغها، نجارها و کناشها پرداخت. علاوه بر آن، چون دستمزدها با صعود قیمت‌های مواد غذایی توان همپایی نیافت، حزب توده به این اتحادیه‌ها یاری داد تا یک سلسله اعتصابهای موفق ترتیب دهند که مهمترین آن اعتصاب عمومی سال ۱۳۲۳ در ده کارگاه کفاشی عمده تهران بود که حدود پنج هزار کناش در آن کار می‌کردند. اعتصابهای مشابهی، از جمله یک اعتصاب عمومی در همان کارگاهها، در دوره تورم ۱۳۳۰-۱۳۳۲ صورت گرفت. بدین ترتیب، قیمت‌های رو به تصاعد مواد غذایی،

کارکنان بازار را از کارفرمایان بازار جدا کرد و از این رهگذر حزب توده را واداشت که مدافع منافع گروه نخست در برابر گروه اخیر باشد.

شکاف بین حزب توده و بازار را فشارهای اقتصادی دیگری وسیع تر کرد. بسیاری از صرافان، تجار خرده پا و حتی دکانداران، بخصوص در اصفهان، مشهد و تبریز، از سهامداران صنایع مصرفی محلی بودند که در دوران سلطنت رضاشاه ایجاد شده بود. اعتصابات که به پشتیبانی حزب توده بر ضد شرکتهای خصوصی، مانند بنگاههای نساجی اصفهان، صورت گرفت، ناگزیر سهامداران جزء را نیز همانند صاحبان صنایع متزخ ساخت. علاوه بر این، عمده فروشان، تجار و دکانداران همواره بر سر قیمت و اعتبار، با زیر طبقه نسبتاً بزرگ بازار یعنی هزاران دستفروش، دهکده دار خیابان و فروشنده سیار، درگیری داشتند. حزب توده با جذب تهاجمی افراد این زیر طبقه که دقیقاً در خارج از صفوف سنی بازار قرار می گرفت، طبقه متوسط مالک را متزخ ساخت.

برخورد عقیدتی بین حزب توده و بازار را روحانیان دامن می زدند. حزب توده از همان آغاز می کوشید از چنین برخوردی اجتناب ورزد. بنیادهای موقوفه را از مباحثات مربوط به اصلاحات ارضی معاف داشت. اسلام را به طور کلی «نیروی عظیمی برای آزادی بشر» و «پیشگام مساوات سوسیالیستی» و رهبران مذهبی را بخصوص «قهرمانان اصلی انقلاب مشروطه» دانست و ستود.<sup>(۱۱۱)</sup> حتی آیت الله حاجی آقا حسین قمی، مجتهد بسیار محافظه کار که از زمان اخراجش از ایران در اوایل دهه ۱۳۱۰ در کربلا اقامت داشت، محترم شمرده.<sup>(۱۱۲)</sup> حزب توده تأکید ورزید که اکثریت اعضای حزب مسلمان و مسلمان زاده اند؛ بعضی از رهبران حزب، از جمله یزدی، از خانواده های مهم روحانی برخاسته اند؛ و بالأخره هر فرد حزبی که «کفرگویی کننده» اخراج می شود، زیرا اسلام مذهب اکثریت وسیع مردم است.<sup>(۱۱۳)</sup> علاوه بر این، گهگاه مراسم مذهبی برگزار می کرد. مثلاً در ضمن مراسم ماه محرم در سال ۱۳۲۳، دسته جاتی در مشهد به راه انداخت و در تبریز مجلس تذکری برای «ثقة الاسلام» که در سال ۱۳۹۰ به دست روسها به دار آویخته شده بود، برگزار کرد. از اینها گذشته، در نشریات کثیرالانتشارش از بحث درباره اسلام خودداری می کرد؛ در حالی که نشریه های شورویک حزب، مارکسیسم را به سایر مذاهب بخصوص مسیحیت ترویج می دادند. شی حزب درباره اسلام چنان محتاطانه بود که کسروی، تقدس سیز مشهور، گله می کرد که حزب توده در سعی به رضی نگه داشتن ملایان محافظه کار، به ارتجاع گراییده است.<sup>(۱۱۴)</sup>

با وجود تحبیب علما، حزب توده فقط دو روحانی عمده را توانست به خود جلب کند: شیخ حسین لنگرانی که در ایام جنگ در آذربایجان به حزب یاری داد؛ و آیت الله سید

علی اکبر بر قعی قعی که در زمان مصدق علناً از هواداران صلح پشتیبانی کرد. اما اکثریت وسیع علما به حزب توده اعتماد نداشتند نه فقط بدان علت که هوادار مارکسیسم بود بلکه همچنین به سبب آن که روشنفکرانی ضدروحانیت چون هدایت را به خود جلب می کرد و مروج مذهب زدایی (سکولاریسم)، حقوق برابر بین مسلمان و غیرمسلمان، رأی دادن زنان، مدارس مختلط و کشف حجاب بود. در عین حال، سیاستمداران حکومتی، سخت می کوشیدند روحانیان را با خود همراه سازند و بر ضد حزب توده برانگیزند. آنان زمینهای موقوفه را که رضاشاه مصادره کرده بود بازپس دادند، در دانشگاه تهران دانشکده الهیات تأسیس کردند، فرائد قرآن را جزو مواد درسی مدارس قرار دادند، و به تأسیس انجمنی برای تبلیغات اسلامی کمک کردند. همان طور که سفیر انگلستان در سال ۱۳۲۲ اشاره کرد، «خط مشی رسمی حکومت ترویج دین به منظور انصراف اذهان مردم از کمونیسم است... در حال حاضر پیمان آشکاری بین روحانیت که به بازیافتن نفوذ سابق خود امیدوار است، و تجار که می خواهند به کمک مذهب از کمونیسم مصون بمانند وجود دارد.» (۱۱۵)

تا سال ۱۳۲۵ بسیاری از علما به ضدیت با حزب توده پرداخته بودند. کنسول انگلیس در بوشهر گزارش داد که مجتهدهای بزرگ کربلا و نجف انزجار شدید خود را از گترش کمونیسم ابراز داشتند؛ هر چند که از اعلام جهاد در برابر حزب توده خودداری کردند. کنسول تبریز نوشت: در بسیاری از نقاط آذربایجان ملاها بشدت بر ضد حزب توده موعظه می کنند و این حزب را ملحد می نامند. می گویند در اردبیل مردم متدین نه تنها در اعلامیه ها حزب توده را محکوم کرده اند، بلکه با پاره آجر به آنان حمله برده اند. کنسول کرمانشاه اشاره کرد که گروههای محافظه کار محلی با همدستی نزدیک ملاها احساسات مذهبی مردم را بر ضد حزب توده تحریک می کنند. کنسول اهواز هم شهادت داد که در بعضی نواحی روحانیان از ورود اعضای حزب توده به مساجد جلوگیری کرده اند. (۱۱۶)

علما با طبقه متوسط مالک تفاهم کلی داشتند اما عدم نفوذ آنان بر مزدبگیران بازار را می توان از رأی گیری سری که حکومت در نزدیکیهای انتخابات ۱۳۲۸ انجام داد، دریافت. (۱۱۷) گزارش با بررسی بازار تهران، نشان می دهد که تقریباً همه صنوف از لحاظ سیاسی متفرق اند؛ رؤسای اصناف، دکانداران و پیشه وران، پشتیبان سیاستمداران محافظه کار، علمای مذهبی یا مصدق اند اما اعضای اصناف، مزدبگیران و شاگردمغازه ها از حزب توده هواداری می کنند. مثلاً، تولیدکنندگان کفش حامی مید ضیا بودند و حال آن که ۵۰۰۰ نفر کفاش مزدبگیر آنها از حزب توده حمایت می کردند؛ صاحبان آرایشگاهها طرفدار مصدق، کاشانی، بهبهانی یا مسعودی بودند و در همین حال بسیاری از کارگران آنان عضویت حزب

توده را داشتند؛ ۴۰۰ گرما به دار به مصدق، کاشانی، بهبهانی و امام جمعه تهران گرایش داشتند اما ۴۰۰ نفر کارگر و شاگرد حمامی عضو شورای متحده بودند؛ ۲۵۰ تولیدکننده پوشاک از بقایی، مکی و حائری زاده، ولی ۸۰۰ خیاط و دوزنده از حزب توده جانبداری می کردند؛ ۱۹۱۴ قهوه خانه دار طرفدار کاشانی، مصدق و امام جمعه، اما ۴۵۰۰ قهوه چپی و شاگرد قهوه چپی حامی حزب توده بودند. بدین سان کشمکش طبقاتی به بازار راه یافته، کارگران را از کارفرمایان جدا کرده، و اصناف را که در گذشته، بویژه در دوران انقلاب مشروطه و نهضت ضدجمهوری سال ۱۳۰۴، چنان کارآمد و بکپارچه بودند، متلاشی کرده بود.

### توده های روستایی

حزب توده برای جلب توده های روستایی کوشش فراوان کرد. کانونها، نشریات و روزنامه های حزبی مرتباً از برنامه های کشاورزی سخن می گفتند. کادر شهری برای عضوگیری روستایان و تبلیغات بر ضد اربابها به روستاها رفتند. اتحادیه دهقانان با این امید که در آینده همتراز شورای متحده شود، به وجود آمد. علاوه بر این، برنامه حزب همانقدر جا برای توده های روستایی در نظر گرفت و همان قدر وعده مزایا به آنان داد که به طبقه کارگر شهری داده بود. حزب قول داد اراضی دولتی و سلطنتی را تقسیم کند؛ املاک خصوصی را با بهره کم بفروشد؛ سهم صاحب نسق را از محصول بالاتر ببرد؛ تمهیدات و مالیاتهای فنودالی را براندازد؛ بانک کشاورزی تشکیل دهد؛ تعاونیهای روستایی به وجود آورد؛ درمانگاههای روستایی، مدرسه، و شبکه آبیاری احداث کند؛ و نظام قدیم را که روستایان و عشایر کدخدایان خود را انتخاب می کردند، اعاده نماید. همچنان که سازمان دهندگان حزب اغلب می گفتند، حزب توده نمی تواند یک جنبش مردمی را به تمام معنا در نظر بگیرد مگر آن که ریشه در میان توده های روستایی داشته باشد.

با وجود این آرمانها، حزب توده توانست روستایان را بسیج کند. در آستانه انتخابات سال ۱۳۲۲ یک دیپلمات انگلیسی به درستی گفت «اربابان بحق مطمئنند که به رغم رادیکالیسم شهرها، اکثر روستایان در روز انتخابات از آنان پیروی خواهند کرد»<sup>(۱۱۸)</sup> در هنگام نخستین کنگره حزبی به گفته کامبخش فقط ۲٪ اعضای حزب دهقان یا روستایی بودند.<sup>(۱۱۹)</sup> از ۱۸۳ نفر فعال حزبی که در پی سوء قصد سال ۱۳۲۷ دستگیر شدند، یک نفر روستایی بود. از ۱۶۸ نفر فعال حزبی که در سال ۱۳۳۰ بازداشت شدند، دو نفر کارگر کشاورزی بودند و از ۲۴۱۹ عضو سابق که پس از [۲۸ مرداد] ۱۳۳۲ اظهار ندامت کردند، فقط ۶۹ نفر روستایی بودند. علاوه بر این، نفوذ حزب در روستاها به گیلان، مازندران و

روستاهای نزدیک شهرهای بزرگ محدود می‌شد. فهرست ندامت‌کنندگان نشان می‌دهد که ۶۱ نفر از ۶۹ عضو روستایی از استانهای ساحلی خزر و روستاهای اطراف تهران و اصفهان بودند.

در علت ناکامی حزب توده و سایر رادیکالها در برانگیختن توده‌های روستایی توضیحات مختلفی داده شده است. یکی از این تحلیلها که مورد توجه مورخانی است که معتقدند مذهب شکل‌دهنده فرهنگ عمومی است؛ می‌گوید آموزه اسلامی اطاعت انفعالی موجب ناآگاهی، بی‌علاقگی و جبراندیشی روستاییان بود.<sup>(۱۳۰)</sup> تفسیر دیگری که اغلب خود حزب توده عنوان می‌کرد، بر آن است که همه تاریخ گذشته، نه فقط مذهب، چنان بر دوش روستاییان سنگینی می‌کرد که ستم را درونی می‌کردند و وضع موجود را می‌پذیرفتند. به گفته ایرج اسکندری علت این که فقط معدودی روستایی به حزب توده پیوستند این بود که اکثر آنان به امکان تجربه تغییرات اجتماعی بدبین بودند.<sup>(۱۳۱)</sup> باز تفسیر دیگری که ساخته و پرداخته مستقدان مائوئیست و «چپ جدید» حزب توده بود، معتقد است که رادیکالهای ایرانی، برخلاف همگنان چینی، کوبایی و ویتنامی خود، از آن رو نتوانستند انقلاب دهقانی صورت دهند که منافع، محرومیتها و آرزوهای روستاییان را در نظر نمی‌گرفتند. به نوشته یک گروه چریکی در سال ۱۳۵۰، روستاها به این سبب قیام نکرده‌اند که سازمانهای رادیکال پیشین، بویژه حزب توده و جبهه ملی، نتوانستند علائق روستاییان را دریابند. خط‌مشی کشاورزی جامعی تعیین کنند، و روستاییان را به جنبش سیاسی منظمی وادارند.<sup>(۱۳۲)</sup>

این تفسیرها، هرچند حقیقی در هر یک وجود دارد، قانع‌کننده نیستند. تفسیر مبسوطی بر مذهب، فراموش می‌کند که اسلام، چون مسیحیت و یهودیت، مضامین متضادی را داراست. از سویی اطاعت انفعالی را توصیه می‌کند اما از سوی دیگر مشوق مقاومت فعالانه در برابر پیدادگری اجتماعی، سرکوب سیاسی و استعمار اقتصادی است. از آنجا که غالباً مضمون رادیکال در تحولات اجتماعی نظیر انقلاب مشروطه وجود داشت، در صورت مشابه بودن شرایط، در روستاها نیز همان‌گونه می‌بایست منعکس می‌شد. این تفسیر همچنین از یاد می‌برد که اغلب دهقانان و عشایر حتی بندرت ملا یا آخوندی می‌دیدند و اسلام تشکیلاتی تا دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به اغلب روستاها نرسیده بود. تفسیر فرهنگی، ساده‌لوحانه حالت تسلیم ظاهری را نشانه پذیرش باطنی ستم می‌گیرد. اما همان‌طور که یک مردم‌شناس ایرانی در دهه ۱۳۴۰ کشف کرد، روستاییان در خلوت نفرت شدیدی نسبت به مالکان از خود بروز می‌دهند؛ هرچند در جماعت چنان از او فرمان می‌برند که گویی فرمان خدای متعال است.<sup>(۱۳۳)</sup> همین‌طور یک جامعه‌شناس فرانسوی در مطالعه مناطق کناره خزر، بین تشکر درونی دهقان و

«فروتنی، سربراهی و قبول ظاهری اقتدار اربابی» او تبیین شدیدی یافته است.<sup>(۱۲۳)</sup> سرانجام تفسیر چپ جدید توجه حزب توده را به روستاها دست‌کم می‌گیرد و سنت رادیکالیسم روستایی را در جوامعی که انقلابات دهقانی را از سرگذرانده‌اند، نادیده می‌گذارد. ناکامی حزب توده نه به دلیل تلاش و کوشش کمتر بلکه ناشی از فقدان واکنش روستاییان بود. از سوی دیگر توفیق کمونیست‌های چینی به سبب آن نبود که برای برانگیختن انقلاب روستایی نسخهٔ مجربی یافته بودند بلکه بدان علت بود که به قول مائوتسه دون در سال ۱۹۲۷ دهقانان خواسته‌های خود را دریافته، انجمن‌های سرّی‌شان را تشکیل داده، و مناطق آزادشان را ایجاد کرده بودند خیلی پیش از آن‌که رادیکال‌های شهری ضرورت آنها را تأیید کنند.<sup>(۱۲۴)</sup> در چین، انقلابیون شهری با شورشیان روستایی در آمیختند و نیروی بنیان‌کنی عظیم آفریدند. در ایران انقلابیون شهری نتوانستند نیروی بنیان‌کن عظیمی ایجاد کنند؛ زیرا زمین روستاچندان خشک نبود که جرقه‌شان در آن درگیرد.

برای فهمیدن علت شکست حزب توده نه تنها رویهٔ حزب را در برابر دهقانان، بلکه مهمتر از آن، ساختار اجتماعی جمعیت روستاها را باید بررسی کرد. در مفاصل ایران با کشورهای دیگر که شورش‌های بزرگ دهقانی به خود دیده‌اند، یک تفاوت مهم وجود دارد. روستاهای ایران غالباً از نسق داران، مزدوران بی‌زمین و عشایر تشکیل می‌شود و حال آن‌که جمعیت روستایی کشورهای دیگر که شاهد شورش‌های روستایی بوده‌اند، شامل طبقهٔ مهم دهقانان «متوسط» است که زمین خودشان را کشت می‌کنند. به گفتهٔ اریک ولف، مؤلف جنگ‌های دهقانی در قرن بیستم، این دهقان متوسط نه تنها مایل به قیام بلکه قادر به آن نیز هست. از یک سو، آن قدر زمین دارد که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی مستقل از سرکردگان محلی و حکومت مرکزی باشد؛ و او از حداقل آزادی تاکتیکی لازم برای درافتادن با وضع موجود برخوردار است. از سوی دیگر، آن قدرت را ندارد که کارفرمای عمده‌ای بشود و به این ترتیب طرفدار وضع موجود گردد. علاوه بر این، به نوسان بازار حساس است؛ زیرا غالباً محصول مازادی برای فروش دارد. دهقان توانگر، برعکس، مزدور را اجیر می‌کند، پول قرض می‌دهد، نمایندهٔ دولت است، و در نتیجه مدافع نظم مستقر است. دهقان فقیر نیز برای خوراکی، دست‌مزد و زمین چندان وابستهٔ دیگران است که قادر نیست با نظم موجود درافتد؛ و او فاقد قدرت تاکتیکی است؛ چرا که کاملاً در حیطهٔ قدرت کارفرمای خویش است.<sup>(۱۲۵)</sup> جای شگفتی نیست که ولف و دیگران دریافته‌اند شورش‌های روستایی را همان دهقانان متوسط در کشورهای ناهمگونی چون روسیه، چین، ویتنام و مکزیک صورت داده‌اند. به گفتهٔ حمزهٔ علوی، یکی دیگر از متخصصان شورش‌های دهقانی، «از بررسی تجارب علمی انقلاب‌های روسیه و چین

برمی آید که برخلاف انتظار، پرولتاریای روستایی، و دهقانان فقیر، در آغاز طبقات چندان مبارزی نیستند و حال آن که خرده مالکان مستقل یعنی دهقانان متوسط، در بدو امر مبارزترند.<sup>(۱۲۶)</sup>

اگرچه آمار ایرانی مالکیت زمین دقیق نیست. پژوهشگران توافق دارند که پیش از دهه ۱۳۴۰، دارای دهقانان، اگر نگوئیم هیچ نقشی، نقش اندکی در اقتصاد روستا داشت. آن لمبتن در پژوهش کلاسیک خود درباره مالک و زارع در ایران نتیجه گرفت که زمین کمی به دهقانان تعلق داشت و همین زمین اندک نیز منحصر به مناطق نامساعد کوهستانی یا حواشی بایر فلات مرکزی بود.<sup>(۱۲۷)</sup> و جامعه شناس ایرانی تخمین می زند که ۵۰٪ زمین زیر کشت به مالکان بزرگ، ۲۵٪ به مالکان کوچک شهرنشین، ۲۰٪ به بنیادهای مذهبی، و فقط ۵٪ به کشاورزان روستایی تعلق داشت.<sup>(۱۲۸)</sup> حزب توده حساب می کند که ۳۷ خانواده مالک پیش از ۲۰۰۰۰ روستا هستند؛ حال آن که ۶۰٪ دهقانان کاملاً بی زمین اند.<sup>(۱۲۹)</sup> همان منبع نشان می دهد که ۲۳٪ دهقانان مالک کمتر از یک هکتار، ۱۰٪ بین یک و ۳ هکتار و فقط ۷٪ دارای بیش از ۳ هکتار زمین — که حداقل لازم برای یک خرده مالک معمولی است — می باشند. طبق آمار وزارت کشاورزی، ایران در سال ۱۳۳۶ دارای ۳۹۴۰۹ پارچه روستا بود و هر روستا به طور سستی از شش دانگ، تشکیل می شد.<sup>(۱۳۰)</sup> از این ۳۹۴۰۹ روستا، دربار صاحب ۸۱۲ پارچه (۲٪)؛ دولت ۱/۴۴۴ پارچه (۴٪)؛ بنیادهای مذهبی ۷۱۳ پارچه (۲٪)؛ مالکان خصوصی، هر یک دست کم یک دانگ، صاحب ۴۳۳۰ پارچه (۱۱٪)؛ مالکان عمده، هر یک حداقل همه شش دانگ یک روستا، یعنی ۹۲۳۴ پارچه (۲۳٪) و مالکان جزء شامل تجار، کارمندان عالیرتبه، روحانیون، افسران ارتش و مالکان شهرنشین، در مجموع صاحب ۱۶۵۲۵ پارچه (۴۰٪) بودند. آن گونه که از تحلیل این ارقام نتیجه شده است، معدودی از خرده مالکان کشاورزی مقیم بوده اند.<sup>(۱۳۱)</sup>

در غیاب دهقانان متوسط، نسق داران متأجر و مزدوران بی زمین (خوش نشین)، اکثریت جمعیت روستایی را تشکیل می دادند. در روستاهای بزرگ، خوش نشینها بر نسق داران می چربیدند. در روستاهای کوچکتر برعکس آن صادق بود. اما چه نسق دار متأجر و چه خوش نشین، از لحاظ اقتصادی و اجتماعی دهقانی فقیر و وابسته به مالک و نمایندگان وی — یعنی کدخدا و مباشر — بود. خوش نشینها نمی توانستند بدون اجازه کدخدای محل هر مدتی در روستا اقامت کنند. آنان نمی توانستند بدون توافق مباشر در املاک ارباب کار کنند و بدون اجازه مخصوص بزرگان ده نمی توانستند به مرتع، چاه آب و بیشه زار دست یابند. علاوه بر این، اگر نگوئیم تنها ممر درآمد، ممر عمده درآمدشان، کار برای ارباب، چوپانی، و جین



کردن، خرمنکوبی، پنبه‌چینی، حفر قنات و کمک در برداشت محصول بود. کوتاه سخن، ارباب، اداره کامل حیات اقتصادی خوش‌نشینها را در دست داشت.

ارباب همچنین، به قول یک جامعه‌شناس فرانسوی، سلطه انحصاری بر نسق‌داران متأجر داشت.<sup>(۱۳۲)</sup> می‌توانست حق نسق را زیر پا گذارد و رعایت نکند؛ زیرا - برخلاف قراردادهای تیولی اروپای قرون وسطا - این حقوق کتبی و مدون نبود و بنابراین ثبات و اعتباری نداشت. می‌توانست بذر، آب، وام، و از طریق گاودارهای محل، گاو شخم‌زن را از آنان دریغ دارد. می‌توانست زمین نامرغوب به آنها بدهد و حتی از گروه تولید (ثنه) کنارشان گذارد؛ چرا که سرگروهها را مباشر تعیین می‌کرد. می‌توانست حق کشت را از وراثت سلب کند یا این حق را برای همیشه به آنان بدهد به شرط آن که اجاره‌دار خانه و باغ در زمین او احداث کند. می‌توانست با توسل به انبوه دم‌افزون کشاورزان بیکار امکان چانه زدن را از آنان سلب کند. می‌توانست به کدخدا دستور دهد که عوارض وضع کند، به تنبیه بدنی پردازد، و حتی روستایان ناراحت را به سربازی بفرستد. می‌توانست مأموران دولت، بخصوص ژاندارمری و دادگستری را برای وارد ساختن اتهامات جزایی به کار گیرد. می‌توانست با منحرف کردن میر آب، همه روستاها را خشک سازد یا از تعمیر قناتها و شبکه آبیاری سر باز زند. در بعضی نواحی، نیروی کار را سامان می‌داد، اجاره‌دار را وامی‌داشت که محصول را حمل کند، رمه بچراند، خانه بسازد، و راهها و پلها و قناتها را ترمیم کند. در مناطق دیگر، عوارضی چون تأمین هیزم، تخم مرغ، مرغ، کره و دیگر محصولات کشاورزی بر آنان تحمیل می‌کرد. باز در مناطق دیگر، عوارض موسمی مثلاً برای جشن سال نو، عروسی اجاره‌داران و پذیرایی از مقامات را مطالبه می‌کرد.

وابستگی اجتماعی موجب تشدید چیرگی اقتصادی بود. در نواحی عشایری که شامل ۲۵٪ جمعیت ساکن روستایی می‌شد، علائق خویشاوندی، اسطوره‌ها، و خصیصه‌ها کشاورز را به کدخدا، کلانتر و خان پیوند می‌داد. در نواحی غیر عشایری نیاز دیرسال به مصنویت در برابر صحرائشینان تهدیدگر، روستاهای رقیب و مالیات‌چیهای حریص، به وابستگی دهقان به اربابش کمک می‌کرد. ارباب نه صرفاً استثمارگر اقتصادی بلکه حامی اجتماعی و پشتیبان سیاسی نیز محسوب می‌شد. بنا به گزارش کنول انگلیس در تبریز در سال ۱۳۲۱، اغلب دهقانان مثل جزیره‌هایی در دریای بی‌ثباتی به اربابانشان چیده‌اند.<sup>(۱۳۳)</sup> به طور خلاصه، علائق قبیله‌ای و موروثی کمک می‌کرد تا تقسیمات طبقاتی وسیع بین اربابان و رعایا ترمیم گردد.

قدرت اقتصادی و اجتماعی ارباب در پژوهشی که دانشگاه تهران در آستانه اصلاحات

ارضی سال ۱۳۴۲ انجام داد، منعکس است. (۱۳۴) در برابر این پرسش که چرا سلطه ارباب را می‌پذیرد، از ۱۴۱۸ نفر پاسخگو ۶۴٪ ترس، ۱۹٪ احترام، ۸٪ دل‌بستگی، و ۸٪ احترام به قانون را ذکر کردند. از میان آنهایی که احترام و دل‌بستگی را ذکر کرده بودند، ۱۷٪ گفتند که به دلخواه خود حامی ارباب هستند زیرا او به هنگام نزاع محلی در برابر سایر نسق‌داران از آنان حمایت می‌کند؛ ۱۷٪ گفتند که ارباب به آنها وام اضطراری می‌دهد و به رایگان راغتمایی‌شان می‌کند؛ و ۱۰٪ گفتند که او در هنگام منازعات محلی وساطت می‌کند. از میان کسانی که ترس را ذکر کرده بودند، تقریباً همگی معتقد بودند که ارباب می‌تواند حق کشت را از آنان بگیرد، آب زمینهایشان را قطع کند، اتهامات جزایی وارد سازد، یا بین آنها و همسایگان‌شان اختلاف ایجاد کند. به قول ولف، نسق‌دار ایرانی همانند دهقان فقیر سایر کشورها، کاملاً در حیطة قدرت کارفرمای خود قرار داشت و به این ترتیب امکان دسترسی به استقلال سیاسی را حتی در کمترین حد آن نداشت.

علاوه بر این، اربابان بیشترین تلاش خود را برای استمرار قدرت خویش با حفظ کوتاه‌بینی دیرین مجامع روستایی به کار می‌بستند. آنان با سلب حق کشت از نسق‌داران شهرنشین، تحرک جغرافیایی را بی‌اثر می‌کردند؛ در واقع حق نسق نوعی امتیاز اقامت محسوب می‌شد. آنان با تسلط بر دادوستد نسق‌داران در آبادیهای محلی، تماس دهقان را با بازار محدود می‌کردند. یک مردم‌شناس ایرانی، دریافت که حتی در اواخر دهه ۱۳۴۰ بعضی بینه‌ها نمی‌توانستند محصول مازاد خود را بدون اجازه قبلی مباشر بفروشند. (۱۳۵) آنان حتی از طریق مخالفت با نوآوریهای چون مدارس روستایی ارتباط روستاییان را با مقامات دولتی محدود می‌ساختند. مردم‌شناس ایرانی دیگری می‌نویسد که بعضی از مالکان بزرگ مأموران حکومت را به دهات خود راه نمی‌دادند. (۱۳۶) آنان همچنین کدخدا را واسطه رسمی بین روستا و جوامع اطراف قرار داده بودند و از این طریق رابطه دهقان را با دنیای خارج محدودتر می‌کردند. به گفته یک مردم‌شناس اروپایی، اربابها مانع میانجیگری افقی بین دهقانان می‌شدند و به جای آن همه روابط را به طور عمودی به طرف خود یا نمایندگان‌شان سوق می‌دادند. ارباب می‌بایست برای تأمین سلطه خود می‌کوشید و دهقان را از هرگونه تماسی که بالقوه می‌توانست اثری بر او بگذارد یا واسطه‌های دیگری را در اختیارش قرار دهد، دور نگاه می‌داشت. (۱۳۷) البته، اربابان دهه ۱۳۲۰ برای حفظ کوتاه‌بینی روستایی همچنان از بسوادی فراگیر، اختلافات شدید قومی، زبانی و مذهبی؛ بی‌اعتمادی دیرین دهقان به آدمهای شهری؛ استیلای کشاورزی بخور و نمیر؛ و نبودن راه، رادیو، و دیگر وسایل ارتباطی سود می‌بردند.

در چنین وضعی، نارضایتی روستایی را فقط به این ترتیب می‌شد بیان کرد که سازمانی بیرونی دخالت کند؛ به روستاییان پناه دهد؛ و سپس با اربابان و مباحران آنان رودررو شود. حزب توده تا سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ نمی‌توانست چنین وظیفه عظیمی را انجام دهد؛ علت این امر، از طرفی این بود که مقامات حکومتی مانع فعالیتهای روستایی می‌شدند؛ از سوی دیگر خود حزب به اتحادیه‌های کارگری اولویت می‌داد؛ و از طرفی فاقد افرادی بود که در روستاها جای پای ارتباطی شخصی داشته باشند. همان‌گونه که کامبخش سالها بعد پذیرفت، حزب فاقد کادرهایی بود که شناخت دست اول از مسائل کشاورزی داشته باشند؛ بترتیب به گویش روستاییان حرف بزنند، و نحوه تماس با دهقانان را بدانند.<sup>(۱۳۸)</sup> حزب توده به رغم این نقائص؛ در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ حرکت بزرگی آغاز کرد تا برای سازمان دادن دهقانان و تشکیل اتحادیه‌های دهقانی، کادرهای شهری را به روستاهای اطراف بفرستد.

اگرچه در بعضی نواحی، اربابان با این حرکت مقابله کردند؛ در نواحی دیگر حزب توده توفیق چشمگیری، هرچند موقتی، یافت. این موفقیتها در گزارشهای کنسولی انگلیس منعکس می‌شود. در اطراف مشهد، دهقانان خواستار همه محصول شدند. در همدان؛ فعالیت حزب توده در بین دهقانان چنان گسترده بود که اربابان ناگهان به فکر زیارت کربلا افتادند. در اطراف یزد، اردکان، بم و کرمان؛ دهقانان به تحریک حزب توده با مباحران و تفنگچیهای ارباب درگیر شدند. و سرانجام در استان تهران بویژه در روستاهای ورامین، گرمسار، شهریار و ساوجبلاغ، حزب توده در ایجاد بلو و ترغیب دهقانان به تصرف محصول چنان موفق بود که قوام، نخست‌وزیر، مجبور شد اعلام حکومت نظامی کند و اصلاحات ارضی را وعده دهد.<sup>(۱۳۹)</sup> اما این موفقیتها گذرا بود؛ زیرا به محض آن که حکومت در اواخر سال ۱۳۲۵ بر حزب توده سخت گرفت، جنبش فروکش کرد و اغلب مناطق به وضع عادی بازگشت. حزب توده تا سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و باز رستن از سرکوب حکومتی؛ فرصت نیافت حرکت سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ را تکرار کند.

تنها استثنای عمده در مشکلات حزب توده در عرصه روستاها، منطقه کناره خوز بود که حزب موفقیتهای پایداری در آن به دست آورد. این امر را با مجموعه‌ای از عوامل تاریخی، اقتصادی و جغرافیایی می‌توان توضیح داد. سنت جنگل. بخصوص در گیلان و غرب مازندران هنوز زنده بود. رضاشاه برای انباشتن املاک خود، از بسیاری از دهقانان بخصوص ترکمنهای اطراف گرگان در شرق مازندران، سلب مالکیت کرده بود. مجامع روستایی این استانها کمتر از استانهای دیگر متزوی بودند؛ زیرا تراکم جمعیت بسیار انبوه‌تر بود؛ دهقانان از نظر زبانی همگن‌تر بودند. میزان سواد کمی بیشتر بود؛ از دوران قدیم

بازارهای محلی وجود داشت، و وسایل ارتباطی جدید، همراه با رفاه کشاورزی، در نیمه دوم قرن نوزدهم پدید آمده بود. علاوه بر این، زمینداران قدرت مطلق نداشتند. املاکشان نسبتاً کوچک بود؛ با دهقانان پیوند عشیره‌ای نداشتند چراکه اکثریت قاطع جمعیت عشایری نبود؛ به دلیل وجود آب و هوای نیمه گرمسیری چاه آب و قنات چندان اهمیتی نداشت؛ نبودن قبایل کوچنده در گیلان، نیاز به حمایت و پشتیبانی را کاهش می‌داد؛ و مهمتر از همه، بسیاری از دهقانان نه نسق‌داران متزلزل بلکه اجاره‌دارانی فارغ از خدمات کار و برخوردار از وجه‌الاجاره ثابت و اجاره‌نامه‌های طویل‌مدت بودند.

در تحلیل نهایی، تلاش حزب توده را در یافتن پایگاه‌های روستایی در نواحی دیگر بی‌فرجام می‌نمایم. حزب توده بدون پشتیبانی روستاییان، در جامعه‌ای که روستائیان و عشایر نصف بیشتر جمعیت را تشکیل می‌دهند، با وجود توفیق در شهرها، به صورت واحه‌ای محصور در برهوت محافظه‌کاری دهقانی باقی ماند. همان‌طور که رهبران حزب در تحلیل شکست مرداد ۳۲ پذیرفتند، اگر اعضای دهقان حزب قیام می‌کردند یا توده‌های روستایی سر به شورش برمی‌داشتند، سلطنت‌طلبان نمی‌توانستند کودتا کنند. (۱۴۰) اگر روستائیان قیام می‌کردند یا نیروهای مسلح فرمان نمی‌بردند، حزب توده با شبکه کارآمد شهری خود مسلماً می‌توانست انقلابی به شیوه بلشویکی صورت دهد. بدون خیزش دهقانی، شکست حزب توده از لحاظ جامعه‌شناختی مقدر بود.

## پایگاههای قومی حزب توده

ایران کشوری است که از ملیتهای مختلف تشکیل شده است اما این ملیتها به علایق مشترک فراوانی به هم پیوند خوردهاند. آنان قرنهاست که در یک سرنوشت مشترک سهیم اند. یا هم برای ایجاد فرهنگی غنی و شکوفا کوشیدهاند. علاوه بر آن، دوش به دوش هم برای حفاظت از آزادی و استقلال ایران جنگیدهاند. به رغم این علایق مشترک، بعضی از آنان از حقوق ملی خود محروم ماندهاند. این امر وحدت ایران را تضعیف کرده و توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کل کشور را معوق گذارده است. حزب توده خواهان تحکیم علایق فیما بین ملیتهای متعدد است. معتقد است که وحدت راستین و اساسی فقط هنگامی تحقق می یابد که برابری بین خلقهای گوناگون ایران به وجود آید و همه اشکال ستم ملی از میان برود. بنابراین، حزب توده اعتقاد دارد که یک حکومت دموکراتیک بایستی مسأله ملی را با:

الف. شناختن حق خودگردانی ملی

ب. تأمین حقوق کامل اجتماعی، آموزشی و ملی برای همه اقلیتهای ملی ساکن ایران حل و فصل کند.

حزب توده، برنامه و اساسنامه حزب (۱۳۳۹)، ص ۷ و ۸

## برش قومی

حزب توده خود را جنبی طبقاتی می داند و تا حدود زیادی نیز چنین بود. این حزب ریشه در بین روشنفکران و طبقه کارگر صنعتی سراسر ایران - از تبریز و سمنان و مشهد تا اهواز و شیراز و کرمان - داشت. به مزدبگیران و کارمندان حقوق بگیر صرف نظر از دین، زبان و قبیله، گرایش داشت. هوادارانش کارگران آذری، گیلکی و فارسی زبان کارخانه ها، کارگران

ساختمانی ترکمن، یزدی و شیرازی؛ رانندگان کامیون، نجارها، مکانیک و سبک‌کشی‌های آسوری و یهودی؛ کارگران نفت لر، قشایی و بختیاری، و نیز کارمندان فارس، آذری و ارمنی شرکتها را شامل می‌شد. هر جا که اثری از صنعت جدید و ادارات دولتی بود - صنایع نساجی اصفهان، شیراز و شاهی؛ کارخانجات قند کرج، میندوآب و مرودشت؛ صنایع توتون‌سازی لاهیجان، رشت و تهران؛ و ادارات و مدارس دولتی از اردبیل گرفته تا آمل، از مشهد تا مهاباد، و از بهبهان تا بندرعباس - سازمان حزب به آنجا رسیده بود. خلاصه آن که حزب توده هر جا که این دو طبقه جدید وجود داشت، پا گرفت.

بر اکنگدگی منتهی‌المراتب اعضای حزب در فهرست ندامت‌کنندگان سالهای ۱۳۳۲، ۱۳۳۶ نمایان است. از ۲۲۱۳ عضو سابق که شغل و محل اقامت خود را در نوبه‌نامه ذکر کرده‌اند، ۱۷۱۳ نفر (۷۸٪) ساکن شهرهای جدیدتر استانهای تهران، گیلان، مازندران و آذربایجان بودند. فقط ۴۴۱ نفر (۲۵٪) در شهرهای نه‌چندان جدید استانهای اصفهان، خوزستان و کرمانشاه می‌زیستند و تنها ۷۷ نفر (۴٪) در شهرهای عقب‌مانده استانهای کردستان، فارس، کرمان، و سیستان و بلوچستان سکونت داشتند. علاوه بر این، ۱۹۶۷ نفر (۸۹٪) ساکن شهرهایی با جمعیت بالای ۲۰۰۰۰ نفر بودند و ۱۱٪ بقیه اغلب اهل مراکز صنعتی و ارتباطی مانند چالوس، کرج، لاهیجان، لنگرود، بهشهر، بانس، شاهرود، بندرگز، بندر لنگه و بندر معشور بودند.

اگرچه حزب توده بیشتر حزبی طبقاتی بود، دو اقلیت نقش عمده خاصی در آن ایفا می‌کردند: مردمان آذری زبان، اعم از ساکنان آذربایجان و جز آن، و بزرگ تهران، گیلان و مازندران. و قوم ارمنی و آسوری مقیم تهران، تبریز، انزلی، اورمیه، اصفهان، اراک و همدان. از یازده عضو کمیته مرکزی موقت در مهر ۱۳۲۰، هشت تن فارسی‌زبان، چهار تن آذری - از جمله سه نفر از رشت - دو تن قاجار و یک نفر ارمنی بود. از سی و یک نفر منتخب برای کمیته مرکزی و کمیسیونهای مختلف آن در مرداد ۱۳۲۳، زبان مادری بیست و دو نفر فارسی بود، شش تن از خانواده‌های آذری برجسته بودند - چهار تن خارج از آذربایجان سکونت داشتند - دو تن قاجار و یک نفر ارمنی بودند. از سی و سه نفر منتخب برای کمیته مرکزی و هیأت مشورتی در فروردین ۱۳۲۷، نوزده نفر فارسی‌زبان، یازده نفر آذری و سه نفر قاجار بودند. سرانجام، از دوازده تن منتخب برای کمیته اجرایی شورای متحده، در تیر ۱۳۲۵، شش تن آذری، پنج تن فارس و یک تن ارمنی بودند. بدین ترتیب، آذربایها و سایر اقوام ترک که کمتر از ۲۷٪ از جمعیت کشور بودند، بین ۳۲ تا ۴۳٪ رهبری حزب را تشکیل می‌دادند. حتی مهمتر از آن، مسیحیان که کمتر از ۰.۷٪ جمعیت کشور بودند، ۳ تا ۸٪ رهبری را در دست داشتند.

آذربایجان و مسیحیان در رده‌های میانی و پایینی حزب نیز حضور چشمگیری داشتند. از ۱۶۸ تن نماینده در کنگره نخست، ۴۴ نفر (۲۶٪) نماینده شیعیات حزب در آذربایجان بودند. جزو کسان دیگر، دست‌کم ۱۸ نفر (۱۰٪) آذری ساکنین خارج از آذربایجان، ۷ نفر (۴٪) ارمنی و ۴ نفر (۲٪) آسوری بودند. از ۲۱۸ نفر فعالان حزب که در تابستان ۱۳۳۰ در شهرهای بزرگ دستگیر شدند، ۲۸ نفر (۱۳٪) در تبریز سکونت داشتند، در بین ۱۰۸ نفر دستگیر شده در تهران و اصفهان، ۷ تن مسیحی بودند. از ۲۴ عضو غیرنظامی حزب که بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۹ اعدام شدند یا در زندان مردند، ۹ نفر (۳۷٪) آذری و ۶ نفر (۲۵٪) ارمنی بودند. بالأخره، از ۲۴۱۹ عضو سابق که پس از ۱۳۳۲ نوبه نامه نوشتند، ۱۲۱ نفر (۵٪) نامهای ارمنی و آسوری داشتند. در عین حال که درست نیست حزب توده را مانند برخی پژوهشگران،<sup>۱۱</sup> حزب اقلیتهای ناراضی بدانیم، تعداد مسیحیان و آذریهای فعال در جنبش مسلماً نامتناسب بوده است.

## مسیحیان

گرچه حزب توده به همه اقلیتهای مذهبی وعده برابری، حقوق کامل شهروندی و اصلاحات دیوری می‌داد، توجه چشمگیر خود را تنها به مسیحیان معطوف کرد و با وجود برخی عضوگیریهای محدود، در مجموع در میان سنیها، بهائیها، یهودیان و زرتشتیان ناکام ماند. سبها غالباً به گروههای قبیله‌ای بخصوص کردها، بلوچها، عربها،<sup>۱۲</sup> و ترکمنها محدود بودند و در مناطق عقب مانده تر سکنتی داشتند. علاوه بر این، اعراب و بلوچهای سنی به صورت سنتی در برابر حکومت مرکزی، بریتانیا را حامی خود می‌دانستند. بهائیان عمدتاً بدان سبب از حزب توده و احزاب دیگر کناره می‌گرفتند که زجر و آزار پیشین آنها یعنی بایبها، آنان را به اجتناب از سیاست، بخصوص سیاست افراطی، واداشته بود. یهودیان، پس از مختصر توجهی به حزب توده در سالهای جنگ، بیشتر به صهیونیسم رو کردند و مهاجرت حدود ۵۰۰۰۰ نفر به اسرائیل، عناصر روشنفکر و کارگری آن قوم را به تحویل برد و جمعی به جانیها که عموماً اصناف و تجار خرده پا بودند، اقلیت زرتشتی، بجز چند روشنفکر و کارگر هوادار حزب، میل به محافظه کاری داشتند؛ زیرا از جهتی خود را با ناسیونالیسم غیرمذهبی رضاشاه یگانه

۱۱ ذکر پیروان فرقه بهائیت در ردیف مسلمانان هل نسن و موحدان یهودی و زرتشتی را سوی نویسنده، مخدوش کردن مرز دین و مذهب با فرقه‌های ساختگی است.  
 ۱۲ عربهای ایرانی مشخصاً شیعه مذهبند.

می‌دیدند و از جهشی با همدینان خود، پارسیان هند، در تماس نزدیک بودند و از جهت دیگر در یزد و کرمان جمع شده بودند که علاقی تجاری با امپراتوری بریتانیا داشت.

توفیق حزب توده در بین مسیحیان را اساساً با عوامل جغرافیایی و طبقاتی می‌توان توضیح داد. در حالی که نزدیک به ۷۵٪ مسلمانان در روستاها و شهرهای کوچک می‌زیستند، حدود ۷۵٪ مسیحیان ساکن شهرهایی با بیش از ۲۰۰۰۰ نفر — از جمله تهران، تبریز، اورمیه، همدان، کرمانشاه، اصفهان، آبادان، اهواز و مسجد سلیمان — بودند. در عین آن که اکثریت عظیم مسلمانان، کشاورز، از عشایر، و بازاری بودند، بخش عمده مسیحیان را کارمندان، متخصصان، صنعتگران ماهر و مزدبگیران شهری — بخصوص کفاش، درودگر، مکانیک، سیم‌کش و راننده کامیون — تشکیل می‌دادند. دقیقاً همین مشاغل بود که برای بسیاری از فعالان مسیحی زمینه فعالیت را در حزب توده فراهم می‌کرد. مثلاً از ده نفری که در سال ۱۳۲۵ برای کمیته اجرایی اتحادیه کارگران ماهر شامل مکانیک، سیم‌کش و تکنیسین برگزیده شدند، شش نفر مسیحی بودند. از دوازده نفر عضو کمیته اجرایی اتحادیه سینماگران در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ سه نفر مسیحی بودند. از یست و چهار نفر عضو کمیته‌های اجرایی اتحادیه‌های درودگران، خیاطان و کفاشان در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۶ چهار تن مسیحی بودند. سرانجام، در بین ۱۲۱ نفر مسیحی که پس از سال ۱۳۳۲ توبه‌نامه نوشتند، ۱۸ کفاش، ۱۵ مدیر دبیرستان، ۱۳ کارگر ماهر، ۱۰ راننده کامیون، ۹ دانشجوی دانشگاه، ۹ کارمند، ۶ درودگر، ۴ خیاط، ۳ کارگر شرکت نفت، ۳ پزشک، ۳ پرستار، ۲ دندانپزشک، ۲ کارگر کارگاه و ۲ کارگر راه آهن وجود داشت.

با این حال، جاذبه حزب توده در میان مسیحیان فراتر از روشنفکران و طبقه کارگر شهری رفت و به میان طبقه متوسط دهقانی و تجاری راه گشود. حزب ارمنی «رامگاواره» به رهبری تجار و مغازه‌داران، هوادار اتحاد شوروی بود و با حزب توده همکاری نزدیک داشت. اصناف قنادان، داروخانه‌داران، و اغذیه و مشروب‌فروشان که ارمنیان در آنها اکثریت داشتند، عضو «شورای متحده» بودند. بسیاری از روستاهای ارمنی‌نشین نزدیک اراک و اصفهان در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۹ یکجا به ارمنستان شوروی کوچیدند — همین روستاها در انتخابات سال ۱۳۲۲ به سبب نفوذ شدید اربابان خود به نامزدهای ضد توده‌ای رأی داده بودند.

رادیکال شدن روستاهای آسوری و ارمنی نزدیک اورمیه را کنسول انگلیس در تبریز طی گزارشهای ادواری سفرش به آذربایجان غربی به روشنی شرح داده است. این روستاها در پی اشغال متفقین، «شوراهای استقلال» تشکیل دادند، از دادن مالیات سرباز زدند. گروههای پارتیزانی به وجود آوردند، و نه تنها ژاندارمها، که مقامات کشوری را نیز به ترک محل



و داشتند. در دی ۱۳۲۰، ژاندارمها، نمایندگان حکومت، و اربابان جرأت ورود به منطقه را نداشتند. کنسول اظهار می‌کند که واین روستاییان چنان ستمی از مأموران فارس و ژاندارمها دیده‌اند و به دست اربابان چنان سرکشی شده و به فلاکت افتاده‌اند که چون حالا می‌بینند حکومت قادر به حفظ نظم نیست و اربابها از ظاهر شدن در میان آنان می‌ترسند، آماده‌اند که همه کارها را خود به دست گیرند و اعتنایی به ژاندارمها، مأموران و اربابان نداشته باشند. چون حکومت پس از سال ۱۳۲۳ قدرت خود را بتدریج در منطقه از نو برقرار کرد، کنسول گزارشی داد که روستاییان آسوری و ارمنی از حزب توده به گرمی استقبال کردند؛ حال آن که عشایر کرد به تأسی از سرکردگان خود بشدت با حزب توده مخالفت ورزیدند و حتی اجازه ندادند در روستاهای آنان شعبه دایر کنند.<sup>(۳)</sup> او می‌افزاید:

به روستاها رفق تا شاید بتوانم تصویر روشن تری از انبوه اقوامی که خصومت‌شان شیوه دائم زندگی در این ناحیه را تعیین می‌کند، به دست آورم. طبق معمول، آسوریها ناآرام‌تر از همه‌اند و سهل‌تر از همه تن به همکاری با چپها و جنبشهای هوادار روسها مثل حزب توده می‌دهند. کشیشان آنها به من گفتند که برایشان مشکل است افراد پرشور را از دخالت در سیاست منع کنند و می‌ترسند که اگر مسلمانها تعصب دینی خود را از سر گیرند، سلامت و امنیت قوم آسوری به خطر افتد.<sup>(۴)</sup>

جای تعجب نیست که دهقانان ارمنی و آسوری در قیام ۱۳۲۴ بر ضد حکومت مرکزی نقش فعالی ایفا کردند و این در حالی بود که رهبران کرد طرفدار شوروی به روستاییان مسیحی بی‌اعتنا بودند، هرگونه صحبت از اصلاحات ارضی را سکوت گذاشتند، و اجازه ندادند حزب توده به درون حزب دموکرات کردستان وارد شود. در نبرد سنگین بین تانکهای حکومتی و داوطلبان یاضی در اطراف اورمیه در آذر ۱۳۲۴، چهل و یک نفر از پنجاه و پنج تن کشته‌شدگان، از آسوریها و ارمنیهای محلی بودند. در عین حال، رهبران مذهبی آسوری محرمانه از کنسول انگلستان درباره امکان مهاجرت دسته‌جمعی قوم خود به عراق در صورت تسخیر مجدد منطقه به دست حکومت مرکزی استفسار کردند.<sup>(۴)</sup> پس از سرکوب شورش آذربایجان، بیاری از روستاییان ارمنی به اتحاد شوروی کوچیدند. جالب اینجاست که بسیاری از روستاییان آسوری به ایالات متحده مهاجرت کردند.

علاوه بر حمایت اتحاد شوروی، برخی عوامل قومی نیز در هواداری مسیحیان از حزب توده دخالت داشت. حزب توده تنها حزب فراگیر در کشور بود که خواهان برابری کامل اجتماعی و سیاسی بین مسلمانان و غیرمسلمانان بود. تنها حزب فراگیر کشور بود که منافع قوم ارمنی را علناً نمایندگی می‌کرد، نشریات ارمنی و آسوری انتشار می‌داد، از رضاشاه به سبب

بستن مدارس اقلیتها انتقاد می‌کرد، مشوق بازگشایی مدارس ارامنه در سال ۱۳۲۱ بود، کمک دولت به تأسیس مدارس آسوریان را توصیه می‌کرد، و پیشنهاد ایجاد کرسی پارلمانی برای آسوریان را ارائه داد چرا که دو کرسی تعیین شده برای مسیحیان را همواره ارامنه اشغال می‌کردند.<sup>(۵)</sup> علاوه بر این، حزب توده تنها حزب فراگیر کشور بود که مشتاقانه از غیرمسلمانان عضو گرفت، آنان را در کانونهای خود با مسلمانان یکی ساخت، در مسائل مذهبی تبعیض قائل نشد، و مسیحیان را به مناصب بالاگماشت. حتی حزب غیر مذهبی دایران در به روی غیرمسلمانان بسته بود، و حزب رادیکال آزادی به رهبری ارسنجانی، مقالات تحریک‌کننده‌ای بر ضد اقلیتهای مذهبی منتشر می‌کرد. در این میان، حزب ناسیونالیست «دانشاک»، تنها رقیب واقعی حزب توده در میان جامعه ارمنی، از سویی به دلیل بازداشتهای گروهی که متفقین در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۳ انجام دادند و از سویی به سبب بی‌اعتبار شدن خط مشی آن در حمایت از سلسله پهلوی با حمله ناگهانی رضاشاه به اقلیت مسیحی در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ سخت تضعیف شده بود. برای ارامنه‌ای که مهاجرت نکردند، در دهه ۱۳۲۰ یک مضر سیاسی عمده باقی مانده بود: شرکت در حزب توده، بزرگترین جنبش غیر مذهبی که وعده شهروندی کامل و برابری واقعی با مسلمانان می‌داد.

## آذربایجان

نخستین رهبران حزب توده، از مارکسیتهای فارسی زبان در تهران، میل داشتند نارضایی اقلیتهای زبانی را نادیده بگیرند یا حتی انکار کنند. ارانی، بنیانگذار معنوی حزب، نمونه خوبی در این مورد است. او که در تبریز زاده اما در تهران بزرگ شده بود، همچون بسیاری از روشنفکران نسل خود، از مدافعان پر شور تمرکزگرایی و فارسی‌گردانی بود. وی در مقاله‌ای با عنوان «آذربایجان: مسأله حیات و ممات برای ایران» نوشته بود که آذربایجان، «مهد ایران، به علت حملات مغولان وحشی زبان فارسی را از دست داده است.»<sup>(۶)</sup> ارانی هشدار می‌داد که این امر وضع خطرناکی پدید آورد؛ زیرا بعضی از مردم آذربایجان به خطا خود را ترک می‌دانند و حتی تمایلات جدایی طلبانه از خود نشان می‌دهند. برای بهبود این وضع، ارانی اصرار داشت که دولت باید هر اقدام ممکن برای محور زبان ترکی و گسترش زبان فارسی را انجام دهد.

گرچه یاران ارانی لزوماً با نظرات او درباره آذربایجان موافق نبودند، به هیچ وجه توجه آشکار و صریحی به نارضاییهای زبانی و منطقه‌ای نشان نمی‌دادند. نخستین بیانیه حزب به طور کلی از نارضاییهای سیاسی همه شهروندان از خودکامگی رضاشاه سخن می‌گفت. برنامه

تعیین شده در نخستین کنفرانس موقت، مسائل منطقه‌ای و زبانی را نادیده گرفت اما حقوق خاصی برای کارگران، دهقانان، کارمندان، کسبه، صنعتگران، روشنفکران و زنان مطالبه کرد. همچنین برنامه ارائه شده به مجلس چهاردهم توسط هیأت پارلمانی حزب، نه به اقلیت‌های زبانی، که به پروتاریا، دهقانان، روشنفکران، خرده بورژوازی و زنان پرداخت. دیگر این که نشریات حزب در این سالیان نخست، توجه خود را به بیدادگریهای طبقاتی معطوف داشتند و بندرت به مسائل قومی پرداختند. به این ترتیب، بنیانگذاران حزب توده که در تهران می‌زیستند، مایل نبودند کشمکشهای منطقه‌ای بین پایتخت و استانها را عمده کنند. این مارکسیستهای آیین‌مداره جامعه را از منظر طبقات می‌نگریستند و ابعاد قومی را نادیده می‌گرفتند. این روشنفکران فارسی و فارسی شده، خواهان گسترش سریع نظام آموزشی دولتی بودند و در مقام روشنفکران تحصیلکرده غرب، تمرکزگرایی را با نوگرایی، تنوع زبانی را با بی‌کفایتی ستی، و خودمختاری منطقه‌ای را با هرج و مرج اداری درمی‌آمیختند. با وجود این، حزب توده در جذب آذربایها چه در داخل آذربایجان و چه خارج از آن، سرعت توفیق یافت. این امر را با چهار عامل عمده می‌توان توضیح داد. نخست، سنت رادیکالیسم: آذربایجان از دوران انقلاب مشروطه همواره کانون فعالیت انقلابی و مرکز حزب سوسیال دموکراتیک بوده است. دوم، میزان شهرنشینی: آذربایجان که یکی از پیشرفته‌ترین استانها بود، عشار معدود اما تعداد قابل توجهی کارمند اداری، متخصص و کارگر شهری داشت. آذربایجان دارای دوازده شهر با جمعیت بالای ۱۰،۰۰۰ نفر بود. حال آن که اصفهان پنج شهر، فارس چهار شهر، کرمان سه شهر، و سیستان و بلوچستان دو شهر داشت. سوم، تغییرات جمعیتی: آذربایجان نخستین منطقه‌ای بود که رشد چشمگیر جمعیت را به خود دید. تا سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) مازاد جمعیت آذربایجان به شمال - باکو - تفلیس و آستاراخان (هشترخان) - مهاجرت می‌کرد. پس از این سال مسیر مهاجرت متوجه جنوب و مراکز صنعتی تهران، رشت، انزلی، شاهی، بهشهر، مشهد، اهواز و آبادان شد. در دهه ۱۳۲۰ کارگران، دستفروشان، صنعتگران و کارگران آذری را می‌شد در سراسر ایران یافت. چهارم، تأثیرات خارجی: زبان مشترک با آذربایجان شوروی حربه تبلیغاتی بانرزشی برای روسها فراهم ساخته بود. شوروی در سالهای جنگ نه تنها از طریق رادپو باکو، نشریات آذری زبان و سفرهای فرهنگی از قفقاز، بلکه با بهره‌گیری از افسران و سربازان آذری زبان مستقر در آذربایجان ایران، به تبلیغ نظرات خود پرداخت.

حزب توده نخستین شاخه خود در آذربایجان را در اوایل سال ۱۳۲۱ با ادغام سه باشگاه رادیکال در تبریز پدید آورد.<sup>(۱)</sup> یکی از این باشگاهها از روشنفکران محلی، دیگری از

ارامنه، و سومی از مهاجرین، - که از اتحاد شوروی آمده بودند - تشکیل می‌شد. سازمان حزب توده در آذربایجان که سرعت گسترش می‌یافت، بزودی ادعا می‌کرد که ۱۲۰۰۰ نفر عضو دارد، نشریه مرتبی به نام آذربایجان ایجاد کرد، و شعباتی در اردبیل، مراغه، آستارا، سراب و میانه تشکیل داد. امیرخیزی که از سوی کمیته مرکزی در تهران سخن می‌گفت، در سال ۱۳۲۲ از یارانش در آذربایجان به سبب به وجود آوردن بزرگترین سازمان استانی حزب ستایش کرد.<sup>(۸)</sup>

حزب توده را در آذربایجان پنج سازمان دهنده محلی یعنی صادق پادگان، غلام یحیی دانشیان، علی شبستری، میر رحیم و لایی و محمد بی‌ریا رهبری می‌کردند. پادگان، سرپرست سازمان ایالتی، از فعالان قیام خیابانی و حزب کمونیست بود. او در خانواده‌ای متوسط در تبریز به دنیا آمده و بیشتر عمرش را در آذربایجان سپری کرده بود و از این رو فارسی را به سختی حرف می‌زد. وی در سال ۱۳۱۷ دستگیر شد و سه سال در تهران به زندان افتاد. در آنجا پنج‌جاه و سه نفره را ملاقات کرد و زبانهای باستانی ایران را فراگرفت. دانشیان، سازمان دهنده اصلی حزب در سراب، میانه و زنجان، سابقاً سوهان‌کار بود و بنا بر سوابق موجود در سفارت انگلیس و شجاعت و اراده‌ای استثنایی داشت.<sup>(۹)</sup> او دهقان زاده‌ای بود که به قفقاز مهاجرت کرده، در باکو - و به قول بعضیها در مدرسه نظام - درس خوانده و در بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۶ زندانی شده بود. شبستری، سردبیر آذربایجان از دست‌اندرکاران اصلی حکومت خیابانی و یکی از معدود رهبران محلی حزب توده محسوب می‌شد که به میانسالی رسیده بود. وی اهل تبریز بود و به آذربایجان شوروی گریخته و تا سال ۱۳۲۰ در آنجا مانده بود. و لایی، معاون سردبیر آذربایجان، روشنفکر بیست و هفت ساله‌ای بود که در سال ۱۳۱۶ به جرم تبلیغات ضد دولتی دستگیر شده بود. او در خانواده‌ای متوسط در تبریز به دنیا آمد و بیشتر عمرش را - به جز سالهای حبس در تهران در آذربایجان گذرانده بود. سرانجام، بی‌ریا، سرپرست اتحادیه‌های کارگری هوادار حزب توده در تبریز، سازمان دهنده‌ای توانا و شاعر آذری زبان ماهری بود. وی در سال ۱۲۹۷ در تبریز زاده شد. در دهه ۱۳۱۰ به شمال گریخته، در باکو ادبیات خوانده، و همراه ارتش شوروی در شهریور ۱۳۲۰ به وطن بازگشته بود.

حزب توده در آذربایجان عمدتاً در بین کارگران تبریزی بویژه کارگران پنج کارخانه نساجی، چهار کارگاه دباغی، دو کارخانه کبریت‌سازی، سه کارخانه آجوسازی، یک سیلو، پنج کارخانه صابون‌سازی، و کارگاههای متعدد قالیافی شهر، پشتیبانی شد. برنامه حزب توده در تبریز و اتحادیه‌های کارگری آن مشابه همان بود که کمیته مرکزی در تهران انتشار داد. هر

دو برنامه، خواهان محو آثار دیکتاتوری رضاشاه، هشت ساعت کار روزانه، حقوق روز جمعه، تسهیلات تعاونی، حمایت از صنایع محلی، آموزش رایگان، برابری حقوق زنان، و همبستگی سازمانهای کارگری در سراسر ایران بودند. با این همه، از یک جنبه مهم با هم تفاوت داشتند. در حالی که برنامه تهران مسائل قومی را نادیده گرفته بود، برنامه تبریز خواستار ایجاد مجالس ایالتی موعود در قانون اساسی، و استفاده از زبان آذری در محاکم قضایی استان و نیز در چهار سال نخست مدارس دولتی بود.<sup>(۱۰)</sup>

کنسول انگلیس در تبریز در اوایل سال ۱۳۲۲ گزارش می‌دهد که حزب نوده و اتحادیه‌های کارگری‌اش در بین کارگران گرسنه که مزدشان از اواسط سال ۱۳۲۰ به این سو به هیچ وجه جوابگوی هشت برابر افزایش قیمت نان نبود، شنوندگان مشتاقی یافت. پس از یک رشته اعتصاب موفقیت‌آمیز در طول زمستان ۱۳۲۱، اتحادیه صنایع را مجبور به افزایش دستمزدها و پرداخت یارانه برای قیمت نان کردند. کنسول انگلیس از قول یک افسر روس نقل می‌کند که گفته‌های رایج در انقلاب بلشویکی همانند سخنانی است که در کارخانجات تبریز به گوش می‌خورد. همچنین، پس از بروز اعتصابات در طول تابستان ۱۳۲۲، اتحادیه‌ها از حکومت خواستند کمیته‌ای را برای میانجیگری اعزام کند. این کمیته، هشت ساعت کار در روز، حداقل دستمزد، ممنوعیت کار کودکان، روزی یک کیلو نان رایگان، سالی سه دست لباس مجانی، تسهیلات درمان رایگان، سالی یک ماه مرخصی با استفاده از حقوق، و هیأت‌های حکمیت با حضور نماینده اتحادیه را از صاحبان صنایع محلی اخذ کرد. کنسول انگلیس پیش‌بینی کرد که این توافق سخاوتمندانه چندان نخواهد پایید؛ چرا که اتحادیه‌ها «مانند آلبور توپست» بزودی بیشتر خواهند خواست.<sup>(۱۱)</sup>

این پیش‌بینی در سال بعد که صعود قیمت‌ها همچنان ادامه یافت، به حقیقت پیوست. در تیر ۱۳۲۳ پس از تیراندازی پلیس به تظاهرات کارگران و کشتن شش نفر و زخمی کردن پانزده تن، اتحادیه با اشغال بزرگترین کارخانه کبریت‌سازی، خواهان مشارکت در سودهای هنگفت شد و تهدید کرد که اگر دستمزدها فوراً افزایش نیابد، مدیر کارخانه را تکه تکه خواهند کرد.<sup>(۱۲)</sup> کنسول انگلیس گزارش داد:

صاحب کارخانه که نمی‌توانست به حمایت پلیس امید بندد، به این تقاضاها گردن نهاده هر چند می‌دانست که احتمالاً تقاضاهای مشابه یا حتی افراطی‌تری به دنبال خواهد داشت... دیگر کارخانه‌داران نیز گرفتاریهای مشابهی دارند و یک کارخانه نساجی در زیر تهدید به خشونت، وعده داده است که در شب عید معادل سه ماه حقوق به کارگزارانش پاداش دهد.<sup>(۱۳)</sup>

کنسول افزود که حزب نوده در آذربایجان مثل دولتی درون دولت عمل می‌کند و اتحادیه

کارگزارانش که به «شورای متحده پیوسته است، آن قدر قدرت دارد که بدون دخالت حکومت محلی هر چه خواست انجام دهد»<sup>(۱۴)</sup>

گسترش سریع حزب توده در آذربایجان، مسأله قومی را حل نکرد. برعکس، مسأله قومی را به درون حزب توده برد. مسأله حول محور ملیت به طور اعم و تعریف ملت به طور انحصار جریبان داشت. به نظر بسیاری از رهبران حزب توده در تبریز، زبان آذری آذربایجان را به صورت ملتی جداگانه در آورده بود که انجمنهای ایالتی و استفاده از زبان خود در مدارس محلی، محاکم قضایی و ادارات حکومتی، حق لایشکک وی بود. برخی از رهبران تبریز حتی با فراتر نهادن و اظهار داشتند که زبان جداگانه، آذربایجان را از حق نامشروط خودمختاری ملی مورد نظر لنین برخوردار می‌سازد اما به عقیده رهبران حزب توده در تهران، آذری نه زبان ملی بلکه گویشی محلی بود، آذربایجانیها نه ملیت بلکه مردمی را تشکیل می‌دادند، و آذربایجان نه ملتی جداگانه بلکه جزو پیوسته‌ای از ملت ایران بود و خصوصیات اقتصادی، فرهنگی و تاریخی مشترکی با سایر نقاط کشور داشت. همچنین بسیاری از رهبران تهران هشدار دادند که خودمختاری شاید به حزب توده در آذربایجان کمک کند اما مسلماً در مناطق تحت تسلط رؤسای قبایل، مقامات نظامی، و مالکان هوادار انگلستان، حزب را تضعیف خواهد کرد. ایران به نظر تبریز مجموعه‌ای از ملیتهای مختلف و به نظر تهران ملتی یکپارچه بود.

این اختلافات در نخستین کنگره حزبی سر بر آورد.<sup>(۱۵)</sup> نماینده‌ای آذری از گیلان شکایت کرد که حزب محرومیت‌های ریشه‌دار استانها را نادیده گرفته است. نماینده‌ای از تبریز اعتراض کرد که رهبری حزب به تهران اولویت داده و استانها بخصوص آذربایجان را فراموش کرده است. نماینده‌ای دیگر از تبریز به زبان آذری اظهار داشت که کمیته مرکزی شعبه خود را با تصور خطر خیالی «چپ‌گرایی افراطی» معوق گذاشته است. دیگری اشاره کرد که نشریات حزب در زادگاه وی فایده‌ای ندارد؛ زیرا همه به زبان فارسی است. باز نماینده دیگری شکایت کرد که وقتی پلیس تبریز اخیراً شش نفر کارگر را هدف گلوله قرار داد و کشت، سازمان مرکزی هیچ اقدامی نکرد. و دانشیان، صدر هیأت نمایندگی سراب، در واقع نظر کلی نمایندگان آذربایجانی را بیان می‌کرد وقتی گفت: «حزب باید کمتر حرف بزند و بیشتر عمل کند. این، بعدها شعار اصلی شورش آذربایجان گردید».

خلیل ملکی این وضع را بیست و دو سال بعد به تفصیل وصف کرد.<sup>(۱۶)</sup> وی که درست پیش از برگزاری نخستین کنگره از سوی کمیته مرکزی مأمور بررسی اوضاع آذربایجان شده بود، گزارش داد که سخت جا خورده است وقتی فهمیده که بسیاری از فعالان حزب قادر به درک

زبان فارسی نیستند، و خودداری وی از سخنرانی به زبان آذری در میتینگها خصوصاً رهبران محلی را برانگیخته، و اصرارش در استفاده از زبان فارسی در مدارس باعث شده است که بی‌ریا هر ملاحظه‌ای را کنار بگذارد. خلیل ملکی با این گمان به تهران بازگشت که بعضی از رهبران حزب در آذربایجان، بخصوص بی‌ریا، در ثقافت انجمنهای ایالتی، مدارس آذری زبان، و دریافت سهم بیشتری از مالیاتها، در حقیقت مقاصد تجزیه‌طلبانه خود را تعقیب می‌کنند.

مناقشه با نمایندگان آذری در کنگره نخست، رهبران حزب توده را واداشت تا برای نخستین بار بعضی از درخواستهای معتدل‌تر آنان را بپذیرند. آنان پذیرفتند که به نواحی دورافتاده بیشتر توجه کنند و مسایل شهرستانها را بیشتر مد نظر قرار دهند. به شعبات محلی اجازه دادند که برای تشکیل انجمنهای ایالتی و منطقه‌ای وعده داده شده در قانون اساسی، تظاهرات و گردهم‌آییهای ترتیب دهند. به سازمانهای آذربایجان و گرگان اختیار دادند که بیانیه‌های حزب را به زبان آذری و ترکمنی ترجمه کنند. نوشتن مقالاتی را با مضمون «ایران فقط تهران نیست» و تهران فقط شمال شهر نیست، در روزنامه آغاز کردند. مجلس را ترغیب کردند بودجه بیشتری به آذربایجان اختصاص دهد با این عنوان که هرچند همه آذربایجانیها خود را ایرانی می‌دانند، رضاشاه مانند شهروندان درجه دو با آنان رفتار می‌کرد.<sup>(۱۷)</sup> علاوه بر این، برای جلوگیری از ایجاد تفاق در سازمانهای کارگری بر سر قومیت، گامهایی برداشتند. مثلاً اتحادیه ابریشم‌بافان مازندران که هوادار حزب توده بود، اخطار کرد که سید ضیا می‌کوشد با تحریک فارسها بر ضد آذربایجان سازمان را متلاشی کند. اتحادیه توتون‌کاران تهران اعلام داشته بود که احزاب دست‌راستی در صدد تفاق‌انگیزی بین کارکنان فارس و آذری‌اند، و شورای متحده، برای آن که مقامات معدن زغال‌سنگ شمشک را مجبور کند تا سیصد معدنچی آذری را دوباره به سرکار بازگرداند، ناگزیر به دخالت شده بود. این کارگران به دنبال درگیری خشونت‌آمیز بین کارگران فارس و آذری اخراج شده بودند. معدنکاران آذری در نامه‌ای به نشریه ظفر در تهران و آذربایجان در تبریز، اعتراض کردند که «می‌دانید چرا ما را اخراج کردند؟ چون آذربایجانی هستیم. می‌دانید ما را چه صدا می‌زنند؟ ترک صدا می‌زنند. ما ایرانی هستیم یا نیستیم؟ ما در ایران حتی داریم یا نداریم؟ آیا قانون حامی ماست یا علیه ماست؟»<sup>(۱۸)</sup>

از اینها گذشته، رهبران حزب توده در کنگره نخست به امید جلب رضایت نمایندگان آذربایجانی برنامه حزب را نیز اصلاح کردند. برنامه پس از تأکید بر این که حزب مدافع دموکراسی است. حمایت از کلیه آزادیهای فردی - آزادی زبان، بیان، نشر، عقیده و تجمع

را خواستار می‌شد<sup>(۱۹)</sup> و پس از اعلام این که حزب توده حزب کارگران، دهقانان، صنعتگران، پشه‌وران و روشنفکران مترقی است، مساوات اجتماعی کامل بین همه شهروندان ملت ایران صرف‌نظر از دین و نژاد هر کس و آزادی کامل اقلیتها در مسائل مربوط به دین و فرهنگ را مطالبه می‌کرد. این عبارات از آن رو مهم بود که اغلب آنها در برنامه‌های پیشین وجود نداشت ولی در چهار مورد عمده هنوز ابهام داشت. سخن از ملت ایران، مستلزم آن بود که مردم آذربایجان ملت نباشند. مشخص نکردن این که چه زبانهایی باید در نظام آموزشی تدریس شود، اجتناب از مسأله مهم زبانی بود. تعریف نکردن اقلیت بدان معنی بود که حزب نه به اقلیتهای زبانی بلکه به اقلیتهای مذهبی که قانوناً معین شده بود - مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان - اشاره دارد. و به کار بردن الفاظ مبهمی چون نژاد، فرهنگ، و زبان به معنی آن بود که حزب بیشتر به حقوق مدنی و قانونی افراد توجه دارد تا حقوق آموزشی و فرهنگی اقلیتهای زبانی.

این ابهام پس از نخستین کنگره حزب نیز ادامه یافت. اوانسیان در مقاله‌ای با عنوان «ملت و ملیت» از این مسأله که ایران دارای یک یا چند ملت است گذشت و به این قاعده استالینی که ملت متشکل از مردمانی است با زبان، فرهنگ، اقتصاد و سرزمین مشترک، متوسل شد. همین دوپهلویی در کتابی نیز درباره مسأله ملی به قلم یکی از روشنفکران حزب در تهران که پزشکی آذری و تحصیلکرده روسیه بود<sup>(۲۰)</sup> ظاهر شد. مؤلف با جمله روشنی که گویای فوریت مسأله است، آغاز می‌کند:

مسأله ملیتها و حقوق آنان در کشورهایی چون ایران که اقوام گوناگونی در آن زندگی می‌کنند، مسأله مهمی است. این امری است که هیچ حزب مترقی نمی‌تواند از آن اجتناب ورزد؛ زیرا مسائل اجتماعی و سیاسی زیادی مانند مبارزه برای استقلال ملی، نبرد برای آزادی دهقانان، و جنگ با استثمار طبقه کارگر با آن ارتباط دارد.

او فوریت مسأله را با این تذکر به خوانندگان که احساسات مهین پرستانه سهولت ممکن است در دست واپس‌گرایان بر ضد ترقیخواهان به کار رود، خاطر نشان ساخت و افزود: «کارگرانی که آگاهی طبقاتی دارند، بازبچه شعارهای بورژوازی نمی‌شوند اما دهقانان چرا. آنگاه این پرسش را طرح کرد که «ملیت چیست؟» وی پس از شرح مفصل مباحثات بین مارکسیتهای اروپای غربی و روسی به این نتیجه رسید که تعریف استالین درست است: «ملیت عبارت از مردمانی است که به واسطه زبان، فرهنگ، سرزمین و اقتصاد مشترک با هم زندگی می‌کنند، اما کتاب از این به بعد به ابهام می‌گراید. نویسنده به جای پیگیری مبر بحث خود و انطباق این تعریف با جوامع مختلف در ایران، مسأله امپریالیسم و استثمار را پیش می‌کشد: «مسأله ملیتها



که پیش از این مسأله‌ای داخلی بود، اکنون به صورت بین‌المللی درآمده و با خطر امپریالیسم پیوند خورده است. بخش پایانی کتاب با عنوان «حل مسأله نظریه امپریالیسم لینی را خلاصه می‌کند و از پرداختن به مسأله ملیتها در ایران اجتناب می‌ورزد. به این ترتیب کتابی که با تأکید بر اهمیت این موضوع برای ایران شروع شده بود، بدون نام بردن از ایران پایان می‌یابد. مؤلف در هیچ جای کتاب به مسائل مبرم و اضطراری پرداخته است. در هیچ جا مشخص نکرده است که کدام اقلیتها در ایران ملیت محسوب می‌شوند. در هیچ جا ذکر از محرومیتها و خواسته‌ها و حقوق ملی آنان به میان نیاورده است.

برنامه مبهم به حزب امکان آن را می‌داد که از نظرات مختلف، اگر نه متضاد، پشتیبانی کند. در یک سو، رهبران تهران که مخالف عمده کردن محرومیتهای ایالتی بودند، همچنان بر ستم طبقاتی تأکید می‌ورزیدند و از مسائل قومی با ظاهر سازی می‌گذشتند. مثلاً کشاورز و رادمنش در سخنرانیهای سه ساعته جداگانه در مجلس، برنامه حزب برای اصلاحات ارضی، صنعتی کردن، بهداشت عمومی، آموزش همگانی، اصلاحات انتخاباتی، و بسیاری اصلاحات دیگر را به تفصیل شرح دادند اما از مسائل زبانی و انجمنهای ایالتی هیچ یک نامی نبردند. به همین ترتیب، سازمان تهران در دومین کنفرانس موقت خود مسأله قومی را نادیده گذاشت و در عوض، به شعبات محلی دستور داد کلاسهای برای آموزش زبان فارسی به کارگران یسواد دایر کنند.<sup>(۳۱)</sup> در نظر روشنفکران تهران این کلاسها برای آموزش دادن یسوادان و در نظر روشنفکران تبریز به قصد فارسی کردن هر چه بیشتر مهاجران آذری انجام می‌شد.

درسوی دیگر، رهبران محلی و سازمانهای منطقه‌ای که به محرومیتهای قومی توجه داشتند، شروع به انتشار خواسته‌های خود کردند. مثلاً سازمانهای حزب در گیلان و مازندران، همچون آذربایجان، برای تشکیل انجمنهای ایالتی و محلی تظاهراتی ترتیب دادند. به همین صورت، قاسمی، سازمان‌دهنده اصلی در میان ترکمنهای گرگان، به هنگام نگارش ویرایش دوم کتابش حزب توده چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ تفسیر مفصلی بر برنامه حزب نوشت. او با توسل به زبان، اقلیت و نژاد، به معنی زبان محلی، اقلیت زبانی و جامعه فرهنگی، خواستار تضمینهای آموزشی و فرهنگی برای غیر فارسی زبانان، بخصوص آذربایجان، ترکمنها، کردها و عربها شد: دولتها گهگاه اقلیتها را از داشتن مدارس، ادبیات و تاریخشان محروم می‌سازند. این امر دو پیامد مهم دارد: فرهنگهای اقلیت را نابود و آنان را از مشارکت در تمدن جهانی محروم می‌کند؛ و اقلیت را از اکثریت جدا و یگانه می‌سازد که مآلاً به جنگ داخلی می‌انجامد، همچنان که در امپراتوری عثمانی بین ترکها و یونانیها رخ داد. بنابراین هر دولتی، نه تنها به خاطر فرهنگ [جهانی] بلکه همچنین برای حفظ خود، باید به اقلیتها احترام بگذارد. ایران

کشوری کثیرالمله است و اگرچه همه ما دارای تاریخ مشترکی هستیم. حقوق اقلیت‌های زیادی، آن گونه که حزب توده در برنامه خود بیان کرده است، باید محترم شمرده شود. در غیر این صورت دشمنان ما با استفاده از اختلافات داخلی کشور ما را نابود خواهند کرد.<sup>(۲۲)</sup>

به رغم این که کمیته مرکزی و کنگره نخست، خواسته‌های ناسیونالیستی تبریز را رد کرد، حزب توده همچنان به گسترش خود در سراسر آذربایجان ادامه داد. حزب محلی، شعبات جدیدی را دایر کرد، تعداد اعضایش را به دو برابر رسانید، بر قیله کرد «شکا کک» نزدیک دریای اورمیه چیره گشت، و در دی ۱۳۲۲ نخستین کنفرانس ایالتی خود را برگزار کرد. این کنفرانس با ۱۳۰ نماینده درخواست برای انجمن‌های ایالتی را تصویب کرد؛ در مورد مسأله زبان ساکت ماند، شبستری، سردبیر آذربایجان را به دلیل انتشار مقاله‌های ناسیونالیستی افراطی اخراج کرد؛ نشریه خاور نو را به جای آذربایجان، ارگان محلی حزب قرار داد؛ و امیرخیزی و اواسیان، دو عضو کمیته مرکزی اصلی را که اهل آذربایجان بودند و با خواسته‌های معتدلت‌تر آذربایجان هم‌دلی داشتند، به عضویت کمیته مرکزی موقت برگزید. شبستری پس از برکناری همچنان به انتشار آذربایجان ادامه داد و «انجمن آذربایجان» را برای پاسداری از زبان و میراث آذری بنیاد نهاد.

اتحادیه کارگران در تبریز و سایر وابسته‌های شورای متحده، در آذربایجان نیز سرعت رشد می‌کردند. این مجامع از کارگران بازار، رفتگرهای شهر، درشکه‌چها، مکانیک‌های گاراژها، خیاطان، کارمندان و معلمان عضوگیری کردند و در اوایل سال ۱۳۲۴ اعلام داشتند که بالغ بر ۵۰۰۰۰ نفر عضو دارند.<sup>(۲۳)</sup> یک نظام مؤثر نمایندگی کارگران در اتحادیه تهیه و اجرا کردند، انتخابات اتحادیه را برگزار کردند، و در اواخر سال ۱۳۲۳ صاحبان صنایع تبریز را واداشتند که دستمزدها را ۲۵٪ دیگر افزایش دهند. کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که هرچند بی‌ریا و سایر روشنفکران حزبی در عرصه دکانها و کارگاهها محبوب بودند، ولی کارگران ترجیح می‌دادند از بین خود برای حفظ منافع اقتصادی خویش نمایندگانی انتخاب کنند.<sup>(۲۴)</sup> اتحادیه‌ها همچنین میلشای غیرمسلحی تشکیل دادند، از کارخانه‌ها پاسداری کردند، و تعاونیهای کارگری را برای اداره کارخانه‌های ورشکسته راه انداختند. در دی ۱۳۲۳ کنسول انگلیس در تبریز گزارش داد:

نشانه‌هایی هست که اتحادیه کارگران مسؤول‌تر و سازمان‌یافته‌تر از سال پیش شده است. اقداماتش از لحاظ سیاسی کاملاً با اقدامات حزب توده هماهنگ است و روشها و عملکردهایش اغلب شبیه روش و عملکرد نوعی حکومت محلی است تا یک اتحادیه کارگری. مثلاً در شش ماه گذشته و در مواقع مختلف، هم نقش انتظامی و هم قضایی را بر

اساس قوانین خودش در حل و فصل اختلافات. از مسائل کارگری گرفته تا درگیریهای خبیابانی، ایفا کرده است. در زمینه‌های مربوط به خود، اقدامات حزبی، بخصوص در مبارزه با استثمار که کارگران در عرصه‌های کوچک بخش خصوصی - مثل ثانویه‌ها، گرمابه‌ها و کارگاهها - با آن دست به گریبانند، انجام داده و به مشکلات باریان بازار که ستم‌دیده‌ترین طبقه در بین آنهاست، سر و سامان داده است. گرفتاری اصلی اتحادیه: بیکاری گسترده است که باعث شده است اتحادیه سازشهایی در کارخانات صورت دهد و حتی با اخراج کارگران که در گذشته همواره سخت با آن مخالفت کرده بود، موافقت کند و این البته در کشوری که هیچ‌گونه بیمه بیکاری در آن وجود ندارد، قابل توجه است. (۲۵)

علاوه بر این، در سال ۱۳۲۴ اتحادیه دهقانان در آذربایجان اقداماتی در روستاها صورت داد. مبارزه به شکل اعزام کادرهای حزبی به روستاها به منظور تبلیغ اصلاحات ررضی، محکوم کردن ژاندارمری، تشکیل اتحادیه‌های دهقانی و تشویق کشاورزان صاحب‌نسق به خودداری از دادن بیش از یک پنجم محصول به مالکان، درآمد. در واقع این کادرها در بسیاری از نواحی ناکام ماندند اما در بعضی جاها موفقیت‌هایی داشتند. مثلاً در منطقه بوکان، بیش از یکهزار روستایی گرد را با خود همراه کردند و اربابان را به افزایش سهم دهقانان از محصول چغندرقتند واداشتند. در منطقه مراغه، مالکان محل را به هراس افکندند. در منطقه سراب، دهقانان را تحریک کردند تا یکی از بدنام‌ترین اربابان محل را کشته کل محصول را مصادره کنند. در روستاهای نزدیک تبریز، سی نفر مالک ننگرامی به حکومت مرکزی مخابره کردند و هشدار دادند که گندمی در اختیار ندارند تا به دولت بفروشند مگر آن که ژاندارمری به زور اقدام به جمع‌آوری محصول کند. و در ناحیه اردبیل، مأموران ژاندارمری تصمیم گرفتند که در درگیریهای مالک و زارع دخالت نکنند. (۲۶) در اواسط سال ۱۳۲۴ کنسول انگلیس گزارش می‌داد که اقدامات حزب توده سراسر آذربایجان شرقی را فراگرفته است:

مباشران اراضی، مایوس از کمک ژاندارمری. اکنون برای جمع‌آوری سهم مالکانه به حزب توده متوسل می‌شوند. مأموران حزبی نامه‌هایی خطاب به دهقانان هر روستا به آنان می‌دهند. اما حتی با این حال، دهقانان ظاهراً هنوز مقاومت می‌کنند و از دادن بیش از یک هشتم به عنوان سهم مالکانه امتناع می‌ورزند - سهم مالک را جداگانه در کناری می‌گذارند و به مباشران می‌گویند که سهم‌اش خواهی‌نخواهی همان است. بعضی از روستاییان از دادن سهم مالکانه به دست مباشران خودداری کرده‌اند و می‌خواهند که مالک شخصاً برای دریافت حقش مراجعه کند. امسال کمتر مالکی جرأت این کار را داشته است. (۲۷)

با رشد سریع سازمانهای حزبی، حزب توده عملاً حکومت را در آذربایجان به دست گرفت. همچنان که کنسول انگلیس گزارش می‌داد، رهبران حزب بیش از استاندار قدرت داشتند، شبه‌نظامیان یا میلیشیای حزب رقیب پلیس شهری بود، کادرهای روستایی حزب بیش از ژاندارمری نفوذ داشتند، اتحادیه‌های حزب کارخانه‌جات را اداره می‌کردند، و برنامه حزب بازرگانان ناراضی را همچون کارگران، دهقانان و روشنفکران به خود جذب می‌کرد؛ نقرتی که حکومت محلی بی‌کفایت و فاسد در کلیه طبقات برانگیخته است، و حس دم‌افزون بی‌اعتنایی حکومت مرکزی به آذربایجان، ممکن است جناح راست را به این فکر وادارد که اقدامات حزب توده نمی‌تواند اوضاع را بدتر از آن که هست بکند... رهبران حزب از قدرت محلی خود خبر دارند. قدرت‌نمایی آنان چنان آشکار است که بعضیها کنایه می‌زنند چرا استاندار آذربایجان ول نمی‌کند برود تهران و اختیارانش را به محمد بی‌ریا بسپارد. (۲۸)

اما روند رویدادها در آذربایجان، در شهریور ۱۳۲۴، هنگامی که مقامات شوروی در واکنشی شدید به اقدامات بشدت محافظه کارانه صدر، نخست‌وزیر وقت، تصمیم گرفتند از شورش مسلحانه در آذربایجان و کردستان حمایت کنند، تحولی غیرمنتظره یافت. نشانه روشن این دگرگونی در سیاست شوروی، ظهور ناگهانی پیشه‌وری در تبریز بود. پیشه‌وری، کمونیست کهنه کاری دور از حزب توده بود که در این اواخر انتقاداتی بر حزب توده وارد ساخته و مدعی بود که حزب قاطعیت لازم را ندارد، نماینده منافع حقیقی آذربایجان نیست، و باید جابه سازمان کارآمدتری بسپارد. (۲۹) پیشه‌وری با دو هم‌ملک از حزب کمونیست قدیم، دکتر سلام‌الله جاوید و جعفر کاویان، وارد تبریز شد. جاوید، متولد روستای زادگاه پیشه‌وری، در باکو به دبیرستان رفته و به حزب عدالت آن زمان وارد شده بود. در ۱۲۹۹ به تبریز آمد، در شورش لاهوتی شرکت جست، و پس دوباره به باکو گریخت و به تحصیل طب پرداخت. در ۱۳۰۰ هنگام بازگشت به ایران به زندان افتاد و علاقه دیرین خود به تاریخ آذربایجان را پی گرفت. کاویان نیز از فعالان شورش لاهوتی بود که از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ در آذربایجان شوروی زیسته بود. او نیز در بازگشت به ایران دستگیر شد و تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماند. جاوید و کاویان هر دو، همانند پیشه‌وری، از پیوسن به حزب توده سرباز زده بودند.

پیشه‌وری، جاوید و کاویان به محض ورود به تبریز در ۱۲ شهریور تشکیل سازمان جدیدی به نام «فرقه دموکرات آذربایجان» را اعلام کردند. فرقه در نخستین بیانیه‌اش «مراجعنامه» به دو زبان آذری و فارسی، آذربایجان را ملتی جداگانه خواند، تمایل به ماندن در کنار ایران را اعلام داشت، «مبارزه قهرمانانه» خیابانی را ستود، و خواستار انجمنهای

ایالتی، تکمیل به زبان آذری در مدارس و ادارات حکومتی محلی، و اختصاص درآمدهای مالیاتی به توسعه منطقه شد. در ۱۴ شهریور، انجمن آذربایجان، ششری به فرقه پیوست و روزنامه‌اش، آذربایجان، که حالا فقط به زبان آذری انتشار می‌یافت، ارگان رسمی فرقه شد. در این میان، فرقه با پخش کردن اعلامیه‌هایی وعده داد که مشکلات و مسائل، بخصوص مسئله ارضی، از طریق مسالمت‌آمیز حل خواهد شد و از حزب توده به سبب استفاده از افراد خودخواه و فاسد، و آشوبگران خطرناک، انتقاد کرد.<sup>(۳۰)</sup> در ۱۶ شهریور کمیته‌های مرکزی محلی حزب توده و شورای متحده، حتی بدون مشورت با تهران، به گشتن از حزب توده و پیوستن به فرقه رأی دادند. یک سال بعد، کشاورزی از کمیته مرکزی تهران توضیح می‌داد که سازمان آذربایجان بدان جهت بلافاصله از حزب بریده بود که احساس می‌کرد سازمان مرکزی به قدر کافی نماینده منافع آذربایجان نبوده است.<sup>(۳۱)</sup>

فرقه با برخورداری از سازمانی آماده، چهار هفته بعدی راه یکپارچه ساختن شبکه خود، انتشار برنامه‌اش، و پذیرش اعضای جدید بویژه تجار خرده‌پا و زمینداران محلی گذراند. خط‌مشی فرقه کاستن از اختلافات طبقاتی در داخل آذربایجان و افزودن بر کشمکش قومی با تهران بود. طبق اعلام سرمقاله‌های آذربایجان: هدف ما متحد ساختن عموم مردم آذربایجان است. مبارزه طبقاتی نازمانی که حقوق ملی ما تأمین نشده است، رخ نخواهد داد. حزب ما خواهان حقوق عموم طبقاتی است که در آذربایجان زندگی می‌کنند. عموم طبقات، بخصوص صاحبان صنایع و کارگران، باید اختلافات خود را کنار بگذارند و برای مصالح ملی آذربایجان با هم بکوشند. ما باید برای تحقق بهروزی در سرزمین خود همکاری کنیم. اعتصابات و ورشکستگی، هم به ضرر کارگر است و هم کارخانه‌دار.<sup>(۳۲)</sup>

در دومین هفته مهر ماه، فرقه آماده بود تا نخستین کنگره حزبی‌اش را تشکیل دهد. کنگره که [در روز ۱۰ مهر] در تبریز برگزار شد، خواسته‌هایش را تکرار کرد، بر تمایل به زندگی در کنار ایران تأکید نهاد، و اعلام داشت که ملیت‌های گوناگونی که در ایران زندگی می‌کنند، حق تعیین سرنوشت و اداره امور خود را از طریق انجمن‌های ایالتی و ولایتی دارند.<sup>(۳۳)</sup> کنگره حزب همچنین اعلام کرد که آذربایجان خود باید استاندار انتخاب کند، مالکان صاحب یک پنجم محصول‌اند، و مردم آذربایجان، که از شکست خیابانی درس مهمی فرا گرفته‌اند، امنیت خود را با فداییان مسلح تأمین خواهند کرد. نمایندگان اظهار داشتند که فرقه قدیم بدان سبب شکست خورد که مسلح نبود اما فرقه جدید پیروز خواهد شد؛ زیرا خود را کاملاً مسلح خواهد کرد.

با سلاح‌های سبکی که از شوروی رسید، فرقه شورشی تقریباً بدون خونریزی در سراسر

آذربایجان ترتیب داد. قیام در اواخر مهر با تصرف سراب، اردبیل و مشکین شهر آغاز شد. در اوایل آبان با اشغال مراغه، میانه و میاندوآب ادامه یافت و در اواسط آبان با ورود پیروزمندان فدا بیان به تبریز پایان گرفت. در این بین ارتش شوروی از ورود نیروهای ایران به استانهای شمال غربی جلوگیری کرد و حزب جدیداً تأسیس دموکرات کردستان، به کمک قبایل محلی، شورشی مشابه در استان همجوار، کردستان، انجام داد. کنسول انگلیس گزارش داد که اغلب فدا بیان در آذربایجان، کارگران و دهقانان عادی اند و افزود که قیام، ناقوس مرگ حکومت محتضر فارسها را به صدا در آورد: «حکومت ساقط نشد؛ زیرا قبلاً به آخر خط رسیده بود. تنها کاری که شورشیان باید می‌کردند، رویدن بقایای آن بود.»<sup>(۱۳۴)</sup> تنها درگیری بزرگ نزدیک اورمیه روی داد که پنجاه و پنج فدایی در حمله به هشت تانک حکومتی کشته شدند. کنسول انگلستان نظر داد که «نیروهای فدایی بسیار مختلط بودند. برای اولین بار در تاریخ کت و کشتار نژادی و مذهبی در رضائیه، کردها، آذربایجانیها، مسلمانان، آسوریان، و ارمنه دوش به دوش هم با دشمنی مشترک جنگیدند.»<sup>(۱۳۵)</sup>

پس از مذاکرات تسلیم پادگان تبریز، فرقه در ۳۰ آبان کنگره ملی آذربایجان را برگزار کرد. کنگره از ۳۲۵ نماینده، شامل نمایندگان تبریز، فرقه در ۳۰ آبان کنگره ملی آذربایجان را برگزار کرد. کنگره از ۳۲۵ نماینده، شامل نمایندگان تبریز، فرقه در ۳۰ آبان کنگره ملی آذربایجان را برگزار کرد. تشکیل می‌یافت. یازده تن از نمایندگان مسیحی بودند. وظیفه اصلی کنگره ارسال اعلامیه خودمختاری به حکومت مرکزی بود. اعلامیه آرمانهای اصلی فرقه را در برداشت:

۱. خلق آذربایجان در عرصه تاریخ دارای خصوصیات ملی، زبانی، فرهنگی و سستی مشخص بوده‌اند. این خصوصیات، آذربایجان را از آزادی و خودمختاری، همان گونه که در منشور آتلانتیک برای کلیه ملتها پیش‌بینی شده است، برخوردار می‌سازد.
۲. ملت آذربایجان نمی‌خواهد از ایران جدا شود یا به وحدت ارضی ایران آسیب زند؛ زیرا به علائق محکم فرهنگی، آموزشی و سیاسی قبایل خود و ایالات دیگر آگاهی دارد و به قربانیان بزرگی که به پیدایش ایران نوین تقدیم کرده است، افتخار می‌کند.
۳. ملت آذربایجان، با تمام قدرت، حامی دموکراسی است که در ایران به صورت حکومت مشروطه متجلی شده است.
۴. ملت آذربایجان، مانند همه اتباع ایران، با انتخاب نمایندگان برای مجلس و دادن دنیات به تعویق حکومت مرکزی کمک خواهد کرد.
۵. ملت آذربایجان رسماً و علناً اعلام می‌دارد که، چون ملل زنده دیگر، حق تشکیل حکومت خاص خود، و اداره امور داخلی و ملی خود را به رعایت وحدت و یکپارچگی ایران، دارد.

۶. ملت آذربایجان که قربانیان بزرگی تقدیم آزادی کرده است، مصمم است خودمختاری خود را بر بنیان استوار دموکراسی بنا نهد. بنابراین، به فراخوان کنگره ملی برای انتخاب وزرای حکومت خودمختار آذربایجان می‌پردازد.

۷. ملت آذربایجان وابستگی خاصی به زبان ملی و مادری خود دارد. او معتقد است که تحمیل زبانی دیگر بر مردم آذربایجان مانع پیشرفت تاریخی آنان گشته است. بنابراین، کنگره مزبور به وزرای منتخب توصیه می‌کند که در اسرع وقت زبان آذربایجان را در مدارس و ادارات دولتی به کار برند.

۸. این کنگره، با ستوانه ۱۵۰۰۰۰ امضا، خود را مجلس مؤسسان اعلام و در زمان تشکیل مجلس ملی، کمیته‌ای را برای اداره آذربایجان و اجرای مصوبات فوق منصوب می‌کند. (۳۶)

مجلس ملی در ۲۱ آذر در تبریز گشایش یافت. مجلس، مشکن از ۱۸۰ نماینده که تقریباً همه از اعضای فرقه بودند، برنامه فرقه را دوباره تصویب کرد. تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام و دوباره اظهار تمایل کرد که جزو ایران باشد. فون داد که زبان آذری در مدارس و ادارات به کار رود، صنایع محلی را تشویق کند، مالکیت خصوصی را محترم شمارد. مائیه ایالتی را دوباره سازمان دهد، بیکاری را از بین ببرد. اختلاف طبقاتی را کاهش دهد، ارتش ملی پدید آرد، و ساختار اداری را اصلاح کند. کنسول انگلیس گزارش داد که اغلب کارمندان جزء ادارات ایما شدند؛ زیرا تقریباً همه آذربایجانی بودند. (۳۷) مجلس همچنین یک حکومت ملی برگزید. در این کابینه، پیشه‌وری، نخست‌وزیر، جاوید. وزیر داخله، کاویان، وزیر ارتش خلق، بی‌ریا، وزیر فرهنگ، ربیع کبیری، مانک نوآنگری در مراغه و از فعالان قیام خیابانی، وزیر راه و پست و تلگراف و تفنن، غلامرضا انهامی. کارمند عالی‌رتبه دولت، وزیر دارایی، یوسف عظیمی، حقوقدان جوان محلی، وزیر دادگستری، دکتر اورنگی. پزشکی غیرسیاسی اهلی تبریز، وزیر بهداشت، و غنی شمس. ثروتمندی صاحب پارچه‌بافی، وزیر تجارت بود. مجلس ملی برای آن که از اتهام تجزیه طلبی مصون ماند. وزیر خارجه‌ای تعیین نکرد. از آنجا که فقط یکی [بی‌ریا] از نه وزیر سابقه عضویت در حزب توده داشت، فرقه، برخلاف آن که بسیاری از پژوهشگران معتقدند. صرفاً چهره دیگری از حزب توده نبود. (۳۸)

در واقع واکنش اولیه رهبران حزب توده در برابر این حوادث، شگفتی، خیره و دانه‌دانه بود. سالها بعد، معلوم شد که به محض وصول خبر تشکیل فرقه و انحلال سازمان ایالتی حزب توده در تهران، رهبران حزب به طور اضطراری مجمع عمومی کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی

تشکیل دادند.<sup>(۳۹)</sup> بعضی رهبران فکر کردند که اعلامیه‌های اصلی از تیریز اگر جعلیات پلیس نباشد، شوخی ناخوشایندی است. بقیه گفتند که هرگونه نتیجه‌گیری باید به وصول اطلاعات دست اول موکول شود. باز تعداد دیگری اصرار داشتند که این حوادث اگر حقیقت داشته باشد، نه تنها حزب توده را در آذربایجان بلکه کل جنبش سوسیالیستی در سراسر ایران را نیز به خطر می‌افکند. پس از یک شب بحث و گفتگو که طی آن خبرها تأیید شد، اکثریت قطعنامه‌ای صادر کرد که عمده‌تاً توسط خلیل ملکی تهیه شده بود. قطعنامه تصمیم سازمان ایالتی به انحلال را رد کرد و اعلام داشت که حزب توده، حزب ملی است و همچنان در کلیه نقاط کشور شعبه خواهد داشت، و با نامیدن فرقه دموکرات آذربایجان صرفاً به صورت فرقه دموکرات، از شناسایی هویت قومی آن سرباز زد. فقط یک تن از اعضای کمیته مرکزی که هویتش فاش نشد، با قطعنامه مخالفت کرد و حتی مخالفت او نیز بر این اساس بود که اعتقاد داشت برای داوری هنوز خیلی زود است. با این حال قطعنامه انتشار عمومی نیافت؛ زیرا سفارت شوروی صبح روز بعد مداخله کرد و رهبران حزب توده را مجاب ساخت که چنین بیانیه‌ای نه تنها به جنبش چپ ایران بلکه به جنبش بین‌المللی سوسیالیستی صدمه می‌زند. برای اولین بار نبود که شوروی با توسل به احساس همبستگی بین‌المللی رهبران توده‌ای، آنان را به مسیر مورد نظر هدایت می‌کرد.

رهبران توده‌ای، گرفتار بین نیازهای شوروی و سیاستهای خود، در برهه حساسی قرار داشتند؛ آنان می‌بایست فاصله لازم را حفظ می‌کردند که با فرقه زیاد در نیامیزند و در عین حال نمی‌بایست چندان کناره می‌گرفتند که به مخالفت علنی با شوروی بینجامد. در اجرای این مشی، آنان فرقه را نه ستایش و نه نکوهش کردند. در عوض، نیات قومی آن را نادیده گرفتند و تصمیمش به اصلاحات اجتماعی را مورد تأکید قرار دادند. مثلاً رادمنش در سخنرانی مهمی در مجلس، مسأله زبان را نادیده گرفت و در عوض اظهار داشت که کل بحران نتیجه امتناع حکومت مرکزی از انجام اصلاحات اجتماعی، بخصوص اصلاحات ارضی، گسترش آموزش عمومی، و تدوین قانون کار جامع، ایجاد شده است. او سخن خود را با این هشدار به پایان برد که محرومیت‌های اقتصادی در جای دیگر نیز می‌تواند چنین شورشهایی را سبب شود: فکر کنید این بحران مخصوص آذربایجان است؛ زیرا مردم جنوب از لحاظ خوراک، پوشاک و ضروریات زندگی حتی بیشتر در مضیقه‌اند... حکومت باید این مسأله را بسرعت و به مسالمت حل کند وگرنه فردا گروهی دیگر سازمانی تشکیل خواهد داد و خواهد گفت: «بله قربان، ما عربیم و عربستان می‌خواهیم.» شما چه جوابی خواهید داد؟<sup>(۴۰)</sup>

رهبر، ارگان اصلی حزب، نیز مسأله قومی را لا‌پوشانی کرد و به مسائل اقتصادی



آذربایجان پرداخت. جالب است که رهبر در تدارک خط‌مشی سرمقاله‌اش، از حکومت مرکزی کمک گرفت که کلیه نشریات حزب توده را در اواسط شهریور ممنوع ساخت و تا اواخر آبان آن را لغو نکرد. وقتی رهبر متشر شد، از اظهارنظر در مورد فرقه سرباز زد و در بررسی اوضاع آذربایجان به ترجمه گزارشهای اروپای غربی بویژه گزارشهای بی‌بی‌سی بسنده کرد. فقط در ششم آذر بود که رهبر مقاله‌ای مشروح درباره آذربایجان انتشار داد. این مقاله که به قلم انور خامه، معلمی در تهران، عضو جوان «پنجاه و سه نفر» و منتخب کمیون بازرسی بود، رکود اقتصادی آذربایجان را تشریح کرد، مسؤولیت بحران را متوجه طبقه حاکم دانست، و بدون اشاره به مسأله زبان، از نقضای انجمنهای ایالتی پشتیبانی کرد.<sup>(۴۱)</sup> در همان شماره، چکیده مصوبات کنگره تبریز بدون تفسیر چاپ و اعلامیه مشهور خودمختاری ملی که تازه در آذربایجان انتشار یافته بود، ترجمه شد اما در ترجمه اعلامیه، به جای واژه عربی «خلق» واژه فارسی «مردم» گذاشته شد؛ هرچند خود فرقه در نسخه فارسی متن واژه «جنجال‌برانگیز» ملت را به کار برده بود.\*

رهبر تا چهار ماه تمام، مقاله عمده دیگری در مورد آذربایجان انتشار نداد اما در ۶ فروردین سکوت خود را شکست و سرمقاله‌ای دوپهلوی چاپ کرد که اعلام می‌داشت بحران آذربایجان تا مجلس مؤسسان در ایران تشکیل نشود، حل نخواهد شد.<sup>(۴۲)</sup> سه روز بعد، اولین مقاله درباره بحران را به قلم یکی از اعضای کمیته مرکزی چاپ کرد. این مقاله نوشته امیرخیزی بود که به محض ظهور فرقه، نهانی اما خشمگین آذربایجان را ترک کرده بود. مقاله با نادیده گرفتن مسأله زبان، اظهار می‌کرد که هرچند حزب توده در تبریز فعال و مؤثر بود، اما «فشار حوادث» بخصوص خطر امپریالیسم، راه دیگری بجز به دست گرفتن حکومت ایالتی برای مردم آذربایجان باقی نگذاشته بود.<sup>(۴۳)</sup> امیرخیزی با ترسیم مشابهاتی با انقلاب مشروطه نتیجه گرفت که قیام آذربایجان می‌تواند «همه نیروهای مترقی، آزادیخواه و ضد استعماری ایران» را یاری دهد.

در سه مقاله دیگری که در دو ماه بعد در رهبر به چاپ رسید، نظرهای مشابهی ابراز شد. نخستین مقاله به قلم انور خامه، مسأله زبان را به عنوان موضوعی فرعی کنار گذاشت و استدلال کرد که علت اصلی بحران فشارهای اقتصادی و سیاسی اعمال شده از جانب طبقه حاکم فاسد

\* در زبان آذری در برابر واژه «مردم» فقط واژه «خلق» وجود دارد؛ در صورتی که می‌دانیم واژه اخیر در فارسی معاصر اغلب در متون مارکسیستی به کار می‌رفت. واژه «ملت» به همان معنی رایج در فارسی، در آذری نیز متداول است - م.

است. او تأکید کرد که «این فشارها نه منحصرأ متوجه مردم آذربایجان بلکه کل ملت ایران می‌باشد. مقاله دوم به قلم خلیل ملکی بر سهم آذربایجان در تاریخ ایران تأکید نهاد و سفارش کرد که فرقه نباید نشر مفید دولت را با نقش استثماري طبقه انگلی حاکم اشتباه کند. مقاله سوم به امضای اواسیان که با امیرخیزی به تهران بازگشته بود، اظهار داشت حمله‌ای که صدر، نخست‌وزیر، در ایالات مرکزی و جنوبی بر حزب توده روا داشت، مردم آذربایجان را واداشت که خود زمام امور را به دست گیرند. او مقاله را با این تأکید به پایان برد که قیام آذربایجان می‌تواند به جنبش رادیکال در سراسر ایران یاری رساند. (۴۴)

از بین نشریاتی که به حزب توده وابستگی نزدیک داشتند، فقط ظفر، ارگان شوروی متحده، حمایتی دوپهلوی از درخواستهای فومی فرقه به عمل آورد. این روزنامه به سردبیری روستا، رهبر کارگری اهل آذربایجان از رشت، از حتی داشتن انجمنهای ایالتی پشتیبانی کرد و پیامهای تبریکی را که به جنبش دموکراتیک آذربایجان از سوی کارگران آذری زبان در تهران، گیلان و مازندران ارسال شده بود، انتشار داد. (۴۵) علاوه بر این، در مقاله مفصلی درباره وابستگی به زبان، تأکید ورزید که آذری قرنهای زبان مادری آذربایجان بوده است:

آنچه به اصطلاح میهن پرستان ایران را نگران می‌سازد، تمایل ملت آذربایجان به صحبت به زبان مادری خودشان و استفاده از زبان مادری به عنوان زبان رسمی این استان است. این به اصطلاح میهن پرستان از پذیرفتن واقعیت ششصد سال اخیر سر باز می‌زنند و حتی قبول ندارند که ایران دارای اقلیتهای زبانی و فرهنگی است. آنها در این ادعای خود مصرند که مردم آذربایجان، که ششصد سال اخیر آذری صحبت کرده‌اند، در واقع مثل اهالی اصفهان، شیراز و یزد فارسی‌زبانند... ضمن احترام به این میهن پرستان، شناسایی زبان آذری به عنوان زبان رسمی، وحدت ایران را تضعیف نخواهد کرد. وجود سه زبان رسمی در سوئس. وحدت آن کشور را تضعیف نکرده است اما اگر از پذیرفتن واقعیت و شناسایی وجود زبان آذری سر باز زنیم، اقلیت بزرگی را کنار می‌گذاریم و به این ترتیب ایران را متزلزل می‌سازیم. همه می‌دانیم که وقتی رژیم تزاری سعی کرد اتباع غیرروس خود را روس سازد. چه بر سرش آمد. نیز می‌دانیم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همه زبانهای کشور را تقویت کرده و بدین وسیله جامعه‌ای زنده و نیرومند پدید آورده است. (۴۶)

در حالی که ظفر از فرقه حمایت می‌کرد و رهبر به عنوان ارگان حزب مقالات مبهمی انتشار می‌داد، بیشتر روزنامه‌های دیگر وابسته به حزب توده به بحران آذربایجان، بخصوص به مسأله زبان، توجه نشان می‌دادند. شهباز، به سردبیری رحیم نامور، از روشنفکران مهم

حزب که بعدها رئیس انجمن ملی در برابر شرکت نفت امپریالیستی شد، سر مقاله صریحی با عنوان «زبان فارسی بهترین وسیله حفاظت از وحدت ملی ماست» چاپ کرد:

ما می‌دانیم که برادران ما در آذربایجان وابستگی شدیدی به زبان محلی خود دارند. همچنین می‌دانیم که امپریالیستها از این زبانهای محلی سوءاستفاده می‌کنند تا نفاق ساختگی بین ایرانیان به وجود آورند. برای همین است که ما از تکلم به زبانهای محلی پشتیبانی می‌کنیم و مخالف ایجاد اختلافات داخلی هستیم. در عین حال که درک می‌کنیم مردم آذربایجان احساسات اصلی در مورد زبان خود دارند، خاطر نشان می‌سازیم که بسیار خطرناک خواهد بود اگر این احساسات تا آنجا دامنه یابد که به فارسی - زبان ملی و سنتی ایران - آسیب وارد آورد. ما اطمینان داریم که فرقه دموکرات به این خطر توجه دارد. همچنین اطمینان داریم که فرقه راعی را خواهد رفت که به اضمحلال فرهنگی ایران نینجامد... ما اگر دموکراسی واقعی و استقلال کامل داشته باشیم. همه شهروندان حق خواهند داشت به هر زبانی که انتخاب می‌کنند، حرف بزنند اما در این برهه، کلبه شهروندان، بویژه آنهایی که خواهان دموکراسی و استقلال اند. باید فارسی را شالوده وحدت بدانند و تکلم به آن را در آذربایجان رواج دهند. هر چند مردم آذربایجان زبان محلی خود را محترم می‌دانند، نباید به زبان ملی و سنتی ایران بی‌حرمی کنند. (۴۷)

ایران ما، دیگر روزنامه وابسته به حزب توده در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵، نظری مشابه در پنج سر مقاله جداگانه ابراز داشت. سر مقاله نخست به خوانندگان خطاب کرد که با این شایعه بی‌اساس که فرقه «نیات تجزیه طلبانه» دارد، گمراه نشوند ولی در عین حال به فرقه توصیه کرد که مسئله زبان را به قیمت مسائل اجتماعی و اقتصادی عمده نکند. سر مقاله دوم فرقه را به سبب «خطامشی مترقی» اش ستود اما به دلیل دست‌کم گرفتن پیوندهای آذربایجان با ایران مورد انتقاد قرار داد: «مردم آذربایجان مانند مردم استانهای دیگر عضو ملت ایران هستند. آنها با بقیه مردم کشور در تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، ادبیات مشترک، و سایر عناصر برای تشکیل یک ملت زنده، سهیم اند.» سر مقاله سوم با عنوان «فارسی زبان ملی آذربایجان» بر آن بود که زبان محلی این استان را نباید زبان ملی آن انگاشت؛ زیرا آذربایجان جزء لاینفکی از کشور ایران است. همین سر مقاله اعلام داشت که رهبران فرقه اگر فقط به جای شعار «ملت آذربایجان» عبارت مطلوب‌تر «مردم آذربایجان» را به کار برند، می‌توانند بسیاری از سوء تفاهات بین خود و دیگر ترفیخواهان را رفع کنند. سر مقاله چهارم با عنوان «زبان فارسی ارجمندترین مظهر عظمت ایران است»، زبان فارسی را «غنی‌ترین زبان جهان» نامید و ادعا کرد که ایران به علت زبان ارجمندش از بسیاری حملات وحشیانه، از جمله حمله اعراب، جان

به در برده است. سرمقاله هشدار داد که «امروز «زبان ملی» آذربایجان به گوش می‌خورد، فردا ممکن است «زبان ملی» خوزستان را بشنویم». آخرین سرمقاله، که در بحبوحه مذاکرات قوام، نخست‌وزیر، با حکومت خودمختار منتشر شد، به فرقه توصیه کرد خواسته‌های خود را در مورد زبان معتدل سازد تا از حمایت چپ در تهران برخوردار گردد: «دکتر کشاورز، سخنگوی اصلی حزب توده در مجلس، ممکن است با به کار بردن زبان آذربایجانی در سه سال اول دبستان موافقت کند. اما من اطمینان دارم که هرگز نخواهد پذیرفت که در آذربایجان در همه کلاسها زبان محلی به کار رود.» (۴۸)

سخن، ارگان «جامعه فارغ التحصیلان دانشرای عالی» بهترین جمع‌بندی از رویکردهای روشنفکران رادیکال درون و بیرون حزب توده را ارائه داد. در مقاله مشروحی درباره مسأله زبان، خانلری سردبیر مجله، بین شوونیستهای فارس که خواهان محورگوشهای متعدد محلی بودند، و ناسیونالیتهای آذربایجانی که زبان آذری را تنها زبان مادری واحد خود می‌دانستند، موضع میانی را اتخاذ کرد. (۴۹) او بر آن بود که هیچ کشوری نمی‌تواند پیشرفت اجتماعی بخصوص رشد آموزشی، اصلاحات ارضی، و توسعه صنعتی را تجربه کند مگر آن که دارای وحدت ملی باشد. وی افزود که یکی کشور زمانی می‌تواند به وحدت ملی دست یابد که دارای فرهنگ مشترک و زبان مشترک باشد. ایران دارای فرهنگ مشترک است؛ زیرا ساکنان آن ارزشهای مشابه، آداب مشابه و تجارب تاریخی مشابه دارند اما ایران دارای زبان مشترک نیست؛ چرا که بسیاری از ساکنان ولایات آن به گوشهای محلی خود تکلم می‌کنند. او همچنین اظهار داشت که این وضع بر اثر گسترش اخیر نظام آموزشی دولتی پیچیده‌تر شده است. از یک سو مدارس دولتی زبان فارسی را تقویت کرده‌اند. از سوی دیگر، گوشهای عمده را به خطر انداخته، کودکان روستایی را از خواندن کتاب به زبان خودشان محروم کرده، و ناخواسته اشاعه سواد را دشوارتر ساخته‌اند. خانلری نتیجه گرفت که برای حفظ گوشهای محلی، ترویج سواد، و گسترش زبان ملی، گوشها باید در چهار سال نخست دبستان به کار رود اما زبان فارسی در بقیه دوران نظام آموزشی تنها زبان آموزش باشد.

فرقه به نوبه خود از مناقشه مستقیم با حزب توده اجتناب ورزید اما دیگر روشنفکران تهران را که نظریات مشابهی داشتند، مورد حملات بی‌درپی مطبوعاتی قرار داد، روزنامه آذربایجان طی سرمقاله‌ای در حمله به بهار، وزیر فرهنگ قوام (که زبان فارسی را وسیله ارزشمندی برای نیل به وحدت ملی می‌دانست)، اعلام داشت زمان آن فرارسیده است که روشنفکران تهران دریابند که مردم آذربایجان زبان ملی خاص خود را دارند. (۵۰) پشه‌وری در مجادله‌ای با دکتر افشار، سردبیر آینده، که هوادار اشاعه زبان فارسی در استانها بود، همه

«شورینتها» را که اقلیتهای فرهنگی را بر نمی‌تابیدند، محکوم کرد و تأکید ورزید که آذربایجان هرگز در مورد زبان سازش نخواهد کرد. «ما مایلیم در خصوص مسایل سیاسی سازش کنیم؛ زیرا سیاست برای ما حیاتی نیست اما در مورد زبان نمی‌توانیم سازش کنیم؛ چرا که حق تکلم به زبان خودمان برای ما حیاتی است.»<sup>(۵۱)</sup> پشه‌وری همچنین در انتقاد از عباس اقبال، نویسنده مشهوری که معتقد بود ترکی زبانی بیگانه است که «مهاجمان وحشی مغول» بر شمال ایران تحمیل کرده‌اند، اعلام داشت:

زبان مادری ما همواره با شیر مادر و هوای جانبخش سرزمین مادری در جان ما سرشته است. آنهایی که با تحمیلی دانستن این زبان به آن توهین می‌کنند، دشمنان قسم‌خورده ما هستند. در قرون گذشته بسیاری از دشمنان آذربایجان کوشیده‌اند زبان زیبای ما را سرکوب و خفه کنند. خوشبختانه کامیاب نگشته‌اند و زبان ما زنده مانده است. روشنفکران تهران باید بدانند که آذری‌گویی گذرا نیست. زبانی اصیل باریشه‌های ژرف مردمی است. نه تنها دارای قصه‌ها، حماسه‌ها و اشعار مردمی است، بلکه آثار ادبی بزرگی دارد که شاعران و نویسندگان بزرگ آن را پدید آورده‌اند. وظیفه ما پروردن آن، نوسازی آن، آشکار کردن زیباییهای آن، و ستردن غبار فراموشی است. ما زبان خود را پاک خواهیم کرد، خواهیم پالود، و به مردم خود بازپس خواهیم داد.<sup>(۵۲)</sup>

نهایتاً، اختلاف بین فرقه و حزب توده علنی نشد. این امر را با چهار دلیل عمده می‌توان توضیح داد. نخست، شوروی در پشت صحنه برای جلوگیری از درگیری علنی می‌کوشید. از آنجا که هر دو حزب خود را سخت وابسته اتحاد شوروی می‌دانستند و هیچ کدام نمی‌خواستند متحد مشترک خود را برنجانند، از مشاجره علنی خودداری ورزیدند. دوم، آذری‌زبانان حزب توده، بخصوص سازمان‌دهندگان کارگری آذری‌زبان خارج از آذربایجان، از نفوذ خود برای مقید ساختن رهبران حزب استفاده می‌کردند. آنان که در خارج از سرزمین زادگاه خود می‌زیستند، علاقه‌ای به برانگیختن مسائل زبانی نداشتند اما وقتی فرقه این مسائل را مطرح کرد، نمی‌توانستند در برابر «هموطنان» خود بایستند. سوم، شورشیان چون با تهران وارد مذاکره شدند، خواسته‌های خود را تعدیل کردند. از شهر مرزی زنجان عقب نشستند و قبول کردند که فداییان را به صورت نیروی منظمی مانند ژاندارمری، اما بدون آن عنوان مورد تشریح در آورند. همچنین پذیرفتند که دامنه تدریس زبان آذری را به دیستانها محدود کنند و هر دو زبان آذری و فارسی را در محاکم عدلیه و ادارات دولتی به کار برند. علاوه بر این، عناوین مجلس ملی، حکومت خودمختار، وزیر کابینه، و نخست‌وزیر را حذف کردند و به جای آن انجمن ایالتی شورای ایالتی، رئیس اداره، و استاندار به کار بردند. در

واقع، خود شورشیان عنوان جمهوری دموکراتیک آذربایجان را، که بعدها مورخان در اشاره به حکومت خودمختار آذربایجان متداول ساختند، در هیچ مرحله‌ای از بحران به کار نبردند. سرانجام فرقه با تحکیم قدرت خود، اصلاحات اجتماعی وسیعی را آغاز کرد. نخستین اصلاحات ارضی کشور را انجام داد، املاک دولتی را بین دهقانان تقسیم کرد، املاک خصوصی اربابان مخالف خود را مصادره کرد، و شش هفتم محصول را به زارعان بخشید. (۵۳)

برای اولین بار در تاریخ ایران به زنان حق رأی داد، مجازات اعدام را لغو کرد، و شوراهای منتخب محلی را به نظارت بر کار حکام نواحی، شهرداران، و ادارات حکومتی گماشت. قانون کار جامعی تصویب کرد؛ کوشید با تأسیس خواربارفروشیهای دولتی قیمتها را تثبیت کند؛ و بار مالیات را از روی مواد غذایی و سایر مایحتاج ضروری برداشت و به سودهای تجارتمی، ثروت مستغلاتی، درآمدهای حرفه‌ای، و اجناس تجملی اختصاص داد. همچنین با اسفالت کردن خیابانهای اصلی؛ تأسیس درمانگاهها و کلاسهای سودآموزی؛ تأسیس دانشگاه، ایستگاه رادیو، و چاپخانه؛ و نامگذاری خیابانها به نام ستارخان، باقرخان، و سایر قهرمانان انقلاب مشروطه، چهره تبریز را عوض کرد. حتی مخالفان فرقه نیز می‌پذیرفتند که در عرض یک سال بیش از بیست سال حکومت رضاشاه کار انجام گرفت. (۵۴) کنسول انگلیس در تبریز گزارش داد که اصلاحات ارضی دوستان زیادی به وجود آورد، تا پروژه‌های شغلی، بیکاری را کاهش داد، اصلاحات اداری، کارایی بیشتری ایجاد کرد، و تغییرات به طور کلی با حمایت عمومی چشمگیری مواجه شد.

سفری کوتاه [در آذربایجان] فرصت آن را فراهم ساخته است تا به چشم خود بینم که حکومت ایالتی چیزی چنانکه تر، کارتر و بسی نیرومندتر از حکومت سابق فارسهاست. این سفر همچنین به من فرصت داده است تا با چند تن از دموکراتها آشنا شوم. به نظر می‌رسد که آنان عمدتاً از قشر کارخان پرولتاریا برخاسته‌اند... به طور کلی افراد دموکرات، هرچند به ظاهر لطافت بعضی از مأموران سابق ایرانی را ندارند، همچون مردانی بسیار هوشمند و معجب بر من اثر می‌گذارند. آنها به مسائل داخلی خود علاقه‌مندند و تردیدی ندارم که در اداره امور محلی خیلی با کفایت‌تر از مأمورانی هستند که در گذشته از تهران اعزام می‌شدند... در درستی گفته‌های تبلیغاتی و شعارهایی که می‌دهند، رگه‌ای اصیل از میهن‌پرستی و غیرت بومی احساس می‌کنم که ممکن نیست، حتی بدون حمایت شوروی، با هر کوششی برای بازگرداندن اوضاع سابق، تسلیه شوند. (۵۵)

این اصلاحات، حزب توده و فرقه را به هم نزدیکتر کرد. در فروردین ۱۳۲۵ حزب توده فرقه را به علت انجام اصلاحات و نیز تمایلش به تعدیل خواسته‌ها، می‌ستود. در اردیبهشت

ماده رهبر می‌نوشت که دو حزب در اهداف با هم موافق‌اند و فقط در تاکتیک با هم اختلاف دارند. در خرداد ماه نیز حزب توده فرقه را علناً دعوت می‌کرد در «جبهه متحد احزاب شرقی» که به تازگی تشکیل شده بود، به احزاب ایران، سوسیالیست و جنگلی [جنگل] بپیوندد. سه ماه بعد، رهبران فرقه هنگام دیدار از تهران برای پایان دادن به مذاکره با قوام، فرصت یافتند که با حزب توده برای پیوستن به جبهه متحد، بخصوص در مورد شعار اصلی جبهه که تأکید داشت کلیه احزاب عضو باید «شورای متحد» را به عنوان تنها سازمان مشروع طبقه کارگر از بشناسند، گفتگو کنند. در یکی از جلسات عمومی جبهه متحد، رهبران حزب توده و فرقه یکدیگر را ستودند، خط‌مشی حزبی خود را شرح دادند، و با این کار اختلافاتی را که هنوز بین دو سازمان وجود داشت، آشکار کردند. رادمنش که از سوی حزب توده سخن می‌گفت، اظهار داشت:

در حال حاضر در ایران یک جنبش کارگری مبارز هست که در تاریخ کشور ما سابقه ندارد. ایجاد یک جنبش آسان نبوده؛ زیرا این وظیفه از عهده هر کس ساخته نیست. نخست باید اعتماد طبقه کارگر را جلب کرد و آنهایی که می‌کوشند هم به کارفرما و هم به کارگر منوسل شوند، ناگزیر شکست خواهند خورد. «شورای متحد» در نتیجه سیاست‌های صحیح خود، مبارزات قهرمانانه‌اش، و قربانیان فراوانی که داده، توانسته است اعتماد همه کارگران را از رود ارس در شمال تا خلیج فارس در جنوب به چنگ آورد. نخستین وظیفه همه وطن پرستان و ترقیخواهان، شناسایی سازمان متحد طبقه کارگر ایران و همکاری برای آینده جنبش کارگری است. (۱۵۶)

جاوید، به نمایندگی فرقه، بی‌انتقاد مستقیم از سخنران پیشین، تحلیل بسیار متفاوتی از اوضاع به دست داد:

مردم آذربایجان بیش از بچه‌های توریست وقت خود را صرف عمل کرده‌اند. خوشبختانه رهبران آنان می‌دانند که باید در داخل دارای وحدت طبقاتی باشند؛ چرا که دشمنان‌شان بین کارگران، زمینداران، تجار و دهقانان تفاوتی قائل نیستند. وقتی شهر یا دهی ویرانه می‌شود، همه زبان می‌بینند. از جمله تاجر توانگری که مجبور است پسرش را در جای دورتری به مدرسه بفرستد. در نتیجه سالها سرکوب، مردم آذربایجان بیماری سابق خودبینی ناشی را به درستی تشخیص داده‌اند و توانسته‌اند جنبشی ملی پدید آورند. ما فقط زمانی که جبهه متحد احزاب شرقی را تشکیل داده باشیم، می‌توانیم از نیاز به یک سازمان کارگری صحبت کنیم...

همه طبقات در ایران - مالکان، تجار، روشنفکران، کارگران و دهقانان - برای حفظ دولت خود باید متحد شوند. پس از حصول این وحدت، می‌توان نشست و هرگونه اختلاف طبقاتی را که احتمالاً هنوز وجود داشته باشد، حل کرد. (۱۵۷)

اما در پشت صحنه، جر و بحث این قدر محدود نبود. وقتی جاوید وزارت فرهنگ را به نادیده گرفتن آذربایجان متهم کرد، خلیل ملکی که در آن زمان معاون وزیر فرهنگ بود، پاسخ داد که به زحمت می‌تواند برای خدمت در آذربایجان معلم استخدام کند؛ زیرا حتی اعضای حزب توده را که نمی‌توانند آذری تدریس کنند، از استان بیرون انداخته‌اند.<sup>(۵۸)</sup> همین طور، هنگامی که پیشه‌وری حزب توده را در خصوص ضرورت قیام مسلحانه در سراسر ایران مخاطب قرار داد، بزرگ علوی حرفش را قطع کرد و گفت که نیروهای شوروی در تهران، اصفهان و آبادان مستقر نشده‌اند و حزب توده در بیشتر نقاط مجبور است نه فقط با ارتش بلکه با پلیس، ژاندارمری و عشایر مسلح نیز درگیر شود.<sup>(۵۹)</sup> رهبران فرقه، بدون پوشش به جبهه متحد تهران را ترک کردند.

هرچند فرقه مآلاً به توافق رضایت‌بخشی، هم با حکومت مرکزی و هم با جریان چپ در تهران دست یافت، موضع‌اش در داخل آذربایجان بتدریج بر اثر فشارهای نامطلوب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متزلزل شد. نخست، شاه کوشید با امتناع از پذیرفتن فداییان به عنوان بخشی از ارتش ایران، و با ارسال اسلحه برای مخالفان حکومت تبریز - بویژه طایفه ذوالفقاری در زنجان، قبایل افشار در نزدیکی میاندوآب، و شاهسونها در خارج از اردبیل - در توافق قوام کارشکنی کند. در اواسط سال ۱۳۲۵، حکومت ایالتی برای دفع شورشهای عشایری مجبور بود نیروهایش را از نقطه‌ای به نقطه دیگری گسیل دارد. دوم، فرقه همچنان بر سر مناطق اورمیه، خوی و میاندوآب که اختلاط قومی در آنها وجود داشت، با جمهوری همجوار کردستان درگیر مناقشه بود. کردها - بویژه سرکردگان آنها که مخالف اصلاحات ارضی بودند - درست برعکس آذربایجان و میحیان محل، که دوستدار حکومت تبریز بودند، حکومت محافظه کارتر جمهوری مهاباد را ترجیح می‌دادند. کنسول انگلیس در تبریز گزارش داد که در مهر ۱۳۲۵ از درگیری مسلحانه‌ای بزحمت جلوگیری شد، فقط از این رو که دو حکومت در آخرین لحظه توافق کردند در سرزمینهای مورد اختلاف قدرت مشترک داشته باشند.<sup>(۶۰)</sup> جمهوری کردستان و حکومت آذربایجان از بیرون ساخته دست اتحاد شوروی به نظر می‌آمدند اما از درون کاملاً آشکار بود که اختلافات عمیق قومی دو حکومت را از هم جدا می‌کند.

سوم، شورویها، به دلایلی که خود بهتر می‌دانستند، از لحاظ تجهیزات نظامی کمک کمی به فرقه کردند. در همان حال که امریکاییها ارتش شاهنشاهی را با کامیون، تانک، و توپخانه سنگین مجهز ساخته بودند، روسها به حکومت تبریز بیش از تفنگ، مسلسل، و توپخانه سبک چیزی نداده بودند. بنا به مشاهدات کنسول انگلستان، روسها از لحاظ تجهیزات چیز چندانی



برای ارتش آذربایجان به جا نگذاشته‌اند.<sup>(۶۱)</sup> چهارم، فرقه، به رغم وعده‌های مکرر خود در محترم شمردن مالکیت خصوصی، نتوانست سرمایه‌ای به داخل آذربایجان جذب کند. به گفته کنسول انگلیس، حکومت تبریز نه فقط نتوانست سرمایه جدیدی جذب کند، بلکه موفق به استفراس از بازرگانان محلی و جلوگیری از خروج سود حاصل از استان نیز نشد.<sup>(۶۲)</sup>

سرانجام، فرقه بتدریج مجبوت پیشین خود را تا حدود زیادی از دست داد. فرقه در مقابله با کمبود مواد غذایی ناشی از نارسایی محصول در تابستان ۱۳۲۵، ناگزیر به مهار قیمت‌ها شد، ۲۰٪ محصول را از دهقانان و ۷۰٪ را از مالکان گرفت، و کسانی را که به قاچاق غله به خارج از آذربایجان می‌پرداختند، تهدید به اعدام کرد. مخالفان رژیم، بر اثر کمبود مواد غذایی به مذمت اصلاحات ارضی و مهار قیمت‌ها پرداختند. در واقع، علت اصلی کمبود، آب و هوای نامساعد بخصوص سیل و باران دیر هنگام بود. فرقه برای ایجاد ارتش دائمی، دو سال خدمت نظام را برای همه افراد ذکور بالغ اجباری ساخت، مشمولان فراری را دستگیر کرد، و اعلام داشت که هر فدایی داوطلب که از خدمت در خارج از منطقه زادگاهش سرباز زند، اعدام خواهد شد. فرقه برای افزودن بر درآمدها و کاستن از هزینه‌ها موجب نظامی را قطع کرد، به جمع‌آوری مالیاتهای معوق پرداخت، و بر نفت و کشتارگاهها مالیاتهای جدیدی وضع کرد. همچنین برای افزایش درآمد صنعتی و بهره‌وری کارگران، کارکنان اضافی را کنار گذاشت، مزایای جنبی را قطع کرد، و لزوم انضباط بیشتر در کارگاهها را خواستار شد. کنسول انگلستان اعتقاد داشت که

حکومت آذربایجان در مواجهه با مسأله کاهش هزینه زندگی و راه‌اندازی کارخانجات از کار افتاده، اول از همه مزایای کارگران کارخانه‌ها را کسر می‌کند. در حالی که در رژیم گذشته هر کارگر کارخانه نان و زغال مجانی و نیز سالانه دو دست لباس و یک جفت کفش دریافت می‌کرد، اکنون فقط مزد خشک و خالی اش را، شاید در بعضی موارد، با یک دست لباس کار، دریافت می‌کند. این برای کارگران خوشایند نیست اما، همانند یاران سابق‌شان که اکنون بر سر قدرتند، کار چندان از دستشان بر نمی‌آید.<sup>(۶۳)</sup>

مشکلات پیش روی حکومت تبریز را کنسول انگلیس در اوایل مهر ماه در گزارش جمع‌بندی کرده است:

دموکراتها در همه جبهه‌ها وضع بدی دارند. وضع مالی‌شان بسیار خراب است. از اقدامات کردها در اورمیه متأصل‌اند؛ در حالی که نیروهای نامنظم، که به گفته دموکراتها توسط مقامات ایرانی تجهیز شده‌اند، در اردبیل با فداییان درگیر بوده‌اند. اقدامات حکومت ایالتی به منظور جمع‌آوری غله برای مصارف زمستانی، با مقاومت یکسان زمینداران و کشاورزان

مواجه می‌شود و اختلاسهای مالیاتی صندوق حکومت را تهی کرده است... کمیاب شدن نان مردم حادثه می‌شود و حزب باید با مردمی طرف شود که ۹۰ درصدشان با دشمن اند با کاملاً بی‌اعتنا، دادوستد کساد است؛ هر کس پولی در بساط دارد، یا پنهان می‌کند یا برای اطمینان به تهران می‌فرستد. (۶۴)

حکومت آذربایجان با این مشکلات دست به گریبان بود که ناگهان در ۱۹ آذر ارتش شاهنشاهی از سه جناح به استان حمله‌ور شد. رهبران فرقه در بحث از این که چه باید کرد، دو دسته شدند. یک دسته به سرکردگی جاوید و شبستری، معتقد بودند که مقاومت موجب خواهد شد فداییان که اسلحه کافی ندارند، بیهوده قتل‌عام شوند. دسته دوم به سرکردگی پیشه‌وری و بی‌ریا، جنگ چریکی با حکومت مرکزی را پیشنهاد کردند. پس از دوازده ساعت بحث، جاوید و شبستری، احتمالاً با پشتیبانی کنسول شوروی، اکثریت رهبران را با خود همراه کردند و بیدرنگ به نیروهای ایالتی دستور دادند که جنگ را متوقف کنند. (۶۵) ارتش ایران در ۲۱ آذر، درست یک سان پس از تشکیل حکومت ایالتی وارد تبریز شد. در هفته‌های آتی، بالغ بر ۳۰۰ شورش در حین نبرد جان باختند، ۳۰ تن دیگر جلو جوخه آتش قرار گرفتند، و حدود ۱۲۰۰ نفر به اتحاد شوروی پناه بردند. از رهبران رده بالا، بی‌ریا ناپدید شد، جاوید و شبستری به تهران انتقال یافتند و در آنجا قوام در برابر شاه از آنان حمایت کرد؛ و دیگران، از جمله پیشه‌وری، به آذربایجان شوروی گریختند. به گفته منابع شوروی، پیشه‌وری دو سال بعد در تصادف اتومبیل در خارج از باکو کشته شد. (۶۶)

در سالهای پس از فروپاشی حکومت‌های تبریز و مهاباد، حزب توده در خصوص موضوع زبان و مسائل ایالتی به کرات تغییر موضع داد. از سقوط تبریز در آذر ۱۳۲۵ تا تشکیل دومین کنگره حزبی در فروردین ۱۳۲۷، رهبران حزب توده، تحت فشار گروه خلیل ملکی که از روشنفکران تهران بودند، به خط‌مشی مبهم سالهای پیش از ۱۳۲۳ بازگشتند. مثلاً، کمیته مرکزی در یک بیانیه عمده تعیین مواضع که در دی ۱۳۲۶ منتشر شد، خواسته‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حزب را تکرار کرد اما از انجمنهای ایالتی و زبانهای اقلیت حرفی به میان نیاورد. همین‌طور، رادمشر در مقاله مهمی با عنوان «آذربایجان امروز» در عین تشریح این که چگونه حکومت مرکزی بسیاری از اصلاحات فرقه بخصوص اصلاحات ارضی اش را خنثی کرده است، آن موضوع را درز گرفت. (۶۷)

این مشی مبهم بزودی پس از شکست جناح خلیل ملکی کنار نهاده شد. در دومین کنگره حزب، نمایندگان به تشکیل انجمنهای ایالتی منتخب و بسط حقوق فرهنگی اقلیت‌های زبانی رأی دادند. همچنین یازده نفر آذری و سه قاجار را به عضویت کمیته مرکزی، و هیأت

شورتنی سی و سه نفره، برگزیدند. بدین ترتیب نزدیک به ۲۴٪ رهبری ترک‌زبان شدند. علاوه بر این، کنگره دوم خواهان پیوندهای نزدیکتر با حزب دموکرات کردستان شد و فرقه را شاخه حزب توده در داخل آذربایجان انگاشت. این تدبیر دوازده سال بعد، آن‌گاه که حزب دموکرات آذربایجان شاخه ایالتی حزب توده در آذربایجان گشت، مدون شد.

حزب توده در اجزای مصوبات دومین کنگره حزبی، تبلیغ در خصوص مسائل قومی ر شدت بخشید. شعارهای خیابانی اش هر چه بیشتر به این مضامین گرایید: «زنده باد اتحاد مردم ایران»، «زنده باد جنبش ملی آذربایجان و کردستان»، «نابود باد همه اشکال ستم ملی» و «از حق خودمختاری ملی برای کردستان و آذربایجان حمایت می‌کنیم».<sup>(۶۸)</sup> نامزدهای انتخاباتی حزب، تقاضای تشکیل انجمنهای ایالتی را در برنامه انتخاباتی خود گنجانده‌اند.<sup>(۶۹)</sup> در دهمین سالگرد مرگ ارانی، روزنامه اصلی حزب، در شماره مخصوصی برای «شهادت بزرگ ایران»، نه تنها چهره‌های مشهوری از آذربایجان از جمله حیدرخان [عمو اوغلی]، ستارخان و خیابانی را نام برد، بلکه صدها مبارز آذری و کرد را که در قیامهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ کشته شده بودند، ستایش کرد.<sup>(۷۰)</sup> در هفتمین سالگرد تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان، کمیته مرکزی حزب توده شورشیان را به سبب براندازی داربازان فتودار، احیای فرهنگ ملی آذربایجانی، و تقویت نیروهای دموکراسی و وطن‌پرستی در سراسر ایران، ستود.<sup>(۷۱)</sup> علاوه بر آن، حزب توده در تهران سازمانی به نام انجمن آذربایجان تشکیل داد؛ روزنامه‌ای دوزبانه به نام نامه آذربایجانیان منتشر کرد؛ و بسیاری را آذربایجانی مقیم خارج از آذربایجان — بویژه کارمندان دولت، روشنفکران، دکانداران، دستفروشان، و کارگران کارخانه‌ها — را به عضویت پذیرفت.

تلور خط‌مشی حزب توده در خصوص اقلیت‌های زبانی را می‌توان در جزوه‌ای حزبی با عنوان ملت و ملیت مشاهده کرد.<sup>(۷۲)</sup> این جزوه که با امضای مستعار در شهریور ۱۳۲۸ منتشر شد، پیشگفتاری به قلم یکی از اعضای کمیته مرکزی داشت و در فاصله سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ بارها از سوی حزب تجدید چاپ شد. جزوه با این تز نئین و استالین شروع می‌شد که می‌گوید ملت مشکل از مردمانی با زبان مشترک، فرهنگ مشترک، اقتصاد مشترک و سرزمین مشترک است. سپس به شرح مسأله ملیت در امپراتوری اتریش — هنگری می‌پرداخت با این هشدار که اگر مارکسیستها از حق خودگردانی ملی دفاع نکنند، اقلیت‌های تحت ستم را تنها خواهند گذاشت. جزوه سرانجام با کوشش برای به کارگیری تز نئین و استالین در ایران به پایان می‌رسید و بدین منظور استدلال می‌کرد که هرچند ایران از ملیتهای مختلف هر یک با زبان خاص خود، تشکیل شده است، این ملیتها به دلیل اشتراک در ایجاد فرهنگی غنی و

مبارزهٔ مشترک با فئودالیسم، استبداد، و امپریالیسم، گرد هم آمده‌اند. جزوه پیشنهاد می‌کند که برای تحکیم پیوند بین این ملیتها ایران باید از اقلیتهای زبانی حمایت کند و حق خودگردانی ملی را محترم دارد. حزب توده سرانجام موفق شده بود، هرچند خیلی رقیق، نظریهٔ مبارزهٔ طبقاتی مارکستی را با تز خودگردانی ملی لنینیستی درآمیزد.

**بخش سه**  
**ایران معاصر**

## سیاست توسعه ناموزون

تنها عیب شاه این است که برای ملتش بیش از حد خوب است - افکارش بزرگتر از آن است که بتوانیم درک کنیم.

وزیر دربار، به نقل از ام. لینگ، شاه (لندن، ۱۹۷۷)، ص ۲۲۱

### تثبیت قدرت (۱۳۳۲-۱۳۴۲)

در دهه پس از کودتای ۱۳۳۲، شاه کوشید قدرت خود را تثبیت کند. و رهبران کودتا را در مقامهای حساس گماشت؛ برای مثال، سرلشکر زاهدی نخست وزیر، سرلشکر بختیار فرمانده نظامی تهران، و سرلشکر هدایت رئیس ستاد مشترک شد. بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۶ برای مقابله با ورشکستگی حکومت، جمعاً ۱۴۵ میلیون دلار از ایالات متحده کمک اضطراری گرفت؛ روحیه سلطنت طلبان را تثبوت کرد، و در میان تجار حس اعتماد به وجود آورد. شاه در سال ۱۳۳۶ برای ایجاد سازمان جدید پلیس مخفی به نام سازمان اطلاعات و امنیت کشور که نام اختصاری اش ساواک (بزودی در کشور سخت بدنام گشت، از سازمان امنیت اسرائیل [موساد]، علاوه بر سیا و اف بی آی، کمک فنی گرفت. او نه تنها برای سرکوبی حزب توده، بلکه همچنین جبهه ملی و همه احزاب مخالف دیگر، به حکومت نظامی، محاکمات نظامی، و فرمان ممنوعیت «مسئک اشتراکی» سال ۱۳۱۰ موصول شد. برای مثال، حزب ایران - رکن اصلی جبهه ملی - در سال ۱۳۳۶ به دلیل این که ده سال پیش ائتلافی با جنبش کمونیستی انجام داده بود، غیرقانونی اعلام شد.<sup>(۱)</sup> خاتمه منازعه نفتی با انگلستان نیز به شاه کمک کرد، شاه با نادیده گرفتن فعالیتهای مصدق برای ملی کردن نفت، اصل مشارکت بر برادر سود حاصل را پذیرفت و قراردادی با کنسرسیوم متشکل از شرکت نفت بریتانیا (بریتیش پترولیوم)

— سهامدار سابق شرکت نفت ایران و انگلیس — و هشت شرکت اروپایی و امریکایی دیگر، امضا کرد. طبق توافق جدید، درآمد نفتی ایران از ۳۴ میلیون دلار در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ به ۱۸۱ میلیون دلار در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶، ۳۸۵ میلیون دلار در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۴۳۷ میلیون دلار در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ افزایش یافت.<sup>(۱۳)</sup> با عواید هنگفت نفت، همراه با کمک نظامی امریکا به ارزش ۵۱۰ میلیون دلار بین سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲، شاه توانست شمار نیروهای مسلح را از ۱۲۰۰۰۰ نفر به بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر برساند و بودجه سالانه نظامی را از ۸۰ میلیون دلار در ۱۳۳۲ به حدود ۱۸۳ میلیون دلار در ۱۳۴۲ (به قیمت و نرخ برابری ارز سان ۱۳۳۹) افزایش دهد.<sup>(۱۴)</sup>

در اواخر دهه ۱۳۳۰ شاه سلطه خود را بر بخش اعظم کشور، بویژه روشنفکران و طبقه کارگر شهری، تثبیت کرده بود. استانداران یا استفاده از ژنرال‌میری و شهربانی بر انتخابات پارلمانی نظارت دقیق داشتند و بدین وسیله بر مجلسین سنا و شورای ملی مسلط بودند. درباریان کهنه کار بخصوص دکتر منوچهر اقبال و [امیر] اسدالله علم، مجلس را به دو حزب شاه‌دوست تقسیم کردند. اقبال که با افتخار خود را «چاکر» شاه می‌نامید، رئیس حزب ملی [ملیون] و علم، دوست دوران کودکی شاه و مالکی بزرگ در سیستان، رهبر حزب مردم بود. این دو تشکیلات، به احزاب «بنه» و «بله قربان» مشهور شدند. علاوه بر این، اصلاحاتی که در قانون اساسی صورت گرفت، از سوی باکاستن از حد نصاب لازم برای تصویب قانون. هر نوع مخالفتی را در مجلس برای آینده تضعیف کرد و از سوی دیگر، با دادن حق و توبه شاه در مورد لوایح مالی، به قدرت او افزود. با قوانین دیگری، تعداد نمایندگان مجلس از ۱۳۶ نفر به ۲۰۰ نفر، و دوره نمایندگی از دو سال به چهار سال افزایش یافت. از این گذشته، ساواک بتدریج شبکه خود را وسعت بخشید؛ از طریق وزارت کار اتحادیه‌های صنفی را در اختیار گرفت، و هنگام ورود به دانشگاه، استخدام در دوایر دولتی، و مجتمعات بزرگ صنعتی؛ افراد را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌داد. در نتیجه، تعداد اعتصابها در بخشهای عمده صنعتی از ۷۹ مورد در ۱۳۳۲ به ۷ مورد در ۱۳۳۳، و سپس به ۳ مورد در ۱۳۳۴-۱۳۳۶ نازل کرد. اقبال در هنگام تصدی نخست‌وزیری در فروردین ۱۳۳۶ اظهار داشت، من شخصاً از این کلمه «اعتصاب» بیزارم. این اصطلاح را حزب توده وارد زبان ما کرد. تا زمانی که نخست‌وزیر هشتم نمی‌خواهم حرفی از اعتصاب بشنوم.<sup>(۱۵)</sup>

اگرچه شاه در برابر روشنفکران و کارگران قاطعانه عمل کرد، به دقت کوشید از سیاستهایی

که موجب اتحاد خانواده‌های بزرگ مالک و بازاریان طبقه متوسط شود، اجتناب ورزد. فرمان مصدق مبنی بر افزایش سهم نقددار از محصول متروک ماند. خانواده‌های اشراف، همچون علم‌ها، علا‌ها، حکمت‌ها، ذوالفقاری‌ها، قراگوزلوها، اردلان‌ها، بیات‌ها، دولو‌ها، بختیاری‌ها، هدایت‌ها، و فرمانفرمایان‌ها، هم در استانها و هم در تهران دارای قدرت بودند، تعداد مالکان در مجلس، از ۴۹٪ در مجلس هفدهم (۱۳۳۱-۱۳۳۲) به ۵۰٪ در مجلس هجدهم (۱۳۳۲-۱۳۳۵) و ۵۱٪ در مجلس نوزدهم (۱۳۳۵-۱۳۳۹) افزایش یافت. (۵) علاوه بر این در فروردین ۱۳۳۴ هنگامی که زاهدی، نخست‌وزیر، خواست مانع ورود بزرگی خاندان ذوالفقاری به مجلس شود، شاه برای تثبیت قدرت خود، زاهدی را برکنار و علا، درباری قدیمی، را به جای وی منصوب کرد.

شاه در برخورد با طبقه متوسط سستی نیز به همین اندازه احتیاط به خرج داد. وی و همسرش ملکه ثریا در فواصل معین به زیارت مکه، کربلا، قم و مشهد می‌رفتند. رهبران بزرگ مذهبی، بویژه آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله بهبهانی و امام جمعه تهران همچنان می‌توانستند سهولت به دربار دسترسی یابند. آیت‌الله کاشانی و همای او قنات آبادی مدت کوتاهی در سال ۱۳۳۵ زندانی بودند اما به محض این که علناً از فداییان اسلام تبری جستند و پذیرفتند که به اعدام قاتلان رزم‌آرا اعتراض نکنند، آزاد شدند. حکومت عهد کرد مذهب را محترم شمارد، و همواره حزب توده را «دشمن مالکیت خصوصی در اسلام» می‌نامید. رئیس حکومت نظامی تهران در سال ۱۳۳۴ گروهی مذهبی را به غارت مرکز اصلی بهائیان ترغیب کرد. جز این، بازار استقلال خود را تا حد زیادی باز یافت. شاه فقط دو تاجر را به دلیل همکاری با حکومت مصدق زندانی ساخت، از مهار قیمت‌ها اجتناب ورزید، ارتش را از منطقه بازار دور نگه داشت. اصناف را در انتخاب رؤسای صنفی، حتی پس از سال ۱۳۳۶ که شورای عالی اصناف در تهران تشکیل شد، آزاد گذاشت. در ده سال بین ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ شاه فقط یک بار سیاست عدم دخالت خود را زیر پا گذاشت. در سال ۱۳۳۳ هنگامی که رؤسای صنفی در اعتراض به قرارداد نفتی با کنسرسیوم اعتصابی به راه انداختند، به نیروهای نظامی دستور داد بازار تهران را اشغال کنند اما اشغال بازار فقط دو روز طول کشید.

سیاست دو وجهی تحبیب طبقات سستی و اعمال محدودیت بر طبقات جدید در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در نتیجه بحران شدید اقتصادی و بر اثر فشارهای امریکا برای انجام اصلاحات ارضی، ناگهان متوقف شد. بحران اقتصادی از سال ۱۳۳۲ که حکومت با آشکار شدن عدم کفایت درآمد نفت برای انجام برنامه هفت ساله بلندپروازانه و نیز تأمین هزینه‌های روزافزون نظامی، به تأمین کسب بودجه و استقرار سنگین از خارج متوسل شد، شکل



می‌گرفت. تأمین کسر بودجه، همراه با محصول کم در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹، شاخص هزینه زندگی را که در سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۶ ثبات یافته بود، تا ۳۵٪ بین سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۹ بالا برد.<sup>(۶)</sup> در همین حال، استقراض هنگفت اندوخته‌های خارجی کشور را کاملاً مصرف کرد و از این رهگذر ایران را به درخواست کمک اضطراری، هم از صندوق بین‌المللی پول و هم از حکومت ایالات متحده مجبور ساخت. صندوق بین‌المللی پول قول داد اگر ایران بودجه‌اش را اصلاح کند، حقوقها و دستمزدها را ثابت نگه دارد، و بعضی پروژه‌های عمرانی را مسکوت بگذارد، ۳۵ میلیون دلار بپردازد. کابینه‌کندی با این اعتقاد که اصلاحات لیبرالی بهترین تضمین در برابر انقلاب کمونیستی است، ۸۵ میلیون دلار پیشنهاد کرد به این شرط که شاه چهره‌های لیبرال را وارد کابینه کند و گامهای مؤثری برای انجام اصلاحات ارضی بردارد.

لاجرم، این معضلات اقتصادی و فشارهای خارجی رژیم را بی‌ثبات ساخت. شمار اعتصابات عمده که در سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ از سه مورد بیشتر نبود، به بیش از ۲۰ مورد در سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰ افزایش یافت و برخی به رویارویی خونین بین اعتصاب‌کنندگان و نیروهای مسلح منجر شد. در این بین، انتخابات مجلس یستم که در تیر ۱۳۳۹ به صورت سابقه‌ای محدود شده بین دو حزب درباری شروع شده بود، با ورود کاندیداهای مستقل و جبهه ملی، با اجازه شاه و برای خوشایند واشینگتن، سرعت به منازعه‌ای داغ تبدیل شد. شاه، سراسیمه از اتهامات وسیع تقلب در انتخابات، رأی‌گیری را متوقف کرد و به جای اقبال که رهبر حزب ملیون نیز بود، جعفر شریف‌امامی را که او نیز از درباریان قدیم بود اما به حزبی وابستگی نداشت، به نخست‌وزیری گماشت. اما شریف‌امامی فقط نه ماه بر سر کار ماند؛ زیرا نتوانست از امریکا کمک بگیرد، با بروز عواقب مشقت‌بار ریاضت اقتصادی بیش از پیش نامحبوب گشت، و به دلیل درگیری خشونت‌آمیزی که بیرون از مجلس بین پلیس و کارمندان دولت بویژه معلمان معترض به تثبیت حقوقها روی داد، مورد سرزنش قرار گرفت.

باکناره‌گیری شریف‌امامی، شاه نخست‌وزیری را به دکتر علی‌امینی که مورد نظر امریکا بود، واگذار کرد. ایالات متحده امینی را به چند دلیل تأیید می‌کرد. او به عنوان سفیر در واشینگتن در اواخر دهه ۱۳۳۰ اعتماد وزارت کشور امریکا را جلب کرده بود. در سال ۱۳۳۳ در مقام رئیس هیأت ایرانی در مذاکره با شرکتهای نفتی نشان داده بود که توانایی کسی را که تصمیمات غیرمتعارف اتخاذ کند، دارد. به عنوان وزیر دارایی در کابینه مصدق، ارتباط لفظی با بسیاری از رهبران جبهه ملی را حفظ کرده بود. بالاتر از همه، به عنوان یک اشرافی بی‌تعصب، از اواسط دهه ۱۳۲۰ که همراه برادر بزرگش ابوالقاسم امینی به محفل داخلی قوام

تعلق داشت؛ مدافع اصلاحات ارضی بود. شاه به سهم خود، از امینی شدت بندش می‌آمد؛ به روابط گذشته وی با قوام و مصدق بی‌اعتماد بود، و گمان داشت که وی علاوه بر اصلاحات اقتصادی در صدد انجام تغییرات سیاسی نیز هست. چنان که شاه بعدها به خبرنگاری امریکایی اقرار کرد، حکومت کنونی بود که او را مجبور ساخت امینی را نخست‌وزیر کند.<sup>(۷)</sup>

امینی با تشکیل حکومت، یک رشته تصمیمات جنجالی اتخاذ کرد. مجلس بیستم را که انتخابات آن تازه برگزار شده بود و بسیاری از نمایندگانش مانکان محافظه کار بودند، منحل ساخت. سرانجام بختیار بدنام را که از سال ۱۳۳۶ رئیس ساواک بود، تبعید کرد. باب مذاکره با جبهه ملی را گشود. علاوه بر آن، سه وزارتخانه را به اصلاح‌طلبان برخاسته از طبقه متوسط که در گذشته از نفوذ سیاسی شاه و نیز تبهکاری خانواده‌های ملاک انتقاد کرده بودند، واگذار کرد. وزارت دادگستری، با اداره قدرتمند مبارزه با فساد، به نورالدین الموتی، رهبر سابق حزب توده رسید که در سال ۱۳۳۶ از حزب خارج شده و به محفل قوام پیوسته بود. وزارت فرهنگ به محمد درخشش محول شد که به عنوان نماینده صریح قشر معلم، هم مورد حمایت حزب توده و هم جبهه ملی بود. بالاتر از همه، وزارت کشاورزی به حسن ارسنجانی، روزنامه‌نویس رادیکال محول شد که از همکاران نزدیک قوام و از اوایل دهه ۱۳۲۰ مدافع اصلاحات ارضی بود.

ارسنجانی در عرض چهار ماه نخستین گام جدی را جهت تقسیم ارضی در سراسر ایران برداشت. قانون اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ که بعداً نخستین مرحله اصلاحات ارضی موسوم شد، شامل سه شرط عمده بود. نخست، زمینداران می‌بایست همه اموال کشاورزی را به استثنای یک پارچه روستا یا شش دانگ در چند روستا به دولت بفروشند. باغها، مزارع چای، زمینهای مشجر، و مزارع مکانیزه مستثنی بودند. دوم، غرامت متعلق به اربابان می‌بایست بر اساس تشخیص مالیاتی گذشته و در عرض ده سال آتی پرداخت گردد. سوم، زمین خریداری شده توسط دولت می‌بایست فوراً به نسق‌دارانی که روی همان زمین کار می‌کنند، فروخته شود. همچنان که ارسنجانی همیشه تأکید داشت، هدف اصلاحات ارضی پدید آوردن یک طبقه کشاورزان مستقل بود.<sup>(۸)</sup> ارسنجانی، فارغ از موانع پارلمانی، به اجرای اصلاحات ارضی خود پرداخت و کار را از آذربایجان شروع کرد که خاطره تلاشهای سال ۱۳۲۵ برای تقسیم ارضی با آن عجیب بود.

اگرچه حکومت امینی اصلاحات ارضی را اجرا کرد و صرفه‌جویی پولی مورد درخواست صندوق بین‌المللی پول را انجام داد، فقط چهارده ماه درآم آورد. سقوط امینی، بخشی بدان علت بود که اقدامات مربوط به صرفه‌جویی مالی، نارضایتی عمومی را شدت بخشید؛ بخشی

بدان سبب که جبهه ملی از کمک به او خودداری کرد تا مگر وی ساواک را منحل و انتخابات آزاد برگزار کند؛<sup>(۱)</sup> و بخش دیگر بدان جهت که هنگام درگیری اش با شاه بر سر لزوم کاهش بودجه نظامی، نتوانست حمایت امریکا را جلب کند. این نخستین بار نبود که ایالات متحده در برابر نخست وزیر اصلاح طلب جانب شاه را گرفته بود.

شاه با کنار رفتن امینی، علم رهبر حزب مردم را مأمور تشکیل کابینه کرد. در ماههای بعد، علم انتخابات مجلس بیست و یکم را با تقلب به انجام رساند، یک سپید ارتش را به وزارت کشاورزی گماشت،\* بودجه تعاونیهای روستایی را سخت کاهش داد، و از آن هم مهمتر، برنامه ارسنجانی برای مرحله دوم اصلاحات ارضی را رقیق تر کرد. در طرح رقیق شده، زمیندارانی که مشمول مرحله اول نمی شدند، مجاز بودند ۱۵۰ هکتار زمین غیرمکانیزه را برای خود داشته باشند و برای املاک اضافی پنج راه به آنان پیشنهاد می شد. آنان می توانستند زمین را به مدت سی سال به روستاییان اجاره دهند؛ زمین را به قیمت مورد توافق به روستاییان بفروشند؛ زمین را به نسی که محصول در سابق تقسیم می شد، تقسیم کنند؛ شرکت سهامی مالک و زارع تشکیل دهند؛ تا یکجا حق کشت زارع را بخرند. علاوه بر آن، بنیادهای مذهبی مجاز بودند زمینهای خود را به مدت خود و نه سال اجاره دهند یا به صورت قرارداد اجاره پنجساله واگذار کنند. بدین ترتیب، مرحله دوم به مالکان اجازه می داد تا زمانی که کشاورزان مستأجر، کارگران روزمرد، یا ماشین آلات کشاورزی را جایگزین نسق داران می کنند، نصف یک روستا را در اختیار داشته باشند. قصد ارسنجانی پدید آوردن کشاورزان مستقل تا حداکثر ممکن، و قصد شاه از بین بردن نسق داران، اما نگه داشتن زمینداران تجاری تا حد اکثر ممکن بود، در سالهای بعدی، این تفاوت ظریف عوارض عظیمی به بار آورد.

اگرچه اصلاحات ارضی در حکومت امینی شروع شد و محتوای رادیکال آن بزودی از میان رفت، شاه خود مدعی آن بود و با یوقی و کرنای تمام آن را جزو منشور شش ماده ای موسوم به انقلاب سفید منظور کرد. غیر از اصلاحات ارضی، این شش ماده شامل ملی کردن جنگنها، فروش کارخانههای دولتی به بخش خصوصی، سهم شدن کارگران در سود کارخانجات، دادن حق رأی به زنان، و تشکیل سپاه دانش بود. شاه برای قانونی کردن انقلاب، رفاند می سراسری برگزار کرد. به گفته حکومت، [۶ بهمن ۱۳۴۱، منشور شش ماده ی با ۹۹٫۹٪ آرا تأیید شد.

بیهودگی این نتایج در [۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آشکار شد که هزاران نفر کسبه، روحانیون،

کارمندان، معلمان، دانشجویان، مزدبگیران، و کارگران بیکار؛ در ایام ماه محرم، در اعتراض به شاه به خیابانها ریختند. این اعتراض از سردمداران اصناف، تجار بازار، جبهه ملی و مهتر از همه، از شخصیت جدیدی در میان مخالفان یعنی آیت‌الله روح‌الله خمینی سرچشمه می‌گرفت.

[آیت‌الله] خمینی، مجتهد شصت و چهار ساله‌ای از تبار تجار، خرده‌مالکان و روحانیون عادی بود. جد وی، تاجری خرده‌پا، از خراسان به کشمیر مهاجرت کرده بود. پدر بزرگ ایشان که در هند به دنیا آمده بود، به ایران بازگشته و در روستای خمین نزدیک اراک زمینی خریده بود. پدرش با این املاک کوچک زندگی می‌کرد تا آن که در سال ۱۲۸۰ مالکیتش سلب و به فرمان حاکم محل کشته شده بود. [آیت‌الله] خمینی پس از مرگ پدر، نزد خویشاوندان مادری خود که اغلب از روحانیون عادی بودند، بزرگ شده بود. ایشان را نخست به مکتب اصلی در اراک و سپس به مدرسه مشهور فیضیه در قم فرستاده بودند تا در محضر آیت‌الله عبدالکریم حائری مجتهد بزرگ شیعه در آن زمان، درس بخوانند. [آیت‌الله] خمینی پس از اتمام تحصیل، در مدرسه فیضیه به تدریس فلسفه عرفانی و فقه اسلامی پرداختند، دستیار خاص آیت‌الله بروجردی شدند، با دختر یکی از مجتهدان بزرگ ازدواج کردند، و پس دختر خود را به ازدواج پسر [آیت‌الله] بروجردی درآوردند.\* همچنین شایع بود که ایشان اشعار صوفیانه می‌سرودند و حالات و عوالم عارفانه داشتند، که در میان برخی از مجتهدان مذموم بود. [آیت‌الله] خمینی نخستین اثر عمده خود را در اواخر سلطنت رضاشاه منتشر کردند. این کتاب که *کشف‌الاسرار* نام دارد، درباره تشکیل نظام حکومت اسلامی است و بی آن که همه اصول سلطنت را رد کند، رضاشاه را متهم به بدرفتاری با روحانیون می‌سازد. [آیت‌الله] خمینی به رغم عقایدشان، در مبارزات سیاسی دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ شرکت نکردند. این کناره‌جویی ناشی از سه عامل بود: هراس از کمونیسم؛ بی‌اعتنایی ناسیونالیستها، بویژه مصدق، به مسائل مذهبی؛ و ممانعت حامی ایشان، [آیت‌الله] بروجردی، که در سراسر دهه ۱۳۳۰ همچنان حمایت‌های شایانی از شاه کرد. [آیت‌الله] خمینی با درگذشت [آیت‌الله] بروجردی در سال ۱۳۴۰، از این منع رها شدند و در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ شروع به سخنرانی کردند. اگرچه اغلب روحانیان به سبب اصلاحات ارضی و آزادی زنان مخالف رژیم بودند، [آیت‌الله] خمینی آگاهی سیاسی قابل توجهی در مورد مردم از خود نشان دادند، از این مسائل به دقت پرهیز کردند، و در عوض به بسیاری از موارد دیگری که در میان توده مردم نارضایی

\* این آیت‌الله بروجردی غیر از آن آیت‌الله بروجردی پیشگفته است. م.

عظیم تری برانگیخته بود، پرداختند.<sup>(۱۰)</sup> ایشان رژیم را به ترویج فساد، تقلب در انتخابات، نقض قانون اساسی، سرکوب مطبوعات و احزاب سیاسی، نگهدار کردن استقلال دانشگاه، فراموش کردن نیازهای اقتصادی تجار و کارگران و روستاییان، متزلزل کردن اعتقادات مذهبی مردم، ترویج غربزدگی - تقلید کورکورانه از غرب - اعطای «کاپیتولاسیون» به بیگانگان، فروش نفت به اسرائیل؛ و گسترش مداوم بوروکراسی مرکزی متهم کردند.<sup>(۱۱)</sup> [آیت الله] خمینی آخرین بار نبود که مسائل مورد توجه توده مردم را برگزیده بودند.

خیزشهای خرداد ۴۲ سه روز تمام طول کشید، صدها - و شاید هزاران - کشته به جا گذاشت، و نه تنها تهران و قم بلکه اصفهان، شیراز، مشهد و تبریز را لرزاند.<sup>(۱۲)</sup> با این حال، رژیم توانست توفان را مهار کند. شورشها به شهرهای دیگر سرایت نکرد. کارمندان و کارگران کارخانه جات بویژه کارگران صنعت نفت، نتوانستند اعتصابی عمومی ترتیب دهند. نیروهای مسلح که فقط سه روز به تهاجم پرداختند، انضباط خود را حفظ کردند. علاوه بر آن، رهبران مخالفان نه خواهان تحولات رادیکال که اصلاحات معتدل بودند. همچنان که [آیت الله] خمینی در اعلامیه ای اظهار داشتند، «نسل من به خاطر دارد که در سال ۱۳۲۰ مردم ایران عملاً خوشحال بودند که اشغالگران خارجی شاه را بیرون کردند. من نمی خواهم شاه فعلی به سرنوشت شاه قبلی دچار شود. برای همین است که به شاه نصیحت می کنم: به علمای اسلام احترام کن، به اسرائیل کمک نکن، و از تشبیهات پدرت عبرت بگیر.»<sup>(۱۳)</sup> [آیت الله] خمینی فقط در اواخر دهه ۱۳۴۰ بود که درخواست اساسی نابودی سلطنت و برپایی جمهوری اسلامی را مطرح کردند.

در ماههای بعد از شورشهای سال ۴۲، شاه رهبران جبهه ملی را دستگیر و [آیت الله] خمینی را به ترکیه تبعید کرد که پس از چندی ایشان از آنجا به عراق رفتند. شاه یک بار دیگر مخالفان را سرکوب کرده بود. با این که او همچنان در صدد تثبیت قدرت خود بود، خاطره کشتارهای سال ۴۲ به صورت نیروی بالقوه ای نهفته ماند که می توانست در فرصت مناسب دوباره سر برکشد. درست همچنان که جنبش تباکوی سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ تمرینی برای انقلاب مشروطه سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ شد، خیزشهای خرداد ۴۲ نیز تمرینی برای انقلاب اسلامی سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ بود.

### توسعه اجتماعی - اقتصادی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)

در توضیح علل بلندمدت انقلاب اسلامی، دو تحلیل مختلف عنوان شده است. تحلیل اول - که هواداران رژیم پهلوی بدان معتقدند - می گوید علت وقوع انقلاب آن بود که نوسازی شاه

برای مثنی سنت‌گرا و عقب‌مانده بسیار سریع و بسیار زیاد بود. تحلیل دیگر - که مخالفان رژیم عنوان می‌کنند - علت بروز انقلاب را در این می‌داند که نوسازی شاه به قدر کافی سریع و گسترده نبود تا بر نقطه ضعف اساسی وی که پادشاهی دست‌نشاندهٔ سیاه در عصر ناسیونالیسم، عدم تمهد و جمهوریخواهی بود، فائق آید. در این فصل از کتاب می‌خواهیم بگوییم که این هر دو تحلیل نادرست است یا بهتر بگوییم، هر دو نیمی درست و نیمی نادرست است؛ که انقلاب بدان سبب روی داد که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی نوسازی کرد و بدین گونه طبقهٔ متوسط جدید و طبقهٔ کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در سطح دیگر یعنی سطح سیاسی دست به نوسازی زند؛ و این که این ناتوانی ناگزیر به پیوندهای بین حکومت و ساختار اجتماعی نظمه زد، مجاری ارتباطی بین نظام سیاسی و تودهٔ مردم را مسدود ساخت، شکاف بین محافل حاکم و نیروهای جدید اجتماعی را عمیق‌تر کرد؛ و خطیرتر از همه، اندک پلهایی را که در گذشته تشکیلات سیاسی را با نیروهای اجتماعی مستی بویژه بازاریان و مقامات مذهبی ارتباط می‌داد، ویران کرد. به این ترتیب در سال ۱۳۵۶ فاصله بین نظام اجتماعی - اقتصادی توسعه یافته و نظام سیاسی توسعه نیافته چنان وسیع بود که بحرانی اقتصادی می‌توانست کُل رژیم را متلاشی کند. کوتاه سخن، انقلاب نه به دلیل توسعهٔ بیش از حد و نه به علت توسعه نیافتگی بلکه به سبب توسعهٔ ناموزون رخ داد.

توسعهٔ اجتماعی - اقتصادی عمدتاً در نتیجهٔ درآمد فزایندهٔ نفتی میسر گشت. عایدات نفتی با رسیدن به رقم جدید ۵۵۵ میلیون دلار در سالهای ۴۳-۱۳۴۲، همچنان سیر صعودی خود را طی کرد و به ۹۵۸ میلیون دلار در سالهای ۴۸-۱۳۴۷، ۱/۲ میلیارد دلار در ۵۰-۱۳۴۹، ۵ میلیارد دلار در ۵۲-۱۳۵۲، و پس از ۴ برابر شدن قیمت نفت، نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار در ۵۵-۱۳۵۴ رسید.<sup>(۱۴)</sup> بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۳، افزایش درآمد نفتی به ۱۳ میلیارد دلار رسید و در فاصلهٔ سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶ به ۳۸ میلیارد دلار بالغ شد. البته آن طور که منتقدان اغلب اظهار می‌داشتند، درست است که مبالغ هنگفتی در دربار، تجملات شاهانه، مصارف بوروکراتیک، فساد علنی، تأسیسات هسته‌ای، و تسلیحات بسیار پیچیده‌ای که حتی برای بسیاری از کشورهای عضو ناتو هم گران بود، به هدر می‌رفت، اما این هم درست است که مبالغ بسیار بیشتری نیز چه غیر مستقیم از طریق بانک توسعهٔ صنعتی و معدنی ایران که از کمک مالی حکومت برخوردار بود و وامهای کم بهره به بخش خصوصی می‌داد، و چه مستقیم از طریق بودجهٔ سالانهٔ کشور و نیز برنامه‌های سوم (۱۳۴۱-۱۳۴۷)، چهارم (۱۳۴۷-۱۳۵۲) و پنجم (۱۳۵۲ - ) توسعه، صرف بهره‌دوری اقتصاد کشور شد. دو برنامه‌ای که به اتمام رسید، با صرف بیش از ۹:۵ میلیارد دلار، تولید ناخالص ملی را به میزان

سالانه ۸٪ در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۹، ۱۴٪ در ۱۳۵۱-۱۳۵۲، و ۳۰٪ در ۱۳۵۲-۱۳۵۳ ترقی داد. نخستین برنامه‌های توسعه در زیرساختها یا امور زیربنایی کشور از جمله شبکه حمل و نقل، و بخش کشاورزی بویژه اصلاحات ارضی و طرحهای کلان آبیاری، متمرکز بود. برنامه‌های بعدی به صنعت، معدن و منابع انسانی پرداخت.

برنامه‌های سوم و چهارم بالغ بر ۲۰۹ میلیارد دلار صرف امور زیربنایی کرد. بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶، سدهای عظیمی در دزفول، کرج و منجیل ساخته شد. این سدها به افزایش نیروی برق از ۵ میلیارد به ۱۵٫۵ میلیارد کیلووات ساعت کمک کرد. تسهیلات پندری ۴۰٪ افزایش در حجم واردات به وجود آورد؛ بنادر انزلی، شاهپور (امام خمینی)، بوشهر و خرمشهر نوسازی شد و کار ساختمان بندر جدیدی در چاه‌بهار نزدیک مرز پاکستان آغاز شد. بیش از ۸۰۰ کیلومتر راه آهن احداث گردید؛ به نحوی که تا اواسط دهه ۱۳۵۰ راه آهن سراسری ایران به رؤیای رضاشاه یعنی پیوستن تهران به اصفهان، تبریز و مشهد، علاوه بر دریای خزر و خلیج فارس، تحقق یخشد. همچنین، بیش از ۲۰۰۰۰ کیلومتر راه ساخته شد و در اواسط دهه ۵۰، شهرهای عمده با جاده‌های آسفالت به هم مربوط می‌شدند و راههای شوسه آبادیهای بزرگ را به بازارهای شهری محلی وصل می‌کرد. در این سالها رسانه‌های گروهی نیز رشد شایانی داشت. تعداد رادیوها از ۲ میلیون به ۴ میلیون، تلویزیون از ۱۲۰۰۰۰ به ۱۷۰۰۰۰۰، و فروش بیت‌سینا از ۲۰ میلیون به ۱۱۰ میلیون رسید. چنین توسعه‌ای، همراه با تجارتمندی کردن کشاورزی و اسکان دادن برخی از عشایر، دو نتیجه ناهمگون به بار آورد. در استانهای مرکزی، بارها شدن روستاییان از کوه‌پسینی سستی و ایجاد رابطه با شهرها و حکومت مرکزی، هویت منی در روستاها ریشه دوانید اما در استانهای اطراف با تبدیل هویت طایفه‌ای مبتنی بر روستا و قبیله خودی به هویتی وسیعتر متکی بر زبان و فرهنگ هر فرد، قومیت رشد کرد. روستاییان و ایلیاتیها که در گذشته خود را متعلق به جوامع محلی کوچکی می‌دیدند، اکنون خود را کرد، ترکمن، عرب، لر، بلوچ یا آذری یافتند. این امر الزامات آشکاری در آینده داشت.

برنامه‌های سوم و چهارم همچنین حدود ۱٫۲ میلیارد دلار به کشاورزی اختصاص داد. این مبلغ به دو طریق صرف شد. نخست، احیای اراضی و بارانه برای خرید تراکتور، کود و سم بود. بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ پروژه‌های آبیاری بالغ بر ۲۴۰۰۰۰ هکتار زمین را زیر کشت برد. تعداد تراکتورها از ۳۰۰۰ به ۵۰۰۰۰ رسید و توزیع کود شیمیایی از ۴۷۰۰۰ تن به حدود ۱۰۰۰۰۰۰ تن افزایش یافت. دوم، تأمین هزینه اصلاحات ارضی بود. هرچند طرح پیشنهادی ارسنجانی بسیار ملایمتر شد، با این حال دو مرحله نخست اصلاحات ارضی -

همراه با مرحله سوم که در سال ۱۳۵۲ به منظور کمک به تبدیل اجاره‌داران به مالکان خصوصی مقرر شد - اربابان قدیم را از بین برده، کشت تجارتمی را رونق داد، و از این رهگذر، ساختار طبقاتی روستایی را از بنیان دگرگون کرد. در اوایل دهه ۱۳۵۰ سه طبقه مشخص در روستاها وجود داشت:

۱. کشاورزان غایب شامل خانواده سلطنتی، املاک وقفی، طرحهای کشت و صنعت از جمله شرکتهای چند ملیتی، و گروهی از اربابان قدیم که از مفری که عمداً در قوانین پیش‌بینی شده بود، استفاده کرده بودند - این مفرها به مالکان اجازه می‌داد مقدار معتابهی زمین را در صورتی که مکانیزه کنند، اجاره دهند، یا چای و میوه بکارند، در تصرف داشته باشند. طبق گزارشی که سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۳۵۱ منتشر کرد، ۳۵۰ خانواده دارای مزارعی بیش از ۳۰۰۰ هکتار بودند؛ ۱۰۰۰ خانواده مزارعی بین ۳۰۰ و ۲۰۰ هکتار، و ۴۰۰۰ خانواده مزارعی بین ۱۰۰ و ۲۰۰ هکتار داشتند.<sup>(۱۵)</sup> علاوه بر این زمینداران بزرگ، حدود ۴۰۰۰۰ زمیندار کوچکتر نیز اغلب از بوروکراتها، افسران ارتش و بازرگانان شهری وجود داشتند که صاحب مزرعه‌هایی از ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار بودند. به طور خلاصه، ۴۵۳۲۰ خانواده بیش از ۳۹۰۰۰۰۰ هکتار یعنی نزدیک به ۲۰٪ زمینهای زیر کشت ایران را در تصرف داشتند.

۲. کشاورزان مستقل، شامل مالکان روستایی سابق و همچنین ۱۶۳۸۰۰۰ خانواده‌ای که بر اثر اصلاحات ارضی صاحب زمین شده بودند. بیشتر اینان را کدخدایان، مباشران و نق‌داران تشکیل می‌دادند. پیش از اصلاحات ارضی، کشاورزان مستقل کمتر از ۵٪ روستاییان را تشکیل می‌دادند. پس از اصلاحات ارضی اینان ۷۶٪ روستاییان را تشکیل دادند. اگرچه اصلاحات ارضی تعداد روستاییان صاحب زمین را بسیار افزایش داد، اما زمین کافی در اختیار اکثر آنان قرار نداد که بتوانند کشاورزانی نه حتی مرفه بلکه خوداتکا شوند. از ۲۸۰۰۰۰۰ خانوار روستایی که در سال ۱۳۵۱ زمین دریافت کردند، ۱۸۵۰۰۰۰ (۶۵٪) خانوار صاحب زمینهای زیر پنج هکتار - دو هکتار کمتر از حداقل زمین لازم در بسیاری از نواحی برای ایجاد معیشت مناسب - بودند. فقط ۶۰۰۰۰۰ خانوار، که بیش از ۱۷٪ جمعیت روستایی را تشکیل نمی‌دادند، زمین کافی از ده تا پنجاه هکتار دریافت کردند. دولت پس از سال ۱۳۴۶ برای حل این مسأله روستاییان تهیدست را به عضویت در تعاونیهای زارعی دولتی و خریداری سهام این تعاونیها در قبایل زمین‌هایشان تشویق کرد. تا سال ۱۳۵۵، بیش از ۳۳۰۰۰ خانواده به هشتاد و نه واحد از این شرکتهای تعاونی پیوسته بودند. به این ترتیب، دولت قصد اصلی ارسنجانی را که به وجود آوردن دهقانان مستقل بود، بی‌اثر می‌ساخت.



۳. مزدوران روستایی غالباً از خوش‌نشینها (کارگران کشاورزی) که اصلاحات ارضی شامل حال آنان نشده، و چادرنشینان سابق که راههای کوچ آنان مدود شده بود، تشکیل می‌شدند. این خرده طبقه که جمعاً به بیش از ۱۱۰۰۰۰۰ خانوار نفر می‌رسید، از راه کار در مزارع، شبانی، کارگر ساختمانی در روستا، کار در شهرهای صنعتی مجاور، و مزدوری در کارخانه‌های کوچک متعددی که در اوایل دهه ۱۳۵۰ در نواحی روستایی دایر شده بود - کارخانه‌های کوچک تولید کفش، لباس، قالی، کاغذ، شکر، توتون، لوازم برنجی و لوازم خانگی - امرار معاش می‌کردند.

برنامه‌های توسعه در جمعیت شهری بیشتر اثر گذاشت. برنامه‌های دوم و سوم با اختصاص بیش از ۲.۵ میلیارد دلار به صنعت، دو هدف بلندپروازانه داشت: تولید کالاهای مصرفی چون لباس، مواد غذایی کنسرو شده، نوشابه، رادیو، تلفن، تلویزیون، و اتومبیل برای بازار داخلی؛ و ترغیب رشد صنایع اساسی و واسطه بویژه نفت، گاز، زغال‌سنگ، مس، فولاد، مواد شیمیایی، آلومینیوم، و ابزار ماشین. در نتیجه سرمایه‌گذاری وافر دولت، بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ ایران یک انقلاب صغیر صنعتی را تجربه کرد. سهم تولید در محصول ناخالص ملی از ۱۱ به ۱۷٪ افزایش یافت و رشد سالانه صنعتی از ۵ به ۲۰٪ ترقی کرد. علاوه بر آن، تعداد کارخانه‌های کوچک (با ۱۰ تا ۴۹ کارگر) از ۱،۵۱۲ واحد به ۷۰۰۱ واحد، تعداد کارخانه‌های متوسط (با ۵۰ تا ۵۰۰ کارگر) از ۲۹۵ واحد به ۸۳۱ واحد، و تعداد کارخانه‌های بزرگ (بیش از ۵۰۰ کارگر) از ۱۰۵ به ۱۵۹ واحد فزونی یافت. این تأسیسات بزرگ نه تنها کارخانه‌های قدیم پنبه و تأسیسات نفتی دهه ۱۳۱۰ بلکه کارخانه‌های نساجی جدید در اصفهان، کاشان، تهران و کرمانشاه؛ کارخانه‌های فولاد در اصفهان و اهواز، پالایشگاههای دیگر در شیراز، تبریز، قم، تهران و کرمانشاه، مجتمعهای پتروشیمی در آبادان، بندر شاپور، و جزیره خارک؛ کارخانه‌های ماشین‌سازی تبریز، اراک و آبادان؛ کارخانه‌های ذوب آلومینیوم در ساوه، اهواز و اراک؛ کارخانه‌های تولید کود شیمیایی در آبادان و مرودشت، و تأسیسات مونتاز اتومبیل، تراکتور و کامیون، در ساوه، تهران، اراک و تبریز را نیز شامل می‌شدند.

انقلاب تولیدی در افزایش بازده برخی صنایع مادر نمایان است. در دهه بین ۱۳۴۴ و ۱۳۵۴ تولید زغال‌سنگ از ۲۸۵۰۰۰ تن به ۹۰۰۰۰۰ تن؛ سنگ آهن از ۲۰۰۰ تن به حدود ۹۰۰۰۰۰ تن؛ ورق فولاد و آلومینیوم از ۲۹۰۰۰ تن به ۲۷۵۰۰۰ تن؛ سیمان از ۱۴۱۷۰۰۰ تن به ۴۳۰۰۰۰۰ تن؛ پنبه و الیاف شیمیایی از ۳۵۰ میلیون متر به ۵۳۳ میلیون متر؛ آجواز ۱۳ میلیون لیتر به ۴۲ میلیون لیتر؛ کاغذ از هیچ به ۳۶۰۰۰ تن؛ اجاق گاز از ۸۷۰۰۰ دستگاه به

۲۲۰۰۰۰ دستگاه؛ تلفن از هیچ به ۱۸۶۰۰۰ دستگاه؛ تلویزیون از ۱۲۰۰۰ دستگاه به ۳۱۰۰۰ دستگاه؛ تراکتور از ۱۰۰ دستگاه به ۷۷۰۰ دستگاه؛ و وسائط نقلیه موتوری شامل اتوموبیل سواری، اتوبوس و کامیون از ۷۰۰۰ دستگاه به ۱۰۹۰۰۰ دستگاه رسید. رژیم، سرمت از این آمار و ارقام، در سال ۱۳۵۵ لاف زد که سطح زندگی در ایران در پایان دهه از اروپای غربی نیز جلو خواهد زد و در پایان قرن ایران یکی از پنج غول صنعتی جهان خواهد شد. (۱۶)

برنامه‌های سوم و چهارم همچنین حدود ۱.۹ میلیارد دلار صرف منابع انسانی کرد. در نتیجه این هزینه‌ها، تعداد تخت بیمارستان از ۲۴۱۲۶ به ۴۸۰۰۰ تخت؛ در مانگاها از ۷۰۰ واحد به ۲۸۰۰۰ واحد؛ پرستار از ۱۹۶۹ نفر به ۴۱۰۵ نفر؛ و پزشک از ۴۵۰۰ نفر به ۱۲۷۵۰ نفر رسید. این پیشرفت‌ها، همراه با ریشه‌کنی قحطی و بیماری‌های واگیردار، از میزان مرگ و میر کودکان کاست، منزلت کودکان را بالا برد، و جمعیت را از ۲۵۸۴۰۰۰ نفر به ۳۳۴۹۱۰۰۰ نفر افزایش داد. در اواسط دهه ۱۳۵۰ نیمی از جمعیت کشور زیر شانزده سال و دو سوم آن زیر سی سال بود. این امر طی تظاهرات خیابانی سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ آثار دامنه‌داری داشت.

سرمایه‌گذاری در منابع انسانی، در آموزش و پرورش از این هم بیشتر بود. بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ ثبت نام در کودکستانها از ۱۳۲۹۶ به ۲۲۱۸۹۶ نفر، در دبستانها از ۱۶۴۱۲۰۱ به ۴۰۷۸۰۰۰ نفر؛ در سپاه دانش از ۱۰۵۰۰ به ۶۹۱۰۰۰ نفر، در دبیرستانها از ۳۶۹۰۶۹ نفر به ۷۴۱۰۰۰ نفر؛ و در هنرستانهای صنعتی، حرفه‌ای و مدارس تربیت معلم از ۱۴۲۴۰ به ۲۲۷۴۹۷ نفر رسید. علاوه بر این، تعداد دانشجویان مشغول تحصیل در دانشگاههای خارج بویژه امریکای شمالی و اروپای غربی از زیر ۱۸۰۰۰ نفر به بیش از ۸۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. از آن گذشته، گشایش دوازده دانشگاه جدید - بویژه دانشگاه پهلوی در شیراز، دانشگاه فردوسی در مشهد، دانشگاه جندی‌شاپور در اهواز، و دانشگاههای ملی، سپاه دانش (سپاهیان انقلاب) و صنعتی آریامهر در تهران - تعداد دانشجویان در ایران را از ۲۴۸۸۵ نفر به ۱۵۴۲۱۵ نفر افزایش داد. به این ترتیب در طول این چهارده سال نظام آموزشی رشدی بیش از سه برابر داشت.

از آنجا که مدارس جدید، تسهیلات بهداشتی، و تأسیسات صنعتی غالباً در شهرها قرار داشت، دوره بین ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ تأثیر ژرفی در جمعیت شهری نهاد. به طور کلی در این دوره شاهد گسترش سریع جمعیت شهرنشین هستیم. در حالی که در سال ۱۳۴۵ فقط ۳۸٪ مردم کشور در شهرهایی با جمعیت بیش از ۵۰۰۰ نفر می‌زیستند، در سال ۱۳۵۵ نزدیک به

۴۸٪ ساکن این گونه شهرها بودند و در حالی که در سال ۱۳۴۵ فقط ۲۱٪ ساکن شهرهایی با جمعیت بالای ۱۰۰۰۰۰ نفر بودند، در سال ۱۳۵۵ حدود ۲۹٪ در این شهرها سکونت داشتند. برای مثال، جمعیت تهران از ۲۷۱۹۷۳۰ نفر به ۴۴۹۶۱۵۹ نفر؛ اصفهان از ۴۲۴۰۴۵ نفر به ۶۷۱۸۲۵ نفر؛ مشهد از ۴۰۹۶۱۶ نفر به ۶۷۰۱۸۰ نفر؛ تبریز از ۴۰۳۴۱۳ نفر به ۵۹۸۵۷۶ نفر؛ شیراز از ۲۶۹۸۶۵ نفر به ۴۱۶۴۰۵ نفر و آبادان از ۲۴۷۹۶۲ نفر به ۲۹۶۰۸۱ نفر رسید. مشخص تر از همه، در این دوره شاهد گسترش سریع بخشهای خاص - بویژه قشر کارمندان حقوق بگیر، کارگران کارخانجات و کارگران غیر ماهر - در جمعیت شهری هستیم. در نیمه دهه ۱۳۵۰ شهرهای ایران از چهار طبقه زیر تشکیل می شد:

۱. طبقه اعیان. این طبقه که تعدادش به بیش از هزار نفر نمی رسید، شامل شش گروه بود: الف. خاندان پهلوی با ۶۳ شاهپوره شاهدخت، و منسوبین؛ ب. خانواده های اشراف که مدتها پیش از اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ به شهرها و فعالیتهای شهری رو کرده بودند - خانواده های اشرافی چون امینی ها، علم ها، بیات ها، قراگوزلو، دولو ها، مقدم ها، و جهانبانی ها؛ ج. اشراف بازرگان مانند خداداد فرمانفرمایان، امیر تیمورتاش، مهدی بوشهری و نوری اسفندیاری، که با تشکیل مجتمع های کشت و صنعت، بانکها، شرکتهای بازرگانی، و مؤسسات صنعتی از قید اصلاحات ارضی رستند؛ د. حدود ۲۰۰ سیاستمدار سابقه دار، کارمندان عالی رتبه، و افسران ارشد ارتش که با تصدی مقامی در هیأت مدیره ها و تسهیل قراردادهای دولتی سودآور ثروتی اندوختند؛ ه. بازرگانان قدیم که نخستین میلیون ثروت خود را در زمان رونق تجاری جنگ جهانی دوم اندوختند و رفتند تا میلیونها دیگر را در دوران رونق عواید نفتی دهه های ۴۰ و ۵۰ بیندوزند - از این میان می توان از مهدی نعلبازی، حبیب لاجوردی، قاسم لاجوردی، حبیب القانیان، رسول وهاب زاده، حسن هراتی، اسدالله رشیدیان، محمد خسرو شاهی، جعفر اخوان و ابوالفضل لک نام برده - و پنج شش تری بازرگان جدید، از جمله احمد خیامی، محمد رضایی، هزبر یزدانی و مراد آریا که عمدتاً به سبب قراردادهای خصوصی خود با خاندان سلطنتی، بازرگانان قدیم، و شرکتهای چندملینی طی دهه ۱۳۴۰ امپراتوریهای بازرگانی عظیمی تشکیل دادند.

این خانواده های ثروتمند نه تنها مالک بسیاری از شرکتهای بازرگانی عمده بلکه صاحب حدود ۸۵٪ مؤسسات بزرگ خصوصی فعال در بانکداری، تولیدات صنعتی، بازرگانی خارجی، بیمه، و شهرسازی بودند.<sup>(۱۱)</sup> هرچند اکثریت عظیم طبقه اعیان مسلمان بود، اما چند مقام عالی رتبه به لژ فراماسونری در تهران که با دربار در ارتباط بود، پیوسته، و معدودی - مشخصاً یزدانی، القانیان و آریا - از محافظ بهائی و یهودی برخاسته بودند. این امر سبب

شایعاتی بود که اغلب در بازارها به گوش می‌رسید مبنی بر اینکه همه طبقه اعیان نماینده توطئه‌ای بین‌المللی به کارگردانی صهیونیستها و بهائیهها در حفا و امپریالیستهای انگلیسی از طریق لژ فراماسونری در لندن هستند.

۲. طبقه متوسط متمول، این طبقه با تعداد نزدیک به یک میلیون خانواده شامل سه گروه بسیار نزدیک به هم بود. گروه نخست، که هسته اصلی این طبقه را تشکیل می‌داد، جامعه بازاریان با حدود نیم میلیون تاجر، مغازه‌دار، کاسب، و صنعتگر بود. گروه دوم را بازرگانان مرفه شهری با سرمایه‌گذاری خارج از بازارها تشکیل می‌داد. این سرمایه‌گذارها شامل هزاران مغازه‌خارج از بازار، ۴۲۰۰۰۰ کارگاه در روستاها، ۴۴۰۰۰۰ تجارتخانه متوسط، و ۷۸۳۰ کارخانه متوسط در شهرها با ۱۰ تا ۵۰۰ کارگر می‌شد. گروه سوم حدود ۹۰۰۰۰ روحانی - حدود ۵۰ آیت‌الله، ۵۰۰۰ حجت‌الاسلام، ۱۰۰۰۰ طلبه، و تعداد نامعینی ملایان محل، مدرسان مکتب‌خانه‌ها، مدرسان حوزه‌ها، پیشمازها و نوحه‌خوانها را شامل بود. اگرچه گروههای دوم و سوم به معنی دقیق کلمه بازاری نبودند، علائق محکم خانوادگی و مالی، آنان را به گروه اول پیوند می‌داد.

به رغم رشد اخیر صنعت جدید، طبقه متوسط متمول، که نیروی سستی عمده‌ای محسوب می‌شد، توانسته بود مقدار زیادی از قدرتش را حفظ کند. بازار همچنان می‌توانست نصف تولیدات یدی کشور، دو سوم معاملات خرده‌فروشی، و سه چهارم معاملات عمده فروش را در دست داشته باشد. بازار، صنوف و حرف مستقل خود را حفظ کرد؛ در حالی که تقریباً همه مشاغل دیگر، اتحادیه‌ها و مجامع صنفی خود را از دست داده بودند. رؤسای اصناف به کمک اتحادیه‌های رادیکال که از دهه ۱۳۲۰ پدید آمده بود، می‌توانستند زمان را به دهه ۱۳۰۰ برگردانند و بر قدرت خود نسبت به هزاران شاگرد مغازه، صنعتگر دستکار، شاگرد کارگاه، و دستفروش بازار تأکید ورزند.

علاوه بر آن، روحانیت همچنان اداره تشکیلات بزرگی، هرچند نامتمرکز، شامل حدود ۵۶۰۰ مسجد شهر، موقوفات متعدد، تعدادی حنبیه، و شش مدرسه علوم دینی - در قم، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و یزد - را در دست داشت. در واقع، دوران پررونق اقتصادی [دهه ۱۳۴۰ به تشکیلات مذهبی کمک کرد؛ زیرا این رونق به بازاریان پردرآمد اجازه داده بود تا هزینه‌گشش مدارس و حوزه‌های علمیه را تأمین کنند. در نیمه دهه ۱۳۵۰ تشکیلات مذهبی آن قدر وسیع بود که بتواند شاید برای نخستین بار در تاریخ ایران به طور منظم به آبادیهای پراکنده و روستاهای دورافتاده واعظ و مبلغ بفرستد. شکفت این که رونق اقتصادی] به تقویت یک گروه سستی کمک می‌کرد. از این گذشته، نفوذ بازار تا روستاها

می‌رسید. این امر تا حدودی از طریق دکانداران روستاها و فروشندگان سیار و پبله‌وران، و تا حدودی به واسطه مزارع تجارتمی که پس از اصلاحات ارضی باب شده بود، و تا حدودی نیز از طریق تأسیسات صنعتی کوچک که طی دهه ۱۳۴۰ به منظور تأمین تقاضای فزاینده برای کارهای مصرفی مانند کفش، کاغذ، لوازم منزل، و فرش، در سطح روستاها ایجاد شده بود، بر می‌گشت. یک بار دیگر توسعه اقتصادی موجب رشد طبقه متوسط منموم شده بود.

۳. طبقه متوسط حقوق‌بگیر. برنامه‌های توسعه دهه ۱۳۴۰: شمار طبقه متوسط حقوق‌بگیر را از کمتر از ۳۱۰۰۰۰ نفر در ۱۳۳۵ به بیش از ۶۳۰۰۰۰ نفر در ۱۳۵۶ رساند. در سال ۱۳۵۶ جمعاً ۳۰۴۴۰۴ نفر کارمند، ۲۰۸۴۲۱ نفر معلم و مدیر مدرسه، و ۶۱۰۶۶ نفر مهندس، مدیر و کارمند دولت وجود داشت. گذشته از این: در سال ۱۳۵۶ این تعداد به بالای ۱۸۰۰۰۰۰ نفر می‌رسد اگر بخواهیم بسیاری افراد را نیز که در نظر داشتند به طبقه متوسط حقوق‌بگیر ببینند - ۲۳۳۰۰۰ دانشجو، ۷۴۱۰۰۰ دیپلمه دبیرستان، و ۲۲۷۴۹۷ نفر دانشجوی مدارس صنعتی، حرفه‌ای و تربیت معلم - منظور کنیم.

پروژه‌های توسعه چنان کمبود شدید نیروی کار ماهر ایجاد کرد که دولت تعداد بسیار زیادی تکنیسین خارجی استخدام کرد و زنان را تشویق به کار در ادارات و حرفه‌های مختلف بویژه تدریس و پرستاری کرد، تعداد تکنیسینهای خارجی، بخصوص امریکایی و اروپایی، از کمتر از ۱۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵ به بالغ بر ۶۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت. همین طور، تعداد زنان مشغول به تحصیلات عالی از زیر ۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵ به ۷۴۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ رسید. در سال ۱۳۵۶ زنان ۲۸٪ کارمندان، ۳۰٪ کارکنان دبیرستانها، ۵۴٪ کارکنان دبستانها، و نزدیک به ۱۰۰٪ کارکنان کودکانها را تشکیل می‌دادند. زنان همچنین ۳۶٪ دانشجویان ورودی به دانشگاه مخصوص معلمان، و ۸۶٪ دانشجویان ورودی به مدارس تربیت معلم و حرفه‌ای را تشکیل می‌دادند. به این ترتیب، نظام آموزشی زنان بسیاری را برای مشاغل طبقه متوسط - اگرچه این مشاغل از چندان اعتباری برخوردار نبود - آماده ساخت.

۴. طبقه کارگر. از تعداد مزدبگیران شاغل در بخشهای مختلف صنعتی آمار دقیقی در دست نیست اما حدس قریب به یقین نشان می‌دهد که طبقه کارگر در دوره بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ پنج برابر افزایش یافت. در مرکز این طبقه، حدود ۸۸۰۰۰۰ کارگر صنعتی جدید؛ بانغ بر ۳۰۰۰۰ کارگر صنعت نفت؛ ۲۰۰۰۰ کارگر صنایع الکتریکی، گاز و نیروگاهها؛ ۳۱۰۰۰ کارگر شیلات و صنایع چوب؛ ۵۰۰۰۰ معدنچی؛ ۱۵۰۰۰۰ کارگر راه آهن، کارگر بارانداز، راننده کامیون و دیگر کارگران حمل و نقل مدرن؛ و ۶۰۰۰۰۰ کارگر کارگاهها و

کارخانه‌هایی بایش از ۱۰ نفر جای داشتند. اگر حدود ۳۹۲۰۰۰ مزدبگیر شاغل در خدمات شهری و کارخانه‌های کوچک تونیدی؛ حدود ۱۰۰۰۰۰ کارگر گارگاهی؛ ۱۴۰۰۰۰ شاگرد مغازه؛ و ۱۵۲۰۰۰ نفر مزدبگیر بانکها، دفاتر و سایر آژانسها را نیز حساب کنیم، جمع کل شامل ۱۲۷۲۰۰۰ نفر می‌شود.

اگر انبوه فزاینده تهیدستان شهرها را بر این تعداد بیفزاییم، رقمی معادل ۲۴۰۰۰۰۰ نفر خواهیم داشت. مهاجران تهیدست و آواره از روستاها، این ولگردان بی‌طبقه، در زاغه‌ها و حصارآبادی‌های درندشت نوپدید درهم می‌نریزند و از راه عملگی و کار در طرحهای عمرانی و ساختمانی، یا اگر کاری در آنجا پیش نمی‌آمد، بادیستروشی، دوره‌گردی، پادوی و حتی گدایی گذران می‌کردند. این خیل بی‌طبقه، این پابرنه‌های انقلاب اسلامی، بعدها به مستضعفین مشهور شدند.

تعداد کل اینان حتی به ۳۵۰۰۰۰۰ نفر بالغ خواهد شد اگر مزدبگیران روستایی - کارگران کشاورزی، کارگران ساختمانی در روستاها، و کارگران کارگاههای کوچک روستایی - را نیز بدان بیفزاییم. به این ترتیب کل طبقه مزدبگیر که فقط ۱۶٪ نیروی کار را در دهه ۱۳۲۰ تشکیل می‌داد، بالغ بر ۳۴٪ نیروی کار را در اواسط دهه ۱۳۵۰ تشکیل می‌داد. رضاشاه طبقه جدید کارگر را به وجود آورده بود و محمدرضا شاه آن را چنان رونق داده بود که بزرگترین طبقه در ایران معاصر شود.

### توسعه نیافتگی سیاسی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)

اگرچه شاه به نوسازی ساختار اجتماعی-اقتصادی کمک کرد، برای ایجاد نظام سیاسی یعنی امکان دادن به تشکیل گروههای فشار، باز کردن عرصه سیاست به روی نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند بین رژیم و طبقات جدید، حفظ پیوندهای موجود بین رژیم و طبقات قدیم، و گسترش دادن پایگاه اجتماعی سنطنت که به هر حال عمدتاً به سبب کودتای نظامی ۱۳۳۲ به حیات خود ادامه می‌داد، چندان کاری انجام نداد. شاه، همچون پدرش، به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرتش را بر سه رکن حکومت پهلوی استوار ساخت: نیروهای مسلح، شبکه حمایت دربار، و بوروکراسی عریض و ضویل دولتی.

شاه، نهاد ارتش را همچنان پشتیبان اصلی خود می‌دانست. نفرات آن را از ۲۰۰۰۰۰ در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰۰۰۰ در سال ۱۳۵۶ افزایش داد. نیروی زمینی از ۱۸۰۰۰۰ نفر به ۲۰۰۰۰۰ نفر؛ ژاندارمری از ۲۵۰۰۰ نفر به ۶۰۰۰۰ نفر؛ نیروی هوایی از ۷۵۰۰ نفر به ۱۰۰۰۰۰ نفر؛ نیروی دریایی از ۲۰۰۰ نفر به ۲۵۰۰۰ نفر؛ پکان زبده تکاور از ۲۰۰۰ نفر به

۱۷۰۰۰ نفر) و گارد شاهنشاهی که به عنوان نیروی محافظ شخصی شاه عمل می‌کرد. از ۲۰۰۰ نفر به ۸۰۰۰ نفر رسید. همچنین بودجه نظامی سالیانه را از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱/۸ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲، و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت، به ۷.۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ (به قیمت و نرخ برابری سال ۱۳۵۲) افزایش داد. شاه تنها بین سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۶ بیش از ۱۲ میلیارد دلار اسلحه ساخت غرب خریداری کرد و زرادخانه عظیمی از سلاحهای فوق پیچیده ایجاد کرد که از جمله شامل ۲۰ هواپیمای جنگی تام‌کات اف ۱۴ با موشکهای دوربرد فینکس، ۱۹۰ هواپیمای جنگی فانتوم اف ۴، ۱۶۶ جنگنده اف ۱۰۵، هواپیمای باری بوئینگ ۷۰۷، ۸۰۰ هلیکوپتر، ۲۸ هاورکرافت، ۷۶۰ تانک چیفتن، ۲۵۰ تانک اسکورپیون، ۴۰۰ تانک ام ۴۷، ۴۶۰ تانک ام ۶۰، و یک ناوشکن اسپرووانس بود. ایران در سال ۱۳۵۶ بزرگترین نیروی دریایی را در خلیج فارس، پیشرفته‌ترین نیروی هوایی را در خاورمیانه، و پنجمین ارتش بزرگ جهان را داشت. شاه، گویی این همه را کافی ندانسته، سفارش تسلیحاتی دیگری به ارزش ۱۲ میلیارد دلار داد که قرار بود بین سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۹ تحویل شود.<sup>(۱۸)</sup> این سفارشات شامل ۲۰۲ هلیکوپتر توپدار، ۳۲۶ هلیکوپتر ترابری، ۱۶۰ هواپیمای اف ۱۶، ۲۰۹ هواپیمای اف ۴، ۷ هواپیمای بوئینگ، ۳ ناوشکن اسپرووانس، و ۱۰ زیردریایی هسته‌ای بود. فروشندگان اسلحه به شوخی می‌گفتند شاه بروشورهای آنها را درست ضوری می‌خواند که مردهای دیگر پلی بوی را می‌خوانند.

علائق نظامی شاه به خرید اسلحه و بودجه‌های سالیانه محدود نمی‌شد. او به رفاه افسران خود، نظارت بر تربیت آنان، شرکت در مانورهای نظامی آنها و تأمین حقوقهای کلان، مستمریهای مکفی، و بسیاری مزایای جنبی برای آنان، از جمله سفرهای مکرر به خارج، امکانات پیشرفته بهداشتی، مسکن مناسب، و مراکز خرید ارزان، توجه خاصی داشت. علاوه بر آن، برکنیه ترفیعات بالاتر از درجه سرگردی را شخصاً نظارت می‌کرد؛ اکثر امور حکومتی را در لباس نظامی انجام می‌داد؛ و غالباً افسران را برای نجات کشور در سال ۱۳۳۲ می‌ستود. از این گذشته، وظیفه تشکیل سپاه دانش — که درباره‌اش بسیار تبلیغ شده بود — معاملات بزرگ دولتی — بخصوص مجتمعهای بزرگ صنعتی — را به افسران ارشد سپرد. سرنوشت سلطنت و جمع افسران چنان درهم گره خورد که شاه در مصاحبه‌ای با یک محقق امریکایی، خود را نه چون نویی چهاردهم، دولت، بلکه طبق سنت رضاشاه، ارتش نامید.<sup>(۱۹)</sup>

شاه برای تقویت بیان ارتش، سازمانهای امنیتی را نیز توسعه داد. نیروی ساواک به ۵۳۰۰ مأمور تمام وقت و تعداد زیاد اما ناشناسی خیرچین پاره‌وقت بالغ شد.<sup>(۲۰)</sup> ساواک غلبه به

ریاست ارتشبد نصیری، از یاران قدیم شاه، قدرت مانسور رسانه‌های عمومی، بررسی متقاضیان مشاغل حکومتی، و طبق گفته منابع موثق غربی، استفاده از کلیه وسایل لازم از جمله شکنجه برای سرکوب مخالفان را داشت.<sup>(۲۱)</sup> به گفته یک خبرنگار انگلیسی، ساواک چشم و گوش شاه و در صورت لزوم مشت آهنین او بود.<sup>(۲۲)</sup> علاوه بر ساواک، سازمانهای امنیتی شامل بازرسی شاهنشاهی و رکن دوی ارتش بود سازمان نخست، در سال ۱۳۳۷ تأسیس یافت و زیر نظر ارتشبد فردوست، دوست دوران کودکی شاه، فعالیت داشت. وظیفه اصلی آن نظارت بر کار ساواک، حفاظت در برابر توطئه‌های نظامی، و گزارش اقدامات مالی خانواده‌های ثروتمند بود. دومین سازمان، که در سال ۱۳۱۲ تأسیس شد، طبق الگوی دفتر دوم در فرانسه بنیانگذاری شده بود. این سازمان، بخشی از تشکیلات ملخ بود و نه تنها اطلاعات نظامی جمع آوری می‌کرد، بلکه بر کار ساواک و بازرسی شاهنشاهی نیز نظارت دقیق داشت.

رکن دوم، یعنی حمایت دربار، بدین نحو رژیم را تقویت می‌کرد که شاه را قادر می‌ساخت با انواع و اقسام حقوقها، مستمریها، و مواجب، به یارانش پاداش دهد. دربار البته مقدار ثروت واقعی اش را هرگز فاش نکرد اما منابع غربی ثروتی را که خانواده سلطنتی چه در داخل و چه خارج ایران گرد آورده بود، چیزی بین پنج تا بیست میلیارد دلار تخمین می‌زنند.<sup>(۲۳)</sup> این ثروت از چهار منبع عمده گرد آمد. منبع اصلی، زمینهایی بود که رضاشاه به چنگ آورد. اگرچه خانواده سلطنتی این املاک را در دوره حکومت مصدق از دست داد، ولی پس از کودتای ۱۳۳۲ دوباره تصاحب کرد و پیش از اجرای برنامه اصلاحات ارضی، کشاورزی مکانیزه در آنها به راه انداخت و مقدار زیادی از بهترین زمینها را در تملک خود نگه داشت. در نتیجه، پهلویها همچنان بزرگترین خانواده زمیندار ایران بودند. خود شاه مالک مزرعه تجارنی وسیعی در حومه گرگان بود. برادرش عبدالرضا نیز که کشاورز شماره یک ایران، لقب داشت، مشابه چنین املاکی در گیلان داشت. اعضای دیگر خانواده در فعالیتهای کشاورزی-تجاری در فارس، مازندران و خوزستان دارای سهام بودند.

دومین منبع ثروت دربار، عواید نفتی بود. طبق گفته یک اقتصاددان موثق غربی، در چند سال آخر رژیم، مبالغ هنگفتی - احتمالاً بالغ بر ۲ میلیارد دلار - مستقیماً از درآمد نفت به حساب بانکی سری متعلق به اعضای خانواده سلطنتی در خارج از کشور منتقل شد.<sup>(۲۴)</sup> این انتقالات در خزانه کشور ثبت نمی‌شد و اختلاف محاسباتی بین جمع کل پرداختی شرکتها به ایران و جمع کل دریافتی حکومت ایران از شرکتهای نفتی ایجاد می‌کرد. سومین منبع، تجارت بود. اعضای خانواده سلطنتی با برخورداری از توان مالی، مبالغ هنگفتی وام از بانکهای دولتی، اغلب با شرایط بسیار سهل و مساعد، دریافت و آن را در انواع و اقسام



رشته‌های تجاری و صنعتی سرمایه‌گذاری می‌کردند. در اوایل دهه ۱۳۵۰، پهلویها ثروتمندترین خانواده سوداگر در ایران بودند. خود شاه در دو کارخانه ساخت ماشین‌آلات، دو مجتمع اتومبیل‌سازی، دو شرکت تولید آجر، سه شرکت معدنی، سه کارخانه نساجی، و چهار شرکت ساختمانی سهام بود. خواهرزاده‌اش، شهرام، سهامدار عمده هشت شرکت بزرگ راه و ساختمان، بیمه، تولید سیمان، نساجی و حمل و نقل بود. بستگان دیگر نیز سهام حدود ۱۵۰ شرکت را در اختیار داشتند که در رشته‌های گوناگون از بانکداری و تولید آلومینیوم گرفته تا هتلداری و کازینوداری فعال بودند. (۲۵)

آخرین منبع ثروت دربار، بنیاد پهلوی بود. به گفته بانکداران غربی، این بنیاد که سالانه بالغ بر ۴۰ میلیون دلار یارانه می‌گرفت، به عنوان حفاظ مالیاتی برای برخی از داراییهای پهلوی عمل می‌کرد و بدین وسیله تقریباً به همه جای اقتصاد کشور نفوذ می‌کرد. بنیاد در سال ۱۳۵۶ سهام ۲۰۷ شرکت شامل ۸ شرکت معدنی، ۱۰ کارخانه سیمان، ۱۷ بانک و شرکت بیمه، ۲۳ هتل، ۲۵ کارخانه فلزات، ۲۵ واحد کشت و صنعت، و ۴۵ شرکت ساختمانی را در اختیار داشت. به نوشته نیویورک تایمز، در زیر پوشش فعالیت‌های خیریه، از بنیاد به سه طریق استفاده می‌شود: به عنوان منبع مالی برای خانواده سلطنتی؛ به عنوان وسیله نفوذ در بخشهای مهم اقتصاد ملی؛ و به عنوان مسری برای پاداش دادن به حامیان رژیم. (۲۶)

بوروکراسی دولتی، به مثابه رکن سوم رژیم عمل می‌کرد. در طول این چهارده سال، بوروکراسی دولتی از ۱۲ وزارتخانه با ۱۵۰،۰۰۰ کارمند به ۱۹ وزارتخانه با بیش از ۳۰۴،۰۰۰ کارمند گسترش یافت. وزارتخانه‌های جدید شامل وزارت کار و خدمات اجتماعی، فرهنگ و هنر، مسکن و شهرسازی، اطلاعات و جهانگردی، علوم و آموزش عالی، بهداشتی و رفاه اجتماعی، و تعاون و امور روستاها بود. با گسترش بوروکراسی، برای اداره بهتر استانها در نقشه اداری کشور تجدیدنظر شد. به این ترتیب تعداد استانها از ۱۰ استان به ۲۳ استان افزایش یافت که شامل تهران، گیلان، مازندران، زنجان، سمنان، آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، خراسان، کردستان، کرمانشاه [کرمانشاهان]، همدان، اصفهان، چهارمحال و بختیاری، [کهگیلویه و] بویراحمد، کرمان، سیستان و بلوچستان، فارس، بوشهر، یزد، ایلام، هرمزگان، لرستان و خوزستان می‌شد.

رشد چشمگیر بوروکراسی، دولت را قادر ساخت که در زندگی روزانه مردم بیشتر نفوذ کند. در شهرها دولت تا آنجا گسترش یافت که از هر دو کارمند تمام وقت یک نفر در استخدام دولت بود. در نیمه دهه ۱۳۵۰ رژیم قادر بود به هزاران شهروند نه تنها حقوق و دستمزد بلکه همچنین مزایای اجتماعی وسیعی شامل بیمه درمانی، بیمه بیکاری، وام

تحصیلی، حقوق بازنشستگی، و حتی مسکن ارزان قیمت بدهد و در صورت لزوم، از همانها بگیرد؛ اما این شبکه هنوز بازارها را در بر نمی‌گرفت. در روستاها، دولت دامنهٔ نمودش را به اقصا نقاط گسترش داد و برای نخستین بار در تاریخ ایران، به عنوان فرمانروای واقعی توده‌های روستایی، جانشین خانها، کدخداها و اربابان شد. قرنهای میانجیهای چون سرکردگان محلی بین روستاییان و دولت حائل بودند. اکنون بین روستاییان و بوروکراسی غول‌آسای حکومتی هیچ حائلی وجود نداشت و این بوروکراسی بود که نه فقط به تعیین قیمت محصولات کشاورزی، تقسیم آب، و اندک راه کوچ روی باقیانده می‌پرداخت، بلکه ۸۹ مزرعهٔ دولتی را نیز اداره می‌کرد و بر ۸۵۱۰ شرکت تعاونی زراعی با ۱۷۰۰۰۰۰ عضو نظارت دقیق داشت. به نوشتهٔ یک مردم‌شناس که دربارهٔ عشایر دوردست بویراحمد مطالعه کرده است، دولت سرانجام به رؤیای دیرین خود مبنی بر امکان سیطرهٔ مطلق بر توده‌های روستایی دست یافت:

انسان از مشاهدهٔ تمرکز بسیار شدیدی که در دههٔ اخیر ایجاد شده است، دستخوش حیرت می‌شود. اکنون حکومت عملاً در همهٔ امور زندگی روزمره دخالت دارد. معاملهٔ نقدی زمین توسط حکومت انجام می‌گیرد، سبب‌های میوه‌جات، کودپاشی محصولات، تغذیهٔ حیوانات، برپایی کندوها، قالیبافی، فروش کالاها و محصولات، تولد کودکان، مهار جمعیت، سازماندهی زنان، آموزش دینی، و درمان بیماریها - همه با دخالت حکومت صورت می‌گیرد. (۲۱)

بوروکراسی چنان در میان جمعیت روستایی رخنه کرده بود که حکومت در سال ۱۳۵۳ طرحهایی برای تجدید سازمان همهٔ نواحی روستایی تهیه کرد، جمعیت بعضی مناطق را کوچاند، و در مناطق دیگری سکنی داد. مقام عالی‌رتبه‌ای به یک بازدیدکنندهٔ آمریکایی گفت: «در ایران روستاهای بسیاری وجود دارد که تعداد زیادی از آنها دور از دسترس است. نمی‌توان به آنها دست یافت. طرحهایی داریم که تعدادی از آنها را در مجمعیهای خاصی که «قطب» می‌نامیم، یکپارچه سازیم.»<sup>(۲۱)</sup> یک مقام عالی‌رتبهٔ دیگر توضیح داد که کشور، از یک سو، به بیست «قطب توسعه» و از سوی دیگر، به مناطق توسعه‌نیافتهٔ «حاشیهای» تقسیم خواهد شد.<sup>(۲۲)</sup> قطبها از کمکهای حکومت به صورت اعتبارات کشاورزی، طرحهای آبیاری، راه، کودهای شیمیایی، سموم دفع آفات، تراکتور، مدرسه، درمانگاه، و سوخت ارزان برخوردار می‌شوند اما به مناطق حاشیهای چیزی داده نمی‌شود و بدین وسیله، امید می‌رود که بزودی از جمعیت تهی شود. از نظر بوروکراتهای دولتی، این نوعی مهندسی اجتماعی در مقیاس عظیم بود و در نظر روستاییان «حاشیهای»، این تخریب اجتماعی در مقیاس توده‌ای محسوب می‌شد.

گرچه بوروکراسی، ارتش، و حمایت دربار سه رکن اساسی رژیم بود، شاه در سال ۱۳۵۴ این تصمیم خطرناک را گرفت که رکن چهارمی نیز ایجاد کند - دولتی تک‌حزبی. در دههٔ پس از بحران ۱۳۳۹-۱۳۴۲، شاه به نظام دو حزبی اش راضی بود. تنها تغییر عمده‌ای که صورت گرفت، جایگزین شدن ناگهانی حزب ایران نوین به جای حزب ملی (ملیون) در آذر ۱۳۴۲ و انتصاب حسن [علی] منصور دبیر کل حزب ایران نوین به نخست‌وزیری [در ۱۷ اسفند ۱۳۴۲] بود. حسنعلی منصور، پسر علی منصور که در سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و نیز در اوایل سال ۱۳۲۹ نخست‌وزیر شده بود، سلطنت‌طلب پروپاقرصی بود که سوابق دیرینی در خدمات داری و درباری داشت اما دوران نخست‌وزیری اش دیری نپایید؛ زیرا در [آور] بهمن ۱۳۴۳ به دست گروهی از دانشجویان مذهبی به دلیل دادن امتیازات بیشتری به شرکت‌های نفتی بیگانه ترور شد. شاه، بلافاصله پس از ترور، نخست‌وزیری را به امیرعباس هویدا، برادر زن منصور و معاون دبیر کل حزب ایران نوین داد. هویدا، برخاسته از یک خانوادهٔ برجسته بوروکرات که سابقه‌اش به سیصد سال پیش می‌رسید و شایع بود که در دورهٔ قاجار به سلک بانی گرویده است، برای خدمات حکومتی تربیت یافت و برای تحصیل علوم سیاسی به لبنان فرستاده شد.<sup>(۳۰)</sup> او پس از بازگشت به وطن در اواخر دههٔ ۱۳۲۰ پیشینهٔ موفقیت‌آمیزی در خدمات دیپلماتیک، شرکت ملی نفت ایران و حزب ایران نوین به هم زد. در [۷] بهمن ۱۳۴۳ به نخست‌وزیری رسید و تا [۱۶ مرداد] ۱۳۵۶ در آن سمت ماند که در تاریخ ایران معاصر طولانی‌ترین دورهٔ نخست‌وزیری محسوب می‌شود. هویدای طی دوازده سال نخست‌وزیری اش حزب ایران نوین را کاملاً در اختیار داشت اما در عین حال به حزب مردم اجازه داد در مجلس فعالیت کند. در واقع، شاه در این سالها غالباً به مخالفان سلطنت‌طلب اطمینان می‌داد که قصد ندارد نظام تک‌حزبی ایجاد کند:

اگر من به جای آن که پادشاه مشروطه باشم دیکتاتور بودم، آن وقت لازم بود که یک حزب واحد حاکم تشکیل دهم، مثل همان که هیتر تشکیل داد یا امروزه در کشورهای کمونیست می‌بینید. اما من به عنوان پادشاه مشروطه فعالیت حزبی را به طور وسیعی، فارغ از حاکمیت تک‌حزبی یا دولت تک‌حزبی، ترغیب می‌کنم.<sup>(۳۱)</sup>

اما شاه در اسفند ۱۳۵۳ یک چرخش کامل کرد. با منحل کردن دو حزب موجود، حزب رستاخیز را تشکیل داد و اعلام داشت که در آینده دولتی تک‌حزبی بر سر کار خواهد بود و در همان جا افزود کسانی که مایل نباشند به حزب واحد پیوندند، حتماً هواداران مخفی حزب بوده خواهند بود.<sup>(۳۲)</sup> این خائنین یا باید بروند زندان یا این که همین فردا کشور را ترک کنند. وقتی روزنامه‌نگاران خارجی پرسیدند که این سخنان با اظهارات شاه در تأیید

نظام دو حزبی سخت مغایرت دارد، شاه چنین گفت: «آزادی اندیشه! آزادی اندیشه! دموکراسی، دموکراسی! بچه‌های پنج ساله اعتصاب کنند و بریزند توی خیابانها!... دموکراسی؟ آزادی؟ معنی این کلمات چیست؟ من کاری با آنها ندارم.»<sup>(۳۳)</sup>

حزب رستاخیز را دو گروه بسیار متفاوت از مشاوران طراحی کردند. گروه اول از جوانان تشکیل می‌شد که با درجه دکتری در علوم سیاسی از دانشگاه‌های امریکا فارغ‌التحصیل شده بودند. اینان که تازه به کشور بازگشته بودند و در آثار ساموئل هانتینگتون، استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد، متخصص بودند، اعتقاد داشتند که تنها راه رسیدن به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه تشکیل یک حزب حکومتی با انضباط است. به نظر آنان چنین حزبی پیوندی سازگار بین دولت و جامعه است و اولی را قادر می‌سازد که دومی را به حرکت وادارد و بدین ترتیب خطرهایی را که از طریق عوامل اجتماعی شکستنده ایجاد می‌شود، از میان بردارد. آنان این نظر هانتینگتون را نادیده می‌گرفتند که پادشاهیها در عصر جدید توجیه تاریخی ندارند.<sup>(۳۴)</sup> آنها این هشدار وی را نیز مسکوت می‌گذاشتند که حزب نباید صرفاً ابزاری در دست حکومت برای سیطره بر توده‌ها گردد بلکه باید همانند همه نقاله دوسره‌ای فشارها را از جامعه به دولت و دستورالعملها را از دولت به جامعه انتقال دهد. گروه دوم مشاوران از کمونیستهای سابق شیراز تشکیل می‌شد که در اوایل دهه ۱۳۳۰ حزب توده را ترک گفته - یکی از آنها با تقدیم حزب گریخته بود - و با حمایت علم از زعمای سیستان [جنوب خراسان] که نه فقط وزیر دربار بلکه دبیر کل حزب مردم هم بود، دوباره وارد سیاست شده بودند. این گروه عقیده داشت که فقط سازمانی به شیوه لنینیستی می‌تواند توده‌ها را به حرکت درآورد، قیود و محدودیتهای سستی را از میان بردارد، و راه نیل به جامعه‌ای کاملاً نوین را هموار سازد. بنا به ضرب‌المثل قدیمی، سیاست هم‌بشربهای عجیبی به وجود می‌آورد.

حزب رستاخیز اگرچه منشأ مغشوشی داشت، هدف اصلی آن کاملاً روشن بود. این حزب می‌خواست نوعی دیکتاتوری نظامی کهنه را به صورت یک دولت تک‌حزبی نوتالیترمآب درآورد. حزب رستاخیز با جذب و ادغام احزاب ایران نوین و مردم مدعی بود که معتقد به اصل «مرکزیت دموکراتیک» است، بهترین جنبه‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری را درهم می‌آمیزد، بین حکومت و مردم رابطه‌ای دیالکتیکی ایجاد می‌کند، و به رهبر بزرگ (فرماندار) یاری می‌دهد تا انقلاب سفید خود را تکمیل کند و کشور خود را به سوی تمدن بزرگ و رهنمون شود. حزب رستاخیز در جزوه‌ای با عنوان فلسفه انقلاب ایران اعلام داشت که شاه - فروغ نژاد آریا (آریامهر) - مفهوم طبقه را از پهنه ایران زدوده و مسائل طبقه و

برخورد اجتماعی را برای همیشه حل کرده است.<sup>(۳۵)</sup> همین جزوه اعلام می‌داشت که شاهنشاه ایران فقط رهبر سیاسی ایران نیست. او در وهله اول معلم و رهبر معنوی نیز هست. کسی است که برای کشورش نه تنها راه، پل، سد و قنات می‌سازد، بلکه رهنمای روح و فکر و قلب مردم خویش نیز محسوب می‌شود. در این بین، شاه به روزنامه‌های انگلیسی زبان گفت که فلسفه انقلاب مبتنی بر دیالکتیک اصول انقلاب سفید است و در هیچ کجای جهان چنین رابطه نزدیکی بین رهبر و مردم نمی‌توان یافت. «هیچ ملت دیگری به فرماندار خود این گونه اختیار تام نداده است.»<sup>(۳۶)</sup> سبک سخن و نیز غرور مستتر در آن، طرز فکر شاه را در اوج قدرت‌اش آشکار می‌کند.

حزب رستاخیز، بیشتر سال ۱۳۵۴ را مشغول ایجاد سازمانی سراسری در کشور بود. یک کمیته مرکزی تشکیل یافت، هویدا به عنوان دبیر کل پولیت بورو یا دفتر مرکزی آن انتخاب شد، و تقریباً همه نمایندگان مجلس به عضویت حزب درآمدند. علاوه بر این، یک سازمان زنان نیز بدان ضمیمه شد، برای سندیکاها و زیر نظارت دولت کنگره کارگران ترتیب یافت، مراسم اول ماه مه [روز کارگر] برگزار شد، و پنج نشریه به راه افتاد. روزنامه رستاخیز، رستاخیز کارگران، رستاخیز کشاورزان، رستاخیز جوانان، و نشریه تئوریک اندیشه رستاخیز. علاوه حدود پنج میلیون نفر در شعبات مختلف حزب نام‌نویسی کردند، فعالیت شدیدی برای ثبت نام رأی‌دهندگان در انتخابات آینده مجلس بیست و چهارم انجام شد. کمیته مرکزی تهدید کرد کسانی که ثبت نام نکنند، در برابر حزب مؤول خواهند بود.<sup>(۳۷)</sup> و در خرداد ۱۳۵۴ بالغ بر هفت میلیون رأی‌دهنده را به پای صندوقهای اخذ رأی کشاند. پس از انتخابات، حزب رستاخیز مدعی شد که «موفقیت ما در تاریخ سازمانهای سیاسی بی‌سابقه است.»<sup>(۳۸)</sup>

گسترش حزب رستاخیز دو پیامد عمده داشت: تشدید سیطره دولت بر طبقه متوسط حقوق‌بگیر، طبقه کارگر شهری، و توده‌های روستایی؛ و برای نخستین بار در تاریخ ایران، نفوذ نظام یافته دولت در طبقه متوسط توانگر بویژه بازاریان و تشکیلات مذهبی. حزب رستاخیز به کمک ساواک جانشین وزارتخانه‌هایی شد که هزاران قلم مابحتاج عمومی را در اختیار داشتند - بخصوص وزارتخانه‌های صنایع و معادن، مسکن و شهرسازی، بهداشتی و رفاه اجتماعی، و تعاون و امور روستاها - و نظارت دولتی بر سازمانهای دست‌اندرکار ارتباطات و رسانه‌های گروهی - وزارتخانه‌های اطلاعات و جهانگردی، فرهنگ و هنر، علوم و آموزش عالی، و همچنین سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران - را شدیدتر کرد. این امر در عرصه انتشارات اثر فوری داشت. تعداد عناوین چاپ شده در هر سال از ۴۲۰۰ عنوان

به کمتر از ۱۳۱۰ عنوان کاهش یافت.<sup>(۳۹)</sup> نویسنده مشهوری دستگیر و ماهها شکنجه شد و سرانجام در برابر دوربین تلویزیون قرار گرفت تا «اعتراف» کند که در آثار خود بیش از حد به مسائل اجتماعی پرداخته و چندان توجهی به دستاوردهای بزرگ انقلاب سفید نکرده است. نویسنده مشهور دیگری به این جرم دستگیر شد که معتقد بود آذربایجان دارای زبان ملی است و آن قدر شکنجه شد که به طور علنی اعلام کرد مارکسیسم جهان سوم را تهدید می‌کند و مارکسیسم و اسلام ذاتاً مخالف یکدیگرند. باز نویسنده مشهور دیگری ترجیح داد کشور را ترک کند تا این که حزب رستاخیز را مدح گوید. در اواخر سال ۱۳۵۴ بیست و دو نفر شاعر، داستان‌نویس، استاد دانشگاه، کارگران تئاتر و فیلمساز برجسته به دلیل انتقاد از رژیم زندانی بودند و بسیاری دیگر به علت خودداری از همکاری با رژیم مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. یک استاد دانشگاه به خبرنگاری خارجی گفت که چون در کلاسهای علوم سیاسی خود نامی از انقلاب سفید نبرده بود، او را کتک زده‌اند: «در مورد من چیز خاصی وجود ندارد».<sup>(۴۰)</sup> همین طور در گزارشی که توسط سازمان بسیار مشهور کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان در ژنو انتشار یافت، اعلام شد که رژیم ایران برای ارباب عمومی به طور مرتب اقدام به سانسور و شکنجه می‌کند.<sup>(۴۱)</sup>

مهمتر از این، اثر حزب رستاخیز بر طبقه متوسط توانگر بود. حزب در بازار شعباتی دایر کرد، از کسبه خرده‌پا و جوهری را به اجبار اخذ کرد، برای کارگران کارگاههای کوچک حداقل دستمزدی تعیین کرد و دکانداران و صاحبان کارگاهها را واداشت که تعداد کارگران و کارکنان خود را به وزارت کار اعلام دارند و حق بیمه درمانی برای آنان بپردازند. همچنین قانون صنفی را اصلاح کرد، صنوف سستی را از بین برد، اصناف جدیدی به وجود آورد، و به جای شورای عالی اصناف که متداول بود اتاق اصناف را قرار داد که زیر نظارت شدید قرار داشت. اتاق اصناف در شهرستانها تحت اقتدار مستقیم اسناداران بود و در تهران کارگزاران حکومتی و بازرگانان غیربازاری بر آن حاکم بودند. علاوه بر این، حکومت با تشکیل شرکتها و نهادهای دولتی، واردات و توزیع مواد غذایی اساسی بویژه گندم، شکر و گوشت، مستقیماً پایگاه اقتصادی بازار را در معرض خطر قرار داد. حکومت به عرصه‌ای تجاوز کرده بود که رژیمهای قبلی جرأت ورود به آن را نداشتند. جای تعجب نبود که طوماری در بازار تهران تهیه شد در اعتراض به این که حکومت با تشکیل شرکتها و فروشگاههای بزرگ در صدد منهدم کردن بازار یعنی «اساس جامعه ایران» است.<sup>(۴۲)</sup> از آن گذشته، مطبوعات تحت سیطره حکومت سخن از لزوم از میان بردن بازارها، ساختن بزرگراهها در مراکز قدیمی شهرها، تخریب «دکانهایی که مثل کرم درهم می‌لولند»، جایگزین ساختن سوپر مارکتهای مجهز به

جای قصاصیهها، خواربارفروشیها و نانوائیههای غیربهداشتی، و تشکیل دادن بازاری سراسری مثل کاونت گاردنز نندن، به میان آوردند.<sup>(۴۳)</sup> مغازه‌داری بعدها به یک روزنامه‌نگار فرانسوی گفت که بازار معتقد بود شاه و بورژوازی نفی می‌خواستند کسبه خرده‌پارا را بخرند.<sup>(۴۴)</sup> کاسب دیگری برای یک روزنامه‌نگار امریکایی فاش ساخت که اگر بگذاریم، شاه همه‌مان را نابود خواهد کرد. بانکها همه چیز را قبضه می‌کنند. فروشگاههای بزرگ سر معاش‌مان را ازمان می‌گیرند. حکومت می‌خواهد بازارهایمان را با خاک یکسان کند و جایشان اداره سازد.<sup>(۴۵)</sup>

رژیم به طور همزمان به تشکیلات مذهبی نیز حمله برد. حزب رستاخیز اعلام داشت که شاه، هم رهبر سیاسی و هم رهبر معنوی است؛ علما را «مرتجعین سیاه قرون وسطایی» نامید و ضمن اعلام این که ایران به سوی تمدن بزرگ در حرکت است، تقویم شاهنشاهی را که ۲۵۰۰ سال برای کلی نظام سلطنتی و ۳۵ سال برای شخص شاه اختصاص می‌داد؛ جایگزین تقویم هجری ساخت. بدین ترتیب، ایران یکشنبه از سان ۱۳۵۵ هجری [شمسی] به سان ۲۵۲۵ شاهنشاهی پرید. باید توجه داشت که در عصر جدید کمر رژیمی چنان بی‌مهابا بوده است که بخواهد تقویم مذهبی کشور را مخدوش کند. حزب رستاخیز همچنین زنان را از پوشیدن چادر در محیطهای دانشگاهی منع کرد؛ بازرسان ویژه‌ای برای حسابرسی موقوفه‌های مذهبی گیل داشت؛ اعلام داشت که فقط سازمانهای موقوفه زیر نظارت دولت می‌توانند کتب حوزه‌ای چاپ کنند؛ و دانشکده الهیات دانشگاه تهران را واداشت که سپاه دین جدیدالتاسیس را که طبق الگوی «سپاه دانش» ایجاد شده بود، گسترش دهد و هیأتهای بیشتری را برای تعلیم «اسلام واقعی» به روستاها اعزام دارد. علاوه بر آن، مجلس، بدون توجه به قوانین شرع، سن ازدواج را برای دختران از پانزده سال به هجده سال و برای پسران از هجده سال به بیست سال افزایش داد. گذشته از این، وزیر دادگستری به قضات سفارش کرد در اجرای قانون سال ۱۳۴۶ حمایت خانواده پیگیر باشند. این قانون نیز برخلاف قوانین شرع، محاکم مدنی را در اختلافات خانوادگی صاحب‌نظر دانست و قدرت مردان را بر همسرانشان محدود ساخت. طبق این قانون مردان نمی‌توانستند بدون دلایل موجه زنان خود را طلاق دهند و بی‌رضایت کسی آنان همسر دیگری اختیار کنند. همچنین طبق این قانون زنان حق درخواست طلاق داشتند و بی‌اجازه شوهر خود نمی‌توانستند در خارج از منزل به کار مشغول شوند. به نوشته یک روزنامه تبعیدی که با علما ارتباط نزدیک داشت، حزب رستاخیز با متزلزل کردن اوقاف، ساواکی کردن ملایان، مستمری دادن به روحانیان طرفدار حکومت، انحصار چاپ و نشر کتب دینی، و اعزام سپاه دین به روستاها به

منظور تغییر دادن نظر روستاییان نسبت به مراجع مذهبی کشور، می‌خواست مذهب را ملی کند. (۴۶)

تشکیل حزب رستاخیز واکنش شدیدی در بین علما برانگیخت. فیضیه، مدرسه اصلی علوم دینی در قم، به عنوان اعتراض تعطیل شد. در تظاهرات خیابانی که متعاقب آن انجام گرفت، حدود ۲۵۰ طلبه دستگیر و به خدمت سربازی اعزام شدند. آیت‌الله حسن [حسین] عفتاری، روحانی شصت ساله‌ای در تهران، به جرم نوشتن اعلامیه ضد رژیم بازداشت شد و در زندان به طور مرموزی درگذشت. حجت‌الاسلام شمس‌آبادی از روحانیون برجسته اصفهان، چند روزی پس از وعظ در مخالفت با تقویم جدید، به قتل رسید. اگرچه پلیس پنج دانشجو را به جرم این قتل دستگیر کرد، علمای محل سخن مقامات را باور نکردند و در بازار اصفهان اعتصاب عمومی ترتیب دادند. در این بین، آیت‌الله روحانی، روحانی مهم دیگر، اعلام داشت که حزب رستاخیز ناقض قانون اساسی، بر ضد منافع کشور، و مخالف با اصول اسلام است. (۴۷) علاوه بر این، آیت‌الله خمینی از محل تبعید خود در عراق از تمام مؤمنان حقیقی خواست که از حزب رستاخیز دوری کنند. به گفته ایشان، این حزب نه تنها ناقض حقوق فردی، آزادیهای مصرح در قانون اساسی، و حقوق بین‌المللی بود، بلکه همچنین می‌خواست اسلام را نابود کند، کشاورزی را از میان ببرد، منابع ملی را در جهت خرید سلاحهای بی‌مصرف به هدر دهد، و کشور را به نفع امپریالیسم امریکای تاراج کند. (۴۸) چند روز پس از این اعلامیه، حکومت یاران نزدیک [آیت‌الله] خمینی در ایران شامل بسیاری از روحانیونی که بعدها در انقلاب اسلامی نقشهای مهمی ایفا کردند، همچون آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله حسین قمی، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله زنجانی، آیت‌الله انواری، حجت‌الاسلام [مهدوی] اکنی، حجت‌الاسلام خامنه‌ای، حجت‌الاسلام لاهوتی و حجت‌الاسلام طاهری، را دستگیر کرد. پیش از آن هرگز این تعداد روحانی برجسته یکجا زندانی نشده بودند.

بدین سان، می‌توان دید که اهداف حزب رستاخیز و دستاوردهای عینی آن با مخالفت کامل روبرو شد. هدف حزب تحکیم رژیم، نهادی‌تر کردن سلطنت، و تثبیت دولت در جامعه وسیع‌تر بود. وسایلی که حزب به کار برد، بسیج کردن مردم، انحصاری کردن پیوند بین حکومت و ملت، تحکیم سیطره بر کارمندان دولت، کارگران کارخانه‌ها و توده‌های روستایی، و مهمتر از همه، گستردن قدرت دولت بر بازارهای سنتی و تشکیلات مذهبی بود. اما حزب رستاخیز به جای ایجاد ثبات، کل رژیم را تضعیف کرد، سلطنت را بیش از پیش از ملت جدا ساخت، و نارضایی را در میان گروههای گوناگون شدت بخشید. چراکه بسیج توده‌ها در واقع



فریفتن توده‌ها بود که به نوبه خود نارضایی توده‌ای ایجاد کرد. انحصاری شدن سازمانها و ارتباطات، نیروهای اجتماعی را از طریق که به واسطه آن می‌توانستند نارضاها و خواسته‌هایشان را به عرصه سیاسی منتقل کنند، محروم ساخت. مردم هر چه بیشتر امید به اصلاح را از دست دادند و انگیزه بیشتری برای انقلاب یافتند. میل به برانگیختن مشارکت عمومی، حکومت را واداشت تا فرض قدیمی خود را آن که عملاً بر مانیست، با ماست، و را کنار گذارد و این استدلال خطرناک را برگردد که «آن که عملاً با مانیست، بر ماست». در نتیجه، مخالفانی که سالها تنها گوشه گیر بودند و مخالفتی ابراز نمی‌کردند، اکنون ناگهان خود را ناگزیر می‌دیدند که به عضویت حزب رستاخیز درآیند، به نفع رژیم طومار امضا کنند، و حتی در خیابانها راه بیفتند و در مدح سلطنت ۲۵۰۰ ساله سرود بخوانند. سرانجام، هجوم شدید به بازارها و تشکیلات مذهبی، چند پلی را که در گذشته رژیم را با جامعه مربوط می‌ساخت، درهم شکست. این هجوم نه تنها مقامات مذهبی را نگران ساخت، بلکه خشم هزاران نفر از مغازه‌داران، صاحبان کارگاهها، کسبه خرده‌پا، و حامیان بازاری آنها را نیز برانگیخت. حزب به جای برقرار کردن پیوندهای جدید، معدود پیوندهای موجود را نیز از میان برد و از این رهگذر انبوه عظیم دشمنان خطرناک را برانگیخت. حزب رستاخیز به رغم علم کردن بیرق نوسازی، کاری کرد که یک نظام سیاسی توسعه نیافته بیش از پیش از کار بیفتد.

## ایران در لبه انقلاب

در سه سال آخر عمر رژیم، تنشهای سیاسی نه تنها با تشکیل حزب رستاخیز بلکه با افزایش نمایان درآمد نفت شدید شد. پنج برابر شدن ناگهانی درآمد نفت، انتظارات مردم را بالا برد و از این رهگذر شکاف بین وعده‌ها، ادعاها و دستاوردهای رژیم از یک سو، و خواسته‌ها و داشته‌های مردم و آنچه را عملی می‌دانستند از سوی دیگر، عمیق‌تر کرد. راست بود که در چهارده سال پس از انقلاب سفید، چنان که حکومت نیز اغلب از آن دم می‌زد، جهشهای بزرگی در عرصه‌های بهداشت و آموزش صورت گرفته بود — تعداد پزشکان سه برابر شده بود، میزان مرگ و میر کودکان از ۲۰ به کمتر از ۱۲٪ کاهش یافته بود، سوادآموزی از ۲۶ به ۴۲٪ رسیده بود، امکانات دانشگاهی پنج برابر شده بود، و سطح متوسط آموزش تا سه برابر افزایش یافته بود.<sup>(۴۹)</sup> اما این نیز حقیقت داشت و معمولاً مخالفان نیز به آن اشاره می‌کردند، که پس از چهارده سال از به اصطلاح انقلاب سفید، ایران هنوز یکی از بدترین نسبتها را در خصوص پزشک — بهیار، یکی از بالاترین میزانهای مرگ و میر اطفال، و یکی از نازلترین میزانهای بیمارستان — تخت به نسبت جمعیت را در کل خاورمیانه داشت. علاوه بر آن، ۶۸٪

بزرگسالان هنوز بیسواد بودند، تعداد بیسوادان عملاً از ۱۳ میلیون نفر به حدود ۱۵ میلیون نفر افزایش یافت، کمتر از ۴۰٪ کودکان دبستان را تمام کردند، میزان معلم - دانش آموز در مدارس دولتی بسیار پایین بود، فقط ۶۰۰۰۰ ظرفیت دانشگاهی هر سال برای بالغ بر ۲۹۰۰۰۰ متقاضی وجود داشت، و درصد جمعیت دارای تحصیلات عالی از نازلترین موارد در خاورمیانه بود.

راست بود که انقلاب سفید به روستایان کمک کرد، هزینه تعاونیهای روستایی را تأمین کرد، بین ۱۶۳۸۰۰۰ خانوار زمین تقسیم کرد، و تعداد تراکتورها را شانزده برابر و مقدار کود مصرف شده را بیش از بیست برابر افزایش داد. اما این هم حقیقت داشت که شرکتهای تعاونی زراعی از سازمان مالی مناسبی برخوردار نبود؛ اعتبارات، بیش از کشاورزان خرده پا به سوداگرهای کشاورزی تخصیص یافت؛ ۹۶٪ روستایان بدون برق ماندند؛ و در برابر هر دو خانوار که زمین دریافت کردند، یک خانواری زمین ماند و در برابر هر خانواری که زمین مناسب (۷ هکتار) به دست آورد، سه خانواری زمینهایی دریافت کردند که برای راندازی کار و بار مستهل کشاورزی کافی نبود. علاوه بر آن، سقف قیمتهای اقلام اساسی کشاورزی مانند غلات نفع شهرها را به قیمت زبان روستا جلب کرد. این امر انگیزه کشت اقلام عمده غذایی را کاهش داد و به نابودی تولید کشاورزی کمک کرد. همچنین به نوبه خود شکاف فزایندهای بین جمعیت رو به ازدیاد و تولید کساد کشاورزی به وجود آورد. در نتیجه، ایران که در اوایل دهه ۱۳۴۰ صادرکننده مواد غذایی بود، در نیمه دهه ۱۳۵۰ سالانه بالغ بر یک میلیارد دلار خرج واردات محصولات کشاورزی می کرد.

روشن بود که سطح زندگی بسیاری از خانوادهها با دستیابی آنان به آپارتمانهای مدرن، و طرحهای اجتماعی دولتی مانند بیمه درمانی، بیمه بیکاری، و طرحهای مشارکت در سود کارخانهجات، و البته، دسترسی به مواد مصرفی بویژه یخچان، تلویزیون، موتورسیکلت و حتی اتوموبیل شخصی، بهبود یافت. اما این هم روشن بود که کیفیت زندگی بسیاری از خانوادهها با گسترش حاشیه نشینی، حصرآبادها و حلبی آبادها، آلودگی شدید هوا، و ترافیک کابوس وار خیابانها نفعان گرفت. بین سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۵۶ درصد خانوادههای شهری که فقط در یک اتاق زندگی می کردند، از ۳۶ به ۴۳ رسید. در آستانه انقلاب، بالغ بر ۴۲٪ تهرانیها مسکن مناسب نداشتند. و به رغم درآمد سرشار نفت، تهران، شهری با بیش از ۴ میلیون جمعیت، هنوز فاقد شبکه فاضلاب مناسب، شبکه مترو، و شبکه حمل و نقل مطلوب بود. ماجرای رانقل می کنند که یادآور سخن ماری آنتوانت است. برادر کوچک شاه که اتفاقاً صاحب کارخانه هلی کوپترسازی بود، می پرسد، اگر مردم از دحام ترافیک را دوست ندارند،

چرا نمی‌روند هلیکوپتر بخرند؟<sup>(۵۰)</sup> بدتر از آن، قشر پایین‌تر طبقه کارگر – بویژه مزدبگیران، دستفروشان، کارگران کارگاههای کوچک، و کارگران فصلی سداز برنامه‌های رفاه اجتماعی بی‌نصیب ماندند؛ زیرا فاقد شرایط لازم برای طرحهای بیمه و مشارکت در سود کارخانه‌ها بودند. شکوفایی درآمد حاصل از نفت، به فقر و مسکنت این توده چند میلیونی که بیشترشان ناگزیر از روستاها به زاعه‌های جدید حاشیه شهرها رانده شده بودند، پایان نداد بلکه صرفاً آن را مدرنیزه کرد.

معلوم بود که در دورهٔ بین ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶، تولید ناخالص ملی رشد شایسته‌ای کرد، تعداد هرچه بیشتری را به روند کلی جامعه راند و استانهای دوردست را در اقتصاد کشور ادغام کرد. اما این نیز بدیهی است که این رشد به یکسان شامل همهٔ اتحاد ملت نگردید. برعکس، ثروتمندان را بیش از طبقات متوسط و پایین، و مناطق مرکزی کشور بخصوص تهران را بیش از استانهای اطراف، برخوردار ساخت. ایران اطلاعات موثقی از توزیع درآمد نداشت اما بانک مرکزی بررسیهای وسیعی در سالهای ۳۹-۱۳۳۸ و ۵۳-۱۳۵۲ دربارهٔ هزینه‌های خانوار شهری انجام داد. البته آمار هزینه‌ها به ناگزیر نابرابری درآمدها را درست برآورد نمی‌کند؛ چرا که ثروتمندان بیشتر می‌توانند پس‌انداز کنند و می‌خواهند مقدار کمتری از درآمد خود را خرج کنند. بررسی سالهای ۳۹-۱۳۳۸ نشان می‌دهد که ۱۰٪ ثروتمندتر، ۲۵/۵٪ کل هزینه‌ها، و ۲۰ درصد ثروتمندتر، ۵۱/۷٪ را صرف کرده‌اند. در سر دیگر هرم اجتماعی، ۱۰٪ فقیرتر متحمل ۱/۷٪ و ۲۱٪ فقیرتر متحمل ۴/۷٪ کل هزینه‌ها بوده‌اند. در همین حال ۴۰٪ میانی، ۲۷/۵٪ کل هزینه‌ها را صرف کرده‌اند. طبق یک گزارش منتشر نشده، از سوی سازمان بین‌المللی کار، این امر ایران را به صورت یکی از نابرابرترین جوامع جهان درآورد.<sup>(۵۱)</sup> جز این، گفتنی است که این نابرابری طی دههٔ ۱۳۴۰ باز هم بیشتر شد. بررسی سالهای ۵۳-۱۳۵۲ نشان می‌دهد که ۲۰٪ بالای هرم بالغ بر ۵۵/۵٪ کل هزینه‌ها؛ ۲۰٪ پایین هرم فقط ۳/۷٪، و ۴۰٪ میانی بیش از ۲۶٪ کل هزینه‌ها را صرف کرده است (بنگرید به جدول ۸). افزایش درآمد نفت برای طبقات متوسط، مسکن آبرومند، اتوموبیل کوچک، و مسافرت سالانه به اروپا را به همراه داشت اما برای امپراتوریهای تجاری ثروتمند – که سودگران پیشین تصور آن را هم نمی‌کردند – کاخهایی درخور شاهان باستان به ارمغان آورد و رسواییهای نیز به بار آورد که اقتضاحات نسل پیش را تحت شعاع قرار داد. به قول روزنامه‌های مربوط به پتاکون، ادر سال ۱۳۵۶ فساد به نهایت خود رسیده بود... حتی برآوردهای محتاطانه نشان می‌دهد که فساد [ادری] بین سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ دست‌کم شامل یک میلیارد دلار بود.<sup>(۵۲)</sup>

## جدول ۸ توزیع دهگانه هزینه خانوار شهری

(به درصد)

۱۳۵۲-۵۳	۱۳۳۸-۳۹	یکدم (از پایین به بالا)	۱۳۵۲-۵۳	۱۳۳۸-۳۹	یکدم (از پایین به بالا)
۶/۸	۷/۲	ششم	۱/۳	۱/۷	اول
۹/۲	۸/۹	هفتم	۲/۴	۲/۹	دوم
۱۱/۱	۱۱/۸	هشتم	۳/۴	۴	سوم
۱۷/۵	۱۶/۴	نهم	۴/۷	۵	چهارم
۳۷/۹	۲۵/۳	دهم	۵	۶/۱	پنجم

علاوه بر این برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی رژیم نابرابری منطقه‌ای را افزایش می‌داد. برای مثال، بسیاری از تأسیسات جدید مونتاز و بالغ بر ۶۰٪ وام‌های اعطایی توسط بانک توسعه صنعت و معدن مختص تهران بود. در نتیجه، در سال ۱۳۵۴، تهران تا نصف کالاهای ساخته شده کشور را تولید می‌کرد و ۲۲٪ نیروی کار صنعتی کشور را در بر می‌گرفت. در تهران در برابر هر کارگر شاغل در بخش تولید، ۰/۷ در بخش کشاورزی کار می‌کرد اما در آذربایجان شرقی این میزان ۱ به ۲/۶؛ در آذربایجان غربی ۱ به ۱۳؛ و در کردستان ۱ به ۲۰ بود. همین‌طور، میزان باسوادی ۶۲٪ در تهران، اما فقط ۲۷٪ در آذربایجان شرقی، ۲۶٪ در سیستان و بلوچستان، و حتی ۲۵٪ در کردستان بود. درصد کودکان دبستانی ۷۴٪ در تهران، اما ۴۴٪ در آذربایجان غربی، ۴۰٪ در سیستان و بلوچستان، و ۳۶٪ در کردستان بود. تهران یک پزشک برای هر ۹۷۴ نفر، یک دندانپزشک برای هر ۵۶۲۶ نفر، و یک پرستار برای هر ۱۸۲۰ نفر داشت. از طرف دیگر، آذربایجان شرقی یک پزشک برای هر ۵۵۸۹ نفر، یک دندانپزشک برای هر ۶۶۱۵۶ نفر، و یک پرستار برای هر ۱۲۷۱۲ نفر داشت. کردستان دارای یک پزشک برای هر ۶۱۷۷ نفر، یک دندانپزشک برای هر ۵۷۲۹۱ نفر و یک پرستار برای هر ۴۶۵۵۲ نفر بود. بالاخره سیستان و بلوچستان یک پزشک برای هر ۵۳۱۱ نفر، یک دندانپزشک برای هر ۵۱۶۶۳ نفر، و یک پرستار برای هر ۲۷۰۰۱ نفر داشت. رنجشهای مربوط به این تبعیض قومی و طبقاتی در اوایل دهه ۱۳۵۰ نهفته ماند اما به محض این که رژیم پهلوی خنثی یافت، چون سیل بنیان‌کنی سر باز کرد و سراسر کشور را در کام کشید.

## مخالفان

خبرنگار: اعلیحضرتا، بر چه اساسی پیش‌بینی می‌کنید که ایران طی یک نسل یکی از پنج کشور بسیار پیشرفته جهان خواهد شد؟  
شاه: براساس انرژی، هوش مردم‌مان، برتری‌مان، البته چند نفری تظاهرات می‌کنند. فکروش را بکنید ایرانیها، اگر ایرانی باشند، پس از آن همه کاری که برای کشور کرده‌ایم، بر ضد رهبرشان تظاهرات کنند. ما در کشورمان برتری حقیقی داریم. همه، با جان و دل، پشت سر پادشاهشان هستند.

مصاحبه با شاه، گاردین، ۱۹ ژانویه ۱۹۷۴

## احزاب سیاسی (۱۳۳۲-۱۳۵۶)

کودتای ۱۳۳۲ بر حیات سیاسی ایران پرده‌ای آهنین کشید. رهبران گروه‌های مخالف را از پیروان‌شان، مبارزان را از توده مردم، و احزاب سیاسی را از پایگاه اجتماعی‌شان جدا ساخت. ایران مدت سیزده سال با خشم و هیاهوی نیروهای سیاسی ستیزنده لرزیده بود اما در بیست و چهار سال بعد، جز دوره کوتاه ۱۳۳۹-۱۳۴۲، در آرامش به سر می‌برد و برخوردهای اجتماعی جای خود را به مهندسی اجتماعی داده بود. شاه این آرامش را مشروعیت رژیم خود تعبیر می‌کرد. از سوی دیگر، مخالفان آن را آرامش پیش از طوفان می‌دانستند. کودتا صاحب‌نظران علوم اجتماعی را به پشت پرده آهنین برد. دوره پیشین به آنان اجازه می‌داد در پشت صحنه سیاسی، عمق واقعیات جامعه، بویژه تمایزات قومی و طبقاتی را بنگرند اما در ربع قرن بعد فقط مجاز بودند به چیزی بنگرند که مقامات رژیم می‌خواستند دیده شود. جای شگفتی نیست که کانون توجه معدودی جامعه‌شناس که درباره

ایران تحقیق می‌کردند از پوشش برخوردارهای اجتماعی به سیاست مهندسی اجتماعی منتقل شد.

برده آهنین شاید توانسته باشد تشنه‌های اجتماعی و مخالفان سازمان یافته را پنهان کند اما مسلماً نتوانست آنان را حذف کند. برعکس، تشنه‌های اجتماعی چندان ادامه یافت و شدت گرفت تا به نقطه انفجار برسد و مخالفان، به رغم سلطه شدید پلیسی توانستند برای تبدیل آن به اقدام عینی، ایده‌ها و شیوه‌های جدیدی بیابند. دست‌اندرکاران رسانه‌های تحت نظارت حکومت، کاری جز بضالت روشنفکرانه، ستایش بی‌پایان شاه، و تقلید کورکورانه از غرب نداشتند اما بررسی مطبوعات زیرزمینی پرتحرک نشان از روشنفکرانی جوان دارد که ایده‌های نو دارند و آن را با فرهنگ شیعی درمی‌آمیزند، تئوری و تاکتیک پیشینان را بازبینی می‌کنند، و این پرسش حیاتی را دوباره و دوباره مطرح می‌کنند که چه باید کرد؟ در واقع، بیست و پنج سال سرکوب سب پیدایش روشنفکرانی جدید شد که ایده‌هایی پس‌اساسی‌تر از ایده‌های حزب توده و جبهه ملی طرح کردند. علاوه بر آن، نسل جدید به شکل‌گیری خصلت آشنی‌ناپذیر انقلاب که سرانجام سلطنت را برنداخت، کمک کرد.

حزب توده، اگرچه حزب توده باقی ماند تا در انقلاب اسلامی نقشی، هرچند جزئی، ایفا کند، قدرتش پس از کودتای ۱۳۳۲ سخت زوال یافت و در اواخر دهه سی فقط شبی از حیات گذشته حزب به جا مانده بود. چهار فشار عمده مسبب این زوال بود. نخست، حزب توده فشار سرکوب پلیس را تحمل می‌کرد. بیدرنگ پس از کودتا، اجرای قانون ممنوعیت فعالیت اشتراکی تردیده‌های حزب توده را کاملاً از بین برد و بلافاصله بعد از تشکیل ساواک، رژیم اقدامات پلیسی خود را به منهدم کردن تشکیلات زیرزمینی حزب توده معطوف کرد. در حالی که اعضای فعال و بلندپایه دیگر احزاب، بویژه جبهه ملی، مؤاخذه یا چند ماهی زندانی می‌شدند، اعضای عادی حزب توده از مشاغل خود برکنار یا سالها زندانی شدند؛ و در همان حال که بسیاری از سران جبهه ملی به حبسهای پنج‌ساله محکوم و پس از سه سال بخشوده می‌شدند - فقط دکتر فاطمی اعدام شد - چهل تن رزمنده توده‌ای تیرباران شدند، چهارده تن زیر شکنجه مردند، و دویست تن دیگر به حبس ابد محکوم شدند که شش نفر از آنان تا زمان انقلاب در زندان ماندند. علاوه بر این، ساواک حتی پس از آن که حزب دیگر خطر عمده‌ای محسوب نمی‌شد بر اعضای حزب توده سخت می‌گرفت؛ مثلاً در سال ۱۳۵۲ یک دانشجوی پزشکی را که در دانشگاه کانونی حزبی تشکیل داده بود، ربودند و در زندان کشتند. همین‌طور در سال ۱۳۵۳ یک ستوان نیروی هوایی که عضو علی‌البدل کمیته مرکزی بود، پس

از تحمل نه سان از زندان ابد، در زیر شکنجه کشته شد. رژیم می‌خواست بفهماند که تاوان ارتباط با حزب توده همچنان بسیار سنگین است.

دوم آن که رژیم - به یاری متخصصان خارجی تبلیغات - جنگ روانی شدیدی بر ضد حزب توده به راه انداخت. حزب توده را متهم کرد که اسب تروا، شبکه جاسوسی روسها، پشتیبان ادعاهای ۱۳۲۳-۱۳۲۶ استالین درباره امتیاز نفت شمال، مخالف نهضت ملی کردن نفت جنوب در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹، پدیدآورنده جمهوری مستقل آذربایجان در سال ۱۳۲۵، و طرح جمهوریهایی مشابه آتی و تجزیه ایران به چند دولت کوچک وابسته به شوروی است. حزب همچنین بر این مبنا زیر ضربه قرار گرفت که گویا آن را ارمیها، یهودیان، و مهاجران قفقاز می‌گردانند، حزب مبلغ اتحاد است، مذهب را افیون توده‌ها می‌داند، و به قرآن کریم و نیز علمای عالیقدر شیعه می‌تازد. در یک کلام، حزب توده نه فقط دشمن قسم‌خورده سلطنت و مالکیت خصوصی بلکه ایران و اسلام نیز قلمداد شد. ساواک، گویی این اتهامات به قدر کافی مخرب نبوده باشد، انواع شایعات دروغ و نیم‌دروغ پراکند به این مضمون که حزب توده سلطنت‌طلبان را در کودتا بر ضد مصدق کمک کرده‌اند؛ اعضای سابق آزاد شده از زندان پذیرفته‌اند با پلیس همکاری کنند؛ و مأموران حکومت در تشکیلات حزب در اروپا رخنه کرده‌اند. ساواک همچنین شایع کرد که حزب توده اعضای مردد خود را کشته است؛ برخی از سران حزب که به سبب فروش اسلحه به ایران از شوروی سرخورده‌اند؛ از دولت ایران تقاضای اجازه بازگشت به وطن کرده‌اند؛ و روسها هر از گاهی این گونه اعضای سرخورده را به ایران تحویل می‌دهند تا به جوخه‌های اعدام سپرده شوند.<sup>(۱)</sup>

سوم، دگرگونیهای اجتماعی حاصل از نوسازی سریع، موجب تضعیف حزب توده شد. صنعتی کردن کشور چیزی حدود چهار میلیون روستایی را که بیرون از صحنه سیاسی دهه بیست بودند، وارد نیروی کار شهری کرد. همین‌طور، رشد سریع نظام آموزشی، فرزندان خانواده‌های بازاری یعنی خانواده‌هایی را که در گذشته از مخالفان پانچای حزب توده بودند، وارد جرگه روشنفکران کرد. در اوایل دهه ۱۳۴۰ تنها کارگران و روشنفکران جوانی که نظر مساعدی به حزب توده داشتند، فرزندان خانواده‌های چپ‌گرا بودند. هواداری از حزب توده بیش از پیش محدود به خانواده‌های متمایل به چپ شد. این امر در سیاست دهه ۱۳۵۰ پیامدهای ضعیفی آشکاری داشت.

چهارم، رهبری حزب توده در نتیجه مرگ رهبران، سستی حاصل از کهنولت، و کناره‌گیری آنان تضعیف شد. رهبران باتجربه مثل روستا، کامبخش و نوشین در تبعید مردند. بقیه، بخصوص اوانیان، بقراطی و امیرخیزی، به علت بیماری قادر به کار نبودند. برخی دیگر

نیز، بخصوص بزرگ علوی و کشاورز، خود را از فعالیت حزبی کنار کشیده بودند. از آن گذشته، حزب توده بر اثر سه انشعاب عمده از هم گسیخته بود. انشعاب نخست در سال ۱۳۴۳، با جدایی محفل کوچکی از روشنفکران گرد از حزب توده و احیای حزب دموکرات کردستان ایران که از لظمه سال ۱۳۲۵ به بعد را کد بود، صورت گرفت. (۲) دموکراتهای کرد با تشکیل دومین کنگره حزبی در اروپا، شعار «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» را مطرح کردند و خواستار مبارزه مسلحانه برای تشکیل یک جمهوری فدرال همانند یوگسلاوی شدند بر این مبنا که ایران نیز چون یوگسلاوی از ملیتهای مختلف تشکیل شده است. (۳) این کنگره همچنین حزب دموکرات کردستان پیشین را به علت مخالفت با تقسیم اراضی بین روستاییان محکوم و تلویحاً از حزب توده به دلیل کم بها دادن به مسئله ملیت و نیز رد مبارزه مسلحانه بر ضد رژیم انتقاد کرد. به محض پایان کنگره، دموکراتهای کرد کوشیدند جنگی روستایی در منطقه اورمیه به راه اندازند اما پس از سه سال نبرد متناوب از آن دست کشیدند و در عوض متوجه عضوگیری از میان دانشجویان کرد شدند که در دانشگاههای اروپایی تحصیل می کردند و تعدادشان رو به افزایش بود. در طول سه سال نبرد، پتجاه و سه تن از دموکراتهای کرد کشته شدند. از آن میان سه نفر مغازه دار، چهار روشنفکر از تهران، پنج نفر کارگر، هفت تن ملای محلی، و هجده تن دهقان، چوپان، و ایلیاتی بودند. (۴)

انشعاب دوم در سال ۱۳۴۴ هنگامی واقع شد که در آغاز مناقشات چین و شوروی، دو تن از اعضای ارشد کمیته مرکزی - قاسمی و فروتن - از حزب توده جدا شدند و گروه جدیدی به نام سازمان مارکسیست-لنینیست توفان را تشکیل دادند. نام توفان از روزنامه رادیکال دهه ۱۳۰۰ گرفته شده بود که شهید انقلابی، فرخی، سردبیرش بود. قاسمی و فروتن با تشکیل سازمان جدید اعلام کردند که همکاران سابقشان رفورمیست شده بودند و سعی می کردند با تجدید نظر در مارکسیسم آن را به صورت «ایدئولوژی غیر انقلابی فرصت طلبانه» (اپورتونیستی) در آورند. (۵) آنان همچنین رهبران حزب توده را به پذیرش کورکورانه نظریه شوروی مبنی بر همزیستی مالیت آمیز سرمایه داری و سوسیالیسم رد استالین در مورد کیش شخصیت بدون سنجش همه شواهد و امتناع از بهره گیری از تعالیم مائو در نحوه سازمان دادن روستاییان برای مبارزه مسلحانه توده ای متهم کردند. (۶) آنها نهایتاً استدلال کردند که اتحاد شوروی با فروش اسلحه به شاه، نه تنها به انقلاب خیانت می کند، بلکه همچنین از طریق موافقت نامه های پای پای نفت، گاز و فولاد، ایران را استثمار می کند. (۷)

آخرین انشعاب در سال ۱۳۴۵ با کناره گیری اعضای بخش جوانان حزب توده صورت گرفت. آنان همان اتهاماتی را که گروه توفان عنوان کرده بود، تکرار کردند و سازمان انقلابی



حزب توده در خارج را تشکیل دادند.<sup>(۸)</sup> اگرچه هم گروه توفان و هم سازمان انقلابی خود را مائوئیست می‌دانستند، علت جدایی‌شان تفاوت نسلها و اختلافات عقیدتی بود. توفان که رهبران قدیمی حزب توده تشکیل داده بودند، قبول داشت که حزب توده حاصل یک جنبش اصیل انقلابی بود اما پس از سال ۱۳۴۲ توسط تجدیدنظرطلبان شوروی به انحراف کشیده شده بود. به اعتقاد آنان، وظیفه اصلی، احیای این جنبش انقلابی بود. سازمان انقلابی که رهبران جوانتر تشکیل داده بودند، اعتقاد داشت که حزب توده از آغاز یک انحراف رفورمیستی بود و بنابراین وظیفه اصلی، نه احیای آن بلکه بازآفرینی حزب کمونیست دهه ۱۳۱۰ است.<sup>(۹)</sup> علاوه بر این، گروه توفان که بنیانگذاران آن در اعتراضات شهری دهه ۱۳۲۰ دست داشتند، متظر بودند انقلاب از شهرها شروع شود و به روستاها گسترش یابد. برای این گروه، تصور آغاز انقلاب از حاشیه شهرها نوعی انحراف کاستروئیستی بود.<sup>(۱۰)</sup> اما سازمان انقلابی که نظریات مائو را دقیقاً به کار می‌گرفت، انتظار داشت که انقلاب از روستاها شروع شود و به حاشیه شهرها سرایت کند و سرانجام شهرها را در برگیرد.<sup>(۱۱)</sup>

به رغم این کناره‌گیریها و وقفه‌ها، حزب توده برای بقا و حتی بازیابی پشتوانه‌ای برای خود، در اوایل دهه ۱۳۵۰ اقدام کرد. مرکز حزب در تبعید کسکهای از دیگر احزاب کمونیستی بویژه در اتحاد شوروی، آلمان شرقی، ایتالیا و فرانسه دریافت کرد و حدود پنجاه کارمند تمام وقت حزبی را در اروپا به کار گرفت. این کارمندان، ایستگاهی رادیویی موسوم به پیک ایران به راه انداختند، دو نشریه منظم - روزنامه مردم و نشریه تئوریک دنیا - انتشار دادند، و در سال ۱۳۳۹ به پیدایش یک سازمان وسیع ضدشاه در اروپا موسوم به کشف‌راسیون دانشجویان ایران یاری رساندند. حزب توده همچنین گروهی از رهبران بسیار هماهنگ را که از اوایل دهه ۱۳۲۰ با هم کار کرده بودند - رهبرانی چون ایرج اسکندری، کیانوری، رادمنش، جودت، طبری و مریم فیروز - فراهم آورد. این رهبران قدیم در اواخر دهه ۱۳۴۰، از کمک گروهی فعالان جوانتر حزبی برخوردار شدند که اغلب آنان در سال ۱۳۳۲ از دانشگاه تهران اخراج شده و تحصیلات عالی خود را در اروپای شرقی به پایان بردند.

علاوه بر این، حزب توده اختلافات قدیمی خود را با حزب دموکرات آذربایجان فیصله داد. پس از دیدارهای دوجانبه در فاصله سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۹، توافق شد که هر دو حزب سازمان جدیدی به نام حزب توده ایران - حزب طبقه کارگر ایران - تشکیل دهند.<sup>(۱۲)</sup> به عنوان بخشی از توافق نهایی، دموکراتهای آذربایجان برتری حزب توده را پذیرفتند؛ تایید کردند که مسائل طبقاتی مهمتر از مسائل ملی است؛ و قبول کردند که در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ برای هماهنگ ساختن اقدامات خود با حزب توده تلاش کافی نکرده‌اند. در عوض،

حزب توده، دانشیان، رئیس دموکراتهای آذربایجان را وارد دفتر سیاسی خود کرد؛ دموکراتها را شاخه ایالتی حزب توده در آذربایجان شناخت؛ موافقت کرد که دموکراتها به انتشار نشریه خود به نام آذربایجان به زبان آذری ادامه دهند؛ اعتراف کرد که حزب در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۶ به مسأله ملی کم بها داده بود؛ یاد پیشه‌وری را به عنوان نماینده آرزوهای مردم آذربایجان، گرمی داشت؛ و برنامه جدیدی که برای دموکراتهای آذربایجان پذیرفتنی بود، تدوین کرد. این برنامه می‌پذیرفت که ایران از ملیتهای متنوع تشکیل شده و این ملیتها از حق تعیین سرنوشت برخوردارند اما همچنین تأکید می‌شد که بسیاری پیوندهای فرهنگی، تاریخی و سیاسی، این ملیتها را در چهارچوب کشور ایران با هم نگاه می‌دارد. برمی‌توانست این پیوندها، برنامه حزب اعلام می‌داشت که حکومت مرکزی می‌باید تبعیض در مورد غیرفارسیها را متوقف کند؛ انجمنهای ایالتی را تشکیل دهد، و استفاده از زبانهای ملی در مدارس، انتشاراتیها، و نهادهای محلی را آزاد سازد.<sup>(۱۳)</sup> حزب توده به این وسیله اصل حق تعیین سرنوشت ملی را بدون حمایت عملی از این حق، پذیرفت.

از این گذشته، حزب توده در صدد رفع بسیاری از ابهاماتی که در برنامه‌های گذشته حزب وجود داشت، برآمد. در سلسله کنفرانسهایی که بین سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۳ در اروپای شرقی برگزار شد، حزب توده برای نخستین بار خود را سازمانی مارکسیست-لنینیست خواند؛ به مشارکت رسمی در اجلاسهای بین‌المللی دیگر احزاب کمونیست رأی داد؛ در مسائل بین‌المللی علناً از اتحاد شوروی حمایت کرد و در فروش اسلحه به ایران جانب شوروی را گرفت. حزب توده، باز هم برای اولین بار، برقراری جمهوری دموکراتیک، را خواستار شد؛ اعلام کرد که زمین باید به کشاورز واگذار گردد اما تأکید ورزید که اصلاحات ارضی شاه به سود روستایان نبوده است؛ و ضمن رد خشونت، اظهار داشت که رژیم را می‌توان با شیوه‌های مسالمت‌آمیزی چون تشکیل کانونهای زیرزمینی، رخنه‌نوردی در اتحادیه‌های حکومتی، اشاعه ادبیات ضدشاه، راه‌اندازی اعتصاب در دانشگاهها و ادارات و کارخانه‌ها، سازمان‌دادن تظاهرات خیابانی، و در صورت امکان، حتی شرکت در انتخابات پارلمانی، ساقط کرد. حزب توده همچنین به دلیل اتخاذ مشی «فرقه‌گرایانه» (سکتاریستی) چهار در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و حمایت صرفاً صوری از مصدق، از خود انتقاد کرد؛ خواهان تشکیل جبهه متحد میهنی در برابر شاه و ایالات متحد شد؛ جبهه ملی را به عنوان بک اجنبش دموکراتیک ملی ستود؛ از روحانیت مترقی، بویژه آیت‌الله خمینی، به علت مخالفت با اعطای کاپیتولاسیون، به مشاوران نظامی آمریکا، تجلیل کرد؛ و در عین پذیرش این که هدف نهایی، ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی در ایران است، تأکید ورزید که هدف فوری، تشکیل جمهوری دموکراتیک

ملی است.<sup>(۱۴)</sup> به گفته برنامه جدید حزبی، در شرایط حاضر، وظایف اصلی پیش روی آرزومندان تحولات انقلابی در ایران، برانداختن سلطنت غیرتاریخی، درهم شکستن ماشین ارتجاعی دولتی، محو سرمایه‌داران و مانکنان بزرگ، و انتقال قدرت از این طبقات به طبقات و قشرهایی است که میهن‌پرست و دموکراتیک‌اند - یعنی کارگران، روستاییان، خردبورژوازی شهری (پیشه‌وران، کبه، و صنعتگران)، روشنفکران میهن‌پرست و مترقی، و قشر بورژوازی ملی. به طور خلاصه وظیفه تشکیل جمهوری دموکراتیک ملی است.<sup>(۱۵)</sup>

اگرچه احزاب دیگر پیشنهاد ائتلاف را رد کردند، حزب توده در اوایل دهه ۱۳۵۰ به توفیتهایی دست یافت. از جمله، مبارزان جوانی که در اوج مناقشه چین و شوروی حزب را ترک گفته بودند، کم‌کم به صفوف حزب بازگشتند. بازگشت آنان بخشی به این دلیل بود که دو حزب مائوئیستی - سازمان انقلابی و گروه توفان - نتوانستند مبارزه مسلحانه را که وعده داده بودند عملی سازند؛ و بخشی به این سبب که چین، پس از مرگ مائو، سیاهی‌سپوره‌ای‌اش را به عنوان دژ انقلابی از دست داده، اما عمدتاً به این دلیل که چین طی دهه ۱۳۵۰ عملاً از شاه به عنوان مانعی در برابر «سوسیال امپریالیسم» شوروی حمایت کرده، هزینه‌های هنگفت تسلیحاتی را تأیید کرد، و حتی پیمان نظامی ایران با غرب را استود. در سال ۱۳۵۶ از این دو سازمان جز روزنامه‌های آنها، توفان و ستاره سرخ، چندان چیزی به جا نمانده بود. از سوی دیگر، حزب توده در اروپا و ایران حدود پنج هزار نفر عضو داشت؛ علاوه بر مردم و دنیا، نوید را در تهران و شعلة جنوب را در خوزستان منتشر می‌کرد؛ و معدودی کانونهای مخفی در دانشگاه تهران، در مناطق نفتی، و در مراکز عمده صنعتی داشت. علاوه بر این، در اوایل دهه ۱۳۵۰، حزب توده همراه با دیگر گروه‌های مخالف قادر بود هر سال در ۱۶ آذر اعتصابهای دانشگاهی بی‌مواجهه با شکست سازمان دهد. روز ۱۶ آذر را کنفدراسیون دانشجویان ایرانی به افتخار سه تظاهرکننده (دو نفر از حزب توده و یک نفر از جبهه ملی) که در سال ۱۳۳۲ هنگام اعتراض به دیدار رسمی نیکسون معاون رئیس‌جمهور امریکا کشته شده بودند، روز ملی دانشجویان اعلام کرد. در واقع، ۱۶ آذر مقیاس مناسبی برای اندازه‌گیری عدم محبوبیت رژیم، و برعکس، قدرت مخالفان در میان روشنفکران جوان شد.

جبهه ملی - اغلب رهبران جبهه ملی که در مرداد ۱۳۳۲ دستگیر شده بودند، در طول سال ۱۳۳۲ آزاد شدند. گرچه بسیاری از آنان مهاجرت کردند یا از سیاست کناره گرفتند، بعضیها با مصدق (که تا هنگام مرگ در سال ۱۳۴۶ در خانه‌اش تحت نظر بود)، رابطه مخفی داشتند و در اواخر سال ۱۳۳۳ با نام جدید نهضت مقاومت ملی ظاهر شدند. چهره‌های برجسته در این

تشکیلات عبارت بودند از سنجایی، سخنگوی اصلی حزب ایران و استاد سابق دانشکده حقوق که در آخرین کابینه مصدق وزیر فرهنگ بود؛ حبیبی، زیرک زاده، زنگنه و اصغر پارسا - چهارتن دیگر از رهبران قدیمی حزب ایران که در کابینه مصدق مقامات عالی داشتند؛ شاپور بختیار، از اعضای جوانتر حزب ایران و تحصیلکرده علوم سیاسی در پاریس که پدرش از خوانین بختیاری بود و به دست رضا شاه کشته شده بود؛ داریوش فروهر، حقوقدان و بنیانگذار حزب ملی [ملت ایران] طرفدار مصدق که پس از کودتای سال ۱۳۳۲ شش ماه در زندان به سر برده بود؛ و خلیل ملکی، روششکر مارکسیست که پس از کودتا نام نیروی سوم، را به «جامعه سوسیالیستهای ایران»<sup>\*</sup> تغییر داد.

از دیگر چهره‌های برجسته در نهضت مقاومت ملی، مهدی بازرگان و حجت‌الاسلام محمود طالقانی بودند. بازرگان، که در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ نقش مهمی ایفا کرد، از سال ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی داشت. او فرزند تاجر بازاری توانگر و بسیار متدینی از اهالی آذربایجان بود که در ۱۲۸۵ در تهران به دنیا آمد، در محیطی سخت مذهبی بار آمد، در سال ۱۳۱۰ برای تحصیل مهندسی به پاریس اعزام شد، و در آنجا بود که هموطنان غیر مذهبی خود را به علت رعایت مشتاقانه مراسم مذهبی و برگزاری نمازهای یومیه از خود رنجانده بود. بازرگان پس از بازگشت به وطن در سال ۱۳۱۵ در دانشکده فنی به تدریس پرداخت و پس از کناره‌گیری رضاشاه نه تنها به تشکیل کانون مهندسين و حزب ایران، بلکه همچنین انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه تهران کمک کرد. به گفته خود او، نیت این انجمن دانشجویی سد کردن موج گسترش حزب توده بود که می‌خواست سراسر دانشگاه را فراگیرد.<sup>(۱۶)</sup> در واقع، اعتقادات عمیق ضد کمونیستی وی باعث شد که در سال ۱۳۲۵ در اعتراض به ائتلاف، حزب توده از حزب ایران کناره‌گیر شد. در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ با مصدق همکاری نزدیک داشت، در دانشگاه درس می‌داد، و سرانجام رئیس دانشکده فنی شد. با انتصاب مصدق به نخست‌وزیری، بازرگان برای حل مسائل کارگری به آبادان اعزام شد و به عنوان نخستین مدیر شرکت ملی نفت ایران خدمت کرد. پس از کودتا به او اجازه داده شد جزو هیأت مدیره سازمان آب تهران قرار گیرد؛ در دانشگاه تدریس کند، و به حمایت خود از انجمن اسلامی دانشجویان ادامه دهد. همچنان که بعدها یکی از یاران نزدیکش گفت، این انجمن پیش از سال ۱۳۳۲ جاذبه کمی داشت اما پس از کودتا جایگاهی یافت؛ زیرا تنها سازمان غیرحکومتی بود که اجازه داشت در دانشگاه فعالیت کند.<sup>(۱۷)</sup> بازرگان با آن که سخت متدین بود، از روحانیونی

چون کاشانی که به مصدق پشت کرده بودند، انتقاد می‌کرد و مایل نبود از سر مشق تشکیلات مذهبی در تأیید ضمنی کودتای ۱۳۳۲ پیروی کند.

طالقانی، که بعدها آیت‌الله شد، در میان رهبران مذهبی فردی پر تحرک بود. او در سال ۱۲۸۹ در روستای طالقان نزدیک یزد\* به دنیا آمد، تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش انجام داد. پدر وی از روحانیان محل بود که در نهضت مشروطه شرکت داشت و از راه تعمیر ساعت امرار معاش می‌کرد؛ زیرا زندگی از محل وجوهات مذهبی را بر نمی‌تافت. در اوایل سال ۱۳۰۹ طالقانی جوان برای تحصیل علوم دینی در قم به مدرسه مشهور فیضیه رفت. پس از اتمام تحصیل در سال ۱۳۱۷، به تهران رفت و تا سال ۱۳۱۹ در دبیرستانی معلم قرآن شد، تا آن‌که به سبب بیانات ضد رژیم شش ماه به زندان افتاد. این اولین حبسی از حبسهای متعدد وی بود. پس از برکناری رضاشاه، طالقانی در تهران ماند و در مسجد هدایت که در آن زمان کانون همایش گروه کوچکی از روحانیون رادیکال بود، به وعظ پرداخت. در دوره بین سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۳۲ از مصدق بی‌دریغ حمایت کرد. با این حال، تا حدودی به سبب جوانی و تا حدودی نیز به علت ارشدیت آیت‌الله کاشانی، در سیاست ملی وزنی نداشت. اما هنگامی که کاشانی از کمک به مصدق باز ایستاد، طالقانی روحانی عمده در تهران - اگر نه در سراسر ایران - بود که علناً از جبهه ملی پشتیبانی می‌کرد. با کودتای ۱۳۳۲ ناگزیر خانه نشین شد و دو اثر مهم نوشت. یکی، تفسیری بر رساله‌ای مشروطه طلبانه که در سال ۱۲۸۹ تحریر شده بود\*\* و در آن اعلام کرد که شیعه ذاتاً مخالف خودکامگی و هوادار دموکراسی است. دیگری، کتابی با عنوان اسلام و مالکیت، که در آن اظهار داشت سوسیالیسم و مذهب با هم سازگارند؛ زیرا خداوند جهان را برای انسان آفریده است و نمی‌خواهد انسانیت را به طبقات استثمارشونده و استثمارگر تقسیم کند. طالقانی، همچون بزرگان، در زندگی دو رسالت توأمان داشت: نشان دادن این که اسلام برای مسائل جدید پاسخی دارد و بنابراین برای جهان معاصر مناسب است؛ و پل زدن بر شکاف عمیقی که مؤمنان متدین را از اصلاح طلبان غیر مذهبی، بازاریان سستی را از متخصصان دارای تحصیلات جدید، روحانیان محافظه کار ضد رژیم را از روشنفکران رادیکال آینده‌نگر، و تشکیلات مذهبی قم را از روشنفکران میهن پرست جبهه ملی جدا می‌کرد. در یک کلام، هدف آنان حل و فصل مسائل ریشه‌داری بود که به شکست نهضت مشروطه و نیز مبارزه ملی سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۲ انجامیده بود.

\* آیت‌الله طالقانی در روستای گلپرد از توابع طالقان - در سیانه کرج و قزوین - زاده شد - م.

\*\* تبه الاثم و تبره اللمه یا حکومت از نظر اسلام اثر علامه محمد حسین نائینی - م.

اگرچه نهضت مقاومت ملی با امیدهای بزرگی شروع به کار کرد، در عرض چهار سال کاملاً از هم پاشید. عواملی در این ناکامی دخیل بود. در سال ۱۳۳۵ رژیم تقریباً همه رهبران آن را به این عنوان که این سازمان مخفی «سنتت مشروطه» است، دستگیر کرد. علاوه بر این، رهبری اشعاب یافت: برخی - از جمله بازرگان و طائقتانی - خود شاه را قبول نداشتند و کلاً رژیم را فاقد مشروعیت می‌دانستند؛ حال آن که دیگران ترجیح می‌دادند حمله را بر موارد خاص و بر وزرای معین معطوف دارند. حزب ایران معتقد بود اگر امریکا جلو ساواک را بگیرد، هواداران مصدق می‌توانند کرسیهای کافی در مجلس تصاحب کنند و به صورت اپوزیسیون (مخائشان) پارلمانی اصلی در آیند. خلیل ملکی حتی فراتر از این رفت و گفت که اپوزیسیون اگر علناً از جناح لیبرال طبقه بالا در برابر ملّا کین مرجع تر حمایت کند، می‌تواند به ناپودی فتودائیم کمک نماید. به این ترتیب این تصور در اذهان عامه ایجاد شد که رادیکالهای غیر مذهبی اصلاح طلبانی ملایم ولی رادیکالهای مذهبی انقلابیونی سازش ناپذیرند. از این گذشته، رادیکالهای مذهبی، از جمله بازرگان، امیدوار بودند ائتلاف مؤثری با علما صورت دهند و حال آن که رادیکالهای غیر مذهبی می‌ترسیدند چنین ائتلافی شهرت آنان را به عنوان اصلاح طلبان منرفی تضعیف کند. ترس آنان هنگامی تشدید شد که در اواخر سال ۱۳۳۸ آیت الله بروجردی در نامه‌ای سرگشاده به آیت الله بهبهانی، کوشید هر سنجی از اصلاحات ارضی را با اعلام این که اسلام حامی حق مالکیت خصوصی است، تحریم کند.<sup>(۱۸)</sup> بدین سان، کشمکش داخلی و سرکوب پلیس ادامه یافت تا نهضت مقاومت ملی را متلاشی کرد.

اما کمی ست تر شدن سلطه پلیسی در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲، به مخالفان جانی تازه داد. سنجایی، فروهر و خلیل ملکی با استفاده از این فرصت، به ترتیب احزاب ایران، ملی [ملت ایران] و جامعه سوسیالیست [سوسیالیستها] را بازسازی و سپس جبهه ملی را از نو دایر کردند و آن را جبهه ملی دوم نامیدند. در این میان، طائقتانی، بازرگان و محفل اصلاح طلبان همفکر، گروهی موسوم به نهضت آزادی ایران تشکیل دادند و آن را به جبهه ملی جدید ملحق کردند. نهضت آزادی، با الحاق به جبهه، اعلام داشت که هدفهای اصلی این نهضت، تقویت جبهه ملی و خدمت به نیازهای مذهبی، اجتماعی و ملی مردم است.<sup>(۱۹)</sup> نهضت همچنین گفت اما مسلمان، ایرانی، مشروطه خواه و مصدقی هستیم؛ مسلمانیم زیرا اصول خود را از سیاست خود جدا نمی‌کنیم؛ ایرانی هستیم زیرا به میراث ملی خود احترام می‌گذاریم؛ مشروطه خواهیم زیرا خواستار آزادی اندیشه، بیان و اجتماعات هستیم؛ مصدقی هستیم چرا که خواهان استقلال ملی هستیم.<sup>(۲۰)</sup>

جبهه ملی دوباره تا سه سال فعال بود. روزنامه باختر امروز را بار دیگر انتشار داد؛ به سازماندهی اعتصابات در دانشگاهها و دبیرستانهای عمده کمک کرد؛ کنگره ای تشکیل داد و کمیته مرکزی وسیعی برگزید؛ تعدادی از رؤسای مهم صنفی، تجار بازار و دانشگاهیان را به عضویت درآورد؛ و یک رشته تظاهرات به راه انداخت که یکی از آنها توانست ۱۰۰۰۰۰ نفر گرد آورد. با وجود این، طوفی نکشید که جبهه ملی عمدتاً به همان دلایلی که پیشتر ذکر شد، از پا درآمد. پس از شورشهای خونین خرداد ۱۳۴۲، شاه شدت عمل نشان داد. بسیاری از رهبران مخالفان را دستگیر کرد و دوباره وابستگی به جبهه ملی را غیرقانونی اعلام داشت. علاوه بر این؛ این بار انشعابات داخلی حادثتر از گذشته بود؛ زیرا نه تنها از مسائل عقیدتی بلکه از مشکلات تاکتیکی و سازمانی نیز ناشی می شد. برخی، بویژه نهضت آزادی و جامعه سوسیالیستها؛ می خواستند جنگی عقیدتی با رژیم به راه اندازند و مسائل نظری را در درون جبهه ملی مطرح کنند و بی دیگران، بویژه در حزب ایران، ترجیح می دادند مسائل عقیدتی را کنار گذارند و در خصوص تعدیهای ملموسی چون تحت نظر بودن مداوم مصدق در خانه خویش، فقدان آزادی مطبوعات، و پیشینی فروش کارخانه جات دولتی به بازرگانان ثروتمند، به رژیم حمله کنند.<sup>(۲۱)</sup> در یک سو، نهضت آزادی با علمای ضد رژیم حتی با آنهایی که علناً مخالف اصلاحات ارضی و حق رأی زنان بودند، به توافق کامل رسید. در سوی دیگر سازمانهای دیگر این توافق را نپذیرفتند و شعار اصلاحات آری؛ دیکتاتوری نه<sup>(۲۲)</sup> را مطرح کردند.<sup>\*</sup> سرانجام رهبران حزب ایران، نگران مهار عناصر رادیکال درون جنبش، کوشیدند جبهه ملی را از ائتلاف سست سازمانهای مستقل به حزب یکپارچه و منجمی با یک مرکز، یک ارگان رسمی، و یک استراتژی سیاسی تبدیل کنند. جای تعجب نیست که نهضت آزادی، حزب ملی [ملت ایران] و جامعه سوسیالیستها در برابر این کوششها ایستادند و تأکید ورزیدند که جبهه ملی باید همچنان ائتلاف وسیع سازمانهای خودگردان باقی بماند.<sup>(۲۳)</sup>

این اختلافات، بخصوص بر سر مسائل سازمانی، در سال ۱۳۴۴ جبهه ملی را به دو اردوی رقیب تقسیم کرد. یک بخش، غالباً متشکل از اعضای حزب ایران، عنوان جبهه ملی دوم را نگه داشت، فعانیتهایش را در میان کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا شدت بخشید، و انتشار باختر امروز را ادامه داد و خواهان برقراری دولتی دموکراتیک و غیرمذهبی در ایران شد. بخش دیگر، متشکل از نهضت آزادی، حزب ملی [ملت ایران] و جامعه سوسیالیستها؛

\* اتفاقاً این شعار مشخصاً از سوی نهضت آزادی ایران مطرح شده بود.

خود را جبهه ملی سوم نامید. این جبهه که در میان دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه و امریکای شمالی فعال بود، دو روزنامه منتشر کرد - ایران آزاد و خیرنامه - و کوشید ارتباط مؤثری با رهبران مذهبی تبعیدی، بویژه آیت‌الله خمینی در عراق، برقرار سازد. به گفته خیرنامه در مقاله‌ای با عنوان «درسهای سال ۴۲»

در محرم سال ۴۲، نه احزاب سیاسی بلکه رهبران مذهبی بودند که مردم را برانگیختند و به حرکت درآوردند. درس اصلی که باید از سال ۴۲ گرفت این است که علما باید نقش خطیری در مبارزات ضد امپریالیستی ما ایفا کنند - درست همچنان که در جنبش تنباکو در سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱، در انقلاب مشروطه در سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۰، و در نهضت ملی سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ ایفا کردند. (۲۲)

همین‌طور، نشریه مجاهد، ارگان نهضت آزادی در تبعید، در سرمقاله‌اش با عنوان «مبارزات رهبران مذهبی» اعلام داشت:

رهبران شیعه همواره یاور مبارزه با استبداد و امپریالیسم در ایران بوده‌اند. از دوران انقلاب مشروطه، از سالهای سیاه استبداد رضاشاهی، و از تظاهرات خونین سال ۱۳۴۲، علما حامی تودهای مردم بوده‌اند. آیت‌الله خمینی که از سال ۱۳۴۲ در تبعید به سر می‌برد، اکنون مخالف اصلی رژیم است. شاه، آن به اصطلاح متخصصان مذهبی مزدور رژیم، و دیگر خائنان به ملت، می‌کوشند بین ما و روحانیت مترقی شکاف اندازند... ما همه توان خود را به کار خواهیم گرفت تا بین مخالفان سیاسی و رهبران مذهبی، بویژه آیت‌الله خمینی، اتحاد به وجود آوریم. ما با اتحاد خواهیم توانست این رژیم منفور را نابود کنیم. (۲۵)

نهضت آزادی. از میان گروه‌های کثیر وابسته به جبهه ملی، نهضت آزادی نقش بسیار مهمی در انقلاب اسلامی ایفا کرد. نهضت آزادی موفقیت خود را بیشتر مدیون ارتباط نزدیکی بود که با آیت‌الله خمینی ایجاد کرد؛ و تا حدی مرهون توانایی بازرگان و طالقانی در جذب شماری از متخصصان جوان و تکنوکراتهای رادیکال، که هرچند تحصیلات جدید داشتند، در صدد تلفیق اسلام و علوم غربی بودند. گرچه نهضت آزادی در سال ۱۳۴۲ رسماً منوع شد، همچنان جلسات مخفی در تهران برگزار می‌کرد و دانشجویان خارج را، بویژه در امریکال شمالی و فرانسه، سازمان می‌داد. این گروه، پس از انقلاب اسلامی، در حکومت موقت بازرگان مناصب اصلی را به دست آورد.

در تهران، رهبری گروه - غیر از بازرگان و طالقانی - شامل دکتر یدالله سبحانی، عزت‌الله سبحانی، حسن نزیه، دکتر عباس شیبانی و صادق طباطبایی بود. یدالله سبحانی، استاد زمین‌شناسی در دانشگاه تهران، از دوستان قدیم بازرگان بود. آنان در کنار هم از حزب ایران



کناره گرفتند و سپس انجمن اسلامی دانشجویان نهضت مقاومت ملی، و سرانجام، نهضت آزادی را تشکیل دادند. عزت‌الله سعایی، پسر وی، هنگام تحصیل مهندسی در دانشگاه تهران، به انجمن اسلامی دانشجویان پیوسته بود. او در سال ۱۳۴۳ به چهار سال زندان محکوم شد و بیشتر دهه ۴۰ را در زندان به سر برد. نزیه که پس از انقلاب مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران شد، حقوق‌دان جوانی بود که از اوایل دهه ۱۳۳۰ با بازرگان همکاری نزدیک داشت. نزیه که متولد آذربایجان بود، در تهران بزرگ شده و در سویس تحصیل کرده بود. شیانی، پزشک بود و از طریق انجمن اسلامی دانشجویان وارد سیاست شده و در سال ۱۳۳۵ به سبب سازمان دادن تظاهراتی به حمایت از جمال عبدالناصر از دانشگاه تهران اخراج شده بود. سرانجام، صادق طباطبایی که در جمهوری اسلامی نخستین وزیر اطلاعات [سخنگوی دولت] شد، در لبنان و آلمان غربی تحصیل کرده بود. او با آیت‌الله خمینی و امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان خویشاوندی سببی داشت.

نهضت آزادی را در آمریکای شمالی چهار روشنفکر تبعیدی رهبری می‌کردند: محمد نخب، دکتر ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و عباس امیرانتظام. نخب که از همه مسن‌تر بود، در سال ۱۳۲۳ هنگام تحصیل در یکی از دبیرستانهای رشت، وارد حزب ایران شد و بدین‌وسیله فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. وی در اعتراض به ائتلاف با حزب توده، از حزب ایران کناره گرفت و نخست «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» و سپس «حزب مردم ایران» را تشکیل داد.\* هرچند این سازمان نتوانست اعضای زیادی جلب کند، نخب را می‌توان نخستین ایرانی دانست که برای تعلق شیعہ با سوسیالیسم اروپایی کوشش کرده است. وی پس از مدتی حبس در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ به آمریکا رفت، در سازمان ملل مشغول به کار شد، و در عین‌حال که دکترای مدیریت عمومی را در دانشگاه نیویورک تمام می‌کرد، نماینده جبهه ملی سوم در شعبه آمریکای کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شد. نخب با کناره‌گیری از کنفدراسیون در اواسط دهه ۱۳۴۰ به تشکیل انجمن دانشجویان اسلامی در آمریکای شمالی یاری داد و برای نشریه مجاهد، ارگان نهضت آزادی در تبعید، مقالاتی نوشت. او که بیشتر عمرش را وقف مبارزات رادیکال کرده بود، در آستانه وقوع انقلاب اسلامی، در نیویورک درگذشت.

یزدی، یار اصلی نخب در انجمن دانشجویان اسلامی، در تگزاس به عنوان پزشک

\* کناره‌گیری نخب و خدایپرستان سوسیالیست از حزب ایران عمدتاً به دلیل گرایشهای رادیکال و مذهبی آنان و مواضع محافظه‌کارانه حزب ایران بود - م.

مشخص غدد اشتغال داشت. وی فعالیت سیاسی خود را به عنوان دانشجوی عضو نهضت مقاومت ملی آغاز کرد. در سال ۱۳۴۱ برای تحصیل پزشکی به آمریکا اعزام شد و تا سال ۱۳۵۷ در آنجا ماند، به تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان یاری داد، و رابط اصلی این گروه با آیت الله خمینی گردید. پس از انقلاب اسلامی، یزدی وزیر امور خارجه شد. چمران که در سال ۱۳۵۸ به وزارت دفاع برگزیده شد، از برکلی درجه مهندسی گرفته بود. او که در شعبه کالیفرنیا انجمن اسلامی دانشجویان فعال بود، در اواسط دهه ۱۳۴۰ به خاورمیانه رفت و در ارتش مصر و نیز در گروه امل، شبه نظامیان شیعه جنوب لبنان، آموزش چریکی دید. [امیر] انتظام، یکی دیگر از فارغ التحصیلان برکلی، از اعضای اولیه نهضت آزادی بود. پدرش که از تجار متمدن فرش بود، او را که به دلیل فعالیت‌های دانشجویی‌اش در لیست سیاه قرار داشت، برای اتمام تحصیلات مهندسی به کالیفرنیا فرستاد. امیر انتظام در آمریکا، در کنفدراسیون و در انجمن اسلامی دانشجویان به فعالیت پرداخت. در اوایل دهه ۱۳۵۰ اجازه بازگشت به ایران به او داده شد. وی ارتباط خود را با یزدی حفظ کرد و شرکت ساختمانی پر دولتی به راه انداخت. او پس از انقلاب معاون نخست وزیر شد.

نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشجویان وابسته به آن، در فرانسه، عمدتاً به دست صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی صدر سازمان داده شد. قطب‌زاده، فرزند تاجری بازاری، از اوایل دهه ۱۳۳۰ از هواداران پرشور آیت‌الله کاشانی بود. در دهه ۱۳۴۰ به هنگام تحصیل زبان در واشینگتن، به تشکیل شعبه محلی کنفدراسیون دانشجویان یاری رسانده، اما بزودی به این عنوان که مائوئیست‌ها بر کنفدراسیون تسلط یافته‌اند از آن کناره گرفته بود. قطب‌زاده با ورود به پاریس، به عنوان رابط اصلی انجمن اسلامی دانشجویان اروپا و کشورهای رندیکال عربی بویژه الجزیره، عراق و سوریه، فعالیت کرد. او بلافاصله پس از انقلاب اسلامی پست مهم مدیریت رادیو و تلویزیون ملی ایران را به دست آورد. بنی صدر، فرزند یکی از روحانیون بسیار مورد احترام در همدان، در پاریس دکترای اقتصاد گرفت. طی سالهای بحرانی ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ که هنوز دانش آموز دبیرستان بود، وارد سیاست شد و در سراسر دهه ۱۳۳۰ همچنان از حامیان فعال مصدق بود و با این حال با وسواس بی‌پایان از پیوستن به احزاب سیاسی خودداری می‌کرد. وی در اوایل دهه ۱۳۴۰ تبعید شد و همچنان از تحزب دوری جست اما با پیوستن به انجمن اسلامی دانشجویان و نوشتن مقالات متعددی در انتقاد از وضع اقتصادی ایران، به تشکیل نهضت آزادی و جبهه منی سوم یاری رساند. او در این مقالات اعلام کرد که شرکت‌های چند ملیتی بر اقتصاد چیره شده‌اند؛ شاه منظم‌اً کشاورزی ایران را برای کمک به صادرات تولیدات کشاورزی غرب نابود می‌کند؛ بورژوازی دستگاه دولت، منابع

ذیقیمت کشور را تاراج می‌کند؛ و صنایع جدید، بویژه مجتمعهای صنعتی، سبب وابستگی بیشتر ایران به غرب هستند.<sup>(۲۶)</sup> به اعتقاد او برای پایان دادن به این وضع فجیع، ایران باید به وابستگی به غرب پایان دهد، بویژه در تولید مواد غذایی خوداتکا شود. صنایع بومی ایجاد کند، و در سطح فرهنگی، «نظریه اقتصاد اسلامی» را تدوین کند. کوششهای احتمالی وی در تدوین این نظریه باید با وقوع انقلاب اسلامی معوق مانده باشد.

اما روشنفکر برجسته نهضت آزادی - اگر نه همه ایران معاصر - جامعه‌شناسی جوان و تحصیلکرده پاریس به نام علی شریعتی بود. او در سال ۱۳۱۲ در روستایی در شمال غربی خراسان به دنیا آمد، مدنی در روستای زادگاهش و مدنی در مشهد، که نزدیکترین شهر بزرگ به روستای او بود، زندگی کرد. آن‌طور که بعدها نوشت، نگاهش به زندگی سخت متأثر از پدر بود که از مسلمانان مبارز به شمار می‌رفت و هرچند روحانی نبود، در مدارس محل تاریخ اسلام درس می‌داد و از تبار محققان توانایی بود که به شوق زرق و برق تهران، زادگاه خود را ترک نکرده بودند.<sup>(۲۷)</sup> شریعتی هنوز شاگرد مدرسه بود که در مباحثات سیاسی که پدرش تشکیل می‌داد، شرکت می‌جست و همراه وی به نهضت خداپرستان سوسیالیست پیوسته بود. به تاسی از پدر تصمیم گرفت معلم شود، وارد دانشرای تربیت معلم در مشهد شد، پیش پدرش عربی آموخت، و در سال ۱۳۳۲ با اتمام تحصیل در دانشسرا، چهار سال در مدارس ابتدایی شمال خراسان درس داد و در ضمن آن کنایی را به نام ابوذر، خداپرست سوسیالیست از عربی ترجمه و در مشهد منتشر کرد. این کتاب که اثر قصه‌نویس رادیکال مصری عبدالحمید جوده‌السحار بود، زندگی یکی از نخستین اصحاب پیامبر را شرح می‌داد که پس از درگذشت پیامبر، با خلیفه به مخالفت برخاست، از علی (ع) حمایت کرد، و در دوره خانه‌نشینی وی، به صحرا رفت تا زندگی ساده‌ای پیشه کند و سنت اسلامی طرفداری از فقرا در برابر توانگران حریص را زنده بدارد. در نظر جوده‌السحار و شریعتی، همچون بسیاری مسلمانان رادیکال در خاورمیانه، ابوذر نخستین سوسیالیست مسلمان بود. آن‌طور که پدر شریعتی بعدها نوشت، پسرش ابوذر را یکی از بزرگترین چهره‌های تاریخ اسلام می‌دانست.<sup>(۲۸)</sup>

علی شریعتی در سال ۱۳۳۷ برای تحصیل در دوره فوق لیانس زبانهای خارجی، با رشته تخصصی عربی و فرانسه، وارد دانشگاه مشهد شد. با اخذ مدرک در سال ۱۳۳۹ برنده بورس دولتی شد و برای اخذ دکترای جامعه‌شناسی و مطالعات اسلامی به پاریس رفت. در پاریس، مبارز بجاوجه انقلاب الجزایر و کوبا، وارد فعالیتهای سیاسی دانشجویی شد و نیز به فستنه رادیکال سیاسی پرداخت. به نهضت آزادی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی ملحق شد؛ تظاهراتی در حمایت از الجزایر ترتیب داد - به دنبال یک مورد از این فعالیتهای بر اثر

زخمهایی که از ناحیه سر برداشته بود، سه روز در بیمارستان بستری شد - و سردبیری ایران آزاد، ارگان جبهه ملی سوم در اروپا، و نیز نامه پارس ماهنامه کفدراسیون دانشجویان ایرانی در فرانسه، را به عهده گرفت. او مدتی نزد برخی از شرق شناسان مشهور تحصیل کرد، در کلاس استادان مارکسیست حضور یافت، و آثار رادیکالهای معاصر چون ژان پل سارتر، چه گوارا، جیاپ و البته قانون را خواند. در واقع، جنگ چریکی اثر چه گوارا و شعر چیست؟ از سارتر را ترجمه کرد و ترجمه دوزخیان زمین و پنجمین سال نبرد الجزایر اثر قانون را شروع کرد. در حین ترجمه اثر اخیر، سه نامه به قانون نوشت و درباره مآله مذهب و انقلاب او را به چالش خواند. به نظر قانون، مردم جهان سوم می بایست برای نبرد با امپریالیسم غرب از مذهب خود دست برمی داشتند اما به اعتقاد شریعتی مردم جهان سوم نمی توانستند با امپریالیسم بجنگند مگر آن که نخست هویت فرهنگی خود را که در برخی کشورها با ستهای مذهبی رایج در آمیخته بود، باز می یافتند.<sup>(۲۹)</sup> آنان می بایست به ریشه های مذهبی خود بازمی گشتند تا بتوانند در برابر غرب بایستند.

شریعتی در سال ۱۳۴۴ به ایران بازگشت. پس از شش ماه زندان و محرومیت طولانی از حق تدریس در دانشگاه تهران، به خراسان رفت و نخست در مدرسه ای روستایی و سپس در دانشگاه مشهد تدریس کرد اما در سال ۱۳۴۶ [۱۳۴۹] به دعوت حسین ارشاد، کانونی مذهبی که به هزینه دست اندرکاران نهضت آزادی اداره می شد، برای ایراد درسهایی به تهران رفت. شش سال آثمی پر بارترین سالهای زندگی شریعتی بود؛ زیرا به طور مرتب در حسینیه سخنرانی می کرد و این سخنرانیها بعدها به صورت مجموعه ای در حدود پنجاه جلد به چاپ رسید. علاوه بر این نوار سخنرانیهای او به صورت وسیع پخش شد و مورد استقبال پیگیر دانشجویان و دانش آموزان دبیرستان، بویژه شهرستانهای مذهبی قرار گرفت. ساواک، هراسان از محبوبیت شریعتی و اشاره های مکررش به مسائل جاری، در [۱۳] آبان [۱۳۵۱] حسینیه را بست، شریعتی را دستگیر، و بسیاری از آثارش را ممنوع کرد. شریعتی تا سال ۱۳۵۴ در زندان ماند تا به خواهش حکومت الجزایر آزادی خود را بازیافت. او که دو سال دیگر در خانه اش بازداشت بود، در اردیبهشت ۱۳۵۶ توانست به لندن برود و یک ماه بعد [در ۲۹ خرداد] در آنجا به طور ناگهانی درگذشت. هوادارانش معتقد بودند که ساواک او را کشته است اما به گزارش مأموران تحقیق انگلستان علت مرگ حمله شدید قلبی بوده است. هرچند شریعتی زنده نماند تا سقوط شاه را ببیند، به حق، روشنفکر اصلی انقلاب اسلامی، حتی قانون این انقلاب محسوب می شود.

شریعتی برای گریز از تیغ سانور، به تشیل سخن می گفت، واژه های دوپهلوی به کار

می‌برد، و اغلب به سائل حاد روز اشاره مستقیم نمی‌کرد. آثارش به‌رغم پیش‌کلام، پیامی روشن داشت: این که اسلام — بخصوص تشیع — آن‌گونه که بسیاری از روشنفکران غیرمذهبی می‌گویند، نه اعتقادی محافظه‌کار و جزمی است و نه آن‌گونه که بعضی از روحانیون مرتجع می‌گویند، یک عقیده شخصی غیرسیاسی است بلکه آرمانی انقلابی است که همه وجود حیات، بویژه سیاست، را دربرمی‌گیرد و مومنان حقیقی را وامی‌دارد تا با هرگونه ستم، بهره‌کشی، و بی‌عدالتی اجتماعی به نبرد برخیزند. شریعتی تأکید داشت که پیامبر نه فقط برای ایجاد یک جامعه بلکه برای برپایی «امت اسلامی» — جامعه‌ای پویا که همواره در راه پیشرفت دارد — و نه فقط برای مذهبی یکتاپرست بلکه برای برقراری نظام توحیدی — نظامی اجتماعی که با فضیلت، عشق به عدالت، برابری، برادری، مالکیت عمومی، و مهمتر از همه، جامعه‌ای بی‌طبقه، در یگانگی کامل است — مبعوث شده است. علاوه بر این، امامان شیعه، بویژه امام حسین (ع) پرچم قیام را برافراشته بودند؛ زیرا حکام وقت — خلفای ثبه‌کار و درباریان آنان — به امت خیانت کرده و اهداف نظام توحیدی را کنار گذاشته بودند. بدین سان، در نظر شریعتی، عزاداری ماه محرم به یاد شهادت حسین (ع) در کربلا حاوی یک درس بزرگ است: این که همه شیعیان، در همه زمانها و مکانها، موظف‌اند تا برای از میان بردن نابسامانیهای موجود، در برابر هر حکومت جور به مخالفت بپردازند، مقاومت کنند، و حتی به قیام برخیزند. شریعتی در مورد کشور خود ایران، این نابسامانیها را امپریالیسم جهانی، صهیونیسم بین‌المللی، استعمار، سرکوب، نابرابری طبقاتی، کارتلها، شرکتهای چند منبتی، نژادپرستی، امپریالیسم فرهنگی، و غرب‌زدگی عنوان کرد.<sup>(۳۰)</sup>

شریعتی در عین حال که امپریالیسم غربی و نابرابری طبقاتی را دشمنان درازمدت و اصلی می‌شمرد، بسیاری از آثارش متوجه دو هدف نزدیک بود: مارکسیسم، بویژه انواع استالینیستی، آن که عملاً نسل پیشین روشنفکران ایران پذیرفته بودند؛ و سوءتعبیر از اسلام، بویژه «نوع محافظه‌کار» غیر سیاسی آن که برخی از روحانیون به خورد توده‌های مردم می‌دادند. شریعتی به سبب این دو هدف نه تنها در میان مقامات رژیم بلکه در میان مخالفان و تشکیلات روحانی نیز سخت جنجال برانگیخت. بعضیها از روی اعتبار ظاهری شعارهای مذهبی وی، نتیجه گرفتند که او مؤمنی متدین و بنابراین از پیروان وفادار روحانیت سستی است. دیگران، متحیر از مخالفت وی با روحانیت محافظه‌کار، او را بدعتگذاری ضد روحانیت پنداشتند که افکار بیگانه غیرمذهبی‌اش را به نام اسلام عرضه می‌کند و یک ملکم‌خان جدید است، و مضطرب از نگرش ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری وی، برچسب مارکسیست اسلامی بر او زدند. بعضی دیگر نیز، تحت تأثیر دل‌بستگی وی به جهان

اسلام، او را به عنوان پاسخ مسلمانان به مارکس، ستودند. اما شریعتی خود را، نه مسلمان مارکیست و نه مسلمان ضد مارکیست بلکه نظریه پردازی و ادینکال می‌دانست که از شیعه الهام می‌گرفت و با ابزارهای علوم اجتماعی غربی - بویژه مارکسیسم - به تحلیل سیاسی می‌پرداخت. در بنگ کلام، شریعتی خود را ادامه‌دهنده و تکمیل‌کننده چیزی می‌دانست که مسلمانان رادیکال نسل پیشین - از جمله، بازرگانان، طائفانی و نخشب - آغاز کرده بودند؛ یعنی تدوین دینی دنیانگر که برای روشنفکران نو جذایت داشت بی آن‌که بازاریبان مستی و توده‌های مذهبی را فراری دهد.

شریعتی با مارکسیسم رابطه عشق-نشرت داشت. او از سویی، می‌پذیرفت که بدون شناختی از مارکسیسم نمی‌توان جامعه و تاریخ جدید را درک کرد. بخش عظیمی از این الگو را که جامعه را به زیربنای اقتصادی، ساختار طبقاتی، و روبنای سیاسی-عقیدتی تقسیم می‌کرد؛ می‌پذیرفت. حتی قبول داشت که بسیاری از مذاهب را باید در همین مقوله جای داد؛ زیرا فرمانروایان به ناگزیر می‌کوشیدند و عده پاداش اخروی را به توده‌ها تزیین اکنند.<sup>(۳۲۰)</sup> وی می‌پذیرفت که تاریخ بشر، تا حدود زیادی تاریخ مبارزات طبقاتی است اما در عین حال می‌افزود که مبارزه اصلی بر سر قدرت سیاسی بوده است نه دارایی مادی.

به گفته خود وی، از زمان هاین و قایلین، بشر به دو دسته مخالف تقسیم شده بود: در سویی ستمبران یعنی مردم قرار داشتند و در سوی دیگر ستمگران یعنی فرمانروایان. و همچنین کوشید این تصور را بر هم زند که مارکس بنگ ماتریالیست محض و معتقد به جبر اقتصادی بوده است که بشر را گله خرده گیر خودینی نگریسته و از شناسایی نقش مهمی که آرمانهای والا در شکل دادن به تاریخ بشر ایفا می‌کنند، سر باز زده است. شریعتی در واقع مارکس را به سبب آن که از اغلب «آینده‌آلیستهای خودبین و مؤمنان مذهبی» کمتر ماتریالیست است، تحسین می‌کرد.<sup>(۳۲۱)</sup>

از سوی دیگر، شریعتی به بعضی از جوانب مارکسیسم - بویژه مارکسیسم «مستقر» احزاب کمونیست جزم‌اندیش - سخت حمله می‌کرد.<sup>(۳۲۲)</sup> او، چون قانون، معتقد بود که این احزاب همچون دیگر جنبشهای سوسیالیستی اروپا، قربانی قوانین آهنین بوروکراسی شده‌اند؛ یعنی با کسب حمایت مردم و تأیید حکومتها، تثبیت شده و بنابراین شور انقلابی خود را از دست داده‌اند.<sup>(۳۲۳)</sup> او، باز هم چون قانون، بر آن بود که این احزاب از کمک به نهضت‌های رهایی بخش ملی خودداری می‌کنند و نمی‌پذیرند که در عصر جدید، مبارزه اصلی نه بین سرمایه‌دوران و کارگران بلکه بین «مهریالیستها و جهان سوم» است. علاوه بر این، شریعتی اظهار می‌داشت که مارکسیسم غالباً در ایران کارایی ندارد زیرا این کشور، برخلاف اروپا، بر مبنای شیوه تولید

آسبایی، قوام یافته و نوزایی (رنسانس)، اصلاح [دینی] (رفورم‌اسیون)، روشنگری، انقلاب صنعتی، و گذار جدی از فئودالیسم به سرمایه‌داری را از سر نگذرانده است. در نتیجه، ایران عقب مانده است، با مردمانی هنوز سخت مذهبی، روحانی‌تری برخوردار از نفوذ اجتماعی فراوان، و یک بورژوازی بازاری بی‌خبر از دنیا، لیبرالیسم، و حتی اخلاق سرمایه‌داری.<sup>۳۳</sup> شریعتی در ترسیم اهمیت اسلام در فرهنگ ایران مدعی بود که حزب توده با بی‌توجهی به حساسیت‌های مذهبی توده‌ها آنان را از خود بیگانه ساخته است.

وقتی به انتشارات قدیم [حزب توده] می‌نگرم، چیزی نمی‌بینم جز عناوینی چون: ماتریالیسم تاریخی، عرفان و اصول مادی، مفهوم ماتریالیستی انسانیت، مبای ماتریالیستی حیات و تفکر، مارکسیسم و زبان‌شناسی، [نوشته استالین]... در نتیجه فضاوت کلی بی‌که مردم ما از اعمال و افکار این گروه داشتند این بود که اینها آدمهای لامذهبی هستند، دشمن خدا و ملیت و مذهب و اخلاق و معنویت و همه مقدسات و همه افتخارات و همه سنتها و ویران‌کننده همه احکام و عقاید و مخالف خدا و فردا و ناموس و شرف و همه و همه چیز! هدفشان هم فقط این است که دین ما را از ما بگیرند و عوضش بیدینی را از ما خارج، وارد کنند! همین، و در نتیجه تفسیر آن رند عوام‌شناسی که از همه این بیرون، جامعه‌شناسی علمی، و داعیان، ایدئولوژی توده‌ای، و مدعیان، مردم‌گرایی، بهتر با روانشناسی و زبان این مردم آشنا بود، جا افتاد که گفت: «کمور به زبان فرنگ یعنی «خدا...! کمونیست، یعنی خدا نیست! لابد خواهد خندید که این فضاوت عوام است. آری، ولی مگر نه زمینه اصلی کار و مخاطب اصلی حرف آنها همین عوام است؟ عوام یعنی توده، یعنی «دمو»، یعنی دهقان و کارگر و پرولتر و گروه‌های پراکندهٔ بیخانمان و بی‌سر و پا و بی‌تشخص. آن هم عوام ایرانی که نود درصدش پرولتر شهری است. عوام دورهٔ فئودالیسم و مذهب، نه عوام دورهٔ کاپیتالیسم صنعتی دو قرن بعد از رنسانس و یک قرن بعد از انقلاب کبیر فرانسه و سه قرن بعد از احیای روح ملی و اتروای کلیا و کتار کشیدن مذهب از جامعه... چون روستاییان و کارگران ما نیازمند آموختن واقعیت‌های استعمار، معنای استعمار، و فلسفه فقر هستند. آموزگاران باید از آثاری که مخالف ایمان و دین باشد، اجتناب کنند و به شاعرکارهایی روی آورند که بتواند آگاهی اجتماعی را بالا ببرد. وقتی به هزاران کتابی که در ایران منتشر شده است می‌نگرم، حیرت می‌کنم که می‌بینم کسی کاپیتال را ترجمه نکرده است.<sup>۳۴</sup>»

قابل توجه است که شریعتی از به کار بردن استدلال معمول روحانیون در مورد گروه‌های چپ، به این عنوان که مارکسیست‌ها کافرند و کافران بنا بر تعریف، غیر اخلاقی، تبه‌کار، شرور و گنه‌کارند، امتناع می‌ورزید. برعکس، در بحث از مارکسیسم می‌گفت معنای مؤمن حقیقی آن

نیست که به خدا، روح و آخرت ایمان تعبدی داشته باشد بلکه گرایش به عمل قاطع در راه حقیقت است؛ «خوب دقت کنید که قرآن کلمه کافور را چگونه به کار می برد. این کلمه فقط برای توصیف کسانی که از دست زدن به عمل خودداری می کنند، به کار رفته است. هرگز در توصیف کسانی که متافیزیک را نفی می کنند یا به وجود خدا، روح و قیامت اعتقاد ندارند، به کار نمی رود.»<sup>(۳۷)</sup>

به هر حال، ایراد اصلی شریعتی به مارکسیسم، مستقیماً به نگرش وی به فرهنگ بومی و مکاتبات سابق او با قانون مربوط می شود. در نظر مارکسیستهای کلاسیک، ناسیونالیسم ابزاری بود که طبقه حاکم برای جدا نگه داشتن توده مردم از سوسیالیسم و انترناسیونالیسم به کار می بردند اما به اعتقاد شریعتی، ملت‌های جهان سوم نمی توانند امپریالیسم را شکست دهند، بر از خودبیگانگی (الیناسیون) اجتماعی فائق آیند، و به جایی برسند که قادر باشند تکنولوژی غربی را بدون از دست دادن هویت شخصی خود به عاریت گیرند مگر آن‌که نخست به خویشن خویش بازگردند و ریشه‌های خود، میراث ملی خود و فرهنگ بومی خود را بازیابند.<sup>(۳۸)</sup> شریعتی در سلسله سخنرانی‌هایی با عنوان بازگشت چنین اظهار می کند:

خوب، من می‌خواهم در اینجا به یک مسأله اساسی بپردازم. مسأله اساسی‌ای که در میان روشنفکران الآن مطرح است. میان روشنفکران افریقا، روشنفکران امریکای لاتین، آسیا، و تازگی هم در ایران مطرح است، و آن مسأله «بازگشت به خویش است...» باری، مسأله بازگشت به خویشن، شعاری نیست که الآن در دنیا مذهبها مطرح کرده باشند، بلکه بیشتر روشنفکران مترقی غیر مذهبی این مسأله را برای اولین بار مطرح کرده‌اند. مانند امه سه زر و در افریقا مثل فرانس فانون، مثل ژولیوس نی‌رهرد، مثل جومو کیناتا، مثل ستر در سنگال، مثل کاتب یاسین نویسنده الجزایری و مثل جلال آل احمد در ایران... و بر این اساس است که وقتی مسأله بازگشت به خویش مطرح است برای من مذهبی یا تویی غیر مذهبی که هر دو در مسؤولیت اجتماعی‌مان مشترک هستیم و به تفاهم مشترک رسیده‌ایم، مسأله تبدیل می‌شود از «بازگشت به خویش» به «بازگشت به فرهنگ خویش...» ما یک خویشن باستانی داریم، ما دورۀ هخامنشی، دورۀ ساسانی، دورۀ اشکانی، و دورۀ پیش از آنها، آیا به آنها برگردیم؟... آن خویشن هخامنشی و باستانی و قدیمی ما خویشنی است که در تاریخ، مورخین و جامعه‌شناسان، دانشمندان، و باستان‌شناسان، آن خویشن را می‌توانند کشف بکنند، بخوانند و بفهمند ولی ملت ما آن خویشن را به عنوان خویشن خودش حس نمی‌کند، و قهرمانان، شخصیتها، نبوغها، و افتخارات و اساطیر آن دوره در میان مردم ما حیات و حرکت و تپش ندارند، قبحی تمدن اسلامی آمده و بین خویشن پیش از اسلام و پس از اسلام ما فاصله‌ای



انداخته است که خویشتن پیش از اسلام ما فقط به وسیله دانشمندان و متخصصین در موزه‌ها و کتابخانه‌ها قابل رؤیت و مطالعه است، توده ما هیچ چیز از آنها یادش نیست... در نتیجه، برای ما بازگشت به خویش نه به معنی بازیافتن ایران پیش از اسلام، بلکه بازگشت به خویشتن اسلامی بخصوص خویشتن شیعی ماست. (۴۹)

شریعتی حتی در عین حمایت از بازگشت به اسلام، بلافاصله از روحانیت سستی انتقاد می‌کند تا خود را از اسلام روحانیت محافظه کار متمایز سازد. به گفته خود او،

امروز دیگر کافی نیست یکی بگوید من با مذهب مخالفم یا یکی بگوید من معتقد به مذهب هستم. این دو حرف بی معنی است. باید بعد از این تکلیفش را معلوم کند که کدام مذهب را معتقد است. مذهب ابوذر و مذهب مروان حکم، هر دو اسلام است. اما میان اسلام ابوذر با اسلام مروان حکم فاصله بین ولات و اللات است. این اندازه فاصله است. خوب، به اسلام معتقدی، اما به کدام اسلام معتقدی؟ اسلامی که در کاخ عثمان سر در آخوریت المال مردم را غارت می‌کند، یا اسلامی که در ریزه تنها و خاموش در تبعید می‌میرد... (۴۰)

این است که ناچارم دمام توضیح بدهم... و بگویم: اسلام ابوذر، به کعب الاحبار، اسلام عدالت و رهبری، نه اسلام خلافت و طبقه و اشرافیت، اسلام آزادی و آگاهی و حرکت، نه اسلام اسارت و خواب و سکون، اسلام مجاهد، نه اسلام بروحانی، و تشیع، تشیع علوی، نه تشیع صفوی... (۴۱)

شریعتی روحانیت محافظه کار را هدف انتقادهای صریح و ضمنی قرار داد. آنان را متهم کرد که بخشی از طبقه حاکم بوده‌اند؛ تشیع انقلابی را «نهاده» کرده و بدین وسیله آن را به صورت مذهبی سخت محافظه کار درآورده‌اند. چنانکه او غالباً بیان می‌کرد، ملایان همراه با حکام و توانگران، هیأت واحد طبقه ستمگر را تشکیل می‌دهند؛ در مراحل اولیه تحول اجتماعی، قایل تنها نماینده ستمگران است اما با توسعه جامعه، آنان سه بُعد را تشکیل می‌دهند: بعد سیاسی - قدرت [زور]؛ بعد اقتصادی - ثروت [زر]؛ و بعد مذهبی - زهد [تزویر]. (۴۲) هم چنین به طور ضمنی روحانیت محافظه کار را متهم کرد که مخالف ادامه راهی هستند که اصلاحگرانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی شروع کردند؛ که مخالف افکار مترقی غربی، بویژه قوانین مشروطه سالهای ۱۲۸۸-۱۲۸۵ هستند؛ و این که خواهان اطاعت کورکورانه مردم‌اند و نمی‌گذارند که آنان به متون اصلی دست یابند و می‌کوشند متون اسلامی را تحت نظارت انحصاری خود درآورند. (۴۳) علاوه بر این، معتقد بود که روحانیت محافظه کار نه به پیش رو، که در جستجوی دوران باشکوه، اسطوره‌ای، به پشت سر می‌نگرد؛ با متون مقدس بیشتر چون منابع مدرسی فسیل شده برخورد می‌کند تا منبع الهامی برای یک

جهان بینی انقلابی پویا، و معانی حقیقی کلمات حیاتی چون امت را در نمی یابد و بنابراین روشنفکران مجبور می شوند به شرق شناسان اروپایی چون مونتگمری و توت روی آورند.<sup>(۴۴)</sup> گذشته از این، شریعتی غالباً تأکید می کرد که بازگشت به اسلام حقیقی نه توسط علما بلکه روشنفکران مرفقی می تواند صورت گیرد. او در بازگشت چنین استدلال کرد که «رسانس» و «رفورماسیون» اسلامی بیشتر به دست روشنفکران حاصل می شود تا روحانیت سنتی. در یک سخنرانی با عنوان مذهب علیه مذهب اظهار داشت که روشنفکران در عصر جدید مفسران راستین مذهب اند. در اثری با عنوان چه باید کرد؟ تأکید ورزید که روشنفکران مرفقی، نمودهای اصیل اسلام پویای انقلابی اند.<sup>(۴۵)</sup> همین طور در جزوه ای با عنوان انتظار اعلام داشت:

دو نوع اسلام متفاوت وجود دارد. یکی آرمانی انقلابی برای تحول اجتماعی. پیشرفت و روشنگری است. دیگری آموزش مدرسی فلاسفه، متکلمان، سیاستمداران و فقهاست. اسلام به عنوان آرمانی انقلابی، به ابوزره، به مجاهدین و اکنون به روشنفکران تعلق دارد. اسلام به عنوان آموزشی مدرسی، به بوعلی سینا، مجتهدین، و علمای دین متعلق است. اسلام نوع اخیر را می توان از متخصصین خارجی و حتی افراد مرتجع فراگرفت. از سوی دیگر، اسلام انقلابی را می توان از بسوادان یادگرفت. در واقع، گاهی دریافت بسوادان از اسلام اصیل - عانی تر از دریافت فقیه، عالم، و متکلم بلند پایه است.<sup>(۴۶)</sup>

شریعتی در میان نسل جوان روشنفکران بویژه در میان هزاران دانشجویی که هر سال از دانشگاههای جدید، دبیرستانها و مدارس فنی، حرفه ای و تربیت معلم در شهرستانها فارغ التحصیل می شدند، سرعت شهرت یافت. بسیاری از هوادارانش چون خود او از طبقه متوسط مرفه - از خانواده های بازاری، روحانی و خرده مالک - برخاسته و در فضای مذهبی بارآمده، و با برخورداری از رشد اخیر نظام آموزشی وارد دانشگاهها، مدارس عانی و آموزشگاههای تخصصی شده بودند. هواداران وی چون خودش، خشمی عصبانی از سلسله پهلوی در دل نهان داشتند و احساس می کردند که رژیم آنان را از دستیابی به قدرت سیاسی محروم ساخته، حساسیتهای فرهنگی شان را نگدمال کرده، و ثروتمندان را به قیمت پایمال شدن طبقات متوسط و پایین تر پرورانده است. آنان استدلال می کردند که رژیم هزینه های هنگفتی صرف تسلیحات می کند تا به اقتصاد امریکا یاری دهد؛ کشاورزی کشور را نابود می کند تا به صادرکنندگان خارجی غله کمک کند؛ با متحد شدن با اسرائیل و غرب بر ضد اعراب و جهان سوم، به منافع ملی خیانت می کند؛ و با تقلید از غرب، هویت ملی را از بین می برد و ایران را به صورتی درمی آورد که حداکثر یک دولت دست دوم اروپایی باشد. از

این گذشته، یاری گرفتن رژیم از انگلیس و امریکا به ترتیب در سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲؛ برانداختن مصدق، قهرمان سیاسی آنان؛ و مسخ کردن مشروطیت سال ۱۲۸۵ را که به نظر آنها دستاورد اصلی ایران نو بود؛ نه می توانستند فراموش کنند و نه ببخشند و از این رو مشتاق انقلابی برای سرنگون کردن رژیم و ضبقات برخوردآور، و ایجاد تحولی اساسی در اقتصاد، فرهنگ، و سیاست بین المللی کشور بودند.

بسیاری از جوانان روشنفکر، چون شریعتی، ایدئولوژی نسلهای پیشین را زیر سؤال بردند. مارکسیسم را - هر چند از متون کلاسیک مارکسیستی بسیار سود بردند - کنار گذاشتند؛ زیرا از سویی ساخته غرب بود و منجر به غرب زدگی می شد، از سویی ضد اسلامی بود. و از سوی دیگر دولت کمونیستی نتوانست بودند؛ جوامع عدل؛ پدید آورند، و باز از سوی دیگر، کشورهای کمونیستی از جمله چین و اتحاد شوروی با شاه روابط دوستانه داشتند. در عین حال آن نوع ناسیونالیسم را که به ایران پیش از اسلام، بخصوص به سلطنت باستانی، شکوه شاهنشاهی، و اساطیر نژادی رومی کرده، مردود می دانستند؛ به این سبب که در میان توده های مردم ریشه نداشت و نیز رژیم برای مشروعیت دادن به سلطنت، از آن بهره می گرفت. هر گونه جاذبه ای که این ناسیونالیسم برای جوانان روشنفکر می توانست داشته باشد، با نمایش پرلوف و گرافی که شاه در سال ۱۳۵۱ در جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران برگزار کرد، به کلی از میان رفت.

سرانجام، بسیاری از جوانان روشنفکر با شریعتی همداستان بودند که اسلام راستین، بویژه تشیع، نهضتی انقلابی است که هیچ وجه اشتراکی با موعظه های محافظه کارانه علمای سنی ندارد. در نظر روشنفکران، تشیع راستین، چندان کاری با آداب غسل و وضوء، تفسیر احادیث، اصول فقهی، آموزش حوزه های، تعویذ و ادعیه، زهد و تقدس، جستجوی پاسخها در عصر طلایی، تخصص در متون غور در مسائل عجیب و غریب؛ و خواندن دقیق رساله های مراجع تقلید، ندارد. برعکس، از نگاه هواداران شریعتی، تشیع راستین، مذهبی پویا بود که از سویی؛ به زبان توده های مردم سخن می گفت و آنان را برمی انگیزخت تا بر ضد شاه، طبقه حاکم، و امپریالیستها قیام کنند و از سوی دیگر، ایران را قادر می ساخت تا به سوی آینده پیش رود و تکنولوژی غربی و حتی علوم اجتماعی غربی را بدون از دست دادن هویت ملی خود، اقتباس کند - یعنی خود را متجدد سازد بی آنکه غربی شود. در یک کلام، شریعتی دقیقاً آنچه را جوانان روشنفکر آرزو داشتند، به وجود آورد؛ مذهبی رادیکال برای مردم عادی، بی ارتباط با روحانیت سنی و مرتبط با تثلیث غیر مذهبی انقلاب اجتماعی، نوآوری تکنولوژیک، و خودیابی فرهنگی. قابل توجه است که شریعتی پرمش عمده ای را که در طول انقلاب اسلامی

هوادارانش را مضطرب می‌ساخت، حتی طرح نکرد - این پرسش که آیا می‌توان قیامی تحت لوای مذهب صورت داد و در عین حال مراجع مذهبی سستی‌نگر را از رهبری آن برکنار نگه داشت؟

### روحانیت مخالف (۱۳۴۲-۱۳۵۷)

در سالهای پس از قیام ۱۳۴۲ سه گروه می‌توان، متداخل، و در عین حال مشخص در درون تشکیلات مذهبی به وجود آمد. این تقسیم‌بندی به توضیح این مسأله کمک می‌کند که چرا پس از مرگ آیت‌الله بروجردی مرجع تقلید واحدی ظهور نکرد. گروه اول و شاید بزرگترین گروه، از علمای کاملاً غیرسیاسی تشکیل می‌شد. این گروه به زعامت آیت‌الله العظمی خویی نجفی، آیت‌الله احمد خراسانی [خوانساری] و آیت‌الله مرعشی نجفی، بر آن بود که روحانیت باید از کار پلید سیاست اجتناب ورزد و به مسائل معنوی، موعظه کلام خدا، تحصیل در حوزه‌های علمی، و تربیت طلاب آینده پردازد. روحانیت غیرسیاسی، به رغم گوشه‌گیری، وقتی حکومت در سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ به بازار و حوزه‌های علمی حمله برد، به سوی سیاست رانده شد. آنان می‌خواستند رژیم را به حال خود بگذارند اما این بدان معنی نبود که رژیم نیز می‌خواست آنان را به حال خود گذارد. وانگهی، آنان به واسطه ناتوانی یا بی‌میلی مقامات رژیم در مبارزه با سقوط شدید اخلاقی مردم، سخت‌نظران بودند. سرانجام در مداوم، بی‌برنامه و مهارناپذیر جوانان روستایی به شهرها، آلودگیها و زخه‌های پراکنده‌ای در حاشیه شهرها به وجود آورده بود. این امر به نوبه خود، عوارض اجتماعی خاصی ایجاد کرده بود - فحشاء، الکلیسم، اعتیاد، بزهکاری، خودکشی، و البته، برخی جنایات. علما که از این مسائل سخت‌نظران شده بودند، مثل روحانیون همه‌جای دنیا واکنش نشان دادند: آنان اظهار داشتند که این معضلات اجتماعی نتیجه بی‌بندوباری اخلاقی است و تنها راه حل آن، اجرای دقیق احکام دینی است. در اوایل تحول صنعتی در انگلستان، شهرنشینی بی‌برنامه و سریع، موجب ظهور جان‌وسلی و نهضت متدبیت وی شد. در ایران معاصر، همان فشارها، به پیدایش پدیده خمینی و انقلاب اسلامی یاری داد. پس از انقلاب، احمد خمینی - فرزند مستفاد آیت‌الله خمینی - پذیرفت که اکثریت عظیم روحانیون تا اواسط دهه ۱۳۵۰ به سیاست کاری نداشتند، نه مخالف شاه و نه علناً حامی او بودند؛ اما مآلاً به جنبش انقلابی پیوستند بیشتر به آن سبب که رژیم نتوانسته بود جلو انحطاط اخلاقی را بگیرد و خیابانها را از لوث وجود «مفاسد قبیح اجتماعی»<sup>(۴۷)</sup> پاک سازد.

گروه دوم را می‌توان روحانیت مخالف میانه‌رو نامید. نمایندگان این گروه آیت‌الله

محمد رضا گلپایگانی، آیت الله محمد هادی میلانی در مشهد، و مهتر از همه، آیت الله کاظم شریعتمداری، مرجع بزرگ قم، و به عنوان یک مجتهد بزرگ آذری، سخنگوی غیررسمی روحانیت آذربایجان، بودند. آیت الله زنجانی، روحانی هشتاد ساله آذری نیز که هم از مصدق و هم از نهضت مقاومت ملی حمایت کرده بود و ارتباط نزدیکی با جبهه ملی و نهضت آزادی داشت، در تهران با این گروه مرتبط بود. این گروه هرچند، بخصوص در مورد حق رأی زنان و اصلاحات ارضی مخالف رژیم بود، ترجیح می داد راههای ارتباط با شاه را باز بگذارد، برای معتدل ساختن خط مشی حکومت از این راهها استفاده کند، و در پشت صحنه تا حد ممکن برای حفظ منافع حیاتی تشکیلات مذهبی بکوشد. این گروه همچنین از آن نظر میانه رو بود که براندازی سلطنت را مطالبه نمی کرد بلکه صرفاً خواستار اجرای کامل قانون اساسی ۱۲۸۴-۱۲۸۸ و بدین وسیله سلطنت مشروطه حقیقی بود. بدون تردید برخی روحانیون میانه رو در توسل به قانون اساسی ۱۲۸۴-۱۲۸۸ امیدوار بودند که زمانی - برای نخستین بار - شورای عالی، متشکل از پنج مجتهد، که به منظور نظارت بر مطابقت همه قوانین مصوب مجلس با شریعت مقدس، در قانون اساسی پیش بینی شده بود، جامعه عمل بپوشد. موضع روحانیت مخالف میانه رو در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۶ که شاه باب مذاکره را بست، دستور حمله به بازار و حوزه های علمیه را داد، و از طریق حزب رستاخیز کلی تشکیلات مذهبی را مورد تهدید جدی قرار داد، آشکارا توجیه ناپذیر شد.

گروه سوم را می توان مخالفان روحانی مبارز نامید. این گروه به زعامت آیت الله خمینی در عراق، در داخل ایران یک شبکه مخفی غیررسمی داشت. آیت الله حسین [علی] منتظری، یکی از اعضای قدیمی تر گروه، شاگرد سابق آیت الله خمینی و خود مدرس عمده فقه اسلامی در قم بود. او در سال ۱۳۰۶ در اصفهان [نجف آباد] به دنیا آمد، در حوزه علمیه محل درس خواند و سپس به مدرسه فیضیه رفت و در آنجا با آیت الله خمینی آشنا شد. او که در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳، ۱۳۵۳، و دوباره در سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ به زندان افتاده بود، از مخالفان آشتی ناپذیر رژیم محسوب می شد. آیت الله محمد بهشتی، هوشمندترین سیاستمدار عضو گروه، نیز از شاگردان سابق آیت الله خمینی بود. وی پس از اتمام دروس مدرسه فیضیه، حتی هنگام تحصیل زبانهای خارجی در اروپا، ارتباط نزدیک خود را با آیت الله خمینی حفظ کرد، به نگارش کتب درسی برای وزارت آموزش و پرورش پرداخت، و سرپرست مسجد هامبورگ شد که به هزینه حکومت اداره می شد. آیت الله مرتضی مطهری، متفکر عمده گروه، نیز جزو شاگردان سابق آیت الله خمینی بود. او در [فریمان] خراسان متولد شد، در قم تحصیل کرد، در دانشگاه تهران به تدریس الهیات پرداخت، و به تشکیل حسینیه ارشاد کمک کرد.

مطهری کتابهایی نوشت که بر ارتباط اسلام با دنیای نو تأکید داشت. حجة الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی، سازمان دهنده اصلی گروه، از خانواده‌ای زمیندار در رفسنجان نزدیک کرمان برخاست. نزد آیت‌الله خمینی تحصیل کرد و چند صباحی در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳، ۱۳۴۶، ۱۳۵۱ و ۱۳۵۴-۱۳۵۶ به زندان رفت. بالأخره، حجة الاسلام علی خامنه‌ای، جوان‌ترین سازمان دهنده گروه، مدرس جوانی در مدرسه فیضیه بود. وی در سال ۱۳۱۸ در خانواده‌ای روحانی در مشهد به دنیا آمد. در نزد آیت‌الله میلانی در حوزه علمیه مشهد و نیز نزد آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خمینی در قم تحصیل کرد. او نیز درباره مسلمانان هند و خطر غرب برای اسلام کتابهایی نوشته بود. بدین سان تقریباً همه رهبران گروه از شهرستانهای فارسی‌زبان بودند و در قم نزد آیت‌الله خمینی تحصیل کرده بودند. همه اینان نقشهای مهمی در انقلاب آینده ایفا کردند.

گروه [آیت‌الله] خمینی را می‌توان به چند دلیل تندرو خواند. [آیت‌الله] خمینی، برخلاف اعضای گروه دوم، در تبعید زیستند؛ پلهای پشت سر خود را خراب کرده بودند، و بنابراین دلیلی نمی‌دیدند که مخالفت خویش را با رژیم پنهان یا معتدل سازند. ایشان علناً شاه را محکوم کردند او را با یزید، خلیفه‌ای که قاتل حسین (ع) بود، مقایسه نمودند، و مسلمانان را به برانداختن رژیم پهلوی برانگیختند. [آیت‌الله] خمینی، برخلاف گروه دوم، نه در پی استقرار مجدد سلطنت مشروطه بلکه خواهان برقراری نوع جدیدی از حکومت اسلامی بودند. با آن که در آن زمان هنوز از به کار بردن لفظ جمهوری پرهیز می‌کردند، روشن بود که نه خواستار اصلاحات بلکه درصدد انقلاب سیاسی هستند. و بالأخره، برخلاف گروه دوم، حکومتی ایده‌آل در نظر داشتند که در آن نقش اصلی را در همه عرصه‌های مهم جامعه، تفسیر و اجرای شریعت اسلام، آموزش و صیانت ملت، اعمال نظارت و سیطره بر سیاستمداران، علما به عهده داشتند. بنابراین، [آیت‌الله] خمینی نه فقط درصدد ایجاد حکومت اسلامی بلکه حکومت اسلامی روحانیون بودند. به عقیده [آیت‌الله] شریعتداری، عائی‌ترین وظیفه علما حفظ شریعت و جامعه در برابر دولت ذاتاً مفسد، وئی به اعتقاد [آیت‌الله] خمینی والاترین وظیفه علما اعمال نظارت بر دولت و استفاده از قدرت سیاسی برای اجرای شریعت و ایجاد جامعه‌ای واقعاً اسلامی بود.

[آیت‌الله] خمینی اصول نظریه سیاسی خود را در سلسله درسهایی پی‌ریختند که در حوزه علمیه نجف در دهه ۱۳۴۰ ایراد کرده بودند. این درسها با عنوان ولایت فقیه: حکومت اسلامی، استدلالهایی را که بسیاری از علمای شیعی قرن سیزدهم عنوان کرده بودند، به نتیجه منطقی آن گسترش داد. این روحانیون معتقد بودند که امام دوازدهم مسؤولیت حفظ و صیانت

جامعه اسلامی را به مجتهدان محول کرده است. آنان همچنین می‌گفتند که مجتهدان باید از دولت کناره‌گیرند و دولت‌ها را به عنوان شرک لازم تحمل کنند؛ زیرا بدون پادشاهان و حکام جامعه دچار مرج و آشوب می‌شود. طبق این نظریه، مرجعیت نهایی سیاسی از آن‌ها بود؛ اما آنان فقط زمانی می‌توانستند آن را به کار برند که حکومت علناً با شریعت خصومت ورزد و جامعه اسلامی را مورد تهدید جدی قرار دهد. [آیت‌الله] خمینی در اوایل کار، این توصیفات را می‌پذیرفتند. همان‌طور که در دوره رضاشاه در نخستین اثر خود کشف الاسرار بیان کرده بودند،

مجتهدین هیچ‌وقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند فرضاً که این قوانین را برخلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمی‌کنند زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می‌دانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می‌کنند بیشتر از چند امر نیست از این جهت قوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابدأ از سلطنت اسمی نمی‌برند با آن که جز سلطنت خدایی همه سلطنتها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند. (۱۴۸)

اما بحران سال ۱۳۴۲ باید خوبشننداری [آیت‌الله] خمینی را از میان برده باشد؛ زیرا در خطابه‌های نجف استدلال می‌کنند که چون خداوند خواستار رعایت شرع در جامعه اسلامی است، چون حکومت‌ها برای اجرای شریعت به وجود آمده‌اند، و چون علما در غیاب امامان تنها مفسران راستین شریعت‌اند، پس حکومت باید به روحانیت - بویژه به فقیه - واگذار شود. به سخن خود ایشان،

نبی ولایت و امارت بر مؤمنین دارد. و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم (ص) است برای علما نیز ثابت می‌باشد.

اگر ما فقط جمله العلماء ورثة الأنبياء را در دست داشتیم، و از صدر و ذیل روایت صرف نظر می‌کردیم، به نظر می‌رسید که تمام شئون رسول اکرم (ص)، که بعد از ایشان قابل انتقال است، و از آن جمله امارت بر مردم که بعد از ایشان برای ائمه (ع) ثابت است، برای فقها هم ثابت می‌باشد. ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می‌باشد، برای فقها هم ثابت است. آنچه مربوط به نظارت و اداره عالی کشور و بسط عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم می‌باشد، همان است که فقیه تحصیل کرده است. آنچه برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است، همان است که فقیه دارد... یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری

توده‌های مردم بخواهید آمد. طرح حکومت و اداره و قوانین لازم برای آن، آماده است. اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد، اسلام مقرر داشته. و اگر قوانین لازم دارد، همه را وضع کرده است. (۴۹)

[آیت‌الله] خمینی در این مرحله، هم روحانیون مخالف غیرسیاسی و هم روحانیون مخالف میانه‌رو را مورد مؤاخذه قرار دادند. گروه نخست را برای آن که ترک وظیفه کرده، در کج حوزه‌ها منزوی گشته، و پندار کاذب امور دنیوی ساخته‌امپریالیستها را باور داشته بودند، مردود دانستند. به گفته خود ایشان،

اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش، یا بیشتر، به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند... اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمی عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند... مثلاً تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست؛ دین زندگی نیست؛ برای جامعه نظامات و قوانین ندارد؛ طرز حکومت و قوانین حکومتی نیاورده است... دستهای اجانب برای این که مسلمین و روشنفکران مسلمان را، که نسل جوان ما می‌باشند، از اسلام منحرف کنند، وسوسه کرده‌اند که اسلام چیزی ندارد؛ اسلام پاره‌ای احکام حیض و نفاس است! آخوندها باید حیض و نفاس بخوانند! (۵۰)

[آیت‌الله] خمینی در انتقاد از روحانیون مخالف میانه‌رو محتاط‌تر بودند. به نظر ایشان تنها راه حذف استبداد، فساد و خیانت از طریق انقلاب سیاسی اسلامی میراست. ایشان تأکید داشتند که کل نظام قضایی باید به روحانیت محول شود هم به این سبب که علما مفسران راستین شرع‌اند و هم به این دلیل که محاکم مدنی، سالها و گاه دهها سال بر سر موارد ساده وقت صرف می‌کنند. همچنین تأکید می‌ورزیدند که هرچند از تکنوکراتها برای انجام طرحهای اقتصادی و اداره وظایف حکومتی می‌توان استفاده کرد، لکن قدرت نهایی باید در دست روحانیت باشد. ایشان برای اولین بار اعلام کردند که نهاد سلطنت ضداسلامی است؛ زیرا پیامبر سلطنت موروثی را شیطنی و از رسوم جاهلی دانسته و مردود شمرده است. (۵۱) وانگهی، ایشان اظهار می‌داشتند که رهبران روحانی انقلاب مشروطه را روشنفکران غیرمذهبی گول زدند و به قبول نهادهای غیراسلامی راداشتند. [آیت‌الله] خمینی در اشاره به شیخ فضل‌الله نوری که از روحانیون سخت محافظه کار بود و به دست مشروطه‌طلبان اعدام شد، چنین گفتند:

به دنبال این وسوسه و تبلیغ، عمال انگلیس به دستور ارباب خود اساس مشروطه را به بازی می‌گیرند؛ و مردم را نیز (طبق شواهد و اسنادی که در دست است) فریب می‌دهند و از ماهیت



جنایت سیاسی خود غافل می‌سازند. وقتی که می‌خواستند در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند، مجموعه حقوقی بلژیکیها را از سفارت بلژیک فرض کردند و چند نفری (که من در اینجا نمی‌خواهم اسم ببرم) قانون اساسی را از روی آن نوشتند؛ و نقایص آن را از مجموعه‌های حقوقی فرانسه و انگلیس به اصطلاح «ترمیم» نمودند؛ و برای گول زدن ملت بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند! این مواد قانون اساسی و متمم آن که مربوط به سلطنت و ولایتمهدی و امثال آن است کجا از اسلام است؟ اینها همه ضد اسلامی است؛ ناقض طرز حکومت و احکام اسلام است. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مفید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. (۵۳)

[آیت‌الله] خمینی در درسهای خود برای طلاب علوم دینی، از برپایی دولتی روحانی حمایت می‌کردند اما در سخنرانیهای عمومی خویش این مضمون را مطرح نمی‌کردند و اصطلاح ولایت فقیه را به هیچ وجه به کار نمی‌بردند - در عوض، استراتژی سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ را در حمله به ضعیف‌ترین نقاط رژیم ادامه دادند. (۵۳) ایشان شاه را متهم ساختند که کشور را به امپریالیستهای امریکایی می‌فروشد و به اسرائیل در برابر کمک می‌کند؛ مشروطه را از بین می‌برد و قانون اساسی را پایمال می‌کند؛ طرفدار اغیاست و فقر را استثمار می‌کند؛ فرهنگ ملی را نابود می‌کند؛ مروج فساد است و منابع ذیقیمت را خرج کاخها و تجملات و تملیحات می‌کند؛ کشاورزان را نابود می‌کند و بدین وسیله بر وابستگی کشور به غرب می‌افزاید. [آیت‌الله] خمینی به عنوان راه‌حل، علناً به آثار خود درباره حکومت اسلامی اشاره نکردند؛ برعکس، یاران ایشان بعدها منکر این اثر شدند و گفتند یا از جعلیات ساواک و یا دست‌نوشته‌های یکی از طلاب بوده است. (۵۴) خود [آیت‌الله] خمینی نیز اعلام نکردند که طرح مشخص و برنامه خاصی دارند؛ آن‌طور که خبرنگاری بعدها نوشت، برای اطرافیان ایشان، «عدم صراحت نوعی شیوه زندگی بود». (۵۵) [آیت‌الله] خمینی به جای آن از کلیاتی مثل بیرون‌انداختن امپریالیستها، متقل کردن کشور، تأمین عدل اسلامی، برای تهیدستان، کمک به کشاورزان، حمایت از طبقه کارگر، بالا بردن سطح زندگی، ریشه کن کردن فساد، تأمین آزادیهای اساسی، و تشکیل یک دولت اصیل اسلامی، دولتی «دموکراتیک» و متفاوت با سایر دولتهای اسلامی خودساخته، سخن راندند. (۵۶)

علاوه بر آن، [آیت‌الله] خمینی کوشیدند همه گروه‌های مخالف - جز «مارکسیست‌های ملحد» - را پشت سر خود گرد آورند در عین آن که مراقب بودند به هیچ گروه خاصی زیاد نزدیک نشوند. برای نمونه، در سال ۱۳۴۷ وقتی آیت‌الله مطهری از یاران اصلی ایشان در تهران، از حسینیه ارشاد در اعتراض به سخنرانیهای صدر روحانی شریعتی کناره گرفت و از نجف خواست در برابر «آن به اصطلاح اسلام‌شناس» از او حمایت کند؛ [آیت‌الله] خمینی با علم به محبوبیت شریعتی از موضعگیری امتناع ورزیدند.<sup>(۵۷)</sup> ایشان در این منازعه ساکت ماندند و بی آن‌که از شریعتی نامی ببرند، اصطلاحاتی را که سخنرانیهای حسینیه ارشاد رایج ساخته بود - عباراتی چون «متضعین»، «زباله‌دان تاریخ»، و «مذهب افیون توده‌فانیست» - را همچنان به کار بردند. بسیاری از جوانان روشنفکر با شنیدن این عبارات و بی‌خبر از درسهای نجف بلافاصله نتیجه گرفتند که [آیت‌الله] خمینی با تفسیر شریعتی از اسلام انقلابی موافق‌اند. بدین ترتیب، [آیت‌الله] خمینی عمداً پیام مردمی مبهمی را رواج دادند و از پیشنهادهاى خاص خودداری کردند و بدین وسیله اتفاق و سبع نیروهای اجتماعی از بازاریان و روحانیان گرفته تا روشنفکران و تهیدستان شهری، همچنین سازمانهای سیاسی گوناگون از نهضت آزادی مذهبی و جبهه ملی غیرمذهبی گرفته تا گروه‌های چریکی جدیدی را که از میان پیروان شریعتی در دانشگاهها سر بر می‌کشیدند، پدید آوردند. [آیت‌الله] خمینی را غالباً یک روحانی سستی توصیف کرده‌اند اما ایشان در واقع، نوآور بزرگی در ایران بودند؛ هم به لحاظ نظریه سیاسی‌شان و هم از نظر استراتژی مردمی‌شان که وجهه مذهبی داشت.

### سازمانهای چریکی (۱۳۴۹-۱۳۵۶)

در شامگاه سرد زمستانی ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، سیزده مرد جوان مسلح به تفنگ، مسلسل و اسلحه کمبری به یک پاسگاه ژاندارمری در روستای سیاهکل در کناره جنگلهای گیلان حمله کردند. با این حمله که بعدها به «واقعه سیاهکل» مشهور شد، آنان شعله هشت سال فعالیت شدید چریکی را برافروختند و بسیاری از رادیکالهای دیگر اعم از اسلامی و مارکسیست را برانگیختند تا بر ضد رژیم اسلحه به دست گیرند. در دوره بین واقعه سیاهکل و مهر ۱۳۵۶ که انقلاب اسلامی به خیابانهای تهران راه گشود، ۳۴۱ چریک و عضو گروههای مسلح سیاسی جان باختند. از این میان، ۱۷۷ نفر در درگیریهای مسلحانه کشته شدند؛ ۹۱ نفر - بعضی بدون محاکمه، و بقیه پس از محاکمه سرب نظامی - تبریران شدند؛ ۴۲ نفر زیر شکنجه جان سپردند؛ ۱۵ نفر دیگر دستگیر شدند و دیگر خبری از آنان به دست نیامد؛ ۷ تن برای آن که

گرفتار نشوند، خودکشی کردند؛ و ۹ نفر در حین فرار کشته شدند. پس از انقلاب زندانیان آنها گفتند که آنان به خونسردی کشته شده‌اند. حدود ۲۱۰ تن دیگر مظنون به فعالیت چریکی به مجازات‌هایی از پانزده سال زندان تا حبس ابد محکوم شدند. بر حسب زمینه اجتماعی، تقریباً همه چریکهای جان‌باخته از قشر جوانان روشنفکر بودند. درباره اشتغال ۳۰۶ نفر از ۳۴۱ نفر چریک مقتول، خویشان آنان و سازمانهای چریکی اطلاعاتی داده‌اند. از ۳۰۶ نفر ۲۸۰ نفر (۹۱٪) را می‌توان جزو روشنفکران دانست (به جدول ۱۰ بنگرید). ۲۶ نفر (۹٪) بقیه، شامل ۲۲ کارگر کارخانه، ۳ معازده‌دار، و یک روحانی معمولی است. قربانیان غالباً جوان بودند: فقط ۱۰ نفر از ۳۰۶ نفر به هنگام مرگ بالای سی و پنج سال داشتند. در بین کل ۳۴۱ نفر کشته شده، ۳۹ نفر زن بودند که شامل ۱۴ خانه‌دار، ۱۳ دانشجو، ۹ معلم، ۲ پزشک و یک کارمند می‌شد. باید توجه داشت که جنبش چریکی در زمان رفاه طبقه متوسط، حقوقهای بالا، و فرصتهای شغلی برای فارغ‌التحصیلان دانشگاهها شروع شد. بنابراین آنان نه به علت محرومیت اقتصادی بلکه به دلیل نارضایتی اجتماعی، رنجش اخلاقی، و سرخوردگی سیاسی اسلحه به دست گرفتند.

بر حسب زمینه سیاسی، چریکها را می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد:

۱. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که به فدایی مارکسیست مشهور شدند؛
۲. سازمان مجاهدین خلق ایران که معمولاً مجاهدین اسلامی خوانده شدند؛
۳. انشعاب مارکسیستی از مجاهدین که به مجاهدین مارکسیست مشهور شدند؛<sup>(۱۵۸)</sup>
۴. گروههای کوچک اسلامی که هر کدام به محل خاصی محدود بودند؛ گروه ابوذر در نهاوند، گروه شیعیان راستین در همدان، گروه الله اکبر در اصفهان، و گروه الفجر در زاهدان؛

### جدول ۹ چریکهای جان‌باخته

فدایی	مجاهدین (اسلامی)	مجاهدین (مارکسیست)	مارکسیستهای دیگر	اسلامیهای دیگر	جمع
کشته و درگیری	۱۰۶	۳۶	۱۶	۱۱	۱۷۹
تیردازان شده	۳۸	۱۵	۱۰	۱۲	۷۵
کشته در زیر شکنجه	۱۰	۱۸	۱	۹	۳۸
مفقود	۶	۱	۲	۶	۱۵
خودکشی کرده	۵	۱	۱		۷
کشته در زندان	۷	۲			۹
جمع	۱۷۲	۷۳	۳۰	۳۸	۳۱۳

## جدول ۱۰ اشتغال چریکهای جانباخته

فدایی	مجاهدین (اسلامی)	مجاهدین (مارکسیست)	مارکسیستهای دیگر	اسلامیهای دیگر	جمع
دانشجو	۷۳	۲۰	۱۵	۱۴	۱۲۲
دبیرستانی	۱				۷
معلم	۱۷	۵	۵	۱	۲۷
مهندس	۱۹	۱۴	۲	۱	۳۶
کارمند	۷	۴		۱	۲۰
پزشک	۳			۳	۶
روشنفکر	۴			۱	۵
مشاغل دیگر	۱۱	۶	۲	۱	۲۰
خانداندار	۸	۲	۲	۱	۱۴
خدمت وظیفه	۵				۵
مغازه‌دار		۲			۳
روحانی		۱			۱
کارگر	۱۲	۲	۱	۲	۲۷
نامعلوم	۱۲	۶	۵	۸	۳۵
جمع	۱۷۲	۷۳	۳۰	۳۸	۳۴۹
(زن)	(۲۲)	(۷)	(۸)	(۲)	(۳۹)

توضیح: این اطلاعات از مصاحبه‌ها و از نشریات زیر گردآوری شده است: باختر امروز ۵۶-۱۳۵۰؛ مجاهد ۵۶-۱۳۵۱؛ خبرنامه ۵۷-۱۳۴۸؛ مردم ۵۷-۱۳۴۹؛ ستاره سرخ ۵۸-۱۳۵۰؛ اطلاعات ۵۹-۱۳۵۰؛ کیهان ۵۸-۱۳۵۷؛ رأینندگان ۵۸-۱۳۵۷.

۵. گروه‌های کوچک مارکسیست که هم‌گروه‌های مستقل چون سازمان آزادیبخش خلق ایران، گروه لرستان و سازمان آرمان خلق و هم‌کانون‌های چریکی متعلق به احزاب سیاسی معتقد به مبارزه مسلحانه چون گروه توفان، سازمان انقلابی حزب توده، حزب دموکرات کردستان، و یک سازمان چپ جدید به نام گروه اتحاد کمونیست‌ها را شامل می‌شد. علاوه بر این بعضی از فداییها به هنگام مرگ به حزب توده پیوستند.

از این پنج گروه، فداییان مارکسیست و مجاهدین اسلامی، بزرگترین گروه‌ها بودند. از ۳۴۹ چریک جان‌باخته، ۱۷۲ نفر (۵۰٪) از فداییها؛ ۷۳ نفر (۲۱٪) از مجاهدین اسلامی؛ ۳۸ نفر (۱۱٪) از گروه‌های کوچک مارکسیستی؛ ۳۰ نفر (۹٪) از مجاهدین مارکسیست، و ۲۸ نفر (۸٪) از گروه‌های کوچک اسلامی بوده‌اند. گذشته از این، از میان سازمانهای

چریکی متعدد، فقط فداییان، مجاهدین اسلامی و مجاهدین مارکسیست توانستند برجای مانند و نقشی در انقلاب اسلامی ایفا کنند.\*

اگرچه نخستین عملیات بزرگ چریکی در بهمن ۱۳۴۹ روی داد؛ منشأ جنبش چریکی به سال ۱۳۴۲ بازمی‌گردد. توانایی نیروهای مسلح در پراکندن تظاهرات محرم آن سال، کارایی ساواک در ریشه کن کردن احزاب زیرزمینی، و اکراه سازمانهای اصلی مخالف - بویژه حزب توده و جبهه ملی - از کنار گذاردن مبارزه به شیوه مسالمت آمیز، همه سبب آن شد که اعضای جوانتر مخالفان به شیوه‌های جدیدی برای مبارزه متوسل شوند. جای تعجب نیست که در چند سال بعد از آن، دانشجویان، گروه‌های کوچک مخفی برای بحث درباره تجارب اخیر چین، ویتنام، کوبا و الجزایر، و ترجمه آثار مائو، جی‌اچ‌پ، چه گوارا و قانون تشکیل دادند. به گفته خود این گروه‌ها،

کشتار خونین سال ۴۲ شاخص عمده‌ای در تاریخ ایران بود. تا آن زمان، اپوزیسیون کوشیده بود با تظاهرات خیابانی، اعتصابات کارگری، و شبکه‌های زیرزمینی با رژیم مبارزه کند اما قتل عام سال ۴۲ و رشکستگی این شیوه‌ها را نشان داد. پس از سال ۴۲، رزمندگان - صرف نظر از ایدئولوژی آنان - باید از خود می‌پرسیدند: چه باید کرد؟ پاسخ روشن بود: جنگ چریکی. (۵۹)

این دوره مطالعاتی، تعدادی گروه‌های مارکسیست و اسلامی معتقد به مبارزه مسلحانه پدید آورد اما بیشتر این گروه‌ها پیش از آن که بتوانند اقدام مسلحانه مهمی صورت دهند، توسط ساواک کشف شدند. در سال ۱۳۴۳، پنجاه و هفت جوان، اغلب از دانشجویان و دانش آموزان دبیرستانی، به دلیل خرید اسلحه و تشکیل گروهی سرتی به نام حزب ملل اسلامی دستگیر شدند. در سال ۱۳۴۵، هفت نفر پزشک، معلم و شاعران دیگر در انزلی، نهران و کرمان به سبب ایجاد آشوب، ترجمه جزواتی درباره کوبا، و تشکیل سازمانی سرتی به نام جبهه آزادیبخش ملی ایران دستگیر شدند. این سازمان بعدها به نام اختصاری خود، جاما، مشهور شد و بنیانگذار آن، دکتر کاظم سامی، روان‌شناس و از ملسمانان پرشور اهل کرمان\*\*، نخستین وزیر بهداری جمهوری اسلامی شد. در سال ۱۳۴۸، حدود دویست تن از اعضای حزب توده که از خط مشی حزب مبنی بر خودداری از اعمال خشونت ناراضی بودند،

\* علاوه بر این سه گروه و شاید بیش از این گروه‌ها (به لحاظ انجام ترورهای انقلابی و عملیات مسلحانه در آخرین روزهای سلطنت شاه)، گروه‌های کوچک اسلامی نیز - که پس از انقلاب، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به وجود آوردند - باقی ماندند و نقشی در انقلاب ایفا کردند. م.

\*\* دکتر کاظم سامی کرمانی، در مشهد تولد یافت و بزرگ شد و برخلاف هموند نام خود - که نویسنده را به اشتباه افکنده است - در واقع خراسانی بود. م.

سازمان انقلابی کمونیستهای ایران را تشکیل دادند و برای تأمین هزینه عملیات چریکی به بانکی در اصفهان دستبرد زدند. با این حال، همه این گروهها پیش از آن که بتوانند عملیاتی صورت دهند، دستگیر شدند. به همین ترتیب، در سال ۱۳۴۸ هجده نفر استاد جوان دانشگاه و دانشجو - که برخی عضو حزب توده یا گروه مارکسیستی خلیل ملکی بودند - در حین عبور از مرز عراق برای پیوستن به سازمان آزادیبخش فلسطین گرفتار شدند. از آنجا که هیچ یک از این گروهها تلفاتی به مقامات رژیم وارد نیاورده بودند، با آنان نسبتاً به ملامت رفتار شد. اعضای مهم و رسمی به یک تا ده سال زندان و رهبران آنان به ده سال زندان تا حبس ابد محکوم شدند. اما سیل مجازات اعدام، با ظهور فداییان و مجاهدین بزودی فرامی رسید.

فداییان این سازمان که تا اسفند ۱۳۴۹ اسمی نداشت، از دو گروه جداگانه که سابقه آنها به اواسط دهه ۱۳۴۰ می رسید، تشکیل شد.<sup>(۶۰)</sup> نخستین گروه در سال ۱۳۴۲ توسط پنج دانشجوی دانشگاه تهران: بیژن جزنی، عباس سورکی، علی اکبر صفایی فراهانی، محمد [صفاری] آشتیانی و حمید اشرف به وجود آمد. جزنی، شخصیت محوری محفل و دانشجوی علوم سیاسی، از اواسط دهه ۱۳۳۰ بارها به زندان رفته بود. او در سال ۱۳۱۶ به دنیا آمد؛ تحصیلات دبیرستانی را در زادگاهش تهران به سر آورد، و پیش از ترک حزب توده و تشکیل گروهی مخفی، در بخش جوانان آن حزب فعالیت داشت. در سالهای آتی، هنگام گذراندن پانزده سال محکومیت زندان، آثاری برای فداییان خلق نوشت؛ از جمله نبرد با دیکتاتوری شاه، تاریخ سی ساله ایران، و چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود؟ سورکی که او نیز دانشجوی علوم سیاسی و عضو سابق حزب توده بود، در مازندران بزرگ شد و در تهران به دانشگاه رفت. صفایی فراهانی، دانشجوی مهندسی، اهل گیلان بود اما با یارانش در دانشگاه تهران آشنا شده بود. در سالهای بعد، جزوه ای با عنوان آنچه یک انقلابی باید بداند برای فداییان نوشت. آشتیانی، دانشجوی حقوق، در سال ۱۳۱۳ در تهران به دنیا آمد. چون از همه من تر بود، خدمت نظام را تمام کرده بود و بنابراین می توانست استفاده از سلاحهای سبک را به یارانش بیاموزد. با این حال بعدها اکثر فداییان نیازی به آموزش نداشتند؛ زیرا قبلاً به سربازی رفته بودند. جانب است که به این ترتیب شاه و توجه او به توسعه سریع ارتش به طور طنزآمیزی به جنبش چریکی یاری داد. سرانجام، اشرف، جوانترین عضو گروه اولیه، دانشجوی مهندسی بود. در سال ۱۳۲۵ در تهران به دنیا آمد و دانش آموز دبیرستان بود که به حزب خلیل ملکی پیوست. او در سال ۱۳۴۳ وارد دانشگاه شد و دیگر اعضای گروه را در آنجا ملاقات کرد. همه این پنج تن، همچون بسیاری دانشجویان دیگر که بعدها به آنان پیوستند، از طبقه متوسط برخاسته بودند.

چهار سال پس از تشکیل این گروه، ساواک در آن رخنه کرد و چهارده تن از اعضا از جمله جزئی و سورکی دستگیر شدند. اشرف که در امان مانده بود، با یاران باقیمانده، گروه را روی پا نگه داشت. در این میان، صفایی فراهانی و آشتیانی به لبنان گریختند، دو سال با التمع بودند و به یاری رادمش (دبیر اول حزب توده و مسئول عملیات حزب در خاورمیانه) به وطن بازگشتند تا به اشرف بپیوندند. هنگامی که کمیته مرکزی حزب توده از این کمک بدون مجوز خبر یافت، رادمش را برکنار کرد و ایرج اسکندری را به دبیر اولی حزب برگزید. اعضای دیگر گروه اولیه جزئی شامل خود جزئی و سورکی، تا فروردین ۱۳۵۴ در زندان ماندند و در حین فرار کشته شدند. هرچند جزئی توانست عملاً فداییان را سازمان دهد، دبیر معنوی آن شمرده می‌شود.

دومین گروه تشکیل دهنده فداییان را دو دانشجو که از مشهد به تهران آمده بودند، رهبری می‌کردند. مسعود احمدزاده، چهره اصلی، از خانواده‌ای با فرهنگ بود که در مشهد به سبب مبارزه با سلسله پهلوی از اوایل دهه ۱۳۰۰ و حمایت صمیمانه از مصدق از سال ۱۳۲۸ و ارتباط نزدیک و مداوم با جبهه ملی و نهضت آزادی مشهور بود. احمدزاده در دوره دبیرستان در مشهد انجمن اسلامی دانش آموزان را تشکیل داد، به جبهه ملی پیوست، و در تظاهرات مذهبی بر ضد شاه شرکت جست. اما هنگام تحصیل ریاضیات در دانشگاه صنعتی آریامهر در تهران در اواسط دهه ۱۳۴۰ به مارکسیسم روی آورد و در سال ۱۳۴۷ محفلی مخفی برای مطابقت آثار چه گوارا، رژی دبره و کارلوس ماریگلا، انقلابی برزیلی که نظریه نبرد چریکی شهری را بنیاد آورده بود، ایجاد کرد. در سال ۱۳۴۹ احمدزاده یکی از آثار اصلی تئوریک فداییان، جزوه‌ای با عنوان مبارزه مسلحانه: هم استراتژی هم تاکتیک را نوشت.

امیرپرویز پویان، یار نزدیک احمدزاده از خانواده‌ای مشابه برخاسته بود. او در سال ۱۳۲۵ در مشهد متولد شد. در آنجا در دوره دبیرستان به جبهه ملی پیوست و در انجمنهای مذهبی عضو شد. اما به هنگام تحصیل ادبیات در دانشگاه ملی در تهران در اواسط دهه ۱۳۴۰ به مارکسیسم، بخصوص شبوة کاسترو، رو کرد و کتابی با عنوان ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا را نوشت.

دو گروه در سال ۱۳۴۹ درهم ادغام شدند؛ گروه اول تیم روستایی، و گروه دوم تیم شهری، سازمان جدید شد. در مذاکرات ادغام، گروه جزئی - که اکثر رهبران آن اعضای سابق حزب توده بودند - بر اهمیت تشکیل سازمانی ماندگار پافشاری داشت ولی گروه احمدزاده که غالباً از جبهه ملی بودند، بر خودجوشی توده‌ها و اقدامات قهرمانانه تأکید.

می‌ورزید. چنان‌که از جمع‌بندی اشرف از استراتژی فداییان برمی‌آید، گروه اخیر چیره شد:

پس از گفتگوی فراوان به این نتیجه رسیدیم که کار در میان توده‌ها و ایجاد سازمانهای بزرگ غیرممکن است؛ چون پلیس به همه بخشهای جامعه رخنه کرده بود. دریافتیم که وظیفه فوری ما ایجاد کانونهای کوچک و تهاجم به دشمن به منظور شکستن «جوهر سرکوب و ثابت کردن این نکته به توده‌ها است که مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی است». (۶۱)

پویان نیز اعلام داشت:

شکست جنبش ضدامپریالیستی، ارتجاع را قادر ساخته بود که دولتی فاشیستی ایجاد کرده، سازمانهای اپوزیسیون را متلاشی، و عناصر اپورتونیستی را به خود جلب کند. در وضعیتی که هیچ پیوند استواری بین روشنفکران انقلابی و توده‌ها وجود ندارد، ما مثل ماهی توی آب نیستم بلکه ماهیت نهایی هستیم در محاصره نواحی مهاجم. ترور، سرکوب و فقدان دموکراسی، ایجاد سازمانهای طبقه کارگر را برای ما ناممکن کرده است. برای شکستن ظلم این ضعف و برانگیختن مردم به عمل ما باید به مبارزه مسلحانه انقلابی متوسل شویم... برای رهانیدن پرولتاریا از فرهنگ خفقان آور، برای پاک کردن ذهن او از افکار خرده بورژوازی، و مسلح کردنش با مهمات ایدئولوژیک، ضرورت دارد این توهم را که مردم قدرتی ندارند، نابود کنیم. (۶۲)

به این ترتیب، تز اصلی فداییان به طور شگفت‌انگیزی ساده بود: نبرد چریکی و باز هم نبرد چریکی. پس از شکستهای پیاپی حزب توده و جبهه ملی، پروژیهای کاسترو، جیاب و مائو، و نیز اعتماد نوظهوری که چریکهای امریکای لاتین ایجاد کرده بودند، تأثیر روح‌بخشی بر روشنفکران جوان ایرانی داشت. فداییان در تدوین استراتژی ساده خود، دیگر سازمانهای سیاسی را نقد کردند. جبهه ملی و نهضت آزادی را به عنوان سازمانهای کاغذی خرده‌بورژوازی که هنوز امید کاذب دگرگونی مسالمت‌آمیز را موعظه می‌کنند، کنار گذاردند. (۶۳) گروههای طرفدار چین بویژه سازمان انقلابی را متهم کردند که «به طور مکانیکی، می‌خواهند مائو را در ایران ترویج کنند و به طور جزمی این واقعیت را انکار می‌کنند که ایران در دهه اخیر از یک جامعه فئودال به جامعه‌ای سرمایه‌دار و کاملاً وابسته به غرب تبدیل شده است و بدون تفکر این پندار را پذیرفته‌اند که اتحاد شوروی بیش از امریکا خطر عمده است و از مبارزه مسلحانه بسیار سخن می‌گویند اما به ناگزیر آن را به مجالی موکول می‌کنند که نخست حزب سیاسی پابرجایی به وجود آمده باشد». (۶۴)

انتقاد آنان از حزب توده از این هم تندتر بود. (۶۵) آنها اگرچه این حزب را به دلیل سازمان



دادن به طبقه کارگر طی دهه ۱۳۲۰ و دادن شهیدان ملی در طول دهه ۱۳۳۰ محترم می‌داشتند، آن را به پیروی کورکورانه از اتحاد شوروی، رد شتابزده استالین، کم بها دادن به مسئله ملی، بویژه در آذربایجان و کردستان، متهم کردند. فداییان تأکید ورزیدند که حزب توده در دهه ۱۳۲۰ به جنبش روستایی پشت کرده اهمیت بورژوازی ملی را دست‌کم گرفته، و از این رو به این نتیجه غلط رسیده بود که انقلاب آینده دموکراتیک ملی خواهد بود تا دموکراتیک خلق. از اینها گذشته، فداییان مدعی شدند که حزب توده مبارزه سیاسی را بر مبارزه مسلحانه، اتحادیه‌های کارگری را بر مبارزه جویی انقلابی، بقای سازمانی را بر اقدام قهرمانانه، و اصلاح طلبی پارلمانی را بر کمونیسم رادیکال ترجیح می‌دهد. حزب توده به تندی جواب داد که همه سوسیالیستها موظفند از اتحاد شوروی - «دژ مارکسیم» - پشتیبانی کنند، و سخن از تبدیل سریع یک انقلاب ملی بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر، یاد آور پندار انقلاب دائم، نروتسکی است. حزب توده بیان کرد که فداییان به بورژوازی ایران کم بها می‌دهند و مآلاً ماهیت واقعی انقلاب آینده را درست نمی‌فهمند. بنا به تحلیل حزب توده، فداییان آگاهی طبقاتی پروتاریای صنعتی را نادیده می‌گیرند و بدین ترتیب از امکانات تدارک مبارزه سیاسی موفقیت‌آمیز غفلت می‌کنند. مهمتر از همه، حزب توده چریکها را بیشتر مانند باکونین و آنارشیتهای قرن نوزدهم که شعار «زنده باد مرگه» و «تبلیغ با عمل» می‌دادند، می‌دانست تا همانند مارکس، لنین و بلشویکها، که همواره تأکید داشتند مبارزه مسلحانه فقط زمانی باید شروع شود که یک حزب منضبط انقلابی حاضر بوده و شرایط «عینی» حاصل شده باشد. (۶۶)

فداییان بی‌اعتنا به این استدلال مشغول تدارک جنگ چریکی شدند و «تیم روستایی [کوهستان]» را برای ایجاد پایگاهی در کوهستانهای محل به گیلان فرستادند. آنان گیلان را تا حدودی به دلیل وجود کوهستانهای صخره‌ای که استفاده از سلاحهای سنگین را در آن ناممکن می‌ساخت و تا حدودی نیز به این سبب که جنگلها در برابر حملات هوایی استتار مؤثری محسوب می‌شد، انتخاب کردند اما علت اصلی آن بود که روستاییان محل سابقه مبارزاتی داشتند که اگر نه به قیام بابی در دهه ۱۲۳۰، به جنبش جنگل در دهه ۱۳۰۰ می‌رسید. برنامه‌های اصلی «تیم روستایی» مستلزم تدارکات دقیق، زندگی با شبانان کوهستان، ایجاد ارتباط با روستاییان، و قبول رزمنده از مردم محلی بود اما در اواسط بهمن ۱۳۴۹ که ژاندارمهای روستایی سیاهکل یکی از هواداران فداییان را دستگیر کردند، این برنامه‌ها عقیم ماند. چریکها از ترس آن که اطلاعات حیاتی به زور شکنجه‌سو برود، این تصمیم سرنوشت‌ساز را گرفتند که به پاسگاه ژاندارمری حمله برند و یار خود را آزاد سازند. شاه، با

شنیدن خبر حمله، واکنش شدیدی نشان داد و برادرش را در رأس یک گروه ضربت شامل کماندو، هلی کوپتر و افراد شهرستانی به محل گسیل داشت. پس از تعقیب و جستجوی مداوم که سه هفته طول کشید، مقامات نظامی اعلام کردند که همه چریکها نابود شده و سیزده تن از آنان کشته شده‌اند. هرچند این ماجرا یک شکست فاحش نظامی بود، ولی فداییان آن را یک پیروزی تبلیغاتی خواندند که ضمن آن به مردم نشان داده شده بود گروه کوچکی از افراد مصمم می‌توانند کل رژیم پهلوی را به هراس افکنند. جای تعجب نیست که ۱۹ بهمن، روز حادثه سیاهکل، در تاریخ ایران روز پیدایش جنبش چریکی محسوب شده است.

رژیم گویی به منظور تأکید بر اهمیت حادثه سیاهکل، به دنبال اقدامات یک سلسله اقدامات نمایشی انجام داد. جنگ تبلیغاتی وسیعی بر ضد چریکها به راه انداخت و آنان را به الحاد، مأموریت از سوی حزب توده، و آلت دست شدن برای سازمان آزادیبخش فلسطین و امپریالیستهای عرب متهم ساخت. پنجاه و یک تن از روشنفکران چپ‌گرا را که هیچ‌کدام با فداییان ارتباطی نداشتند، در تهران بازداشت کرد؛ دانشگاههای تهران را بدون برنامه قبلی یک هفته تعطیل اعلام نمود؛ و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا و امریکای شمالی را به عنوان عامل توطئه‌ای بین‌المللی غیرقانونی خواند. رژیم همچنین حقوقهای دولتی را افزایش داد، آن سال را سال کارمندان دولت عنوان کرد، حداقل دستمزد را بالا برد، و اعلام داشت که روز اول ماه مه در آینده در سراسر ایران به عنوان روز کارگر جشن گرفته خواهد شد.

طی نه ماه پس از حادثه سیاهکل، ساواک در یک رشته درگیریهای مسلحانه توانست تقریباً همهٔ بیانگذاران فداییان را بکشد یا دستگیر کند. با وجود این، بازماندگان از جمله حمید اشرف توانستند به نبرد ادامه دهند. با جذب اعضای مشتاق غالباً در تهران، تبریز، رشت، گرگان، قزوین و انزلی هسته‌های جدید تشکیل دادند، دو نشریهٔ زیرزمینی، ۱۹ بهمن و نبرد خلق انتشار دادند؛ و چند اعتصاب و تظاهرات دانشجویی به مناسبت نخستین سالگرد سیاهکل به راه انداختند. همچنین یک سلسله اقدام مسلحانه ترتیب دادند: پنج بانک را زدند؛ دو خبرنگار پلیس، یکی از صاحبان صنایع، و یک دادستان نظامی را ترور کردند؛ و در سفارتخانه‌های انگلستان، عمان و امریکا، دفتر آی تی تی، دفتر هواپیمایی تی دبلو ای و انجمن ایران و امریکا، و پاسگاههای پلیس در تهران، تبریز، رشت، گرگان، مشهد و آبادان بمب منفجر کردند.

در اواخر سال ۱۳۵۴ معلوم بود که مبارزهٔ بین رژیم و فداییان به بن‌بست رسیده است. رژیم توانسته بود بسیاری از چریکها را از پا درآورد، جنگ تبلیغاتی تهاجمی بر ضد

تروریستهای خدائشناس» به راه اندازده و مهمتر از همه، جنبش را به محیط دانشگاهها محدود سازد. از سوی دیگر، فداییان توانسته بودند تلفات سنگین خود را جبران کنند. مقامات را به ستوه آورند، و عملیاتی قهرمانانه انجام دهند. اما پنج سال مبارزه هنوز به انقلاب خلق منجر نشده بود. فداییان در بحث از نحوه خروج از بن‌بست، دو شاخه شدند. اکثریت به رهبری حمید اشرف تا زمان مرگش در نیمه سال ۱۳۵۵، بر ادامه مبارزه مسلحانه تیراکیختن خیزش توده‌ای تأکید داشت اما اقلیت طرفدار اجتناب از درگیری مسلحانه. افزودن بر کار سیاسی بویژه در میان کارگران کارخانه‌ها، و برقراری ارتباط نزدیکتر با حزب توده بود. در نیمه سال ۱۳۵۵ این گروه به حزب توده پیوست، نظریه «تبلیغ با عمل» را انحراف از مارکسیسم اعلام کرد، و «گروه منشعب از سازمان چریکهای خلق وابسته به حزب توده ایران» را تشکیل داد که به اختصار «فداییان منشعب» نامیده شد.<sup>(۶۷)</sup> هر دو شاخه سلاحهای خود را نگه داشتند و به محض شروع انقلاب، به مثابه سازمانهای با تجربه مسلحی، مشتاق هم‌آوردی با قدرت نظامی دولت پهلوی، پا به میدان نهادند.

مجاهدین سابقه مجاهدین همانند فداییان به اوایل دهه ۱۳۴۰ می‌رسد اما در حالی که فداییان عمدتاً از توده‌ایها و جناح مارکسیست جبهه ملی تشکیل می‌شد، مجاهدین اساساً از جناح مذهبی جبهه ملی بویژه نهضت آزادی منشأ می‌گرفت.<sup>(۶۸)</sup> این سازمان را در سال ۱۳۴۴ شش تن از اعضای سابق نهضت آزادی و فارغ‌التحصیلان اخیر دانشگاه تهران: محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، محمد [محمود] عسکری‌زاده، رسول [عبدالرسول] مشکین‌فام، علی‌صغر بدیع‌زادگان و احمد رضایی تشکیل دادند.

حنیف‌نژاد، مس‌تر از همه و مهندس کشاورزی بود. او در سال ۱۳۱۷ در خانواده‌ای مذهبی در تبریز متولد شد و تحصیلات دبیرستانی را در زادگاهش به اتمام رساند و سپس در تهران وارد دانشکده کشاورزی شد. در آنجا انجمن اسلامی تشکیل داد، به نهضت آزادی پیوست، و متعاقب شورشهای سال ۱۳۴۲، کوتاه‌زمانی به زندان رفت و در آنجا با ظالمی و یازرگان دیدار کرد. حنیف‌نژاد، پس از رهایی از زندان تحصیلاتش را به پایان رساند، به سربازی رفت، و یک سال را در پادگان اصفهان گذراند و تا جایی که توانست درباره انقلابهای اخیر کوبا، الجزایر و ویتنام مطالعه کرد. پس از پایان خدمت سربازی در سال ۱۳۴۴ به تهران بازگشت، چند تن از همکلاسان سابق خود را که نهضت آزادی را بسیار میانه‌رو می‌دانستند، گرد آورد و هسته اصلی مجاهدین را شکل داد.

محسن، مهندس راه و ساختمان نیز آذربایجانی بود و در دانشگاه تهران تحصیل کرده بود. او از خانواده مذهبی تنگدستی در زنجان برخاست و با استفاده از بورس دولتی وارد

دانشکده فنی شد و در آنجا به نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشجویان پیوست. پس از هشت ماه حبس متعاقب شورشهای سال ۱۳۴۲، تحصیلات خود را به پایان رساند و به سربازی رفت. عسکری زاده، فارغ التحصیل مدرسه عالی بازرگانی؛ یکی از معدود مجاهدینی بود که از طبقه کارگر برخاسته بود. او در اراک، در مرکز ایران، به دنیا آمد، مدتی در زادگاه خود و مدتی در تهران زندگی کرد و همانجا برای تحصیل در دانشگاه بورس دولتی گرفت. پس از اتمام تحصیلات، در تهران و در تبریز در کارخانه ماشین سازی مشغول کار شد. مشکین فام نیز مهندس کشاورزی بود و از خانواده‌ای میان‌حال در شیراز برخاسته بود. پس از فراغت از تحصیل در دانشگاه تهران به خدمت سربازی رفت و به کردستان اعزام شد. در آنجا زبان کردی آموخت و گزارش مفصلی درباره تأثیر کشاورزی تجاری بر روستاییان محل برای خود تهیه کرد. مجاهدین بعدها این گزارش را زیر عنوان روستا و انقلاب سفید انتشار دادند. بدیع‌زادگان، استاد جوان شیعی، از خانواده‌ای از طبقه متوسط در اصفهان برخاسته بود. پس از اتمام تحصیل در دانشگاه تهران به سربازی رفت و در کارخانه اسلحه سازی در تهران مشغول خدمت شد. سرانجام، رضایی - متفکر اصلی گروه - یکی از معدود مجاهدینی بود که در تهران به دنیا آمده بود. او فرزند خانواده تاجر خرده پایی در شمال تهران بود. و در دوران دبیرستان به نهضت آزادی پیوست. در هنگام خدمت سربازی حنیف‌نژاد را ملاقات کرد و در ضمن تدریس در یکی از دبیرستانهای تهران وارد محفل مخفی بحث و گفتگویی وی شد. رضایی، دو برادر کوچکتر و خواهر نوجوانش؛ همگی در درگیری با پلیس کشته شدند.

این هسته در تهران بتدریج به شهرستانها گسترش یافت و در اصفهان، شیراز و تبریز کانونهایی تشکیل داد. در عین حال، بدیع‌زادگان، مشکین فام و چهار عضو جدید برای آموزش چریکی نزد سازمان آزادیبخش فلسطین، به اردن رفتند. جز این، گروه مباحثه، بویژه حنیف‌نژاد و رضایی، به تأسی از نهضت آزادی، به تفسیر مجدد اسلام پرداختند و به نتایجی مشابه نظرات شریعتی رسیدند. در واقع، نظرات شریعتی و مجاهدین چنان نزدیک بود که بسیاری نتیجه گرفتند که شریعتی آنها بخش مجاهدین بوده است اما مجاهدین نظرات خود را پیش از آن که شریعتی در سال ۱۳۴۶ به حینه ارشاد بیاید؛ بدون ساخته بودند. به هر حال رابطه دقیق این دو هرگونه که باشد، در این تردیدی نیست که در سالهای بعدی، شریعتی غیرمستقیم با آثار پربار خود در خصوص جنبه‌های انقلابی تشیع به مجاهدین یاری داد.

نخستین اثر عمده تئوریک مجاهدین، نهضت حسینی بود. این اثر، به قلم رضایی، مستدل می‌داشت که نظام توحیدی مورد نظر پیامبر نظامی کاملاً یکپارچه بود؛ هم به این دلیل

که فقط یک خدا را می‌پرستد و هم از این لحاظ که جامعه‌ای بی‌طبقه و خواهان خیر عام است. رضایی پس اظهار می‌داشت که امامان شیعه بویژه حسین (ع) عَلمِ قیام بر ضد اربابان قنودال و سرمایه‌داران سوداگر استثمارگر را — علاوه بر خلفای غاصب که خائن به اهداف واقعی نظام توحیدی بودند برافراشتند. به نظر رضایی و مجاهدین وظیفهٔ همهٔ مسلمانان این بود که به مبارزه برای ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه ادامه دهند و همهٔ انواع ستمگری را که در عصر جدید شامل امپریالیسم، سرمایه‌داری، استبداد و روحانیت محافظه‌کار می‌شده، از میان بردارند. مجاهدین نظر خود دربارهٔ مذهب را چنین خلاصه کردند:

ما پس از سالها مطالعهٔ وسیع در تاریخ اسلام و ایدئولوژی تشیع، به این نتیجهٔ راسخ رسیده‌ایم که اسلام، بویژه اسلام تشیع، در برانگیختن توده‌ها به انقلاب نقش عمده‌ای ایفا خواهد کرد؛ زیرا تشیع، بویژه شهادت و مقاومت تاریخی حسین، هم دارای پیامی انقلابی است و هم جایگاه خاصی در فرهنگ رایج ما دارد. (۶۹)

مجاهدین عملیات نظامی خود را در مرداد ۱۳۵۰ شروع کردند. نخستین عملیات برای مقابله با جشنهای پرتجمل ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی طرح شد. پس از بمب‌گذاری در کارخانهٔ صنایع الکتریکی تهران و سعی در ریودن یک هواپیمای ایران ایر، نه تن از مجاهدین دستگیر شدند. یکی از آنان در زیر شکنجه اطلاعاتی داد که به دستگیری شصت و شش عضو دیگر منجر شد. در ماههای بعد، رهبری اصلی سازمان همگی اعدام یا در درگیریهای خیابانی کشته شدند. به رغم این تلفات سنگین، گروه برجای ماند و اعضای جدیدی را جذب کرد. آنان از نهضت آزادی کمک مالی گرفتند، به حسینیهٔ ارشاد یاری دادند، نشریه‌ای زیرزمینی به نام جنگل منتشر کردند، پنج داوطلب را به کمک شورشیان ظفار به عمان فرستادند، و در چهار سال بعدی به یک رشته حملات خشونت‌بار دست زدند. این عملیات شامل زدن شش بانک، ترور یک مشاور نظامی امریکایی و نیز رئیس پلیس تهران، و بمب‌گذاری در آرامگاه رضاشاه و دفاتر انعال، شِل، بریتیش پترولیوم، و هواپیمایی بی او ای (بریتانیا) بود. در نیمهٔ سال ۱۳۵۴ پنجاه تن از مجاهدین جان خود را از دست داده بودند. بالغ بر ۹۰٪ آنان را روشنفکران تشکیل می‌دادند.

اگرچه اعضای مجاهدین و فداییان هر دو از میان روشنفکران نسل جوان بودند، با وجود این ترکیب اجتماعی آنان تفاوت زیادی با هم داشت. در حالی که اغلب مجاهدین — به استثنای چند تن از بنیانگذاران آن — از استانهای مرکزی بخصوص اصفهان، فارس و همدان بودند، اغلب فداییان از اهالی شهرهای شمالی بخصوص تهران، تبریز، رشت، گرگان، قزوین و مشهد بودند. بسیاری از مجاهدین فرزندان تجار مذهبی، اصناف بازار، روحانیون و دیگر

وابستگان طبقه متوسط سستی بودند؛ از طرف دیگر، بسیاری از فداییان فرزندان معنمهای غیرمذهبی، کارمندان، پیشه‌وران، و دیگر وابستگان طبقه متوسط جدید بودند. همه مجاهدین بدون استثنا از خانواده‌های شیعی بودند اما بعضی از فداییان زمینه غیرشیعی داشتند و از خانواده‌های سنی، ارمنی و زرتشتی بودند. از مجاهدین فقط هفت زن کشته شده بود اما شمار زنان قربانی در میان فداییان به بیست و دو تن می‌رسید. مجاهدین عمدتاً از میان دانشجویان علوم طبیعی - از پلی‌تکنیک تهران، دانشکده فنی، دانشکده کشاورزی و دانشگاه صنعتی آریامهر - عضو می‌گرفتند. برعکس، فداییان اغلب از دانشجویان هنر، علوم انسانی و علوم اجتماعی - از دانشکده‌های هنر، ادبیات، اقتصاد، علوم سیاسی و تربیت معلم - عضوگیری می‌کردند. سرانجام آن که مجاهدین نتوانستند به میان پروتشاریای صنعتی رخنه کنند؛ در حالی که فداییان از میان کارگران شهری چند تنی را به عضویت گرفتند؛ از مجاهدین فقط دو کارگر - از فداییان بانف بر دوازده کارگر جان باختند.

مجاهدین اگرچه اسلامی بودند، تفسیر انقلابی‌شان از اسلام، آرمانی بود که با آرمان فداییان مارکسیست چندان تفاوتی نداشت. در نظر آنان ایران تحت سلطه امپریالیسم بویژه امپریالیسم امریکا بود، انقلاب سفید، ایران را از یک جامعه فئودالی به جامعه‌ای بورژوازی و سخت وابسته به سرمایه‌داری غرب تبدیل کرده بود، و امپریالیسم فرهنگی همچون امپریالیسم نظامی، اقتصادی و سیاسی کشور را تهدید می‌کرد. آنان می‌گفتند که رژیم پهلوی - در خارج از بورژوازی کمپرادور (وابسته) پشیمان اجتماعی اندکی دزد و اساماً با ترور، ارباب و تبلیغات حکومت می‌کند. تنها راه درهم شکستن این جو وحشت، اقدام خشونت‌بار قهرمانانه است. همچنین اظهار می‌داشتند که با برافزادن رژیم، انقلابیون غیرت اساسی ایجاد می‌کنند، وابستگی به غرب را خاتمه می‌دهند، اقتصادی مستقل بنا می‌کنند، به توده‌ها آزادی سخن گفتن می‌دهند، به توزیع مجدد ثروت می‌پردازند؛ و به طور کلی نظام بی‌طبقه توحیدی پدید می‌آورند. در واقع، این نظرات چنان نزدیک به نظرات فداییان بود که رژیم برچسب «مارکسیستهای اسلامی» به مجاهدین زد و گفت که اسلام صرفاً پوششی برای پنهان کردن مارکسیسم آنهاست. مجاهدین پاسخ می‌دادند که گرچه «مارکسیسم را به عنوان روشی مترقی برای تحلیل اجتماعی محترم می‌دارند»، منکر ماتریالیسم هستند و اسلام را نهادبخش، فرهنگ، و ایدئولوژی خود می‌دانند.<sup>(۷۰)</sup> مجاهدین در جزوهای با عنوان پاسخ به اتهامات اخیر رژیم؛ رویکرد خود به مارکسیسم و اسلام را چنین خلاصه کردند:

شاه از اسلام انقلابی وحشت دارد. برای همین است که فریاد می‌زند مسلمان نمی‌تواند انقلابی باشد. به نظر او، انسان با مسلمان است یا انقلابی، نمی‌تواند هر دو را داشته باشد. اما در دنیای

واقعی، درست عکس آن صادق است. انسان یا انقلابی است، یا سلطان راستین نیست. در سراسر قرآن، یک مسلمان برای نمونه پیدا نمی‌شود که انقلابی نباشد... رژیم سعی می‌کند بین مسلمانان و مارکسیستها مانعی ایجاد کند اما به نظر ما فقط یک دشمن عمده وجود دارد - امپریالیسم و ابدی داخلی اش. وقتی ساواک تیراندازی می‌کند، هم مسلمانان و هم مارکسیستها را می‌کشد. وقتی شکنجه می‌کند، مسلمانان و مارکسیستها را با هم شکنجه می‌کند. در نتیجه در شرایط فعلی بین انقلابیون مسلمان و انقلابیون مارکسیست اتحادی برگزینیک وجود دارد. به راستی ما چرا به مارکسیسم احترام می‌گذاریم؟ البته مارکسیسم و اسلام یکی نیستند. ما این حال اسلام قطعاً به مارکسیسم نزدیکتر است تا به پیلوئیسم. اسلام و مارکسیسم هر دو یک درس واحد می‌دهند؛ زیرا با بیدادگری مبارزه می‌کنند. اسلام و مارکسیسم هر دو یک پیام دارند، زیرا الهام‌بخش شهادت، مبارزه و ایثارند. کدام یک به اسلام نزدیکترند: آن ویتنامی که با امپریالیسم آمریکا می‌جنگد یا شاه که به صهیونیسم کمک می‌کند؟ از آنجا که اسلام دشمن ستونگری است، با مارکسیسم که او نیز دشمن ستونگری است، همکاری خواهد کرد. این هر دو یک دشمن دارند و آن امپریالیسم مرنج است.<sup>(۱۱)</sup>

مجاهدین پس از سال ۱۳۵۱ پیش از پیش به مارکسیسم رو کردند. در اواخر سال ۱۳۵۲ مطالب فراوانی درباره انقلابات کوبا، ویتنام، چین و روسیه می‌خواندند. در نیمه سال ۱۳۵۳، سازمان دهندگانی را به کارخانه‌ها می‌فرستادند. در اوایل سال ۱۳۵۴ بعضی از رهبران آنان از نیاز به تلفیق مارکسیسم و اسلام سخن می‌گفتند. و در اردیبهشت ۱۳۵۴ اکثریت رهبران آن که هنوز آزاد بودند، به پذیرفتن مارکسیسم و اعلام مارکسیست - نییست شدن سازمان رأی دادند. در جزوه‌ای با عنوان بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک، رهبری مرکزی اعلام داشت که پس از ده سال زندگی مخفی، چهار سال مبارزه مسلحانه، و دو سال بازپرسی شدید ایدئولوژیک، به این نتیجه رسیده‌اند که مارکسیسم، و نه اسلام، فلسفه راستین انقلابی است. بر اساس این بیانیه علت رسیدن به چنین نتیجه‌ای آن بود که آنان دریافته بودند اسلام و ایدئولوژی طبقه متوسط است؛ در صورتی که مارکسیسم درهایی طبقه کارگر محسوب می‌شود.<sup>(۱۲)</sup>

این تغییر و تحول را مجتبی طالقانی، پسر آیت‌الله طالقانی، به روشنی بیان کرده است او در نامه پرشوری به پدرش می‌گوید:

ما سر به امپریالیسم و ارتجاع را با هم شروع کردیم. لازم می‌بینم به شما توضیح دهم که من و خانواده‌ای که انتخاب کرده‌ام، چرا تصمیم گرفتیم تغییری اساسی در سازمان خود به وجود آوریم... من از اول کودکی در نزد شما یاد گرفته‌ام که از این مشد خود آشام نفرث داشته

باشم. نفرتم را همیشه از طریق مذهب - از طریق آموزش‌های مبارزه‌جویانه محمد، علی و حسین - ابراز کردم. همیشه اسلام را به عنوان نماینده توده‌های رنجبری که به نبرد با ستم پرداخته‌اند، محترم می‌داشتم... اما از دو سال گذشته، شروع به مطالعه مارکسیسم کرده‌ام. قبلاً فکر می‌کردم که روشنفکران مبارز می‌توانند رژیم را نابود کنند. اکنون معتقدم که باید به طبقه کارگر روی آوریم. اما برای سازمان‌دادن طبقه کارگر باید اسلام را رد کنیم، زیرا مذهب بویض اصلی تاریخ را که مبارزه طبقاتی باشد، باز نمی‌شناسد. البته اسلام می‌تواند نقشی مترقی بویژه در برانگیختن روشنفکران بر ضد امپریالیسم ایفا کند اما فقط مارکسیسم است که تحلیلی علمی از جامعه به دست می‌دهد و برای رهایی به طبقات استثمارشده رو می‌کند. قبلاً فکر می‌کردم کسانی که معتقد به ماتریالیسم تاریخی‌اند، ممکن نیست بتوانند جان خود را نثار کنند؛ زیرا به جهان آخرت ایمان ندارند. اکنون می‌دانم که عالی‌ترین فداکاری ممکن، جان باختن در راه آزادی طبقه کارگر است.<sup>(۷۳)</sup>

این چرخش ایدئولوژیک، شکاف عمیقی بین مجاهدین انداخت. برخی، اغلب در تهران، از این تغییر پشتیبانی کردند و بقیه، بخصوص در شهرستانها، همچنان اعتقاد اسلامی خود را حفظ کردند، حذف عنوان مجاهدین را نپذیرفتند، و رقبای خود را به نوطنه کودتا، قتل یکی از رهبران خویش، و لو دادن دیگران به پلیس، متهم ساختند. به این ترتیب، پس از اردیبهشت ۱۳۵۴ دو گروه رقیب به عنوان مجاهدین وجود داشتند که هر یک برای خود نشریه، سازمان و برنامه کار خاصی داشت. عملیات عمده مجاهدین اسلامی شامل زدن یک بانک در اصفهان، برب‌گذاری در اداره مهاجرت یهودیان در تهران و طراحی اعتصابی در دانشگاه آریامهر به یادبود سالگرد اعدام بنیانگذاران سازمان بود. عملیات مجاهدین مارکسیست نیز شامل بمب‌گذاری در دفاتر آی تی تی و ترور دو مشاور نظامی امریکایی بود. طی دو سال بعدی، سی عضو مجاهدین مارکسیست جان باختند. در بین اعدام شدگان زنی از دانشگاه تهران وجود داشت که در تاریخ ایران نخستین زنی بود که در برابر جوخه اعدام قرار می‌گرفت.

در اوایل سال ۱۳۵۵، هر دو گروه مجاهدین، همچون فداییان، چنان تلفات سنگینی متحمل شده بودند که شروع به تجدیدنظر در تاکتیکهای خود کردند. مجاهدین اسلامی بر فعالیت دانشگاهی خود افزودند، آثار سازمان و دکتر شریعتی را انتشار دادند، و با انجمن اسلامی دانشجویان در امریکای شمالی و اروپای غربی ارتباط برقرار کردند. در همین حال، مجاهدین مارکسیست فعالیت‌های کارگری خود را افزایش دادند، خواهان تشکیل یک حزب جدید طبقه کارگر شدند، نشریه‌ای به نام قیام کارگر به راه انداختند، و با مائوئیست‌ها در کنسراسیون دانشجویان ایرانی در اروپای غربی تماس گرفتند. همچنین برای ادغام دو



سازمان مارکسیستی، با فداییان وارد مذاکره شدند اما بزودی به علت این که فداییان با وفاداری به ریشه‌های کاسترویی، خود حاضر به رد کردن «سوسیال امپریالیسم شوروی» نبودند و در نهان با «جریانهای مشکوکی» چون حزب توده و جبهه ملی سر و سری داشتند، مذاکرات را متوقف کردند.<sup>(۷۴)</sup> فداییان نیز به نوبه خود، مجاهدین مارکسیست را به قبول کورکورانه مائوتسیم و اجتناب از بحث درباره ماهیت اسلام متهم ساختند و از همکاری با سازمانی که خون مجاهدین اسلامی را برگردن داشت و علناً اسلام را «ایدئولوژی خرده‌بورژوازی» نامیده بود، سر باز زدند.

جنبش چریکی، همانند سازمانهای مخالفی که پیش از آن به میدان آمدند، توانست رژیم را براندازد اما تلاش این جنبش یکسره بیهوده نبود؛ زیرا هنگامی که موج انقلاب در اواخر سال ۱۳۵۶ برخاست، هر چهار سازمان چریکی - فداییان، فداییان منشعب طرفدار حزب توده، مجاهدین اسلامی و مجاهدین مارکسیست - توانستند از فرصت استفاده کنند. هر چهار سازمان، شبکه زیرزمینی دست‌نخورده‌ای داشتند، به اتیار کردن سلاح، جذب اعضای جدید، و نشر بیانیه‌ها، جزوه‌ها و روزنامه‌هایی مشغول شدند. هر چهار سازمان، نه تنها از تجربه مبارزه مسلحانه، بلکه همچنین از ابهت قهرمانان انقلابی برخوردار بودند. و هر چهار سازمان کادر کافی - بویژه پس از آزادی بسیاری از زندانیان سیاسی در اواسط سال ۱۳۵۷ - داشتند تا در آستانه سقوط رژیم، دست به عمل زنند. در واقع همین چهار سازمان چریکی بودند که در ۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ - تقریباً در هشتمین سالگرد حادثه سياهکل - تیر خلاص را به مغز رژیم شلیک کردند.

## انقلاب اسلامی

تظاهرات طبقه متوسط (اردیبهشت ۱۳۵۶ - خرداد ۱۳۵۷)

در اواسط دهه ۱۳۵۰ رژیم شاه همچون سدهای عظیمی که ساخت و مغرورانه به نام افراد خانواده‌اش نامگذاری کرد، پایدار به نظر می‌رسید. ارتشی وسیع، مسلح به سلاحهای فوق مدرن و به یاری یک پلیس مخفی کارآمد، چنین می‌نمود که قادر باشد شورشیان را در عمان نیز سرکوب کند. یک بوروکراسی عظیم، منکی به شبکه‌ای حمایتی با بودجه کافی که مدعی بود نه تنها قادر است اقتصاد را اداره کند، بلکه در کل جامعه نیز بازسازی اساسی انجام دهد. و در آمدی سرشار حاصل از صنعت نفت که وسایل افغان مخالفان بالقوه و ابزار سلطه اجتماعی را فراهم می‌ساخت. این امر بیشتر ناظران را واداشت که نتیجه بگیرند رژیم پایگاه محکمی دارد و شکست‌ناپذیر است. حتی معدود کسانی که به ثبات رژیم چندان خوش بین نبودند و از تنشهای اجتماعی پشت پرده مطلع بودند، انتظار داشتند که رژیم تا اواخر دهه ۱۳۶۰ که درآمد نفت کاهش می‌یافت، دوام بیاورد. آنان احساس می‌کردند گرچه رژیم پایگاهی در متن جامعه و مفزی برای تنشهای حاد جامعه ندارد، با این حال ارکان تشکیلات آن از قوت کافی برخوردار است تا در برابر فشار حاصل از توسعه ناهموار و نوسازی ناموزون مقاومت کند. به نظر آنان نخستین شکافها نه در اواخر دهه ۱۳۵۰ بلکه در اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ پدید می‌آمد.

اما این محاسبات با دو بحران غیرمنتظره روبرو شد: بحران اقتصادی به شکل تورم شدید؛ و بحران تشکیلاتی حاصل از فشارهای خارجی بر شاه برای کاهش سیطره پلیسی و رعایت حقوق بشر در مورد مخالفان سیاسی. تورم که در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ تقریباً از جامعه ایران

رخت بربسته بود، در اوایل دهه ۱۳۵۰ با وخامت بیشتری بازگشت و شاخص هزینه زندگی را از ۱۰۰ در سال ۱۳۴۹ به ۱۲۶ در سال ۱۳۵۴، و سپس به ۱۶۰ در سال ۱۳۵۵، و سرانجام به ۱۹۰ در سال ۱۳۵۶ افزایش داد.<sup>(۱)</sup> افزایش در موارد اساسی چون غذا و مسکن، بویژه در شهرها، حتی بیش از این بود. مثلاً گزارش منتشر شده در نشریه اکونومیست لندن در سال ۱۳۵۶ برآورد کرد که اجاره‌بها در نقاط مسکونی تهران در عرض پنج سال ۳۰۰٪ ترقی کرده است و در سال ۱۳۵۵ یک خانواده طبقه متوسط می‌باید نصف درآمد سالیانه‌اش را صرف مسکن کند.<sup>(۲)</sup> مجموعه پیچیده‌ای از عوامل، سبب این تورم بود؛ فقدان مسکن و ورود بالغ بر ۶۰۰۰۰ تکنیسین خارجی با حقوق بالا؛ نارسایی تولید کشاورزی در قیاس با جمعیت فزاینده؛ ترقی ناگهانی قیمت مواد غذایی در بازارهای جهانی؛ شکست برنامه صنعتی کردن و رشد مداوم در تسلیحات نظامی که کمبود نیروی کار را باعث شد، دستمزدها را در بخش کشاورزی افزایش داد، نیروی کار را از بخش کشاورزی گرفت، و به این ترتیب مسأله کشاورزی را وخیم‌تر کرد؛ و مهم‌تر از همه، تورم‌زایی اقتصاد آن‌گاه که درآمدهای میلیونی نفت در پروژه‌های جاه‌طلبانه توسعه صرف شد - در سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ حکومت سرمایه‌گذارهای توسعه را سه برابر کرد و موجودی پول را تا ۶۰٪ افزایش داد.<sup>(۳)</sup> وقتی اقتصاددانان خطرات اقتصاد دو آتش (تورم‌زا) را تذکر دادند، شاه گفت دولت مردان هرگز نباید به سخن اقتصاددانان گوش فرادهند.

با وجود پیچیدگی علل تورم، رژیم راه‌حل ساده‌انگارانه‌ای یافت: گناه را یکسره به گردن اهل دادوستد و سوداگری گذاشت. به نوشته اکونومیست لندن، «تورم در سال ۱۳۵۲ شتاب گرفت و تا تابستان ۱۳۵۵ ابعادی چنان هشداردهنده یافته بود که شاه که به مسائل اقتصادی به شیوه نظامی می‌نگریست، به گرانفروشان اعلان جنگ داد.»<sup>(۴)</sup> رژیم، نخست سوداگران بزرگ را هدف گرفت، «فئودالیستهای صنعتی» چون القاتیان و وهاب‌زاده را با سروصدای فراوان دستگیر کرد و بسیاری دیگر را چنان هراسان ساخت که سرمایه خود را به جاهای امن‌تر انتقال دادند. به نوشته یک روزنامه آمریکایی، «ثروتمندان خیلی پیش از آن که با پاهایشان رأی دهند، با پولهایشان رأی دادند.»<sup>(۵)</sup> و یک خبرنگار خارجی به حق اظهار داشت که «مبارزه با گرانفروشی» در بین تجار ثروتمند یک شیزوفرنی ایجاد کرد: آنان از یک سو از نظام اجتماعی - اقتصادی، بویژه طرحهای توسعه، سود می‌بردند؛ و از سوی دیگر، از نظام سیاسی که ثروت و آینده‌شان را در اختیار یک تن قرار می‌داد، نگران بودند.»<sup>(۶)</sup>

رژیم با دریافتن این نکته که جنگ با سرمایه‌گذاران ثروتمند به تورم پایان نخواهد داد،

این بار مغازه‌داران و سوداگران خرده‌پارا هدف فرار داد. حکومت مرکزی، نظارت دقیقی بر قیمت بسیاری از کالاهای اساسی اعمال کرد و مقادیر هنگفتی گندم، شکر و گوشت برای شکستن قیمت‌ها وارد کرد. در همین حال، حزب رستاخیز حدود ۱۰۰۰۰ دانشجو را آماده ساخت و به عنوان «گروه‌های بازرسی» به بازار اعزام کرد تا «مبارزهٔ بیرحمانه‌ای با گرانفروشان، سودجویان، محترکان و سرمایه‌داران بی‌انصاف» آغاز کنند.<sup>(۸۷)</sup> همین‌طور، دادگاه‌های اصناف که با شتاب توسط ساواک برپا شده بود، حدود ۲۵۰۰۰۰ حکم جریمه، ۲۳۰۰۰ حکم تبعید از شهر محل اقامت، حدود ۸۰۰۰ محکومیت به زندان از دو ماه تا سه سال صادر کرد، و برای ۱۸۱۰۰۰ کسبه خرده‌پانیز مجازات‌های مختلف در نظر گرفت.<sup>(۸۸)</sup> در اوایل سال ۱۳۵۵ در هر خانوادهٔ بازاری دست‌کم یک نفر وجود داشت که از «مبارزه یا گرانفروشی» آسیب دیده بود. یک مغازه‌دار به خبرنگاری فرانسوی گفت که انقلاب سفید کم‌کم به صورت انقلاب سرخ درمی‌آید. مغازه‌دار دیگری به خبرنگاری امریکایی گفت که «بازار به عنوان سرپوشی برای فساد عظیم حکومت و خود خانوادهٔ سلطنتی به کار می‌رود».<sup>(۸۹)</sup> تشکیل حزب رستاخیز اهانتی به بازاریان و مبارزه با گرانفروشی تهاجمی آشکار به بازارها بود. بازار، نه برای نخستین بار، برای کمک و حمایت به طور فزاینده‌ای به متحد سستی خود، روحانیت رو کرد.

این بحران اقتصادی با فشار خارجی به شاه برای کاستن از سلطهٔ پلیسی مقارن بود. در اوایل سال ۱۳۵۴، سازمان عفو بین‌الملل در لندن که در گذشته سرگرم زندانیان سیاسی اردوگاه شرق بود، توجه خود را به کشورهای غیر کمونیست معطوف داشت و کشف کرد که ایران یکی از شدیدترین نقض‌کنندگان حقوق بشر در جهان است. کمیون بین‌المللی حقوق‌دانان در ژنو که محافظه‌کار تر بود، رژیم را متهم کرد که به طور منظم از شکنجه استفاده می‌کند و اساسی‌ترین حقوق مدنی اتباع خود را مورد تجاوز قرار می‌دهد. «انجمن بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد نیز نامهٔ سرگشاده‌ای خطاب به شاه صادر کرد و در آن رژیم را به نقض شدید حقوق بشر متهم ساخت و از او خواست که به وضعیت اسف‌بار حقوق بشر در ایران سروسامان دهد».<sup>(۹۰)</sup>

در حالی که سازمان‌های بین‌المللی از رژیم انتقاد می‌کردند، تبعیدیان ایرانی خود کمیته‌های حقوق بشر برای افشاگری در مورد مقامات ساواک تشکیل دادند. برای مثال، در لندن، دانشجویان فارغ‌التحصیل که با حزب کارگر و جنبش اتحادیه‌های کارگری انگلستان ارتباط داشتند، کمیتهٔ مبارزه با سرکوب در ایران را برپا ساختند. گروه دانشجویی مشابهی در نیویورک به یاری نویسندگان امریکایی، کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران را تشکیل

دادند. در پاریس، جبهه ملی سوم با همکاری نزدیک حقوقدانان و روشنفکران فرانسوی چون ژان پل سارتر شرایط استنناک زندانیان سیاسی در ایران را افشا کرد. در سراسر اروپای غربی و امریکای شمالی، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و انجمن اسلامی دانشجویان تظاهرات خیابانی مداومی به منظور افشای عدم محبوبیت رژیم و زدودن تصویر مضطربی که شاه با وسواس بیارطی سالیان متعادی توسط رسانه‌های گروهی غربی از خود ارائه داده بود، برپا کردند.

این فعالیتها نتایج به بار آورد و روزنامه‌های بانفوذی که در گذشته از شاه ستایش کرده بودند واداشت تا از شیوه‌های پلیسی وی انتقاد کنند. برای نمونه، روزنامه معتبر سانددی تایمز لندن درباره ساواک به یک سلسله افشاگری دست زد و نتیجه گرفت که «نمونه روشنی از شکنجه وجود دارد» که نه تنها در مورد فعالان ضد رژیم بلکه در مورد روشنفکرانی نیز که فقط به طور پنهانی از رژیم انتقاد کرده‌اند، اعمال می‌شود.<sup>(۱۱۱)</sup> برای شاه از همه مهمتر این بود که نمایندگان کنگره آمریکا در مورد عاقباته بودن فروش سلاحهای بسیار پیچیده به رژیمی که فقط به یک تن وابسته بود، تردید کردند؛ دست‌اندرکاران واشینگتن کم‌کم رژیم را، دولت تک‌رأی، نامیدند. رئیس کمیته فرعی سازمانهای بین‌المللی مجلس نمایندگان آمریکا پس از شنیدن سند ارائه شده توسط سازمان عفو بین‌الملل و کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان اعلام داشت که رژیم ایران را تا مجاز بودن مشارکت مردم، ساختارهای پارلمانی واقعی، و آزادی مطبوعات، بیان، و تجمع، نمی‌توان باثبات شمرد.<sup>(۱۱۲)</sup> همین‌طور، کمیسیون فرعی فروش تسلیحات، پس از دریافت اطلاعات از وزارت کشور، سایر وزارت دفاع، چنین نتیجه گرفت که فروختن چنان تسلیحات هنگفتی به رژیمی چنان سرکوبگر به طور بانفوذ خطرناک بوده است.<sup>(۱۱۳)</sup> سرانجام جیمی کارتر، در سال ۱۳۵۵ در انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری سألۀ حقوق بشر را در سراسر جهان مطرح ساخت و در مراحل نهایی انتخابات ریاست جمهوری، خصوصاً از ایران به عنوان یکی از کشورهای که آمریکا باید در حمایت از آزادیهای مدنی و سیاسی در آن بسیار بکوشد، نام برد. هرچند روشن نیست که حکومت جدید در واشینگتن، رژیم را برای رعایت آزادیها تحت فشار گذاشته باشند، انتخاب کارتر مسلماً تأثیری فوری هم بر شاه و هم بر مخالفان داشته است. شاه فکر می‌کرد رئیس‌جمهور جدید از او انتظار دارد که دست‌کم تا حدودی آزادیهای سیاسی را محترم شمارد و مخالفان نیز احساس می‌کردند که کاخ سفید — برای نخستین بار از زمان حکومت کندی — مایل به حمایت از مخالفان در برابر تعدی ساواک است. همچنان که بازرگانان پس از انقلاب اظهار داشت، انتخاب کارتر به ایران امکان داد تا نفسی دوباره بکشد.<sup>(۱۱۴)</sup>

شاه دلایلی داشت تا به فشارهای خارجی پاسخ مثبت دهد. او نمی‌خواست در روابط خاص، خود با واشینگتن و دسترسی به سلاحهای آمریکایی را به خطر اندازد. مایل نبود تصویر پادشاهی آینده‌نگر و خواهان نوسازی جامعه و علاقه‌مند به اشتغال مزایای تمدن غربی به ایران را که با هزینه سنگینی در اروپا و آمریکا بخصوص در خیابان مدیسون رواج داده بود، مخدوش سازد. علاوه بر آن معتقد بود که اصلاحات وی چنان فراگیر و مردمی است که می‌تواند نفارت و سیطره رگاهش دهد بی‌آن‌که بنیان رژیم به خطر افتد. چندین دهه تبلیغات اگر نتوانسته بود حکومت شونندگان را بفریبد، توانسته بود فرمانروا را فریب دهد. همچنان‌که در اوایل سال ۱۳۵۴ با اطمینان به خبرنگاران خارجی گفت: مخالفان به مشتی نیهیلیست، آناشیت و کمونیت محدود می‌شوند.<sup>(۵۵)</sup> از آن گذشته، درگذشت دولتمردان واقع‌بین‌تر و مجرب‌تر - از جمله عنم، علاء اقبال، ساعده، حکیمی، بیات، سید ضیاء، قوام و زاهدی پدر - مشاوران شاه را به گروهی معدود بنه‌قربان‌گوی جوانتر کاهش داد که در گفتن آنچه پادشاه خواهان شنیدنش بود، با هم رقابت می‌کردند. به این ترتیب، شاه بتدریج به سوی ورطه انقلاب روان شد؛ در حالی‌که مشاوران دربار ندانسته پاریس می‌کردند که تاج شاهی را هرچه بیشتر، تاروی چشمانش پایین‌کشد.

برنامه کاستن از سلطه پلیسی در اواخر سال ۱۳۵۵ شروع شد و در تابستان همان‌سال جدی‌تر شد. در بهمن ۱۳۵۵، رژیم ۲۵۷ زندانی سیاسی را عفو کرد. در اسفند به کمیسیون بین‌المللی صلیب سرخ اجازه داد از بیست زندان بازدید و با ۳۰۰۰ زندانی ملاقات کند. در فروردین ۱۳۵۶ به حقوقدانان خارجی اجازه داد بر محاکمه یازده تن مخالف متهم به تروریسم نظارت کنند؛ از اوایل دهه ۱۳۴۰ این نخستین‌بار بود که حقوقدانان خارجی اجازه می‌یافتند در دادگاهی نظامی حضور یابند. در اواسط اردیبهشت، شاه یکی از نمایندگان سازمان عفو بین‌الملل را به طور خصوصی به حضور پذیرفت و قول داد وضعیت زندانها را بهبود بخشد. در اواخر همان ماه نیز یکی از نمایندگان کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان را ملاقات کرد و پس از گله از این که «مطبوعات تحت سلطه یهودیان در آمریکا» او را بدنام می‌کنند، موافقت کرد که به منظور حمایت بهتر از حقوق زندانیان سیاسی در آیین دسترسی تجدیدنظر کند.<sup>(۵۶)</sup> در اواسط خرداد، حزب رستاخیز اعلام داشت که بحث آزاد و انتقاد سازنده را می‌پذیرد. در [۱۶] مرداد، شاه هویدا را که دوازده سال نخست‌وزیر بود، برکنار کرد و جمشید آموزگار، تکنوکراتی پنجاه و یک ساله و تحصیلکرده آمریکا که رئیس «جناح لیبرال» حزب رستاخیز بود، به جای او گماشت. در همین ماه، حکومت اصلاحات محاکم قضایی را که به کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان وعده داده بود، انجام داد. این

اصلاحات، تحت عنوان آیین دادرسی در دادگاههای نظامی، چهار تغییر مهم به وجود آورد: غیرنظامیانی که در دادگاههای نظامی محاکمه می شدند، می توانستند وکلای غیرنظامی برای دفاع از خود برگزینند؛ بازداشت شوندگان سیاسی می بایست تا بیست و چهار ساعت پس از بازداشت در برابر قاضی دادگاه حضور یابند؛ وکلای مدافع در خصوص بیانات خود در دادگاه مصون از پیگرد بودند؛ و کلیه محاکمات می بایست عننی باشد مگر آن که این مر مغایر امنیت عمومی باشد. با انجام این اصلاحات، شاه به طور خصوصی به کمیسیون بین المللی حقوقدانان قول داد که در آینده محاکمات بیشتر در دادگاههای مدنی انجام خواهد شد نه در دادگاههای نظامی. بعدها ثابت شد که این امر، همانند تصمیم سال ۱۳۲۸ او مبنی بر اجازه انتخابات آزاد در تهران، اشتباه فاحشی بوده است.

کاهش جزئی اختناق، به مخالفان جرأت داد تا صدای خود را بلند کنند. در اردیبهشت ۱۳۵۶ پنجاه و سه تن حقوقدان - که بسیاری از آنان طرفداران مصدق بودند - نامه سرگشاده‌ای به دربار ارسال داشتند و بدین وسیله مبارزات اعتراض از طریق اطلاعیه‌های عمومی را باب کردند.<sup>(۶۶)</sup> این نامه، حکومت را به دخالت در جریان دادرسیها متهم کرد و تشکیل کمیسیون ویژه‌ای برای حفاظت از حوزه قضایی در برابر حوزه مقننه را اعلام داشت. از سان ۱۳۴۲ این نخستین بار بود که گروهی در داخل ایران جرأت کرد رژیم را عنناً مورد نکوهش قرار دهد. در [۲۲] خرداد سه چهره عمده جبهه ملی - سنجابی، فروهر و بختیار - نامه جسورانه تری خطاب به شاه نوشتند، به طور معنی داری از به کار بردن تئوریم شاهنشاهی و لقب آریامهر خودداری ورزیدند، و رژیم را به متلاشی کردن اقتصاد در نتیجه تورم و غفلت از کشاورزی، و نیز نقض حقوق بین المللی، حقوق بشر و قانون اساسی مشروطه متهم کردند. نامه چنین پایان می گرفت:

تنها راه اعاده وحدت ملی و حقوق فردی، ترک استبداد، احترام به قوانین مشروطه، رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر، الغای نظام تک حزبی، تأمین آزادی مطبوعات و تجمعات، آزادی زندانیان سیاسی، صدور اجازه بازگشت به وطن برای تبعیدیان، و تشکیل حکومتی برخوردار از اعتماد مردم و معتقد به قانون اساسی است.

در همین ماه، چهل تن از شاعران، داستان‌نویسان و روشنفکران سرشناس، نامه سرگشاده‌ای به هورید نخست وزیر نوشتند و کانون نویسندگان را که از سال ۱۳۴۳ تعطیل شده بود، دوباره به راه انداختند. نویسندگان این نامه رژیم را به سبب نقض قانون مشروطه نکوهش کردند، خواهان پایان دادن به سانسور شدند. به حلقان موجود در کنیه فعالیت‌های فرهنگی، فکری و هنری توسط ساواک اعتراض نمودند، و گفتند که شهروندان به «جرم خواندن

کتابهایی که مورد تأیید پلیس نبست، در زندان به سر می‌برند. چهل تن امضاکننده نامه طیف وسیعی از عقاید سیاسی را تشکیل می‌دادند. بعضی از آنان عبارت بودند از به‌آذین، قصه‌نویس کهنه کار طرفدار حزب توده؛ باقر مؤمنی، روشنفکر مارکسیستی که در نیمه دهه ۱۳۳۰ حزب توده را ترک کرده بود؛ حسین ملک، استاد جامعه‌شناسی، که پس از مرگ برادرش خلیل ملکی، نظریه‌پرداز شاخص مارکسیست غیرتوده‌ای کشور بود؛ منوچهر هزارخانی، دیگر نویسنده مستقل مارکسیست؛ ناصر پاکدامن، استاد جوان اقتصاد و عضو اولیه جامعه سوسیالیستهای ایران به رهبری خلیل ملکی؛ هما ناطق، استاد تاریخ و تحصیلکرده فرانسه و فعال در مسائل زنان و هوادار جناح چپ جبهه ملی؛ سیمین دانشور، رمان‌نویس، طرفدار آزادی زنان، و یوه نویسنده مشهور جلال آل‌احمد؛ دکتر غلامحسین ساعدی، روانشناس مجرب و از نماینده‌نویسان طراز اوز کشور که به سبب نوشتن آثار بدبینانه و یأس‌آمیز در سال ۱۳۵۵ دستگیر شده بود؛ فریدون آدمیت، روشنفکر برجسته غیرمذهبی و لیبرال و نویسنده آثار مشهوری در تاریخ جنبش مشروطه؛ و علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، نویسنده نامداری که در اوایل دهه ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی را در حزب توده آغاز کرد، در دهه ۱۳۳۰ به گروه خلیل ملکی پیوست، در دهه ۱۳۴۰ مقالاتی با مضامین سوسیالیستی و اسلامی نوشت، و در دهه ۱۳۵۰ در میان عامه خوانندگان مذهبی طرفداران زیادی داشت. ندای مخالفان در تابستان ۱۳۵۶ بندتر شد. در اواسط خرداد، تعدادی از نویسندگان و ناشران، گروه کتاب و اندیشه آزاد را تشکیل دادند. آنان در نامه‌ای که به یکی از روزنامه‌های چاپ خارج ارسال داشتند، موارد مفصلی از نویسندگانی را که شکنجه شده و آثارشان سانسور شده بود، ارائه دادند.<sup>(۱۸)</sup> در اوایل تیر، شصت و چهار نفر از بزرگترین حقوقدانان در هتلی در تهران گرد هم آمدند و بیانیه شدیدالحنی صادر کردند. بیانیه، حکومت را به نقض قانون اساسی متهم کرد و خواستار توقف فوری محاکمه‌های خلاف قانون اساسی شد و اعلام داشت که چون حرفه وکالت مستلزم حفاظت از قانون اساسی است، آنان مسئولیت دفاع از استقلال قوه قضائیه را بر دوش خود می‌دانند. پیشگامان این جمع عبارت بودند از [حسن] نزیه، عضو نهضت آزادی؛ عبدالکریم لاهیجی، حقوقدان جوان و تحصیلکرده اروپا و هوادار جبهه ملی؛ و هدایت‌الله متین‌دفتری، نوه مصدق، از اعضای مهم جبهه ملی دوم و حقوقدان باسابقه‌ای در زمینه حقوق بشر که در سال ۱۳۴۳ به سبب کوشش برای مشاوره حقوقی با زندانیان سیاسی توسط ساواک مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود.

مخالفان طی پاییز همان سال به اقدامات صریح‌تری دست زدند. کانون نویسندگان، به آذین را به ریاست برگزید و نامه سرگشاده دیگری خطاب به حکومت به امضای نود و هشت



تن از روشنفکران برجسته تهیه کرد. در این نامه رژیم به رباکاری متهم شد و اعلام گردید که ساواک همچنان به سانور رسانه‌های گروهی ادامه می‌دهد و در عین حال شاه به جهانیان اظهار می‌کند که در ایران فضای باز سیاسی در حال انجام است. در همین حال، پنجاه و چهار تن از قضات نامه سرگشاده‌ای به دیوان عالی ارسال داشتند و اعتراض کردند که حکومت بشدت ناقض قانون اساسی بویژه استقلال قوه قضائیه است. بیست و نه تن از رهبران مخالفان شامل بازرگان، سنجایی، بختیار، متین‌دفتری، لاهیجی، آیت‌الله زنجانی، نزیه و حاج‌سیدجوادی کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را تشکیل دادند و در اولین اقدام خود نامه سرگشاده‌ای به دبیر کل سازمان ملل ارسال داشتند و در آن توضیح دادند که رژیم به طور منظم به شکنجه مخالفان، محاکمه نظامی و دستگیری خودسرانه برای به زانو درآوردن آنان متوسل می‌شود. یکصد و بیست تن از حقوق‌دانان، به رهبری نزیه، لاهیجی و متین‌دفتری انجمن حقوق‌دانان ایرانی را تشکیل دادند و خواستار اجرای فوری قانون اساسی شدند و اعلام داشتند که چون درخواستهای پیشین آنان تحقق نیافته است؛ یک گروه کار همراه با خبرنامه‌ای برای رسیدگی به وضع زندانها و افشای جنایات ساواک تشکیل خواهند داد. همچنین، گروهی از استادان دانشگاه، سازمان منی اساتید دانشگاه را به منظور تحقق آزادی دانشگاهها تشکیل دادند و تجار بازار تهران نیز جامعه بازرگانان، اصناف و پیشه‌وران را برای مقابله با فعالیت‌های حزب رستاخیز تأسیس کردند. مهتر از آن، طلاب علوم دینی در قم، انجمنی آموزشی تشکیل دادند و خواستار بازگشت آیت‌الله خمینی، پایان دادن به سانور، بازگشایی مدرسه فیضیه و دانشگاه تهران - که هر دو در آن اواخر به علت اعتصاب دانشجویان تعطیل شده بود - آزادی مطبوعات و اجتماعات، انحلال حزب رستاخیز، استقلال قوه قضائیه، کمک به کشاورزی، احکامیت واقعی ایران، و پایان دادن به وابستگی به قدرتهای امپریالیستی شدند.<sup>(۱۹)</sup>

با مشاهده امکان فعالیت گروههای حقوق بشر و آزادیهای صحنی، سازمانهای سیاسی قدیم و جدید به راه افتاد. سنجایی، فروهر، بختیار، یک تاجر بازار و نمایندگان از جامعه سوسیالیستها، جبهه ملی را احیا کردند و آن را «اتحاد نیروهای جبهه ملی» نامیدند. همچنین روزنامه‌ای به نام خبرنامه به راه انداختند و انحلال ساواک، انجام محاکمه متهمان غیرنظامی در دادگاههای مدنی، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، بازگشت ایرانیان تبعیدی، پایان سانور، آزادی کلیه احزاب سیاسی، و رفع موانع اتحادیه‌های کارگری و اصناف را خواستار شدند. سنجایی متعاقب این درخواست اعلام داشت که جبهه ملی همچنان راه مصدق را ادامه خواهد داد که شامل استقلال سیاست خارجی، استقرار دموکراسی حقیقی در کشور از طریق مبارزه برای حقوق فردی، آزادیهای اجتماعی و قانون اساسی می‌باشد.<sup>(۲۰)</sup>

بازرگان نیز به همین گونه نهضت آزادی را احیا کرد، با جبهه ملی و بازار همکاری نزدیک برقرار ساخت، و اجرای قانون اساسی را خواستار شد. در این ضمن، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، از روشنفکران لبرال، تحصیل‌کرده فرانسه و از خانواده‌های متشخص آذربایجان و در ارتباط نزدیک با آیت‌الله شریعتمداری، گروهی از فعالان غیرمذهبی همفکر را برای تشکیل حزب جدیدی موسوم به نهضت رادیکال گرد هم آورد. و بالأخره، حزب توده پس از دیری فعالیت مخفی دوباره به صحنه آمد، بعضی از کانونهای حزبی اش را بویژه در تهران، آبادان و رشت فعال ساخت، و به کمک اعضای سابق فدائیان نشریه‌ای به نام نوید در تهران به راه انداخت. قابل توجه است که در این مراحل اولیه انقلاب هیچ یک از احزاب عمده مخالف علناً خواهان برقراری جمهوری یا جمهوری اسلامی نبودند. برعکس، همگی تأکید داشتند که هدف فوری آنها احیای قانون اساسی است که مبنای مشروطه سلطنتی بود.

تا اواخر آبان ۱۳۵۶، مخالفان هم خود را صرف فعالتهای داخلی: نوشتن بیانیه‌ها، تشکیل گروههای جدید، احیای گروههای قدیم، صدور نامه‌ها و انتشار نشریات کردند اما پس از این تاریخ، فعالیت مخالفان به خیابانها کشید. این آغاز مرحله جدیدی از روند انقلاب بود. نقطه عطف در ۲۵ آبان روی داد که پس از ۹ شب جلسات شعرخوانی آرام به سازماندهی کانون نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان و دانشگاه آریامهر، پلیس برای برهم زدن شب دهم و متفرق کردن ۱۰۰۰۰ دانشجوی شنونده اقدام کرد. این اقدام سرعت تبدیل به تظاهرات خشمگین دانشجویان و سرازیر شدن آنان به خیابانها با شعارهای ضد رژیم گشت. درگیری با پلیس، یک دانشجوی کشته، هفتاد نفر زخمی و حدود یکصد تن دستگیر شدند. در ده روز بعدی تظاهرات دانشجویی افزایش یافت و دانشگاههای اصلی تهران در اعتراض به خونریزی ۲۵ آبان تعطیل شد. در طول هفته بعد، دانشگاههای بزرگ کشور به یادبود ۱۹ آذر - روز غیررسمی دانشجو - اعتصاب کردند و تظاهرکنندگان دستگیر شده در آشوبهای پیشین پس از محاکمه‌های کوتاهی در دادگاههای مدنی تبرئه شدند. این محاکمه‌ها نشانه روشنی بود که ساواک دیگر نمی‌توانست برای سرکوب مخالفان از دادگاههای نظامی استفاده کند. معلوم شد فضای باز سیاسی که به عنوان مسکن سیاسی برقرار شده بود، محرک مؤثری است.

در دی ۱۳۵۶ تظاهرات خیابانی شدت یافت. در ۱۷ دی، روزنامه اطلاعات مقاله‌نیشداری بر ضد روحانیت مخالف رژیم نوشت، آنان را دارتجاج سیاه، نامید و به همکاری پنهان با کمونیسم بین‌الملل برای محو دستاوردهای انقلاب سفید متهم ساخت.<sup>(۱)</sup> این مقاله

همچنین مطالب توهین آمیزی درباره [آیت‌الله] خمینی نوشته بود که قم را به خشم آورد. مدارس علوم دینی و بازار تعطیل و خواستار پوزش علنی شدند؛ حدود ۴۰۰۰ نفر از طلاب و هواداران آنان هنگام تظاهرات خیابانی با شعار «ما حکومت یزید را نمی خواهیم»، «ما قانون اساسی می خواهیم» و «ما خواستار بازگشت آیت‌الله خمینی هستیم»، با پلیس درگیر شدند. در این درگیری [در ۱۹ دی] بنا به اعلام رژیم، دو تن، و به گفته مخالفان، هفتاد تن کشته و بیش از پانصد تن زخمی شدند.

اگر در تعداد تلفات اختلاف نظر وجود داشت، اما پیامدهای آن روشن بود. روز بعد، [آیت‌الله] خمینی خواستار راه‌پیماییهای بیشتری شدند، به قم و روحانیت مرفقی به علت مقاومت قهرمانانه در برابر طاغوت تبریک گفتند، و شاه را به همکاری با امریکا برای نابودی ایران، از بین بردن کشاورزی ایران، و تبدیل کردن ایران به انبار کالاهای خارجی متهم کردند.<sup>(۲۲)</sup> در همین بین، [آیت‌الله] شریعتمداری در مصاحبه‌ای نادر با خبرنگاران خارجی شکوه کرد که حکومت به روحانیون توهین کرده و پلیس رفتار غیراسلامی داشته است و اظهار داشت که اگر خواسته‌های قانون اساسی در تجاع سیاه است، در این صورت او اقرار می‌کند که خود نیز یک مرتجع سیاه است.<sup>(۲۳)</sup> وی همچنین تهدید کرد که اجساد کشته‌شدگان در تظاهرات را شخصاً به دربار در تهران خواهد برد مگر آن که حکومت فوراً حمله به علما را متوقف کند. علاوه بر آن، [آیت‌الله] شریعتمداری همراه با هشتاد و هشت روحانی، بازاری و دیگر رهبران مخالفان از ملت خواست که چهارم شهدای کشتار قم را با دست کشیدن از کار و حضور آرام در مساجد، برگزار کنند. بدین سان شورشهای مربوط به چله‌های سه‌گانه آغاز شد. بعدها، روزنامه‌نگاران در جستجوی جرقه انقلاب، مقاله روزنامه اطلاعات و پیامد آن در قم را عنوان کردند اما در واقع چگونگی آغاز انقلاب پیچیده‌تر از این بود و نخستین جرقه را می‌توان به پیشتر از آن، به جلسات شعرخوانی و ناآرامیهای پیامد آن در دانشگاه آریامهر نسبت داد. این دو حادثه نه تنها حاکی از پیچیدگیهای کل انقلاب است، بلکه تجلی آن دو نیروی نامموس است که در جنبش انقلابی حضور داشت: طبقه متوسط حقوق‌بگیر و جایگاه اعتراض سیاسی آن یعنی دانشگاهها؛ و طبقه متوسط متمول و مراکز سازمانهای اجتماعی - سیاسی آن یعنی حوزه‌های علمیه و بازارهای سستی.

چهارم کشتار قم، در ۲۹ بهمن برگزار شد، بازار و دانشگاهها برای عزاداری تعطیل کردند، روحانیون در شهرهای بزرگ به یادبود آن روز مراسم عزاداری برپا کردند و تظاهرات آرامی در دوازده شهر از جمله تهران، قم، اصفهان، مشهد، اهواز، شیراز و رشت انجام شد اما در تبریز تظاهرات مردم با تیراندازی یک افسر پلیس به یک دانشجوی جوان و به قتل رساندن

او، به خشونت گرایید. تظاهرکنندگانِ خشمگین به سوی شهربانی به راه افتادند و چون دریافتند که تیراندازی در کار نیست، بیشتر نقاط شهر را تصرف کردند، به کلاترپها، دفاتر حزب رستاخیز، بانکها، هتل‌های لوکس، و سینماهایی که فیلمهای شهوت‌انگیز نمایش می‌دادند. هجوم بردند. در شورش تبریز، همچون اغلب ناآرامیهای دوران انقلاب، تظاهرکنندگان با آن که خشمگین بودند، بندرت متعرض اشخاص یا اموال شخصی شدند. برعکس: مزاحمتی برای افراد فراهم نیاوردند و در عوض به اموال خاصی روی آوردند: کلاترپها و دفاتر حزب رستاخیز، زیرا مظهر حکومت پهلوی بودند؛ هتل‌های لوکس، زیرا در خدمت ثروتمندان خوشگذران اعم از داخلی و خارجی بودند؛ سینماهای نمایش‌دهنده فیلمهای مستهجن. زیرا عفت اخلاقی طبقه متوسط بازاری را نکه‌دار می‌کردند؛ و بانکها، تا حدودی بدان سبب که حرمت رباخواری را در اسلام رعایت نمی‌کردند، تا حدودی از آن رو که بر ضد پیشه‌وران و کسبه فعالیت می‌کردند، اما عمدتاً به این دلیل که متعلق به خانواده سلطنتی، دولت و سرمایه‌داران بزرگ بودند. بانکهای کوچک متعلق به تجار بازار اغلب از تعدی مصون ماند و بنا به گزارش یک شاهد عینی اروپایی از تبریز، در همه بانکهای بزرگ که مورد حمله قرار گرفت، اسناد و مدارک ناپدید شد اما دیناری از موجودی آن دست نخورد. تظاهرکنندگان، که مطبوعات حکومتی آنان را «اوباش حریص» نامیدند، بیشتر خواهان نشان دادن خواسته‌های سیاسی خود بودند تا پرکردن جیبهایشان. شورش تبریز دو روز تمام طول کشید و فقط با دخالت نیروی نظامی امدادی، شامل تانک، هلی‌کوپتر جنگی و زره‌پوش، فرونشست. پس از این ناآرامی، حکومت کل تلفات را ۶ تن، مخالفان بالغ بر ۳۰۰ تن، و شاهدان عینی اروپایی نزدیک به ۱۰۰ تن گزارش کردند.<sup>(۲۴)</sup> رقم واقعی هرچه باشد، این بزرگترین تظاهرات عمومی از سال ۱۳۴۲ به این سو بود. رهبران مذهبی و جبهه ملی از مردم خواستند مراسم چهارم کشتگان قیام را در مساجد برگزار کنند.

چهارم کشتار تبریز، در ۹ فروردین ۱۳۵۷ فرارسید. در آن روز و دو روز بعد از آن، اغلب بازارها و دانشگاهها تعطیل شد و در پنجاه و پنج شهر دسته‌هایی به راه افتاد. اگرچه اغلب این دسته‌جات منظم بود، در تهران، یزد، اصفهان، بابل و جهرم به خشونت گرایید و نه تنها بانکها، دفاتر حزب، هتل‌های لوکس و بعضی سینماها، بلکه اتوموبیل‌های پلیس، مجسمه‌های شاه و مشروب‌فروشیها نیز مورد حمله قرار گرفت. در یزد، که خشونت‌آمیزترین درگیریها در آن رخ داد، حدود ده هزار عزادار پس از شنیدن سخنان پرشور واعظی که تازه از زندان آزاد شده بود، از مسجد بازار خارج شدند و با فریادهای «مرگ بر شاه»، درود بر خمینی و «زنده باد شهدای قم و تبریز» به سوی شهربانی به راه افتادند. در بین راه تیراندازی شدید پلیس

آنان را متوقف کرد. تظاهرات به مدت سه روز در سراسر کشور همچنان ادامه داشت تا آن که شاه مانور دریایی را در خلیج فارس ناتمام گذاشت و بازگشت و فرماندهی نیروهای پلیس ضدشورش را شخصاً به عهده گرفت. به گفته رژیم، در عرض سه روز شورش، پنج تظاهرکننده کشته شد اما به گفته مخالفان بیش از یکصد نفر فقط در یزد جان باختند. این بار نیز [آیت‌الله] شریعتمداری و دیگر رهبران روحانی و غیرروحانی از مردم خواستند که از جوار خود را از حکومت با برگزاری آرام مراسم چهارم در مساجد نشان دهند.

چهارم بعدی، در ۲۰ اردیبهشت برگزار شد. باز هم بازارها و مؤسسات بزرگ آموزشی اعتصاب کردند. باز در اغلب شهرها مراسمی در مساجد و دسته‌های عزاداری به راه افتاد. و بار دیگر بعضی از این دسته‌ها - و این بار بیست و چهار مورد - درگیر خشونت شدند. در تهران، شاه با شتاب دیدار از اروپای شرقی را لغو کرد و دستور داد دو هزار سرباز بازار شهر را محاصره کنند و برای متفرق کردن اجتماعی که در بیرون از مسجد اصلی ترتیب یافته بود، به گاز اشک‌آور متوسل شوند. در قم، ناآرامیها ده ساعت تمام به طوبی انجامید و فقط با دخالت ارتش، قطع جریان برق شهر و تیراندازی بی هدف به سوی مردم، فرونشست. پلیس در حین متفرق کردن جمعیت، تعدادی از تظاهرکنندگان را تا در خانه [آیت‌الله] شریعتمداری تعقیب کرد و با زیر پا گذاشتن حق تحصن در خانه رهبران مذهبی، به زور وارد خانه شد و دو تن از طلاب را هدف تبر قرار داد و به قتل رساند. به گفته حکومت، تعداد تلفات چله‌های سه گانه، ۲۲ کشته و ۲۰۰ زخمی بوده است.<sup>(۲۵)</sup> به اظهار مخالفان، تلفات ۲۵۰ کشته و بیش از ۶۰۰ زخمی بود.<sup>(۲۶)</sup> ناظران شاید در این ارقام تردید کنند اما در این واقعیت نمی‌توانند تردید کنند که رژیم پهلوی که چنان رعب‌انگیز می‌نمود، کم‌کم شکافهای بزرگی برمی‌داشت. رژیم برای مقابله با بحران، یک استراتژی دشوار سه وجهی به کار گرفت. نخست کوشید رهبران مخالفان غیرمذهبی را به طور فیزیکی مرعوب سازد. ساواک با تشکیل یک کمیته مخفی انتقام، نامه‌های تهدیدآمیزی به حقوقدانان و نویسندگان فعال در جنبش حقوق بشر نوشت؛ در جزوه‌هایی که انتشار داد آنان را عروسکهای امپریالیسم امریکا نامید؛ هما ناطق و یکی دیگر از اعضای کانون نویسندگان\* را ربود و سخت مضروب ساخت؛ و در دفتر کار سنجایی، بازرگان، متین‌دفتری، نزیه، فروهر، لاهیجی، مقدم مراغه‌ای و حاجی مانیان، یکی از تجار بازار که با جبهه ملی ارتباط نزدیک داشت، بمب‌گذاری کرد. به همین ترتیب، حزب دستاخیز یک نیروی اقدام مخفی موسوم به سپاه پایداری متشکل از افراد پلیس در لباسهای

شخصی ترتیب داد و به گروه‌های دانشجویان، کانون نویسندگان و جبهه ملی حمله برد. در یکی از این حملات، سپاه پاسداري، با تظاهر به اینکه تعدادی کارگر خشمگین است، سی تکی را که در باغ شخصی یکی از رهبران جبهه ملی\* عید قربان را جشن گرفته بودند، بسختی مضروب ساخت. علاوه بر این، شاه در برابر پرسش مطبوعات درباره احتمال مذاکره با مخالفان غیر مذهبی چنین احتمالی را با این عنوان رد کرد که جبهه ملی «حتی خائن‌تر از حزب توده است» (۲۷).

دوم آن که رژیم سیاست‌هایی را که خشم بازاریان و روحانیان معتدل را برانگیخته بود، کنار گذاشت؛ مبارزه ضد تورمی با کسبه و اصناف خرده‌پا را متوقف کرد. دگروهای بازرسی، بدنام را منحل ساخت؛ مغازه‌دارانی را که به سبب گرانفروشی زندانی بودند بخشید؛ طرح ایجاد فروشگاه‌های زنجیره‌ای دولتی را متوقف کرد، و به بازار تهران اجازه داد جامعه بازرگانان، اصناف و پشه‌وران را تشکیل دهد. علاوه بر آن، به طور علنی از [آیت‌الله] شریعتمداری به دلیل حمله به خانه او پوزش خواست؛ فیلم‌های «مستهجن» را ممنوع کرد؛ قول داد مدرسه فیضیه را باز کند؛ و اجازه داد که ۱۸۴ روزنامه‌نگار نامه سرگشاده‌ای در انتقاد از رسانه‌های تحت نظارت دولت به علت نسبت دادن تظاهرات آرام مذهبی به مشی ارادیل و اوباش که توسط آشوبگران خارجی و ابلهان مارکسیست اسلامی رهبری می‌شود، منتشر کنند. بعلاوه، شاه با تبلیغات فراوان سفری به زیارت حرم امام رضا در مشهد رفت؛ سهمیه سالانه حجاج را افزایش داد؛ برای خانواده سلطنتی آیین‌نامه‌ای اخلاقی صادر کرد و دستور داد که پنجاه تن خونی‌شاوندانش از هرگونه فعالیت‌های تجاری بپرهیزند؛ و به جای ارتشبد نصیری رئیس بدنام ساواک در دوازده سال گذشته، سپهد مقدم از افسران خوشنام را که خانواده آذری تبارش بستگی نزدیکی با [آیت‌الله] شریعتمداری داشت، منصوب کرد. شاه همچنین قول داد که انتخابات آینده مجلس «صددرصد آزاد» برگزار شود؛ روشنفکران لیبرالی را که در اطراف شهبانو فرح بودند، ترغیب کرد یک گروه بررسی مسائل ایران تشکیل دهند؛ و اعلام داشت که مایل است با رهبران مذهبی، از آنجا که «بعضی‌هاشان چندان بد نیستند»، مذاکره کند. (۲۸)

سوم، نخست‌وزیر جمشید آموزگار کوشید تا هزینه فزاینده زندگی را که علت اصلی اقتصادی در نارضایی طبقه متوسط بود، با کُند کردن پویش اقتصاد، کاهش دهد. آموزگار چون نتوانست شاه را به کاستن از بودجه نظامی راضی سازد، از هزینه‌های کشوری بویژه

برنامه توسعه شدت کاست. ۳٫۵ میلیارد دلار از برنامه پنج ساله حذف کرد؛ سه ساز باقیمانده از برنامه پنج ساله را به چهار سال و نیم افزایش داد، اعتبارات را محدود کرد، طرح متروی تهران را کنار گذاشت، هجده مجتمع هسته‌ای از بیست مجتمع پیش‌بینی شده را حذف کرد. ساختمان بسیاری از کارخانجات، بیمارستانها و پروژه‌های مسکونی را به تعویق انداخت، و مهمتر از همه، در تعداد قراردادهای دولتی برای ایجاد رونق در عمران کشور، کاهش چشمگیری منظور داشت. به قول یک بازرگان آمریکایی، دوران بریز و پاش در ایران به سر رسیده.<sup>(۲۹)</sup> این صرفه‌جوییها تأثیر عظیمی داشت. تولید ناخالص ملی، که نرخ آن در سالهای پیش به ۱۵ تا ۲۰٪ در هر سال رسیده بود، در نیمه نخست سال ۱۳۵۷ فقط ۲٪ افزایش یافت. عملیات عمران و شهرسازی، که در سالهای پیش تا ۳۲٪ افزایش یافته بود، در ۹ ماهه زمستان ۵۶ و بهار و تابستان ۵۷ فقط ۷٪ افزایش یافت. برعکس، شاخص هزینه زندگی، که در سالهای پیش به میزان ۳۰ تا ۳۵٪ افزایش یافته بود، در ۹ ماهه زمستان ۵۶ و بهار و تابستان ۵۷ تنها ۷٪ افزایش یافت. حکومت تصمیم گرفته بود با طراحی یک رکود ملایم، تورم را مهار کند. استراتژی حکومت کارگر اتحاد. در تابستان ۱۳۵۷ خیابانها به طور محسوس آرام شد، تا دو ماه تمام درگیری عمده‌ای پیش نیامد و حتی مهمتر از آن، مراسم چهلم کشتار ۲۰ تا ۲۲ اردیبهشت بدون خونریزی دیگری انجام شد. [آیت‌الله] شریعتداری و روحانیون میانه‌رو در تدارک مراسم چهلم شهدا، از پیروان خود خواستند تا در مساجد گرد آیند و بی مراقب باشند که از تظاهرات خیابانی اجتناب شود. [آیت‌الله] شریعتداری همچنین به مطبوعات گفت که برایش مهم نیست که شاه می‌رود یا می‌ماند. او فقط خواستار احیای قانون اساسی است.<sup>(۳۰)</sup> از سوی دیگر، [آیت‌الله] خمینی مردم را به ادامه تظاهرات تا سرنگونی رژیم طاغوت دعوت کرد.<sup>(۳۱)</sup> از آنجا که در ماه خرداد مردم بیشتر گوش به فرمان [آیت‌الله] شریعتداری بودند تا [آیت‌الله] خمینی، بسیاری به این نتیجه رسیدند که رژیم توانسته است بر توفان چیره شود. به طوری که آموزگار در اوایل خرداد با اطمینان اظهار داشت، «بحران تمام شده است.»<sup>(۳۲)</sup> در واقع، بحران تازه شروع شده بود و معلوم گردید که تابستان آرام، در حقیقت آرامش پیش از توفان بوده است.

### اعتراض طبقه متوسط و کارگر (خرداد ۱۳۵۷ - آذر ۱۳۵۷)

طی ناآرامیهای اوایل سال، غیبت کارگران روزمرد شهری سخت چشمگیر بود. به استثنای مورد مهم تبریز، که کارگران کارگاههای کوچک شخصی به شورش پیوسته بودند، تظاهرات اغلب در اطراف دانشگاهها، بازارها و حوزه‌های علمیه رخ می‌داد و شرکت‌کنندگان غالباً از

طبقات متوسط ستی و جدید بودند اما پس از خردادماه با ملحق شدن تدریجی تهیدستان، بویژه کارگران ساختمانی و کارگران کارخانه‌ها، این وضع کاملاً دگرگون شد. شرکت این طبقه نه تنها شرکت کنندگان در تظاهرات را از ده‌ها هزار نفر به صدها هزار و حتی میلیون‌ها نفر افزایش داد، بلکه ترکیب طبقاتی مخالفان را دگرگون، و اعتراض طبقه متوسط را به اعتراض مشترک طبقه متوسط و کارگر مبدل کرد. در واقع، ورود طبقه کارگر، پیروزی آتی انقلاب اسلامی را میسر ساخت.

اعتراضات طبقه کارگر با رکود اقتصادی آغاز شد. پیش از آن که حکومت طرح رکود را عملی سازد، پروژه‌های بلندپروازانه توسعه بیکاران شهرها را از بین برده و حتی کمبود نیروی کار محلی ایجاد کرده بود. این کمبود، به نوبه خود، دستمزد کارگران غیرماهر را همانند کارگران ماهر افزایش داده بود. بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶، افزایش دستمزد کارگران شهری، ۹۰٪ بر قیمت مایحتاج عمومی افزود. برای مثال، حداقل دستمزد روزانه که توسط حکومت تعیین شده بود، از ۸۰ ریال در سال ۱۳۵۲ به ۲۱۰ ریال در سال ۱۳۵۶ صعود کرد.<sup>(۳۳)</sup> درآمد روزانه کارگران ساختمانی غیرماهر به میزان ۳۳٪ در سال ترقی کرد و از معادل ۱/۲۰ دلار در سال ۱۳۵۰ به بیش از ۵۵۰ دلار در سال ۱۳۵۶ رسید. متوسط دستمزد در بیت و یک صنعت عمده در سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ تا ۳۰٪ و در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ تا ۴۸٪ افزایش یافت.<sup>(۳۴)</sup> افزایش سطح زندگی در بین کارگران ماهر کارخانه‌ها قابل توجه نبود. در سال ۱۳۵۱ کارگران نساجی در تهران روزانه به طور متوسط ۲۲۰ ریال مزد می‌گرفتند - ۱۷۰ ریال دستمزد پایه، ۳۱ ریال اضافه کاری و ۱۹ ریال بابت مشارکت در سود. اما در سال ۱۳۵۶ کارگران ماشین‌سازی در اراک فقط ۵۸۰ ریال دستمزد پایه و ۱۵۰ ریال اضافه کاری دریافت می‌کردند.<sup>(۳۵)</sup>

افزایش دستمزد واقعی مستقیماً بر تعداد اعتصابات که در صنایع اصلی رخ داد، تأثیر نهاد. طی ناآرامیهای طبقه متوسط در مهر ۱۳۵۶ تا خرداد ۱۳۵۷، فقط هفت تظاهرات عمده روی داد.<sup>(۳۶)</sup> اما تعداد تظاهرات پس از خرداد با بروز عوارض رکود، بویژه در زمینه ساختمان، سرعت بالا رفت و حکومت متعاقباً با تعیین سقف افزایش دستمزد و حذف پاداش سالانه که معمولاً به همه کارکنان دولت پرداخت می‌شد، هزینه‌ها را کاهش داد. در اواسط تابستان، دستمزدهای واقعی کم‌کم کاهش یافت، بیکاری از تقریباً صفر به حدود ۴۰۰۰۰۰ نفر رسید و پیش‌پرداخت برای مسکن در صنعت ساختمان تا ۳۰٪ تنزل کرد.<sup>(۳۷)</sup> علاوه بر آن، شاه کنفرانسی مطبوعاتی در تلویزیون ترتیب داد و مبارزه با دستمزد بالا بهره‌برداری نازل را اعلام داشت. او با این استدلال که «دولت رفاه کارگران را در بر قوه خوابانده است، اظهار کرد:



این قابل تحمل نیست که بعضیها کار نمی‌کنند، ما دم این آدمها را می‌گیریم و مثل موش بیرونشان می‌اندازیم. کسی که کارش را درست انجام نمی‌دهد، نه تنها به شخص خود بلکه به وظیفه ملی‌اش نیز خیانت می‌کند... یادم هست که تا چند سال پیش بک بنی - که الان آن قدر خواهان دارد که مردم باید نازش را بکنند - مجبور بود فقط برای یک وعده غذا همه روز را کار کند و هیچ وقت هم کار کافی نداشت اما امروز، در دوران انتقال، ما به کارگران بیشتری نیاز داریم و مجبوریم التماس‌کنان دنبال‌شان بدویم. (۳۸)

شاه با اعلام این که مردم باید بیشتر کار کنند، از خود گذشته‌گی بیشتری نشان دهند، کمربندها را محکم‌تر ببندند، و سطح خواستهای اقتصادی‌شان را پایین‌تر بیاورند، به مصاحبه پایان داد. کیهان اینترنشنال این مصاحبه را تاریخی خواند. بعدها ثابت شد که این مصاحبه پیش از آن که بتوان انتظار داشت، تاریخی بوده است.

سیاست شاق در زمینه کار، سلسله اعتصابهایی در صنعت به دنبال آورد. در خرداد کارکنان صنایع الکتریکی در تهران و شهرهای جنوبی، کارکنان سازمان آب در تهران و یک مجتمع بزرگ صنعتی نزدیک تهران در اعتراض به نحو پاداش سالانه دست از کار کشیدند. در اواسط تیر بالغ بر ۶۰۰ نفر کارکنان صنایع بهداشتی در آبادان اعتصاب کردند و خواستار بیمه درمانی، پاداش سالانه و ۲۰٪ افزایش دستمزد برای جبران تورم سالانه شدند. در اوایل مرداد ۱۷۵۰ تن کارگران نساجی در بهشهر دست از کار کشیدند و خواستار افزایش دستمزد و انتخابات آزاد صنفی شدند. در همین ماه، حدود ۲۰۰۰ تن کارکنان ماشین‌سازی تبریز کار را دو هفته تعطیل کردند و خواستار پاداش سالانه، افزایش دستمزد و بهبود امر مکن شدند. در شهریور نیز اعتصابات بزرگ در اعتراض به اوضاع اقتصادی در صنایع کاغذ فارس، مجتمع اتوموبیل‌سازی تهران، و سازمان آب و کارخانه لوازم ماشین اهواز به وقوع پیوست.

کارگران، ناراضی خود را نه تنها از طریق اعتصاب بلکه با تظاهرات نیز نشان دادند. نخستین تظاهرات بزرگ که تعداد زیادی از کارگران در آن شرکت جستند، در ۳۱ تیر در مشهد روی داد. در آن روز، مراسم تشییع جنازه یک روحانی محلی که در تصادف اتوموبیل در گذشته بود،<sup>۶</sup> با سنگ‌پرانی چند تن از عزاداران به افراد پلیس به خشونت کشیده شد و پلیس متقابلاً به روی تظاهرکنندگان آتش گشود. طبق محافظه کارانه‌ترین برآوردها، تعداد کشته‌شدگان به چهار تن بالغ می‌شد. این نخستین خونریزی از اردیبهشت تا آن زمان بود و بلافاصله موارد دیگری به دنبال آورد. در هفتمین روز پس از کشتار مشهد، مراسم عزاداری

تقریباً در همه شهرهای بزرگ کشور صورت گرفت. در تهران، تبریز، قم، اصفهان و شیراز، عزاداری به درگیریهای خیابانی منتهی شد، با آغاز ماه رمضان در ۱۴ مرداد، خشونت شدت یافت. در چند روز نخست، تظاهرات خشونت آمیزی در تبریز، مشهد، شهباز، اهواز، بهبهان، شیراز و اصفهان انجام گرفت. در اصفهان که صحنه شدیدترین رویدادها بود، تظاهرکنندگان خشمگین - و بعضی مسلح به سلاح کمری - اکثر نقاط شهر را تصرف و یک مقام روحانی را که در بازداشت بود، آزاد کردند. دولت تا دو روز دیگر که حکومت نظامی اعلام کرد، به حمله نظامی پرداخت، و حدود یکصد تظاهرکننده را از پای درآورد، نتوانست اداره کامل شهر را به دست گیرد. از سال ۱۳۳۲ این نخستین بار بود که در مرکز استانی حکومت نظامی اعلام می شد. آموزگار به تصور این که با جامعه‌ای غربی سروکار دارد که بتوان رکود را بدون آشوبهای عمده‌ای طرح و حذف کرد، در صد گذر از رکود اقتصادی برآمد. او در اواخر مرداد دریافته بود که ایران فاقد ثبات سیاسی غرب است و رکودهای طراحی شده به دست حکومت سهولت می‌تواند بدون کاستن از نارضایی طبقه متوسط، اعتراض طبقه کارگر را برانگیزد.

پس از ناآرامیهای اصفهان، حکومت خود را برای دوره دیگری از چله‌های پر آشوب آماده کرد اما پیش از این که چرخه آغاز شود، فاجعه عظیمی که حوادث پیشین را ناچیز ساخت کشور را به لوزه درآورد. در روز ۲۸ مرداد، مصادف با بیست و پنجمین سالگرد کودتای ۱۳۳۲، در آتش سوزی مشکوکی در سینمایی واقع در محله کارگرنشین آبادان بیش از چهارصد مرد، زن و کودک در میان شعله‌های آتش سوختند. حکومت بلافاصله مخالفان را مسؤول حادثه دانست و حملات اخیر به سینماها را شاهد آورد. مخالفان، از سوی دیگر، ساواک را به نداشتن این آتش سوزی رایشناگه، بستن درهای سینما و خرابکاری در سازمان آتش نشانی محل، متهم کردند. آنان همچنین اظهار داشتند که تظاهرکنندگان فقط به سینماهای خالی و سینماهایی که فیلمهای سکسی خارجی نمایش می‌دادند، حمله کرده‌اند؛ در حالی که سینمای آبادان فیلمی ایرانی با مضمون انتقاد از جامعه امروز کشور، را نمایش می‌داد. حقیقت هرچه باشد، آشکار بود که ۱۰۰۰۰ خویشاوند قربانیان، که فردای آن روز در تشییع جنازه عمومی شرکت جستند، ساواک را محکوم کردند. آنان ضمن راه پیمایی در سطح شهر، چنین شعار می‌دادند: «آتش به جان شاه بیفتد. مفرض باد سلسله پهلوی. سرباز، تویی گناهی. شاه گناهکار است.» خبرنگار واشینگتن پست اظهار کرد که تظاهرکنندگان آبادان، همانند شورشهای هشت ماه گذشته، یک پیام ساده داشتند: «شاه باید برود.»<sup>(۳۹)</sup>

شاه کوشید با دادن امتیازات بیشتر به مخالفان بحران را مهار کند. این بار، مخالفان میانه‌رو

غیرمذهبی بویژه جبهه ملی سود بردند. در سالگرد انقلاب مشروطه، شاه اعلام داشت که کشور بزودی از دموکراسی به سبک غربی بهره‌مند خواهد شد و همه احزاب بجز حزب توده اجازه خواهند داشت در انتخابات آینده مجلس شرکت کنند. او همچنین ۲۶۶ زندانی سیاسی دیگر را عفو کرد؛ تظاهرکنندگان بازداشت شده را همچنان به دادگاههای مدنی فرستاد که همگی تبرئه شدند؛ به مطبوعات اجازه داد درباره مسائل کارگری و احزاب مخالف به بحث پردازند؛ گارد نظامی را از دانشگاهها برچید؛ اعلام کرد که نمایندگان مجلس می‌توانند در صورت تمایل از حزب رستاخیز کناره بگیرند؛ و به درخشش و پرشکوری اجازه داد سازمانهای خود، به ترتیب اتحادیه معلمان و حزب پان ایرانیست، را از نو دایر کنند. مهمتر از آن، در ۵ شهریور شریف‌امامی را که در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ کوتاه مدتی نخست وزیر بود، جانشین آموزگار کرد و برای مذاکره با روحانیت مینه‌رو به او اختیار تام داد. در میان سیاستمداران دربار، شریف‌امامی برای این کار از همه مناسب‌تر بود؛ از خانواده‌ای روحانی برخاسته بود، با برخی روحانیان طراز اول دوستی نزدیک داشت، و ساکنان میزبان مقامات مذهبی در بازدیدشان از کشورهای عربی بود.

شریف‌امامی با تشکیل حکومت جدید، برای جلب نظر مقامات مذهبی گامهای فوری برداشت. تقویم شاهنشاهی را لغو کرد؛ بسیاری از روحانیون بزرگی را که از سال ۱۳۵۴ در زندان بودند، آزاد ساخت؛ کمکهای دولتی به حزب رستاخیز را قطع کرد؛ پنجاه و هفت قمارخانه متعلق به بیاد پهلوی را تعطیل کرد؛ از اعضای بدنام خاندان سلطنتی خواست که برای تعطیلات درازمدت به خارج بروند؛ و ضمن لغو پست وزارت امور زنان، وزارت امور مذهبی را جایگزین آن ساخت. علاوه بر آن، شریف‌امامی مبارزه پر سر و صدایی با افراد منسوب به بهائیت آغاز کرد؛ هویدا از وزارت دربار عزل شد؛ یزدانی، سرمایه‌دار معروف به جرم اختلاس دستگیر شد؛ و دو سپید، پزشک مخصوص شاه و رئیس هواپیمایی ملی ایران به جرم بهائی بودن از مقام خود برکنار شدند.

پیش در آمد اقدامات شریف‌امامی گویایی مؤثر بود. [آیت‌الله] شریعتمداری اعلام کرد که مردم به نخست وزیر جدید برای اجرای قانون اساسی سه ماه مهلت می‌دهند. شریف‌امامی در تدارک عید فطر با سنجایی، بازرگانان، فروهر و دیگر رهبران مخالفان به توافقی دست یافت. وی تظاهرات عید فطر را آزاد اعلام کرد و قول داد که نظامیان را در خیابانهای فرعی مستقر کند. رهبران مخالفان در عوض موافقت کردند که در مسیر پیش‌بینی شده حرکت کنند. از دادن شعارهای ضد شاه خودداری کنند، با افراد خود نظم جمعیت را برقرار کنند، و در روزهای بعدی از تظاهرات پرهیزند. مراسم عید فطر که با ۹۳ شهریور مصادف بود، طبق

برنامه انجام گرفت. تقریباً در همه شهرها جمعیت زیادی در مراسم مربوط شرکت کردند. در تهران بیش از ۱۰۰،۰۰۰ نفر از مساجد و حسینیه‌ها در میدان شهید گردآمدند و شعارهای «ارتش برادر ماست»، «دزدانی سیاسی، آزاد باید گردد»، «خمینی باید بر گردد»، «برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟» سر دادند. به گفته یک ناظر خارجی، فوج عظیم جمعیت حالت دوستانه داشت و از عناصر ناهماهنگ تشکیل می‌شد: دانشجویان مخالف با لباسهای چین، زنان سستی چادر به سر، کارگران در لباس کار، بازاریان کت و شلواوری، و چشمگیرتر از همه، روحانیان با عبا و عمامه. (۴۰)

عید فطری هیچ حادثه‌ای گذشت اما در سه روز بعدی بحران وخیم تر شد. جماعت حتی به رغم دعوت به آرامش از سوی رهبران مخالفان، به خیابانها ریخت و حکومت هرگونه اجتماع عمومی را ممنوع ساخت. علاوه بر آن، جمعیت روبه افزایش نهاد و در ۱۶ شهریور در تظاهرات تهران بیش از نیم میلیون نفر اجتماع کردند. این بزرگترین اجتماعی بود که در ایران ترتیب می‌یافت. از این گذشته، تظاهرکنندگان شعارهای شدیدتری می‌دادند و فریاد می‌زدند «مرگ بر سلسله پهلوی»، «شاه حرامزاده است»، «امریکا اخراج باید گردد»، «حسین یاور ماست»، «خمینی رهبر ماست»، و نیز «استقلال، آزادی جمهوری اسلامی» که برای نخستین بار در خیابانهای تهران، به گوش می‌رسید. به این ترتیب، درخواست رادیکال جمهوری اسلامی و تقاضای معتدل اجرای قانون اساسی مشروطه را تحت‌الشعاع قرار داده بود.

شاه که دریافته بود اوضاع از اختیار او خارج می‌شود، تصمیم گرفت فاطمانه عمل کند. در غروب ۱۶ شهریور دولت را مجبور کرد در تهران و یازده شهر دیگر - کرج، قم، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، آبادان، اهواز، قزوین، جهرم و کازرون - حکومت نظامی اعلام کند. از سال ۱۳۴۲ این اولین باری بود که در تهران حکومت نظامی اعلام می‌شد. شاه برای تشدید فرمان، ریاست حکومت نظامی پایتخت را به ارتشبد اوپسی محول کرد که در دوره حکومت نظامی‌اش در شورشهای ساز ۴۲ به او لقب «قصاب ایران» داده بودند. شاه همچنین تظاهرات خیابانی را ممنوع ساخت و دستور دستگیری سنجایی، بازرگان، فروهر، مانیان، لاهیجی، به آذین، متین‌دفتری و مقدم مراغه‌ای را صادر کرد.

عواقب ناگزیر این امر صبح روز بعد، جمعه ۱۷ شهریور، بروز کرد. شدیدترین درگیری در جنوب تهران رخ داد که اهائی محل به درست کردن سنگر و پرتاب کوکتل مولوتف به سوی کامیونهای ارتشی پرداختند؛ و در میدان ژانه واقع در قلب نواحی مسکونی بازاریان در شرق تهران، حدود پنج هزار نفر از مردم محل و اغلب دانشجویان دست به تظاهرات نشسته زدند.<sup>(۱)</sup> در محلات جنوب شهر، برای متفرق کردن مردم هلی‌کوپترهای جنگی به کار گرفته

شد. به گفته یک خبرنگار اروپایی، این هلی کوپترها وانهدام خونین، به جامی نهاد. (۴۲) در میدان ژاله، کماندوها و تانکها تظاهرکنندگان را محاصره کردند و چون نتوانستند آنان را متفرق کنند، به روی شان آتش گشودند. به گزارش یک خبرنگار اروپایی، صحنه شبیه جوخه اعدام بود؛ تعدادی سرباز به سوی معترضان نشسته آتش گشوده بودند. (۴۳) شب، مقامات نظامی تلفات آن روز را جمعاً ۸۷ کشته و ۲۰۵ زخمی اعلام کردند اما مخالفان اعلام داشتند که تعداد کشته شدگان به بیش از ۴۰۰۰ نفر می‌رسید و تنها در میدان ژاله ۵۰۰ نفر کشته شده‌اند.

باری، ۱۷ شهریور به جمعه سیاه مشهور شد و تأثیر عظیمی در کشور به جای نهاد. بدین سان، بین شاه و مردم دریای خون حائل گشت. احساسات عمومی تحریک شد، نفرت مردم از رژیم شدت یافت، و بدین ترتیب مخالفتها عمیق تر شد. این حادثه همچنین کسانی را که خواهان برقراری قانون اساسی مشروطه و در صدد سازش با سلطنت بودند، متزلزل ساخت. به قول یک روزنامه‌نگار فرانسوی، «بزرگترین قربانی جمعه سیاه، برنامه آزادی سیاسی» بود. (۴۴) کوتاه سخن، جمعه سیاه به امکان اصلاحات تدریجی پایان بخشید و کشور را بین دو انتخاب صرف قرار داد: انقلاب بنیادی یا ضد انقلاب نظامی.

چهار دلیل عمده می‌توان برای شکست تجربه یک‌سائه کاهش سلطه پلیسی برشمرد. نخست این که بیست و پنج سال خفقان، همه اتحادیه‌های آزاد کارگری، همه مجامع مستقل صنفی، و همه احزاب مخالف و سازمانهای مردمی را منهدم کرده بود. بدین گونه، وقتی شاه خواست با رهبران مخالفان غیر مذهبی میانه‌رو مذاکره کند، با یأس و دلهره دریافت که آنان نه پیروانی و نه سازمانهای سیاسی لازم برای مهار کردن احساسات عمومی دارند. کوتاه سخن، توسعه نیافتگی شدید سیاسی به شاه امکان نداد که به ناگهان تغییر روش دهد و اصلاحات نهادین را آغاز کند. دوم آن که تغییر روش ناگهانی با رکود اقتصادی چنان نابهنگامی مصادف شد که نتیجه‌اش انبوه کارگران بیکار و خشمگین بود. اینان نه تنها به سبب بیکاری، فقر و عدم امنیت اقتصادی، بلکه همچنین به علت پانزده سال تحلف وعده خشمگین بودند. اول به آنان وعده زمین، سپس دستمزد مکنی در کشاورزی، و سرانجام زندگی آبرومندانه‌ای در شهرهای روبه ترقی داده شده بود اما هیچ یک از اینها را به دست نیاورده بودند. جای شگفتی نیست که آنان به این نتیجه برسند که با برانداختن رژیم چیزی به دست می‌آورند و هیچ چیز از دست نمی‌دهند.

سوم آن که سیل تظاهرات با کشاندن صحنه سیاست از اتاقهای در بسته و میز مذاکره به خیابانها و کوچه پس‌کوچه‌ها، وضعیت را دو قطبی کرد. هر گلوله‌ای که شلیک می‌شد، هر

تظاهرکننده‌ای که به خاک می‌افتاد، و هر کشتاری بخت توفیق از طریق مذاکره را کاهش می‌داد. به قول یک رهبر مذهبی در آبادان که پس از آتش‌سوزی سینما [رکس] سخن می‌گفت: «اکثر مردم مخالف شاه‌اند. او باید برود. مردم فقط در این صورت راضی خواهند شد.»<sup>(۴۵)</sup> سرانجام، [آیت‌الله] خمینی مبارزه با «بزیده» زمان را ادامه داد و هرگونه سازش با «شیطان» را که اسلام و ایران را به بیگانگان فروخته و دشانش به د خون مردم بیگناه آورده، بود، مردود دانست. چنان‌که از اعلامیه شب عید فطر ایشان برمی‌آید: وظیفه مسلمانان مقاومت شدید در برابر رژیم؛ رد سازش‌های دروغین، غلبه بر نیروهای نظامی، و ادامه مبارزه تا اخراج «استبد غارتگر» از ایران بود.<sup>(۴۶)</sup>

جمعه سیاه، گردهایی از حوادث پدید آورد. در بعدازظهر ۱۷ شهریور [آیت‌الله] شریعتمداری به بازرگان و پنج رهبر دیگر کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر پناه داد؛ تأکید کرد که با [آیت‌الله] خمینی اختلاف‌نظری ندارد، و اعلام داشت که تا قانون اساسی کاملاً اجرا نشود، با حکومت حتی مذاکره‌ای صورت نخواهد داد. همان شب، انجمن حقوق‌دانان اعلام کرد که حکومت نظامی غیرقانونی است؛ زیرا به تصویب مجلس نرسیده است. علی‌امینی، که به عنوان میانجی دربار و مخالفان عمل می‌کرد، اظهار داشت که تا کناره‌گیری شاه بحران فروکش نخواهد کرد و رهبران جبهه منی نیز که برای جلوگیری از بازداشت متواری بودند، به خبرنگاران خارجی گفتند که کشتارهای عمومی سازش با رژیم را غیرممکن ساخته است.<sup>(۴۷)</sup>

در ۱۸ شهریور حدود ۷۰۰ کارگر در پالایشگاه تهران به منظور افزایش حقوق و برچیدن حکومت نظامی اعتصاب کردند. در ۲۰ شهریور کارگران پالایشگاههای اصفهان، شیراز، تبریز و آبادان به اعتصاب پیوستند. در ۲۲ شهریور کارگران کارخانه سیمان تهران دست به اعتصاب زدند و خواستار اضافه‌حقوق، لغو حکومت نظامی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی شدند. در ۲۷ شهریور کارمندان بانک مرکزی فهرست ۱۷۷ تن از افراد سرشناس را که گویا بالغ بر ۲ میلیارد دلار از کشور خارج کرده بودند، منتشر کردند. این فهرست نشان می‌داد که شریف امامی حدود ۳۱ میلیون دلار، ارتش اویسی ۱۵ میلیون دلار، نمازی ۹ میلیون دلار، آموزگار ۵ میلیون دلار، سپهد مقدم ۲ میلیون دلار، شهردار تهران ۶ میلیون دلار، وزیر بهداشتی ۷ میلیون دلار، و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران بالغ بر ۶۰ میلیون دلار از کشور خارج کرده‌اند.

موج اعتصابات در اواخر شهریور شدت گرفت. در اوایل مهر کارمندان و کارگران با تقاضای امتیازات سیاسی و اقتصادی نه فقط بسیاری از پالایشگاههای نفت بلکه اغلب حوزه‌های نفتی، مجتمع پتروشیمی، بندر شاهپور، بانک ملی، معادن مس نزدیک کرمان

[سرچشمه] و چند مرکز صنعتی دیگر را به تعطیلی کشانده بودند. موج اعتصاب طی ماه بعد بویژه پس از ۱۴ مهر که [آیت‌الله] خمینی از عراق اخراج و عازم پاریس شدند؛ و ۲۴ مهر - چهارم شهدای جمعه سیاه - که در شهرهای بزرگتر خونریزیهای بیشتری صورت گرفت، قوت بیشتری یافت. تا آخرین هفته مهر موج اعتصاب تقریباً همه بازارها، دانشگاهها، دبیرستانها، تأسیسات نفتی، بانکها، وزارتخانه‌ها، ادارات پست، ایستگاههای راه‌آهن، مطبوعات، گمرکات و تأسیسات بندری، پروازهای داخلی، ایستگاههای رادیو و تلویزیون، بیمارستانهای دولتی، کارخانه‌های کاغذسازی و دخانیات کارخانه‌جات نساجی، و سایر کارخانه‌جات بزرگ را از کار انداخته بود. در واقع، طبقه کارگر برای انجام یک اعتصاب عمومی سراسری و بی‌سابقه به طبقات متوسط پیوسته بود. علاوه بر آن، مادام که تظاهرکنندگان - بویژه ۵۰۰۰ نفر کارمندان بانک، ۳۰۰۰۰ نفر کارگران نفت، و ۱۰۰۰۰۰ نفر کارمندان دولت - تقاضاهای سیاسی بنیادینی چون انحلال ساواک، برچیدن حکومت نظامی، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، بازگشت [آیت‌الله] خمینی، و پایان دادن به حکومت استبدادی را به تقاضای اقتصادی افزایش حقوق و مزایای جنسی خود می‌افزودند، امکان پایان گرفتن بحران بسیار بعید می‌نمود. شاه نه فقط با اعتصاب سراسری بلکه اعتصاب سیاسی سراسری مواجه بود.

در همان حال که اعتصابات اقتصاد را از کار انداخته بود، تظاهرات همچنان ادامه یافت و از شهرهای بزرگ به شهرهای کوچکتری چون ساری، اراک، قزوین، آمل و سنندج سرایت کرد. درگیریهای خیابانی در اواسط آبان یا تیراندازی نظامیان به سوی دانشجویانی که می‌خواستند مجسمه شاه را در محوطه دانشگاه تهران پایین بکشند، اوج نازدای یافت. صبح روز بعد، دانشجویانی که برای تشییع جنازه سی‌تن رفقای مقتول خود گرد آمده بودند، به سوی خیابانها سرازیر شدند و با فریادهای «مرگ بر شاه» به بانکها، هتل‌های لوکس و دفاتر خطوط هوایی خارجی حمله کردند و پس از بیرون‌راندن کارکنان قسمتی از سفارت انگلستان، آن بخش را به آتش کشیدند. خبرنگاران خارجی آن را روزی که تهران در آتش سوخت، توصیف کردند.

با شدت یافتن بحران، شاه به تردید افتاد و در حرکت‌های خود به افراط و تفریط رو کرد. از طرفی، متعاقب جمعه سیاه، به کشتارهای دیگری برای مرعوب ساختن مخالفان دست زد. حکومت نظامی را به شهرهای دیگر نیز گسترش داد، ارتش را در دفاتر روزنامه‌های مهم مستقر ساخت، رهبران جبهه ملی را بازداشت کرد، و حکومت عراق را واداشت که [آیت‌الله] خمینی را نخست در خانه‌شان تحت بازداشت گیرد و سپس از کشور اخراج کند. همین‌طور،

پس از ناآرامیهای خیابانی اواسط آبان، ارتشبد غلامرضا ازهری، فرمانده گارد سلطنتی را جانشین شریف امامی ساخت و شش وزارتخانه را به دیگر افسران ارشد ارتش سپرد. وزیر جدید کار، ارتشبد اوینی، بلافاصله در خوزستان حکومت نظامی اعلام کرد؛ کمیته اعتصاب منتخب کارگران پالایشگاه را دستگیر؛ و تهدید کرد که کارکنان شرکت نفت را در صورت امتناع از بازگشت بر سر کار، اخراج خواهد کرد.

شاه، از سوی دیگر، به مخالفان شاخهٔ زیتونی نشان داد. شاه ۱۱۲۶ زندانی سیاسی از جمله آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله متظری و هشت نفر از اعضای حزب توده را که از سال ۱۳۳۴ در زندان بودند، آزاد کرد؛ به سانسور مطبوعات پایان داد و نظامیان را از دفاتر روزنامه‌ها برداشت؛ ۱۳۲ تن از دولتمردان سابق شامل هویدا و نصیری، را دستگیر کرد؛ بسیاری از استانداران را برکنار نمود؛ کمیونی را به رسیدگی بنیاد پهلوی گماشت؛ و حزب رستاخیز را منحل ساخت. جالب اینجاست که انحلال حزب، که آنچنان موجب نارضایی بود، تقریباً اعتنایی بر نیا نگیخت. علاوه بر آن، شاه قراردادهای تسلیحاتی به ارزش ۴ میلیارد دلار را لغو کرد؛ کارمندان کم درآمد را از مانیات معاف داشت؛ و بسیاری از خواسته‌های اقتصادی کارمندان دولت و کارگران صنعتی را برآورده ساخت. از آن گذشته، شهبانو را به زیارت کربلا فرستاد؛ اظهار داشت که همهٔ تبعیدشدگان، از جمله [آیت‌الله] خمینی، می‌توانند به ایران بازگردند؛ و از تلویزیون ملی اعلام کرد که «صدای انقلاب، مردم را شنیده است و بزودی انتخابات آزاد برگزار و اشتباهات گذشته، جبران خواهد شد.»<sup>(۴۸)</sup> این نوسان غیرعادی، انتهای به انتهای دیگر، بعضی‌ها را به این فکر انداخت که شاه دچار فلج عصبی شده است. بعضی دیگر گفتند که او دیگر نمی‌تواند واقعیت را لمس کند؛ زیرا حاضر نیست روزنامه‌هایی را بخواند که القاب شاهانه‌اش را دیگر به کار نمی‌برند و فقط به لفظ «شاه» اکتفا می‌کند. کسان دیگری نیز معتقد بودند که او خود قادر به اتخاذ تصمیم نیست؛ زیرا واشینگتن یک روز دم از تعهد به حقوق بشر می‌زند و روز دیگر لزوم ثبات را یادآور می‌شود و بر روابط خاص آمریکا و شاه تأکید می‌کند.<sup>(۴۹)</sup>

هنگامی که مخالفان شاخهٔ زیتون را رد کردند، رفتار شاه غیرعادی‌تر شد. [آیت‌الله] شریعتمداری اعلام داشت که مذاکره غیرممکن است؛ چرا که شاه حکومت نظامی اعلام کرده و دولت نظامی تشکیل داده است. [آیت‌الله] خمینی از تبعیدگاه خود در پاریس اعلام داشتند که شاه اگر واقعاً «صدای انقلاب» مردم را شنیده است، باید فوراً استعفا دهد و در دادگاه اسلامی حاضر شود. ایشان همچنین اعلام کردند که جایی برای سازش نیست؛ هرکس از رژیم جانبداری کند، به اسلام خیانت کرده است، و مردم باید همچنان به مبارزه ادامه دهند تا



«سلطنت مشغوره به زیاده‌دان تاریخ افکنده شود. وقتی روزنامه‌نگاران پرسیدند چه نظامی جایگزین سلطنت خواهد شد [آیت‌الله] خمینی - برای نخستین بار - به جای پاسخ همیشگی خود یعنی حکومت اسلامی، اصطلاح جمهوری اسلامی را به کار بردند.<sup>(۵۰)</sup> ایشان آشکارا سعی می‌کردند به زبان مخالفان غیرروحانی بویژه مبارزان نهضت آزادی، جبهه ملی و سازمان‌های مختلف دانشجویی که با ورود [آیت‌الله] خمینی به پاریس به سرعت در اطراف‌شان گرد آمدند، سخن گویند.

در اواسط آبان، سنجایی و بازرگان توانستند تهران را برای دیدار با [آیت‌الله] خمینی ترک گویند. سنجایی پس از گفتگو با ایشان از سوی جبهه ملی اظهار داشت که «سلطنت یا شرع و قانون سازگار نیست؛ زیرا استبدادی، فاسد؛ ناتوان از ایستادگی در برابر فشار خارجی، و مرتباً ناقض قانون اساسی است.»<sup>(۵۱)</sup> وی همچنین خواهان رفراندومی برای تشکیل یک «حکومت ملی مبنی بر اصول اسلام، دموکراسی و حاکمیت ملی» شد. در همین حال، بازرگان، از سوی نهضت آزادی اعلام داشت «تظاهرات مردمی سال پیش نشان داد که مردم پیرو آیت‌الله خمینی‌اند و می‌خواهند حکومتی بر اساس اسلام جایگزین سلطنت گردد.»<sup>(۵۲)</sup> جبهه ملی غیر مذهبی و نهضت آزادی متدین اما غیرروحانی، با زبانی اندک متفاوت، علناً به [آیت‌الله] خمینی پیوسته بودند. در واقع، سفر زائرانه تاریخی سنجایی و بازرگان به پاریس، اتحاد مذهبی - غیر مذهبی دوران انقلاب مشروطه ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ را تجدید کرد.

وقتی رهبران مخالفان اتحاد خود را مستحکم کردند، مبارزات در خیابانها و محله‌های کار شدت گرفت. در ۲۶ آبان، بازارها، دانشگاهها و وزارتخانه‌ها که تازه به کار افتاده بودند، مجدداً در اعتراض به دستگیری سنجایی پس از بازگشت از پاریس اعتصاب کردند و تا پیروزی انقلاب در حال اعتصاب ماندند. در ۲۴ آبان در نواحی کردنشین بویژه مهاباد، کرمانشاه و سنندج درگیریهای خشونت‌آمیزی رخ داد. در ۲۵ مهر کارگران شرکت نفت به سر کار بازگشتند اما اعلام داشتند که فقط به قدر نیاز مصرف داخلی و نیز فروش به میزان لازم برای خرید کالاهای ضروری تولید خواهند کرد. همچنان که یکی از کارگران پالایشگاه گفت، نیازی به تولید بیشتر نیست؛ زیرا الباقی به جیب علی بابا و چهل دزد او می‌رود.<sup>(۵۳)</sup> در اوایل آذر نیز تظاهرات خشونت‌آمیزی در بیش از پنجاه شهر از جمله در شهرهایی چون بندرعباس و اردکان که تا آن زمان نسبتاً آرام بودند، روی داد.

اما تظاهرات بسیار خشونت‌آمیزتری در ایام محرم رخ داد. از هاری در پیش‌بینی ایام عزاداری ده روزه ماه محرم اخطار کرد که دشمنان خارجی در فکر ایجاد بلوا هستند و اعلام داشت که مقامات حکومت نظامی بشدت مقررات منع عبور و مرور شبانه را اجرا خواهند کرد

و اجازه برگزاری هیچ گونه مراسمی را نخواهند داد. [آیت‌الله] شریعتمداری پاسخ داد که مردم برای تجلیل از شهادت حسین (ع) و اهل بیت او نیازی به اجازه حکومت ندارند. طالقانی از مؤمنان خواست که شب به پشت‌بامها بروند و فریاد «الله اکبر» سر دهند. جبهه ملی و نهضت آزادی خواستار اعتصاب عمومی در اولین و آخرین روزهای ایام عزاداری شد. [آیت‌الله] خمینی هم مردم را تشویق کردند که آن قدر قربانی دهند تا خون بر شمشیر و اسلام بر سلسله طاغوت پیروز شود. ایشان همچنین از مردم خواستند که سربازان را با خود همراه کنند و به طلاب سفارش کردند به روستاها بروند و روستاییان را قانع سازند که «اسلام مخالف اربابان و سرمایه‌داران بزرگ است» (۵۴).

ماه محرم در ۱۱ آذرماه با سه روز خشونت بار شروع شد. در تهران، صدها هزار نفر شب را بر پشت‌بام خانه‌هاشان با فریاد «الله اکبر» گذراندند و در همان حال هزاران نفر کفن‌پوش به نشانه آمادگی برای کشته شدن، مقررات منع عبور و مرور شبانه را شکستند و به خیابانها ریختند. حدود هفتصد تن کشته شدند. در قزوین تانکها به سوی تظاهرکنندگان راندند و ۱۳۵ تن به قتل رسیدند. در مشهد حدود دویست تن - غالباً دانش‌آموز - با تخطی از ممنوع بودن تظاهرات و اجتماع در بیرون از منزل یکی از روحانیون محل، کشته شدند. حوادث مشابهی در اغلب شهرهای دیگر روی داد.

رژیم از ترس این که در ایام تاسوعا و عاشورا، دو روز آخر و اوج ایام عزاداری، حوادث وخیم‌تری رخ دهد، عقب‌نشست و کوشید به توافقی مشابه توافق شب عید فطر دست یابد. سنجایی، فروهر و ۴۷۰ زندانی سیاسی را آزاد کرد. اجازه داد دسته‌های عزاداری در تمام شهرها به راه افتد و موافقت کرد که ارتش و شهربانی را دور از خیابانهای اصلی مستقر کند. در عوض، رهبران مخالفان قول دادند پیروان خود را به خویشن‌داری وادارند، نظم راه‌پیماییها را به عهده گیرند، در مسیرهای تعیین شده حرکت کنند، و از حمله مستقیم به شاه پرهیزند. اگرچه خشونت‌هایی در اصفهان، همدان، مشهد، اراک و تبریز رخ داد، تظاهرات عظیم در شهرهای دیگر به آرامی برگزار شد. با این فرق که برای نخستین بار تعداد زیادی از روستاییان روستاهای اطراف به این راه‌پیماییهای عظیم شهری پیوستند. در تهران، راه‌پیمایی تاسوعا به رهبری طالقانی و سنجایی انجام شد و بیش از نیم میلیون نفر در آن شرکت کردند. راه‌پیمایی عاشورا، باز به رهبری طالقانی و سنجایی، عظیم‌تر بود، هشت ساعت تمام طول کشید، و نزدیک به دو میلیون نفر در آن حضور داشتند. اگرچه رهبران مخالفان هفتاد شعار را تأیید کرده بودند که هیچ کدام به شاه حمله نمی‌کرد، مسؤولان انتظامات راه‌پیمایی قادر به جلوگیری از پیوستن گروه‌هایی رادیکال، بخصوص فداییان، مجاهدین، حزب توده و فداییان مشعب

طرفدار حزب توده، به صف راه‌پیمایی با پلاکاردهایی چون «مرگ بر شاه»، «مزدور امریکایی اعدام باید گردد»، و «مردم را مسلح کنید»، نبودند. در میدان شهیاد، که راه‌پیمایی در آن پایان می‌گرفت، جمعیت بی‌پایه‌ای را در تأیید رهبری [آیت‌الله] خمینی و تقاضای برافزاندن سلطنت، برقراری حکومت اسلامی، بازگشت ایرانیان تبعیدی، حمایت از اقلیت‌های مذهبی، احیای کشاورزی، و تأمین عدالت اجتماعی، برای توده‌های محروم با ابراز احساسات تصویب کرد.<sup>(۵۵)</sup> واشینگتن پست گزارش داد که «انضباط و سازماندهی خوب راه‌پیمایی به ادعای اپوزیسیون که خود را حکومت جانشین می‌داند، وزن و اعتبار زیادی داد.» نیویورک تایمز نوشت که دو روز اخیر یک چیز را ثابت کرد: «حکومت خود قادر به برقراری نظم و قانون نیست. برای این کار فقط باید کناری بایستد و بگذارد که رهبران مذهبی خود کارها را روبه‌راه کنند. از یک نظر، مخالفان نشان داده‌اند که در حال حاضر یک حکومت جانشین وجود دارد، همین طور، کریستن ساینس مانیستور گزارش داد که «سیل عظیم جمعیت، پایتخت را فرا گرفته بود و بلندتر از هر گلوله و بمبی این پیام روشن را فریاد می‌کرد که شاه باید برود.»<sup>(۵۶)</sup>

در دو هفته پس از عاشورا، وضع شاه وخیم‌تر شد. این وخامت سریع، نتیجه سه عامل بود، نخست، مخالفان با تظاهرات، اعتصابات، و حتی بدست‌گرفتن ادارات و کارخانه‌جات، کشور را فلج کردند. در ۲۹ آذر، درگیری خیابانی امری روزمره شده بود، با جوانانی - اغلب جنوب شهری - که سنگ در دست می‌کردند، به نظامیان طعنه می‌زدند، و به سوی کامیونهای ارتشی کوکتل مولوتف پرتاب می‌کردند. در ۴ دی اعتصابات عمومی پشت سرهم دوباره اقتصاد را به وقفه کامل دچار ساخته و کمیته‌های اعتصاب، بسیاری از کارخانه‌های بزرگ، وزارتخانه‌های حکومتی و مراکز مخابراتی را اشغال کرده بود. در صنعت نفت، هنگامی که اکثر کارگران پالایشگاه کناره‌گیری را به ادامه تولید زیر نظارت مقامات حکومت نظامی ترجیح دادند، صادرات قطع شد. همچنان که یک کارگر پالایشگاه بعدها گفت، «ما فقط وقتی نفت صادر خواهیم کرد که شاه و ژنرال‌هایش را صادر کرده باشیم.»<sup>(۵۷)</sup> علاوه بر آن، سازمانهای چریکی، که با آزاد شدن اعضای خود از زندان تقویت شده بودند. چند عملیات مسفحانه انجام دادند، یک مدیر امریکایی صنعت نفت را ترور کردند، دو کارخانه صنایع الکترونیکی را منفجر کردند، و به سفارت امریکا و نیز دفاتر شرکت گرومان در اصفهان بمب انداختند. این حمله‌ها بسیاری از امریکاییان را واداشت که زودتر از کشور خارج شوند.

عامل دوم در ضعیف‌تر شدن شاه، این نشانه آشکار بود که افراد ارتش که عموماً از افراد وظیفه تشکیل می‌شد، دیگر مایل نبودند به هموطنان کارگر، دانشجو، مغازه‌دار، دستفروش و

ساکنان محلات پایین شهر تیراندازی کنند. نیویورک تایمز گزارش داد که ارتش تصمیم گرفته است در ایام محرم عقب بایستد؛ زیرا صدها نفر از سربازان در مشهد و قم فرار کرده بودند و دیگر سربازان وظیفه تهدید کرده بودند که دوازده دستور رهبران مذهبی اطاعت خواهند کرد، نه از دستور فرماندهان خود. واشینگتن پست فاش ساخت که در هفته پس از عاشورا، سربازان در قم از دستور تیراندازی به تظاهرات اطاعت نکردند، پانصد سرباز و دوازده تانک در تبریز به مخالفان ملحق شدند، و سه سرباز گارد شاهنشاهی ناهارخوری افسران را به گلوله بستند و تعداد نامعلومی از افسران سلطنت طلب را کشتند.<sup>(۵۸)</sup> همین طور، نوید، روزنامه زیرزمینی طرفدار حزب توده، گزارش داد که سربازان در اکثر شهرها به تظاهرکنندگان می پیوندند و پادگانهای نظامی در همدان، کرمانشاه و دیگر مراکز استانها، به طور پنهانی بین مردم محل اسلحه پخش می کنند.<sup>(۵۹)</sup> آن گونه که یکی از افسران ارشد بعدها به خبرنگاری خارجی گفت، افسران دیگر نمی توانستند به افرادشان اعتماد کنند و مجبور بودند بسیاری از تیراندازیهای خیابانی را خودشان انجام دهند.<sup>(۶۰)</sup>

عامل سوم تضعیف رژیم، سلب اعتماد واشینگتن از شاه بود. تا ماه آبان، حکومت کارتر از کوششهای شاه برای باقی ماندن در قدرت آشکارا حمایت می کرد. برای نمونه، اندک مدتی پس از جمع سیاه، پرزیدنت کارتر نامه ای به تهران نوشت و حمایت امریکا از شاه را تکرار کرد. اما پس از آبان ماه، کارتر از جرج بال، از معاونان سابق دولت و منتقد لیبرال شاه، خواست که گزارشی درباره بحران ایران برای کاخ سفید تهیه کند. جای شگفتی نیست که بال گزارش داد شاه نخواهد توانست بحران را رفع کند مگر آن که گامهای فوری برای کاستن از قدرت خود و تشکیل یک حکومت غیرنظامی فراگیر بردارد.<sup>(۶۱)</sup> حتی حکومت فرانسه، که برخلاف سیا شبکه اطلاعاتی مؤثری را در داخل ایران حفظ کرده بود، اخطار جدی تری به واشینگتن ارسال کرد. بنا به گزارش فرانسه، شاه ممکن نبود بر سر کار بماند و غرب می بایست با [آیت الله] خمینی کار کند؛ زیرا او عمیقاً ضد کمونیست و خصوصاً ضد شوروی است. [آیت الله] خمینی به نوبه خود، شروع به مبارزه تبلیغاتی بر ضد چپها کردند. اظهار داشتند که حزب توده با شاه همکاری می کرد، مارکسیستها را متهم کردند که می خواهند از پشت به مسلمانان خنجر بزنند، و شوروی را ابرقدرت حریص خواندند.<sup>(۶۲)</sup> همچنین گفتند با سقوط شاه، ایران همچنان به صدور نفت به غرب ادامه خواهد داد، با اردوگاه شرق متحد نخواهد شد، و مایل به برقراری روابط دوستانه با ایالات متحده خواهد بود.<sup>(۶۳)</sup>

شاه در برابر جو تازه ای که در واشینگتن ایجاد شده بود، در اوایل دی شروع به مذاکره با سنجایی و دیگر رهبران جبهه ملی کرد اما این مذاکرات، که در نهان صورت گرفت، بزودی

عقیم ماند احتمالاً به این سبب که سنجایی ریاست دولت آشتی ملی را رد کرد مگر آن که شاه از فرماندهی کل نیروهای مسلح استعفا دهد، کشور را ترک کند، و تا زمانی که فرماندم ملی سرنوشت سلطنت را تعیین نکرده است، در تبعید بماند. سنجایی: سیاستمدار کهنه‌ای که به یاد داشت شاه چگونه از ارتش برای منزلت کردن قوام، مصدق و امینی استفاده کرد، از پذیرفتن هر توافقی که ارتش را در تسلط خانواده سلطنتی قرار می‌داد، ابا داشت. تجارب مهر ۱۳۲۵، تیر ۱۳۳۱، مرداد ۱۳۳۲ و تیر ۱۳۴۱ در ذهن رهبران جبهه ملی حک شده بود. پیروزیهای پیشین شاه اکنون برای تسهیل سقوط نهایی وی به کار می‌رفت.

اگرچه اعضای قدیمی مخالفان از گذشته دل پُری داشتند، بختیار از رهبران جوانتر و کم‌تجربه‌تر جبهه ملی که از روحانیت بیش از ارتش هراس داشت، ریاست حکومتی غیر نظامی را پذیرفت به این شرط که شاه صرفاً به مرخصی در خارج از ایران برود، قول دهد که سلطنت کند نه حکومت، و چهارده تن از امرای ارتش، از جمله اوینی، را تبعید کند. شاه با قبول پیشنهادها، در ۱۰ دی بختیار را به نخست‌وزیری منصوب کرد.

### سقوط شاه (دی - بهمن ۱۳۵۷)

بختیار با حرکات مؤثری برای چیرگی بر مخالفان قدرت را به دست گرفت. در تلویزیون ملی ظاهر شد و در حالی که عکسی از مصدق در زمینه تصویر قرار داشت، از سوابق خود در جبهه ملی سخن گفت و اعلام کرد شاه بزودی به «مرخصی» می‌رود و قول داد حکومت نظامی را لغو و انتخابات آزاد برگزار کند. در هفته بعد، قراردادهای تسلیحاتی به ارزش ۷ میلیارد دلار را فسخ، فروش نفت به اسرائیل و افریقای جنوبی را متوقف، و اعلام کرد ایران از ستون‌کناره می‌گیرد و دیگر ژاندارم خلیج فارس نخواهد بود. او همچنین تعدادی از وزرای پیشین را دستگیر و زندانیان سیاسی بیشتری را آزاد کرده، قول داد ساواک را منحل کند؛ داراییهای «بنیاد پهلوی» را توقیف کرده و [آیت‌الله] خمینی را «گاندی ایران» نامید و بازگشت ایشان را به کشور آزاد اعلام نمود. [آیت‌الله] خمینی با اعتقادات اسلامی نیرومند و اطلاعات مشروح خود از هند امروز بختی ممکن بود، فریفته چنین توصیفی شوند. سرانجام، بختیار یک شورای سلطنت تشکیل داد تا وظایف قانونی شاه را در مدت «مرخصی» طولانی او در اروپا انجام دهد. بختیار با این حرکات در عین حال به کرات هشدار می‌داد که اگر مخالفان اقدامات او را برای ایجاد حکومتی مشروطه تخطئه کنند، فرماندهان ارتش با سمرشق قراردادین شیلی یک دیکتاتوری نظامی به شدت سرکوبگر در کشور برقرار خواهند کرد.

رهبران مخالفان در برابر درخواستهای بختیار واکنشهای مختلفی نشان دادند. از سویی،

[آیت‌الله] شریعتمداری و رهبران میانه‌رو مذهبی اعلام کردند که از نخست وزیر جدید پشتیبانی می‌کنند و اگر اقدامات او عقیم بماند، کشور به ورطه هرج و مرج شدید سقوط خواهد کرد. از سوی دیگر، سنجایی و فروهر، بختیار را از جبهه ملی اخراج کردند و تأکید ورزیدند که تا شاه خلع نشود، صلحی در بین نخواهد بود. در این میان، [آیت‌الله] خمینی دعوت به اعتصاب و تظاهرات بیشتری کردند، اعلام داشتند هر حکومتی که شاه تعیین کند غیر قانونی است، و هشدار دادند که اطاعت از بختیار در حکم اطاعت از ارباب او یعنی شیطان است.

بدیهی است که ندای مبارزه جویانه [آیت‌الله] خمینی و جبهه ملی در میان مردم انعکاسی مطلوب یافت. تعطیل کار پس از وقفه‌ای کوتاه در اوایل دی از سر گرفته شد و کمبود مواد غذایی و سوخت، فلج شدن اغلب وزارتخانه‌ها، بازارها، دانشگاه‌ها، مدارس، تأسیسات نفتی، کارخانه‌ها، و شبکه حمل و نقل را باعث شد. درگیریهای خیابانی و آتش زدن لاستیکها به کاری روزمره تبدیل شد و اوج بیشتری گرفت، روحیه ارتش را ضعیف‌تر کرد و فرار از پادگانها را برانگیخت. بعلاوه، مردم همچنان در گروههای عظیم به خیابانها ریختند و نه فقط بر ضد شاه که بر ضد بختیار نیز به تظاهرات پرداختند. در ۱۵ دی صدها هزار نفر در شهرهای بزرگ راه‌پیمایی کردند و خواستار عزل بختیار شدند. در ۱۸ دی انبوه عظیم مردم از جمله حدود نیم میلیون نفر در مشهد در عزای شهدای ماههای پیش راه‌پیمایی کردند. در ۲۳ دی حدود دو میلیون نفر در سی شهر کشور - از جمله در تبریز، زادگاه [آیت‌الله] شریعتمداری - با راه‌پیمایی خواستار بازگشت [آیت‌الله] خمینی، عزل شاه و کناره‌گیری بختیار شدند. در ۲۶ دی با پرواز شاه به قاهره صدها هزار تن به خیابانها ریختند تا آن لحظه تاریخی را جشن بگیرند و براندازی نظام سلطنتی را بخواهند. در ۲۹ دی [اربعین]، با فراخوان [آیت‌الله] خمینی به «فراندوم» خیابانی به منظور تعیین سرنوشت سلطنت و نیز حکومت بختیار، فقط در تهران بیش از یک میلیون نفر بدان پاسخ دادند. در ۷ و ۸ بهمن، بیست و هشت تن در تهران در اعتراض به بستن فرودگاه برای جلوگیری از بازگشت [آیت‌الله] خمینی، کشته شدند، و در ۱۲ بهمن حدود سه میلیون نفر در خیابانهای تهران اجتماع کردند تا بازگشت پیروزمندان ایشان را تهنیت بگویند. آیت‌الله خمینی، پیامبر و راهبر انقلاب به وطن بازگشته بود تا فرماندهی انقلاب را خود شخصاً بر عهده گیرد.

هنگامی که [آیت‌الله] خمینی بازگشت تا انقلاب خود را اعلام کند، دولت پهلوی از پیش متلاشی شده بود. سه ستونی که حکومت را نگه می‌داشت و زمانی سهمگین می‌نمود، در نتیجه شانزده ماه برخوردهای خیابانی، شش ماه تظاهرات مردم و پنج ماه اعتصابات فلج‌کننده فرو ریخته بود. نیروهای مسلح به رغم کثرت نفرات و سلاحهای بسیار پیچیده‌اش، بر اثر

کشانده شدن مداوم به خیابانها و تیراندازی به همشهریان غیر مسلحی که شعارهای مذهبی می دادند، جریحه دار بود. نظام وسیع حمایت درباری، اکنون نه یک دارایی پر سود بلکه بدهی سیاسی بود. از آن گذشته، بوروکراسی غول آسا دیگر کاربردی نداشت: حزب رستاخیز محو شده بود؛ وزرای پیشین یا در تبعید بودند یا در زندان، و وزرای فعلی، چون بختیار، جسماً توان حرکت نداشتند. نظام اداری مرکز همچون شهرستانها بر اثر اعتصاب سراسری کارمندان فلج شده بود. در واقع با الحاق اعتصابات عمومی، کارمندان منافع صحنی را در ورای حساسیتهای طبقاتی خود قرار دادند و ثابت کردند که خود را نه پیچ و مهره ای در ماشین دولت بلکه جزو طبقات متوسط ناراضی می دانند. بدین سان موج اعتراضات طبقه متوسط و طبقه کارگر با هم در آمیخته بود تا سد پهلوی را درهم شکند، ارکانش را فرو ریزد، و بسیاری از بنیادهایش را نابود کند.

با از هم پاشیدن دولت، قدرت به دست سازمانهایی موسوم به «کمیته» افتاد. بیشتر کمیته ها را بویژه در استانهای شیعه نشین فارسی زبان، روحانیان محلی که پیرو [آیت الله] خمینی بودند، اداره می کردند. مثلاً در اصفهان، آیت الله خادمی روحانی نود ساله ای که از سال ۱۳۲۸ مخالف شاه بود، در نخستین هفته بهمن کمیته ای تشکیل داد و بیشتر شهر را از هفته دوم این ماه تحت اداره خود در آورد. گروههای مختلف از او حمایت کردند؛ تجار مسئول بازار کمک مالی دادند؛ کسبه خرده پا داوطلبانه مایحتاج مستمندان را به قیمت ارزان تأمین کردند؛ بعضی از روحانیون در مساجد خود اقدام به توزیع نفت و مواد غذایی برای نیازمندان کردند؛ روحانیون دیگری نزدیک به یک هزار تن از جوانان را اغلب از محلات پایین شهر گرد آوردند و یک نیروی شبه نظامی تشکیل دادند که بعدها پاسداران انقلاب نامیده شد؛ معلمان به سرپرستی استاد جوانی انجمن معلمان تشکیل دادند و نیروی شبه نظامی مشابهی به تعداد ۳۵۰ نفر داوطلب مسلح پدید آوردند؛ هواداران ارتشی بویژه تکمیل کننده های نیروی هوایی [همافران] اسلحه بخش کردند؛ گروههای متدین که معمولاً تظاهرات محرم را سازمان می دادند، اکنون تظاهرات سیاسی راه می انداختند؛ و اصناف بازار همانند بسیاری از کمیته های اعتصاب که در کارخانه های بزرگ تشکیل یافته بود، اقدامات خود را با کمیته های شهر هماهنگ کردند. بدین سان کمیته بر شهر حاکم شد، به توزیع مواد غذایی پرداخت، قیمت تعیین کرد، در خیابانها امنیت برقرار ساخت، و مهمتر از همه، محاکم سنتی شیعی را به منظور اجرای نظم و قانون احیا کرد.

در حالی که در شهرهای مرکزی کمیته ها به دست روحانیان هوادار [آیت الله] خمینی اداره می شد، در شهرستانهای دورتر وضع پیچیده تر بود. در آذربایجان کمیته های زیادی

توسط روحانیون به وجود آمد که هرچند به ظاهر طرفدار [آیت‌الله] خمینی بودند، اما در واقع از [آیت‌الله] شریعتداری حمایت می‌کردند. در کردستان قدرت محلی به دست دو شورای متشکل از روشنفکران وابسته به حزب دموکرات کردستان و روحانیان پیر و شیخ عزالدین حسینی، چهره اصلی مذهبی مهاباد، افتاد. در نواحی ترکمن‌نشین، روحانیان سستی و روشنفکران وابسته به انجمن تازه تأسیس فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن، مقامات محلی را منصوب کرد و روستاییان را به مصادره زمینهای متعلق به خانواده سلطنتی برانگیخت. در نواحی بلوچ نشین نیز روحانیان محلی و دیران مدارس که حزب وحدت اسلامی را تشکیل داده بودند، کمیته‌هایی به وجود آوردند. بالاخره در نواحی عرب‌نشین خوزستان، سازمان جدیدالتأسیس فرهنگی، سیاسی و قومی خلق عرب و روحانیون محلی قدرت را به دست گرفتند که بر ضد شیعه بودند، چندان حمایتی از [آیت‌الله] خمینی نمی‌کردند و بیشتر هوادار مرجع مذهبی خودشان آیت‌الله شیر خاقانی بودند. قابل توجه آن که بسیاری از این سازمانهای قومی نه صرفاً خواهان جمهوری اسلامی بلکه خواستار جمهوری دموکراتیک اسلامی و جویای ضمانتی برای شهرت آنها، جوامع غیر شیعی و اقلیتهای زبانی بودند.

[آیت‌الله] خمینی در بازگشت به تهران اعلام داشتند که تظاهرات تا کناره‌گیری بختیار ادامه خواهد یافت. ایشان همچنین بازرگان را مأمور تشکیل حکومت موقت کردند؛ کمیته‌ای نزدیک میدان ژاله برای ایجاد هماهنگی بین کمیته‌های متعدد محلی و انحلال کمیته‌های ناموجه تشکیل دادند و مهمتر از همه، شورای انقلاب را محرمانه برپا ساختند تا بی‌توجه به بختیار، مستقیماً با سران ارتش مذاکره کند. یک سالی نگذشت که معلوم شد اعضای اصلی این شورا بنی صدر - مشاور اصلی [آیت‌الله] خمینی، از پاریس؛ بازرگان، یزدی و قطب‌زاده - سه سخنگوی بسیار متشدد نهضت آزادی؛ و آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مطهری؛ حجة الاسلام رفسنجانی و حجة الاسلام محمد جواد باهنر - چهار شاگرد سابق [آیت‌الله] خمینی، از قم، بوده‌اند. (۶۴)

در همان حال که شورای انقلاب مخفیانه با سران ارتش مذاکره می‌کرد، سازمانهای چریکی و حزب توده آخرین ضربه را بر پیکر رژیم وارد آوردند. (۶۵) واپسین واقعه در جمعه شب ۲۰ بهمن در تهران رخ داد. گارد شاهنشاهی برای سرکوب شورش همافران و دانشجویان افسری در یک پادگان بزرگ نظامی نزدیک میدان ژاله وارد عمل شد. به محض شروع حمله سازمانهای چریکی به کمک دانشجویان و همافران محاصره شده شافتند پس از شش ساعت نبرد شدید، شورشیان گارد شاهنشاهی را به عقب‌نشینی واداشتند. بین مردم اسلحه پخش کردند، سنگرهای خیابانی ساختند، و به گفته لوموند محوطه میدان ژاله را به صورت کمون پاریس دیگری درآوردند. (۶۶)



فردا صبح زود چریکها و شورشیان نیروی هوایی کامیونهای پر از اسلحه را به دانشگاه تهران رساندند و به یاری صدها تن مردم مشتاق در همان روز نه کلانتری و کارخانه اصلی اسلحه سازی شهر را با موفقیت مورد حمله قرار دادند. در پایان آن روز شهر پر از اسلحه بود. به نوشته یکی از روزنامه های تهران، «بین هزاران نفر، از بچه های ده ساله گرفته تا بازنشسته های ۷۰ ساله اسلحه پخش شده. همچنین، خبرنگار نیویورک تایمز گزارش داد که برای نخستین بار از شروع بحران سیاسی در بیش از یک سال پیش، هزاران تن با مسلسل و سلاحهای دیگر در خیابانها ظاهر شدند.» (۶۷)

روز بعد، یکشنبه ۲۲ بهمن نبرد به اوج رسید. چهار سازمان عمده چریکی، حزب توده، و فراریان ارتشی، به کمک هزاران داوطلب مسلح، حملات موقتیت آمیزی به اسلحه خانه های پلیس، مراکز گارد شاهنشاهی، زندان اوین - مرکز بازجویی ساواک که سخت بدنام بود - دانشکده افری، و پادگان نظامی اصلی - که معلوم شد کاملاً بی دفاع است - انجام دادند. در ساعت ۲ بعد از ظهر فرمانده ستاد ارتش اعلام کرد که ارتش در مبارزه بین بختیار و شورای انقلاب بیطرف خواهد ماند. و در ساعت ۶ بعد از ظهر رادیو اعلام کرد: «اینجا تهران است، صدای راستین ملت ایران، صدای انقلاب. پس از دو روز نبرد شدید، انقلاب اسلامی تحقق یافته و نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی منقرض گشته بود.»

## فرجام

ایران در قرن بیستم دو انقلاب بزرگ را از سر گذرانده است - انقلاب ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ و انقلاب ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸. انقلاب نخستین به پیروزی هرچند کوتاه روشنفکران جدید که ملهم از آرمانهای غربی چون ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم بودند، انجامید. قوانینی عمدتاً غیر مذهبی پی افکند و امید می داشت که جامعه را به صورت اروپای معاصر در آورد. انقلاب دوم، از سوی دیگر، علمای سنی را که ملهم از صدر اسلام بودند، به صحنه آورد، با طرح قوانینی سراسر مذهبی پیروزی آنان را مستقر ساخته، محاکم شرعی را جایگزین نظام قضایی دولتی کرده، و مفاهیم غربی چون دموکراسی را به عنوان بدعتگری محکوم کرده است. در واقع، انقلاب اسلامی در رخدادهای تاریخ جهان امروز از این نظر بی همتاست که نه یک گروه اجتماعی جدید مجهز به احزاب سیاسی و ایدئولوژیهای غیر مذهبی، بلکه روحانی سنی مسلح به منبر مساجد و مدعی حق الهی برای نظارت بر همه شئون دنیوی حتی بر عالیترین نمایندگان منتخب کشور را به قدرت رساند.

این نقیضه یا پارادوکس با این واقعیت همراه است که ایران در دوره بین انقلاب مشروطه و

انقلاب اسلامی، دگرگونی اجتماعی - اقتصادی عظیمی به خود دید. فرایند شهری شدن و صنعتی شدن، گسترش نظامهای آموزشی و ارتباطی، و پیدایش یک دولت بوروکراتیک متمرکز، همه به بالیدن طبقات اجتماعی نوین، بویژه روشنفکران و پروتاریای صنعتی، و کاهش اندازه نسبی طبقات سنتی، بخصوص خرده بورژوازی بازاری و متحدان روحانی اش، یاری داد. علاوه بر آن، همین تغییرات اجتماعی - اقتصادی از یک سو پیوندهای موروثی حامیان سنتی و مریدان آنان راست کرد و از سوی دیگر آگاهی طبقاتی را در میان بخشهای نوین جمعیتی - بویژه در میان روشنفکران و پروتاریای شهری - قوت بخشید. به طور خلاصه، علتهای افقی طبقاتی جانشین علائق عمودی طایفه‌ای، قبیله‌ای، فرقه‌ای و محلی می‌شد.

این واقعیت را نیز باید بر آن نقیضه افزود که در دوره سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ - تنها دوره در تاریخ معاصر که ایران از نظام سیاسی باز برخوردار بوده است - نه روحانیت بلکه روشنفکران بودند که توده مردم را در برابر قدرت حاکم سازمان دادند. سازمانهای غیرمذهبی - نخست حزب توده و سپس جبهه ملی - در تباین شدید با علما که خود را به پایگاه بازار محدود کرده بودند، به میان مردم آمدند و توانستند طبقات ناراضی بخصوص مزدبگیران شهری و طبقه متوسط حقوق‌بگیر را بسیج کنند. بنابراین، توده‌های ناراضی در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نه از اسلام بلکه از سوسیالیسم و ناسیونالیسم غیرمذهبی الهام می‌گرفتند.

نقش بزرگی که اسلام در انقلاب ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ ایفا کرد، نه تنها نقیضه‌ای در تاریخ ایران پدید می‌آورد، بلکه در نخستین نگاه نیز چنین می‌نماید که این تصور رایج را از اذهان زدوده باشد که نوسازی منجر به مذهب‌زدایی می‌شود و شهری شدن، طبقات نوین را در برابر طبقات سنتی تقویت می‌کند. بدین سان، در اینجا دو پرسش به هم پیوسته پیش می‌آید: این نقیضه را چگونه می‌توان توضیح داد؟ و آیا انقلاب اسلامی این نظریه مرسوم را که نوسازی ناگزیر به مذهب‌زدایی یا غیرمذهبی شدن کمک می‌کند، از میان برد؟ این پرسشها را به صورت دیگری نیز می‌توان طرح کرد: چرا انقلاب ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ که مضمون آن عمدتاً اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود، شکلی عقیدتی که بی‌شک مذهب بود، به خود گرفت؟ و عواملی که به انقلاب شکل اسلامی دادند، موقتی‌اند یا دائمی؟

بدون عنایت به نقش تعیین‌کننده‌ای که [آیت‌الله] خمینی داشتند، نمی‌توان به این پرسشها پاسخ داد. در واقع، [آیت‌الله] خمینی برای انقلاب اسلامی همان است که لنین برای انقلاب بلشویکی، مائو برای انقلاب چین، و کاسترو برای انقلاب کوبا بود. نقش تعیین‌کننده و

محبوبیت وسیع [آیت‌الله] خمینی را با دو عامل می‌توان توضیح داد. عامل اول، شخصیت ایشان بخصوص زندگی ساده و سازش‌ناپذیری با «طاغوت» بود. در کشوری که بیشتر سیاستمداران زندگی پرتجملی داشتند، [آیت‌الله] خمینی زندگی زاهدانه‌ای چون عارفان و صوفیان، و عاری از آرایشهای مادی چون مردمان عادی داشت. در محیطی که رهبران سیاسی، کار چاق کن، اهل ساخت و ساخت، و اعمال نفوذ شخصی و خانوادگی بودند، [آیت‌الله] خمینی مصرانه از هرگونه سازشی، حتی آن‌گاه که ناگزیر و لازم می‌نمود، سرپیچیدند؛ تأکید کردند که اگر فرزندان خود ایشان مستوجب مجازات باشند، خود این کار را انجام می‌دهند؛ و همچون «مرد خدا» بی عمل کردند که نه به دنبال قدرت دنیوی بلکه مرجعیت روحانی است. همچنین در دهه‌ای رسوا از کردار سیاستمداران خودپسند، بی تفاوت، فاسد، نومید و بی‌ثبات، [آیت‌الله] خمینی در عین صمیمیت، جسارت، تحرک، ثبات، و بیار مهمتر از همه؛ فسادناپذیری، ظاهر شدند. کوتاه سخن، ایشان رهبر انقلابی پر جاذبه‌ای بودند در زمانی که چنین رهبری بسیار کمیاب و سخت مورد نیاز بود.

دومین عاملی که تفوق [آیت‌الله] خمینی را توجیه می‌کند، هوشمندی و موقع‌شناسی، و بخصوص توانایی ایشان در گرد آوردن طیف وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی در پشت سر خویش است. در پانزده سال تبعید از اظهارات علنی، بویژه به صورت کتبی، در مواردی که موجب تنش در میان مخالفان گردد - مواردی چون اصلاحات ارضی، قدرت یافتن روحانیت، و مساوات جنسی - به دقت اجتناب ورزیدند. در عوض، رژیم را در مواردی که همه طیفهای مخالفان را بسیج می‌کرد، مانند امتیازهای واگذار شده به غرب، اتحاد ضمنی با اسرائیل، هزینه‌های بیهوده تسلیحاتی، فساد شدید مقامات، نابود شدن کشاورزی، افزایش هزینه زندگی، کمبود مسکن و رواج زاغه‌نشینی، فاصله فزاینده بین فقرا و اغنیاء، سرکوب مطبوعات و احزاب سیاسی، ایجاد یک دولت وسیع بوروکراتیک، و نقض آشکار قانون اساسی، سخت به باد حمله گرفتند. [آیت‌الله] خمینی در حمله به رژیم، وعده دادند کشور را از زیر سلطه بیگانگان برهانند؛ آزادی احزاب سیاسی حتی احزاب «الحادی»، را گسترش دهند، حقوق همه اقلیتهای مذهبی، بجز بهائیان «مرتده» را تضمین کنند، و عدالت اجتماعی را برای عموم مردم بخصوص بازاریان، روشنفکران، دهقانان، و مستضعفین - که بیش از همه بر آنان تأکید می‌شد - فراهم سازند. این وعده‌ها بویژه مضامین مردمی و ضد امپریالیستی، انبوه عظیمی از نیروهای سیاسی، از پیروان آیت‌الله کاشانی و بازماندگان فداییان اسلام در یک سوی طیف تا نهضت آزادی و جبهه ملی در مرکز آن، و حزب توده، مجاهدین و فداییان مارکسیست در سوی دیگر طیف را به سوی ایشان کشاند.

حتی مهتر از اینها: [آیت‌الله] خمینی با دفاع از انبوه شکایات و رنجهای مردم توانستند گروههای اجتماعی گوناگونی را که هر یک آن نجات‌دهنده‌ای را که دیرزمانی منتظرش بودند در وجود او می‌یافتند، به سوی خود جلب کنند. برای خرده‌بورژوازی نه تنها دشمن قسم‌خوردهٔ دیکتاتوری، بلکه همچنین حامی مالکیت خصوصی، ارزشهای سستی، و بازاریان ستمدیده بودند. برای روشنفکران، به رغم کسوت روحانی‌شان، ناسیونالیستی مبارز به نظر می‌آمدند که کامل‌کنندهٔ مأموریت مصدق برای رهاندن کشور از زیر سلطهٔ امپریالیسم بیگانه و فاشیسم داخلی است. برای کارگران شهری، رهبری مردمی و مشتاق اجرای عدالت اجتماعی، توزیع دوبارهٔ ثروت، و انتقال دادن قدرت از اغنیا به فقرا بودند. برای دهقانان و روستاییان، مردمی بودند که زمین، آب، برق، راه، مدرسه و درمانگاه می‌آورد - یعنی همان چیزهایی که انقلاب سفید نتوانسته بود فراهم کند. و برای همه تجسم روح انقلاب مشروطه و احباکنندهٔ امیدهایی بودند که انقلاب سابق برانگیخته اما نتوانسته بود تحقق بخشد.

با این حال، ستون فقرات نهضت [آیت‌الله] خمینی، طبقهٔ متوسط سستی بخصوص بازاریان و روحانیت بود. ایشان حمایت کامل این طبقه را تا حدودی از آن روکب کردند که سخنگوی آنان بودند؛ تا حدودی به این سبب که تجسم سجایای امام علی - شجاعت، تنوا، و پیش سیاسی - می‌نمودند؛ و تا حدودی به این دلیل که رژیم با اعلان جنگ به بازارها و تشکیلات مذهبی، مخالفان میانه‌رو و حتی روحانیت غیرسیاسی را به آغوش ایشان رانده بود. تنها بخشهای جامعه که هنوز مستقل از دولت بودند، یعنی بازار و تشکیلات مذهبی، نه تنها با تأمین مالی مکفی بلکه همچنین با شبکهٔ سازمان‌یافتهٔ کشوری از [آیت‌الله] خمینی حمایت می‌کردند. خلاصه آن‌که، در واپسین روزهای پیش از انقلاب، دولت همهٔ احزاب سیاسی را از میان برده و ارگانهای اصلی آنان را خاموش ساخته بود اما هنوز نتوانسته بود بر بازارها، مساجد، و منبرهای مساجد فائق آید، بنابراین جای تعجب نبود که بازار هستهٔ مرکزی انقلاب شد.

در حالی که طبقهٔ متوسط سستی با سازمان کشوری خود به مخالفان کمک می‌کرد، طبقهٔ متوسط جدید جرقهٔ انقلاب را زد، بر آتش آن دامن زد، و آخرین ضربه‌ها را فرود آورد. حقوقدانان، قضات و روشنفکران، نامه‌های سرگشاده نوشتند و انجمن‌های حقوق بشر پدید آوردند. دانشجویان، تظاهرات خیابانی را شروع کردند. کارگران بقیه‌سفید، بویزه کارمندان بانکها، کارمندان ادارات و مأموران گمرک، اقتصاد را فلج کردند. سرانجام، رزمندگان چریک که برخی دانشجوی بودند، انقلاب را به پیروزی نهایی رساندند.

چرا طبقهٔ متوسط جدید که در گذشته به روحانیت سخت بی‌اعتماد بود، از [آیت‌الله]

خمینی پیروی می‌کرد؟ این امر سه دلیل داشت. اول این که شاه از مذاکره با مخالفان غیر مذهبی، بخصوص جبهه ملی و نهضت آزادی تا آذر ۱۳۵۷ خودداری کرد اما در آن هنگام حرکت انقلابی به صورت سیل مهاجمی درآمده بود که می‌خواست نه تنها رژیم که هر سیاستمدار از جان سیر شده‌ای را نیز که از شاه حمایت می‌کرد، برود و نابود کند. دوم آن که [آیت‌الله] خمینی اظهارات بموقعی برای جلب حمایت مخالفان غیر مذهبی کردند و همه را مطمئن ساختند که توکراسی [حکومت مذهبی] جانشین اتوکراسی [خودکامگی] نخواهد شد. مثلاً در فردای جمعه سیاه، ایشان هشدار دادند که شاه در نظر داشت نه تنها علما بلکه روشنفکران و «سیاسیون» درستکار را نیز نابود کند.<sup>(۶۸)</sup> [آیت‌الله] خمینی در آبان ماه به مطبوعات گفتند که حکومت آینده، هم اسلامی و هم دموکراتیک خواهد بود.<sup>(۶۹)</sup> همچنین در همان ماه از «همه سازمانها» درخواست کمک کردند و مردم را مطمئن ساختند که نه ایشان و نه روحانیت طرفدار ایشان میلی به «حکومت» بر کشور ندارند.<sup>(۷۰)</sup> در آذرماه اعلام داشتند که در جامعه اسلامی زنان حق رأی خواهند داشت و از حقوق مساوی با مردان برخوردار خواهند بود.<sup>(۷۱)</sup> و در دی ۱۳۵۷ اظهار کردند که قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط «مجلس مؤسسانی که اعضایش آزادانه انتخاب می‌شوند، تهیه خواهد شد.»<sup>(۷۲)</sup> جای شگفتی نیست که روشنفکران آگاه از تاریخ انقلاب مشروطه، می‌خواستند [آیت‌الله] خمینی را نه یک شیخ فضل‌الله نوری «مرتجع» دیگر - که ایشان او را به دلیل طرد نظامهای حکومتی غربی تحسین می‌کردند - بلکه آیت‌الله طباطبایی یا بهبهانی «مترقی» دیگری بدانند - که [آیت‌الله] خمینی از آنان به دلیل «گمراه شدن» شان توسط سیاستمداران غرب‌گرا - ناخشنود بودند.

سومین علتِ موفقیت [آیت‌الله] خمینی در میان طبقه متوسط جدید، شهرت و محبوبیت خارق‌العاده شریعتی در بین جوانان روشنفکر بود. اگرچه در آثار شریعتی نگرش ضد روحانیت فراوان دیده می‌شود، [آیت‌الله] خمینی با حملات مستقیم و صریح به سلطنت؛ خودداری از پیوستن به روحانیون مخالف حسینیه ارشاد؛ حمله علنی به علمای غیرسیاسی و هوادار رژیم؛ تأکید بر مضامین چون انقلاب، ضد امپریالیسم و پیام اساسی محرم؛ و استفاده از اصطلاحاتی «قانون واره» چون «مستضعفین و ارث زمین خواهند بود.» «کشور به انقلاب فرهنگی نیاز دارد»؛ و «مردم استثمارگران را به زیاده‌دان تاریخ خواهند افکند»؛ در مصاحبه‌ها و گفتارهای عمومی خود، توانستند پیروان او را به سوی خود جلب کنند. در اواخر سال ۱۳۵۷ محبوبیت [آیت‌الله] خمینی در میان هواداران شریعتی چنان بود که آنان - نه روحانیان - گامی برداشتند که احتمال کفر در آن بود و به [آیت‌الله] خمینی لقب امام دادند که

در گذشته ایرانیان شیعه فقط مختص دوازده امام معصوم می‌دانستند. پیروان شریعتی که هم علائق الهیاتی علما و هم باریک‌بینیهای جامعه‌شناسانه معلم فقید خود را کم داشتند، [آیت‌الله] خمینی را نه یک آیت‌الله عادی بلکه امامی پرجاذبه دانستند که از طریق انقلاب، امت را به همان جامعه‌ی طبقه‌ی توحیدی معهود رهنمون خواهد شد. پس از انقلاب ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸، علما اعتراض کرده بودند که روشنفکران فریب‌شان داده‌اند. پس از انقلاب ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ این روشنفکران بودند که می‌گفتند از علما فریب خورده‌اند.

اگر دو طبقه‌ی متوسط را خط‌شکتهای انقلاب محبوب کنیم، طبقه‌ی کارگر شهری دژکوب اصلی بود، کارگران نفت، دولت را به لبه‌ی ورشکستگی راندند. کارگران حمل و نقل و کارخانه‌ها، صنایع را فلج کردند. علاوه بر آن، غالب جوانانی که جورانه با نظامیان به مقابله می‌پرداختند، بسیاری از شهدایی که در کشتارهای گسترده جان باختند، و انبوه عظیم جماعتی که مصرانه در خیابانها راه‌پیمایی می‌کردند. از پایین شهرها و حاشیه‌نشینان بودند.

عناصر مختلفی سبب شد که [آیت‌الله] خمینی بتواند مزدبگیران شهری را بسیج کند. نخست آن که وعده‌ی ایشان مبنی بر تأمین عدالت اجتماعی به شدت با ناتوانی رژیم در تأمین انتظارات فزاینده‌ی مردم تضاد داشت. دوم آن که رژیم به رغم بی‌اعتمادی به روحانیون بلندپایه، سعی نکرد ملاءهای عادی را از کار در میان تهیدستان شهری، ترتیب دادن مجالس تعزیه و روضه‌خوانی، مراسم تشییع، و سینه‌زنی و زنجیرزنی، بازدارد. چنان که یک نماینده‌ی مجلس در سال ۱۳۵۲ به یک متخصص خارجی روانشناسی اجتماعی گفت، مراسم مذهبی، بویژه مراسم تعزیه ماه محرم این اثر سیاسی را داشت که محرومیت‌های اجتماعی را از کمونیزم به مسیرهای بی‌ضروری سوق می‌داد. (۷۳) در سال ۱۳۵۷ بی‌شک همان نماینده‌ی مجلس می‌دید که بخشی اول استدلال کمایش درست ولی بخشی دوم آن کاملاً بی‌اساس بوده است. باری، ارزش این استدلال هر چه باشد، روشن بود که شبکه‌ی مذهب در زاغه‌ها و حلبی‌آبادها، نه تنها وسیله‌ی پخش اطلاعات بلکه سازمان دادن تظاهرات، توزیع مواد غذایی، سوخت و حتی پوشاک نیز بود.

سوم آن که مذهب، اهالی محلات فقیرنشین و پایین‌شهرها را از نوعی حبس یکپارچگی گروهی و اجتماعی برخوردار می‌ساخت که سخت موردنیاز آنان بود؛ زیرا با رانده‌شدن از روستای بسیار یکپارچه و صمیمی خود به فضای ناهنجار محلات پست حاشیه‌ی شهر و زاغه‌ها آن را از دست داده بودند. چنان که یک مردم‌شناس آمریکایی در اوایل دهه ۱۳۵۰ به هنگام مقایسه‌ی روستای باثبات و محله‌ی جدید حاشیه‌ی شهر کشف کرد، در حائلی که

روستایان مذهب را چاشنی می‌دانند و حتی با ملایانی که به ده می‌آیند شوخی می‌کنند، حاشیه‌نشینان و پایین‌شهریها که همان روستایان پاکباخته‌اند، مذهب را جانین روستای از دست رفته می‌سازند، زندگی اجتماعی را در اطراف مسجد متمرکز می‌کنند، و آموزشهای ملای محل را متعصبانه می‌پذیرند.<sup>(۷۴)</sup> درست همان‌طور که انقلاب صنعتی در انگلستان به رشد جنبش متدیست یاری داد، شهرنشینی بی‌ضابطه دهه ۱۳۵۰ نیز ریشه‌های مردمی روحانیت ایران را تقویت کرد. به این ترتیب، به طور شگفت‌آوری نوسازی مایه قوت یک گروه سستی شد.

چهارمین عنصر دخیل در توفیق [آیت‌الله] خمینی در میان طبقه کارگر خلی بود که با امحای منظم همه احزاب مخالف غیرمذهبی توسط رژیم پدید آمده بود. در حالی که روحانیون می‌توانستند به میان تهیدستان بروند، احزاب مخالف پیوسته از ایجاد هر نوع اتحادیه کارگری، انجمنهای محلی یا سازمانهایی مانند آن محروم بودند. بیست و پنج سال سرکوب، در مخالفان غیرمذهبی نقصان عظیمی ایجاد کرد. علاوه بر آن، برخلاف روحانیون که می‌توانستند به زبان توده‌های عامی سخن گویند و [آیت‌الله] خمینی را همانند امام حسین (ع) معرفی می‌کردند که می‌خواهد خود و خانواده‌اش را در راه اهداف مقدس قربانی کند، روشنفکرانی که رهبری احزاب را به عهده داشتند، دچار این مضمضه بودند که عوام آنان را کراواتی، دولتی و غرب‌زده می‌نامیدند. حتی مردم عادی و روحانیون لفظ روشنفکر را گهگاه به معنی آدم نازک‌نارنجی و قلبه‌گوه به کار می‌بردند. بدین‌سان، آگاهی طبقاتی عوام، رژیم را متزلزل کرد اما لزوماً به روشنفکران رادیکالی قدرت نبخشید. از بسیاری احزاب غیرمذهبی فعال در واپسین مراحل انقلاب، فقط حزب توده توانست به میان طبقه کارگر - بویژه در صنایع نساجی اصفهان، تأسیسات نفتی خوزستان و تأسیسات بزرگ صنعتی تهران - راهی بگشاید.

انقلاب هرچند عمدتاً شهری بود، این معنی را نمی‌داد که [آیت‌الله] خمینی به توده‌های روستایی دسترسی نداشتند. برعکس، با بروز انقلاب و فرارسیدن محرم ۱۳۵۷، بسیاری از روحانیون به توصیه ایشان به روستاها رفتند تا جمعیت روستایی را بسیج کنند. شگفتا، که تغییرات اجتماعی اقتصادی دوران گذشته - بخصوص عوارض انقلاب سفید - کار آنان را آسان‌تر کرده بود؛ چرا که این تغییرات، روستایان و عشایر را از فید اربابان و خوانین رها ساخته، روستاها را در مواجهه مستقیم با دولت قرار داده، روستایان را به ارتباط تجاری نزدیکتر با شهرها واداشته، و ملاحی روستایی را از حالت سخنگویان اربابان محلی به صورت یاوران خرده بورژوازی بازار تبدیل کرده بود. در دوران پس از انقلاب مشروطه، نه

تنها روشنفکران شهری بلکه اربابان روستاها نیز که می توانستند رعایای خود یعنی روستاییان، عشایر و نوکران خانه زاد خود را به پای صندوقهای اخذ رأی گسیل دارند، قدرت روحانیون را محدود ساخته بودند اما پس از انقلاب اسلامی روحانیان برای خود میدانی در اختیار داشتند؛ چرا که توسعه اخیر اجتماعی اقتصادی، پیوندهای سستی بین ارباب و رعیت، بین کدخدا و روستایی و بین خان و ایلپاتی را از هم گسسته بود. اینجا نیز نوسازی نقش شگفت آوری در تقویت علمای سستی ایفا کرده بود. جای توجه است که [آیت الله] خمینی در سال ۱۳۵۸ در نواحی عقب مانده ترکمنها، بلوچها و کردها، که هم خوانین محلی و هم ملایان سنی و روشنفکران رادیکال می توانستند سازمانهای قومی در آن تشکیل دهند، با مشکلات عظیمی مواجه شدند.

بدین گونه مجموعه ای از عوامل پایدار و گذرا، روحانیون را به قدرت رساند. فرهنگ شیعی توده های شهری، پیوندهای تاریخی بین بازارها و تشکلات مذهبی، و تغییرات اجتماعی اقتصادی اخیری که خوانین قدرتمند عشایر، اربابان بزرگ و دیگر سرکردگان روستاها را برانداخته بود، عوامل پایدار است اما باید به یاد داشت که در دهه ۱۳۲۰ همین فرهنگ مردمی نتوانست حزب توده را از بسیج کردن طبقه کارگر شهری، از جمله مزدبگیران بازار، باز دارد. همچنین باید توجه داشت که هرچند ایران هرگز دوباره - مانند سال ۱۲۸۸ شاهد قدرت یافتن خانها و اربابها نخواهد بود، این امکان هنوز وجود دارد که گروههای غیرروحانی در آینده بتوانند توده های روستایی را بسیج کنند. نوسازی ضربه مهلکی به خوانین و اربابان وارد آورده اما سیطره هیشگی بر عشایر و توده های روستایی را به روحانیان نداده است.

عوامل گذرای مؤثر در قدرت گرفتن روحانیون نیز عبارتند از جاذبه شخصی [آیت الله] خمینی، نفرت بارز مردم از شاه، و نقصان سازمانی احزاب سیاسی غیرمذهبی کشور که رژیم به مدت یک ربع قرن بر آنان تحمیل کرده بود. روحانیت نمی تواند [آیت الله] خمینی دیگری به وجود آورد؛ زیرا در عین آن که بعضی از یاران ایشان، اهلیت سیاسی، و بعضی دیگر، هوشمندی سیاسی ایشان را دارا هستند، هیچ کدام این دو را یکجا ندارند که بتوانند به صورت رهبر انقلابی موفق در آیند. به همین منوال، روحانیت نمی تواند دشمن عام دیگری یابد که چون شاه نامحبوب و مورد نفرت عموم باشد تا بتواند همه ملت را بر ضد او بسیج کند - البته مگر این که دشمنی خارجی کشور را اشغال کند و موجودیت کل کشور را به خطر افکند. سرانجام، به محض این که نیروهای غیرمذهبی خود را بازیابند و در میان طبقات ناراضی بویژه در بین روشنفکران، پروتاریای شهری و طبقات پایین روستایی نفوذ کنند، روحانیت



بتدریج انحصار تشکیلاتی خود را از دست خواهد داد. اما این که سازمانهای قدیمی بخصوص حزب توده و جبهه ملی یا سازمانهای جدیدتر مانند فداییان و مجاهدین، یا حتی عناصری در درون ارتش منهزم، کدام یک طبقات ناراضی را جذب خواهد کرد، پرسشی است که به آینده مربوط است.

## یادداشتها

### مقدمه

۱. به عنوان نمونه پژوهش موردی تجربی در مبانی اجتماعی سیاست در غرب، بنگرید به:

R. Bendix and M. Lipset, *Class, Status, and Power* (New York, 1960);

L. Coser. *Political Sociology* (New York, 1966); S. Lipset, *Political Man* (New York 1960); S.

Lipset and S. Rokkan, *Party Systems and Voter Alignments* (New York, 1967); R. Ruse and D.

Urwin, eds., "Social Structure, Party Systems, and Voting", *Comparative Political Studies*,

2(April 1969), 2-135; A. Stinchcombe, "Social Structure and Organization", *Handbook of*

*Organizations*, edited by J. March (Chicago, 1957), pp.143-97.

K. Marx. "The Class Struggles in France": نمونه اولیه پژوهش موردی رانیز در اثر زیر می توان یافت:

*Selected Works* (Moscow, 1958), vol.1.

۲. در میان محدود آناری که مبانی اجتماعی سیاست در جهان غیر غربی را بررسی کرده اند، این موارد قابل ذکر است:

Burrington Moore, *Social Origins of Dictatorship and Democracy* (Boston, 1967); M. Halpern,

*The politics of Social Change in The Middle East and North Africa* (Princeton, 1963); E.

Wallerstein, *Africa: The Politics of Independence* (New York, 1961); K. Karpat, *Turkey's*

*Politics: The Transition to a Multi - Party System* (Princeton 1959); C. Geertz, ed., *Old Societies*

*and New Nation's* (Chicago, 1963); J. Bill and C. Leiden, *The Middle East: Politics and Power*

(Boston, 1974); H. Batatu, *Old Social Classes and The Revolutionary Movements of Iran*

(Princeton, 1979).

۳. صورت آثار مربوط به ایران توین را در کتابنامه ببینید. فقط دو اثر زیر را می توان پژوهشهایی در مبانی اجتماعی

سیاست در ایران دانست:

J. Upton, *the History of Modern Iran: An Interpretation* (Cambridge, Mass., 1968) and J. Bill,

*The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization* (Columbus, Ohio, 1972).

اثر نخستین در عین آن که بی ثباتی سیاسی را بر مبنای دخالت خارجی، قیامهای ایالتی، و «خصوصیت ملی» فرصت

طلبی فردگرایانه توضیح می دهد، نیروهای گوناگونی را نیز که در درون جامعه با هم در رقابتند، بررسی می کند. اثر

دوم با تأکید بر قدرت، نفوذ، و شیوه های توسازی، دلایل عدم توفیق شاه در جلب روشنفکران جدید را به طور عمیق

بیان می دارد.

4. T. Parsons, "Social Classes and Class Conflict in the Light of Recent Sociological Theory,"

*Essays in Sociological Theory* (New York, 1967); R. Merton, *Social Theory and Social*

*Structure* (Chicago, 1957).

برای بحث در این مورد که جوامع خاورمیانه به طبقات نسیم می شوند یا به اقتضای صنفی، بنگرید به:

A. Perlmuter, "Egypt and the Myth of the New Middle Class", *Comparative Studies in History*

*and Society*, 10 (October 1967), 46-65; M. Halpern, "Egypt and the New Middle Class",

*Comparative Studies in History and Society*, 11 (January 1969) 97-108

5. L. Pye, *Aspects of Political Development* (Boston, 1966); G. Almond and S. Verba *The Civic Culture* (Boston, 1965).

درباره پژوهشی در اهمیت ایدئولوژی در سیاست ایران، بنگرید به:

- L. Binder, *Iran: Political Development in Changing Society* (Berkeley and Los Angeles, 1962).  
6. G. Mosca, *The Ruling Class* (New York, 1939); V. Pareto, *The Mind and Society* (London, 1935); C. Wright Mills, *The Power Elite* (New York, 1965); C. Van Nieuwen huijze, *Social Stratification in the Middle East* (Leiden, 1965).

در خصوص توجه به نخبگان در مطالعه ایران نوین بنگرید به:

- M. Zonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton, 1971).  
7. C. Geertz, "The Integrative Revolution: Primordial Sentiments and civil Politic in The New States", in Geertz, ed., *Old Societies and New Nations*, pp. 107-57; L. Kuper, "Theories of Revolution and Race Relations", *Comparative Studies in History and Society*, 12 (January 1971), 87-107; Alewis, *Politic's in West Africa* (London, 1965); J. C. Hurewitz, *Middle East Politics: The Military Dimension* (New York, 1969).

۸. این نظرها در آثار زیر عرضه شده است:

- S. Lipset, "Issues in Social Class Analysis", in *Revolution and Counter - Revolution* (New York, 1970), pp. 157-210.

نمونه جالبی که از اهمیت شیوه‌های داخلی در ایران می‌کاهد و در عین حال بر اهمیت بحرانهای خارجی با تقرب می‌افزاید، اثر زیر است:

- B. Nirumand, *Iran: The New Imperialists in Action* (New York, 1969).

## فصل ۱: قرن نوزدهم

1. R. H. Tawney, *Religion and the Rise of Capitalism* (New York, 1926), p. 3

۱. برای توصیف ایران قرن سیزدهم براساس نخبه - توده بنگرید به مذاکرات مجلس شورای ملی، مجلس اول. در این مجلس بیست نماینده جامعه خود را متشکل از نخبه حاکم (دولت) و مردم کشور (علت) دستتند. فقط دو نماینده قابل به وجود طبقات اجتماعی بودند. در آن زمان - مانند قانون انتخابات سال ۱۲۸۵ - واژه طبقه به طور اعم برای بیان هر مقوله اجتماعی، مانند اقلیتهای مذهبی، و همچنین شش مرتبه اصلی اجتماعی: شاهزادگان، اعیان و اشراف، علماء، تجار، اصناف و مانکنین به کار می‌رفت.

۳. بررسی ایران قرن سیزدهم باید ضد روحانیت را در آثار زیر ببینید: انقلاب فرانسه و انقلاب معهود ایران، ایران‌شهر، ۱ (فروردین ۱۳۰۲)، ۲۸۲-۲۹۳ ح. کاظم زاده، «مذهب و ملیت»، ایران‌شهر، ۱۳ (آذر ۱۳۰۳)، ۱-۱۴۵. کسروی «اسلام و ایران»، پیمان، ۱ (بهمن ۱۳۱۱)، ۹-۱۰ و کسروی، «تاریخچه کوتاه»، پرچم، ۱۰ اسفند ۱۳۲۰.

۴. تصویر طبقاتی ایران قرن سیزدهم در آثار زیر وجود دارد: ملک‌الشعراى بهار، تاریخ احزاب سیاسی ایران (تهران، ۱۳۲۳)، ص ۲، ۳۲۰؛ «دینگ طبقاتی»، مردم، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۲؛ قاسمی، جامعه را بشناسید (تهران، ۱۳۲۷)، ۱. اولسیان، «شکافهای طبقاتی»، رهبر، ۸ آبان ۱۳۲۵، ۱. طبری، «درباره انقلاب مشروطه»، مردم، ۲ (مرداد - شهریور ۱۳۲۷)، ص ۱-۶ ح. ارمیحانی، «مبارزات طبقاتی در ایران»، دنیا، ۲۷-۳۱ (تیر ۱۳۲۳)، ۱۱. خلعت‌بری، آریستوکراسی ایران (تهران، ۱۳۲۳)؛ ح. حکیم‌الهی، «شهردموکرات (تهران، ۱۳۲۵)». نفوذ دید طبقاتی حتی در میان نمایندگان محافظه کار مجلس هم مشهود بود؛ مثلاً در مجلس شانزدهم (۱۳۲۷-۱۳۲۷) بر خلاف مجلس اول، بیست و دو نماینده جامعه خود را متشکل از طبقات سیزدهم توصیف کردند؛ فقط دو نماینده اعتقاد قدیم به نخبه - توده را حفظ کرده بودند.

5. J. Bill and C. Leiden, *The Middle East: Politics and Power* (Boston, 1974), pp. 73-74, 255-58.

6. F. Khamsi, "the Development of Capitalism in Rural Iran." (M. A. thesis, Columbia

University, 1969).

7. G. Goodell, "The Elementary Structures of Political Life (ph. D. dissertation, Columbia University, 1977).

بیان همین مطلب از سوی یک جغرافیدان را در این اثر می‌توان دید:

P. English, *City and Village in Iran* (Madison, WISC., 1966)

8. A. Lambton, *Islamic Society in Persia* (Oxford, 1954), p. 8; I. Harik, "The Impact of The Domestic Market on Rural - Urban Relations in The Middle East," *Rural Politics and Social Change in the Middle East*, edited by R. Antoun and I. Harik (Bloomington, Ind., 1972). P. 340; V. Nowshirvani and A. Knight, "The Beginnings of Commercial Agriculture in Iran" (paper delivered at a Yale University Seminar, 1975), p. 2; N. Keddie, *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran* (Claremont, Cal., 1950)p.5.

9. J. Fraser, *Narrative of a Journey in to Khurasan* (London, 1825), p. 405; H. Pottinger, *Travels in Beloochistan* (London, 1816), p. 73; R. Binning, *A Journey of two Years' Travel in Persia* (London, 1857), II, 47-48; A. Conolly, *Journey to the North of India* (London 1834). I, 165.

حتی در اوایل سالهای قرن سیزدهم بسیاری از روستاهای دورافتاده همچنان خود اتکایی نسبی داشتند. اینجایا یشاب، میسونر مذهبی که در این دوره به کوهستانهای مرکزی سفر کرده است، اشاره می‌کند که زنان در روستاهای یخنیاب، ارمی و فارس نشین، نخریسی، دوزندگی، باندگی و رنگری پوشاک خود را انجام می‌دهند: (I. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan* [London, 1891] I, 365-66)

بازارهای جدید، دریافت که روستایان بلوچ پوشاک و پارچه ساده‌شان را هنوز خود تهیه و تولید می‌کنند.

(H. Landor, *Across Coveted Lands* [New York, 1903], II, 61, 416)

بررسی ساینکس هنگام نقش برداری از خراسان به مأموریت از طرف وزارت خارجه انگلیس یا کمال تعجب دریافت که بعضی روستاها با آنکه اغلب شروع به فروش تولیدات کشاورزی خود و پرداخت نقدی مالیات خود کرده بودند، غذا و پوشاک‌شان را هنوز به دست خود تهیه می‌کردند:

(P. Sykes, "Report on the Agriculture of Khorasan [1910]", reprinted in *The Economic History of Iran, 1800 - 1914*, edited by C. Issawi [Chicago, 1971], pp. 253-55.

همین طور یکی از کارمندان کنسولگری انگلیس در مشهد در دوره جنگ جهانی اول با حیرت دریافت که بسیاری از روستاهای خراسان هنوز از لحاظ اقتصادی خوداتکاستند و پرشاک‌شان را به دست خود تولید می‌کنند:

(F. Hale, *From Persian uplands* [London, 1920], pp. 17-32).

10. E. Stack, *Six Months in Persia* (New York, 1882), I, 160; A. Mounsey, *A Journey Through The Caucasus and The Interior of Persia* (London, 1872); A. Arnold, *Through Persia by Caravan* (London, 1877), II, 45.

11. J. Malcolm, *Sketches of Persia* (London, 1854), p. 278; H. J. Bridges, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission in the Court of Persia* (London, 1834), p. 176; C. de Bode, *Travels in Luristan and Arabistan* (London, 1854), II, 321; A. Melamid, "Communications, Transport, Retail Trade, and Services", *Cambridge History of Iran*, edited by W. Fisher (London, 1968), I, 556; V. Chitrol, *The Middle East Question* (London, 1903), p. 97.

12. De Bode, *Travels*, II, 32; P. Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia* (New York, 1902), p. 435; Great Britain, Foreign Office, "Report on Bushire 1880", reprinted in *The Economic History of Iran, 1800-1914* (edited by C. Issawi), pp. 227-31.

13. M. Bayat, *Mysticism and Dissent: Socio - Religious Thought in Qajar Iran* (Syracuse, N. Y., 1982).

۱۴. تاریخچه کوتاه شیخیه را در اثر زیر ببینید: ن. فتحی، زندگینامه شهید شیخ الاسلام تبریزی (تهران، ۱۳۵۳).

15. J. Sheil, *Glances of Life and Manners in Persia* (London, 1856), pp. 322-23.

پژوهش اخیر در این زمینه در مأخذ زیر وجود دارد:

H. Mirjafar. "The Heydari - Ni'mati Conflicts in Iran", *Iranian Studies*, 12(Summer - Autumn 1979), 135-62.

16. F. Barth, *The Nomads of South Persia* (Boston, 1961), p. 26.

۱۷. توضیح کامل جوامع مرتبه‌ای، ساده برابر، پیچیده قشرندی شده را در اثر زیر می‌توان دید:

M. Fried, *The Evolution of Political Economy* (New York, 1967).

۱۸. بعضی قبایل مانند ایل بختیاری، ضایفه و تیره را به جای هم به کار می‌برند.

۱۹. قبیله در بین قشقاییه، تیره و در میان بلوچها طایفه گفته می‌شود. عربها خان را شیخ، بلوچها سردار، و بعضی از کردها قاقا می‌نامیدند.

20. J. Malcolm, *History of Persia* (London, 1829), II, 412.

21. C. and E. Burgess, *Letters from Persia*, edited by B. Schwartz (New York, 1942), p. 65.

۲۲. واحدهای تولید در نواحی دیگر، سرکار، صحرا، پیکال، هاراش و پاگانو گفته می‌شد. بنگرید به ج. صفی‌نژاد، تپه (تهران، ۱۳۵۳).

۲۳. در مورد کردهای آذربایجان غربی بنگرید به:

British Consul in Tabriz. "Notes on Some of the More Important Kurdish Tribes F. O. 371/Persia 1943/34-35093; idem, "Notes on the More Important Kurdish Tribes of W. Azerbaijan", F. O. 371/Persia 1944/34-40178.

24. A. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London, 1953), pp. 1-8.

۲۵. در مورد منطقه اصفهان بنگرید به: میرزا حسین خان (تحویلدار اصفهان)، جغرافیای اصفهان (تهران، ۱۳۴۲)؛ شیخ جابر انصاری، تاریخ اصفهان و ری (تهران، ۱۳۲۰)؛

W. Ouseley, *Travels in Various Countries of The East, Particularly Persia* (London, 1819, III, 26-50; British Consul in Isfahan, "Report on the Isfahan Province", F. O. 371 Persia 1945/34-45476; idem, "Report on the Bakhtiari Tribe", F. O. 371/Persia 1944/34-40181.

۲۶. میرزا حسین خان، جغرافیای اصفهان، ص ۹۳-۱۲۲.

27. British Consul in Isfahan. "A Tour in Bakhtiari, Chahar Mahal, Khumain, and Gulpaigan", F. O. 371/Persia 1944/34-40163; J. Bent, "Village Life in Persia" *New Review*, 5(July - December 1891), 355-62.

28. Hale, *From Persian Uplands*, p. 30.

29. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan*, II, 10; Forbs - Leith. *Checkmate* (New York, 1927), p. 47.

30. Lambton, *Islamic Society in Persia*, p. 16.

31. J. Gobineau, *The Inequality of The Human Races* (London, 1915), p. 29; E. Browne, *A Year amongst the Persians*, London, 1893, pp. 99-100; V. Minorsky, *Tadkhirat al - Muluk* (London, 1943), pp. 187-88.

32. M. Sahlin. *Tribesmen* (Englewood Cliffs, 1968).

۳۳. پژوهشی مفصل درباره سیاست اجزا در حاوومیهانه را در اثر زیر می‌توان یافت:

J. Waterbury. *The Commander of the Faithful: the Moroccan Political Elite* (New York, 1970)

34. Malcolm, *History of Persia*, II, 557.

35. J. Morier. *A Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor* (London, 1812), p. 214

36. Malcolm, *History of Persia* II, 358; J. Morier, *Second Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor* (London, 1818), p. 214.
37. British Consul in Isfahan, "A Tour in Bakhtiari...", *F. O. 371/Persia* 1944/34-40163; idem, "A Report on the Bakhtiari Tribe," *F. O. 371/Persia* 1944/34-40181.
38. م. اعتمادالسلطنه، *سرایت‌البلدان* (تهران، ۱۳۵۶)، ج ۴، ص ۲۵۲-۲۵۴؛ جهانگیر میرزا، *تاریخ نو (تهران، ۱۳۲۵)*، ص ۲۷۱-۲۷۲؛ کسروی، *تاریخ پانصدساله خوزستان* (تهران، ۱۳۲۹) ص ۱۴۱-۱۵۱، ۲۴۰-۱۴۲؛ کسروی، *زندگانی من* (تهران ۱۳۲۵)، ص ۳۰۱.
39. Malcolm, *History of Persia*, II, 429.
40. میرزا حسین‌خان، *جغرافیای اصفهان*، ص ۸۸-۹۰، حسن فسانی، *تاریخ ایران در عهد سلطنت قاجاریه*، ترجمه انگلیسی توسط H. Busse (New York, 1972), pp. 264-65; Sheil *Glimpses of Life and Manners in Persia*, P. 325; Stack, *Six Months in Persia*, p. 111;
- کسروی، *تاریخ پانصدساله خوزستان*، ص ۱۳۱-۱۵۱؛ شمیم: *ایران در دوره سلطنت قاجار* (تهران ۱۳۴۶)، ص ۲۹۶-۲۹۷.
41. کسروی، *تاریخ مشروطه ایران* (تهران، ۱۳۴۰) ص ۱۳۰-۱۳۱، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۹۵-۱۹۷، ۴۹۰-۴۹۴.
42. Bishop, *Journeys in Persia and Kurdistan*, II, 209, 240
43. م. اعتمادالسلطنه، *روزنامه اعتمادالسلطنه* (تهران، ۱۳۴۶). در بعضی شهرها سنی‌های گروهی به اقلینهای مذهبی سرایت کرده؛ مثلاً در بارفروش (بابل)، ملایان شهر با اعلام این‌که یهودیان باعث بدی محصول و قحط هستند، غالباً مردم را بر ضد آنان تحریک می‌کردند (بنگرید به Mounsey, *A Journey Through The Caucasus*, p. 273).
- در یزد، یهودیان محل همواره مورد آزار و اذیت و تبعیض بودند؛ آنان مالیات سنگینی می‌پرداختند؛ مجبور بودند نشان خاصی به لباسشان بزنند؛ حق نداشتند در بازار مغازه دایر کنند؛ در دادگاهها نمی‌توانستند به قید سرگند شهادت دهند؛ و در قبال جرم هر یهودی دیگر مسئول بودند. همین طرز زرتشتیان یزد حق نداشتند عینک بزنند. انگشتی به دست کنند یا لباس فاخر یا جوراب سفید بپوشند و از رنگ دیگری بجز زرد، خاکستری یا قهوه‌ای استفاده کنند. حق بازکردن دکان در بازار یا سکونت در خانه بیش از یک طبقه و یک اتاق با بیش از چهار پنجره را نداشتند (بنگرید به M. Fischer, "Zoroastrian Iran between Myth and Praxis". Ph. D dissertation, University of Chicago, 1973, pp. 430-43).
44. L. Coseriu, *The Function's of Social Conflict* (New York, 1969).
45. K. Marx, *The Poverty of Philosophy* (Chicago, 1920), pp. 188-89.
46. S. Ossowski, *Class Structure in the Social Consciousness* (London, 1963), pp. 69-87; R. Centers, *The Psychology of Social Classes* (Princeton, 1949) pp. 21-27.
47. A. Piemontese, "the Statutes of the Qajar Orders of Knighthood", *East and West*, 19 (september - December 1969), 437-71.
48. Morier, *A Journey Through Persia*, p. 285.
49. ا. شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، ص ۲۹۵؛ م. ارفع‌الدوله، *ایران در روز (تهران، ۱۳۴۵)* ص ۶-۷؛ Landor, *Across Covered Lands*, I, 299.
50. J. Perkins, *Eight Years in Persia* (New York, 1843), p. 284.
- مطالب منتشر شده مربوط به قرن سیزدهم فقط سه مورد قیام رومانی را ذکر می‌کند: اعتمادالسلطنه، *روزنامه اعتمادالسلطنه*، ص ۱۱۴۸؛ ارفع‌الدوله، *ایران در روز*، ص ۱۵۲؛ و E. Collins, *In The Kingdom of The Shah* (London, 1896) p. 118

51. Barth, *Nomads of South Persia*, p. 80.
52. J. Fraser, *A Winter's Journey from Constantinople to Tehran* (London, 1838), p. 289.
53. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*, pp.259-74.
54. Fraser, *Narrative of a Journey into Khurasan*, pp. 406-409.
55. م. تقیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر (تهران، ۱۳۳۵)، یکم، ۷۲-۷۴.
56. خانهای درباری که مقام دولتی یافتند، لقب میرزا را به دنبال اسم خود افزودند تا از کاتبان فارس که همان لقب را در اول اسم خود می آوردند، متمایز گردند. در اواخر قرن، میرزاهای فارس شکایت داشتند که میرزاهای قاجار جای بر حق آنان را غصب کرده اند. ح. مستوفی، شرح زندگانی من (تهران، ۱۳۲۲)، دو، ۱۸-۲۱.
57. Perkins, *Eight years in Persia*, p. 322.
58. G. Curzon, *Persia and Persian Question* (London, 1892) I, 436-37;
59. Malcolm, *History of Persia*, II, 324-25.
۶۰. ابن خلدون، مقدمه، ترجمه انگلیسی توسط F. Rosenthal, (New York, 1958), 3 Vols.
- Mounsey, *A Journey through the Caucasus*, p. 143; British Military Attaché in Tehran, "Memorandum on the Persian Army", F. O. 371/Persia 1907/34-2762; Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, p. 295.
- خطرات امین الدوله، به کوشش ح. فرمانفرمایان (تهران، ۱۳۴۱)، ص ۷۷.
61. Morier, *Second journey*, p. 172.
62. J. Eliash, "Misconceptions Regarding The Juridical Status of the Iranian Ulama". *International Journal of Middle East Studies*, 10(February 1979), 9-25; H. Algar, *Religion and State in Iran, 1785-1906* (Berkeley and Los Angeles, 1969), p. 5; S. Benjamin, *Persia and the Persians* (Boston, 1887), p. 441.
۶۳. تنکابنی، قصص العلماء (تهران، ۱۲۲۶)، ص ۹۳؛ به نقل از حامد الگار، پیشگفته، ص ۵۷.
۶۴. م. اعتمادالسلطنه، المآثر والأثار (تهران، ۱۲۶۸)، ص ۱۰۷. ناصرالدین شاه مجسمه اش را وقتی ساخت که پس از دیدن از روسیه تزاری اعتقادش به جبروت شاهی شدت گرفت.
65. Ouseley, *Travels*, II, 209-10; E. Eastwick, *Journal of a Diplomat's Three years Residence in Persia* (London, 1864). I, 287-91;
- ح. قدسی، کتاب خطرات من یا تاریخ صد ساله (تهران، ۱۳۴۲)، یکم، ص ۲۹-۳۰.
66. J. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empire* (London, 1813) p. 45.
67. Malcolm, *History of Persia*, II, 429.
68. Morier, *A Journey Through Persia*, p. 27.
69. Morier. *Second Journey*, p. 350.
70. Burgess, *Letters from Persia*, p. 68; J. G. Lorimar, *Gazetteer of the Persian Gulf* (Calcutta, 1915), vol. I. Part II, 1744-47; Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, pp. 97,404; Conolly, *Journey To The North of India*, p. 295; Landor, *Across Coveted Lands*, pp. 364-82; B. Lovett, o. st. John and C. Evan Smith, *Eastern Persia* (London, 1876), pp. 5-8; Perkins, *Eight years in Persia*, p. 6.
71. Malcolm, *Sketches of Persia*, p. 287; De Bode, *Travels in Luristan and Arabistan*, II, 429
72. A. Lambton, "Persian Society under the Qajars", *Journal of The Royal Central Asian Society*, 48, (July - October 1961), p. 130.
73. British Commercial Adviser in Bushire, "Report on the Qashqai Tribes", F. O. 371/Persia 1942/34, 2843.
74. De Bode *Travels in Luristan and Arabistan*, I, 180-81.

75. British Military Attaché in Tehran. "Bibliographical Notices on Members of the Royal Family, Notables, Merchants, and Clergy in Persia F. O. 881/Persia", 1887/34-2658.
76. Curzon, *Persia and The Persian Question*, II, 472.
77. Ibid, p. 471.
78. قلی خان دنبلی، سلسله قاجاریه، ترجمه انگلیسی توسط  
*The Dynasty of Kajars*, H.J. Brydes (London, 1833), pp. 80, 90.
79. Malcolm, *History of Persia*, II, 303, 435.
80. Piemontese "The Statutes of the Qajar Orders of Knighthood" p. 136.
81. Quoted by Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*, p. 161.
۸۲. فسایی، تاریخ ایران در عهد سلطنت قاجاریه، ص ۳۹.
۸۳. میرزا محمد نقی الملک، تاریخ التواریخ (تهران، ۱۳۳۹)، ص ۱۵۳.
۸۴. اعتماد السلطنه، روزنامه اعتماد السلطنه، ص ۸۳۴.
۸۵. دنبلی، سلسله قاجاریه، ص ۴۶، ۸۸، ۱۶۷، ۳۲۷.
86. Malcolm, *Sketches of Persia*, pp. 156, 149.
87. Frasel, *Narrative of a Journey in to Khorasan*, p. 622.

## فصل ۲: انقلاب مشروطه

۱. توضیح تضییع نشون بر اثر کشمکشهای قومی طی دو جنگ ایران و روس دو مراتب الیادان اعتماد السلطنه (تهران، ۱۲۵۶)، یک، ۴۰۵؛ و تاریخ روضه الصفای ناصری اثر رضاقلی خان هدایت (تهران، ۱۳۳۹)، نه، ۶۷۴-۶۷۶ آمده است.
2. C. Issawi, *The Economic History of Iran, 1800 - 1914* (Chicago, 1971) PP. 130-51.
3. J. Morier, *Second Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor* (London, 1818), p. 211.
۴. میرزا صالح شیرازی یکی از هشت محصلی که به اروپا اعزام شد، در سال ۱۱۹۸ بازگشت و نخستین چاپخانه را دایر کرد و در سفرنامه اش برای نخستین بار حکومتهای مشروطه را در ایران معرفی کرد.
۵. دنبلی، سلسله قاجاریه، ترجمه انگلیسی توسط (H. J. Brydges) (London 1833), pp. 308.
6. Great Britain, Foreign Office, "Report on Commercial Negotiations". reprinted by Issawi, *The Economic History of Iran*, p. 78.
7. J. Malcolm, *Sketches of Persia* (London, 1859), p. 135.
8. M. von Kotzebue, *Narrative of a Journey into Persia* (London, 1819) pp. 160-61.
۹. بعضی از این اصلاحات را صدراعظم ناصرالدین شاه، حاج میرزا حسین (مبهمالار) در سالهای ۱۲۵۰-۱۲۵۲ انجام داد.
10. G. Curzon, *Persia and The Persian Question* (London. 1892), I, 480.
11. Issawi, *The Economic History of Iran*, p. 157.
۱۲. رقم ۶۰۰ درصد از منابع زیر برآورد شده است:  
 Issawi, *The Economic History of Iran*, pp. 335-90; Curzon, *Persia and the Persian Question*, II; J. Bhatier, *Economic Development of Iran, 1900-70* (London, 1971), pp. 2-20;
- جمالزاده، گنج شایگان (برلین، ۱۳۳۵). در سال ۱۱۸۰ پوند استرلینگ انگلستان معادل ۱۱ تومن ایران و در سال ۱۲۸۰ معادل ۵۰ تومن بود.
13. R. Mu Daniel, "Economic Change and Economic Resiliency in 19th Century Iran". *Iranian Studies*, 6 (Winter 1971), 36-49.
14. R. Sherkholeslami, "The Sale of Offices in Qajar Iran, 1858-1866", *Iranian Studies* 4; Spring Summer 1971), 104-18.



۱۵. به نقل از ف. آدمیت و ه. ناطق، فکر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شدهٔ میرزا فاجار (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱۸۲.
۱۶. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (اصفهان، ۱۳۵۱) یکم، ۷۹-۸۷ از این دانشجویان که تن اهر ارش، هفت تن کارمند، پنج تن معلم، پنج تن پزشک، دو نفر نقاش، چهار ساز، یک نفر عینک‌ساز، یک نفر مهندس راه و ساختمان، و پنج نفر صنعتگر ماهر شدند.
۱۷. میرزا حسین خان، جغرافیای اصفهان (تهران، ۱۳۴۲)، ص ۱۰۰-۱۰۱.
18. British Consul in Tehran, quoted by Issawi, *The Economic History of Iran*, p. 259.
19. Ibid, p. 81.
20. H. Picot. 'Persia: Biographical Notices of Members of The Royal Family, Notables, Merchants, and Clergy'. *F. O. 881/Persia 1897/7028*.
۲۱. در مورد نشانه‌های زونای بازار بنگرید به:
- Issawi, *The Economic History of Iran*, pp. 41-42; N. Keddie, 'The Economic History of Iran, 1800-1914', *Iranian Studies*, 5(Spring - Summer 1972), 58-78;
- م. ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۳۸) یکم، ۱۷۱-۱۷۲.
۲۲. میرزا تقی خان حکیم‌باشی، گزارش از یوشهر، به نقل از ا. صفایی، اسناد تویافته (تهران، ۱۳۴۹)، ص ۱۰۴-۱۱۵.
23. Quoted in N. Keddie, *Sayyid Jamal ad - Din 'al - Afghani'* (Berkeley and Los Angeles, 1972), p. 193.
24. Ibid., pp. 342-43.
25. Sheikh Djemal ed-Din, 'The Reign of Terror in Persia'. *Contemporary Review*, 60(February 1892), 243.
26. Keddie, *Sayyid Jamal ad-Din 'al - Afghani'*, p. 419.
۲۷. ا. والین، فراموشخانه و فراموشگری در ایران (تهران، ۱۳۴۷)، یکم، ۵۲۵. مقالات مذهبی نیز شایع کردند که در فراموشخانه مجالس «عیش و عشرت» برای «جوانان بی‌ریش دارالفنون» برپا می‌شود.
28. Malkum Khan, 'Persian Civilization', *Contemporary Review* 59(February 1891) 238-99.
۲۹. ملکم خان، «خدا به ایران لطف کرده است»، قانون، ۱. (بهمن ۱۲۶۸).
۳۰. ملکم خان، «نامه‌ای از قزوین»، قانون، ۶ (تیر ۱۲۶۹).
۳۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۹۹-۱۱۴.
32. J. Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia* (London, 1856), pp. 100,390
- ا. کونولی می‌گوید که «رعایا در مراجعه با ظلم و ستم مایلند نقل مکان کنند و جای دیگری ساکن شوند».
- Journey To The North of India* (London, 1834), II, 249; S. Benjamun, *Persia and the Persians* (Boston, 1887), pp. 173,471; E. Stack, *Six Months in Persia* (New York, 1882), II, 205,280.
33. J. Fraser, *Historical and Descriptive Account of Persia* (Edinburgh, 1834), p. 303.
34. W. Ouseley, *Travels in Various Countries of The East* (London, 1819), II, 164-70; J. Morier, *A Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor* (London, 1818), p. 197; sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia*, pp. 322-25.
35. H. Algar, *Religion and State in Iran. 1785-1906* (Berkeley and Los Angeles, 1969), pp. 99-102; conolly, *Journey To The North of India*, I, 333; sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia*, p. 200; M. Tancongae, *A Narrative of a Journey into Persia* (London, 1820), p. 190.
36. D. Costello. 'Ortoboyedov in Persia in 1820'. *Oxford Slavonic Papers*, 5(1954), 81-93.
37. E. Weeks. *From The Black sea Through Persia and India* (New York, 1895), p. 62; E. Delorey.

- Queer Things about Persia* (London, 1907), p. 280; Benjamin, *Persia and the Persians*, pp. 113, 342, 379; H. Landor, *Across Covered Lands* (New York, 1903), 1, 116; J. Wishard, *Twenty Years in Persia* (New York, 1908), p. 144; E. Browne, *A Year amongst the Persians* (London, 1930), pp. 98-99.
38. Quoted by N. Keddie, *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891-1892* (London, 1966), p. 49.
39. De Lorey, *Queer Things about Persia*, p. 78.
۴۰. ملکزاده، تاریخ، یک، ۱۳۹.
41. Algar, *Religion and State in Iran*, p. 244.
۴۲. ملکزاده، تاریخ، یک، ۱۷۵.
۴۳. م. مجتهدی، تاریخ زندگانی تقی زاده (تهران، ۱۳۲۹)، ص ۱۸.
۴۴. ح. تقی زاده، زندگی من، راهنمای کتاب، ۱۳ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۹)، ۲۴۳-۲۶۶.
۴۵. به نقل از ملکزاده، تاریخ، یک، ۱۵۳-۱۵۴.
۴۶. اطلاعات مربوط به مرکز عیسی از منابع زیر فراهم شده است: س. جاوید، فلاکاران فراموش شده (تهران، ۱۳۴۵)، ج. ۱، ۲۱۸؛ شریف زاده، یادگار، ۳ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۹)، ص ۵۸-۷۳؛ کک. ظفرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۳۲).
۴۷. درباره حزب سوسیال دموکرات ایران، دنیا، ۵ (تابستان ۱۳۴۵)، ۹۹-۱۰۳؛ اساسنامه حزب سوسیال دموکرات ایران، دنیا، ۳ (زمستان ۱۳۴۱)، ۷۶-۸۱.
۴۸. ف. آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران (تهران ۱۳۴۰)، ص ۲۰۶-۲۱۷.
۴۹. ملکزاده، تاریخ، دو، ۵-۱۸.
۵۰. م. ملکزاده، زندگانی ملکه المتکلمین (تهران، ۱۳۳۵)، ص ۱۴۸-۱۴۹.
۵۱. در سراسر این کتاب شرح حال اشخاص از مطبوعات معاصر، مصاحبه‌ها، یادنامه‌های چاپ شده در مجلات سالهای ۱۲۸۵ و ۱۳۶۰، آرشیوهای وزارت خارجه انگلستان و تاریخ رجال ایران از م. یامداد (تهران، ۱۳۴۷)، ۴ جلد، فراهم شده است.
۵۲. ملکزاده، تاریخ، پنج، ۲۰۳-۲۰۴.
۵۳. زندگینامه‌های منتشر شده در ایران همواره اهمیت سلیمان میرزا اسکندری را نادیده گرفته‌اند. حاضر هانی از سلیمان اسکندری، نوشته ض. قیامی از یاران سابق سلیمان میرزا، دنیا، ۲ (تابستان ۱۳۵۵)، ۴۰-۴۷، مقاله آگاهی دهنده‌ای در این زمینه است.
۵۴. تنظیم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان (تهران، ۱۳۴۶)، ۲ جلد.
۵۵. حیل‌المتین، ۲-۲۳، اسفند ۱۲۸۴.
۵۶. شاه پیشهاد وام ۳۵۰,۰۰۰ یونگی روسها را با این شرط که افسری روسی به سرپرستی نیروهای مسلح ایران بگمارده شود، رد کرد.
- British minister to the Foreign Office, "Annual Report for 1905" F. O. 371/Persia 1906/106.
۵۷. حیل‌المتین، ۲۹ خرداد ۱۲۸۴.
58. British Minister, "Annual Report for 1905" F. O. 371/Persia 1906/106.
۵۹. ح. قدسی، کتاب خاطرات من یا تاریخ صد ساله (تهران، ۱۳۴۲)، یک، ۹۹-۱۰۰.
۶۰. ملکزاده، تاریخ، دو، ۱۰۴. [در مآخذ یاد شده امیربهادر وزیر دربار به احتشام‌السلطنه نماینده مردم می‌گوید: دشمنی بروید در مملکت آلمان عدالتخانه درست کنید. آقای من نوکری مثل شما لازم ندارد.]
۶۱. تنظیم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، یک، ۱۲۴.
62. British Minister to the Foreign Office, "Translation of the Controversial Speech", F. O. 371/Persia 1907/34, 301.

۶۳. حبل‌المتین، ۶ مهر ۱۲۸۵. ناظم‌الاسلام کرمانی ادعا داشت که بیش از یکصد و پنجاه نفر کشته شدند، بنگرید به تاریخ بیداری، یک، ۲۴۶.
64. Great Britain, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia* (London, 1909). vol. I, no. 1, p. 3-4.
۶۵. ا. کسروی، تاریخ مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۴۵)، ص ۱۱۰.
66. Great Britain, *Correspondence*, vol. I, no. 1, p. 4.
۶۷. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، ص ۲۷۴.
۶۸. ا. نقرش حسینی، روزنامه اخبار مشروطیت (تهران، ۱۳۵۱)، ص ۴۰.
۶۹. م. هروی خراسانی، تاریخ پیدایش مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۳۳)، ص ۵۰.
۷۰. به نقل از شیخ یوسف. مذاکرات مجلس، مجلس اول ص ۳۵۱.
۷۱. بسیاری لیبرال‌گمان داشتند که دربار با متهم کردن آنان به ایدئوگرایی، می‌خواهد از این «مجلس اسلامی» محرومان سازد؛ بنگرید به ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، یک، ۳۲۹، ۳۵۹. بسیاری از لیبرال‌های دربار تحصیل‌کرده دارالفنون بودند؛ بنگرید به ج. سیاح، خاطرات سیاح (تهران، ۱۳۴۵)، ص ۵۶۵-۵۶۶. Great Britain, *Correspondence*, vol. I, no. 1, p. 4.
۷۲. میرزا نصرالله خان که بعدها به مشیرالدوله ملقب شد، به مأموریت‌های خارج رفته و کتاب‌های قانون از روسی و فرانسوی ترجمه کرده بود.
۷۳. ملکراده، تاریخ، دو، ۱۸۰. ترجمه قانون اساسی را ادوارد براون نقل کرده است:
- E. Browne, *The Persian Revolution of 1905-1909* (London, 1910), pp. 354-440.
۷۴. حبل‌المتین، ۲۱ آبان ۱۲۸۵.
۷۵. حبل‌المتین، ۱۳ مرداد ۱۲۸۶.
۷۶. ع. لقیال، «حیدرخان، پادگار»، ۳-۴-۵ (۱۳۲۵) ۶۱-۸۰.
۷۷. ا. امیرنخیزی، «حیدرخان، دنیا»، ۱۱ (تابستان ۱۳۵۰)، ۸۹-۹۶؛ رضا روستا، «حیدرخان، دنیا»، ۳ (بهار ۱۳۵۲) ۶-۹.
۷۸. ز. شعبی، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست‌ویک دوره قانونگذاری (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۱۷۶.
79. Browne, *The Persian Revolution*, p. 146.
۸۰. درباره این دو اصطلاح بنگرید به تقی زاده، «نخستین مجلس ملی»، اطلاعات ماهانه، ۵ (تیر - مرداد ۱۳۳۳)، ۳-۶.
81. Great Britain, *Correspondence*, vol. I, no. 1, p. 27.
۸۲. ا. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۰۵، ۵۱۹.
83. Browne, *The Persian Revolution*, p. 153.
84. Ibid., p. 137.
۸۵. راین، فراموشخانه، یک، ۶۷۷-۶۹۱.
۸۶. ملکراده، تاریخ، دو، ۱۲۸. ج. ارستجانی، «آثار ششم در ایران»، دنیا، ۱۷ (تیر ۱۳۳۳)؛
- British Minister to the Foreign Office, "Annual Report For 1908", F. O. 371/Persia 1910:956-2836.
۸۷. ع. نوایی، «بودجه در نخستین مجلس ملی»، اطلاعات ماهانه، ۱ (مهر - آبان ۱۳۳۷)، ۸-۱۹.
۸۸. در مورد مذاکرات اصلاح قانون انتخابات، بنگرید به مذاکرات مجلس، مجلس اول، ص ۱۸۸-۲۰۴، ۵۰۰-۵۰۳.
۸۹. «چری‌وری»، صور اسرافیل، ۲۴ بهمن ۱۲۸۵.
۹۰. «سنای علماء»، حبل‌المتین، ۲۸ خرداد ۱۳۲۶؛ «دفعه»، حبل‌المتین، ۱۰ مرداد ۱۲۸۶.
۹۱. در مورد مذاکرات مربوط به مسأله زنان بنگرید به مذاکرات مجلس، مجلس اول ۴۸۳-۴۸۵، ۵۳۰-۵۳۳.
۹۲. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۸۷-۴۸۸.
۹۳. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، یک، ۲۳۴.
94. Great Britain, *Correspondence*, vol. I, no. 1, pp. 27, 14.

۹۵. قدسی، کتاب خاطرات من، یک، ۱۵۷.
96. Great Britain, *Correspondence*, vol. 1, no. 1, p.109; ۱۲۶. هروی خراسانی، تاریخ پیدایش، ص
۹۷. ملکزاده، تاریخ، چهار، ۲۹.
۹۸. شیخ فضل الله نوری، «اعلامیه برای مؤمن»، به نقل از ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، یک، ۳۲۴.
۹۹. «چری وری»، صور اسرائیل، ۹ دی ۱۲۸۶.
100. Browne, *The Persian Revolution*, p. 164.
101. British Minister to The Foreign Office. "Annual Report For 1908". *F. O. 371/Persia* 1909/956-2836.
۱۰۲. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، یک، ۳۶۳؛ ملکزاده، تاریخ، سه، ۵۵؛ ملک الشعراى بهار، تاریخ احزاب سیاسى ایران (تهران، ۱۳۲۳)، ص ۲.
۱۰۳. درباره رفتارى که با سى و نه نفر زندانى شد، بنگرید به: ملکزاده، تاریخ، چهار، ۱۰۱-۱۶۳؛ کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۶۲-۶۶۵؛ س. وحیدنیا، درباره انقلاب مشروطیت، وحید، ۱۰ (خرداد ۱۳۳۱)، ص ۵۶-۵۷.
۱۰۴. ملکزاده، تاریخ، چهار، ۱۷۴-۱۷۵.
۱۰۵. شاخه تبریز حزب سوسیال دموکرات با سى عضو آغاز به کار کرد. این اعضا فعالیت خود را در محلات شیخی، در میان ارامنه، و کارخانه چرمسازى محل متمرکز کردند. بنگرید به درباره مؤسسه دموکراتهای تبریز، دنیا، ۲۲ ژوئن ۱۳۴۰، ۷۴-۷۹.
۱۰۶. امیرخیزى، قیام آذربایجان و ستارخان (تبریز، ۱۳۳۹)، ص ۴۱۰.
۱۰۷. ن. همدانی، پدر ستارخان (تهران، ۱۳۴۹).
۱۰۸. امیرخیزى، قیام، ص ۱۶۹.
۱۰۹. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۵۵.
110. Great Britain, *Correspondence*, vol. 1, no. 2, pp. 97-99.
- نقش انقلابی طبقه متوسط در فهرست جهل و چهارتن مشروطه خواه که طی سال ۱۲۹۰ به دست روسها در تبریز اعدام شدند، نمایان بود. در بین سى و یک نفرى که شغل شان معلوم است، پنج تاجر، سه رهبر مذهبی، از جمله شیخ الاسلام، سه کدومند، دو مفارزه دار، دو تنگ ساز، دو داروساز، یک نجار، یک خیاط، یک نانوا، یک قهوه چی، یک زرگر، یک کفاش، یک دلال، یک موسیقی دن، یک روزنامه نگار، یک سلمانی و شاگردش، یک نقاش، یک طلبه، و یک مدیر مدرسه وجود داشت. چهارتن دیگر به علت ارتباط با انقلابیون مهم به دار آویخته شدند که دو نفرشان برادرزاده ستارخان و دو تن دیگر پسران کریمای علی دمیه، سرکرده سوسیال دموکراتهای محل بودند. درباره این اعدامها بنگرید به: ملکزاده، تاریخ، چهار، ۱۸۴-۱۲۲؛ کسروی، تاریخ مجدد، سائو آذربایجان (تهران، ۱۳۴۶)، ص ۲۹۷-۲۲۲؛ و طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان، ص ۳۵۱-۳۶۹.
۱۱۱. امیرخیزى، قیام، ص ۱۶۹؛ کسروی، زندگانی من (تهران، ۱۳۲۵)، ص ۳۲-۳۳. کسروی اعتراف می کند که ضی جنگ داخلی از اتاق کارش بیرون نمی آمد تا اگر ایشهای قیبرال خود را از خانواده متشرع و اضرایان محافظه کارش محظی نگه دارد. ناظر دیگر جنگ داخلی در تبریز در یادداشتهايش اشاره می کند که روستایان محظی حرف دلاها را باور داشتند که می گفتند انقلابیون «بابیهای مرتده» اند. بنگرید به: م. باقر و جویه، بلوای تبریز (تهران، ۱۳۵۶)، ص ۷۷.
۱۱۲. یرم خان، «خاطرات»، اطلاعات ماهانه، ۲ (تیر ۱۳۲۷)، ۱۹-۲۱.
113. J. Hone, *Persia in Revolution* (London, 1910), p. 27.
۱۱۴. شاه توانست فقط در شش شهر درگیرهای گروهی را زنده کند: قزوین، شیراز، شوش، اردبیل، زنجان و دزفول. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۰، ۱۹۵-۱۹۷؛
- D. Fraser, *Persia and Turkey in Revolt* (London, 1911), p. 243.
۱۱۵. ایران نامه جمعیت مجاهدین در مشهد، دنیا، ۳ ژوئن ۱۳۴۳، ص ۸۹-۹۷.
۱۱۶. فویرر مدعی است که شاه کوشید جواهرات سلطنتی را بفروشد تا بانکهای خارج بیست ک از تلافی انقلابیون، پیشنهاد را رد کردند. بنگرید به:
- Persia and Turkey in Revolt*, p. 61

## فصل سوم: رضاشاه

1. British Minister... "Annual Report For 1914" *F. O. 371/Persia 1915/34-2059*.
2. ستاور مالی انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه.  
British Financial... *Documents on British Foreign Policy, 1919-19*. (London), First Series, III, 731-735.
3. ح. غمی زاده، لیست نمایندگان مجلس دوم، کاوه، ۱۵، تیر ۱۳۹۷.
4. ع. آگهی، آغاز مارکسیسم در ایران، دنیا، ۳، زمستان (۱۳۴۱)، ۳۷-۵۲.
5. ملکزاده، تاریخ، پنج، ۱۳۳.
6. حزب دموکرات، برنامه حزب، به نقل از ح. جودت، تاریخ فرقه دموکرات (تهران، ۱۳۴۸)، ص ۱۶-۲۲. فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۵۴).
7. درباره دموکراسی، ایران نو، ۲۲ آبان ۱۳۸۸؛ اقتصادسیم، ایران نو، ۹ مهر ۱۳۸۸؛ روابط بین‌المللی، ایران نو، ۱۴ شهریور - ۱۹ آذر ۱۳۸۸؛ ایران به ارتش نیاز دارد، ایران نو، ۲۹ شهریور ۱۳۸۸؛ اخیر مقلم، ایران نو، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸؛ راه آهن، ایران نو، ۱۴ فروردین ۱۳۸۹؛ کار ساجات صحنی، ایران نو، ۲۴ فروردین ۱۳۸۸؛ ما یک ملتیم، ایران نو، ۲۷ بهمن ۱۳۸۸.
8. حزب دانشک، انضمام رسمی، ایران نو، ۱۲ بهمن ۱۳۸۸؛ حزب سومیال دموکرات، نامه به اعضایمان در ایران، ایران نو، ۱۲ بهمن ۱۳۸۸؛ یک بلشویک کهنه کار، تاریخچه کوتاه حزب عدالت، آذر، ۲۷ تیر - ۶ آذر ۱۳۳۲.
9. British... "Monthly Report For June 1910", *F. O. 371/Persia 1910/34-950*  
سکزاده، تاریخ، چهار، ۲۱۲
10. فرقه اعتدال، برنامه فرقه (تهران بی تا)
11. British... Annual Report for 1911, *F. O. 371/Persia 1912/34-1441*.
12. British... "Monthly Report for March 1910", *F. O. 371/Persia 1910/34-950*.
13. Great Britain, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia*. (London, 1909). vol. II, no. 2, p. 115.
14. British... "Annual Report for 1911", *F. O. 371/Persia 1912/34-1441*.
15. Ibid.
16. «تظاهرات و میتینگهای عمومی در ایران»، اطلاعات هفتگی، ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰.
17. British... "Report on the Bakhtiari Khans", *F. O. 371/Persia 1914/34-2072*.
18. Great Britain, *Correspondence*. vol III, no. 1. p. 16.
19. «آموزش عمومی»، کاوه، ۲۱ فروردین ۱۳۰۰.
20. British... "Annual Reports From 1914 to 1922", *F. O. 371/Persia 1922/9051-2911*.
21. ع. کامبخش، «تغیبات اکبر و جنبش‌های دهایی در ایران»، دنیا، ۸، تابستان (۱۳۴۶)، ۳۳-۵۷.
22. M. Donohue, *With the Persian Expedition* (London, 1919), p. 127.
23. ض. قیاسی، «یادی از خیابانی»، دنیا، یازده (زمستان ۱۳۴۹)، ۷۶-۸۳.
24. ع. آذری، «قیام خیابانی (تهران: ۱۳۳۹)»، ص ۱۴۱-۱۴۵.
25. ا. کسروی، «زندگانی من (تهران: ۱۳۳۵)»، ص ۸۶-۹۶.
26. Lord Curzon, "Memorandum on the Agreement", in *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939*, IV, 1119
27. W. Mac Donald, "Persia and British Honor", *the Nation*, 13 September 1919.
28. "Police Report from Mesopotamia", *F. O. 371/Turkey 1920/44-5074*.
29. "Annual Report for the Province", *F. O. 371/Persia 1921/34-6440*

- آذری، قیام خیابانی، ص ۳۶۱.
۳۰. م. فاتح، پنجاه سال نعت ایران (تهران، ۱۳۳۵)، ص ۳۸۱.
۳۱. ا. شمشیده، حیدرخان، دنیا، ۱۴ (بهار ۱۳۴۹)، ۱۱۳-۱۲۴.
۳۲. در مورد کنگره اول بنگرید به: گزارش نخستین کنگره حزب کمونیست ایران، دنیا، ۹ (تابستان ۱۳۴۷)، ۹۹-۱۰۴؛ نیز حیدرخان، دنیا، ۱۲ (تابستان ۱۳۵۰)؛ ع. کامبخش، پنجاه سال حزب پرولتری در ایران، دنیا، ۱۱ (تابستان ۱۳۴۹)، ۲-۱۵؛ اساسنامه حزب کمونیست ایران (۱۳۰۰)، به نقل از استاد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکرات و کمونیستی ایران، به کوشش مزدک (فلورانس، ۱۹۷۲)، سه، ۲۶-۴۴. در مورد تحلیل کلی برنامه‌های حزب کمونیست بنگرید به:
- S. Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley and Los Angeles, 1966).
۳۳. م. آخوندزاده، زندگی آخوندزاده، دنیا، ۹ (بهار ۱۳۴۸)، ۵۵-۵۸.
34. British... "The Situation in Gilan". *F. O. 371/Persia 1920/34-4907*.
35. British... Documents on British Foreign Policy, 1919-39, X111, 481, 522, 545, 609, 657, 735.
36. The Comman...
۳۷. ح. حکیم‌اللهی، زندگی آقای سید ضیا (تهران، ۱۳۲۳)، ص ۳۴-۴۵.
38. British... Documents on British Foreign Policy, 1919-39, XIII, 731.
۳۹. ل. لامونی، شرح زندگانی من (تهران، بی تا). این کتاب هر چند جعلی است و احتمالاً شهریتی در آن دست داشت است، اطلاعات جهانی درباره قیام و جنبش کمونیستی در تبعید ارائه می‌دهد.
۴۰. ج. مجیدی، قیام خراسان، دنیا، ۷ (زمستان ۱۳۴۵)، ۱۰۱-۱۱۸؛ ع. آگاهی، قیام ملی خراسان، دنیا، ۴ (بهار ۱۳۴۴)، ۷۴-۸۰؛ ع. آذری، قیام کلنل تمی خان در خراسان (تهران، ۱۳۲۹).
۴۱. جودت، تاریخ فرقه دموکرات، ص ۸۸-۱۰۰.
۴۲. ح. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، دو (تهران، ۱۳۲۴)، ۲۱۵، ۲۱۶.
۴۳. ملکت‌الشعراي بهار، تاریخ احزاب سیاسی ایران (تهران، ۱۳۲۳)، ص ۳۰۶.
44. British... "Report on Fars", *F. O. 371/Persia 1922/34-7805*.
- British... "Report on Fars". *F. O. 371/Persia 1924/34-9629*.
۴۵. بهار، تاریخ احزاب، ص ۴۰.
۴۶. مذهب و ملیت، ایرانشهر، ۲ (آذر ۱۳۰۳)، ۴۱-۴۲؛ دست‌نوشته بشاره ایرانشهر، ۴ (خرداد ۱۳۰۵)، ۱۹۳-۲۰۱؛ انقلاب فرانسه و انقلاب معهود ایران، ایرانشهر، ۱ (فروردین ۱۳۰۲)، ۲۸۲-۲۹۳؛ ح. کاظم‌زاده، مذهب و ملیت، ایرانشهر، ۳ (آذر ۱۳۰۳)، ۱-۴۵؛ ص. رضازاده شفق، افتخارات عصبیه ملی ایرانی، ایرانشهر، ۲ (اردیبهشت ۱۳۰۳)، ۴۹۷-۴۹۹.
۴۷. م. کاظمی، اما چه می‌خواهیم؟ و «مطبوعات ایران»، فرنگستان، ۱ (اردیبهشت - تیر ۱۳۰۳)، ۱-۱۱، ۱۵۴-۱۶۰.
۴۸. م. افشار، نخستین آرزوی ملت وحدت ملی ایران، آینده، ۱ (خرداد ۱۳۰۴)، ۵-۶.
۴۹. م. افشار، مسئله ملیت و وحدت ملی ایران، آینده، ۲ (آبان ۱۳۰۵)، ۵۵۹-۵۶۹، ۷۶۱-۷۷۴.
۵۰. ا. کسروی، «باز هم درباره آذربایجان»، پرچم، ۱۵ آذر ۱۳۴۱.
۵۱. ا. کسروی، «غلت اصلی عقب‌ماندگی»، پرچم، ۷ اردیبهشت ۱۳۴۱.
۵۲. ا. کسروی، «اسلام و ایران»، بیگان، ۱ (بهمن ۱۳۱۱)، ۹-۱۰.
۵۳. ا. کسروی، «فساد در میان مردم»، پرچم هفتگی، ۲۶ فروردین ۱۳۳۳.
۵۴. ا. کسروی، «تاریخچه کوتاه»، پرچم، ۱۰ اسفند ۱۳۳۰.
۵۵. ا. کسروی، «چرا سیاستمدار نیستیم»، بیگان، ۷ (اردیبهشت ۱۳۲۱)، ص ۵۸۱.
۵۶. بهار، تاریخ احزاب، ص ۳۱۹.
۵۷. م. چیره، احزاب سیاسی و نظام مشروطه ایران، آینده، ۱ (اسفند ۱۳۰۴)، ۴۷۳-۴۸۰.
۵۸. ایران و بلشویکها (بی جا؟ ۱۳۰۰)، ص ۱-۲۴.

۵۹. ر. روست، «خطوط‌هایی از اتحمن فرهنگی رشت»، دنیا، ۶ (پاییز ۱۳۴۴)، ۸۲-۸۴. ع. کبیری، «خطراتی از اتحمن فرهنگی گیلان»، دنیا، ۱۲ (زمستان ۱۳۵۰)، ۸۰-۸۳.
۶۰. ع. کامبخش، «خطراتی از اتحمن تریبی قزوین»، دنیا، ۶ (پاییز ۱۳۴۴)، ۸۵-۸۸.
۶۱. ح. جوان، «محمد فرشی»، ستاره سرخ، ۱ (مهر ۱۳۲۹)، ۷۵-۷۷.
۶۲. م. فیروز، «تاریخچه کوتاه جنبش زنان در ایران»، رزم ماهانه، ۱ (مرداد ۱۳۲۷)، ۴۵-۴۶.
63. British... \*A Report on the Socialist Party, "F. O. 371/Persia 1923/34-9027.
۶۴. برنامه حزب سوسیالیست، دنیا، ۴ (دی ۱۳۵۷)، ۵۸-۶۳.
65. British... \*A Report on the Socialist Party, "F. O. 371/Persia 1923/34-9027.
۶۶. ا. فخرایی، سردار جنگل (تهران، ۱۳۴۲)، ص ۳۱۱-۳۱۶. زمینی که لاهوتی پس از شورش ناموفق‌اش در تبریز به باکو گریخت، او رانه یک انقلابی قهرمان بلکه ماجراجویی رمانتیک قلمداد کردند. وقتی جنگ‌ها سعی کردند قیام خود را احیا کنند، کمونیست‌ها از شرکت در آن سر باز زدند.
67. British... "A Report on The Communist Party in Persia". F. O. 371/1922/34-7805.
- شوروی در سال ۱۳۰۴ به نمایندگانش در ایران سفارش کرد از هرگونه تماس مستقیم با کمونیست‌های محلی خودداری کنند. بنگرید به:
- British... "Letter from Moscow to the Soviet Representative in Tehran", F. O. 371/Persia 1925.34-10848.
68. British... "Communist Activity in Persia", F. O. 371/Persia 1923/34-9027.
۶۹. م. ناصحی، «سازمان‌های کارگری در ایران»، رهبر، ۲۱ فروردین ۱۳۲۳ ش. مانی، تاریخ نهضت کارگری در ایران (تهران، ۱۳۲۵)؛ ر. روست، «شورای متحده اتحادیه کارگران»، رزم ماهانه، ۱ (مرداد ۱۳۲۷)، ۶۲-۶۴.
- M. Ivanov, Rabochii klass sovremennogo Irana (The Working Class in Contemporary Iran) (Moscow, 1969), pp. 200-10.
۷۰. ا. اوانسیان، «خطراتی از حزب کمونیست ایران»، دنیا، ۴ (بهار ۱۳۴۱)، ۳۳-۳۹.
۷۱. ا. اوانسیان، تشکیل حزب کمونیست ایران در خراسان، دنیا، ۶ (پاییز ۱۳۴۴)، ۸۰-۸۱؛ کبیری، «خطرات»، ص ۸۳.
72. British ... "Intelligence Report", F. O. 416/Persia 1926-76.
۷۳. مکی، تاریخ بیست ساله، دو، ۲۶-۳۷.
۷۴. م. فرخ، «خطرات سیاسی فرخ (تهران، ۱۳۴۸)، ص ۲۲۲-۲۲۵.
۷۵. تقویم جدید یا آن که همچنان تاریخ هجری را مبدأ قرار می‌داد، ولی نام ماه‌ها را به فارسی برگرداند و به جای سال قمری اعراب، سال خورشیدی قدیم ایران را متداول کرد.
۷۶. ح. کاظم‌زاده، «جمهوریت و انقلاب اجتماعی ایران»، ۲ (بهمن ۱۳۰۲)، ۲۵۷-۲۵۸.
۷۷. مکی، تاریخ بیست ساله، دو، ۳۴۲-۴۳.
۷۸. همان، ص ۳۱۹-۳۴۹؛ م. هنایت، «خطرات و خطرات (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۳۶۳-۳۶۴؛ ع. مستوفی، شرح زندگانی من (تهران، ۱۳۲۴-۱۳۲۶)، ص ۴۱۰-۴۱۹؛ بی. دولت‌آبادی، «حیات یحیی (تهران، ۱۳۳۰) چهار، ۳۴۵-۳۶۱.
79. D. Wilber, Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran (New York, 1975), p. 79:
- کاردار انگلیس به وزارت امور خارجه،
- 'Annual Report for 1925', F. O. 371/Persia 1926/34-11500.
۸۰. دولت‌آبادی، «حیات یحیی»، چهار، ۳۸۵-۸۶.
۸۱. کاردار انگلیس به وزارت امور خارجه
- 'Report for October 1925', F. O. 371/Persia 1925/34-10840
۸۲. کاردار انگلیس به وزارت امور خارجه،
- 'Annual Report for 1925', F. O. 371/Persia 1926/34-11500.

۸۳. ایران، ۲۲ آذر ۱۳۰۴.
۸۴. کاردار انگلیس به وزارت امور خارجه،
- 'Annual Report for 1925', *F. O. 371/Persia 1926/34-11500*.
۸۵. وزارت جنگ به وزارت امور خارجه
- 'Memorandum on the Persian Army', *F. O. 371/Persia 1941/34-27206*
۸۶. تعداد کارمندان دولت، خواندنیها، ۲۸ شهریور ۱۳۲۶.
۸۷. Wilber, *Riza Shah*, pp. 243-44.
۸۸. کاردار انگلیس به وزارت امور خارجه،
- 'Report on the Seizure of Lands', *F. O. 371/Persia 1932/34-16077*
- 'The Shah's Acquisition of Lands', *F. O. 371/Persia 1935/34-18992*.
۸۹. ا. متین دفتری، «خطرات انتخابات گذشته»، خواندنیها، ۱۷ فروردین ۱۳۳۵.
۹۰. British... 'Annual Report for 1927', *F. O. 371/Persia 1928/34-13069*.
۹۱. British... 'Annual Report for 1932', *F. O. 371/Persia 1933/34-16967*.
۹۲. اثر دومین کنگره حزب کمونیست ایران، دنیا، ۱ (زمستان ۱۳۳۹)، ۱۱۵-۱۴۶.
۹۳. پنج تن زیر، احتمالاً بر اثر شکنجه و بدرفتاری، در زندان مردانه محمد انزلی، معلم دبیرستان از آذربایجان؛ محمد حجازی، حرفه‌نویس از تهران؛ محمد تنها، حرفه‌نویس که برای سازمان دادن کارگران نفت به آبادان رفته بود؛ علی شرفی، کارگری از آذربایجان؛ و محمد صادفوری، آذربایجانی دیگر و کارگر پالایشگاه آبادان. ینگرید به: ر. نامور، *پادشاه شهیدان* (بی‌جا، ۱۳۴۴)، ص ۹-۱۱؛ دهجل و پنجمین سالگرد بنیانگذاری حزب کمونیست ایران، *مقامنامه مردم*، ۶ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۴۴)، ص ۳.
۹۴. ز. شجیعی، *نمایندگان مجلس*، (تهران ۱۳۴۴)، ص ۱۹۶-۱۹۷.
۹۵. British... 'Report on the Situation in Iran', *F. O. 371/Persia 1935/34-18992*.
۹۶. British... 'Report on the Bakhtiari Tribes', *F. O. 371/Persia 1928/34-13069*.
۹۷. British... 'Annual Report for 1934', *F. O. 371/Persia 1945/34-18995*.
۹۸. A. Millspaugh, *Americans in Persia* (Washington, D. C., 1946), p. 26.
۹۹. شاهه همچنین از ورود ناوگان دریایی انگلیس به خلیج فارس هراس داشت.
۱۰۰. آمارها از این منابع اخذ شده است: وزارت فرهنگ، *سالنامه احصایه* (تهران، ۱۳۰۴)؛ ایضاً، *سالنامه و آمار*، ۱۳۱۹-۲۲ (تهران ۱۳۲۲).
۱۰۱. وزارت کار، *آمار صنایع ایران* (تهران ۱۳۲۷).
۱۰۲. ح. بکرنگیان، *جغرافیای شهری و تهران* (تهران ۱۳۳۳).
۱۰۳. وزارت کشور، *آمار عمومی* (تهران، ۱۳۳۵)، ۲.
۱۰۴. د. نوروزی، *پیدایش بودجه در ایران*، رزم ماهانه، ۱ (آبان ۱۳۲۷)، ۱۱-۱۸.
105. P. Avery, *Modern Iran* (London, 1965), p. 304.
۱۰۶. شجیعی، *نمایندگان مجلس*، ص ۱۷۵-۷۸.
۱۰۷. از سیزده وزیری که در خانواده‌های بی‌اسم و رسم به دنیا آمده بودند، دو نفر از خانواده روحانی و چهار تن از خانواده ملاک نورمحمد ولی غیراشرافی بودند. سی و شش نفر از پنجاه نفر سابقه‌ای دواز در مدیریت عمومی - اغلب در وزارتخانه‌های پر وجهه مالیه و امورخارجه - داشتند. این گروه تحصیلات کاملی نیز داشت: چهل نفر دارای تحصیلات عالی بودند - بیست و شش تن در اروپا درس خوانده بودند. تقریباً همگی به یک یا چند زبان اروپایی صحبت می‌کردند - سی و چهار نفر فرانسوی، دوازده نفر انگلیسی، یازده نفر روسی و شش تن آلمانی می‌دانستند.
۱۰۸. در مورد محاکمات زندانیان و منهدم بودن پلیس به این قلنها ینگرید به پرچم، ۶ مرداد - ۳۰ شهریور ۱۳۲۱.
109. British... 'Conditions in Fars', *F. O. 371/Persia 1934/34-18994*; idem, 'Conditions in the province of Fars', *F. O. 371/Persia 1937/34-20834*.



110. British... 'Economic Situation in Azerbaijan', *F. O. 371/Persia 1937/34-20830*.  
 ۱۱۱. رئیس مجلس، قانون لغای مالیات اصناف، مذاکرات مجلس، مجلس ششم، ۲۰ آذر ۱۳۰۵.  
 ۱۱۲. اخباری زاده، مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۵ تیر ۱۳۲۷.  
 113. British. "Report on the Events in Meshed", *F. O. 371/Persia 1935/34-18997*.  
 114. Ibid  
 ۱۱۵. ا. کسروی، «دریازة رضا شاه پهلوی»، پرچم، ۲-۴ تیر ۱۳۲۱.  
 ۱۱۶. ا. کسروی، «به مناسبت رد اتهام»، پرچم، ۲۵ مرداد ۱۳۲۱.  
 117. British... "Student Protests in Europe", *F. O. 371/Persia 1931/34-15352*.  
 ۱۱۸. «تعطیل بیکاره، دنیا»، ۵ (زمستان ۱۳۴۷) ۱۰۴-۱۰۷، کمیته حقوقی، «قانون تأمین امنیت ملی»، مذاکرات مجلس، مجلس ششم، ۱۰ تیر ۱۳۱۰.  
 119. British... "Strike at the College of Law", *F. O. 371/Persia 1937/34-20835*.  
 ۱۲۰. ا. کسروی، «محسن جهانوز»، پرچم، ۲۳ خرداد ۱۳۲۱.  
 British... "New Arrests", *F. O. 371/Persia 1937/34-20835*.  
 ۱۲۱. اطلاعات درباره پنجاه و سه نفر از صاحب‌ها، روزنامه‌های مختلف و صورت جنه محاکمه منتشر شده در اطلاعات، ۱۱-۲۷ آبان ۱۳۱۵ گرفته شده است. گزارشی دست اول محاکمه در کتاب «پنجاه و سه نفر بزرگ طوی (تهران، ۱۳۲۳) آمده است. از لحاظ طبقاتی، از چهل و هشت تن، سیزده نفر دانشجوی، دوازده نفر کارمند، چهار نفر استاد دانشگاه، سه نفر پزشک، سه نفر معلم دبیرستان، دو نفر حقوقدان، دو نفر مکانیک، دو نفر کارگر کارخانه، یک نفر سوداگر، یک نفر نویسنده، یک نفر خیاط، یک نفر کفایت، یک نفر حرفه‌نویس، یک نفر کارگر راه‌آهن و یک نفر دهقان بودند. از لحاظ خاستگاه طبقاتی، سی و چهار تن جزو طبقه متوسط شهری. پنج تن از خانواده‌های اشرافی یا ثروتمند و هشت تن از خانواده‌های دهقانی یا شهری فقیر بودند. از لحاظ خاستگاه قومی، گروه شامل سی و شش فارس، هفت آذری، دو قاجار و یک ترکمن بود. از کل گروه سی و هشت نفر در تهران اقامت داشتند و سی و چهار نفر در نواحی غالباً فارسی زبان تهران، قزوین، الموت و فلات مرکزی به دنیا آمده بودند. و بالاخره از لحاظ ساختار سنی، فقط دو نفر بالای چهل سال داشتند و متوسط سن گروه سی بود.  
 ۱۲۲. کنسول انگلیس به وزارت امور خارجه  
 "The Trial of the Fifty - Three", *F. O. 371/Persia 1938/34-21890*  
 ۱۲۳. «دکتر نفی ارانی»، ماهنامه مردم، ۵ (خرداد ۱۳۳۹)، ۱. در خصوص زندگینامه‌های ارانی بنگرید به: آر. رادمنش «دکتر نفی ارانی»، نامه مردم، ۲ (دی ۱۳۳۸)، ۱-۱۸. ن. کیانوری، «دکتر نفی ارانی»، دنیا، ۶ (پاییز ۱۳۴۲)، ۳۹-۴۶؛ و ا. مسعود. «ارانی، فروغ‌اندی»، ماهنامه مردم، ۶ (دی - بهمن ۱۳۴۸).  
 ۱۲۴. ت. ارانی، «فهرماتان بزرگ ایران»، ایرانشهر، ۲ (شهریور ۱۳۰۲)، ۶۳-۶۴؛ ایضاً: «آذربایجان: مسأله مرگ و زندگی برای ایران»، فرنگستان، ۱ (شهریور ۱۳۰۳)، ۲۴۷-۲۵۴.  
 ۱۲۵. ا. اسکندری، «خاطراتی از دکتر ارانی و مجله دنیا، دنیا، ۱۰ (زمستان ۱۳۴۸)، ۹-۱۳. این شماره همچنین مقالات عمده ارانی درباره «ماتریالیسم تاریخی»، «مفهوم ماتریالیستی نسایت» و «عرفان و اصول مادی» را نقل کرد.  
 ۱۲۶. ا. کسروی، «آمین»، (تهران، بی‌تا).  
 ۱۲۷. ت. ارانی، «دفاع در دادگاه پنجاه و سه نفر»، دنیا، ۴ (بهار - تابستان ۱۳۴۲)، ۱۰۷-۱۲۰.  
 128. British... 'Report on Political Murders', *F. O. 371/Persia 1944/2118-40228*.  
 129. British... 'Annual Report for 1934'. *F. O. 371/Persia 1935/34-18995*.  
 130. British... "The Strike in Abadan", *F. O. 371/Persia 1929/34-13783*.  
 ۱۳۱. «توپخانه کوتاه اتحادیه‌های کارگری در اصفهان»، رهبر، ۲۸ خرداد ۱۳۲۳.  
 ۱۳۲. «توپخانه کوتاه اتحادیه‌های کارگری در راه‌آهن»، ظفر، ۱۸ خرداد ۱۳۲۵.  
 133. British... "The Economic Situation in Azerbaijan", *F. O. 371/Persia 1937/34-20830*.  
 134. British... "Annual Report for 1933", اطلاعات، ۷-۱۳ آذر ۱۳۲۷.

British... F. O. 371/Persia 1934/34-17909;

"Annual Report for 1936". F. O. 371/Persia 1937/34-26836.

135. Foreign - Office, "The Situation in Iran", F. O. 371/Persia 1941/34-27153.

136. British... "The Situation in Persia", F. O. 371/Persia 1941/34-27149.

British... "The Situation in Persia", *India Office/LP & S/12-3405*.

۱۳۷. کاردار انگلیس فروغی را سیاستمداری لبرال توصیف می‌کند که «چندان انتظار ندارد یکی از پسران رضاشاه مردی شمع‌ن باشد».  
British... F. O. 371/Persia 1943/34-31385.

۱۳۸. کاردار انگلیس حوادلی را که به عزل رضاشاه انجید، خلاصه کرد: «با وجود آن که ایرانیها انتظار داشتند ما در عوض اشغال کشورشان دست‌کم باید آنان را از استبداد شاه می‌رهاندیم، دریافتند که اکنون باید اشغال یگانگان و شاه هر دو را تحمل کنند. نخست وزیر جدید، آقای فروغی، با آن که می‌دانست یافتن جانشینی برای رضاشاه با همان اقتدار غیرممکن خواهد بود، به این نتیجه رسید که اصلاحات اساسی در حکومت رضاشاه میسر نیست... دولت اعلیحضرت بنا بر این موافقت کرد که بی-بی-سی. اکنون بخش برنامه‌های مختلفی به زبان فارسی را که قبلاً آماده شده بود، آغاز کند؛ و نخست میبایستی در حکومت مشروطه را مطرح کرد و چنان با آب و تاب شرح داد که همه سوء مدیریت، آزر قسوت رضاشاه در برابر چشم مردم قرار گرفت. احتمالاً هیچ برنامه‌ای تا این حد مورد توجه و تأیید مردم قرار نمی‌گرفت. وقتی مردم ایران اینها را پذیرفتند، ضربه سختی به شاه وارد آمد و او بیهوده به کاردار اعلیحضرت متوسل شد و خواست که این برنامه‌ها قطع شود. نمایندگان مجلس که سالهای سال تحت انقیاد بودند، به پیشگرمی رهبردهای بی-بی-سی. قطعنامه‌ای به شاه تقدیم داشتند و خواستار اصلاحات شدند. هیأتی از نمایندگان قرار شد که در ۲۵ شهریور از شاه تقاضا کنند استعفا دهد؛ اما کاملاً احتمال داشت که آنان با نرسنی که از شاه داشتند، درخواست‌شان را پس بگیرند یا وعده بشوند. اما صبح همان روز شاه خبر یافت که نیروهای روسیه از قزوین پیش می‌آیند و متن استعفا نامه را که آقای فروغی تهیه کرده بود، امضا کرد و به نفع ولیعهد کناره گرفت».

British... "Annual Report for 1941".

*India Office/LP&S/12-3472A*.

۱۳۹. سخنرانی نمایندگان مذاکرات مجلس. مجلس دوازدهم. مرداد - شهریور ۱۳۲۰.

140. British...; "The Effects Of the Abdication". F. O. 371/Persia 1941/34-27153.

*American Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C., 1945), III, 385.

## فصل ۴: از سلطنت نظامی تا سلطنت در حال تنازع

۱. از ۱۴۸ وزیر فقط پانزده نفر حقوق‌بگیر و متخصصان تحصیل‌کرده جدید و جزو طبقه متوسط و بی‌ارتباط با دربار بودند. علاوه بر این، از پنجاه وزیری که به پست کابینه یا بیشتر را در اختیار داشتند، سی و نه نفر از خانواده‌های اشرافی و زمیندار، هفت نفر از رده‌های بالای بوروکراسی، دو نفر از خاندانهای نظامی مهم و فقط دو تن از صیغه متوسط حقوق‌بگیر برخاسته بودند.

2. H. Vreeland, ed. *Human Relations File on Iran* (New Haven), 1957.

3. British... F. O. 371/Persia 1944/34-40206.

4. A. Westwood, "Politics of Distrust in Iran", *Annals of the American Academy of Political and Social Sciences*, no 358 (March 1956), pp. 122-23.

5. British... "Six Monthly Report for July - December 1943", F. O. 371/Persia 1944/34-40184; idem, "Six Monthly Report for July - December 1942", F. O. 371/Persia 1943/34-35061;

F. O. 371/Persia 1941/34-27155;

F. O. 371/Persia 1943/34-35110;

*Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C., 1943), IV, 427;

'Monthly Report for October 1942', *F. O. 371/Persia 1942/34-31402*.

۶. طبقات اجتماعی ایران، جبهه، ۱۳ اسفند ۱۳۲۶؛ بحران فعلی، امید، ۲۶ آبان ۱۳۲۵؛ مبارزه طبقاتی به ایران آسیب می‌زند، امید، ۱۰ بهمن ۱۳۲۲؛ صمدی، «مبارزه طبقاتی»، مرد امروز، ۹ شهریور ۱۳۲۵؛ درگیریها دولت وانهید می‌کند، کوشش، ۶ دی ۱۳۲۲؛ گروه بیات، رعد امروز، ۱۷ آذر ۱۳۲۳
۷. ح. ارمنجانی، «مبارزه طبقاتی در ایران»، داریا ۲۸ خرداد - ۱ تیر ۱۳۲۳؛ «روابط طبقاتی»، مین، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵؛ «برنامه ماه، شمع، ۲۰ فروردین ۱۳۲۳».
۸. تقسیم‌کار، پرچم، ۱۳-۱۷ فروردین ۱۳۲۶؛ «این از مردم سرچشمه می‌گیرد»، پرچم، ۲۰ بهمن ۱۳۲۰؛ «کسروی، فساد در بین مردم»، پرچم هفتگی، ۲۶ فروردین ۱۳۲۳؛ «دجر طنزنویس هشتم»، «قیام ایران»، ۳۰ آبان ۱۳۲۲.
۹. «جنگ طبقاتی»، مردم، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۳؛ «اوانیان، شکاف طبقاتی»، رهبر، ۸ آبان ۱۳۲۵.
۱۰. ع. مسعودی، «زنگ خطر»، اطلاعات، ۹ مرداد ۱۳۲۲.
11. British... 'Report on Tribal Areas', *F. O. 371/Persia 1944/34-40180*.
12. British... 'Notes on Tribal Policy', *F. O. 371/Persia 1944/34-40178*.
13. British... 'The Christian Minority in Azerbaijan', *F. O. 371/Persia 1942/34-31430*;  
British... *F. O. 371/Persia 1942/34-31430*;  
British... *F. O. 371/Persia 1943/34-35090*;  
British... *F. O. 371/Persia 1944/34-40184*;
- رهبر، ۱ آبان ۱۳۲۵؛ ح. کوهی کرمانی، «از شهریور ۱۳۳۰ تا جامعه آذربایجان (تهران، ۱۳۳۵)»، دو، ۶۴۰
14. Minister 'Petition of Arab Tribes in Persia', *F. O. 371/Persia 1943/34-35074*.
15. British... *F. O. 371/Persia 1943/34-35092*.
16. 'A. Lambton, Report on Kurdistan', *F. O. 371/Persia 1944/34-40173*.
17. British... 'Report on the Recent Occupation of Tabriz', *F. O. 371/Persia 1941/34-27153*.  
رضاشاه به مهاجران، چنان بی‌اعتماد بود که اقامتشان را در شهرها ممنوع کرده بود
18. J. Moore, "Memorandum on Azerbaijan", (unpublished dispatch in the files of the U.S. State Department, Washington, D. C., sent 10 November 1941), pp. 1-22.
19. American Foreign Relations of the United States (1943), IV, 329.
۲۰. «علت بدبختی آذربایجان چیست؟»، آذربایجان، ۱۷ آذر ۱۳۲۰؛ «هدف ما چیست؟»، آذربایجان، ۱۳ بهمن ۱۳۲۰.
21. Minister 'Memorandum on the Reorganization of the Persian Army', *F. O. 371/Persia 1941/34-27951*.
22. British... *F. O. 371/Persia 1941/34-27154*.
۲۳. ر. مستوفی، «تهران دموکرات (تهران، ۱۳۲۱)»، ص ۲۱.
24. British... 'General Ridley's Recommendations for the Reorganization of the Persian Army', *F. O. 371/Persia 1943/34-35129*.
25. British... 'Annual Report for 1942', *F. O. 371/Persia 1943/34-35117*; idem. 'Conversation with the Shah', *F. O. 371/Persia 1942/34-31385*.
۲۶. در سالهای بین ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ اغلب فراکسیونها نام اعضای خود را منتشر نمی‌کردند. علاوه بر این، دیپلماتهای خارجی بندرت از طرز کار مجلس سر در می‌آوردند. ما تحلیل فراکسیونها را به کمک خاطرات، مذاکرات مجلس، حواشی آرای داده شده و سرفقاله‌های روزنامه‌ها فراهم آورده‌ایم.
۲۷. «آغاز و دستاؤدکتر ضهری در یزد»، رهبر، ۶ بهمن ۱۳۲۳.
28. British... *F. O. 371/Persia 1944/34-40186*;  
British... *Foreign Relations of the United States (1942)IV, 374, 389*.
29. British... 'Monthly Report for February 1943', *F. O. 371/Persia 1943/34-35070*;

- British... *F. O. 371/Persia 1943/34-35073.*
۳۰. سپهر، «قوام السلطنه پس از شهریور ۱۳۲۰، سالنامه دنیا»، ۱۵ (۱۳۲۸)، ۵۵-۵۶. ن. شبستری، «قوام السلطنه»، وظیفه: ۶ اسفند ۱۳۲۴.
- British... *'F. O. 371/Persia 1943/34-35073.*
۳۱. ع. دشتی، مذاکرات مجلس، مجلس دوازدهم، ۱۵ شهریور ۱۳۲۰.
32. British... "Annual Report for 1942, *F. O. 371/Persia 1943/34-35117.*
۳۳. جلسه سزای قوام با مجلس، مردم، ۱۵ مرداد ۱۳۲۲.
۳۴. جاقوکنها و ورزشگاهها بازمانده نوطیها و زورخانه‌های قدیم بودند. تحولات اجتماعی معاصریه این عرصه نفوذ کرده و علائق بومی کهن را از بین برده و بین لوطی و مستری وی ارتباط پولی ایجاد کرده بود. با وجود این، تقریباً همه جاقوکنان همچنان احساسات مذهبی خود را حفظ کرده بودند و برای سازمانهای رادیکال غیرمذهبی گزین نمی‌کردند.
- A "Rioting in Tehran". *Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C., 1942). IV, 219.
- British... *'F. O. 371/Persia 1942/34-31886.*
35. British... "Memorandum on the Persia Army", *F. O. 371/Persia 1942/34-35129*; T. Vailmotler, *U. S. Army in World warII, the Middle East Theatre: The Persian Corridor and Aid to Russia* (Washington, D. C., 1952) I. PP. 162/436,471.
36. *F. O. 371/Persia 1943/34-35068.*
37. *Foreign Relations of United States (1943)*, IV. 319, 330, 333, 363, 369, 370, 534; *Foreign Relations of United States (1943)*, IV. 370.
38. *F. O. 371/Persia 1943/34-35072.*
39. "General Ridley's Recommendation for the Reorganization of the Persian Army", *F. O. 371/Persia 1943/34-35129*; *Foreign Relations of the United States (1943)*, IV. 520.
40. *Foreign Relations of the United States (1943)*, IV. 531.
۴۱. وزیر مختار انگلیس - ۱۴ فوریه و ۱۳ مارس ۱۹۴۳.
- F. O. 371/Persia 1943/34-35068*; idem, 27 May 1943, *F. O. 371/Persia 1943/34-35070*; idem, 11 April 1944. *F. O. 371/Persia 1944/34-46187.*
42. *F. O. 371/Persia 1943/34-35068.*
43. *F. O. 371/Persia 1943/34-35117.*
44. *F. O. 371/Persia 1943/34-35093.*
45. "Memorandum on Parties Active in the General Elections", *F. O. 371/Persia 1943/34-35074*; idem, "A Note on Political Parties in Persia". *F. O. 371/Persia 1945/34-45512.*
۴۴. مستوفی، تهران دموکرات، ص ۴۲.
۴۷. حزب همراهان، «برنامه حزب»، امروز و فردا، ۸ اردیبهشت ۱۳۲۲.
۴۸. ده‌کالبدی شامل پنج کارمند، دو پزشک، یک روزنامه‌نگار، یک رئیس بانک، و یک مشاور حقوقی شرکت نفت ایران و انگلیس بود.
۴۹. م. بلزرگن، دفاعیات در دادگاه، (پی‌جی، ۱۳۴۲)، ص ۳۵.
۵۰. ح. کی‌استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم (تهران، ۱۳۲۹)، ۲ جلد.
۵۱. م. مصدق، «ولایت اصلاح قانون انتخابات»، آینده، ۲۳ (۱۳۲۳)، ۶۱-۶۳.
۵۲. «نیاز به انقلاب ملی، جبهه ۷ خرداد ۱۳۲۵ ز. زیرک‌زاده»، ایران معاصر، جبهه ۱۸ تیر ۱۳۲۵ م. گزارش‌ده‌بر، ادوکت باید صنعت ایجاد کند، جبهه ۲ اردیبهشت ۱۳۲۵. رسکی، «برنامه اقتصادی حزب ما»، جبهه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۵۳. خلعتیری، آریستوکراسی ایران (تهران، ۱۳۲۳)، ص ۱۱-۲۹.
۵۴. ع. دادگر، چگونه به سیاست بازگشتم. خواندنیها، ۱۲ اسفند ۱۳۳۵.
55. A. Millsbaugh, *Americans in Persia* (Washington, D. C., 1946), p. 78.
۵۶. حزب اراده ملی، مراسمات حزب (تهران، ۱۳۲۴)، ص ۱-۲۵.
۵۷. ارتش باید اصلاح شود، رعد امروز، ۲۱ دی ۱۳۲۲؛ درضاخان و ارتش، همان، اول خرداد ۱۳۲۴؛ درضاخان - دشمن مذهب، همان، ۱۶ فروردین ۱۳۲۴؛ «خطر انقلاب»، همان، ۱۸ مرداد ۱۳۲۳؛ وضعیت مرطالی، همان، ۲۵ خرداد ۱۳۲۳.
۵۸. «موجبه نظامی»، همان، ۱۸ خرداد ۱۳۲۳؛ «دربار و سیاست»، همان، ۱۱ خرداد ۱۳۲۳؛ «ایران به ارتش منی راستین نیاز دارد»، همان، ۱۰ بهمن ۱۳۲۳؛ «بر سر ۲۷۰ میلیون تومان بقیه چه آمد»، همان، ۵ خرداد ۱۳۲۳؛ «حق مانگیت خصوصی»، همان، ۷ خرداد ۱۳۲۳؛ «انحصارات دولتی»، همان، ۲ تیرماه ۱۳۲۳؛ «مجازات جسمی مسلمانان را متوقف کنید»، همان، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۳؛ «روشنفکران: بدبختی ایران»، همان، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۳.
59. British... *F. O. 371/Persia 1945/34-45446*.
60. British... "Report on Isfahan", *F. O. 371/Persia 1945/34-45476*.
61. Idem. 3 May 1943, *F. O. 371/Persia 1943/34-35120*.
62. Idem, 21 August 1943, *F. O. 371/Persia 1943/34-31412*.
63. Idem, 10 March 1944, *F. O. 371/Persia 1944/34-40163*.
64. Idem, 15 April 1943, *F. O. 371/Persia 1943/34-31412*.
65. Idem, 16 August 1943, *F. O. 371/Persia 1943/34-35121*.
66. British... *F. O. 371/Persia 1943/34-35073*.
67. Idem, 8 July 1943, *F. O. 371/Persia 1943/34-35092*.
68. Idem. "The Programme of the Azerbaijan Worker's Committee". *F. O. 371/Persia 1942/34-31390*.
69. British Foreign Office, 20 December 1943, *F. O. 371/Persia 1943/34-35092*.
70. British Military Attaché to the Foreign Office, 17 and 24 January 1944, *F. O. 371/Persia 1944/34-40205*.
71. British Minister to the Foreign Office, 20 and 22 January, 1944. *F. O. 371/Persia 1944/34-40186*.
۷۲. مجلس چهاردهم ۱۳۶ کرسی داشت. اما از نمایندگان منتخب، اعتبارنامه پنج نفر رد شد، دو نفر کمی پس از افتتاح مجلس درگذشتند، دو نفر دیگر استعفا دادند. و یک نفر به دلیل همکاری با آلمانیها توسط انگلیسیها زندانی شد.
۷۳. ع. رحیمیان، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۲ خرداد ۱۳۲۴.
۷۴. از این هشت نفر، دو نفر حقوقدان، یک نفر پزشک، یک نفر استاد دانشگاه، دو نفر دبیر دبیرستان و یک نفر مهندس بود و یک نفر بیشتر دوران عمرش را در فعالیتهای مخفی اتحادیه‌های کارگری سپری کرده بود.
۷۵. جبهه آزادی-دیوانه ملی، رهبر، ۲۱ تیر ۱۳۲۳.
76. British Minister to the Foreign Office, 14 February 1943. *F. O. 371/Persia 1943/34-35069*.
77. British Foreign Office, 21 March 1944, *F. O. 371/Persia 1944/34-40189*.
۷۸. م. ساعد، نخستین تجربه من در نخست وزیری، سالنامه دنیا، ۱۵ (۱۳۳۸)، ۱۵۹-۱۶۲؛ نگاهی به نقش مجلس در تشکیل کابینه‌ها، آینده، ۳ (شهریور ۱۳۲۳)، ۴۸-۵۰.
۷۹. م. ساعد، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، (۲۶ فروردین ۱۳۲۳).
۸۰. در مورد مذاکرات مربوط به حکومت ساعد نگاه کنید به: مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم (۱۷-۲۷ فروردین ۱۳۲۳).
81. British Military Attaché, 3 April & 17 July 1944. *F. O. 371/Persia 1944/34-40205*.

82. British Embassy, 'Memorandum on Royal Prerogatives in the Constitution', *F. O. 371/Persia* 1944/34-40187.
83. British Ambassador to the Foreign Office, 2 May 1944, *F. O. 371/Persia* 1944/34-40187.
84. British Military Attaché to the Foreign Office, 14 March 1945, *F. O. 371/Persia* 1945/34-45458.
85. British Ambassador to the Foreign Office. 'A note on Isfahan', *F. O. 371/Persia* 1944/34-40222.
86. N. Fatemi, *Oil Diplomacy: Powderkeg of Iran* (New York, 1954), p. 216.
87. British Military Attaché to the Foreign Office, 9 May & 7 August 1944, *F. O. 371/Persia* 1944/34-40187; British Consul in Shiraz, 'Memorandum on Naserkhan' *F. O. 371/Persia* 1944/34-40180; British Ambassador to the Foreign Office, 18 July 1944, *F. O. 371/Persia* 1944/34-40187.
۸۸. جبهه استقلال: «برنامه ماه: کوشش»، ۱۶ آذر ۱۳۲۳.
۸۹. «شورش در اصفهان»، رعد امروز، ۲۵ اردیبهشت - ۴ خرداد ۱۳۲۳.
90. British Military Attaché to the Foreign Office, 8 May 1944, *F. O. 371/Persia* 1944/34-40205.
۹۱. وزیر صنایع، «قانون کار»، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۳.
۹۲. شیخ الاسلام، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۳ بهمن ۱۳۲۳.
۹۳. در مورد مذاکرات مربوط به لایحه اضطراری برای وزارت جنگ، نگاه کنید به مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۲-۳۰ آذر ۱۳۲۳.
۹۴. د. طوسی، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۹ مرداد ۱۳۲۳.
95. American Chargé d'Affaires to the State Department, 3 April 1944, *Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C., 1944), V. 446.
96. C. Skrine, *World War in Iran* (London, 1962), p. 227.
97. American Chargé d'Affaires in Moscow to the State Department, 7 November 1944, *Foreign Relations of the United States* (1944), V. 470.
98. British Ambassador to the Foreign Office, 'Memorandum on the Present Political Situation in Persia'. *F. O. 371/Persia* 1944/34-40187.
۹۹. مصدق، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۹ مهر ۱۳۲۳.
100. American Chargé d'Affaires to the State Department, 1 November 1944, *Foreign Relations of the United States* (1944), V. 461.
101. British Ambassador to the Foreign Office, 9 November 1944, *F. O. 371/Persia* 1944/34-40188; British Military Attaché to the Foreign Office, 30 November 1944. *F. O. 371/Persia* 1944/34-40206.
102. British Ambassador to the Foreign Office, 'Three Monthly Report for October - December 1944', *F. O. 371/Persia* 1945/34-45446.
۱۰۳. «اقدامات دولت علیه ملیس»، ایران ما، ۱۶ دی ۱۳۲۳.
104. British Ambassador to the Foreign Office, 26 November 1944, *F. O. 371/Persia* 1944/34-40189; idem, 22 November 1945, *F. O. 371/Persia* 1945/34-45436.
۱۰۵. م. ر. بختیاری، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۵ بهمن ۱۳۲۳.
۱۰۶. ش. قلمی، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۹ بهمن ۱۳۲۳.
۱۰۷. «دار و دست بیات»، رعد امروز، ۱۷ آذر ۱۳۲۳.

۱۰۸. «چرا به بیات رأی دادیم»، رهبر، ۳۱ فروردین ۱۳۲۴.
109. Fatemi, *Old Diplomacy*, p. 260.
۱۱۰. «دیکتاتوری روشنفکران»، *رعد امروز*، ۲۰ اسفند ۱۳۲۳.
111. British Ambassador to the Foreign Office. "Three Monthly Report for June - August 1945", F. O. 371/Persia 1945/34-45450.
112. Ibid.
۱۱۳. اپیکچیان، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۴؛ مصدق، همان، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۴.
۱۱۴. نگاه کنید به توصیف مصدق از مقرر حکومت حکیمی، همان، ۱۲ خرداد ۱۳۲۴.
115. American Ambassador to the State Department. 26 June 1945, *Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C. 1945), VIII, 385-86.
116. British Ambassador to the Foreign Office, 3 December 1945, F. O. 371/Persia 1945 : 34-35117.
117. British Ambassador to the Foreign Office, "Three Monthly Report for June - August 1945, F. O. 371 Persia 1945/34-45450; *ibid*, 3 November 1945.
۱۱۸. اقلیت مجلس، «نامه سرگشاده»، رهبر، ۲۸ خرداد ۱۳۲۴؛ اکثریت مجلس، «نامه سرگشاده»، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۶ خرداد ۱۳۲۴.
۱۱۹. کت. هدایت، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۵ مهر ۱۳۲۴.
۱۲۰. اقلیت مجلس، «پیامی درباره کارشکنی»، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۶ خرداد ۱۳۲۴؛ رهبر، ۲۶ خرداد ۱۳۲۴.
- British Ambassador to the Foreign Office, 15 August 1945. F. O. 371/Persia 1945/34-45436.
۱۲۱. ایران موافقت کرد؛ خارج از حوزه استرلینگ خرید نسبه نکند مگر در مورد کالاهایی که برای اقتصادش لازم باشد و در حوزه استرلینگ بیداشود. در مورد شکوهای امریکا در این خصوص نگاه کنید به:
- C. S. Chargé d'Affaires to the State Department, 9 December 1947, *Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C., 1947), V. 993-91.
۱۲۲. م. صدر «داستان حکومت من»، سالنامه دنیا، ۱۵ (۱۳۳۸)، ۴۰-۴۴.
- American Ambassador to the State Department, *Foreign Relations of United States* (1945), VII. 417.
123. American Consul to the State Department, 28 November 1945, *Foreign Relations of United States* (1945), VIII. 456.
124. British Consul in Tabriz, "Report of visit to Mianeh", *India Office/LiP&S/12-3417*.
۱۲۵. کسروی درباره آذربایجان، پرچم، مهر ۱۳۲۴؛ م. افشار، «یک پاسخ»، دنیا، ۶ آبان ۱۳۲۴؛ آذربایجان کانون وطن پرستی ایران است، «اطلاعات»، ۲ مهر ۱۳۲۴؛ ع. اقبال، «زبان ترکی در آذربایجان»، «اطلاعات»، ۲۶-۲۹ آبان ۱۳۲۴؛ آذربایجان ایران است؛ ایران آذربایجان است؛ کوشش، ۴ مهر ۱۳۲۴.
۱۲۶. درباره مباحثات نگاه کنید به: مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، شهریور-آبان ۱۳۲۴.
۱۲۷. ا. صادقی، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲ آبان ۱۳۲۴.
۱۲۸. گروه ۲۹ نفره نمایندگان مجلس، «بیانیه درباره آذربایجان»، کوشش، ۵ مهر ۱۳۲۴.
۱۲۹. م. حکمت، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۵ مهر ۱۳۲۴.
۱۳۰. مصدق، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۹ مهر ۱۳۲۴.
۱۳۱. وزیر جنگ، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۰ مهر ۱۳۲۴.
۱۳۲. فراکسیون میهن، «بیانیه‌ای برای مردم»، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۶ آبان ۱۳۲۴.
۱۳۳. «سخنرانی سزای حکیمی برای مجلس»، کوشش، ۲۸ آذر ۱۳۲۴.

۱۳۴ کی استوان، سیاست موازنه منفی، دو، ۲۱۴.

135. British Ambassador to the Foreign Office, 27 November 1945, *F. O. 371/Persia 1945* 34-45436.
136. American Ambassador to the State Department, *Foreign Relations of United States* (1945), VIII, 475.
۱۳۷. مصدق، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۹ دی ۱۳۲۴.
138. British Military Attaché to the Foreign Office, 21 December 1945, *F. O. 371/Persia 1945* 34-45458.
۱۳۹. قوام، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۱ اسفند ۱۳۲۴.

## فصل ۵: از سلطنت در حال تنازع تا سلطنت نظامی

- 1 British Military Attaché to the Foreign Office, 18 February 1946, *India office / L/P & S / 12-3505*.
2. Ibid.
3. British Ambassador to the Foreign Office, 19 December 1943, *F. O. 371/persia 1943 / 34-35077*.
۴. اگر چه برزیلنت نرومن اعلام کرده اوئیماتومی، به استالین داده است، چنین اولتیماتومی یدانشده است. نگاه کنید به:
3. Thorpe, "Truman's Ultimatum to Stalin in 1946: Fact of Fantasy?", *The Newsletter of the Society for Iranian Studies*, 4, (October, 1972), 8-10.
5. U. S. Ambassador to the State Department, 22 March 1946, *Foreign Relations of United States* (Washington, D. C. 1946), VII, 369-73.
6. British Military Attaché to the Foreign Office, 25 March 1946, *India Office / L/P & S / 12-3505*.
7. British Military Attaché to the Foreign Office, 22 May 1946, *F. O. 371/persia 1946 / 34-52710*.
8. British Military Attaché to the Foreign Office, 18 February 1946, *India Office / L/P & S / 12-3505*.
۹. امیراحمدی نقش من در کابینه قوام السلطنه، سائنامه دنیا، ۱۳ (۱۳۳۴)، ۸۱-۸۴.
10. British Military Attaché to the Foreign Office, 9 July 1946, *India Office / L/P & S / 12-3505*.
۱۱. «توافق بین تهران و تبریز»، آذربایجان دموکرات، سردبیر: احمدی توری (تهران، ۱۳۲۵)، ص ۹۱-۹۳.
۱۲. روابط دولت با آذربایجان، امید، ۱۲ آذر ۱۳۲۵. نامه سرگشاده به آقای پیشه‌وری، مظفر، ۱۹ شهریور ۱۳۲۵.
۱۳. جنبش آذربایجان، میهنی و مترقی است. جنبه، ۸ مهر ۱۳۲۵.
۱۴. فرهنگ، «الشاگر بهایی درباره حزب دموکرات»، خواندنیها، ۴ فروردین ۱۳۲۶.
۱۵. سلطنت طلبها به درخواست تشکیل مجلس مؤسسان از جاتیب ارسنجانی برای اصلاح قانون اساسی پشت اعتراض کردند. نگاه کنید به: ن. شیری. «خطراه و تیغه»، ۱۶ اسفند ۱۳۲۵. وقتی ارسنجانی حکومت انگلستان در هندوستان اثر مارکس را منتشر کرد، سفیر انگلیس کوشیدد دریا را تعطیل کند. نگاه کنید به:
- British Chargé d'Affaires to the Foreign Office, 28 July 1944, *F. O. 371/Persia 1944 / 34-40187*.
- اعتراض شوروی احتمالاً مبتنی بر این واقعیت بود که دریا مسئله مغالاتی درباره اقلیتهای مذهبی می‌نوشته و یهودیان، ارمنی، و آسوریها را متهم می‌کرد که جاسوس خیانکار، فاجانچی، و استثمارگر بورژوا هستند. نگاه کنید به:
- دستآه انقلابی مذهبی در ایران، دریا، ۱۱-۱۶ دی ۱۳۲۴.
۱۶. حزب دموکرات، برنامه حزب، دموکرات ایران، ۲ آبان ۱۳۲۵.
۱۷. حزب دموکرات، اعضای حزب، دموکرات ایران، ۲ آبان ۱۳۲۵.



۱۸. قفر، ۱۷-۱۹ مرداد ۱۳۲۵.
۱۹. سفارت انگلیس گزارش داد که هر چند صحبت تقسیم املاک ملّتی احتمالاً زمینه‌سازی برای تضمین پشتیبانی آتی حزب توده است، بسیاری از زمینداران را به این پیش‌بینی ناخوشایند واداشت که مقدمه‌ای بر اصلاحات ارضی اساسی‌تر باشد. نگاه کنید به:
- British Military Attaché, "Monthly Report for June 1946". *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52710.
۲۰. کاشانی که بعداً روحانی اصلی در نهضت ملی کردن نفت شد، سابقه‌مدیدی در فعالیت سیاسی داشت. در جنگ جهانی اول بر ضد انگلستان اسلحه بدست گرفته بود. در انقلاب ۱۳۰۰ عراق، پدرش که از مجتهدان بزرگ وقت بود در مبارزه با انگلیس به قتل رسیده بود. از سالهای ۱۳۰۲-۱۳۰۶ با حمایت از حزب اعتدال در برابر سوسیالیستها - جنبش جمهوریخواهی به مخالفت برخاسته بود. به سبب مخالفت یا رضاشاه تبعید شده بود. در ۱۳۲۰ با کمک اصناف تهران از تبعید برگشته و به نمایندگی مجلس رسیده بود اما بلافاصله به علت ارتباط با مفتی اعظم اورشلیم که هوادار آلمان بود، توسط انگلیسها دستگیر شده بود و در سال ۱۳۲۵ با آزادی دوباره، برای مبارزه با قوام به تهران آمده بود.
21. British Consul in Isfahan, "Monthly Report for June 1946". *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52736; British Military Attaché to the Foreign Office, Weekly Summaries for June & July 1946. *India Office / L/P & S / 12-3505*.
22. British Ambassador for the Foreign Office, 2 August 1946. *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52709.
23. British Military Attaché, 16 October 1946. *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52711.
24. British Military Attaché to the Foreign Office, "Document of the Resistance Movement in the South." *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52711.
۲۵. ن. قشقایی، نامه سرگشاده به نخست‌وزیر، داد، اول مهر ۱۳۲۵.
۲۶. مذاکرات بین دولت و ناصر قشقایی، خواندنیها، ۹ مهر ۱۳۲۵.
۲۷. م. داودی، قوام‌السلطنه، تهران، ۱۳۲۵، ص ۱۱۵-۱۱۶.
28. British Military Attaché to the Foreign Office. 29 May 1946. *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52710.
- شاه بعدها نوشت: «قوام حتی من خواست افسران خانی را که اعراج کرده بود، وارد ارتش، کند... قوام زانو زد و استدعا کرد که این تقاضا را بپذیرم اما من پاسخ دادم که نخست باید دستم را قطع کنند». (نگاه کنید به: محمدرضا شاه پهلوی مأموریت برای وطن، لندن، ۱۹۶۱، ص ۱۱۷). سفارت آمریکا گزارش داد که قوام «به طور بسیار محرمانه» به کاردار سفارت آمریکا گفته است «که یا تریز چندین مشکلی ندارد بلکه مشکل او یا شاه است». (نگاه کنید به: U. S. Chargé d'Affaires to the State Department, 6-8 May 1946. *Foreign Relations of the United States*, 1946, VII, 449-54
29. British Military Attaché to Foreign Office, 18 September & 9 October 1946. *F. O. 371 / Persia* / 34-52711.
۳۰. «چراکایه انقلابی سقوط کرده». خواندنیها، ۳۰ مهر ۱۳۲۵.
- British Military Attaché to the Foreign Office, 9 October 1946. *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52711.
31. British Consul in Shiraz, "Conversation with the Military Commander" *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52737.
32. British Ambassador to the Foreign Office, 29 March 1946. *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52670; British Foreign Office, "Memorandum on Persia", 13-16. April 1946. *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52673; British Military Attaché to the Foreign Office, 22 May 1946. *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52710; British Ambassador to the Foreign Office, 13 June 1946. *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52710.

- 34-52678; British Cabinet, 4 July 1946, *F. O. 371 / Persia 1946* : 34-52706.
33. British Military Attaché to the Foreign Office, 16 October 1946, *F. O. 371 - Persia 1946* / 34-52711; U. S. Ambassador to the State Department, *Foreign Relations of United State* (1946). VIII, 496, 522-29, 541-44.
۳۴. دچه کسی قدرت دارد؟، جبهه، ۳۰ آبان ۱۳۲۵.
۳۵. دنکائی از خاطرات قوام، خواندنیها، ۲۳ مهر ۱۳۳۴.
۳۶. دنکائی درباره اتحادیه‌های کاریگری، خواندنیها، ۱۶ مهر ۱۳۳۳.
۳۷. اسکی به رغم کوشش برای جلب کارگران، همچنان دو دست مدیران و مهندسان ماند. برای مثال: در نخستین کنگره‌اش بیست و یک نفر از سی و شش نماینده حاضر، مهندس و فقط دو نفر کارگر بودند. نگاه کنید به: «نخستین کنگره اسکی»، کارگران ایران، ۱۵ آبان ۱۳۲۸.
۳۸. حزب توده «نامه سرگشاده به قوام»، رهبر، ۵ آذر ۱۳۲۵.
۳۹. دموکرات ایران، ۱۳ دی ۱۳۲۵.
40. British Consul in Tabriz "Three Monthly Report for January-June 1946". *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52679.
41. British Military Attaché to the Foreign Office, 27 November 1946, *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52711.
۴۲. بهرام، ۵ آذر ۱۳۲۵
43. British Military Attaché to the Foreign Office, 18 December 1946, *F. O. 371 / Persia 1946* / 34-52689;
- قوام، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۲۲ آذر ۱۳۲۶.
۴۴. نرس، ۲۳-۲۷ دی ۱۳۲۵.
۴۵. م. مبارز (مستعار)، حزب دموکرات ایران را بشناسید (تهران، ۱۳۲۶).
۴۶. تهران در سال ۱۳۲۶ با ۸۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت، ۲۳۰،۰۰۰ نفر رأی دهنده بالقول داشت. از این تعداد فقط ۷۰،۰۰۰ نفر رأی دادند. سردم، ۲ بهمن ۱۳۲۵.
۴۷. ا. متین دفتری، «خاطرات»، سالنامه دنیا، ۱۹ (۱۳۴۲)، ۳-۱۶.
۴۸. ع. فرامرزی، «خاطرات»، سالنامه دنیا، ۱۹ (۱۳۴۲)، ۳۰-۳۵.
۴۹. حزب دموکرات، قیام ایران، ۱۲ تیر ۱۳۲۶.
۵۰. دموکرات ایران، ۵ مرداد ۱۳۲۶.
۵۱. ذوالفقاری، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۱۸ شهریور ۱۳۲۶.
۵۲. دموکرات ایران، ۸ دی ۱۳۲۵ و ۱۹ فروردین ۱۳۲۶. ۱. ۱۳۲۶. بختیاری، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۱۰ آذر ۱۳۲۶.
۵۳. ا. متین دفتری، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۳۱ شهریور ۱۳۲۶.
۵۴. خواندنیها، ۸ تیر و ۱۶ تیر ۱۳۲۶.
۵۵. ا. رضوی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۲۰ آذر ۱۳۲۶. س. حکمت «نقش من در مجلس»، سالنامه دنیا، ۲۱ (۱۳۴۴)، ص ۲۵۰-۲۵۴.
۵۶. م. آشتیانی زاده، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۲۸ دی ۱۳۲۶.
۵۷. قدرت فزاینده شاه در خواندنیها، نمایی هفتگی مطبوعات کشور نمایان است. عکس او در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۲ فقط یکبار؛ در ۱۳۲۲-۱۳۲۳ یاز یک بار؛ در ۱۳۲۳-۱۳۲۴ دوبار؛ در ۱۳۲۴-۱۳۲۵ دوازدهبار؛ و در ۱۳۲۶-۱۳۲۷ هجدهبار که هفده مورد آن در لباس نظامی بود، در این مجله چاپ شد.
۵۸. رضوی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۹ اسفند ۱۳۲۷؛ رزم آرا، «سخنی با ملت»، اطلاعات، ۷ مهر ۱۳۲۷.

۵۹. غیرنظامیان تبعیض نداشتن به دلیل آن که اعضای خانواده منطقی را عامل قتل مسعود قلسداد کرده بود؛ فوراً از ایران اخراج شد.
۶۰. م. فاتح، پنجاه سال نفت ایران (تهران، ۱۳۳۵)، ص ۳۸۷.
۶۱. ف. کشاورز، دولت هژیره، رزم ماهانه، ۱ (تیر ۱۳۲۷)، ۱۶-۱۹.
۶۲. سید ضیاء در مصاحبه‌ای مضمون‌گانی گفت که اگر نخست‌وزیر می‌شد، قرارداد تسلیحاتی را لغو می‌کرد؛ زیرا امکان به ماشین آلات کشاورزی و تسهیلات پزشکی نیازمند است، نه به توپ و تانک. او افزود که محدودیت‌های اعمال شده بر حزب توده را از میان برمی‌داشت؛ زیرا معتقد به وقایع همه احزاب سیاسی است. خواندنیها، ۸ اسفند ۱۳۲۶، رابین شرفی سفارت انگلیس دو ساعت با سیدضیاء گفتگو کرد تا او را قانع کند که با حزب توده متحد نشود.
- British Ambassador to the Foreign Office, 10 November 1948, F. O. 371 / Persia 1948 / 34-68709.
۶۳. در مورد بحوار مشروطیت سال ۱۳۲۷ نگاه کنید به: «شاه و مشروطیت»، زندگي، ۱۷ آبان ۱۳۲۷؛ م. لندن، حکومت ساعده، رزم ماهانه، ۱ (آذر ۱۳۲۷)، ص ۷۳-۸۰ و حزب دموکرات، آیا شاه می‌تواند در امور مملکت مداخله کند؟ (تهران، ۱۳۲۷).
64. State Department to the U. S. Embassy in Tehran, 1 February 1946, Foreign Relations of United States (Washington, D. C., 1949), 6. 476.
- سفارت انگلیس همچون سفارت امریکا مخالف هرگونه دسیسه‌گری در مشروطه ایران بودند؛ زیرا به شاه اعتماد کامل نداشتند و نیز خواستار نوعی نمایندگی پارلمانی بودند. همان‌طور که وزارت خارجه انگلیس اشاره کرد، «مجلس هر چند گرفتار مسائل داخلی است. شکلی اصیل از احساسات ملی است و در مواردی چون توافقت ایران و شوروی نقض بسیار ارزشمندی ایفا می‌کند. اگر در شرف انحلال قرار گیرد، کارایی اش قطعاً خواهد دید. شاه حتی ممکن است روزی به انحلال آن و بر سرکار آوردن مجلسی موافق خواسته‌های روسها وادار شود».
- 9 March 1948, F. O. 371 / Persia 1948 / 34-68711.
۶۵. در همان زمان شایع شد که چند تن از رهبران توده‌ای، بخصوص در شاخه نظامی حزب، بدون اطلاع یاران‌شان نقشه سوء قصد را طرح کرده‌اند. یک رهبر توده‌ای که در سال ۱۳۳۶ از حزب کناره گرفت، این نظریه را تأیید می‌کند: ف. کشاورز، من متهم می‌کنم (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۱۰۴-۱۰۵. اما سخن او به دو دلیل عمده جای تردید دارد. نخست آن که هیچیک از رهبران توده‌ای احتیاط‌های لازم را برای گریز از بازداشت‌های آتی انجام ندادند. دیگر این که نه شهربانی و نه رهبران خاطبی توده‌ای مدرک چشمگیری ارائه ندادند که دال بر ارتباط ضارب مورد نظریا حزب توده باشد.
۶۶. م. ساعده، برنامه دولت، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۹ اسفند ۱۳۲۷.
۶۷. غ. صاحب‌بیوتی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم، ۲۰ تیر ۱۳۲۸.
68. The New York Times, 14 February, 1950.
69. American Chargé d'Affaires to the State Department, 14 February 1949; Assistant to the Secretary of Defense, 'Memorandum on Military Assistance to Iran (1949)'; American Ambassador to the State Department, 18 November 1949, Foreign Relations of United States (1949), 479-80, 583; American Ambassador to the State Department, 3 September 1948. Foreign Relations of United State (Washington, D. C., 1948) V. 176-77.
۷۰. جبهه ملی، «اطلاعیه عمومی»، شماره ۲، آبان ۱۳۲۸.
۷۱. ا. ملکی، تاریخچه جبهه ملی (تهران، ۱۳۳۳)، ص ۴۰۱.
۷۲. جبهه ملی، «برنامه و اساسنامه جبهه ملی»، باختر امروز، ۱ تیر ۱۳۲۹.
۷۳. ا. فخاری، «زندگی دکتر مصدق»، خواندنیها، ۱ اردیبهشت ۱۳۲۷.
۷۴. حزب ایران، «شرایط الحاق»، جبهه، ۲۳ فروردین ۱۳۲۵.
۷۵. «ملت باید حکومت کند، شاه باید سلطنت کند»، جبهه آزادی، ۱۹ اسفند ۱۳۳۲؛ «سیاست خارجی»، جبهه آزادی، ۴ اسفند ۱۳۳۱؛ «سوسیالیسم و حزب ایران»، جبهه آزادی، ۷-۱۸ اسفند ۱۳۳۱.
۷۶. حزب زحمتکشان، «برنامه حزب ما»، شماره ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰.

۷۷. حزب زحمتکشان، تشکیل حزب زحمتکشان ایران (تهران، ۱۳۴۰).
۷۸. خ. ملکی، «نیروی سوم چیست؟»، نیروی سوم، ۳۱ مرداد - ۷ مهر ۱۳۳۱.
۷۹. خ. ملکی، «مذهب و کمونیسم»، نیروی سوم، آبان ۱۳۳۱.
۸۰. «کسروی، هژیر و رزم آرا چگونه کشته شدند»، خواندنیها، ۱ مهر - ۱۰ آبان ۱۳۳۴.
81. Special Correspondent, "Revival of Iran's Fedayan Islam", *Jerusalem Post*, 18 March 1965.
۸۲. مثلاً در بین هشت تن عضو فدائیان اسلام که در سال ۱۳۳۴ به جرم ارتکاب به قتل در سال ۱۳۲۹ محاکمه شدند، متوسط سن رهبران فقط بیست و شش سال بود. گروه از سه قلبه، دو شاگرد مغازه، یک نجار، یک خیاط و یک پیراهن دوز تشکیل می شدند نگاه کنید به: اطلاعات (۵-۲۶ دی، ۱۳۳۴). همین طور در بین بیست و نه نفر مبارزان فدائیان اسلام که در سال ۱۳۳۱ زندانی شدند، متوسط سن بیست و پنج سال بود. از چهارده نفر شاغل در این گروه، چهار نفر دستفروش، دو نفر پیراهن دوز، یک نفر واعظ، یک نفر محصل، یک نفر تعمیرکار دوچرخه، یک نفر بافنده، یک نفر بنا، یک نفر گراووساز، یک نفر نجار و یک نفر لیسنر بود. نگاه کنید به: اطلاعات: ۲۶ تیر ۱۳۳۱.
۸۳. فدائیان اسلام، اعلامیه فدائیان اسلام (تهران ۱۳۲۹) ص ۱-۹۶.
۸۴. صالح که در کابینه ائتلافی قوام در سال ۱۳۲۵ وزیر دادگستری بود، پس از تحصن دو دربار به جبهه ملی پیوست بود.
85. R. Cortam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh, 1964), p. 261.
۸۶. ر. شحیحی، نمایندگان مجلس شورای ملی (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۱۷۶.
۸۷. بقایی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۱ تیر ۱۳۲۹.
۸۸. مصدق، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۳۰ خرداد ۱۳۲۹.
۸۹. همان، ۲ خرداد ۱۳۲۹.
۹۰. حائری زاده، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۹ شهریور ۱۳۳۰ و ۳ مهر ۱۳۲۹.
۹۱. مکی، صورت جلسه مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۳۰ خرداد ۱۳۲۹ و ۵ مهر ۱۳۳۰.
۹۲. کاشانی، نامه به مجلس، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲۸ خرداد ۱۳۲۹.
93. *New York Times*, 28 June 1950.
۹۴. حمایتی که رزم آرا دنبالش بود، اطلاعات هفتگی، ۸ اسفند ۱۳۳۰ - ۱۴ فروردین ۱۳۳۱، شاهد ۵ دی ۱۳۲۹.
۹۵. در مورد مباحثات مربوط به لایحه تقسیم اراضی دولتی، نگاه کنید به: صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۶ اسفند ۱۳۲۸، ۱ تیر ۱۳۲۹، ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، نقل قولها از م. شوشتری، همان، ۱۶ اسفند ۱۳۲۸. نظریزاده کرمانی، همان، ۲۰ فروردین ۱۳۲۹، ب. کهکشد. همان، ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، است.
۹۶. در مورد مباحثات مربوط به لایحه انجمنهای ایالتی. نگاه کنید به: صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۵ تیر - ۱۹ مرداد ۱۳۲۹. نقل قولها از بقایی، همان، ۱۵ تیر ۱۳۲۹، شایگان، همان، ۲۱ تیر ۱۳۲۹، مکی، همان، ۸ مرداد ۱۳۲۹، کاشانی، همان، ۸ مرداد ۱۳۲۹، مصدق، همان، ۱۹ مرداد ۱۳۲۹، است.
۹۷. ع. معجهدی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲۱ خرداد ۱۳۳۰.
۹۸. جبهه ملی، اعلامیه به ملت، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۶ تیر ۱۳۲۹، مکی، همان، ۶ فروردین ۱۳۳۰، صالح، همان، ۲۹ بهمن ۱۳۲۹، مصدق، سخن با ملت، شاهد، ۹ دی ۱۳۲۹، کاشانی، اعلامیه، شاهد، ۳۰ آذر ۱۳۲۹.
۹۹. پس از کودتای ۱۳۳۲، حکومت کوشش ناموفق کرد تا این قتل را به مصدق، کاشانی، مکی، بقایی، شایگان، تریمان و دیگر رهبران جبهه ملی مربوط سازد. نگاه کنید به: اطلاعات ۵ دی - ۲۲ بهمن ۱۳۳۴.
۱۰۰. *The Times*, 14 April 1951، علا، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲۳ فروردین ۱۳۳۰، شفق، صورت جلسات مذاکرات مجلس، دوره اول سنه ۲۴ فروردین ۱۳۳۰، شاه، پیام به ملت، تهران، مصور، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۰، ج. امامی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۰.
- Special Correspondent, "Internal Issues behind the Persian oil Demands", *the Times*, March 1951.

۱۰۲. ج. امانی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۲ آبان ۱۳۳۰.
۱۰۳. به نقل از قانچ، پنجاه سال نفت ایران، ص ۵۸۰.
۱۰۴. کسروی، هزیر و رزم آرا چگونه کشته شدند، خواندنیها، مهر - ۱۰ آبان ۱۳۳۴؛ کاشانی، پیام به ملت، باختر امروز، ۱۴ تیر ۱۳۳۰.
۱۰۵. نیش، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۹ خرداد ۱۳۳۰.
۱۰۶. ملک مدنی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۳ اسفند ۱۳۳۱ م. ریگی، همان ۲۱ دی ۱۳۳۰. دمانندی، همان، ۹ دی ۱۳۳۱.
۱۰۷. ج. وکیل پور، همان، ۳۰ بهمن ۱۳۳۱ ع. فرامرزی، همان، ۳۰ آذر ۱۳۳۱.
۱۰۸. نریمان، همان، ۲۹ مرداد ۱۳۳۱؛ زیرک زاد، همان، ۷ مرداد ۱۳۳۱ ج. خنخلالی، همان، ۱۴ دی ۱۳۳۱.
۱۰۹. ع. مدرس، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۵ آذر ۱۳۳۱.
۱۱۰. مصدق، استعفانامه عمومی، اطلاعات، ۲۶ تیر ۱۳۳۱.
۱۱۱. کاشانی، اعلامیه برای ملت، شاهد، ۲۸ تیر ۱۳۳۱.
۱۱۲. برای شرح مفصل قیام تیر، نگاه کنید به: ج. ارستجانی، یادداشت‌های سیاسی (تهران، ۱۳۳۵)، ص ۱-۱۸۰؛ «سی تیر، سالنامه دنیا ۹ (۱۳۳۲)». ۱۷۶-۱۸۱ ع. شایگان، «قیام سی تیر» یفا، ۵ شهریور ۱۳۳۱، ۳-۲-۳۱۰؛ قدسی، کتاب خطرات من، دو، ۷۳۳-۷۳۶؛ اطلاعات، ۲۶ تیر - ۲ مرداد ۱۳۳۱؛ باختر امروز، ۲۶ تیر - ۲ مرداد ۱۳۳۱.
۱۱۳. تهران مصور، ۲۴ تیر ۱۳۳۲.
۱۱۴. به سوی آینده، ۱۲ اسفند ۱۳۳۱.
۱۱۵. ف. زاهدی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، دوره اول سنه، ۲۳ مهر ۱۳۳۱.
۱۱۶. استجایی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، دوره اول سنه، ۱ آبان ۱۳۳۱.
۱۱۷. مصدق، سخن با ملت، باختر امروز، ۵ مرداد ۱۳۳۲.
- 118 *New York Times*, 4-14 August 1957.
۱۱۹. غنات آبادی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۹ مرداد ۱۳۳۱.
۱۲۰. مکی، همان، ۱۲ بهمن ۱۳۳۱.
۱۲۱. اطلاعات، ۱۲ شهریور ۱۳۳۱؛ غنات آبادی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۱۴ دی ۱۳۳۱.
۱۲۲. اطلاعات، ۱۹-۲۲ آبان ۱۳۳۱.
۱۲۳. غنات آبادی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم.
۱۲۴. نریمان، همان، ۹ دی ۱۳۳۱، غنات آبادی، همان، ۱۱ دی ۱۳۳۱.
۱۲۵. کاشانی، «بگ پیام»، تهران مصور، ۱۰ فروردین ۱۳۳۱.
۱۲۶. ب. جلالی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۱۴ دی ۱۳۳۱.
۱۲۷. اطلاعات، ۷ مرداد ۱۳۳۲ و ۲۰ مهر ۱۳۳۱؛ درگیری بین مصدق و کاشانی، خواندنیها، ۲ اسفند ۱۳۳۶.
۱۲۸. غنات آبادی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۱۳ آبان، ۲۹ دی ۱۳۳۱ و ۴ خرداد ۱۳۳۲.
۱۲۹. به نقل از آتش (مستعار)، قیام در راه سلطنت (تهران، ۱۳۳۳)، ص ۵-۵۶.
۱۳۰. حاتری زاد، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ بقایی، همان، ۲۵ و ۲۹ دی ۱۳۳۱ م. بقایی، چه کسی منحرف شد؟ دکتر مصدق یا دکتر بقایی؟ (تهران، ۱۳۳۹)، ص ۱-۳۶۰.
۱۳۱. اطلاعات، ۲۰ مهر ۱۳۳۱.
۱۳۲. دولت حامی مصدق است. نیروی سوم، ۹ دی ۱۳۳۱؛ خ. ملکی، «روحانیت و سیاست»، نیروی سوم، ۷ آذر ۱۳۳۱؛ «برنامه حزب ما»، نیروی سوم، ۲۲ خرداد ۱۳۳۲.
۱۳۳. خ. ملکی، «مذهب و مارکسیسم»، نیروی سوم، ۱ آبان ۱۳۳۱؛ «انقلاب فرهنگی»، جهان نو، ۲۷ مهر ۱۳۳۱.
۱۳۴. «مردم فریبی»، جبهه آزادی، ۲۱ فروردین ۱۳۳۲؛ «حوادث اخیر»، جبهه آزادی، ۴ اسفند ۱۳۳۱؛ «کنفرانس مطبوعاتی کاشانی»، جبهه آزادی، ۱ تیر ۱۳۳۲.

۱۳۵. حوادث سزای قیام، اطلاعات هفتگی، ۱۳ شهریور ۱۳۳۲.

۱۳۶. این روایت از کودتای ۱۳۳۲ از مصاحبه‌های یک عامل سابق سیا که در رویدادها شرکت داشت، و از منابع منتشر شده زیرگرد هم آمده است:

Cottam, *Nationalism in Iran*, pp. 227-29; G. de Villiers, *The Imperial Shah* (Boston, 1977), pp. 177-206; and K. Roosevelt, *Countercoup: The Struggle for The Control of Iran* (New York, 1979).

۱۳۷. ا. داورپناه، کودتای ۱۳۳۲، اطلاعات، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸.

138. Cottam, *Nationalism in Iran*, p. 226; S. Margold, "The Streets of Tehran", *Reporter*, III November 1953; *Time*, 31 August 1953.

۱۳۹. قیام بیست و هشتم مرداد، اطلاعات هفتگی، ۶ شهریور ۱۳۳۲. به گفته یک افسر هوادار مصدق، ۱۶۶ سرباز و نظامی‌کننده در کمره تالکته شدند نگاه‌کننده به س. فشارکی، و کودتای ۱۳۳۲، اطلاعات، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.

## فصل ۶: حزب توده

۱. اسکندری، درباره زندگیم، ایران ما، ۱۴ مرداد ۱۳۲۵.
۲. ملیحان اسکندری پس از سال ۱۳۰۵ شاغل اداری‌اش را از دست داده بود و چون برخلاف اکثر شرافه فاجز درآمد شخصی نداشت، مجبور بود از راه خرده فروشی امرز معاش کند.
۳. حزب توده، برنامه موقت حزب سیاست، ۲ اسفند ۱۳۲۰. برای بحث درباره این برنامه، نگاه کنید به: ع. کامبخش، تأملی در تاریخ حزب توده، دنیا، ۷ (بهار ۱۳۴۵)، ۴۸-۴۸؛ ع. کامبخش، تشکیل حزب توده، دنیا، ۷ (پاییز ۱۳۴۵)، ۲۴-۲۴؛ ع. اسکندری، تاریخ مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۲۲) یک، ۱۳-۱۵.
۴. اسکندری، چند نکته درباره تشکیل حزب توده، دنیا، ۱ (شهریور ۱۳۵۳) ۲-۷؛ اسکندری، نخستین سال مبارزه حزب توده، دنیا، ۱ (آذر ۱۳۵۳)، ۱۳-۱۸.
۵. اسکندری، نخستین سال مبارزه حزب توده، ص ۱۳-۱۸؛ س. اسکندری، خطاب به نخستین کنفرانس تهران، رهبر، ۱۰ بهمن ۱۳۳۲.
۶. ب. طوی، پنجاه و سه نفر (تهران، ۱۳۲۳)، ص ۱۸۹.
۷. متخصصان غربی به سهولت رهبران حزب توده را اعتراضات خط اول، کمونیست‌های قدیمی فرض کردند و به این نتیجه نادرست رسیدند که حزب توده چیزی جز بخش علنی حزب کمونیست مخفی قدیم نبود. مثلاً ج. لیخوفسکی مدعی است که حزب توده در واقع توسط پشه‌وری رهبری می‌شد و پشه‌وری کسی غیر از سلطان‌زاده، کمونیست سابقه‌دار نبود. نگاه کنید به:

G. Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 1918-48* (Ithaca, 1949), pp. 223-25

همین طور، سازمان سیا در سال ۱۳۳۳ گمان برد که حزب توده را کمانران: کمونیست قدیمی، اداره می‌کند. نگاه کنید به:

C. S. Embassy to the State Department, "Anti-Tudeh Campaign," *The Declassified Documents Retrospective Collection*, Microfiche: 1952-54 (75), 309 A.

این متخصصان نه تنها اختلافات وسیع بین بینانگاران حزب توده و کمونیست‌های قدیم را نادیده می‌گیرند، بلکه این نکته را نیز فراموش می‌کنند که انقلابیونی چون سلطان‌زاده و کامران در دوران تصفیه‌های استالینی در دهه ۱۹۳۰ (۱۳۱۰: حذقی، شنید).

۸. حزب توده، گزارش کار نخستین کنفرانس محذماتر تهران، رهبر، ۱۰-۲۱ بهمن ۱۳۳۱.

۹. ر. رادوش، خطاب به نخستین کنفرانس تهران، رهبر، ۱۰ بهمن ۱۳۳۱.

۱۰. حزب توده، برنامه حزب، رهبر، ۲۳ بهمن ۱۳۳۱.

۱۱. حزب توده و هواداری در سیاست خارجی، رهبر، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۳.

۱۲. ح. مرزوی، نظام را چگونه تغییر دهیم: با انقلاب یا پارتیزان؟، مرداد، ۳۰ آذر ۱۳۳۲.

۱۳. حزب توده، «سازمانه حزب»، ۲۳ بهمن ۱۳۲۲.
۱۴. اوتسیان، اصول تشکیلاتی حزب (تهران، ۱۳۲۳).
۱۵. شرح حال اشخاص از مصاحبه‌ها و خاطراتی که از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ چاپ شده و یادبردهای منتشر شده از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۵ گرفته شده است.
16. British Chargé d'Affaires to the Foreign Office, "Memorandum on the Tudeh Congress", *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40187*.
17. Ibid.
۱۸. اگرچه بازده نواز رهبران اولیه از طبقات متوسط و پایین بودند، مخالفان حزب چهار نفر دیگر را در نظر می‌گرفتند تا عنوان کنند که «اعضای ناراضی طبقه اصناف» حزب را تشکیل داده‌اند. مثلاً سردبیر اطلاعات اصغر داشت که حزب توده اسمی بی‌مستقیم؛ زیرا مرانش «شاهزادگان قاجار» هستند. نگاه کنید به: ع. سعودی، «زنگنه‌ی خطر»، اطلاعات ۹ مرداد ۱۳۲۳. ارمنجانی، مشاور قوام مدعی بود که «شراف زمیندار قدیم» حزب توده، روشنفکران و دیپلمات جوان، ایران را آنگرام می‌کنند. نگاه کنید به: دکتر داریا، «کمونیسم ایرانی»، ایران ما، ۱۳ تیر ۱۳۲۳ همین‌طور، حزب دموکرات قوام استدلال می‌کرد که حزب توده نمی‌تواند نماینده «کارگران، زحمتکشان و روشنفکران» باشد. زیرا «زمینداران ثروتمند» آن را تشکیل می‌دهند و رهبری می‌کنند. نگاه کنید به: ع. محمودی، «ایران دموکرات تهران»، ۱۳۲۴، ص ۷۶.
۱۹. «طوفان در آذربایجان» اطلاعات ماهانه، ۴ آبان ۱۳۳۰، ص ۷-۱۰. ع. جودت، تاریخ فرقه دموکرات تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۶۱-۱۴۵.
۲۰. برای شرح این حادثه، نگاه کنید به: ع. ارمنجانی، «صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس پانزدهم»، ۲۵ شهریور ۱۳۲۶.
۲۱. «تاریخچه حزب عدالت»، آذر، ۲۷ مرداد - ۱۱ آبان ۱۳۲۲، ج. پیش‌واری، «حزب اصیل چیست؟»، آذر، ۲۳ - ۳۱ خرداد ۱۳۲۴.
۲۲. «درباره کتاب پنجاه و سه نفر»، آذر، ۳۰ مهر - ۷ آبان ۱۳۲۳.
۲۳. «آیین یادداشت‌های زندان (تهران، ۱۳۲۲)»، ص ۱-۸.
24. British Minister to the Foreign Office, "Memorandum on Parties Active in the General Elections", *F. O. 371 Persia 1943 / 34-35074*.
۲۵. «رادمش» «گزارش نتایج انتخابات»، رهبر، ۱۳ مرداد ۱۳۲۳.
26. British Minister to the Foreign Office, 17 March 1943, *F. O. 371 Persia 1943 / 34-35109*;  
British Military Attaché to the Foreign Office, 22 April 1943, *F. O. 371 Persia 1943 / 34-35109*.
۲۷. مردم، ۳۰ مهر ۱۳۲۲.
28. British Consul in Mashad, 7 May-23 June 1943, *F. O. 371 / Persia 1943 / 34-35061*; British Consul in Tabriz, 5 June-13 July 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40178*; British Consul in Isfahan, 7 April-13 July 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-46163*; British Ambassador to the Foreign Office, 18 July 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-20187*.
۲۹. حزب توده، «گزارش نخستین کنگره حزب»، رهبر، ۱۱ مرداد - ۱۶ شهریور ۱۳۲۳.
۳۰. ع. کامبخش، «حزب توده در مبارزه برای ایجاد جبهه متحد دموکراتیک»، دنیا، ۵ (پاییز ۱۳۴۳)، ۶-۱۹.
31. British Chargé d'Affaires to the Foreign Office, "Memorandum on the Tudeh Congress", *F. O. 371 Persia 1944 / 34-40187*.
۳۲. حزب توده، «برنامه حزب»، رهبر، ۱۴-۱۶ شهریور ۱۳۲۳.
۳۳. «فاسمی: حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟» (تهران، ۱۳۲۳)، ص ۲-۵.
۳۴. رهبر، ۱۸ دی ۱۳۲۳.

35. American Ambassador to the State Department, 27 October 1944. *Foreign Relations of United States* (Washington, D. C., 1944), V, 461; *New York Times*, 17 March 1945;  
توفیق: ۱۶ مرداد ۱۳۲۴؛ فرمان: ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۵.
36. *New York Times*, 15 June, 1946, 17 March 1945; British Ambassador to the Foreign Office, 13 June 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52664*;  
American Ambassador to the State Department, 31 May 1946. *Foreign Relations of United States* (Washington, D. C., 1946), VII, 490.
37. احزاب توده و ایران، دینیه الحاق، جبهه ۹، تیر ۱۳۲۵.
38. م. پور سرنیپ، ازنده‌یاد حزب توده، جبهه ۱۰ مهر ۱۳۲۵.
39. رهبر: ۱۴ مهر ۱۳۲۵.
40. British Ambassador to the Foreign Office, 25 June 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52675*.
41. British Consul in Shiraz, "Two-Weekly Reports for 1945." *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45457*.
42. British Consul in Kerman, \*15 August and 15 February 1945, *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45455*.
43. J. H. Jones, "My Visit to the Persian Oilfields," *Journal of the Royal Central Asian Society*, 34 (January 1947), 56-68.
44. British Foreign Office, "Report of the Parliamentary Delegation to Persia", *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52718*; British Cabinet, Notes on the Report of the Parliamentary Delegation to Persia, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52616*.
45. U. S. Congress, Committee on Foreign Affairs, *The Strategy and Tactics of World Communism* (Washington, D. C., 1949), pp. 7-9; British Labour Attaché to the Foreign Office, "The Tudeh Party and Iranian Trade Unions," *F. O. 371 / Persia 1947 / 34-61993*; U. S. Congress, *The Strategy and Tactics of World Communism*, pp. 7-9; British Ambassador to the Foreign Office, 8 October 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52684*.
46. U. S. Congress, *The Strategy and Tactics of World Communism*, p. 7.
47. British Military Attaché to the Foreign Office, 25 January 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52710*.
48. British Ambassador to the Foreign Office, 24 December 1946, *F.O.371/Persia 1946/34-52686*.  
یک دهه بعد، حکومت ایران در تلاش خود برای یافتن ارتباط مستقیم بین حزب توده و اتحاد شوروی ناکام ماند. بهرامی در سال ۱۳۳۶ هنگام ابراز ندامت و ارائه مدارک به شهریانی، اقرار کرد که در عرض پانزده سال عضویت در کمیته مرکزی و وظیفه‌هایی که دیرکل بود، چنین ارتباطی مشاهده نکرده است. مسئله رابطه بین حزب توده و اتحاد شوروی همچنان مبهم و خاموش است. هر حدسی در این خصوص همیشه متأثر از عقاید سیاسی شخص است. حتی اعضای کمیته مرکزی، اعضای عادی به کنار، در این خصوص اطلاع درستی ندارند. در سالهایی که در کنار رهبری قرار داشتیم، اغلب علی‌اوف دبیر سفارت شوروی را هم در مهمانیها و هم خارج از مناسبتهای عمومی ملاقات می‌کردیم اما گفتگوهایمان همیشه به مسائل کلی و عمومی مثل اوضاع جهان، سیاستهای اتحاد شوروی و بعضی اوقات مسائل نزدیک که با آن برخورد کرده بودیم، محدود می‌شد. هرگز درباره سازمان حزب توده صحبتی نکردیم. فرماندار نظامی تهران، میرکموتیم در ایران (تهران، ۱۳۳۶)، ص ۲۱۵-۲۱۶.
49. British Ambassador to the Foreign Office, "Memorandum on the Present Situation in Persia" *India Office / LP & S. 12-3491A*.
50. British Military Attaché to the Foreign Office, 1 January 1944, *India Office / LP & S / 12-3505*.



51. Ibid.

۵۲. یک دموکرات رده بالا برای جلب طرفداران بیشتر، اظهار داشت که دولت «یک میلیون هوادار» حزب توده را مسؤول اعمال خائنانه و هیران آنها نمی‌داند. نگاه کنید به:

British Ambassador to the Foreign Office, 29 December 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52689*.

۵۳. ۱. قاسمی «ستایش روزیه»، توده، ۱ (فروردین ۱۳۴۵)، ۱-۳؛ کمیته اجرایی موقت، «بیاتیه»، مردم، ۱۵ و ۲۰ دی ۱۳۲۵.  
 ۵۴. «مخاطب مارکسیستی»، مردم، ۱۴ خرداد - ۲ شهریور ۱۳۲۶؛ «طیفه کارگر چه می‌خواهد؟ حزب توده چه می‌گوید؟» (تهران بی‌تا).  
 ۵۵. «حقایق گفتمانی» (تهران، ۱۳۲۶).

۵۶. پ. مبارز (مستعار)، «آیا حزب توده ایران شکست خورد؟» (تهران، ۱۳۲۶).  
 ۵۷. «پریم» در سالهای بعد عضو کالج وادهام در دانشگاه آکسفورد شد.  
 ۵۸. «آلاتور» (مستعار)، حزب توده ایران سر دوازه (تهران، ۱۳۲۶)، ص ۱-۱۴۵.  
 ۵۹. «پریم، چه باید کرد؟» (تهران، ۱۳۲۶)، ص ۱-۲۴.  
 ۶۰. ۱. طبری، «تحلیل شرایطی که حزب توده در آن ظهور کرد، گسترش یافت و مبارزه کرد»، نامه مردم، ۱ (فروردین ۱۳۲۶)، ۱-۱۳.

۶۱. «تحلیلی از وضع حزب (تهران، ۱۳۲۶)» ص ۱-۴۰۰؛ «پریم» ص ۶-۱۰، ۱۲-۱۵؛ «راه حزب توده ایران (تهران، ۱۳۲۵)» ص ۱-۳۵، «پریم» ص ۷-۸، ۱۹-۱۰؛ قاسمی، «در لیه اشعاب»، نامه مردم، ۲ (دی ۱۳۲۶)، ۳-۸.

62. British Ambassador to the Foreign Office, 25 October 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40241*.

۶۳. خ. ملکی، «حزب توده چه می‌گوید و چه می‌کند»، تهران، ۱۳۳۰.

64. British Labour Attaché to the Foreign Office, 31 March 1948, *F. O. 371 / Persia 1948 / 34-68705*.

۶۵. «تقدیمی بر وضع فعلی در حزب ما»، نامه مردم، ۱ (خرداد ۱۳۲۶)، ۲۳-۳۳؛ ۱. طبری، «حزب چیست؟» نامه مردم، ۱ (اردیبهشت ۱۳۲۶)، ۱-۱۰.

۶۶. ۱. طبری، «تزلزل شخصیت»، نامه مردم، ۱ (تیر ۱۳۲۶)، ۱-۳؛ ۱. طبری، «در باره بوخی انحرفات»، نامه مردم، ۲ (بهمن ۱۳۲۶)، ۱-۸؛ ۱. طبری، «مبارزه و شیوه تفکر»، نامه مردم، ۱ (دی ۱۳۲۵)، ص ۸۰-۸۶.

۶۷. مذاکرات کنگره دوم حزب مشر نشده است اما برای خلاصه‌ای از آن، نگاه کنید به: ۱. طبری، «تحلیل مذاکرات کنگره دوم حزب»، نامه مردم، ۲ (اردیبهشت ۱۳۲۷).

B. Alavi, *Kampfendes Iran* (Berlin, 1955), pp.101-104.

۶۸. م. یزدی، «شهادت در دادگاه نظامی»، اطلاعات، ۲۶-۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۴.

۶۹. مردم، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۷.

۷۰. از رهبران تبعیدی حزب توده فقط اوتسیان در کادر رهبری جدید غایب بود، او فعالیت‌هایش را به حزب کمونیست اوستان شوروی منتقل کرده بود.

۷۱. ۱. طبری، «درس‌هایی از تجارب گذشته»، نامه مردم، ۲ (تیر ۱۳۲۷)، ص ۵۰-۵۶؛ ۱. قاسمی، «آموزش کادرها»، نامه مردم، ۲ (خرداد ۱۳۲۷)، ۵۹-۷۱.

۷۲. «سید ضیاء»، اگر نخست‌وزیر بودم، «خواندنیها»، ۸ اسفند ۱۳۲۶.

۷۳. حزب توده، «پیشنهادهایی به نخست‌وزیر»، مردم، ۱۸ مرداد ۱۳۲۷.

74. Alavi, *Kampfendes Iran*, p. 84. فرماندار نظامی تهران، «سیر کمونیسم»، ص ۱۰۷-۱۰۸.

*Le Monde*, 18 October 1948; *New York Herald Tribune*, 24 May 1950; *Christian Science Monitor*, 7 June 1950.

75. British Ambassador to the Foreign Office, 31 March 1948, *F. O. 371 / Persia 1948 / 34-68705*.

۷۶. اطلاعات، ۱۲ اسفند ۱۳۲۷-۲ اردیبهشت ۱۳۲۸.

۷۷. م. مصدق، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شازدهم، ۱۳ تیر ۱۳۲۹.

۷۸. به سوی آینده، ۱۰ مهر ۱۳۳۰.

Time, 14 May 1951.

۷۹. فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۴۹۱.

۸۰. فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۶۰۸؛ ح. ارستجانی، یادداشت‌های سیاسی (تهران، ۱۳۳۵)، ص ۴.

New York Times, 23 July 1952; U. S. Embassy to the State Department, "The Tudeh Party

Today," *The Declassified Documents*, 308D.

۸۱. ظفر، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ جوانان دموکرات، ۱۱ خرداد ۱۳۳۲.

New York Times, 23 July 1953;

فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۶۵۳.

۸۲. فرم‌تدار نظامی تهران، سیر کمونیسم، ص ۳۱۶.

F. Curtois, "The Tudeh Party", *Indo-Iranica*, 7 (June 1954), 14-23; *Time*, 13 July 1953.

۸۳. درباره جنبش یوزواری لیبرال، رزم، ۵ تیر ۱۳۲۹.

۸۴. طبقه حاکم ایران، به سوی آینده، ۸ آذر ۱۳۳۰؛ سیاست‌های دولت، به سوی آینده، ۶ آذر ۱۳۳۰؛ سیاست‌های ضد

ملی دکتر مصدق، به سوی آینده، ۳۱ تیر ۱۳۳۱؛ آیا بین مصدق و شاه ارتباطی هست؟ به سوی آینده، ۱۲ آذر ۱۳۳۰.

۸۵. فقط طبقه کارگر می‌تواند پیشگام انقلاب بر ضد امپریالیسم و قتل‌الیم باشد، رزم، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۲.

۸۶. به سوی آینده، ۲۶ مهر ۱۳۳۰؛ اطلاعات هفتگی، ۳ خرداد ۱۳۳۰؛ آیا بین مصدق و شاه ارتباطی هست؟ به سوی

آینده، ۱۲ آذر ۱۳۳۰.

۸۷. به سوی آینده، ۱۶ مرداد ۱۳۳۰؛ حزب زحمتکشان امریکای همان، ۲۲ مهر ۱۳۳۱؛ باختر امروز، ۲۵ تیر ۱۳۳۰.

۸۸. ل. هراز. «حزب توده و جوانان ایران»، دنیا، ۳ (مرداد ۱۳۵۵)، ۸۹-۹۷؛ ع. کامبخش، نظری به جنبش کارگری و

کمونیستی در ایران (استکهلم، ۱۳۵۴)، دو: ۱۰۳-۱۰۴.

N. Kianouri, "The National Bourgeoisie", *World Marxist Review*, August 1959, pp. 61-65.

89. I. Iskandari, "What Do we Mean by the National Bourgeoisie?" *World Marxist Review*,

September 1959, pp. 10-15.

۹۰. حزب توده، درباره بیست و هشت مرداد (پی‌جا، ۱۳۴۲)، ص ۱-۶۴.

۹۱. «توطئه حزب توده»، شاهد، ۱ مرداد ۱۳۳۱؛ خ. ملکی، «یادداشت ماه معلم و زندگانی فروردین- اردیبهشت ۱۳۳۲،

ص ۱۰۰-۱۰۵؛ اتحاد با حزب توده جبهه ملی را تضعیف خواهد کرد، نیروی سوم ۵ مرداد ۱۳۳۲.

۹۲. کامبخش، نظری به... دو، ۱۰۲.

۹۳. همان، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ سروان قشارکی، «دکودنای ۱۳۳۱»، اطلاعات، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.

۹۴. درباره پایداری ملی، مردم، ۲۲ دی ۱۳۳۲.

95. U. S. Embassy to the State Department, "Anti-Tudeh Campaign", *The Declassified Documents*,

309A.

## فصل ۷: پایگاه طبقاتی حزب توده

۱. ر. روستا، «خطاب به کنفرانس»، رهبر، ۳۰ مرداد، ۱۳۲۴.

۲. حکومت ایران، اقدامات غیرقانونی (تهران، ۱۳۲۶)، ص ۶۲-۶۳.

۳. برگرفته از: فاد و اطلاعات، بهمن ۱۳۲۷ - اردیبهشت ۱۳۲۹.

۴. فهرست اسامی برگرفته از: به سوی آینده، ۲۲ مهر ۱۳۳۰؛ ۱۲ اسفند ۱۳۳۰؛ ۱۷ مهر ۱۳۳۰؛ ۱ اردیبهشت ۱۳۳۱.

۵. مردم، ۸ و ۹ اردیبهشت ۱۳۲۲.

۶. سندبکای مهندسین و تکنیسینها، مصوبات نخستین کنگره سندبکاه جبهه، ۱۱ تیر ۱۳۲۵.

7. British Ambassador to the Foreign Office, 7 February 1946, *F. O. 371: Persia 1946 / 34-52664*.

۸. ع. کامبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیسم در ایران (استکهلم، ۱۳۵۴)، ۱-۱۱۹.
۹. ! طبری، دهشت سال مبارزه، رزم ماهانه، ۱ (شهریور ۱۳۲۷)، ۵-۲. سفارت انگلیس در اوایل سال ۱۳۲۷ گزارشی داد که نفوذ حزب توده در میان دانشجویان روز بروز بیشتر می‌شود.
- British Ambassador to the Foreign Office, 8 December 1948, F. O. 371 / Persia 1948 : 34-68709.
۱۰. م. بازرگان، دفاعیات در دادگاه (بی‌جا، ۱۳۴۴)، ص ۴۰.
۱۱. ! فعالیت‌های حزب توده در دانشگاه تهران، تهران مصور، ۱۱ مرداد ۱۳۳۰.
۱۲. ج. امامی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۹ آبان ۱۳۳۰؛ خ. ملکی، یادداشت ماه، علم و زندگی، فروردین - خرداد ۱۳۳۲، ص ۱۰۰-۱۰۵.
13. *The Times*, 24 October 1947; J. La Hervé, L'Iran, "L'Observateur", 5 June 1952.
۱۴. ! خطر کمونیسم زنان و تهدید می‌کنند، تهران مصور، ۶ فروردین ۱۳۳۱.
۱۵. ! قاسمی، آموزش کادرها، نامه مردم، ۲ (تیر ۱۳۲۷)، ص ۶۹؛ از ۲۴۱۹ نفر که توبه کردند و شغلشان را ذکر کردند، فقط ۸۲ نفر زن بودند. بجز ۴۵ زن خانه‌دار، این تعداد شامل ۱۱ دانشجو، ۱۰ پرستار، ۵ کارمند، ۴ خیاط، ۲ معلم، ۳ دانش‌آموز، ۱ دکتر و ۱ نویسنده بود.
۱۶. جامعه زنان، برنامه جامعه ماه، رهبر، ۳۰ مهر ۱۳۳۲؛ برابری زنان، رهبر، ۱۰ مهر ۱۳۳۵؛ حزب توده، پیشنهادهایی برای قانون جدید انتخابات، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۴ مرداد ۱۳۳۳.
17. S. Huntington, *The Soldier and the State* (Cambridge, 1959), p. 59.
۱۸. ستوان وطن‌دوست، «اطلاعاتی درباره فعالیت‌های حزب توده در ارتش»، اطلاعات، ۱-۱۱ خرداد ۱۳۳۵.
- این گروه‌های بحث، در سال ۱۳۳۴ کسروی، مارکس و انگلس را مطالعه می‌کردند.
۱۹. کمیته مرکزی حزب توده، پاسخ به اتهامات کاذب، فرمان، ۱۵ مهر ۱۳۳۴.
۲۰. قاسمی، استاپش از روزبه، توده، ۱ (فروردین ۱۳۴۵)، ص ۲.
۲۱. ع. کامبخش، دنگانی درباره تاریخ ارتش ایران، دنیا، ۶ (تابستان ۱۳۴۴)، ۲۷-۴۷؛ قائم‌پناه، حزب توده و نیروهای مسلح، دنیا، ۱۵ (تیر ۱۳۵۵)، ۹۸-۱۰۲؛ کامبخش، دنیا، ۱۲ (پاییز ۱۳۵۰)، ص ۶.
۲۲. خ. روزبه، اطاعت کورکورانه (تهران، ۱۳۲۵) ص ۵۷-۵۸.
23. U. S. Embassy to the State Department, "Anti-Tudeh Campaign", *The Declassified Documents Retrospective Collection*, Microfiche 1952-54 (75). 309A;
- فرماندار نظامی تهران، کتاب سیاه (تهران، ۱۳۳۵). در میان کسانی که به حبس ابد محکوم شدند، ستوان جوانی به نام علیمحمد افغانی وجود داشت که شش سال بعد با انتشار رمانی اجتماعی در قواوه توستوی به نام شوهر آهو خانم محافل ادبی را تکان داد.
24. U. S. Embassy to the State Department, "Anti-Tudeh Campaign", *The Declassified Documents*, 309 A.
۲۵. یکی از آنان در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ مسؤول حفظ جان شاه و برگزاری مراسم یادبید نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، در سال ۱۳۳۲ بود.
26. D. Rustow, "The Politics of The Near last" in *The Politics of Developing Areas*, edited by G. Almond and J. Coleman (Princeton, 1960), p. 432.
۲۷. بانک ملی ایران، «شاخص هزینه زندگی» بولتن شماره ۱۴۲ (دی ۱۳۳۲)، ص ۱۹-۲۰.
۲۸. رزم، ۱۹ مرداد ۱۳۳۲؛ رهبر، فروردین - اردیبهشت ۱۳۳۶؛ به سوی آینده، ۶ اسفند ۱۳۳۱.
۲۹. م. طباطبایی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۰ شهریور ۱۳۳۳.
۳۰. ج. فریور، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۰ شهریور ۱۳۳۳.
۳۱. ج. قدسی، کتاب خاطرات من یا تاریخ صد ساله (تهران، ۱۳۴۲)، دوه ۶۶۱-۶۶۲.
۳۲. ! اوانیان، فرهنگ لغت و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی (تهران، ۱۳۳۵)؛ مقاله طبقاتی، رهبر، ۸ آبان ۱۳۳۵؛

۳۲. کمون پاریس، نامه مردم، ۱ (آبان ۱۳۲۵)؛ ۸۳-۹۳؛ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نامه مردم، ۱ (اسفند ۱۳۲۵)، ۶۶-۷۷.  
 ۳۳. ن. کیانوری، مبارزات طبقاتی (تهران، ۱۳۲۷).
۳۴. ا. قاسمی، قانون چیست؟ (تهران، ۱۳۲۶)؛ جامعه را بشناسید (تهران، ۱۳۲۵)؛ مزدک، نامه مردم، ۲ (شهریور ۱۳۲۶)؛ ۵۱-۶۶؛ درباره مجلس سنا، رزم ماهانه، ۱ (خرداد ۱۳۲۷)، ۷-۱۳؛ ۱۴؛ ژوئیه؛ روزی که عصر جدیدی برای بشریت به ارمغان آورده، نامه مردم، ۲ (تیر ۱۳۲۷)، ۷۵-۸۱.
۳۵. نامه مردم، ۱ (مهر ۱۳۲۵)، ۳۲-۳۹؛ (آبان ۱۳۲۵)، ۱۷-۲۴؛ (آذر ۱۳۲۵)، ۱-۵؛ ۲ (مهر ۱۳۲۶)، ۱-۲۱.
۳۶. نین و لنینسم (تهران، ۱۳۲۶)؛ کمونیسم (تهران، ۱۳۲۶)؛ انقلاب ۱۹۰۵ (تهران، ۱۳۲۵)؛ مالکیت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک (تهران، ۱۳۲۷)؛ دولت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک (تهران، ۱۳۲۷)؛ امپریالیسم و عیلتاریسم در دوره حاضر (تهران، ۱۳۲۷).
۳۷. ا. اسحاق، درآمد و سطح زندگی در ایران، نامه مردم، ۱ (شهریور ۱۳۲۵)، ۳۰-۳۶؛ انصاری، زمینداری در ایران، نامه مردم، ۲ (اردیبهشت ۱۳۲۸)، ۹۱-۹۸؛ د. نوایی، هزته زندگی در ایران، رزم ماهانه، ۱ (مهر ۱۳۲۷)، ۳۱-۳۵؛ کاوه، ماتریالیسم و تاریخ فلسفه، نامه مردم، ۲ (بهمن ۱۳۲۶)، ۸-۲۰؛ م. بابک، صدمین سال مانیفست کمونیست، نامه مردم، ۲ (اسفند ۱۳۲۶)، ص ۶-۹.
38. British Consul in Mashad, 18 July and 3 November 1945, F. O. 371 / Persia 1945 / 34-40184; British Consul in Hamadan, Monthly Reports, F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52759; British Consul in Kermanshah, Monthly Reports, F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52698.
۳۹. ف. هویدا، چندکنش درباره اصلاحات ارضی، سخن، ۳ (اردیبهشت ۱۳۲۵)، ۱۴۹-۱۵۶؛ بی توجهی به آموزش، سخن، ۴ (فروردین ۱۳۲۲)، ۴۲۹-۴۳۲؛ ا. بیرشک، از آموزش چه می‌خواهیم؟ سخن، ۴ (شهریور ۱۳۳۲)، ۵۰۹-۵۱۵.
۴۰. هنر و اجتماع، سخن، ۲ (آبان ۱۳۲۶)، ۷۲۱-۷۲۹؛ پ. خانقاری، آنتونول فرانس، سخن، ۱ (تیر ۱۳۲۳)، ۵۵۷-۵۶۴.
۴۱. فهرستان انقلاب مشروطیت، به سوی آینده، ۱۴ تیر ۱۳۳۱، درباره نظر حزب توده به انقلاب مشروطیت؛ نگاه کنید به: ا. طبری، درباره انقلاب مشروطیت، نامه مردم، ۲ (مرداد ۱۳۲۷)، ۱-۸؛ م. بابک، درباره انقلاب مشروطیت، نامه مردم، ۲ (تیر ۱۳۲۷)، ۸۳-۸۶؛ ا. قاسمی، درباره انقلاب مشروطیت، رزم ماهانه، ۱ (مرداد ۱۳۲۷)، ۲۰-۳۹؛ ا. قاسمی، مراحل انقلاب ایران، رزم ماهانه، ۱ (آبان ۱۳۲۷)، ص ۵۵-۶۰.
۴۲. م. یزدی، شهادت در دانشگاه نظامی، اطلاعات، ۲۵ مرداد ۱۳۳۴.
43. General Hurley to President Roosevelt, 13 May 1943. *Foreign Relations of The United States* (Washington, D. C., 1943), IV, 363-70; Comment of the Foreign Office in London, 19 April 1943, F. O. 371 / Persia 1943 / 34-35070.
44. British Military Attaché to the Foreign Office, 22 April 1943, F. O. 371 / 1943 / 34-35109.
45. British Ambassador to the Foreign Office, 25 October 1944, F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40241; ا. کسروی، سرنوشت ایران چه خواهند بود؟ (تهران ۱۳۲۶)، ص ۵۱.
۴۶. وزارت خارجه انگلیس به این نکته اشاره کرد که «شورویها برای جلب کارگران و تکنیسینهای شرکت نفت ایران و انگلیس باید پیش از حد بر مسکن، مدرسه و دستمزد تأکید ورزند».
- Comment on the Foreign Office in London, 4 April 1946, F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52672.
۴۷. م. مصدقی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۶ مهر ۱۳۲۳.
48. E. Edwards. "Persia Revisited", *International Affairs*, 23 (January 1947), 56.
49. M. Thornburg, "Private Papers, 1946-51" (unpublished papers in the Collection of the Harvard Advisory Group to Iran), p. 12.
۵۰. خ. روزبه، آخرین دفاع در دادگاه نظامی (بی‌جا، ۱۳۴۹)، ص ۴۰-۴۱.
۵۱. بیست و شش اتحادیه کارگری شامل کارگران خدماتی چون پیشخدمتها، کارگران سینما، رفنگران شهرداری، کارگران

کارگاهها از جمله خیابانها، نجارها، کفاشها، سنگتراشها و شاگرد نانواها، کارگران یقه سفید بخصوص کارمندان وزارت دادگستری، همچنین مزدبگیران بخش صنعت چون معدنکاران، کارگران راه آهن، مکانیکهای قصاب، کارگران نساجی، کارگران گنبرین سازی، کارگران سیلو، کارگران کبریت سازی، کارگران آبجوسازی، کارگران ساختمانی، کارگران سیمان بود.

۵۲. ز خامه، گفتار برای کنفرانس، رهبر، ۱۹ مرداد ۱۳۲۲.

۵۳. انجمن کارگران متحد، برنامه ماه، رهبر، ۱۱ اسفند ۱۳۲۱.

۵۴. رهبر، ۲۰ آبان ۱۳۲۲، ح. نووری، اسخترانی در نخستین کنگره حزب، رهبر، ۲۰ مرداد ۱۳۲۳، ع. کامبخش، تاریخ نخستین کنگره حزب، دنب، ۹ (بهار ۱۳۴۷)، ۲۵-۴۱.

55. British Consul in Bushire, 15 May 1943, F. O. 371 / Persia 1943 / 34-35087.

م. سلطانی، اسخترانی در نخستین کنفرانس شورای متحده کارگران، رهبر، ۱۰ مرداد ۱۳۲۲.

۵۶. م. عضبی، اسخترانی در نخستین کنفرانس شورای متحده کارگران، رهبر، ۱۰ مرداد ۱۳۲۵.

British Consul in Kerman, 30 December 1946, F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52749;

British Consul in Bandar Abbas, 30 June 1946, F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52699;

British Consul in Shiraz, 30 April 1944, F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40162; British Consul in Zahidan, 30 June 1946, F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52756.

۵۷. اعتصابات سال ۱۳۲۳ شامل اعتصاب کارگران نساجی اصفهان، تهران، یزد، مشهد، جالوس، سمنان، بهشهر و اهواز؛ تنفجیحی شیراز و تهران؛ برقکارهای شیراز؛ کارگران پاندا در بندر شاهپور؛ کفاشان، نجاران، رفنگرها و نیز کارگران سیلو، تانویی و آبجوسازی در تهران؛ و کارگران شانزده مجتمع از مجله صنعتی تبریز بود.

۵۸. اعتصابات سال ۱۳۲۴ شامل اعتصاب کارگران نساجی یزد، مشهد، اهواز، جانوس و سمنان- رفنگران کومان؛ قالیافان مشهد؛ کارگران ماهر نفت در پالایشگاه آبادان؛ کارگران غیر ماهر تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس در کرمانشاه و اعتصابات عمومی در تبریز، مشهد و کارخانه‌های تخریبی اصفهان بود.

۲۷۵۱۰۰ نفر شامل ۲۰۰۰۰ کارگر راه آهن، ۳۰۰۰ کارگر مهمات سازی، ۴۵۰۰۰ کارگر ساختمانی، ۸۰۰۰ معدنکار، ۴۵۰۰۰ کارگر نفت، ۲۲۰۰ کارگر نئون سازی، ۱۲۰۰۰ کارگر آبجوسازی و فراوری غذایی، ۴۰۰۰۰ کارگر نساجی، و ۲۰۰۰۰ قالیاف، ۲۰۰۰ چاپگر، ۶۰۰ نفر برقکار، ۴۰۰۰ راننده کامیون و تاکسی، ۳۰۰۰ گاریچی، ۲۰۰۰ شیشه گر، ۳۰۰۰ کارگر قند و شکر، ۳۵۰۰ کارگر سیلو، ۱۲۰۰ کارگر سیمان، ۲۳۰۰ کارگر شیمیایی، ۳۰۰۰ کارگر کشته رنگاه، ۳۰۰۰ کارمند وزارت فرهنگ، ۱۵۰۰ کارگر شهرداری، ۱۵۰۰ کارگر حمام، ۲۲۰۰ کارگر بیمارستان، ۱۱۰۰۰ کارگر بارانداز، ۹۰۰۰ پیشه‌ورد، ۲۰۰۰ بنیه پاک‌کن، ۲۰۰۰ کارگر تولید ابریشم، ۵۰۰۰ کارگر شيلات، ۸۰۰۰ توتونکار، ۱۵۰۰ کارمند وزارت جنگ، ۱۰۰۰ تکپسین و ۱۵۰ روزنامه‌فروش بود. نگاه کنید به:

British Labour Attaché to the Foreign Office, "The Tudeh Party and The Iranian Trade Unions", F. O. 371 Persia 1947 / 34-61993.

۵۹. ر. روست، اسخترانی برای کارگران راه آهن، ظفر، ۲۴ مرداد ۱۳۲۵.

60. World Federation of Trade Unions, Report On the Activity of The W. P. T. U - Report On 12 : (October 1-45-April 1949), (Milan, 1949), p. 167

سازمان بین‌المللی کار که می‌خواست خصوصت حکومت ایران را برانگیزد، از شناسایی شوروی متحده به عنوان آنها بیخ‌صیل کارگری، سرپا زد اما آن راه‌ها سازمان یا شبکه سوسیالیستی در کشور، توصیف کرد.

International Labour Office Provisional Record of the Twenty-Seventh Session (Paris, 1945).

اما چند سال بعد، بک گزارش سازمان بین‌المللی کار اعلام داشت که «می‌توان گفت که جنبش اتحادیه کارگری موجودیت خود را مدیون حزب توده است».

D. Jamalzadeh, "Social and Economic structure of Iran", International Labour Review, 12 : (February 1951), 178-91.

61. World Federation of Trade Unions, Report 1945-49, p. 167.

62. M. Handus, *In Search of a Future* (New York, 1948), p. 88.
63. British Consul in Isfahan, 10 July 1945, *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45476*.  
تاریخچه جنبش اتحادیه کارگری در اصفهان، رهبر، ۲۸-۳۰ خرداد ۱۳۲۳.
64. British Consul in Isfahan, 31 August 1942, *F. O. 371 / Persia 1942 / 34-31412*.
65. British Ambassador to the Foreign Office, "Report on Industrial Development in Isfahan", *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40222*.
66. British Ambassador to the Foreign Office, 26 May 1944, *ibid.*
67. E. Sykes, "Isfahan", *Journal of The Royal Central Asian Society*, 33 (July-October 1946), 307-17.
68. British Consul in Isfahan, 3 July 1943, *F. O. 371 / Persia 1943 / 34-35120*.
69. British Consul in Isfahan, 16 August 1943, *F. O. 371 / Persia 1943 / 34-34121*.
70. British Ambassador to the Foreign Office, "Report on Labour Conditions in Persia", *F.O. 371 / Persia 1944 / 34-4022*.
71. British Consul in Isfahan, 4 February 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40163*.  
۷۲. رعد امروز، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳:
73. British consul in Isfahan, 3 March 1945, *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45476*.
74. *Ibid.*, 19 June 1945.
75. British consul in Isfahan, 31 December 1946, *India Office / LP & S / 12-3529*; *idem*, 1 May and 1 June 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52736*.
76. British Consul in Isfahan, 1 April, 1 June, 1 December 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52736*.
77. British Ambassador to the Foreign Office, 31 May 1945, *F. O. 371 / Persia 34-45448*; *idem*. "Discussion With The ALOC (September 1945)", *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45461*.
78. British Embassy to the Foreign Office, "Labour Conditions in the oil fields" *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52713*, Anglo-Iranian oil company to the Foreign Office, "Memorandum on Security (June 1944)", *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40197*.
79. British Ambassador to the Foreign Office, 24 February 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40158*.
80. ALOC Employees to the Foreign Office, "The Situation in the Oil Industry", *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40158*.
81. British Foreign Office, 17 March 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40158*.
82. British Consul in Khorramshahr, "Report on Tudeh Activities in the Oil Industry (1946)", *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52714*.
83. *The Times*, 30 July 1946; British Ambassador to the Foreign Office, 20 May 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52713*; British Consul in Khorramshahr, "Report on the General Strike", *India Office / LP & S / 12-3490A*.
84. British consul in Ahwaz, 30 June 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52700*.
85. M. Audsley, "Report on the Oil Fields", *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52723*; British Ambassador to the Foreign Office, "The Tudeh Party in the Oil Industry", *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52714*.
86. British Military Attaché to the Foreign Office, 10 June 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52710*.

87. British Consul in Ahwaz, 1 August 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52700*; British Consul in Khorramshahr, "Report on the General Strike", *India Office / L/P & S / 12-3490A*; British Military Attaché to the Foreign Office, 23 July 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52711*.
88. British Military Attaché, 10 July 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52742*; British Consul in Khorramshahr, 1 June 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52742*; British Consul in Ahwaz, 1 July, 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52700*.
89. British Consul in Khorramshahr, "Report on the General Strike", *India Office / L/P & S / 12-3490 A*.
90. *Ibid.*

۹۱. جبهه، ۲۷ تیر، ۱۳۲۵؛ ظفر، ۱۴ شهریور ۱۳۲۵.

92. British Consul in Khorramshahr, "Report on the General Strike", *India Office / L/P & S / 12-3490 A*.
93. *Ibid.*
94. British Military Attaché, 31 July 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52711*.
95. Noel Baker, 17 July 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52719*; Letter to the Foreign Office, 18 July 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52720*; British Consul in Ahwaz, 1 September 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52700*.
96. British Consul in Isfahan, 31 December 1946, *India office / L/P & S / 12-3529*.
97. British Consul in Rasht, 31 November 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52796*.

۹۸. رهبر، ۲۲ آبان ۱۳۲۵

- British Military Attaché to the Foreign Office, 18 November 1946, *India Office / L/P & S / 12-3505*.
99. British consul in Isfahan, 30 December 1946, and 1 January 1947, *India Office : L/P & S : 12-3529*.
100. British consul in Ahwaz, 1 December 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52742*; British Labour Attaché. "Labour Conditions in the A. L. O. C.," *India Office / L/P & S / 12-3490A*; U. S. Congress, Committee on Foreign Affairs, *The Strategy and Tactics of World Communism*, (Washington, D. C., 1949), P. 9.

۱۰۱. «بحران در خوزستان»، اطلاعات هفتگی، ۲۳ فروردین - ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰.

۱۰۲. «اوضاع اصفهان»، اطلاعات هفتگی، ۳۰ فروردین ۱۳۳۰.

۱۰۳. م. ملکزاده، مذاکرات مجلس، دوره اول سنه، ۳۱ فروردین ۱۳۳۰.

۱۰۴. «تقوّه حزب توده در میان کارگران»، تهران مصور، ۱۲ مهر ۱۳۳۰.

۱۰۵. «اطلاعات هفتگی»، ۳۱ فروردین ۱۳۳۰؛ تهران مصور، ۱۵ شهریور ۱۳۳۰؛ رضازاده شفیق، صورت جلسات مذاکرات مجلس، دوره اول سنه، ۵ تیر ۱۳۳۰؛ ع. راجی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲ خرداد ۱۳۳۰.

۱۰۶. «اطلاعات»، ۱۶ مهر ۱۳۳۱.

۱۰۷. ع. ملکی، «اعتصایات»: نیروی سوم، ۸ تیر ۱۳۳۱.

۱۰۸. «اطلاعات»، ۱ آبان ۱۳۳۱.

۱۰۹. ش. قنات آبادی، صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۱۶ آبان ۱۳۳۱.

۱۱۰. ا. قاسمی، حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ (تهران، ۱۳۲۳)، ص ۱۱۹.

۱۱۱. «سالگرد شهادت امام علی، رهبر یزد»، ۳۱ مرداد ۱۳۲۳؛ «حزب توده و مذهب»، مردم، ۱۶ دی ۱۳۲۵؛ «قهرمانان انقلاب مشروطیت»، به سوی آینده، ۱۳ مرداد ۱۳۳۱.

۱۱۲. بزرگترین روحانی زنده، رهبر، ۱۴ خرداد ۱۳۲۲.

۱۱۳. مذهب و حزب توده، رهبر، ۲۰ فروردین ۱۳۲۳؛ حزب توده، (کاندیدای مابرای مجلس: دکتر یزدی، مردود ۳ آبان ۱۳۲۳؛ حزب توده و مذهب، مردود، ۱۶ دی ۱۳۲۵.

۱۱۴. کسروی، سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ ص ۱۴-۱۵.

115. British Ambassador to the Foreign Office. 12 July 1943, *F. O. 371 / Persia 1943 / 34-35072*.

116. British Consul in Bushire, 3 February 1946 *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52727*; British Consul in Tabriz, 3 April 1945. *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45478*; British Consul in Kermanshah. 7 January 1945. *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45488*; British Consul in Ahwaz. 16 February 1945. *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-40176*.

۱۱۷. مخ عراقی- اسراری از دولت رژیم آرا: بررسی محرمانه بازار، خواندنیها، ۳ بهمن ۱۳۳۵.

118. British consul in Tabriz, 9 July 1943. *F. O. 371 / Persia 1943 / 34- 35093*.

۱۱۹. کامبخش، حزب توده در مبارزه برای ایجاد جبهه متحد دموکراتیک، دنیا، ۵ (پاییز ۱۳۳۳)، ص ۶.

120. S.Sheikh-al-Islami. *Iran's First Experience of a Military Coup'Etat* (Heidelberg. 1965). P. 75

121. L. Iskandari, "Histoire du Fzrti Toudch, "Moyen Orient. 2 (December 1949), 10.

۱۲۲. سازمان رزمندگان آزادی ایران، روستا و انقلاب سفید: بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران، نپ جا، ۱۳۵۰، ص ۱۰.

۱۲۳. ج. صفی نژاد، طالب آباد، (تهران، ۱۳۴۵)، ص ۱۳۶، ۱۳۹.

P. Vieille, *La Féodalité et l'état en Iran* (Paris, 1975). pp. 51-56.

124. Mao Tse-Tung, "Report on the Peasant Movement", reprinted in *Revolutions: A Reader*, edited by B. Mazlish (New York, 1971).

125. E. Wolf, *Peasant Wars in the Twentieth Century* (New York 1969) pp. 290-291.

126. H.Ajami. "Peasant Classes and Primordial Loyalties", *Journal of Peasant Studies*, 1 (october 1973), 23-61.

127. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London, 1953), pp. 280-81.

۱۲۸. ش. راسخ و ج. بهنام، جامعه‌شناسی ایران (تهران، ۱۳۴۸)، ص ۲۲۲، ۲۸۱.

۱۲۹. ع. آیین: مسئله پهلوی، زمین زراعتی و روستاییان، دنیا، ۱۶ (بهمن ۱۳۵۴)، ۷۲-۷۳.

۱۳۰. د. همایون، اصلاحات ارضی در ایران، تحقیقات اقتصادی، ۲ (شهریور ۱۳۴۲)، ۱۸-۲۵.

۱۳۱. ع. خسروی، جامعه‌شناسی روستایی ایران (تهران، ۱۳۵۱)، ص ۲۸-۲۹.

132. Vieille, *La Féodalité*, p. 57.

133. British Consul in Tabriz. 29 January 1942. *F. O. 371 / Persia 1942 / 34- 31426*.

۱۳۴. گروه پژوهش دانشگاه تهران، بررسی نتایج اصلاحات ارضی (تهران، ۱۳۴۲)، ص ۶۰-۶۲.

۱۳۵. صفی نژاد، تب (تهران، ۱۳۵۳)، ص ۴۲، ۴۳، ۸۷، ۸۸.

136. J. Ajami. "Land Reform and Modernization of the Farming Structures in Iran", in *the Social Sciences and Problems of Development*, edited by K. FarmanFarmaian (Princeton. 1976) pp. 191-92.

137. R. Loffer, "The Representative Mediator and the New Peasants", *American Anthropologist*, 73 (October 1971), 1984-5.

۱۳۸. ع. کامبخش، «نکته‌ای از تاریخ حزب توده»، دنیا، ۹ (بهار ۱۳۴۷)، ۲۲.

139. British Consul in Bushire. 1 July 1946. *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52707*; British Consul in Hamadan. 1 August 1946. *F. O. 371 / Persia 1946 / 34- 52759*; British Consul in Kerman. 1 July 1946. *F. O. 371 / Persia 1946 / 34- 52749*; British Military Attaché to the Foreign Office. 28



July 1946, *F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52711*.

۱۴۰. حزب توده، دربارهٔ بیست و هشت مرداد (پی‌جی، ۱۳۴۲)، ص ۳۳.

## فصل ۸: پایگاههای قومی حزب توده

1. G Lenczowski, "The Communist Movement in Iran," *Middle East Journal*, 1 (January 1947), 28-45.
2. British Consul in Tabriz, 3 and 28 January 1942, *F. O. 371 / Persia 1942 / 34-31426*; British Ambassador to the Foreign Office, 25 September 1945, *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45451*.
3. British Consul in Tabriz, "Report on a visit", *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40178*.
4. British Consul in Tabriz, "Situation in Rezaiieh", *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-52661*.
۵. «پیشنهاد برای اصلاح قانون انتخابات»، سه سوی آینده، ۳ دی ۱۳۳۱.
۶. ست. ارتش در فرنگستان، ۱ (شهریور ۱۳۰۳)، ۲۴۷-۲۵۶.
۷. «اطلاعاتی درباره آذربایجان»، ایران ماه، ۱۷ آذر ۱۳۲۶.
۸. «امیرحیزی»، گزارش دربارهٔ حزب توده در آذربایجان، رهبر، ۲ آذر ۱۳۲۲.
9. British Military Attaché to the Foreign Office, 12 November 1946, *India Office / L/P & S / 12-3505*.
10. British Consul in Tabriz, "Soviet Policy Towards Tribes and the Azerbaijan Workers' Committee", *F. O. 371 / Persia 1942 / 34-31390*.
11. British Consul in Tabriz, 5 January, 1 April, 10 October, and 16 October 1943, *F. O. 371 / Persia 1943 / 34-35092*.
12. British Consul in Tabriz, 13 July 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40178*.
13. *Ibid.*, 10 August 1944.
14. British Consul in Tabriz, 14 December 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-45478*.
۱۵. حزب توده، «مذاکرات نخستین کنفرانس حزب»، رهبر، ۱۱ مرداد ۱۶ شهریور ۱۳۲۳.
۱۶. جامعهٔ سوسیالیستی ایران، «شان دفاع ملیل منگی در محاکمهٔ نو: سومالیبا»، ۲ (مهر ۱۳۲۵)، ۳۶-۵۶.
۱۷. «اوتیان»، صورت جلسات مذاکرات منجر مجلس چهاردهم، ۳ بهمن ۱۳۲۳.
۱۸. اتحادیهٔ حریرباغان مازندران «بیانیه»، رهبر، ۶ تیر ۱۳۲۴؛ اتحادیهٔ توتون مازان تهران، «بیانیه»، ظفر، ۲۲ فروردین ۱۳۲۵؛ سیصدکارگر، «نامه به سرور»، سرریزان، ۶ آذر ۱۳۲۶.
۱۹. حزب توده، «برنامهٔ حزب»، رهبر، ۱۳-۱۶ شهریور ۱۳۲۳.
۲۰. «اوتیان»، «منت و معیبه»، رهبر، ۲۶ شهریور ۱۳۲۵؛ «مشترودیان-مسئلهٔ امنیت تهران ۱۳۲۶»، ص ۶-۷۵.
۲۱. ف. کشاورز، صورت جلسات مذاکرات مجلس چهاردهم، ۴ خرداد ۱۳۲۶؛ ر. رادمنش، صورت جلسات مذاکرات مجلس چهاردهم، ۵ خرداد ۱۳۲۶؛ حزب توده، «مذاکرات دومین کنفرانس ایالتی تهران»، رهبر، ۲۸-۳۱ مرداد ۱۳۲۶.
۲۲. «فاسمی»، حزب توده ایران چه می‌کند و چه می‌خواهد؟ تهران، ۱۳۲۳، ص ۳۱-۳۲.
۲۳. «امیرحیزی»، «حزب به حسیلیت کمتر من ایالتی حزب توده در آذربایجان»، رهبر، ۸ بهمن ۱۳۲۶.
24. British Consul in Tabriz, 2 November 1944, *F. O. 371 / Persia 1944 / 34-40178*.
25. British Consul in Tabriz, 12 January 1945, *F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45478*.
26. *Ibid.*, 13 July, 22 July, 1 September 1945.
27. *Ibid.*, 6 September 1945.
28. *Ibid.*, 12 December 1945.

۲۹. بامشاد (مستعار)، «اختلاف پیشه‌وری با حزب توده»، ارس، ۱۱ دی ۱۳۲۵.
30. British Consul in Tabriz, 15 September 1945, F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45478.
۳۱. ف. کشاورز، «بحران آذربایجان»، ارس، ۱۱ دی ۱۳۲۵.
۳۲. «اتحاد اساس پیروزی مسلم ماست»، آذربایجان، ۲۶ شهریور ۱۳۲۴؛ «کارگران و صاحبان صنایع»، آذربایجان، ۱۴ شهریور ۱۳۲۴.
33. British Consul in Tabriz, 26 October 1945, F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45478.
34. British Consul in Tabriz, 31 December 1945, F. O. 371 / Persia 1945 / 34-52740.
35. British Consul in Tabriz, "Situation in Reza'ieh", F. O. 371 / Persia 1945 / 34-52661.
۳۶. کنگره ملی آذربایجان، «اصلاح خودمختاری ملی»، آذربایجان، ۵ آذر ۱۳۲۴.
37. British Consul in Tabriz, 30 January 1946, F. O. 371 / Persia 1946 / 34-52663.
38. G. Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 1918-1948* (Ithaca, 1949), pp. 223-25, 287; F. Nollau and H. Wiehe, *Russia's Southern Flank* (New York, 1963), p. 28; D. Wilber, *Contemporary Iran* (New York 1963), pp. 139-40; E. Groseclose, *Introduction to Iran* (New York, 1947), p. 233.
۳۹. جامعه سوسیالیستهای ایران، «متن دفاعیه خلیل منگی در محاکمه‌اش»، سومیالیسم، ۲ (مهر ۱۳۴۵): ۴۵-۴۶. نیز نگاه کنید به:
- خ. ملکی، «بحران آذربایجان»، نیروی سوم، ۲۱ آذر ۱۳۳۱.
۴۰. ر. رادمنش، «صورت جلسات مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۴ دی ۱۳۲۵.
۴۱. خامنه، «حزب ما و اوضاع داخلی ایران»، رهبر، ۶ آذر ۱۳۲۴.
۴۲. «نیاز به مجلس مؤسسان»، رهبر، ۶ فروردین ۱۳۲۵.
43. British Consul in Tabriz, 3 October 1945, F. O. 371 / Persia 1945 / 34-45478.
- امیر خیزی، «نقش آذربایجان در مبارزه برای ایجاد ایرانی مستقل و آزاد»، رهبر، ۹ فروردین ۱۳۲۵.
۴۴. خامنه، «در باره آذربایجان»، رهبر، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵؛ خ. ملکی، «تجربه آذربایجان»، رهبر، ۶ اردیبهشت ۱۳۲۵؛ اوانسیان، «جشن دوکراتیک آذربایجان»، رهبر، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵.
۴۵. ظفر، ۲ اردیبهشت ۱۳۲۵.
۴۶. کرامت الله، «توسل به زبان»، ظفر، ۲۳ آذر ۱۳۲۴.
۴۷. «زبان فارسی بهترین وسیله حفظ وحدت ملی ماست»، شهیار، ۳۰ دی ۱۳۲۴، «شهباز مدت کوتاهی در سال ۱۳۲۷ ارگان مرکزی حزب توده بود.
۴۸. «مسئله جدایی طلبی آذربایجان»، ایران ما، ۳۱ آبان ۱۳۲۴؛ «مسئله زبان و ملیت»، ایران ما، ۱۰ آذر ۱۳۲۴؛ «فارسی زبان ملی آذربایجان است»، ایران ما، ۱۸ آذر ۱۳۲۴؛ «فارسی ارزشمندترین مظهر عظمت ایران است»، ایران ما، ۱۹ آذر ۱۳۲۴؛ «تهران می‌تواند و باید آذربایجان را نگه دارد»، ایران ما، ۲۹ اسفند ۱۳۲۴.
۴۹. پ. خانقاری، «گوشه‌ها و زیاده‌ها»، سخن، ۳ (فروردین ۱۳۲۵)، ۸۱-۸۷.
۵۰. «آقای بهار»، آذربایجان، ۳۰ مهر ۱۳۲۴.
۵۱. ج. پیشه‌وری، «سختی با روشنفکران فارس»، آذربایجان، ۱۴ شهریور ۱۳۲۵.
۵۲. ج. پیشه‌وری، «زبان ما»، آذربایجان، ۱۴ شهریور ۱۳۲۴.
۵۳. قانون اراضی که از فروردین ۱۳۲۵ اجراء شد. روستاهای دولتی و املاک خصوصی زمینداران دشمن را به نحوی تقسیم کرد که هیچ خانوار روستایی بیش از پنج هکتار زمین به دست نمی‌آورد. همچنین با ارزیابی مجدد اهمیت نسبی کار، زمین، آب، پدرو ادوات کشاورزی، سهم نسبی داران را در محصول افزایش داد. برای اراضی دیم سهم تعیین شده چنین بود: ۳ سهم برای کار، ۲ سهم برای زمین، یک سهم برای پدرو یک سهم برای ادوات کشاورزی. برای اراضی آبی چنین تعیین سهم شد: ۵ سهم برای کار، ۲ سهم برای وسایل، ۳ سهم برای آب، یک سهم برای زمین و یک سهم برای پدرو.

54. R. Cotnam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh, 1964), p. 126.
55. British Consul in Tabriz, 'A Tour from Tabriz to Khoi, Julfa, and Maku', *F. O. 371 / Persia* 1946 / 34-52679.
56. رادمنش، خطاب به میننگ، رهبر، ۲۱ شهریور ۱۳۲۵.
57. س. جاوید، خطاب به میننگ، همان.
58. جامعهٔ سوسیالیستهای ایران، متن دفاعیهٔ خلیل ملکی در محاکمهٔ وی، سومبالیسم، ۲ (مهر ۱۳۴۵)، ۴۹-۵۰.
59. بامشاد (مستعار)، حزب توده و فرقه، ارس، ۱۹ دی ۱۳۲۵.
60. British Consul in Tabriz, 31 October 1946, *F. O. 371 / Persia* 1946 / 34-52740.
61. British Consul in Tabriz, 7 May, 1946, *F. O. 371 / Persia* 1946 / 34-52667.
62. British Consul in Tabriz, 29 February 1946, *F. O. 371 / Persia* 1946 / 34-52740.
63. Ibid. 31 May 1946.
64. Ibid. 30 September 1946.
65. کنسول انگلیس در تبریز گزارش داد که مقامات شوروی در آذربایجان به پیشه‌وری توصیه کرده‌اند که موضع خود را معتدل سازد و با حکومت مرکزی نیز مقابله نکند. نگاه کنید به:
- British Consul in Tabriz, 30 November 1946, *F. O. 371 / Persia* 1947 / 34-61978.
66. کشاورز از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب توده تا سال ۱۳۳۶، مدعی است که پیشه‌وری به دست وپیران آذربایجان شوروی به قتل رسید. نگاه کنید به: کشاورز، من متهم می‌کشم (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۶۵.
67. کمیتهٔ اجرایی ایالتی، اعلامیه، مردم ۶۵ دی ۱۳۲۵، ر. رادمنش، آذربایجان امروز، روز ماهانه، ۱ (آذر ۱۳۲۵)، ۴-۶.
68. کمیتهٔ مرکزی حزب توده، شعارهای حزب توده، روز، ۸ دی ۱۳۳۱.
69. نامهٔ آذربایجانیان، ۱۸ دی ۱۳۳۰.
70. مردم، ۱۴ بهمن ۱۳۳۷.
71. کمیتهٔ مرکزی حزب توده، درود بر مردم آذربایجان و کردستان، روز، ۲۴ آذر ۱۳۳۱.
72. منتظم (مستعار)، ملت و ملیت (تهران، ۱۳۲۷).

## فصل ۹: سیاست توسعهٔ ناموزون

- اطلاعات، ۱۱ بهمن ۱۳۳۵.
- F. Fesharaki, *Development of the Iranian oil Industry* (New York, 1979), p. 133.
- Stockholm International Peace Research Institute, *World Armaments and Disarmament: Year Book for 1972* (Cambridge, Mass., 1972), p. 86.
- به نقل از ر. نامور، رژیم ترور و اختناق (بی‌جا، ۱۳۴۱)، ص ۱۳.
- ز. شجعی، نمایندگان مجلس شورای ملی (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۱۷۶.
- سانگ مرکزی ایران، بولتن، ۸ (خرداد ۱۳۴۹)، ۶۷۳-۶۹۳.
- U. S. News and World Report, 27 January 1969.
- ح. ارسنجانی، مسألهٔ اصلاحات ارضی در ایران، مجلهٔ مسائل ایران، ۱ (آذر ۱۳۴۱) ۹۷-۱۰۴.
- کمیتهٔ اجرایی جبههٔ ملی، اعلامیه (تهران، ۱۳۴۱)، ص ۱-۲.
- [آیت‌الله] خمینی در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۳ در مخالفت با حق رأی زنان فقط یک اعلامیه دادند.
- دربارهٔ سخنرانیها و اعلامیه‌های [آیت‌الله] خمینی در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳، نگاه کنید به: مدرسهٔ فیضیه، زندگینامهٔ امام خمینی (تهران، ۱۳۵۸)، دو، ۱-۱۷۷.
- موشه واشینگتن‌پست، ۱۵ نوامبر ۱۹۷۸، بیش از ۱۰۰۰ نفر فقط در تهران کشته شدند. به گفتهٔ م. زونیس یکی از شاهدان عینی در تهران، شمار کشته‌ها و زخمیها مسلماً به هزاران نفر می‌رسد. نگاه کنید به:

M. Zonis, *The Political Elite of Iran* (Princeton, 1971), p. 63.

۱۳. به نقل از مدرسه فیضیه، زندگینامه امام خمینی، پیک، ۴۰-۴۱.

۱۴. آمار ذکر شده در این بخش اغلب از منابع زیر اخذ شده است: سازمان برنامه و بودجه ایران، سالنامه آمار کشور ایران، ۱۳۵۶؛ الف، ا. اشرف، شاخصهای اجتماعی ایران (تهران، ۱۳۵۵)؛ وزارت کشور، آمار عمومی تهران، ۱۳۳۶، دوره پنجم توسعه صنعت و معدن ایران - پانزدهمین گزارش سالانه (تهران، ۱۳۵۴)؛

International Labour Office, "Employment and Income Policies for Iran" (unpublished report, Geneva, 1972). Appendices B-1; G. Lenczowski, ed., *Iran Under The Pahlavis* (Stanford, 1978); J. Jauqz, ed., *Iran: Past, Present, Future* (New York, 1976); H. Amirsadeghi, ed., *Twentieth Century Iran* (London, 1977); J. Amuzegar, *Iran: An Economic Profile* (Washington, D. C., 1977).

۱۵. M. Garzueland J. Skolka, *World Employment Research: Working Papers* (Geneva, 1976).

۱۶. E. Reuleau, 'Iran: Myth and Reality'. *The Guardian*, 24 October 1976.

۱۷. F. Halliday, *Iran: Dictatorship and Development* (London, 1979), p.151.

۱۸. سه هجرت ۲۰ میلیارد دلار برای برنامه تا کام ساخت دوازده واحد تأسیسات هسته‌ای در حوض دهنه بعد تخصیص داد این طرح پیامدهای نظامی داشت؛ زیرا ایران را قادر می‌ساخت که اورانیوم غنی شده تولید کند که عنصری حیاتی در تولید سلاحهای هسته‌ای است.

۱۹. B. Bayne, *Persian Kingship in Transition* (New York, 1968), p. 186.

۲۰. Revolutionary Prosecutor-General, 'The Role of SAVAK' *Iran Times*, 31 August 1979

۲۱. *New York Times*, 21 September 1972; *Newsweek*, 28 April 1972.

۲۲. R. Graham, *Iran: The Illusion of Power* (New York, 1979), p. 143.

۲۳. W. Branigin, 'Pahlavi Fortune: A Staggering Sum'. *Washington Post*, 17 January 1979.

۲۴. Quoted ibid.

۲۵. در خصوص فهرست مفصل داراییهای پهلوی در ایران، نگاه کنید به: شهاب، *اختیار بر صد پای، چپ: ۳* (تهران، ۱۳۵۷)، ۱-۵.

۲۶. A. Chattenden, 'Bankers Say Shah's Fortune is Well above a Billion', *New York Times*, 10 January 1979.

۲۷. R. Loeffler, 'From Tribal Order to Bureaucracy: The Political Transformation of The Dorr Ahmad' (unpublished paper, Western Michigan University, 1975), p. 21.

۲۸. F. FitzGerald, 'Giving the Shah what He wants', *Harper's*, November, 1974, p. 74.

۲۹. T. Brinn and R. Dumant, *Iran: Imperial Pretensions and Agricultural Dependence*, Middle East Research and Information Project, no 71 (October 1978), p. 18.

۳۰. فلسفی، *الیکارشی* (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۵-۲۵.

۳۱. M. R. Pahlavi, *Mission for My Country* (London, 1961), p. 173.

۳۲. *Keyhan International*, 8 March 1975.

۳۳. Quoted by FitzGerald, 'Giving The Shah What He Wants', p. 82.

۳۴. S. Huntington, *Political Order in Changing Society* (New Haven, 1968).

۳۵. Resurgence Party, *The philosophy of Iran's Revolution*, (Tehran, 1976).

۳۶. 'Interview with the Shah-in-Shah', *Keyhan International*, 10 November 1976

۳۷. *Keyhan International*, 31 May 1975.

۳۸. Quoted by p.Vielle and Bam Sadr, *L'Analyse des conditions pour Communisme* (Paris, 1976), p. 1.

39. P. E. N., *Country Report*, no.2 (March 1976), pp. 1-22.
40. E. Rouleau, "Iran: Myth and Reality", *The Guardian*, 24 October 1976.
41. International Commission of Jurists, *Human Rights and the Legal System in Iran* (Geneva, 1976), pp. 21-22.
۴۲. اطلاعات، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷.
۴۳. برای بررسی مبارزه حکومت با بازار، نگاه کنید به: پ. آذر، «مبارزه شاه با اصناف»، دنیا، ۲ آذر ۱۳۵۴.
۴۴. بی. بانک، «ایران در قیام»، اطلاعات، ۱۲ مهر ۱۳۵۸.
45. J. Keatell, "Iran's students and Merchants from an unlikely Alliance". *New York Times*, 7 November 1979.
۴۶. «ملی کردن منابع»، مجاهد، ۳: ۲۹ (اسفند ۱۳۵۳) ص ۶-۱۰.
۴۷. «روحانی»، «اعلامیه»، مجاهد، ۴: ۳۰ (اردیبهشت ۱۳۵۴)، ص ۷.
۴۸. «ر. خمینی»، «اعلامیه»، مجاهد، ۳: ۲۹ (اسفند ۱۳۵۳)، ص ۱-۱۱.
۴۹. آمار این بخش، از اشرف، شاخصهای اجتماعی ایران، ص ۵۰، ۱۲۹۳ اخذ شده است.
50. Quoted by M. Tehranian. "Iran: Communication, Alienation, and Revolution" *Intermedia*, 7 (March 1979), 6-12.
51. International Labor Office, "Employment and Income Policies for Iran" (unpublished report, Geneva, 1972), Appendix C, p. 6.
52. A. Mansur (pseudonym), "The Crisis in Iran". *Armed Forces Journal International*, January 1979, pp. 33-34.

## فصل ۱۰: مخالفان

۱. در سال ۱۳۴۳ حکومت اعدام ستوان قبادی، افسر شهرستانی را که رهبران حزب توده را در سال ۱۳۲۸ از زندان فواری داده بود و از ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۳ در روسیه لغمت داشت، اعلام کرد. در هنگام اعدام او شایع شد که روسها او را تحویل ایران داده‌اند تا اعدام شود اما پس از انقلاب از طریق اسناد دولتی معلوم شد که وی پس از دریافت اعان نامه امضا شده از سفارت ایران در مسکو به وطن بازگشته بود.
۲. در سال ۱۳۴۶ رهبری حزب دموکرات کردستان به عبدالرحمن قاسملو، سروان سابق ارتش که در سال ۱۳۳۵ به دلیل عضویت در حزب توده دستگیر و پس از گذراندن ده سال محکومیت زندان به اروپا مهاجرت کرده بود، واگذار شد.
۳. «کنگرة دوم حزب دموکرات کردستان»، توفان، ۱۵ (شهریور ۱۳۴۴).
۴. «مبارزه مسلحانه دو کردستان»، توده، ۱۹ (تیر ۱۳۵۰)، ص ۱-۳۱؛ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، دربارهٔ ساواک (بی.جا، ۱۳۴۸)، ص ۱۶۵-۱۶۸.
۵. قاسمی و خ. فروتن، «اعلامیه حزب توده»، (بی.جا، فروردین ۱۳۴۴).
۶. قاسمی، «آنجه واقعا رخ داد»، توفان ۲۳ (اسفند ۱۳۴۵) ص ۱-۳.
۷. اسناد جدید خیانت، توفان، ۳۹ (شهریور ۱۳۴۹)، ص ۱-۲.
۸. برنامه انقلابی یا فروردینی، توده، ۱ (فروردین ۱۳۴۵)، ص ۱-۳.
۹. «جنبش کمونیستی در ایران»، توده ۲۱ (مرداد ۱۳۵۰) ص ۱-۹۲.
۱۰. سازمان جنبش نظر حزب و سازمان انقلابی، توفان، ۴۰ (آذر ۱۳۴۹)، ص ۳-۴؛ سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، نمونهٔ متقی (بی.جا، ۱۳۴۹)، ص ۱-۷۸.
۱۱. سازمان انقلابی، مصوبات دومین کنفرانس (بی.جا، ۱۳۴۴)، ص ۱-۱۵.
۱۲. خ. فروردین، «پنجمین سالگرد اتحاد، ماهنامهٔ مردم ۶ (خرداد - تیر ۱۳۴۴)، ۱-۵؛ «ارادتمش»، «جنبش ۲۱ آذر»، دنیا،

- ۶ (زمستان ۱۳۴۴)، ۹-۱۸؛ دربارهٔ جنبش ۲۶ آذر در دنیا، ۴ (شهریور ۱۳۴۲)، ص ۱۵۶-۱۶۹.
۱۳. حزب توده، برنامه و اساسنامهٔ حزب (اروپا، ۱۳۳۹)، ص ۷-۸.
۱۴. حزب توده، وظایف ما و اوضاع کشور (نثر یازدهمین پنجم کمیته مرکزی)، ماهنامهٔ مردم، ۵ (بهمن ۱۳۴۲)، ص ۴-۱.
۱۵. حزب توده، برنامهٔ حزب تودهٔ ایران (بی جا، ۱۳۴۳)، ص ۲۶.
۱۶. بازوگان، دفاعیات در دادگاه (بی جا، ۱۳۴۲)، ص ۲۷-۲۸.
۱۷. به نقل از ع. سعیدی در ن. حریری، مصاحبه با تاریخ‌سازان ایران (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۱۷۳-۱۷۴.
18. Quoted by W. Floor, 'The Revolutionary Character of the Iranian, Ulama: Wishful Thinking or Reality?' (unpublished paper, Netherlands, 1979), p. 8.
۱۹. نهضت آزادی و جبههٔ ملی، نهضت آزادی ایران، ۲۶ خرداد ۱۳۴۰.
۲۰. اهداف نهضت آزادی، مجاهد، ۵ (فروردین ۱۳۵۶)، ص ۱-۴؛ پانزدهمین سالگرد نهضت آزادی، مجاهد، ۴ (فروردین ۱۳۵۵)، ص ۱-۵؛ م. میرزایی، تشکیل نهضت آزادی، اطلاعات، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸.
۲۱. جبههٔ ملی، قطعنامه (تهران ۱۳۴۲) ص ۱-۲.
۲۲. جبههٔ ملی، اعلام خطر (تهران ۱۳۴۲) ص ۱-۲.
۲۳. م. اتوشه، «حزب توده و جبههٔ ملی»، ماهنامهٔ مردم، ۶ (شهریور ۱۳۴۴)، ص ۱-۵.
۲۴. «درسهایی سال ۱۳۴۲»، خبرنامه، ۷ (تیر ۱۳۴۸)، ص ۱-۲.
۲۵. «مبارزهٔ رهبران مذهبی»، مجاهد، ۱ (شهریور ۱۳۵۱) ص ۱-۲.
26. P. Vicille and A. Bani Sadr, eds., *Petrole et Violence* (Paris, 1974); A. Nubari, ed., *Iran Erupts* (Stanford, 1978).
۲۷. به نقل از زندگی شهید علی شریعتی، مجاهد ۵ (تیر ۱۳۵۶)، ص ۱-۹.
۲۸. به نقل از ع. شریعتی، ابوذر (بی جا، ۱۳۵۷)، ص ۵.
۲۹. ع. شریعتی، اسلام‌شناسی (بی جا، ۱۳۵۱)، درس ۱۳، ص ۱۵-۱۷.
۳۰. ع. شریعتی، شیعہ، یک حزب تمام (بی جا، ۱۳۵۵)، ص ۳۷، ۵۵؛ شریعتی، اسلام‌شناسی، درس ۲، ص ۱۰۱؛ شریعتی، علی تنهاست (بی جا، ۱۳۵۷)، ص ۱-۳۵.
۳۱. شریعتی، بازگشت (بی جا، ۱۳۵۷)، ص ۸۱؛ شریعتی، اسلام‌شناسی، درس ۱۴، ص ۱-۵؛ شریعتی، مذهب علیه مذهب (بی جا، ۱۳۵۷)، ص ۱۹.
۳۲. شریعتی، اسلام‌شناسی، درس ۲، ص ۸۸-۹۳؛ درس ۱۵، ص ۱-۲۶؛ درس ۱۴، ص ۷.
۳۳. همان، درس ۱۴، ص ۷.
۳۴. شریعتی، چه باید کرد؟ (بی جا، ۱۳۵۲)، ص ۷۰-۷۱.
۳۵. شریعتی، بازگشت، ص ۱۶۱-۱۶۶، ۵۹-۷۲، ۶۹-۶۴.
۳۶. همان، ص ۴۸-۵۰.
۳۷. شریعتی، اسلام‌شناسی، درس ۱۳، ص ۷-۸.
۳۸. شریعتی، تمدن و تجدد (بی جا، ۱۳۵۳)، ص ۶-۲۹.
۳۹. شریعتی، بازگشت، ص ۱۱-۳۰.
۴۰. شریعتی، اسلام‌شناسی، درس ۱۳، ص ۱۴-۱۵.
۴۱. همان، درس ۲، ص ۹۸.
۴۲. شریعتی، چه باید کرد؟، ص ۷۰-۷۷؛ شریعتی، اسلام‌شناسی، درس ۱، ص ۸۸-۹۳.
۴۳. شریعتی، چه باید کرد؟، ص ۳۱-۳۳؛ شریعتی، اسلام‌شناسی، درس ۷، ص ۱۰۶-۱۰۷.
۴۴. شریعتی، انتظار (بی جا، ۱۳۵۷)، ص ۳۶-۳۷؛ شریعتی، اسلام‌شناسی، درس ۱، ص ۱۳-۳۲؛ شریعتی، شیعہ، یک حزب تمام، ص ۲۷.
۴۵. شریعتی، بازگشت، ص ۱۱-۱۲؛ شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۴۴؛ شریعتی، چه باید کرد؟، ص ۳۶.

۴۶. شریعتی، انتقار: ص ۲۱.
۴۷. ر. خمینی، ۲۷ روحانیت طوری بر عود نکند که گویی یک گروه واحد است. اطلاعات، ۱ مهر ۱۳۵۸.
۴۸. ر. خمینی، کشف الاسرار (تهران، بی تا)، ص ۱۸۶.
۴۹. ر. خمینی، ولایت فقیه: حکومت اسلامی (بی جا، ۱۳۵۵): ص ۸۹، ۹۳، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۰۹.
۵۰. همان، ص ۲۳.
۵۱. همان، ص ۴۱، ۱۴، ۱۵-۱۶، ۱۲-۱۳.
۵۲. همان، ص ۵۱، ۵۲-۵۳.
۵۳. در مورد اعلامیه‌های [آیت‌الله] خمینی طی سالهای ۱۳۴۳-۱۳۵۲، نگاه کنید به: خمینی و جنبش (بی جا، ۱۳۵۲)، ص ۱-۱۰۳.
54. Cited by J. Cockcroft. "Iran's Khomeini", *Seven Days*, 23 February 1979. PP. 17-18.
55. *Iran Times*. 2 February 1979.
۵۶. مصاحبه با امام خمینی، خبرنگار، شماره مخصوص ۲۱ (آبان ۱۳۵۷)، ص ۲۷-۲۸.
۵۷. مطهری که بود؟/برائشهر: ۲۷، (۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸)، ص ۴.
۵۸. پس از انقلاب اسلامی، مجاهدین مارکسیست خود را سازمان پیکار در راه آزادی مبنی کارگر نامیدند و به پیکار مشهور شدند.
۵۹. مبارزه مسلحانه، مجاهد، ۲ (آبان ۱۳۵۳)، ۵-۶.
۶۰. در خصوص تاریخچه فداییان خلق، نگاه کنید به: کار، ارگان فداییان خلق پس از انقلاب ۱۳۵۷: نبرد خلق. تشریح تحریک فداییان خلق پس از انقلاب ۱۳۵۷؛ سازمان فداییان خلق: هشت سال مبارزه مسلحانه (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱-۲۹؛ سازمان فداییان خلق، تاریخچه سازمان چریکهای فدایی (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱-۲۸؛ سازمان فداییان خلق. تحلیل یک سال مبارزه (بی جا، ۱۳۵۳). ص ۱-۲۴. ذی. زدکار، خاطرات یک چریک در زندان (تهران، ۱۳۵۲)، ص ۱-۲۴۱. دهقانی، حماسه مقاومت (بی جا، ۱۳۵۳)، ص ۱-۲۴۸.
۶۱. اشرف، جمع‌بندی سه ساله (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۹۲.
۶۲. ا. بویان، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا (بی جا، ۱۳۵۱)، ص ۷-۹.
۶۳. ب. جزئی، تاریخ سی ساله ایران (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۶۹-۸۹.
۶۴. آندیشه‌های مانو و انقلاب ماه سرد خلق، ۲ (اسفند ۱۳۵۲)، ص ۳۸-۴۸.
۶۵. جزئی، تاریخ سی ساله، ص ۸-۶۷؛ سازمان فداییان خلق، اعلام انقلاب عباس شهریاری، (بی جا، ۱۳۵۳)، ص ۱-۷۱؛ ۱۴۲-۱۴۱: ع. نابدل، آذربایجان و مسئله ملی (بی جا، ۱۳۵۲)، ص ۱۸-۳۲.
۶۶. جوان، چریکهای خلق چه می‌گویند (بی جا، ۱۳۵۱)، ص ۱-۱۴۳. طبری، «زین مارکسیسم - لنیسم نیست»، دنیا، ۱۲ (پاییز ۱۳۵۰)، ص ۳۱-۴۱؛ ن. کیانوری، «در باره شیوه‌های مبارزه، دنیا، ۱ (تیر ۱۳۵۳)، ص ۱-۱۰؛ «بی‌می به فدایی، دنیا، ۱ (آبان ۱۳۵۳)، ص ۱-۷.
۶۷. ت. جلدی، یگوند، تئوری و تبلیغ مسلحانه، انحراف از مارکسیسم لنیسم (بی جا، ۱۳۵۷)، ص ۱-۸۱؛ فداییان منتعجب، زنده‌باد حزب توده (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱-۱۵.
۶۸. درباره تاریخچه مجاهدین خلق نگاه کنید به: مجاهد. ارگان مجاهدین خلق پس از انقلاب اسلامی؛ و آثار زیر از سازمان مجاهدین: شرح تأسیس و تاریخچه و وقایع سازمان مجاهدین (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۱-۸۷؛ تاریخچه (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۱-۴۰؛ از زندگی انقلابیون درم بگیریم (بی جا، ۱۳۵۳)، ص ۱-۳۲.
- م. سازماندهی و تاکتیک (بی جا، ۱۳۵۱)، ص ۱-۲۹؛ قسمی از دفاعیات مجاهدین (بی جا، ۱۳۵۱)، ص ۱-۲۹.
۶۹. سازمان مجاهدین، شرح تأسیس، ص ۴۴.
۷۰. سازمان مجاهدین، دفاعیات ناصر صادق، (بی جا، ۱۳۵۱)، ص ۲۴.
۷۱. سازمان مجاهدین، پاسخ به اتهامات اخیر رژیم، (بی جا، ۱۳۵۴)، ص ۱۰-۱۳.
۷۲. سازمان مجاهدین، بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک (بی جا، ۱۳۵۴)، ص ۱-۲۴۶.
۷۳. م. طالقانی، نامه به پدرم، مجاهد، شماره ۶ (تیر ۱۳۵۵)، ص ۱۲۱-۱۴۴.

۷۴. سازمان مجاهدین، مسائل خاد جنفیس ما (پی جا، ۱۳۵۶)، ص ۱-۳۹۲.  
 ۷۵. سازمان فدائیان خلق، نشریه ویژه بحث درون دو سازمان (پی جا، ۱۳۵۶)، ص ۱-۷۶.

## فصل ۱۱: انقلاب اسلامی

۱. سازمان برتومه و بودجه ایران، سالنامه آمار کشور (تهران، ۱۳۵۶).

2. M. Field, ed., *Middle East Annual Report* (London, 1977), pp. 150-58.  
 3. 'Iran's Miracle that Was', *Economist*, 20 December 1975.  
 4. Field, *Middle East Annual Report*, p. 14.  
 5. Mansur, 'The Crisis in Iran', *Armed Forces Journal International*, January 1979, p. 29.  
 6. E. Rouleau, 'Iran: Myth and Reality', *The Guardian*, 31 October 1976.  
 7. ا. محمود، جنگک به سوجدویان، دنیا، ۳ (دی ۱۳۵۴)، ص ۶-۱۰.  
 8. پ. پلتا، «ایران در قیام»، اطلاعات، ۱۴ مهر ۱۳۵۸.  
 9. *Iran Times*, 8 December 1978; E. Rouleau, 'Iran: Myth and Reality', *The Guardian*, 31 October 1976; N. Cige, 'Iran: Making of a Revolution', *New York Times*, 17 December 1978.  
 10. Amnesty International, *Annual Report for 1974-75* (London 1975); International Commission of Jurists, *Human Rights and The Legal System in Iran* (Geneva, 1976), pp. 1-72; J. Shestack, Letter to H. L. M. the Shah, 17 June 1977.  
 11. P. Jacobson, 'Torture in Iran', *Sunday Times*, 19 January 1975.  
 12. U. S. Congress, Subcommittee on International Organizations, *Human Rights in Iran* (Washington, D. C., 1977), P. 25.  
 13. Cited by Rouleau, 'Iran: Myth and Reality'.  
 14. م. بازوگان، «نامه به سردبیر»، اطلاعات، ۱۸ بهمن ۱۳۵۸.  
 15. به نقل از «ایران به سوی وحدت»، خیرنامه، ۴۲ (خرداد ۱۳۵۴)، ص ۱.  
 16. W. Butler, 'Memorandum to the International Commission of Jurists on Private Audience with the Shah of Iran', 30 May 1977.  
 17. در مورد نامه‌های سرگشاده‌ای که در سال ۱۳۵۶ ارسال شد، نگاه کنید به: جنیش، «خبرنامه‌ای به سردبیری علی اصغر حاج سیدجوادى: بولتن خبری- ارگان کانون نویسندگان؛ و خیرنامه، ارگان اتحادیه‌روم‌های جبهه ملی».  
 18. گروه کتاب و اندیشه آزاد، «نامه سرگشاده، پیام دانشجو»، ۴ (مرداد ۱۳۵۶)، ص ۲۱-۹۴.  
 19. ترجمان آموزشی قم، «درخواستها»، مجاهد، ۶ (مرداد ۱۳۵۷)، ص ۵.  
 20. کک. سنجایی، «سفرنامه»، خیرنامه، ۲ شهریور ۱۳۵۶.  
 21. «ایران و ارتجاع سرخ و سیاه»، اطلاعات، ۱۷ دی ۱۳۵۷.  
 22. ر. خمینی، «اعلامیه»، مجاهد، ۶ (دی ۱۳۵۶)، ۱-۲.  
 23. به نقل از خیرنامه، ۵۴ (دی ۱۳۵۶)، ص ۱-۲.  
 24. N. Albala, 'Mission to Iran' (unpublished report submitted to the Court of Appeals in Paris March 1978), p. 9.  
 25. برگرفته از اطلاعات، بهمن ۱۳۵۶ - خرداد ۱۳۵۷.  
 26. برگرفته از مجاهد، ارگان جبهه آزادی منتشره در آمریکای شمالی.  
 27. Cited in *Iran Times*, 21 July 1978.  
 28. Cited *ibid.*, 8 July 1978.  
 29. Cited by Y. Ibrahim, 'Behind Iran's Revolution', *New York Times*, 4 February 1979.



30. *Iran Times*, 2 June 1978.

۳۱. ر. خمینی، «پیام»، مجاهد، ۷ (خرداد ۱۳۵۷)، ۳-۱.

۳۲. نقل شده در «قدم به قدم به سوی انقلاب ایران»، مردم، ۲۲ بهمن ۱۳۵۹.

33. International Labor Office, *Employment and Income Policies for Iran* (Geneva, 1973), p. 79; *Iran Times*, 21 March 1978.

34. Graham, *Iran: The Illusion of Power* (New York, 1979), pp. 89, 90; E. Rouleau, 'Iran: Myth and Reality', *The Guardian*, 31 October 1979.

35. International Labor Office, *Employment and Income Policies for Iran*, p. 80.

وضع کارخانه‌ها، مجاهد، ۴ (مرداد ۱۳۵۴)، ۴.

۳۶. برگرفته از مجاهد، خبرنامه، مردم، و ستاره سرخ.

37. W. Branigan, 'Little Joy Greet's Shah's Anniversary', *Washington Post*, 20 August 1978.

38. 'Historic Interview with His Imperial Majesty', *Keyhan International*, 26 October 1976.

39. W. Branigan, 'Abadan Mood Turns Sharply against the Shah', *Washington Post*, 26 August 1978.

40. 'The Shah's Divided Land', *Time*, 18 September 1978.

۴۱. در مورد شهیدان عینی کشتار میدان ژاله، نگاه کنید به: ا. امین‌زاده، «۱۷ شهریور، روز شهادت»، اطلاعات، ۱۵ شهریور ۱۳۵۸؛ و «من شاهد کشتار ۱۷ شهریور بودم»، مردم، ۲۲ بهمن ۱۳۵۹.

42. J. Gueyras, 'Liberalization is the Main Casualty', *The Guardian*, 17 September 1978.

43. Quoted *ibid.*

44. *Ibid.*

45. W. Branigan, 'Abadan Mood Turns Sharply against the Shah', *Washington Post*, 26 August 1978.

۴۶. ر. خمینی، «اعلامیه عید فطر»، خبرنامه، شماره مخصوص ۲۰ (شهریور ۵۷)، ص ۱-۲.

47. J. Gueyras, 'Liberalization is the Main Casualty'.

48. *New York Times*, 7 November 1978.

۴۹. وقتی بعدها معلوم شد که شاه سرطان داشته است، بعضی مفسران نتیجه گرفتند که وی در سال ۱۳۵۷ به سبب غوازی روانی داروهای ضدسرطان در حال تردید به سر می‌برد اما همان طوری که حوادث سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ و ۱۳۳۹-۱۳۴۲ نشان داده است، شاه فقط وقتی می‌توانست قاطعانه عمل کند که از پشتیبانی کامل ارتش خود و ایالات متحد، برخوردار باشد. هنگامی که این دو عامل وجود نداشت، او دچار نوسان می‌شد و علائم «نامنی روحی» از خود نشان می‌داد.

۵۰. در مورد اعلامیه‌های [آیت‌الله] خمینی در مهر و آبان ۱۳۵۷، نگاه کنید به: خبرنامه، شماره مخصوص (آبان ۱۳۵۷)، ص ۱-۸۷.

۵۱. کک. مستجابی، «اعلامیه»، خبرنامه، شماره مخصوص ۲۳ (۱۸ آبان ۱۳۵۷)، ص ۱.

۵۲. م. بازوگان، «اعلامیه»، همان.

53. Y. Ibrahim, 'Despite Army's Presence Iranian oil Town is Challenging the Shah', *New York Times*, 19 November 1978.

۵۴. ر. خمینی، «اعلامیه ماه محرم»، خبرنامه، شماره مخصوص ۲۴ (۶ آذر ۱۳۵۷) ص ۱-۴.

۵۵. «قطبنامه مصوب در راهپیمایی عاشورا در تهران»، خبرنامه، شماره مخصوص ۲۴ (۲۴ آذر ۱۳۵۷) ص ۱-۲.

56. J. Randall, 'In Iran a throng votes No', *Washington Post*, 12 December 1978; R. Apple, 'Reading Iran's Next Chapter', *New York Times*, 13 December 1978; T. Allway, 'Iran Demonstrates', *Christian Science Monitor*, 12 December 1978.

57. *Iran Times*, 12 January 1979.
58. R. Apple. "Shah's Army is showing stresses", *New York Times*, 19 December 1978; W. Branigin. "Army Subordination Reported Iran", *Washington Post*, 19 December 1978.
59. مذکور در مقدم به قدم به سوی انقلاب ایران، مردم، ۲۲ بهمن ۱۳۵۹.
60. R. Apple. "A Lull in the Battle for Iran", *New York Times*, 3 February 1979.
61. R. Burt. "U. S. Pressing Shah to Compromise", *New York Times*, 16 December 1978; S. Armstrong. "The Fall of the Shah", *Washington Post*, 25-30 October 1980.
62. *Iran Times*, 20 October 1978; *Washington Post*, 2 January 1979; *Iran Times*, 2 February 1979.
63. *Washington Post*, 2 and, 8 January 1979.
64. م. یاهنر، «کارنامه شورای انقلاب»، اطلاعات، ۲۳ شهریور ۱۳۵۹.
65. حزب توده که سی و هشت سال با عملیات مسلحانه مخالفت کرده بود، در اواخر دی ۱۳۵۷ رونه‌اش را تغییر داد. کمیته مرکزی با تشکیل جلسه‌ای اضطراری در اروپای شرقی، کاتوری رهبر جناح چپ حزب رایه دیر اوئی برگزید و اعلام داشت که اوضاع برای انقلاب مساعد است و از اعضای خود خواست آماده قیام مسلحانه باشند. نگاه کنید به: سرمقانه مردم، ۶ (بهمن ۱۳۵۷)، ۱.
66. P. Balta and D. Pouchin, "L'Action décisive des groupes de guerrilla", *Le Monde*, 13 February 1979.
67. کیهان، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷.
- Y. Ibrahim, "Scores Dead in Iran", *New York Times*, 11 February, 1979.

## فرجام

۱. ر. خمینی، «اعلامیه»، خبرنامه، شماره مخصوص ۲۱ (۱۸ شهریور ۱۳۵۷)، ص ۱.
2. Committee to End U. S. Intervention in Iran, *Excerpts from Ayatollah Khomeini's Interviews* (Mountview, Cal. 1978, p. 14), p. 14.
3. Quoted in *Iran Times*, 24 November 1978.
4. Committee to End U. S. Intervention in Iran, *Excerpts*, p. 14-15.
5. *Ibid.*, p. 19.
۶. ر. خمینی، «اعلامیه»، خبرنامه، شماره مخصوص ۲۷ (۲۷ دی ۱۳۵۷)، ص ۱.
7. M. Good. "Social Hierarchy and Social Change in a Provincial Iranian Town" (Ph. D. dissertation, Harvard University, 1976). P. 231.
8. Geissell, "The Elementary Structures of Political Life" (Ph. D. dissertation, Columbia University, 1977). pp. 426-84

## کتابنامه

در اینج فصد رانه کتاب‌شناسی جامعی درباره ایران توین نیست بلکه صرفاً فهرست گردیده‌ای از کتابهای فارسی و انگلیسی مرتبط با سیاست ایران نوین و موجود در کتابخانه‌های مهم ذکر شده است. در خصوص کتاب‌شناسیهای جامع‌تر از مقالات علاوه بر کتب فارسی، انگلیسی و سایر زبانهای غریب، به نخستین بخش دبل مراجعه کنید.

### کتاب‌شناسی فارسی

فتار، برج فهرست مقالات فارسی. تهران: انتشارات حبیبی، ۱۳۳۸-۱۳۵۰، ۳ جلد.  
— . فهرستنامه کتاب‌شناسی ایران. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۰  
مشاره، خانانادا. فهرست کتابهای چاپی فارسی. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ۳ جلد

### قرن نوزدهم (سیزدهم)

آدمیت، فریدون امیرکبیر و ایران. تهران: حور زمی، ۱۳۴۸  
آدمیت، فریدون و هما ناطق. فکر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار. تهران: انتشارات آنگاه، ۱۳۵۷

رفع‌الدوله. ایران دپروز. تهران: انتشارات وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۵  
شرفی، احمد. موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران. تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۹  
عتماد سلطه، محمدحسن. روزنامه اعتمادالسلطنه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۶  
حسن‌زاده، محمدعلی. گنج شایگان برپای انتشارات کادو، ۱۳۳۵  
خمیم، علی صدر ایران در عبور سلطنت فاجار تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۳  
صفایی، ابراهیم استاد سیاسی. تهران: انتشارات شرق، ۱۳۴۶  
— . نامه‌های تاریخی تهران، انتشارات سخن، ۱۳۴۸  
فرمانفرمایان، حافظ ذبه کوشش. خاطرات امین‌الدوله. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱  
قدسی، حسن. کتاب خاطرات من یا تاریخ صد ساله. تهران: انتشارات اورپهان، ۱۳۴۲، ۲ جلد  
کسروی، احمد. تاریخ پانصد ساله حورستان تهران: انتشارات پیام، ۱۳۳۹  
ستومی، عبدبه شرح زندگانی من. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۳۲  
میرزا حسن جان جغرافیای صنعتها، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲  
ناطق، هما. ماست که بر ماست تهران: انتشارات آنگاه، ۱۳۵۷  
نقیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۳۵، ۲ جلد

### انقلاب مشروطه

آدمیت، فریدون. ابتدای تحولاتی عهد مشروطیت ایران. تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۵  
— . فکر از دی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۴۰  
— . فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۶

- ادیب هروی خراسانی، محمد حسن. تاریخ بیدایش مشروطیت ایران. تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲
- امیرخیزی، اسماعیل. قیام آذربایجان و سارنگان. تبریز: انتشارات شفق. ۱۳۳۹. ۲ جلد
- تفرش حبیبی، احمد. روزنامه اخبار مشروطیت. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱
- جاوید، سلام‌الله. فدائکاران فراموش شده. تهران: انتشارات شرق، ۱۳۴۵
- . نهضت مشروطیت ایران. تهران: انتشارات شرق، ۱۳۴۷
- جودت، حسین. تاریخ فرقه دموکرات. تهران: انتشارات درخشان، ۱۳۴۸
- دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی. تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۶۸، ۴ جلد
- صفا، ابراهیم. استاد نویافته. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۴۹
- . رهبران مشروطه. تهران: انتشارات شرق. ۱۳۴۴
- ظاهرزاده بهزاد، کریم. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران. تهران: انتشارات لیل، ۱۳۳۲
- فحی، نصرالله. زندگینامه شهید شیخ‌الاسلام تبریزی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳
- فخرایی، ابراهیم. گیلان در جنبش مشروطیت. تهران: انتشارات سپهر، ۱۳۵۶
- فومنی، عبدالفتاح. تاریخ گیلان. تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۵۳
- کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰
- مجهندی، مهدی. تاریخ زندگانی تقی‌زاده. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۲۱
- . رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۲۷
- مجددالاسلام کرماتی، احمد. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱، ۳ جلد
- ملکزاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران: انتشارات سقراط، ۱۳۲۸، ۵ جلد
- . زندگانی ملک المتکلمین. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۲۵
- ناظم‌الاسلام گرمائی. تاریخ بیداری ایرانیان. تهران: انتشارات فرهنگ، ۱۳۴۶، ۲ جلد
- و بجزیه، محمدباقر. بلوای تبریز. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶

## دوره جدید

- آذری، علی. قیام خیابانی. تهران: انتشارات صفی‌علی‌شاه، ۱۳۲۹
- . قیام کلنل تقی‌خان پسیان در خراسان. تهران: انتشارات تجدد، ۱۳۲۹
- آرامش، احمد. هفت سال در زندان آریامهر. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸
- آرین‌پور، یحیی. از رضا تا نسیما. تهران: انتشارات سپهر، ۱۳۵۴، ۲ جلد
- آل‌احمد، جلال. روشنفکران. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸
- سد. غروب‌زدگی. تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱
- اجتیبی، ابوالحسن. بازیگران سیاسی. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۲۸
- ارمنجانی، حسن. یادداشت‌های سیاسی. تهران: انتشارات آتش، ۱۳۳۵
- اشرف، احمد. شاخصهای اجتماعی ایران. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۵
- بامداد، مهدی. تاریخ رجال ایران. تهران: انتشارات پتک، بازگانی، ۱۳۴۷-۱۳۵۱، ۶ جلد
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء). تاریخ احزاب سیاسی ایران. تهران: انتشارات رنگین، ۱۳۲۳
- بهرامی، هیدانه. خاطرات. تهران: انتشارات مظاهری، ۱۳۴۵
- تقی‌زاده، حسن. مقالات. تهران: انتشارات فرهنگ، ۱۳۲۲
- حریری، مصاحبه با تاریخ سازان ایران. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸
- حکیم‌انهری فریدی، هدایت‌الله. اسرار کودتا و زندگی آقا سید ضیاء‌الدین طباطبائی. تهران: بی‌نا، ۱۳۲۳
- عربی، روح‌الله (آیت‌آقا). کشف الاسرار. تهران: بی‌نا، بی‌نا
- . ولایت فقیه: حکومت اسلامی. بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۵

خواجه نوری، ابراهیم. بازیگران عصر فلایس. تهران: انتشارات زریخش، ۱۳۲۳  
 داودی، مهدی. قواعد السلطنه. تهران: انتشارات بهار، ۱۳۳۶  
 راین، اسماعیل، فراموشخانه و فراماسوئری در ایران. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷، ۳ جلد  
 رزم آرا، علی. جغرافیای نظامی ایران. تهران: بی نا، ۱۳۲۳-۱۳۲۴، ۱۶ جلد  
 رضازاده شفیق، صادق. خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟. تهران: انتشارات شفیق، ۱۳۳۴  
 سازمان برنامه و بودجه. شانزده آمار کشور. تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۶  
 شایان، عباس. مائتدران: رجال معاصر. تهران: بی نا، ۱۳۳۷  
 شجیبی، زهرا. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۴

شریعتی، علی. مجموعه آثار. تهران: انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۵۸-۱۳۵۹، ۸ جلد  
 شیشه، نصره. رجال بدون ماسک. تهران: انتشارات مظفر، ۱۳۳۱

فانج، مصطفی. پنجاه سال نفت ایران. تهران: انتشارات چهار، ۱۳۳۵

قاروقی، احمد. ایران ضد شاه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸

فرخ، مهدی. خاطرات سیاسی فرخ. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷

کسروی، احمد. تاریخ هجده مائه آذربایجان. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۶

— . زندگانی من. تهران: انتشارات پیام، ۱۳۲۵

کوهی کرمانی، حسین. از شهریور ۱۳۲۰ تا قاجعه آذربایجان. تهران: انتشارات مظاهری، ۱۳۲۵، ۲ جلد

مجلس شورای ملی. مذاکرات مجلس شورای ملی. تهران: انتشارات مجلس، ۱۳۳۳-۱۳۳۴، مجلس اول تا مجلس هجدهم

محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۲۸-۱۳۳۲، ۵ جلد

مصاحب. طبقه حاکمه ایران را بشناسید. تهران: انتشارات چهار، ۱۳۲۴

مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران. تهران: انتشارات مجلس، ۱۳۲۳-۱۳۲۴، ۳ جلد

ملکی، احمد. تاریخچه جبهه ملی. تهران: انتشارات تابان، ۱۳۳۳

مشورگرگانی، محمدعلی. سیاست دولت شوروی در ایران. تهران: انتشارات مظاهری، ۱۳۳۶

هترمت، منوچهر. پهلویسم: فلسفه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. تهران: انتشارات گیلان، ۱۳۴۵

## حزب توده

ابریه، اسحاق. چه باید کرد؟ تهران: بی نا، ۱۳۳۶

— . حزب توده ایران سر دو راه. تهران: بی نا، ۱۳۳۶

اکبری، علی اکبر. علل ضعف تاریخی بورژوازی در ایران. تهران: انتشارات تابش، ۱۳۵۸

اوانیان، آرداشس (آردشیر). اصول تشکیلاتی حزب. تهران: انتشارات توده، ۱۳۲۲

— . فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی. تهران: انتشارات توده، ۱۳۲۵

ایوانف، میخائیل سرگیویچ. تاریخ توین ایران. ترجمه هوشنگ تیرایی و حسن قائم پناه، استکهلم: انتشارات توده، ۱۳۵۶

پسیان، نجفعلی. مرگ بود بازگشت هم بود. تهران: بی نا، ۱۳۲۶

تاریخچه نهضت دموکراتیک آذربایجان. زم: انتشارات بابک، ۱۳۵۷

تحلیلی از اوضاع حزب. تهران: انتشارات شعله‌ور، ۱۳۲۴

جامی. گذشته چراغ راه آینده است. پاریس: جبهه آزادیبخش ملی ایران (جامی)، ۱۳۴۵

حزب توده. آخرین دفاع خسرو روزبه. بی جا: انتشارات توده، ۱۳۴۹

— . برنامه و اساسنامه حزب. بی جا: انتشارات توده، ۱۳۵۹

— . برنامه حزب توده ایران. بی جا: انتشارات توده، ۱۳۵۴

— . توده‌ایها در دادگاه نظامی. بی جا: انتشارات توده، ۱۳۴۷

- دربارهٔ بیست و هشت مرداد. بی‌جا: انتشارات توده، ۱۳۴۲
- حقایق گفتمنی. تهران: انتشارات شعله‌ور، ۱۳۲۶
- راه حزب تودهٔ ایران. تهران: انتشارات شعله‌ور، ۱۳۲۶
- روزیه، خسرو. اطاعت کورکورانه. تهران: بی‌نا، ۱۳۲۵
- صفری، حمید. وضع کنونی اقتصادی ایران. استکهلم: انتشارات توده، ۱۳۵۶
- طبری، احسان. جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران. استکهلم: انتشارات توده، ۱۳۵۶-۱۳۵۸، ۳ جلد
- طبقهٔ کارگر چه می‌خواهد؟ حزب توده چه می‌گوید؟ تهران: بی‌نا، ۱۳۲۵
- علوی، بزوگک. پنجاه و سه نفر. تهران: بی‌نا، ۱۳۲۳
- . ورق‌پاره‌های زندان. تهران: بی‌نا، ۱۳۲۹
- عمیدی نوری، ابوالحسن. آذربایجان دموکرات. تهران: روزنامهٔ داد، ۱۳۲۵
- فدایی علوی. شکست احزاب سیاسی در انتخابات دورهٔ چهاردهم. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۲۵
- فرمانداری نظامی تهران. میر کمونیسم در ایران. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۳۷
- . کتاب سیاه. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۳۶
- فانسی، احمد. جامعه را بشناسید. تهران: انتشارات توده، ۱۳۲۷
- . حزب تودهٔ ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ تهران: انتشارات توده، ۱۳۲۳
- . قانون چیست؟ تهران: انتشارات توده، ۱۳۲۲
- کامبخش، عبدالصمد. نظری به جنبش کارگری و کمونیسم در ایران. استکهلم: انتشارات توده، ۱۳۵۴، ۴ جلد
- کشاورز، فریدون. من متهم می‌کنم. تهران: انتشارات رواق، ۱۳۵۸
- کوهی کرمانی، حسین. سوسیالیسم و ایران. تهران: انتشارات آتش، ۱۳۳۹
- کیانوری، تورالدین. پرسش و پاسخ. تهران: انتشارات توده، ۱۳۵۸
- . مبارزات طبقاتی. تهران: انتشارات آذر، ۱۳۲۷
- مائی، شکرآه. تاریخچهٔ نهضت کارگری در ایران. تهران: بی‌نا، ۱۳۲۵
- مزدک. اسناد تاریخی جنبش کارگری. سوسیال دموکرات و کمونیستی ایران. فلورانس: انتشارات مزدک، ۱۳۵۶-۱۳۵۷، ۷ جلد
- . اسفانهٔ خلقهای ایران. فلورانس: انتشارات مزدک، ۱۳۴۸
- . کارنامهٔ مصدق و حزب توده. فلورانس: انتشارات مزدک، ۱۳۵۸
- ملکی، خلیل. حزب توده چه می‌گوید و چه می‌کرد. تهران: انتشارات شاهد، ۱۳۳۰
- منتظم، ملت و ملیت. تهران: انتشارات قیام، ۱۳۲۷
- ناموره رحیم. رژیم ترور و اختلاف. بی‌جا: انتشارات توده، ۱۳۴۹
- . یادنامهٔ شهیدان. بی‌جا: انتشارات توده، ۱۳۴۳
- وزارت کشور. اقدامات غیر قانونی. تهران: انتشارات وزارت کشور، ۱۳۲۶
- هشترودیان. مسألهٔ ملیت. تهران: بی‌نا، ۱۳۲۴
- یاوری. دربارهٔ بعضی از مسائل حزب تودهٔ ایران. پاریس: بی‌نا، ۱۳۴۸

## کتاب‌شناسی تکمیلی

- بني صدر، ابوالحسن. صد مقاله. تهران: روزنامهٔ انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰
- حاج سیدجوادی، علی‌اصغر. دخترهای انقلاب. تهران: انتشارات جنبش، ۱۳۵۹

## کتاب‌شناسی انگلیسی

بسیاری از متون منتشر شده‌ای را که از وزارت خارجه انگلستان مورد استفاده قرار داده‌ام، در اداره اسناد دولتی در لندن با شماره‌های O.371/Persia 1906/34-106 تا F.O.371/Persia 19481/34-68750 می‌توان یافت. این متنها را در کتابخانه اداره هند در لندن نیز قبل از L/P S/10 و L/P S/12 می‌توان دید.

Behn, W. *The Iranian Opposition in Exile: An Annotated Bibliography*. Wiesbaden: Harrassowitz, 1979.

Elandley - Taylor, G. *Bibliography of Iran*. Chicago: St. James, 1969.

Nawabi, Y. A. *Bibliography of Iran*. Tehran: Iran Cultural Foundation, 1969. 2 vols.

Pakdaman, N., and Abdolhamid, A. *Bibliographie française de civilization iranienne*. Tehran: Tehran University Press, 1972-1974. 3 vols.

Ravassani, S. *Soviet Republic Gilan*. Berlin: Basis-Verlag, 1973.

Sverchevskaia, A. *Bibliografiia Irana*. Moscow: Navak, 1967.

## قرن نوزدهم

Algar, H. *Religion and State in Iran, 1785-1906*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1969.

Bakhash, S. *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajars*. London: Ithaca Press, 1978.

Browne, E. *A Year amongst the Persians*. London: Black, 1893.

Curzon, G. *Persia and the Persian Question*. London: Longmans, 1892. 2 vols.

Entner, M. *Russo-Persian Commercial Relations, 1828-1914*. Gainesville: University of Florida Press, 1965.

Fasa'i, H. *History of Persia under Qajar Rule*. Translated by H. Busse. New York: Columbia University Press, 1972.

Issawi, C., ed. *The Economic History of Iran, 1800-1914*. Chicago: University of Chicago Press, 1971.

Kazemzadeh, F. *Russia and Britain in Persia, 1864-1914*. New Haven: University of California Press, 1972.

Keddie, N. Sayyid Jamal al - Din "al - Afghan". Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1972.

Malcolm, J. *History of Persia*. London: Murray, 1829. 2 vols.

Sykes, P. A. *History of Persia*. London: Macmillan, 1930.

## انقلاب مشروطه

Algar, H. *Murza Malkum Khan*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1973.

Browne, E. *The Persian Crisis of December, 1911*. London: Cambridge University Press, 1912.

- \_\_\_\_\_. *The Persian Revolution of 1905-1909*. London: Cambridge University Press, 1910.
- Hairi, A. *Stilism and Constitutionalism in Iran*. Leiden: Brill, 1977.
- McDaniel, R. *The Shuster Mission and The Persian Constitutional Revolution*. Minneapolis: Bibliotheca Islamica, 1974.
- Keddie, N. *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891-1892*. London: Cass, 1966.

## دوره جدید

- Akhavi, S. *Religion and Politics in Contemporary Iran*. Albany: State University of New York Press, 1980.
- American University: *Iran: A Country Study*. Washington, D. C.: U. S. Government Printing Office, 1978.
- Amirsadeghi, H., and Ferrier, R., eds. *Twentieth-Century Iran*. London: Heinemann, 1977.
- Arasteh, R. *Man and Society in Iran*. Leiden: Brill, 1963.
- Arfa', H. *Under Five Shahs*. London: Murray, 1964.
- Avery, P. *Modern Iran*. London: Benn, 1965.
- Banani, A. *The Modernization of Iran, 1921-1941*. Stanford: Stanford University Press, 1961.
- Blarrier, J. *Economic Development of Iran, 1900-1970*. London: Oxford University Press, 1971.
- Bill, J. *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization*. Columbus, Ohio: Merrill, 1972.
- Bitrus, L. *Iran: Political Development in a Changing Society*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1962.
- Chubin, S., and Zabih, S. *The Foreign Relations of Iran*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1974.
- Cortam, R. *Nationalism in Iran*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964.
- Eagleton, W. *The Kurdish Republic of 1946*. New York: Oxford University Press, 1963.
- Elwell - Sutton, E. *A Guide to Iranian Area Study*. Ann Arbor: American Council of Learned Societies, 1952.
- \_\_\_\_\_. *Persian Oil*. London: Lawrence and Wishart, 1955.
- English, P. *City and Village in Iran*. Madison: University of Wisconsin Press, 1966.
- Fischer, M. *Iran: From Religious Dispute to Revolution*. Cambridge: Harvard University Press, 1980.
- Graham, R. *Iran: The Illusion of Power*. New York: St. Martin's 1979.
- Great Britain. Cabinet. *Documents on British Foreign Policy 1919 - 1939*. London: Government Printing Office, 1963. Series I. Vols 3 and 13.
- Halliday, F. *Iran: Dictatorship and Development*. New York: Penguin, 1979.
- Jacqz, J., ed. *Iran: Past, Present and Future*. New York: Aspen Institute, 1976.
- Kamshad, H. *Modern Persian Prose Literature*. Cambridge: Cambridge University Press, 1966.
- Lambton, A. *Landlord and Peasant in Persia*. London: Oxford University Press, 1953.
- \_\_\_\_\_. *The Persian Land Reform, 1962-66*. Oxford: Clarendon, 1969.
- Lenzowski, G. *Iran under the Pahlavis*. Stanford: Hoover Institute, 1978.
- \_\_\_\_\_. *Russia and the West in Iran, 1918-48*. Ithaca: Cornell University Press, 1949.



- Millsbaugh, A. *The American Task in Persia*. New York: Century, 1925
- Narumand, B. *Iran: The New Imperialism in Action*. New York: Monthly Review, 1969
- Oberling, P. *The Qashqai Nomads of Fars*. The Hague: Mouton, 1974.
- Ramazani, B. *The Foreign Policy of Iran, 1500-1941*. Charlottesville. University of Virginia Press, 1966.
- \_\_\_\_\_. *Iran's Foreign Policy 1941-1973*. Charlottesville: University of Virginia Press, 1975
- Rubin, B. *Faced with Good Intentions*. New York: Oxford University Press, 1980.
- Sarkal, A. *The Rise and Fall of the Shah*. Princeton: Princeton University Press, 1969
- United States Department of State. *Foreign Relations of the United States*. Washington, D. C., Government Printing Office, (1948-1979). 1940, Vol. 3; 1941, Vol. 3; 1942, Vol. 4; 1943, Vol. 4; 1944, Vol. 5; 1945, Vol. 8; 1946, Vol. 7; 1947, Vol. 5; 1948, Vol. 5; 1949, Vol. 6
- Lipton, J. *The History of Modern Iran: An Interpretation*. Cambridge: Harvard University Press, 1968.
- Wilber, D. *Contemporary Iran*, New York: Praeger, 1963.
- \_\_\_\_\_. *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran*. New York: Exposition Press, 1975
- Yar - Shater, E., ed. *Iran Faces the Seventies*, New York: Praeger, 1971.
- Zonis, M. *The Political Elite of Iran*. Princeton: Princeton University Press, 1971.

## حزب توده

- Zabih, S. *The Communist Movement in Iran*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1966

## کتاب‌شناسی تکمیلی

- Bahn, W. *Islamic Revolution or Revolutionary Islam in Iran: A Selected Bibliography*. Berlin: Druck Press, 1980.
- Hoglund, F. *Reform and Revolution in Rural Iran*. Austin: University of Texas Press, forthcoming.
- Katouzian, H. *The Political Economy of Modern Iran*. New York: New York University Press, 1981.
- Kazemi, F. *Poverty and Revolution in Iran*. New York: New York University Press, 1980
- Keddie, N. *Iran: Religion, Politics and Society*. London: Cass, 1980.
- \_\_\_\_\_, and Bunnie, M. *Modern Iran: The Dialectics of Continuity and Change*. Albany: State University of New York Press, 1981.
- \_\_\_\_\_. *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran*. New Haven: Yale University Press, 1981.
- Kedourie, F., and Haim, S. *Towards A Modern Iran*. London: Cass, 1980.
- Ludeen, M., and Lewis, W. *Debaqie: The American Failure in Iran*. New York: Random House, 1981.
- Saul, E. *Covering Islam*. New York: Pantheon, 1981





۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹

۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹

۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹

ازبیل ۱، ۱-۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸

اردلان ۲۱۳

اردلان، ناصرقلی ۱۸۰، ۲۱۷، ۲۱۹

ارمنجانی، حسن ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۷۱

۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹

ارفع الدوله ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹

ارمنها ۲۲، ۱۹۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶

ازبها ۱۱۶، ۱۱۹

ازهری، ارتشید غلامرضا ۴۸۰، ۴۸۱

استادان، عباس ۲۷۲

استلین ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷

۴۴۹

اسرائیل ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹

۴۹۱

اسفندیاری ۲۳۵

اسفندیاری بختیاری، ملکه ثریا ۱۲۵، ۲۸۴

اسفندیاری، حسن (مجتب السطنه) ۱۶۱

اسفندیاری، علی (نیما یوشیج) ۳۰۳، ۳۰۴

اسکندری ۸۵

اسکندری، میرنصرت ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱

اسکندری، ایرج ۱۱۲، ۱۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸

۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷

اسکندری، تاج ۳۰۴

اسکندری، زهرا ۳۰۴

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹

۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

اتحادیه سندیکاهای کارگران و کشاورزان ایران

(نسکی) ۲۱۵

احمدی، شیخ احمد ۱۵

احمدالله خان ۱۰۸، ۱۰۹

احمدزاده، مسعود ۴۴۷

احمدشاه ۱۲۱-۱۲۲

اختر ۶۷

ارانی، تقی ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵

اریاب کبکسرو، شاهرخ ۱۱۱، ۱۴۸

اربدیه، مکان، زمینداران ۱۰، ۲۰، ۲۴، ۳۰

۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵

۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸

۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰

۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲

۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵

۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸

ارتش ۳۵، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹

۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹

۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹













حزب کمونیست ۱۹۳ (۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹،	۲۴۱، ۲۴۳-۲۴۶، ۲۴۸-۲۵۷، ۲۵۹-۲۶۶،
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۷۸، ۱۹۶،	۲۶۶-۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰-۳۱۶، ۳۳۴-۳۳۴،
۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹-۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۵،	۳۳۶-۳۳۶، ۳۳۷-۳۶۵، ۳۷۶-۳۷۸،
۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۵۶، ۳۶۶،	۳۸۰، ۳۸۲-۳۸۴، ۳۸۶، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۴-۳۱۴،
F1V	۳۲۰، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۵-۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۶،
حزب مردم ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۰۳، ۳۰۴،	۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴،
حزب مردم - حزب اتحاد ملی	F88-F89، F91-F95
حزب مردم ایران ۳۲۵	حزب جنگل ۲۷۱، ۲۰۰
حزب ملت ایران ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۰، ۲۵۲،	حزب حسینی ۲۷۲
حزب ملیون ۳۸۵	حزب دانشکده ۹۵
حزب وطن ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰،	حزب دموکرات ۷۳، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰،
۳۲۵	۱۰۲، ۱۰۹-۱۱۱، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۵۳، ۲۵۸،
حزب همدان ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۸۹،	۲۶۶، ۲۶۰
حسینی، کاظم ۳۲۰	حزب دموکرات آذربایجان - فرقه دموکرات
حسینی، شیخ عزالدین ۴۸۸	آذربایجان
حسینی، ارشاد ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۲، ۱۴۲، ۱۴۲،	حزب دموکرات ایران ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵،
۴۹۳	۲۲۳، ۲۲۷، ۲۷۱، ۳۳۱
حکمت، سردار فاخر ۱۷۷، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹،	حزب دموکرات کردستان ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۳،
۲۲۳، ۲۲۱	۳۵۳، ۳۷۹، ۴۱۶، ۴۴۴، ۴۸۸
حکیمی، ابرهیم ۱۱۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸،	حزب رستاخیز ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷،
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۳۶۲،	۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۷، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۸،
حکیمی، صد ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۱۶،	۳۹۹، ۳۷۵، ۳۸۰، ۴۸۷
حنیف، نژاد، محمد ۳۵۱، ۳۵۲،	حزب زحمتکشان ملت ایران ۲۲۹-۲۳۱، ۲۴۲،
حیدری، ۱۱۶، ۲۸، ۲۹، ۸۱	۲۴۹، ۲۵۰، ۲۸۱، ۲۹۱-۲۹۳، ۳۰۲
خادمی، آیت الله حسین ۳۸۷	حزب زحمتکشان ملت ایران (تبریزی سوم) ۲۴۹،
خاقانی، آیت الله شبیر ۴۸۸	۲۵۰، ۲۵۲، ۳۲۰
خالوقریان ۱۰۱، ۱۰۸	حزب سوسیال دموکرات ۷۹
خامنه‌ای، حجت الاسلام سید علی ۳۰۸، ۳۲۸،	حزب سوسیالیست ۷۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶،
خامنه، تور ۲۶۸، ۳۱۶، ۳۶۹	۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰،
خامنه (۴۱)، ۴۲	۲۹۹، ۳۰۴
خسینی، آیت الله سید روح الله ۳۸۸، ۳۸۹،	حزب سوسیالیست (۱۳۰۰-۱۳۰۵) ۱۸۷،
۳۹۱، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۴-۳۲۶، ۳۳۶-۳۴۲،	۲۷۱
۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹،	حزب عدالت ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۵،
۴۸۸-۴۹۶	۲۰۷



زنجانی (۱۳۳، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۸، ۱۲۴۲، ۱۲۶۵)

زنگنه، آیت‌الله (۳۵۶، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۱)

زندها (۳۴، ۴۱)

زیرک‌زاده، احمد (۱۷۱، ۲۲۰)

زاهد رمری (۱۹۲، ۱۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۵۷)

(۱۵۹، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۴۶، ۲۵۱)

(۲۵۲، ۲۷۴، ۳۰۵-۳۰۷، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۶۳)

(۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹)

سازمان آزادیبخش فلسطین (۴۵۰، ۴۵۲)

سازمان انقلابی حزب توده (۴۱۷، ۴۴۴)

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (۴۴۳-۴۵۱)

(۴۵۷، ۴۹۷)

سازمان مارکسیست لنینیست توفان (۴۱۶، ۴۱۷)

۴۴۴

سازمان مجاهدین خلق ایران (۴۴۳-۴۴۶)

(۴۵۱-۴۵۷، ۴۹۷)

ساعده، محمد (ساعده‌الوزره) (۱۸۳، ۱۸۴)

(۱۸۷-۱۹۰، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶)

سامعی، غلامحسین (۴۶۴)

سامی کرمانی، کاظم (۴۴۵)

سارک (۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۰)

(۴۰۵، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۴۵، ۴۴۷)

(۴۵۰، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳-۴۶۶، ۴۶۹)

(۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۹)

سایکس، سرپرستی (۱۱۳، ۳۶، ۴۰)

سپه‌دار اعظم تکابینی، محمد ولی خان (۹۰-۹۲)

(۹۵، ۹۹، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۳۷)

سپه‌الار، خنج میرزا حسین خان (۶۱، ۱۱۵)

۱۲۴

سنارخان (۸۸، ۹۶، ۱۳۱۲، ۳۷۹)

سنارده‌سرخ (۱۱۹، ۴۱۹، ۴۴۴)

سحی، عزت‌الله (۴۲۴، ۴۲۵)

(۴۰۷، ۴۲۱، ۴۴۲، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۷)

(۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۶)

روزبه، خسرو (۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴)

روستا، رضا (۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۰)

(۲۸۲، ۲۸۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۳)

روستاییان (۱۱، ۱۳-۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹)

(۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۹۲، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۵۹)

(۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳)

(۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱)

(۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷)

(۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴)

(۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱)

روشنگران (۶۰، ۶۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹)

(۷۰، ۷۱، ۷۲-۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷)

(۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴)

(۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱)

(۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷)

(۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴)

(۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰)

(۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶)

(۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲)

(۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷)

(۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳)

(۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹)

(۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵)

(۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱)

(۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶)

(۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱)

(۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶)

۳۷۵

رهبر یزد (۲۷۰)

ریاحی، سید اسماعیل (۳۸۷)

زاهدی، سید فضل‌الله (۲۵۰، ۲۵۲-۲۵۲، ۳۲۲)

(۳۸۲، ۳۸۴)











مارکسیسم ۱۱۰، ۱۷۰، ۱۹۴، ۱۰۹، ۱۴۶، ۱۸۱  
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۸۵، ۳۰۶، ۳۰۹  
 ۱۳۲۹، ۱۴۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۲  
 ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲-۴۵۶  
 مازندران ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۵  
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۶۱، ۱۱۲، ۱۲۱۵  
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۳، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳  
 ۲۹۸-۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۹  
 ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۴۷، ۳۵۰  
 ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۶  
 مانیان، حاج محمود ۴۶۹، ۴۷۶  
 متقی، علی ۲۸۳  
 متین‌دفتری، احمد ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۵  
 متین‌دفتری، هدایت‌الله ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۹  
 ۴۷۶  
 مجاهد ۸۰، ۱۲۲۹، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۳، ۱۲۲۳  
 مجدالاسلام کرم‌نی، احمد ۶۴  
 مجلس سنا ۸۱، ۸۲، ۹۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۳  
 ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶  
 مجلس شورای ملی ۴، ۶۳، ۸۱، ۹۱، ۹۴، ۱۱۲  
 ۲۴۶  
 مجلس مؤسسان ۷۸-۸۰، ۹۱، ۱۰۸، ۱۲۳  
 ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۶  
 محسن، سعید ۴۵۱  
 محضری، ابراهیم ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۳، ۲۸۷  
 ۳۱۵  
 محمدزاده، سلیمان ۲۶۸، ۲۶۹  
 محمدشاه ۳۵، ۴۰  
 محمدعلی شاه ۸۱، ۹۱  
 محمود، محمود ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹  
 مدرس، سیدحسین ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۶  
 ۱۴۰، ۲۵۴، ۴۲۷  
 مدرس، شیخی ۲۴۳  
 مذهب‌زدی، دیانگری، سکولاریسم ۹۵

کوبا ۴۲۷، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۹۰  
 کوشش ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۷  
 کهگیلویه ۱۲۳، ۱۹۷، ۴۰۱  
 کی‌استوان، حسین ۱۸۲، ۲۰۸  
 کیانوردی، نورالدین ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۰  
 ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۰۴، ۳۰۹  
 ۴۱۷  
 کیمرو، مهدی ۳۱۶  
 کیهان ۱۸۲، ۳۱۹، ۴۴۴  
 کیهان اینترنت‌شال ۴۷۳  
 گرجیها ۲۲  
 گریابدوف ۶۵، ۶۶  
 گلستان، ابراهیم ۲۸۱، ۳۰۲  
 گیلان ۱۵۲، ۱۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷-۱  
 ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۶۳  
 ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸  
 ۲۴۳، ۲۵۸-۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷-  
 ۱۲۶۹، ۱۲۷۱، ۱۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۲۰، ۳۴۱  
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۰  
 ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۹  
 لاهوتی، حجة‌الاسلام حسن ۴۰۸  
 لاهوتی کرم‌شاهی، ابوالقاسم ۱۰۷، ۳۶۴  
 لاهیجی، عبدالکریم ۱۲۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹  
 ۴۷۶  
 لرها ۱۹، ۴۰، ۴۲، ۱۲۹، ۱۵۶  
 لیبون، آن ۲۰  
 لشکرنانی، شیخ حسین ۳۳۹  
 لنین ۱۰۳، ۱۴۶، ۱۲۶۷، ۱۲۷۹، ۲۸۵، ۳۰۹  
 ۳۱۱، ۳۵۸، ۳۷۹، ۴۴۹، ۴۹۰  
 نوروزتل ۲۱۴  
 یخوف ۸۸، ۸۷  
 مانولیسیم ۴۵۷  
 مارکس ۶، ۳۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۶  
 ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۱۱، ۴۳۰، ۴۴۹

مقدم مراغه‌ای، رحمت‌الله ۴۹۹، ۴۹۸، ۴۹۷  
 مکر نژاد، تقی ۱۲۶۸، ۲۸۱  
 ملک‌المکلمین، حاج میرزا نصرالله ۶۹، ۷۱  
 ۷۲، ۵۳، ۵۸، ۳۱۲  
 ملک، حسین ۴۶۴  
 ملکزاده، مهدی ۱۶۸، ۷۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۹۴  
 ۱۹۵، ۲۲۵  
 ملک‌خان ۵۷، ۶۰-۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۹۴  
 ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۴  
 ملک مدنی، هاشم ۱۶۲، ۱۴۲، ۲۴۳  
 ملک، سرجان ۱۳، ۱۹، ۲۹-۲۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۵۳  
 ملکی، احمد ۲۰۳  
 ملکی، خلیل ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸  
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳  
 ۳۰۲، ۳۳۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۷  
 ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳  
 منی ۱۴، ۱۷۷، ۲۱۳  
 منتظری، آیت‌الله حسینعلی ۴۰۸، ۴۲۷، ۴۸۰  
 منصور، حنطلی ۴۰۳  
 منصور، علی ۲۲۵، ۲۳۷  
 موریه، جیمز ۱۲۶، ۱۲۷، ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۵۳، ۶۵  
 مهدوی کتی، حجة الاسلام محمد رضا ۴۰۸  
 میرزا کوچک‌خان ۱۰۱، ۱۰۸، ۲۵۵  
 میونر ۵۲، ۶۶، ۷۰، ۱۳۱، ۲۵۹  
 میلسوا، آرثور ۹۲، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۶۶  
 ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲  
 مؤمنی، بقر ۴۶۴  
 نائل خاتلری، پرویز ۳۱۱، ۳۷۲  
 نادرپور، نادر ۳۰۴، ۳۸۱  
 ناسیرنالیسم ۱۵، ۴۶، ۵۷، ۷۴، ۹۵، ۱۳۸، ۱۴۳  
 ۲۳۴، ۲۵۰، ۳۰۷، ۳۱۰-۳۱۲، ۳۵۱، ۳۹۰  
 ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۸۹، ۴۹۰

۱۲۸، ۳۱۰، ۳۴۰، ۴۹۰  
 مرد امروز ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۲۲۳، ۳۱۹  
 مردم ۳۰۳، ۳۶۲  
 مساوت، سید محمد رضا ۵۳، ۹۳  
 مستوفی‌المسالک، میرزا حسن ۹۶، ۱۱۱  
 سعوت، اکبر ۱۷۶، ۱۷۷، ۳۲۵  
 سعوت، محمد ۱۸۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۲۳۶  
 سعودی، عباس ۱۸۲، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۵، ۳۴۰  
 شهید ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۵۳، ۱۹۰  
 ۱۹۹، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۳  
 ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۵۸، ۲۶۲  
 ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۱۰، ۳۲۹، ۳۴۷  
 ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۴  
 ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۳  
 ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴  
 ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۶  
 شیرنوبله، میرزا نصرالله ۱۷۸، ۸۱  
 صدوق، دکتر محمد ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۷۰، ۱۷۱  
 ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۸-  
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۵-  
 ۲۲۷، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸-۲۵۲  
 ۲۸۷-۲۸۹، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۳۸  
 ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۰۰  
 ۴۱۵، ۴۱۸-۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۴۷  
 ۴۶۳-۴۶۵، ۴۸۵، ۴۹۲  
 منظری، آیت‌الله مرتضی ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۴۲، ۴۸۸  
 مظفرالدین شاه ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۹۱  
 ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۱  
 معاون، حسین ۱۷۱  
 معظنی، عبدالله ۱۷۱  
 معین، محمد ۳۰۴  
 مقدم، سید ناصر ۱۷۸، ۱۵۱، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۷

نهضت آزادی ایران ۴۲۸-۴۲۲ : ۴۲۷ : ۴۴۷ :  
 ۴۴۸ : ۴۵۱-۴۵۲ : ۴۶۴ : ۴۶۶ : ۴۸۱ : ۴۸۲ :  
 ۴۹۱ : ۴۹۳  
 نهضت حسینی ۴۵۲  
 نهضت خدایرستان سوسیالیست ۴۲۷ : ۴۲۵  
 نهضت مقاومت ملی ۴۱۹ : ۴۲۰ : ۴۲۲ : ۴۲۵ :  
 ۴۳۶ : ۴۳۷  
 نیروی سوم ۲۳۰ : ۲۳۱  
 نیک‌بین، کریم ۱۱۸ : ۱۱۹ : ۱۲۷  
 نیکبختی، اعزاز ۲۱۵ : ۲۲۰  
 وثوق، حسن (وثوق‌النونه) ۱۰۳ : ۱۰۶ : ۱۰۹ :  
 ۱۱۰  
 وثوق، سرشکر حمد ۲۴۶  
 وکیللی، علی ۲۱۵  
 ولایی، میر رحیم ۲۵۶  
 ولف، نریک ۴۴۳ : ۴۴۶  
 وهاب‌زاده، رسول ۴۹۵ : ۴۵۹  
 ویتنام ۴۸۲ : ۴۴۳ : ۴۴۵ : ۴۵۱ : ۴۵۵  
 هاشمی رفسنجانی، حجة‌الاسلام کبیر ۴۲۸ :  
 ۴۸۸  
 هانینگن، ساموئل ۳۰۵ : ۴۰۴  
 هدایت، خسرو ۲۱۵  
 هدایت، سرشکر عبدالله ۲۵۱ : ۳۸۲  
 هدایت، صادق ۲۳۷ : ۳۰۳ : ۳۴۰  
 هراتی، حسن ۳۹۵  
 هراتی، محمد ۲۱۵ : ۲۲۰  
 هزارخانی، متوجهر ۴۶۴  
 هزاردها ۱۴  
 هژیرو، عبدالحسین ۲۱۲ : ۲۲۴ : ۲۲۵ : ۲۲۷ :  
 ۲۲۲ : ۲۲۴ : ۲۸۶  
 هرادزون صلح ۲۸۸ : ۳۰۳ : ۳۴۰  
 هویدا، امیرعباس ۴۰۳ : ۴۰۵ : ۴۱۲ : ۴۶۳ :  
 ۴۷۵ : ۴۸۰  
 یروم‌خان ۸۹-۹۲ : ۹۶ : ۹۸-۱۰۰

ناصرالدین شاه ۳۵ : ۳۶ : ۳۸ : ۴۰ : ۴۲ : ۴۴ :  
 ۴۹ : ۵۳ : ۵۵ : ۵۶ : ۵۹-۶۱ : ۶۶-۶۸ : ۷۳ :  
 ۸۰ : ۸۱ : ۹۷ : ۱۱۱ : ۱۳۸  
 ناصرالملک ۸۳ : ۹۶  
 ناطق، هبا ۴۶۴ : ۴۶۹  
 ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد ۷۳ : ۷۵ : ۱۷۷ : ۱۸۰ :  
 ۸۷  
 نامور، رحیم ۳۷۰  
 نامه مردم ۲۸۵  
 نخب، محمد ۴۲۵ : ۴۳۰  
 ندادی وطن ۸۰  
 نراقی، عباس ۱۶۹  
 نریمانف، نریمان ۷۹  
 نریمان، محمود ۲۲۷ : ۲۳۴ : ۲۴۲ : ۲۴۳ :  
 نزیه، حسن ۴۲۴ : ۴۲۵ : ۴۶۴ : ۴۶۵ : ۴۶۹ :  
 نصیری، ارتشبد نعمت‌الله ۲۵۱ : ۲۵۲ : ۴۰۰ :  
 ۴۷۰ : ۴۸۰  
 نظامیان ۱۳۹ : ۱۷۶ : ۱۸۶ : ۲۲۵ : ۲۵۱ :  
 ۲۵۲ : ۳۰۸ : ۳۳۶ : ۳۷۵ : ۳۷۹ : ۴۸۰ : ۴۸۳ :  
 ۴۹۴  
 نعمتیها ۱۶ : ۲۸ : ۲۹ : ۷۲ : ۸۱  
 نقیسی، حبیب ۲۱۵  
 نقیسی، سعید ۳۰۴  
 نعلزی، مهدی ۱۶۲ : ۱۷۷ : ۱۸۰ : ۲۱۵ : ۲۱۸ :  
 ۳۹۵ : ۴۷۸  
 نواب، حسینقلی خان ۹۳  
 نواب صفوی، سید مجتبی ۲۲۲  
 نوری اسفندیاری ۳۹۵  
 نوری، شیخ فضل‌الله ۷۶ : ۸۶ : ۸۷ : ۹۱ : ۴۶۸ :  
 ۴۴۰  
 نوز ۹۸ : ۱۷۴ : ۱۷۵ : ۸۱  
 نوشیروانیا ۱۴  
 نوشین، عبدالحسین ۲۵۷ : ۲۵۸ : ۲۶۶ : ۲۷۶ :  
 ۲۸۲ : ۲۸۷ : ۲۸۸ : ۳۰۲ : ۳۰۴ : ۳۱۵





## از کتابهای نشر مرکز

---

جناب‌بندی سیاسی در ایران / دکتر سعید برزین

زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان / دکتر سعید برزین

استبداد، دموکراسی و نهضت ملی / دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان

چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد / دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان

اقتصاد سیاسی ایران / دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان / محمدرضا نفیسی، کامبیز عزیزی

مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران / دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان / فرزانه طاهری

نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران / دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان / علیرضا طبیب

قیام‌شیخ محمدخیابانی / احمد کسروی / ویرایش و مقدمه دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان

برخورد عقاید و آرا / خلیل ملکی / ویرایش و مقدمه دکتر محمدعلی کاتوزیان و امیر پیشداد

ایران عصر صفوی / راجر سیوری / کامبیز عزیزی

سفرنامه گروته / هوگو گروته / مجید جلیلود

در سرزمین آفتاب / هنریش بروگش / مجید جلیلود

سیاست خارجی آمریکا و شاه / م. ج. گازیوروسکی / فریدون فاطمی

قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران / گراهام فولر / عباس مخیر

نگاهی نوبه مفاهیم توسعه / ولفگانگ زاگس / دکتر فریده فرهی، وحید بزرگی

تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر / دکتر موسی غنی‌نژاد

پنجاه سال جنگ سرد / والتر لافهبر / دکتر منوچهر تنجاعمی

## از کتابهای نشر مرکز

---

---

ایدئولوژی و روش در اقتصاد دکتر محمد علی همایون کاتوزیان / م. قائد

ایدئولوژیهای سیاسی دکتر محمد علی همایون کاتوزیان / م. قائد

مدرنیته و اندیشه انتقادی بابک احمدی

معمای مدرنیته بابک احمدی

دیدگاهها و برهانها شاپور اعتماد

اطلس تاریخی روسیه و شوروی مارتین گیلبرت / فریدون فاطمی

رویدادننگاری تاریخ جهان کالین مک‌آبودی / فریدون فاطمی

اطلس تاریخی جهان از آغاز تا امروز کالین مک‌آبودی / فریدون فاطمی

انقلاب صنعتی قرون وسطا ژان گیل / مهدی سبحانی

نخستین مسلمانان در اروپا برنارد لوئیس / م. قائد

روشنفکران در قرون وسطا ژاک لوگوف / حسن افشار

اسکندر مقدونی اولریش ویلکن / حسن افشار

مغولها دیوید مورگان / عباس مخبر

کالون و قیام کاستلیون اشتفان نسوایک / عبدالله نوکل

شهریار نیکولو ماکیاوللی / داربوش آشوری

کاپیتالیسیم، سوسیالیسم، دموکراسی جوزف شومپتر / حسن منصور

پیامدهای مدرنیته آنتونی گیدنز / محسن ثلاثی

آزادی و فرهنگ مصطفی رحیمی

این کتاب پژوهشی جامع در تاریخ معاصر ایران است که از حیث جامعیت، روش آکادمیک تحقیق، و وسعت اطلاعات و منابع در میان آثار مشابه خود کم‌نظیر است. در این پژوهش ضمن گزارش مستند رویدادها و تحولات سیاسی دوره‌ی بین زوال قاجاریه و انقراض پهلوی، مبانی اجتماعی سیاست در ایران بررسی و تحلیل شده. نقش عوامل اجتماعی و اقتصادی در تحولات و حرکات سیاسی و ریشه‌های قومی و طبقاتی جنبشها و گرایشهای مختلف سیاسی ایران نشان داده شده است.

کتاب به سه بخش اصلی تقسیم شده است. در بخش نخست با بررسی اوضاع ایران در اواخر عصر قاجار و شرح وقایع و تحولات دوران انقلاب مشروطه و حکومت رضاشاه، زمینه‌ای تاریخی برای درک ایران نو فراهم می‌شود. در بخش دوم زمینه‌ی اجتماعی ماجراهای سیاسی بین سقوط استبداد رضاشاه و ظهور استبداد محمدرضاشاه بررسی و تحلیل می‌شود. بخش سوم بررسی ایران معاصر است و به شرح برتانه‌های اجتماعی و اقتصادی محمدرضا پهلوی؛ تشدید تنشهای اجتماعی ناشی از آن برنامه‌ها، و سرانجام بروز انقلاب اسلامی می‌پردازد.

آنچه به ایران بین دو انقلاب امتیاز و ویژگی می‌بخشد بهره‌جویی آن از منابعی گسترده و وسیع است که بسیاری از آنها پیش از این بررسی نشده بود، و نیز گرده‌آوری و ارائه‌ی اطلاعاتی که از دید جامعه‌شناختی ارزش تحلیلی بسیار دارند.

